بعون شافی حقیقی و فضل حضرت لم یزل احسن مطلق نسخهٔ

دستور العلاج اطبا و نسخهٔ اکسیر صفت ہما تاثیر کیمیا خوب مرغوب قلوب مقبول عالم معروف

جلد دوم

اکسیر اعظم

از تالیفات جالینوس الزمان ... مجلد الفضائل

بار دوم

بعد نظر ثانی و تصحیح صدہا اضافہ و تجربات دیگر عالی جناب مصنف موصوف الذکر

در مطبع نامی منشی نولکشور بہ طبع رسید مقبول جہان و جہانیان شد

اطلاع - اس مطبع میں ہر علم وفن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جسکی فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جسکے معائنہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹائیٹل پیج کے تینوں صفحہ جو ساده سے ہیں انہیں بعض کتب طب فارسی و اُردو وغیرہ کی درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اُس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدر دانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

کتب طب فارسی

مجموعۂ الفاظ الادویہ - یہ مجموعہ نو کتب سے جو شامل اور چار کتاب کے اول الفاظ الادویہ تصنیف حکیم نور الدین مرحوم کہ جو مفردات طبیہ میں بڑے پایۂ اعتبار کی کتاب ہے اور مستند اول ہے اس میں ہر ایک دوا کی طبیعت اور خواص اور بدل اور قدر شربت بہت تصریح سے لکھا ہے و علی ہذا دوم میزان الادویہ مصنفہ حکیم بابع محمد کہ بیان مفردات طبیہ میں ہم روش الفاظ الادویہ کے ہے اور سوم فرہنگ النفیسہ معروف بجل مخزن الادویہ مولفہ حکیم نصیر مغفور کہ جسمیں نام دواؤں کو ترتیب حروف تہجی ہندی زبان کو مقدم کیا ہے بر عکس سکے نام المعالجین کہ جسمین عربی لغت کو مقدم کیا ہے اس سے عوام کو واسطے استخراج نام دوا کے بہت سہولیت ہے اور واسطے مزید فائدہ عوام کے رسالہ چہارم انیس المعالجین بابی مصنفہ حکیم نور الدین کہ رسالہ المعالجات ہر قسم امراض میں نہایت کار آمد و مفید کتاب ہے کہ شائقین نقد جان سے خریدار ہونے ہیں -

ملخص فصول بقراطی - مشہور کتاب بقراط کی جسکی تلخیص مولوی غلام حسین نے فرمائی -

خلاصۃ التجارب - مجربات حکیم علوی خان روزنہ حکیم بہاء الدولہ بہادر -

ایضاً مطبوعہ جدید -

مجربات اکبری - محشی تصنیف حکیم محمد اکبر خان معروف بحکیم ارزانی -

تکمیلۃ الحکمت - مصنفہ حکیم سلیم الدین خان -

کفایہ منصوری - مع رسالہ جوبینی مشہور کتاب معالجہ و تشریح میں مصنفہ حکیم منصور بن حکیم محمد اوصفنا

ضیاء الابصار - مصنفہ حکیم محمود خان -

مجربات رضائی - معالجہ امراض ضعف باہ و مثانہ میں مولفہ حکیم سید رضا حسین -

دستور العلاج - مصنفہ حکیم سلطان علی خراسانی بڑے نامی حکیم کی -

میزان الطب - محشی مشہور کتاب طب کی ہے مع رسائل ذیل تصانیف مختلفہ -

۱- میزان الطب محشی مصنفہ حکیم محمد اکبر ارزانی

۲- رسالۂ دلائل النبض -

۳- رسالۂ دلائل البول -

۴- رسالۂ بحران مع جدول ایام بحران -

انیس الاطبا - مصنفہ مولوی محمد صادق علی -

مطب علوی خان - نسخے نادر ممتحن کا مجموعہ از حکیم علوی خان -

مفرح القلوب - مصنفہ حکیم محمد اکبر ارزانی -

عجالۂ نافعہ - مصنفہ حکیم محمد شریف خان

علم العلاج - غریب رسالہ ہے حاوی تراکیب معالجات طبیہ عہد دولت نور الدین محمد جہانگیر بادشاہ غازی میں تصنیف حکیم امان اللہ فیروز جنگ کی -

طب یوسفی - مع مجموعہ چند رسائل ذیل -

۱- رسالۂ نبض - ۲- رسالۂ قارورہ -

۳- رسالہ ستہ ضروریہ - ۴- رسالۂ مقطعات یوسفی - ۵- رسالہ ماکول و مشروب و ما قصیدۂ و جزفی الصحت - ۶- رسالۂ بحران -

زاد غریب - غربا اور مسافرین کے لیے نادر نسخے تدابیر معالجہ ہر موسم کی رعایت سے کوڑی کی دوا لاکھوں کا فائدہ بخشتی ہے مصنفہ حکیم صادق علی خان خلف حکیم شریف خان -

قرابادین قادری - تصنیف حکیم محمد اکبر ارزانی

علاج الابدان - رسالۂ غریب المفاد جسمیں علاج امراض النساء کا خود النسان میں موجود بسند نقل کتب طبیہ ثابت کیا ہے مولفہ حکیم عبد الحق صاحب -

کنز الاسرار - معالجات اسرار الطب کا مبداء ظہور ہے تصنیف حکیم ہادی حسن مراد آبادی -

نہج الحذاقت - تصنیف حکیم قدرت احمد -

رسالۂ جنۃ الواقیہ لسموم الامراض الوبائیہ خاص امراض وبائی کا علاج اور اسکے اسباب و علامات کا بیان تصنیف حکیم سید افضل علی جناب المنا طبیب شفاء الدولہ

رموز الحکمت - مصنفہ مولوی حبیب علی مدرس اول فارسی

طب اکبر - بڑی مستند کتاب ہے طب میں تصنیف حکیم محمد اکبر ارزانی -

فہرست جلد دوم اکسیر اعظم

بسم الله الرحمن الرحیم

امراض شفتت و شدقین یعنی لب و کنج دهن

و آن یازده مرض است یعنی سوء مزاج لب و تشقق و تقشر شفتین و جفاف لب و ورم لب و بثور و قروح لب و بیاض شفت و بواسیر لب و اختلاج شفت و تقلص شفتین و تشقق
شدقین بدانکه پوست لب با گوشت او آمیخته است و چون پوست اعضای دیگر از گوشت جدا نیست و مزاج و ترکیب او همچون مزاج و ترکیب مقعد است و هر دو نهایت
مری و امعا اند لب ابتدا و انتها از طرف اعلی است و مقعد ابتدا و انتها از سوی اسفل و بسبب اتحاد مزاج و ترکیب یکدیگر امراض هر یک همچون امراض دیگر است
مثلا اشقاق که لب عارض شود مقعد را نیز حادث گردد و همچنین بواسیر که شفت و مقعد هر دو پدید آید و انواع امراض که با یکدیگر اعضا افتد مثل اقسام سوء مزاج و
اورام و جرب و قروح و مانند آن هر دو عارض شود و سوء مزاج که لب افتد از احتیاج علاج نباشد مگر آنکه محکم باشد یا مضرتی از آن ظاهر گردد لیکن
سوء مزاج رطب لب را نرم و ضعیف کند خصوص بعد تناول اشیای مرطبه حتی که از تحریک آنها در تکلم عاجز آید با تحکم تشخیص سوء مزاج لب چنان باید کرد که اگر
مریض شکایت سوزش لب کند و لمس آن گرم باشد و از هوای سرد و آب سرد راحت یابد سوء مزاج حار باشد و اگر در هوای سرد و سردی صبح و شب لب کبود
گردد و حس او باطل شود سوء مزاج بارد باشد و اگر لبها خشک بود و تیرقید و پوست باریک از آن جدا شود سوء مزاج یابس باشد و اگر لبها فرو آویخته و سست
و نرم باشد سوء مزاج رطب باشد علاج در سوء مزاج گرم پارچه کتان به آب برگ کاهو یا به آب برگ خرفه یا به آب کشنیز سبز یا آب حی العالم یا به آب کاسنی یا به آب
عنب الثعلب یا به گلاب تر کرده و بر یخ یا برف سرد نموده بر لبها نهند یا اسپغول به گلاب تر نموده بر برف سرد کرده بر لب گذارند و خشک شدن ندهند و یا مرهم سفید
و قدری کافور به گلاب سوده بر لب طلا کنند و گاهی لعاب بهدانه و اسپغول از دو دهند و در سوء مزاج سرد مشک سوده بر روغن بان و یا عاقرقرحا سوده با روغن
یاسمین و یا جند بیدستر با روغن نرگس و روغن سوسن طلا کنند و در سوء مزاج خشک لعاب اسپغول با روغن بادام ... و لعاب اسپغول و شکر تیغال بر لب ... روغن بنفشه و
نیلوفر و کدو و پیه ... و موم روغن ... ساخته مالیدن سود دارد و علاج اشقاق لب بعمل آرند و در سوء مزاج تر علاج خفیف القوه باید کرد و چیزها ... ضماد کنند
تشقق و تقشر شفتین یعنی ترقیدن لبها و جدا شدن پوست باریک از آنها بیشتر غالبه پیوست بر لحم شفتین و فساد ماده ... است علاج ... و
روغنهای مرطب و موم بر لب مالند و یا مرهم ... گذارند و مالیدن لعاب بهدانه و ... تخم کتان و قیروطی ... برای تقشر لب مفید بود
و طلای مغز بادام و ... مغز تخم کدو و تربوز در آب سائیده نیز اشقاق لب را نافع بود و ... تخم تربوز در آب کشنیز سبز سوده بر لب ضماد نمایند
و یا لعاب بهدانه در روغن گل ... ساخته استعمال نمایند و روغن گل با سفیدی بیضه ... مفید است و یا اسپغول ... با روغن گل

گداخته چهارم وزن آن مازو سفید قلمی و نشاسته کتیرا مساوی باریک سائیده و بیامیزند و بکار برند و کافور ... خشک و شیره بهی ابتر نفع بلیغ نماید و یا لعاب بهدانه
و یا لعاب خطمی لعاب تخم کتان و آب کشنیز سبز آب عنب الثعلب تازه برآورده و مغز ساق گاو و موم سفید و روغن گل یکجا بر آتش گداخته سفید کاشغری و مغز تخم کدو
مغز تخم تربوز و سوخته سوده ممزوج نموده قیروطی سازند و بر لب بچسپانند و اگر موم زرد و روغن گل و پیه مرغابی گداخته و زوفا رطب کتیرا لعاب بهدانه داخل کرده
در صلایه بهم زنند تا یکسان گردد و بکار برند برای شقاق و دست و پا نیز مجرب است و اگر از آب چقندر تا آب شلغم آب برگ کرنب لعاب گل خطمی آب گل بنفشه هر یک
ده درهم موم سه درهم روغن گل ده درهم قیروطی بر لب سازند برای شقاق و سبوسه سرد قوبای متقشر مخترع حکیم لقا خان است و یا سفیداب ارزیز یک نیم توله نشاسته
مازو سبز که سوده هر یک هفت ماشه کتیرا پنج ماشه سائیده موم دو توله روغن گل پنج توله گداخته آمیخته بنهند که بجهت تقشر لب معمول صاحب اقتباس العلاج
و یا سپستان پانزده عدد در آب مهرا پخته صاف نموده با مغز ساق گاو و مصطگی هر یک دو درهم مازو یک درهم پیه اکیاان گداخته نصف درهم بهم سازند
و بکار برند که مجرب است و جربانی است و اگر عدس اکلیل الملک گل خیرو هر یک یک توله نرم کوفته بجوشانند پس صاف نموده روغن کدو
روغن بادام مغز قلم گاو هر یک سه درهم زرده تخم مرغ یک عدد اضافه نمایند و وقت فرود آوردن یک نیم درهم مرداسنگ سائیده داخل نمایند و استعمال کنند
برای شقاق و خشک ریشه لب مفید بود شیخ می فرماید که ادویه محتاج الیه در علاج شقوق آنست که با قبض و تحلیل با تلیین باشد و از ادویه نافعه در آن
امساک کتیرا است در دهن و گردانیدن او بزبان بر لب و از تدابیر نافع در آن تدهین سره و مقعد است و طلای کفی که از مالیدن یک قطعه حنا بر دیگری پیدا
میشود و لعاب سپستان یا ماء الشعیر یا لعاب اسپغول خوردن و طلا کردن سود دارد و از ادویه مرکبه مرهم مسکه مجرب است و از شحوم پیه گوساله و لب العسل یا روغن حبة الخضرا
یا روغن گل سفید بیضه و آرد کرسنه آمیخته و گاهی در آن مرداسنگ داخل کرده میشود و از ادویه مجربه مازو سفیده ارزیز نشاسته کتیرا سوده و پیه اکیاان گداخته
و آرد جو با مازو سبز که سوده و الیضاً مصطگی و علک البطم و زوفا رطب و عسل مثل مرهم بسایند و وقت ازمان مرض استعمال نمایند و همچنین مرداسنگ شادنج زرد چوب
دهنه فرنگ هر واحد نیم جزو هم سوخته زعفران هر واحد هشت جزو کافور شش جزو سوده بموم شش جزو و روغن گل شانزده جزو گداخته مرهم سازند که اکثر دهن
و لب را نیز نافع و ایضاً عنبر روغن بلسان یا روغن بان یا روغن اترج ربع جزو قیروطی ساخته نافع و غذا پاچه و مثل آن بمرشت کنند صاحب کامل
گویند که اگر شقاق غائر بود پیه بط و موم گداخته طلا نمایند یا بگیرند گل سرخ خشک کوفته بیخته با قدری کتیرا آمیزند و طلا نمایند و یا نشاسته و کتیرا و سفیداب و مازو مساوی
کوفته بیخته شحم اکیاان و قدری موم که هر دو هموزن جمله ادویه باشند گداخته آمیخته بر موضع شقاق نهند بعضی گویند که صمغ و علک البطم با زوفای سوراخ
سوده و یا بر روغن آمیخته و کذا مصطگی در روغن گل حل کرده و کذا عصاره طحلب سیاه و کذا چرک گوش سودمند و کذا پیه گوساله و مخ و تدهین بروغن خیری هر روز
مرات و قطور یون دقیق هر یا چنانکه نافع شقوق لب است یا بجهت آنکه بر لب نهند باید که بالای آن پوست باریک اندرون بیضه مرغ یا خرقه کتان یا پوست تنک
بچسپانند تا از هوا محفوظ ماند و از آب سرد نیز محفوظ دارند و چرب کردن ناف و مقعد بروغن بنفشه یا نیلوفر یا کنجد با قیروطی و ترطیب بمسوح مرطب و با دهان
و روغن بادام خیلی سودمند است و آنجا که آثار کثرت ماده یابس دریافت گردد بعد تنقیه از فصد و مسهل یا مطبوخ هلیله و فواکه و شربت درستانی و یا ماء الجبن ادویه
مسطوره استعمال نمایند. و فصد چهار رگ و چسپانیدن زلو بر لب نیز شقاق لب را مجرب است و از ثوم و پیاز و نمک بسیار و گوشت آهو و اسپ و بز و غیره بخوم غلیظ
و یابس و از ماکولات صفراوی و اشیای گرم پرهیز نمایند و هرچه در شقاق زبان و تقشر او مذکور شد مفید شناسند گویند که هرگاه شقاق لب افراط کند لب شق
کنند و از آن چیزی مثل تخم انجیر که آن خلط منعقد است برآرند پس باندمال آن بعلاج قروح بپردازند
جفاف لب از شیر زنان و یا خیر لب را تر سازند و یا عصاره اسپغول در آب انداخته لب تر دارند و یا لعاب اسپغول و یا بهدانه و یا خطمی در گلاب برآورده بمالند و روغن
کدو و کاهو و خشخاش بمالند و دیگر مرطبات و سرد و اشیای بکار آرند و اگر از این تدبیر فائده نشود ماء الجبن بدهند و نیز آن را بمالند که لب را مفید است و رم لب
سببش غلبه خلطی از اخلاط اربعه یا نزله یا گزیدن مورچه بود پس اولا ز بعض حال تقدم گزیدن مورچه یا تناول ترشی مثل جغرات و سرکه و غیره بپرسند
و نیز بوجود وعوارض نزله نظر کنند اگر اقرار آن کنند سبب ورم همان باشد و الا برنگ لب نگاه کنند اگر سرخ باشد ورم دموی بود و اگر سرخ مائل بزردی

باشد و سوزش و خلش بیشتر کند صفراوی بود و اگر سفید و سرد و نرم باشد و درد کمتر کند بلغمی بود و اگر لب کبود و سخت باشد سوداوی بود علاج در ورم دموی فصد سر رو و یا حجامت قفا نمایند و عناب لعوق شاهتره مالیده شیره کاهو شربت بنفشه خاکشی بدهند و لعاب سپستان لعاب بهیدانه مغول آرد جو بر لب ضماد نمایند و صندل سرخ و سفید با آب کشنیز تر یا کاسنی یا گلاب سوده طلا کردن نیز سود دارد و کذا شیاف مامیثا و بوش در هندی بدین آبها سوده طلا نمودن و خفض با آب عنب الثعلب سبز یا گلاب سوده طلا کردن نیز در ورم حار لب نافع و کذا خفض و شیاف مامیثا و چوب گز مساوی با آب ضماد کردن مجرب نوشته و اگر سوزش ... نمکی جدوار گیرد و هر یک ماشه با آب کشنیز سبز ضماد نمایند در سوزش دوم صندل سرخ با سیران چینی افزایند نیز برای ردع و تحلیل ماده ورم نافع بود و بالجمله بعد تنقیه دوا محلل مع القبض مثل خفض و بابونه و آرد جو با گلاب و آب عنب الثعلب سبز ضماد کنند و در انتها قیروطی روغن بادام و موم استعمال نمایند و از آب گرم مکرر بشویند و در ورم صفراوی تبرید و منضج و مسهل صفرا دهند و تنقیه بمار الفواکه و نوشیدن شربت غوره و آب انار نیز سود دارد و ادویه مذکوره بعمل آرند و ضماد عنب الثعلب و فوفل گلنار گل سرخ با سرکه و گلاب سائیده نیز در ورم حار لب معمول است و در ورم بلغمی بعد نضج ماده تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج نمایند و ضماد محلل صرف چون شبت و بابونه و اکلیل الملک طلا سازند و در ورم سوداوی منضج و مسهل سودا و حب افتیمون دهند و هیچ ضماد گرم و محلل مسهل بنیارند بلکه ادویه بارد استعمال نمایند تا دیر نشود و الطلیه که در سرطان بیاید بکار برند و در ورم ... عناب سپستان و عرق شاهتره جوش خفیف داده نبات داخل کرده بیاشامند و در صورت ... هر یک ... ماشه در آب کشنیز سبز سائیده ضماد نمایند و ضماد در صورت صبر زرد و جدوار با آب عنب الثعلب تازه نیمگرم نمودن نیز محلل ورم ... است و گویند که در این ... تقلیل غذا و ترک عشا لازم شمارند و از تعدیل ... هر چه در اقسام قلاع و ورم زبان و ورم لثه بیاید نافع شناسند و آنچه از گزیدن سور چه عارض شود و آنچه در سموم بهر گزیدن سورچه مسطور گردد بعمل آرند

بثور و قروح لب بسبب شوره زیادتی خون یا صفرا یا سودا بود و گاهی از حرارت معده و بخارات آن عارض شود چنانچه در حمیات حاره بدین سبب ... بثر ظاهر آید و بسبب قرح در اکثر تقیح بثور یا ورم است علاج در بثور فصد قیفال کنند و مسهل صفرا یا مطبوخ هلیله یا مطبوخ افتیمون و ماء الجبن بتنقیه نمایند و سفوف صندل سرخ با آب عنب الثعلب سائیده ضماد نمایند و یا بوسه در روغن بادام و کافور طلا کنند و بر قروح مرهم سفیده و قیروطی که از موم و روغن ... ساخته مرداسنگ ... سائیده در آن آمیخته باشند بکار برند و هر چه بهر قلاع دموی مسطور گردد بعمل آرند و طلای برگ کاهو مقشر ... کوفته بیخته بعسل سرشته برای جوشش و ورم و شقاق لب نیز سود دارد و شیخ می فرماید که ادویه موضعیه برای قروح از قوابض مثل هلیله و خفض و ... و ... و چوب بگیرند و اکثر ... سوخته ... در روغنهائی که در آن استعمال میکنند روغن مشمش و روغن جوز هندی ... تغایسی ... و کذا آب ... روغن گل و موم زرد و کذا توت شامی ... خام نافع بثور و قروح شفت است چون ... اگر ... نمایند و یک نسخه مرهم مفید اکثر لب در شقاق لب مذکور شد

بیاض شفت یعنی سفیدی لب سببش فساد خون یا اختلاط رطوبت بلغمی خام و نقصان حرارت غریزی اعضای سر در وست و بقول رازی گاهی بیاض شفت بسوء مزاج کبد دلالت کند علاج ... مسهل بلغم و حب شبیار ... برای تنقیه معمول است تنقیه نمایند و اصلاح غذا کنند و از اغذیه ... مثل ... و تحلیل ... ماده بلغمی کنند و بادهان لطیفه چون روغن یاسمین و خیری و ناردین و روغن خلوق سعوط نمایند و ... وشتی ... و جای ... مثل خردل ... طلا نمایند ... قرنفل جوز بوا ... روغن ... نافع و اگر ... حرارت غریبی ... گردد بیاض با تقشر بود در این صورت ... روغن ... و ... و در این ... و هر چه ... لب ... مزاج ... اصلاح او نمایند ... مر ... که ... در میان آن شق گردد و باشد که ماننده توت سیاه پیدا شود ... مشابه بدانه انگور خرد بود ... و گاه بهر دو لب منتشر گردد ... اسباب خون ... علاج فصد سر رو و چهار رگ نمایند و یا حجامت

قفا کنند و مسکنات خون و لعابات دهند و مسهل سودا یا مطبوخ افتیمون هلیلجی و بسفایج و ماء الجبن و حب لاجورد و سفوف و مانند آن تنقیه نمایند و هر چه در بواسیر مقعد بباید مفید است

و بعد تنقیه عدس با بونه خطمی اکلیل الملک بازروی بیضه مرغ و پیه ماکیان ضماد سازند و خبث الحدید مرداسنگ سفید آب زعفران شب یمانی مساوی باریک

سائیده و موم را به روغن جوز هندی یا روغن بادام گداخته آمیزند و مرهم ساخته استعمال نمایند و اگر فائده نشود بران موضع زلوچسپانند بعده دوای حساد

کرده بر بواسیر انف که گذشت بر آن گذارند و اگر به سوزش دوای حاد صبر نتواند کرد روغن زرد کهنه بدوا آمیزند و یا شرط زده بعد اخراج خون سرکه و نمک بمالند

در بواسیر ... که از خون شرائین میباشد شرط زدن نشاید و بعضی در بواسیر مزمن بصورت عدم انتفاع از ادویه مذکوره شگافتن لب در طول و

قطع کناره ... و خیاطت آن و من بعد پاشیدن گل سرخ و زعفران و دم الاخوین و انزروت برای حبس خون و بعد اندمال آن مرهم امر کرده اند

اختلاج شفت یعنی جستن لب اکثر بمشارکت فم معده عارض شود و خصوصاً وقتیکه با آن غثیان و فواق باشد لا سیما در امراض حاده و اوقات بحران و این نوع

مقدمه قی باشد و گاهی بمشارکت دماغ بواسطه عصب که از دماغ و نخاع بسوی لب آمده عارض گردد و این نوع مقدمه لقوه و صرع باشد و منذر بدان است

و گاهی از تولد ریح غلیظ در لب افتد و گاهی از امتلای عروق دقاق لب از خون و انفصال ابخره ریاحی از آن حادث شود پس قسم اول را بوجود غثیان و

بحران و ثانی را بخلل افعال دماغ و ثالث را بعدم علامات اقسام دیگر و غلبه ریاح و رابع را بعلامات غلبه خون دریافت نمایند **علاج** آنچه بشرکت معده

بود قی کنانند و مسهل بلغم بعد از آن یا مرکب دهند پس مقویات معده استعمال نمایند و آنچه بمشارکت دماغ باشد تنقیه آن بمسهل و حب ایارج نمایند بعده

بمونیزج و عاقرقرحا و مانند آن غرغره کنانند و تدبیر خفیف لقوه کنند و آنچه از ریح باشد هر چه در اختلاج مطلق گذشت باستعمال آرند و آنچه از امتلای خون باشد

فصد قیفال کنند و بفاصله پنج شش روز فصد چهار رگ و بارگ زیر زبان نمایند بعده مطبوخ آلو و شاهتره تلیین طبع کنند پس در تفتیح مسام کوشند و گویند

که بعد فصد حجامت و تسکین دم باشربه حامضه و تقلیل غذا و تفتیح مسام باستعمال مفتحات از دهان و قیروطیات نمایند

تقلص شفتین یعنی پیچیدگی و برگشتگی هر دو لب سببش یا نقصان ماده در اصل خلقت است و یا تشنج امتلائی و یا استفراغی و گاهی وقت قرب موت عارض

شود و بالجمله از مریض بپرسند که این حال چند مدت حادث شده اگر از ابتدای پیدائش خود بیان کند مولودی باشد و اگر عروض او بعد از تولد بگوید تشنجی باشد

بعده فرق در تشنج مادی و یبسی از تدبیر مقدم و بدانچه در تشنج مطلق مسطور شد نمایند **علاج** در مولودی اگر مریض طفل و در نشو باشد اصلاح آن بکشیدن

و راست نمودن و مالیدن و بمالیدن ... و به همان شکل بستن ممکن است و در تشنج امتلائی تنقیه بلغم و تدهین بادهان حاره نمایند بدستور یاد در تشنج

امتلائی مذکور شد و تشنج استفراغی علاج پذیر نیست

تشقق شفتین یعنی کفج دهن گاه باشد که از سر رطوبتی شور در هر دو گوشه دهن فرود آید و بدان سبب دو دو شقاق بهم رسد و سفید و سرخ نماید و گویند

که اکثر اطفال را عارض بسیار در سبب بودن ماده خبیثه از والدین و گاه مردان بزرگ را افتد و سببش ماده خون صفراوی سوخته بود یا سودای محترقه و یا خون

با سوزش کشیدگی بود و رنگ آن سرخ مائل بسیاهی و یا سفیدی باشد و لهذا است که چون در خانه یکی را حادث شود پس اکثر یا همه اهل خانه را سرایت

کند بسبب مجاورت و نوشیدن و خوردن آب و طعام در یک ظرف مانند آتشک **علاج** فصد سر رو و در اطفال زلو چسپانند یا حجامت قفا نمایند

و بعد تنقیه مسهل دهند و مانند آن در سرکه جوشانیده ضماد کنند و سرمه را در آب انار ترش و آب سماق آمیخته طلا نمایند و صاحب اقتباس اصلاح

می نویسد که در اقاشیم که آنرا بهندی ... گویند و در اطفال زلو چسپانند و در جوانان فصد قیفال نمایند و جهت تنقیه سودا مطبوخ افتیمون فواکهی و

ماء الجبن بسفوف سودا و حب لاجورد دهند و از چیزهای گرم و خشک و شیرین اجتناب ورزند بعد از تنقیه مرهم دیگر و الصق ... بکار برند و این قیروطی مفید بود موم زرد

دو تولہ روغن گل پنج تولہ آب کشنیز سبز و آب ... هر واحد یک تولہ روغن خشخاش روغن کدو هر واحد یک تولہ لعاب اسپغول کتیرا ...

چهار ماشه ... باشد قیروطی سازند و مدام بدین چرب دارند و کذا کاکات هندی مرداسنگ پشم خرگوش سوخته هر یک ...

اسبگول و بیش ... نافع و کذا ... بروغن بادام تلخ و کذا ... و اندر جو هر یک سه ماشه در پیه روده آهو بسیار نافع میکنند

وحصف و مرداسنگ برابر در آب کبستان افزوده سفیداب و کلاب و نکو سوده سفید و حب الملوک سیاه آتشکی خوردن و آب سوده ضماد کردن مجرب است و حجر الیهود در روغن گل سائیده و کذا اسفال کهنه که به چاه یافته میشود سائیده هم نفع میکند و گویند که اگر از روغن بادام و کدو و موم قیروطی سازند و در آن آب انار میخوش و آب سماق داخل کرده در بادنجان بنگی نیکو سوده طلا سازند سود دارد و اگر دران دم الاخوین نیز داخل کنند بهتر باشد و مالیدن دم الاخوین بر روغن کدو سوده و اندکی پیه بنبه و لعاب اسپغول سرشته مفید است

امراض وجه و لحیه یعنی چهره و کله

ورم چهره اگر علامات ضعف جگر یافته شود تهییج باشد و اگر آثار نزله پیدا بود از نزله باشد و اگر ورم با خارش بود و ما شرا باشد **علاج** تهییج تدبیر تنقیه بباید و اگر عنب الثعلب خطمی در عرق عنب الثعلب عرق کاسنی جوشانیده صاف نموده شربت بزوری خاکشی داخل کرده بیاشامند برای تهییج وجه و تختی شکم و خروج بلغم مخاطی در براز نیز مفید است و اگر بسبب نزله باشد علاجش علاج نزله است و اگر بسبب ما شرا باشد علاجش در بحث او رام خواهد آمد و در امراض راس نیز مسطور شد و مروی مراقی که حرارت احشا مفرط و صداع مراقی دائمی داشت بقولات از رو کسا و ترب بسیار خورده و از گرمی شکم بول بعسر می آمد آب لسپاب شکم سیر نوشیده عوارض زکام و نزله و سرخی رخساره و ورم چهره موهم بما شرا پدید شده چون فصل سر یا موسم فصد نبود و ماده بلغمی فصد بر آینده موقوف داشته بالفعل برای نزله و اصلاح خون تقوع بهدانه سه ماشه خطمی شاهتره گل بنفشه گل نیلوفر هر یک شش ماشه اصل السوس گاوزبان هر واحد چهار ماشه سپستان بست دانه تمر هندی دو توله شب در آب خیسانیده صبح خام مالیده صاف نموده شیره مغز تخم تربوز شیره تخم کاهو هر یک شش ماشه شربت نیلوفر دو توله داخل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده داده شد و پنج شش روز گرمی مزاج و غلیان خون کم شد و ورم مرتفع گردید و بلغم نضج یافته از دهان بسیار بر آمد و نجات یافت

ورم کله و رخساره اکثر این ورم دموی میباشد و گاهی از نزله **علاج** در دموی بعد فصد سر و لعاب بهدانه شیره عناب عرقیات شربت نیلوفر دهند و عنب الثعلب گل خطمی مغز فلوس ضماد کنند و اگر هوا سرد باشد ادویه تبرید را جوش داده بعمل آرند و اگر فائده نشود و نزله پیدا نمایند و در جوشانده تخم خطمی اضافه نمایند بعد که اگر قدری ورم باقی ماند برای تحلیل خبازی سپستان در جوشانده افزایند و خاکشی پاشیده بدهند و در ضماد محللات مثل بابونه اکلیل الملک زیاده کنند و یا فصد سر و کشانید و بهدانه عناب سپستان تخم خطمی در عرق شاهتره جوشانیده شربت نیلوفر یا نبات داخل کرده بیاشامند و آرد جو گل خطمی اکلیل الملک عنب الثعلب هر یک پنج ماشه در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند بعد دور شدن ورم که قدری گره باقی ماند در نسخه جوشانده سابق عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ اصل السوس خبازی افزایند و در نسخه ضماد کو مغز فلوس یکتوله بابونه ماشه عوض آرد جو داخل کنند و ایضا در ابتدا برای منع تحلیل ضماد سوت صندل و آب کشنیز تازه سوده معمول است و ضماد صندل که سوده بورم از دن رخساره مفید است و ضماد پوست بیضه مرغ سوخته با روغن کنجد نیز نافع ورم رخساره است و کذا آرد جو و آرد حلبه برابر بسرکه آمیخته طلا کردن نافع ورم است و در ورم کله از نزله صندل و ماميران چینی با آب کشنیز سبز ضماد دهانند و در آخر عاقرقرحا عنب الثعلب کوکنار هر یک چهار ماشه جوشانیده مضمضه کنند و مضمضه عاقرقرحا بزر البنج خولنجان فلفل سیاه جوشانیده نیز مفید بود و برای ورم و نحس کله و رخساره بسبب انصباب نزله حار شیره عناب شیره تخم کاهو نبات داخل کرده و غرغره نزله و فصد سر و بعد سه روز مسهل و ضماد از صندل و سوت حضض بکی با آب کشنیز سبز بعمل آرند و ایضا در ورم کله از آب مطبوخ برگ کاسنی شسته سوت صندل صنع و آرد گیرد با آب عنب الثعلب تازه بر رخساره ضماد کنند و بعد دور وزیر بونه چینی افزایند و در ورم رخساره که خوف ریب النضج گل بابونه گل خطمی تخم کتان کوفته بشیر گاو پخته روغن گل ممزوج نموده ضماد نمایند که منضج و منفجر است تشبیه بادشنام و کلف نیز از امراض چهره است و در امراض جلد مسطور خواهد شد انشاء الله تعالی

امراض فم و لسان و حنک

یعنی دهان و زبان و کام بدانکه امراض دهان نه است یعنی شور دهان و قلاع و آکله و کثرت بزاق و بخر الفم و امراض زبان یازده است یعنی شور و ورم و ثقل و بطلان ذوق و عظم اللسان و تقطیع و حرقت و شقاق و جفاف و حکه و تقشر و زبان کمتر مرض میگیرد و زیراکه رطوبت حار مثل بزاق و لعاب که بر ان منصب میگردد آنرا به بیشتر تحلیل میدهد

حرکت او دائم ست بالجمله جمیع امراض زبان هفت قسم ست یکی امراضی که آفت بطلان یا ضعف یا تغیر در حرکت او پیدا کنند و این چنان باشد که حرکت زبان
از حال طبیعی او آنچه عادت بوده باشد بر گردد دوم امراضی که آفت مذکور در حس لمس یا حس ذوق حادث کنند و اکثر این دو حس یکی باطل یا ضعیف یا متغیر شود
مثل ذوق بدون لمس سوم مرض سوء مزاج و تغیر آن چهارم مرض آلی که عظم یا صغر یا فساد شکل یا فساد وضع پیدا کند چنانکه مسترخی و دراز گردد و از دهان
بیرون آید یا تشنج کند و منبسط نگردد پنجم انواع تفرق اتصال ششم مرض مرکب از سوء مزاج و تغیر شکل مانند یکی از اقسام اورام هفتم مرضی که بمشارکت
اندام دیگر افتد بهر آنکه امراض زبان گاهی در زبان باشد خاصةً و گاهی بشرکت عضوی دیگر اما آنچه بمشارکت دماغ باشد از آفت و دیگر حواس
و از مشارکت رخساره و لب و در اکثر امر خالی نباشد و آنچه بمشارکت معده و ریه و صدر باشد اول نوعی از آفتها در ان عضو بوده باشد و شناخت
انواع سوء مزاج زبان از هفت وجه باید کرد یکی از رنگ او که سفید ست یا زرد یا سرخ یا سیاه دوم از حس طعم که حموضت و رمی یا مد یا حلاوت
یا تفه یا مرارت یا بشاعت یا عفوصت یا قبض سوم از تری و خشکی او چهارم از حرکت او نزد کلام که حرکت او سبک ست از عادت یا سنگین تر پنجم از شکل
او ششم از اورام و بثور که بزبان عارض گردد هفتم از نرمی و درشتی او اما شناخت از جهت رنگ چنان ست که سفیدی او بر مزاج بارد و ماده بلغمی و زردی
او بر صفرا و سرخی او بر خون و سیاهی او بر سودا دلالت کند و گاهی سیاهی او دلیل احتراق ماده بود و این در امراض و حمیات حاده باشد که از اول سرخ
بود پس زرد پس سیاه گردد باندازه شدت تپ و احتراق ماده و گاهی دلیل موت حرارت غریزی و قرب مرگ باشد و در اکثر احوال رنگ او دلیل مرض
اعضای دیگر باشد چنانچه زبان اگر سرخ و درشت باشد دلیل ورم دموی در سر یا در معده یا در جگر بود و اگر سفید باشد دلیل برودت معده و جگر باشد و دلیل ماده
بلغمی در سر بود و اگر در انجا حرارت مصعد بلغم نباشد چنانچه بیشتر در حمیات زبان سفید گردد با وجود گرم بودن این همه اعضا و گاهی دلیل یرقان باشد اگرچه
رنگ بدن خلاف او بود و شناخت حال زبان از طعم او چنان ست که احساس ترشی دلیل اجتماع رطوبت رقیق مع حرارت ضعیف در جمیع بدن یا در معده
یا در سر ست و شیرینی بر غلبه خون و تلخی بر غلبه صفرا و طعم ناخوش بر بلغم متعفن و فاسد و عفوصت و قبض او بر غلبه سودا دلالت کند و بالجمله طعم او نیز گاهی دلیل غلبه اخلاط
بر تمام بدن یا بر معده و سر باشد و شناخت حال زبان از جهت تری و خشکی چنان ست که نگاه کنند اگر زبان خشک باشد و سطح دهان صاف این را خشکی حقیقی گویند و اگر
خشکی بر سطح دهان رطوبت لزج باشد در این دلالت بر خشکی در جوهر او نمیکند بلکه دلیل آنست که رطوبتی غلیظ از دماغ نازل میشود و یا از ماتحت ابخره غلیظ صعود
میکند و حرارت مرض آنرا لزج و خشک می نماید پس بر طبیب واجب ست که هرگاه بیمار از خشکی زبان بسیار شکایت کند این حال تامل نماید تا بر حقیقت آن
واقف گردد و شناخت حال او از گرانی و سبکی در سخن گفتن چنان ست که گرانی زبان گاهی دلیل امتلای عروق و دماغ از خون یا از رطوبت و یا دلیل ضعف
قوت ماسکه باشد و شناخت شکل او از تشنج چنان ست که اگر تشنج در ان عصب افتد که حرکت زبان بهر دو سوی دهان بدانست زبان را بهر دو طرف نتواند بر دو اگر
در یک عضله افتد زبان بو ریب طرف آن عضله گردد و اگر در ان دو عضله افتد که دو تو کردن زبان بدان ست تمام زبان دو تو نتواند کردن و تشنج یا از خشکی باشد
یا از امتلا و تشنج خشک عقب استفراغات افتد یا از پس حمیات محرقه و آنچه از امتلا افتد فجةً افتد و شناخت حال از بثور و تفرق اتصال در بثور و قلاع
و اکله خواهد آمد و حال ورم زبان همچون حال ورم لب باشد چنانکه مسطور شد و شناخت حال از درشتی و نرمی زبان چنانست که درشتی او تابع خشکی باشد و
نرمی تابع تری باشد بالجمله امراضی که بزبان تعلق دارد بعضی از ان مرضهائی ست که آفت در ان خاص بزبان است و بعضی شرکی ست که بمشارکت دماغ یا معده
یا ریه و صدر بهم میرسد پس معالجه شرکی بمشارکت مع سر یا معده یا ریه ست تا بدانچه اصلاح او نماید در باب هر عضوی از اعضای مذکور مضبوط ست و معالجه خاص آن
بمضمضه و باستعمال مستفرغه یا اسهال و این نافع تر از ادویه مقیه ست و بمبدله المزاج و قابضه و محلله و مقطعه ست الملطفه که اثر قوت آن بزبان رسد و شربت این چیزها در
معالجه زبان مناسب نیست که بعد طعام مستقبل آید و گاهی معالجه بمضمضها و غرورات و دلوکات و غراغر میکنند و بعضی ادهان و حبوب ماسکه بدهن میکنند از ادویه
که در آن قوای مذکوره باشد بسبب حاجت نیز مستعمل میشوند و حبهای ممسکه می باید که مفرطح باشند تا ملاقات آن بزبان مقدار اکثر باشد و اثر آن قوی تر
گردد و واجب ست که در استعمال ادویه دهن و زبان چون از جنس مضرات حلق و ریه باشد احتیاط نمایند تا چیزی ازان بسوی حلق و ریه سیلان ننماید

شوره دهن و زبان سببش خون حار است که باختلاط اخلاط ردی صفراوی یا تاثیر حرارت غریبه یا تناول سخنات محترقه خون عفونت پذیرد و میل ابطاء بر جلد نماید درد او شدید بباشد حتی که از خائیدن چیزها بلکه از مطلق حرکت منع میکند و از ماده بلغم و سودا نیز افتد و شیخ می فرماید که شوره دهن بیشتر بسبب حرارت نواحی سر و معده و بخارات آن باشد و گاهی بدین سبب در حمیات عارض شود و گفته اند که چون در حمیات حادثه شوره سیاه که بر زبان پدید آید بیمار در روز دوم هلاک گردد

تشخیص اهتمام این شوره باید که حال شدت و خفت درد از مریض بپرسند اگر درد شدید گوید از ماده حاره باشد و اگر در خفیفیت بیان کند از ماده بارده بود و به رنگ شوره نظر کنند که رنگ سرخ بر ماده دموی و سفید بر بلغمی و سیاه بر سوداوی دلالت کند و وجود آثار گرمی دماغ بر حرارت سر و علامات گرمی معده بر حرارت معده گواهی دهد

علاج در شوره دموی فصد سر رو و حجامت نقره کنند و گاهی تکرار فصد حاجت افتد بعده تنقیه بمسهل صفرا یا مطبوخ هلیله یا فواکه نمایند و اشربه حامضه مثل سکنجبین و شربت انار و آلو و تمر هندی بیاشامند و غذا مزورات از حصرم و انار و مغز بادام و آشجو و ماش سازند و در ابتدا مضمضه کنند بسرکه و گلاب و یا بسرکه که در آن گل سرخ و برگ عنب الثعلب و برگ کاسنی و عصی الراعی و کشنیز و عدس جوشانیده باشند بدفعات متوالی مضمضه نمایند و یا بآب کاسنی و عنب الثعلب و کشنیز و عدس تمضمض کنند و سوت بگلاب یا آب لیمون یا سرکه سوده بر زبان بمالند بعده مضمضه بآب سرد نمایند و اگر سوزش زیاده کنند روغن گل در دهن بگیرند که برای شوره زبان و قلاع نافع است و قیروطی که در آن گلنار و گل سرخ و کشنیز و طباشیر سوده آمیزند و یا قیروطی روغن بادام مطیب بکافور در دهن طلا کنند و گویند که عصاره کاهو تازه و لعوق صندل سرخ بر آهن سوده و مضمضه و اکل سرکه و کذا مضمضه بمطبوخ برگ عنب الثعلب تازه و پوست انار و کشنیز و عدس مساوی بسرکه جوش داده هر واحد مفید شوره دهان و زبان است و اگر جوز السرو و عدس مساوی مکوه حب الآس کشنیز برگ ریحان ماميران جاینی ... نه ماشه بیکل العشر دو و نیم توله در گلاب پخته مضمضه کنند درین باب از مجربات است **و لقول شیخ** مفردات نافع شوره حار در ابتدا که احتیاج بتبرید و تجفیف افتد هلیله و مازو و تخم گل و نشاسته و کزمازج و شیاف ماميثا و گلنار و کتیرا و صندلین و گل سرخ و طباشیر و سماق و عدس و گل ارمنی و پوست انار و حب الآس بلوط و فوفل و عصارات بارده مانند عصاره کاهو و عنب الثعلب و عصی الراعی و خرفه و اطراف انگور است و شوره دهن اکثر بیان بشکر طبرزد و کافور شفا می یابد و دواء حار که در آخر برای تحلیل ماده احتیاج بآن می افتد ماميران و دارشیشعان خاصة و پوست جوز بوا و سعد و زعفران و جوز السرو و گاوزبان و عاقرقرحا و قرنفل و پودینه و سک است و فیمابین ابتدا و انتها ادویه باردة و حارة مخلوط سازند و از ادویه قابضه شراب کهنه است و گاهی در شوره متقرح احتیاج باستعمال زرنیخ میشود و برای شوره دهان که غلیظ و مزمن شده باشد طبیخ دارشیشعان یک اوقیه و نیم اوقیه ماميران ... و زعفران یا سماق ... و همچنین آبیکه در آن قرنفل و جوز بوا و دارشیشعان مساوی یا متقارب الاجزا جوشانیده باشند و هرگاه شوره تقیح و تقرح شود ... کتان و تخم مرو و تخم ریحان و تخم خطمی و یا این بزور تنها و آرد جو و شیر ... استعمال نمایند ... و آرد گندم و نشاسته بجای حاجت افتد و بعضی اطبا گفته اند که در علاج شوره دهان ... روغن ... در دهن نگاه داشتن مفید است و از

کلام طبری مستفاد میشود که گاهی شوره متقرح صفار در دهن و زبان ظاهر میشود و اکثر ... علاج دموی ... بدوا با حرارت و حدت ملتهب باشد و صاحبش او بهوای بارد و آب سرد راحت می یابد و آن در تسکین وجع ... و بعد از آن ... فصد و سهال مطبوخ هلیله زرد و کابلی و تمر هندی و آلو بخارا است بعده فصد چهار رگ و حجامت ... و اگر ... کشنیز خشک و عصی الراعی و برگ عنب الثعلب و شاخهاست او در سرکه و آب جوشانیده ساعت بساعت ... کنند و اگر قدری از فلفل این دوا در دهن بگیرند در تسکین وجع و حرارت ابلغ باشد و چون شوره صاف شوند و درد کم گردد بر دو طباشیر و تخم خرفه و تخم گل و گلنار و نشاسته ... و کتیرا و کشنیز بسوخته و گل سرخ ... قدری کافور ... سوده ... باشند و در دهن گیرند و هرگاه درد تسکین یابد ... مرتبه ... هنگام خواب استعمال نمایند ... تا آنکه پوست ... خون بر آید ... روغن گل ... علاج شوره ...

وسوداوی نیز مثل علاج قلاع بلغمی وسوداوی بوده مرجحضض وقشا کنند سوده پاشیدن یا عبس آمیخته مالیدن جهت شور دهان که بلغمی بود مفید ست قلاع یعنی جوشش دهن و آن قرحه ایست در جلد دهان و زبان با انتشار و اتساع بحدیکه تمام دهان را فراگیرد و باشد که بسبب کثرت ماده و حرارت آن بطبقه داخلی آن و مری و معده برسد و فرق در قلاع و شور دهن آنست که قلاع غیر متفرق مع نتوء و تعفن بود و شور خلاف این باشد و اکثر متاخرین قلاع را سه قسم یعنی دموی و بلغمی و سوداوی نوشته اند و گویند که قلاع از ماده صفراء محض کمتر پیدا آید لهذا قسم صفراوی ننوشته اند و گویند که هیچ قسمی از قلاع نیست که صفرا در آن ممزوج نباشد و ترجمه اکثر و شیخ الرئیس می فرماید که قلاع از هر خلط عارض میشود و برنگ او شناخت میگردد مثلا سفید از آن بلغمی باشد و تولد او در اکثر از بلغم شور میباشد و قلاع زرد صفراوی بود و شدید الالتهاب از دیگر اقسام او میباشد و قلاع سیاه سوداوی باشد و سرخ ناصع دموی بود و اسلم و سهل ترین انواع او ابیض ست پس احمر پس اصفر و خبیث و بدترین اقسام او سوداوی ست ازرق و اخضر مهلک ست مثل اسود ملتهب و گاهی از اصناف قلاع شدید التاکل و بعضی از آن ساکن تر باشد و گاهی با ورم بود و گاهی مفرد بلی ورم و هر قرحه که در سطح دهن و زبان افتد بجهت حرارت لازمه و لین جلد و رطوبت آن موضع زود می انتشار و اتساع پذیرد و مادامیکه قرحه در سطح جلد ست جالینوس آن را قلاع میگوید و هرگاه متعفن گردد و اندر گوشت فرو رود آن را قلاع نمیگو بلکه قروح خبیثه میگوید و جمهور اینچنین قروح را آکله نامند و این نوع در علاج محتاج با دویه کاویه باشد و چون باران بسیار آید قلاع کثرت پذیرد و در حمیات وبائیه بسیار افتد و قلاع در کودکان بسبب رداءت شیر یا سوء انهضام آن در معده بیشتر عارض میشود و بقول طبری قلاع دموی اکثر در محرورین و آنکه او مائل ماکل حار و مشروب تند حریف نماید حادث میشود و بعضی اوائل گفته اند که خوردن خرما مورث قلاع دموی ست بسبب تسخین و افساد خون و اکثر از خوردن سیماب میشود و بالا و قلاع و اکال و اورام و قروح لثه عارض میگردد بالجمله تشخیص اقسام قلاع همین ست که از رنگ او بر خلط فاعل استدلال نمایند چه لون او دلیل خلط محدث اوست و ایضا بلغمی قلیل الوجع و صفراوی شدید الالتهاب و با تلخی دهن و سوداوی با الم و خشکی دماغ بود و قلاع کثیر التلهب حار و کثیر اللعاب بارطب میباشد

علاج کلی انواع قلاع

باید که اول استفراغ خلط غالب فاعل او از تمام بدن نمایند و فصد نافع تر ست در اکثر اقسام اگر از مشارکت تمام بدن بود و هفت اندام و اگر از سر بود اول قیفال و بعد آن رگ زیر ذقن و رگهای زیر زبان و چهار رگ خاصه بکشایند که فصد او در جمیع امراض حار مادی دهن نافع ست بشتر ادویه که در شور دهان مذکور شد استعمال کنند و قلاع قوی را که رطوبت و صدید و مده بسیار داشته باشد با دویه قویه و ضعیف را ضعیفه و متوسط را بدوای معتدل معالجه نمایند و چون قرحه از جلد جنک و زیر زبان تجاوز کنند و باستخوان لثین هر دو موضع رسیده باشد با دویه بسیار قوی مثل فلافیون با اقاقیا کثیر محتاج گردد و واجب ست که از جمله روغنها حتی که از زیت هم اجتناب نمایند تا تیز سید عفونت و اتساع قرحه نماید مگر آنکه مقصود از آن تعدیل یبوست ادویه باشد و درین وقت از روغنهای قابض مثل روغن آس و روغن گل مناسب ست و همچنین از روغن زرد و تمامی دسومات احتراز نمایند که از آن فساد و تعفن و شقاقلوس پیدا میشود و منجر بهلاکت میگردد و چون قلاع بدین مرتبه رسد علاج او خیلی دشوار گردد . و می باید که درین وقت ملاک امر در علاج او استفراغات بود و ارسال علق مهما امکن و حفظ اعضای رئیسه با دویه مقوی آنها مثل جوارش آمله و غیره مناسب مزاج و حفظ معده و امعا از تقرح که بهم منصب از قرحه بسوی آنها اگرچه اندک باشد قرحه پیدا میکنند و علاج او صعب تر میگردد و قلاع احمر دموی را اوفق ادویه در ابتدا قابض اندک و سبز و بعد آن محلل طالادع ست و اشقر که اندر هم صفراوی افتد و صفر را دوای زائد التبرید و غیر اینها را در اول مجفف و جالی بکیفیت معتدل و در آخر مجفف و محلل قوی می باید و در همه رعایت سن ضروری ست صبیان را باد ضعیف تر و مصلح شیر و شبان را بدوای قوی تر استعلاج نمایند و کبار ست که صبیان را اغذیه تنها نفع بخشد و اگر طعام خوار نباشند مرضعه را بخورانند و از ادویه مشترک النفع جمیع اقسام قلاع عصاره برگ حنا ست که بآن مضمضه نمایند و یا برگ خشک او در آب تر کرده خوب مالیده بکار برند و اگر کافور و طباشیر بقدر قوت مرض و مریض و شدت حرارت ماده افزایند قوی تر گردد و کافور را خاصیت عجیب ست در قلاع دموی و صفراوی و سوداوی سائیده فرو رسانند و همچنین طباشیر تنها هم درین باب نافع ست و اقاقیا نفع میکند به قروح فم و اصل السوس نیز جید ست و کبوس گاوزبان سوخته و کذا

شعیر سوخته هر واحد ازین هر دو تنها و یا کته سفید سائیده مجرب است و للوخ خشخاش مجرب بقول ایلاقی و جرجانی خشخاش در سرکه جوشانیده مضمضه کردن قلاع سرخ
و سفید را مفید و سندروس و گلسرخ مطلقاً اعظم و اصح الادویه است و بکاین سوخته در دهان پاشیدن نیز نافع و مضمضه بآب بارتنگ نیز قروح و بثور را سود دارد
و مضمضه با ماء العسل و آب انار دانه ترش و دار شیشعان و کشنیز و سرکه و هلیله و گلنار و مازو هر واحد مفید اقسام قلاع است و مرجان در آب تاج خروس سوده مالیدن
برای قلاع مجرب است و کذا اقاقیا خیار شنبر بگلاب سوده در دهان مالیدن نافع و گل سرخ ترنجبین کشنیز مساوی سوده پاشیدن نیز قلاع سرخ و سفید را مفید و صاحب
بقال گوید که زرد چوب بیخ سوسن هلیله برگ چنبیه که گلی است مشهور کوفته با شهد سرشته مالیدن برای قلاع سرخ و سیاه نافع و یا الایچی کلان با دیان نبات
مساوی کوفته در دهن اندک گیرند و یا بیخ سوسن مع نبات لحظة لحظة در دهان دارند و ترنجبین و صندلین و طباشیر و سنبل مفید و یا زاج سفید کاغذ
سوخته مازو سبز کندر حنا زعفران برابر کوفته بیخته در دهن اندازند و یا کته سفید و دانه الایچی کشنیز خشک شب یمانی سوخته برابر کوفته در دهان پاشند و آب نیز افکنند
و یا کاغذ سوخته عوض کشنیز کنند و یا عدس مسلم سوخته و کته سفید مساوی سائیده بپاشند و یا دانه الایچی و فوفل سوخته و مالیدن برگ خیار شنبر و خائیدن برگ توت
و کذا پوست گوندی با کته سفید مالیدن و نوشیدن برگ نازک مغیلان و مضمضه بشیره برگ ارهر یا دال او در آب کرده تنها یا با دال عدس خائیده کافور اضافه کرده
هر واحد مفید اقسام قلاع است و طباشیر گل مغره کافور ذرور ساختن در قلاع بارده و سفیدی بیضه سرشته در قلاع حاره مجرب انطاکی است و ذرور گل سرخ گلنار توتیا کهیر دانه
الایچی خرد کته سفید کباب چینی اصل السوس مقشر کوفته بیخته پاشیدن نیز جهت هر قسم قلاع مجرب و معمول است و گلی و هول گاوزبان سوخته کته سفید تخم خرفه زرد
سماق زهر مهره تخم کاهو کباب چینی دانه هیل طباشیر خشت سوده پاشیدن نیز برای جوشش دهن معمول است و یا گلسرخ جو سوخته چوب انگور سوخته چوب بکاین
سوخته زرورد طباشیر کات سفید دانه الایچی کلان کباب چینی سماق کوفته بیخته در دهان پاشند و تامیران گل سرخ برابر کوفته بیخته پاشیدن برای قلاع عجیب النفع
و مجرب صاحب بدرگاهیست و دانه الایچی بهوڑل گشته کشنیز سوخته پهتکری سوخته مساوی کوفته بیخته در دهان پاشند که جوشش زبان و قلاع را نفع تام دارد و مجرب
نوشته و مازو شب یمانی هر دو برابر سائیده مالیدن جهت اقسام قلاع مجرب صاحب تحفه است و هلیله بلیله آمله گلسرخ گلنار هر یک هشت درم نمک لاهوری ده
درم آرد جو دوازده درم نمک را با آرد ممزوج کرده با عسل سرشته بسوزانند باز حلایه کرده با ادویه سوده آمیخته بمالند که جهت جوشش دهان مجرب صاحب
بقالی است و مغز املتاس بگلاب مالیده و کذا طبیخ ترپهله و کات سفید مضمضه کردن صاحب تکمله هندی جمیع اقسام قلاع نافع نوشته و مضمضه ترپهله و چوب ببر
و برگ و شاخ چنبیلی و همچنین ببرگ و پوست اروسه و پوست درخت فالسه نیز مفید است و انجیر زرد و اکلیل الملک برگ کتان جوشانیده صاف نموده قدری زعفران و صبر
زرد و روغن خیری داخل کرده مضمضه کردن جهت قلاع بارده و آخر قلاع حار نافع است

علاج قلاع دموی و صفراوی

تبرید بلعاب بهدانه و شیره عناب و شیره مغز تخم تربوزه و شربت نیلوفر دهند و یا لعاب اسبغول عوض لعاب بهدانه کنند و یا شیره بزور بارده مثل خرفه و خیارین
و کدو و کاهو و کاسنی هر یک هفت ماشه بشربت نیلوفر چهار تولچه دهند و برگ حنا در آب تر کرده مالیده صاف نموده کافور دران حل کرده مضمضه نمایند و گاهی کات سفید سوده
هم می افزایند و ایضاً مضمضه بلعاب اسبغول و آب کشنیز سبز مفید است و گاهی خشخاش کلی سوده افزوده شیره و صندل سفید در گلاب سائیده بر زبان مالیدن نیز فائده
میکنند و کذا مضمضه به پوست و خشته گوندی نافع و اگر دران کاسنه هندی داخل کنند نافع تر باشد و طباشیر گلسرخ کته سفید مغز تخم کدو گشته کافور زرورد کوفته بیخته بر زبان
پاشند و ترک لحوم و حلاویات و مالحات نمایند و اسفاناخ هندی و رومی که دران نبوه ماش داخل کرده باشند و یا دال مونگ مقشر کم نمک یا برنج بدهند
و در صفراوی آشجو یا شربت نیلوفر بهتر است و اگر ازین تدبیر فائده نشود فصد سر رود و [illegible] است اقرباند دفع کنند و اگر حاجت چیزی باشد ازان نیز
نیز بکار برند و اگر احتیاج مسهل باشد بعد منضج مسهل صفرا یا مطبوخ هلیله یا شاهتره دهند و تعدیل مزاج بنقوعات مثل عناب و آلوبخارا و نیلوفر و
کشنیز خشک و عنوبان و کاسنی و خیارین و با شربت سرد مثل شربت لیمو و شربت حصرم و شربت انار نمایند و اغذیه بارده و خوراینده و ترک لحوم کنند و یا عناب
بعرق شاهتره تر کرده مالیده صاف نموده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بنوشند و طباشیر کته سفید الایچی خرد زهر مهره سوده در دهان پاشند و یا بعد فصد

سر رو و چهار رگ و زیر زبان بعد از آن شاهتره عناب با برگ شاهتره ده توله جوشانیده صاف نموده شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ مغز تخم تربوز شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده
نوشند و در سوت خالص بگلاب سوده بمالند و آب کشنیز سبز مضمضه کنند و اگر در ولسیار بود و دندان هم جنبش کنند بعد فصد بعد از آن عناب جوشانیده نبات داخل کرده دهند
و گلنار پنج ماشه کوکنار یکعدد و عنب الثعلب کشنیز خشک گزمازج هر واحد شش ماشه بزرالبنج دو ماشه عدس مسلم یکتوله در آب سه پاؤ جوشانیده صاف نموده بحلقه ملیط مضمضه
کنند و ایضاً در قلاع و جوشش عنور عناب شاهتره مع برگ شاهتره جوشانیده شیرهٔ مغز تخم کدو و نبات سفید داخل کرده اسپغول پاشیده نوشند و آب کشنیز سبز و
لعاب اسپغول مضمضه کنند و اگر جوشش دهن در موسم سرما از خوردن ادرک عارض شود عناب شاهتره پرسیاوشان گاوزبان با برگ شاهتره جوشانیده شهد حل
کرده نوشند و عنب الثعلب کشنیز خشک بزر کتان گلنار جوشانیده حضض کی سوده پاشیده مضمضه کنند و اگر جوشش مع سرفه و ذبول و حمی عفنی و حرارت مفرط
باشد شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ بادیان شیرهٔ تخم خیارین شربت بزوری بارد خاکشی دهند و اگر سرفه زیاده شود اصل السوس افزایند و برگ سیب و
برگ یاسمین برگ حنا پوست گوندی هر یک شش ماشه جوشانیده مضمضه کنند و بجهت آخر روز کشنیز خشک شست گل طباشیر دانه هیل هر یک یک ماشه سوده بجوزند
بالائش شیرهٔ خیارین شیرهٔ تخم کاسنی بنبات نوشند و در شیرهٔ تخم کدو شیرهٔ کشنیز خشک لعاب اسپغول رب سوت طباشیر زرد ورد سوده آمیخته مضمضه نمایند یا از قرص طباشیر با شیرهٔ
خیارین و شربت نیلوفر دهند و آب عنب الثعلب تازه رب سوت سوده پاشیده مضمضه نمایند یا از کوکنار برگ کنار برگ حنا تخم مرو هر یک شش ماشه آب عنب الثعلب
تازه ده توله رب سوت دو ماشه سوده پاشیده مضمضه کنند یا حضض یکی یک ماشه سوده پاشیده افزایند یا بجمله بعد تنقیه در ورات مجففه که دران ادویهٔ قابضه
و انجبه باشند بکار برند مثلا زرورد طباشیر تخم بارتنگ هلیله زرد مع خسته گزمازج هر دو سوخته گلنار سماق برگ بارتنگ قیبیه بانغی هر دو در سایه خشک
کرده هر یک سه ماشه ازاج بریان دو ماشه کافور کیماشه سائیده بکار برند و این نسخه قوی تر است کشنیز خشک صندل سفید گل حنا گل سدا گلاب تخم تاج خروس
طباشیر سپید کتیرا سماق عدس هر یک سه ماشه کافور دو ماشه سوده بپاشند و این ذرور برای اقسام قلاع حاره معمول است زهر مهره سوده طباشیر زرورد
گل نیلوفر تخم خرفه مقشر صندل سفید و سرخ گل ارمنی نشاسته ماشا حضض یکی عدس مقشر گلنار مغز کنول گته کوفته بیخته بکار برند و نزدیک شدت حرارت کافور
اضافه نمایند و هر گاه تحلیل منظور باشد کبابه عنب الثعلب خشک سائیده بیفزایند و ذرور تخم کاهو مقشر تخم خرفه هر یک یکدرم طباشیر تواکهیر کبابه چینی گگن دهول
و دانه الایچی هر یک دو ماشه کوفته بیخته نیز معمول است و گاهی بنابر شدت حرارت نیم ماشه کافور اضافه کرده می شود و گلسرخ گلنار تواکهیر کتیره سفید سرمه سفید
تخم گل هر یک سه ماشه کافور یک نیم سرخ کوفته بیخته پاشیدن نیز جهت جوشش دهان که از گرمی بود نافع است و یا کافور کات سفید تخم کاهو تخم خرفه زرورد سماق
دانه هیل طباشیر گلنار صندل سفید کشنیز خشک کبابه چینی سوده در دهن پاشند و ایضاً ذرور زهر مهره پوست تربوز سوخته جو سوخته نافع است و حضض یکی
یک نیم درم گل سرخ طباشیر سماق عدس مقشر هر یک سه درم تخم خرفه چهار درم سائیده بر زبان پاشیدن قلاع سرخ را مفید است و طباشیر سفید جو سوخته نشاسته
مساوی سائیده پاشیدن نیز جهت قلاع احمر مجرب است و ذرور گلنار زرورد هر دو فقط یا مع اقاقیا و هلیله زرد و سماق و کشنیز خشک قلاع سرخ را نافع است
و سماق و گلنار و کافور در صفراوی سفید و عصاره حی العالم و کشنیز و آب غوره و حبل و گل ارمنی یا مختوم و کتیرا و گلاب در دموی و صفراوی هر دو نافع بود و یا
اول از لعاب اسپغول شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ عنب الثعلب مضمضه نموده بعد آن طباشیر زهر مهره گل ارمنی زرورد کات سفید مغز کنول گته کبابه چینی
الایچی خورد سوده در دهان پاشند و مضمضه سماق عنب الثعلب گچ پهلی برگ کوکنار فوفل برگ حنا تازه جوشانیده صاف کرده کات سفید سوده داخل کرده
نیز معمول است و کذا آب کشنیز سبز لعاب اسپغول شیرهٔ عنب الثعلب شیرهٔ کشنیز خشک کات سفید سوده داخل کرده مضمضه کردن و ایضاً
پوست خشخاش عنب الثعلب عدس کشنیز خشک جوشانیده سکنجبین ساده مضمضه کنند و یا پوست گنهال پوست جهر بیری پوست ککر پوست ببول
مازو سپاری چهالیه کات سفید جوشانیده مضمضه نمایند و مضمضه مازو گلنار رسیر که جوشانیده و کذا تمر هندی آب جوشانیده و کذا پوست انار پوست درخت گوندی
کتهه سفید جوش داده هر واحد نافع قلاع حار است و اگر از صندلین گل نیلوفر گل سرخ گل سیوتی هلیله اصل السوس الایچی خرد طباشیر گلنار کتیره سفید مساوی حب بسته
در دهن دارند برای قلاع حار مجرب است و گویند که در صورت غلبه صفراویت بعد تنقیه و تلطیف زیاده از دو سه گل سرشو کتیرا اسبوس اسپغول پیوسته در

دہن را شستن و از علاج دیگر مستغنی نمی‌سازد **اقوال اطبا** شیخ الرئیس فرماید که ادویه صالحه برای قلاع مانند مثل مضغ برگ علیق و مثل عدس بسرکه و جمیع قابضها چون
بسفرجل مخلوط سازند نافع بود خصوصاً صمغ کوزان و گوساله و سیب قابض و امرود قابض و زعرور و سفرجل و عناب و اطراف انگور و حماض بستانی و آرد عدس با
و آرد سبنج و قوی‌تر ازان ذرور ماز و طباشیر و گل سرخ و اقاقیا و مانند آنست و ماسیران را مع قوابض مثل طباشیر و گل سرخ و ماز و قوت عجیب است قلاع کافور
در قلاع شدید المنفعت است **صاحب کامل** و جامع بغداد صدر طبری و گیلانی گویند که در قلاع دموی بعد فصد قیفال بطبیخ هلیله و شاهتره و تمر هندی تنقیه
کنند و بعد ازان عرقین زیر زبان و رگ زیر ذقن و چهار رگ کشایند و با غذیه محمود از مزورهٔ معموله بآب انار و عدس یا آب حصرم یا سماقیه غذا سازند و آب بارد
که دران سماق مالیده باشند مضمضه نمایند یا بگلاب که دران کشنیز خشک و سماق جوشانیده باشند یا بآبیکه دران برگ خلاف یا برگ زیتون و گل سرخ جوشانیده
باشند یا برب توت و یا آب کشنیز سبز مع رب توت و یا آب لعاب انگور باندکی روغن گل و یا آب عصی الراعی و آب خرفه که دران سماق مالیده باشند و یا بگلاب
که دران گلنار و کزمازج و کشنیز خشک جوشانیده باشند یا بگیرند آبیکه دران پوست انار و آس و گل سرخ و ماز و عدس مسلم جوشانیده و آب برگ غوره یا آب برگ
حماض یا آب برگ علیق آمیخته باشند و یا بسرکه که دران کشنیز خشک و عدس و گل سرخ و عنب الثعلب جوشانیده باشند و کشنیز خشک گل سرخ سماق عدس
طباشیر گلنار قرنفل مساوی کافور ربع واحد کوفته بیخته در دهان پاشند در ابتدا و ذرور گل سرخ پنج درم نشاسته تخم خرفه هر یک سه درم زرد ورد عدس مقشر
شکر طبرزد هر کدام چهار درم قاقله زعفران هر کدام دو درم کافور دو دانگ کوفته بیخته بر زبان و دهان ذرور نمودن نیز قلاع حار و بثور را فائده دهد و یا برود
سفید گل سرخ زرد ورد تخم خرفه عدس هر کدام سه درم سماق کشنیز خشک بریان طباشیر هر کدام دو درم کافور زعفران هر کدام نیم درم کوفته بیخته در دهان پاشند
و پس ازان کشنیز خشک و سماق در گلاب جوشانیده صاف نموده مضمضه کنند. و ایضاً گل سرخ تخم خرفه هر یک دو درم شیاف مامیثا گل قیمولیا هر یک نیم درم
عدس مقشر کشنیز خشک هر کدام یکدرم کافور زعفران هر واحد یک دانگ سوده خشک استعمال نمایند و گاهی این ذرور را در آب کشنیز حل کرده مضمضه کنانند
و یا سماق گل سرخ طباشیر تخم خرفه صندل سفید نشاسته هر کدام چهار درم عدس مقشر کشنیز خشک هر کدام شش درم شیاف مامیثا
هر کدام دو درم زعفران یکدرم کافور نیم درم سائیده بعمل آرند و چون مرض با نتها رسد بآب عنب الثعلب و آب کشنیز سبز که دران حنا جوشانیده باشند مضمضه نمایند
و بعد نضج مرض هم سفیداب با قدری کافور بران گذارند و در وقت انحطاط بآبیکه دران اصل السوس و عاقرقرحا و دانهٔ هیل جوشانیده باشند مضمضه کنند و هرگاه از
قروح تعفن راه یابد و رائحه کریه ظاهر شود مضمضه بسرکه که دران اندکی نوشادر و نمک و شب یمانی و امثال آن از ادویه کاویه داخل کرده باشند بدفعات نمایند تا اجزا
فاسده بر آید و رطوبت خشک نماید و اگر از لذع سرکه خوف کنند بجای او زعفران آمیزند بعده از گل سرخ و سعد و عدس و برگ آس بسرکه پخته مضمضه کنند
و این اشیا قبض اندک دارند پس اگر برائحه شدت کنند در اشیای قابضه گلنار و ماز و سبزه و امر سگ خره نوب و پوست انار زیاده کرده بدان سرکه مضمضه نمایند
و هر وقت در دهن گیرند بعده بقلاع نظر کنند اگر لعوبت و ابتدای تحجر ظاهر شود صحت یابد و اگر حدت و ورم بماند تبرید او باین برود نمایند برگ
عنب الثعلب خشک یک جزو گل سرخ طباشیر تخم خرفه آرد عدس نشاسته هر واحد دو جزو کشنیز سوخته سماق منقی هر واحد یک جزو و مغز بادام مقشر سه جزو
کافور از ربع جزو تا یک جزو بحسب حاجت زیرا که استعمال کافور مفرط ممنوع است و اگر قلاع صفراوی باشد در تبرید و ترطیب افزایند و اسهال بآب
تمر هندی و شربت بنفشه نمایند و مبردات بنوشند و مزورات غذا سازند و بآب کشنیز یا بآبیکه دران لعاب گرم جوشانیده باشند مضمضه نمایند و هلیله صندل
سفید و بزر ورد و عدس مقشر و کشنیز و طباشیر در دهن بپاشند **ایلاقی** و جرجانی گویند که علاج صفراوی قریب بعلاج دموی است الا آنکه در
دهن بکار برند صاحب صفراوی دران محتاج بادویه سرد مفرط باشد و در هر دو نوع گرفتن شربت توت در دهن و مضمضه بطبیخ برگ زیتون و برگ
حماض و سماق خرفه و فندق با برگ او نافع است و کزمازج حنا آرد عدس گلنار طباشیر سماق سوده در دهن بپاشند و در صفراوی صندل و کشنیز
خشک و نشاسته و کافور و تخم خرفه زیاده کنند و آب بارتنگ و آب عصی الراعی و آب عدس و کافور و صندل موافق صفراوی است و مضمضه بطبیخ کزمازج
و حب الآس در سرکه پخته و سماق و عدس و گل سرخ در گلاب تر کرده نافع است و اگر بعد مضمضه سوزش یا خشکی دهان افزاید روغن گل در دهن گیرند و اگر لعاب

از دهن سائل باشد بازدو برگ عنب الثعلب خشک سائیده درگلاب حل کرده در دهن گیرند و اقاقیا سوده بگلاب حل کرده و آب عنب الثعلب و اندکی سرکه آمیخته در
دهان گیرند و ساعتی بدارند پس بریزند و بدانند که کثرت لعاب علامت صعوبت مرض ست صاحب تحفه و حاوی گویند که در قلاع دموی اگر مزاج محتمل
باشد و مریض طفل نبود فصد باسلیق و حجامت و فصد رگ زیر زبان و چهار رگ کنند و ازاشربه مثل شربت عناب و اشربه حامضه و آب انار ترش معصور مع تخم تمر هندی
ستا و قیه مع شکر و ترنجبین هر یک ده درم هر روز بنوشند و از فواکه سیب ترش و امرود دهی دهند و غذا مزورهٔ ماش و عدس و مغز بادام بآب فواکه ترش کرده آلو
و تمر هندی و شکر بخورند و تلیین طبیعت بآب فواکه و نقوع مشمش یا مطبوخ فواکه یا تمر هندی و شیرخشت و ریوند کنند و دهن را در روزی سه چهار بار بسرکه و گلاب
و روغن گل ممزوج بشویند و سماق گلنار گل سرخ طباشیر عدس سوده در دهن بدارند و کبوس گل سرخ و سماق کشنیز بریان طباشیر تخم خرفه تخم کاهو صندلین
فوفل عدس آس گلنار هر واحد یک جزو کافور ربع جزو نیز نافع ست و ذرور گل سرخ سماق گلنار نشاسته تخم خرفه تخم کاهو صندل سفید صندل سرخ طباشیر فوفل هر یک
ده درم کافور نیم دانگ بر زبان پاشیدن و بعد آن بگلاب و سرکه و روغن گل مضمضه کردن نفع بین می نماید و همچنین تخم خرفه مقشر شیاف مامیثا صندل گل ارمنی
گل قیمولیا حضض هر واحد یک جزو زعفران کافور هر یک ربع جزو مفید ست و چون بانتهار سد مضمضه آب عنب الثعلب وغیره که در قول صاحب کامل گذشت بعمل آرند
و عند انحطاط بآب مطبوخ اصل السوس و قاقله و انجیر و بابونه و لعاب بزرکتان مضمضه نمایند مسیحی گوید که اگر بدن ممتلی باشد فصد کنند و اگر ممتلی نباشد حجامت نمایند بعده
طبیخ هلیله و شاهتره بنوشانند پس از آن رب توت و طبیخ سماق و اطراف آس و زیتون و طبیخ عدس و گلنار و حب الآس و طبیخ حنا بگلاب و طبیخ انار با قشر و شحم و قشر
او و گلاب که دران صندل سرخ و فوفل و آس خشک و کشنیز خشک جوشانیده باشند و آب عنب الثعلب که دران حضض و عصارهٔ لحیة التیس و برگ نیج پخته باشند مضمضه
نمایند و اگر ازین تدبیر خشکی در دهن عارض شود بعد ازان بروغن گل نیم گرم مضمضه کنند و اگر از دهن لعاب بسیار بسبب قی جمع شده بر آید اقاقیا سوده بآب عنب الثعلب
حل کرده اندکی سرکه بران چکانند و مضمضه نمایند و اگر قلاع بسیار حاره باشد گل سرخ سماق نشاسته گلنار برگ حنا تخم خرفه عدس مقشر صندل سفید طباشیر مساوی کافور
قدری قلیل سائیده در دهن گذارند و در قلاع کثیر الرطوبت و الحرارة ماميثا طباشیر و برگ بارتنگ و بزرورد و هلیله زرد و گلنار و کزمازج و برگ زیتون مساوی سائیده
قدری شب یمانی سوده افزوده استعمال نمایند صاحب شفاء الاسقام گوید که در دموی بعد فصد قیفال و حجامت نقره یا تحت ذقن و فصد چهار رگ و سهال
مضمضه نمایند بآب سلق که دران سماق جوشانیده باشند و ذرور سماق کشنیز گلنار طباشیر عدس کافور هلیله زرد در دهان اندازند و در صفراوی استفراغ صفرا بآب الو آلو زرد
مع هلیله یا منقوع مقوی و یا طبیخ فواکه نمایند و سماق و گلنار در دهن گیرند و کافور را درین خاصیت عجیب ست و کذا کاسنی در سوداوی و عصارهٔ حصرم نافع و آب بکه
وران برگ زیتون و برگ حماض جوشانیده باشند مضمضه نمایند و حنا و آرد عدس در دهن پاشند و هر روز سه چهار بار دهن را بسرکه و گلاب یا روغن گل بشویند سویدی
گوید که آس را نیک سائیده بسرکه آمیخته در دهن گرفتن برای قروح فم مجرب نیست و گفته که اکل البقلة الحمقا خام و کشنیز و کذا استعمال آب انار ترش بشحم او و افشرده تنها یا ...
در ظرف مسی یا قلعی جوشانیده تا قوام غلیظ گردد و کذا مضغ گل سرخ تازه و کذا کبوس بردی سوخته و یا آب طبیخ سرطان نهری آمیخته و کذا مضمضه طبیخ برگ حنا
و زرورد و کذا مضغ ثمر خام علیق و کذا مضمضه بآب لسان الحمل و کذا طبیخ جوز السرو و کذا ذرور گل نیلوفر اصفر خشک سائیده و کذا برگ عوسج و کذا حضض مکی بآب کشنیز سبز و کذا رصاص
محرق بعصارهٔ آس و کذا آب برگ مشمش هر واحد نافع ایضاً او گفته که لعوق زبان بجولان در گلاب حل کرده و کذا عصارهٔ حی العالم تا زمانهٔ طویل در دهن
گرفتن برای قلاع حار مجرب نیست و مضغ برگ جبازی یا عوسج و یا طرخون و مضمضه بآب توت شامی و کذا آب جبازی و کذا آب کل اطراف نرم علیق کذا برگ و تخم و بیخ و سماق و گل
بیخ در سرکه جوشانیده و کذا صندل سرخ باریک سائیده بآب عنب الثعلب و ضماد بیخ علیق و کذا بزرورد و سماق و زعفران و طباشیر در گلاب آمیخته و کذا حب الآس بآب سیب سفید
آن و کذا صندل سرخ و سماق بگلاب و ذرور طباشیر نشاسته تخم خرفه زرورد گلنار زعفران سماق کبابه مساوی کافور ربع یک جزو کبوس رب السوس و مساک اودر دهن
هر واحد بقلاع حار سفید قلاع حار ست حکیم علی گوید که مضمضه بآب خرفه خصوصاً چون بسرکه آمیزند در ازالهٔ قروح فم و عفونت آن مجرب ست با گیرند صندل سفید گل سرخ بزرورد
عدس مقشر تخم خرفه هر یک سه درم سماق کشنیز هر یک پنج درم هلیله طباشیر هر یک دو درم کافور زعفران هر یک نیم درم باریک سائیده بر موضع بشور و قلاع گذارند
و گاهی حضض و کبابه و پودینه نهری و قاقله و شکر طبرزد و فوفل بحسب اعراض و اوقات زیاده میکنند و گویند که تخم گل و برگ آن طباشیر نشاسته عدس تخم خرفه کشنیز

سماق حنا عاقرقرحا هر واحد یکماشه کافور یک سرخ در دهن انداختن قلاع حار را بعد فصد و تنقیه تمام رساند صاحب تکملهٔ منهاجی گوید که بعد تنقیه کشنیز خشک تخم کاسنی گلنار مدس
طباشیر سائیده پاشیدن و سوت گلاب سائیده بر زبان لیدن و آمله یا حضض در دهن داشتن جهت قلاع حار مفید است

علاج قلاع بلغمی

اصل السوس مقشر سپستان گاوزبان و دانه هیل در عرق بادیان جوشانیده صاف نموده نبات سفید حل کرده بنوشند و عاقرقرحا گجراتی مامیران چینی تخم ترب نیم کوفته در سرکه جوشانیده صاف نموده مضمضه کنند و یا مامیران چینی و مصطگی و کوه و حب الآس هر یک نه ماشه عناب هفت عدد جوشانیده بکار برند و اگر مامیران نباشد زردچوب بدل آن نمایند و گاوزبان سوخته الایچی خرد شب یمانی سوخته سیاهی تا به سائیده در دهان پاشند و مضمضه از مغز فلوس و آب کشنیز سبز نیز مفید بود و اگر به تنقیه حاجت افتد بعد از نضج بماء الاصول مسهل بلغم دهند و گلنار مامیران قاقله مساوی سوده در دهن پاشیدن نفع میکند و ذرور زرد و کبابه هم درین باب نافع و همچنین هلیله زرد اقاقیا گلنار گزمازج برگ زیتون طباشیر سوده پاشیدن قلاع ابیض را سود مند است و گویند که اگر کته سفید شوره قلمی هر یک نیم توله سائیده قدری بر زبان پاشند برای قلاع بلغمی تجربه رسیده و ذرور طباشیر مامیثا هلیله زرد گلنار قاقله مساوی هم نافع و کته یک درم دو ع سوخته سه عدد و هلیله سوخته سوخته انزروت قاقله صمغ برگ نیب سوخته هر واحد یک درم مجرب است و آنچه در قلاع کهنه بلغمی معمول و مجرب است آنست که کته سفید طباشیر دانه الایچی زیره گلاب زیره گل سپیدی تا گر سوخته کبابه چینی هلیله سیاه بار یک این سوخته از هر واحد یک ماشه سیاهی تا به مغز الماس خشک هر یک دو ماشه همه را کوفته بیخته بر زبان بپاشند هر قدر که سیلان کنند قوی تر خواهد شد و یا مصطگی مرکب کبابه کندر اقاقیا مامیران سافج هندی مازو سوخته برابر دانه هیل کته سفید زیره سفید سعد تخم کتان هلیله سیاه هر دو سوخته مغز چهار شنبر و سایه خشک کرده سیاهی تابه هر یک چهار ماشه بکار برند و مضمضه به نجاست برگ زیتون مامیران پوست انار مازو مساوی جوشانیده نیز مفید بود و یا عاقرقرحا زردچوب جوشانیده مضمضه کنند و یا بطبیخ سنبلی تضمضض نمایند و مضمضه آب برگ زیتون ملح در ته ظرف ترشح شود از تجربه بابل استاد صاحب شفاء الاسقام است و خوردن جلنجبین نافع و گویند که زراوند مدحرج و کذا نمک سوخته و کذا مضمضه گل سرخ بشراب جوشانیده و کذا مضغ برگ زیتون کوفته نیز مجرب است و کذا ورشیدان سائیده بگلاب آمیخته و یا بشراب قابض جوشانیده در دهن گرفتن و کذا طبیخ شیطرج فلفل و کذا کبوس قاقلا و کذا ابو رق بعسل سرشته سوخته سائیده و کذا برگ زیتون ریحی خشک سائیده و کذا نهادن برگ کبر تازه سوده بر قروح و کذا مضمضه بعصاره یا مطبوخ قنطوریون دقیق و کذا آب کرنب و کذا آب اسپاناخ سفرجل و کذا برگ اجاص در شراب جوشانیده و کذا آب حصرم بعسل یا شراب آمیخته و کذا شبتی الکلاب کوفته و کذا قرنفل کوفته و آب عنب الثعلب جوشانیده و ضماد تخم بادرنجبویه با مازو بعسل و یا لیسیر که و یا شب بخار و بالعسل و مضغ برگ خشخاش و ذرور نمک و آرد جو سرشته در کوزهٔ سفالین سوخته سائیده هر واحد نافع است و سویدی گوید که کبوس بیل هندی مجرب است و کبوس خاکستر بادیان و بیخ کبر نیز مجرب نوشته اند و مضمضه به سرکه جوشانیده و همه جوشانیده باشند مفید قلاع سفید است صاحب کامل الصناعه گوید که ... مامیران و هلیله و عاقرقرحا جوشانیده باشند و بالعسل شکر طبرزد شیافی ... زرد عسل سرشته ... مامیران و عاقرقرحا اند که صبر و زعفران حل کرده بخایند سود مند است و اگر مامیثا هلیله سیاه طباشیر قاقله گلنار کبابه عاقرقرحا زعفران ... سفرجل کوفته بیخته استعمال نمایند درین نوع فائده کند و در آخر مرض بهر تحلیل اقاقیا یا مازو مضمضه به طبیخ نانخواه اکلیل الملک ... روغن گل مناسب است و ابتدا مضمضه به شراب که ... صاحب حاوی ... گوید که هر صباح جلاب ... گلقند ده درم بادیان و اصل السوس هر یک ... درم ... و اگر زبان تپ باشد و الا مسهل با دام سازند و بعد نضج و رقار درم ... مطبوخ که در آن ... بادیان ... نافع نمایند و آب ... عاقرقرحا ... جوشانیده باشند ... کنند و ... مامیران و ... هلیله و عاقرقرحا جوشانیده باشند مضمضه نمایند و یا مرزنجوش و برگ زیتون ... و اکلیل الملک در آب جوشانیده مضمضه کنند ... و ... مامیران برگ زیتون ... قاقله ... هلیله زرد ... کوفته بیخته بر آن گردن قلاع بلغمی را در ابتدا نافع است و در قلاع بلغمی مزمن ... صبر ... برگ زیتون اقاقیا هر یک ده درم ... هر یک نیم درم ... هر یک دو درم زعفران کبابه

هر یک چهار دانگ سائیده در دور گردن قلاع بلغمی مزمن و قلاع سوداوی تازه را سود دارد و نمک سوده بعسل سرشته در دهن طلا کردن قلاع سفید را سودمند است و بعده مضمضه
بآب کامه و سکنجبین بزوری نافع و کبابه و عاقرقرحا و سعد و زعفران و فلفل برابر در دهان پاشیدن مفید اطبای هند گویند که برای انچهرا یعنی قلاع شدید نیله تفو
سوزند که سفید شود و نرم سوده بقدر یک سرخ بپاشند و آبیکه جاری شود دهن پائین دارند تا بریزد و اگر خواهند بیڑه پان بخورند و یا کتھکری گجراتی که سفید باشد
باریک سوده به انچهرا بمالند و دهن کشاده دارند تا رطوبت بیرون آید و ایضا برای جوشش های دهان و زبان که بهندی چهاله نامند زاج سفید هفت ماشه
مرداسنگ کات هندی هر یک دو ماشه طباشیر سه ماشه نرم سوده قدری بر زبان بمالند و زبان را از دهان بر آورند آب و رطوبت لزج بسیار از آن دفع گردد پس
دهن را بشویند و قدری کات سفید نرم سوده بران پاشند جهت دفع سوزش و بدمزگی آن در چند مرتبه که چنین کنند شفا یابند مجرب است دیگر کمر کچوره و نمک
سنگ بآب لیمو سائیده بر زبان مالیدن نیز مرض انچهرا نافع است و اگر قلاع را از برگ بید انجیر یا توری خراشیده طباشیر کتھه سفید کبابه چینی سنگ جراحت الائچی
سرخ تواکهیر شوره قلمی برابر کوفته بیخته بمالند جهت قلاع شدید که مثل خارها بر زبان می رسد و اهل دکن آن را انچهرا می نامند نفع عجیب بخشد و معمول و مجرب است

علاج قلاع سوداوی

اگر ماده آن سودای طبیعی باشد و این کمتر افتد و حرارت اقل دارد علاجش بعلاج قلاع بلغمی نمایند مع زیادت ترطیب و اگر سودای احتراقی باشد و این بیشتر و ردی تر
بود تدبیرش بعلاج قلاع دموی و صفراوی کنند مع زیادت ترطیب بالجمله درین قلاع عنایت بترطیب بیشتر مرعی دارند و بعد از نضج ماده منضج سودا از مسهل سودا تنقیه کنند و یا
مطبوخ بادرنجبویه و گاوزبان و اصل السوس یا شکر بدهند و بزوره نخود و شعیر مغز بادام یا لحوم فاضله اگر ترتیب بنا شد غذا سازند و بعده مطبوخ افتیمون و حب آن تنقیه
نمایند و معجون نجاح و ماء الجبن و عرق شیر دهند و مغز ساق گاو و یا مغز ساق گوزن یا پیه بط و روغن بنفشه و روغن بادام بمرات متوالیه یا مسکه تازه بمالند تا آنکه
نرم شود و سیاهی بر طرف گردد و بعد از آن هر روز چند بار بخاییدن برگ حنا امر کنند پس از آن بسرکه که در آن کشنیز خشک و مازو و پوست انار و گلنار و سماق جوشانیده باشند
مکرر مضمضه و غرغره نمایند و یا بطبیخ سماق و گلسرخ و کشنیز و گلنار و آس و خرنوب و مانند آن از ادویه قابضه بتکرار مضمضه کنند و در آخر مرض بآبیکه دران انجیر و شبت
و اکلیل الملک و بابونه جوشانیده باشند مضمضه کنند شیخ می فرماید که طلا العسل که دران مویزج هندی و افیون مساوی سرشته باشند درین قسم نافع است و اگر در اینجا مرهم
نیز باشد آفتاب با درونج یک سکرجه و روغن گل نیم سکرجه و شمع نیم سکرجه و زعفران دو مثقال مرهم ساخته استعمال نمایند طبری گوید که از اجود ادویه که در
معالجه این علت بکار برند اشیای قابضه است که دران قوت لطیفه باشد مثل گل سرخ و گلنار و مازو و پوست انار و مانند آن و قشر رازیانه ...
یا مغز ساق ایل و بقر که این تنها آن را زائل میکند و گویند که برگ زیتون و خاکستر آن را نه یابد درین نوع تجربه شده ... گوید که بهر تنقیه سودا فصد باسلیق
یا صافن نمایند و بفاصله دو دوازده یا پانزده روز نضج و مسهل سودا دهند و یا ماء الجبن نوشانند و بعد از تنقیه جهت تعدیل این عرق شیر دهند شیره تخم ... آثار
بسفایج درونج عقربی هر یک ... گل سرخ پنج توله ... آثار برگ گاوزبان ابریشم خام هر یک هفت توله تخم شاهتره و بادرنجبویه هر یک ... توله ...
دو نیم آثار ... پاو آب ... آثار گل نیلوفر نیم آثار آب ... هر یک ... صبح ... شیشه
عرق کشند ... تخم شاهتره و یا تخم بادرنجبویه هفت ماشه ... در مالیخولیا ... این از مجربات است
پوست ... گاوزبان ... هر یک چهار ماشه
... هر یک پنج ماشه ... هر یک سه ماشه ... زعفران کبابه ... ماشه
و یک ... گل ... هر یک ... ماشه عناب ... صندل سرخ چهار ماشه برگ تاج خروس ... غرغره ... جوشش دهن
... سوداوی که از ... قلاع ... مجرب ... گل ارمنی فلفل ... هر یک ... چهار ماشه ... ماشه توتیای
سبز دو ماشه باریک کوفته صبح و شام بر زبان بمالند و سر فرو دارند تا رطوبت بیرون آید برای قلاع مزمن دردو ... قلاع بلغمی را در یکبار ...
و اگر بعد از آن حرارت محسوس شود از هفت درم تخم کاسنی شیره گرفته بنوشند ... گوید که برای قلاع سوداوی کهنه ... سرخ عاقرقرحا ...

مرارہ یا نوشادر مساوی سائیدہ دم الاخوین بسبب شدہ و صرہ بستہ در گل گرفتہ بآتش بسوزند بعدہ سائیدہ در دہن پاشند و یا زرنیخ سرخ و زرد و بورہ سرخ و نیلا
و زاج کفشگران و قلقطار ہر یک سہ درم کف دریا یک نیم درم مازو پوست انار ہر یک چہار درم اقاقیا دو درم ہمہ را القطران سرشتہ بسوزند و باز سائیدہ
بکار برند و بعد از ان بسرکہ کہ دران حب الآس و گلنار پختہ باشند مضمضہ نمایند بعدہ بگلاب و روغن گل مضمضہ کنند نافع آید ان شاء اللہ تعالیٰ و در نسخہ کامل
وزن زاج و قلقطار یک نیم درم ست و چون متعفن گردد و بوی بد آید معالجہ اکثر و لثہ و ادویہ نماید و جالینوس گوید کہ چون زاج را در شراب قابض بجوشانند
و بآن مضمضہ کنند قلاع عفن و گندہ دہان را نافع است سود مند است و مسیحی گوید کہ قلاع اسود عفن را برگ زیتون خشک برگ علیق اقاقیا ہر واحد دو درم شب یمانی
قلقطار سعد ہر واحد چہار درم زعفران یک درم اصل السوس آسمانجونی پنج درم نافع ست و در نسخہ کبیر مع وزن شب و قلقطار و عفص ہر یک دو درم و اصل السوس دہ درم
صاحب حاوی گوید اگر قروح و بثور سیاہ شوند و متعفن گردند و رائحہ منکرہ پدید آید زاج قلقطار و عفص گلنار گل سرخ سماق شب یمانی مساوی سودہ بپاشند
بعد از آنکہ دہن را بسرکہ و گلاب کہ دران برگ ابہل و جوز السرو و فوتنج جوشانیدہ باشند بشویند و گویند کہ ببوس گل حنا و مضغ آن و کذا حنا بسرکہ سرشتہ و کذا
بعسل و کذا برگ سرو سائیدہ بعسل آمیختہ و کذا جوز السرو و رب انگور و کذا اسماق بعسل و کذا عصارہ حی العالم و قلقطار و کذا مضمضہ بروغن مع عسل و کذا حنا یا برگ
خشک و جوز السرو سائیدہ ہر واحد نافع ست و زنگار محلول بسرکہ و عسل قروح ردیہ فم را مجرب و سودی ست و حنا و معجون جبیل آمیختہ و کذا شحم او و رد آب عنب الثعلب و دار
دہان و مثل غبار سائیدہ و انگشت بزیت تر کردہ بدان آلودہ وضع منفرسا قابض درآرد و آمیختہ نان پختہ بعسل آمیختہ بر قلاع و مضمضہ بطبیخ ابہل و یا بیخ غافث
بعسل ہر واحد نافع قلاع ردی ست **نشاہ** قلاع سودای کہ در مرض آتشک عارض شود لعاب بہدانہ شیرہ عناب عرق شاہترہ بر آوردہ شربت بنفشہ داخل
کردہ بنوشند و از پوست ببکر و پوست سرس گزمازج گلنار در آب جوشانیدہ غرغرہ سازند و یا اطریفل صغیر خوردہ بالائش عرق شاہترہ عرق عنب الثعلب بنوشند
و عنب الثعلب پوست خشخاش گشنیز خشک بزر کتان جوشانیدہ مضمضہ پاشیدہ مضمضہ سازند و اگر از خوردن ادویہ آتشک عارض شود فصد سر دو کنند و در روز
دوم مغز خیار شنبر سلاست تولہ گاجر چہار تولہ در گلاب پا و آثار مالیدہ و صاف نمودہ روغن بادام ہفت ماشہ اضافہ نمودہ بنوشند و بجای آب عرق عنب الثعلب
بنوشند و وقت شام حلوای رقیق بی نمک خورند و در سہ روز مسہل مکرر استعمال نمایند با اضافہ ترنجبین شش تولہ و شربت دینار چہار تولہ و بعدہ تنقیہ این مضمضہ کنند
گل کنیر گل ببول بیخ کنیر پوست بیخ ببول و چوب گلاب و الائچی کلان مع پوست نیم کوفتہ و چوب سدرہ و کتیلی ہر یک نیم تولہ برادہ شیشم سہ تولہ عناب ہفت عدد
مکوہ یک تولہ در گلاب عرق شاہترہ ہر یک نیم آثار جوش کردہ در شبانہ روز چہل یا پنجاہ بار بکار برند بسیار مفید ست و ایضاً از پوست کچنار و غیرہ مضمضہ کنند و زہر مہرہ
گل نیلوفر زرد و طباشیر ہر یک سہ ماشہ تخم خرفہ صندل سفید گل ارمنی گلنار عدس گل ہمیشہ بہار ہر یک ہفت ماشہ کافور یک نیم ماشہ در سا زند و حفص ہندی
سہ ماشہ در آب برگ کریلہ داخل کردہ بر زبان گذارند کہ از مجربات ست و ایضاً مغز خیار شنبر در گلاب و یا آب برگ مکوہ و ہمچنین شیاف مامیثا در آب گل سدا گلاب
و شیر خشت در دہن داشتن ہمہ انواع را مفید ست و مضمضہ بطبیخ پوست درخت مغیلان و پوست بیخ کنار دشتی و پوست درخت تمر ہندی و کذا چہلہ و مورس و گلنار جوشانیدہ
قدری روغن سیاہ نجیر داخل کردہ برای قلاعی کہ از خوردن سیماب و شنگرف و رسکپور عارض شود مفید دانند و سنون احمر تالیف والد علوی خان و سنون یکر کہ منع جوشش
فم آتشک کنند و دران رزاوند مدحرج و برگ مورد ست و دیگر نسخہا کہ در مرض آتشک ان شاء اللہ تعالیٰ مسطور خواہند شد ہمہ نافع شناسند

علاج قلاع صبیان

اکثر از فساد شیر یا تخمہ عارض میشود پس از رنگ آن مادۂ فاعل او شناختہ ہر چہ در اقسام قلاع بزرگان مسطور شد بحسب مادہ خفیف تر از ان استعمال نمایند
و سنون او اینست کہ از نزول لعاب بجلد او سہ نیم قرحہ ابسوی معدہ احتیاط بلیغ نمایند کہ آن اکثر طفل را میکشد بالجملہ در قلاع و مدی دوای لین مع اندکی قبض مثل
زرور و عدس گشنیز و آب حصرم لعسل و گل ارمنی و مختوم و کثیرا بگلاب کفایت میکنند و اکثر در ورد گل بنفشہ گل سرخ سائیدہ نیز کفایت باشد و در بلغمی قدری
زعفران بیفزایند و خرنوب تنہا بدستور و گاوزبان سوختہ و آرد جو بریان در دہن پاشیدن نیز مجرب ست و ترنجبین بگلاب سائیدہ مالیدن ہم ابہل النفع است
طباشیر زرد یا حضض بگلاب سودہ مالیدن نیز سود دارد و گلنار فارسی و سماق و پوست انار شیرین و شاخ بکاین سوختہ و عاج سوختہ ہر واحد بار یک سودہ پاشند

۴۰

سفید و سیاہی تا بہ و گل ڈھول بدستور و فرور کافور یک سرخ گل ڈھول سرمہ سفید کشنیز خشک الاچی سفید کاکڑا سنگی زیرہ و گلاب گلنار تخم کاہو اصل السوس ہر دو اسپند یک ماشہ کوفتہ بیختہ سفید سلہ ماشہ کوفتہ بیختہ نیز قلاع اطفال وغیرہ را نافع و گل پنج شنبلو حب سوخت ملیٹھی لکسیل و بانان کوفتہ بیختہ و اگر سر و خوابند قدری کافور و کتیرا افزودہ باشید ایں جہت قلاع ہر قسم اطفال مجرب و معمول ہست و فرور طباشیر و دانہ ہیل و کوفتہ سفید نیز مجرب ا در ہر قسم قلاع ہست و اگر کبابہ و عقرا گل کادی نیز فائدہ نماید الاثر گرد و اگر کشنیز و گل سرخ سماق با یک جزو زعفران نیم جزو کوفتہ بیختہ خشک بپاشند یا در موم روغن آمیختہ طلا کنند بجہت قلاع سرخ اطفال نیز نافع و پوست بکاین سوختہ کوفتہ بیختہ بسادی ساییدہ و کذا نبات سفید و قدری کافور ساییدہ و کذا اسود یا سلر انیان سوختہ تنہا و در ملٹھی لکسیل آمیختہ ہر واحد در دہن پاشیدن نشاستہ بآب حل کردہ در دہن مالیدن مفید ہست و کذا مغز خیار شنبر کہ بہ و گلاب مالیدہ صادق شود و کذا سفید سودہ شش ماشہ تنکار سودہ سہ ماشہ آمیختہ آب کدو سبز افزودہ مکرر بر زبان مالند و عصفر بری و کذا سکر العشر لکسیل و کذا انار و لیسیر کہ یا اصل ایضا عصارہ یا ایضا نافع و اگر ازیں تدبیر فائدہ نشود حجامت نقرہ یا زیر ذقن کنند و زلو بچسپانند و اگر سبب فساد شیر باشد تبدیل مرضعہ یا اصلاح شیر او بفصد و حجامت و پرہیز کنند و اغذیہ موافقہ مثل چوزہ مرغ بآب سماق یا آب انار یا طفیشل عدس مقشر و سماق و حصرم و انار دانہ سازند و از میوہ ہا سیب و بہی و انار ترش دہند و ما الشعیر و آب انار بیاشامند و تبرید مزاج او بشیرہ تخم خرفہ کنند و اگر طفل بر نوشیدن دوا قادر باشد آبہای مبردہ اندکی بیاشامند و تا بکہ دران سماق و عدس و گل سرخ جوشانیدہ باشند بمضمضہ نمایند و در دہن طفل قدری گلنار و گل سرخ و طباشیر و آرد عدس و سماق بپاشند و فود و سماق و طباشیر و کشنیز و گل سرخ و تخم خرفہ و برگ زیتون خشک و برگ عوسج ساییدہ بعد مسح دہن بروغن بادام در دہن پاشیدن نیز مفید بود و بقول صاحب کامل گل سرخ سماق کشنیز خشک گلنار بسادی باریک ساییدہ بخیر بیختہ در روغن گل و موم سفید حل کنند و بر زبان طفل طلا نمایند و یا سفیداب و مرداسنگ ساوی ریزکرد و موم گداختہ و قدری کافور حل کردہ بموضع قلاع طلا کنند و مرداسنگ بر سنگ سودہ بر ختہ کتان طلا شود بر زبان گذارند و ابو سہل گوید کہ ہرگاہ صبیان معتاد بتناول غذا قلاع حادث شود نان بعدس مقشر مطبوخ بآب انار دادہ شود و اعقاد سبب عفص و سبی عفص بمیرا و زہر در بکنند پس اگر با قلاع سرخی در زبان لب و دہان باشد بآب کاسنی و آب عنب الثعلب و گلاب مضمضہ سازند و اگر قلاع طفل نو مرتاد باکل چیزی باشد این تدبیر بمرضعہ استعمال نمایند و عنب الثعلب و تخم کاہو و شاہترہ در نوع دموی و صفراوی سودمند ہست و در **قلاع صفراوی** شستن بمرضعہ یا القوا کہ نمایند و اگر حرض قومی باشد مطبوخ ہلیلہ زرد دہند و غذا مثل نوع اول سازند و در دہن طفل طباشیر گل سرخ صندل سفید آرد عدس کشنیز و اندکی کافور بپاشند و در وقت تخم کدو و ہیدانہ و گل بنفشہ و زرور و سودہ نیز در مبادی ظہور قلاع و بثور دہن نافع ہست و تخم چہار رو و تخم خرفہ و نبات و طباشیر و زرور مساوی سودہ بپاشند و گاہی کفایت میکند ہیدانہ و گل بنفشہ ساییدہ مع نبات و مغز تخم کدو مضروب بشربت نیلوفر و ربسہ البوسہ و آنچہ طالم النفع ہست کہ مغسول آنگاہ ببعضہ و ببہ در شربت حصرم و شربت نیلوفر و شربت لیمو ہست و گاہی کفایت میکند مثل آب کاہو و عنب الثعلب و خرفہ و ببالوت ترش تنہا یا رب حصرم و در روزی چند بار مالیدن چون مادہ دموی و صفراوی باشد و ہرگاہ یک ہفتہ بگذرد گلنار و جفت بلوط و خرنوب سوختہ ذرور کنند و اگر طفل را باثر بثور ہمراہ سعال و تشنگی و کرب باشد مروارید طباشیر زہر مہرہ سودہ ہمراہ شیرہ خرفہ و لعاب بہدانہ عرق کیوڑہ عرق نیلوفر عرق شاہترہ و رب بشیرین بار بار بنوشند کہ مجرب ہست و در **قلاع بلغمی** کہ در قلاع رطوبی نیز گویند و این بہ صبیان اندر وارد شیر مرضعہ و قلایا او بیشتر افتد و در اصل السوس مقشر کوفتہ و حرمی الاثر ہست و مرکی و دانہ ہیل قشور کندر بار یک سودہ و در شہد آمیختہ بالیدن شیر اشد صبیان و قلاع ایشان خصوصا بلغمی را نافع و شستن دہن بشیرہ شہد و عسل یا ماالعسل بعد ازان ذرور چیزی از مجففات مذکورہ در مادہ بلغمی غلیظ مفید ہست و اگر احتیاج بمجففات قوی تر افتد بگیرند عروق و پوست انار و گلنار و سماق ہر یک شش ماشہ مازو سبز چہار ماشہ شب یمانی دو درم کوفتہ بیختہ ذرور سازند و فلفل چینی زرور و در دخانی سوختہ شورہ قلمی پھٹکری دانہ الاچی ہر یک مرجان سوختہ اکثر مفید ہست و گویند کہ نخال کلال چشم کہ بادبیرہ و باشد ہست بقدر دو سرخ در دہان پاشیدن نیز مفید ہست و کذا تنکار سودہ سہ ماشہ شب یمانی چہار سرخ توتیای سوختہ چہار سرخ در شہد خالص آمیختہ مالیدن و کذا خاکستر پارچہ کشتی کہ از برگ عصارہ باشد کلیوں گرفتہ در توتیای سبز سوختہ شدہ ماشہ ساییدہ آمیختہ و در دہن نمایند و بقول شیخ زہرہ سلحفاۃ بالکی جہت شدید القضیہ مجرب ہست در قلاع بار خصوصا برای صبیان آن بسکہ آمیختہ بطبیعی دیگر شیرہ آمیختہ بسرکہ نمودہ و گفتہ کہ مالیدن مرارہ سلحفاۃ در ازالہ قلاع صبیان مجرب ہست و بقول ایلاقی در حرجانی تدبیر کم کردن رطوبات مرضعہ گشتہ و بہیج علیجنبین بقدر سہ عدس بدہند و غذا قلیہ خشک و نخود آب بالعصفر و زیرہ و کرویا دہ مانند

آن سازند و در دهن طفل اندکی مامیران و سعد و حنا و شب یمانی بپاشند و ذرور شاخ گوزن سوخته نیز مفید است و بقول طبری و مسیحا جامع اگر طفل صغیر باشد تنقیه به حقنه مطبوخ افتیمون بعده بحب ایارج نمایند و بعد از آن غرغره بعاقرقرحا و مویزج و پس از آن مضمضه مطبوخ سعد یک درم بیخ سوسن دو درم مویزج یک درم عاقرقرحا فلفل زنجبیل هر یک نیم درم در سرکه و شهد زیاده از آن جوشانیده بعمل آرند و ساعت بساعت در دهان بگیرند و از اغذیه پرهیز ورزند و زیرباج مع عسل اقتصار ورزند و ایضاً بفلفل و عسل در دهان مرضعه طلا نمایند و دهن طفل بعسل مطبوخ کنند و شکر طبرزد یا نمک سوده بشهد آمیخته دلک نمایند و در قلاع سوداوی که ردی تر این اقسام است اگر طفل عارض شود کمتر نجات یابد چه اکثر موذی بآکله میگردد و تنقیه مرضعه از سودا کنند و از اغذیه غلیظه و مولد سودا پرهیز کنانند و مشوربا غذا سازند و در دهن طفل پوست انار شیرین و مامیران و سعد و حنا سوده بپاشند و اگر قرحه ردی و دشوار باشد زبان و اصل زبان او بدوا بمالند و اگر ادویه در آب بجوشانند و دهن او بشویند جائز است و اگر طفل طعام خورده باشد از جنس همین اغذیه بدهند و موم سفید را در روغن گل بگدازند و بران اندکی سفیداب بریزند و قدری سفیدی بیضه مرغ بعد فرود آوردن از آتش بیامیزند و در هاون خوب حل کنند تا یکسان گردد و پس بآب خالص چند بار شسته بر قلاع بمالند و بقول طبری کفایت میکند مطبوخ دهن بمغز ساق گاؤ و ایل حتی که سیاهی دور شود و بعده ذرور گل سرخ و گلنار و کشنیز سوخته وقت خواب بپاشند و این ذرور نیز بسیار نافع است و اثر محمود دارد و هلیله زرد و هسته خرما سوخته کشنیز سوخته طباشیر گلنار مساوی سوده بپاشند و مولف رسالهٔ امراض اطفال می نویسد که ندیدم طفلی را که این نوع قلاع بآن عارض شده هلاک نگردیده لیکن علاج کنند مثل ذرور در برگ زیتون خشک و اقاقیا و شب و قلقطار و ایرسا و سعد و زعفران و گاهی احتیاج بمثل فلدفیون افتد و خائیدن کبابه چکانیدن آب او در دهن طفل نیز مفید و طبیعت طفل را نرم دارند بملینات لائقه و شیر در دهن بدوشند بدون آنکه او بمکد و گویند که از طفل قطع شیر کنند و در حلق او حریره مناسب بچکانند

آکلهٔ دهان

قرحه ایست مانند جوشش دهن لیکن فساد این بیشتر و انتشار این زود تر بود و بار ائحه کریهه باشد و از کلام شارح اسباب بحیث قلاع ظاهر میشود که جمهور زیادت سعی در آکله شرط نکرده و ملاک فاعل بودن قروح مشروط ساخته اند و اشتراط غور از کلام ماتن او ظاهر نمیگردد و بالجمله سببش انصباب اخلاط عفن لذاع حریف اکال است از دماغ بابن وضع و یا ارتقای آن از بدن و اجتماع او درین محل و در عفونت هوا البسیار واقع میشود علاج فصد کنند و زلو چسپانند و حجامت بکار برند و بعد نضج تنقیه سوداوی بحب ایارج و مطبوخ افتیمون و حب آن نمایند و شربت انار الشعیر لازم گیرند و بسرکه و آب سماق و رب غوره مضمضه کنند و با عدس کشنیز و سماق و گل سرخ و مکوه هر یک یک توله در سرکه پخته تمضمض نمایند حتی که از انتشار و تاکل باز ایستد و تدبیر یکه در قلاع ردی گذشت اینجا نیز مفید بود و هرگاه از انتشار متوقف گردد فلدفیون یا قرص ریحان یا قرص زرنیخ بمالند و یا در سرکه حل کرده مضمضه نمایند و دائم در دهن گیرند تا گوشت گنده ببرد و قرحه را از چرک پاک کند و گوشت تازه برویاند و اگر سود ریحان و اثر نکند زنگار یکجزو دران زیاده کنند و بعد استعمال ادویه حاده مضمضه بشیاف قابضه نمایند مثل آس و گلنار در سرکه پخته و یا بگیرند آس و پودینه نهری و ابهل یک باقه و گلنار و کزمازج و عاقرقرحا و مازو سبز و پوست انار هر یک بقدر حاجت در آب و سرکه بجوشانند تا غلظتی پیدا کند بدان مضمضه نمایند و اگر آکله اندکی باقی ماند توتیا یکجزو زرنیخ هر کنند گلنار سفیداب ارزیز هر یک نیم جزو سوده از پارچه گذرانیده بر مواضع لقیه آکله بپاشند و مضمضه گلنار و کنار مازو کزمازج جوشانیده حضض مکی سوده نیز در آکله معمول ست و گاهی روغن گل و شهد افزایند و گاه گاه برای زدائیدن مادهٔ فاسد غرغره بسرکه و شهد نمایند بالجمله همچنین گاهی ادویه مسکن مادهٔ مجفف و قابض و گاهی ادویه زداینده گوشت فاسد بعمل آرند و اگر سنگ جراحت کزمازج پوست کنار در ماء العسل جوش داده صاف کرده مضمضه نمایند و بعد دو سه روز گلنار و مازو اضافه کنند برای گنده شدن دهن و فاسد گردیدن گوشت دهان و جاری بودن خون ازان درهم نیز مجرب است و گلنار فارسی گل سرخ عدس مقشر پوست انار شیرین مازو پوست هلیله زرد پوست بلیله و هلیله کابلی گل استان افروز جفت بلوط گاؤزبان سماق مساوی در یک نیم رطل آب بجوشانند هرگاه ثلث باند صاف نموده مرجان سفید بسد یک یک درم کوفته بیخته افزوده مضمضه کردن در آکله معمول حکیم اکمل خان ست و اگر عنب الثعلب پوست خشخاش کشنیز گلنار هلیله سیاه حب الآس زرورد گل تاج خروس برگ حنا گل بنفشه هر یک شش ماشه گزمازج چهار ماشه عدس مقشر تخم کاهو هر واحد یک توله در آب گل سرخ و آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز هر یک پنج توله آب برگ کاهو سه توله آب خالص پاو آثار جوشانیده صاف نموده لعاب اسبغول حضض گل ارمنی

صندل سرخ اقاقیا سائیده یک یک جزو اضافه نموده غرغره نمایند جهت اقسام آکله و قلاع و خناق نافعست و نیز روسختن و زرورق و قرطاس و زرد و دیگر که دران گل سیوتی و سنگ
بصری است نیز جهت آکله نافع و سنون که جهت آکله بهترین دواهاست و دران برگ سداب داخل است و سنون احمر تالیف والد علوی خان نیز در ازاله آکله مجرب و معمول
و هرگاه از استعمال ادویه حاده سوزش بسیار پیدا شود بلعاب بهدانه یا اسپغول یا بروغن گل یا بشیر تازه و شکر مضمضه نمایند و در آکله آتشکی که لهات هم ساقط شده باشد
بعد فصد و تنقیه ها و مسهلهای معمولی شربت شاهتره و اطریفل شاهتره یا اطریفل کشنیزی یا اطریفل شاهتره خورند و عناب اصل السوس گاوزبان شاهتره گل بنفشه تخم خطمی شب خیسانیده صبح صاف
نموده شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و غرغره گلنار فارسی جوز السرو جوشانیده و ذرور کاغذ سوخته و فوفل سوخته انزروت سفید سوده بعمل آرند و ایضا برای آکله آتشکی و
سوراخ کام و آب دهن از راه بینی برآمدن و دوران سر عناب شاهتره بعرق شاهتره جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و اگر ازین برودت زیاده محسوس گردد
اسطوخودوس عنب الثعلب اصل السوس قصب الذریره جوشانیده شهد داخل کرده بیاشامند و مضمضه معمولی بعمل آرند و ایضا عناب شاهتره قصب الذریره صندل سرخ
کشنیز خشک جوشانیده شربت نیلوفر آمیخته نوشیدن مفید و در آکله و سوراخ کام با ورم بینی عناب شاهتره پوست هلیله زرد کشنیز خشک بعرق شاهتره جوشانیده شیره تخم
خیارین شربت نیلوفر داخل کرده دهند و زلو در قفا چسپانند و در آکله که بعد چیچک حادث شود عناب بهدانه جوشانیده نوشیدن و مضمضه معموله و ذرور معمول
بعمل آوردن نافعست **اقوال اطبا** بقول شیخ الرئیس برای قلاع خبیث زاج بسرکه نافع و در آکله لابد است از استعمال زنگار مع قلقطار و مازو و زرنیخ مفتح و یا مازو و شب یمانی
و گلنار مساوی و یا قرص ساس یا کحل طرحماطیقون بعصاره قابض مثل عصاره حصرم استعمال کنند و شب و مازو مثل غبار سائیده در دهن حب بالیدن از ادویه مشترکه
قلاع و آکله است و مازو هم در قلاع خبیث نافعست و خصوصا چون بسرکه و نمک بجوشانند و مضمضه نمایند و خاکستر مازریون را خاصیت عجیبیست در قلاع ردی و آن از ادویه
مشترکه است در اصناف قلاع و همچنین لبستان افرزه و با النحاس و ورد محرق منضج گوید که در آکله دهن خون جاری از ان فلدفیون مشهور شده هر دو نوشادر و بیخ سوسن
هر واحد یکدرم نافع و ایضا زرنیخ سرخ و عاقرقرحا مساوی سائیده در قطران سرشته بسوزند و استعمال کنند و بعد از ان بسرکه خمر که دران حب الآس و کزمازج
جوشانیده باشند مضمضه نمایند و اگر عفونت شدید باشد فلدفیون معمول از اقاقیا و زاج مخلوط بشراب عسل استعمال نمایند و اگر حاجت بقوی تر افتد بدل زاج زنگار کنند
در استعمال این ادویه حاده در موضع عفن احتیاط نمایند تا بموضع دیگر از دهن نرسد و در حلق فرو نرود و صاحب کامل گوید که اقراص زرنیخ نیز بقلاع عفن
و قروح لثه و تاکل آنها نافعست و غاریقون دوای نافع است در جمیع قروح و بثور متاکله مفتته زبان و دهان چون آن را بر آن موضع خوب بمالند و بعده بروغن گل و گلاب
مضمضه کنند و دو نسخه ذرور که از سید جرجانی در قلاع سوداوی منقول شد نیز قلاع متاکل را نافع نوشته گویند سرکه که دران برگ بنج و بیخ او جوشانیده باشند
نافعست و ایضا حضض مطبوخ در سرکه که او را خاصیت بلیغ است درین علت و چون از استعمال آن لعاب سائل شود باب عنب الثعلب تیده بسرکه آمیزند و بدان مضمضه نمایند
که کثرت لعاب در مرض بر صعوبت امر دلالت میکند و اگر از پس آن خشکی و درد ظاهر شود بروغن نیمگرم مضمضه کنند و ذرور کتیرا و نشاسته و طباشیر و شکر استعمال نمایند
و گویند که معجون لوزی بماء الشعیر و قرطم بجوزند و کثرت تناول صمغ مثل صمغ عربی و کتیرا نمایند که این علاج خوب است و طلای صبر و مر و اسفیداج در روغن گاو
مجرب است و اگر خشک شود ببادام و صمغ صنوبر بران ذرور کنند و این وقتی است که بران گوشت فاسد باقی نماند و الا صمغ لشکر و چون تعفن کثرت پذیرد و بیک
بر دیگ استعمال کنند و بقول جالینوس ذرور سنگ که طلا و لاجورد در تعفن مجرب است و سویدی از اطبا نقل کرده که از آکله فم زرنیخ سرخ و روغن گل و موم و کذا اسفیداج که
آن حسن بیمی و خس الحمامیست و کذا آب انار که ترش شحم آن در ظرف مسی بی قلعی خوب جوش داده تا قوام آن غلیظ گردد و کذا بردی سوخته و کذا کبوس بخفر و کذا زیره
ملح و کذا ریحه جمیع السان سوخته و مثل آن زرد ورد سائیده و کذا اسعد و کذا قرطاس مصری سوخته و کذا قلقطار و کذا قلقدیس و کذا زاج و کذا اسندروس که در نفع مثل او دوا
نیست و کذا برگ عناب خشک سوده که مجرب است و کذا قصب فارسی و مویزج و قسط هندی مساوی مثل غبار سائیده و مضمضه بری شعیر و کذا عصاره لیساین
هر واحد نافعست و کذا مطبوخ مرارة سلحفاة بحری و کذا زاج خضر و زیره و رطب بروغن گل و موم آمیخته سفید الطاکی گفته که برگ السان سوخته با مثل آن گلسرخ در آکله مزید خاصیت است سلطان احمد
در مجربات خود می نویسد که چون کات سفید هندی شوره قلمی مساوی سوده در دهن ذرور کنند قلاع خبیث را بهر و جمیع اشیای مالح و حریف و حامض و حلو و کثیف و غلیظ مثل ماش و بادنجان
و لحم بقر و قدید و عدس و باقلا و امثال آن ترک کنند و شیرین خوشبو رطب مثل گلسرخ و گل بنفشه لزوم نمایند و از مثل مشک و جندبیدستر و انگوزه اجتناب ورزند

کثرت بزاق

یعنی بسیاری لعاب و سیلان او از دهن خواه در بیداری و یا در خواب و سببش حرارت و رطوبت فم معده است یا برودت و رطوبت بلغمی معده و یا کثرت رطوبت دماغ و یا تولد کرم در شکم و بقول شیخ گاهی بسبب استیلای حرارت تنها نیز عارض میشود چنانچه مردم روزه دار را و قلت غذا یا فقدان او ابزاق دائم عارض گردد و سبب خوردن طعام ساکن شود و تشخیص این اسباب اگر مریض شکایت سیلان لعاب در خواب کند و در بیداری دهن خشک باشد از کرم شکم بود و اگر در بیداری فقط یا در بیداری و خواب هر دو سیلان کند پس بپرسند که در وقت خلوه معده و قلت غذا زیاده میشود یا در حالت امتلای آن اگر کثرت آن در خلوه معده بگوید از حرارت و رطوبت باشد و اگر در امتلای معده بیان نماید حال ضعف هضم و فساد لعاب و ترشی دهن نیز بپرسند و این علامت برودت و رطوبت است و اگر کثرت سیلان از بینی و دهان مع آثار نزله و گرانی سر و کدورت حواس باشد از غلبه رطوبت دماغ بود علاج اگر از حرارت و رطوبت باشد فصد باسلیق کنند و شیره خرفه با سکنجبین و شربت انار ترش و رطب قابضه حامضه چون رب به و غوره و انار و سیب ترش و امرود و ریباس بخورند و یا یکی از اینها بقدر دو درم با گلاب ده درم هر صبح بنوشند و همچنین فواکه قابضه بارده چون سیب و به و زعرور بخورند و طبیخ سماق و گل سرخ و گلنار و عدس مسلم و آس و تخم مورد و برگ و اطراف توت ترش و اطراف کرم هر یک یک توله مضمضه نمایند و کاسنی تازه با نمک بخایند و آب آن فرو برند و خوردن آب انار و سماق و گل ارمنی نیز نافع و هلیله و شکر سماوی یک درم با آب گرم بر ناشتا خوردن بسیار مفید است و کذا سفوف حب الآس و سویق گندم و جو بر ناشتا خوردن سود مند و گرفتن عصاره آس یا برگ انار مطبوخ در شراب قابض یا آب مطبوخ عنب الثعلب در سرکه در دهن و یا آب حماض یا غوره هر واحد در دهن گرفتن نیز قسمت الاوست اکل و شربت گل مختوم و گل ارمنی و کذا نعناع و سفرجل کفایت میکند و اگر از تن بیرون آید نشود آب انار و آب نعناع آلو و حب تفشیه کنند و از ناهی و لحوم غلیظ و شش و گوشت حیوانات جوان و برنج و حلیب پرهیز نمایند و آب انار یا آب حصرم یا آب سماق و اگر از برودت و رطوبت بلغمی باشد لعاب لزج بود قی منقیه بلغم ملیفه از مسهل بلغم حبوب ایارج نمایند و هر صبح گلقند ده درم و یا جوارش سفرجل مصطکی و عود و جوارش زیره و مانند آن تناول فرمایند و کزات در سرکه پخته و آب آن تنها مطبوخ و با ناشتا کنند و در دهن گرفتن و زنجبیل خوردن نیز مفید است و اطریفل برای رطوبت معده مطبوخ شبت و تخم ترب و اصل السوس و نمک و عسل در هر هفته دو مرتبه با رقی کنند و در هر هفته یک بار از ایارج فیقرا یک مثقال تا دو درم و نیم هندی ثابت مثقال و انیسون تا نخود هر یک و انگی عسل ساخته یا سکنجبین عنصلی یا بزوری بخورند و لبوب زنجبیل و اطریفل و هلیله مربی و جوارشات گرم چون کمونی و فوتنجی تناول نمایند و کندر و مصطکی مدام بخایند و ابتدا دهن فرو برند و یا لعوق زبان یا ایارج بمالند و آب سماق یا حصرم بنوشند و سنای مکی نه ماشه با گلقند دو تولیه سرشته خوردن و زیره و مصطکی و نمک و خردل خایند از مجربات استاد مرحوم است و تناول کاسنی سبز یا سفوف خشک او با یک درم نمک جریش هر صبح از ادویه مشترکه است و بعد او اطریفل صغیر از دو مثقال تا پنج درم بخورند و نیز استعمال مسواک از پیلو و اراک و هم نماید و خوردن سفوف خردل و شکر القند و همچنین تناول سپستان گندم با قدری خردل خشک و نوشیدن مری بر ناشتا نافع و یا خردل یکدرم و حرف دو درم کوفته بیخته با مری بخورند و یا تخم کرفس چهار درم و مصطکی یکدرم عود خام و زنجبیل نیم درم کوفته بیخته با عسل کف گرفته معجون سازند و سه درم تناول نمایند و اگر مصطکی اقاقیا قرنفل هر کدام یک جزو و پوست خشخاش و صمغ عربی و نبات و کبابه و سنبل هر یک دو جزو قرص سازند و وقت حاجت بقدر احتمال در سرکه سوده استعمال نمایند و برنج و زعفران مطلق از مجربات صاحب تحفه است و اگر از رطوبت دماغ منحدر گردد چنانچه اکثر اطفال را عادت میشود بعد تنقیه دماغ بجوشانده غرغره بایارج فیقرا نمایند و دیگر ادویه که در علاج امراض دماغی بلغمی مسطور شد بعمل آرند و قلیل اطریفل صغیر یا مقوی یا ایارج فیقرا نیز نافع و از ترشی و البان و فواکه رطبه پرهیز نمایند و جهت تنقیه مواد نزله اسطوخودوس بادرنجبویه گاوزبان هر یک شش ماشه اصل السوس مقشر مویز سیاه و شاهتره هر یک هفت ماشه زوفا خشک سه ماشه تربد سفید یک توله انجیر زرد پنج عدد جوشانیده سکنجبین عنصلی مرکب سه توله حل کرده دهند و بعد هفت هشت روز تنقیه مطبوخ اسطوخودوس مسهل علوی خان و حب قوقایا و ایارج و کندر بدهند و شوربای مرغ و نخود سفید با نان روغن تنوری دهند و بعد تعدیل مزاج هر چه در نزله گذشت بکار برند و سپیداری این سکنجبین عنصلی در این باب از مجربات است پیاز عنصل سه پاو بکار و چوبین تراشیده و در پنج آثار سرکه کهنه بجوشانند که خوب مهرا شود و مهیا پالیده صاف نموده نگاهدارند و بگیرند اصل السوس مقشر و زوفا خشک اسطوخودوس پرسیاوشان گل گاوزبان غاریقون سفید بوزیدان ساتر دو تا پنج ماشه زنجبیل کالشم ساده

سماق وعج هندی هر یک پنج درم بادیان ده درم مویز منقی سی درم انجیر زرد چهل عدد داخل کرده بجوشانند که بچهارم حصه آید مالیده صاف نموده بعسل دو چند قوام سازند و عورتی را سیلان لعاب بکثرت بود و هزال بدرجه اتم میداشت و شتها ساقط شده بود اطبا عرق کافور و حبوب آن بسبب هزال میدادند و انواع علاج سود نداشت درق قرار میدادند آخر الامر صاحب قبست اساس سکنجبین عنصلی سه توله در عرق بادیان و عنب الثعلب هر یک هفت توله نوشیدن و وقت شام سکنجبین سه توله تنها لیسیدن و بجای آب ماء العسل مبرد دادن و غذا قلیه بزخوردن و بعد چندی وقت شام حب سیماب مفید نزله بارد با مطبوخ صمغ عربی دادن مقرر فرمودند در یکماه صحت یافت بالجمله غذا قلیه خشک و کباب و نانخورش که در آن خردل و فلفل و دارچینی و ثوم و زیره نانخواه افتد و نان خشک تنوری و مری و ماهی شور و فراخ طبخ بانخاود خردل و ثوم خورند و شب یا صبح قدری نان خشک با مری غطی تناول نمایند بعد آن آب گرم تجرع کنند و یا نان العسل بخورند و قاقله یا دارچینی بخایند و از فواکه رطبه و بقول و خربزه و تربز و خیار اجتناب نمایند و اگر این مرض بسبب کرم شکم باشد علاجش قتل و اخراج آنست بدانچه در مبحث دیدان خواهد آمد **انتباه** برای لعابی که از دهن صبیان جاری باشد اقاقیا سائیده در دهن بمالند و تنقیه مرضعه و تبدیل غذا و تقلیل او نمایند و خورانیدن موش بریان خصوصاً برای صبیان از مجربات بوعلی سیناست و تعلیق گوشت برگشت در گردن طفل مجرب بدری ست و نهادن حجامتی که ابتدائی فرو زست زیر وساده صبیان و مضغ و تعلیق هرنیز نافع و کذا عصاره شاهانک که آن برقوف ست مفید و بعض اطفال را که بعد بند شدن لعاب سرفه پیدا شود رب السوس ولایتی بشیر مادر حل کرده بدهند که منقی رطوبات فضلیه قصبه ریه و حلق و عضای باطنی دیگر و نافع سرفه ست و دیگر ادویه سرفه منضعف معده اند الا رب السوس گاهی برای سرفه که از حبس سیلان لعاب بچه پیدا میشود اصل السوس بادیان مویز منقی پرسیاوشان جوشانیده خاکشی پاشیده بدون شیرینی میدهند و بچگان را شربت و شیرینی نمیدهند برای محافظت از تشنج بادی

بخر الفم

یعنی گنده دهن سببش عفونت ست که یا مبدای او لثه و اسنان باشد بنا بر عفونت و فساد گوشت بن دندان یا استرخای عارض آن و یا بنا بر عفونت در بیخ دندان و یا در تفصیل دندان و تآکل آن و یا مبدای او جلد دهن باشد بنا بر سوء مزاج ردی در آن متغیر رطوبات آن و اکثر این سوء مزاج حار بود و یا مبدای او فم معده باشد بنا بر اخلاط عفن در فم معده صفراوی بود یا بلغمی و یا مبدای او ریه و نواحی آن باشد بنا بر قرحه ریه و عفونت آن چنانچه اصحاب سل را در آخر آن عارض میشود و یا مبدای او دماغ باشد بنا بر نزول رطوبت عفن فاسد جا و الکنیه بسوی لهات و حدوث فساد از این رطوبت در اسور چنانچه صاحبان نزله را عارض شود و یا مبدای او رحم باشد بنا بر عفونت در آن چنانچه هنگام موت جنین و عند احتباس اجتماع مواد عفن در آن عارض گردد و یا مبدای او جمیع بدن باشد بنا بر تعفن رطوبات آن چنانچه در بعض حمیات ردیه افتد و علاوه این اسباب بدبو سبب خوردن اشیای بدبو مثل سیر و پیاز و ترب و شراب عارض میگردد تشخیص اقسام مذکوره اولاً ملاحظه نمایند که مرضی دیگر مثل سل و تپ و غیره بادی هست یا نه اگر باشد سببش همان مرض باشد و الا لطرف لثه و دندان و دهان نظر کنند اگر ورم و وجع لثه معلوم شود سببش فساد لثه باشد پس اگر با وجود آثار فساد لثه علامات نزله و نزول چیزی بدمزه از دماغ بسوی حنک محسوس گردد و از مضمضه باشیای حامض و مالح رطوبت لزج بار لثه اگر یه از کنج دهن جاری شود و بخر از آن منقطع نگردد بدانند که فساد لثه بسبب انصباب رطوبت فاسد عفن از دماغ بسوی لهات و عموریت و اگر زایل لثه و تحرک دندان بود از استرخای لثه باشد و اگر تاکل و تغیر رنگ دندان نماید سببش فساد و تاکل آن باشد پس اگر رنگ دندان زرد بود از ماده گرم و اگر کبود یا سبز بود از ماده سرد باشد و اگر این آثار یافته نشود و رطوبات دهان زرد و لزج شود و از مسواک و شوئیدن دهان بخر کم گردد سببش مزاج ردی جلد دهان باشد و الا بپرسند که در خلو معده بخر زیاده میشود و از خوردن غذا بار و تسکین می یابد و آنرا وزغ و دو دنک می آید یا نه اگر مرض را قرار آن کند سببش صفراوی عفن در معده باشد و تلخی دهن و کثرت تشنگی و قلت اشتها و غیره علامات صفرا نیز بر آن دلالت کند و اگر اقرار این علامات نکند بسبب بلغم عفن در معده و کثرت آب دهن و غثیان و آروغ ترش و قلت عطش و دلالت لسان نیز دلیل بلغم ست الاحال خوردن چیزی بدبو نیز باشد و یا نمایند چه از آنکه آن چیز شناخت کنند که سببش همان خوردن او باشد

علاج بخر از فساد لثه و اسنان

اگر فساد لثه و عموریت بسبب وقوع سوء مزاج حار که معفن رطوبات آن باشد فصد سر و حجامت رگ کنند و بعد از نضج و تنقیه بمسهل صفرا نمایند دمار دو مورد و گلنار در سرکه جوشانیده مضمضه کنند و بعده مازو و طباشیر و گل سرخ و اقاقیا سائیده بپاشند و از سک و کافور هر یک یک دانگ طباشیر نیم درم گل سرخ صندل سفید هلیله زرد هر یک دو درم قوفل کبابه

قرنفل خولنجان عاقرقرحا هر یک یکدرم کوفته بیخته بگلاب حب ساخته در دهن بدارند و اگر در لثه عفونت مستحکم شود بعلاج آکله رجوع نمایند و بسبب ضعف قوت سبب ادویه قویه
و غیر قویه استعمال نمایند مثلا و بسبب قوی که لثه سست و ضعیف باشد لیبسا ازان آید فلفل فیون سعد تیجان بکار برند و نزد اعتدال بفرمایند کوبیده باشند و اگر بسبب ضعیف باشد
آرد عدس مازو بیخ بر دندان بپاشند لیکن در همه باید که اول مضمضه بسرکه نمایند و بعد ازان دوا بپاشند و اگر شب یمانی سفید بریان کرده نیم توله ساییده در گلاب نیم آثار
انداخته بگذارند و مضمضه نمایند نیز نافع بود و شیخ می فرماید که دوائیکه بتقویه دندان لثه نمایند بسرکه و گلاب شویند و اگر ازین فائده نشود و در اینجا عفونت زیاده باشد
بعد ازان کزمازج و فوفل و اگر مزاج بارد باشد عاقرقرحا و سداب و فلفل هندی و مصطکی و پوست بیخ و قرنفل و کبابه و اگر حار باشد جوز بوا و قاقله و کندر و سعد بکار آید
و برلثه صبر و مر و مانند آن بمالند و بسرکه عنصل مضمضه نمایند و با لیمون و طلا نمایند و بمالند و اگر ازین هم قوی تر باشد ... بمالند و اگر زائل
نشود و عفونت ظهور یابد نماید قرص عفران که از زاج سوخته و بیخ سوسن و زعفران هر واحد نیم جزو کوفته بیخته بسرکه قرص ساخته باشند در دهن و لثه
بمالند بعد ازان بسرکه صرف یا ممزوج بگلاب مضمضه کنند و بقول ایلاقی و جرجانی این قرص در سرکه یا سکنجبین حل کرده مضمضه کنند و قوی تر
ازین آنست که بگیرند کاغذ سوخته سه درم زرنیخ دو درم و نیم سماق زنجبیل قاقله ... هر واحد دو درم و ازان ... بالعموم سازند و خرقه کتان بران
گذارند و انتخار نمایند چون بر عفونت استعمال کنند اقلاع و سقاط آن نماید و گوشت جدید برویاند و اگر بعسل آمیخته استعمال کنند ... تجربه شده و اقاقیا زرنیخ
زرد و زرنیخ سرخ نوره شب یمانی ست که بسرکه قرص سازند و بعده در مار ... باطبیخ ... صاحب ... کامل گوید که علاجش فصد یا حجامت
نقره و قطع چهار رگ و اسهال بمطبوخ هلیله و تمر هندی و استعمال دوامی حامضات و لثه را بعسل بمالند تا خون ازو براید بعد ازان مازو و پوست انار و جفت
باریک ساییده بآب آس یا بگلاب سرشته ضماد نمایند و اگر غایله نشود داغ دهند بعد آن ... گل ... و جفت بلوط و مانند آن پخته باشند
مضمضه نمایند مصنف حاوی و ترویج گوید که بعد فصد و حجامت از نوشیدن شیره ... و آلو بخارا هر واحد ده عدد و تمر هندی
ده درم و مغز تخم کدو ... آلو بخارا ... مغز بادام ... تلطیف طبیعت ... و لقوع
فواکه مع نیم دانگ سقمونیای مشوی و شیر خشت و تمر هندی و مضمضه بسرکه که دران گل سرخ و مازو و آس و گلنار و غیره پخته باشند و استعمال سنون ...
نکهت مثل اقاقیا و صندل و گلنار و گل سرخ و سعد و کز مازج و ... و مصطکی و فوفل و عود خام و سک و قرنفل و هلیله ... هفت درم مشک و کافور ... نیم
دو دانگ باریک ساییده با حریره وقت حاجت و یا گل سرخ و ... مصطکی و اقاقیا و سک و هلیله زرد و قرنفل عود ... کافور و مشک ... یک
قیراط ساییده مفید است و اگر فساد لثه بسبب انصباب رطوبات عفن از دماغ باشد مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند یا دیگر ایارجات بخورند که بقول جالینوس در آنها طیب
نکهت نیز هست و سکنجبین و خردل غرغره کنند و بعد ازان قرنفل و سعد و سنبل الطیب و سک در شراب جوشانیده غرغره سازند ... که ... تنقیه دماغ با ایارجات ...
نمایند اگر آب دهن و رطوبت لیسدار باشد و تشنگی کم بود و اللا قمونیا بیامیزند و اگر ضعف معده طعم حموضت و عفوصت باشد مثل لاجورد و افتیمون
آمیزند و چون تنقیه حاصل شود بمضمضه سرکه که اندر آن مورد و مازو و گل سرخ و صندل و صعتر و فوفل و بسباسه و سنبل خوب جوشانیده باشند لازم نمایند ...
و اگر دندان سیاه باشند مفصل اضافه کنند یا عفونت باشد اشتها افزاید طبری گوید که بطرف مزاج علیل و قوت او نظر کنند و سببی که رطوبت را در لثه و دماغ
منصب ساخته استخراج آن نمایند و بانقطاع آن سبب بپردازند پس اگر قوت و سن مساعدت کند فصد قیفال یا صافن کشایند و از اطعمه بر فضول و البان و ادام ...
و از اطعمه غلیظه مثل لحوم بقر و نمکسود منع کنند و حلاوات جمله ترک نمایند و اگر ازان صبر نماید آنچه از شکر سفید ساخته باشند تناول نماید و بسرکه که در آن
برگ آس و گلنار پخته باشند و عصیر انگور مضمضه نمایند و اگر مریض گل بخورد ازان قطعا منع کنند که طین سخت بدترین اشیاست درین ... استفراغ بدن
بمطبوخ افتیمون نمایند بعده تنقیه راس کنند بحب صبر یا حب ایارج یا صبر و اگر قوت مطاوعت کند و در بدن فضول باشد بعد ازان هر روز حب الآس و برگ او
و پوست بیخ کبر و دفای خشک و صعتر فارسی و پوست درخت توت و کزمازج و عاقرقرحا و فلفل سفید مساوی کوفته بران ... شونیز ... انداخته و اقاقیا
گذارند اگر گرما باشد ده روز و در سرما بیست روز حتی که ادویه سرکه را جذب نمایند و غلیظ و خشک شوند باز بیاسایند و اندکی شب یمانی و تودری نوشادر در آن داخل

کرده و در سرکه آمیخته بدارند و بقدر حاجت گرفته بدان مضمضه نمایند و یا هر روز تازه دوا بقدر استعمال در سرکه حل کرده مضمضه کنند بدین طریق پس اگر مزاج محرور گرم گردد بآب سرد و روغن گل مضمضه سازند و تا انقطاع رائحه بدین تدبیر لزوم نمایند و اگر مریض محتاج باستفراغ زیاده باشد و قوت اطاعت کند از آن امتناع نیست و این حب مصلح این بخر و مطیب رائحه است بگیرند انار مشک یکجزو و سعد نیم جزو و گل سرخ دو جزو و قاقله صغار یکجزو و قرنفل یک جزو ساییده قدری قلیل کافور آمیخته حبوب بهین مثل عدس سازند و زیر زبان نگاهدارند و زبان را بر محرور بگردانند و اگر از این حب در مزاج محرور گرمی پیدا شود تخم خرفه و طباشیر و نشاسته و آرد عدس اضافه کنند و مقدار کافور بیفزایند و مسواک استعمال نکنند که از آن دندان را حرکت کنند و ضعیف شوند و فضول بران منصب گردد و گاهی از انصباب فضول امن حاصل شود و یقین شود که بدن را اس مریض از فضول پاک گردیده مسواک باهستگی استعمال نمایند یا بچیزی خشن دلک سازند و آنچه از فساد محرور و عفونت آن سبب خروج خون از اصول دندان باشد علاجش نماید به علاج مذکور حسب زیادتی اعراض آن باشد و باید که تنقیه بفصد و اسهال کنند و حفظ مزاج و قوت نمایند و بر الطف اغذیه اقتصار کنند و بر مزورات معمول از سماق یا آب غوره یا آب انار رشک عصر کنند و موثر که لهاة در سرکه تند پخته بدفعات کثیر مضمضه نمایند پس اگر خون منقطع نشود فصد چهار رگ کنند و قثا یا خیار در سرکه تر کرده و کریه مضمضه کنند تا خون تازه از لثه ظاهر شود و بعده شب یمانی و نمک و اقاقیا و مر مساوی در سرکه مع پوست بیخ کبر جوشانیده بدفعات مضمضه کنند و بر گاه الم در لثه ظاهر گردد بروغن گل مضمضه سازند و اگر این دوا اثر نکند فلدفیون استعمال کنند گویند که این حب مسک هندی که در آن بالا اخل است نیز مفید است و دار بال دوای هندی است مشابه بقرفة القرنفل این بیطار گفته که اجماع کرده اند اطبا بر جودت تاثیر او در اوجاع فم و قروح و قشده محموره و منع او از تعفن بگیرند کهربا و دار بال هر یک ربع رطل و آب یکشو بند بعده بر آن شش بهت و نیم رطل آب انداخته بجوشانند تا آنکه یک رطل یا و بالا باقی ماند بعد از آن در قدر لطیف مطلی بطین از زجاج ریزند تا بقوام عسل آید و در ظرفی بر داشته در سایه خشک نمایند بعده بگیرند از آن بیست مثقال و ساییده بحریر بیزند پس قرنفل جوزبوا بسباسه عود هندی ساذج هندی صندل سفید کبابه هر واحد یک مثقال مشک پنج حبه کافور ثلث درم کوفته و بحریر بیخته بیامیزند و حبها مثل نخود سازند و در دهن دارند و اگر عفونت در نفس دندان باشد حک کنند و یا بسوهان تیز سازند اگر در لثه دندان باشد و یا بر کنند اگر عفونت قریب بیخ دندان باشد و اگر قلع دندان بسبب الم مثل ورم لثه یا ضعف مزاج وغیره ممکن نباشد اصلاح مزاج او و تنقیه او نمایند و صاحب این امر از البان وغیره اجتناب کند و بسرکه که در آن عاقرقرحا و کزمازج جوشانیده باشند و یا بسرکه عنصل مضمضه نماید و سنونات مطیب استعمال کنند و حب المسک در دهن گیرد و اسنان و لثه را هر صبح و شام بخرقه خشن بمالد و بخلال پاک سازد و در شب بروغن گل یا اگر در لثه حرارت بود بروغن بلسان اگر در آن برودت مفرط باشد و مصطکی و قرنفل و عود بقدری سعونج و عاقرقرحا بخاید و هر چه در تاکل دندان بباید بکار برند و بهر زنانفت و جلا از بدالبحر نمک خاکستر صدف بیا بر بر دندان مالند و بار مضمضه بسرکه تنها نموده این سنون مالند گل سرخ سعد تخم مورد مصطکی را ماکه کزمازج هر یک دو درم قرنفل سه درم و باز مضمضه بقرآب شب یمانی کنند و الخ هر بپوشیدن بوی سنون آس و بازد و سعد و مصطکی و گل سرخ و را کا استعمال نمایند و اگر استرخای گوشت لثه باشد و آن سبب در حدوث عفونت بود و لثه بیدا و نمایند بر آنچه در بحث استرخای لثه مذکور گردد و مضمضه از سرکه عنصلی که در آن بیخ کبر و پوست بیخ گزد گل گز و تخم مورد هر یک یک توله پخته باشند بکار برند و پوست چیزهای قابضه خوشبو ذی تریاقیت در دهن دارند و این سنون نیز مطیب و مقوی لثه است صندل گل سرخ هر یک پنج درم سعد اسفنج پوست بیخ اذخر ورامک کزمازج هر یک سه درم قاقله کبابه بسباسه قرنفل مصطکی عود سک هر یک دو درم سوده سنون کنند ایضاً فوفل صندل برادره هر یک پنج درم بلیله پوست ترنج کزمازج هر یک دو درم عود سک ساذج کبابه مصطکی هر واحد یک درم ساییده سنون نمایند و اگر آره و جوز ابحیر بعسل سرشته بسوزند و شاخ گوزن سوخته هر یک پنج درم کزمازج کف دریا نمک اندرانی هر یک سه درم گل سرخ سعد صندل هر یک چهار درم فوفل بلیله رامک هر یک دو درم قرنفل مصطکی عود سک هر واحد یکدرم مشک کافور هر یک یک دانگ و نیم سوده استعمال نمایند طیب نکهت و تقویت لثه و جلا اسنان نماید

علاج بخر از تعفن خلط در معده یا در جلد دهان

اگر بسبب اخلاط صفراوی عفن در معده یا در جلد دهن باشد آب تمر هندی بشیره تخم خرفه یا شربت انار شیرین و سکنجبین بنوشند و حب سک که در آن کسی کافور هم یکدانگ طباشیر نیم درم گل سرخ صندل سفید بلیله زرد هر یک دو درم فوفل کبابه هر یک یکدرم کوفته بیخته بگلاب حبها سازند و در دهن دارند و دافع تریاق چیز یابد

تناول مشمش رطب ست بر ناشتا و همچنین خوردن تربز یا خیار یا آلو ترش یا شفتالو و اگر مشمش رطب حاضر نباشد آب آن بالقوع خشک آن اندا بر ناشتا بنوشند و بعد ازین آب مضمضه نمایند
و یا الفوع حامض استعمال نمایند و استعمال سیب و امرود تربیه با شکر و آب برف یا یخ آمیخته نیز نافعست و الغا برای تلطیه حرارت معده آب انار با شکر سفید و ترنجبین یا تمر هندی
و شیرخشت و ترنجبین و یا آب انار با شکر و یا آب تربوز با شکر سفید بدهند یا بگیرند سکنجبین ساده ده درم و مع برف بنوشند و یا مربا و شیره عناب ده عدد و شکر سفید
ده درم و سبوس شعیر سه درم بیاشامند و الفوع آلو که نیز نافع و غذا مزوره رمانیه یا حصرمیه یا زرشکیه یا ریباسیه یا سماقیه و لحم جوجه مرغ بخورند و شرب گلاب با سرد و صبح قسیل
القثا نیز مفید بود و کذا شرب دو مضمضه بزرقطونا نافع و تخم سفید تربج در بخرکه از حرارت بود مجرب نوشته اند و سنبل عدد گلنار و صندل سفید پوست ترنج قاقله
را باسک مساوی سایند جهار القدر نخود ساخته شب در وقت خواب یک حب در دهن دارند و اگر باین تدبیر اصلاح نیابد فصد کنند و مسهل صفرا دهند و یا استفراغ صفرا با آب
انار مزین و هلیله بدفوق منقوع دران یا منقوع مقوی یا مطبوخ فواکه نمایند و استعمال حبوب صبر نیز مفید و غذای او باشیای غسال سرد غیر مستحیل بصفرا سازند و در اول صباح
بخوردن آن مبادرت کنند تا حرارت معده بجوع مشتد نگردد و بعد ازان ربوب فواکه قابضه مثل رب سیب و به و شربت توت بدهند و الفوع آلو و اطریفل کشنیز خورند و
خوردن انار دامردو و به نیز نافع و از گل سرخ صندل سفید سعد هر واحد یکدرم کافور دو قیراط هلیله بلیله هر یک سه درم پوست ترنج یک مثقال طباشیر نیم درم
کوفته بیخته با آب به و یا سرکه و گلاب سرشته حبها سازند و در دهن بگیرند و آب کاسنی و قرص زرشک و قرص کافور و اغذیه ترش از آب غوره و سماق و زرشک و
انار و آب لیمو بغایت نافعست و اگر بسبب خلط بلغمی باشد اول مطبوخ تخم ترب و شبت و سکنجبین و نمک قی کنند بعده گلقند و سکنجبین آمیخته بلیسند و اطریفل
صغیر یا کشنیزی و جوارش عود مداومت نمایند و اگر احتیاج مسهل باشد از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه کنند و خوردن ایارج فیقرا الشبر با شیر یا مثل آن نیز مفید بود و بعده
مطبوخ دارچینی قرنفل دهند و مصطکی سه ماشه و اطریفل اسطوخودوس یکتوله آمیخته بدهند و کثرت خوردن کرفس نافع و سلیخه دارچینی قاقله قرنفل و کندر بخایند و عود و زنجبیل
سعد کوفته بیخته بشهد سرشته حبها سازند و در دهن گیرند و یا این حب در دهن دارند گل سرخ صندل هر واحد دو درم پوست ترنج یکدرم عود نیم درم دارچینی سعد
صعتر هر واحد یک مثقال سائیده بشراب یا گلاب سرشته حبها سازند و جوارش اترج بخورند و یا جوارشی که از سک المسک قرنفل جوزبوا کبابه زنجبیل هر یک
نیم جزو قرفه اطراف آس رطب آمله سعد سنبل پوست ترنج قاقله اذخر مصطکی هر یک یک جزو در مویز منقی دو چند همه معجون سازند و هر روز بقدر جوز با شراب
ریحانی یا گلاب بخورند یا اطراف آس و اصل صعتر و جوز السرو و مصطکی مساوی در مویز منقی سرشته صبح و شام بقدر جوز بخورند و برگ تنبول با فوفل و جوز بوا و
قرنفل و عاقرقرحا خوردن خیلی مفید **والرطالی** گوید که اگر بخر متعلق از صدر و معده باشد تنقیه مطبوخات مشتمل بر سوسن و پرسیاوشان و صندل و انیسون و بزر مقلی
کنند بعده سکنجبین مصنوع از سکر که اندران مورد و مازو وغیره که در قسم اول بمضمضه گفته شد بنوشند که این از مجربات خزاین ست و از ادویه نافعه است که بگیرند سک
و قرفه و قرنفل و سعد و سنبل و پوست ترنج و جوزبوا و عود و بهمن و قاقله مساوی و در گلاب که دران مشک حل کرده باشند سرشته حبها سازند و آنچه تجربه کرده ام است
که بگیرند عاقرقرحا لادن صمغ عربی صنوبر مصطکی قرنفل عود کشنیز مساوی و آب عفص تستیه دهند تا سه چند آن آب ندکور خشک کنند بعده بصمغ عربی و نشاسته سرشته
حبها سازند و هم او گوید که این معجون عجیب الفعل و النفع ست در قطع بخار و بوی بد از دهن و معده و دندان و جلای صوت و هضم و تقویت و تطییب نکهت و سرخی لب
و تشدید اسنان و لثه کنند و بالجمله منافع او در معده و دهن بسیارست بگیرند هلیلجات برگ آس قرفه آمله سعد سنبل پوست ترنج تفاح اذخر مصطکی هر واحد یک جزو سک
قرنفل جوزبوا کبابه قاقله کبار زنجبیل هر واحد نیم جزو انیسون عود هندی گل سرخ صندل سفید را مک لبسباسه بازه و صمغ عربی بهرگ ترنج کندر صدف سوخته اظفار الطیب
فلفل طباشیر سماق گل ارمنی مروارید ناسفته بیخ سوسن جعده تخم کرفس سعد یالسه ساذج هندی نغاع نمام کافور تقیم هر واحد سبع جزو کوفته بیخته در گلاب
و آب سیب و شراب خوشبو سرشته تر کرده پس عسل انداخته بر آتش ملایم حرکت دهند تا بقوام آید و تا مثقال بخورند و گاهی حب ساخته بسازند و خوردن اطریفلات
و زنجبیل مربی نیز مفید و برای مطلق بخر استعمال برگ آس جوز السرو و صندل و عود و فستق سایند و بسیب او سرشته مجرب ست و گاهی سه درم ازان با
یا تمام اصفاف کنند و گویند که مداومت بخوردن قرص قطع بخر کند و کذا اطلای حدید در دهن گرفتن انتهی **قرشی** و صاحب مغنی او شیدن شربت لیمو با سکنجبین
سفرجلی یا رمانی و ترک شور با و امثال آن و پرهیز سبب او استعمال اغذیه قابضه مثل بابج و مطبوخات و شرب ماء العسل یا ماء الشکر با آب گرم نافع نوشته و شیخ گفته که بعد

قے ایارجات منقی فم معده استعمال نمایند و استعمال اطریفل صغیر و زنجبیل پروردہ و سنجبی شامی خاصةً نافع و غذای او خشک از مطنجنات و کباب پر مصالح سازند و تقلیل شرب آب نمایند بلکه عوض آب عرق بادیان و اذخر و امثال آن بنوشند و فواکه و بقول رطب ترک سازند و مسواک از درخت تلخ مقطع مثل اراک و زیتون استعمال کنند و از ادویه نافع نیست که هر صبح برگ آس یا حب آن سوده با مثل آن مویز منقی سرشته بقدر جوز بخورند و در غذا منابخ کرفس نیز داخل است و همچنین ست خوردن جوز مربّای عسل بمویز منقی و مغز چلغوزه نیز نفع میکند و ایضاً این حب قرنفل بگیرند قرنفل خولنجان هر واحد نیم درم مشک کافور هر واحد یک دانگ ماقرقرحا یکدرم صبر سه درم خردل یکدرم در رطل حبوب سازند و بقول صاحب خلاصه هر بامداد کاسنی تازه با اندک نمک جریش خوردن در بخر معدی بلغمی فائده تمام دارد و صاحب کامل جامع و حاوی مینویسند تنقیه معده بقی بعد تناول اغذیه مقطعه بلغم مثل ترب و ماهی شور و خردل و عسل نمایند و بعد ازان شراب بنوشند و هر صبح سکنجبین ساده و گلقند یک ده درم بنوشند و در هر هفته یکدو بار قی کنند خصوصاً در موسم گرما و نقوع صبر و شربت افسنتین دهند و در هر هفته یک مثقال حب صبر دهند و تنقیه معده بحب ایارج و قوقایا یا مطبوخ تربد نمایند و در بعضی اوقات اطریفل صغیر سه مثقال یا ایارج فیقرا یک مثقال بدهند و اگر قرفه و اشنه و نمک لاهوری جوزبوا قاقله ناردین مساوی صبر دو چند همه کوفته بیخته حبها سازند و سه درم بخورند بداومت تنقیه معده و تطییب نکهت کنند و اغذیه لطیفه خفیفه مثل لحوم طیور مطنجنه و مشویه و مصوص بسداب و کرفس خرند و یا مزوره ماش و نخود دهند با وام و هند و شراب ریحانی کهنه بنوشند و کبابه و بسباسه و قرنفل و عود و زنجبیل و صعتر و شعیر مقشر دران نقوع کنند و از اطعمه غلیظه و مولد بلغم مثل ماهی تازه و البان و جبن و لحوم بره و فربه و چرب بالزبقول و فواکه و حبوب سرد که مرطب اجتناب ورزند و دوام استعمال هلیله و بلیله مربا بعسل کنند و کندر و مصطکی و قرنفل و قاقله و عود مدام بخایند و شراب ریحانی و گلاب هر واحد نیم رطل اگر مریض استعمال شراب نماید و الا عوض او نیز گلاب با بید مشک یا عرق اذخر بگیرند و عود و قرنفل و بسباسه و مصطکی جوزبوا هر یک دو درم جریش کوفته در خرقه کتان بسته بجوشانند و صاف نموده صبح و شام بآن مضمضه نمایند و مسواک بسعد و اذخر و صندل سفید نمایند و برین تدبیر او امت کنند و این حب بجهت مطیب نکهت است اگر بخر از معده باشد بگیرند سنبل قاقله جوزبوا قرنفل دارچینی خولنجان هر یک سه درم گل سرخ صندل سفید هر یک پنج درم کافور نصف درم مشک خالص ربع درم باریک سائیده بگلاب مثل نخود حبها بهین سازند و در دهن دارند طبری گوید که استفراغ بمطبوخ افتیمون نمایند و بعد ازان ده روز ماء الاصول با ایارج بدهند حتی که چون معلوم گردد که اخلاط رقیق شده سه شربت ازین حب بخورند گل سرخ افسنتین رومی هر واحد پنج درم مصطکی دو درم عصارة السوس یک نیم درم صبر سقوطری برابر همه ادویه محموده مشوی در سیب سه درم همه را سائیده بآب برگ ترنج بسرشند و مثل فلفل حبها سازند و وقت باقی ماندن دو ساعت شب سه درم بخورند بعد از آنکه دو روز دو بار بشوربای اسفیدباج پرهیز داشته باشند و بعد عمل آن زیرباج با اطراف حملان و جدی غذا سازند و ازین دوا در مدت یک شهر سه شربت بخورند اگر مزاج احتمال نماید و قوت اطاعت کند بعد ازان هر روز سه بار سفوف ابیض در سرکه حل کرده مضمضه نمایند و برای تصفیه معده این معجون مرتب سازند هلیله سیاه و کابلی زرد و بلیله و آمله و شیر آمله هر واحد ده درم حب الآس ابیض کندر ذکر هر واحد پنج درم سعد کوفی مصطکی عود هر واحد سه درم قاقله صغار اشنه سنبل الطیب هر واحد دو درم گل سرخ صعتر نعناع بادرنجبویه برگ ترنج هر واحد چهار درم زعفران یک نیم درم باریک سائیده بمویز منقی بسرشند و بعضی تخم خیار و تخم تربوز درین زیاده میکنند هر روز ازین معجون کیمیا وزن یکدرم بخورند و بهتر طریق تناول این آنست که خوب خائیده بخورند که نفع لعمور و تقویت اسنان میکند و این معجون گاهی بحسن تاثیر خود غنی میسازد از سائر معالجات مع پرهیز و حمی که صاحب این علت برای تطییب نکهت استعمال کند نیست قرنفل دو دانگ اشنه بسباسه هر واحد یکدرم فوفل زیره کرمانی و قاقله کبار هر واحد نیم درم مشک سه حبه سائیده در شراب کهنه یا گلاب سرشته حبهای چنین بسازند اگر خواهند تحت لسان نگاه دارند یا زیر زبان دارند

خاتمه اگر بخر بسبب سل یا عفونت حمی یا تپ بائی عارض شود علاج امراض مذکور نمایند بدانچه در بحث هر واحد مسطور گردد و برای رفع بخر از اشیای ماکوله آنچه بو داشته باشند پرهیز نمایند و اگر در مزاج گرمی باشد کشنیز خشک یا کاسنی یا کاغذ تو یا گیر و یا گل ارمنی یا گل سرشو یا گل سفید که بهندی نیڈول گویند و یا صندل سفید در دهان دارند و الا زرنباد و سلیخه و سعد و قاقله و بسباسه و قرنفل که مجرب ست و دارچینی و فقاح اذخر و اپرسا و عنبر و مشک و سنبل و بادرنجبویه و عود و کبابه و خولنجان مفرد و مجموع بگلاب حب بسته در دهان دارند یا بخایند و خائیدن سداب و برگ عليق و بعده مضمضه بسرکه و عسل و استعمال سعد و زرنباد و بادیان هندی و یا رومی در اخلالی و یا بنوک

در فم بجای قطع بوی بد ماکولات نیز نافع و مضغ زرنب و مرو اطراف کرم انگور و میوه آن نیز نافع و بوی سبز و عدس مقشر طعام و کشنیز سبز کندر و موم و جوز بوا و سنبل
سرمالن بیبسن و فرنجمشک و با اقلای طعام وزیره کرمانی و حصل السوس مقشر و ابهل و اکل اشنه و شراب بطیخ آن و اکل خرنوب شامی و ماهی مشوی و با برگ
یبنوت باسرکه و با حلبه و با سفرجل المکانب و مضغ و اکل سعد و با فودنج نهری و با کشنیز نیز مذکور مثل قاطع بوی سیر و پیاز و شراب پسته و اکل ثوم نیز قاطع رائحه شراب
و خوردن کمون با مثل اکل کندر تا بوی آن قطع میکند و خوردن نبات معنا تر ترب قبل از خوردن بیخ ترب مثل رائحه آنست و تجربه سعیدی رسیده و ایضاً برای
رفع بوی ترب مخرج سولع انیست که بعد خوردن آن برگ نازک تمر هندی خائیده فرو برند و خائیدن سعد و کبابه و کذا النعناع و عقب آن نوشیدن قدری
سرکه نیز بوی شراب قطع کند و اگر مشک طباشیر هر یک نیم درم عنبر اشهب نیم مثقال پوست ترنج فرنجمشک سنبل زنجبیل کبابه بسباسه سعد کوفی هر یک پنج درم
صندل سفید بگلاب سوده ده درم در گلاب بکیه صمغ عربی مقدار دانگی دران حل کرده باشند سرشته و حب ساخته در دهن گیرند بوی سیر و پیاز و شراب مانند آن از
دهن دفع کند و ایضاً مصطکی و سانج و اشنه و پوست ترنج و برگ او و حب او و برگ تنبول و سارون و زرنب و انیسون و زرنباد و نعناع و فوفل و جوز بوا
هر چه میسر آید با فوفل سنبل و مشک میدهد باید که ادویه مفرده که تجربه یعنی نافع انواع بخر باشند کندر و عود هندی و قرنفل و پوست ترنج و گل سرخ و کافور و صندل و قرنفل و
کبابه و مصطکی و بسباسه و جوز بوا و بیخ اذخر و ادرالی و اشنه و اظفار الطیب و سعد و قاقله و فرنجمشک و برگ ترنج و سنبل و نارمشک و زنجبیل و خولنجان و امثال آنست
و انچه این ادویه را سوده سفوف سازند و سنون و غرغره ترنج سنت و سوده تمر گویند که در بخر پوست ترنج مجرب و انیسون کند انرخ فایده دگر گرفتن مرباء عصاره نارنج
و قلیمی باشد و در دهن داشتن لعوق خاص یا مطلا و ورد بابونه شرب و مضمضه بسرکه عنصل و خوردن و نوشیدن آن و در دهن گرفتن غذا یا جوز الطیب
و خوردن و خائیدن زنجبیل و بسباسه و ایضاً و خوردن سانج مرات با انیسون یا سعد و مضمضه بشراب کند و بابونه ورد و قمری سفید و آب
نافع و خوردن قرص مستقیم زبان تا یکماه و خوردن جواهری نیز آن مجرب و خولنجان و کرفس و اسارون و جوز بوا و زرنباد و عود بلسان و زرد و فلفل
و بنگ و دارچینی و محلب و بسباسه و نعناع و سعد انچه در قول شیخ گذشت و کذا خوردن حلبه و با لیمون ملح و با مویز و گرفتن پوست لیمون سبز و بار آن و با قسط
هندی و خائیدن سداب و با انقلا و با بادرنج همه مطیب نکهت اند و زرنب و زرنباد و مضغ مجرب در باب مجرب است و آنچه بار با بر امر خیه ختم کرده در مجموع
اقسام بخر تجربه کرده اند این حب مسمی بحب جامع بخر با قطاع سنت گل ارمنی کثیرا قرنفل سعد انیسون عود هندی جوز بوا کشنیز مساوی کوفته بخته بسرکه عنصل
کردند و ساختن کرده و مخالص انبج دران مرواریه حل کرده باشند مثل نخود سازند و در دهن بدارند و این حب مفرح مستلع اخلاط و دافع بخر و بخار و مطیب
نکهت است و درین باب بطرد انیست و دران شفا از برای جمیع امراض معده و اسفل فم است و از او و یه جالب بخر زنج علیق و قشار الحمار و سنبل
و نخود سیاه و رالا مصطکی و پنبه دانه و خاکستر خشخاش و بیر او و چوب محروث و بیخ انجیر خشک سیاه است اگر مساوی گرفته قرص بسته و دائم در دهن دارد و بخر فم آرد و با بخره
رده ایسیوی او صعود کند حتی که کسی قریب او نشود پس باید که ازین ادویه احتراز کنند و سعیدی گوید که دخان سیماب مورث بخر و مفسد بلغم است و بخر
کرده اند و تکرار استعمال مشک در طعام و شرب مفسده معده مورث بخر است و اکثار اکل کهنه نیز از جمله چیزهاست پیدا کننده بوی بد در دهان است
خصوصاً هرگاه چیزی از آن در دندانها باقی ماند

اورام زبان

و آن یا عام بود در جمیع زبان و عضلات محرکه او و یا در عضلات بدون زبان و یا در زبان بدون عضلات و ایضاً آن حار دموی و صفراوی باشد
و یا بارد بلغمی و سوداوی و تشخیص این اقسام مثل اورام ست و ایضاً رنگ زبان دلیل خلط فاعل ست و کثرت لعاب دهن در دموی و بلغمی و خشکی زبان
در صفراوی و سوداوی و کثرت شدت وجع در ورم حار باشد و وجع مندی و سرخی آن بر دموی و شدت وجع و سوزش و اکثر تشقق زبان بر صفراوی و صلابت ورم بر سوداوی
دلالت کند و گاهی زبان از خوردن سموم مثل فطر و افیون ورم میکند و تقدم سبب شاهد آن

علاج ورم حار زبان

علاجش مثل قلاع حار و دموی و صفراوی نمایند و ایضاً در دموی بعد فصد سر رود و نضج ماده بنقوع صبر یا مطبوخ منضج مسهل صفرا یا مطبوخ ہلیلہ دہند و اسہال
سقمونیائی در اورام زبان سست و اگر بسبب عظم ورم نوشیدن مسہل متعذر باشد حقنہ لینہ لین الطبع آرند و گاہی استغنا بدون فصد ہر دو رگ زیر زبان حاصل نشود و بعد فصد
نوشیدن شربت عناب و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکہ مع ترنجبین و شیرخشت و خیارشنبر یا بارد الفواکہ و نقوع مشمش تغذیہ بماء الشعیر نیز در دموی مناسبست
و گویند کہ در صفراوی فصد نشاید کہ حدت صفرا می افزاید مگر آنکہ در خون نیز کثرت باشد و اشربہ ترش مثل شربت تمر ہندی و شربت آلو و نقوع تمر ہندی دہ درم آلو بخارا
و عناب ہر واحد دہ عدد در شیرخشت خرفہ و شربت نیلوفر و ماء الہندبا رو آب بوزند و تلیین طبیعت بحقنہ لینہ یا مطبوخ ہلیلہ و شاہترہ و یا بآب انارین معصور شیرخشت و شربت ورد مکرر نافع است
و یا این مطبوخ بنفشہ نیلوفر تخم کاسنی ہر یک سہ درم آلو بخارا سپستان عناب ہر یک دہ عدد عنب الثعلب چہار درم گل سرخ پنج درم پوست
ہلیلہ زرد سنای مکی ہر یک ہفت درم تمر ہندی پانزدہ درم شیرخشت ترنجبین ہر یک پانزدہ درم یا مغز خیارشنبر بست درم روغن بادام
عوض ترنجبین کنند و صبح بنوشند و در ابتدا مضمضہ بمتوسطات زبان از ادویہ قابضہ سازند غذا ماء الشعیر بعدہ در ہر دو نوع بہر دفع مادہ در ابتدا آب کاسنی و آب کاہو
تنہا و آب عنب الثعلب و حی العالم و گلاب و یا درین آبہا سماق آمیختہ در دہن گیرند و یا گل سرخ و عصی الراعی و پوست انار در گلاب جوشانیدہ و یا مطبوخ
گل سرخ و عدس و کشنیز مضمضہ و غرغرہ کنند و مالیدن شفتالوی رطب بر ورم شدید النفع است کذا دلک زبان بمصل یا ترشی ترنج یا ریباس مانند آن کہ
سیلان لعاب نماید نافع است و مضمضہ بآب کشنیز و آب خرفہ و آب لسان الحمل و آب توت ہر واحد سفید و ترنجبین عناب دہ عدد عدس عنب الثعلب ہر واحد دہ درم جوشانیدہ
صاف نمودہ آب کشنیز سبز و شربت توت داخل کردہ مضمضہ کردن نافع و یا قدری عدس در آب برگ کاسنی و آب عنب الثعلب جوش دادہ مضمضہ کنند و غرغرہ و لعاب ہلیلہ و عدس
و پوست انار در شیر بز سفید و ایضاً مضمضہ بآب عنب الثعلب آب کشنیز سبز قدری خیارشنبر مالیدہ ورم گرم زبان و خناق را نافع است و اگر ورم فرو نشیند عدس مقشر
گل سرخ اصل السوس پوست انار کشنیز جو جوشانیدہ صاف نمودہ مضمضہ نمایند و در دوران دارند و چون ورم تحلیل و نضج نیابد در آخر احتیاج بمنضجات محللہ افتد
پس غرغرہ مثل عسل در شیر حل کردہ و مثل طبیخ بیخ سوسن تنہا یا با حلبہ و مثل طبیخ انجیر و حلبہ و طبیخ بادیان و در روغن بیت بختہ بعمل آرند و ہر چہ در ابتدای ورم بارد بکار
آید در آخر ورم حار نافع باشد و در شوفت ایام نیز از اہم بخور ند کہ تنقیہ مادہ غلیظ از فم معدہ کند و اغذیہ نیز از جنس منضج و محلل اختیار نمایند مثل کرنبی و قطفی بروغن
گنجد و ہر گاہ ورم پختہ شدہ بعد ماء العسل گر رد و بکار العسل و ماء الشعیر مضمضہ کنند تا پاک گردد و پس از قوابض مثل سماق و آس و عدس مقشر و برگ زیتون
مطبوخ در شراب قابض مضمضہ نمایند و یا در عصارہ شراب و برگ زیتون گل سرخ افزایند و مرہم کہ از آب عنب الثعلب و روغن گل و عدس مقشر و گل سرخ ساختہ باشند
نفع میکند و بقول صاحب کامل ذخیرہ در ورم حار آب انار بجوشانند و با شربت غورہ مع آب خیار و آب بوزند بنوشند کشنیز خشک در گلاب جوشانیدہ
و سماق مالیدہ مضمضہ کنند و یا آبیکہ دران گل سرخ و عدس و ثمرہ علیق پختہ باشند و ایضاً با این آبہا غرغرہ نمایند و بعد سہ روز تا ہفت روز آب کاسنی و آب کاکنج
و آب عنب الثعلب و آب کرنب مضمضہ کنند و ایضاً با این آبہا مع اندکی لعاب تخم کتان غرغرہ سازند و ایضاً تنہا مطبوخ بابونہ اکلیل الملک گل بنفشہ شبت مرزنجوش
مغز خیارشنبر مالیدہ مضمضہ و غرغرہ نمایند و غذا اسفاناخ و عدس و حصرم ساز ند پس اگر ورم تحلیل نپذیرد و جمع مدہ گراید انجیر خشک چند عدد در آب جوشانیدہ
روغن بنفشہ و لعاب تخم کتان و لعاب تخم مرو آمیختہ ساعت بساعت مضمضہ کنند و اگر ورم خفیف باشد در انضاج او گرفتن آب گرم در روغن بنفشہ و روغن
کفایت کند و بعد انفجار ورم مضمضہ بشیر و یا سکہ در روغن نمایند و یا پنبہ را بروغن گل آلودہ بر زخم دارند تا جراحت پاک کند بعدہ مرہم سفیداب استعمال نمایند
و این حب نیز جہت زخم زبان مجرب آوردہ سنہ آرد عدس جو سوختہ گلنار گازوبان برگ حنا شاہترہ طباشیر نشاستہ گل نیلوفر ہر واحد یک ماشہ سپید سوختہ
یشب سوختہ ہر یک دو ماشہ زہر مہرہ خطائی سودہ صمغ عربی کتیرا تخم خرفہ دم الاخوین چوب چینی ہر یک دو ماشہ زرد چوبہ یک ماشہ تختہ حبہا ساختہ در دہن دارند

علاج ورم بارد زبان

در ورم رخو بلغمی آنچہ در قلاع بلغمی گذشت بکار برند و یا مسہل نضج مادہ مطبوخ اصل السوس و بادیان و بادرنجبویہ مع گلقند دہند و غذا نخود آب مزعفر با دارچینی سازند
و بعد ظہور نضج ورقارہ و تنقیہ بمطبوخ مقوی با ایارج و تربد و یا حقنہ حادہ نمایند پس غرغرہ با ایارج معادل بآب گرم یا در جوشاندہ مناسب کنند و مری یا عسل

تنها یا با صعتر و قوة تخم و تحلیل آمیخته بر زبان مالند و بیخ سوسن و مویز و حلبه و انجیر جوشانیده صاف نموده غرغره و مضمضه کنند و در دهان دارند و اگر تخم کرفس بیخ اذخر بادیان
بیخ بادیان افزایند تحلیل زیاده کند و ماء الاصول قوی بر دهن بادام تلخ و دهن بید انجیر دهند و غذا شوربای گنجشک و نخود آب با صعتر و زیره و کرویا و دارچینی
و قلیه با سیخ خشک مبری و عسل بر روغن زیت یا روغن جوز بدهند و مضمضه بماء العسل که در آن اصول و بزورها پخته باشند و یا مری و غرغره بسکنجبین
بزوری یا عنصلی یا ماء الاصول نیز مفید است و یا مطبوخ انجیر و تخم کتان و شبت مضمضه نمایند و پیاز و لوبیا در وزنجبیل و نمک بر زبان مالیدن نیز نافع
و ضماد جو و جندم و لطوخ زبان بجنا قرش معجون العسل نیز نافع ست و بقول حکیم علی حقنه حاده و اسهال با ایارج و مضمضه بماء العسل یا مری و اجتناب از اغذیه
مولد بلغم و دلک زبان با ایارج و معاجین حاره این را نافع ست و بقول طبری اقتصار بر الطف غذا مثل شوربای تیهو و تیتر و بچه مرغ و گنجشک و نخود آب
و زرده بیضه نیم برشت و مانند آن و ترک اغذیه غلیظه و استفراغ بدن بحب ایارج و حب صبر و حب قوقایا در هر هفته یکبار تا سه نوبت و غرغره به شیرج و عاقرقرحا
و کزمازج و خردل اسود مسحوق بسکنجبین یا مری نبطی مالح و دلک زبان با ایارج فیقرای مخمر و تبرق دائم نمایند و مصطکی مع مویزج و سعد بخایند و آب از دهن بریزند و بعضی
زبان را جهت داده بر روغن ناردین یا روغن مصطکی یا روغن سنبل و مانند آن سعوط کنند و در بعض اوقات شلیثا و دواء المسک و مثرودیطوس و تحزنیا بر زبان مالند
و در بعض احیان انگبین و معجون الفقر دیا دهند که این ورم باین طریق تحلیل شود و اگر تحلیل نشود بلکه کمتر گردد لذا کنند اگر با ورم درد باشد فصد سر رگ کنند و در معالجه او طرایق
لطیفه سلوک نمایند بعد از آن طریق تحلیل و بقول شیخ درین ورم و در منتهای ورم حار تخم بادیان سوخته بر زبان لعوق کردن نافع ست و گاهی در مثل این ورم و در بعض
اورام حاره که در آن غلظ ماده باشد زعفران و ایارج فیقرا هر واحد یک جزو کافور و مشک هر واحد ثلث جزو و شکر طبرزد دو جزو و نصف همه را سوده بقدر دو دانگ در شیر دختر
حل کرده سعوط میکنند و جالینوس گوید که پیری شصت ساله را ورم عظیم در زبان عارض شده چون عهد فصد نداشت او را حب قوقایا خورانیدیم و ماده با سفل کشیده
و اراده غلافی یا بی و اضمادات بارده نمودیم طبیعی خلاف من کرد بهمان شب بیمار در خواب دید که آب کاهو در دهن داشته است چون اجازت بآن دادیم صحت تام یافت
و در ورم صلب بقول اوی بعد از تنقیه مسهل سوداوی دهند و با هر تنقیه مطبوخ اصل السوس سکنجبین و نفته گاوزبان بادرنجبویه مع گلقند دهند و غذا نخود آب مع مغز بادام
و از اغذیه مولد سودا مثل لحم البقر و بادنجان و قدید و ماهی نمکسود اجتناب نمایند و بعد از تنقیه در قاروره مطبوخ افتیمون یا حب او تنقیه نمایند و شیر خیار با شیره تخم
مع اندکی روغن بنفشه یا کدو با نیلوفر و یا آب انجیر و لعاب حلبه و تخم کتان مضمضه نمایند و روغن سوسن یا روغن کتان مع موم گداخته و یا پیه ماکیان لعاب مع زرد
گداخته بر زبان مالند و آب بادیان و کرنب و خیارشنبر مالیده با مضمضه کنند و بقول شیخ تلطیف تدبیر و جودت غذا و استفراغ اخلاط غلیظه با یارجات
کبار نمایند و غراغر ملطفه استعمال کنند و بقول شیخ حلبه و طبیخ او با انجیر و طبیخ حسک لغار کوفته با مویز منقی و یا شیر زنان یا شیر خر یا شیر ترکیبی در دهن گیرند و ایضا طبیخ
خرما و انجیر و نبید شیرین یا برگ انگور یا عسل خیارشنبر در آب بادیان حل کرده در دهن گرفتن فائده تمام دارد و مداومت تلیین طبیعت بمثل ایارج فیقرا و خیارشنبر
کنند و همچنین انجیر و حلبه و تخم کتان جوشانیده با روغن بنفشه و عسل و مغز خیارشنبر آمیخته غرغره نمودن مفید بود و با حلبه ده درم تمر هندی بست درم انجیر خشک سی عدد کوفته در
یک نیم من آب بپزند تا به نیم من آید صاف نموده مضمضه سازند و کذا غرغره بطبیخ اکلیل الملک و گل بابونه و عنب الثعلب و گل بنفشه تخم کتان حلبه نافع و یا بنفشه حلبه تخم کتان
تخم مرو انجیر خشک اصل السوس هر یک پنج درم پیه ماکیان و لعاب هر یک ده درم مغز خیارشنبر بست درم در سه رطل آب بجوشانند وقتیکه نصف ماند نیم گرم مضمضه نمایند
که ورم صلب را بی فم را نافع ست و گویند که عصاره کاهو و کشنیز و کاسنی اکثر در دهن دارند تا از استعمال ادویه حار سرطان نگردد و مداومت تلیین طبیعت بمثل ایارج صغیر
و خیارشنبر نمایند و اگر سرطان گردد و زبان بزرگ شود و دهن کشاده ماند بجز قطع چاره او نیست و علاج ورم زبان که از شرب سموم عارض شود علاج سموم نمایند و گویند
که هر گاه ورم زبان که از خوردن بلیش حادث گردد موشک پران شکم شگافته جگر او را نموده گرم گرم بر زبان بستن و بعد از یک پاس تجدید کردن تا تمام روز و هیچ غذا و آب ندادن و وقت
شام شوربای ابن عرس بروغن گاو پخته نوشیدن و بعد یک نیم پاس آب نیم گرم خوردن و هیچ روز صحت می بخشد و ایضا فرج شکم شگافته بستن بتکرار عمل نافع ست

ثقل زبان و خلل کلام

عبارتست از بطلان فعل تکلم بالتمام یا نقصان آن و آن لا علاج ست الا آنکه از قصر رباط زبان باشد و یا عارضی بود و آن گاهی از آفت

در دماغ بود و در مخرج عصب که بسوی زبان آمده و محرک آنست و گاهی در نفس شعبه که بسوی آن رسیده و گاهی در نفس عضل و سببش یا استرخای زبان است یا تشنج یا تمدد
یا تعلیبان یا ورم یا تعقد یا قرحه و بثره یا تفرق اتصال و گشتن عصب یا قصر و کوتاهی رباط یا اندفاع فضله از دماغ یا آفت عضلات حنجره پس استرخای
زبان بجمله اقسام استرخای مطلق است و سبب او رطوبت رقیق بلغمی و گاهی رطوبت دموی مائی میباشد و گاهی استرخای زبان بحدی رسد که کلام
معدوم شود یا متعسر گردد و اگر استرخا ضعیف بود در کلام تغیر و لکنت پیدا شود و از آن است فافا و تمتام و بعضی صبیان را مدت عجز از کلام طول کشد و بعضی
مردم الثغ و فافا را چون مرض حار عارض شود بسبب ذوبان و تحلیل رطوبت زبان گشاده گردد و همین سبب است که چون طفل الثغ جوان شود و رطوبتها اعتدال
یابد فصیح گردد و سبب تشنج زبان یا امتلای عضلات محرکه زبان است از رطوبت غلیظ مدد عضله یا سودای متنفض و یا تحلیل رطوبت اصلی زبان و خشکی عضله آن از
حرارت مفرط و سبب تعقد اندمال جراحت و التیامی گره در آنجا است و سبب تفرق اتصال یا از خارج بود مثل صدمه و یا از داخل مانند غلبه اخلاط حاده و سبب کوتاهی
رباط یا خلقی باشد یا اندمال قرحه آنجا و سبب اندفاع فضله از دماغ تورم دماغ است و دفع ماده آن به سبیل بحران بسوی اعصاب زبان و سبب آفت
حنجره یا تمدد یا استرخای حنجره باشد تشخیص اسباب مذکوره باید که بسوی زبان نظر کنند اگر در آن ورم یا تعقد یا قرحه یا بثره محسوس گردد سببش همان باشد و الا
حال تقدم وقوع سرسام یا صدمه موخر سر بپرسند اگر مریض اقرار تقدم سرسام نماید سببش انصباب فضله آن باشد و اگر بوقوع صدمه اقرار کند سببش گشتن
عصب محرک زبان باشد و اگر از هر دو انکار نماید ببینند که در زبان کوتاهی یا تمدد محسوس میشود یا نه اگر کوتاه بود زیر زبان رباط را ملاحظه نمایند پس اگر رباط
مذکور کشیده نماید سببش قصر او باشد و الا سببش تشنج زبان باشد بعده ببینند اگر زبان لاغر و خشک نماید و تقدم حمیات حاده یا استفراغ بسیار بران گواهی دهد
تشنج یبسی باشد و الا امتلائی بود و اگر در زبان کوتاهی و تمدد و لاغری و خشکی یافته نشود سببش استرخای زبان باشد پس برنگ زبان نظر کنند اگر زبان سرخ و با
حرارت باشد استرخا از رطوبت دموی بود و اگر کثرت سیلان لعاب و انتفاع بقابضات بیشتر از محللات باشد از ماده رقیق مائی بود بعده بسوی حواس دماغی و حرکات
تامل نمایند اگر حواس و حرکات سالم باشد استرخا خاص در زبان باشد و اگر کدورت حواس و بلادت حرکات دریافت گردد استرخا در زبان بشرکت دماغ باشد چنانچه
در فالج و اگر از این اسباب هیچ یک نباشد و آواز دادن و آغاز سخن دشوار بود سببش آفت حنجره باشد

علاج ثقل زبان از استرخا

بعد تنقیه تنقیه دماغ نمایند بدستوریکه در استرخای مطلق مسطور شد و بقول شیخ اول تنقیه بایارج فیقرا بشحم حنظل و نمک هندی و بعده بایارجات کبار کنند
بعد از آن قصد تنقیه دماغ با دویه خاص آن مثل عطوسات نمایند و بایارج فیقرا غرغره کنند و اگر با رطوبت غلبه خون نیز محسوس شود فصد عروق زبان و حجامت زیر زنخدان
ضرور بود و بعد از تنقیه معجون سیر و فلاسفه و معجون اسطوخودوس و جوارش هندی و معجون هندی خورند و علاج بغرغره و تحریکات لسانی و با مداومت تحریک زبان
کنند و ادویه مخصوصه موضع در اکثر امراض مثل دلک بطلاءات مشتلعات و لطوخات و غرغره و تنفیذ مصنفی آنها است آن مثل عاقرقرحا و نوشادر و خردل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر
یا کمثل خردل و کندش است و هموگاهی خشک سوده بر زبان مالند و گاهی در آب جوشانیده بربری و سدر که عسل آمیخته غرغره کنند و گاهی دلک زبان به نوشادر
مع زنجبیل یا عسل حتی که لعاب بسیار از آن سائل گردد نفع میکند و غرغره و مضمضه سکنجبین عنصلی بسیار نافع است ثج استرخا و ثقل زبان را نیز خیلی مفید هرگاه
استرخا شدت کند و انقطاع کلام گردد بقدری فرفیون و کندش سوده مدام زبان و بیخ آن را بمالند و واجب است که این ادویه و امثال آن برگردن متصل موخر
دماغ نیز بمالند و گاهی از مثل این ادویه حبوب سازند بچیزی که مانع از سرعت انحلال آنها باشد مثل لادن و عنبر و زنجبیل و صمغ لعج سرشته بکار می برند و از علک البطم
دو درم حلتیت یک درم مثل نخود حبها ساخته یکی از آن پیوسته زیر زبان نگاهدارند و مدام سکنجبین عنصلی که در آن قوه بیخ جوشانیده باشند و یا نوشادر و فلفل و خردل
و عاقرقرحا و زنجبیل و مویزج بورک ارمنی نمک هندی یا شونیز مرزنجوش کوفته بیخته در آب گرم آمیخته یا جوشانیده غرغره و مضمضه نمایند چند روز متواتر و احتیاط کنند
که آب آن از حلق فرو نرود که در این باب مجرب است زنجبیل عاقرقرحا دارچینی هر یک سه ماشه و بیخ خردل قرنفل هر یک دو ماشه مویزج دارفلفل فلفل مویه هر واحد
یک نیم ماشه جوشانیده ماده غرغره نمایند و اصح آنکه یک جزو عاقرقرحا خردل هر واحد نصف جزو زنجبیل ثلث جزو نوشادر ربع جزو در آب جوشانیده غرغره کنند

ومضمضه خردل از نوشادر هر یک سه ماشه زنجبیل عاقرقرحا صعتر فلفل شونیز نمک هندی هر یک سه ماشه در آب جوش داده نیز مفید ثقل زبان بلغمی است وکذا
مضمضه بشل وج وعاقرقرحا وسرکه وخردل وصعتر وزنجبیل وقرنفل نافع ومضمضه از نقوع خردل وعسل نیز از مجربات است ویا بطبیخ حب کبر وخردل وصعتر وامثال که
عاقرقرحا مضمضه نمایند ویا خردل نیم کوفته وعاقرقرحا کوفته جوشانیده قدری سرکه داخل کرده بعمل آرند وباید که بعد مضمضه هر روز فلفل ودار فلفل ونوشادر وخردل و
عاقرقرحا وتنکار وزنجبیل وصعتر وبوره ارمنی هرچه از آنها میسر آید بعسل آمیخته بر زبان مالند ویا سهاگه نوشادر فلفل گرد زنجبیل هر یک سه ماشه نمک طبرزد
دو ماشه وپاز زنجبیل زرنب شونیز هر یک سه ماشه پیپلا سه پنج ماشه قرنفل چهار ماشه نمک طعام هفت ماشه ساییده بر زبان مالند وج ترکی در جوز بوا در
دهان دارند ویا نوشادر عاقرقرحا خردل کچلون سوده بمالند وگاهی دلک زبان [illegible] یا مصطکی که در آنها انیسون نوشادر باشد نفع بخشد ودر آشیشعان گل سرخ
هر واحد یک مثقال اذخر قرنفل فرفیون هر یک نیم مثقال نرم ساییده با دو سیالی یالاون یا عنبر انسهب سرشته حبها ساخته زیر زبان داشتن وآب دهان ریختن
از مجربات والهی جرم دست ویا دارچینی حب ماسنبل الطیب هر کدام سه درم ساذج هندی تاخواه زراوند حرج وطویل تخم کرفس شبت مصطکی انیسون [illegible]
هر کدام یکدرم مروارید که با هر یک دو درهم کوفته بیخته حبها سازند ویکدرم از آن با آب گرم [illegible] زبان راسرد و [illegible] غایت استرخا [illegible]
باین نتیجه گردد و شلیثا که در جمیع امراض زبان مجربست و دو جمرنا و مثرودیطوس و تجر بنیا و سطر اطریاق الذهب و انقرو انیسون [illegible] نافع و اگر عاقرقرحا از
سویرنج خردل قسط هندی جند بیدستر [illegible] باریک ساییده [illegible] خردل حبها ساخته [illegible] پوست بیرون
لیسند در دهن در ثقل زبان مجرب سویدی است و مداومت خوردن [illegible] وفلفل [illegible] خردل و روغن آن و خوردن زبان [illegible]
و شرب طبیخ آن و غرغره بطبیخ تخم حنظل [illegible] مخلوط [illegible] و سیانی [illegible] مداومت اکل فندق و شرب
حجر الهمار یک سوده هر واحد نافع و رازی گوید که کثرت اکل جوز [illegible] ثقل زبان است [illegible] حاصل نشده و لعاب [illegible] از دهان
رمی آید باید دانست که ماده مرض رطوبت لغایت رقیق سیال است [illegible] نماید چون [illegible] و [illegible]
وبسیار باشد که در اینجا دلک زبان [illegible] سوده [illegible] بر زبان [illegible]
از مجربات حکیم علی است [illegible] دماغ باشد [illegible] اعضای دیگر [illegible] الاصول [illegible]
آن علاج نمایند و سعوطات و غراغر [illegible] گذشت استعمال کنند [illegible] زبان [illegible]
پردازند وچون عسل و نمک اندرانی و سرکه در دلک زبان استعمال کنند نفع بخشد [illegible]

علاج ثقل زبان از تشنج

اگر تشنج امتلائی باشد تنقیه بدن و دماغ نمایند [illegible] تشنج امتلائی مذکور شد [illegible]
و موم [illegible] برای تحلیل [illegible] روغن [illegible] غرغره کنند و اگر [illegible] روغن [illegible] غرغره نمایند
ودر دهان دارند نیز مجرب است [illegible] در آب جوشانیده بر قفا ریزند و [illegible] گردن [illegible]
[illegible] بر زبان مالند و در دهان دارند [illegible] روغن گرم کنند [illegible] روغن [illegible]
روغن بادام [illegible] در علاج ثقل [illegible]
[illegible] اگر ثقل زبان از تشنج امتلائی [illegible] علاج [illegible] نمایند [illegible]
[illegible] غرغره با دویه [illegible] عاقرقرحا [illegible]
ماء العسل [illegible] جوشانیده باشند استعمال نمایند و زبان را [illegible] خردل و عاقرقرحا باریک
سوده بمالند ویا [illegible] هر واحد پنج درم خردل عاقرقرحا شونیز هر یک [illegible] درم جند بیدستر دو درم ساییده [illegible]

آمیزند و بر قفا ضماد نمایند و بالجمله علاج او بسبب ثقل زبان مرض ترک نکنند چه فضلات غلیظه تا جمود در مواضع ضیقه صعب البطی الانحلال میباشد و اگر تشنج یبسی باشد علاج
پذیرد لیکن برای تخفیف یا بصورت یبس قلیل بدستوریکه در تشنج یابس مسطور شد شیر تازه غرغره و تمریخ ترطیب کوشند و اغذیه مرطبه و استحمام خفیف نه بر ناهار
کنند و از بنفشه و خطمی و موم سفید و روغن بنفشه ضماد سازند و بر مهره‌های گردن و بن گوش مدام روغن بنفشه یا کدو یا بادام بمالند و نیمگرم در دهان بدارند و شیر زنان
و شیر خر و روغن‌های مذکوره و روغن نیلوفر و آب عنب الثعلب و آب عصی الراعی و آب کشنیز تر غرغره و مضمضه کنند و بر پس گردن ریزند و یا آب نیمگرم
و عصارات رطبه نیمگرم و آبیکه در آن بنفشه و نیلوفر و جو نیم کوفته جوشانیده باشند بر موخر سر نطول کنند و ایضاً روغنها و اشیای مرطبه مثل لعاب بهدانه
و لعاب تخم مرو و خطمی و پیه بط و ماکیان استعمال نمایند و یا ضماد مرطبه مثل قیروطی معمول از روغن بنفشه و موم سفید یا روغن نیلوفر مرتب از روغن مغز تخم کدو
بر قفا ضماد کنند و یا پیه بط یا ماکیان و الیه میش ضماد سازند و اگر این شحوم را بقدری روغن بنفشه بگدازند و با اندکی بنفشه و نیلوفر کوفته بیخته و لعاب بهدانه
آمیزند نافع باشد و با شیر خر و شیر بز بنوشند و با این شیر با روغن بنفشه آمیخته غرغره سازند

علاج ثقل زبان از دیگر اسباب

آنچه بعد از سرسام عارض شود چون مزمن گردد علاج پذیرد و او را تبدید بدستور سرخ خاری زبان استعمال محللات و ملطفات بابونج و لعاب بر بخارات آن و مالیدن بان
بچیزی سیال لعاب و قاطع رطوبات غلیظ مثل نوشادر و نمک اندرانی و غیره نافع بود و فصد هر دو رگ زیر زبان بسیار مفید است و ایضاً اگر با تپ باشد عناب پنج دانه
سپستان و دو سه چهار ماشه جوشانیده با شیره خیارین شش ماشه شربت بنفشه دو تولہ خاکشی پنج ماشه بدهند و آنچه بسبب ورم یا قرحه یا بثره باشد علاج آن نمایند بدستوریکه
در مقام هر یک مسطور شد و آنچه که بعد اندمال جراحت زبان گره و تعقد در زبان افتد برای تلیین او لعابها و شحوم دادن بر زبان مالند و آنچه از گسستن عصب
زبان افتد لا علاج است و آنچه بسبب کوتاهی رباط حادث گردد رباط مذکور را اندکی در عرض قطع کنند بالتعمق بخوف قطع شریان بعده به سرکه و گلاب مضمضه سازند
و زاج و مانند آن ادویه یابسه سوده در آنجا بپاشند تا خون بند گردد و اگر از قطع ترسند جرم کنند و آنچنان باشد که رشته ابریشم در سوزن کرده زیر رباط
در آورند و باحتیاط به بندند تا رگها در رشته نیاید و بریده نشود و آن رشته را بگذارند و حرکت داده باشند تا وقتیکه رباط قطع گردد و رشته بیرون آید و علاج
آفت عضلات حنجره مانند علاج استرخا و تشنج امتلائی و یابس زبان است الا آنکه درینجا غرغره استعمال کنند و آنجا مضمضه و دلوکات و ادویه ممسکه در دهان بعمل آرند
و مریض هنگام سخن گفتن نفس باز کشد و عظیم کند و تجربه کرده صدر مارپی از جهاد و جهد تا عضله حنجره بالقوت بجنباند و سخن گفتن آسان گردد

بطلان و نقصان ذوق و فساد آن

بدانکه آفت بر قوت ذائقه از سه وجه وارد میشود که آن نقصان و بطلان و تغیر ذوق است و هر واحد از اینها گاهی بمشارکت اعضای دیگر باشد و گاهی بسبب مرض
خاص زبان از سوء مزاج یا مرض آلی یا مشترک و طریق شناخت آن در آغاز امراض فم و لسان مسطور شد از آن اعتبار نمایند بالجمله مراد از بطلان ذوق
آنست که هیچ مزه از طعمها محسوس نشود و این گاهی بدان حد رسد که در حس لمسی زبان نیز فتور افتد و علیل میان حار و بارد امتیاز نکند قطع نظر از حلو و حامض
و نقصان ذوق آنکه مزه مطعوم ضعیف تر مدرک گردد حتی که دریافت نشود مگر طعم بسیار غالب و بیشتر اهل هند را بسبب کثرت تناول برگ تنبول ضعف حاسه
ذوق عارض میگردد و از آنجهت در طعام نمک دا فاوه چندان بکثرت میخورند که بتناول آن غیر الشان قدرت ندارند و بر اکل طعامهای که در آن نمک و توابل
باعتدال باشد رغبت نکنند و آنرا عدیم اللذت پندارند و سبب بطلان و نقصان ذوق در آمدن فضول رطوبی است در عصب زبان و فساد ذوق عبارت
از تغیر ذائقه است پس اگر سبب قوی باشد بعضی چیزها یا همه چیزها دائم طعمی از طعوم مناسب ماده چون تلخی یا شوری و مانند آن بر زبان محسوس گردد و اگر
سبب ضعیف باشد هنگام خوردن چیزی طعمی خلاف طعم آن چیز مدرک شود و جمیع مطعومات را بیک ذائقه پندارد و سبب فساد ذوق غلبه خلطی از اخلاط
اربعه است بر زبان یا بر جمیع اجزای دهن یا بر معده یا سایر بدن و شناخت خلط غالب از طعم آن خلط توان کرد بدستوریکه در شرح امراض دهن و زبان
مذکور شد لیکن اینقدر خیال دارند که در صورت احساس شیرینی اگر علامات غلبه خون یافته شود دلیل غلبه خون باشد و اگر آثار غلبه بلغم موجود بود دلیل بلغم حلو

باشد و بصورت ادراک ترشی اگر علامات غلبهٔ بلغم یابند بر بلغم حامض دلالت کنند و اگر نشان سودا دریافت گردد بر غلبهٔ سودا گواهی دهد و مزهٔ نمکین دال بر بلغم شور
باشد **علاج** اگر بمشارکت دماغ یا معده و یا غیر آن باشد اصلاح حال آنها نمایند بدستوریکه در امراض هر واحد مسطور است و ایضاً آنچه بمشارکت دماغ و معده باشد
اگر مزاج حار و ماده رقیق بود بحسب نفضه تنقیه کنند و بعد تنقیه تلطیف [illegible] بسفیر خورند و اگر ماده غلیظ باشد با ایارج فیقرا و حب قوقایا تنقیه نمایند و اگر مزاج بارد
و ماده سخت غلیظ باشد با ایارجات کبار تنقیه کنند و بعده غرغرهٔ مذکوره بکار برند و اگر بغیر مشارکت باشد علاج نفس [illegible] واجب تنقیه و اسهال و تبدیل مزاج
نمایند پس اگر مزاج حار و ماده رقیق حار باشد بسرکه و گلاب یا شربت توت و آب کشنیز تر مضمضه کنند و اگر ماده غلیظ باشد بسرکه عنصل قلع آن نمایند و اگر سخت
غلیظ باشد غرغرهٔ مذکوره در استفراغ زبان استعمال کنند و در اغذیه اشیای حریفه مثل اشتر غار و سرکه و خردل بسیار بسرکه و مویز [illegible] بکار برند و ایضاً
در لعاب ذوق بعد نضج مادهٔ منضج بلغم یا یارج الاصول از مسهل بلغم و حب ایارج و حب شبیار تنقیه نمایند و بعده بطبیخ عاقرقرحا و مویزج و خردل [illegible] سرکه
مضمضه و غرغره سازند و نانخواه و دیگر اشیای تیز مثل فلفل و خردل و بصل بخایند و اگر سرکهٔ عنصل و سرکه که در خردل و عاقرقرحا و فلفل و [illegible] و دار
کبیر و بر زبان مالند نافع آید و نمک خردل نانخواه کوفته بسرکه آمیخته در دهن نگاه داشتن مفید و قنفل ارنیایش استاد مرحوم نسبت داشت زنجبیل و فلفل و دار فلفل
هر یک یک ماشه نمک سنگ ماشه بر سفال بریان کرده سوده شده روزی بر زبان مالند تا لعاب بسیار بر آید و اگر حرارت مزاج از ین تدابیر مانع آید سکنجبین عنصلی
و گلقند بخورند در بیاس و گل سرخ و سماق جوشانیده سکنجبین یا ترنجبین با ربی آمیخته مضمضه و غرغره نمایند طبری و حب [illegible] که اول آمد [illegible] مزاج
نمایند و هرگاه مزاج باعتدال گراید و قوت و فصل و سن مانع نباشد تنقیه بایارج [illegible] کنند اهلیلهٔ سیاه و کابلی هر واحد پانزده درم افسنتین افتیمون [illegible]
هر یک پنج درم اسطوخودوس حشیش غافث هر یک سه درم شکاعی بادآورد و جعده هر یک چهار درم فو و مو دارچینی هر یک سه درم عنصل مشوی پنج درم
تخم کرفس و انیسون و بادیان هر یک دو درم جوشانیده صاف نموده صد درم از آن بگیرند و نیم گرم بایارج حبها ساخته یا [illegible] نیم درم خربق سیاه
یک دانگ ایارج فیقرا دو ثلث درم عسل سرشته حبها سازند بعده هفت روز صبر کنند پس تنقیه [illegible] نمایند بحب ایارج و حب [illegible] که هر شب [illegible] درم و
نیم باشد بعده غرغره از مویزج یک درم عاقرقرحا دو ثلث درم خردل اسود یک درم سعد دو ثلث درم زنجبیل نیم درم [illegible] عسل [illegible] آمیخته نمایند و ایضاً
بایسا گرم کرده در آن [illegible] روغن بید انجیر یا روغن یاسمین چکانیده باشند چهار بار غرغره کنند [illegible] غرغره سازند و میان هر غرغره [illegible]
و ایضاً اگر فائده نکنند تریاق کبیر [illegible] زبان مالند و هر روز دو دانگ معجون انقرویا بخورند و تخم حمل بریان غذا سازند و [illegible] و روغن [illegible]
سعوط کنند و اگر معده او سبب انجلاب رطوبات از سر بسوی معده ضعیف گردد بتقویت معده نمایند و سایر [illegible] قبل تنقیه جوشانیده یا [illegible]
و روغن بید انجیر [illegible] باایارج و اصلاح غذا کرده شد [illegible] و آنچه [illegible] و مقطع [illegible] علاج [illegible] ذوق [illegible]
بدن بسبب اخلاط غالب کنند بعده دماغ و دهن و زبان را باستعمال غرغرهٔ مناسبه پاک نمایند و تبدیل مزاج پردازند و ترک مولد آن خلط کنند پس اگر [illegible]
دریافت گردد تنقیه صفرا بمسهل آن نمایند و غرغره سکنجبین بعمل کنند و اصلاح [illegible] غذا [illegible] زبان بجلابات [illegible] سازند و اگر شیرینی [illegible]
در صورت غلبهٔ خون فصد کنند و مسهل [illegible] و الا از مسهل بلغم تنقیه کنند و اگر ترشی محسوس گردد در صورت غلبهٔ سودا تنقیه آن نمایند و الا در ترشی
و شوری هر دو مسهل بلغم [illegible] غرغره که برای بطلان ذوق گفته شد [illegible] حاجت از آن مضمضه نمایند و مضمضه عاقرقرحا
به سرکه و گلاب جوشانیده و ازالهٔ تلخی طعم و زبان نیز نافع و از بیاض استاد مرحوم منقول است و ایضاً در ماوه [illegible] غرغره [illegible] و سرکه و تخم خردل سفید

عظم اللسان و ادلاع آن

بدانکه بسطبری زبان گاهی بدان حد رسد که در دهن نگنجد و از دهن خارج گردد و مرلبین بر سر آن [illegible] لب بر آن تا در بناشد و این را ادلاع اللسان [illegible]
[illegible] عظم زبان گاهی از [illegible] و گاهی از کثرت رطوبت بلغمی یا دموی [illegible] سبب [illegible] رطوبات [illegible] است که زبان آن را [illegible]
[illegible] زبان [illegible] عظم زبان [illegible] اگر [illegible]

یافته شود و از رطوبت دموی باشد و الا از بلغمی بود و از ادلاع اللسان ورمی از زبان بر غلط فاعل و استدلال نمایند و دیگر آثار هر ماده که در ورم زبان مسطور شده بدان توجه نمایند و در ادلاع خناق وجود خناق بیان گواهی دهد علاج و عظم دموی و آنچه از ماده حاره باشد بعد فصد قیفال و رگ زیر زبان و تنقیه بمسهل صفرا و نوشیدن اشربه مطفی و مغلظ خون مثل شربت انار و ریباس و عناب مدام مضمضات حامضه و قابضه مثل لعاب مثل مصل و ترشی ترنج و ریباس و انار ترش و رب حماض مانند و لیمو آقه و حقنه و غذا اسفاناخ و زرشک تنقیه بمسهل بلغم و ایارجات جوشانده و نمک سیاه و سعتر و مصطکی و یا نمک و یا نوشادر با سرکه و یا زنجبیل و نوشادر بسرکه و یا عاقرقرحا و نوشادر مدام و اکثر زبان نمایند یا بگیرند زنجبیل و فلفل و دار فلفل و نمک هندی و بار یک سائیده بر زبان بمالند که نجح خود نموده کنند و بقول بعضی شوره و نمک بر زبان بمالند و از مطبوخ تخم کتان و حلبه و آنچه مفید مینویسند کردن لغلغم به زبان را نافع است و گویند که ملاحظه زبان بچون انقرو یا زبان را به سرعت لاغر کند و ملاز فلاسفه در امراض زبان کثیر المنفعت است و بعضی گویند دخول بر زبان غذا اسباب تند و صاحب جامع می نویسند که در ادلاع اللسان اگر سببش کثرت خون حاد باشد فصد قیفال بین نمایند و میان هر دو فصد فاصله شود و بعد تنقیه مطبوخ هلیله و تمر هندی و نحو آن تنقیه نمایند و اگر نوشیدن دوا دشوار باشد تنقیه بحقنه استفراغ کنند و ابتدا تنقیه تا صبح این حقنه بعمل آرند و نمک کوفته صد درم و عناب پنجاه عدد و سپستان یک کف و برگ اسپغول با قند و شیر گاو و جبازی با قند و جو و گندم کوفته مقشر بادام مقشر کوفته بست درم همه جوشانیده و صاف نموده بست درم روغن بنفشه و سی درم شیر زنان بران ریخته یکبار صبح و یک مرتبه وقت خواب حقنه کنند و غذا نمایند مزوره کاهو یا کدو و آب جو که بران مقدار صالح از شیر خر ریخته باشند و آبیکه در آن گل سرخ و عدس و کشنیز خشک همراه یک کهنه جوشانیده باشند صاف نموده هم وزن آن سرکه آمیخته مضمضه نمایند بدفعات متوالی و خرقه مبلول بان آب سرد کرده بر زبان بپیچند و شیر دختران مضروب با آب طباشیر سعوط کنند و اگر این تدبیر فایده نکند فصد هر دو رگ زیر زبان کشایند و از تغیر مزاج و انحلال قوت و انحلال طبیعت علیل غافل نشوند و از مداومت حذر کنند و اگر یکی از این اسباب پیدا شود به معالجه او متوجه شوند و در آن استفراغ نمایند تا موذی بهلاکت نگردد و اگر سببش صفرا باشد همان تدبیر علاج کنند الا در مسهلات چیزی از استفراغ زیاده کنند و شربت تمر هندی و مزاورات و آب حصرم سازند و اگر سببش رطوبت رقیق فاسد باشد حقنه که در لقوه و فالج بکار آید استعمال نمایند و ایارج غرغره سازند و زبان را با ایارج و تریاق و انقردیا و لوغاذیا و مثرودیطوس بمالند و اگر مزاج او بجدت متغیر گردد این اشیا استعمال نکنند حتی که مزاج او عود کند بعد معالجه او اعاده نمایند به دستور که مسطور شده و در بعض اوقات زبان بعسل تنها و یا با سعتر بمالند و گاهی عند تغیر مزاج محتاج بفصد باسلیق یا جا است ساقین میشوند و چون ورم تحلل شروع کند و لعاب منقطع نگردد و سرکه در آن گل سرخ و گلنار و مازو و مانند آن اشیا قابضه جوشانیده باشند مضمضه نمایند و اگر سببش سودا باشد تنقیه بمطبوخ افتیمون نمایند و غافل نشوند در علاج او مبادا درت نمایند تا که مزاج متغیر بحدت نشود و فصد نکنند و چون در مزاج حدت پیدا شود فصد باسلیق نمایند و دوا نباید آشامید و اگر از استفراغ نافعی نباشد مطبوخ لین دهند و بلطیف ترین اغذیه اقتصار کنند و بحفظ قوت و مزاج بپردازند و چون تحلل او متغیر گردد بعلاج مالیخولیا مع علاج زبان مشغول شوند و از آن غافل نشوند تا ورم صلب نگردد و از جنس سرطان نشود و ادلاع اللسان که در خوانیق عارض شود علاج خناق نمایند و شیخ می فرماید که استرخای زبان چون بصبیان عارض گردد تنقیه و تغذیه بعصارۀ فرفخ و اسفاناخ کفایت کند

ضفدع اللسان

و آن ورمی است مانند غده سخت که زیر زبان حادث گردد و چون بزرگ شود منع تکلم کند و الم شدید آرد و مدام لعاب از دهن سیلان کند و تشبیه او بضفدع بدان است که رنگ او مرکب از سرخی رنگ زبان و سفیدی ماده و سبزی رگهای او همچون لون غوک بود و نیز در بعضی وجه تسمیه آن بضفدع بجهت مشابهت بسبب ضفدع است و لهذا بعضی قدما این مرض را رأس الضفادع نامیده اند و ماده آن خون غلیظ یا بلغم غلیظ لزج باشد و فرق میان هر دو ماده چنان کنند که علامه اگر ضفدع سرخ و باسوزش باشد از ماده دموی بود و اگر سفید و سخت باشد بلغمی بود و علاج دموی تدبیری که در قلاع دموی گذشت بدهند و فصد سر و نمایند و زلو بچسپانند و بمسهل صفرا تنقیه منع کنند و در بلغمی بعد از نضج مسهل بلغم و حب ایارج دهند و بعد از تنقیه نوشادر و مازو باریک سائیده پیوسته بر زبان تا

و سرکه و نمک ساوده و نان داده ند و چون تسکین شود حاد و بیرا کالهٔ مقطعه مثل نوشادر و زاج سوخته و زنگار و بیخ سوسن و مرمکی و مازو و سوسن انجان تلخ مساوی با سرکه سائیده بر ضفدع بمالند و دیگر ادویه حاده که در ابواب سیلان الدم و قلاع گذشت و فصد رگهائی زیر زبان عمل آرند و ضماد بورق و زنگار و کذا گلنار و زاج و کذا اقاقیا و مازو و زاج مساوی و بعد آن مضمضه بسرکه نیمون و پوست بیخ کبر نافعست و اگر از این تدبیر هم صحت نشود شق کنند و ماده آن بیرون آرند و بعد بر آوردن آن بسرکه و آب مضمضه نمایند و بازاج سوده بچسپانند و بمرهم ملحمه تدارک جراحت نمایند و باصلاح مزاج پردازند و بقول شیخ از ادویه مجربه در ان مالیدن قشر جوز و پوست انار و زاج سوخته و سورنجان سفید با بیضه مرغ بر زبان نهادن مجرب اوست و گویند که شب یمانی بیخ سوسن زعفران مرمکی انار و مساوی کوفته بیخته بر ضفدع مالیدن مفیدست و طبری گوید که چون ضفدع صلب گردد مصطکی نیم درم زوفای خشک یکدرم اکسیر بحری دو درم سائیده با مثل آن شکر بیامیزد و حرارت آمیخته بر موضع ضفدع بمالند تا خراشیده شود و بعد از آن مضمضه بسرکه که در آن شاخ آس و گلنار و قشار کندر جوشانیده باشند بکنند پس بروغن گل مضمضه نمایند تا اوجع ساکن شود و اگر خون از موضع بر آید ذرور گلنار یکدرم قشار کندر یکدرم مرو ثلث درم بار یک سائیده صاف نموده بر موضع منقرح پاشند و چون ایام ضفدع بطول می انجامید ابو ماهر بعلاج او از آهن گیرند و با نیلو که از درم هر دو شریان زیر زبان العباره گرفته یکسو نمایند و بریدن آن بسبب عدم جلس نجس ان خون ولالکه یا سمی پیش گوشت صلب با بیرون بر دارند و به کهنه بسرکه و اندک نمک آلوده در آن موضع پر کنند و روز دوم پنبه را بر آورده مرهمی که در ان سفیداب و مرداسنگ و روغن گل و موم باشد در آن گذارند و اگر بر موضع مواد منصب گردد و شیح ها جهم بساقین تخت ثدیین نمایند و عليل را تجویز ان طبیعت دامر کنند و اگر ورم عظیم گردد حتی که زبان عظیم پر بیده و از حرکت او را منع کند زیر زبان شریان نفیفین بزنند و قطران در سرکه حل کرده بمالند و این وقتیست که ورم در دنبا و اگر باوی الم باشد آب برگ عنب الثعلب و آب برگ بارتنگ و آب تخم انار بری اگر قوت او باشد و الا آب تخم انار کهنه که بران اندکی سرکه چکانیده باشند بگیرند و آب برگ یاسمینا اگر یافته شود و الا شیافه ابشادنا با طحلول و سرکه بگیرند و بر بسیاری دنان آنها در کهنه بیامیزند بعده خرقه کتان بآن آبها آلوده بر زبان بپیچند و در بعض اوقات امر کنند که این آبها ساعات متوالیه فرو نگیرند که از این تدبیر ورم تحلیل گیرد و اگر قوت اطاعت کند طبیب را از فصد بدفعات متوالی منع نکنند و از تلیین طبیعت نیز هرگاه سلاطین بیاشد و الوما گاهی امر میکرد که عدس را بجوشانند حتی که منفتح گردد پس در سرکه جوشانیده این عدس را مریض در دهن بگیرد و ایضا گاهی امر میکرد که علق را او فصد بگیرند ... و آنچه ... مرهم لسان ... اعمال کرده ... بدفعات کثیر سرشتان ... وقتی که مزاج ... متغیر گردد و اگر مزاج متغیر شود ... زبان ... ترک کنند و در اصلاح مزاج مشغول شوند و هرگاه مزاج باعتدال عود کند بدو مذکور مشغول شوند و اگر بعد معالجه مزاج او بحالت طبیعی رجوع نکند و عقل او متغیر گردد و این علامت هلاکت مطلق ست پس در حرقت العلاج او مشغول نشوند و بعض اطبا در ضفدع بعض آن ادویه بکار میکنند تا آنکه اشتگاف بعده معالجه بمراهم می نمایند و از رسیدن آب سرد بآن منع میکنند و وقت تشنگی آب سرد و تقطیر در حلق ادنی ریزند و گویند که آب کاسنی و آب کاهو و عنب الثعلب نافع ضفدع ست که سببش حار باشد و کذا از رور د سائیده در گلاب آمیخته در دهن نگاه داشتن و کذا آنچه تازه مالیدن و کذا جغرات ... سرشته بالیدن ... اصل السوس ... و دو غنچه گل نیلوفر خطمی بعرق عنب الثعلب جوشانیده بنات داخل کرده برهنه ... بیخ کسنی ... پوست بیخ کبر ... جوشانیده غرغره نمایند غرغره گوکنار عنب الثعلب فلفل بزرگ ... اصل السوس خطمی نیز در ضفدع میکنند

حرقت اللسان

سببش سوزش زبان حرارت فم معده یا دماغ ست چند آنکه بحدت تپ رسد یا تناول چیزهای تیز و شور و تلخ و بغایت شیرین مثل عسل و عطش شدید و یا ریزش ماده حاده گرم قلندا حرقت زبان عظیم تر ازین اسباب چنین مثل حمیات حاده و ورام باطنیه و طریق تشخیص این اسباب چنین ست که اگر با تپ و ورم احشا بود سببش همان باشد والا ملاحظه سبب حرارت و مانع دیده و که هر یک بمقام مفصل مسطورست نظر کنند هر چه ازان هر دو یافته شود باعث حرقت همان باشد و بر حال تناول اشیای مذکوره هر سه علاج و جمله انواع مریض را از خوابیدن بر پشت داشته و دوام کشادن دهن منع کنند و جدیکه از مغز تخم خربزه و خیار ترش کدو و بادام شیرین حل ساخته و کتیرا ترنجبین ساخته باشند مدام در دهن دارند و ایضا دانه آلو بخارا و دانه تمر هندی و شکر سجاره و الجه و عصارات سبزه

مرطبات چون آب کاهو و کشنیز تر و آب خرفه و آب بارتنگ و عنب الثعلب و لعاب اسپغول و بهدانه در دهن دارند و بدان مضمضه کنند و ایضاً سرکه و گلاب و مانند آن و اینجا
که سببش حرارت معده و دماغ بود تشربا این چیزها نیز نمایند و دیگر تقوعات بلیغه و مبردات معده و دماغ بنوشند و کافور بر زبان مالند و در صورت اصبابه
اخلاط حاره بدستور منزله حاره مسهل و نغرا غرتنقیه نمایند و مضمضه از دو غ برای حرقت زبان که از اشیای حاده باشد بر الساعة سست و آنچه تابع حمی یا ورم شکم باشد
علاج آنها نمایند و فصد باسلیق و دادن آب عنب الثعلب با شکر و آب کاسنی یا مدکی خیارشنبر و گلشکاب بروغن بادام نیز ورم اندرون شکم را نافع و حرکت
که درین مرض بمزاج مریض نظر کنند اگر احتمال فصد و اسهال داشته باشد یکی ازان یا هر دو بعمل آرند و بقول شیخ اگر درینجا خلط لزج باشد بر دهن مسح بر زبان کنند
و تعهد. آنچه زبان سر و مضمض یادهان مثل روغن نیلوفر و بنفشه و روغن گل و موم و تعهدات لعبه و عصارات و شموم ضیور نمایند و بعضی علاج این بدلک نعناع
مسازند و ایضاً از سرکه اغذ این مورد و گلنار جوشانیده باشند مضمضه سازند و گیلانی گوید که بمزاج مریض نظر کنند اگر تحمل باشد تنقیه بمطبوخ افتیمون کنند و لزوم شرب
سکنجبین نمایند و از اغذیه بزیرباج اقتصار ورزند بعده هر روز سه مرتبه مضمضه کنند دفعه اول بآب گرم و دفعه دوم بشیر تازه و سکر العشر و دفعه سوم بسرکه
و روغن گل پس اگر از حکاک لسان با سنان لعاب بسیار از دهن جاری شود همین سرکه مضمضه کنند و ساعت بساعت در دهن دارند تا آنکه مرض زائل شود و
اگر مزاج مریض متغیر نشود و قوت ضعیف نبود فصد قیفال کنند و معاودت نوشیدن مطبوخ کنند و در مطبوخ برهلیله و تمر هندی و عناب و آلو و گل سرخ و بنفشه تا چند
آن زیادت نکنند بعده برگ مورد و نمک چند مرتبه بخایند و اگر زائل نشود هلیله زرد سوده بر زبان بمالند یا در دهن دارند و بعد طعام با هلیله در دهن بگذارند و آب
دهن بریزند و بعد هضم طعام آب دهن فرو برند و بعد تنقیه موافق نافع تر از هلیله زرد درین مرض نیست و هرچه در شقاق اللسان بیاید اینجا نافع شناسند

شقاق اللسان

یعنی ترقیدن زبان و این از خوردن طعام آید هر گاه چیزی ترش یا شور یا بوی رسد سوزشی لاحق گردد سببش یا یبوست مزاج دماغ و سرایت آن بزبان و یا بخارات
اخلاط محترقه متصاعده از معده و یا خوردن اشیای تیز چون آهک و غیره باشد و تشخیص این اسباب چنان کنند که اولاً از مریض حال خوردن چیزی تیز بپرسند
اگر اقرار آن کند سببش همان باشد و الا از حال تقدم بیخوابی و دیگر آثار یبوست دماغ سوال کنند اگر باشد از یبوست دماغ بود و در نه آمدن جشای دخانی
و آثار فساد معده و خروج اخلاط سوخته با تنقی دریافت کنند که این نشان صعود ابخره معده است **علاج** اگر سببش یبوست دماغ باشد لعاب
اسپغول یا ماء الشعیر تجرع نمایند و ماء القرع و عرق شیر ساده و دیگر مرطبات دماغ که در علاج امراض دماغی یا بیس سطور شده بدهند و اسپغول تنها یا با قند
نبات و یا بهدانه و یا کتیرا در دهن گیرند و در آب از آنها لعاب برآورده مضمضه کنند و در دهن گیرند و کفت خیار که از درنگ قطعه آن بر آن برآید و قیر دلی روغن بنفشه
و هرچه مرطب باشد بر زبان مالند و روغن بادام و روغن کدو و باشیر دختران و لعاب اسپغول و روغن بنفشه بهم زده در بینی چکانند و هر روز
روغن بنفشه مع روغن زرد مصفی بر زبان مالند و اگر فائده نشود از ماء الشعیر و روغن بنفشه بدفعات کثیر حقنه کنند و ماء الجبن اگر وقت او باشد و ماء الشعیر
بنوشند و کله پاچه و بیضه نیم برشت و گوشت چوزه مرغ و حلوا بخورند و از چیزهای ترش و تیز و نمکین اجتناب نمایند و ترک جماع و استفراغ
و جماع کنند و اگر از ارتفاع بخارات معده باشد تنقیه معده از ماده محترقه نمایند و اطریفلات و هلیله مربی و آمله مربی و معجون مرجان بخورند و کشنیز اکثر بخایند
و اشیا مسطوره بعمل آرند و سپستان در دهن دارند و اگر از خوردن چیزهای تیز باشد تبرید بدستور ماء الجبن و اشیا مرطبه مذکوره و قیر و طی و خایدن مغز بادام
و تار جیل و غیره است و مضمضه بماء الشعیر یا شیره خرفه یا کشنیز و شقاق نیز مفید و اگر بهدانه سپستان در آب بجوشانند و شیره مغز تخم کدو و شیره تخم خیارین و شیره
تازه برآورده آمیخته مضمضه نمایند تر قیدگی زبان و جفاف آن را نافع است و پوست درخت گولر و تخم خرفه در آب بخایند و مضمضه کردن نیز نافع و اگر کاکرا سنگی
دانه هیل و گیرو کهرائی سنگ جراحت زیره سفید طباشیر کات سفید سوده در دهن بپاشند و قدری شیر برنج بخورند سود دهد و هرچه در حرقت اللسان گذشت حسب حاجت بکار برند

جفاف اللسان

یعنی خشکی زبان سببش حرارت و یبوست است چنانچه در حمیات صفراوی و خناق و غیره حادث شود و یا التزاق رطوبت لزج بر سطح زبان و فرق درینهم

از زردی و خشونت زبان و دیگر آثار غلبهٔ صفرا در قسم اول و وجود رطوبت لزج بر سطح دهان و لزوجت و غرویت آب دهن در قسم دوم توان کرد علاج در اول تبرید و تنقیه و بعد هر چه در قلاع و سوی گذشت بعمل آرند و مورد و گل سرخ و گلنار بسیار که جوشانیده مضمضه کنند و یا بلعاب اسپغول مضمضه نمایند و لعاب بهدانه یا آب نیلوفر و شکر آمیخته بر زبان بمالند و در دهن دارند و اگر شیره مغز تخم کدو یا تخم خرفه بیفزایند بهتر باشد و شیره تخم خرفه یا آب خرفه یا آب تربز و خیار و بادرنگ مضمضه کردن نیز مفید بود و مالیدن روغن بادام و قیروطی بروغن بنفشه و روغن کدو هم نافع و مالیدن تخم و بهدانه و عسل و کذا روغن شعیر بر زبان دافع خشونت لسان است و اگر در معده ماده صفرا باشد بعد از تنقیه آن مضمضه با لعاب اسپغول چهار باشه با سکنجبین تفاحی لیمونی دادن عجیب الاثر است و اگر از مرور هوا السموی دهن باشد کثیرا با شکر سادی در دهن داشتن از مجربات است و آنچه در تشقق اللسان گذشت درینجا هم نافع آید و در قسم دوم سکنجبین بلیسند و چوب بسیار در سکنجبین یا آب خربزه و شکر تر کرده معجون آلبر بر زبان بالند و سماق مخلوط بعسل و یا نعناع بستانی بر زبان مالند

حکة اللسان

یعنی خارش زبان سببش اکثر اخلاط حاده محترقه لذا بیست که از دماغ بر زبان ریزد یا از معده یا سائر بدن بسوی او مرتقی گردد و گاهی از خوردن بعض اشیا مثل قلقاس خام و زمین کند و غیره نیز عارض شود و درین مرض زبان سرخ گردد و انسان دائم بدندان بخارد و مضمضه بآب گرم یا شوربای گرم نماید علاج تنقیه ماده نمایند بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون و نوشیدن سکنجبین لازم گیرند و هر روز سه بار مضمضه نمایند اول بآب گرم و مرتبه دوم بشیر تازه که شکر آمیخته و مرتبه سوم بسرکه و روغن گل و مضمضه بمطبوخ هلیله ابیله آمله عظیم الاثر است و خائیدن هلیله زرد و مالیدن آن بر زبان در استفراغ ماده حار زبان اثر تام دارد و بقول طبری هرگاه از خاریدن زبان بدندان لعاب دهن بسیار سیلان نماید بسرکه که دران برگ آس یا پخته و حب الآس یا پخته و قیرالان و عاقرقرحا و مویزج پرورده باشند که جوشانیده باشند مضمضه نمایند و ساعت بساعت در دهن گیرند و اگر فضول شود و قوت ضعیف گردد بمسهل مطبوخ افتیمون مرتبه دوم تمر هندی و آلو بخارا و عناب و گل سرخ و بنفشه و مانند آن کنند اعاده برگ مورد و نمک چند بار بخایند و زبان را بهلیله زرد سوده بمالند و ایضا هلیله در دهن دارند و بعد غذا آب دهن فرو ریزند و هرگاه طعام منهضم گردد آنچه در دهن جمع شود بلع نمایند و درین مرض نافع تر از هلیله بعد تنقیه چیزی ندیدم و بقول صاحب شرح علاجش ترطیب بدن بملازمت شرب الجبن سکنجبین و شربت نیلوفر و شربت خشخاش و بنفشه و ترک تناول اشیای حریفه و حاده و مضمضه با دهان بارده رطبه شیر و شکر و سرکه و روغن گل و اخراج اخلاط محترقه بمسهلات موافقه و نهادن هلیله زرد در دهن و دلک زبان بدان است

تقشر لسان و حنک و شدقین و عمور

یعنی جدا شدن پوست باریک زبان و کام و کنج دهن و بن دندان و سببش یا از خارج بود مثل شرب آب دریای شور یا اکل نمک شور و مانند آن و یا از داخل مثل تصاعد بخارات حاده لذاعه حریفه از بدن که دهان را خشک و متقشر گرداند چنانچه اگر آدمی خرقه بر دهن یا کام خود بمالد پوست باریک سفید از ان جدا شود بی آنکه درد کند علاج تدبیرش بفصد سر و مسهل صفرا یا مطبوخ هلیله و غیره مثل علاج قلاع و موی نمایند و ایضا بعد فصد تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله و تمر هندی و آلو بخارا و سنبل و شاهتره و ترنجبین و خیار شنبر بدفعات متوالی اگر قوت محتمل باشد و مضمضه بسرکه که دران شاخ آس و گلنار و گل سرخ جوشانیده باشند و تغذیه بحصرمیه و سماقیه نافعست و اول در علاج این مرض استعمال چیزی ست که جامع تلیین و قبض بود و چون این مرض لطفل صغیر عارض شود علاج مرضعه نمایند بدانچه ذکر یافت و در دهن طفل نمک سوده بمالند بعده دهن او و شیر مرضعه بشویند که دیگر و زائل شود و صاحب شرح گوید که علاج این مرض فصد قیفال و آشامیدن اشربه بارده رطبه مثل شربت نیلوفر و بنفشه و عناب است و تنقیه بدن بطبیخ الهلیلجات و رادع مع خیار شنبر و گلقند و مضمضه بگلاب که دران سماق خیسانیده باشند و همچنین مضمضه بسرکه که دران قابضات مثل آس و گلنار و گل سرخ و مازو و پوست انار و مانند آن جوشانیده باشند

حکة الحنک

یعنی خارش کام سببش حرارت دماغ یا معده بود یا رقیق بلغم شور از دماغ یا معده بنزله و خشکی مخرج با سوزش و بیخوابی بر حرارت مزاج دماغ دلالت کند و کثرت تشنگی

مع قی و غثیان و تلخی دہن بر حرارت معدہ گواہی دہد علاج در ہر دو نوع رگ قیفال زنند و تنقیہ دماغ و بدن بمقوعات باردہ نمایند و مضمضہ بسرکہ انگوری یا مقطر و گلاب کنند و برائے تسکین حرارت شیرۂ تخم خرفہ و خیارین و کدو و بیہ ہر یک نہ ماشہ لعاب بہدانہ شش ماشہ شربت سیب کشش چار تولہ بسبوس اسپغول ہفت ماشہ یا تخم ریحان چار ماشہ دہند و این حب در دہن دارند نشاستہ طباشیر کتیرا مغز تخم خیارین و کدو و ترنبز و بہدانہ ہر یک دو درم و شیر خشت یک تولہ بلعاب اسپغول شستہ حبہا بقدر نخود سازند و اگر از بلغم شور باشد تنقیہ دماغ و بدن بمقوعات حامضہ نمایند و مضمضہ بآب کشنیز سبز و کاسنی و کاہو سبز و مقطر ہر یک چار تولہ در سہ تولہ سیاہ چہار تولہ دہند غذا آش جو خورانند و آلو در دہن دارند و اگر مقدمہ نزلہ در کام باشد بعلاج آنہا پردازند

ورم الحنک و بثور آن

یعنی آماس کام و بثرہ او بسبب ورم خون حار و الکیموس یا رطوبت قلیل الحرارۃ است و سبب بثور ریختن خلط از دماغ یا خوردن ... و چیزہای ... ورم و بثور نظر کنند اگر رنگ او سرخ و با سوزش و خارش و تشنگی و درد باشد دموی بود و اگر سفید و بی درد باشد بلغمی بود علاج در دموی فصد بسر و کنند و ... سہ چہار روز جہار رگ یا رگ زیر زبان زنند و ادویہ باردہ ذی لعابیت مثل بہدانہ و کتیرا و اسپغول در دہن دارند و از اینہا لعاب کشیدہ مضمضہ کنند و تنقیہ بمقوع حامض کنند و یا مسہل صفرا دہند و ہر چہ در قلاع و ورم زبان دموی گذشت بعمل آرند و ایضا طبیخ ہلیلہ و شاہترہ و یا شربت بنفشہ مکرر و یا شربت ورد ... در ورم کہ دران تحلیل است و رہم یا خیار شنبر دہ درم مالیدہ روغن بادام یکدرم افزودہ باشند بعد تنقیہ دہند و یا آب فواکہ و شیر خشت ورا وند دہند و در ابتدا سورد و گل سرخ و گلنار و بیخ عنب الثعلب و برگ علیق بسرکہ جوشانیدہ مضمضہ نمایند و ایضا بعد تنقیہ بآب کشنیز سبز و تخم ... ہر یک ... تولہ صندل سفید ... سیاہ سہ تولہ مضمضہ کردن برای بثور حنک معمول است و از طباشیر و گلسرخ و تخم خرفہ و نشاستہ و کتیرا و صمغ عربی و آرد عدس اندکی کافور در سنون ساختہ بر کام پاشند و در نسخہ طبری تخم کاہو تخم کاسنی صمغ فارسی آرد ماش نیز درین داخل است و در انتہا بابونہ بنفشہ تخم مرو در آب جوشانیدہ خیار شنبر مالیدہ ... مزورۂ اسفاناخ و خرفہ یا برنج سازند و بثوری کہ از خوردن گردگان و غیرہ باشد دران نیز اول فصد کنند و مسکہ بزدہ بیش تنہا و یا کات بگلاب بختہ مالند و شیرۂ تخم کشک و کاسنی و خیارین ہر یک ہفت ماشہ لعاب بہدانہ سہ ماشہ در گلاب عرق نیلوفر ہر یک ہفت تولہ شربت نیلوفر و انبر باریس ہر یک دو تولہ تخم شربتی پنج ماشہ دہند غذا آش جو بشربت نیلوفر و مضمضہ بسرکہ و گلاب مساوی و بآب کشنیز تر و سوار و گلاب مقطر ہر یک سہ تولہ مضمضہ کنند و مدام کتیرا در دہن دارند و روغن گل یا کدو یا کاہو یا ہر دو در دہن گیرند و چون گرم شود تبدیل نمایند کہ عظیم الاثر است و در ورم رطوبی ہر چہ در قلاع و ورم زبان بلغمی مسطور شد بکار برند و یا تنقیہ بمطبوخ افتیمون و حب ایارج سازند و بعد تنقیہ بزنجبیل عاقرقرحا در آنکہ جوشانیدہ غرغرہ کنند و اگر زوال او دشوار گردد غرغرہ بایارج تلخ بعمل آرند تا آنکہ تہییج تحلیل یابد و از غذا ابر نخود آب اقتصار کنند و اگر قوت ضعیف گردد لحم حمل بریان بدہند و اگر مزاج متغیر نگردد و تشنگی ... حب شیار بدہند و بہترین چیز برای این مرض بعد تنقیہ غرغرہ بعاقرقرحا مع سرکہ کہنہ است و بقول صاحب شفاء الاسقام این ورم و او رام حنک قریب با اکثر از نزلات حادہ میشوند

آبلۂ کام و سوراخ آن

گاہ باشد کہ بسبب نزول مواد حارہ حادہ یا بسبب مادۂ آتشک در کام آبلہ افتد و یا در آنجا قریب باطراف کام کشادہ گردد و دیدان بسبب عفونت در صورت عارض شود و ظاہر شود از راہ بینی بر آید علاج فصد نمایند و عناب و شاہترہ و غیرہ ادویہ مصفی خون بیاشامند و دو نسخہ کہ برای سوراخ کام نافع در تحت آکلۂ دہن مسطور شد و مسہل تنقیہ کنند و بعدہ اطریفل شاہترہ و شربت شاہترہ استعمال نمایند و غرغرہ بپوست انار و گلنار و گل سرخ و حب الآس و کزمازج و جوز السرو در آب جوشانیدہ صاف نمودہ برای آبلۂ کام تجربۂ فقیر رسیدہ و غرغرۂ تخم گل سہ ماشہ سپستان زردہ فای خشک کشنیز خشک ہر یک پنج ماشہ عدس مقشر ہفت ماشہ گلنار چہار ماشہ پوست خشخاش کلان یک عدد جوش دادہ عسل آمیختہ برای سوراخ کام در بیاض والد مغفور مفید نوشتہ و پوست خشخاش کشنیز خشک گلنار ہلیلۂ سیاہ حب الآس برگ مورد زرور دگل تاج خروس برگ حنا ہر یک شش ماشہ کزمازج مازو سبز ہر یک پنج ماشہ عدس مقشر یک تولہ در آب برگ بارتنگ ہفت تولہ آب خالص نیم پاؤ جوشانیدہ صاف نمودہ تخم ... گل ارمنی صندل سرخ اقاقیا ہر یک سہ ماشہ سودہ بران پاشیدہ

تا بر غرغره کردن برای سوراخ کام مجرب مؤلف حکیم شریف خان است و ایضاً برگ حنا گلنار فارسی اقاقیا برگ مورد کشنیز خشک گرمازج پوست بیخ گوندی
پوست بیخ چنبیلی گل سپوتی هر واحد یک توله جوشانیده نیم نموده غرغره کردن بعد ازان کثیرا مشتعد دم الاخوین کهربا کشنیز خشک طراثیث فوفل سوخته اقاقیا
زرورد عصاره لحیة التیس هر یک یک ماشه سوده پاشیدن برای آنکه قریب ملازه مجری بسبب مرض آتشک یا بسبب نزله حاره حادثه کشاده شود منقول
از والد حکیم ممدوح است و آنچه احقر درین باب مکرر تجربه نموده اینست که سیماب سه ماشه قند سیاه دو دام خوب باهم بکوبند تا یکذات شود پس چهار یا پنج یا بخواهد سنگ
صلایه کرده چهار ده عدد حب ها بندند و یک صبح و یکی شام خورند و اگر دهن جوشش نماید چهال کچنال با آب جوش داده صاف نموده مضمضه کنند و یکبار طفلی ده ساله را
که بسبب کشادن مجرای کام غنه عظیم در آواز ظاهر شده بود چنانچه سخن او مفهوم نمیشد یک ازین حبوب وقت صبح تا چهار ده روز داده شد لهذا بتایید شافی مطلق درین مدت
سوراخ فراهم آمد و صحت کلی یافت و شخصی را حب مرداسنگ که در آب لیمو ساخته میشود و ممدوح جناب والد مرحوم است درین مرض دادم بعونه تعالی صحت یافت
و طوالغی را از ملیله کلان و خرد و هر یک بست ماشه توتیای سبز ده ماشه در آب لیمو کاغذی یکصد عدد کهرل کرده حبها بقدر کنار دشتی بسته یکی صبح و یکی شام خورانیده شد
صحت یافت و باز همین مرض عود نمود بار دیگر همین حب باستعمال آمد شفای کلی حاصل شد و دیگر حب توتیا که دران فلفل سیاه داخل است و در ذکا کامی مسطور
و حب سیماب و سم الفار و زعفران که در تیمه که در مجربات اکبری مرقوم نیز درین مرض نافع و گویند که شخصی را از جراحت کام مجرای بینی و حلق یک شده بود
طبیبی گفت که سر بچه خر و سگ ببرید و در آتش بسوزند بعد ازان مغز سر او گرفته با ریک سائیده قدری ازان در بینی انداخته بدمند ازین تدبیر جراحت مندمل گشت
و برگ انبه که پخته و خشک شده باشد دود او در قلیان کشیدن زود التیام سوراخ کام می نماید کذا گرفتن دود بخوری که دران اسپند و تنباکو است در ذکای
مسطور است نافع بود و گویند که نهادن مازوی مسحوق بر لقبه حلق و کشیدن خان گل همین در یک هفته اندمال آن میکند غذا دال مونگ مقشر باشد و یا
گوشت بزه بدهند و پرهیز از شیرینی و ترشی و لبنیات و فواکه نمایند

امراض اسنان و لثه

یعنی دندان و بن دندان بدانکه بقول جالینوس و شیخ الرئیس دندان منجمله استخوان است و حس او بنابر پیوستن عصب باطنی لیکن با آن است و چون متألم شود بدین سبب
محسوس گردد و از انچه عارض شود از ضربان و اختلاج دران و لیاست که حکه و دغدغه محسوس شود و دران امراض بسیار عارض میشود چنانچه استرخا و تحرک و انقلاع و تغیر لون
در جوهر او و نشستن بخار بر او و تاکل و تعفن و تکسر و اوجاع شدید و حکه و ضربان نوعی از اوجاع اوست و عجز از خائیدن شیرین و ترش و تضرر از گرم و سرد و قلت صبر بر ملاقات یکی
از آنها یا هر دو و کذا عارض میگردد او را تغیر در مقادیر آن بالطبع که طول کند و عظم پذیرد و یا سوده گردد و صغر یابد و نزد اکثر عارض میشود دران نوعی از ورم و استدلال
بر مزاج دندان از بن دندان و رنگ او باید کرد که اگر سرخ باشد مزاج دندان دموی بود و اگر زرد رنگ صفراوی و اگر سفید باشد بلغمی اگر رنگ تیره باشد سوداوی بود

تدبیر حفظ صحت دندان

طالب صحت اسنان را واجب است که رعایت ده چیز بر ادد یکی آنکه احتراز نماید از تخمه و کثرت اکل و از خواب بر شکم پر است و از تواتر قی‌ها و طعام و شراب در معده و آن فساد خواه بسبب
جوهر آنها باشد که بسرعت قبول فساد نماید مثل شیر و ماهی شور و صحناه خواه بسبب ترتیب استعمال آنها مثل تداخل یا تاخیر استعمال غذا حتی که تشنه‌ها شدت کند و رطوبات
فاسده بسوی معده منصب گردد یا جمع کرده شود اغذیه که دران جمع کردن ممنوع است یا خوردن غذای لطیف و رقیق بعد غلیظ یا تناول چیزهای زود گذر مثل ماهی تازه
دوم بعد ریاضت و تعب یا کثرت شراب و حرکت بر غذا دوم آنکه قی بسیار نکنند و عادت آن ننمایند خصوصاً اگر انچه در قی بر آید ترش باشد سوم آنکه از خائیدن
چیزی علک خصوص که شیرین بود چون حلوای سوهن و ناطف و انجیر خشک اجتناب نمایند چهارم آنکه بدندان چیزهای سخت مثل بادام و جوز و فوفل و امثال
آن نشکنند پنجم آنکه از ترشیها که دندان را کند کنند چون فواکه خام عفص ترش و ترشی ترنج و انار بسیار ترش پرهیز کنند ششم آنکه چیزی سخت سرد
یا سخت گرم نخورند خصوصاً از پس یکدیگر بلا فاصله مانند آنکه بالای چیز بسیار سرد فی الفور چیزی بسیار گرم نخورد و بالعکس هفتم آنکه چیزهایی که دندان و گوشت
بن دندان را بخاصیت مضر دارند چون گندنای خام و جوز و خرما و کنجد و غیر آن نخورد هشتم آنکه بعد خوردن چیزی و خصوصاً بعد خرما و لحم دندان را از هر چه مابین

آنها باید بخلال پاک نماید بجهت آنکه دندان حوالی آنرا آسیب نرسد نهم آنکه برای تنظیف دندان مسواک لازم دارد و ملائمت آن را نگه دارد و استقصا نکند تا گوشت
بن دندان مجروح نشود و آب دندان و تیزی آن برود و نزلات دماغی و بخارات معدی را اعضای قبول نشود و باید که مسواک از چوبی گیرند که در آن قبض و تلخی بود و مقوی
دندان باشد مثل چوب اراک و زیتون و چوب نخل و ریشه پژد و ما وا میکه مطلع از حقیقت چوب مسواک نباشند در استعمال آن مبادرت ننمایند چه آنکه بعضی چوبها
بمجرد رسیدن بدندان دندان را ساقط میگرداند و گویند که مسواک بیخ جوز لثه را قوی گرداند و از تأکل مصون دارد دهم آنکه وقت خواب قبل از قی و بعد از و دندان
را بروغن چرب کنند اگر مزاج دندان گرم باشد بروغن گل یا روغن آس بمالد و اگر سرد باشد بروغن بان یا ناردین یا اذخر یا بابونه یا مصطکی و مانند آن از روغنهای
گرم بمالد و اولی آنست که اول شهد بمالد اگر در مزاج برودت باشد و یا شکر بمالد اگر میل مزاج به برودت یا قلت حرارت باشد و بعد از آن بروغن چرب کنند
مع اصلاح دماغ و معده اگر در هر ماه جهت تقویت یکدو مرتبه مضمضه یا سنون مقوی مناسب بعمل آرند اولی و انسب بود و سر خرگوش سوخته سوده
بر دندان مالیدن و کذا نمک بعسل سرشته سوخته و نمک سوخته مالیدن و سوخته بهتر است و یا از آن بند... ساخته و در خمیر گرفته بریان و کاه استنجیدن و کذا کاه
ترمس مالیدن و ایضاً شب یمانی بریان کرده و در سرکه سرد نموده باد کرده مالیدن و همچنین بیخ ینبوع لحیی و رخت شیر دار در شراب پخته بدان مضمضه کردن
و در هر ماهی دو بار این مضمضه بکار بردن گوشت بن دندان را سخت کند و مواد را از بن دندان پاک نماید و دندان را از وجع سلامت دارد و شیخ میفرماید که چون
این ادویه استعمال نمایند باید که بعد او دو کاسه بعسل یا شکر بطریقیکه مسطور شد بعمل آرند و چون دندان را نوازل عارض شود واجب است که طبیخ اشیا
قابضه در دهن نگهدارند و ... شب یمانی و نمک هر دو سوخته دوام نمایند و حکیم علی در مجربات خود نوشته که جهت حفظ صحت دندان دو سال ... تا صحت دوام

قول کلی در علاج دندان و ادویه آن

بدانکه ادویه دندان بعضی حافظ اند و بعضی معالج و بهر آنکه مزاج اصلی دندان خشک است ادویه برای حفظ صحت اسنان و دفع آن بسوی و اجب در اکثر امر
باید و در سردی و گرمی معتدل اگر چند شدت زوال مزاج از اعتدال به برودت یا حرارت بهر تبدیل مزاج مجففات حاره یا بارده حسب اقتضای مزاج
اختیار نمایند و افضل ادویه اسنان آنکه در آن تجفیف و تنشیف مع جلا باشد و اگر از قلع فضول بسوی دندان باشد تحلیل با اعتدال و منع ماده منجلب بسوی آن نیز
باید و مجففات بعضی بارد اند و بعضی حار و بعضی معتدل پس مجففات بارده مائل ببرودت که مجموضت یا عفوصت خود مثل غوره و ترشی لیمو کنند و دندان را بیاورد آن
سماق و صندل و کافور و گل سرخ و تخم گل و گلنار و دم الاخوین و کزمازج و مازو و کهربا و مروارید و فوفل و آرد جو و پوست درخت توت و برگ آن و بیخ حماض
و شته ... تخم مورد و اقاقیا و سماق و ... و مجففات حاره مائل بحرارت بعضی از آن آنست که حرارت درجه اول باشد و بعضی از آن آنست
که حرارت او مکتسب باشد و آنکه حرارت درجه اول است مثل نمک سوخته و سعد سوخته و ... و دارچینی و زرنباد و قاقله و اذخر و ثمر کبر و پوست
بیخ او که قوی تر از ثمر او است و عود و مشک و ... سوخته و ... سوخته و برگ اثل و سافیج هندی و شاخ گوزن سوخته و ... سوخته و ... و خاکستر اود
و مصطکی و ... سوخته و خاکستر بورق و زراوند ... و خاکستر چوب انگور و خاکستر سر خرگوش و خرما سوخته و اثل و عاقرقرحا و شب یمانی و کندر و تخم حنظل است و آنکه حرارت او
مکتسب است مثل خاکستر بارزد است و اگر آنرا سوخته در سرکه سرد کنند اقرب باعتدال گردد و خاکستر شاخ انگور و خاکستر ... و مانند آن و مجففات معتدل مثل شاخ گوزن سوخته
مغسول است و مثل جوز ولب و پوست درخت صنوبر و ایضاً چون ادویه تجفیف معتدل با نحو اهل مجففات بارده یا مجففات حاره که مسطور شد بحسب احتیاج ترکیب دهند
و از سنونات جیده مجربه حافظ صحت اسنان آنست که شاخ گوزن سوخته کزمازج سعد گل سرخ سنبل الطیب هر واحد یک درم نمک لاهوری ربع درم سوده بمالند
و دیگر سنونات در ابواب مستقبله مسطور خواهند شد و از اقسام ادویه دندان سنونات است و مضوغات و مضمضات و لطوخات و نفصات بر دندان یا بر گله و مضوغات
و دلوکات و حشویات در سوراخ دندان و کمادات و کاویات و قالعات و بخورات و سعوطات و قطورات در گوش و مستوفات و ماده و فصد یا حجامت از قریب
موضع نیز از علاج دندان است و از ادویه اسنان بعضی محلله و بعضی مبرده و بعضی مخدره است و استعمال مخدرات در همان بعید تر از خطر است لیکن کنار آن مقصد
جوهر دندان است و همچنین ادویه شدیدة التحلیل والتسخین مثل حنظل و خربق و قثاء الحمار و غیر آن استعمال نکنند مگر وقت ضرورت و اندر صول اتقاد نیز محذرات

در حلق احتیاط نمایند و اکثر برای دفع مادهٔ موذی و نفوذ ادویه بقعر احتیاج بسوراخ کردن دندان افتد از آنکه سوراخ می افتد و سر که با وجود مضر بودن او با سنان گاهی در او ادویه سپرده و تحتهٔ دندان سرد و می افتد و سپرده تبرید بجوهر خود میکند و تنقیه می نماید و در تختهٔ منفذ را اعانت بتقطیع و تحلیل میکند و مضرت او در قوت از ادویه منفیه که بآن حق آمیزند می شکنند و صاحب تذکره گوید که فوفل و مازو و بلوط و دارچینی و زرنباد و جعتر در اکثر امراض آن مجرب است و مسنون عند امتلای معده استعمال نکنند و مسلوک قبل او استعمال نمایند و مسیحی گوید که فساد عارض اسنان مشایخ را زیاده از قوت لثات آنها باشیاء قابضه علاجی نیست

وجع الاسنان

درد دندان گاهی در جوهر آن و گاهی در عصب بیخ او و گاهی در لثه باشد بنا بر ورم لثه و زیادت لحم نابته در آن که ماده را قبول کند و بنا بر استرخا و تزلزل آن که مورد را قبول نماید و در آن متعفن گردد و دندان را ایذا دهد و نیز متحرک سازد و اسباب درد دندان انواع سوء مزاج حار و بارد و یابس با ماده و یا با مادهٔ دموی و صفراوی و بلغمی و ریحی و در گذر از سوء مزاج با ماده باشد بسبب کثرت ماده یا برودت یا حدت یا غلظ یا ریحیت آن بود و گاهی آن ماده ورم در نفس دندان گاهی تا کل در آن پیدا کند و لیکن سست که در دندان یا بن دندان کرم تولد نماید بسبب تعفن رطوبات یا تعفن چیزی که در دندان متاکل داخل شود و مبدا ماده یا در معده بود و یا در سر و یا هر دو موضع و اگر تمام بدن از ماده ممتلی باشد نیز طریق رسیدن آن از بدن بسوی دندان ازین دو طریق باشد و گاهی دندان در حمیات حاده درد کنند و سبب آن مشارکت دندان بود در سوء مزاج با همه اعضا را این نیز جا یست حدت تب باشد و چون در زیر دندان متاکل درد و ضربان یابند در بیخ او فضول غیر نضیج باشد و تدبیر آن علاج ورم و وجع ست بعد از آن برکندن دندان طریق تشخیص اسباب مذکوره اول نظر کنند که با درد دندان ورم در لثه یا در نواحی او هست یا نه اگر باشد و لثه از غمز درد کند حکم کنند که سبب درد در نفس لثه ست و اگر ورم در لثه نباشد سبب یا در نفس دندان باشد و یا در عصب که در بیخ او ست بعده به بینند اگر ورم و تزید درد دندان با تاکل و لفتت باشد و ایضا الم در طول دندان بود سبب در جوهر دندان باشد و الا اگر درد در غور باشد و شدید بود سبب در عصبه بیخ دندان باشد خصوصا چون در سوزش در لثه یا در کله یافته شود و ثقل و در محسوس گردد و بعد از آن برای دریافت نوع سبب بگویند که مریض یکبار آب سرد و یکبار آب گرم در دهان گیرد و خیال نماید که بکدام آب درد تسکین یابد پس اگر از آب سرد تسکین یابد و درد و شدید و حرارت ملمس که و سرخی لثه بغیر ورم بود و از هوای گرم و اشیای گرم درد زیاده گردد و در از حرارت باشد پس اگر در لثه مع سرخی ورم و ضربان شدید محسوس شود از مادهٔ دموی باشد و اگر سرخی مائل بزردی در لثه و ضربان کثیر و حرارت شدید و دیگر آثار صفرا یافته شود از مادهٔ صفراوی باشد و اگر گوید که از آب گرم تسکین حاصل میشود و درد شدید و ضربان لیسیب و سرخی نبود و بعد خوردن اشیای سرد و ملاقات هوای سرد درد ها شود و غلبه کند از برودت باشد پس اگر آثار غلبه بلغم نیز یافته شود بلغمی باشد بعده بپرسند که درد منتقل میشود یا نه اگر گوید که منتقل میشود و با تمدد بود ریحی باشد اگر درد در بیخ بدون ظهور حرارت و برودت یافته شود و منفعت علاج بسیر ظاهر شود از خلط غلیظ باشد و آنکه مبدا ماده دماغ یا معده است از وجود آثار امتلاء در یکی از آنها یا هر دو دریافت نمایند و ایضا اگر با وجود آثار ماده در درد در حالت شکم سیری و بدهضمی و خواب غلبه کند ماده او در معده باشد و اگر دندان متحرک باشد از تحرک آن بود و اگر با وجود حرکت لاغری و خشکی در دندان و جمیع بدن و غور علامات محسوس گردد از سوء مزاج یابس باشد و اگر این علامات یافته نشود و در دندان سوراخ بود از تولد کرم باشد

علاج کلی درد دندان

اگر درد بمشارکت همه بدن باشد اول تنقیه بدن بفصد و اسهال کنند و اگر بمشارکت دماغ باشد و فضله آن از سر فرود آید اخراج آن مثل قرص بنفشه و ایارج فیقرا و شحم حنظل یا بسفایج یا مثل لقوعات و تسبب قوقایا و اشیاء رو و غرغره منقی راس نمایند و اگر در لثه ورم محسوس باشد نیز ابتدا از فصد و اسهال بحسب قوت و سن آغاز کنند و اگر بسبب اجتماع مادهٔ ردی یا بسوء در معده باشد تنقیه معده از ماده موجبه نمایند و اطریفل یا جوارش عود یا مصطگی تناول نمایند و غذا شوربا سازند و تقلیل غذا و ادخال کشنیز در طعام و اجتناب از شیر و فواکه و طعام شب و قی و جنب شمارند و اگر احیانا اتفاق قی افتد قدری افیون در دندان گذارند و در جمیع با ابتدا ابردات از عصارات و سلاقات مانند آن تقوی بکافور بغیر افراط در قبض در دهن گیرند و در ادویه قابضه افراط ننمایند حتی که تحلیل ماده بسبب فرط انسداد مسام مشکل گردد و بسیار شود که قتقبا بروغن گل و مصطگی یا بزیت انفاق یا بروغن آس و مانند آن که مقوی دراع و مانع از قبول مواد باشد کفایت کند و نطول هم مفید کنند و روغن گل خام خوب

جوش داده در دهن گیرند نفع کند بعده تدبیر مخدّر مثل منضجه اختیار کنند از سیلان [illegible] ادویه قویه از ان بسوی [illegible] احتیاط نمایند و ایضا تدریج باستفراغ [illegible] نفس عضو یا ارسال
علق بر لثه یا فصد رگی که زیر زبان یا حجامت بشرط زیر گلو نمایند و اگر درد اشتداد کند بر بیخ دندان عاقرقرحا مع کافور بچسپانند و اگر شدت درد دارد یا دیر دارد اگر با تقطیر
افیون بروغن گل حاجت افتد بقدری که از ان خلاصی یابند ترک او اولی بود بلکه واجب است که بانضاج مشغول شوند و اگر سبب در نفس دندان یا در عصبه [illegible] زیاده
بلکه سوء مزاج ساده باشد بدانچه ضد او بود از ادویه دندان علاج نمایند پس اگر سوء مزاج ضعیف و حار باشد بروغن بارد المزاج نیمگرم [illegible] نمایند بعده [illegible]
بالفعل استعمال کنند و اگر سبب سوء مزاج او بارد باشد بدل او روغنهای گرم مثل روغن ناردین و روغن بان استعمال نمایند و [illegible] گرم گرم یا نان گرم
زیر دندان گیرند که این هر دو تدبیر در هر دو سوء مزاج حار و بارد نفع میکند و اگر سوء مزاج مع ماده حار یا غلیظ یا کثیر باشد [illegible] که در این [illegible] اول
[illegible] باشد و اگر [illegible] در ماده [illegible] تغلیظ [illegible] الربع و فصد [illegible] محلل
او نافع است که باریک ساخته استعمال نمایند بعد از ان مضمضه بشراب کنند و از انچه صلاحیت [illegible] دارد ماده و [illegible] اگر [illegible] حار باشد بعصارات [illegible] علاج
کنند و تدبیر تعدیل او نمایند و اگر [illegible] تدبیر تحلیل او و یا تخفیف نمایند و اگر ماده کثیر یا غلیظ باشد بعد از علاج [illegible] تدبیر تحلیل نمایند
و اولی آنست که در مضمضه یا سرکه و روغن گل [illegible] باشد چه بسیار باشد که سرکه رطوبات [illegible] جذب کند و گاهی [illegible] ادویه [illegible] محللات [illegible] زیرا که
عضو با سرعت و ادویه محلله که مستعمل در اوجاع اسنان که محتاج تحلیل باشد بعضی از ان مضمضات است و در جمیع آن واجب است که [illegible] در دهن نگیرند
و آن مثل سرکه است که در ان [illegible] جوشانیده باشند یا سرکه که در ان حنظل پخته باشند و آن قوی و بسیار نافع است و اگر [illegible] باشد [illegible] یا عاقرقرحا
یا [illegible] مع خردل یا پوست کبر [illegible] و همچنین برگ غار [illegible] مع عاقرقرحا یا سرکه که
در ان کندش باشد یا عاقرقرحا [illegible] قطران [illegible] خردل هر دو مطبوخ در سرکه [illegible] در سرکه
[illegible] سرکه [illegible] جوشانیده [illegible] آمیخته و بعضی از ان غرغره [illegible] مضمضات [illegible]
و همچنین [illegible] در آب جوشانیده غرغره کنند و دهن کشاده دارند تا لعاب [illegible] سائل شود و بعضی از ان مضوغات است که از ادویه مذکوره [illegible] کنند مثل
اوست که [illegible] و عاقرقرحا و فلفل سفید و مرزنجوش [illegible] و بعضی از ان لطوخات [illegible] است که
از ادویه [illegible] یا قطران جمع کنند [illegible] محلول در آب یا در آب [illegible] سرکه [illegible] خردل مسحوق بگیرند
و بر بیخ دندان نهند و انچه [illegible] فلفل [illegible] قطران سرشته بدندان مالند یا بران لصوق سازند یا تریاق
[illegible] یا سکبینج یا [illegible] کنند و ایضا [illegible] عاقرقرحا و زنجبیل و مویزج
هر واحد [illegible] که شدید النفع است و گاهی بر کله [illegible] مثل [illegible] و بابونه و ثبت [illegible]
روغن [illegible] مسکن [illegible] چون بر دندان [illegible] متآکل [illegible] و بعضی از ان کمادات است از خارج [illegible]
یا قبل از طعام [illegible] استعمال کمادات [illegible] مثل [illegible] گرم [illegible] تکمید کنند و گاه
کار را تکمید [illegible] که ماده بسوی او منجذب گردد و هرگاه که [illegible] درد ساکن شود و خصوصا چون دندان را بروغن [illegible] کرده [illegible] و بعضی از ان
کادیات است و تدبیر داغ چنان کنند که [illegible] بعضی ادویه محلله مذکوره یا تنها جوش دهند و مثل گرم کرده در ان زیت فرو برده و در چوب [illegible] بر دندان [illegible]
نهاده باشند در ان ورده داغ دهند و گاهی بر جوف دندان دردناک [illegible] یا خمیر آرد یا چیزی دیگر می چسپانند و گاهی در داغ کردن [illegible] سوراخ دندان [illegible]
حاجت می افتد تا در ان [illegible] فایده نشود و هرگاه از معالجات فایده نشود و دندان [illegible] گرم کرده [illegible] داغ دهند حتی که در داغ او مبالغه کنند درد ساکن شود
و دندان [illegible] و بعضی از ان [illegible] است از انچه مذکور شد [illegible] العسل [illegible] و عاقرقرحا [illegible] بعضی از ان [illegible]
[illegible] است که در انبوبه گیرند و گاهی از محللات مثل عروق حنظل و تخم او یا خردل یا عاقرقرحا یا برگ آس [illegible] و بعضی از ان [illegible]

محلله است مثل آفتیمون شاه الصعتر یا آب بیخ چغندر یا رطوبه یا آب مرزنجوش و بعضی ازان قطورات در گوش جانب وجع است مثلاً همین سعوطات در گوش قطور کنند یا آب کشنیز سبز و بعضی ازان حشو متاکل است اگر سبب وجع او متاکل باشد و باید که بر فوق استعمال کنند و بعضی بر آن نهند که در ریاده کنند چون سنبل مع سعد مع مصطکی و قوی تر ازان حلتیت مع کبابه یا شونیز مسحوق بزیت یا فلفل یا دروی سوخته یا فرفیون یا عاقرقرحا است یا بزر کرم مغز تخم شفتالو و فلفل مذکور بر آن کنند بلکه در وجع حار باردی باردی در باره ریخته حشو نمایند و بعضی ازان قلوعات است و آن علیحده مسطور خواهد شد و استعمال آن جائز نیست مگر آنکه درد در نفس دندان باشد نه در غیر آن و اما ادویه مخدره گاهی بر وجوه مذکوره استعمال کرده میشود لیکن بهتر آنست که بطریق لطوخ یا شیشه بعمل آرند با وجود آنکه گاهی بطور مضمضه و بخور را بکار برند پس بگیرند بزر البنج و افیون شش ماسه و قنه و احد و ده درم فلفل حلتیت هر واحد یک درم و بعضیها اگر ازان شیافت سازند و بر دندان درد ناک نهند یا البتانند افیون جندبیدستر مساوی و ایضا یک وجه به دوغن گل در گوش جانب وجع چکانند یا لطوخ از بیخ بیروج سازند یا تخم بنج بزر البنج بطریق مسطور نمایند یا بیخ بیروج تنها یا مع بزر البنج در شراب جوشانیده در دهن گیرند و گاهی مخدرات مثل فلونیا خورانیده میشود و شیافی در دشفامی یا بدوازان در دهن میگیرند و خواب آرد و ازجمله آنچه خدر میکند بغیر اذیت گرفتن آب برف سرد کرده در دهن است بسیار حتی که دندان را خدر کند و درد البته ساکن شود و اگرچه گاهی در ابتدا زیاده گردد و گویند که تعلیق بیخ کبیکج و یا شیطرج و یا بیخ کرفس و یا عظم میت و یا بلور اغبر و یا ناب ضبع و یا ضرس ارنب و یا ضرس میت و یا بیخ ذنب الاسد بر گردن صاحب وجع دندان مزیل وجع است

علاج درد دندان حار

تبرید لعاب بهدانه شیره عناب شیره مغز تخم تربوز در عرقیات سرد آورده شربت نیلوفر حل کرده بدهند و یا تمر هندی ده درم عناب ده عدد و شکر سفید ده درم بدهند و عنب الثعلب کزمازج کاکنار پوست خشخاش کشنیز خشک بزر البنج هر یک نیم کوفته هر دو ماسه یکمثقال عدس مسلم چهار درم در شراب یا در آب جوشانند چون نیم آب ماند صاف نموده مضمضه کنند و گاهی صندل سرخ فوفل حب الاس و برگ مورد برگ حنا عنب الثعلب با پوست انار و گل سرخ افزوده میشود و تحرک دندان را نیز نفع می بخشد و اگر پوست بلیله عنب الثعلب بزر البنج پوست خشخاش در آب جوشانیده صاف نموده سرکه و گلاب و روغن گل آمیخته مضمضه نمایند نیز مفید است و یا صرف سرکه و گلاب آمیخته در دهن دارند و یا سماق و زرد ورد دران افزایند و یا سماق باندکی آب یا آب زنکا مضمضه کنند و یا بسرکه و روغن گل و آب خیار و آب کاهو و یا آب کشنیز یا آب خرفه مع یک حبه افیون بعمل آرند و اگر درد بغایت شدید باشد کافور را در سرکه و گلاب حل کرده نیمگرم مضمضه نمایند و یا کافور و افیون هر دو آمیخته بر دندان ضماد نمایند که معمول است و روغن گل که قدری افیون و آب حل کرده در آن آمیخته باشند در دهن دارند یا به پنبه آلوده در دندان نهند و نیز آنکه افیون بخور نمیده بر دندان مالند و سنون زرد استعمال کنند و بعد از زمانه ابتدا قدری مصطکی و روغن گل گداخته نیمگرم در دهان دارند و هنگام شدت درد افیون و کافور باندکی عاقرقرحا سوده در بیخ دندان بچسپانند یا بمالند و مکرر بعمل آرند و اگر بدین تدبیر نافع نشود در مادی فصد کیسر رود و چهار رگ کنند و یا زیر لب حجامت کنند یا حجامت قفا نمایند و یا فصد رگ زیر زبان کشایند و بعد نضج مسهل صفرا و یا بلغم و پوست بلیله زرد و تمر هندی و شکر طبرزد و یا مطبوخ بلیله و یا مطبوخ فواکه تنقیه نمایند و غذا ماءالشعیر یا شیره مغز بادام و یا تمر هندی با شیره بادام و شکر و یا ساییده با شیره مغز بادام و شکر مناسب است و برش بر دندان بمالند و اطریفل کشنیزی یکتوله خورده عناب گاوزبان در آب یا عرق گاوزبان مالیده صاف کرده شربت بنفشه داخل نموده بنوشند و یا بعد ده عناب کشنیز خشک خطمی گاوزبان در عرق گاوزبان شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده شربت بنفشه و خاکشی داخل کرده بدهند و از پوست کیکر و پوست اس برگ جنبلی کشنیز خشک عدس مسلم جوشانیده مضمضه کنند و نمک هندی کلکری هر یک نیم توله سوده در سیلخ در کرده در ظرف آهنی سوخته و شاخ گوزن سوخته فوفل سوخته کزمازج سنبل الطیب کاکنار اقاقیا سورنجان هر یک شش ماشه پوست بلیله زرد سعد کوفی اذخر بابونه هر یک چهار ماشه کوفته بیخته سنون سازند و اگر از نزله باشد کوکنار بزر البنج شهدانج عاقرقرحا عدس مسلم بیخ شهدانج مکوه هر یک توله عناب هفت عدد جوشانیده مضمضه کنند و اد سیاهی تا بنه نمک طعام سنون نمایند و درد دندان که بسبب نزله حار باشد و خفقان و بواسیر باشد تدبیر برش و سجده بشاره گذشت و اگر با نزله درد گوش و صداع بود استعمال نمود و گل نیلوفر هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده دهند و روز دوم عناب پنج دانه افزایند و کوکنار بزر البنج کشنیز خشک تخم خشخاش هر یک چهار ماشه جوشانیده

مضمضه کنند و گاهی عنب الثعلب عاقرقرحا عوض کشنیز و خولنجان میکنند و اگر درد با جوشش دهان بود کشنیز خشک عنب الثعلب گوکناره گل سرخ هر یک چهار ماشه جوشانیده
مضمضه نمایند و فصد و مطفیات خون بعمل آرند و بعد از زمان مرض نمک فلفل عاقرقرحا خولنجان شب یمانی بریان هر یک دو ماشه سنون بسازند و اگر
کشنیز خشک مازو و پوست خشخاش گلنار ریزه البنج عنب الثعلب حب الآس هر واحد دو درم نیم کوفته جوشانیده صاف نموده افیون یک ماشه کافور نیم ماشه
گلاب بیست و چهار درم داخل کرده مضمضه نمایند در ساعت تسکین درد نماید و اگر مضمضه بآب کشنیز سبز آب بارتنگ سبز آب عنب الثعلب سبز لعاب اسپغول
آب برگ خرفه و کافور قدری بعمل آرند جهت درد دندان حار و قلاع مفرط الحرارة نیز نفع میکند و مضمضه بپوست درخت سرس پوست درخت کچنال در آب
جوشانیده قدری کتهه سفید داخل کرده نیز برای وجع اسنان نافع است و همچنین چهال کیکر و دو دام گوکناره دو عدد هر دو را جوکوب کرده در نیم آثار آب بجوشانند
هر گاه نصف بماند نیم گرم مضمضه نمایند و کذا اسگاکانی اجیر و نتی فوفل هر یک کوفته برگ چنبیلی عدس مسلم با برگ پوست هلیله زرد هر یک چهار ماشه جوشانیده مضمضه
کردن و ایضا پنج شاخ تالو برگ چنبیلی برگ سپستان هر یک شش ماشه جوشانیده مضمضه نمودن نافع و اگر پوست انار که از مانع حب الآس گلنار گوکناره هر یک
یک جزو پوست درخت توت دو جزو در آب جوشانیده سرکه کرده مضمضه کنند تسکین درد دندان کنند و مواد ردیه را از ریختن باز دارد و یا پوست خشخاش
اسپند برگ کیت با برگ سرو پوست مغیلان پوست انار گلنار زره چوب جوشانیده مضمضه نمایند که جهت نزله و درد دندان از مجربات والد مرحوم است و مضمضه
بسرکه که در آن حب الآس جوشانیده باشند و یا بآب عنب الثعلب صرف و کذا اسپغول با سرکه آمیخته بر دندان نهادن و کذا مضمضه بطبیخ جوز السرو یا پوست درخت
مولسری و یا بیخ آکاره یا پوست ببول و یا پوست درخت سرس و گوکناره یا برگ چنبیلی نیز نافع و خائیدن برگ و ساق خرفه و تخم آن مسکن درد دندان حار است و کذا
مضمضه بعصاره حماض یا بطبیخ آن در سرکه و کذا اندوختای مطبوخ بسرکه نیز مسکن درد است و بلیله باریک سائیده مالیدن نیز مفید و یا سپاری چهالیه سوزند با تخم گندنه
تخم خرفه سائیده سنون سازند و یا پهتکری بریان دسی مساوی گرفته بمالند و یا چهال ببول شاخ پیپل بانسه ریزه ریزه کرده جوش دهند تا آب سوم
حصه بماند اول انکباب بر آن نمایند و چون دوا نیم گرم باشد مضمضه نمایند و تا دیر آب در دهن داشته بر تابند و اگر روغن گل و سرکه و مصطکی هر واحد قدری
گرفته باهم جوش دهند و اندکی افیون حل کرده مضمضه نمایند اکثر اقسام درد دندان را مجرب است **اقوال اطبا** بقول جرجانی و ایلاقی اگر ماده مرض حار باشد مضمضه
بآب عنب الثعلب و آب کشنیز و آب برگ بارتنگ در دهن داشتن مفید و اگر حرارت مفرط باشد در دهن کافور زیاده کنند بالجمله در ابتدا ادویه بارده که در آن قبض و خشکی
معتدل باشد استعمال نمایند و بعد رمانه ابتدا بتدریج ادویه محلله بعمل آرند و ادویه بارده قابضه که بدان مضمضه کنند مثل آب آس رطب بسرکه است و آب برگ
زیتون و آب عنب الثعلب و سرکه که در آن برگ آس جوشانیده باشند و آنچه مائل باعتدال است مثل روغن گل که در آن مصطکی جوشانیده باشند و روغن آس کما
و چون کیخسرو روغن گل با دو جزو شراب انگوری بجوشانند تا نصف بماند جید باشد و چون درد عظیم باشد عاقرقرحا سوده مع کافور بر دندان نهند و اگر درد با فراط
کند افیون بروغن گل بپزند و در آن پنبه آلوده بر دندان نهند و یا فلونیا نهند بعده تلافی ضرر آن با ادویه محلله بتدریج نمایند و تریاق الاسنان نیز تجربه دیده
در دو نشانده و هیچ تدبیر در تسکین درد اسنان بهتر ازین نیست که بر دندان آب سرد کرده بران و در دهن گیرند و هر گاه نیم گرم گردد تجدید آن کرده باشند تا آنکه درد ساکن
گردد و گاهی در مرتبه اولی ازین درد زیاده میشود بعده چون اعاده و تکرار کرده شود بالکل زائل گردد و حکیم علی در شرح اسباب نیز مینویسد که چیزی در نفع
مثل این نیست و چون تجربه درد ساکن شود بعد از ان محللات از خارج استعمال نمایند حکیم شریف خان در حاشیه کتاب مذکور مینویسد که استعمال مخدرات بارد با تفعل
قوی بغیر اختلاط با ادویه حاره از خطر خالی نیست بنابر سرایت نکایت بسوی دماغ و اماتت حرارت غریزی از عضو چندان میکند که بعد او استعمال محللات
از خارج اصلاح نمی نماید انطاکی گوید که علاج درد حار دندان اگر ماده در دندان و قریب آن تکمل شده باشد فصد چهار رگ کنند و اسهال سرد و بگشایند بعد از ان
تنقیه بآب انار بکنند که روان هلیله جوشانیده باشند و گاهی تنقیع آن مسهوق کافی شود و یا آب تمر هندی و ماء الشعیر نمایند و سکنجبین و آب البقله را درین خاصیت
عجیب است بشهرت دردوا از مجربات من این مطبوخ است جو مقشر ده درم تخم قرطم پانزده تخم کاسنی و خشخاش مرزنجوش کشنیز خشک عناب هر واحد ده عدد
کوفته نیم درم در چهار رطل آب جوشانیده تا ربع بماند صاف کرده بنوشند و اگر حاجت بمزید اسهال بود دران پانزده درم شکر حل کنند و الا تکرار آن کفایت کند

و از این جمله در مضمضات نیست که افیون و رم برگ آس بزر البنج آنچه میسر آید در روغن بنفشه و سرکه جوشانیده چند بار نهند و اگر ضربان و ورم لثه شدت کند
بران زرد چوب پاشند و مضمضه و کمپوس بسرکه و افیون و بزر البنج و برگ خشخاش برترین ادویه است طبری گوید که اگر درد در بیخ دندان باشد یا در عصبه او که محیط
اوست باید فصد و تنقیه و سپس برگ راسن و پیاز عنصل در سرکه کهنه پخته مضمضه کنند و الا الشراب قابض عفص مضمضه سازند بعده به دوکه مذکور گردد استعمال
نمایند و اگر دندان صحیح باشد و اشتباه شود که ایا وجع در دندان است یا در عصبه که سبب اصل او آمده و علاج مذکور دو داغ سود ندهد تنقیه بدن و سر باده به کنند و سپس نمایند
و غذا های لطیف اقتصار ورزند و اگر کفایت نکند به عمور شرط زنند و با دویه مستفرغه و ملطفه بمالند و اگر فائده نکند سعوطات موافقه بعمل آرند و وجع دندان اتفاق
بدون حدت مزاج و امتلاط حاره کمتر عارض میشود پس بشیر و ختران و قدری آب عصی الراعی و سفیدی بیضه و روغن بنفشه سعوط نمایند و اگر این کفایت نکند در
گوش جانب دندان درد ناک ادا اندازند و تغریق سر بروغن بنفشه نمایند و اگر اینهم کفایت نکند در جانب مخالف استعمال کنند و اگر از این تدبیری سود ندهد باید دانست که فضول
سوداوی اصل دندان و در عصبه تخمیه است و دوا بدان میسر نیست پس لا بد است از قلع سن و استعمال ادویه در اصل او مثل گلنار و مازو و پوست انار و بزر البنج در سرکه جوشانیده
خشک کرده و بدان سرکه غرغره کنند و گاهی دران گل سرخ و عدس و کزمازج و مانند آن بسبب از منه زیاده کرده میشود و هرگاه مزاج متغیر شود این برودت بر تسکین وجع
استعمال نمایند تخم خرفه طباشیر نشاسته آرد عدس گشنیز خشک سوخته گل سرخ گلنار سماق مساوی و اندکی کافور و این بهترین سه دوست برای تسکین حرارت
دهن باید که بر دندان نهند و بر عمور استعمال کنند و در دهن گیرند که قوت بیخ دندان و تنقیه عمور و از آنکه وجع کند صاف غنی میتی گوید که هرگاه چیزی نفع نه بخشد بر بیخ دندان
شرط زنند که اکثر بعد یاس ساکن میکند و از آنچه مسکن وجع است تو اتر استعمال دوائی است که از افیون و بزر البنج و اطراف خشخاش ساخته باشند و بر دندان نهند و در
سرکه حل کرده بدان مضمضه نمایند حکیم علی گوید که نهادن لوبیج گوشت دندان فی الفور درد ساکن کند و بعد از بر آوردن خون مضمضه کنند با بیخ فاغلم عاقرقرحا
که بسرکه و گلاب آمیخته باشند قرشی گفته که مضمضات نیم گرم استعمال نمایند حکیم شریف خان گوید که این حکم اکثری است و در بعض حالت تسکین و بارد نفع می نماید
مثل خیار شنبر چیزی نیست که بانضاج مواد تسکین وجع دهد ثابت بن قره گفته که متقدمین در علاج اسنان اجماع نموده اند بر آنکه مرکب از نمک آمیخته در دهن گیرند
و فضل ادویه آنست و نمک در حال بسیار کم استعمال نمایند و مع ادویه دیگر مناسب آن بعمل آرند و اگر شحم حنظل و صبر مساوی در دو پاره ساخته یا مانند آن بر روغن زیتون
و سرکه جوشانیده در گوش جانب دندان درد ناک قطره قطره بچکانند ضربان سن را نافع است سوید کی از اطبا نقل کرده که مضمضه بزر البنج و یا بیخ توت و یا برگ
جوز رومی و یا برگ عاقرقرحا و یا بیخ آن و یا بیخ حنظل و یا تخم آن هر واحد در سرکه جوشانیده و کذا مضمضه آب کاسنی سبز و طبیخ بلیله و طبیخ بیخ عاقرقرحا کوفته و برگ توت و شوکران
و خر نوب شامی یا حنظل هر واحد و خوردن افیون و بزر البنج بعسل سرشته بقدر باقلا و نهادن صمغ توت بر دندان و قطور ماء السنان سوخته بر روغن گل در گوش و کذا
نشا و آن و مالیدن گل سرخ و امساک موم زرد و روغن زرد و شیر تازه در دهن و قطور بیخ خشخاش کوفته در روغن جوشانیده در گوش مخالف سن مبتلا به مفید درد دندان حار

علاج درد دندان بارد

اصل السوس مقشر گاو زبان پرسیاوشان و انجیر کوفته نبات سفید در آب جوشانیده صاف کرده و نوشند و همین ادویه را جوشانیده مضمضه کنند و یا بسرکه که
دران پودینه و عاقرقرحا و صعتر جوشانیده باشند مضمضه نمایند و گاهی زوفای خشک و بیخ کبر هم افزوده میشود و مضمضه بطبیخ کرمدانه و اصل السوس و سرکه هم مفید و زنجبیل در
دو حبه و شیر و راز اکثر مقدم سپستان و حلتیت با ثوم را بریان نموده گرم بر دندان نهند و فلفل با عاقرقرحا زنجبیل شیطرج بورق بار بار سایند و بمالند و فلفل در سرکه آمیخته
مضمضه بان کرده نیز اند و تریاق الاسنان بر دندان گذارند و بدشها بخورند و بر دندان بمالند و اگر حاجت تنقیه شود و بعد از نضج مسهل بدهند و ایارج تنقیه نمایند و نوشیدن
سکنجبین عسلی و گلقند هر یک ده درم و یا سکنجبین عنصلی نافع و هرگاه آب سرد نوشند بوی ابریق وقت نوشیدن ما مل بجانب درد دارند تا آب بارد بجانب
موضع درد نرسد و خاییدن زنجبیل و جوز و خوردن انجیر و جوز مع اندکی برگ سداب نافع مفرح و هکذا یک بار و بادیان تازه و آشامیدن ماء العسل کثیر الافادیه در دهن
استعمال الطیب سیح ثوم و توابل حار و زعفران شیر و بارد و دندان را نافع است و اگر بسبب بلغم باشد اسطو خودوس چهار ماشه پرسیاوشان ماشه هر یک شش ماشه عناب
پنج دانه بمرق عنب الثعلب ده توله جوشانیده نبات سفید داخل کرده بنوشند و کوکنار عنب الثعلب کتان بابونه گل خطمی جوشانیده مضمضه نمایند و اگر بدین تسکین

درد ساکن نشود میل آهن یا طلا در آتش سرخ کرده و انبوبه بر دندان بگذارند یا حرارت گذاشته میل را در میان انبوبه در آرند و بدندان درد ناک رسانند و زمانی شائسته نهاده دارند و بارها اعاده کنند
و اگر این اعمال نیز فایده نشود و علت متوارم باشد از ضرورت قلع نمایند و یا ادویه قالعه که در بحث تدبیر قلع دندان خواهند آمد بر دندان نهند و در وجع ریحی بعد تنقیه دماغ محللات
مثل سکبینج و جند بیدستر و مثل آن و دیگر ادویه محلله که مسطور شد استعمال کنند و تکمید بسبوس گندم و نمک و بابونه و جاورس و مضمضه با بادیان و افسنتین و زیره هر کدام درمی در آب
جوشانیده نمایند و صمغ البطم و فلفل و پوست بیخ کبر و شبیه آن ساخته در عسل آمیخته بر دندان مالند و از آب سرد و اشیای بادی و بلغمی پرهیز کنند و چیزهای
محلل ریح بخورند و گویند که فربیون چند بیدستر مساوی بروغن گل آمیخته در گوش جانب دندان دردناک چکانیدن درد ریحی دندان را ساکن کند و ایضاً وجع دندان که از
اشیای بارده و آب سرد عارض شود یا ریح غلیظ یا [illegible] بروغن گل بمالند و آنچه در بحث ضرس بیان باید مفید شناسند با [illegible] در وجع بارد همه ادویه محلله که در علاج
کلی درد دندان مسطور شد و آنچه بقلم می آید استعمال نمایند چنانچه زنجبیل و سیر و عاقرقرحا و صعتر و خردل الحب مجموع یا مفرد بکار برند و مالیدن عسل با فلفل سوده در تسکین
درد دندان بادی و نزلی مجرب [illegible] و [illegible] فلفل و پوست خشخاش را در گلاب جوشانیده مضمضه کردن و از بیرون طلا نمودن در حال درد ساکن کند و گویند که
گل تنباکو مالیدن نیز معمول است و فلفل گرد و پاره مساوی کوفته بیخته بر دندان مالیدن و بالای آن بیره پان خوردن نیز برای درد بارد دندان معمول و مشهور [illegible]
نافع و کذا فلفل با گلاب یا سرکه جوشانیده مضمضه کردن مجرب و مضمضه با تخم شبت و زیره کرمانی و اذخر با اندکی عاقرقرحا نیز سودمند است و مضمضه با آب لیمون [illegible]
تنها یا مع [illegible] و صاحب شفاء الاسقام [illegible] یا با لعسل که دران پودینه و زوفا و عاقرقرحا و بیخ قثاء الحمار جوشانیده باشند مضمضه نمایند و قدری
ثوم جوش کرده بر دندان نهند و اگر [illegible] بر آتش نهند و از دستهٔ آهنی صلایه کرده بعدهٔ از آتش فرود آورده باز صلایه کنند و بمالند بسیار مجرب است و اگر
[illegible] سوخته [illegible] نیز مجرب است و صرف توتیای سبز سوخته مالیدن [illegible] از مجربات صاحب گنج باد آورد است و ادرک [illegible]
کرده [illegible] بران پاشیده گرم نموده در دندان درد ناک گذاشتن [illegible] ساکن کند و در بیاض والد مرحوم نوشته که پارهٔ از سپرز گاو گرفته و نمک سوده و فلفل بران پاشیده
کباب کنند و آن را گرم گرم بقدر برداشت در دندان بگذارند [illegible] چون سرد شود دیگر نهند برای درد بارد واقع است و کذا تخم حنظل در روغن گاو جوشانند و [illegible] که از دود
برآید [illegible] گرفته بر دندان درد ناک [illegible] مجرب [illegible] مرحوم است و [illegible] در دندان گرفتن بادی را سود و سنون کردن یا جوشانیده مضمضه کردن
و همچنین [illegible] مسکن و [illegible] برگ [illegible] زیر دندان گذاشتن و یا جوشانیده مضمضه کردن مفید و اگر فلفل سیاه [illegible] بریان [illegible] سفید نمک سیاه
[illegible] بمالند و آب [illegible] و روغن [illegible] نافع [illegible] سیاه [illegible] بمالند [illegible] زبان [illegible]
و برگ پان [illegible] زیر دندان داشتن و خاییدن و آب آنرا ریختن جهت تسکین درد [illegible] مجرب [illegible] و [illegible] دو ماشه
روغن [illegible] در ظرف آهنی خوب مخلوط کرده بر آتش [illegible] جوش دهند تا غلیظ گردد پس نگاه دارند و وقت شب بر دندان درد ناک بمالند و بالای آن [illegible]
پان بخورند و آب دهان از دهن اندازند و زمانی بران صبر نمایند که برای درد دندان [illegible] در بیاض استاد مرحوم [illegible] زرد سوخته [illegible] ماز و [illegible]
[illegible] نمک [illegible] بریان [illegible] سیاه [illegible] فلفل مساوی سنون ساختن برای درد دندان از مولوی جمال الدین صاحب مرحوم منقول است و یا [illegible] بریان
زیره سفید بریان گشنیز خشک زنجبیل [illegible] فلفل سیاه نیم درم سوده بمالند و در حین استعمال از آب [illegible] پرهیز کنند و یا [illegible] بریان
نمک [illegible] دندان [illegible] و اگر [illegible] با مساوی مسی آمیخته بمالند فوراً تسکین دهد و بعضی درین از زردچوب نیز [illegible] آمیزند و سنون کنند [illegible]
[illegible] بریان هر یک چهار ماشه [illegible] دو ماشه [illegible] الایچی [illegible] یک ماشه کوفته بیخته مالیدن برای درد و استحکام دندان مجرب [illegible] و یا فوفل سفید بریان
[illegible] کلان و خرد [illegible] پپلی بریان [illegible] توتیای سبز سوخته شش ماشه کوفته بیخته سنون سازند که برای درد دندان مجرب است
و اگر [illegible] و هفت دانه [illegible] چینی [illegible] دانه [illegible] دانه کوفته [illegible] یکدام در [illegible] نیم پاؤ آب بجوشانند چون سوم حصه بماند صاف کرده
مضمضه نمایند نافع درد دندان و استحکام است و یا پوست درخت سرس چهار تولہ برگ چنبیلی دو تولہ [illegible] ماشه جوشانیده مضمضه نمایند و گرم [illegible] آرند
که جهت درد دندان که از هیچ دوا [illegible] اگر گرم بود [illegible] معمول استاد مرحوم است و در نسخه دیگر پوست خشخاش [illegible] تولہ نیز داخل است و مضمضه

عنب الثعلب کوکنار سپید هر یک یک تولہ محلب شش ماشه در آب پخته برای درد دندان که از غلبۂ باد و رطوبت بود و مضمضہ کردن از هر یک شش ماشه عدس یک تولہ پوست خشخاش هفت ماشه جوشانیده مضمضه کردن جهت درد دندان که از برودت و رطوبت خصوص اگر با دکہ نزلہ در آن بود نافع است و مضمضه خربق سیاه عاقرقرحا نیمکوفته در سرکه جوشانیده نیز مفید درد دندان بارد است و کمون صعتر در سرکه جوشانیده مطلقاً نافع و مجرب است و نمک فلفل عاقرقرحا پوست بیخ ببول شب یمانی بریان سوده بر دندان مالیدن و لعاب انداختن نیز معمول است و برگ تلسی مرچ سیاه سائیده فلوله کرده زیر دندان نهادن و کذا پوست درخت آک یک ماشه در برگ تنبول پیچیده بر دندان نهادن مفید بود و اگر نوشادر بقدر یک جو در پنبه پیچیده زیر دندان درد ناک نهند و لعاب هر چه برآید بر آمدن دهند درد رفع شود و همچنین عاقرقرحا سلکے برابر گرفته قدری موم آمیخته بقدر یک نخود زیر دندان نهادن و لعاب از دهن ریختن نافع درد دندان است و سنون گچ سوخته با قدری نمک سوده برای ازالۂ درد شدید نافع و کذا پھٹکری بریان یکدرم کرنجوہ سوخته دو عدد پیاز سوخته بریان یک تا مرچ سیاه دوازده عدد کوفته بیخته مالیدن و تنباکو دو جزو فلفل گرد یک جزو سائیده بر دندان مالیدن نیز درد دندان بارد را نافع و سپاری سوخته کته فلفل دراز هر سه مساوی نیله تھوتھ بریان یک جزو کوفته بیخته بر دندان و بیخ آن مالیده ساعتی سرنگون کرده رطوبت از دهن بر آرند و بار بار نیم گرم مضمضه نمایند که نافع درد و ورم است و کرنجوه سوخته با قدری نمک آمیخته مالیدن و کذا ہیچی و مرچ سیاه سائیده مالیدن مفید درد بارد است و اگر سوخته هلدی مرچ سیاه نمک الاهوری تنباکوی خشک همه اوویه برابر سائیده بر دندان مالیده لعاب از دهن بر آرند و بعد ساعتی گلوری پان خورده از یکپاس آن دندان را بشویند و پس از آن گلوری دیگر بخورند و بعد دو گلوری اگر خواهند آب بخورند درد رفع درد دندان بارد و نیز ورم لثه بے نظیر است و پوست درخت بڑھ سائیده زیر دندان درد ناک گذاشتن و از بالا منوی ساختن نافع است و کذا فلفل حرمل زنجبیل یکی از اینها قدری با نمک سائیده مالیدن نافع درد بارد است و حصص سرس و مرچ سیاه برابر سائیده سنون ساختن درد و ریاح دندان را محکم نماید و یا پوست ببول دو درم کاپھل سه ماشه اسپند سه ماشه کوفته در یک پاو آب بجوشانند چون نصف ماند وقت خواب مضمضه نمایند و مضمضه عاقرقرحا مدبر یا پوست خشخاش کرنجه پھل آورون نیز مفید و پھل با که مانند کشمش می باشد جوشانیده نیم گرم مضمضه کردن هم نافع و کذا مضمضه برگ بیدمجنون جوش داده مفید درد دندان و مضمضه برگ پیا بانسه و پوست درخت چکنال و پوست درخت سرس نیمکوفته و برگ اروسه و کاپھل جوش داده هر واحد مفید درد دندان بود و سهند سوده بآب نیم گرم بر رخسارۂ محاذی درد دندان طلا کردن سود مند است اقوال اطبا سویدی مینویسد که خفیف موبیزج و منها دادن با سرکه سائیده در وجع اسنان بارده مجرب است و وضع بزرالبنج سائیده بقطران آمیخته و کذا اسک و مرو حبه زر و اهل و سنبل و عاقرقرحا آمیخته و کذا فلفل و افیون و مر مساوی با عسل سرشته و کذا اقحوان سود سوده و کذا تخم کراث بقطران سرشته و کذا ... صفر خائیده و کذا ... نهاده و کذا ... بر دندان وجع و ... و جعده ... و کذا مرو بورق و کذا امازو و علک البطم و کذا اقطران و کذا خولنجان و کذا دارچینی و کذا بیخ با ... و بیخ ... پخته و کذا اشنه یمانی در زیت و نوشادر و مازو و عاقرقرحا مساوی بقطران سرشته و کذا سنبل هندی و کذا ... و کذا آنکار و بورق و کذا نفط و کذا فطراسالیون و کذا افراسیون تازه و کذا حب الزلم و مضمضه ... و کذا شونیز و چوب صنوبر کوفته و کذا برگ ... و کذا بیخ ... و حب الغار و کذا جوز ... و کذا بیخ ... و کذا ... و کذا عود الفرح و کذا برگ ... و کذا بیخ خیری اصفر و کذا اهل هر واحد در سرکه جوشانیده و کذا مازو و بزرالبنج و بیخ قثاء الحمار و پوست بیخ کبر و کذا بیخ یا تخم ... و کذا برگ انجدان و عصارۂ آن و کذا بیخ ... و کذا ... و کذا ... و کذا مازریون و کذا بیخ سوسن اصفر و کذا بیخ ... و کذا فطراسالیون و کذا ... و کذا خولنجان و کذا غاریقون و کذا فلفل السودان هر واحد در آب جوش داده و کذا برگ ... و کذا ... و جوز السرو و مر و کذا بیخ سوسن ابیض هر یک در شراب جوشانیده و کذا کراث بسرکه و عسل و کذا ... بسرکه جوشانیده و کذا عصارۂ برگ ... آمیخته و گرفتن و عج ... آن بر مقدم سر و کذا روغن ... و کذا افراسیون خشک جوشانیده و کذا ... گرم در دهان و قطور آب ... مساوی در گوش و کذا روغن خردل نیمگرم بر دندان و کذا ... در گوش مخالف وجع نیمگرم و کذا عصارۂ بیخ ... و کذا عصارۂ ... در گوش و کذا عصارۂ ... مخالف دندان موجع ... بر دندان و ... بیخ ... و سرکه سائیده بر ناخن انگشت یا ناحیۂ ضرس موجع و کذا ... انگشت وسطی ناحیۂ ضرس موجع هر واحد مفید درد دندان است صاحب کامل گوید که بعد تنقیه بسبب ایارج فیقرا بر دندان بمالند و بمار العسل که در آن ... دفعه

جوشانیده باشند مضمضه نمایند و یا سرکه که در آن حب الغار یا برگ او یا پوست بیخ کبر و عاقرقرحا پخته باشند در دهن بگیرند و بدان مضمضه کنند و یا قدری بیخ قثاء الحمار
جوشانیده در دهن گیرند و یا شربق سیاه در سرکه جوشانیده در دهن بگیرند و خراطین در روغن سوسن جوشانیده نیز نافع ست و اگر ساکن نشود قدری فلونیای رومی
یا فارسی یا تریاق کبیر در سرکه حل کرده بپارچه یا پنبه در دندان نهند یا افیون بقدر حبه در دندان نهند و آب دهن فرو ریزند و دواء الکبریت و سنجرنیا مسکن وجع است
یا شحم حنظل در سرکه پخته مضمضه کنند و یا خشخاش و نمک سائیده در سرکه سرشته در ضرس نهند و یا بر دندان مالند و یا زنجبیل در سرکه و عسل پخته نهند و یا بر دندان
دردناک بمالند و یا فلفل پنج درم عاقرقرحا مویزج هر واحد دو درم بورق سه درم کوفته در عسل سرشته در ضرس بگیرند و یا افیون همچنان که سرشته بر ضرس نهند
مسیحی گوید که چون با وجع دندان لهیب در دهن و ورم و ضربان نباشد و عقب تخمه و تناول اطعمه بارده غلیظه عارض شود باید که اسهال بقوقایا نمایند بعده مضمضه و
غرغره با سکنجبین که در آن اذخر و فلفل و بابونه که در آن جوز سرو و ابهل و یا در آن عاقرقرحا و فودنج و صعتر جوشانیده باشند استعمال کنند و تکمید کله بجاورس گرم نمایند
و بیخ دندان دردناک را بعاقرقرحا و مویزج و خردل و شیطرج و بورق و فلفل و زنجبیل بمالند و از آن در پنبه گرفته بر دندان نهند و اگر کفایت نکند بیخ او جندبیدستر
و حلتیت و فلفل و زنجبیل و سعد و انیسون در عسل سرشته نهند و تقلیل طعام و تکثیر حرکت و حمام نمایند و اگر از این هم ساکن نشود آهن گرم کرده بمرات بر دندان
نهند. ایلاقی گوید که اگر ماده این علت بارد باشد اولا باستعمال ادویه رادعه تنقیه اسنان ابتدا نمایند تا که ماده را کمتر قبول کنند مثل شب یمانی بریان بسرکه سرکرده
و نمک مساوی چون بر دندان نهند و مازو و سوخته بسرکه سرکرده رادع ست و بعد از این بروغن گل بسرکه یا شراب انگوری مضمضه نمایند و روغن گل با سرکه هم رادع ست
و هم محلل و بعد سه روز ادویه محلله استعمال نمایند و چون ماده ریحی باشد هم ادویه محلله استعمال نمایند مثل سکنجبین و حرمل و بادیان و شحم حنظل و عاقرقرحا و حلتیت
و خردل و زرنباد و قثاء الحمار و کندش و ثوم و صعتر و مرزنجوش و مانند آن و ارزن با نمک در صره بسته گرم کرده از بیرون تکمید کنند تا ماده را از اصول دندان
بخارج بکشد و ورم پیدا کند و چون آماس گیرد درد ساکن شود و ادویه محلله ورم را زائل کند و بابونه خطمی بزرکتان حلبه در آب یا شراب بپزند تا مثل فالوده گردد از
خارج بر کله ضماد کردن محلل قوی ست و گاهی زعفران و جندبیدستر اضافه کرده باشند و مضمضه باین نیز نافع ست و چون دهن از روغن بابونه یا روغن شبت نیم گرم
پر کنند تسکین اوجاع دندان نماید. انطاکی گوید که هر چیز گرم بالفعل یا بالقوه مثل زرده بیضه گرم و نان گرم در دندان گیرند و فلفل و زنجبیل و سیر را درین نفع ظاهر است
و از مجربات من درین این دوا است و این نافع هر علت بارد از دماغ نزولی قسم مده است گلقند عسلی سی درم انیسون قرنفل تربد هر واحد پانزده درم تخم شبت
صعتر هر واحد پنج درم صندل سه درم مصطگی یک درم به دستور مطبوخی که در علاج درد دندان حار گذشت بجوشانند و کذا شربت ماء العسل با زعفران از وضعیات
این دوا است جندبیدستر ده قسط عاقرقرحا هر واحد پنج زنجبیل سعد سنبل کرکم قرنفل هر یک احد ده جندبیدستر یک درده چندان آب بجوشانند تا ربع بماند در دهن
گیرند یا به پنبه چند مرتبه گرم نهند و گویند که فلونیا و برشعثا و تریاق درین نیکوست و از وضعیات ناجیه نیست جندبیدستر حلتیت مرزرا وند طویل زنجبیل سعد
بزرالبنج فلفل بعسل سرشته نهند رازی گفته که روغن گاو یا روغن کنجد نیم گرم در دهان گرفتن تسکین درد کند بنا بر آنکه روغن تلیین عصبه میکند و تا موضع
بعید تر نفوذ می نماید و بگرمی خود ماده را تحلیل میکند و انگوزه و خردل در سرکه جوشانیده مضمضه کردن ماده را تحلیل نماید و یا شحم حنظل و عاقرقرحا و گلنار مساوی مطبوخ
بسرکه یا بشراب نیز محلل ست و برای سوست دندان یعنی حفظ مزاج طبیعی آن باید که ادویه قابضه با نسبه مثل اقاقیا و گلنار و مازو با محلله بیامیزند و مضمضه
عروق سفید عاقرقرحا شیطرج نیم کوفته در سرکه جوشانیده تحلیل ماده کند و در حاوی کبیر نوشته که جماعتی شهادت تجربه داده اند که این دوا وجع را زائل کند بگیرند
ثوم پنج استار کندر نیم مثقال برگ آس یک کف در سرکه بجوشانند و بچوب صنوبر حلکرده صاف نمایند و نیم گرم در دهن دارند بعده جاوشیر محلول در روغن
بلسان بر دندان بمالند و اگر روغن بلسان میسر نشود بدل او روغن زیت گیرند و ایضا پوست بیخ کبر راوند مدحرج عاقرقرحا بشراب و سرکه بجوشانند
تا النصف بماند در دهن گیرند و یا شحم حنظل دو مثقال حرمل چهار مثقال در شراب یا سرکه بپزند یا عاقرقرحا مویزج در سرکه پخته استعمال نمایند و اگر پودینه
کوهی فلفل سفید عاقرقرحا هر سه با موم مصطگی سرشته قرص سازند و خائیده و لعاب آن فرو ریزند بالخاصیت ماده را تحلیل کند و سنون فلفل مویزج
عاقرقرحا زنجبیل هر یک دو درم بورق سه درم بر دندان مالیدن محلل مواد غلیظ ست و تریاق اربعه و سنجرنیا و تریاق کبیر در دندان گرفتن

نافع است و دلک علاج مجرب است خصوصاً اگر ماده در جوهر دندان باشد وایضاً فوفل تنکار عاقرقرحا مساوی کوفته بیخته حسب القدر بیخو و ساخته در پنبه پیچیده در دهن دارند
و لعاب دهن بزیر اندازند که مجرب است و کذا بیخ کبر بدندان دردناک خاییدن درساعت ساکن کند بعضی گویند که برگ کنگیچ چون بر عضد جانب
دندان دردناک ضماد نمایند مسکن وجع درساعت است حکیم علی بدانتر نقل کرده که اگر مازو گلنار اقاقیا موی انسان نمک اندرانی کوفته
مثل آن آرد جو و عسل در سرکه بسوزند و در دوا استعمال نمایند سایر اوجاع دهن و دندان را مجرب است و درین باب مثل او ترکیبی نیست و بصحت تجربه شده
و اعظم النفع است و اجماع واقع شده بر آنکه شیلیح هندی چون مضغ کنند و یا در دست مخالف جانب ضرس درد ببندند [illegible] هر گاه بر آن یک شب بگذارند
اوجاع دندان را تسکین دهد حکیم علی شریف [illegible] می نویسد که اگر رطوبت غالب بود برگ شاهتره و سکبینج هر یک دو توله جوشانیده مضمضه کنند

علاج درد دندان از تولد دیدان

تخم گندنا و تخم پیاز و سیر و تخم ترب یا تخم سیر یا موم آمیخته بسوزند و بخار آن توسط انبوبه بدندان کرم خورده رسانند و گاهی بزرالبنج یا بصل یا سیر و تخم ترب [illegible]
بیخ نوشته که بزرالبنج و تخم گندنا هر واحد چهار درم تخم پیاز دو نیم درم [illegible] سرشته و حسب القدر یکدرم ساخته از یک حب تبخیر نمایند و یا برگ [illegible] در قدر
آب بجوشانند [illegible] بر دندان گذاشته بخوابند و مکرر عمل آرند و اگر [illegible] بجوشانند و کمی از آن گرفته در دندان گذارند
چون سرد شود دیگر گذارند و همین طور [illegible] عمل آرند تا آنکه تمام کرم [illegible] بیرون شوند [illegible] و اگر [illegible] ساییده در دندان [illegible]
[illegible] برای قتل کرم و تسکین درد مجرب است [illegible] آب [illegible] یک ساعت [illegible]
او دیگر سوراخ [illegible] کرم [illegible] آن تخم پیاز یا تخم
[illegible] سوراخ [illegible]
[illegible] بزرالبنج [illegible]
ساقط کردن کرم دندان بغایت مجرب است [illegible] کرم ابریشم یا تخم کتان یا تخم پیاز سوخته و دوا [illegible] آهسته آهسته کشیدن نیز برای قتل [illegible] دندان [illegible]
و بیخ و برگ و شاخ و گل و بار کتان تازه کوفته آب بگیرند یا بجوشانند و چند روز متواتر نیم گرم مضمضه کنند و اگر [illegible] قدری با بیخ کتان جوشانیده مضمضه کنند نیز مفید بود
و اگر عرق گوگرد بقدر [illegible] در پنبه نهاده بر دندان کرم دار نهند و یا آنکه اندکی گوگرد در [illegible] سرکه حل کرده [illegible] چوب [illegible] سوده
بر دندان کرم ناک گذارند برای تسکین درد و کرم دندان مجرب است و نهادن اندکی کافور و حلتیت در سوراخ دندان نیز برای قتل کرم معمول است
و قطور آب برگ دهتوره در گوش مخالف جانب درد دندان که از کرم باشد نیز مجرب است اگر عاقرقرحا یکدرم نوشادر افیون هر کدام [illegible] دانگ ساییده در دندان
[illegible] بالای آن اندک موم گذارند نافع بود [illegible] مجرب است [illegible]
ثقب [illegible] بر دندان گذارند نیز کرم را ساقط کند و اگر بزرالبنج [illegible] هر دو را سحق نموده بنادق سازند
و دود آن بگیرند [illegible] دندان بکشد [illegible] معجون العسل [illegible] سرشته اقراص سازند و بسوزند
تا دود آن بدان [illegible] سوراخ ضرس نهند [illegible] تخم گندنا [illegible]
سرشته [illegible] تخم پیاز [illegible] عاقرقرحا [illegible] آتش [illegible]
[illegible] دندان [illegible] ساکن کند و تحلیل ماده نماید [illegible]
درد و کرم دندان [illegible] فلفل [illegible]
ادویه تسکین [illegible] ضرس [illegible] گذارند
منقلع شود [illegible] ساییده [illegible] کرم را قتل کند [illegible]

و بیخ پرسیاوشان و بخ بنگ همه کوفته و مثل او جوز آمیخته بقطران بسرشند و بسوراخ دندان گذارند و بهتر از همه در قتل دیدان متولده و ضرس انیست که بیخ بنگ و ترمس و مرمساوی کوفته در سرکه جوشانند تا آنکه غلیظ گردد و بعده دوا مع سرکه در سوراخ اندازند که قتل دود و نجس چرک مجتمعه در آنجا کنند و با نوشادر بکجز و مر کجز و بیخ دو جزو و خاکستر نشاره ادیم کجز و همه کوفته در سرکه و قطران و عسل بسرشند و در سوراخ چکانند و بعد استعمال این بسرکه حسب الآس مضمضه کنند و ساعتها در دهن دارند و اگر چیزی که از سوسات بخور نبسیر که مضمضه کنند و سعد بخایند که این نسخ تو آنکه هم نماید اگر در ضرس سوراخ باشد انطاکی گوید که در کرم دندان نسخ شش و قیمه هم و حلتیت و پوست بیخ توت و حب الغار و بخور تخم گندنا و پیاز و موم زرد با پیه بز مرشته و القیح نافست اهل هند می گویند که عاقرقرحا یکجز و نوشادر افیون هر یک نیم جزو در سوراخ دندان کرم خورده گذاشتن نافع ست و گفته زنجبیل نرم سوده بعسل و سرکه سرشته در سوراخ نهادن مسکن درد دندان و نافع کرم خوردگی ست و اگر سهاگه با موم جمع کرده در سوراخ دندان کرم خورده بگذارند درد ساکن شود و اگر بچوب سیب مسواک کردن عادت سازند کرم بدندان نمی افتد و مانع درد دندان ست که از گرمی باشد و سهاگه بلیله تنها بر آتش نهاده از دسته آهنی صلابه کرده از آتش فرود آرند و باز صلابه نموده بر دندان مالند که نافع درد دندان از کرم خوردگی آنست و چون برگ یاسمین کشته صنعد یک نیم توله در یک آثار آب بجوشانند و هر گاه یا و آثار باقی ماند نیم گرم مضمضه نمایند نافع کرم دندان ست

علاج درد دندان از دیگر اسباب

اگر از ورم لثه و تزلزل اسنان باشد علاج آن نمایند بدستوری که در مبحث ورم لثه و تزلزل اسنان مذکور شده و اگر درد با ورم لثه بود قلع دندان در آن فایده نکند و درد دندان که از تحرک آن باشد اگر جنبش کمتر بود تدبیر آن کام نمایند بدانچه در مبحث تحرک اسنان می آید و اگر جنبش آن زیاده بود به از کندن آن علاجی نیست و آنچه بسبب تاکل دندان عارض شود علاج آن از مبحث تاکل اسنان بجویند و آنچه از نشوء سن زائد باشد بعدم غذا و با منع ماده باشد علاج آن استعمال مرواریست و تدهین مسکه و روغن بنفشه و بیرزح و پیه بادام تنها نیست و از اغذیه محبوسه و استفراغ و جماع منع نمایند و از اغذیه مرطبه مثل لحم حیوانی و چوزه مرغ خورانند و شیر ماکیان بمنع و روغن بنفشه و مغز اسنان بدروغن بنفشه سعوط کنند و بعد طعام در حمام داخل شوند و ما لا اطعمه در آن نمایند و سبوس آرد با قلا و نشاسته و شیر بز دورد با دام و شکر سفید مناسب بود و دایم با مغز نان سپیده و مرغ یا شیر و خود و دون او بسیار کنند و هرگاه دندان بحالت اصلی عود کند بحصول او را بگل سرخ و طباشیر دارد و عدس و گل نار و بستانی مکند و دیگر مقویات تقویت دهند و درد دندان که از انکسار یا انصداع دندان بسبب اجتماع ماده سدید در بن دندان باشد بدون آنکه حرکت نماید یا چیزی از خارج بنخ آن رسد فصد و استفراغ نمایند و اصلاح آن کنند اگر تشنج شده باشد بعده باصلاح غذا پردازند و عاقرقرحا و قنبیل و قسط در سرکه و یا شیر سرشته بدفعات بر دندان نهند و اگر از این فایده نشود بمضمضه بسرکه که در آن گل سرخ و گلنار و پوست مسوبر و بزر البنج جوشانیده باشند بعمل آرند و اگر تدابیر مذکوره کفایت نکند بنزع یا آهن داغ دهند

تحرک اسنان

جنبش دندان یا بسبب بادی مثل ضربه و سقطه باشد و یا بسبب داخلی مثل رطوبت رقیقه مرخی لثه و عصب مشدد دندان و یا تاکل عارض منابت اسنان و توسع آن و یا غلبه یبس محدث لاغری دندان و یا نقصان لحم عمور و یا ورم و یا ضعیف و قلت خون آن باشد و تحرک اسنان که بسبب کشادن تقعیر نبت دندان بصیبان عارض میشود و دوانچه بسبب نقصان لثه و لاغری دندان بمشایخ می افتد هر دو لا علاج اند تشخیص اسباب مذکوره اولاً از مریض بپرسند که گاهی صدمه بدندان رسیده است یا نه اگر اقرار آن کند سبب جنبش دندان همان باشد و الا بسوی لثه و دندان نظر کنند اگر گوشت لثه نقصان نماید سبب نقصان لثه باشد و اگر ورم نماید یا درد و ضربان باشد سبب ورم لثه بود و اگر لثه سفید نماید و چنان محسوس گردد که در آن خون نیست و آن بنا قیمن اکثر افتد سبب ضعف لثه باشد و اگر دندان لاغر نماید و بدن نیز لاغر و خشک و چشم غائر بود سبب یبوست دندان باشد و اگر دندان فربه و لثه مسترخی نماید و لعاب از دهن آید و در بیخ دندان سردی محسوس گردد سببش کثرت رطوبت باشد و اگر از این اسباب هیچ نباشد سببش تاکل کنارهای استخوان که دندان از در رسته است و بنظر نمی آید خواهد بود و بالجمله جنبش دندان بهتر

کہ باشد باید کہ صاحب آن از خائیدن اشیاء بدان و دندان از کثرت کلام اجتناب کند و بدست و زبان آن را حرکت ندهد و همان اگر چیزهای نرم بخورد و اگر علاج سود ندهد و جنبش بسیار باشد و در رسیدن آنکه دندان را بزخم جوزه یا بادویه قالعه برکنند

علاج جنبش دندان از کثرت رطوبت

بادویه گرم قابض علاج کنند مثلا عاقرقرحا پوست بیخ کبر جلنار سعد کوفی شب یمانی گل سرخ سنبل الطیب در آب جوشانیده صاف نموده مضمضه کنند و شب یمانی کزمازج گلنار هر یک یک جزو گل سرخ دو جزو یا یک سوده سنون سازند و سنون معمول که در آن تجربه رفتی داخل است و سنون زرد و دیگر سنونات و اطلیه که قابض و مجفف باشند استعمال نمایند و بعد از تنقیه بسهل بلغم تنقیه کنند و از چیزهای سرد و تر پرهیز نمایند و فلفل سپید گلسرخ گلنار سنبل الطیب جوز السرو مساوی سوده شب وقت خواب سنون کردن در تحریک اسنان که از رطوبت بود معمول است و کذا فلفل [illegible] هر کدام یک جزو فلفل سفید دار فلفل نمک سنگ سعد کوفی هر کدام دو جزو سوده سنون کردن در این کار بغایت مفید است و اگر تنها کوهی سوده فلفل سیاه برابر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] گلنار هر یک [illegible] عاقرقرحا [illegible] ناخواه [illegible] سوده مضمضه کردن نافع و سنون [illegible]

مساوی سوده مالیدن [illegible] هر دو دندان مالیدن [illegible]

[illegible] خوردن [illegible] دندان [illegible] سنون کردن [illegible] مالیدن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سنون سازند [illegible] دندان محکم شود و درد دور گردد [illegible] شب یمانی [illegible] تا دندان متحرک است

و ایضا پوست ببول دو تولہ کابلی [illegible] ماشہ سپند سه ماشہ کوفته در [illegible] آب بجوشانند [illegible] نمایند [illegible]

بیاید اقوال اطباء حکیم علی [illegible] نوشته که هیچ چیز دندان ضعیف و بنیان را [illegible] دندان را که سست و نرم شده باشد از فصد چهار رگ بهتر نیست و فائده این تجربه ظاهر شود و [illegible] گوید که [illegible] پوست انار ترش [illegible] گل سرخ گلنار مازو کزمازج شب یمانی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سنبل الطیب [illegible] گوزن سوخته

مساوی بعسل آرند و یا نوشادر و شب یمانی اشنان سنه برابر سوده بکار برند طبری گوید که علاج این نوع تنقیه بدن است بدانچه در باب فالج و لقوه گذشت و غرغره که در آن باب گذشت بعمل آرند و انچه بعده نیز که مذکور شده استعمال نمایند و چون تنقیه بدن و راس کرده شود بحسب امکان غرغره کنند و عموما تریاق کبیر و دلک نمایند اگر مزاج مریض یا هوا و وقت و بلد مانع نباشد و اگر این زایل نشود امر بغرغره ایارج نمایند تا دهن و عموما معتدل المزاج گردد بعده گلنار و آس و پوست انار و عفص بلوط و شب یمانی کوفته با سرکه عسل و آب بجوشانند تا مثل مرهم غلیظ گردد پس بگذارند تا سرد شود بعد از آن عمر دستان این دوا بنهند تا ایام متوالی و هر چه در دهن جمع شود بیرون اندازند و اگر از این معالجه صحت نشود بر دادن تریاق و دلک عموم بدن و در بعضی اوقات بدادن حب ایارج فیقرا که مسهل معمول از بلغم و در محلول [illegible] اصلاح آن [illegible] منع کنند و تدبیر او بتدبیر مفلوج نمایند و حفظ مزاج کنند و ادویه حاره [illegible] استعمال نکنند که مزاج او گرم گردد صاحب جامع و کامل گوید که سنون که مانع را کند هلیله زرد هر یک سه درم گلنار گل سرخ سماق هر یک پنج درم عفص بلوط [illegible] حب الآس [illegible] کوفته بیخته نافع است صاحب حاوی [illegible] که سماق تخم گل عفص بلوط شب یمانی [illegible] گل سرخ [illegible] صندل سفید [illegible] حب الآس مساوی کوفته بیخته بشب یا در روز سنون کنند و بعد استعمال آن بسرکه دگلاب مضمضه [illegible] اسنان را محکم کنند و اگر شب یمانی در گلاب و سرکه جوشانیده مضمضه کنند نیز دندان را قوی گرداند حب حبالی از جمله ادویه [illegible] پوست انار ترش هر یک [illegible] شب یمانی هر یک سه درم گل سرخ و سماق هر یک [illegible] درم [illegible] هر یک ده درم [illegible] کوفته بیخته [illegible] ایارج فیقرا [illegible] دندان [illegible] گویند که در اکثر حالات [illegible] کرده [illegible] گفته که کبوس [illegible] و [illegible] آرد جو هر یک [illegible] درم [illegible] گل کرده [illegible] در آتش [illegible] و ایضا نوشته که عصاره [illegible] سوخته [illegible] سوخته [illegible] و [illegible] اندرانی [illegible] و سرکه سرکرده عصاره [illegible] و اطراف [illegible] و حب البان [illegible] مساوی [illegible] عصاره گاو زبان و سرکه عنصل [illegible] و آب زیتون اخضر مطبوخ و عصاره زیتون سبز و مرد و سرکه یا شراب قابض آمیخته و آب حصرم و عصاره شاهتره سبز و طبیخ پنج انار ترش و حب الآس [illegible] برگ شجر مصطکی و طبیخ بسر و عصاره انار [illegible] طبیخ [illegible] کوفته در سرکه جوشانیده [illegible] پوست هلیله در دهن [illegible] زرد و ریاضت [illegible] کباب محرق [illegible] عفص [illegible] عتیق [illegible] زنجار حدید یا خولان هندی یا ثمر کرم [illegible] اکل [illegible] مع پوست [illegible] منفعت [illegible]

علاج جنبش دندان از ورم حار لثه و ضربه و سقطه دندان

در هر دو نوع تدبیری که در علاج درد دندان حار گذشت بعمل آرند و آنچه در فصل ورم لثه خواهد آمد بکار برند و سنون زرد و سنون [illegible] که در آن پوست [illegible] و آنکه در آن کهربا [illegible] باشد و خل [illegible] استعمال کنند و ایضا [illegible] تنقیه از فصد و حجامت نقره و مسهل [illegible] ادویه [illegible] پوست هلیله زرد و گلنار و سماق [illegible] مضمضات [illegible] قلاع [illegible] مذکور شد بعمل آرند و در [illegible] محلل چون آب گشنیز و روغن گل [illegible] طبری گوید [illegible] هلیله زرد و کابلی و تمر هندی [illegible] دلوست [illegible] اسهال [illegible] عدس [illegible] الراعی [illegible] سرکه [illegible] دندان [illegible] از این [illegible] قابض [illegible] لثه [illegible] روغن گل [illegible] قابض فائده [illegible] دندان را [illegible] گرم [illegible]

مساوی سوده مالیدن برای جنبش ان و استحکام دندان و تحرک اسنان که بسبب رسیدن ضرب بر دندان باشد معمول است و کهنگی دیوار سپیاری سوخته کتیرا سرخ و ... سیاه آمله

... خام و ... بیان نامه مساوی کوفته بیخته سنون ساختن برای جنبش دندان که بسبب ضربه یا سقطه از ... آن باشد ... مجرب است و الدم ... و

نوشادر ... مساوی ... سایند ... دندان ... مفید ... که ... بود ... و در ... حب ... فلفل ... هر یک ... باشد ... بساید ... روغن گل

صاف نموده روغن گل ... دو ... کرده ... در ... برای ... روغن گل ... طلا

علاج جنبش دندان از نقصان گوشت لثه و تاکل آن

فصد ... و جار ... نمایند و بعد از تنقیه ... صفرا و ... از گوشت و شیر ... پرهیز نماید و غذا اسفاناخیه و ... باید و ... با دام خورند و از گندرو ... و دم

... و دم الاخوین ... ساوی سنون ... استعمال نمایند ... که سبب نقصان لحم لثه یا سوء مزاج حار یا بارد یا تفرق اتصال از ورم و غیره باشد ... فقط

... علاج ... سبب آن ... و ... آنها ... نقصان ... گوشت لثه ... سنبل ... بندق هندی جوز هندی با دام تلخ

... مقل و ... روغن گاو ... کنند ... و فلفل سوخته برگ حنا برگ زیتون خشک هر یک ده درم سنون ساخته وقت شب بمالند و بالای

پان ... تخم ... صحیح ... دست ... پوست ... برگ آمله ... هر یک ... نمایند ... که مجرب است و سنون چنین که در آن

... درم ... استعمال کنند که ... مجرب است ... چون لثه ... شود ... و غیره ادویه ... که در ... دهن ... گذشت و هر چه

تا کل لثه ... بکار برند ... و ... استعمال نمایند ... بعض ... سوده و سنون معمول و سنون ... گلنار ... آمله

و شب یمانی و اقاقیا مساوی ... نیز مجرب است ... و ... و سوخته ... آمده است و اگر دم الاخوین ... مازو انزروت کندر جوز ... سوخته

... اقاقیا گل سرخ گلنار ... بلوط پوست ... هر یک ... کوفته ... وقت خواب بمالند برای انبات گوشت لثه ... مفید

... نافع ... حکیم ... پوست ... سماق ... مساوی ... برای انبات گوشت لثه مفید ... نقل از شیخ الرئیس

و مصطکی رومی کهربا گل و فلفل دم الاخوین ... بلیله سیاه پوست بلیله زرد آمله ... برگ حنا ... کشنیز خشک هر یک یک جزو نمک لاهوری

نیم جزو کوفته بیخته وقت خواب بر دندان مالیدن برای تقویت دندان و رویانیدن گوشت ... حکیم علوی خان ...

و قول ... اگر ... دم الاخوین ... سوسن مساوی سوده ... عسل ... مالند لثه را استحکام کند و گوشت ... مصطکی رومی

... مساوی کوفته بیخته مالیدن ... گوشت ... اثر ... ساید ... گوید ... تدبیر مذکور کفایت نکند ... ریاضت

کبار نمایند و بعد از آن این دوا استعمال کنند پوست انار ... درم گلنار ... و شب ... عاقرقرحا هر یک ده درم سماق پانزده درم کوفته ... آس ... قرص ...

و خشک کرده وقت حاجت سوده سنون کنند و ... دندان پوست انار سه درم ... دو درم و سماق و نمک هندی هر یک یک درم ... زرد

و مازو ... پوست انار ... گل سرخ ... سماق و فلفل ... مساوی و ساییده استعمال نمایند و ... سوخته در سرکه ... کرده یک جزو و نمک بریان

دو جزو و سماق ... ساییده ... آرند و گویند که اگر فائده نشود ... باید که ... کال ... داغ ... استاد ... داغ بسوزن طلائی ... فرمودند

علاج جنبش دندان از ضعف لثه و قلت خون آن پیوست و ندان

برای تقویت ... خون مانند گوشت ... زرده تخم مرغ ... خورند و برای ... لثه چیزهای گرم و ممسک و مقوی آن چون سعد و سنبل

... و سوخته ... مصطکی و گل سرخ ... باشد ... تر ... جمیع بدن ... باغذیه و اشربه ... و غیره نمایند مثل لبان و ... اللحوم ...

و ... بدن ... و استعمال ادهان و اشیای ... مثل روغن گل و ... آب برگ عنب الثعلب ... آرند

و سکون و آرام و کثرت خواب بعد غذا ... نمایند و بعد حصول ترطیب ... تقویت دندان ادویه بارده قابضه مثل سماق و پوست انار و گزمازج

... و شب ... گل ... سوده بر لثه بمالند و ... علاج ... اسنان ... باشد ... بکار برند ... از ... مقوی ...

گلسرخ است و همچنین مطبوخ آن و کذلک آب گلاب و کذلک ذرور تخم گل و مضمضه بطبیخ آن و خاییدن تخم گل و گل موسری و گذاشتن بر دندان نیز اثر تمام دارد و طلیها محکم
میکند دندان و لثه را و سنه بردن سوده مالیدن جید الاثر است و مصطکی سوده بالند و بخواب روند و اگر چهال یعنی چهال چهبر بیری بیا ماز و کمثر سفید سپاری
چهالیه مازو و سعتر در آب جوشانیده هر روز پنج مرتبه مضمضه کنند جهت تشنج و درد و تحرک دندان مجرب است و همچنین عاقرقرحا مسلم کزمازج گلنار کوکنار برگ آس و ...
پوست مغیلان در آب جوشانیده صاف نموده قدری ... اکسیر سوده اضافه کرده مضمضه نمودن ... سنون فوفل کزمازج مازو گلنار گل سرخ
جفت بلوط حب الآس مساوی ... تقویت و تشدید اسنان مجرب است ... مرحوم ... و دو نسخه سنون که حکیم اکمل ... خان ... از ... کرده بود
نیز برای تقویت لثه نافعست و سنون جامع النفع از مجربات حکیم علی و دیگر سنونات معمولی که در قرابادین ... شده ... قوال الاطبا ... گفته
که ... وتقویت لثه و استحکام دندان مجرب ... گوفته ...
... اگر ... و کذا ... گرم کرده در شراب ریحانی پنج بار ... و کذا ...
... و کذا ... و مضمضه ... الیضا ... اطبا ...
و برگ ... و عصاره ... عصاره ... باخشک کرده ...
تنها یا با طبیخ ... نافع ... اسنان ... کرده ...
و گلنار ... سنون سورنجان ... مضمضه بگلاب ... سماق ... سنون سورنجان ... سورنجان فوفل سعد کزمازج
گلنار پوست هلیله زرد صندل سفید گل سرخ شب محرق ... سنون ... گفته ... لثه را ...
محکم کند ... عروق صفر ... درم شب یمانی گلنار ... پوست ... سماق ... استعمال نمایند
و مراد از عروق صفر عروق زعفران است و گویند که این نسخه در اکثر ... تجربه کرده ... نافع یافتم ... شیخ ... و سنون ... اسنان ... درم
پوست هلیله زرد پنج درم قرفه پانزده درم دارچینی ... درم شب دو درم عاقرقرحا هفت درم نوشادر ... فلفل ... زعفران هر واحد یکدرم ...
سماق دو درم کزمازج ... مثقال قاقله چهار درم زرنباد ... درم گلنار چهار درم ... استعمال نمایند و کذا ... صندل سرخ ... فوفل هر واحد پنج درم
قرفه دارچینی ... جهار درم ... و ایضا ... شعیر ... قرص ساخته ... نهاده
در تنور گذارند چون ... سیاه شود بر آرند و یک جزو از آن بگیرند و از عود و گلنار و سعد و پوست انار ... هر واحد یک جزو ... سنون سازند و گاهی از
شعیر محرق ... بیست جزو ... سعد و فوفل و کزمازج هر واحد چهار جزو و از ... سنون میسازند و صاحب جامع ... کیلانی گویند که صندل
سفید گلسرخ ... سعد هر یک چهار درم ... کزمازج جفت بلوط شب یمانی هر واحد دو درم سماق تخم گل هر واحد ... درم ... سنون کردن ... اسنان
و ... همچنین اگر شب ... جوشانیده مضمضه کنند دندان را بغایت قوی گرداند ... گوید که در ضعف اسنان ... غنچه گلسرخ مع اقماع و تخم گل
و گلنار و سماق و کزمازج و مازو سوخته در سرکه ... حب الآس مفرد و مرکب سوده بطور لصوق بر دندان استعمال نمایند یا در آب یا در سرکه جوشانیده
مضمضه کنند و کذلک شب مطبوخ در سرکه ... همچنین شب مطبوخ بسرکه و عسل و کذا مازو مطبوخ بسرکه ... قوی
... نوشادر ... اصل ... اگر ... گل یا روغن مصطکی ... روغن گل ...
مصطکی ... الیضا ... ضعف لثه ... گلسرخ و عدس مقشر و شعیر مقشر و اصل السوس جوشانیده
نفع میکند و اگر ... سنون سازند جلای دندان و استحکام لثه کند ...
... سنون ... استعمال نمایند دندان و لثه را قوی گرداند ... استعمال این ...
بدل او تخم گل زرشک کزمازج برگ صنوبر برگ زیتون هر واحد ده درم ... بار تنگ ... درم و شب یمانی یکدرم و نوشادر نیم درم استعمال کنند

ضرس

یعنی کندی دندان و آن حالتیست که دندان را عارض گردد بسبب جنبش و بسبب بند کردن خواه از خارج بود مثل تناول چیزهای ترش یا قابض یا عفص خواه از داخل مثل صعود اخلاط ترش یا بخارات آن از معده و گاهی تابع تصور وهمی بود و عند مشاهده کسی که ترشی خورد و تشخیص این اسباب باید که اولا از شاکی ضرس حال خوردن و دیدن خورنده اشیای حامض وغیره بپرسند اگر اقرار آن کند سببش همان باشد والا حال آروغ ترش و کثرت آب دهن و قی ترش بپرسند که این نشان اجتماع خلط ترش در معده است پس اگر با وی علامات غلبه بلغم یافته شود سببش بلغم حامض باشد و اگر آثار سودا ادراک کرده شود سودا باشد علاج آنچه از خوردن ترشی در حیثیت باشد اگر مزاج گرم بود برگ و ساق خرفه یا تخم خشخاش بخایند و اگر برگ خرفه موجود نباشد تخم آن نیم کوفته در آب تر کرده عوض آن استعمال کنند و شیر تازه تنها یا خرما و ان تر کرده و یا زیت انفاق یا شیر خر نیم گرم کرده یا لعاب اسپغول مضمضه نمایند و در دهان نگاه دارند و روغن بنفشه بمالند و اگر مزاج گرم نباشد نمک و شهد بر دندان بمالند و صعتر یا درونج بخایند و یا نمک سوده بخایند و بمالند و یا روغن زنبق یا ترش دو سه بار بمالند و در دهن گیرند یا شوربای اسفیدباج سمین یا روغن بادام شیرین یا روغن ناردین در دهن گیرند و مضمضه بروغن نیم گرم و آب گرم و آب در یا شوربای نافع و مغز پسته و مغز جوز و فندق و نارجیل ناخته و مغز بادام شیرین و تلخ و حب المحلب بخایند یا کوفته بمالند و حلوای معمول از روغن بادام و زرده بیضه و عسل در دندان بلیغ النفع است و علک الانباط یا مصطگی یا موم زرد خاییدن و در وی روغن زیت که در ظرف مسی بر آتش یا در آفتاب نهاده باشند تا سطبر شود مالیدن سود دارد و اگر برگ حماض سبز مضغ نمایند و از انگشت سبابه تا دیر بمالند ضرس را که از خوردن ترشی لیمو و نارنج عارض شده باشد همان وقت زائل کند و مجرب است و آنچه از اجتماع بلغم ترش یا سودا در معده باشد اول تنقیه معده بقی و مسهل بلغم و حب ایارج و یا مسهل سودا نمایند بعد از آن ادویه مذکوره بخایند و بمالند و معجون فنداذیقون خوردن و حب الغار و مغز بادام تلخ و زراوند طویل و حلتیت و نمک طعام و شیر تیوع و عنصل مشوی و طحال مشوی خاییدن و در دندان مالیدن سخت سودمند است و کذا تریاق به روغن بان و مالیدن زهره گرگ نافع است و قرص علاج ضرس مدام با ایارج مسهل کردن و زائل شود و بعض داخل کرده اند که چون صمغ یا سداب بکوبند و بر دندان بمالند فی الفور ازاله ضرس نماید و امساک طلای گرم در دهن و ضماد فلفل سیاه و عاقرقرحا و زنجبیل خصوصا نافع است انطاکی گوید که علاجش دلک بخل است و لازم است مضمضه بگلاب و روغن آس که در آن مرد و سنبل و سعد پخته باشند و از آنجا این علت را نفع کند همه قابض و خوشبو مثل ماء ورد و سبز و گل سرخ و اقاقیا و صندل است و نمک و خرفه را در این نفع عظیم است و گفته اند که هر ترشی مضعف و مضرس است مگر سرکه بسبب لطافت که قبل فعل خود نافذ شود و خاییدن گشنیز و داشتن روغن گل در دهن مفید چون طول کشد تنقیه با ایارج و مالش آن لابدیست طبری گوید که هرگاه زوال ضرس بسبب ضعف دندان یا ضعف عصب دشوار گردد علاج او تقویت اسنان نمایند بد آنچه در وجع اسنان گذشت و اگر ضرس در اکثر اوقات بغیر سبب ظاهر عارض شود تنقیه بفصد باسلیق و مطبوخ افتیمون و غرغره با ایارج نمایند و از اطعمه ردیه و میوه ها بالکلیه منع کنند و باشد که از خوردن اشیای بارده ضرس عارض گردد و درین صورت اول نان گرم و کباب گرم یا زرده بیضه برشته بدندان گیرند چنانکه اشک از چشم بر آید بعد از آن در روغن گل اندک مصطگی زرد حل کرده گرم نموده بدندان گیرند و روغن ناردین و سوسن بمالند و یا ایارج فیقرا بمالند و اگر کفایت نکند تریاق کبیر یا روغن بلسان دلک کنند و موم بخایند و بقول صاحب مغنی سببش رطوبت باشد پس تنقیه فضول رطوبی نیز ضرور بود

ذهاب ماء الاسنان

یعنی رفتن آب از روی دندان و او حالتیست که دندان تحمل چیزهای گرم و سرد نتوانند و از ملاقات آنها ایذا یابند و از خاییدن اشیای سخت عاجز باشند و اکثر بسبب برودت کثیف شده و آن مقدمه وجع اسنان بود و گاهی از حرارت بجفاف عارض شود و این کمتر بود و فرق درهر دو سبب از وجود سرخی رنگ لثه و حرارت ملمس او و ملمس دندان در حالت اول و عدم این آثار در بارد توان کرد و علاج در بارد با دیان دو درم جوشانیده با گلقند عسلی ده درم بدهند و اگر اسطوخودوس ... در پخته ... اصل السوس ... مغز تخم ... بادیان و زراوند طویل مساوی کوفته بچه سفوف ساز و زند و نان گرم و زرده بیضه بریان و طحال بریان و عنصل مشوی کوفته بسرکه سرشته مدام گیرند نمایند و اگر از این تسکین نیابد ایارج فیقرا بمالند

و اگر ازین هم فائده نشود تریاق فاروق و روغن بلسان بالند و روغن خردل گرم کرده در دهن داشتن و مالیدن بسیار نافع بود و از قطران گرم کرده مرات مسح
دندان نمودن خیلی سود مند است و همچنین تخم کندر و خون شیر و طحال بسر که پخته بر دندان طلا کردن و اگر فائده نشود مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند. بعده دوا ی
مذکوره بعمل آرند و این دوا محرک آب دندان و نافع جمیع امراض اسنان و مقوی آن و اصول اوست بگیرند شاخ آس رطب از قریب قداح او لبلول چهار انگشت
و زنجبیل کبره اطراف او و بیخ کاکنج و جوزه السرو و گل سرخ و براده دندان فیل و شب یمانی هر یک بوزن مناسب علی قدر قوت و ضعفها و همه را در سرکه بجوشانند
و مضمضه نمایند و آب دهن بریزند و اکثر کسان درین علت طحال جمال استعمال می نمایند بطوریکه کباب بر آتش ساخته میخورند و بر دندان طلا می کنند و مرض بالخاصیت
زائل میشود و اگر بسبب حرارت بود مدام روغن گل که در آن کافور ریح جزو صندل تنها یا با کشنیز و تخم خرفه هر یک یکجزو حل کرده باشند بمالند و برآن لعاب اسپغول بگلاب استعمال کنند و
خائیدن برگ و ساق خرفه و تخم آن خاصة و مغز بادام سود مند است و کذا مالیدن بیه لبلاب و بیه ماکیان و هر چه بهر قلاع حار گفته شد بعمل آرند و اگر فائده نشود فصد و استفراغ نمایند

تآکل و تثقب اسنان

سبب پوسیدن و سوراخ شدن دندان رطوبت ردی است که دران نافذ شود و متعفن گردد و باشد که بسبیل ندرت برودت یا حرارت محدث این مرض گردد و در بادی رنگ دندان
بسبزی یا زردی یا سیاهی بحسب اختلاف رطوبت باختلاط اخلاط مختلفه متغیر شود علاج تنقیه مواد ردی از مسهل و حب ایارج نمایند و تقویت معده بهلیله مربی و اطریفل
صغیر کنند و از اغذیه بر قلایای سبزه معطره بر آچینی و غیره اقتصار ورزند و مضمضه و سنون از مقویات دندان کنند و ایضاً بهر تقویت دندان تا مواد فاسد را قبول
نکنند چیزهای قابض و مانع تآکل مثل عفص و ناردین و سعد و مازو و عاقرقرحا بمالند و بسرکه که دران قوابض مثل آس و گلنار و شب جوشانیده باشند
مضمضه نمایند و سک و مصطکی و اندکی کافور دران پر کنند و بعد تنقیه چو هر فاسد آن بسوهان تیز اشند تا بجاورا و متعدی نشود و ایضاً حشو سوراخ تآکل مثل
حلتیت و زباد و گل سرخ و مرداسنگ و سندروس و میعه و عنبر و مشک و مصطکی و را اکثر مفرد و مرکب بحسب قوت سبب و ضعف او بهترین ادویه است و بقول جالینوس
افیون و بزرالبنج درین مرض کافی است و تسکین وجع کنند و گویند که از اجود ادویه محلله رطوبت خراب سیاه سوده بعسل سرشته پر کردن است که درین باب عدیل
او نیست و پر کردن بجاوشیر در کاواک دندان نیز نفع می کند تآکل اسنان را و اگر فلفل عاقرقرحا با رزو مساوی ساییده بعسل سرشته در سوراخ دندان نهند
نافع بود و درد را ساکن کند و شونیز بریان در سرکه کهنه ساییده در ضرس متآکل نهادن منع از زیادت تآکل می نماید و کذا کاک عاقرقرحا و میویزج و زنجبیل و بورق یک
یک درم فلفل سیاه شش درم ساییده بسرکه سرشته نهادن و اگر این ادویه را خشک کرفته در ضرس متآکل کبس نمایند یا دلک کنند درد را ساکن کند و اگر عاقرقرحا
یکدرم نوشادر افیون هر واحد نیم درم باریک ساییده در ضرس متآکل پر کنند در حال درد ساکن کند و یا سعد و سک مشک فلفل عفص مازو و ناردین مصطکی شونیز
بورق عاقرقرحا هر واحد یک جزو حلتیت کبریت نوشادر میویزج بزرالبنج هر واحد نیم جزو باریک ساییده بقطران و میعه بیامیزند و ضماد به بسرکه و عسل حل کرده
اسنان متآکله را طلا نمایند که درین باب صاحب تحفه بلیغ النفع نوشته و سنون احمر و سنونی که در تقویت اسنان می آید نیز نافع و گویند انجاکه سوء مزاج حار سبب
بود افیون یا کافور پر نمایند و انجاکه سوء مزاج بارد بود حلتیت یا ثوم در سوراخ پر کنند و دیگر ادویه حاره و بارده و سفید دندان که در آغاز امراض دندان مسطور شد بهر
تعدیل سوء مزاج حار و بارد بعمل آرند و اگر تآکل اندک بود بسوهان تیز پاشند تا مستوی گردد و باقی آن را اچه بماند با آهن داغ دهند و بعد از آن بروغن زیت
و آب مرزنجوش مضمضه نمایند تا دیگر خورده نشود و اگر تآکل افراط کند و در اسنان کثیر بهم رسد اسهال صفرا و ترطیب تدبیر نمایند اقوال اطبا انطاکی
گوید که اجزای شجر زیتون و صمغ آن برای تآکل بغایت نافع و کذا مصطکی و سک حشوا و قطران و بزرالبنج مضمضه و سعد و فلفل و کلا و کذا خردل و حرف
شیخ الرئیس می فرماید که غرض در علاج تآکل منع زیادتی آنست و این به تنقیه جوهر فاسد از آن و تحلیل ماده منصبه بسوی او و منع دندان از قبول
این مواد و انصراف مواد از آن با استفراغات حاصل شود و ادویه مانع از تآکل مختلف اند پس اگر تآکل قوی باشد احتیاج بسوی دوای قوی شدید التجفیف
والاستعمال افتد و اگر ضعیف باشد آنچه دران تجفیف و قبض بود مثل آس و عفص و ناردین کفایت کند و استعمال این از هر صنف که مذکور شد
نمایند و اکثر از قسم حشو ازین بعمل آرند مثلاً سک و سعد و یا سک مسک تنها پر کنند که منع تآکل و تسکین وجع کند و یا مصطکی و سعد و یا مر و یا میعه

ویا مازو و حضض ویا میعه و افیون ویا قنه و کوکرد و حضض ویا علک البطم و فلفل ویا سک و علک البطم و اپودینه ویا شونیز سوده در سرکه و شهد سرشته
پر نمایند ویا کبریت بطور حشو ویا طلا بکار برند ویا زنجبیل و قنه بعسل و سرکه پخته سپس کنند که بغایت نافعست ویا حلتیت و قطران ویا شیح و حلتیت ویا حلتیت تنها
بموم بپزند تا تحلیل نگردد و دیگر آن شدید التسکین بزرگ و حشیش ویا بسبب تنها و بعد ادویه ویا حضض و زراج و حشو کافور بغایت نافع و مانع و بادی تاکل و مسکن
الم است و باید که بدانچه در حشیش و وجع اسنان گذشته است [illegible] تا باشد که گاهی ورشحا ادارا چند بید عاقرقرحا و افیون و [illegible] ویا فلفل و قاقله بعسل
ویا عاقرقرحا در بعسل و حبة الخضراء بعسل ویا [illegible] که بدان سرکه اندا خته باشند بجوش آورده باشند ویا جگر [illegible] ویا کبریت بدوشش آن حضض ویا فلفل
و شیر [illegible] ویا بورق و عاقرقرحا ویا قنه و بزر البنج [illegible] افیون استعمال می نمایند و دوای چند است [illegible] بورق و بزر البنج و [illegible] عاقرقرحا
و فلفل هر واحد [illegible] و افیون [illegible] [illegible] فلفل [illegible] افیون [illegible]
[illegible]
و گاهی در آن [illegible] کرده حشو و گاهی [illegible] [illegible] آن بیخ عاقل [illegible] [illegible] و گاهی
قطورات در تفسیر تاکل استعمال میکنند مثل [illegible] و [illegible] جوش داده در تاکل [illegible] [illegible] است [illegible] ماکول
روغن بادام بچکانند **الطبا قی** و بعضی گویند که چون [illegible] دندان و وجع را بجز تبخیر القطران ویا شونیز و مویزج و بزر البنج [illegible] نافع بود و در سوراخ
دوا بسیار پر کنند که درد زیاده کند بلکه بقدری که جای خفیف باقی ماند و چون قطران بعسل آمیخته گرم کنند و در صوف گرفته [illegible] دندان گذارند [illegible] از تاکل [illegible] تسکین وجع
نماید و کذا عاقرقرحا افیون زعفران بقطران عسل آمیخته نافع [illegible] [illegible] دندان است پس اگر ماده اندک باشد از [illegible] دندان زیاده
سوراخ نکنند و ادویه خفیفه نهادن کفایت کند و اگر ماده بسیار باشد اول [illegible] [illegible] علاج دندان کنند و [illegible] [illegible] است که
که تثقب در سن از [illegible] اخلاط حاد اکال بسوی عمود [illegible] [illegible] [illegible] اگر قوانین آن و جب کنند استفراغ [illegible] تنقیه
تنقیه دماغ و بابکه [illegible] جوشانیده باشند سرکه و روغن گل [illegible] کرده [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] تا رطوبت
منجلب مجتمع در دهن خارج شود و اگر [illegible] [illegible] سوخته شاخ گوزن سوخته شب یمانی
اجزا مساوی [illegible] سیاه هر دو [illegible] آمیخته بسایند [illegible] اصول اسنان و عمود [illegible] [illegible] و اگر اندکی افیون و بزر البنج افزایند بهتر باشد و اگر درد نباشد
متعرض تقلیع آن نشوند ویا گیرند تخم خرفه و طباشیر و گلنار و مازو سوخته و عدس سوخته [illegible] سرکه کهنه بجوشانند [illegible] [illegible] فتیله از پنبه
ساخته درین دوا آلوده و در ثقبه نهند که تقویت دندان و حفظ از مداخلت ریح و از [illegible] نماید و اگر درد اندک باشد منع از مضغ نکنند و باید که آن پنبه را هر روز
بر آرند و باندکی سرکه و گلاب و روغن گل مضمضه نموده تجدید فتیله هر روز همین طور کرده باشند و دیدم شخصی را که در [illegible] لحم عمود را در [illegible] که بالای دندان آید
و صاحب او از مضغ اشیا متاذی میشد تا آنکه از آن سیلان دم نماید بمضغ صبر [illegible] [illegible] اشاره بقلع دندان او نمودم هرگاه قلع نموده شد لحم نابت
باقی ماند و بران شئی اکال نهاده شد حتی که بحالت اصلی رجوع نمود و بعده بیخ دندان از سرکه و مازو و پوست انار و غیره که مذکور شد نهاده شد و زمانی صاحب او
از ان متاذی بود و بعده صحت یافت و موضع محکم گردید شیخ گوید که در ثقبه اسنان ماکول موضع علتیت یا بورق یا سکبینج یا تریاق یا مر یا قطران یا میعه
سائله یا مازو یا صمغ البطم یا قنه یا فلفل یا بیخ حماض یا [illegible] یا پوست بیخ کرنب یا زاج یا شب بعسل یا مویزج یا شونیز مفرد یا مجموع بحسب حاجت سائیده از خارج بمالند
ویا از داخل اکال پر کنند ویا گیرند مازو و نطرون و سوخته بعسل سرشته در تاکل بچکانند ویا خردل بعسل سرشته در ثقبه پر کنند ویا مویز فلفل بکوبند و پر کنند ویا زراج
حشو نمایند و اگر وجع شدید باشد در تاکل فلونیای فارسی مع افیون اندک پر کنند ویا عاقرقرحا در سرکه جوشانیده مضمضه نمایند و کذا پوست بیخ کبر یا برگ کبر در سرکه
پخته در دهن گیرند و کذا ازراوند و عاقرقرحا چون بشراب بجوشانند حتی که نصف بماند تا دیر مضمضه نمایند ویا فلفل و زنجبیل سائیده بعسل سرشته در تاکل نهند و از خارج طلا
سازند ویا فلفل ده درهم عاقرقرحا مویزج هر واحد چهار درهم بوره ارمنی شش درهم بعسل سرشته پر کنند و از خارج بمالند ویا گیرند کبیکج و کندر و فلفل و قطران سرشته نمایند

پس اگر تاکل قلیل باشد اسبغاناخ تبر شسته تا مستوی گردد و باقی را داغ خشک سازند بزیت مع آب زیر و مطبوخ شاینده و هند که آن تنقیه و تقویت نماید و تاکل باز دارد و اگر سیاهی را داغ دهند سیاه شود و تاکل نماند و صاحب کامل نوشته که در تاکل اسنان به کردن قند یا قطران با شیافت سابیدن و مجرب ست و حشو سفید تخم تاج ششش و نیک و سرکه دیا کندر وقلیمیا با صمغ زیتون ریا شیره انجره یا بیخ فلفل الماء و یا صمغ انداسیون و یا تنکار و یا غدیه یا قطلیخ یا سیمن بری یا چرک بدن آدمی یا فلفل و یا زرنیخ یا بیابلج گرم و یا تخم خرما سوخته بجز سابیده در عسل سرشته و یا زنجفر و یا زاج و مثل آن قنبیل سابیده و یا فوتنج نعمس و یا صمغ سداب هر واحد درثقبه و تاکل ذکر و فتن مرتجر و زیت با من و قطور آب برسند و اطراف نیم اوکیه ارغوره بورق در دندان متاکل و ضماد بیخ زیتون سوده دیا برگ و لبث مطبوخ با سرکه و مضمضه بدان و کذا مضمضه بپوست بیخ کادر بسرکه و شراب جوشاینده هر یک اسکن درد و مانع از دیاد تاکل ست و نعناع بستانی نیز مفید و قبول رازی حجامت بشرط و جمیع اسنان متاکل را نافع ست

تفتت و تکسر دندان یعنی ریزه ریزه شدن و شکستن دندان

و فرق در هر دو همین ست که در تفتت اجزای صغار از دندان منفصل میشوند و در تکسر اجزای کبار از آن جدا گردند و اکثر سبب این استحاله مزاج دندان برطوبت بود و گاهی از یبوست شدید عارض شود و فرق میان هر دو بسبب از لاغری و باریکی و خشکی دندان و وقوع او اکثر بنا قهین و مرتاضین و مشایخ در یبس و ضد آن در برکوفه و تا نکرد و ایضا تغیر رنگ یا تاکل دندان بر رطوبت مادی دلالت کند علاج در رطوبی منع ماده و تقویت دندان بقوابض قوی چون شب یمانی و مازوی سوخته و غیر که مذکور شد باید کرد و بعد از آن ادویه محلل استعمال نمایند و شب و نوشادر درین قوی التاثیر ست و خربق سیاه بعسل سرشته شیلی سوده مند و سنون سعتر درم بلیله زرد و نمک هندی هر یک پنج درم قرنفل زرنبا و هر واحد پانزده درم دارچینی کز مانج هر یک سه درم شب یمانی زعفران سماق هر یک دو درم عاقر قرحا هفت درم نوشادر فلفل سک هر واحد یک درم قاقله کلان هر کدام چهار درم کوفته بیخته برای تقویت دندان نیز نافع ست و در نسخه جرجانی وزن زرنبا و چهار درم ست باقی به ستور و یا بگیرند کشک جو کوفته و آن را بعسل واندکی قطران آلوده در کاغذ پیچیده در خشت در تنور گرم نهند تا سیاه شود پس بگیرند و از آن با عود خام و گلنار و سعد و پوست انار و نمک هر واحد یک جزو آمیخته بسایند و بکار برند و باقی تدبیر از بحث تاکل اسنان اخذ کنند و در یبسی که غیر الیبوست بنا بر منع زیادتی مرض اغذیه مرطبه مثل ماء الشعیر و ترید و اسفاناخیه و ادویه مرطبه دهند چنانچه در علاج امراض یابسه و اجتی و تشنج یبسی ذکر مسطور شد و از مضعفات پرهیز نمایند و لعاب اسپغول و سفیده بیضه مرغ و شیر خر و روغن بنفشه مجموع یا آنچه بهم رسد باهم آمیخته بر دندان نهند و بدان مضمضه کنند و با دهان بازه رطبه مثل روغن بنفشه و بادام که درین باب بغایت مفید ست تدهین نمایند و نیم گرم کرده در دهن دارند و بسکه و تخم لعاب طلا کنند

تغیر رنگ دندان

سببش انصباب ماده ردی فاسد از دماغ و معده و در جوهر دندان ست که آن را بحسب رنگ خود متلون گرداند پس در صورت غلظ ماده یک دندان یا زیاده از آن بزمانی دراز از لون طبیعی بر گردد و چون ماده رقیق باشد در جمیع دندان بسرعت منبسط گردد و مجموع را متغیر سازد و با یکجا استدلال بر نوعیت ماده فاعل از رنگ دندان توان کرد مثلا اگر رنگ زرد باشد بر صفرا و اگر سیاه بود بر سودا و اگر باذنجانی باشد بر خلط محترق که در آن قوت دم و عفونت او بود و اگر سبز باشد بر سودا مرکب از صفرا و سودا و اگر جصی باشد بر بلغم غلیظ دلالت کند علاج حسب ماده از فصد قیفال و حجامت و مسهلات و حب ایارج و غرغره منقیه تنقیه بدن و دماغ نمایند مثلا اگر رنگ زرد بود مسهل صفرا و حب بنفشه یا حب اهلیله یا ایلیاجات و مطبوخ هلیله و شیر خشت و تمر هندی و مانند آن تنقیه صفرا نمایند و از بیخ کاکنج و جوز السرو در سرکه جوشانیده مضمضه کنند بعده بروغن گل گرم کرده یا زفت در سرکه پخته و یا از پوست بیخ کبر مع مصطگی کوفته بروغن گل پخته طلا سازند و بهتر آنست که با آب عنب الثعلب سبز و سرکه مضمضه نمایند و یا آرد جو و آرد عدس و خطمی در سرکه و آب عنب الثعلب پخته بر دندان گذارند و اگر سیاه باشد تنقیه از مسهل سوداوی حب افتیمون یا مطبوخ افتیمون و ایارج نمایند و عسل دو جزو و آب بیخ جزو و مستعمل کوفته بجوشانند تا ثلث برود و بدان مضمضه کنند و قدری بیخ کبر و افسنتین و افتیمون و اشنه و مصطگی در روغن گل پخته طلا کنند و بمالند و رعایت عمومی عضو بدارند و اگر ورم کند یا صلابت او بحرارت متغیر گردد استعمال این مضمضه و طلا ترک نمایند و بسرکه و آب عنب الثعلب و گلاب مضمضه کنند و سنون قنبیل پنج درم فلفل دو درم حماما یک درم

انیسون نیم درهم بادام سوخته یکدرهم سوده بر دندان بمالند و دندان سیاه را نیز سیاهی دندان بالیدن شیر و پوست بلیله زرد و در نسخه دیگر پوست بیخ حصرم سوخته چهار درهم زبد البحر
دو درهم سوده بمالند بهیست و در تحفه سعد سوخته پنج درهم عوض بادام سوخته نوشته و اگر بسبب حمی و طاقتی او تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج
و ایارج فیقرا و اطریفل و قوقایا و ایارج لوغاذیا نمایند و بعد ازان مضمضه بسکنجبین و عاقرقرحا غرغره کنند و روغن مصطکی نیم گرم بمالند و اگر در بیخ و کنارهٔ دندان باشد
بپاشانند و اگر در بیخ دندان باشد علاج همچو علاج چرک دندان است و زنگار و قدری نمک و زاج ساخته و قدری زرنیخ زرد مخلوط کرده بر دندان نشانند و اگر رطوبت در آن
آمیخته بر دندان گذارند و از هوا تا چهل روز محفوظ دارند و اگر مریض طفل باشد و زرد رنگ طلا نمایند و اگر مرض در سطح ظاهر دندان باشد با آهن بخراشند و خون
خفاش و خاکستر سلحفاة بحیه متواتر مالیدن و کذا خردل در شراب سرشته طلا کردن در آن نافع و حفظ صاحب این علت از هوا و شیرهٔ آب سرد و اشیای بارده بالکل
ضرورست و گویند که بعضی بسبب غلظ ماده و لزوجت او متعسر العلاج ست و نافع ترین ادویه درین قسم در باد نجانی آنست که حنظل از تخم پاک کرده در سرکه
بجوشانند و بوی مضمضه کنند و بر دندان طلا سازند و علاج بادنجانی قریب علاج اسود است و علاج اخضر قریب از علاج سیاه و زرد نمایند و دوای مجرب ابو ماهر
جمیع انواع او بعد تنقیه هرگاه تغیر کهنه باشد و دندان متحرک نبود آنست غاریقون خاکستر گرم گل سرخ مصطکی هر یک یک جزو توبال مس هر یک نیم جزو کوفته در
سرکه کهن بجوشانند حتی که غلیظ گردد پس سرکه بریزند و بار دیگر بر و غن ناردین بجوشانند تا آنکه غلیظ شود و بر دندان طلا نمایند و آنچه در دهن جمع شود بیندازند و چهار بار و غیر هر
گویند که بعد تنقیه بدن و دماغ از خلط موجب غرغره آبیکه دران تخم کبر و بادیان جوشانیده باشند و بعده جالی دندان مثل شاخ گوزن سوخته و بیخ نی فارسی سوخته
بر دندان مالند و شاخ گوزن سوخته و بیخ نی سوخته و پوست بیضه شترمرغ سوخته و آرد جو سوخته و پوست بیضه ماکیان سوخته و کف دریا و شیح سوخته و مهر
سوخته هر واحد سه درهم سنباذج نیم درهم کوفته بیخته سنون سازند که درین باب بغایت نافع است و یا بگیرند عدس مقشر و جو کوفته و خطمی در سرکه کهنه بجوشانند
مضمضه سازند و یا بگیرند حنظل منقی از تخم یکدرهم و فلفل دو درهم و در سرکه جوشانیده مضمضه نمایند شیخ می فرماید که علاج تغیر رنگ دندان بدانچه محلل و جالی باشد
و جالی باشد مثل فلفل و پودینه و قسط و زراوند مدحرج و حلتیت بجا آیات که در علاج حفر مذکور گردد آنچه باید کرد و سنون زراوند بگیرند و شاخ گوزن سوخته
دو جزو مصطکی سه جزو روغن گل پنج جزو سوده استعمال کردن نیز بهترست و یا قلیشو و نمک بریان و شونیز هر واحد چهار جزو سعد پنج جزو سنبل الطیب یک جزو
فلفل شش جزو سوده بمالند که دندان را سفید گرداند و یا بگیرند نمک سوخته سه جزو و سازج دو جزو و سنبل الطیب یک جزو و یا خاکستر صدف چهار جزو و گل سرخ
پنج جزو و سعد سه جزو و فقاح اذخر یک جزو سائیده سنون سازند بقول سید جرجانی اگر تغیر لون در یک دو دندان باشد سنون جالی علاج کنند و اگر بیشتر باشد
علامت کثرت ماده بود پس ابتدا به تنقیه بدن از حب قوقایا و ایارج و صبر کنند و هر روز ایارج فیقرا غرغره کنند بعده سنونات بکار برند و سنون قسط زراوند مدحرج
حلتیت هر یک سه درهم کف دریا مسحوق بیاقلی سنباذج هر یک دو درهم نیز محلل ماده است و در نسخه دیگر سعد پنج درهم عوض حلتیت ست انطاکی گوید که در
مجرد تغیر رنگ دندان جلا بنقیات کافی باشد و از مجربات خاکستر شیح و صدف و اظلاف و شیح سبز که هست و اینکه بگیرند گلنار و بلوط دمازو و فلفل و گل سرخ
مساوی و لقطران سرشته بر مسک و اسپاک آن مداومت کنند و نمک و شکر و اشنان را در بنجا خزیه اختصاص ست بعضی اوائل ذکر کرده اند که مضمضه
بآب حمات خصوص که شبیه با نطرونیه باشد مزیل تغیر رنگ دندان ست و کزمازج زنجبیل زبد البحر دارفلفل قاقله صغار هر واحد دو درهم نمک بریان ده درهم
جو سوخته هفت درهم و گاهی عود سوخته پنج درهم مشک سه درهم اضافه نموده میشود کوفته بیخته سنون سازند که جالی دندان و دافع زردی و سیاهی آن
و مطیب نکهت و مقوی اسنان ست و اگر زبد البحر نمک برشته هر یک دو درهم زراوند طویل سک و حب الآس هر یک سه درهم عود سوخته جو سوخته سفال چینی
کزمازج گلنار عاقرقرحا قرنفل سازج هندی گل سرخ سعد سماق هر یک پنج درهم کوفته بیخته بر دندان مالند بوی دهن خوش کنند و دندان را سفید گرداند

حفر و قلح

و آن جسمی ست مانند سفال که در بیخ دندان متحجر شود بنوعی که قلع او دشوار گردد و رنگ آن نیز سیاه و سبز و زرد میباشد و سبب او تصاعد بخارات غلیظ
از اخلاط مجتمعه در معده است که بر ظاهر دندان نشینند و چون آن را پاک نکنند و از مسواک و سنونات غفلت ورزند و هنگام خواب دهن بند دارند و قبل هضم خوا

کنند و ریاضت کم نمایند حفر و قلح حادث شود و شناخت اخلاط محدث بخارات از رنگ قشر شود که در تغیر رنگ دندان گذشت باید کرد و علاج تنقیه بدن و معده بقصد
مسهل از خلط غالب کنند و سنون جالی مانند زبد البحر و خاکستر صدف و نمک و شاخ گوزن سوخته سائیده بر دندان بمالند و گاهی آبگینه سوده و شبح سوخته و
سنباذج افزوده وزن هر واحد سه درم و سنباذج نیم درم میکنند و مسواک نمایند و آنچه مستحکم باشد باهن از دندان جدا کنند پس سنونات جالی استعمال نمایند و حفر
دندان را بروغن چرب سازند و شیخ می فرماید که ادویه جالی و منقی مثل کف دریا و نمک بعسل سوخته و خزف چینی و خاکستر صدف و خاکستر بیخ نی و زراوند مدحرج و شعیر سوخته
و نمک اندرانی مساوی گرفته سنون سازند و اگر خواهند جلا دهند سوخته اضافه کنند و آبگینه قلیه هم سوخته یک جزو و قلقل یک جزو و حماما یک جزو و سماق دو جزو
و حمص سوخته ده جزو گرفته استعمال نمایند و اگر مفرط و قوی باشد زنگار بعسل آمیخته بمالند و اگر اسفیداج و مانند آن بیامیزند بسرعت پاک کند و آنچه دندان را فی الحال
سفید کند سفال ظرف چینی سوده یا آبگینه سوده یا اسفیداج و سنباذج و سنگ الماس سوده است و گویند که شبح و مرجان و خزف چینی و زاج و پوست بادام همه سوخته
هر واحد نیز جالی دندان است و کذا پوست سلحفاة محرق و نمک اندرانی مساوی و کذا الید و کذا خاکستر خیوط کرم و کذا زراوند مدحرج و کرسنه مساوی بعد تمضمض
بسرکه کبوس هر واحد نافع حفر است صاحب کامل گوید که آنچه جالی اسنان است بگیرند آرد جو بعسل سرشته سوخته و تین محرق هر واحد سه درم
زبد البحر و شبح سوخته و مرجان بحری و پوست بیضه سوخته هر واحد دو درم باریک سائیده سنون سازند که جلای قوی نماید و ایضا شبح محرق و حجر قیسور و
زبد البحر و شاخ گوزن سوخته و نمک اندرانی هر واحد یک جزو بیخ نی سوخته دو جزو سنباذج ربع جزو سه چهار طرف چینی نیم جزو همه را باریک سوده سنون سازند و ایضا
نمک اندرانی دار چینی مساوی کوفته بعسل سرشته بسوزانند بیخ نی سوخته هر واحد سه درم شاخ گوزن سوخته و پوست بیضه شتر مرغ سوخته هر واحد دو درم بورق چینی
ظرف چینی هر واحد یک درم سنباذج نیم درم جمله باریک سائیده سنون کنند که قوی الجلا است انطاکی گوید که تنقیه خلط غالب بدانچه مناسب آن باشد واجب است
مثل ایارج در بلغمی و مطبوخ افتیمون در سوداوی و طبیخ ایارج در [illegible] و تمر هندی با آلو بخارا در صفراوی اصلاح ازان و فصد چهار رگ و حجامت صدغ در دموی چیزی نیست و در
خواص [illegible] است که بهر اشقاق از حفر دوست دارد و حجامت منتهای طرف اعلی از گوش او کند و من دیده ام که فصد شریانی که میان ابهام و سبابه است باید جهت
تنقیه [illegible] اعضای [illegible] اسنان حفر را نفع کند بشرط مخالف جهت و فصد او از جانبین چون مرض عام بود پس بعد تنقیه اگر باده [illegible] صلب
با آهن ازاله آن کنند و الا سنونات جالیه کافی باشد صاحب خلاصه گوید که اگر صدف مروارید یک جزو عقیق سرخ برگ مورد گل سرخ هر کدام نیم جزو
نمک اندرانی شب یمانی نوشادر و [illegible] هر کدام ربع جزو همه را در ترشی لیمون یک شب تر کرده بدارند انگاه مثل مجموع آرد جو اضافه نموده با عسل سرشته بکوزه نو
اندوده بگل حکمت گرفته بسوزانند و باریک سائیده استعمال نمایند دندان را جلا دهد و تغیر رنگ اسنان و حفر را زائل سازد و لثه را محکم کند و گوشت آنرا [illegible] خون
او باز دارد و مجرب انطاکی است قلح [illegible] گویند که مرض معروف بقلاع علتی است که در بیخ دندان حادث میشود و از آن دندان سبز میشوند و بر آن چیزی شبیه بزنگار [illegible]
اخضر اللون می نشیند و اکثر آن عمر را فاسد میگرداند و سبب بخارات رطوبی غلیظ است که در آن حدت و حرارت اندک باشد و بطول زمان بر دندان منعقد گردد و
خضرت او از رطوبت قلیل است که بخارات سوداویه کثیر با آن مختلط گردد و اگر رطوبت بسیار بود و اندک حرارت بیفزاید در اصول اسنان سواد حاصل شود
اگر حرارت شدت کند و جزو رطوبت کثرت پذیرد و چیزی حدت با آن شامل گردد در بیخ دندان صفرت حادث شود و علاج قادح اینست که اگر قوا متین
باشند فصد قیفال نمایند و استفراغ اول بمطبوخ افتیمون بعده بحب ایارج نمایند و میان مطبوخ و حب ایارج فاصله هفت روز دهند و تغذیه باشیای
ناشفه مثل تیهو و تیح و قلایا و زرده بیضه نیم برشت و مزوره زیرباج شیرین بعسل سازند بعده آنچه بر دندان است از آهن برفق حک کنند و از دندان
و خلایج دندان را صاف کنند بعده مضمضه بآب گرم که در ان حاشا جوشانیده باشند بعمل آرند و بعده دلک کنند بعسل و نطرون بر دندان طلا نمایند
و مویزج و عاقرقرحا غرغره کنند اگر مزاج گرم نباشد و بروغن مصطکی و مانند آن سعوط نمایند و اگر در عمر فساد باشد قادح با آهن بردارند و سنون تخم خربزه و طباشیر
و آرد باقلا و آرد عدس و کشنیز سوخته و گل سرخ و زبد البحر و نمک اندرانی و شکر طبرزد و شعیر محرق و عود محرق مساوی باریک سائیده بر دندان و لثه بمالند بعد ازان
بسرکه و گلاب و روغن گل مضمضه نمایند و اگر قادح اصفر اللون باشد مطبوخ هلیله زرد مع تمر هندی بنوشند بدینطور که بگیرند پوست هلیله زرد پانزده درم تمر هندی

سی درم و ترنجبین منقی پانزده درم و آلوی بخارا بیست عدد و عناب سه و مویز منقی پانزده درم و اصل السوس مقشر پنج درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا آنکه بیک رطل آید پالیده صاف نموده ده درم مغز خیارشنبر در آن مالیده باز صاف کنند و نیمگرم بنوشند بعد از آن آنچه بر دندان باشد دور کنند و سنون مذکور را کار نمایند و بسرکه و گلاب و روغن گل مضمضه سازند و اگر قلح سیاه باشد علاج او مرکب ازین دو علاج نمایند صاحب حاوی گوید که تنقیه فم معده بقی و حقنه مسهله و تناول نقوع مشمش و ماء الفواکه نمایند و لزوم مسواک سازند و سنون جالی که در علاج تغیر رنگ دندان مذکور شده استعمال نمایند و از خوردن همه حلویات و مانند آن اجتناب ورزند انتهی و بعضی کسان که توجه بتصفیه دندان ندارند اجزای غذای مأکول در اصول اسنان باقی می‌ماند و لاجرم چرک گردد بعد زمانی همان اجزا بحرارت دهان متحجر میگردد پس قبل از آنکه سفال گردد بمسواک و سنونات جالی زائل توان کرد و بالجمله در دفع چرک استعمال سنونات مذکوره کافی است و دیگر ادویه مصفی دندان مثل سنون صدف سوخته اسفنج سوخته تخم تربد سفید و اگر سپیاری چهالیه سوخته کات سفید بریان فلفل دراز هر یک چهار ماشه نیله تهوتهه سوخته یک ماشه کوفته بیخته سنون سازند برای چرک دندان نافع و سنون سفال چینی کف دریا اشخار نمک اندرانی هر یک سه درم جو سوخته عود سوخته عاقرقرحا هر یک دو درم قرنفل کبابه چینی هر یک نیم درم کوفته بیخته بالیدن دندان را جلا دهد و محکم سازد و گوشت لثه برویاند و بوی دهن خوش کند و سنون نمک و شکر و زبد البحر مساوی نیز مصفی دندان است و اگر اشخار زرنیخ زرد سوده مثل آن آرد عدس گرفته در سرکه بسرشند و بکوزه مطین کرده در آتش نرم مشوی سازند و سائیده بعد مضمضه بسرکه استعمال کنند و در آخر روز و شب بار روغن گل و سکر بالند درین باب مجرب است ایضا بقول سویدی سنون مروارید و عقیق و کرکی و مقل حجازی و قیشور محرق و قرن الایل محرق و قرن ماعز محرق و بلوط محرق و نمک با عسل سرشته سوخته و کذا اسفناج محرق و نمک مساوی و کذا ابهل کوفته و کذا اشخار سفید و کذا زجاج سوده و کذا خاکستر ظرف نمک ... مساوی و کذا ... هر واحد جالی دندان است و ششیشة الزجاج و کذا السبد محرق مجرب است و گفته که اگر قطران چهار اوقیه نمک اندرانی دو اوقیه آرد جو دو اوقیه آمیخته در کوزه گلی کرده سرش بند ساخته سه روز در آتش بدارند پس برآورده سائیده بمالند جلا و تقویت دندان بشدت بعمل آرد مجرب است

تزید اسنان و طول آن

بدانکه گاهی که دندان غذا را قبول میکند بجهت مزاد منصب خویش را قبول مینماید و در حجم عظیم می پذیرد و در غلظ می افزاید پس هرگاه بسوی او ماده منصب گردد اثر آن متعلی گرداند و نوعی از ورم در وی ظاهر گردد و آن گاهی با وجع بود و گاهی بدون وجع و آنچه با وجع باشد دلالت بر انصباب خلط حار کند مثل اورام گرم و آنچه بلا وجع باشد بر انصباب خلط بارد رطوبی دلالت کند مثل اورام رخوه و گاهی دندان در طول می افزاید حتی که از سائر اسنان دراز شود و سبب منع دندان دیگر از مضغ گردد سببش یا صلب تر بودن دندان مذکور از سائر اسنان در خلقت بود و یا حدوث ورم در اصل او و یا انقلاع او از بیخ که در آن هر تکرار است علاج اگر با وجع بود فصد سر نموده تنقیه بدن بمسهل و اصلاح غذا کنند و بر حذر نوشیدن ماء الشعیر که در آن اندکی خشخاش سفید پخته باشند لازم گیرند و از غذا مزورات متخذ بسرکه دهند و بمضمضه رب و ماده تمضمض آب سماق و آب عنب الثعلب و بگلاب مع سرکه و روغن گل نمایند و جوز سرو و کزمازج و مازو و به سرکه سرشته بر دندان گذارند و با گل سرخ آرد باقلا هر واحد یک جزو آرد جو دو جزو خطمی نیم جزو در سرکه بجوشانند حتی که مثل فالوده گردد قدری بران روغن گل ریخته سائیده در تمام روز و هنگام خواب شب بر دندان بندند و ایضا خاکستر چوب انگور و خاکستر کشنیز خشک با سرکه سرشته بر دندان طلا نمایند و بهتر آنست که گلنار و سماق و آرد عدس و تخم خرفه و طباشیر سائیده بسرکه سرشته در پنبه آغشته بر دندان گذارند که مجرب صحیح بالاختبار است و دیگر اطلیه بارده قابض بسرکه سرشته بران نهادن مفید و اگر بلا وجع باشد بعد تنقیه بمنضج بلغم یا مطبوخ اصل السوس و بادیان بجوشیده گاوزبان مع گلقند تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون بعده تنقیه دماغ بحب ایارج و حب قوقایا و یا ایارج لوغاذیا نمایند و تناول سکنجبین شکری یا عسلی حسب مزاج لازم گیرند و غرغره بعاقرقرحا و مویزج و خردل و سعتر و مرزنجوش و مانند آن کنند و بمحلل ماده سعد و مصطکی بخایند و لعاب دهن فرو ریزند و بروغن مصطکی و روغن بابونه و مانند آن که تسخین مزاج و منع و تحلیل رطوبات مجتمعه در بیخ دندان کند سعوط نمایند و در اوقات قطران بر دندان طلا سازند و بشراب مضمضه کنند و تریاق اربعه یا نمک با آب سداب سرشته بر دندان بمالند و باشیای ناشفه مثل قلیا یا کباب لحم حلال که بران شراب کهنه پاشیده باشند غذا سازند و لحوم سرد و غلیظ پرهیز کرده بر دندان بالیدن و کذا خوردن آن درین باب اثر عظیم دارد و اگر تزید سن در طول بسبب صلب تر بودن او باشد دندان را

در دو انگشت و یا با آلتی که بتوان گرفت لیسوبان بسایند حتی که سفتی گرود بعده سجیب (؟) لغاره شب و ز راوند طویل سنون سازند و بهتر آنست که در سوختن کردن
اکل شیر تمام روز بکار دارند و شب نیز ترک ننمایند و این عمل در اول شب کنند و اگر بسبب ورم بیخ او طول پذیرد و محتاج به فصد قیفال و استفراغ بدانچه
لائق باشد و بعده حجامت نمایند و اصلاح غذا کنند و در ابتدا هر روز با آب عنب الثعلب و آب برگ علیق و عصاره برگ گل سرخ را بمضمضه نمایند و در انتها با محللات
مناسبه استعمال کنند و اگر بسبب انقلاع او از بیخ بنا بر وقوع ماده ورم در بیخ او باشد پس اگر از عصب جدا شده باشد لا علاج است و اگر از آن جدا نگردد و لیکن
درو ی باقی بود فصد و سهل و استفراغ ماده نمایند و مضمضه بسرکه که دران قوی حنظل مع شب یمانی جوشانیده باشند و بعده ضماد او کنند و بتاً نقره با طلا ببندند
... باشد ببندد او نمایند و شب یمانی و شاخ گوزن سوخته بران گذارند و بدستور دیگر اشیای قابضه بیخ او در تقویت دهند تا مواد فاسده لیسوسه او مستعد بگردد

حکة الاسنان

گاهی بسبب نوشیدن آبهای مختلفه سردی الکیفیة و یا خوردن اغذیه حریفه خاصه حار یابس یا عفونی انواع حریفه مستولی گردد و قدری از آن لطرف بن دندان گراید و خارش
در دندان پیدا کند چنانچه مریض بی اختیار بر هم سایدن دندان و خاییدن اشیا باز نماند علاج تنقیه بدن و دماغ از سودا بمسهل سودا و حب افتیمون و یا
بمطبوخ افتیمون و حب ... آن نمایند و اگر گلاب و سرکه و یا سکنجبین ساده یا مضمضه سازند و از اشیای تلخ و تیز و نمکین پرهیز کنند و بقول صاحب حاوی آب حصرم
آب غوره نیم گرم دو درم مع سکنجبین سه درم یا آب ترنج سه اوقیه مع شکر سفید ده درم و یا عناب و آلو بخارا هر یک ده عدد و شکر سفید ده درم بیاشامند و غذا مزوره
ماش و یا کدو مع لحوم جدی و چوزه ... سازند و تنقیه بدن از اخلاط ردیه و حریفه بمطبوخ فواکه و یا بمطبوخ هلیله نمایند صاحب شرح اسباب می نویسد که بعد قلع مواد این علت
بعد انضاج از بکار الاصول تنقیه بسفوف حب النیل و در روغن گاو بریان و زنجبیل و سنا و تربد و افتیمون مساوی سفوف مندست **و لقول طب**
و حب ایارج فیقرا ... تنقیه بدن باین مطبوخ نمایند شاهتره با قره ... کفشا اسطوخودوس بسفایج ... دو کابلی ... هر یک پنج درم ... ماسه درم
برگ سنا مکی هم کشنیز افتیمون سه درم موی منقی پانزده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده هفت درم شکر داخل کرده نیم گرم بنوشند
و بعد تنقیه از ... حب ایارج خورند و اگر از نبض و قاروره تغیر مزاج بحرارت معلوم نشود بعد تبدیل مزاج بالتبرید دهند تا آنکه بحالت طبیعی رجوع کند بعده با بیخ
کرفس و سرکه کهنه و گلاب واند کی روغن گل و تدریجا بی رق بر هم زده در روز و شب بدفعات مضمضه نمایند و یکروز راحت داده استعمال کنند و اگر ازین تدبیر
زائل نگردد بسرکه عنصل مضمضه سازند و اگر باز مزاج متغیر گردد و تسکین آن نبوده بسرکه عنصل بیخ دندان را بمالند و لعاب دهن فرو ریزند و اگر ازین فائده نشود بیخ حماض
بر ... سرکه پخته مضمضه نمایند که بلا شک صحت بخشد و گاهی درین علت پوست انار و شحم انار و توتی به روغن گل و سفیدی بیضه بر بیخ دندان طلا می کنند
و اگر مزاج مریض مائل به برودت باشد بسرکه که دران عاقرقرحا و فلفل پخته باشند مضمضه و طلا بر دندان نمایند

صریر الاسنان فی النوم

اکثر کودکان و پیران و زنان در خواب دندان میسایند بسببش ضعف عضلات فکین است و آن مثل تشنج امتلائی است از کثرت انصباب رطوبت دماغ و یا تولد ریح غلیظ
در آنها و یا تولد دیدان و یا ... بارتفاع بخار که دماغ را ممتلی گرداند علاج بعد از نضج منضج بلغم از مسهل بلغم و حب ایارج و قوقایا تنقیه دماغ نمایند و غرغره
منقی دماغ بکار برند و برای تقویت دماغ و اعصاب روغنهای حار خوشبو که دران قوت قبض باشد مثل روغن زنبق و قسط و روغن خلوق و سوسن بر پس
سر و گردن بمالند و یا دیدان ساییده و در گلقند آمیخته بخورند و یا هر صبح مطبوخ بادرنجبویه و بادیان هر واحد دو درم مع گلقند ده درم بیاشامند و غذا مزوره نخود
مع ... قلیه سازند و از امتلا خصوص غذای شب منع کنند و اینها بعد تنقیه کما و اینچه در ... مثل ... و بادام ... و زرنباد و
... بکار برند و اکثر اعراض اسنان مجرب است و مرض مذکور که بسبب دیدان عارض میشود و اکثر به اطفال و ... زائل می گردد و اطبا می گویند که ...
... صریر الاسنان ... که ... باشد ...
شدید و ناقص نیز عارض می شود و در مرض حاد و بعد که کسی که عادی آن نباشد ... در حمیات ... منذر بر صرع ... علاج آن بحسب ...

تسهیل نبات اسنان

تدبیری که دندان صبیان بآسانی برآید اینست که چون اثر برآمدن دندان ثنایا ظاهر شود شحوم و امخاخ داده شود خصوصاً دماغ خرگوش که بعد طبخ از سطره برآورده باشند و مغز استخوان آن و چربی ماکیان بر لثه مالند و حکیم شریف خان در منهیه حاشیه شرح اسباب نویسند که در زمانه ما استعمال دماغ خرگوش کرده شد سودی نبخشید بلکه ضرر عظیم از تورم لثه و غیره بهم رسید و مالیدن شهد و مسکه و همچنین چیزهای نرم و چرب مثل چربی بط و موم و روغن بادام و مغز ساق گاو و حنا بروغن نرگس و روغن سوسن نافع است و مالیدن شیر شتر نفع کلی میکند و گویند که شیر سگ بر لثه مالیدن در این باب بالخاصیت نافع و مجرب است و هرگاه دندان آغاز کند از غذاهای سخت باز دارند و سر و گردن و فکین و بناگوش بروغنهای چرب دارند و نیمگرم در گوش چکانند و بصوف مغموس در روغن تکمید نمایند و هنگام اشتداد وجع آب عنب الثعلب و روغن گل باهم خوب آمیخته نیمگرم بانگشت آهسته بر بن دندان بمالند که درد باز دارد و التیام هنگام وجع دایه بانگشت خود لثه طفل را بمالد تا رطوبت از لثه سائل شود و بعده بادویه مذکوره مسح لثه نماید و دلک لثه بمسکه گاو هر روز مراتب و خورانیدن کرنب و یا عسل و سمن و حک خفیف لثه بشعیر و تدهین لثه بمغز میش و تعلیق ناب کلب و کذا حلزون و کذا ناب خنزیر و کذا دندان اسپ بر طفل نیز تسهیل طلوع اسنان می نماید و در کتاب خواص مرقوم است که آویختن چند سن در گلوی طفل بالخاصیت تسهیل نبات اسنان میکند و کذا تعلیق لب بالای کور موش دندان بآسانی برآرد و همچنین تعلیق بیخ سنبل و در گلو بالخاصیت مؤثر است و شیخ میفرماید که گاهی صبیان را عسر نبات اسنان عارض شود و درمند شوند و گاهی که بمشارکت آن اسهال حادث شود و احتیاج تعدیل بوضع اطلیه بر شکم و شرب عصارات و ادویه قابض افتد و یا قبض شکم عارض گردد و محتاج استطلاق بشیافات و ادویه ملین شود پس علاج اسهال و اعتقال در مقام خود مسطور گردد و اگر وقت نبات اسنان ورم عارض شود تدبیرش از آنجا اخذ کنند

تدبیر قلع اسنان و تفتیت آن

شیخ الرئیس میفرماید که گاهی امراض اسنان بحدی متمادی میشود و تا آنکه علاج قبول نکند و یا چندانکه تسکین ایذای او از آفت کنند باز عنقریب عود کند و مجاورت او بسایر اسنان مضرت نماید و بسوی اصلاح او سبیل یافته نشود و دواء سوء دندان دور و پیدا آید پس علاج او بقلع نمایند از ادویه یا با بخور و قلع که با بخور نمایند بعد جدا کردن گوشت محیط بیخ دندان باید کرد و هی باید که قبل قلع تأمل کنند که علت در نفس دندان است یا نه اگر نباشد و سبب در لثه یا در عصب تحت دندان باشد قلع نشاید و اگر چه از قلع قدری تخفیف وجع میشود لیکن زائل نمیشود و بلکه عود میکند و تخفیف او بجهت تحلیل ماده فی الحال و وصول ادویه بسوی او میشود و چون حاجت بقلع افتد و بیخ آن محکم باشد باید که ادویه استعمال نمایند تا بیخ او سست گردد و دندان بآسانی افتد زیرا که در قلع دندانیکه متحرک نباشد و بیخ او محکم بود در آن خطر است گاهی فک را برهنه میگرداند و کناره او میشکند و وجع شدید هیجان میکند و گاهی درد چشم و تپ و صداع هیجان می نماید و چون بدانند که قلع دشوار است و مریض تحمل او نمیکند در تحریک او بشدت صواب نیست که این مزید وجع است با وجود آن گاهی اتفاق افتد که علت در دندان نباشد و قلع که با دویه کنند بهتر آنست که اول حوالی سن را بمبضع شرط زنند پس بران دوا استعمال نمایند و یا گوشت بن دندان را بناخن گیر جدا نمایند و بران دوا نهند تا قوت دوا بزودی به بیخ او رسد و از جمله ادویه قالعه اینست که پوست بیخ توت و عاقرقرحا سائیده در سرکه آمیخته در آفتاب نهند یا بجوشانند حتی که مثل عسل گردد پس به بیخ دندان هر روز سه بار طلا کنند و یا عاقرقرحا سوده در سرکه تا چهل روز تشمیس نمایند و اگر سرکه خشک شود دیگر اندازند بعده بر موضع مشروط بچکانند و یکدو ساعت بران بگذارند پس بکشند که منقلع شود و یا بدل عاقرقرحا فلفل اندازند و یا هر دو بگیرند و یا بیخ کبر در سرکه پرورده طلا کنند که بیخ دندان سست کند و یا تخم انجره وقنه مساوی بگیرند و چندان برگ انجیر بکوبند حتی که بقوام عسل آید و یا تخم انجره در سرکه بسیار عصاره کنند بعده بر بیخ ضرس نهند و طلا برگ انجیر نیز مرخی آنست و قلع بسهولت کند و در سرکه تنها عجیب است و یا بگیرند پوست بیخ توت و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا و زراوند و شیر شبرم و زرنیخ زرد و پوست بیخ حنظل هر یک یک جزو سائیده بسرکه کهنه بسرشند و حوالی دندان بآن طلا کنند و تا یک هفته این عمل نمایند و در شستم حوالی سن شرط زنند و باز طلا کنند بعده دندان بکشند و اگر خارج نشود دیگر روز چند روز طلا کنند بعد از آن بکشند و یا عروق صفر و پوست توت هر واحد بگیرند و زرنیخ زرد دو جزو بسرکه بسرشته حوالی سن نهند که قلع او کنند و یا شیر فربیون و شیر یتوع یک یک جزو و بیخ یتوع دو جزو بران گذارند و اگر دندان ضعیف باشد موم و عسل در آفتاب بگداز ند بعده زیت بران بچکانند و امر بمضغ او کنند

و یا ضفدع بری و در زیت بپزند حتی که مهرا شود و بیخ دندان را نشتر زده بران چند بار مسح کنند پس جذب نمایند و یا پنبه را در شیر انجیر و شیر ز قوم تر کرده بر دندان نهند و یا چوبی
ضفدع بحری بر آن گذارند که برای قلع معمول است و یا پوست درخت شاه توت و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا و زرد چوب و شبرم و بیخ قثاء الحمار مساوی کوفته بیخته بسرکه سرشته
سه روز بنهند پس طلا کنند و اگر بیخ قثاء الحمار بعسل سرشته با صمغ موبیزج عصاره کرنب سرشته و یا لسان الحمل خشک کرده سایده و ثلث آن زرنیخ زرد اضافه
نموده و یا کندر در شیر توت سرشته و یا بیخ حنظل سه روز در سرکه تند سایده و یا صمغ زیتون و یا زاج سبز بسرکه تند و یا زاج سرخ و شیر تیوع یا شبرم و یا عاقرقرحا زیت
حصرم جوشانیده و یا پوست بیخ بنبوت و یا قنه و زاج سرخ و یا برنجاسف و عاقرقرحا و تخم انجره و مقل ازرق و حلتیت سایده بر دندان نهند تسهیل قلع اسنان نماید و تقویل
الفلاکی قثاء الحمار حنظل عاقرقرحا برگ زیتون و صمغ آن صمغ سماق هرچه ازین میسر آید بسرکه یا دردی زیت و آب غوره بپزند تا مثل خمیر گردد پس در بیخ دندان
یا در متآکل پر کنند که بسهولت قلع کند و بدانند که در استعمال این ادویه احتیاط کنند که اثر ادویه قالعه بدندان دیگر نرسد و بهتر آنست که دندان صحیح را بموم
یا خمیر ملفوف سازند و بهر تفتیت دندان متآکل که آن مثل قلع بلا وجع ست آرد گندم بشیر تیوع سرشته تا ساعات بران نهند و در هر سه ساعت تبدیل آن کنند
تفتیت کند و تخم بادنجان سوده و شیر شبرم چون القطران سرشته در سن پر نمایند تفتیت او نماید و یا شیر انجیر و حلتیت منتن بهم سرشته در ضرس متآکل نهند که تفتیت
آن کند و گویند که تعلیق بیخ کرفس در گردن بخاصیت در درد دندان را نفع میکند و تفتیت آن هم می نماید و یا شیر انجیر و زنجبیل در سرکه پرورده و توبال نحاس مجموع بر دندان
متآکل نهند که آن تفتیت او نماید و بعضی نوشته اند که توبال مس را نرم سوده با شیر انجیر ممزوج نموده و پنبه بدان آلوده بر دندان متوجع گذارند و یا زنجبیل که چهل
روز در سرکه خیسانیده باشند نرم کوفته بران بپاشند و باید که قبل از استعمال مفتتات دندانهای دیگر را بروغن چرب نمایند تا اثر دوای مفتت بدانها
نرسد فقط. تذنیب ابن تلمیذ منجمله امراض دندان حدة الاسنان نیز نوشته و گفته که علاج او در کتب مشهوره نیافتم و شخصی را دیدم که او را این مرض عارض
شد و سر دندان او چنان تیز شد که انگشتان از مس او متالم میشدند و در بعض اوقات عند التکلم چون بزبان مس میکرد متالم میشد و قطع میکرد دیده و خون ازان
جاری میشد و علاجش بضد علاج مرض ضرس نمودم و ازان صحت یافت و بعضی نوشته اند که گاهی سن زائد متولد میشود پس نظر کنند اگر در بیخ دندان رویید باشد
که آنرا منشار گویند قطع کنند بعده از سوهان بسایند اگر چیزی ازان باقی ماند و اگر در بیخ دندان نروئید بلکه خارج ازان باشد باید که بانبور بر کنند

اورام لثه یعنی آماس گوشت بن دندان

و آن اکثر حار بود دموی باشد یا صفراوی و گاهی از رطوبت فضلی نیز عارض شود و در اکثر بسبب نزول ماده از سر بسوی او عارض گردد و گاهی بمشارکت معده
بود که ماده از وی بر سبیل تبخیر میان غشای اوکه متصل بغشای فم ست صعود کند و در لثه نفوذ نماید و همچنین گاهی در ابتدای استسقا و عروض سوء القنیه بسبب صعود
ابخره فاسده بسوی او عارض گردد و گاهی ورم او ظاهر قریب سهل التحلل سریع القبول برای علاج باشد و گاهی غائر عسر التحلل بطی القبول برای علاج و گاهی
با تپ باشد و استدلال بجنس ماده برنگ و ملمس لثه کنند اگر سرخ و ملمس گرم باشد ماده حار بود پس نظر کنند که ورم بسیارست یا کم اگر بسیار باشد یا در دهن ضربان بود و دیگر آثار
غلبه خون نیز یافته شود ماده حار دموی باشد و اگر ورم کم و شدت درد و حرقت بود ماده صفراوی باشد و اگر رنگ لثه سفید و ملمس بارد بود ماده او رطوبت
بلغمی باشد و تبرید غذا بهفت عدد عرق شاهتره ده تولہ لعاب بهدانه شیره تخم کاهو شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده دادن
و زنجبیل چهابیدن و گلاب کل سرخ عدس مسلم فوفل چهالیه سوخته مازو مساوی سایده سنون ساختن و بابزرورد و دیگر قوابض مثل گلنار و آس و مانند آن لثه
چهابیدن نافعست علاج در ورم حار مثل علاج قلاع حار و درد دندان حار از تبرید و فصد و مسهل علاج نماید و ایضا در ورم دموی بعد فصد قیفال و حجامت و گلنار و سماق
عاق و یا قشر ریشه لثه و حجامت زیر ذقن اسهال مطبوخ هلیله و بار الفواکه و شیر خشت و ترنجبین بر لثه و یا نقوع مقوی و یا مطبوخ فواکه و طلا سرد و شاهتره
نماید و در ابتدا بهر دفع ماده آب خرفه و عنب الثعلب و بار تنگ مضمضه کنند و در دهن دارند و کذا روغن آس مفید و همچنین مضمضه عدس و شیر خشک و گلنار و
و مضمضه بیخ فوفل و سماق در آب جوشانیده نافعست و کذا برگ یاسمین و پوست درخت گوندی و پوست درخت مولسری جوشانیده مضمضه کند و در کمی
و غذای بارد مثل سماقیه دهند و در اخلاط مضمضه با آب کشنیز و روغن گل نافع و ایضا پوست هلیله زرد و عنب الثعلب کشنیز خشک سایده ... در شفتالو

پوست خشخاش و عاقرقرحا و بزرالبنج دو درهم ... آب بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده مضمضه کردن ورم لثه و درد دندان را نافع است و ... در سرکه ... [illegible]

و توت شامی هر واحد مفید ورم و قاطع خون لثه است و در وقت شدت ضربان ... [illegible]

... روغن گل یا بادام در آب گرم آمیخته مضمضه نمایند ... [illegible]

ورم عظیم بود ... تحلیل شود ... [illegible]

مجرب است و کذا مضمضه ... ورم لثه ... نافع ... [illegible]

جوشانیده در دهان گرفتن ... ورم لثه ... [illegible]

مطبوخ بلیله ... [illegible]

و بر ... و بعد از تنقیه ... عنب الثعلب در سرکه جوشانیده مضمضه کردن ... [illegible]

و در ورم بلغمی آنچه در قلاع بلغمی و درد دندان بارد گذشت استعمال نمایند ... مضمضه بالعسل یا آب گرم ... [illegible]

و یا بالعسل و روغن ... [illegible]

... عدس برگ عنب الثعلب جوشانیده مضمضه نمایند ... [illegible]

که مضمضه گل سرخ ... [illegible]

آنست ... [illegible]

... [illegible]

... استعمال نمودن ... دندان ... [illegible]

مضمضه کردن ... ورم لثه نافع ... [illegible]

... [illegible]

خورند و بعد دو گھڑی ... ورم لثه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... مضمضه کردن نافع ورم لثه است اقوال اطبا ... [illegible]

گلاب ... برگ ... [illegible]

روغن آس ... روغن گل ... [illegible]

... [illegible]

نافع ... برگ زیتون ... [illegible]

... احتیاج بعلاج ... [illegible]

... استعمال نمایند ... [illegible]

... [illegible]

... استعمال کنند ... [illegible]

نمایند و چون علت تمادی گردد قطع چهار رگ یا فصد دو رگ زیر زبان کنند و تنقیه بدن بمطبوخ مناسب نمایند و مضمضه بسماق در گلاب جوشانیده و غذا با غذیه لطیفه و لحوم جوزه و مرغ و تیهو و مصمول بآب انار و آب زرشک کنند و طراثیث قرظ شب سرخ پوست انار ترش سماق مساوی در آب خوب جوشانیده مضمضه نمایند و اگر این ادویه با برگ مورد یا با برگ سرو و جوزاء و گلنار و مازو و کزمازج مساوی در سرکه جوشانیده بدان مضمضه کنند و مضمض بآب عصی الراعی و آب عنب الثعلب مع سرکه نیز نافع و یا بزر ورد و سماق مساوی در گلاب پخته صاف نموده قدری آب عصی الراعی و آب بارتنگ آمیخته مضمضه کنند که قطع دم و نفع به شور و ورم حار لثه میکند صاحب شفاء الاسقام گوید که چون با ورم لثه وجع دندان باشد تخم خرفه کشنیز خشک سماق عدس مقشر صندل سفید عود الذبح کافور اجزای مساوی سائیده اول بسرکه و گلاب در دهن ساعتی نگهدارند بعده دوای مذکور بر لثه و دندان ذرور کنند و آب او فرو نبرند صاحب تحفه گوید که در ورم حار لثه بسرکه و حجامت و شربت تباشیر ... از عناب و آلوسیاه هر واحد ده عدد و شکر سفید ده درم یا آب انار ... تخم سلم ... با شکر و ... قوت ... مطبوخ هلیله و فصد ... ازرق ... و مضمضه بسرکه و گلاب یا آب سماق ... نمایند و این دوا در علاج او ... کافی است بگیرند گلنار مازو جوز السرو پوست انار ترش هلیله ... طراثیث فوفل ... مساوی کوفته بخته بر لثه بپاشند که آنرا منفعت عجیب است و یا مضمضه بآب عصی الراعی و آب عنب الثعلب و سرکه کهنه و گلاب و یا آب سماق مع سرکه نمایند و از شربت شراب و لحوم و شیر ... قطعا پرهیز کنند و انار میخوش امتصاص نمایند و امرود و خوبانی رطب و شفتالو و سیب بخورند و باید که عمور را دریده ... فصد ... باشد ... که گاهی حمره در عمور دندان ادم ... صفرا ... خون بعضو ظاهر میشود پس اگر عمیق باشد فلغمونی بود و اگر سطح عضو بگیرد و عمیق نگردد حمره بود و گاهی ... شدید و حرقت مع ادنی ورم ظاهر شود و حذاق اطبا آنرا حمره نامند و علاجش فصد قیفال ... کنند اگر طبیعت ... باید ... باشد بعد استفراغ بدن باین مطبوخ پوست هلیله زرد دو درم تمر هندی پنجاه درم آلو و عناب هر یک سی عدد تخم کشوث تخم کاسنی هر واحد هفت درم کشنیز خشک کاهو ... عنب الثعلب ... باشد ... شاهتره ... کشنیز ترنجبین بیست درم ... چهار رطل آب بپزند حتی که بیک رطل و ربع آید مالیده صاف نموده فلوس خیار شنبر پانزده درم مالیده باز صاف کرده نیم گرم بنوشند بعده بر عمور شرط زنند و عمق شرط بحسب علت باشد و بعده بسرکه که در آن آس و بیخ عنب الثعلب جوشانیده باشند مضمضه ... نمایند هرگاه وجع ساکن شود مضمضه بروغن گل کنند و اگر درد ساکن نشود بسرکه و آب عنب الثعلب و آب ... کدو و خیار ترش که در ان گل ارمنی حل کرده باشند مضمضه نمایند که تسکین وجع کنند و مالیقی ماده را تحلیل نماید و از غذا بر مزوره متخذ با آب حصرم و یا عدس مقشر و سرکه اقتصار ورزند و این علت چون عمیق شود و ... بسرعت بد شود و هرگاه عمیق بود پس تدبیر او بعلاج بخر الفم که از فنا دعمور عارض شود باید کرد و شیخ گوید که در فلغمونی لثه که مع ضربان باشد اول فصد قیفال کنند و اگر کفایت نکند فصد سرو و رگ زیر زبان نمایند و یا حجامت استعمال سازند و اسهال بدانچه منقی راس و معده باشد مثل ایارج و غیره آورند بعده بسرکه و گلاب غرغره نمایند و مضمضه بدان کنند بعده روغن گل در دهن بگیرند و برگ آس رطب بعد خائیدن در دهن گیرند و یا بعصاره او مع شراب قابض مضمضه سازند و مکرر این عمل نمایند و برگ زیتون تر و برگ عنب الثعلب و آب سماق و آب پوست انار و آب حی العالم و آنچه در آن فقاح اذخر مع سرکه و جوز السرو پخته باشند نیز نافع است

لثه دامیه

عبارتست از بر آمدن خون از دندان خود بخود و یا برسیدن چیزی بدان سببش ضعف قوت غاذیه لثه است یا کثرت خون در بدن ابن تلمیذ گوید که از لثه وقتی خون آید که کثیر گردد و متخلخل جرم رخو شوند و لهذا در علاج او تجفیف و تصلیب و تسدید مسام او بادویه قابضه واجبست بالجمله فرق در هر دو سبب از عدم علامات غلبه خون در سبب اول و وجود آن در سبب ثانی توان کرد علاج در ضعف غاذیه لثه سفوفات قابض مقوی لثه مثل مازو و مورد و عدس سوخته و طباشیر و سماق و قرنفل و یا گل سرخ پوست انار ترش شاخ گوزن سوخته اقاقیا کندر گلنار شب یمانی پوست بیرون پسته پوست تخم مرغ عفص نکی حب الآس دم الاخوین فوفل بیخ انجبار کشنیز خشک کزمازج خبث الحدید خرنوب جفت بلوط پوست هلیله زرد و کابلی هلیله سیاه گاوزبان سوخته کاغذ سوخته بلغار نیم سوخته کتیره سفید ساک گل ارمنی همه یا آنچه میسر ... بالتنهائی ... تالیف حکیم اکمل خان در این باب معمول ست و اگر فوفل بریان پوسته بادام سوخته هر واحد یکتوله سماق ... مازو هر واحد ... پوست انار ... کوفته

هر واحد سه ماشه سنگ جراحت دو درم دم الاخوین و اقاقیا هر واحد دو ماشه توتیای سبز بریان یک نیم ماشه کوفته بیخته سنون سازند خون آمدن از لثه باز دارد و دندان را
جلا دهد و استحکام نماید و در جمیع نفع بی‌بدیل و بی‌نظیر است و یا بگیرند شب یمانی سوخته و در سرکه سرد کرده با دو چندان نمک طعام و یک نیم درم زاج سرخ سایند و بر بن دندان
بپاشند این نسخه تشریح است و در خلاصه صندل و ورد مساوی مجموع ذکر است و در موجز بزر ورد و عوض زاج مرقوم است و در نسخه دیگر سماق سه جزو عوض زاج است و پاشاه ماهی
نمک سوده بسوزند که مثل زگال گردد و یک جزو از آن بگیرند و از گل سرخ دو جزو سوده بکار برند و ایضاً بگیرند آس و عدس سوخته یک یک جزو سماق و زاج سرخ هر واحد دو جزو
فقاح اذخر سه جزو آمیخته استعمال کنند و سنون کزمازج گلنار فارسی طباشیر سپستان پوست انار ترش گل سرخ شاخ گوزن سوخته نیز مفید است و سنون دم الاخوین گلنار مازو
کتهه کباب چینی مصطکی پوست مغیلان مساوی و نیم شب بالیدن و گلوری پان یا لایی او خوردن برای لثه دامیه و تحرک دندان و وجع آن جامع النفع است و یا گلنار
عدس اقاقیا شب یمانی کندر بزرالورد مساوی کوفته بیخته بر دندان بمالند که حبس خون لثه نماید و اگر بعد مالیدن این سنون دندان کندی کنند آب برگ و سماق
خرفه مضمضه نمایند دیگر و مغز بادام خورند و اگر عود بسوزند و خاکستر آن با همچند شب یمانی برشته سوده بمالند نیز سفید بود و اگر قدری نمک لاهوری داخل نمایند
قوی تر گردد و تازه سبز و تخم خرفه را در آسیا بساییده صاف نموده مضمضه کردن نیز نافع است کذا العصاره آس و اگر پوست انار سوده در آب آس سرشته نان
بسازند و سائیده بپاشند قطع خون کند **اقوال اطبا** صاحب شرح اسباب فصد باسلیق یا حجامت و فصد چهار رگ بعد تنقیه بقرص بنفشه و حب صبر و طلا کعفص سوده
بعسل آمیخته و یا بعسل سرشته و سنونات مقویه در این مرض نافع نوشته و در استفراغ الاستسقام ست که برای لثه دامیه و استحکام دندان متحرک زبد البحر شب یمانی
اقاقیا گلنار فارسی سماق پوست انار هر یک دو جزو مازو سه جزو نمک طعام یک جزو کوفته بیخته سنون نمایند و بعد از آن بسماق که در گلاب خیسانیده باشند
مضمضه کنند و گویند که سنون فوفل کات هندی هر یک سه مثقال کزمازج عاقرقرحا اقاقیا هر یک دو مثقال نیز مجرب است و از مجربات صاحب نزهه است که
عدس اگر گرم نموده در سرکه سه بار سرد ساخته یک جزو بگیرند و عفص و صبر و شب یمانی هر کدام نیم جزو کوفته بیخته سنون سازند و آنچه چنین تجربه کرده و از سنونات کثیر الاجزا
مغنی یافته ابهل پوست بیخ کبر هر واحد یک جزو است که هر دو را کوفته سنون سازند بعد غرغره با سنج فیقرا کسی که متحمل تلخی آن نباشد بگیرد بزرالورد و اگر یافته نشود گل سرخ
و زرشک ساده کزمازج و برگ صنوبر و برگ زیتون مساوی از هر یک ده درم و زنجبیل سه درم و شب و نوشادر دو دانگ و سنون سازد **ابوالحسن** گوید که بسماق و گلاب و شراب
و یا سرکه که در آن برگ آس یا زیتون پخته باشند مضمضه کنند و اگر خون منقطع نشود حضض بلوط پوست انار گلنار کزمازج مازو سماق شب جلبان الآس مساوی سائیده بر لثه ذرور سازند
کو تشدید لثه و قطع خون جاری از آن نماید **مسیحی** گوید که در سیلان خون از لثه سنون کزمازج سک هر یک سه درم عصاره لحیة التیس گل مختوم ابهل هر واحد یک درم دار چینی نیم درم
سائیده بر لثه مالند و یا بگیرند شب یمانی و برگ آس مساوی و بمالند **و بقول** اهل هند سنون صمغ پلاس سوده و مازو سائیده و چوب درخت جامن سوخته و چوب
مولسری سوخته و چوب درخت چنبال سوخته و سنگجراحت سوده و گلنار و پوست انار سائیده سوده و اکثر چوب نیم ببول و از لیش برگ که هر روز تازه گرفته مضمضه بطبیخ انار و گلنار
مازو و عدس هر واحد نافع لثه کو آمیخته او هر گاه سبب این مرض کثرت هیجان باشد فصد سر رو و چهار رگ نمایند و مطفیات خون نسخهای معمول بیاشامند و با دویه قابض مضمضه کنند و تقلیل
غذا نمایند و ترک لحوم و حلاویات کنند و بر مزورات قابض و اقتصار ورزند و گویند که اگر از فصد سرو و چهار رگ یا زیر زبان فایده نشود مسهل سودا و منضج آن دهند بعد شرط زنند
و فوفل سوخته ابه شاخ گوزن کزمازج همه سوخته کندر گلنار طباشیر هر یک هفت ماشه سپید نیج ماشه گل یاسمین ماشه سنون سازند و همه آنچه در استرخای لثه گفته بباید بکار برند

قروح لثه و تاکل و ناصور آن

قرحه تفرق اتصال است که در گوشت افتد و ریم کند و قروح لثه یا ساذج یعنی بی ورم و بغیر عفونت باشد و یا متعفن و با ورم و این را قرحه خبیثه گویند و یا تاکل بود و این را
آکله خوانند و ناصور عبارت است از قرحه عفنه عتیقه که در گوشت نفوذ کرده باشد و زرد آب از آن پالاید و بالجمله این مرض عسر البرء است اکثر بهلاکت می انجامد و چون مزمن
گردد تب دق شریک او شود و سببش ماده حار عفن باشد و سبب قرحه خبیثه خون سوخته یا سودای سوخته باشد که از سر فرود آید و گاه باشد که بخارات سودا و لیه از اسفل
ببالا رود و چنانچه در صاحبان آتشک پدید آید **علاج** اما علاج قرحه ساذج بعلاج قلاع نمایند و فصد سرو و چهار رگ کنند و مسهل صفرا یا مطبوخ هلیله
دهند و مضمضه سرکه که در آن عدس و کشنیز خشک جوشانیده باشند مضمضه نمایند و کافور سوده بر قرحه بپاشند و از پوست انار و گلنار و مازو و شب یمانی و کات هندی و سنگجراحت

هر یک سه ماشه سنون سازند و اگر قرحه قوی و کثیر الرطوبت باشد ادویه قوی التجفیف بکار برند بعد مضمضه بماء العسل و گویند که سندروس و گل سرخ بسیار نافع ست و کذا مازج
دانزروت کندر دم الاخوین وزراوند دراز سماق طباشیر و اقاقیا و گل سرخ و گلنار جفت بلوط همه منبت لحم قرحه است و لادن و کذا زنجفر و کذا انیسه و انه سوخته بر لثه نهادن
و کذا کبوس کرسنه و زراوند مدحرج و کذا پوست سبز جوز و یا برگ آن سائیده و کذا گل ارمنی و کذا کبابه چینی و کذا مضمضه بآب بارتنگ و کذا مضغ برگ زیتون تازه سوده
هر واحد نافع قروح لثه است و سفیداب و آب خرفه و سرکه در قرحه حاره و زنگار بعسل و سرکه و سعد در بارده و خاکستر صدف و نمک سوخته در رطب و مازو و آس و عدس
و عقیق در ملتهب کثیر الرطوبه نافع ست و سنون سعد طباشیر گل سرخ حب الآس گلنار فوفل اقاقیا کزمازج کات هندی هر واحد یک جزو سماق سه جزو برای
قرحه لثه و درد مجرب ست و مضمضه حکیم علوی خان که دران پوست پیپل نیز داخل ست بدستور معمول و هلیله سیاه مانه و خبث الحدید و خزف محرق نیز مجرب و طباشیر
گل سرخ هر واحد سه جزو مروارید گل ارمنی بریان دم الاخوین هر واحد دو جزو مرجان سوخته صندل سرخ مرصافی کاکنج کزمازج مامیران هر واحد یکجزو کوفته بیخته
سنون سازند که جهت امراض حاره و ورم یافتن گوشت لثه و قرحه آن تجربه حکیم ذکا الله خان و شریف خان رسیده و سنون منقول از حکیم اکمل خان سابق اکثر ادویه
قروح نافع و آنکه شروع در تعفن کند باید که بمثل ابهل و خسک علاج کنند و اگر نفع نکند بازو یکجزو مرهم جند و بیدستر و روغن گل آمیخته استعمال نمایند و از مضمضات نافعه
مضمضه بسرکه عنصل تنها یا قدری مر مکی دران حل کرده و یا بشیر خرست و آب بکه برگ زیتون و یا گل سرخ و عدس و مازو و پوست انار دران جوشانیده باشند و در قرحه آکال
اگر غائر باشد و کذا که در ناصور لقلد فیون و مانند آن ادویه حاده که در آکله هم گذشت علاج کنند و بعده بران ادویه قابض چون مازو و گلنار و حب الآس و حضض طبخ
خود قل و کزمازج و گل سرخ و جز آن که در علاج تحرک اسنان از نقصان گوشت لثه گذشت بپاشند و آنچه درین باب مجرب ست سنون کزمازج عاقرقرحا هر یک
سه درم مامیران یکدرم هلیله زرد دو درم گل سرخ دو درم قلمی نوشادر کبابه زبد البحر هر واحد نیم درم گلنار زعفران هر واحد یکدرم کافور ربع درم ست و بقول مسیحی این
سنون مصلح شور و قروح و محرک اسنان و دفع جمیع مضرات ست و ایضاً سنون نهائی که دران زراوند و فلفل و قطار و توبال نحاس و زرنیخ داخل باشد و اما دوائی متوسط در قروح
و ناصور لثه نیست که بگیرند عاقرقرحا زنج سوسن هر واحد یکدرم سماق مازو و بی سوراخ گلنار شب یمانی هر واحد دو درم و سائیده بر لثه بچسپانند و بر مناکل متوسط و ناصور استعمال
نمایند و کذا که گلنار و خبث الحدید سائیده بر لثه بچسپانند بعده بسرکه عنصل و یا بسرکه که دران برگ زیتون جوشانیده باشند مضمضه نمایند و ایضاً استعمال فلونیا بر موضع
آکال سود مند ست و توتیای و معاجین مانع عفونت محلل ماده که دران حاصل شده و معجون جرجیل نافع و ایضاً در قرحه فرمن متعفن مضمضه بسرکه کهنه تنها و یا بسرکه
که دران مازو و شب یمانی جوشانیده باشند مفید ست و سنونی که دران برگ سداب ست برآکله و ناصور لثه افشاندن مجرب و معمول ست و کذا سنونی که دران موی
سوخته انسان داخل ست در قروح و خون در یم آمدن از بن دندان عجیب الاثر ست و زرنیخ سرخ زرنیخ زرد و در بول طفل سرشته سوخته پاشیدن برآکال جریان خون لثه مفید
و مجرب ست و ایضاً برآکال از فضله انسان سوخته مجرب و منبت لحم ست و سنونی که دران آرد کرسنه سوخته است همین اثر دارد و پوست بیخ کر ابهل عاقرقرحا آرد کرسنه آرد جو ساده
نیز مجرب ست و سنون دار شیشعان بغایت نافع و اگر نوشادر یکدرم قلمی آهک نیم زرنیخ زرد و زرنیخ سرخ هر یک پنج مثقال کوفته آرد جو سی مثقال آمیخته بسرکه سرشته و خمیر کرده در تنور
بگذارند تا سوخته سیاه گردد و برآورده بسایند و بر لثه افشانند و بگذارند تا آب خوب از ان بر دو پس بگلاب بشویند نیز جهت آمدن خون از بیخ دندان و تعفن و فساد آن و جوشش قوی
آنرا بسیار مفید و مجرب ست و بقول سویدی عدس ابیض و زرنیخ و قلی سفید سائیده بآب سرشته در انبوبه قصب سبز پر کرده سر آن بکتان مبلول بران بچسپند و در آتش نهادن تا
بسوزد و برآورده سائیده بر لثه متقرحه ذرور کردن و مرات استعمال نمودن و قبل استعمال او مضمضه بسرکه تند کردن و بعد از ان بر لثه که از ان خون آید مسکه در روغن گل
و پنبه کهنه نهادن مجرب صحیح ست و کذا قطران و نصف وزن آن نمک اندرانی در کوزه گلی کرده بر آتش بسوزند و بار یکسان سائیده بدارند و مقل بر آتش گرم کرده در کلاب
و بعده گرم کرده در سرکه تند سرد نمایند تا هفت بار بعده باریک سائیده در قطران محرق بیامیزند و بر لثه کبوس نمایند که مجرب ست و هم او گوید که کبوس
قیشور و زجاج مثل غبار سائیده و کذا اکل بادام شیرین مع پوست و کذا شرب بیخ خنثی نافع و سنون مر نوشادر بیخ سوسن زرنیخ سرخ عاقرقرحا ساده
کوفته بیخته استعمال کردن نیز آکله و ناصور لثه و قطع خون را نافع و کذا کات هندی قسط شیرین توتیای بریان زنجبیل مفید و اگر ازین ادویه فائده
نشود لابد ست از فلدفیون باید که آنرا بر لثه بمالند و بعد آن بسرکه حب الآس مضمضه کنند و بعد مالیدن آن سنون مذکور که دران کزمازج و عاقرقرحا

هر واحد شش درم است بدون قلی مرتب ساخته بر لثه بپاشند و بعد ازان با یارج فیقرا سنون سازند و بر مضمضه بسرکه که دران عاقرقرحا و کزمازج و صبر و مر جوشانیده باشند مداومت نمایند و آنچه قریب فلدفیون است آنست که بگیرند شب یمانی و آهک سازنده و مازو و زرنیخ سرخ و زرنیخ زرد مساوی بار یک سوده دو دانگ ازان گرفته خوب دلک نمایند بعده ساعتی صبر نموده بروغن گل مضمضه نمایند و گاهی دران اقاقیا داخل کرده میشود و بهتر آنست که در سرکه قرص ساخته نگاه دارند و وقت حاجت سوده بدستور استعمال کنند که در قرحه متعفن و آکله عجیب است و همیشه معمول و گاهی بر تنجین و آهک و اقاقیا و قرظ افتد ماسیلنید بر ایام مر مکرر و دیگر یک بار دیگر استعمال نمایند تا آنکه گوشت فاسد بپرد بعده ادویه منبت لحم مثل انزروت و دم الاخوین و پرسیاوشان و گل سرخ ذرور سازند و بروغن گل و دلک بشویند بطوریکه باین هر دو اشیا موضع مرض را یک شبانه روز پر نمایند بعده بمنبتات لحم رجوع کنند و باید که دو ایکه بر موضع ناصور استعمال کنند بعدا اسر و ... بروغن گل نمایند و لعابیکه از دهن آید فرو نبرند بلکه بزیر اندازند و گاهی عمود ... الموضع مینشگافند تا که سیم ازان خارج شود بعده تا بجهت ... پس ازان مضمضات دیگر بعمل می آرند و گاهی اول مطفیات خون داده بعده حجامت ... آهن نفع میکند و تاکل و عفونت و فساد و ساقطی نماید بعده لحم صحیح می رویاند و گاهی بدین ... در روغن غوطه دهند و گرم گرم بر ناصور داغ نهند حتی که موضع حوالی اسنان سفید گردد و گاهی ... داغ میدهند و بعد از داغ مازو سائیده بر ان بپاشند و یا سنون از مازو و مغ ثلث آن مر استعمال کنند که لحم بر و یاند و لثه محکم کنند و بعضی مازو ست درم و مر یکنیم درم مثل غبار سائیده بر داغ بر لثه بپوس شود ... که فصد باسلیق و اسیلم در هر مرض نفع کثیر دارد لیکن فصد چهار رگ شدید المنفعت است

اقوال اطبا

صاحب مغنی گوید که در قروح ... آب سماق بر لثه بمالند و اگر قروح عفن و تابع انقصان لحم باشد علاجش اولا بفصد و اصلاح مزاج نمایند و لثه را الفلد فیون بمالند و بعد ازان بسرکه که دران برگ آس پخته باشند مضمضه کنند و لثه را بروغن سمسم نمایند و در آخر بسرکه دران مازو و پوست انار جوشانیده باشند مضمضه سازند برای سختی لثه و از البان ... آب سماق تناول نمایند و فواکه ترش و قابض بخورند و از امتلای شکم و حلوا منع کنند و اگر در دهن بوی بد باقی ماند ... و صندل و گل سرخ سنون سازند صاحب حاوی گوید که گاهی در لثه قروح و نواصیر حادث شود و علاجش دور کردن اجزای متعفن ازانست و تنقیه بدن و دماغ از فضول رد یه بحبوب و ایارجات و شبیارات و فلدفیون بران استعمال کنند و بدان لثه را خوب بمالند حتی که لحم عفن فاسد را بخورد و مستاصل سازد بعده بسرکه که دران گلنار و مازو و سماق و جوز السرو جوشانیده باشد مضمضه نمایند تا لثه را سخت کند و بعض اطبای اقدمین در معالجه او داغ بآتش تجویز کرده اند اگر این دوا فائده نکند جرجانی در ایلاقی مینویسند که سبب تاکل لب و گوشت بن دندان انصباب خلط حاد در انجاست که گوشت را بسوزد و بخورد و اگر خلط اندک باشد یا تیز بسیار نباشد مرض سهل تر بود و اگر زیاده و تیز بسیار باشد علت صعب تر بود و علاجش اول فصد قیفال یا حجامت پس گردن است و اگر کهنه گردد چهار رگ یا دو رگ زیر زبان کشادن بعده تدبیر تنقیه بقرص بنفشه و حب صبر و مطبوخ هلیله و مانند آن و از جمیع لحوم و شیرینیها و از شیر و دوغ و جوز پرهیز باید کرد و طعام از غوره و سماق و زرشک و انار دانه و تمشوق بدهند و تا که مرض مستحکم نشده باشد سماق را در گلاب تر کرده بدست مالیده صاف نمایند و بدان مضمضه کنند و یا حب الآس نیکو فته در سرکه بپزند و صاف کرده مضمضه نمایند و شب یمانی را کفچه آهن بر سر آتش نهند تا جوش آید و سرکه اندازند پس خشک کرده نرم سوده یک جزو او باد و جزو نمک طعام سوده بیامیزند و بر جای علت بپاشند و ماهی ترنج نمک سود را بر آتش نهند تا بسوزد پس آنرا بکوبند و یک جزو او با گل سرخ دو جزو سوده بر آن موضع پاشند و قرظ و طراثیث و مازو و پوست انار و کزمازج و گلنار و جوز سرو و برگ سرو همه را بآب سماق پخته صاف نموده مضمضه کنند و اگر تباشیر او و یه سائیده بر موضع مرض بپاشند سود دارد و آن راکه گوشت بن دندان کمتر شود کندر و زراوند مدحرج و دم الاخوین و آرد کرسنه و بیخ سوسن مساوی بانگبین و سرکه عنصل سرشته طلا کنند و هر گاه مرض محکم گردد قرص لوشا در سرکه حل کرده بدان مضمضه کنند بعده بآب غوره یا آب سماق یا بگلاب دهان بشویند و مضمضه کنند و اگر طاقت سوزش این دوا نباشد مضمضه بروغن گل نیمگرم کنند و یکساعت در دهان نگاهدارند و چندی باین اقراص علاج کنند حتی که خون بد پاک شود و نشانش آنست که خونی که بعد ازان آید جید اللون و خوشبو بود بعده براسته شدن گوشت بن دندان و اندمال جراحت کنند و امثال آن

بودینه و مشتی گلنار کزمازج ماقرقرحا مازو سبز پوست انار ترنیم ... مکوفته در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اگر مرض قوی تر باشد عوض قرص اشنا و فلدفیون استعمال نمایند حتی که خون از وی سائل شود پس دهان بشویند و روغن گل طلا کنند تا ... باز ... با دوئیه قابض که مذکور شد مضمضه کنند و یا عدس گلنار و گزمازج و گلسرخ جوشانیده مضمضه نمایند و هرگاه مرض انحطاط نماید و اندکی باقی ماند قرص ... عربی با آب غوره دو درهم ... مرزنجوش کندر گلنار هریک دو درهم سفیده ارزیز یک درهم سوده ... احتیاط کنند که این ادویه بحلق فرو نرود و هرگاه موضع پاک گردد ... سفید آب طلا کنند تا گوشت برویاند و با بهاست ادویه قابضه که مسطور شد مضمضه نمایند تا گوشت سخت شود ... تاکل وجامع گویند که علاج نقصان لحم لثه و تاکل آن فصد قیفال و حجامت نقره و شرب مطبوخ ... بیمار ... مثل لحوم طیور ... سماق آب انار ... و استفراغ ... اغذیه ... لحوم ... استعمال دوای حاد مثل فلدفیون ... لثه و لحم ... حتی که خون برآید و گوشت ... مضمضه کند ... سرکه و بعد از آن ... و جوز السرو و آن جوشانیده باشند برای ... لثه ... استعمال میکنند ... صاحب ... گوید که در نقصان لحم لثه و تاکل آن ... و بعد از آن ... سماق ... گلسرخ و گزمازج مضمضه نمایند ... پوست انار ترش و جوز السرو مضمضه کنند طبری و صاحب ... گوید که ... و علاجش تنقیه بدن است ... اگر قوت اطاعت کند و اگر ضعف ظاهر شود ... گلنار گلسرخ ... در سرکه خشک کرده ... و چون خون از جوهر ... پوست انار ... سوخته شاخ گوزن ... اجزا مساوی ... و استعمال دوای حاد ... علاج ... اما ... لثه است و ... علاج ... اقتباس گوید که در ابتدای ظهور قرحه فصد قیفال کنند ... مطبوخ افتیمون مسهل ... حب ایارج ... گلنار هریک یک تولچه ... سوخته هریک ... باشد ... ماء الشعیر ... و اگر ... سماق ... مذکور شد

الوبس

و آن لحم زائدیست که در اکثر در لثه ... و باقی صلب شده باشد و صاحب ... در ضرس ... این مرض از کثرت ... علاج ... درم لثه است ...

خرد نی گذارند تا آنرا بخورد و جالینوس گوید که اگر احتیاج بقوی تر ازین افتد فلدفیون بر آن ضماد سازند و باید که بعد از آن سنون که دران کزمازج و عاقرقرحا هر یکی یا درم است
و در علاج قروح لثه گذشت بپاشند و بعده بایارج فیقرا سنون سازند و بمضمضه سرکه که دران عاقرقرحا و کزمازج و مرجوشانیده باشند مداومت نمایند و از اغذیه
غلیظه و شیرین موذی لثه مثل شیر و خرما و رطب و انجیر و خربزه اجتناب ورزند و اگر لحم غلیظ باشد دستکاری نمایند بدین طریق که لحم زائد را بمنقاش یا صنارة معلق
سازند و بقطع آن مبادرت کنند و مضمضه بسرکه یا شراب نمایند و با اکلیل الملک یا سماق یا گلنار سائیده ضماد آن موضع نمایند و بگلاب مضمضه سازند و بذرور ملحمات
و یا مراهم مدمله مثل مرهم سفید آب و کافور و روغن گل علاج کنند و لفته موضع نمایند تا دران لحم زیاده نشود پس اگر دران زیادتی ظاهر شود به دوای حاد معالجه نمایند و صرف
عنایت با صلاح مزاج مریض فرمایند و فاضل سمرقندی نوشته که عورتی را این مرض عارض شد و مانع اکل و شرب گردید مگر بانبوبه باریک اندک اندک آب و شیر
می نوشید و جراحی او را قطع نمود و استیصال او نشد و چیزی از آن باقی ماند و از جهت عود نمود و عجب آنست که آنچه لحم زائد را اسقاط شده بود از ذاخل او اضراس و اسنان
متخلخله بر آمد بعده امراو طول نمود و از دهن او صفاق مضاعف بر آمد و علاج سود نکرد و چنانچه اکل و شرب بالکل موقوف شد و بهر دو حکیم شریف خان می نویسند
زنی که حال او قریب بحال عورت مذکور بود علاج او نمودم و بعد فصد سر و چهار رگ و رگ زیر زبان و ارسال علق و اسهال امر بقطع لحم زائد و استعمال ادویه کاویه
کردم و مرض مستوصل گردید و در زمانه احقر نیز دختری ده ساله مبتلا باین علت گردید و جراح نصرانی بعد شق جلد از شدق تا مفصل فکین قطع آن لحم نمود و صحت یافت

استرخای لثه

گاهی لثه مسترخی و متزلزل میگردد و سببش یا سوء مزاج بارد رطب یا حار رطب یا تفرق اتصال بود و کثرت تناول اشیای شیرین نیز مرخی لثه است پس اگر استرخا اندک باشد آنچه
سبب ضعف اسنان که در علاج تحرک دندان گذشت مفید است درینجا کفایت کند و آن مثل تمضمض ست بمطبوخ قوابض مجففه حاره و بارده حسب مزاج و شب یمانی
مطبوخ بسرکه درین باب شدید النفع است و اگر استرخا بسیار باشد بر لثه شرط زنند و خون صالح بقدر کفایت بر آرند بعده چون خون بایستد مضمضه بمطبوخ قوابض مذکوره
و استعمال سنونات قابضه مجاله نمایند و آنچه درین باب از مطبوخات موافق است کزمازج کوفته سه درم برگ حنا دو درم زرد و زند یکدرم است جوشانیده
بدان مضمضه نمایند و یا گلنار پوست انار هر یک شش درم زرنیخ سرخ شب یمانی هر یک سه درم گلسرخ سماق هر یک هشت درم سنبل الطیب قاقله اذخر هر یک
ده درم بگیرند و از آن طبوخ لاصق سازند و اگر گل سرخ باقماع او و فلفل هر واحد هفت درم جفت بلوط گلنار حب الآس هر یک چهار درم خرنوب نبطی سماق منقی
ارمال هر یک پنج درم بعده مضمضه استعمال نمایند لصوق صالح ست و گوشت لثه سخت کند و نیز صاحب ذخیره او خال عاقرقرحا بدل فلفل درین ترکیب آورده است
و فصد چهار رگ نافع ست و تحنک بایارج فیقرا و تمضمض بسرکه عنصل و بسرکه حنظل نیز ممدوح ست و سنونات مقویه لعمل آرند و گویند که گل سرخ جفت بلوط
و گلنار و حب الآس هر یک چهار درم خرنوب نبطی سماق عاقرقرحا هر یک پنج درم باریک سائیده بجهت بر لثه افشاندن لثه را محکم سازد و استرخا زائل کند
و هر چه در علاج جنبش دندان از کثرت رطوبت و لثه در امید گذشت بکار برند و امین الدوله گفته که علاج او مثل علاج فالج ست و در علاج استرخای لثه
تعجیل ننمایند زیرا که تابع او سقوط اسنان ست و بعضی متاخرین می نویسند که تنقیه بدن و دماغ بمطبوخ اسطوخودوس و مسهل مقوی لبنا و حب ایارج
و قوقایا نمایند بعده بجهت تنشیف رطوبت و تقویت لثه سنونی از فوفل و پوست جوز و پوست بادام و خسته هلیله و خسته خرما همه سوخته و مازو نیم سوخته حب الآس
گلنار اقاقیا مصطکی هر یک دو درم سازند و قوی تر آنست که گلنار سماق گل سرخ جفت بلوط اسعد شب یمانی طباشیر فوفل سوخته کزمازج تخم مورد پوست
هلیله زرد هر یک یکدرم شب سنون سازند و صبح بعسل و سرکه عنصلی و گلاب مضمضه کنند و اگر قوی بود فصد چهار رگ کنند و مضمضه بقوابض نمایند و بفاصله
چهار روز شرط زنند و سنون از خاکستر پوست هندوانه و برگ مورد و زیتون و تنبول و پوست هلیله زرد و زرورد و شب یمانی و گلنار و فوفل سوخته و
مازو نیم سوخته هر یک سه ماشه شب مالیده صبح بطبیخ مورد بگلاب مضمضه نمایند و معاجین مقوی معده هر شب استعمال نمایند

لذع لثه

گاهی در لثه اطفال لذع و خارش عارض میشود پس اگر در هنگام نبات اسنان بود بموم در روغن گل تکمید کنند و بمسکه تازه و شحم و امخاخ که در تدبیر تسهیل نبات

اسنان مسطور شد بمالند و چهره و کله و گردن را بروغن یا اورام بمالند و اگر در وقت دیگر بسبب انصباب بلغم مالح یا مواد حاره بود قی از دماغ ایشان باشد تنقیهٔ بلغم و مواد حاره نمایند و لثه را بروغنهای مذکور بمالند تعلیم منجمله امراض لثه یکی نقصان لحم لثه است و علاج او در تحرک اسنان و تاکل لثه مسطور شد دوم تشقق لثه و علاجش مثل علاج شقاق لب است سوم نتن لثه و علاجش در باب بخر الفم مذکور شد

امراض اعضای حلق

بدانکه حلق عبارتست از فضائی که مشترک میان مجرای نفس و غذا است و آن است زوائدی که آن لهات و لوزتین و غلصمه باشد و لهات بعینی ملازه جوهر لحمی است صنوبری شکل معلق بر منتهای سقف حنک و اعلای حنجره و مثل حجاب است قصبهٔ ریه و مری را و لوزتین که آنرا لغنغین جمع لغانغ نیز گویند دو پاره گوشت عصبی مثل دو غده اند که در بیخ زبان هر دو جانب است و چپ مائل بسوی بالا روئیده که گویا دو گوش صغیر اند و غلصمه لحمی است صفاقی که بحنک چسپیده و زیر لهات آویخته منطبق بر سر قصبه و حنجره دهن قصبهٔ ریه است و قصبهٔ ریه مجرای نفس و مری مجرای طعام و شراب و در هر واحد ازین امراض سوء مزاج و اورام و تفرق اتصال عارض میشود و بقول شیخ کلام کلی در معالجات اورام عارض در نواحی حلق و حنجره و غدد که مطیف او ست و لهات و غلصمه و لوزتین اینست که اول تنقیه بر ماده فاعل مرض بفصد و اسهال کنند و ماده را بجهت مخالف جذب نمایند هر چند بوضع محاجم بمواضع بعیده مقابل او و بربط اطراف بسختی باشد و باید که ابتدا با ستعمال ادویهٔ قابضه ممزوج بچیزی که دران اندک جلا باشد مانند عسل بران نمایند و بهترین آنها رب پوست گردگان سبز رنگ قوی است و در ابتدای ورم لهات یا خناق مبادرت بغرغره سرکه ممزوج بآب باعث ردع و منع و تجاذب رطوبت بسیار است و ازین ادویه است مانند شب و مازو و گلنار که هر یک پنج درم گرفته سوده و دو انار یکی ترش و یکی شیرین با پوست پاره کرده بپزند تا مهرا شود و بدست مالیده افشرده و دانه از وی دور کنند و باز بپزند پس ادویه مذکور آمیزند تا مثل لعوق گردد وقت حاجت بآب حل کرده غرغره نمایند و نیز ترشیدن آن یا فسخ پس طلای عصاره اقاقیا بران نافع است و این تدبیر مفید اوائل است پس بتدریج استعمال منضجات نمایند بعده بمفتحات قویه تا بدرجه مثل نوشادر و عاقرقرحا برسند و از آنچه نفوخ میکنند درین وقت عطوس بانند قسط و کندش و برگ دفلی و مرزنجوش است و از اشیای مجربه که بالخاصیت در اورام خوانیق و لهات و لوزتین عمل کند بالجمله جمیع اعضای حلق را نفع عظیم بخشند اینست که بگیرند خیوط ابریشمی که بارغوان بحری رنگ آلوده باشند و بپیچند بگردن افعی تا خفه گردد و آن خیوط را بر گردن کسی که او را خناق و اورام مذکوره بهم رسد بندد نفعی عجیب حاد و از قدر مستقیم نماید و شیر از ادویه شریفه است در ابتدا و انتها که رادع و ملین و مسکن وجع است لازم است که تامل نمایند در استعمال ادویه قابضه یا محلله یا منضجه و نظر کنند بحال بدن و نرمی و سختی او پس تقویت بخشند قوت را در صلب و تلیین فرمایند در لین و همچنین رعایت سن و مزاج و زمان و عادت مرعی دارند و گاهی مختص میشود اورام لهات و لوزتین و استرخای آنها را قطع و از وجوه علاج غیر صواب است و آن سه موضع بود یکی قریب فقار زائل دوم در اورام لهات و لوزتین که دران احتیاج برداشتن آنها بسبب سقوط بسوی فوق باشد سوم در اورام بلغمی چون منفذین بند گردند پس استعانت بغمز بر تنقیه و تلطیف او نمایند

اقسام خناق

و آن خناق مطلق و ذبحه و خانقه و خناق کلبی است و اطبا را در استعمال این الفاظ اختلاف است شیخ الرئیس و تابعان او مثل ایلاقی در میان خناق و ذبحه فرق ننموده اند بلکه هر یک را بجای دیگر اطلاق می نمایند و اکثر متاخرین ورم لوزتین و عضلات مری و حنجره را که مانع نفس و بلع گردد خناق مطلق گویند و ورم حار را که در عضلات طرفین حلقوم حادث شود ذبحه خوانند و جرجانی گوید که ذبحه ورم حار باشد در هر دو عضله که بر سر مری و هر دو جانب حلقوم اند و آنرا اهل عجم تغنغان نامند و لوزتان نیز گویند و این ورم از گوش تا گوش در پیش حلقوم مانند طوق سرخ ظاهر شود و خناق دشواری دم زدن را گویند و صاحب شفاء الاسقام گوید که ذبحه ورمی است در عضلات موضوعه در دو جانب حلقوم که آنها بلع میباشد و یا در عضله موضوعه بر دهن مری و حلقوم و در لفافهٔ مری که سببش مواد غلیظ فاسد است و اکثر متولد میشود از کثرت تناول لحوم و شیرینی و شرب خمر و ترک استفراغ فصد و حجامت و ملا سدید گوید که ذبحه

قسمی از خناق است که بسبب ورم عضلات بیرونی حادث میشود و پیش حلق از گوش تا گوش مثل طوق ظاهر شود و لهذا مسمی بذبحه است و صاحب کامل و تالیفات اوائل [illegible]
خناق آمده که صدو رشد [illegible] ورم حار است که عارض میشود بعضل حلق و یا بعضل مری پس اگر در عضل داخل باشد آنرا اسوتنجی گویند و این ردی است منع
ازدراد و ابتلاع کند و اگر در عضل خارج باشد آنرا قونجی نامند و صاحب این علت را عسر نفس و ضیق و انتصاب او و تپ و [illegible] و وجع در حلق و سرخی
در بیرون و وردی و تمدد و عسر در بلع [illegible] عارض میگردد و اما حدوث خوانیق از ورم حار بود که بعضل حنجره عارض شود پس اگر ورم در عضل خارج باشد آنرا
خوانیق مطلق گویند و اگر در عضل داخل بود آنرا خوانیق کلبی خوانند و عارض میشوند برای اصحاب این علت اعراضی که عارض میشوند اصحاب ذبحه را بعینه مگر
آنکه این صعب تر و شدید تر بود و هم صاحب این کشاده میباشد دهن و بر فرو بردن چیزی از اطعمه قادر نباشد و بسا است که در حلق او چیزی رقیق هم فرو نرود و بسا
که وارد [illegible] از آن [illegible] گردد و صاحب اقصرائی [illegible] اسباب برآنند که ورم عضلات خارج حنجره خناق مطلق است و ورم عضله حلق و مری و ورم
عضلات داخله خناق کلبی [illegible] اینست که هرگاه [illegible] ورم ظاهر نباشد و آماس در عضلات داخل حلق مختص بود آنرا
ذبحه گویند [illegible] در فردوس الحکمه نوشته که خناق پنج نوع است بعضی عارض مجرای طعام میگردد و بعضی عارض مجرای هوا و دو نوع دیگر در عضلات ملتصقه
که در هر دو طرف این دو مجری اند و نوع پنجم [illegible] گویا که علت [illegible] از جانبین
و پیوسته و آن ورم لوزتین و هر دو عضل [illegible] دو جانب حلقوم و عضلات داخله [illegible] عضله دقیقه [illegible] کتاب ثانی
که مشترک است بالطرف مری و طرف حلقوم [illegible] مرض [illegible] شیخ می فرماید که خناق
عبارتست از امتناع نفوذ نفس [illegible] و آن از اسباب [illegible] عارض میشود [illegible] خناق [illegible]
یا شیر در بعض احشا [illegible] و در آلات [illegible]
[illegible] الطباق [illegible] الانطباق [illegible]
[illegible] یا آنست که [illegible]
[illegible] داخل [illegible] باطن [illegible]
و یا ورم عضله داخل حنجره یا عضله [illegible] تشنج یا الیبس [illegible] تشنج یا الیبس [illegible] یا بسبب [illegible]
که در مفصل فقار [illegible] و این اکثر اطفال [illegible]
و [illegible] ایشان [illegible] فقره
اولی باشد [illegible] ورم [illegible] پنج نوع [illegible]
[illegible] حنجره [illegible] و عضلات حنجره [illegible] الطباق [illegible]
خشکی یا تشنج یا یبس عضله [illegible] حنجره [illegible] تشنج [illegible] گردن [illegible] تشنج
عضلات حنجره و حلقوم و [illegible] استرخای عضله فاتح حنجره و ورم [illegible] و استحکام متواتر [illegible] اسباب
مذکوره افزوده اند بدانکه ورم خناق بحسب جمیع علامات [illegible] و ورم در عضلات خارج از حنجره مائل بسوی قدام و بسوی اسفل یعنی متصل
بدهان و زبان محیط بر لوزتین [illegible] که ورم [illegible] ظاهر شود [illegible] گردن [illegible] و یا در عضلات خارج
از حنجره مائل بطرف خلف و در عضلات مری بود [illegible] که ورم و سرخی [illegible] ظاهر گردد و بسا است که تا فقرات و نخاع بمشارکت متادی گردد
و یا در عضلات باطن از مری باشد و درین تنگی نفس بمجاورت [illegible] ظاهر نباشد و یا در عضلات داخل حنجره و غشای مستبطن او بود و این بدترین
انواع اربعه است و ایضا [illegible] ظاهر نبود و جمیع علامات خناق کلبی موجود باشد و گاهی ازین اورام دو و یا سه و یا چهار مجتمع شوند و بقول [illegible] و در از [illegible] ماده

خوانیق حادث میشود و یا ورمی دیا درطرف قصبه ریه و این هر دو یا ظاهر باشد یا غیر ظاهر که بنظر نیاید و یا در حنجره و این همه پنج قسم باشد و سبب این اورام سبب سایر اورام است و لیباس است که بعضی اطبا را خاصیت در احداث این اورام بود مثل حندقوقی و گویند که تریاق او کاهو یا کاسنی است و بعضی گویند که نوشیدن آب نیم گرم یا موز متصل در اکثر خناق پیدا میکند و گاهی بسبب امتلائی در همه بدن پیدا شود بلکه بدن نقی بود و فضله ماده در اعضای قریب او که اعضای حلق باشد ورم حادث کند.

والیضاً این ورم بسبب ماده منقسم بچهار نوع میشود یعنی دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی و ماده این ورم اکثر دموی باشد و صفراوی بلغمی نیز بود و اکثر خناق بلغمی باطباق عضل بسبب ارخا بود و آن از بلغم و رطوبت است و سریع سهل است و گاهی تا چهل روز طول میکشد از بلغمی بعضی آنست که تولد او از بلغم لزج غلیظ باشد بود و بعضی از آن آنکه از بلغم بطیء حار حادث گردد و مثل این بلغم چون از سر نزول کند در اکثر امر شکل میگردد و با آنکه بسوی عضلات اسفل از حنجره نازل شود و آنچه از بلغم غلیظ باشد در عضلات اعلای حنجره بود و از سودا کمتر افتد و بعضی گفته اند که خناق سوداوی عارض نشود چه اکثر سودا بسبب غلظ او از عضوی بسوی عضو دیگر دفعة کمتر باشد لیکن بعید نیست که اندک اندک منصب شود پس دفعة بسبب ورم گردد و خناق آید و اکثر ورم حار منتقل بسودا میگردد و بهر حال آن ردی است **والیضاً** گاهی این ورم باعتبار مقدار او منقسم میشود یا عظیم باشد و آن بسیار ردی و قتال است و یا صغیر باشد و آن غیر ذات خطر است و یا متوسط بود و آن متوسط است و هر ورم خناقی یا قتل میکند و یا ماده او منتقل میگردد بعضو دیگر و یا جمع و تقیح می شود و گاهی داخل قصبه ورم کند لیکن نوبت او باختناق نرسد و خناق ردی که دران احتیاج باد است کشادن دهن و برآوردن زبان باشد مسمی بکلبی است پس گاهی کلبی آنرا گویند که در عضل داخل حنجره افتد و گاهی آنرا گویند که در هر دو صنف عضل معا واقع شود و گاهی آنرا نامند که از زوال فقار عارض گردد و گاهی خناق بذات الریه منتقل شود اگر ماده میل باسفل نماید به ریه مندفع گردد و گاهی منتقل بتشنج شود اگر ماده میل باعلی نماید و بسوی اعصاب مندفع گردد و گاهی بسوی ناحیه قلب منصب گردد و دفعة هلاک کند و گاهی بسوی معده انصباب نماید و قریب حادث شود و این سهلتر و علاج پذیر بود و هر مخنوق که میرد اول از روز ششم رسد پس خناق کلبی از روز اول تا چهارم قاتل است و بیشتر خوانیق در سبع ثانی بهم میرسد و رازی گفته که اکثر صاحبان امراض حاره و صبیان را خناق بهم میرسد و در فصل ربیع و صیف و بلاد شمالیه و آن از امراض مخوفه است اگر کلبی باشد و چون اختناق بشدت کند نفس را منحصر گرداند و استعانت دران تحریک ریه کند و اکثر محتاج تحریک عضد و سینه و گردن گرداند و بسوی سرعت و تواتر اگر قوت اعانت نماید و برای نفس مخنوق نفخه نباشد زیرا که او نفس عظیم تام شود و این ممکن نیست مع شدت اختناق و گاهی خناق در حمیات مطبقه عارض شود و گاهی منذر بجدری بود و کذلک وجع حلق اگر چه از جهت خناق نباشد و عروض خناق در حمیات حاده بسیار ردی است بجهت شدت حاجت بتنفس و امتناع آن و چون در روز بحران عارض شود مخوف و قاتل بود و بحران در اورام خناقی لا محاله قاتل است و یوحنا بن سرابیون گفته اورام حلق آنچه بجانب قدام و از جانب مری باشد علاج آن سهل است و آنچه از خلف از جانب فقره بود علاجش دشوار است **الکنون** بدانکه اولاً تشخیص این مرض را اقسام او بعده تشخیص اسباب و موضع او نماید و بعد از آن حال او از جهت شدت و خفت و حرارت در جای صحت او و سپس آثار انتقال و جمع ماده دریافت کنند پس هرگاه مریض شکایت وجع حلق و دشواری بلع و تنگی نفس نماید و نبض او در ابتدا متواتر مختلف باشد و بعد از آن صغیر متفاوت گردد و حنجره ظاهر بود مرض خناق باشد و اگر با وجود این آثار آواز و کلام و بلع بالکل منقطع گردد و چون مریض بتکلف چیزی فرو برد از راه بینی بر آید پس اگر لعاب از دهن سائل شود و بر خارج گلو از گوش تا بگوش دیگر سرخی مثل طوق ظاهر گردد ذبحه باشد **و اگر** صعوبت تنفس و قلق و ورم در بیخ هر دو گوش و هر دو صفحه گردن ظاهر بود خانقه باشد **و اگر** مریض در اکثر مانند سگ دهن کشاید و زبانش بیرون آید و ورم و سرخی مطلقا در حس ظاهر نبود و اضطراب شدید بود و بر تنفس و حرکت سر و گردن و التفات بجانبی قدرت نباشد و یا آثار زوال فقره گردن که مسطور گردید یافته شود خناق کلبی باشد **و تشخیص** اسباب او چنان کنند که اگر ببصر و یا لمس دیده شود و یا اعضای مری و حنجره سخت ممتد بود و حالتی باشد که گویا صاحب او میخواهد که قی نماید خناق ورمی باشد پس اگر بلع ممکن باشد و نفس ممتنع ورم در حنجره بود و اگر بالعکس باشد ورم در مری بود لیکن گاهی ورم حنجره عظیم گردد بحدی که منع بلع نماید و گاهی ورم مری عظیم پذیرد بحدی که منع نفس نماید از ورم مری آنچه در اعلای مری باشد نفس را تنگ کند و آنچه در زیر باشد نفس را منع نکند اگر چه دشوار است

آسرد والیضاً چون وقت گشادن دهان ورم دیده شود ورم در عضلات خارجیه باشد در مرض چندان خطرناک نبود و اگر ورم محسوس نگردد و هرچند زبان را بکام
بچسپانند بشدت ورم در مری یا در عضلات داخلیه باشد و فرق میان ورم روی که لایه است و ورمی که آن رداءت نیست بلکه او در آخر عضل می باشد
و هرچند که بنظر نیاید آنست که با این نفس تنگ نمیگردد مگر نزد بلع و ردی آنست که داخل حنجره باشد و در حس ظاهر نگردد چیزی از بیرون و نه از اندرون
هرچند که تأمل نمایند در حلق صاحب آن بلکه آن غائر باشد و بعد از آن در رداءت آنست که دیده نشود از داخل و دیده شود از خارج پس چون از علامات
مسطوره بتحقیق رسد که خناق ورمی ست دریافت نمایند که ورم حارست یا بارد و این چنان باشد که حال شدت و خفت درد بپرسند اگر درد شدید بگوید وگاهی
وقت اشتداد درد گردن و چهرهٔ او منتفخ شود و با تپ گرم بود ورم حار دموی یا صفراوی باشد و اگر درد شدید نباشد ورم بلغمی یا صلب بود و بعد از این
رنگ زبان و حلق به بینند و از مریض بپرسند که ذائقهٔ دهان چگونه است اگر رنگ زبان سرخ نماید و مزهٔ دهان شیرین گوید و با آن چهره و چشم نیز سرخ بود و ارتفاع
و امتلای عروق نواحی حلق و سر و گرمی در حلق و ضربان عروق و وجع شدید تمددی و شدت تنگی نفس و کسل بدن باشد ورم دموی بود و اگر رنگ زبان
زرد بود و مزهٔ دهان تلخ گوید و با حرقت موضع و التهاب و تشنگی مفرط و وجع شدید لذاع و تحرق و خشکی دهن و بیخوابی و قلق و اضطراب باشد ورم صفراوی
بود و اگر رنگ زبان و ورم سفید بود و طعام و دهان حامض یا مالح گوید و با سفیدی و تهبج چهره و چشم و سیلان لعاب لزج از دهان و قلت وجع با زیادتی تنگی
حلق و عدم امتناع بلع چیزی بزور و قلت تشنگی و حرارت و عدم تپ و ثقل سر باشد ورم بلغمی بود پس اگر مادهٔ بلغم رطوبت لزج بارد باشد ورم در حوالی
لهات و حنجره بهم رسد و بعضلات فروتر از آن سرایت نکند و اگر مادهٔ بلغم لطیف حار باشد بعضلات داخلی نیز سرایت نماید در انجا ورم بهم رسد و اگر رنگ ورم و روی تیره نماید
و ذائقهٔ دهن ترش و عفص گوید و با آن صلابت ورم و خشونت عضو و خشکی زبان و کام و حس تمدد در موضع ورم باشد و ایضاً حدوث آن اندک اندک و بتدریج وگاه
انتقال آن از ورم حار باشد ورم سوداوی بود و اگر ترکیب علامات اقسام مذکوره یافته شود ورم مرکب باشد و اگر این علامات اورام یافته نشود و نظر کنند اگر
گردن بسوی داخل کشیده نماید و مغاک بجای فقرهٔ گردن محسوس گردد و از لمس درد نماید و خلاف ورم بیرون خیزد و مریض سر نتواند برداشت و چپ و راست نتواند دید
و دهان گشادن نتواند و چون بر قفا بخواباند تواند که چیزی فرو برد خناق از زوال فقرهٔ گردن بود و اگر این آثار هم یافته نشود و در دهن یبوست بسیار باشد
و از آب گرم انتفاع یابد و با تقدم اسباب مجففه باشد از یبس اعصاب نفس بود و الا علامات استرخاء و تشنج دریافت نمایند آثار هر کدام از آن که یافته شود سببش
همان باشد و اگر این هم مدرک نگردد حال تقدم تناول ادویهٔ خانقه و سمیه و یا کثرت استحمام بپرسند و الا علامات جمود خون و شیر در معده و آثار ورم ریه
و تولد دیدان و استرخای حنجره نظر کنند آثار هر کدام ازین اسباب که یافته شود سبب خناق همان باشد و بعده نظر کنند اگر ضیق نفس و کشاده ماندن دهن و صعوبت
بلع بحدی که چون صاحب او ارادهٔ نوشیدن آب یا چیزی مائعی نماید از منخرین بر آید و بر آمدگی هر دو چشم و خروج زبان مع ضعف حرکت او باشد و تکلم بنهایت ضعف کند
بحدیکه گویا صدا از بینی او بر می آید خناق شدید باشد و تنگی حلق و دشواری نفس با تپ شدید نیز نشان صعوبت خناق است و اگر خناق بزودی منع تنفس نماید و چون صاحب او
مستلقی گردد نفس او بالکل بند شود و چون مستلقی نگردد نفس دشوار باشد و همیشه گردن خود را کشیده دارد برای آنکه شاید باین حیله نفس بر آید و مضطرب باشد انتصاب او دوست
دارد و نتواند که بپهلو بخوابد خناق ردی باشد و بقراط در ابیذیمیا گفته که بدترین اصناف خناق آنست که در حلق و گردن ورم و سرخی ظاهر نگردد و با آن وجع شدید و انتصاب نفس باشد
که در روز اول تا چهارم میکشد و اگر زبان مریض مدام بیرون دهن ماند علامت ردی بود و چون نفس تنگ گردد محتاج باخراج بخار دخانی شود تا آنکه قوت تنفس از علاج
یابد و رطوبت بالنفس بر آید و باهم مختلط گشته کف در دهن ظاهر شود درین حالت امید زندگانی نباید داشت و علاج او نباید کرد با وجود آنکه گاهی مخنوق را زبد عارض میگردد و شفا
می یابد ولیکن این وقتی ست که قوت و اشتهای غذای او بحال باشد و چون رنگ چهرهٔ مخنوق سبز گردد و گوشهٔ پلک چشمهای او بسیاهی گراید امید از حیات او قطع باید کرد
و کذلک چون نبض او صغیر گردد و اطراف سرد شود و زبان غلاظت پذیرد و سیاه گردد و زرد و هلاک شود و هرگاه با خوانیق رو به تپ شدید جمع گردد علامت قرب موت
بود و گویند که اگر رنگ موخر گردن مخنوق از سرخی معتاد او بسفیدی یا سبزی متغیر گردد و در بغل و بیخ ران او عرق سرد آید در یک دو روز بمیرد و هرگاه تنفس بکثرت و سرعت
تمام شود و بهتنفس سینه و پرهای بینی بجنبد مخوف باشد و اگر سرخی حلق از داخل بسوی خارج ظاهر گردد و درین وقت اکثر چشمها بکشایند و افاقه یابند

علامت رجای صحت بود و کذا اگر هرگاه نفس متغیر گردد و تنفس بنفس تصعیر شروع کنند و همچنین اگر ورم در جانب مقابل حادث شود بادی امید انحلال است و اگر در ورم ضمور و انحلال بدون انفجار از خارج باشد احتمال ظاهر گردد نشان انتقال خناق بود پس واجب است که درینوقت نبض او ملاحظه نماید اگر موجی عظیم گردد و سرفه با وی حادث شود دلیل انتقال ماده است بسوی ریه و حدوث ذات الریه و اگر نبض متشنج بود دلیل توجه ماده است باعصاب و حدوث تشنج عنقریب و اگر نبض بسیار ضعیف و صغیر و متفاوت گردد و خفقان هیجان کند و حرارت غریزی تحلیل شود و غشی حادث گردد دلیل انتقال ماده است بناحیه قلب و انصباب بران و اگر در معده و غثیان پیدا شود دلیل انصباب ماده است بمعده و اگر دران اندک نرمی بهم رسد و از روز چهارم گذشته باشد علامت جمع ماده و نضج و انفجار بود و گاهی در خناق که سرخی او در گلو و ناحیه سینه ظاهر شود و سرخی غائب گردد و این بدو وجه است یا بجهت رجوع ماده بسوی باطن و یا بجهت استفراغ و تحلیل ماده پس اگر بادی نفس آسانی پذیرد بسبب استفراغ و تحلیل ماده بود و محمود و صرف صحت است و اگر بسبب استفراغ نباشد ردی است

علاج کلی اقسام خناق

باید که در اقسام خناق اگر خون غالب باشد دران ابتدا بالفصد نمایند و بعده استفراغ خلط موجب پس از نضج آن کنند و گاهی حلق یا فوخ در خناق ورمی فائده میکند و بقول رازی و اسکندر اگر بدن نقی باشد حجامت در خوانیق نافع بود و اول رادع او بعد پس محللات پس منضجات پس مفجرات پس مدملات استعمال نمایند و واجب است که تبرید در صفراوی قوی تر و در بلغمی ضعیف تر و ترتیب و تلیین در سوداوی زیاده تر باشد و جمیع اشربه و اضمده و غراغر مخنوق می باید که گرم باشد مگر در صفراوی که ماده آن نهایت حرارت داشته باشد و اگر ماده کثیر باشد غرغره بعد از تنقیه مناسب بود و نیز آنکه در استعمال غراغر ذی ردع قبل از تنقیه و فصد خوف رجوع ماده بریه و قلب است و در ابتدا استعمال رادعات و در انتها ملینات می باید و حجامت ساقین و لصق آنها و محاجم اطراف و بستن و دلک و تسخین آنها بهر جذب ماده از حلق بسوی اسفل نیز مناسب بود و بهترین تدابیر بهر جذب ماده از باطن بظاهر حجامت زیر ذقن است و اگر سبوس گندم اکلیل الملک بابونه خطمی زوفای خشک نمک در آب بپزند و بخار آن مطبوخ بالند تا که سرخ شوند جمیع اقسام خناق را نافع و همه ضماد جدوار خطائی با آب کشنیز یا آب عنب الثعلب بهترین محللات است در خناق حار و بارد و خیار شنبر ضماد او و غرغره بسیار نافع است و اگر آرد باقلا آرد حلبه آرد جو هر کدام یکجزء خشخاش یا تخم خطمی هر کدام نصف جزء و تخم حنظل در خناق بارد و گل ارمنی در نوع حار ربع جزء کوفته بیخته با سفیدی تخم مرغ در قسم حار و با پیه مرغابی یا پیه ماکیان در قسم بارد سرشته مکرر بر حلق ضماد کنند در اقسام خناق از مجربات النافع است و کذا غرغره بطبیخ تخم کشوث و بابونه و خطمی و پرسیاوشان و تخم ترب و انجیر و تخم کرفس مجموع یا مفرد بسبب ماده گرم و بعد کل آوردن مجرب اوست و اگر روغن گنجد آب کشنیز لعاب حلبه هر واحد یکجزء و سرکه نیم جزء و حضض ربع جزء بپزند تا روغن بماند پس بهوائی گردن در ورم حار بارد طلا کنند و در بارد نیمگرم جامع النفع برای خناق حار و بارد و جمیع اوجاع حلق مجرب است و ضماد اخثاء البقر و خرء الحمام در سرکه و روغن گل پخته در حل اورام حلق مطلقاً بلیغ النفع است و در اقسام خناق صعب معمول مولف آنست که ضفدع کلان بری شکم شگافته گرم گرم بر گلو بندند و نیز پنبه کهنه پهن نموده از آتش گرم کرده مکرر بر بندند و ایضاً سنگ پشت را محاذی دهن مخنوق دارند تا هوای دهن سنگ پشت بموضع خناق برسد باذن الله تعالی در اندک مدت ورم خناق را تحلیل میسازد و ضماد خراطین در روغن گنجد جوشانیده در اقسام خناق بغایت نافع است و ضماد خاکستر خطاف و شرب او برء الساعة است و بستن برگ صبر مشوی بعد شق آن بسیار مفید و ایضاً سپستان یکجزء و حلبه تخم کشوث هر واحد نیم جزء و پوست بیخ کبر ربع جزء در ده مثل آنها آب بجوشانند تا ربع بماند و کمی روغن بنفشه آمیخته در حلق وجور کنند که مجرب است و از مشان ریسمان بافته در گلو بستن برای اورام حلق مجرب سعیدی است و ابن سمجون گوید که تعلیق حلتیت در گلو نافع خوانیق است و بقول علوی خان مهره که آنرا کرم ایوب گویند و کاغذ از آن مهره کنند در گردن صاحب خناق و ذبحه آویختن و از آن آب و آتش دادن و سوده آنرا بر ورم ضماد نمودن بالخاصیت نافع است و بقول جالینوس طلا بمرارات مطلقاً و خصوصاً مرارهٔ کبش و نرگاو محلل خوانیق است و از ان خلقی کثیر شفا یافته و هرگاه خناق صلب گردد و در دموی و صفراوی برگ خبازی و کشنیز تر و برگ بنفشه اکلیل الملک خارخسک حلبه عنب الثعلب مساوی در آفتابه بپزند و دهن را کشاده بلبله او محاذی حلق دارند حتی که بخار او در حلق داخل شود و ورم را نرم و تحلیل کند و چون اراده استعمال این انکباب در خناق بارد نمایند ادویه مناسب آن چیز زیاده کنند

وحضض مکی در آب بارتنگ حل کرده ساعت بساعت در حلق چکانیدن بهترین ادویه دموی و صفراوی و ذبحه است و حکیم علی گوید که نوشیدن قیراطی از مومیائی با سکنجبین مجرب برای خناق است و انطاکی گفته که قیراطی ازان در ماء العسل حل کرده بدان غرغره کردن تحلیل خناق نماید حکیم شریف خان می نویسند که استعمال این در خناق بارد بلغمی و سوداوی و در منتهای خناق حار اولی است و بقراط گوید که صاحب خناق را باید که سکنجبین سرد نمایند در حالتی که بدن او ممتلی باشد و شمعون گفته که اگر چنانچه خناق را ممکن نباشد فرو بردن آب و در حلق او ظاهر نگردد ورمی باید که حجامت اخدعین نمایند و اندکی مهلت داده حجامت ساعد او نمایند بعده فصد رگ زیر زبان او هر دو لب و منخرین او نمایند و باید که در ابتدا قبل ازین تدابیر فصد رگ قیفال و حقنه نموده باشند و جالینوس گوید اگر صاحب خناق ضعیف القوه باشد که طاقت فصد مسهل نداشته باشد باید که در خانه بسیار خنک آنرا نشانند و دائم غرغره و حقنه بعمل آرند و باید که در نیم مرض اذا و سهر در شهر اقوت موقوف دارند بعده اشتق جو مانند آن دهند اگر تنفس و بلع دشوار گردد شاخها بلا شرط بر مؤخر گردن نهند که بلع چیزی برقیق ممکن گردد و از کلام و صیاح و اضطجاع حذر کنند و حکیم شریف خان می نویسند برای کسیکه معتاد بعروض خناق باشد استعمال چوب چینی نافع و مانع عود آنست و صاحب اقتباس گوید که هر کسی را که سال بسال در موسم بهار خناق افتد باید که پیش از حدوث ده دوازده روز فصد کنند و بفاصله چهار روز تنقیه بمسهل نمایند که از حدوث آن ایمن گردد و اگر افتد بسیار ضعیف باشد و جالینوس گوید که ضماد بزهره گاو و عصاره قثاء الحمار و قنطوریون در سرکه کهنه بعد تنقیه از مسکنات خناق است حکیم شریف خان می نویسند که در خناق حار استعمال این وقتی باشد که حرارت تسکین یابد و لطیف ماده تحلیل پذیرد و کثیف او باقی ماند و عیسی بن یحیی گفته که چون طائر معروف بصفراغون بسوزند و خاکستر او بعض عصارات قابضه آمیخته غرغره کنند و باقی بر خارج حلق طلا نمایند خناق را بسرعت تحلیل کند و بسیاری از فضلای اطبا شهادت او داده اند و محمد زکریا گوید که اگر کار بر مخنوق دشوار گردد و نزدیک بود که باختناق هلاک شود بشتابند و حقنه قوی بکار برند و رگ قیفال بگشایند و محاجم بر قفا و زیر ذقن با شرط گذارند و اگر ازین به نشود فصد رگ زیر زبان و عروق گوشه چشم و پیشانی کشایند و زهره گاو و عصاره قثاء الحمار و قنطوریون و فیق و خاکستر خطاف با سرکه کهنه بر حلق طلا کنند و پودینه را در سرکه پخته انبوبه بران نصب کرده بخار آن بحلق گیرند و این دوا بحلق او اندر دمند که عجیب الخاصیت است بگیرند تخم خرمل تخم سداب حلتیت مربوره ارمنی نوشادر مساوی همه را کوفته و سرمه سا نموده بکار برند اگر باین تدبیر تسکین نپذیرد و کار باشتداد کشد محجمه بر فقرات گردن نهند و لشند بمکند تا اسباعت میسر شود و بازبردارند و حکیم علوی خان در عشره کامله نوشته اند که غرغره با بیاه اندران ماهی خرد که آنرا بهندی بهور گویند پخته باشند در انفجار خناق از هر قسمی که باشد از مجربات است و هرگز تخلف نمیکند شیخ الرئیس میگوید که از مشترکات میان خناق دموی و صفراوی در ابتدا انیست که از تخم گل و تخم خرفه و نشاسته و طباشیر و سماق و کثیرا هر واحد یکدرهم کافور یکدانگ کوفته بخته بلعاب اسپغول حبوب مفرطح سازند و دائم یک یا دو حب را زیر زبان نگاهدارند و برب توت غرغره نمایند و چون بمطلب مواد منقطع گردد لازم است که خلط نمایند برب توت مرکی و زعفران جهت آنکه مر بالخاصیه بتقویت فرض غوص نمایند زعفران را و هر دو جامع اند در انضاج و چون دریابند که ماده میل بصلابت دارد برب توت قدری بورق بیامیزند و چون نزدیک بانتها رسد و نیز در انتها استعمال مسکنات و ملینات نمایند مانند شیر تازه دوشیده محلول دران خیار شنبر و زوفا مع رب توت و یا بطبیخ انجیر و حلبه یا رب آس مع میفختج یا عصیر کرنب بعسل یا میفختج یا مقل عربی محلول برب عنب که بسیار نافع است یا ماء الاصول مطبوخ دران مویز و حلبه و خرما و انجیر و مرو زعفران و در ابتدای غرغره بسکنجبین یا ماء العسل در هر یک از ینها و برب توت و اضمده نیز برای انضاج مثل ضماد سماهر و تقطیر روغن بادام در گوش درین وقت نافع است و چون دریابند که نضج بیافته و صلب است باید که در ادویه آن کبریت داخل نمایند و چون دانند که نضج یافته باید که سعی در انفجار آن نمایند بغرغره که دران تلیین و انفجار باشد مثل بعض ادویه حاده در شیر داخل کرده غرغره کنند و اگر ظاهر بود و بطول انجامد و خود بخود منفجر نگردد و دونه با دو به لابد نشتر زنند و از ادویه معتدل است بارده و منضجه طبیخ انجیر بحلبه و تمر و طبیخ عدس نگل شرخ و رب السوس و تخم کنوچه است و بعد ازان شدید تر قوی تر بعمل آرند و رب توت بورق و مرزنجوش بادیه آمیزند و ایضا تخم کنوچه در شیر بزداده یا ان پخته حل کرده خصوصا مع عسل و شکر و غرغره مثل ماء العسل که دران انجیر و پودینه و مرزنجوش و شبت و نعناع و نمام و اصل السوس مجموع و یا آنچه بدست آید جوشانیده باشند بکار برند و قسط بحری را درین وقت منفعت عظیم است و در انتها باید که قصد جلای تام نمایند

و بعد تنقیه تام برای تنفیج مثل نطرون و بوره و حلتیت و مر و فلفل و جند بید ستر و سرگین خطاف و خرو س با رب توت غرغره نمایند بکه نوشادر و عاقر قرحا و خردل و تخم حرف و تخم ترب با آب و سکنجبین غرغره استعمال کنند و لفوخ نوشادر بهتر است و چون مرض رو بانحطاط نماید باید که استعمال نطولات و حمام نمایند و این جنب در انتهای نافع است و اصل السوس چهار جزو حلتیت نیم جزو و لعصاره کرنب و یا عقید عنب سرشته حبوب مفرطح سازند و زیر زبان نگاه دارند و از ادویه ذو الخاصیته و موافق در هر وقت سرگین سفید سگ و سرگین سفید گرگ و یا فضله بچه انسان است و سرگین سفید آنست که سگ یا گرگ را به بندند و خوراک آن را منحصر با استخوان نمایند خصوص استخوان فقرات گردن بزه و گوسفند و یا پاچه آنها تا سه روز و در روز چهارم سرگین آن را بگیرند که سفید کم بو خواهد بود و فضله بچه انسان بشرطیکه او را نان و اندک ترمس مقدار منهضم او بخورانند نه زیاده و اگر بدین صبر نتواند نمود اندکی اغذیه سریع الهضم مانند گوشت مرغ و حجل و اطراف بزغاله بخورانند که درین حالت فضله او کم بو میباشد و غیر این سرگین و فضله محذور نیست زیرا که از شدت تدریج خوف شدت خناق و هلاکت است و در ان هم باید که بهیچ بلاتوقف آسایش طبیعت مریض استعمال نمایند یکبار دفعه استعمال نمایند و مهلت و چند تا طبیعت او بحال آید باز مرتبه دیگر استعمال نمایند و همچنین بعسل آرند و ایضا از ادویه با خاصیته خطاف سوخته است که آنرا فرخ نمایند و خون آنرا بر بازو و بال او کبیر ندو بر آن نمک بپاشند و در کوزه مطین کرده سر آنرا محکم بسته در تنور بگذارند تا سوخته گردد و اگر در ظرف شیشه مطین محرق نمایند بهتر است و بقدر یکدرم بپاشند و شیانج و صبیان را با اصل السوس بدهند و ایضا سرگین خطاف محرق قوی الاثر است و تحنک نمایند با عسل سرکه ذریت یا بزهره گاو و با عسل زهره سلحفاة و زهره النحاس و سر ماهی نمکسود نمایند و این اورام لهاة را نیز نافع است و کذلک غرغره سکنجبین که دران تخم ترب و قلدار و قلقدیس و این ورم نغانغ را نیز مفید است و از مرکبات رب التوت مبرد زعفران و دواء الخطاطیف و دواء المحرق و دواء قشر جوز طری و اقراص ذرد و خوردن نشت و یا این دوا سرگین سفید کلب ق در ظرف گلی و یا غیر محرق یک اوقیه فلفل دو درم مازوی سوخته پوست انار ریحان خنزیر یا میمون یا کفتار هر واحد یک اوقیه مر و قسط هر یک نیم اوقیه نرم سوده نفوخ نمایند در حلق با نبوبه و لعاشق کوچک دنبال بلند آن بپاشند و یا با عسل سرشته لعوق نمایند و ایضا در آخر و در دقت شدت فضله بچه انسان متخذ از نان ترمس نخیه مذکور و سرگین سفید سگ و سرگین خطاف محرق و نوشادر از هر یک تدریجا نرم سوده نزد شدت حاجت که بهیچ دوای دیگر سود نه بخشند و بیم هلاکت باشد در روزی چند مرتبه نفوخ و یا لعوق نمایند و اگر زبان مخنوق ورم نماید علاجش نحوی است که در اورام لسان ذکر یافت و آنچه درینجا مخصوص است مع وجوب رجوع بعلاج ورم زبان اینست که بعد فصد جبله در جذب مواد بسوی اسفل مبالغه نمایند و گاهی این فعل درینجا ابلغ فیقر اسبانند که او را خاصیتی است در امالهٔ اخلاط از اعالی فم معده و مری و حلق باسفل بعده بران سبردات را دعه مثل عصاره کاهو که بالخاصیت نافع است استعمال نمایند بعده اگر احتیاج تحلیل لطیف گردد محللات ملطفه مزید آن نمایند و چون خوانیق اشتداد کنند و ازادویه تخفیف حاصل نشود و از دلائل یقین گردد که دران رجای خلاصی است شق رباطات میان دو حلقه از حلقهای قصبه کرده شود بدون آنکه غضروف را آسیبی رسد تا آنکه مریض از ان تنفس نماید بعده عند فراغ از تدبیر ورم جراحت را بدوزند و چون صاحب خناق غشی کند و خوف اختناق تمام گردد مبادرت بحقنه قوی و فصد زیر زبان و رگ پیشانی و تعلیق محاجم بر قفا و تحت ذقن بشرط و غیر شرط نمایند و کسی را که در حلق دردی باشد ترک کلام او را اولی است

علاج خناق دموی

فصد سرو نمایند و بعد از ان زلو بر هر دو گوش و میان گردن بچسپانند و روز دوم نیز تکرار عمل نمایند و فصد رگ زیر زبان کنند و حجامت ساقین و پس گردن و میان شانه و زیر ذقن نیز بسیار مفید بود و گویند که اگر خناق بمشارکت همه تن بود و قوت مساعد باشد فصد اکحل یا باسلیق بر فصد قیفال مقدم دارند و خون چندان بر آرند که قریب بغشی رسد بالجمله حسب حال و قوت مریض خون بر آرند مثلا اگر حجامت یا کشادن رگ واحد کفایت کند به دیگر دست نبرند والا حسب اعدت قوت به گاهی دیگر کشایند و خون و افر گیرند لیکن تنفاریق تا که بغشی نانجامد و تبرید که در قلاع حار گذشت بدهند و جدوار در آب کشنیز سبز یا آب عنب الثعلب سائیده بر گلو ضماد کنند و ضماد تمر هندی خطمی تنها و یا با جدوار در آب کشنیز سبز نیز مفید بود و از لعاب اسپغول و آب کشنیز سبز غرغره نمایند و غرغره مغز فلوس در آب کشنیز سبز نیز بسیار نافع و رادع و محلل است و ماء الشعیر غذا سازند و اگر در ورم حلق تبرها نیز ظاهر شود عرق شاهتره عرق نیلوفر هر یک چهار توله عرق عنب الثعلب پنج توله و خاکشی در تبرید مذکور افزایند و شربت بنفشه عوض شربت نیلوفر کنند و حصص یکی دو ماشه مردا سنگ گل ارمنی هر یک سه ماشه

صندل سرخ دو ماشه در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد نمایند و ارسال علق کنند و چون قدری تخفیف شود بهدانه اصل السوس مقشر نیکوفته هریک سه ماشه
خطمی چهار ماشه خبازی شش ماشه عناب پنج دانه سپستان نه عدد شب در آب گرم تر نموده صبح مالیده صاف کرده شیره تخم خیارین چهار ماشه شربت بنفشه
دو توله خاکشی اضافه کرده بنوشانند و مغز فلوس بآب عنب الثعلب سبز حل کرده نیم گرم ضماد نمایند و اگر بن دندان نیز متورم باشد بعد تبرید ارسال علق از گلنار کوکنار
هریک چهار ماشه عنب الثعلب کزمازج کشنیز خشک سوپاری چهالیه نیکوفته هریک شش ماشه جوزالسرو پنج ماشه بزرالبنج دو ماشه عدس مسلم یکتوله مضمضه کنانند
بعده مضمضه مغز فلوس در آب کشنیز سبز حل کرده نمایند و کتهه سفید زرورد طباشیر گل نیلوفر عدس مقشر نشاسته گاوزبان سوخته سائیده در دهن پاشند
و اگر اسهال شود لعاب اسپغول خطمی در شربت افزایند باز لعاب بهدانه چهار ماشه شیره تخم کاهو هفت ماشه در عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده دهند
و اگر خناق مع تپ و صداع باشد تبرید شیره کاهو شیره مغز تخم کدو شیره عناب لعاب اسپغول شربت بنفشه خاکشی دهند و فصد سر رو بعده حجامت و زلو
بر قفا نمایند بعد ازان عنب الثعلب شش ماشه عناب پنج دانه آلوبخارا هفت دانه در عرق شاهتره پنج توله شب گرم نموده بخیسانند صبح خام مالیده شیره کاهو
شیره خیارین هریک شش ماشه شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بدهند غذا قلیه و خشکه یا قلیه توری و قدری نان هم و گاهی برعایت نزله و فصل و زمان
انتها عوض تبرید جوشانده باشربت جات میدهند چنانچه عناب پنج دانه بهدانه چهار ماشه جوشانده شیره کاهو شربت بنفشه بدهند و لعاب اسپغول یکتوله و آب کشنیز
ده داسم رب توت دو توله غرغره صبح و شام کنند و غذا کهچڑی کم روغن یا گل بنفشه چهار ماشه درین جوشانده افزایند و شیره خیارین شش ماشه و خاکشی چهار ماشه
عوض شیره کاهو داخل کنند و جدوار و حضض مکی هریک دو ماشه بآب عنب الثعلب تازه ضماد نمایند و یا عناب بهدانه جوشانده شیره مغز تخم کدو شش ماشه
نبات اسپغول روز دوم شیره خیارین بجای کدو و طلا گیرو رسوت جدوار هریک چهار ماشه بآب عنب الثعلب تازه بر ورم نمایند و اگر خناق با تپ و سوزش
گلو و جوشش دهن و دانه ها بعد [illegible] از هیجان نزله حار و انصباب آن بر حلق و فصل صیف باشد اول فصد بعده حجامت با زلو بر قفا نمایند و عناب آلوبخارا
گل نیلوفر جوشانیده شیره مغز تخم کدو بهدانه شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و کوکنار عنب الثعلب گلنار مازو برگ حنا کشنیز خشک جوشانیده
غرغره نمایند و اگر بلع دشوار بود در آب عنب الثعلب تازه فلوس خیارشنبر حل کرده غرغره سازند روز دوم عنب الثعلب گل خطمی کشنیز خشک
پوست خشخاش جوشانیده مغز فلوس آب عنب الثعلب تازه آب کشنیز تر داخل کرده غرغره کنند و جدوار و رسوت در بندی رسوت آب کشنیز تازه برگ کاسنی ضماد نمایند
روز دیگر باز فصد کنند و عرق شاهتره شربت بنفشه نوشند باز حجامت و غرغره و ضمادات معموله مسطوره بکار برند و گل بنفشه عناب اصل السوس جوشانیده
نبات داخل کرده بنوشانند و اگر در خناق باوجود دشواری بلع آب و طعام بالای گلو گره گره و سن شباب باشد زلو بر قفا چسپانند و بهدانه عناب گل نیلوفر
بعرق شاهتره جوشانیده شیره مغز تخم کدو بهدانه شربت نیلوفر یا شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند روز دوم شیره خیارین عوض تخم کدو بهدانه
روز سوم شیره کاهو روز چهارم شیره مغز تخم کدو شیرین نمایند چنانچه تبدیل شیره جات معمول است و آب کشنیز سبز و لعاب اسپغول فلوس خیارشنبر
حل کرده برای تسکین ورم و ردع و تحلیل غرغره نمایند و اگر آب کشنیز نباشد عرق شاهتره در غرغره داخل کنند و ضماد جدوار گیرو حضض مکی بآب کشنیز
سوده برای ردع و تحلیل بر موضع ورم نمایند غذا آب مونگ کهچڑی ملائم و آش جو روز دیگر زهر مهره سوده پاشیده جهت تقویت قلب بنوشند و اگر عطش
بسیار و جوشش دهن بود و آب اندرون حلق نرود و هنگام شرب آب در گوش نخس و در حلق خلش باشد شیره مغز تخم کدو بهدانه شیره عناب با عرق شاهتره
شربت نیلوفر بجای زهر مهره دهند باز شیره کاسنی افزایند و حضض مکی برای تحلیل در دهن دارند و باز زلو چسپانند بعده مسهل مبارک فلوس خیارشنبر
آلوی بخارا ترنجبین گلقند بعرق عنب الثعلب حل کرده روغن بادام داخل نموده باز دو مسهل نقوع عناب گل نیلوفر گل بنفشه خطمی خبازی سپستان سنای مکی
فلوس خیارشنبر ترنجبین گلقند دهند و تنزدی خطائی سوده ضماد نمایند بعده اگر خشکی بسیار و عطش و دشواری بلع و نخس بدستور باشد شکم ضفدع شگافته
بر گلو بندند که از گرمی تحلیل نماید و یا در دهن سنگ پشت را ذبح کرده بر روی دهن مخنوق گذارند که بحرارت نفس او ورم خناق تحلیل پذیرد و غرغره لعاب اسپغول
گلاب آب برگ بارتنگ کنند و جهای جالی در دهن دارند و شیره کاسنی شیره عناب شیره مغز تخم کدو عرق کیوڑا زهر مهره شربت بنفشه بنوشند

وجای حکاک زلو بآب نیم گرم شستہ مرداسنگ رسوت بمالند بعدہ عناب گل نیلوفر آلوی بخارا البرق شاہترہ جوشانیدہ شیرہ خیارین شربت بنفشہ خاکشی چوپیدہ و تبرید
خطائی بگلاب یا سرکہ سودہ ضماد کنند باز اگر اندکی تحجر در گلو پیدا باشد گیرو حضض مکی جدوار بعدہ زرنباد زنجبیل گیرو صبر زرد بآب کشنیز تازہ سودہ باز جدوار
بسرکہ سودہ ضماد نمایند و اگر در خناق عسر بلع و کلام ہم موقوف باشد بعد فصد سرد عناب گل بنفشہ در عرق شاہترہ دہ تولہ جوشانیدہ شیرہ خیارین شربت
بنفشہ خاکشی داخل کردہ بنوشند و کوکنار گلنار عدس درست کشنیز خشک جوشانیدہ رب توت داخل کردہ غرغرہ نمایند باز تخم خطمی گل بنفشہ عناب مویز منقی
دہ دانہ جوشانیدہ شربت بنفشہ داخل کردہ بنوشند و اگر با وجود تنقیہ بمسہلات بسبب نکردن غرغرہ بلع دشوار باشد طبیخ عناب وغیرہ با شیرجات معمولی دہند و غرغرہ
شیرہ تخم مرو شیرہ اصل السوس شیرہ عنب الثعلب شیرہ کشنیز خشک ہر یک چہار ماشہ حضض مکی دو ماشہ سودہ پاشیدہ نمایند و ضماد جدوار حضض مکی ہر
دو ماشہ سودہ بآب کشنیز روغن گل شش ماشہ آمیختہ نیم گرم نمایند و انکباب بجوشانیدہ بیخ و پوست درخت نیب عنب الثعلب جوشانیدہ بخار گیرند کہ برای تحلیل و انضاج نسبت
و اگر مادہ مرکب باشد اسطوخودوس شاہترہ گل نیلوفر جوشانیدہ شربت بنفشہ دہند و غرغرہ کوکنار مازو کزمازج عنب الثعلب جوشانیدہ نمایند و ایضاً
در ابتدا اگر کشنیز تازہ را قیمہ کنند پس بسرکہ بپزند تا مہرہ شود بر پارچہ گذاشتہ بر گلو بندند نیز مجرب است و اگر از برگ عنب الثعلب ہمین طور عمل نمایند ہم نافع آید
و اگر رب شاہ توت دہ مثقال در آب کشنیز سبز سی مثقال یا آب عدس حل کردہ غرغرہ نمایند مفید بود و غرغرہ بآب مطبوخ برگ توت شامی و آب برگ بستان افروز
و آب برگ یاسمین ہر واحد سودمند و غرغرہ مغز فلوس در شیر گاو یا کشکاب حل کردہ صاف نمودہ نیز برای تسکین وجع معمول و قبل از تنقیہ نیز استعمال توان کرد
و غرغرہ عدس مسلم کشنیز خشک زرورد ہر یک چہار ماشہ سماق ستہ ماشہ جوشانیدہ با شربت بنفشہ دو تولہ و حب از سماق یکماشہ زرورد گلنار کثیرا ہر یک دو ماشہ ساختہ
در دہن داشتن از اول روز تا سوم کہ زمان تبرید است نافع و اگر گل خطمی و برگ آن و تخم آن کوفتہ بپزند چندانکہ مثل خمیر گردد و بعد از آن قدری گلاب آمیختہ
نیم گرم بر موضع ورم از بیرون ضماد کنند و در شبانہ روزی چہار بار تکرار نمایند در کل اورام و اوجاع حلق و گلو نافع حتی کہ در ورم دموی و صفراوی بروح میکنند
و از مجربات حکیم علی است ضماد جدوار یکماشہ حضض مکی گل ارمنی ہر یک دو ماشہ گل بنفشہ چہار ماشہ عنب الثعلب شش ماشہ کوفتہ بیختہ بآب کشنیز تازہ سرشتہ
قدری گرم نمودہ بر گلو نیز در ابتدا معمول و ضماد جدوار زہر مہرہ سائیدہ بگلاب یا آب برگ عنب الثعلب یا سرکہ آمیختہ نیم گرم نیز مفید و ضماد آرد جو بآب کشنیز تر و سرکہ مجرب
حکیم علوی خان است و در مادہ مرکبہ بابونہ افزایند و بعضی در ضماد مذکور آب عنب الثعلب آب بادرنگ آب کاسنی گلاب عوض آب کشنیز داخل کردہ اند و یا عنب الثعلب
گل خطمی آرد جو گل بنفشہ اکلیل الملک کوفتہ بیختہ در آب کشنیز آمیختہ بکار برند و غرغرہ کوکنار عدس مقشر کشنیز خشک عنب الثعلب ہر یک واحد تولہ بزر البنج سہ ماشہ جوش دادہ صاف
نمودہ نیم گرم در خناق حار معمول است و کذا عناب پنج دانہ کوکنار پنج عدد عدس مقشر کشنیز عنب الثعلب ہر یک تولہ گلنار کات سفید اصل السوس ہر یک شش ماشہ
جوش دادہ و غرغرہ گلنار کوکنار عنب الثعلب گل سرخ کزمازج کشنیز خشک صندلین ہر یک دو درہم عدس مسلم سہ مثقال جوشانیدہ در درد گلو و ابتدای خناق نیز
نافع و اصل السوس کات سفید آملہ مساوی در آب جوشانیدہ صاف نمودہ غرغرہ کردن جہت درد گلو و خناق حار و بثور حلق معمول حکیم بقا خان است و غرغرہ عناب عنب الثعلب
تخم کاہو تخم کاسنی کوکنار کشنیز خشک در آب جوشانیدہ صاف نمودہ شربت توت داخل کردہ در ابتدای خناق دموی و صفراوی معمول استاد مرحوم است و کذا عناب
عنب الثعلب عدس جوشانیدہ در ابتدای ورم حلق مجرب و غرغرہ آب کاسنی آب عنب الثعلب آب کوکنار شیرہ تخم کاہو شیرہ عدس مقشر ہر یک تولہ آب عناب پنج دانہ
گل ارمنی شش ماشہ داخل کردہ برای خناق حار مجرب علوی خان است و اگر در آب عنب الثعلب آب کاسنی تر آب کشنیز سبز آب خرفہ ہر یک یک وقیہ رب توت سہ وقیہ
غرغرہ نمایند برای خناق حار منقول از اجمل خان است و ایضاً برای خناق و درد گلو پوست خشخاش دہ عدد عنب الثعلب گلنار فارسی کزمازج ہر یک یک تولہ
عناب ہفت دانہ صندل سرخ نہ ماشہ حضض مکی ہفت ماشہ کشنیز خشک یک نیم تولہ برگ حنا ہفت ماشہ در یک نیم آثار آب بجوشانند و در آخر جوش عدس مسلم دو تولہ
اندازند و چون آب یک نیم پاو بماند صاف نمودہ لعاب اسپغول تولہ آب کشنیز ہفت تولہ شیرہ تخم کاہو تولہ داخل کردہ غرغرہ کنند در تمام شب و روز کہ جہت خناق
و درد گلو مستعمل است و اگر بآب کاسنی تازہ آب کشنیز تازہ آب برگ عنب الثعلب آب برگ کاہو شیرہ عدس مقشر مغز فلوس رب جوز غرغرہ کنند جہت خناق حار
و نسخہ مجرب حکیم میر محمد ہادی است کشنیز خشک عدس مقشر پوست خشخاش عنب الثعلب گلنار فارسی ہر یک دو تولہ عناب ہفت دانہ جوشانیدہ صاف

نموده حضض مکی یک توله سوده دران حل کرده ورب توت سیاه چهار توله آمیخته غرغره کردن برای خناق حار وآورام حنجره ولهات ولوزتین وذبحه مجرب
حکیم علوی خان ست ودر نسخه دیگر گل سرخ واصل السوس ومغز فلوس عوض عناب و شربت توت ست وگویند عصاره عنب الثعلب بعصاره حب الآس یا
عصاره برگ آن وکذا طبیخ حب الآس وکذا عصاره بارتنگ وغرغره حضض مکی ویا خولان وکذا طبیخ جمیع اجزای شجر علیق وکذا لعاب بزرقطونا وآب کاسنی
ومغز خیارشنبر وکذا طبیخ برگ طرفا ورب توت آمیخته وکذا آب برگ خلاف ورب توت وکذا طبیخ گل نسرین وبرگ آن وکذا آب اسفاناخ وکذا آب جرادة
کدو هر واحد نافع خناق حار ست وضماد خولان بآب کاسنی یا آب کشنیز سبز وکذا ضماد شجره ابی مالک وغرغره نشاسته بشیر وخناق مجرب سدیدی ست و
وکذا شربت طبیخ بنفشه مجرب اوست واگر تا روز چهارم ورم تحلیل نشود ادویه محلله استعمال کنند ودست از فصد کوتاه دارند لیکن اگر آماس بطرف
خارج گلو ظهور نماید وضع محاجم وارسال علق بران سودمند بود ودرینوقت مغز فلوس در شیر مادهٔ گاو که بالای آن دور کرده باشند مالیده صاف نموده
غرغره نمایند والیضاً مغز فلوس در طبیخ انجیر یا اکلیل وغیره مالیده غرغره کردن نیز در زمان انتهاء معمول ست وهمچنین در ابتدا نیز هر یک ازین باشد افیون
سه سرخ بآب نیم گرم ضماد نمایند ویا برگ بارتنگ عنب الثعلب با شبه یا برگ گل بنفشه آرد جو عدس هر واحد ... توله بگلاب سایده در انتها ضماد کنند و آرد باقلا
نشاسته عنب الثعلب سایده بزرده تخم مرغ آمیخته بر گلو ضماد کردن نیز وقت منتهای مرض نافع ست و تخم کتان اکلیل الملک هر یک هفت درم عدس چهار ده درم
کشنیز پنج درم کاسنی دو نیم درم فلوس خیارشنبر ده درم ادویه سه حصه کرده یک حصه در نیم آثار آب بجوشانند چون پاو آثار بماند صاف نموده نیم گرم غرغره
کردن معمول ست وکذا بیخ سوسن یک و نیم توله گل سرخ چهار توله عدس نیم پاو جوشانیده غرغره نمودن مجرب النفع ست والیضاً در انتهای خناق دموی
غرغره انجیر مویز منقی حلبه تخم مرو تخم کتان در آب جوشانیده بشیر تازه که مغز خیارشنبر دران حل نموده باشند ممزوج ساخته معمول ست ودیگر محللات
چون طبیخ اکلیل الملک واصل السوس وسبوس گندم و پرسیاوشان وانجیر با مغز خیارشنبر یا رب توت نافع والیضاً در منتهی وقتیکه با خناق حار نزله باشد
کشنیز خشک پوست خشخاش بابونه عنب الثعلب گلنار گل سرخ عروق سوسن جوشانیده صاف نموده مغز فلوس خیارشنبر مالیده باز صاف کرده حضض مکی
پاشیده غرغره نمایند والیضاً در آخر مرض مرهم جزو رب السوس دو جزو حلتیت یک جزو بآب کرنب یا رب عنب سرشته حبها سازند ودر دهان نگاه دارند کذا
قال الرازی واگر در خناق دموی وقت منتهی ورم صلب شده باشد آب برگ بارتنگ آب برگ کاسنی شیرهٔ جو مقشر لعاب گل خطمی شیرهٔ عدس مقشر آب برگ
خبازی آب بابونه روغن بنفشه روغن خیری بجوشانند تا وقتیکه آب فانی گردد وروغن باقی ماند نیم گرم بر گردن بکر تر نمایند وبعضی عوض روغن خیری
روغن گل هم انداز ند واگر بعد تدبیر این روغن برگ بنفشه برگ خبازی گل بنفشه جوشانیده نبو بسطا نبو به بخار آن بحلق رسانند برای تلیین ونضج نافع تر باشد
واگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج بمسهل صفرا تنقیه کنند وبهتر آنست که عوض مسهل حقنه بعمل آرند واگر با وجود تدابیر مذکوره ورم تحلیل نشود ومدت دراز گردد
منضجات ورم استعمال نمایند مثلاً خمیر نان ترش سی درم در شیر گاو سه اوقیه حل کرده تخم کنوچه پنج درم کوفته بیخته آمیخته اندک گرم نموده غرغره نمایند
ودیگر غراغر که در اقوال اطبا خواهد آمد بکار برند ووقت قرب انفجار تخم کاسنی کشنیز خشک عنب الثعلب گل بابونه جوشانیده صاف نموده مغز فلوس
مالیده باز صاف کرده غرغره نمایند وهرگاه ورم مسترخی گردد ورنگ آن زرد شود باید دانست که ماده پخته شده پس درینوقت ادویه مفجره بکار
برند مثلاً نوشادر ونمک سایده در روغن کنجد آمیخته نیم گرم غرغره کنند ووقتیکه منفجر شود غرغره از روغن زرد وآب گرم ویا از ماء العسل نمایند وبعده
بدم الاخوین وصمغ عربی غرغره کنند واگر منفجر نشود باید که از انگشت ویا با آله ادرا منفجر گردانند وغرغره تخم ترب سپند حلتیت صبر نوشادر شخار مساوی
شهد دو چند در آب جوشانیده نیز منفجر ورم حلق ست وضماد خطمی گل بنفشه بآب سائیده نیم گرم بر گلو در دو سه روز خناق را منفجر میسازد واگر سرطان بحری
حضض مکی طباشیر صمغ عربی کتیرا تخم مرو مغز بهدانه کوفته بیخته بآب حبها ساخته در دهن داشتن اعانت بر نضاج وانفجار میکند وبعد از ان اگر قرحه
باقی ماند علاج قروح حلق نمایند اقوال حذاق شیخ می فرماید که اول فصد نمایند وخون بسیار بکشند بلکه بگیرند خصوصاً چون در وقت ضعف نباشد
بلکه بتفاریق ودو دفعات ده ده درم برای بقای قوت تا ایامی که غذا نتواند خورد بگیرند واگر در طبیعت ضعف نیابند آن مقدار خون بگیرند که قریب

بغشی گردد ولیکن ملاحظهٔ حفظ قوت نمایند که غشی طاری نگردد زیرا که غشی بسیار مضر است صاحبان این علت را موجب اجتماع سقوط قوت و عسر نفس است و همچنین
کسانیکه نتوانند غذا تناول نمود و ولا سیما کسانی را که تپ باشد و نیز واجب است که رعایت نمایند در امر فصد امری دیگر را نیز و آن این است که بسیار است که سبب علت
خون در خوانیق احتباس خون میباشد خصوصاً کسانیکه را که معتاد باشند باخراج و سیلان خون مانند خون حیض و بواسیر و در مثل چنین کس واجب است که فصد
در جانب احتباس باشد مانند فصد صافن و حجامت ساقین پس هرگاه خون بسیار گرفتند مرض ایشان در همان ساعت تسکین یابد و بسیار است که محتاج باعادهٔ
فصد روز دیگر آن میشوند و در حقیقت اگر قوت برداشت مدافعت فصد تا ظهور نضج نماید بهترین تدابیر است با ابقای قوت در بدن و حصول استفراغ از نفس مادهٔ
مرض و اقتصار نمایند بر ارسال متواتر چند روز از خون ده درم یا پنج درم که تنفس سهل کند و همچنین در استعمال غراغر تاخیر کنند اگر درینجا امتلا باشد و از
غراغر خوف ضرر باشد بلکه غراغر بعد تنقیه استعمال نمایند و گویند غرغره بآب برگ کاهو که شیرازی شیلاع نامند بسیار مفید و مجرب است و اکثر … که
شناخته میشود و بآن وقت ابتدا و انتها و تزیید و انحطاط خناق حال از دور او و کثرت و دشواری آن یا وقوف آن یا انحلال و آسانی آنست و مادامیکه در تزیید است
ضرورت دوامی نیست باید که فصد بانقع نمایند بلکه اقتصار نمایند بر ضمادات و تقاریق ده ده یا پانزده پانزده درم خون گرفتن و اگر خناق بمشارکت عضوی
و مرضی دیگر و یا امتلای جمیع بدن نباشد بلکه ماده در ناحیهٔ حلق تنها باشد و خوف وصول مرض بدان نباشد درین هنگام هم جایز است که فصد ننمایند بلکه اقتصار
بر حجامت نمایند اگر ضرورت باشد و از بدن او اسباب تحلیل کثیر را دور دارند و غذا منع کنند تا بدن او خون را … استعمال
نماید و ماده را از طرف ورم برگردانند و بعد از آن متوجه تحلیل و انضاج آن گردند و اگر بدن محتاج غذا باشد غذا از کاهو فرو نزد و باید که بزودی فصد رگ زیر
زبان نمایند تا اندکی گلو گشاده گردد خصوصاً که عروق زیر زبان متمدد بر آمده باشند و همچنین در هنگام غلبهٔ خون و نه جمیع بدن در میان فصد تقاریق فصد
زیر زبان مجوز و نافع است و بسیار است که محتاج میگردند … زدن بر زبان و حجامت … که بسیار نافع است و کسانیکه معتاد … باشند
باید که قبل از حدوث آن هنگام ظهور امتلا اول فصل ربیع فصد نمایند و از اشیای شدید النفع مبادرت باستعمال حقنه های تند یا قیالهای قویه است
مگر هنگامی که تپ مانع باشد که درین وقت حقنهٔ قوی جایز نیست بلکه اقتصار بر حقنه های لینه و یا فتیلهای لینه نمایند و بر اطراف نطول سازند و …
… بر گردن … خصوصاً از صوفیکه بروی … رطب باشد و چند روز در زیت و یا در روغن بابونه خیسانیده باشند که ملین و مسکن و محلل است
و … هنگامی که این تدابیر نفع نه بخشند و آن مانند … و خردل و قسط و … و مراهم قویه و حجامه و … اسهال …
و هرانچه باعث سقوط … باید که اقتصار نمایند … بر سکنجبین با شراب عسل پس بتدریج …
… چون بلع آسان گردد حریرهٔ … از منضجات و محللات استعمال نمایند و چون بلع دشوار گردد حجامه بر گردن گذارند
بر مهرهٔ دوم از مهره های گردن و یا حجامه ناری نمایند زیرا که بسبب جذب حجامه اندکی منفذ گلو کشاده گردد و چیزی رقیق فرو برد و چون چیزی خورانیدند حجامه را
بردارند و اگر چند شرط زده اندکی خون بگیرند و یا حجامه بر ذقن و زیر حلق گذارند خوبست بعده یک حجامه بلا شرط بر وسط راس و ایضاً محاجم بر ذقن و کاهل گذارند
جهت آنکه همه اینها باعث جذب ماده بخلاف جهت و تحلیل آن شوند و مالیدن کتفین بقوت نیز باعث توسیع حلق است و اگر … پاکیزه بر سر چوب خیزران یا …
پیچیده در حلق داخل نمایند … و توسیع آن نماید و یا انبوبهٔ املس از طلا و یا نقره در حلق داخل نمایند تا از مجرای آن فی الجمله نفس بر آید و همچنین …
ضیق نفس شدت نماید لابد است از وضع محاجم بر گردن و گاهی در توسیع بلع و نفس غمز اکتاف بقوت نفع میکند … و در ابتدای قوابض باید خصوص …
در دموی … قوابض آنست که با قبض او جوهر لطیف باشد که بآن غوص کند و از تجربه ثابت شده که قوابض مخلوط … نافع تر از مفرد است و بسیار است
که در اوائل امر رجوع باستعداد ادویه … نمایند … و مسکنهٔ وجع و ملینه مانند … بنفشه و … شیر تازه و لعاب …
و اگر سبب آن کثرت انصباب مواد و ماده باشد باکی نیست از اختلاط ادویه محلله با آنها و اگر ماده بسیار در انصباب نباشد و ورم نیز قوی نباشد لابد
استعمال … نمایند جهت منع و تحلیل ماده بقوت از ادویه محلله بعضی گویند که اگر هیچ تدبیری از تدابیر مذکوره منع خناق نگردد

و ورم در داخل دهن ظاهر باشد چند شرط بر آن بزنند و خون از ان بگیرند و چون رنگ ورم از سرخی بزردی بسبب استحالهٔ خون بریم متغیر گردد و ورم مستعد نضج شود تنقیه بسبب
نضج و خود بخود منفجر نگردد بادویه و غراغر منفجره مانند شیر تازه دوشیده و ادهان مسخنه که در آنها بورهٔ ارمنی و حلتیت و سرگین کبوتر و خطاطیف حل کرده باشند
غرغره نمایند و یا بطبیخ مازو و گلنار و شب یمانی و پوست انار و مانند آن از ادویه قابضه منفجرهٔ اورام بجمع اجزاء القوت بجذب غرغره کنند آن هنگام اگر تواند
انگشت بران بگذارند و بفشارند تا شگافته گردد و ریم آن برآید و اگر نتوانند بآلتی که آنرا میل پنهان نامند و آن میلی است سر آن تیز مانند نشتر در جوف آلتی
مانند انبوبه موضوع بشگافند و بعد انفجار غرغره نمایند بروغن گاو و آب گرم یا بروغن بنفشه و آب گرم یا بشیر زنان تازه دوشیده و عسل برای تنقیه جرم
و تنظیف آن آزرده و ابعد تنظیف غرغره نمایند بآبیکه دران مازو یک جزو و ابرسا نیم جزو جوشانیده باشند و در ابتدا بماء الشعیر که دران عدس پخته باشند تغذیه نمایند
و بعد از انفجار بحریره که از شیرهٔ سبوس گندم و روغن بادام و ازک نبات ساخته باشند و یا ماش پخته با کدو و برنج نرم رقیق که از قاشق خورند و بدانها
که هرگاه ماده ورم تحلیل یابد و یا منفجر گردد و ریم از ان برآید و با وجود آن ورم کم نگردد و در اینصورت پدید نیاید دلیل انتقال ماده به بعضو دیگر باشد
و آن مفصل مسطور شد صاحب کامل و جامع و حاوی و مائة مسیحی و خلاصه گویند که در خناق دموی رگ قیفال بگشایند و هرگاه سن و وقت و قوت مساعدت
کند باسلیق و اخراج خون برآرند و دو یا سه مرتبه بحسب مقدار مرض و احتمال قوت خون برآرند در دو دفعه واحد لیکن تنقیه اندک اندک بگیرند چنانکه بغشی
نه انجامد و در هر دفعه بقدر ده درم خون بگیرند تا سه صد درم برسد بعد از ان همان روز بلا توقف رگ زیر زبان بزنند و باشد که حجامت زیر ذقن از فصد مستغنی
سازد و حجامت ساقین و وضع محجمه بین الکتفین و ساقین و ثدیین بشرط و بغیر شرط نمایند و هر حیله که ممکن باشد امالهٔ ماده از حلق نمایند و لعاب بهدانه و اسپغول
با شربت بنفشه و یا شربت عناب و شربت نیلوفر بدهند و روز دوم اگر از دراو ممکن باشد لعاب سپستان و آلو بخارا و ترنجبین و خیارشنبر ملین طبع نمایند و الا حقنهٔ
لین مثل سنا و بنفشه و جو کوفته و سپستان و خطمی و عناب و سبوس گندم و برگ چقندر و نیلوفر و آلو بخارا و تخم کاسنی و فلوس خیارشنبر و ترنجبین و فانیذ و روغن بنفشه
بکار برند و اگر تپ نباشد از شحم حنظل و بابونه و اکلیل الملک و شبت و سبوس گندم و انجیر و بورهٔ ارمنی و روغن کنجد و نمک و شکر سرخ حقنه آرند و بر دست و پا
آبیکه دران بابونه و جو جوشانیده باشند بریزند و اگر بلع ممکن باشد بماء الشعیر که با عدس پخته باشند یا آب انار شیرین ترش و یا شربت بنفشه تغذیه نمایند
و حسو معمول از قطاع جوارش و شکر طبرزد و روغن بادام بدهند و تقلیل غذا نمایند و در ابتدا بر دادع صرف مثل آب عناب و عدس و آب عنب الثعلب
و آب کشنیز تر و رب توت شامی و دیگر اشیای قابضه مثل آب بارتنگ و گلاب و قدری آب انار شیرین ترش و آب خرفه و یا بگلاب که دران سماق مالیده باشند
و عدس مسحوق و یا طبیخ عدس و گل سرخ و گلنار و یا آب عنب الثعلب که دران صندل کوفته و گل سرخ و فوفل کوفته جوشانیده رب آس داخل کرده باشند و یا
بلعاب اسپغول در گلاب برآورده غرغره کنند و پیوسته پایهای او را بآب گرم و سبوس گندم و گل بنفشه همی مالند و در حلق او گل سرخ و نشاسته و تخم خرفه طلا با شیر
شکر طبرزد و گلنار همه مساوی باریک سائیده بجریره پخته بدمند و در روز دوم و سوم بآب کشنیز و آبیکه دران عدس جوشانیده رب السوس و روغن بنفشه داخل کرده باشند
و یا بآب عنب الثعلب که دران عدس و گل سرخ و اصل السوس جوشانیده مغز خیارشنبر مالیده صاف نموده باشند غرغره فرمایند و رب شاه توت درین باب عجیب الاثر
و هر روز جلاب از عناب و آلو بخارا و تمر هندی بشیرخشت یا ترنجبین اگر ممکن باشد بدهند و بماء الشعیر تغذیه نمایند و نگذارند که طبع قبض شود و باین نهج تا روز
چهارم بگذرانند و چون انتها قریب شود بآب عنب الثعلب که دران خیارشنبر و قدری آب کشنیز داخل کرده باشند غرغره نمایند و اگر ورم تحلیل نشود بادویه
محلله چون طبیخ انجیر و مویز و اکلیل الملک و اصل السوس و میفختج و یا شیر تازه و فلوس خیارشنبر و آب سبوس گندم بپردازند و زهرهٔ کرکس و گاو
بر حلق طلا کنند و گویند که چون سرگین گاو و سرگین کبوتر با سرکه و روغن گل پخته بر اورام خوانیق طلا نمایند در ازالهٔ آن تخلف نمیکند و چون مرض بانتها رسد غرغره
بآب عنب الثعلب و آب بادیان و خیارشنبر مالیده میفختج داخل کرده نمایند و در حلق ادویه که در ورم لهات بیاید بدمند و اگر فائده نکند سرگین سگ
که سه روز از استخوان خورانیده باشند گرفته خشک نموده یک جزو او با زوج مقشر هر یک دو جزو سائیده بجریره پخته در حلق دمند و در داخل
حلق هم طلا نمایند و از خارج نیز طلا کنند که این دوا عجیب النفع است و کذا اغلب اطبای معتمد مدقوق بدستور استعمال کردن و اگر با وجود استعمال

این ادویه مدت دراز کشند و ورم تحلیل نیابد و صاحب او وجع در حلق دریابد فصد هر دو رگ که زیر زبان گشایند بعده همه ادویه محلله مذکوره استعمال نمایند و اگر امر محول
بتفتیح گردد غیر از انضاج و تفجیر چاره نباشد پس بادویه منضجه مثل طبیخ انجیر مع اندکی خمیر و میفختج غرغره کنند یا فلوس خیارشنبر در طبیخ انجیر یا طبیخ مویز منقی باید
با قدری خمیر و میفختج بعمل آرند و طبیخ انجیر و مویز مع ماء العسل قوی تر است یا تخم مرو اندک تخم کتان کوفته با شیر بز آمیخته غرغره کنند یا بذر متلشر و گل سرخ
و اصل السوس جوشانیده صاف نموده مع تخم مرو مقشر استعمال نمایند یا پیاز نرگس کوفته در آب گرم مالیده صاف نموده قدری از طبیخ انجیر و اندک خمیر
دران حل کرده نیم گرم غرغره کنند و یا اسپغول انجیر با اندک روغن بنفشه و قدری خمیر نیم گرم غرغره سازند و اگر ورم تفتیح کند و نگشاید ادویه قابضه استعمال نکنند
تا تجمع و تکثیف منفجر سازد و مضمض گلنار کرمانی [illegible] پوست انار شیرین [illegible] کوفته بخته در حلق بدمند که این تدبیر در تفجیر جمیع اورام که بعد از نضج منفجر نشود مجرب است
چون ورم بکشاید مرهم ازوی برآید بروغن گاو و آب نیم گرم [illegible] زرده تخم مرغ آمیخته روغن بادام با هم زده قدری نشاسته و کتیرا آمیخته نیم گرم غرغره سازند
و [illegible] روغن بادام [illegible] اگر حلق و دهن خشونت باشد بلعاب اسپغول و خطمی و روغن بنفشه غرغره کنند و اگر هنوز قدری از
صلابت باشد [illegible] وزبل حمامات وزبل صبیان وزبل گرگ و خاکستر خطاطیف و عصارهٔ قثاء الحمار
از خارج بر حلق طلاء کنند. علاجی [illegible] در خناق دموی نظر کنند اگر مشارکت همه بدن باشد و قوت قوی بود از فصد مانع نشود و اول فصد
کنند و خون [illegible] برآرند [illegible] غشی کرده [illegible] فی الحال [illegible] و اگر در قوت ضعف باشد خون تفاریق هر ساعت ده درهم یا پنج درهم
برآرند تا سوم روز خصوصاً اگر مرض در تزاید و ماده هنوز در حرکت باشد و در اخراج خون دفعة حاجت ضروری نباشد و اگر میان اخراج خون تفاریق
فصد رگ زیر زبان کنند خصوصاً [illegible] باشد خصوصاً چون رگهای زیر زبان ممتلی باشد و هر گاه ببینند که بدن ممتلی نیست و ماده در حوالی حلق ست اگر فصد نکنند
میشاید و اعتماد بر ترک غذا کنند تا بدن از خون غذا [illegible] قوت ساقط نشود و چون از وقت تزید تجاوز کند بنضج و تحلیل مشغول شوند و اگر چنین حالت فصد
کنند خوف ضعف قوت بود و احتیاج به تناول غذا باشد و غذا از حلق فرو نرود و تعسب و اساغت حاصل گردد و از ان ضرر رسد و چون ورم حوالی حلقوم
باشد قبل گذشتن وقت تزید و حرکت ماده فصد کنند خوف نزول ماده ورم بسوی حلق باشد و خناق صعب گردد و بعد از ان محجمه بلا شرط بر وسط ساقها
و زیر ذقن و بر ساق و کاهل [illegible] نهند و دلک اطراف و کشتن [illegible] نمایند و اطراف بربندند و بعد فصد اسهال باین حقنه لین نمایند بنفشه بابونه هر یک
هفت درهم عناب چهل عدد تخم خطمی ده درم سبوس گندم یک مشت همه را جوشانیده صاف نموده ده درم شکر و چهار دانگ نمک هندی
ده درم بوره ارمنی دران حل کرده و ده درم روغن بنفشه یا روغن کنجد بیامیزند و حقنه کنند و اگر تب نباشد درین حقنه قنطوریون دقیق سه درم و انجیر
بیست عدد افزایند و اگر چیزی بگلو فرو تواند برد خیارشنبر و شیرخشت در آب کاسنی یا آب عنب الثعلب حل کرده بیاشامند و بعد اسهال اطراف را بچیکه
دران بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و سبوس گندم جوشانیده باشند بمالند و ماء الشعیر که دران قدری عدس مقشر و ده درم تخم خشخاش کوفته پخته باشند
بنوشند و ادویه بارده قابضه با ادویه محلله آمیخته مثل بارتنگ و کاسنی و آرد جو و عدس مقشر و خطمی و بابونه و بنفشه سائیده بروغن بادام چرب کرده
گلاب آمیخته حوالی گردن و حلقوم و قفا ضماد نمایند و اما استعمال غرغره اگر بدن و عروق گردن و زیر زبان ممتلی باشند تا تنقیه و نقصان امتلاء جائز نیست
زیرا که غرغره باید که بجهت تسکین قابض بود و آن ورم را قبض و عصر نماید و از ان درد زیاده گردد و آن مواد را زیاده جذب کند و قانون در غرغره آنست که دوائی
قابض مثل رب توت رب شربت ملطف مثل سکنجبین آمیزند تا که قوت قابض را بسوی داخل رساند و اگر درد عظیم باشد ادویه لینه مسکن وجع مخلوط سازند
مثل شیر تازه گرم کرده و شربت بنفشه و در جمیع انواع خناق اول غرغره بچیزی کنند که دران قبض و تسکین هم باشد مثل شربت خرنوب و شربت توت و
و آب عنب الثعلب و ماء شدان و یا عدس مقشر گل سرخ طباشیر گلنار سماق در آب جوشانیده غرغره کنند و یا گل سرخ صندلین فوفل کوفته در آب عنب الثعلب
یا آب کشنیز تر جوشانیده صاف نموده شربت توت داخل کرده غرغره نمایند و چیزی که در علاج کلی گذشت در دهن دارند و انچه تدبیر در روز اول
بکار برند در روز دوم در آب کشنیز سبز یا آب عنب الثعلب سبز گل سرخ و اصل السوس جوشانیده صاف نموده غرغره سازند و در روز سوم و چهارم

که آن وقت انسب است آب بادیان دران زیاده کنند و خیارشنبر یا سپستان حل کرده غرغره کنند و قیروطی از موم و روغن گل ساخته بر سینه [illegible] آب مالیده
حوالی حلق نهند و خیارشنبر در طبیخ اکلیل الملک و اصل السوس حل کرده غرغره نمایند و اگر این تدبیر کفایت نکند دوای زبل الکلب باین طور سازند که
سگ را به بندند و بجز استخوان چیزی دیگر نخورانند و دیگر وز تشنه دارند پس آب نمک بیاشامند حتی که شکم او صاف گردد و سه روز استخوان را کاملاً بخورانند حتی که
زبل او سفید گردد پس بگیرند از ان سرگین سفید خشک کرده یک جزو و مازو و صعتر هر واحد دو جزو سائیده در حلق او نفوخ کنند و یا به پر مرغ بجز [illegible] طلا نمایند
و در نسخه دیگر زبل کلب یک جزو زعفران یک جزو گل سرخ یک جزو سماق و مر دو جزو زعفران یک جزو بشربت توت آمیخته غرغره کنند تا نضج یابد پس اگر به بینند که ورم صلابت
گرفته مغز خیارشنبر در شیر تازه حل کرده غرغره نمایند و یا قدری بورق در شربت توت حل کرده و یا به طبیخ انجیر یا حلبه و خیارشنبر یا سپستان که دران خمیر محلول در آب انار
و روغن بنفشه که دران خمیر و مسکه و روغن زرد گداخته باشند و عصاره کرنب که دران سپستان یا عسل آمیزند غرغره کنند که این همه ملین و منضج اند و دیگر ادویه منفجه
و مفجره همان است که در قول شیخ و صاحب کامل گذشت و چون به بینند که ورم نرم شد و نضج یافت و ریم گرد لفوخ کنند دران ادویه قابض تا [illegible]
انفجار و بکشاید و آن مازو و گلنار و کزمازج و پوست انار و شب یمانی است و سرگین سفید سگ در شیر خر یا بز یا آب خیارشنبر یا آب خیار یا با شیر یا با طبیخ انجیر منضج و
مفجر است و چون منفجر گشت غرغره به روغن گاو و یا به روغن بنفشه ممزوج به آب گرم نمایند تا که موضع را غسل دهد بعده کزمازج و اصل السوس هر واحد جزو
ابریسم خام جزو در آب جوشانیده غرغره کنند و غذا درین وقت حریره باید قرشی و صاحب شفاء الاسقام وغیره گویند که ابتدا الفصد قیفال نمایند لیکن
اخراج خون اندک اندک به دفعات کنند زیرا که در فصد اول لبا است که از ماده موذیه قدر معتد به برنمی آید و افراط در اخراج آن موجب ضعف میشود
و شربت بنفشه به شربت آلو یا شربت توت یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر با لعاب اسپغول یا بهدانه و یا مطبوخ بنفشه و نیلوفر با لعاب مذکور و شکر یا آب انارین یا شربت بنفشه
بدهند و بالجمله هر چه در تپ استعمال نمایند مع مراعات حلق بکار برند و بعد الفراغ از مداوات مذکوره ملینات هر دارند مثل جوشانده اصل السوس و
گاوزبان با شربت بنفشه یا مغلی حلو بشربت بنفشه اگر شدت تپ مانع نباشد و غذا بعد دو سه روز مثل ماء الشعیر با شکر یا شربت نیلوفر استعمال نمایند و چون
از مسهل گردد و اشتها صادق شود اسفاناخ یا ملوخیه یا کدو یا خبازی به روغن بادام بپزند و هر چه محتاج مضغ نکند [illegible] در ابتدا
روادع مثل غرغره رب توت به گلاب یا آب کشنیز یا مطبوخ عدس و کشنیز و زرورد و سماق و یا آب انارین مقوم بشراب بنفشه بعمل آرند و حب از سماق [illegible]
ورد و گلنار و کثیرا هر یک [illegible] ساخته در دهن دارند و [illegible] خصوصاً در صفراوی و بعد دو سه روز [illegible]
[illegible] انتها آید غرغره به خیارشنبر و آب کشنیز سبز و روغن [illegible] شیر تازه [illegible] مثل شیر تازه مع شکر
یا مطبوخ انجیر و پرسیاوشان و سپستان و اصل السوس با شکر [illegible] غرغره کنند یا مغلی حلو [illegible] توت و نیز مغز خیارشنبر [illegible] تازه تنها و یا به روغن بادام
و در وقت انتها نضج ماده بکار برند که معمول است و در زبان [illegible] آب [illegible] عنب الثعلب مغز خیارشنبر نافع و معمول است و رب توت با اندک مر و زعفران در زمان
تزید و انتها مفید است و چون ورم منفجر شود به گلاب مع روغن گل غرغره کنند بعده غرغره بزردی بیضه ممزوج به روغن بادام تلخ و آب گرم نمایند و یا
با طبیخ اصل السوس با اندک نشاسته و کتیرا در آب گرم استعمال کنند مؤلف [illegible] گوید که اگر سبب خناق خون صرف باشد و یا مرکب با صفرا و
یا بلغم در هر سه صورت اول رگ سر [illegible] زیر زبان کشایند [illegible]
اول تا سه روز غرغره به مغز خیارشنبر سه توله در شیر گاو و یا بز [illegible] صاف نموده باشند نیم گرم کنند و از کشنیز سبز و مکوه سبز هر یک [illegible]
[illegible] ساده و مکوه هر یک [illegible] توله سکنجبین ساده سه توله آمیخته تنها دهند و اگر بدین تدبیر صحت نیابد روز چهارم [illegible]
و هر دو جانب گردن [illegible] و وقت شام باز رگ زیر زبان و یا چهار رگ کشایند تا ماده را کم سازد [illegible] غذا [illegible]
[illegible] بهار و گل بنفشه و آلو و عدس هر یک یک توله مع جاورس سه توله و گلاب [illegible] عناب [illegible] هفت عدد [illegible]
و مکوه و کشنیز و گلنار هر یک دو توله جوش کرده صاف نموده [illegible] یک توله آمیخته شربت توت سیاه چهار توله حل کرده غرغره نمایند و اگر ازین [illegible]

از این تبرید بیرون اند کسب مع تحلیل که با طبیخ و لعاب خیارشنبر هفت ماشه [illegible] پنج تولہ شیره خشخاش هفت توله در عرق مکوه [illegible] ثمار بالیده [illegible] کرده شربت الو سپستان
پنج توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده غرغره نمایند و وقت شام [illegible] العدس و شوربا دهند و [illegible] ساعت از غذا غرغره سکنجبین ساده و شربت
توت سیاه هر یک سه توله بگلاب و عرق مکوه هر یک [illegible] آنانکه [illegible] تلیین طبع [illegible] شیره خیارین و مغز کدو و کاسنی هر یک [illegible] ماشه لعاب [illegible]
سه ماشه در گلاب پنج توله و عرق مکوه [illegible] آورده شربت [illegible] توله تخم ریحان و اسپغول هر یک سه ماشه [illegible] بنوشند و [illegible] چهار روز
تکرار نمایند تا تنقیه تمام حاصل شود پس اسفاناخ و کشنیز سبز در عدس و شوربا انداخته بنان تنک دهند و اگر از این علاج ورم تحلیل نگردد و
نکشاید حقنه معتدل علوی خان بکار برند و شیشه [illegible] دوم از مهرهای گردن نهاده [illegible] مثل حریره سبوس گندم بروغن بادام
پخته به نبات شیرین ساخته یا آش جو بنوشانند و مجمره بران جا نهاده دارند تا بلع ممکن گردد

علاج خناق صفراوی

همه تدابیر از فصد و تنقیه و تبرید و غرغره و ضماد و غیره که در دموی مذکور شد بعمل آرند و ایضاً تلیین طبیعت بمطبوخ الهلیلج فواکهی علوی خان و شربت ورد مکرر
سنائی یا نقوع فواکه خیارشنبر و شیرخشت آمیخته نمایند و بعد از تنقیه ابتدا بمطبوخ کشنیز و گل صندل سفید سماق عدس مقشر هر یک توله و رب توت سه توله
و شیره تخم کاهو و تخم کاسنی و مانند آن غرغره کنند و یا سماق را در گلاب جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند و یا صرف بلعاب اسپغول یا آب کشنیز تر
آمیخته غرغره سازند و یا از عدس دو توله بزر البنج سه ماشه عنب الثعلب گزمازج پوست مغیلان پوست انار ولایتی گلنار هر یک توله جوشانیده
لعاب اسپغول هفت ماشه رب توت دو توله آب برگ توت پنج توله اضافه نموده غرغره کنند و خواه کوکنار یک توله شیره تخم کاهو نه ماشه افزایند و غرغره
باب برگ حماض بسیار مفید است و بعد از روز دوم و سوم چیزهای محلل که در دموی گذشت غرغره کنند و درین قسم حاجت تحلیل کمتر است و تبرید بیشتر مطلوب لهذا
در غرغره آن استعمال کافور سوده معمول است و کذا آشامیدن ماء الشعیر و لعاب اسپغول و آب هندوانه و شیره خرفه با شربت نیلوفر نفع تمام دارد و چون مرض بانتها
رسد سبوس گندم در آب جوشانیده صاف نموده مغز خیارشنبر حل کرده غرغره نمایند و اگر ماده کم باشد برای جذب او ضماد ذات جاذبه مانند زفت و
نطرون و سرکه و خردل و سداب بری بر خارج حلق کذا از دوا بجاذبه غیر حاده که اکثر بعمل آمده آنست که عنکبوت خشک گرفته سر و پای او قطع کنند و
شکم او شگافته آلائش او دور کرده گرم گرم بر گلو زیر ذقن ببندند و بهتر آنست که برای جذب ماده حجامت بر ساق نهند و بقول شیخ بهتر درین قسم مسهل
به تبرید مع قبض باشد و گاهی استعمال میکنند ملطوخات و گاهی غرغرات و نفوخات و بخورات و غرغره سکنجبین و آب و سرکه عظیم النفع است و در اول علت
و کذا رب توت خصوصاً توت بری خالص بی شکر و عسل و در ابتدا القوابض مانند عصاره سماق و غوره و نهر و خشک و گلنار تقویت دهند و ان [illegible]
داخل کرده باشند و همچنین غرغره بمطبوخ قسب بابل و یا مطبوخ سماق بعقید عنب و اقوی از ان عصاره جوز طری است و آن از افضل ادویه است [illegible]
و عصاره گل سرخ تازه و رب خشخاش چون مخلوط القوابض نمایند شدید النفع بود و در ابتدا اقوی تر از ان طبیخ آس و بلوط و سماق و آب کشنیز تازه [illegible]
پوست گردکان تازه و آب آس و آبیکه در ان عدس با پوست جوشانیده باشند و آب به قابض و زعفران نیز خاصیت است و شب یمانی نیز با سخا جید
مفید و نفوخ از تخم گل و سماق و گلنار مساوی و اندکی کافور ساخته در حلق دمند و عصارات بقول بارده مخلوط بکتند که در ان اندکی قبض باشد و عصاره
عصی الراعی و عصاره عنب الثعلب و عصاره کشنیز و گاهی گرم و عسالیج آن مخصوص بخناق صفراویست صاحب خلاصه و حاوی و ترویج گفته
که علاج خناق صفراوی همچون علاج دموی بفصد و غیره نمایند با دیا دتی تبرید و درین نوع بمسهلات کمتر حاجت افتد و آشامیدن نقوع تمر هندی و شربت
انار یا آب انارین با شکر و ترنجبین بغایت نافع است و همچنین شیره تخم خرفه بشربت خشخاش و لعاب بهدانه بشربت بنفشه و کذا کسیر القرع و کذا لعاب
اسپغول در آب تربوز و تلیین طبیعت بماء الفواکه نمایند و اگر بلع دشوار باشد حقنه که در دموی گذشت بعمل آرند و غرغره برب توت و شربت عناب
و یا آب بارتنگ تنها و یا با آب کاهو و خیار و کاسنی مفید و کذا غرغره آب کشنیز و لعاب اسپغول که مغز خیارشنبر دران مالیده باشند در جمیع اوقات

سود مند است و سکنجبین با غرغره عدس و عناب و در آب جوشانیده و آب کشنیز سبز و شربت توت آمیخته نافع و مستعمل و اقراص مختوق یا سنگ بشت خون سنگ بشت
در علق نیز در ازالهٔ خناق صفراوی خاصیت عجیب دارد و همچنا دانسته باشند بر خارج حلق بندند اگر مزاج و دماغ قوی باشد و غذا ماء الشعیر که در ان عناب و سپستان پخته باشند
یا شربت بنفشه دهند و ترک اضطجاع نمایند و حکیم جالینوس وایلاقی نوشته اند که اول فصد کنند و حقنه قوی همین مذکور در دموی نمایند و لبسر که و گلاب و سکنجبین
و یا شربت توت صرف یا ممزوج آب غوره یا سماق یا گلنار و به دارو گل سرخ تازه با آب غوره و سماق غرغره ساخته اند و این در روز اول نفع کند و آب
کشنیز سبز و برگ آس یا برگ پخته غرغره کنند و یا عدس مقشر و یا تمر هندی و عدس و برگ سیب یا آلو جوشانیده غرغره سازند و گل سرخ نشاسته طباشیر
تخم خرفه گلنار و شکر طبرزد مساوی سوده در حلق بدمند و اگر در حلق چیزی فرو رود و حنا و کشنیز در آب عنب الثعلب یا آب کاسنی حل کرده برای تلیین طبیعت
بجوشانند و اگر فرو نرود حقنه از بنفشه و سپستان و عناب و خطمی و خبازی و بابونه و سبوس گندم و حنا و کشنیز و روغن بنفشه و شکر سازند و چون طبیعت نرم شده باشد
ماء الشعیر با آب انار شیرین بیاشامند و اگر در ان ورم بسیار باشد خوب است و در ابتدا گل ارمنی و صندل و فوفل و شیاف مامیثا مساوی کوفته بیخته
با آب عنب الثعلب و آب بارتنگ و کشنیز و گلاب و اندکی سرکه طلا نمایند و لیکن آرد جو و بارتنگ و عنب الثعلب و کشنیز تر در گلاب و روغن گل ضماد کنند و در روز
ابتدا بکار برده در ان بنفشه سپستان و دیگر مسطور شد و کذا غرغره کرده در ان اندک تحلیل باشد و تحلیل آرند و چون مرض بانتها رسد غرغره بسبوس
و حنا و کشنیز که گذشت بکار برند

علاج خناق بلغمی

بعد از تنقیه بلغم از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه کنند یا حقنه معتاده متخذ از طبیخ سبوس گندم و بابونه و اکلیل الملک و شبت و انجیر و قنطوریون و تخم حنظل که
بوره و نمک و شکر سرخ و مری و روغن خیری یا سوسن در آن آمیخته بعمل آرند و اگر بلغم لزج در ایشان بود و مریض جوان باشد فصد قیفال و اکحل کشایند و اگر
علامات صعب بود فصد رگ زیر زبان و حجامت قفا و نیز زیر ذقن هم نافع است و بعد ازان غرغره بطبیخ عسل و زوفا و حلبه و مکوه
و تخم انجره هر یک یک تولد انجیر زرد پنج عدد جوشانیده غرغره کنند و خوب است نفع برود و سوم بادیان رومی و عاقرقرحا و مویزج اضافه نمایند و گل بابونه
اکلیل الملک و ابریشم کتان حلبه و بزر کتان هر یک مساوی جوشانیده ضماد کنند و نیز ابتدا غرغره آب کاسنی و رب شاه توت و یا طبیخ انجیر
و تخم ترب کنند و سکنجبین و عسل نیز نافع و در وسط غرغره بمری و عسل و رب عنب و یا سکنجبین عنصلی و آب ترب و انجدان و یا خردل و مویزج و عاقرقرحا و آب
پوست جوز استعمال نمایند و ایارج فیقرا و حب شبیار در ان باره بلغم نیز استعمال نمایند از و ادویه ایارج داروی بلغم دارد و اگر با وسمه آب بادیان و یا
عسل و قدری عاقرقرحا آمیخته غرغره کنند خوب است و غرغره با ماء العسل که در هر ساعتی ازان یک دانه خردل سوده مخلوط ساخته باشند و یا سکنجبین عنصلی
مع خردل و تخم ترب و یا دواء المسک حل کرده نیز مفید و مقوی با لعوس غرغره بطبیخ زوفا و انجیر و عصاره سوس و مویز نیز نافع و طبیخ حلبه
ده درم عنب الثعلب پنج درم بدستور و خردل و تخم ترب و خردل و حاجت نیست مساوی کوفته بیخته در حلق بدمند و اگر گل سرخ و مازو و سماق و گلنار و نارنج شکر طبرزد علاج
مسلم بود و نیز هر یک جزوی عاقرقرحا کبابه قاقله طباشیر هر یک نصف جزو و زعفران ربع جزو کوفته بیخته در حلق پاشند جهت خناق بلغمی که ماده آن
مالح باشد نافع بود و چون فصد و حقنه و حجامت بعمل آورده شود و معلوم است که مرض کم نگردد و نیز کاو و عصاره قثاء الحمار و قنطوریون دقیق و خاکستر
خطاطیف در سرکه حل کرده بر حلق طلا کنند و دواء الخطاطیف نیز مفید و اگر از خارج زبل کلب و السنان ونیل خطاطیف طلا کنند جایز است و نوشادر
خردل عاقرقرحا حلتیت نطرون فلفل کرویا و بینه سوده بدمند یا در ماء العسل حل کرده غرغره کنند و ایضا غرغره نمایند برب جوز متخذ بمر و زعفران قدر
از آب بادیان و یا مرزنگوش خالص نیم درم در آب که عاقرقرحا جوشانیده باشند بالیده غرغره نمایند و یا آنکه در ان حلبه و بادیان مع اندکی عاقرقرحا جوشانیده یا
و یا با ماء العسل ممزوج با آب سلیخه و عاقرقرحا و مرزنجوش و عدس و نخود مقشر و قدری زعفران و بر خارج حلق و خارج او خرء کلب و عسل بسرشته طلا نمایند یا
بگیرند خرء کلب یک درم زعفران نیم درم گل سرخ دو درم و بار یک ساییده نیم درم ازان در ماء العسل و آب بادیان حل کرده غرغره کنند و در خرء کلب

دمرو زعفران و زنجبیل و خردل و مازو و پوست انار مساوی سوده در حلق بدمند و گویند که طبیخ بیخ سوسن و کذا اہر نوه و کذا قفر الیہود و غرغرهٔ طبیخ زوفای خشک

و انجیر و یا گل سرخ بمار العسل و یا مرارهٔ دجاج بالعسل و یا آب خشیشة الزجاج و یا تخم کرنب بآب نیمگرم و یا غاریقون منفج و یا سماق بسکنجبین یا بمار العسل و آب کرنب

نبطی بسکنجبین و یا مرارهٔ حجل و یا خمیرنان با پوست انار جوشانیده و ضماد حنظل رخجه بسرکه حل کرده و کذا عصارهٔ قثاء الحمار بعسل و کذا قطران و کذا بعر شتر اعرابی

باریک سائیده بآب درجو آمیخته و لطلای کہنه سرشته و کذا ارماد خطاطیف و کذا تخم کرنب و شرب و غرغرهٔ اشق و لطوخ و غرغرهٔ مرارهٔ سلحفات و یا

تعطیس بکندش و یا برگ دفلی و یا قسط و یا مرزنجوش و تحنک بآب پیاز و یا زوفت رطب هر واحد نافع خناق بلغمی و مسهل در مسہت و در انتہا سے علت

قیروطی مصنوع از روغن سوسن یا روغن حنا و موم سفید بر بیرون حلق طلا نمایند و پیچ بعد که بر سر آن پارچهٔ نرم نازک پیچیده باشند گلو را ضماد نمودن

مفید است و اگر علت کہنه گردد و دارد جنبی و حلقیت بران بپاشند و یا تنقیه بلغم بحب قوقایا و ایارج و مانند آن و حقنهٔ حادهٔ قویه نمایند و گویند

که در خناق بلغمی مطبوخ بادیان بیخ بادیان خطمی خبازی پرسیاوشان گاوزبان اصل السوس مویز منقی دو دانه و گلقند بسه توله در هشت درم روز مسهل

ترید شش ماشه زنجبیل یک نیم ماشه سنا یک توله مغز فلوس خیارشنبر شش توله از اینها و صبح در انتہا انجیر هفت دانه با در تجیبه به چهار ماشه قناح ادهسه

چهار ماشه اضافه میکنند و در شیر گست و مانع از نزله و تجبیره اسطوخودوس و گل بنفشه زیاده کنند و از بادیان بیخ بادیان اسطوخودوس بزر البنج

کوکنار هر یک یک توله غرغره کنند و صندل سوده گیرد و گل ارمنی در ابتدا ضماد و نماینده و گاهی خردل فقط یک توله برای غرغره کافی میشود و غرغره

مطبوخ عاقرقرحا زنجبیل و فلفل مساوی با سکنجبین عسلی و کذا طبیخ حلبه و انجیر و اصل السوس و مغز خیارشنبر ترنجبین نافع و در انحطاط غرغره

بمار العسل و نقوع سرگین خطاطیف با نوشادر در تسه سوده عجیب النفع است و گرفتن بخار طبیخ فودنج تبوسط قمع چوبکه در حلق داخل کرده در موافقت نافع

تمام و هر دو آشامیدن سرج جلابی از بادیان سه درم و شکر سفید ده درم و غذا مزورهٔ ماش و نخوداب با شیرهٔ مغز بادام شیرین سازند و چون سبب استعمال

مسخنات در حلق خشونت هم رسد شیر تازه دوشیده با روغن گل در هم نمود ه غرغره نمایند و از خارج با بونه شبت اکلیل الملک زعفران بروغن نرگس یا روغن حنا طلا

کنند و اگر ماده جمع شود برای نضج و انفجار بوره ارمنی طبیخ انجیر حل کرده غرغره نمایند و یا نقوع تاینده در حلق حلتیت و بورق و نوشادر هم سوده تا انفجار

گرداند و یا از تخم شبت و تخم مرو و تخم بادرنگ و حلبه نکه کلیتوله و نوشادر و سهاگه و ریوند چینی یک ماشه غرغره کنند که در یکروز انفجار حاصل شود و غرغره

خمیر ترش با نمک الطعام و همچنین لعاب کتان و حلبه با نمک اندرانی و از بیرون طلای زفت و نطرون و خردل و سداب هر یک سه ماشه در عسل آمیخته

در یک ساعت انفجار کند و همچنین خمیر ترش سه توله و عسل دو توله و ریوند چینی یک توله همین فائده دارد و اگر از جدوار جند بیدستر هر یک هفت ماشه گل ماشفا

کلیتوله و برگ سنبهالو و افتیمون هر یک سائیده ضماد کنند و بالاکش ضفدع شکم شگافته بندند و بعد یک پاس تجدید آن نمایند و در یک شبانه روز شگافته ریم

برآید و چون منفجر نگردد دلا بحسل بالا در حلق طلا نمایند تا زخم گردد و زرداب تراوش نماید و برآید و غرغره بعد از برآمدن زرداب بسرکه و عسل برای قطع ماده

نافع ست و ایضا بعد از انفجار روغن بادام کا و آب نیمگرم و عسل غرغره کنند تا از ریم شوباسه پاک شود پس جهت اندمال آن این ذرور بکار برند دم الاخوین صمغ

عربی حب الآس حجر اللبنی مرداسنگ مغسول پوست انار و لا بیتی هر یک سه ماشه دو دکه حمام یک نیم توله و ایضا سیاهی تابه و نمک اندرانی و ایضا دوده حمام

شب یمانی نمک اندرانی هر یک سه ماشه و ایضا نوشادر سهاگه بریان پوست انار و لا بیتی همه برابر بانگشت شهادت بدانجا رسانند غذا نخوداب صرف

با شوربای مرغ دهند و هرگاه از استعمال مسخنات خشونت و سوزش در حلق پدید آید شیر بادهٔ گاو نیم آثار روغن زرد چهارم حصه آمیخته نیمگرم غرغره نمایند

علاج خناق سوداوی

اول فصد باسلیق نمایند برای تقلیل ماده و تخفیف اعراض و اخراج خون بقدر مناسب نمایند و در بین رگ وسیع کشایند تا سودا با خون بیرون مندفع گردد و حجامت

ساقین کنند و پاہا در ساقہا آب گرم که در آن سبوس گندم و خطمی و با بونه پخته باشند تواتر بسیار بمالند و لعاب گاوزبان اصل السوس گل بنفشه جوشانیده

نبات و اخل کرده بنوشند و یا از شیر خشت و شیر تربد ننفشه یا شربت نیلوفر و روغن بادام بیاشامند و لعاب گاوزبان با شربت مذکور و یا شکر سفید

وبعد تلیین وترطیب ماده از منضج سودا تنقیه آن بمسهل سودا و حب افتیمون نمایند و یا حقنه کنند باین نوع سنای مکی پنج درم قنطوریون دقیق تربد سفید
هر کدام دو درم عناب سپستان انجیر زرد هر کدام ده دانه مویز منقی ده درم اکلیل الملک یک کف بادیان مرزنجوش هر کدام دو درم همه را در سه رطل
آب بجوشانند تا بنصف رسد مغز فلوس خیارشنبر پانزده درم آبکامه ده درم روغن زیت روغن یاسمین هر کدام ده درم بوره ارمنی نیم درم شحم حنظل
ربع درم اضافه نموده بکار برند و در نسخه حاوی اصل السوس سه درم بابونه شبت هر واحد یک کف حلبه ده درم زیاده است و گویند که استفراغ
بحقنه متوسط یا بمطبوخ افتیمون و ایارج فیقرا نمایند و در حمام داخل کنند و اطریفل صغیر خورده بالایش عرق شاهتره عرق عنب الثعلب بنوشند و غرغره
عنب الثعلب و کاکنج کشنیز خشک تخم کتان هر یک چهار ماشه جوشانیده صاف نموده […] بکار برند و با تخم کرنب و مرو کتان
واکلیل و تاج خروس و مکوه هر یک یک توله با رب توت چهار توله غرغره نمایند و یا کشنیز و انجیر و تخم […] غرغره نمایند یا مغز فلوس خیارشنبر در شیر حل کرده
و یا مویز و انجیر و حلبه جوشانیده غرغره کنند و یا مطبوخ شبت و بابونه و […] انجیر […] لعاب حلبه و مغز فلوس خیارشنبر در آن حل کرده یا شنبلید
و یا بجلاب گرم و ماء العسل […] اکلیل الملک […] تخم کتان […] انجیر تازه […] جوشانیده باشند غرغره نمایند و تدبیر
تدابیر غرغره […] از داخل و خارج […] ضماد سازند و اگر بابونه شبت
زعفران اکلیل الملک کوفته بروغن نرگس تخمیر کرده […] تخم کتان و شبت و بابونه و برگ کرنب و تخم آن
و مرزنجوش کوفته بیخته بروغن نرگس […] آبکامه فلوس خیارشنبر
مالیده باشند بجوشانند و صاف نموده اندکی خمیر اضافه کرده غرغره نمایند […] اصل السوس
اضافه کرده غرغره کنند و اگر بزر کتان حلبه هر یک پنج درم انجیر زرد عناب سپستان مویز منقی هر یک […] مرزنجوش […] هر یک دو درم
در دو رطل آب بجوشانند […] غرغره سازند برای ورم
حلق […] نافع است […] روغن بنفشه افزوده
نافع ورم حار است […] یا دام شیرین و پرهیز از کلام
و فریاد […] مواد سودا نمایند

علاج ذبحه

گویند کسی که شب تشنه بخسپد و صباح بنا آب بنوشد اکثر آنرا این مرض افتد و ذبحه […] از فصد و تنقیه و غرغره بنوعی که
در خناق دموی و صفراوی گذشت تعجیل آرند و گویند که تا حصول نفع گاهی فصد کنند […] درم یا پنج درم […] خون بگیرند و گاهی تلیین بماء الفواکه
یا مطبوخ یا نقوع او نمایند تا مع ابقای قوت مقصود حاصل گردد و گویند که پوست […] زرد جوشانیده بدان غرغره کردن نافع است کسی را که چون
آب خورد از بینی او بر آید و ایضاً گویند که غرغره بآب انار و سرکه کنند و یا آب سماق و یا رب توت […] آب کشنیز تازه و برگ […] و عدس و فلوس
خیارشنبر نمایند و اگر مطلقاً چیزی از گلو فرو نرود محجمه بر مهره دوم عنق گذارند […] تا قدری گلو بگشاید و بلع چیزی میسر آید و بعد تنقیه کامل اگر
امر مؤول بتواتر نفس و شدت اختناق گردد […] ماده را از داخل بخارج جذب کند […] بر خارج حلق
استعمال نمایند و گویند که طلای مرارهٔ جاموس و کذا آب پیاز و کذا […] غرغره […] عدس […] رب توت و شیر
و غرغره خیارشنبر و خشخاش سائیده جوشانیده […] حلق […] و مسهل نمایند که این بدترین خناق است و چون
از روز چهارم گذشت امید انفجار […] غرغره نمایند […] تحلیل یافت و حلق کشاده گردید و بلع آسان نشد
باید که هر صبح آب نقوع مشمش پنجاه درم گاهی با شکر و گاهی […] ده درم بیاشامد و باید که نگذارند که طبیعت محتبس ماند

وغذا ماء الشعیر بروغن بادام باشد و یا حریره آرد جو و شیره مغز بادام شیرین در روغن آن طبری گوید که فصد قیفال بین و اخراج خون اندکی بنا بر ابقای
قوت و تلیین طبیعت بحقنه لینه سهل تر و الطف حرارت بعده معاودت فصد روز دوم و غرغره بماء الشعیر گرم و اگر قدرت غرغره نبود ریختن ماء الشعیر در حلق بعد امساک
سر و سیلان او بسوی حلق نافع بود و چون مرض کم گردد و غرغره ممکن بود غرغره بماء الشعیر و شربت خشخاش و یا رب غوره و رب توت مدام نمایند پس هرگاه
مرض نقصان پذیرد و امکان تکلم خفی حاصل شود و قوت باقی بود فصد مرتبه سوم نمایند و در اخراج خون اسراف نکنند و غرغره مذکور بکار برند و چون دهن
باز شاید و در حلق او ماء الشعیر در هر ساعت اندک اندک فرو رود و هنگامی که ماء الشعیر از معده او درگذرد غرغره نمایند و آنچه درین علت بعد انفتاح طریق و امکان
غرغره استعمال کرده میشود آب برگ عنب الثعلب و آب هندبا و لعاب بزرقطونا است که همه را درهم نموده و اکثر شب و روز تا ایام نضج غرغره کنند و شنیده
که این دوا حسن التاثیر درین مرض است و در آخر علت غرغره بشربت انار که آب او مع حب و شحم کوفته گرفته باشند و اندک نوشادر
آمیخته بعمل آرند و چون ابتدا بگردد و مرض از چهار روز بگذرد و از حلق و مری چیزی فرو رود باید که مریض را بر پشت بخوابانند و در خانه سرد
دهن او بگشایند و مرضعه را در دهن از پستان خود در دهن او شیر بدوشند اگر سرفه نکند و این امر بران دشوار نباشد بروی مداومت نمایند که علت از زائل
گردد و امید صحت است و چون دهن او پر گردد اندک حرکت دهند تا بتدریج از گلوی او فرو رود پس یکساعت او را مهلت و راحت دهند بعده راست
بنشانند و نظر نمایند بسوی تنفس او و اگر تنفس از بینی تنها نماید و نتواند که از دهان نفس کشد باید که او را فصد نمایند چند وقع و بر حلق او از خارج ضماد قیروطی
از روغن بنفشه و روغن خیری گذارند تا ماده را بسوی ظاهر جلد جذب نماید و گذاشتن خرقه در روغن بابونه و روغن شبت آلوده بر حلق نیز نافع لیکن روغن گل
مناسب نیست زیرا که گاه رجوع ماده بسوی داخل می نماید و بهر حیله که ممکن بود ماده را بسوی خارج جلد و خلاف جهت جذب کنند و اگر قوت باقی و نفس
نیکو و قوی باشد باکی نیست که حقنه نمایند و مرتبه ثانیه مرتبه حقنه لینه از ماء الشعیر و آب چقندر و آب سبوس و خطمی و روغن گل و روغن بنفشه و اندک
بورق و شکر سفید بقدر مناسب محلول و اگر این تدابیر نیز سودی نه بخشد و در حلق او چیزی فرو نرود و مرض از چهارم روز گذشته باشد مریض را بر محفه بلند
بنشانند و سر او برابر راست مستقیم بدارند و دهن مریض را باز نموده و کف دست را بر وسط سر او نزد قمحدوه گذاشته سر او اندک بسوی حلق مائل
سازند که بدین تدبیر اندک حلق او کشاده میگردد پس ماء الشعیر رقیق که دران ربع وزن او لعاب بزرقطونا و اندک شکر باشد نیم گرم بقاشق و یا بکوزه
لوله داری که لوله آن نزدیک لهاة او برسد بحلق او برند و قلیل اندکی سرفه و حرکتی نماید تا اندکی بحلق او داخل شود و انعاشی در قوت و تقویتی در نفس
او بهم رسد و اگر این فرو نرود و آب بحلق او فرو نرود نان خشک را در آب بخیسانند تا آنکه آب قوت آنرا اخذ کند و جرعه جرعه ازان در اکثر بخورانند تا حفظ
قوت او نماید و اگر این تدبیر نیز سودی نه بخشد و مطلق چیزی در حلق او فرو نرود و ورم بحال خود باشد دلیل کمال صعوبت علت و آئل بدو امر است
یا تسبیح و یا هلاکت بسقوط قوت و درین علت بعضی اوائل گذاشتن محجمه میان کتفین و تحت ذقن و شرط ساقین و گذاشتن محجمه بران هر دو و بستن
بازوها و هر دو عضل ساق پا برای جذب ماده بخلاف جهت امر نموده اند ایضاً طبری نوشته که زنی را این مرض عارض شده بود و او را غرغره بسرگین سگی
که استخوان پاچه و فقرات گردن خورانیده بود هم چند دفعه امر نمودم ورم او تحلیل یافت و باید که سگ را البته سه روز متوالی چیزی دیگر با و نخورانند
سوای استخوان پاچه در قبه گوسفند که مفید است نه سرگین سگی که گوشت سباع و دواب خورده باشد که مهلک است و از سرگین سگ مذکور قدری گرفته
در رب توت و یا رب جوز و یا هر دو باهم حل نموده بدان غرغره فرمایند و اگر نتواند که غرغره نماید در حلق او بریزند زیرا که چون آن دوا بطرف حنجره و لهاة
مریض برسد قوت دافعه بجهت اذیت آن بمقاومت دفع آن درآید و قائم مقام غرغره گردد و لیکن زیاده از یک دفعه این را استعمال ننمایند که بسبب
تحریک قوت خوف هلاکت است بلکه بگذارند مریض را تا استراحت یابد و نفس او ساکن گردد پس مرتبه دیگر برفق و مدارا استعمال نمایند که این دوا تاثیر
نیک دارد و فعل این از قبیل خواص است و نیز او گفته دیدم که ابو ماهر در هنگام صعوبت مرض آب عصی الراعی و آب برگ بزرقطونا و آب برگ بارتنگ
و آب برگ بنفشه و آب برگ خطمی تازه گرفته و همه را یکجا باندکی نوشادر جوش داده و قدری سرگین سگ که دو مقدار نوشادر باشد آمیخته

صاف نموده با رب توت و عصارهٔ سوسن ممزوج نموده غرغره کنانیدیم بهر نحو و بهر حیله که بحلق مریض رسید صحت یافت و این از تدابیر آخر این مرض است و لبا است که ضماد کعک محلول بآب سیب شیرین و گلاب بر معدهٔ مریض باعث تقویت آن و عدم حدوث غشی از فرط جوع گردد و بعض اوائل تجویز استعمال فضلهٔ انسان نموده اند و جالینوس این را انکار نموده بجهت شدت بشاعت آن

علاج خانقه

جمیع اطبا اجماع نموده اند بآنکه علاجش فصد است و حنین ابن اسحاق گفته اگر فصد نمایند دفعةً می میرد و بجهت ضعف و اختناق و اگر ترک نمایند فصد را نیز می میرد بخناق و طبری نیز مصدق قول حنین است و میگوید که بهتر آنست که اسهال فرمایند اگر از ابتدای این علت هفتاد و دو ساعت گذشته باشد و علاج آن علاج ذبحه است و بعضی اطبا تجویز فصد دو رگ زیر زبان در ساعتی که این علت بهم رسد نموده اند و والد حکیم علوی خان شخصی را در روز اول از مرض فصد سر و نمودند و امراو صعب گردید بحدیکه نصف شب آن نزدیک بقطع نفس و اشراف بموت از خناق گردید و دران حال بفصد دو رگ زیر زبان امر نمودند و بعد فصد حضض مکی را در آب بارتنگ حل کرده قطره قطره در حلق او ساعت بساعت تا صبح چکانیدند و قریب بچاشت آن روز ماء الشعیر رقیق با بزر بارتنگ و عدس مقشر مطبوخ اندک اندک در حلق او و مقدار دو مثقال هر ساعت می ریختند و اول شب نیز این را مرتب ساخته در حلق ریختند بعض عوارض آن تسکین یافت پس سائر تدابیر ذبحه را بعمل آوردند شفا یافت و دیگری را خناق بهم رسیده بود و چند اطبا بفصد قیفال یا فصد دو رگ زیر زبان او امر نمودند و او نبض و سائر عوارض او در یافتند که اگر او را فصد نمایند در همان ساعت بمیرد از نجهت منع از فصد نمودند و در شیر بز تازه دوشیده سفیدهٔ رقیق بیضهٔ مرغ و لعاب بهدانه و قدری سرگین سفید سگ حل نموده چند قطره در حلق او چکانیدند و چند ساعت مهلت داده باز چکانیدند و همچنین تا صبح نمودند وقت اشراق ورم او منفتح گردید و چرک از ان بر آمده نجات یافت بالجمله مدار فصد درین علت و جمیع علل بملاحظهٔ وفای قوت است که اگر قوت قوی باشد باخراج خون وفا نماید فصد واجبست و اگر وفا ننماید واجب است که از ان حذر کنند

علاج خناق کلبی

که خناق حادث از ورم عضلات داخل حلق یا زوال فقره از فقرات گردن است و این بدترین اقسام خناق است در اکثر قبل از چهارم روز هلاک می سازد از انجاست که گفته اند بهتر آنست که بعد از چهارم روز فصد و مسهل و حقنه بعمل آرند و فصد رگ زیر زبان بعد فصد عام درین نوع نافع تر است در ان تاخیر نکنند بالجمله در صورت ورم عضلات حسب مادهٔ تنقیه از فصد و حقنه و دیگر تدابیر بدستوریکه در اقسام سابق مذکور شد بعمل آرند و در جذب ماده بسوی خارج بوضع اضمده جاذب و محاجم نیز بی ذهن مبالغه نمایند و ایضاً جهت جذب ماده باسفل محاجم بالشرط بر ساقین گذارند و حل طبیعت بحقنه که در ذبحه بکار نمایند و اگر قوت وفا نماید فصد جهت قطع مواد بکار برند و اگر ممکن بود ورم را بمیل نهان بشگافند و در حالت زوال فقرات اول ازالهٔ سبب کنند مثلاً اگر سبب زوال ضربه یا سقطه یا ورم یا تشنج امتلائی یا مادهٔ حاد باشد بزودی فصد نمایند و مسهل و حقنه بعمل آرند و در روز می غرغرها نیز بکار برند و اگر مشاهده و اجب کنند بر دو طرف گردن حجامت کنند و جائیکه سبب خلیط و رطوبت مزلقه سبب زوال فقره باشد مسهل بلغم کفایت کند و حاجت فصد نبود مگر بضرورت و آنجا که تشنج یابس باعث آن بود اصلاح پذیر نبود و بعد ازالهٔ سبب فقرهٔ زائله را اگر ممکن باشد با دخال انگشت در حلق و غمز موضع برفق یا بحبس نفس یا گذاشتن ضماد قابض جاذب بر فقرهٔ گردن مثل صبر و مغاث و مرداقیا و سریش ممزوج بلعاب بزر قطونا یا مازو و پوست انار و قرظ و آس و زاج و اسا کفه و سریش که گداخته آمیخته بر خرقه طلا نموده گذارند تا آنکه فقره را بکشد و بموضع خود رد نماید و اگر بعد رد فقره بانگشت یا بآله که مخصوص این کار است این ضماد نمایند آنرا بر همان هیئت محفوظ دارد و بهتر آنست که بدست یا آله حرکت ندهند و بر ضماد داد و تدقیقه و لا قه اقتصار کنند و شاخها بران موضع نهادن و بزور مکیدن نیز انجذاب فقره میکنند و بر تنفس و بلع یاری میدهد و اگر در زوال فقرات مرض از چهارم روز گذشته باشد و چیزی در گلو فرو رود و دست و پای علیل را غذا بهم نرسد و حس او باطل نگردد امید خلاصی مریض ازین مرض است

لیکن گردن او کج ماند و التفات بچپ و راست دشوار باشد پس بهتر آنست که بعد از چهارم روز که فصد و حقنه کرده باشند غرغره به رب سیب و رب غوره و رب توت
گردگان تازه و شربت توت مجموع و یا آنچه بهم رسد استعمال کنند و اگر ممکن باشد و قوت قوی بود باز فصد و حقنه لینه نمایند و اقتصار بر شربهای ماء الشعیر
یا حسو بدل طعام تا قوت در موضع بهم رسد و علامت قوت آن زوال الم است و در اطفال نیز رد فقره کنند زانکه باد خال اصبع در حلق یا بحبس نفس و بالضماد
مذکور نمایند و طبری گفته که فقره گردن طفلی بجا ماشده فا بله قطعه از جلد که در آن قیر بود و بدان آلوده بآفتاب گذاشت تا گرم شد و قیر آن بگداخت گرما گرم
بر گردن او چسپانید چون خشک گردید فقره او بجای خود آمد و بعض متاخرین می نویسند که این لزوق لصاحب کزاز نیز لعل آمده و بسیار نافع شده
و بالجمله اکثر علاج و بیچه از فصد و غرغره و غیره علاج این نوع ست تتمه آنجا که سبب خناق ورم یا زوال فقره نباشد بلکه بسبب استرخای عضله حنجره
یا یبوست عضله داخل حنجره یا ورم و ریم متولد در ریه و فضای سینه و یا کرم معده و امعا و یا انجماد شیر در معده یا انجماد خون در معده و معلی و فتیق
و غیره و یا خوردن اشیای خانقه و سمیه و یا استحمام متواتر عارض شود علاج همه از اسباب ست به آنچه در مقام هر یک مسطور گردد و آنچه از کثرت
استحمام بود شربت لیمو و نارنج دهند و ایضا در بینی آب انار ریزند شربت بنفشه یا ماء الشعیر شربت بنفشه و روغن بادام دهند و در دوای خانق و شیر
جامد بتنقیه معده از دوای خانقه و شیر جامد ضرور ست و اگر از احتباس استفراغات معتاده مثل حیض و خون بواسیر باشد در اول فصد صافن و حجامت
با شرط بر ساقین و فخذین نمایند و مطبوخ مشکل الشعیر یا پوست خیار شنبر دهند و در ثانی اضمده و اطلیه بخورات مفتحه که در بواسیر مذکور شد استعمال آرند

اورام خارج حلق

گاه باشد که آماس بیرون گلو افتد از یک جانب یا هر دو و بیشتر اطفال را عارض گردد و ماده آن در اکثر بلغمی بود و گاهی دموی بود و اگر رنگ ظاهر رنگ
بدن و درد کم بود بلغمی باشد و اگر رنگ او مائل بسرخی و با درد زیاده و تپ بود دموی باشد و فرق درین ورم و در خنازیر که بگلو عارض شود آنست که آن
بدون درد و با صلابت بسیار بود و صاحب کامل گوید که هرگاه ورم خارج حلق عارض شود باید که تدبیرش بعلاج اورام ظاهر نمایند علاج در دموی فصد
سر رگ کنند از طرف ورم و اگر ممکن نباشد زلو یا حجامت قفا بعمل آرند و لعاب بهدانه شیره عناب شیره تخم کاهو در عرق عنب الثعلب نه توله عرق شاهتره
پنج توله بر آورده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و جدوار گیر و رسوت بآب کشنیز سبز یا آب عنب الثعلب سبز یا گلاب یا سرکه سائیده ضماد کنند و یا تبرید
لعاب بهدانه دهند و ضماد گل ارمنی آرد جو و آب کشنیز سبز نمایند و اگر بسبب جوش خون در آخر فصل ربیع از حرارت لطیف ماده سیلان نموده بر گلو و گوش
افتد و درد و شدت باشد و بلع لعاب بسبب تخاله گلو دشوار گردد در فصد سر رگ و زلو تمهل و توقف نکنند و تبرید لعاب بهدانه شیره عناب شیره کشنیز خشک
شیره کاهو عرق گاوزبان عرق نیلوفر شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده دهند و طلای مرد آب کشنیز سبز سائیده بالای گلو طلا سازند یا عوض او جدوار حضض
صندل سرخ گل ارمنی مساوی بآب عنب الثعلب سبز یا کشنیز سبز بر ورم گلو ضماد کنند و برای تخاله غرغره لعاب اسپغول و آب کشنیز سبز
آب برگ حنا و شیره کاهو بآب سوده نمایند و برای ورد گوش شیاف مامیثا یا حضض با آب عنب الثعلب سبز سوده در گوش چکانند و وقت شام
لعاب بهدانه عرق شاهتره عرق نیلوفر عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب شربت نیلوفر خاکشی دهند و اگر ورم خارج گلو برخاسته مثل دائره باشد
عناب شاهتره بعرق شاهتره جوشانیده شیره کاهو شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و موم را بروغن گل گداخته مرداسنگ رسوت سفیداب
کاشغری سوده شیره مغز تخم کدو ممزوج نموده مثل مرهم ساخته بر گلو گذارند یا اصل السوس بنفشه تخم خطمی خیارین کوفته جوشانیده نبات سفید
داخل نموده بدهند و ضماد جدوار بآب عنب الثعلب تازه سوده نمایند و یا عناب گل بنفشه شاهتره جوشانیده شیره تخم خیارین شیره تخم کاهو
شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بنوشند و یا گلسرخ گل بنفشه در عرق شاهتره جوشانیده شربت نیلوفر داخل نموده خاکشی پاشیده بیاشامند
و در آماس گلو و زبان عناب بنفشه عنب الثعلب شاهتره جوشانیده صاف نموده شربت بنفشه آمیخته بنوشند و مغز فلوس در عرق بادیان حل کرده
نیم گرم بر گلو طلا نمایند غذا دال خشکه با شله کهچڑی یا آش جو و اگر در ورم تخفیف نشود و اکل و شرب متعذر گردد و درد در گوش نیز باشد

فصد دوم یا زلو پس گوش از لابدیات ست و نقوع عناب سپستان گاوزبان اصل السوس خطمی بهدانه در آب گرم خیسانیده شیره کاهو شیره مغز تخم بهدانه و
شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و غرغره عدس مسلم گلنار سرکه بانج کشنیز خشک اصل السوس برگ حنا آب برگ کنار در آب جوشانیده غرغره سازند
و ضماد نیز بکار برند و از گل خطمی گل بابونه گل بنفشه برگ کنار اکلیل الملک در آب جوشانیده بخور گوش نمایند و اگر احتیاج باشد روغن گوش آب برگ
عنب الثعلب تازه چکانند و در ین ورم در انتها عنب الثعلب گل خطمی اکلیل الملک گل بابونه هر یک ... باشد در آب ... سائیده نیم گرم ضماد
کنند و یا گل خطمی گل بابونه سائیده و مغز فلوس در شیره بادیان حل کرده آمیخته نیم گرم ضماد کنند و دیگر اضمده که محلله ... آرند ...
که در او رام خواهد آمد نیز برای ورم گلو آزموده است و اگر ورم نضج یابد بکوبند و بر آن ... بر آن ... و اگر ...
مراهم مدمله بندند و گاهی این ورم خود بخود منفجر میشود و ریم از اندرون گوش بیرون می برآید در ینصورت فتیله ... گوش گذارند و در ورم بلغمی
جوشانده اصل السوس بادیان پرسیاوشان عنب الثعلب مویز منقی با گلقند بدهند و گیر و سوت زنجبیل ریوند چینی مغز فلوس آب عنب الثعلب تازه ضماد
کنند و برگ بانسه گرم کرده بر ورم گلو بستن نیز مفید ست و کذا گلی که نزدیک بیخ درخت آگ باشد در آب پخته ضماد نمودن و برگ آگ گرم کرده بالا
آن بستن نافع و یا گیرو زنجبیل صابون هر سه برابر سائیده ضماد کنند و یا تخم ... کالی زیری فلفل ... یا حلبه ... فلفل گرد با ... ضماد نمایند
و یا ریوند چینی کالی زیری هلیله سیاه فلفل گل ملتانی حلبه مساوی کوفته بیخته بقدر یک توله آب پخته نیم گرم ضماد نمایند که ورم گلو در خسارا مفید ست
و در نسخه دیگر گیرو زرد چوب آمله عوض فلفل و حلبه هست و ضماد عنب الثعلب کالی زیری پیچ سیاه گل کهریا مساوی با آب سائیده نیز ورم گلو خناق را نافع ست
و اگر قوی تر خواهند مغز تخم کدو ... گیر و صندل سرخ زیره سیاه پوست درخت ... عدس مسلم فلفل گرد کالی زیری کریله خشک تخم شبت مساوی در سرکه
سائیده نیم گرم ضماد کنند که برای ورم گلو مجرب ست و اگر قریب نضج باشد حلبه تخم کتان گل خطمی گل بنفشه تخم مرو ... کوفته در آب ... سائیده نیم گرم طلا
کنند و بالایش برگ تنبول گرم کرده بندند تعلیم اکثر خناز یر نیز در گلو پیدا میشود و در او رام ... باشد که ... و استفراغ
پذیرد و آنرا بندی گهنیا گویند و آن کمتر علاج پذیرد و چند نسخه که آنرا نافع ست ... و بر پارچه ضماد کنند و بالای آن ... بیضه
بیضه حل کرده طلا نمایند و بالایش سرگین کرس حل کرده طلا ساخته بر گلو بندند و بالای آن ... بندند که ... نیز مجرب ست و یا برگ شیر انهی
بامساوی نمک شور در خریطه باریک کرده بر رومال بر گلو بندند ... ایام نفع ... و یا بیخ ... در بول ماده گاو سائیده نیم گرم بر گلو ضماد نمایند
و بالایش برگ پان بنگله نهاده بر بندند روز سوم کشاده ضماد تازه نمایند و یا بیخ گیاه ... با چند دانه فلفل سیاه با آب سائیده نیم گرم ضماد نموده باشند
و بار روز یکشنبه بچه مار یا مار کوچک از هر قسم که باشد سلامت بگیرند و در ظرفی نهاده بالایش گل ... نمایند تا مار در ان پنهان گردد پس آن ظرف را در زمین
دفن کنند و بعد چهل روز برآورده گل دور کرده حلقه مار را سالم برآرند و در پارچه سفید ... بر گلو بندند که ... نافع ست

ورم لوزتین

یعنی آماس دو غده که هر دو طرف حلقوم ست و تا بیخ گوش رسیده و بعض متقدمین ورم حادث این هر دو غده را لوزتین نامیده و بتفصیل علیحده نوشته اند و در
حقیقت نوعی از خناق ست و در مجموع لوزتین اکثر ... لازم اوست و فرق میان ورم لوزتین و ورم عضلات داخلی آنست که چون بعض دهن بکشایند و زبان
بیرون آرد و طبیب در حلق او نظر کند ورم در هر دو پهلوی ملاحظه دیده شود و چون در عضلات داخلی باشد هیچ بنظر نیاید و آن خالی از چهار سبب نیست یا دموی
باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی و تشخیص هر سبب مثل اقسام خناق ورمی نمایند از رنگ ورم و زبان و طعم دهان و غیر آن و علاج آن نیز مثل انواع خناق ست
و شیخ الرئیس لوزتین را در فصل ورم لهاة ذکر نموده و گفته که عدس گلنار هر واحد ... جز و ... زعفران قسط هر واحد یک جز و جوشانیده ضماد
نموده نصف ادر ب توت و سیع ادحسل آمیخته غرغره کردن تخفیف اورام نماید و منفعتی آنست و قطع کردن آن مثل قطع لهاة نیز نوشته و طبری
علاج اقسام این ورم چنین نگاشته که اگر ورم دموی بود فصد قیفالین نمایند اگر ... نباشد و الا حجامت میان دو شانه کنند و بعد از ان حقنه جو مقشر

نیمکوفته دوکف سپستان عناب بابونه هر واحد یک کف برگ خبازی برگ چقندر هر واحد یکدسته انجیر زرد سی دانه جوشانیده صاف نموده بقدر صد درم
گرفته و هفت درم شکر سوده وانگ بورق سوده حل کرده روغن بنفشه بیست درم داخل کرده حقنه زده نیمگرم بجند دفعه استعمال نمایند واگر ورم تخفیف نیابد و
خون غالب باشد اعاده فصد وگرفتن خون بقدر ضرورت ویا گذاشتن محجمه بر ساق ولزوم بماء الشعیر با شربت عناب وغرغره بعدس مقشر وکشنیز خشک و
تخم کاسنی هر واحد یک کف تخم کاهو قدری جوشانیده شربت عناب داخل کرده چند مرتبه متواتر کنند وبعد نضج وتغیر رنگ ورم بزردی لشگافند ودر صورت
لتفیذ ورم اندکی برب غوره ورب سیب ورب ریباس یکروز غرغره سازند ویکروز بآب نیمگرم ویکروز بطبیخ عدس وغیر آن بعمل آرند واگر ورم صفراوی
باشد وغلبه خون نیز بود فصد واخراج خون اندکی نمایند وتلیین طبیعت اگر منحل بنباشد وغذا ماء الشعیر دهند که جماز خشک دران جوشانیده ورب غوره
ورب سیب داخل نموده باشند ودائم غرغره برب غوره وتوت سیاه وسیب ترش ویا بطبیخ عدس مذکور نمایند ولزوم ماء الشعیر نمایند واکثر تدابیر
آن مثل دموی ست مگر مبالغه در اخراج خون بعض اطبا درین نوع تجویز غرغره بچیزی که دران پوست خشخاش واندکی کافور باشد نموده اند وبعد کشادن
حلق وزوال تپ وبقیه ورم بعض اوائل تجویز گذاشتن ضماد بر حلق از بیرون برای جذب ماده بطلا بر جلد وتحلیل ورم از قیروطی روغن خیری
وروغن ناردین که دران افادیه حاره کمتر باشد یا روغن سوسن یا روغن یاسمین وموم سفید باد خال اندک بابونه کوفته بیخته دران نموده اند
وفی الواقع در اورام صفراوی لوزتین وذبحه وخوانیق مجرب ست و اگر ورم بلغمی باشد حل طبیعت بحقنه حاده وغرغره بمری نبطی محلول دران
عسل وصبر وبعد ازان غرغره بچیزی قوی تر ازان مثل عاقرقرحا ومویزج با رب انگور وماننده آن نمایند وازوفای خشک یک کف وعصاره سوسن
ومویز منقی هریک قدری جوشانیده صاف نموده غرغره کردن برای ورم لوزتین حادث از رطوبت بلغمی جالینوس ذکر نموده ورب پوست سبز گردگان
با عسل ساخته باعث تحلیل ورم بلغمی ست نه در اورام حاره حلق که موجب زیادتی آنست وبعد ازین تدابیر بصورت بقیه ورم رخو وتحمل استفراغ
تنقیه راس بحبب ایارج کنند واگر حرارت مزاج مریض مانع استعمال آن باشد حقنه بعمل آرند و پا بیا بمالند وحجامت بلی شرط بر ساقین نمایند وبعد ازان
اگر بقیه ورم باقی ماند لزوم غرغره بمری کنند یا بگیرند انجیر زرد صد عدد یا کم وبیش وبابونه کف واصل السوس مقشر اندک ومویز منقی کف کبیر و ترنجبین کف همه را
جوشانیده صاف نموده رب انگور داخل کرده غرغره نمایند واگر قدری ازین مطبوخ بنوشند نیز جائز ست وچون دهن بگشاید وتپ نباشد ضماد قیروطی که در صفراوی
مذکور شد برای جذب ماده بسوی خارج بکار برند وملاک امر در معالجه این علت جذب ماده باسفل بدن ست وچون ماده بسوی خارج منجذب گردد وبطرف جلد میلان نماید
غرغره باشیای مبرده مقویه مثل آب برگ عنب الثعلب وآب کشنیز تازه واشربه قابضه مثل شربت حب الآس وغوره وریباس نمایند تا تقویت
عضو واستحکام آن گردد ودیگر قبول ماده ننماید بعده باطراف کاسنی کوفته در روغن کنجد جوشانیده اندک خطمی آمیخته ضماد کنند که نضج وترقیق جلد وانفجار
آن کند وبحالت عدم انفجار شق کنند لیکن شگاف بر عصب وعروق واقع نشود وگویند که ضماد نسرین وکذا قطران وکذا خراطین سوخته مخلوط بعسل وکذا
ضماد ارزق وسبوس گندم در آب عنب جوشانیده پیه چرب کرده وغرغره اشق محلول در آب نیز نافع ست و اگر ورم صلب سوداوی بود تنقیه بدن
بحقنه متوسط میان حاد ولین سافج نمایند وانچه در بلغمی مذکور شده بدان غرغره کنند وتجفیف ماده بعلاجات قویه نکنند وپرهیز از مولدات سودا نمایند
واگر اندک تپ آید بتسکین او تعرض ننمایند که آن سبب تحلل ماده است واگر تپ زیاده گردد وخوف شدت مرض باشد فصد قیفال یا باسلیق کشایند
واخراج خون زیاده نکنند واز تناول طعام غلیظ باز دارند واگر بران اقدام نماید امن از سرطانی شدن ورم وقتل او بخنق نباشد

اورام لهاة

بدانکه آماس لهاة مسمی باسمای مختلف ست بحسب اختلاف اشکال او که اگر ورم طولانی وهمه اجزای آنرا فرا گرفته باشد آنرا عمودی واسطوانی نامند واگر مدور بود سر
آن باشد فقط آنرا عنبی گویند واگر در بیخ آن باشد فقط آنرا اصلی خوانند وحدوث اینها یا از غلبه خون بود ویا صفرا ویا بلغم ویا سودا وبیشتر بسبب نزول نوازل از سر
بسوی آن حادث شود واکثر اورام حار دموی وصفراوی بصبیان وشبان ودر بلاد جنوبی وفصل ربیع وصیف بهم میرسد وصاحب اوجع وضربان

تشخیص

در اقصای دهن یابد و وقت بلع منافذ می گردد تشخیص اقسام مذکوره چنان کنند که اگر آثار نزله یافته شود سببش همان باشد والا از رنگ لهاة و ذوالفه و دیگر حسب ماده و دیگر علامات به ستور سی استدلال نمایند که در اقسام خناق مسطور شد و ایضاً معالجه او قریب بعلاج خناق است و در بیماری نیز علاج جزو از اقسام مسطوره میگردد و در ابتدای این ورم علاج بمس لطوخات بر فق کنند و بپر طائر استعمال نمایند که مس آن با نگشت و زنهیر وقت آن لیاست که مودی الضرر گردد و ورم عظیم او که قلیل الالتهاب بود بران ادویه عفص استعمال نمایند و ورم ملتهب را آنچه شدید التبرید بود مثل آب عنب الثعلب و بزر ورد و گل سرخ صالح است و این ماهر ورد و ولو الفعل قوی است و آنچه درین باب قوی تر است لطوخ صمغ عربی و کثیرا و انزروت و نشاسته ساییده ایضاً گلنار و دو جزو شب یمانی یکجزو کوفته بحریره بیخته در قاشق که سر او در عرض مقطوع باشد استعمال نمایند و گاهی دران زعفران نیم جزو و کافور ربع جزو زیاده کرده طلو لطوخ استعمال میکنند و ایضاً مازو در سرکه سوده بپر لطوخ کنند و همچنین آب انار ترش قابض و ایضاً شادنج و طباشیر و گل مختوم و گل ارمنی و سماق و بزر ورد و شکر مصری و شب یمانی و بزر ورد استعمال کنند و عصاره انار شیرین مع پوست او با سدس وزن آن عسل القوام غلیظ آورده لطوخ جید است و باید که مع تغرغر قوابض او مست غرغره بآب گرم نمایند که بعد این فصل قوابض دران تلیین او میشود و منع نفع ایسب قوابض می نماید و اگر قوابض صلابت یا انعصار سوء طلم پیدا کنند دران لعاب و صمغ و کثیرا و نشاسته و انزروت و تخم خطمی و آب سبوس گندم و جو استعمال کنند یا گل سرخ و سماق را بسپیرا و عسل القوام آرند و از نشاسته آنچه مجفف و قابض باشد مثل مازو و شب یمانی بعمل آرند و دوا نافع در جمیع اوقات و احوال شب یمانی سه جزو و بزر ورد دو جزو قسط یک جزو سحق نموده و بپر استعمال کنند لهاة را بر دار دو طلای آب انار مع پوست بخمس او عسل بقوام آورده نیز نافع است و ایضاً شب یمانی یا نیم جزو نوشادر یک نیم جزو مازو و دو ثلث جزو زاج سه جزو و چون ورم لهاة با نهایت رسید یا قریب او بود و هر نوع که باشد باید که آن مر و سعد و زعفران و مانند آن دوا شبیهان نماینده و نقاخ اذخر و عود بلسان و دار شیشعان لطوخ و غرغره استعمال نماید خصوصاً چون غرغره بطبیخ بیخ سوسن و بزر ورد مع عسل باستعمال آرند و در هر وقت روغن بادام در گوش چکانیدن نافع و اگر ورم لهاة و لوزتین جمع گردد لطوخات که در خناق گذشت استعمال نماید پس اگر وجع دوام کند و ساکن نشود معاودت اسهال کنند و اگر این کفایت نکند ادویه قوی التحلیل مثل عصاره قثاء الحمار و کبریت و نطرون سرخ و قنطوریون کوفته بعسل سرشته بران بالسند و تنها در و هان نگاه دارند و اگر ورم صلب گردد و بلول انجامد بران حلتیت محلول در عسل بمالند و یا شب یمانی حلتیت نوشادر مساوی ساییده کچه میل بر لهاة گذارند و اگر ازین دوا با سکنجبین عسلی غرغره کنند جایز است اگر این دوا اشتهو پیدا کند اصل السوس جوشانیده سکنجبین آمیخته در دهن گیرند و جالینوس و غوس گویند که تعلیق حلتیت و داد قیمه عراقی در گلو برای ورم لهاة و غیره و بقول دیسقوریدوس تعلیق بیخ ذنب الاسد برای تسکین وجع لهاة نافع و انطاکی گفته که کثرت مسواک بچوب اراک باعث ورم لهاة و ثبور آنست

علاج ورم دموی لهاة

تدبیرش مانند قلاع دموی و خناق دموی نمایند و فصد سر رو و اگر بالغی باشد حجامت نقره و میان هر دو شانه کنند و بعد ازان تنقیه نموده فواکه یا طبیخ آن را استعمال مسکنات حرارت خون از شربتها مثل شربت عناب و توت و ریباس و سیب و نوش بلعاب بهدانه و اسپغول و شیره تخم کاهو و مغز تخم کدو و کشنیز خشک و قرص طباشیر بحسب حاجت و غذا ماء الشعیر و شربت عناب و مزوره عدس و ماش یا برنج و کدو و برگ خرفه و کاهو و اسفاناخ و خبازی مطیب بروغن بادام و اطریه و استعمال غراغر و ذرورات و لطوخات را و عدد در ابتدا مثلاً بر رب توت یا ریباس یا بگلاب و اندکی سرکه نیمگرم و یا بآب بارتنگ و آب گل سرخ کوفته افشرده و یا آب عنب الثعلب و آب کشنیز سبز که دران سماق مالیده یا جوشانیده باشند غرغره سازند و برگ بول یا ثمر آن جوش داده بدان غرغره کردن نیز نافع و کیفیت غرغره بآب انار ترش یا آب خرفه و یا آبیکه دران سماق یا پوست انار یا گل سرخ یا کزمازج یا گلنار یا اقاقیا یا عدس جوشانیده باشند مفید است و یا لگام که دران گل سرخ و پوست انار و مازو و سماق و عدس و حب الآس جوشانیده باشند غرغره کنند و ذرور گل سرخ و صندل و بزر ورد و کافور و گلنار سوده در چمچه یا میل کوچک که دنبالهٔ آن باشد باشد نهاده بر لهاة بمالند و لطوخ گل سرخ گلنار و مازو و سبز کزمازج صندل سفید سماق شیاف مامیثا عدس مقشر برگ سوسن زرد و چوب مساوی نرم سوده با بیضه بدمند و اگر ماده اندک باشد ادویه شدید القبض استعمال ننمایند بلکه غرغره گلاب و سرکه یا سکنجبین ساده ممزوج

آب نیمگرم و یا آب گشنیز تازه بشربت توت نمایند و اگر ماده بسیار باشد ادویه شدید القبض بعمل آرند مثل غرغره بطبیخ سماق و خرنوب نبطی و مازو و گزمازج و گلنار و اقاقیا بآب عوسج
و کذا غرغره بطبیخ برگ و شاخ نرم جمیع اشجار قابضه و کذا برگ اجاص مطبوخ بشراب و کذا خولان و کذا مخیض نمکین و کذا آب برگ شمشاد و کذا آب بستان افروز و حماض و
لحیة التیس سوده بعسل سرشته بر لهاة و کذا عفص مشوی در سرکه سرکرده و کذا انار و شراب گل سرخ سائیده بآب انار مصوص یا قشر سرشته و کذا خولان و شراب صمغ
صندل و کبوس الهیلج کابلی و هندی و طین قیمولیا و زرور و هر واحد نافع ورم حار لهاة ست و اگر از ادویه قابض متاذی گردد و دران جمود حاصل شود غرغره
بآب برگ خرفه و شربت توت نمایند و کثیرا و صمغ عربی و نشاسته بدمند و ایضا غرغره بلعاب اسپغول و بهدانه و خطمی و ماء الشعیر با جلاب نیمگرم کنند و گویند که اگر ورم
منفجر گردد غرغره بماء العسل نمایند تا تنقیه مده حاصل شود و بعده بطبیخ عدس غرغره سازند و کذا غرغره بمری شعیر بعد الانفجار بسیار مفید

علاج ورم صفراوی لهاة

اگر در جوانب باشد فصد کنند و خون اندک برآرند و تلیین طبیعت بنقوع تمر هندی و شیر خشت و یا فلوس خیارشنبر و ترنجبین با قدری روغن بادام و یا آب کاسنی مروق
و عنب الثعلب مروق بخیارشنبر و ترنجبین و روغن بادام و یا بطبیخ الهلیله زرد و تمر هندی و شاهتره و گل نیلوفر و مغز خیارشنبر و روغن بادام و یا بماء الفواکه و شیرخشت
نمایند و بعد از آن مطفیات صفرا مثل ماء الشعیر و آب هندوانه و ماء القرع و شربت نیلوفر و شربت آلو و رب توت و شربت خشخاش بلعاب بزرقطونا و بهدانه و
شیره تخم خرفه و کدو استعمال کنند و آنچه در ورم دموی ذکر یافت بعمل آرند و ادویه موضعیه بارده رادعه در ابتدا مثل غرغره بآب کاسنی و عنب الثعلب و عصی الراعی
و رب قابضه رادعه مانند رب توت و رب انار و سفرجل و انار و گل سرخ با خیارشنبر محلول و البته عصارات بارده بعمل آرند غرغره بطبیخ آلو بخارا و کذا [illegible]
و رب مکرر چه آب سائیده نیز نافع است و انطاکی گوید که ماء الشعیر و آب کاسنی و شکر و شربت ورد و بنفشه بدهند و اگر با قبض بود مغز خیارشنبر و ترنجبین بکار برند
و اگر نفوذ بحجر ماده باشد غرغره بخیارشنبر محلول در لعاب خطمی و لعاب تخم سرد بهدانه و آب برگ گشنیز و برگ بارتنگ نمایند و در سماق گلنار گل سرخ تازه و گشنیز خشک
فوفل سوده بالند و داروی تبرید و چسبانیدن زرلوقفا و صمغ با لعاب اسپغول و آب گشنیز تازه برای رفع سوزش لهاة معمول است

علاج ورم بلغمی لهاة

هر چه در علاج بلغمی گذشت بعمل آرند و یا بعد نضج و تقطیع البلغم مطبوخ بادرنجبویه با شربت اسطوخودوس و شربت لیمو و یا بادرنجبویه و پرسیاوشان و اسطوخودوس جوشانیده
گلقند حل کرده صبح بنوشند بعد ظهور نضج اسهال بلغم نمایند بمطبوخ تربد و حب ایارج یا حب قوقایا و حب صبر و مصطکی و مانند آن و هر صباح جلنجبین بخورند و بعد از تنقیه
ادویه موضعیه محلله مقطعه مثل غرغره بمری و خردل و یا سکنجبین عنصلی و یا بزوری یا خردل با سکنجبین و یا خردل و عاقرقرحا بمری و یا بمطبوخ انجیر استعمال
نمایند و کذا غرغره بطبیخ عاقرقرحا و همچنین قسط در ماء العسل جوشانیده بعمل آرند و رب جوز از این نوع تاثیر عظیم است بهر نحو که خواهند مفرد و مرکب استعمال کنند و غرغره
بماء العسل که در آن مغز قرطم و تخم کشوث مخلوط باشد و تدهین بروغن قسط بقدری روغن آس آمیخته نیز نافع و کبوس لهاة بنوشادر و شونیز جزء و شب و عفص
هر یک دو جزء سائیده و کذا سنبل الطیب و کذا اقاقیا و کذا بیخ یا تخم بادآورد و کذا بیخ سوسن سفید و کذا رماد خفاش و کذا قلقطار و کذا عسل و نمک و کذا
بورق و کذا جوز السرو و غرغره بعصاره افسنتین و فطراسالیون و عسل آمیخته و کذا بطبیخ شکاعی و کذا سنبل الطیب و کذا بطبیخ زوفای خشک و کذا عصاره انجره
و کذا بیخ و لب مطبوخ بسرکه و کذا بطبیخ بیخ سوسن سفید و کذا عاقرقرحا کوفته بسرکه جوشانیده و کذا آب قنطوریون دقیق و آب برگ و اطراف
عوسج و کذا بطبیخ و عصاره حشیشة الزجاج و کذا بطبیخ غاریقون در سکنجبین و کذا قطران در سرکه حل کرده و خشک بزهره نحاس و عسل و لطوخ خارج حلق
بر ماد خفاش و ضماد صبر و کذا زرفت رطب نیز هر واحد محلل ورم لهاة است و لفوخ نوشادر سوده با بنوبه نمایند و لیبا است که مقطعات و محللات را با قوابض مثل
مازو با نوشادر و نمک و شب یمانی مخلوط می نمایند برای برداشتن ماده که بسبب ورم بلغمی مسترخی میشود و مانع از ازدیاد میگردد و در چنین وقت علاج
استرخای لهاة نمایند و تبخیر چوب تنبت مقبض لهاة و محلل ورم است و غرغره تخم شبت و تخم ترب با دیان در ماء العسل جوشانیده نیز ورم بلغمی لهاة و استرخای
آن را مفید و صاحب این از تناول اغذیه بارده و فواکه و بقول بارده و رطب و لبنیات پرهیز نماید و بزنخود آب و قلیه گوشت طیور خفیفه و نان گندم با عسل

و زردهٔ بیضهٔ مرغ نیمبرشت اقتصار ورزند و اگر ماده که ورم بلغمی غلیظ باشد علاجش مثل علاج ورم سوداوی نمایند باسهیل تسخین و ترطیب

علاج ورم سوداوی لهاة

تنقیهٔ سودا نمایند و یا بعد نضج تام مطبوخ گاوزبان و شاهتره و اصل السوس و گل بنفشه با گلقند اسهال سودا بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح یا ایارج و سکنجبین افتیمونی یا حب افتیمون و لاجورد و یا بمطبوخ گاوزبان اصل السوس بسفائج افتیمون سنای مکی انجیر زرد نمایند و بعده تعدیل مزاج سودا مثل شربت گاوزبان و بادرنجبویه و مفرحات معتدله کنند و استعمال ادویهٔ موضعیه باشیای ملطفهٔ محلله مثل غرغره بماء العسل یا ربع وزن آن روغن بادام شیرین یا بمغز خیارشنبر محلول در شیر بز تازه و رب السوس و یا بلعاب حلبه و روغن بادام با ندکی نمک و یا بماء الجبن بنمک نمایند و اگر خوف سرطانیت ورم باشد و الحم باشیای بارده مانند آب گشنیز تازه و آب برگ کاهو غرغره نمایند و در دهان نگاه دارند و بقول شیخ مازو خام یک جزو زاج سرخ سماق هر یک سه جزو و ثلث نمک اندرانی بسبت جزو کوفته بیخته با شربت توت سرشته به لهاة مالیدن یا طلا کردن ورم سوداوی لهاة را نافع ست و از اشیای حارهٔ یابسهٔ مجففه و ریاضات اجتناب نمایند و ماء الشعیر مطبوخ بماش مقشر و نخود و فالوده و حریرهٔ از شیرهٔ آرد گندم و روغن بادام و قند و حریرهٔ مغز بادام و شیرهٔ تخم خشخاش بنوشند

علاج ورم نزلی لهاة

اول تنقیهٔ دماغ و تقویت آن نمایند بادویهٔ مناسبهٔ آن از ایارجات و حبوب ملله و مطبوخ هلیله و غیره بعد از آن استعمال ادویهٔ موضعیهٔ مذکوره در انواع سابق بحسب هر یک از مواد نمایند لهٰذا مخلوط بچیزی که حبس نزله نماید مثل گلنار و اقاقیا و تخم خشخاش و بزر البنج و مانند آن نمایند مگر گلاب و سرکه و سماق و غیر آن حموضات

استرخاء اللهاة

که آنرا سقوط اللهاة نیز گویند یعنی سست شدن و افتادن ملازه و آن آنست که ملازه میل بسوی سفل نماید و بموضع خود بر نگردد و مریض چنان دریابد که گویا چیزی در حلق او معلق آویخته است چون دهن را بکشاید و زبان را بر آورد لهاة دراز تر آویخته دیده شود و گاهی نیخ او باریک و سر او ستبر گردد و باشد که از فرط استرخا نزد فرو بردن چیزی محتاج به برداشتن بانگشت شود تا طعام در حلق فرو رود و بیشتر این مرض اطفال و صاحبان مزاج رطب را در فصل ربیع و سرما و بلاد جنوبی بهم میرسد و چون عظیم گردد مخوف و باعث اختناق ست و گاه با تپ باشد و گاهی بی تپ و سببش یا سوء مزاج حار رطب دموی ست و یا سوء مزاج بارد رطب بلغمی و فرق میان هر دو سبب چنان باید کرد که لهاة و کام و زبان را ملاحظه نمایند اگر رنگ آنها سرخ نماید و با گرمی و سوزش و تشنگی باشد دموی بود و اگر رنگ سفید و عدم حرارت و حرقت و با کثرت سیلان لعاب باشد بلغمی بود علاج در دموی فصد قیفال یا حجامت بشرط بر نقره یا زیر ذقن نمایند و اخراج خون بقدر ضرورت و قوت کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه نمایند و هر چه در قلاع دموی و درم دموی لهاة گذشت بعمل آرند و گلنار و مورد و گل سرخ سماق در سرکه جوشانیده غرغره نمایند و سماق گل سرخ گلنار مازو گشنیز خشک فوفل کوفته بیخته در چمچهٔ خرد نهاده بلهاة رسانند و یا بسرکه و گلاب غرغره کنند بعده بگل سرخ و صندل و گلنار و کافور در رب توت آمیخته لهاة را برفق بمالند و غرغره برب شاه توت و آب انار میخوش و طلای سرشیر کفشگران در گلاب گداخته بر تارک و یا نشاسته بسرکه سوده نیز سودمند ست و یا آرد ماش گل ارمنی صمغ عربی اقاقیا کتیرا کوفته بسفیدی بیضه سرشته در موی یافوخ تراشیده طلا نمایند و طباشیر سفید گلنار مازو سبز گل ارمنی اقاقیا کوفته بیخته بآب مقول یعنی استرخار آمیخته غرغره کنند و یا برگ مکوه و گشنیز و گل سرخ و بیدساده هر یک نه ماشه و سبوس اسپغول پنج ماشه کتیرا سه ماشه سفیدی بیضه یک عدد بر تارک نهند و بآب یا گلاب تر دارند و ضماد برگ خرفه و تراشهٔ کدو و تربوز هر یک یکنیم توله سلیخه سه ماشه سبوس اسپغول هفت ماشه روغن گل یک توله سفیدی بیضهٔ مرغ یکعدد قوی تر از اول ست و در استرخای بلغمی قدری گل دیگدان که از آتش سرخ شده باشد با کیدانه فلفل سیاه ساییده ملازه را آن بردارند و یا شاخ گوزن سوخته و مازو و نوشادر برابر سوده بر کفچهٔ نیل نهاده و یا بانگشت شهادت آنرا بردارند و اگر قاشق خرد از موم یا آرد گندم ساخته آب سیر در وی پر کرده ملازه را در آن غوطه دهند تا سه روز نیز ملازه مسترخی را که باعث سرفه و شدت عوارض آن بسیار گردد نفع بخشد و گلنار و کنار عنب الثعلب کزمازج گشنیز خشک جوشانیده غرغره کنند

ویا عدس مقشر گلنار فارسی پوست انار مازو کزمازج پوست مغیلان سماق جوشانیده رب التوت داخل کرده غرغره سازند و مازو و گل ملتانی را در سرکه سائیده
بر تارک سر ضماد نمایند که در برداشتن لهاة مجرب است و اگر گل مذکور را بر بیان نمایند و قدری صمغ عربی افزایند بهتر گردد و یا عصارة اقاقیا گل و دیگر ان
بزرقطونا سرکه شیر همه مساوی سوای بزرقطونا سائیده مجموع را بسرکه که در آن برگ مورد و کشنیز خشک جوشانیده باشند سرشته موی یافوخ تراشیده بر آن
ضماد نمایند که لهاة را بالا میکشد و شب یمانی سائیده بشهد آمیخته بر لهاة مالیدن نیز مفید و یا از عفاص و بزرورد و اقاقیا و گلنار و حلبه و مکوه
وحب الآس هریک مقدار ماشه و عصارة گل یک جزء قوا زردی و سفیدی بیضه سنگ پشت سه عدد و اگر بهم نرسد عوض آن بیضه گنجشک گرفته ضماد کنند
از تخم شبت و حلبه و بادیان و صعتر و بهمنین و بادرنجبویه و مکوه و اسطوخودوس هریک یک ماشه عسل پنج توله غرغره سازند و غرغره سکنجبین و مری و خردل
و آب نمک تند و یا … و طبیخ زوفا جهت تقطیع و تحلیل نمایند و باید دانست که اشیای قابضه … مثل شب یمانی و مورد و باریک سائیده
در آب … انار … آمیخته غرغره کنند و شب یمانی و شاخ گوزن سوخته و نوشادر نرم سوده بقاشق کوچک دنباله بلند بر لهاة مالیدن و یا بنوبه نفوخ
کردن نیز مفید است و نفوخ بزرورد و سماق و رب السوس صعتر گلنار عروق الصفر … شب یمانی سوده در حلق دمیدن هم سودمند و بقول مسیحی
زاک و نوشادر و شب یمانی سوده … نفوخ کردن و بر چمچه مسبل نهاده لهاة را برداشتن و قدری ملازه را آن بطرف خارج کشیدن و یا دوا بر …
… نیز نافع و یا پوست انار شیرین گلنار طباشیر هر واحد یک جزء مازو و بسد اقاقیا بادیان هریک نیم جزء کوفته بیخته بر چمچه مسبل نهاده از ان لهاة
را بر دارند یا دوا بر انگشت نهاده از ان بردارند و گویند که جوز السرو نمک لاهوری نوشادر سماق مازو پوست انار اقاقیا عصاره لحیة التیس
شب یمانی برگ سوس شیافت مامیثا مامیران … کوفته بیخته صبح و شام در حلق
نفوخ کردن برای سقوط لهاة بسیار مجرب است و … سفید … هر واحد یک مثقال شب یمانی مازو سبز هریک دو مثقال کوفته بیخته
بر لهاة مسترخی پاشیدن نافع و … ترکی … دم الاخوین شیافت مامیثا … فوفل … زعفران عود صلیب … هندی …
مساوی … بر تارک ضماد کردن مجرب … اقاقیا مغسول برگ مورد و یا تخم آن مازو … عصاره لحیة التیس
اسطوخودوس … مقشر هریک دو مثقال … سوده زردی بیضه مرغ یک عدد و روغن گل دو توله آمیخته ضماد …
و ضماد مازو سبز … برگ آس کوفته بیخته در سرکه سرشته نیز نافع و غرغره عدس مقشر گلنار اکلیل الملک … برگ حنا پوست … جوشانیده ضماد
نموده رب جوز آمیخته مفید است و در نسخه دیگر عنب الثعلب کشنیز خشک مازو عفص … عوض اکلیل … انار دانه ترش سماق مازو مساوی کوفته
در شیر تازه یک شبانه روز تر نموده بعده صاف کرده غرغره ساختن برای ملازه مسترخیه … در بیاض والد مرحوم … مفید نوشته و مازو سبز گل سرخ
گلنار عدس … شکر طبرزد از هر واحد یک جزء عاقرقرحا قاقله کبار طباشیر از هر یک نصف جزء زعفران ربع جزء کوفته بیخته در حلق نفوخ کردن
قلانسی … اکلیل الملک و یا شب یمانی و گلنار هر دو مساوی باریک سوده در حلق دمیدن و یا بچمچه کوچک سر نهاده بر لهاة گذاشتن و کذا نوشادر
… آوردن … کامل نافع نوشته و بقول شیخ … برای مالیدن لهاة مسترخی گلنار و شب و کافور است و برای برداشتن آن … نوشادر
و مازو و نوشادر درست و آنچه مجرب است بزرورد و عصاره لحیة التیس مطبوخ در عسل با طلا است و گویند که نمک نفطی و عسل و کبس … النخل سوخته و شب
مازو و سماق و … ضماد و غرغره … قصب فارسی و مازو و سماق و کذا … سوخته با خوص النخل سوخته در آب … تر کرده و در ان پوست
انار یا مازو و شب و سماق جوشانیده و کذا طبیخ برگ یا ثمر مغیلان و کذا طبیخ … نافع است و کبس نمک در آخر مرض عجیب النفع و غریب الاثر است و هر چه
در ورم بلغمی لهاة گذشت استعمال نمایند و بعضی قابله … مثل خاک … یا مازو بر انگشت مالیده دو سه روز … اطفال را بر میدارند
و منع از اشیای بارده … بحالت اصلی رجوع … از مالیدن منفجر … خون … صحت … هندی …
که این مرض با طفال بیشتر افتد … زردی رنگ و ضعف و رقت … لازم آنست و علاج میکنند … و قاشق … برداشتن آن

بعد تنقیه و فاعل منضج اسپغول و بعد از آن تلطیف بنادر مجهر بر تقاضای آنچه اگر حاجت بتقیه بعد نضج ماده بمسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و گاهی گداشتن

مجموعه نارمی بر لهاة و یا قورص قائد مینمایند و هرگاه بیخ لهاة مسترخی باریک شود و سر آن غلیظ گردد پیچ تدبیر سود نمی کند بر ففت را در آب گرم گداخته گرماگرم غرغره

کنند تا ورم نرم شده تحلیل پذیرد و بعد نرمی آن با دویة قابضه مثل عصاره لحیة التیس و سماق و مانند آن غرغره کنند و چون لهاة از استعمال مسخنات گرم و سرخ

گردد آب برگ عنب الثعلب و گشنیز سبز غرغره نمایند و اگر باین تدبیر زائل نشود و بیخ آن بسیار باریک و سر آن بزرگ مستدیر مثل دانه انگور گردد و رنگ آن سفید

باشد لیسپا فتاوا آن بر بجنره خود ع اختناق مریض باشد ناچار بمقدار زیادتی آن را قطع نمایند و اطبا ایکه در ساطلات مستور است لیکن این عمل بسیار خطرناک

تا فاقت قوی بینی انجا تا خوف هلاکت نباشد و بر تکلیف آن نشوند

وجع حلق یعنی درد گلو

بدانکه سبب وجع در هر عضو یا سوء مزاج است یا تفرق اتصال پس وجع حلق حادث از سوء مزاج یا حار ساذج مفرد یا مرکب مادی دموی یا صفراوی و یا بارد

ساذج مفرد یا مرکب بلغمی یا سوداوی باشد و ساذج مفرد یا از اسباب داخلی از ماکول و مشروب یا از اسباب خارجی مثل گرمی هوا و سردی آن بود و مادی مرکب

با سوء مزاج باشد یا غیر سوء مزاج یا درد اخل عضو یا مجاور آن و وجع حلق حادث از تفرق اتصال مثل ورم یا بثور یا قروح یا جراح باشد و اسباب اورام و اوجاع خناق

در اقسام خناق مسطور شده و اسباب بثور و قروح جداگانه خواهد شد و آنچه غیر این اسباب است درینجا ذکر می یابد و آن سوء مزاج ساذج و مادی غیر سوء مزاج است

شیخ فرماید که گاه عارض میگردد انسان را وجع لازم طولانی تا یک سال یا دو سال در حلق و این دلالت بر تغیر فصول در نواحی حلق می نماید طریق

تشخیص اسباب این مرض باید که اولا اسباب خناق و بثور و قروح حلق دریافت نمایند بدستور یکه در مقام هر یک مسطور است پس هر سببی از آنها که

یافته شود سببش همان باشد و اگر آثار اسباب آنها یافته نشود حال حرارت و برودت بلمس حلق و گردن و شدت و خفت وجع از مریض بپرسند پس اگر ملمس حار

و وجع شدید بیان نماید سببش سوء مزاج حار بود بعده حال سبکی و ثقل حلق و تقدم رسیدن گرمی و خوردن و نوشیدن اشیای گرم بپرسند اگر سبکی در حلق

و تقدم رسیدن هوای گرم یا خوردن و نوشیدن چیزی حار مضر حلق مثل زنجبیل و آبهای کبریتی و فلفل و غیر اینها بگوید و با آن بول و براز با عتدال باشد و به بردو

تسکین یابد و از مسخنات ضرر یابد سببش سوء مزاج حار ساذج بود و اگر گرانی در حلق بیان کند سببش سوء مزاج مادی باشد پس ذائقه دهن بپرسند اگر مزه

دهن شیرین گوید و چشم و چهره سرخ و رگهای رو و گردن و سر ممتلی باشد و وجع ضربانی بود سببش سوء مزاج مادی دموی باشد و اگر ذائقه دهن تلخ بگوید و با آن

وجع ناخس والتهاب و کثرت عطش و خشکی دهن بود سببش سوء مزاج مادی صفراوی باشد و اگر در جواب سوال اول ملمس حلق و گردن سرد و درد غیر شدید گوید

سببش سوء مزاج بارد باشد پس حال سبکی و ثقل حلق و تقدم رسیدن سردی و خوردن و نوشیدن چیزهای سرد بپرسند اگر سبکی حلق و تقدم رسیدن هوای سرد

یا خوردن و نوشیدن چیزی سرد مضر حلق بیان نماید و با آن بول و براز با عتدال و تسکین بمسخنات و تضرر از مبردات بود سببش سوء مزاج بارد ساذج باشد و اگر ثقل در حلق

بگوید برنگ چهره نگاه کنند و ذائقه دهن بپرسند پس اگر رنگ سفید باشد و بمزگی یا شوری ذائقه دهن بگوید و با آن کثرت آب دهن و تهیج چشم و دشواری بلع

بود سببش سوء مزاج مادی بلغمی باشد و اگر رنگ تیره بود و مزه دهن ترش گوید و با آن خشکی دهان و حالتی شبیه بتمدد باشد سببش سوء مزاج مادی سوداوی

بود و اگر با وجود آثار غلبه خلطی علامات نزله نیز موجود باشد سببش نزله باشد و اگر علامات مذکوره یافته نشود و تقدم آثار سبب خارجی مثل غبار و دخان

و یا داخلی از تناول ماکول و مشروب حریف یا بس مضر حلق ظاهر گردد سببش یبوست حلق باشد و بدانکه هر چند علامات و معالجات وجع حلق

مثل اقسام خناق است و از نجهت اکثر اطبا وجع حلق را علیحده ذکر ننموده اند لیکن بتبعیت بعضی بجهت فوائد زائد اینجا جدا مسطور شده علاج بقول شیخ

درد حلق از هر سبب که باشد تبرکا کلام در ان اولی است و مقوله بعض اطبا ئیست که اگر وجع حلق از بخارات یا از استرخا باشد درین هر دو حجامت و فصد

بباید کرد و در هر دو گاه نزد لی ترلو یا حجامت عوض فصد عمل آرند اگر از حرارت ساده باشد ازاله سبب و تعدیل مزاج نمایند و باشربه و غراغر و اغذیه

و اطلیه مبرده که در خناق و اورام لوزتین و لهاة مسطور شده و اگر از غلبه خون یا فساد آن باشد فصد قیفال و تلیین طبیعت بما الفواکه و غرغره در ابتدا

بآب کشنیز و آب انگور سبز یا سکنجبین و لعاب بهدانه در دهن نگاه دارند و شیر ختمی با تخم خیار زیر الیده ناشتا بدارند و ابتدا عناب پنج دانه بهدانه سه ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند
و لعاب اسپغول یکتوله آب کشنیز سبز ده ماشه رب توت دو توله داخل کرده صبح و شام غرغره نمایند و در وجع حلق و بلع مشکل حجامت قفا نمایند و خون تا پاو
بگیرند و لعاب بهدانه عرق شاهتره شربت بنفشه بنوشند بعده تخم خطمی خبازی عنب الثعلب جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و مرهم سفیداب کافوری بمالند
و در وجع حلق که قریب بورم باشد عناب بعرق شاهتره مالیده شیره تخم کاهو نبات داخل کرده بنوشند و فصد باسلیق خون یک نیم پاو
بگیرند و عنب الثعلب کشنیز خشک گل کوکنار عدس درست هر یک شش ماشه جوشانیده غرغره نمایند چون اندکی باقی ماند حجامت قفا نمایند و غرغره لعاب اسپغول
یک توله آب کشنیز سبز ده توله کذا و تمر هندی یک چهار ماشه سوده ضماد نمایند و بقول جالینوس غرغره آب عنب الثعلب که دران مغز خیار شنبر مالیده باشند
نیز برای وجع حلق نافع و گلوله با آب کاسنی یا آب کشنیز سبز غرغره و ضماد وجع حلق را مجرب سویدی است و رب توت غرغره بدستور مجرب و خطمی شربا
و ضمادا و غرغره و کذا غرغره آب برگ شهتوت کوفته مفید وجع حلق است و بقول روفس غرغره بطبیخ عدس رب توت شامی آمیخته نافع وجع
حلق است و اگر زائل نگردد انجیر جوشانیده بعسل آمیخته غرغره کنند و اگر ازین هم فائده نشود حجامت بر فقرات گردن نمایند و قدری خون بگیر
و فصد دو رگ زیر زبان کشایند و اگر از غلبه صفرا باشد فصد بشرط ضرورت و اسهال بمطبوخ فواکه یا مسهل صفرا نمایند و غرغره لیماق در گلاب
تر کرده و یا بآب انار یا بشیره تخم کوبیده کنند و اجتناب از اغذیه حاره و شیرین و روغن نمایند و اگر فائده نشود بلعاب بزر قطونا و لعاب گل خطمی بروغن بنفشه
تازه آمیخته غرغره سازند و عناب گل نیلوفر خیسانیده شیره خیارین شربت بنفشه داخل کرده نوشیدن و غرغره تخم مرو عنب الثعلب برگ بید تازه
گل سرخ برگ خبازی آب کشنیز سبز روغن گل سرکه نمودن برای وجع حلق و سوزش دهان نافع و کذا بعد حجامت وزن تولتفا گل خطمی بابونه عنب الثعلب
در آب جوشانیده سرکه و روغن گل داخل کرده بخار گرفتن نیز درد و سوزش گلو را مفید است و اگر از برودت ساده بود دفع سبب و تعدیل مزاج نمایند
بمشروبات و غراغر و اطلیه سخنه و مانند آن که در امراض مسطوره مذکور شد و طبیخ انجیر در وجع حلق بارد بقول جالینوس مفید است و بقول روفس غرغره
بمویزی و سکنجبین نافع و اگر از غلبه بلغم یا فساد کیفیت آن بلاحت و بورقیت باشد اسطوخودوس گل نیلوفر گل بنفشه پرسیاوشان جوشانیده
گلقند یا شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و روغن بید انجیر بر گلو مالند و عنب الثعلب عدس مسلم کوکنار کشنیز خشک گل خطمی جوشانیده حنضل مکی
یکماشه حل کرده غرغره نمایند و غرغره طبیخ شیطرج و کذا پوست خشخاش مطبوخ در آب و کذا طبیخ زوفای خشک و کذا صمغ لوز و کذا طبیخ کبابه تنها و یا با اصل السوس مقشر
نیمکوفته و کذا زبل دجاج بعسل بهر واحد در وجع حلق بلغمی نافع و بعد نضج تنقیه بلغم بمسهل آن و حب ایارج و یا حقنه نمایند بعده غرغره بطبیخ
انجیر و مویز با ندکی بوره ارمنی نمایند و آبیکه دران ادویه محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و نمام جوشانند دهن را کشاده بر بخار آن دارند
تا بخار داخل حلق گردد و در انتها بوره ارمنی و حلتیت و نوشادر نرم سوده بیخته در حلق بدمند و غذا نخود آب بالحوم خفیفه و اجتناب از اغذیه بارده
و حموضات نمایند و اگر رطوبت فضلی غلیظ در حلق و حنجره مجتمع شود بعد تنقیه و غراغر محلله تعدیل مزاج بمجففات و اغذیه ناشفه مثل قلیه و کباب
پر مصالح نمایند و بهترین تدابیر انست که بر چوب خیزران و یا شاخی باریک نرم پارچه نازک پیچیده در حلق آورده رطوبات را پاک نمایند و نفوخ حلتیت و دار چینی
نافعست و اگر از غلبه سودا یا فساد کیفیت و احتراق آن باشد عناب گاوزبان اصل السوس جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و در صورت ضرورت
اول فصد باسلیق نمایند پس تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون و حب افتیمون یا حقنه متوسط بعد نضج کنند بعد ازان بغراغر و دیگر تدابیر که در خناق سوداوی
گذشت بپردازند و غرغره مخترع حکیم اکمل خان لعوق سپستان آرند و غذا نخود آب لحوم خفیفه مثل گوشت بز غاله نمایند و اگر از نزله باشد شربتا و غراغر و غیره که در نزله
مسطور شد علاج کنند و ایضا برای درد گلو بسبب ریزش نزله حار لعاب بهدانه شیره عناب در عرق شاهتره عرق نکوه برآورده شربت نیلوفر
داخل کرده بنوشند و مکوه گلنار کوکنار سرکه مازو کشنیز خشک هر یک پنج ماشه عدس مسلم یک توله جوشانیده غرغره نمایند و اگر گرمی زیاده معلوم شود
شیره کاهو در شربت افزایند و پرهیز گردن دوغ و مجهوله غالی سازند غذا دال خشکه یا نان فطیر در دال مونگ تر کرده یا ساگ پالک و آش جو بخورند و قلیه مقشر

و اگر [illegible] باشد ترطیب حلق باشربه و ادویه موضعیه و اغذیه مرطبه مثل ماء الشعیر و شوربای ماهیچه و ماء گوشت و آن واطریه و حریره های مرطبه نمایند

والیه

درد حلق بسبب فرط دوشیدن است که از التوای رگ یا عصب گردن عارض شود و سببش یا تشنج رگی است که بر گردن و مابین تقلبین است و آن شعبه الیست از دو شریان که از قلب صعود نموده و در گردن منشعب گشته و از آن دو شعبه عقب گوش صعود نموده و دو شعبه به بلعوم و مری متصل شده و یا تشنج شعبه است که از سوی گردن و حلق و سینه آمده پس تشنج شریانی از کمال شدت الم موجب سقوط قوت و هلاکت است و تشنج عصبی قاتل نیست و معلوم است که تشنج امتلائی بود یا استفراغی و این مرض را جالینوس و غیره متقدمین بجز طبری بیان نکرده اند **علاج** اگر مزاج مریض گرم باشد اول تلطیف آن نمایند بعده اگر تشنج امتلائی باشد بعد نضج تنقیه حسب ماده نمایند بعده تعدیل مزاج کنند و پرسیاوشان شش [illegible] باشد مویز منقی نه دانه اصل السوس چهار ماشه پوست بیخ کاسنی پنج ماشه در آب جوش داده صاف کرده نبات خاکستری داخل کرده نوشیدن نیز برای گرفتگی گردن و گلو و درد آن و درد شانه و عدم میلان گردن بچپ یا راست و تپ نافع است و اگر تشنج استفراغی بود ترطیب بدن با دویه و اغذیه مرطبه نمایند بدستوری که در علاج تشنج یابس گذشت و استعمال تمریخ بقیروطی که موم و پیه مرغ و بط در روغن بنفشه گداخته آب برگ کدو و آب برگ خبازی و آب هندبا و لعاب اسپغول تسقیه داده از آتش فرود آورده در هاون اسرب و یا قلعی و اگر نباشد در هاون سنگی بدسته سربی بسایند تا ممتزج گردد و بآن مریخ نمایند

عظم شجا

و آن مرضی است شبیه بخناق کلبی جهت آنکه خناق کلبی دخول فقره گردن است بداخل و این علت برآمدن [illegible] است از اتصال فقرات گردن [illegible] بطول آن مانند بعرض آن گردد زیرا که هر یکی از سائر فقرات مرکب از دو قطعه استخوان است باهم منطبق و هر یکی از دو قطعه چون از دیگری جدا گردد و بعرض واقع شود آن را عظم شجا گویند و سبب زوال آن بیج غلبه است که داخل مفصل گردد یا ماده یا حادثه که منفصل را از موضع خود زائل گرداند **علاج** اول فصد قیفال و تنقیه بمسهل لین نمایند بعده اگر ممکن باشد انگشت در حلق داخل نموده قطعه فقره را بموضع خود رد کنند و برای استحکام غرغره نمایند بآب آس و تمام روز آبیکه در دهن تجمع گردد بیندازند و روز دوم نیز بعده در حلق مریض آله رصاص شبیه بملعقه داخل کنند و چون منجذب گردد در موضع آن ضماد بچسپانند و داخل نمایند آن آله را در حلق که بر آن گل سرخ آس در آب بحیته التنبیس حل کرده مالیده باشند و بآن آله استخوان را بالقوت دفع نمایند بموضع بعده بر گردن از بیرون بمقابل آن این ضماد گذارند مغاث یکجزو و سریشم دو جزو بلعاب اسپغول نیکو بهم زده بعمل آرند و از مضغ طعام منع نمایند و کشکاب با آب سماق نوشند و یا حریره و باید که طبع قبض نماند بلکه بلین مائل ماند و چون مرض طول انجامد فصد قیفال مرتبه دوم و سوم بحسب حاجت نمایند و در اشیای نوشیدنی مریض روغن و چربی بسیار نباشد و لباست که در آن موضع ریم جمع گردد و منفجر شود و این را [illegible] چنانکه بعضی گمان کرده اند بلکه بعد انفجار گوشت صلب شبیه بپشت بدان بیرون آید و چون مزاج صاحب این مرض گرم گردد باید که تسکین آن کوشند چه گرمی مودی بکثرت مده و الم شدید میگردد

غصه طعام و غیره و شرق ماء در حلق

بدانکه گاه لقمه طعام و غیره وقت بلع و آب نیز در نوشیدن در گلو بند میشود و فرق میان هر دو آنست که غصه ایستادن شئی است در حلق و شرق فرو رفتن چیزیست در حنجره و قصبه ریه و غصه اکثر از اشیای ماسکه و شرق از اشیای سیاله هم میرسد و معنی غصه در فارسی طعام در گلو ماندن است و شرق را بفارسی واکفیدن نامند **علاج** اگر چیزی ذی حجم نرم چون گوشت و نان یا تخم ابند و مانند آن چیز لغزنده در حلق بند شود قدری آب و یا چیز سیال بیاشامند تا بسبب تری فرو رود و اگر فائده نبخشد مشت بر گردن و مابین کتفین آهسته زنند و یا تدبیر قی کنند و الا شیشه حجامت بر مهره دوم گردن نهند و بزور بکشند و لعاب اسپغول و یا خطمی و یا بهدانه در آب برآورده به نبات شیرین ساخته بنوشانند و اگر در وسط مری باشد لعاب تخم مرو و تخم کتان بروغن بادام شیرین آمیخته بنوشانند و یا شیر گاو و نیم آثار و روغن زرد چهارم حصه نیم گرم دهند تا آنرا بسبب ازلاق فرو لغزاند و

روغن بابونه بر سر و گردن و کتفین و بر حلق بمالند و اگر آنچیز صلب خلانده مثل خارهای ماهی و استخوان و غیره باشند مشت صلا نزنند که دران خوف زیادتی تشبث آن در حلق است بلکه علاج او
بنحوی نمایند که مسطور میگردد و شرق را بر طبیعت بگذارند که آن بسعال دفع میکند و اگر خارج نشود و دران خطر است و منجر بحبس نفس و هلاکت گردد

تشبث شوک و عظم وغیره یعنی خلیدن خار و استخوان وغیره در حلق

علاج چون خار و استخوان وغیره آن در گلوی کسی متعلق شود اگر بنظر در آید از منقاش گرفته بر آورند و یا بر سر چوب خیزران پارچه پیچیده در گلو اندازند تا ازان دفع کند
و یا و تر قوس و در ته موده در گلو فرو برند و چون ازان چیز در گذرد و بکشند تا بر آید و اگر محسوس نشود و لقمه های بزرگ چرب از پی یکدیگر بخورند و روغن یا لعاب یا حریره
چند مرتبه بیاشامند پس قی کنند و یا اسفنج یا صوف را برشته بسته بعسل آلوده فرو برند و قتیکه از شی متعلق تجاوز کند آب بنوشند بعده رشته را یکبارگی بر کشند و اگر بعد از لقمه
بزرگ از گوشت یا انجیر خشک در رشته قوی بسته و اندکی خائیده فرو بردن و باز کشیدن آنچیز را بیرون می آرد و مکرر این عمل نمایند و گاه غرغره
برب عنب که دران انجیر جوشانیده باشند باعث بر آمدن شی ناشب میگردد و ضماد منضج که ریم در موضع تشبث پیدا کنند بر خارج گلو نهند
و ضماد آرد عدس و زیت و آب نیمگرم بیرون حلق نیز مفید و غرغره انجیر خشک و خمیر مایه جوشانیده صاف کرده و یا انجیر زرد منقی جوشانیده نیز نافع است و اگر
بهیچ تدبیر بر نیاید هر روزه یکدرم حرف کوفته با آب گرم بیاشامند و قی نمایند که مجرب است و اولی آنکه قی بعد امتلای معده از طعام نمایند و اگر استخوان چوبها
سوده در حلق دمند و اشیای تیز مثل قرنفل در دهن دارند تعلق خار ماهی را سست میکند و اطبا سلف گفته که لطوخ سرگین شتر بیرون حلق باعث اخراج
چیز ناشب است و بعض اوائل ذکر کرده اند که لعاب بزر قطونا و لعاب بزر کتان و لعاب حلبه بر هم زده غرغره نمودن شی متشبث را قلع میکند و اگر ازین
بر نیاید چند روز بگذارند و از اشیای منضج بر جسد اقتصار ورزند بعده لقمه بزرگ منضج کرده بلع نمایند پس قلع آن میکند و گویند که اگر استخوان وار چینی
هر یک یک جزو سنگ مقناطیس مروارید هر یک نیم جزو نوشادر ربع جزو سوده بسرکه ده چند آن تسقیه داده مقطر نمایند و تا سه مرتبه تکرار کنند بآن دو
پس در شیشه نگاهدارند و عند الحاجت نیم مثقال یا یکدرم اندک اندک در گلو چکانند هر چه از خار و استخوان و آهن و پیکان در گلو نشسته باشد همه را
میکند انر دو انطاکی گوید که از مجربات من انست که بگیرند ثوم و زیوان و شبلم هر واحد یک جزو سائیده در روغن عطاس سرشته طلا کنند که این هر چیز را
که از آهن وغیره در حلق متشبث شده باشد دفع کند و ایضا مقناطیس سائیده آن نوشادر بپاشند و یکدرم ازان باب سداب بنوشند که آنرا خارج کند
در خواص آمده که اگر زن حائض قبل از طلوع آفتاب از ابریشم سرخ هفت تار رشته بافته آنرا از دست دختر بکر در گردن مریض بندد هر چه در حلق
باشد خارج شود و اگر در وقت بر آمدن خراش بحلق رسد بلعابات مغریه بارده غرغره نمایند و قدری بیاشامند و حریرهای ملینه بنوشانند اگر وجع شدید باشد
و امتلای بدن نیز بود فصد نمایند و حقنه لینه بعمل آرند و در استعمال غراغر خناق مبالغه کنند تا ورم بهم نرسد و اشیای لعابیه غیر حاده تناول نمایند

بلع ابره یعنی فرو بردن سوزن

تدبیر اخراجش انست که مقناطیس را نرم سوده یکدرم آنرا با یک فاشق شلربت انگوری آمیخته بیاشامند و نیم ساعت صبر نموده جوز القی سه ماشه نمک طعام
دو ماشه عسل سه توله خورانیده قی کنانند اگر بیرون نیاید سنای مکی پنج مثقال گل سرخ بنفشه هر یک دو مثقال سپستان سی دانه جوشانیده صاف نموده خیار شنبر
پانزده مثقال حل کرده نیمگرم بنوشند و یا سورنجان منقی یک توله ریوند خطائی شش ماشه تربد سفید یکتوله خیار شنبر هفت توله بروغن بادام سه ماشه داخل کنند و لینت
مدد کنند و غذا نخود آب دهند و بعد انقطاع عمل دو العابه گاوزبان شربت قند یا بنفشه با گلاب و تخم ریحان بیاشامند غذا شوربای مرغ بنان تنوری ترید
کرده دهند همین نسخه چهار بار تکرار دو اکنند تا بیرون آید و الا پیوسته سنگ مقناطیس در دهن دارند و یا مقناطیس در رشته ابریشم بسته یا اسفنج بسته بلع نمایند تا بآهستگی آنرا بکشند

غرق الماء یعنی فرو رفته در آب

تدبیر کسی که در آب غرق شود انست که چون آنرا از آب بیرون آرند و بیهوش بود اما نفس آن باقی باشد سر نگون معلق سازند و شکم او جنبش نمایند تا همگی آب از شکم
بر آید بعده فلفل سیاه و زنجبیل و یا دارچینی با دیان در سرکه جوشانیده صاف نموده در حلق او ریزند تا آنکه بهوش آید و باقی تدبیر آنچه در سکته نوشته شد

بکار برند و عرق عنبر و مارالحم ساده هر یک پنج توله شربت عود و شربت یاقوت هر یک یک نیم توله حل کرده بنوشانند و بعد از افاقه چند روز حریره که از آرد نخود و شیر و شکر ساخته باشند بیاشامند و از اشیای رطبه خصوصاً آب باجتناب نمایند و بقول ابن سرافیون اگر در دهن غریق کف نباشد فلفل و تخم قرطم نرم سوده با سرکه مخلوط کرده در حلق او بریزند و بقول فولس در حلق او تخم انجره و تخم قرطم با سرکه تیز حل کرده بریزند و هرگاه نفس در غریق نمانده باشد حکم بموت او کنند از اینجاست گفته که اگر چهره غریق سبز و گوشه های چشم او سیاه گردد می میرد

مخنوق بوہق یعنی گلو بسته شده

تدبیر شخصی که گلوی او از کمند و رسن و غیره خفه کرده باشند آنست که کمند و ریسمان را بزودی از حلق او وا کنند پس به بینند اگر کف از دهن او برآید امید زندگانی نباید داشت و اگر کف نباید و نفس اندران باقی باشد فصد سر رو و یا باسلیق نمایند و بروغن بنفشه یا روغن بادام و آب نیم گرم غرغره کنند و اگر احتیاج باشد پایهای او بجز دل سوده یا بروغن بابونه بسیار بمالند و پاشویه کنند و بعد دو ساعت حجامت بشرط نمایند و حقنه متوسط نمایند بعد آن چند روز حریره آرد نخود و شیر با شوربه که دران نان گندم تر کرده باشند یا زرده بیضه نیم برشت یا حسو سبوس گندم و روغن بادام و نبات بدهند و اگر قبض باشد ماء الشعیر بروغن بادام بدهند و از آواز بلند و کلام بسیار و خواندن و غبار و اغذیه حار حریف پرهیز نمایند

تعلق علق بحلق یعنی چسپیدن دیوچه بگلو

گاه اتفاق می‌شود که بعضی آبهای را که دران دیوچه های بسیار خرد باشد بسبب صغر و خفای آنها آدمی در احتیاط آن غفلت کند و آن آب را بنوشد و زلو در راه حلق یعنی دهن و کام یا در باطن بینی و بند رست در قصبه ریه بچسپد و باشد که از کام بسوی بینی برآید و در آنجا آویزد و یا بمعده رسد پس بسیار باشد که بسبب صغر وقت چسپیدن بنظر نیاید و چون زمانه ممتد برآن بگذرد و خون بمقدار وافر بخورد بجثه درآید و حجم او ظاهر گردد و غم و کرب و نفث الدم عارض شود و چون صبح را به بینند که خون رقیق در نفث او برمی آید یا گاهی خون قی میکند حلق او را ملاحظه نمایند که گاهی بسبب زلو میباشد پس اگر در حلق متعلق بود چیزی متعلق در حلق می یابد و اگر در مری باشد دشواری بلع نیز بود و اگر در قصبه آویزد تا که جدا نشود سرفه یکدم فرصت ندهد و بحه الصوت عارض گردد و اگر از کام بسوی بینی برآمده باشد گرانی مقدم دماغ و انسداد مجرای بینی بران گواهی دهد علاج اگر بنظر درآید از منقاش یا از زنبور بگیرند و ساعتی گرفته دارند که تعلق او کم شود پس باهستگی کشیده بیرون آرند و چون قبل از گرفتن آن بسرکه و نمک غرغره سازند تا سست شود و سهل تر بود و اگر دیوچه بنظر نیاید سرکه و نمک و یا سرکه و انگوزه بهم آمیخته مکرر غرغره کنند و غرغره بمطبوخ نانخواه و نقوع آن در حلق نیز مجرب است و یا آب پیاز و آب برگ خوخ و آب برگ فرنجمشک و آب افسنتین هندی هر یک نه توله گلاب یک نیم پاو افسنتین یک توله بجوشانند خردل دو توله سرکه پنج توله در روزی هفت هشت بار غرغره کنند و همچنین در شب و یا افسنتین و شونیز هر یک یک توله آب پیاز خام و سرکه هر یک بست توله آمیخته غرغره سازند و خائیدن برگ تنبول و آب او فرو بردن بتکرار زلو را ساقط میکند و اگر دود گندر در قلیان بطور تنباکو بکشند چون در حلق داخل شود فی الحال زلو بیفتد و اگر گل سیاه را در بینی ریختند و سر میل را بدان بیالایند زلو از هر جا که باشد جدا شده بگل آویزد و بیرون آید و گرفتن محلب در دهان همچنین عمل کند و یا سیر بخورانند و در آفتاب نشانند تا گرمی اشتداد کند بعده قطعه برف یا کوزه آب سرد بر لب نهند و بفرمایند مریض را که دهن کشاده دارد تا زلو میل بسردی کند و بیرون آید و غرغره بسرکه و خردل با قدری نمک و کذا نوشادر بسرکه حل کرده غرغره کردن و جرعه جرعه نوشیدن نیز نافع و همچنین غرغره اقسام زاج با سرکه مجرب و ایضاً آب پیاز و آب سیر تنها و یا با سرکه و نمک مفید و کذا نفوخ شونیز و خردل کوفته بیخته در حلق زلو را ساقط کند و اگر نه لو در معده افتد فوراً قی کنند و اسهال دهند و اگر از کام برآمده بسوی بینی متعلق گردد شونیز سوده بسرکه آمیخته سعوط کنند و اگر خون آید و بند نشود اول رگ سر رو زنند اگر ازین هم بند نگردد و لیفا در اسه پاس فصد باسلیق کنند و دم الاخوین و کهربا و نشاسته و صمغ عربی و کتیرا و طباشیر هر یک سه ماشه سوده از نی بحلق دمند و کزمازج عدس گلنار و اقاقیا و برگ مورد بیخته و بادام شاهی هر یک یک توله کوفته در دو توله جوشانیده شربت حب الآس چهار توله داخل کرده غرغره نمایند و یا سماق و کوکنار گلنار صندلین تخم مورد

بکوه حب کا کنج هر یک یکتوله جوشانیده غرغره سازند وهم الاخوین نشاسته شاخ گوزن سوخته مازو سوخته کاغذ سوخته سائیده ذرور سازند

اقوال الطب

حکیم علی در مجربات خود می‌نویسد که اگر زلو در حلق مانده باشد ناخواه فلفل را نارک بسایند و در حلق بدمند که زلو از ناخواه بگریزد و جاے خود را
بیگذارد و بعد ازان اگر بعده ده روز سرکه و نمک بجوشانند که قاتل اوست بعد ازان بایین که دفع آن کند بدهند و اگر زلو در بینی باشد دوای مذکور در بینی دمند و
انطاکی گوید که اگر شیر جوشانند و خردل و زاج و بوره ارمنی و نوشادر ازان افگنند و بران انکباب نمایند فی الفور زلو از دهان بیرون افتد و غرغره بسرکه
کردن از اجزای مذکوره جوشانیده باشند ازین قبیل است طب اکبر گوید اگر سا سائیده در سرکه یا روغن گل آمیخته غرغره کردن و انکباب بخار سرکه مجرب است و گویند
که نمک طعام [illegible] آب یخ داشتن و بر گرسنگی صبر نمودن مجرب است الوبا هم گفته که قدری صبر بسوزند و مثل او هر دو
از صبر [illegible] آب [illegible] ساعت در دهن گیرند که در ساعت زلو را قتل کند مسیحی گوید که برگ طرفا
و شب یمانی در سرکه [illegible] جوشانیده غرغره کردن و اخراج زلو مجرب است و کذا بعد حلق وسط سر لطوخ قطران بران مجرب صحیح است و نیز او از رازی
و [illegible] نقل کرده که اگر [illegible] بپاشند و بر بیرون حلق و گردن او [illegible] طلا نمایند و بسرکه تند و نمک غرغره کنند زلو برآید و ایضا
او در تذکره [illegible] نقل کرده که چون صاحب این مرض بر چوبی که طول آن یک ذراع باشد به پیشانی تکیه کند و دهان خود را کشاده بنشیند
نوبتها بران پیشانی [illegible] افتد و مجرب است و ایضا غرغره عصاره قثاء الحمار و کذا عصاره اذان الفار تنها و نوشادر و خردل و کذا عصاره
برگ بلسان و کذا عصاره سداب و نوشادر آمیخته و کذا عصاره فراسیون تنها و بیخ قثاء الحمار و اذان الفار سائیده بر خارج حلق و لفوخ ظل لطیف اهل
محرق در حلق و تجربه [illegible] ترنج [illegible] سکنجبین در سرکه تند جوشانیده و دوام اکل برف و شرب آب و بلع قطعه اسفنج مبلول ببرف یا آب برف
هر واحد نافع نوشته [illegible] صغیر نوشته که نفع میکند آنرا غرغره بعصیر برگ شجر بنق یا زیتون یا زنبق باختلاف نسخ و یا بسرکه که دران
خردل و [illegible] داخل کنند و یا بسرکه که دران قدری ثوم سوده داخل کنند و ثوم فقط خارج میکند علق را و یا بوره و خردل و نوشادر سوده در حلق دمند و نفوخ
زاج نیز نافع [illegible] جامع گوید که اگر زلو بحلق متعلق گردد ثوم بجوزند یا خردل دو درم بورق چهار درم کوفته بیخته در حلق چند مرتبه
بدمند و یا بگیرند سرکه [illegible] درم و دران ثوم سه دانه بورق دو مثقال سوده آمیخته غرغره کنند و اگر در معده متعلق شود قیسوم افسنتین شونیز مساوی
سائیده بسرکه آمیخته بنوشند شیخ می‌نویسد که علاج زلو مدرک ببصر باغذا آن ازاله میکنند و گاهی علاج مینمایند بادویه از غراغر اگر قریب حلق باشد و از
بخورات و یا از سعوطات اگر [illegible] میل کند و بمقیآت و مسهلات دیدان و مانند آن اگر در معده افتد و گاهی بحیله‌های دیگر چنانچه انسان را در آب گرم
یا در حمام گرم بنشانند و خصوصا بعد خوردن ثوم و دوام آب یخ در دهن گیرد و بر تابد تا آنکه زلو موضع خود را گذاشته از حرارت گریخته بسوی سردی میل کند
و اگر برین حرارت [illegible] گردد در اخراج او تدبیر نیک است و بسیار باشد که بعد خوردن ثوم نشستن در آفتاب و کشادن دهن بر آب برف نفع
دهد چنانچه مسطور شد و اکثر تجربه سرکه تنها آنرا خارج میکند و خصوصا با نمک و اما غراغر پس بعضے ازان غرغره بسرکه است و حلتیت تنها یا بنمک یا بخردل
و دو چند آن بورق یا بخردل و مثل او نوشادر یا شیح و نصف او کبریت یا بافسنتین و مثل او شونیز و یا بسرکه که دران ثوم و شیح و ترمس و حنظل و سرخس
جوشانیده باشند و یا بسرکه بقدر دو اوقیه که بورق سه درم و ثوم دو درم دران داخل کرده باشند و غرغره بعصاره برگ غرب خاصة و کذلک غرغره
بسرکه [illegible] قلقطار و هر گاه [illegible] شد معده افتد باید که این دوا دهند شیح ارمنی قیسوم شونیز افسنتین ترمس قسط حرف برنگ کابلی سرخس هر یک
دو درم در سرکه و آب پخته بیاشامند و ایضا طعام کند صاحب او از سیر یا پیاز یا کرنب یا پودینه نهری رطب و خردل مطیب و سرکه حاد و ملین و بعده
قی کند اگر قی بران سهل باشد و الا شئ مالح حاد قاتل دیدان بکار برند و چون تعلق زلو در بینی باشد شونیز و عصاره قثاء الحمار و حریق در سرکه پخته اندر بینی
چکانند و چون منقطع شود صاحب او از آواز بلند و کلام حذر کنند پس اگر سیلان دم یا قذف او با اسهال او باشد علاج همه بدانچه در مبحث هر یک مسطور است
باید کرد خجندی و ابوسهل مسیحی گویند که اگر بعد خروج علق نفث الدم باقی ماند پوست انار گلنار سماق جوشانیده غرغره کنند و اگر گلنار کندر نشاسته

دم الاخوین سائیده بدستور شیح دم که از علق بهم رسد قطع کند

بثور حلق و قرحه آن

گاهی در حلق بثور حاره که محرقه از ماده حاره دموی یا صفراوی پیدا گردد و در مری اکثر واقع شود و در قصبه کمتر افتد و عسر العلاج بود و نشانش وجود وجع شدید
و حرقت و ورم موضع است پس اگر شدت درد و سوزش وقت فرو بردن لقمه طعام و خصوصاً طعام ترش یا تیز یا مالح یا خشن باشد بثور در مری بود
و اگر وقت تکلم و آواز بلند و از وصول دخان و غبار درد زیاده گردد و سرفه خشک هر وقت رنج دهد و تغیر در آواز ظاهر شود و بثور در حنجره و قصبه ریه بود
علاج تدبیرش بعلاج خناق حار و بثور دهن نمایند و ایضاً بعد فصد قیفال یا اکحل و تنقیه شربت عناب یا شربت آلو یا سکنجبین ساده و لعاب اسپغول
یا بهدانه نوشیدن و برای تسکین حدت ماده و حرقت از شیره جو و نشاسته و روغن بنفشه یا بادام حریره ساخته نیم گرم آشامیدن خیلی مفید است
غذا ماء الشعیر با روغن بادام و باید که اغذیه نوشیدنی اختیار کنند و هنگام نوشیدن دوا و غذا بر پشت بخوابند و از آب سرد و طعامهای سرد بالفعل
و از اشیای شیرین و ترش و نمکین و تیز و گوشت و نان و اغذیه خشک پرهیز نمایند پس اگر بثور تحلیل نشود بانضاج و انفجار و جلا و اندمال آن کوشند
بدانچه در خناق گذشت و ایضاً در بثور متقرح و قرحه حلق از بنفشه کثیرا رب السوس مغز تخم خیارین مغز تخم بهدانه مغز تخم کدو نشاسته
مغز بهدانه و شکر تیغال و تخم خشخاش سائیده بلعاب بهدانه و اسپغول سرشته حبوب سازند و در دهان نگاهدارند و اگر بزر ورد و طباشیر نشاسته
کهربا دم الاخوین مساوی کوفته بیخته حب بندند و تا انحلال در دهن دارند برای اندمال قرحه حلق نافع است و اگر برگ تلسی سنگ جراحت
صندل سفید بگلاب سوده الایچی سفید مع پوست زرد ورد مساوی بگلاب گهرل سازند و حب بسته یکی از آن در دهن دارند چون حل شود دیگر
نگاهدارند تا که قرحه اندمال یابد نیز قرحه حلق و قلاع را نافع و چون تخم گل یکدرم موم کافوری یکدرم و نیم انزروت دو درم روغن گل سه درم و نیم گرفته
موم را در روغن گداخته ادویه دیگر کوفته بیخته با آن آمیخته حبهای خرد ساخته یک یک بزرده تخم مرغ آلوده فرو برند و اگر بطور لعوق لعق کنند نافع تر باشد
و در غذا هم زرده تخم مرغ نیم برشت تناول نمایند جهت قرحه حلق مجرب و معمول است و شادنج عدسی مغسول گل ارمنی مازو سوخته سرطان سوخته نشاسته
گلنار زرورد دلبسد سوخته ودع سوخته کوفته بحریر بیخته در حلق نفخ کردن برای اندمال قرحه بعد تنقیه آن از ریم نیز مفید است طبیب کاتب گوید که اگر بثور
در مری باشد فصد سر دو قیفال کنند و حریره معمول از شیره جو و نشاسته و روغن بنفشه نیم گرم بنوشانند بر پشت خوابانیده و از آب سرد و اغذیه بارده بالفعل
منع کنند تا آنکه بثره بکشاید و اگر ریم دران باشد بیرون آید بعده اندک سرکه کهنه بنوشانند تا ماده باقی را پاک کند و اگر از این درد شدت کند
اندک روغن گل و قدری لعاب تخم کتان بنوشانند که تسکین الم در ساعت کند و اگر بثره کوچک باشد باین علاج بسرعت به شود و اگر بثور کبار بود و موضع را
متاکل ساخته باشد بعد تنقیه بفصد و حقنه موم روغن از روغن گل ساخته هر ساعت اندک اندک بچکانند تا الم آنرا کم گرداند بعده مرهم اسفیداج کافوری
باین طور سازند که موم سفید مصفی در روغن گل تازه گداخته و اندک سفیداب قلعی مغسول نرم سوده داخل کرده از آتش فرود آرند و بگذارند تا منجمد گردد پس
در هاون سنگی انداخته آب سرد بران ریزند و بسایند و آب آنرا چند مرتبه تجدید نمایند بعده قدری از آن بچشند چون طعم شوری و تیزی سفیداب محسوس نگردد
اندکی کافور قیصوری نرم سوده بران بپاشند و خوب برهم زنند پس قدری از آن گرفته با اندک سفیدی بیضه مرغ تازه ممزوج نموده اندک اندک
در حلق بچکانند تمام شب و روز و وقت خواب قدری از آن در دهان بگیرند و بخوابند و باید که غذا حریره نشاسته و شیر خر یا شیر بز سرخ رنگ و روغن گل و قدری
نبات باشد و در بثور قصبه ریه که نادر افتد بعد فصد و تنقیه نشا داطراف کاسنی کوبیده در روغن بنفشه یا روغن گل جوشانیده از آتش فرود آورده آرد جو و
خطمی سوده بران بپاشند و ممزوج نموده مثل مرهم سازند و بر پارچه ضماد ضخیم کرده از خارج بر حلق بموضع کثرت درد گذارند که نضج دهد بثور را و بعد دفع
ریم بسرعت تدبیر التحام او بمرهم مذکور نمایند و از اغذیه حریفه حامضه و مالحه و عسر الهضم اجتناب نمایند و حریره مذکور غذا سازند تا آنکه به شود و ملتحم گردد و علامت
اندمال درد و سکون سرفه است ایلاقی و حسب جالی می نویسند که علاج بثور حلق خواه در مری یا در حنجره و قصبه باشد اینست که اول فصد باسلیق

یا الکحل و تلیین طبیعت بحار الفواکه و خیار شنبر نمایند و صبح ماء الشعیر نیم گرم با ندک نبات و روغن بنفشه یا روغن گل بنوشند و شب لعاب اسپغول با شکر نیم گرم
و بعد از آن شامیدن مثل حریره رقیق دهند و بعد از نضج و خروج ریم در آخر اندکی سرکه ممزوج با آب یا ماء العسل نیم گرم بنوشند و غرغره با آن نمایند
تا غسل و تنقیه آن موضع کند و اگر از سرکه الم بهم رسد روغن گل و لعاب تخم کتان اندکی بیاشامند و بدان غرغره نمایند و اگر بثور بزرگ باشد و دیر ماند
و گوشت حلق از بثور در هر ساعت اندکی موم روغن در دهان گیرند و فرو برند تا وجع تسکین یابد و ایضاً مرهم کافوری مخلوط با زرده بیضه در دهن گیرند و
در بثور که قیح پیدا شود بعلاج آن مشغول شوند و فصد و اسهال و شربت و پرهیز که مذکور شد بکار برند و علاج آن بغرغره باید کرد و از علاج خناق اخذ کنند
و حب سعال از بنفشه و کتیرا و رب السوس و مغز تخم خیارین و نشاسته ساخته بلعاب اسپغول سرشته در دهان دارند علوی خان از والد خود نقل کرده
که اگر جوشش و قروح در حنجره و حلق و مری باشد و تازه بود عدس مقشر پوست خشخاش گل نارنج برگ حنا پوست هلیله زرد و کابلی و بلیله هلیله سیاه
آمله حضض گل هر واحد یک مثقال در گلاب و قدرے آب بهم جوشانیده صاف نموده بقدر نیم درم صندل احمر که از گل مخلوط جوزه و توتیای [illegible]
بریان یا بجوشانیده ساخته باشند داخل کرده غرغره نمایند و اگر سرفه باشد ادویه را با آب جوشانیده دو دانگ صندل احمر داخل کرده غرغره کنند
بعد از آن ذرور که مناسب باشد بپاشند و اگر قروح و بثور از آتشک باشد گل نارنج عاقرقرحا سماق هندی سلیخه سیاه دار شیشعان برگ حنا
چوب چینی و هر سه هلیله و بلیله آمله زرد و چوب صنوبر گلنار هر یک یک مثقال جوشانیده صاف نموده دو دانگ صندل احمر آمیخته غرغره سازند
ایضاً در جوشش حلق و ورم گلو آتشکی تبرید بلعاب بهدانه شیره کاهو شیره مغز تخم هندوانه عرق شاهتره شربت نیلوفر دهند و اگر خواهند شیره عناب
شیره خیارین افزایند و فصد کنند و [illegible] و باز شیره عناب شیره تخم خربزه شیره خارخسک شیره بادیان نبات دهند بعده منضج عناب
گل بنفشه شاهتره خطمی خبازی خارخسک عنب الثعلب پرسیاوشان بادیان مویز منقی سپستان اصل السوس گل سرخ تخم خیارین گل نیلوفر جوشانیده گلقند
داخل کرده داده مسهل دهند ایضاً در آکله گلو بعد تبریدات و فصد و مسهلات کبر است سوده بر موضع آکله حلق پاشیدن مفید چنانچه
که در آبله اکام مسطور شد نیز در قرحه حلق که بسبب آتشک باشد مجرب و معمول مؤلف است

حرقت حلق

سببش سوزش حلق یا خون حاد حریف یا صفرا است و فرق در هر دو از لون و سحنه مریض و دیگر علامات مخصوصه غلبه خون و صفرا توان کرد علاج در هر دو
فصد سرو نمایند و تلیین طبیعت باین مطبوخ فواکه عناب ده دانه سپستان بست دانه آلو بخارا هفت دانه تمر هندی زرشک هر یک ده درم شاهتره شش درم
گل بنفشه پرسیاوشان هر یک چهار درم جوشانیده صاف کرده گلقند و ترنجبین مالیده باز صاف نموده بنوشند و اگر با خون صفرا باشد سنا مکی
ده درم مغز فلوس خیار شنبر دو اوقیه اضافه نمایند و اگر یکدرم ریوند چینی افزایند قوی تر گردد و بعد تنقیه معدلات مزاج از اشربه مثل شربت عناب
و زرشک و تمر هندی و سماق و مانند آن و از اغذیه مطبوخ [illegible] و سماق و کشنیز خشک و امثال آن استعمال نمایند و در صفراوی تنقیه صفرا نمایند
بپوست هلیله زرد مسحوق با آب انارین مصفوره یا آب تمر هندی و شیرخشت یا باین نقوع هلیله پوست هلیله زرد و هلیله سیاه کوفته هر یک
چهار درم گل سرخ شش درم سنا مکی هفت درم گل نیلوفر بسفایج کوفته هر یک پنج درم شب در یک رطل آب بخیسانند صبح مالیده صاف کرده
یک اوقیه و نیم مغز خیار شنبر مع ترنجبین و شیرخشت مالیده باز صاف نموده دو درم روغن بادام چکانیده نیم گرم بنوشند و بعد از تنقیه تعدیل مزاج
نمایند با شربه مثل شربت نیلوفر و بنفشه بلعاب بهدانه و لعاب اسپغول و یا شربت ریباس با آب برگ بید و یا گلاب یا آب انارین و سکنجبین بلعاب
بزر قطونا و یا آب هندوانه و یا ماء القرع سکنجبین مع غرغره آب القرع کشنیز و املج و عدس مقشر و گل سرخ و اگر حرقت بسیار باشد پوست خشخاش اندکی
کافور اضافه کردن مضائقه ندارد و از تناول گوشت و اغذیه حاره و اشیای حریفه و مالحه و آنچه طعمی غالب داشته باشد اجتناب نمایند و بمزوره ماش
و عدس و قرع و سماق و ماء الشعیر با ندک نبات اقتصار ورزند و از بقول خرفه و اسفاناخ و عصی الراعی و برگ کاهو و کدو مناسب و اطلیه نیز نافع است

خشونت حلق

درشتی گلو یا از مادهٔ یابس سوداوی حرّیف و یا از انصباب نزله حادّه یا از دوام تناول اشیای قابضه یابسه و یا از غبار و دخان و یا از آواز شدید باشد و تشخیص این اسباب چنین کنند که برنگ چهرهٔ مریض نظر کنند و مزهٔ دهن او بپرسند اگر برنگ تیره بود و طعم دهان عفص گوید و حلق خشک باشد از سودا بود و الا دفعةً حلق دو دیگر آثار نزله دریافت کنند اگر یافته شود سببش همان باشد و اگر این هر دو سبب یافته نشود حال تقدم تناول اشیای قابض یا وصول غبار و دخان یا کثرت آواز بپرسند بهر واحد از این سه سبب که اقرار کنند سبب مرض همان باشد **علاج** آنچه از نزله بود علاج نزله حار نمایند و آنچه از سودا باشد تنقیه بدن نمایند بفصد اگر ضرورت باشد و بمسهل سودا و ماء الجبن مکرر تا آنکه تنقیه حاصل شود و بعد تنقیه بهر تعدیل مزاج شربت بادرنجبویه و لعاب گاوزبان و تخم ریحان و بارتنگ و عرق گاوزبان و عرق بیدمشک و صمغ عربی و ثقل مغز بادام باشات اگر مزاج گرم نباشد و الا مثل لعاب بهدانه و لعاب اسپغول و شربت بنفشه و شربت نیلوفر و عرق گاوزبان و بیدمشک و بزرقطونا و بارتنگ و ثقل مغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه کنند و غرغره باشیای ملینه نمایند چنانچه در خشونت زبان مسطور شد و استعمال لعوقات و دوام داشتن حبهای مسهله در دهان مثل حبی که از کثیرا صمغ عربی رب السوس نبات سفید هر واحد یکجزو مغز بادام مقشر چهار جزو نرم سائیده بلعاب بهدانه و اسپغول حبوب بقدر نخود ساخته باشند و خوردن مسکه با نبات و نوشیدن شیر تازه نیمگرم تنها یا با نبات و تناول خیرهٔ بنفشه با روغن بادام شیرین و تدهین بمسکه تازه و بعد از آن استحمام آب شیرین نیمگرم نیز نافع ست و آنچه از تناول اشیای قابضه حادث شده بود علاجش نیز همین ست الا فصد و مسهل درین ضرورت ندارد و دوائیه در هر دو بحسب طبیعت حار یا بارد حسب حاجت مثل فالودهٔ شکری و شوربای گوشت بزغاله و چوزه ماکیان یکدو و اسفاناخ و خبازی و ادهریه و حلوای نشاسته و شکر و روغن بادام یا زردهٔ بیضهٔ مرغ و یا شیربرنج با شکر سفید و هند و علاج خشونت که از غبار و دخان و آواز شدید باشد نیز همین ست

اورام و قروح قصبه ریه

پس اگر تپ ضعیف و ضربان در وسط پشت و وجع خفیف و معتدل که بجانب قصبه و ثقل الصوت باشد ورم در قصبه بود و اگر بوی دهان مثل بوی ماهی و لفث اندک باشد قرحه در قصبه بود **علاج** آنچه در اورام و خراجات ریه در سل مسطور گردد بعمل آرند مگر آنکه در سل استعمال مسهلات جائز نیست و درینجا مسهلات خفیفه جائز ست اگر احتیاج آن باشد و هر چه بهر بثور قصبه و قروح حلق گذشت نیز مفید بود و بقول شیخ اگر در قرحه قصبه ریه مریض بر پشت خوابیده دوا را در دهن نگاه دارد و اندک اندک آب آن را فرو برد تا اثر آن بزودی رسد بدون آنکه سرفه بیکبار فع بیاشامد که سرفه بهم رسد و باید که دوا مر و مغری و مجفف باشد که باعث هیجان سرفه نگردد و دوای مغریه مجففه در سل خواهد آمد و نفع ادویهٔ مجففه آنست که رطوبات فضلیه مانع التحام قرحه را زائل گرداند و فائده ادویهٔ مغریه آنست که سر جدایم و مواد حادّه موجود در قرحه نماید

اختلاج و ارتعاش قصبه ریه

بدانکه گاه در قصبه ریه عارض میگردد اختلاج که عبارت از جستن آن باشد و ارتعاش که مراد از لرزیدن آنست چنانچه سائر اعضا را عارض میشود و سبب و اصل اختلاج قصبه ریح غلیظ متولد از خون غلیظ و یا بلغم و یا سودای محترق ست و سبب ارتعاش آن همان اسباب رعشه بدن ست که در امراض راس مسطور شد و بیشتر ارتعاش قصبه از مادهٔ بلغمی مرخی عضل حنجره والیاف غشای اوست که ارخای غیر تام نماید و نشان اختلاج آن تلجلج و تردد و اضطراب در کلام ست ساعتی بعد ساعتی نه بر دوام و علامت ارتعاش آن لرزیدن کلام ست دائم متصل **علاج** تدبیر آنها از تنقیه ماده و غرغره و غیره حسب واجب همان ست که بهر اختلاج و ارتعاش سائر اعضا در امراض راس مسطور شد و غرغره و لعوقات را درینجا تاثیر عظیم ست و ایضا طعامی که در آن خردل باشد قوی النفع بود و باید که از رفع صوت تا یکبار و ضحک و غضب و از رفتار بسیار و از دویدن و جنبانیدن دستها و خواب بر غیر قفا اجتناب نمایند و اگر بر سینهٔ مریض چیزی سنگ گران چون تختهٔ سرب و غیره بقدر طاقت او نهند و تکلیف تکلم کنند در آنحالت که او مستلقی بود نفع شدید نماید

و در روز چند بار همیشه این عمل نمایند و طبری گوید که علاج ارتعاش قصبه آنست که بسوی قوت و حسن مزاج مریض نگاه کنند چه معالجه مشایخ که این مرض آنها عارض شود خلاف معالجه شبان است و طبیب قوانین را در جمیع معالجات لاسیما در مثل این مرض بعمل آرد پس استفراغ بحقنه نماید و در ابتدای مرض بعد از ان بایارج فیقرا قرص قرصها و با نبید آن غرغره کنانند بعده اگر قوت احتمال کند تنقیه باین حب نماید عاقرقرحا تربد سیاه ایرسا هر یک نصف درم جند بیدستر حب النیل حب القار هر یک ربع درم سکبینج مقل تخم کرفس انیسون نانخواه فلفل هر یک دو دانگ جاوشیر یکنیم دانگ غاریقون یکنیم درم ایارج فیقرا دو درم کوفته بیخته مقل و سکبینج و جاوشیر را در آب کرنب نبطی و شراب کهنه تر کنند تا نرم شود پس حل کرده ادویه مسحوقه آمیخته بسرشند و مثل فلفل حبها سازند شربت سه درم تا نیم درم آب نیمگرم بعده پرهیز کرده تناول نخود آب پس اگر از تنقیه باین حب مرض زائل نگردد در روغن سداب یا در روغن نار دین انداخته بهر کدام که باشد سعوط کنند و اگر زوال او مشکل گردد در نسخه آنچه رطوبات و ریاح غلیظ را تحلیل کند بیفزایند و اگر علت دشوار گردد و تا ثیر معالجه ضعیف نماید و قوت باقی بود یک شربت ایارج لوغاذیا با آب [illegible] سیاه و موبرمنقی بدهند تا مرض مستاصل گردد و اما اختلاج قصبه تدبیر خفیف زائل میشود و در معالجه او استفراغ و غرغره کفایت می کند

استرخای حنجره

گاه عضلات حنجره که برای جذب نسیم هوا هستند بسبب انصباب مواد بارده بسوی آن مسترخی شود پس حنجره آنچنان فراهم ماند و هوا بسوی ریه منجذب نشود و در خناق آرد چنانچه در اقسام خناق مسطور شد و علاجش بعلاج انطباق مری نمایند و هر چه در استرخای حلق گذشت بعمل آرند

امراض مری

بدانکه شیخ الرئیس قول کلی در تعداد اجناس امراضی که بمری عارض شود چنین بیان فرموده که گاه عارض میگردد مری را اصناف سوء مزاج که او را ضعیف کند از فعل خود و آن از درد است و گاهی واقع میشود در آن جمله امراض آلیه مشترکه و اورام حار و بارد و صلب و اکثر آنچه از امراض آلیه در ان واقع گردد آن سدد و ضیق است یا بسبب ضاغط خارجی از فقره زائله و یا بسبب ورم عضو مجاور او و یا بسبب ورم فی نفسه یا ورم عضله که ماسک اوست و از جمله امراض مشترکه که او را اکثر عارض شود نزف الدم و انفجار او است و شیر این تابع خشونت شی مبلوع و حدت او میباشد پس اگر خراش در مری پیدا کنند نزف الدم از ان پیدا گردد و اگر تفرق اتصال دهن رگ او نماید انفجار دم احداث کند و ادویه مستعمله در امراض مری بعضی مشروبه اند و بعضی موضعیه و ادویه موضعیه گذاشته میشود ما بین کتفین و باید که درین ادویه قوت از عطریت باشد چنانچه در ادویه مستعمله در امراض معده و ادویه مشروبه باید که مثل لعوقات و حسار باشند تا که مرور متصل را اندک اندک بود و چون الم و وجع بمری عارض گردد تفحص نمایند که آن از سوء مزاج است یا از ورم و دبیله یا از تفرق اتصال پس اگر از سوء مزاج باشد علامت و علاج اقسام او بدانچه در عسر البلع می آید اخذ کنند و علاج اورام و تفرق اتصال او نیز عنقریب مسطور گردد بدان توجه نمایند

عسر البلع

و او آنست که ماکول و مشروب بدشواری فرو برده شود و اسباب آن یا در نفس مری باشد و یا در مجاور او و سببی که در نفس مری باشد یا ورم مری است و یا جفاف رطوبات در ان بباعث حرارت تپ و غیر آن و یا ضعفی از اصناف سوء مزاج مفرط و یا سقوط قوت و ضعف او خصوصاً در آخر امراض حاده که ردیه قاتله و غیره و یا احتباس چیزی مثل عظم یا کرم یا علق و سببی که در مجاور او بود ضغط ضاغط است و آن یا ورم عضلات حنجره باشد چنانچه در خوانیق و غیر آن افتد و یا میل فقره گردن بسوی داخل و یا ریح سطبه مری ضاغط او و یا مقدمه تشنج دیگر انداد انتها است آنها طریق تشخیص این اسباب باید که او لا نگاه کنند که باین مرض مرضی حاد و غیره هست یا نه بعده نبض ملاحظه نمایند اگر در نبض کمال ضعف قوت مدرک گردد سببش سقوط قوت از مرض لاحق باشد و اگر با مرض دیگر و ضعف نباشد و در نبض تپ یافته شود از مریض سوال کنند که با این مرض درد نیز هست یا نه اگر اقرار آن کنند و تشنگی نیز باشد سببش ورم حار بود پس جای درد دریافت نمایند اگر درد در گلو گوید و با آن تنگی نفس بود ورم حنجره و غیره عضو مجاور باشد و اگر در میان کتفین بیان کند ورم مری باشد و اگر تپ نباشد و اقرار درد اندک نماید ورم بارد بود پس اگر درد در گردن نشان دهد

ضغط سفیدی سبب تشخیص [illegible]

وعند استلقا ضیق ازدیاد نماید و هنگام بلع الم تیز و فقره که زایله دریابد و آن سایر علامات زوال فقره که در خناق مسطور شده یافته میشود و سببش زوال
فقره گردن باشد و اگر مریض اقرار درد نکند و در نبض تپ یافته شود و سببش ضعافت رطوبات در مری بسبب تپ باشد و اگر درد و تپ هر دو نباشد
از مریض بپرسند که این مرض بتدریج عارض شده بود یا دفعةً اگر گوید که اندک اندک ظاهر شده بود و طعام از مری بسوی معده بدیر گذرد و احساس
ضرر در غذا اندک بود و علامت یکی از اقسام سوء مزاج هم یافته شود سببش سوء مزاج است پس اگر با آن عطش و حرقت و حرارت در سطح دهن باشد
و نوشیدن آب سرد منتفع گردد سوء مزاج حار باشد و اگر این آثار نباشد و چیزهای گرم انتفاع یابد سوء مزاج بارد بود و اگر با رطوبت دهان و کثرت
آب دهان باشد سوء مزاج رطب بود پس اگر آثار کثرت بلغم نیز یافته شود و بچشا ردوک تخفیف یابد سببش بلغم منحط باشد و اگر نشان آثار رطوبت بود
و از مرطبات انتفاع یابد سوء مزاج یابس باشد و اگر آثار تشنج و کزاز که در بحث آن گذشته مدرک گردد سببش مقدمه آنها باشد و اگر هیچ یکی از این
آثار نباشد و خدشه در مری و تنفر از غذا و خفقان و ضیق النفس باشد و تقدم علامات دیدان بود از احتباس کرم در مری باشد و اگر خون از دهن
خیزد آن از تعلق علق باشد علاج اگر سببش ورم حنجره یا زوال فقره بود علاجش علاج خناق ورمی یا زوال فقرات نمایند و اگر ورم مری
باشد علاج او کنند و اگر از سقوط قوت در آخر امراض افتد علاج نپذیرد و علامت قرب الموت باشد و تدبیرش جز این نیست که بطوری که ممکن باشد اعانت
قوت نمایند و بر مهره های گردن روغن بنفشه و موم روغن بمالند و اگر از احتباس کرم باشد علاجش قی کردن است و علاج تعلق علق مسطور شد و اگر
مقدمه کزاز و تشنج باشد علاجش علاج امراض مذکور است و اگر سوء مزاج حار باشد لعاب بهدانه و شیره مغز تخم تربوز شربت بنفشه نوشند و لعاب
اسپغول و آب کشنیز سبز غرغره نمایند و یا لعاب اسپغول و شیره تخم خرفه و خیارین و کاهو هر یک [illegible] باشد و شربت هندی چهار توله و یا آب انار شیره
و یا شربت خشخاش و عناب و گلاب و [illegible] تمر هندی اندک اندک نوشند و نوشیدن دوغ ترش جرعه جرعه نیز مفید و آب برگ کاسنی و کشنیز تر و کاهو
غرغره کنند و صندل یک توله کافور سه ماشه گلاب و آب کشنیز سبز یا آب برگ خرفه و کاهو سوده بمیان هر دو کتف ضماد نمایند و قیروطی از روغن بنفشه
و موم برا بجا بمالند و دیگر ضمادات [illegible] مثل آب کشنیز و کاهو و روغن بنفشه بر قفا و گردن و مانند آن تسکین بمالند و غذا ماء الشعیر بروغن بادام
مزوره [illegible] سازند و اگر سوء مزاج بارد باشد و این اکثر بود انیسون با دارچینی سنبل الطیب جوشانیده با شربت [illegible] شربت ورد [illegible]
[illegible] تخم شبت بادیان در آب پخته غرغره کنند و سنبل الطیب و مصطگی و افسنتین و جند بیدستر و صبر ضماد نمایند
و دیگر ادویه مسخنه که از مثل جند بیدستر و مر و فرانسیون و مانند آن ساخته باشند بکار برند و هرچه در علاج معده بارد مستعمل است بعمل آرند و روغنهای گرم
چون روغن مصطگی و قسط و مشک و ترب و بلسان و روغن خیری و زنبق و نرگس بمالند و غذا نخود آب یا شوربای گرم با دارچینی و خولنجان و شبت و مانند
آن و عسل و کبوتر دهند و اگر سوء مزاج رطب باشد شربت میبه و به و سیب و سکنجبین و شربت حب الآس نوشند و قلیل بهمنین و گل سرخ
و اهلیله [illegible] غرغره نمایند و روغن زنبق و ناردین و مصطگی و قسط بمالند و اگر [illegible] بلغم باشد اول تنقیه معده از رطوبت کنند بعده گلقند
با مصطگی و انیسون تناول کنند و هلیله مربی و اطریفل خورند و اندک اندک جوز بوا و مصطگی و قرنفل بخایند و غذا ماهی شور یا گوشت گنجشک و قنابر
و تیهو سکباج مطبوخ مری و کمونی و کرویا و مانند آن خورند و [illegible] بیاید که با ادویه خوشبو که در آن قبض و تسخین باشد علاج کنند بعد تنقیه معده و اصلاح او
اگر حاجت آن باشد و آن ادویه مثل انیسون بریان و بهمن و سنبل و ناردین و سادج هندی و کندر و قاقله کنند درست و اگر احتیاج به دوای قابض تر
افتد ادویه مسخنه قوی تر بقوابض بارده آمیزند تا آنکه برودت قوابض بارده شدید التجفیف مثل گل سرخ و گلنار و مانند آن منکسر گردد و انجدان درین نوع
شدید النفع است و بعضی گویند که میان هر دو شانه محجمه بلا شرط نهند و یا بشرط [illegible] فاصله [illegible] و بعد سه چهار ساعت کیاد کشند و جهت تنقیه
مری و بدن مطبوخ افسنتین [illegible] با شربت دینار دهند بعده بادیان با درنجبویه مصطگی سنبل الطیب هر یک نه ماشه انیسون هفت ماشه
جوشش کرده شربت بادرنجبویه و افسنتین هر یک دو توله تخم کوچه یا تودری هفت ماشه نوشانند و غذا شوربای مرغ بنان خورانند

ودارچینی بادیان تخم انجره شبت سعد بکوه هر یک یک تولہ جوشانیده شربت افسنتین چهار تولہ داخل کرده غرغره کنند واز مصطگی وسعد ودج افسنتین هر یک یک تولہ چند هفت ماشه بروغن بابونه سرشته ضماد نمایند بعده روغن قسط بمالند و اگر سوء مزاج یابس باشد لعاب اسپغول ولعاب بهدانه وشیره مغز تخم کدو وشربت بنفشه یا شربت نیلوفر بدهند وبشیر تازه غرغره کنند ونوشیدن شیر گاو تازه وروغن بادام یا روغن کدو ویا شیر خر یا شیر بز گرم کرده اندک اندک ویا ماء الشعیر بلعاب بزرقطونا وروغن بادام وغرغره بآن ویا شوربای چرب از پیه ماکیان وسکه ویا حسو آرد سمید وشیر وروغن بادام هم مناسب ومغز تخم کدو ومغز بادام وبنفشه وبرگ خطمی وخبازی سائیده بلعاب تخم مرو وپیه ماکیان آمیخته میان هر دو شانه ضماد نمایند وروغن بنفشه وموم وروغن کدو بمالند وبعد قاعده رطبه معتدل المزاج وزردی بیضه نیم برشت بخورند وبقلیه کدو واسفاناخ وخبازی وقطف غذا سازند ولحوم لطیف وچوزه وسکه واسفاناخ بخورند وبمالند و با لجمله در سوء مزاجات تدبیر معده بعمل آرند چه مری در اکثر امر در مزاج خود تابع مزاج فم معده است ومنقول از بعض حذاق از متاخرین است که این مرض علاج پذیر نمیباشد

انطباق المری و فالج آن

یعنی بهم پیوستن مجرای غذا واسترخای آن ودر انطباق چیزی رقیق وسیال چون آب وشوربا فرو نرود ولقمه بزرگ ثقیل صلب بتکلف خورده شود ودر زوال آن بجز طمع نباید داشت الا در اطفال ودر فالج مری اصلا هیچ قسمی از طعام وشراب از حلق فرو نمیرود وآنچه که در حلق بیندازند از راه بینی بیرون آید وسبب انطباق استرخا عضله مری است از رسیدن برودت بآن وانصباب خلط رطوبی بر آن وبعضے گویند که سببش استرخای غشای باطن مری است وآن از انصباب صفرا وخون واو نیز افتد وگاهی بسبب ورم بود وهر واحد بعلامات مخصوصه خود شناخته می شود **علاج** برای تخفیف مرض تنقیه بلغم نمایند بایارج وغرغره منشف رطوبات بدستوری که در استرخا در امراض رأس مسطور شد وکثرت غرغره بایارج فیقرا همراه ماء العسل نیز نافع وبعد تنقیه برای تقویت مری انیسون مصطگی سنبل الطیب کندر بهمنین جوشانیده غرغره کنند وگلقند عسلی واخلکر وصاف نموده نیم گرم قدری از آن بنوشند وباز جبالاس رانک میان هر دو شانه ضماد نمایند وزیر زنخ محجمه ناری نهادن ویا شرط زده چند بید ستر وسکبینج وامثال آن طلا نمودن مفید بود واستعمال جوارش سفرجلی ودرین باب از مجربات است واز فلافل فرفیون سرنج عاقرقرحا کندش بخور مریم بورق کوفته بیخته بآب کرفس حبها بزرگ ساخته خشک کرده اکثر اوقات خصوصا قبل از تناول غذا در دهن داشتن بغایت نافع وقوسس گوید که اگر استرخا در آلات بلع باشد ملطوخ بروغن بان چند بید ستر نفع بخشد ومعمول بعضے متاخرین اینست که چون استرخای مری بسبب رطوبت نزلی عارض شود وباعث آن انطباق مری بهم رسد اول تنقیه بدن وازاله ماده از حقنه حاده نموده سنبل الطیب افسنتین قسط تلخ هر یک سه تولہ در آب باران نیم آثار خیسانیده صبح بجوشانند که چهارم آب بماند صاف نموده روغن گل روغن بابونه هر یک ساشت تولہ آمیخته باز بجوشانند که آب بسوزد وروغن بماند پس مصطگی یک تولہ چند بید ستر چهار ماشه سوده آمیخته بمالند واز بهمنین نیز سعد بادیان تخم شبت درونج هر یک یک تولہ غرغره کنند وچون دهن اندکے گشاده شود انیسون لب ساز نرب کندر مصطگی بهمنین هر یک سه ماشه اصل السوس مقشر اسطوخودوس هر یک هشت ماشه در عرق افسنتین وعرق عنب الثعلب هر یک ۵ تولہ جوشانیده صاف نموده شربت افسنتین چهار تولہ داخل کرده بنوشند وتنقیه بمسهل بلغم دو یا سه بار حاجت کبار نمایند ومحجمه ناری بر مهره دوم گردن بنهند که فی الفور فائده میکند بالاء زیر زنخ ومیان کتفین نیز سه چهار محجمه بنهند وچون دهن اندکی گشاده گردد گلقند بنفشه چهار ماشه شربت مسهل چهار تولہ در عرق مکوه ۵ تولہ ودر وقت طلب شوربای مرغ متکاثم سیر دهند ودر روز دیگر معجون بلادر علوی خان چهار ماشه وشربت مسهل چهار تولہ لب نهادن محجمه بجز رانند واگر با این مرض بیهوشی باشد اول حقنه حاده وحب علوی خان ویاشیاف حاده واطریفل العمل آرند وشیشه حجامت بر مهره دوم گردن وزیر زنخ نهاده بزور بکنند ودر امثال وقت ضماد چند ومر واسنگ ... مویزج وفرفیون وقسط تلخ وافسنتین وعاقرقرحا هر یک یک تولہ سنبل الطیب دو تولہ کوفته بیخته در روغن بابونه سه تولہ آمیخته بکار برند تا مری بگشاید وبهوش آید پس بهمه تدابیر آنچه در فالج مسطور شد بعمل آرند ولیکن درینجا غرغره بسیار بکار برند واگر سببش صفرا یا ورم باشد علاجش نمایند

ورم مری

وآن یا حاره دموی و صفراوی بود و یا بارد بلغمی و جمله فرق فیما بین این اقسام چنان کنند که اگر مریض شکایت در میان هر دو شانه خصوصاً وقت فرو بردن طعام و آب نماید با آن تپ گرم و تشنگی شدید باشد ورم حار بود و بعده اگر آثار غلبه خون در سایه دموی باشد و اگر علامات غلبه صفرا ادراک گردد صفراوی بود و اگر ثقل و تمدد میان کتفین بدون وجع مفرط بیان کنند و تپ و تشنگی نبود ورم بارد باشد و هرگاه لرزه پدید آید ورم در نضج شروع کند و چون رنج لقی برآید ورم منفجر شود و علاج ستکر ... در ورم حار و بارد و بعد کاسه تحمل سوست در بیجا بکار برند و وضع اضمده در بیجا ما بین کتفین نمایند و دوا از کسانکه نوشند والحال در ورم حار ابتدا فصد باسلیق یا اکحل در ابتدا اکبر ردع شیره تخم خرفه و آب انار میخوش بشربت فواکه با ... شیره نوشند و یا از شیره ... روغن بادام و یا شیره ... با آب کاسنی کاهو بشربت توت یا شربت نیلوفر و عناب و سکنجبین ساده و دیگر اشربه بارده نوشند و تلیین طبیعت بحقنه لینه و آب ... شیر خشت و ترنجبین دهند و شربتها در دیگر شربت آلو و مانند آن کنند و صندلین بگلاب و آب کاسنی و کشنیز سبز در ضماد نمایند و یا آب مورد و گلاب و آب به و سیب و آب کدو خرفه و آب حی العالم ساده یا قیروطی موم صاف و روغن گل و ... حل کنند تا بیا میزند پس صندل سفید سوده مخلوط کرده طلا کنند و بعده آرد جو و صندل در آب عنب الثعلب و آب بارتنگ و تراشه کدو سابیده ضماد کنند و در انتها بهر تحلیل آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب کاکنج اندکی خیار شنبر حل کرده قدری روغن بنفشه آمیخته و یا شربت بنفشه و شربت کاکنج با اندکی مغز خیار شنبر و یا ماء الشعیر آمیخته نوشند و آرد جو بابونه خطمی بنفشه اکلیل الملک با آب عنب الثعلب یا آب انجیر و یا آب کرنب و آب کاکنج و روغن گل ضماد کنند پس اگر ورم تحلیل شود تغذیه با غذیه بارده نمایند و اگر ریم کند و قشعریره و شدت تپ ظاهر شود آب انجیر بمنضج نیمگرم بر نهند یا لعاب تخم کتان و لعاب تخم مرو و آب خمیر اضافه نمایند و آرد حلبه و تخم کتان و سبوس جواری و آرد جو و خطمی با آب انجیر و روغن بنفشه ضماد سازند و سبوس آب سبوس و باقلی و شکر در روغن بنفشه خورانند و چون نضج یابد و منفجر گردد شیر بروغن بادام نوشند و سکه و حریره که آرد سمید و نشاسته در روغن بادام و شکر بخورند و از اشیای حاره لذاعه تا اندمال قرحه احتراز کنند و بعضی نوشته‌اند که اولاً جهت ردع ماده مثل شیره خرفه و خیارین و کاسنی هر یک نه ماشه در گلاب و عرق کاسنی و نیلوفر هر یک هفت توله بر آورده شربت انار ترش چهار توله داخل کرده نوشانند و صندل سفید و کشنیز سبز و ریحان و گل سرخ و مکوه و بید ساده همه سبز هر یک یک توله در گلاب و آب ترش و آب مورد سوده بر گردن و میان کتفین ضماد کنند غذا آش جو بشربت نیلوفر دهند و هرگاه ماده ردع نشود و ورم بانتها رسد جهت تحلیل شیره گل بنفشه یک توله و تخم کاکنج نه ماشه در آب مروق کاسنی و مکوه با اُو آثار بر آورده مغز خیار شنبر هفت توله شیر خشت پنج توله مالیده روغن بادام هفت ماشه شربت ورد و دیگر ... چهار توله داخل کرده دهند و صبح آن شربت بنفشه چهار توله در مروق کاسنی و مکوه هر یک پنج توله حل کرده تخم ریحان نه ماشه پاشیده نوشند و همین نسخه بهار بار تکرار نمایند و ضماد آرد باقلا و بابونه و خطمی و مکوه هر یک دو توله روغن گل و بابونه هر یک یک نیم توله کنند و غذا شوربای چوزه مرغ که نخود ماش مسلم و برگ کشنیز سبز در ان افتاده باشد بروغن گاو پخته بنان تنک دهند و در ورم بارد بعد از نضج ماده مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و اکلیل الملک بابونه شبت حلبه تخم کتان در آب جوشانیده صاف نموده منضج جرعه جرعه نوشند و نیز ادویه مذکوره سابیده ضماد کنند و در ضمادهای گرم چون روغن بابونه و شبت و ترب و یاسمین و زنبق و بان بمالند و تجرع منضج با آب گرم و ماء العسل و آب ... و نوشیدن شوربای معمول از کرنب و شبت نیمگرم و غذا ... و آب ... در پیره و کره یا و مانند آن نیز سودمند و بقول بعضی متاخرین در ورم بلغمی مجرب بلا شرط در چهره و شانه دو صد عدد ... تا از کشادگی دهن مری بود و پس گل بنفشه گل ماشه ... با بونه مکوه هر یک نه ماشه قند ... هر یک چهار ماشه ... یک توله جوشانیده مسهل سه توله داخل کرده دهند و جهت تسکین وجع بخور بابونه سنبل الطیب اکلیل الملک برگ ... هر یک ... در ... یک ... پخته پار چه ... بیرون کشیده آنرا زیر نهاده ... آن اندک ... آن ... چون گرمی آن کم گردد آنگاه ... سرخ نموده در دست پناه گرفته بآهستگی تمام در سبوچه اندازند تا آنکه گرمی ... آنرا از پارچه کهنه پاک نمایند و این عمل ... کنند تخم شبث

بادیان تکوده انیسون دارچینی بادرنجبویه تخم انجره هریک یک توله وجهت تلیین طبع در مطبوخ مذکور برگ سنا دو توله ترنجبین سفید ریوند خطائی هریک شش ماشه زنجبیل دو ماشه خیارشنبر ترنجبین هریک شش توله شربت بنفشه چهار توله روغن بادام پنج ماشه اضافه نموده بنوشانند و غذا نخود آب بچه مرغ دهند و تخم لعاب تخم مرو گاوزبان هریک پنج ماشه شربت افسنتین چهار توله تخم شربتی هفت ماشه چهار پنج روز دهند بعده جهت تحلیل سنبل الطیب بابونه [illegible] اکلیل الملک تکوده هریک یک توله روغن قسط سوم حصه ادویه آمیخته ضماد کنند و روغن [illegible] و ترب بمالند و اگر تحلیل نشود بعد نضج لعاب حلبه و تخم کتان هریک هفت ماشه [illegible] سه توله نوشانند و بعد انفجار برای اندمال صمغ عربی چهار ماشه طباشیر کتیرا هریک [illegible] ماشه بلعاب گاوزبان هفت ماشه شربت خشخاش سه توله بنوشانند یا تخم مرو پنج ماشه با شیر گاو سیاه نیم پاو و شربت حب الآس چهار توله دهند و غذا آنکه پاچه خورانند و شیخ می فرماید که در ورم مری واجب است که ادویه منضجه با ادویه قابضه ممتزج سازند یا چنین [illegible] بر قیاس علاج اورام معده باشد بعده دران مثل اشق و مقل و اکلیل الملک و انجیر و شحم بط و ماکیان [illegible] زیاده کنند و اگر ازین فائده نشود و احتیاج به تحلیل بیشتر افتد یا ورم در وصل صلب باشد باید که بقوابض ادویه قوی التحلیل مثل حب الغار و عاقرقرحا و ذرونبا و زراوند و ایرسا و [illegible] مخلوط سازند و لیکن [illegible] که دران باستعمال ضماد [illegible] مثل خردل و ثافسیا و غیر آن که در سبلات صدر [illegible] بکار آید حاجت افتد [illegible] مانند آن اما ادویه بیشتر و به در علاج ورم حار لعوقات می باید تا مرور او اندک بود و در اوائل ورم حار لعوقات مثل عدس و طباشیر [illegible] مثل اسپغول و تخم خرفه و [illegible] و مانند آن باشد بعده مخلوط [illegible] و محللات میل کنند [illegible] دران چیزی از انجیر و بادیان و رب السوس و تخم کتان آمیزند بعد ازان خرما و حلبه زیاده کنند و احسا استعمال نمایند در ابتدا [illegible] مثل آنکه از آرد جو و عدس [illegible] بریان و غیر بریان و شیر گاو بادام و شکر [illegible] شروع کنند [illegible] از شیر و سبوس گندم [illegible] روغن بادام [illegible] بعد ازان آرد کرسنه و آرد نخود دران داخل کنند و چون قریب بانفجار رسد اندکی ایرسا و بادام تلخ و فراسیون و قدری [illegible] خردل [illegible] خرما داخل نمایند و در اورام بارد آنچه در اورام بارد معده بیاید اختیار کنند و ملینات و منضجات دران استعمال نمایند از داخل مثل لعوقات و احسا که برای انضاج در ورم حار مذکور شد مثل آرد کرسنه و آرد جو که دران [illegible] و قدری ایرسا و غیر آن [illegible] و از خارج اضمده منضجه که مسطور شد و از انجمله حلبه و بابونه و اکلیل الملک و مقل و صمغ البطم و اشق و ایرسا و اندکی عطر است و اگر میل بتقیح و فسخ کند آنچه گذشت و هرچه در باب اورام معده بیاید بعمل آرند

تفرق اتصال مری

سببش انشقاق عروق آنست از امتلای خون یا حدت آن و یا ضربه و سقطه و جراحت و علامتش برآمدن خون است از حلق و درد مابین کتفین و فرق میان آن و ما مذکور چنان کنند که اگر امتلای بدن و عروق از خون و سائر علامات غلبه دم یافته شود سببش امتلای خون باشد و اگر آثار غلبه صفرا در رنگ گردد از حدت خون باشد و الا حال بتقدم ضربه و سقطه یا جراحت دریافت کنند علاج اگر مانعی نباشد فصد باسلیق کنند و صمغ عربی نشاسته کتیرا گل ارمنی دم الاخوین کهربا [illegible] سوده اندکی [illegible] بلعاب بهدانه یا شربت حب الآس سرشته [illegible] بلیسانند و یا [illegible] و یا آب [illegible] مغسول با شیر [illegible] یا [illegible] حابس الدم یا قرص کهربا [illegible] و عقب آن آب [illegible] غذا [illegible] هرچه در نفث الدم بیاید بکار برند و بقول شیخ فرق در علاج انفجار دم از مری و علاج انفجار دم از [illegible] آنست که درینجا [illegible] ادویه [illegible] معده [illegible] انفجار [illegible] جاری شود که ازان فعل قوی ظاهر گردد و اگرچه [illegible] عروق [illegible] لیکن [illegible] و بقول گیلانی باید که درینجا ادویه [illegible] باشند [illegible] که در دهان [illegible] ادویه [illegible] نازل شوند و [illegible] باید که استعمال [illegible] کثیر باشد [illegible]

قروح مری

سببش انفجار [illegible] ورم مری است یا مرور ماده حاد بران [illegible] و مانند آن [illegible] که از اوائل حاره حادث شود و فرق میان قرحه و ورم مری آنست که در قرحه درد و سوزش هنگام خوردن چیزی [illegible] شور و تیز [illegible] اگرچه آن چیز اندک [illegible] و طعام [illegible] آنکه اگرچه [illegible] بزرگ [illegible] خورده شود [illegible]

بخلاف ورم مری که دران لقمه بزرگ از هر قسم طعام موجب زیادتی الم میگردد و قرحهٔ مری کز از نضج ورم و انفجار او افتد علاج او دشوار بود و در اکثر امر منجر بهلاکت باشد و فرق درین قرحه و در قرحهٔ معده آنست که درینجا وجع او ما بین کتفین محسوس شود و در قرحهٔ معده درد در شکم باشد و علامات دیگر از تپ و غشی و سردی اطراف و خشکی کام و زبان و غثیان و آروغ بدبو در هر دو یکسان بود و تا قرحه کهنه نشود و آروغ بدبو نگردد علاج اول برای تنقیهٔ قرحه از ریم دو سه روز ماء العسل یا شیر و شکر اندک اندک بنوشند بعده بلعاب اسپغول قیروطی مرتب از موم سفید و روغن گل و زردهٔ بیضه و یا مرهم ابیض که از زردی بیضه و سفیدهٔ آن و روغن گل ساخته باشد اندک اندک بلیسند نه بیک دفعه و یا مرهم مذکور نه ماشه در روغن گل دو توله و شیر ماده گاو سیاه رنگ یک پاؤ نیمگرم بنوشانند و الیضاً جهت سرعت اندمال طباشیر دم الاخوین صمغ آلو یا صمغ عربی کتیرا اسبغول رب السوس هر یک هفت ماشه سفوف ساخته یک مثقال با شیر بدهند و غذا مهلبه یا شیربرنج و یا شیر و برنج بی نمک دهند و دیگر ادویه که استعمال نمایند لزج و غلیظ باشند و یا اینها با ادویهٔ دیگر مخلوط سازند و باقی علاج این و علاج قرحهٔ معده یکی است و هرچه در شور و قروح حلق گذشت حسب حاجت بکار برند

حکاک مری یعنی خارش مری

چون عارض شود مریض از تنخع و تهوع و پیچیدن سر و گردن صبر نتواند و از بلع اشیای یابسه لذت یابد سببش اجتماع اخلاط حریف حاد لذاع است در معده و تحرک آن بسوی مری علاج بهر تنقیهٔ معده شبت تخم ترب لوبیا جوشانیده صاف نموده سکنجبین حل کرده بنوشند و قی نمایند و دیگر مقیات مثل آب اصل السوس و تخم ترب و کنگر زد و بیخ خربزه و خربزه بحسب اقتضای وقت دهند و مسهل مناسب بعمل آرند بعده برای تقطیع ماده سکنجبین عنصلی یا سرکهٔ کهنه غرغره کنند و سکنجبین حکه در شیر تازه شکر یا عسل آمیخته جرعه جرعه بنوشند بعده حکه کند و صمغ بکار برند و بعضی نوشته اند که بعد قی لبقات مناسبه شیرهٔ خیارین و مغز تخم کدو هر یکی نه ماشه لعاب اسپغول و بهدانه هر یک سه ماشه شربت بنفشه چهار توله بدهند و یا شربت کدو یا قوت هر یک دو توله در عرق کیوڑا و بید مشک هر یک هفت توله حل کرده بنوشانند و از شیر بز نیم آثار و روغن کدو و روغن گل هر یک نیم توله غرغره کنند و غذا کله پاچهٔ بز که دران اسپغول و پالک افتاده باشد یا برنج دهند و گویند که نوشیدن شراب کدو و شیرین نیز درین مرض نافع ترین اشیاست و حکیم علی گوید که اگر زائل نشود نمک ترب بعد از اول طعام بدهند بعده شوربائی که دران ترب و برگ او و شبت پخته باشند بخورند و آب گرم و شراب دوشابی نوشیده پر مرغ بروغن بادام آلوده در حلق انداخته تحریک نمایند و قی کنند و این دو بار در دو روز متوالی بعمل آرند پس دوام نمایند بعد هفت روز بر شوربای گوشت گردن جدی و اگر زائل نشود صبح شیر بشکر بر نهار تجرع نمایند که بعضی اطبا این را بغیر استفراغ استعمال مینمایند

فساد صوت یعنی آفت آواز

چون آواز موقوف است بر عضلاتی که قریب حنجره است و بر هوا و حنجره و جسم شبیه بلسان مزماره و آنچه گرد اوست و بر حجاب و عضلات صدر و ریه و غلصمه و لهات پس آفت هر واحد از ینها آفت صوت است یعنی که چون هوا قلت پذیرد یا او را فساد مزاج عارض شود امر صوت مختل گردد و آفت صوت یا ببطلان یا بنقصان یا بعسرت و تغیر او بر چند قسم است یعنی بحه حت و حدت و ثقل و خشونت و ارتعاش و جهارت و خفای او و قصر صوت و نقطاع او و قت او و کدورت و ظلمت او و سبب این آفت یا سوء مزاج ساذج است یا مادی و خصوصاً نزله یا انحلال فرد یا سوء ترکیب یا ورم یا وجع یا ضربه یا سقطه و گاهی آفت در نفس حنجره بود و گاهی بشرکت اعصابی که بعضل آلات صوت رسیده و گاهی بشرکت دماغ و گاهی بشرکت عضو مجاور از اعضای غذا و نفس مثل معده و کبد و طحال و غشای قائم صدر نصفین و صدر و ریه که اورام این اعضا و امتلای آنها و تمدد آنها از کمال انبساط منع کند و آواز را متغیر دهد و گاهی بشرکت عضو متصل با عضای نفس و غذا مثل فقار عنق از موضع خود زائل شود و از کمال انبساط منع کند و گاهی آفت ریه و حنجره بر طوبت یا بیبوست یا خشونت و یا ورم عنق باعث بحه صوت گردد و گاهی قطع لهات و لوزتین که صاحب او چون آواز دهد مثل وغار غاق یه طفله ابهری تنحنح برای دفع مودی احساس کند و گاهی بعسر تصویت عند صیاح بسبب تالم الحلق هوا البقوت عارض شود و حرارت آواز را بزرگ گرداند و برودت تیز و صغیر سازد و یبوست خشونت دران پیدا کند و رطوبت بحة الصوت آرد و ملاست

تعدیل صوت و تملیس آن نماید و چون ریه بر طوبت ممتلی گردد و قصبهٔ ریه صاف نباشد انسان را آواز دادن بصوت عالی ممکن نبود و گاهی آواز در ثقل و غنت او سبب وسعت قصبهٔ ریه و تضییق او و وسعت حنجره و ضیق او مختلف میباشد و چون آفات مذکوره در اعضای صوت شدت نماید آواز باطل گردد لیکن وجه بیست که آن کلام باطل شود و چه کلام بنفس معتدل اتمام یابد و تا دم زدن برجای باشد الا اخفی گردد و چون آفت بعضل مثبتهٔ مختص بعظم لامی رسد بجو حت دارد آواز پیدا گردد و هرگاه بعضل محرک باسط حنجره رسد آواز خناقی گردد بلکه اکثر ازان خناق پیدا شود و اگر بعضل محرک قابض رسد آواز لقلقی گردد و چون فعل آنها باطل گردد آواز باطل شود و چون درین هر دو استرخای عضلی غیر تام و حالت شبیه برعشه حادث شود آواز مرتعش گردد و چون رطوبت بجدار حنجره رسد بحت الصوت نیز پیدا شود بحوحت هرگاه از رطوبت عارض شود اگر اندک کثرت یابد آواز مرتعش گرداند و اگر بسیار کثرت پذیرد آواز باطل شود

انقطاع الصوت

مراد ازان بطلان صوت بالکلیه نیست بل حالتیکه با وجود آن انسان بر آواز دادن حسب عادت و لوازم او بسهولت قادر نباشد و در اکثر عارض میشود این حالت بسببی که در حنجره و آلات او و در آنچه قریب از انست موجود باشد و گاهی عارض میگردد بسببیکه در اعضای دیگر باشد و طبری گوید که گاه منقطع میگردد صوت از انصباب ماده بسوی عضلات متمم آواز محیط بحنجره و یا از رسیدن آفتی بعصب راجع بسوی بالا و از انجمله انصباب ماده بسوی اصول اعصاب است و گاه آواز منقطع میگردد از فساد و داخل عضلات موضوع میان اضلاع و بالجمله اسباب او بسیار است جالینوس در مقالهٔ رابع مشرح آنها بیان نموده و جرجانی گوید که مزاج حنجره که فاعل آواز است معتدل میان تری و خشکی است تغیر آواز و بطلان او بیشتر ازان باشد که مزاج در تری یا در خشکی از اعتدال خارج گردد پس هرگاه در رطوبت از اعتدال بسیار دور افتد آواز باطل گردد و اگر اندکی دور شود آواز بگیرد و بالجمله فرق میان این هر دو کیفیت چنان کنند که نظر نمایند اگر آواز مریض ثقیل و کدر و درازان باشد حال عدم وجع و تقدم تناول اغذیه و اشربهٔ مرطب و مقام در هوای مرطب بپرسند اگر این امور یافته شوند سببش رطوبت باشد و اگر آواز صغیر و تیز همچون آواز کلنگ باشد و خشونت و وجع و تقدم تناول طعامهای خشک و مقام در هوای خشک کرده باشد سببش یبوست بود علاج آنچه بسببی در اعضای دیگر باشد تدبیرش بالاجمال اینست که اگر از سوء مزاج در بعضی عضل یا آفت او باشد بدانچه واجب بود علاجش باید کرد یعنی چون سبب بعینه دریافت گردد درین وقت بهترین وجوه علاج او مقابله سبب و دفع او بلا تامل کثیر در وجدان اسباب بعوارض و علامات نمایند و هرگاه ابتدای انقطاع صوت محسوس گردد واجب است که قبل از استحکام و قوت بعلاج او مبادرت نمایند پس بگیرند زردی بیضه در آب جوشانیده و کنجد مقشر و شیر تازه هر واحد یک ملعقه و آب بیاشامند تا سه روز و باید که انار شیرین املیسی در پارچه پیچیده در خاکستر گرم دفن کنند چون نرم و پخته شود برآرند و سر او دور کرده آنچه در میان اوست بچیزی حرکت دهند و قدری شکر دران انداخته بنوشند و انقطاع صوت که اسباب آن در حنجره و آلات او باشد در اکثر بواسطه امر متضاد که رطوبت کثیر سائل بسوی حنجره و آلات او و در طوبات او باشد و در مثلاث غالب بر حنجره و آلات او باشد حادث میشود پس اگر بسبب رطوبت باشد لعوق انجیر بلیسند و یا بگیرند مرو و زعفران و بعقید عنب سرشته لعوق نمایند و یا بگیرند زعفران سه درم و تخم مرو دو درم رب السوس کنند هر واحد یک درم سپستان عنب یا عسل بقوام آورده سرشته حبوب سازند بقدر باقلا و دائم یکی را در دهان نگاه دارند و یا بگیرند زعفران یک جزو حلتیت نیم جزو عسل سه جزو بپزند تا منعقد گردد و حب بسته زیر زبان بدارند و لعوق کرنب نیز نافع است خاصیدن شاخهای تازهٔ کرنب و فرو بردن آب او اندک اندک مفید و اگر لعوق کرنب فائده نکند قدری حلتیت دران آمیزند و آرد کرسنه و طبیخ حلبه و کراث شامی و نبطی و پیاز و عصارهٔ او و ثوم و پسته و انگور شیرین و لعوق زنجبیل نافع و از اغذیه مثل اکارع و خصوصاً اکارع بقر مفید و باید که عصب فقط ازان بخورند و خصوصاً بالعسل یا مطبوخ بالعسل و گویند که فوه الصبغ و شرب مو میائی بقدر نخود و با جلاب و کذا کتیرا بالعسل و کذا صمغ خطمی و کذا مغز و نجاج و کذا میعه سائله هر واحد نافع انقطاع صوت است و طبری گفته که اگر این مرض از انصباب فضول بسوی عضلات باشد علاج بحقنه ها کنند اگر قوت اطاعت کند و دوا از فوق مثل قی و مطبوخات مسهله وغیره جائز نیست و اگر مزاج حار باشد و قوت قوی فصد تیز نمایند و اگر مزاج گرم حار نباشد و قاروره سفید خام بود دلمس مویز و ماء فرح و رب توت عسلی یا شیرهٔ خرول سیاه و رب عنب شیرین غرغره نمایند و از اغذیه مرطبه و بارده

منع کنند و بر زیر باجابت شیرین با اصول از محروم ملان اقتصار و رزند اگر مزاج متغیر بحرارت و تپ نباشد و سبب آن اخلاط رطوبیه باشند و اگر بسبب یبوست باشد
روغن بنفشه تازه و شیرین یک ملعقه با شکر طبرزد وقت خواب بدهند و لعاب اسپغول با شکر بسیار نیمگرم و اغذیه مرطبه ملینه مثل شوربای مرغ فربه و طبیخ
اسفاناخ و خبازی و زردی بیضه نیمبرشت و استحمام آب شیرین نیمگرم سود دارد و اگر مانعی نباشد شیر تازه با شکر و بی شکر و مسکه و آرد سفید و شکر نافع
و تسعیط معدلات مزاج دماغ نمایند و فتیله بر دهن گل و سرکه تر نموده برای تحلیل بخارات مجتمعه در گوش نهند و انجیر انقطاع صوت را از رطوبت تسبیح خواه از یبوست
نافع است و دواء الیقین و نوع و استلقاء ضعیف صوت و بحة را مفید است

بحة الصوت یعنی گرفتگی آواز

و اسباب او همانست که مذکور شد و بعضی منجمله اسباب مذکور که شش سبب یعنی نزله حار و سوء مزاج حار ساذج حنجره و بارد ساذج حنجره و سوء مزاج رطب و یابس حنجره
و قصبه و صیاح شدید برای بحة الصوت بیان کرده اند و جرجانی گوید که اسباب آن انواع سوء مزاج باشد و رنج ماندگی و آواز بسیار و بیداری شب
و تناول طعامهای خشک و اماس حوالی حنجره و شیخ می فرماید که گاهی بحة الصوت بسبب تعب آلات تصویت بنا بر حدوث اعیا با نها یا بسبب ورم کشیدگی
در این آلات و مجاور او در ورادت طعام عارض شود و گاهی بسبب آنکه بخشش و جر مفرط که منحرف گرداند مزاج را و سهر و ادویه و اغذیه مجففه و کثرت صیاح و تحلب بلغم
و سیلان او بطبقه منفذیه حلق و حنجره افتند و گویند که گاهی بسبب غبار رسیده بود چنانچه بعضی را عارض شود و بقول بقراط بحوحت که مشایخ عارض گردد زائل
نشود و چون سیف شمالی یا سیمی یا جنوبی باران باشد بحوحت دران بسیار حادث شود و چون صاحبان بحة الصوت را دوالی ظاهر گردد اکثر
از بسیاری اصلاح صوت او و یا تنگی تنفس اسباب او چنان باید کرد که اولا دریافت نمایند که بحة با مرضی دیگر مثل جذام یا ورم اعضای حلق یا
یا صدر یا بلع یا زوال فقار یا ورم امتلاء و نفخ معده یا کبد یا طحال است یا نه اگر باشد سببش همان مرض بود و الا حال تقدم وقوع ضربه یا سقطه یا قطع
لهاة بپرسند اگر اقرار آن کند سببش همان باشد و الا از مریض بپرسند که خشونت در حلق معلوم میشود یا نه اگر اقرار نماید حال احساس لذع و دغدغه در گلو
و سرفه و دیگر آثار نزله حار نیز دریافت نمایند اگر باشد سببش نزله حار بود و اگر آثار نزله یافته نشود و نبض صغیر و صلب و قاروره صاف باشد و آواز صغیر و تیز
و وجع در حنجره بود و تقدم وقوع حمیات حاده یا ملاقات غبار و دخان یا استعمال اشیای حاره حریفه چون ثوم و خردل و مانند آن اتفاق افتد سببش خشکی
حنجره باشد و اگر سوای خشونت و تقدم حمیات حاده عوارض دیگر نباشد و تشنگی مفرط بود سببش حرارت حنجره باشد و اگر سوای خشونت اقرار تقدم حمیات
نیز نکند پس ملاحظه نمایند اگر موسم سرما و هنگام هوا سرد باشد یا آب یخ و برف و تگرگ خورده باشد سببش برودت حنجره بود و الا حال تقدم کثرت آواز و قوی پرسند
اگر اتفاق آن شده باشد سببش کثرت صیاح باشد و رنه حال تقدم بیداری بسیار بپرسند اگر باشد سببش همان باشد و اگر مریض اقرار خشونت حلق نکند بلکه گرانی در حنجره
بی درد بیان کند و کثرت آب دهن بود و مثل آن استعمال مرطبات کرده باشد سببش رطوبت حنجره بود علاج تدارک این مرض بسرعت نمایند و اگر از دیگر تدابیر فائده نشود
و احتیاج تنقیه بینند حسب غلبه خلط تنقیه کنند و کرنب بهر نوع که استعمال نمایند و کذا اسیعه مطلقا نافع و از دخان و غبار و اشیای حامض و مالح و خشن و حریف احتراز
در زند مگر آنکه اراده تقطیع باشد که در نیز قست با ادویه لعابیه رطبه مخلوط کرده استعمال نمایند و بادنجان و خصوصا خام و رب انگور با لخاصیت بحة الصوت پیدا کند پس اگر
از نزله حار باشد هر چه در نزله حار مذکور شد استعمال کنند و ایضا برای منع نزله ادویه مخدره مثل و یا قوذا و شربت توت و حبوب با نزله و لعوقات عام و نزله خوردن و یا
شیره تخم خشخاش با شربت نیلوفر یا شربت عناب نوشیدن و پوست خشخاش و عناب و تخم کاهو و عدس جوشانیده اندکی قند داخل کرده و صمغ عربی آمیخته غرغره کردن و
اطلیه و لطوخات مقاطعات هر استعمال نمودن غرغره کاه کشفقال پوست خشخاش عدس گل سرخ هر یک دو مثقال بزر البنج نیم درم در آب جوشانیده معمول
علاج بحة الصوت با سپستان پانزده دانه عناب سه ماشه جوشانیده شیره مغز تخم خیار سفید داخل کرده نوشند و یا عناب سه ماشه چای خطائی بادیان
خطائی هر یک چهار ماشه در عرق شاهتره ده توله جوشانیده شیره مغز بادام شیرین شش ماشه نبات داخل کرده صمغ عربی کتیرا یک یک ماشه
سوده پاشیده نوشند و یا عناب پنج دانه ... تخم خطمی هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات توله داخل کرده نوشند و از لعوق خشخاش ...

بزرکتان جوشانیده غرغره سازند و غرغره کاکنار اسپغول اصل السوس کوکنار کتان کرنب عدس در آب جوشانیده نیز مفید و اگر بحة الصوت از نزله بعد زکام و سرفه شده حار پیدا شود و مزمن شده منذر بسل گردد و در بعض ضعیف المعده سوداوی خفقانی باشد بهدانه الایچی خورد و جوشانیده نبات داخل کرده دهند و سفوف یا حب سرفه همراه شیر بز جوشش داده نبات داخل کرده دادن و لعابات همراه لعوق طباشیر و لعوق سپستان یا رب و شربت فریاد رس و شربت کزبرة البئر استعمال کردن نافع و اگر بسبب یبس مزاج ادنی چیز حار گرمی کند و اشیای یابس بدحال سازد و مسکه و فالوده یا قوتی نافع شود و طبیخ حالی باقلا سبوس گندم هر یک چهار ماشه بهدانه سه ماشه با نبات یک توله جوشانیده مفید بود و گاهی برعایت بواسیر زیره سفید داخل میکنند و اگر در سینه بعده بند زکام باشد بهدانه سه ماشه گل نیلوفر چهار ماشه عناب پنج دانه تخم خطمی خبازی هر یک چهار ماشه جوشانیده شیره مغز تخم بهدانه شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه دهند و در روز سوم گل بنفشه چهار ماشه افزایند و روز چهارم اصل السوس چهار ماشه گل خطمی سه ماشه دارچینی پرسیاوشان هر یک چهار ماشه عناب پنج دانه جوشانیده نبات یک توله بطور قهوه بیاشامند و اگر آواز بدستور متغیر ماند بار سپستان پانزده دانه زوفا خشک سه ماشه خطمی چهار ماشه جوشانیده صاف نموده شهد یک توله داخل کرده کتیرا صمغ عربی یک یک ماشه سوده پاشیده دهند پس اگر آواز کشاید و اندکی بلغم باقی مانده باشد دارچینی سه ماشه افزایند و بعده اگر بلغم لزج در نفث برآید اصل السوس چهار ماشه عناب پنج دانه بادیان زوفا خشک دارچینی هر یک ماشه جوشانیده نبات یک توله داخل کرده صمغ عربی سوده پاشیده بنوشند که در آخر حالیات حار میدهند و اگر از نزله بار بار باشد علاج نزله بار بار کنند بدستوریکه مقام مش مسطور شد لیکن درینجا حبوب و لعوقات و غرغرها بسیار نافع آید و این حب کامله منقول است آرد نخود بریان دو بیست درم رب السوس ایرسا اصل السوس بادیان مغز چلغوزه مغز بادام هر یک پنج درم مشک یک درم بقدر نخود حبها سازند ایضاً مغز آرد نخود و باقلا هر دو بریان بست ماشه کتیرا مغز چلغوزه بریان مغز بادام تلخ بریان هر یک پنج ماشه نبات سه حصه و این حب نیز مفید کبابه چینی قرنفل رب السوس ایرسا هر یک سه درم زوفا خشک بادیان فلفل سیاه مغز پنبه دانه مغز چلغوزه مغز بادام دارچینی هر یک هفت ماشه در لعاب گاوزبان سرشته حبها بقدر نخود سازند و این لعوق نافع بزرکتان بریان تخم کرنب بریان مغز چلغوزه کلان بریان رب السوس هر یک دو مثقال ایرسا زوفا خشک تمر تکی بادیان زعفران هر یک دو درم فانید سه چند قوام ساخته بیامیزند شربت دو مثقال با عرق بادیان هفت توله و اگر از گرمی صفرا باشد مغز تخم کدو شیره تخم خیارین شیره تخم خرفه در عرقیات برآورده شربت بنفشه یا شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و لعوق لعابات نافع است و لعابات بهدانه و اسپغول و شیره عناب با شربت بنفشه و ماء الشعیر و ماء الجبن و ماء القرع و آب تربوز و شیر بز و شیر خر با شکر و ترنجبین هر یک بسر در مرطب مزاج بود و سر مو و اسفاناخ وغیره خوردن و بدان غرغره کردن مفید بود و کذا تناول شیره گندم و مغز تخم خیارین نشاسته و مغز بادام شیرین و مزوره ماش مع مغز بادام و پاچه بره گوسفند نافع و اگر از سردی تر باشد اصل السوس مقشر نیمکوفته گاوزبان پرسیاوشان نبات سفید در عرقیات جوشانیده صاف نموده بنوشند و یا انجیر سه عدد مویز منقی یک توله اصل السوس مقشر دو درم گاوزبان یک مثقال بادیان تخم کتان ایرسا هر یک یکدرم در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه ربع آب باند صاف کرده چند روز بنوشند و اگر از برودت هوا گرفتگی آواز و درد سینه عارض گردد دانه هیل نیمکوفته نبات سفید در آب جوش داده بارنگ داخل کرده بطور قهوه دهند و اگر بحة الصوت از رد باد در قیء معده بود اصل السوس چهار ماشه دارچینی عود مصطکی هر یک دو ماشه گل سرخ چهار ماشه دانه هیل سه ماشه در عرق بادیان عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله جوشانیده شربت سیب دو توله داخل کرده دهند و فلفل سیاه حلتیت خردل زعفران همه مساوی کوفته باشند خالص بقدر فندق تناول کنند زیر زبان داشتن مجرب و یا بگیرند هر دو درم کندر ده درم وبی پخته بیامیزند و حب سازند و مغز بادام تلخ تخم کتان بریان مغز چلغوزه مساوی سائیده حبها ساخته در دهن نگاه داشتن نیز معمول و مجرب است و یا مغز بادام مغز حب الصنوبر کبابه بزرکتان بریان هر واحد دو درم انیسون بادیان رب السوس صمغ عربی هر واحد یکدرم فانید ده درم بدستور حبها سازند و یا کتیرا صمغ عربی هر یک شش درم مویز یکدرم کندر چهار درم و نیم فلفل سفید بست عدد زعفران یکدرم رب السوس شش درم خرما سه عدد سفیده بیضه بقدر کفایت بدستور مرتب ساخته زیر زبان نگاهدارند یا خردل بریان مغز بادام تلخ فلفل دارفلفل زنجبیل بادیان هر یک یک درم زعفران نیم درم کوفته بیخته بگلاب سرشته حبها سازند و زیر زبان دارند و یا فلفل سیاه خردل زعفران قرنفل سنبل الطیب ... صمغ

برابر مجموع قند سفید بوزن همه بدستور حب ساخته در دهان نگاه دارند و دوا الحلتیت بخورند و یا فلفل خردل زعفران خولنجان عاقرقرحا بعسل سرشته بلیسند و از مجربات
مستعمله اطبای هند انیست که ادرک سه درم با قند سیاه کهنه پنج درم ناشتا هر روز بخورند و یا خولنجان زنجبیل مرچ فلفل سیاه خردل دارفلفل همه را کوفته
بیخته در آب برگ تنبول حبها بسته وقت حاجت در دهن داشته لعابش فرو برند و یا بگیرند ادرک و اندرون آن خالی کرده یکدرم حلتیت و یکدرم نمک سنگ
سائیده دران پر کرده قطعهٔ ادرک بران پوشیده در خمیر آرد گندم گرفته بخاکستر گرم نهند تا پخته شود هر روز بقدر ثلث درم ازان بخورند و یا برنج با قند سیاه
بپزند و وقت خواب شکم سیر خورده بعد از ساعتی دو قاشق آب نیم گرم نوشیده بخواب روند در سه روز آواز بکشاید و یا قدری حلتیت با آب گرم فرو برند و یا تخم ترب
کوفته با آب گرم ممزوج نموده بخورند و یا مغز تخم بلیله فلفل دراز نمک سنگ مساوی بعسل غلوله بسته هر روز یک توله تا دو هفته خورند و یا کبابه جو اکهار سائیده
بشهد آمیخته بلیسند غذا نخود آب باشیره حب قرطم و زرده بیضه و شوربا و حریره نخاله و مغز بادام و شهد بدهند و تلیین طبیعت بحقنه یا مسهلات نمایند
اگر احتیاج باشد و اخراج ماده بلعوقات کنند و صاحب شفاء الاسقام گوید که اگر برودت مع بلغم باشد علاج او همان ست که در ربو مسطورست و گاهی
احتیاج میشود بغلغل حلو و بطبیخ زوفا و اگر بلغم غلیظ باشد بعد نضج بحب غاریقون استفراغ نمایند و غرغره بغرغره خردل سازند و اگر از تری حنجره
باشد اصل السوس مقشر نیمکوفته بادیان نیمکوفته بیخ بادیان نیمکوفته پرسیاوشان نبات سفید در آب جوشانیده صاف نموده بنوشند و عوض نبات شهد درین نسخه
آمیخته غرغره کنند و انجیر زرد پنج عدد جوشانیده شهد سه توله داخل کرده نوشیدن نیز مفیدست و مربای زنجبیل دو توله و یا شونیز سه ماشه بعسل سرشته
بخورند و اگر قوی تر خواهند انیسون بیخ کرفس ایرسا صعتر بوده در جوشانده اول افزوده جرعه جرعه بنوشند و تخم شبت بیخ کبر نیز زیاده کرده
و شهد آمیخته بدان غرغره نمایند و حلبه مغز چلغوزه رب السوس میعه مرمکی سائیده با شهد خالص آمیخته بلیسند و انجیر و مویز و مغز پسته شوربا بان بخورند و استعمال
لعوقات مناسبه مثل لعوق کرنب و لعوق حب القطن و لعوق زنجبیل و لعوق انجیر نافعست غذا نخود آب با گوشت دراج و تیهو و سنگخوار و هر روز دانگی صبر با زرده بیضه
مرغ تحسی نمودن و فلفل سیاه بشهد سرشته حبها ساخته مدام در دهان داشتن سودمندست و خولنجان در دهن داشتن و خائیدن نیز بحة الصوت رطوبی
و نزلی را مجربست و حلتیت محلول با آب نیم گرم یا ماء العسل خوردن بدستور و جو کهنه بریان بقدر یک کف دست خوردن عجیب الاثرست و اگر حاجت تنقیه بود
بهر نضج این ماء الاصول دهند پوست بیخ بادیان و بیخ کاسنی و اصل السوس و اذخر هر یک هفت ماشه ایرسا انیسون اسطوخودوس هر یک چهار ماشه عنب الثعلب
نه ماشه جوشانیده اسطوخودوس منضج چهار توله داخل کرده پنج شش روز داده تنقیه بحب شبیار کنند باضافه سنا سه توله ترید سفید ریوند خطائی هر یک
نه ماشه زنجبیل سه ماشه و شربت اسطوخودوس علوسجان چهار توله و خیارشنبر و ترنجبین هر یک هفت توله روغن بادام هفت ماشه در ماء الاصول عوض
شربت منضج و غذا نان گندم ترید بشوربای مرغ دهند و روز دیگر ماء الاصول مذکور باضافه شربت بزوری حار چهار توله و تودرین یا حرف نه ماشه و همین
بمطاسه چهار مسهل نموده این غرغره کنند پوست بیخ بادیان اصل السوس تخم شبت انیسون بادیان هر یک نه ماشه در ماء العسل پخته و جهت تعدیل مرچ
زنجبیل بخورند و یا شونیز سه ماشه سوده در عسل یک توله بلیسند و انجیر هفت عدد جوش کرده عسل سه توله داخل کرده تجرع نمایند و دیگر لعوقات و غراغر بکار برند
و شیخ میفرماید جالیات که در انقطاع صوت رطوبی مذکور شد همه مفیدست و عنصل و عسل و روغن گاو منضج مفید بود و احساء آرد باقلا و برنجکابان و آرد کرسنه
نافع دانسته که در درجهٔ اول جلاست و کذلک اطریه و شیر لیس روغن زرد و عقید عنب و اصل السوس و رب السوس لیس با قلا العسل و طبیخ انجیر لیس و عنصل مانند آن
و صاحب کامل گوید که هرگاه بحوحت از رطوبت حادث شود و بان خشونت و حرارت نباشد باید که صاحبش و آبیکه دران انیسون و بادیان جوشانیده باشند
بقدری ماء العسل غرغره سازد و حریره از قطائف جواری بعسل و در روغن بادام ساخته بنوشند و یا آب مطبوخ بیخ سوسن آسمانجونی مع عسل و با قدری از فراسیون
و قنطوریون غرغره کنند و یا غرغره بخردل مضروب بعسل نمایند و لعوق حب القطن بدهند و اگر مدت مرض دراز گردد و بتدا استرخای حنجره و انقطاع صوت کشد ماء الاصول باید
پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک ده درم تخم کرفس بادیان انیسون هر یک چهار درم مصطگی سنبل الطیب هر یک یک نیم درم اسارون سالیخه هر
دو درم قنطوریون دقیق و غلیظ فطراسالیون بیخ سوسن هر یک سه درم اصل السوس مقشر نیمکوفته پنج درم انجیر سفید ده عدد مویز منقی بست درم در چهار رطل

آب با آتش ملائم بجوشانند تا بیک رطل آید چهار اوقیه از ان صاف کرده بوزن یکمثقال معجون قفی دران حل کرده نیمگرم بنوشانند و غذا شوربای دراج و تیهو و شبت و کمون و
روغن بادام شیرین ساخته و اکثر اوقات حب الصنوبر کبار با شکر و پسته و گاهی با بادام تلخ بخورند مسیحی گوید که اگر ثقل صوت از رطوبت باشد چندانکه بسبب او در حلق غرغره
پیدا شود بلعق خردل و جلاب غرغره سازند و یا فلفل و زنجبیل بعسل سرشته حب ساخته در دهن گیرند و فلفل حلتیت خردل مساوی بعسل سرشته بقدر فندق حب ساخته
هر روز سه بار در دهن گیرند و آنطاکی گوید که از مجربات ماء العسل و لعوق کرنب خصوصا بحلتیت و میعه و اکل حلاوات و مثل بادام و پسته و نیمبرشت بعسل ست و
نزد اهل هند مال کنگنی برنج خراسانی ناخواه خولنجان دار فلفل بشهد آمیخته بقدر یکدام صبح و شام لیسیدن بحۃ الصوت بلغمی را نافعست ع اگر از خشکی حنجره و قصبه ریه باشد لعابات نیمگرم
حسوات چرب دهند و لعاب بهدانه لعاب اسپغول در عرقیات برآورده همراه شربت بنفشه و شربت نیلوفر بیاشامند و یا لعاب اسپغول سه ماشه روغن بنفشه یک توله و شربت نیلوفر
چهار توله بدهند و ایضا ماء الشعیر بروغن بادام بنوشند و یا مطبوخ سپستان تخم خطمی خبازی هر یک سه درم با شکر ده درم بدهند در روغن بنفشه و روغن بادام اندک اندک
تجرع کنند و غرغره بدان سازند و آشامیدن شیره خرفه و شربت نیلوفر یا آب انار شیرین و ترنجبین برای دفع خشکی که از اغذیه و ادویه حریفه مالحه مخشنه بهم رسد نیز
مفیدست و بهدانه در دهان دارند و شوربای مرغ فربه و اسفاناخ و خبازی بروغن بادام و زرده بیضه نیمبرشت تناول نمایند و دیگر ادویه و اغذیه مرطبه چون شیر تازه و مسکه
باشکر و حریره سبوس گندم و بروغن و نبات در شیر پخته و یا آش کدو و کشک جو و یا آش نیشوق و یا ماء شیرین یا پاچه بزغاله و گوشت آن بخورند و کتیرا و نشاسته
صمغ عربی رب السوس مغز تخم کدو ی شیرین مغز تخم خیارین مساوی سوده حب ساخته در دهن دارند و اگر خواهند قدری نبات هم داخل نمایند و خشخاش را
سائیده با مسکه و شکر آمیخته مثل لعوق اندک اندک بلیسند و بهیدانه با اسپغول گیرند و لعوق لعابات نیز مفیدست و از روغن بنفشه و نشاسته و کتیرا و گل خطمی
و موم و پیه گرده بز قیروطی ساخته بر هیچ گلو و سینه نمایند و بهر چه در قسم آینده و در سعال یابس بیاید استعمال کنند ع اگر از کثرت آواز قوی و یا بیدار
بسیار باشد شیره مغز تخم کدو و شیره تخم خیارین در عرق عنب الثعلب برآورده شربت بنفشه آمیخته بنوشند و یا مغز تخم تربز و خربزه عوض خیارین
هر یک نه ماشه گرفته و خشخاش هفت ماشه مغز بادام چهار عدد و شربت صندل و انار هر یک دو توله عوض شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و یا
لعاب بهدانه بجلاب و یا ماء الشعیر بروغن بادام بیاشامند و از مسکه تازه گداخته و شکر یا از روغن بنفشه غرغره نمایند و از مغز تخم خیارین و مغز بادام و تخم خطمی
و کتیرا و مغز بهدانه و لعاب اسپغول لعوق ساخته بلیسند و یا مغز تخم کدو و نشاسته افزوده در لعاب اسپغول حب ساخته در دهن دارند و یا سپستان ده دانه
تخم خطمی تخم خبازی هر یک سه درم جوشانیده صاف کرده با شربت بنفشه ده درم جوشانیده لعوق سازند و کتیرا و نشاسته بران پاشیده بخورند و قیروطی که
در نوع عصبی گذشت بر سینه بمالند و صمغ عربی نشاسته کتیرا تخم خشخاش مغز تخم کدو بنفشه رب السوس سائیده بلعاب اسپغول حبها بزرگ و پهن ساخته پیوسته
در دهان دارند و حریره که از شیر تازه و نشاسته و روغن بادام و شکر سفید ساخته باشند تناول نمایند و زرده بیضه نیمبرشت بی نمک و شیر برنج
و فرنی با بادام و اطریه و شوربای مرمق و اسفاناخ و خبازی بخورند و آب نیمگرم استحمام کنند و خواب خصوصا بر پشت و راحت اختیار کنند و دیگر اشیاء
ملینه مرطبه مزیل خشونت لعل آرند و بقول فولس و رازی محل منقوع در عسل بحۃ الصوت حادث عقب صیاح را نافع و اگر ماده نزول نماید و ورم دور پیدا
کند فصد کنند و بعلاج خناق حار رجوع نمایند و حبوب ملینه منضجه و کذلک غراغر و لعوقات ملینه که از ان علاج خناق حار نمایند نافعست درین نوع
و همچنین احسار جامع تغریه و جلا بلا لذع مثل آنکه از آرد باقلا و بزرکتان ساخته باشند و قوی تر از ین صمغ لطم ست و شراب در ابتدای بحۃ الصوت
ورمی مضرست و در انتها شراب حلو جائز داشته اند و ترب مطبوخ و مری نفع میکند و بولس گفته که چون این مرض از ورم حار قصبه یا حنجره یا هر دو باشد
باید که اول استعمال علاج مسکن کنند مثل ادویه که بگیرند منفج و کتیرا و صمغ عربی و نشاسته و تمر و سم آبیکه دران این تر و رب السوس منفج پخته باشند
تا مثل عسل در قوام باشد و حب سعال زیر زبان نگاهدارند و چون درورم تخفیف گردد احساء یکه بعسل و کرنب و کراث مطبوخ سازند استعمال
نمایند و از ادویه که اندک اندک بکار میبرند مثل رب متخذ از لبنی و کندر و اصل السوس و علک البطم و میعه و فلفل و قنه و دارچینی و سلیخه و
امثال آنست و گیلانی می نویسد که اگر بحۃ الصوت از کثرت صیاح بنا بر تسییل حرارت رطوبات را بسوی حنجره و قصبه عارض گردد بگیرند

انجیر و لفاح و صمغ مساوی و مطبوخ تمر هندی اندک اندک هر روز دو بار وقت خلاء معده تناول نمایند و حریره لباب قمح و کشک شعیر در روغن بادام و زعفران و کذا شیر تازه و شوربای ماکیان فربه و اسفاناخ و اطریه و حسای معروفه و لعوقات بخورند و حبوب ملینه صدر و حلق در دهان گیرند و کذا انگور مائل بشیرینی نیز و سائر اغذیه استعمال نمایند و آنچه در انقطاع صوت گذشت خصوصاً دوا المحلتیت بزعفران نافع است و بخوردی گوید که گاهی بحة الصوت بسبب کثرت امتلای بدن از خون یا امتلای قصبه ریه افتد و اعراض آن سرخی رنگ و غلظ قاروره و سرخی او و تشنگی و عظم نبض و شیرینی دهن است و علاجش فصد باسلیق و حجامت و اخراج خون بقدر قوت و نوشیدن شربت عناب و شربت خشخاش و خمیره بنفشه بلعاب بهدانه و غذا مزوره ماش با مغز بادام و کدو و هم او گوید که اگر سبب او ورم حنجره یا قصبه ریه باشد مسهل مرضی جلاب سپستان و تخم خطمی و خبازی با خمیره بنفشه بدهند و غذا از آرد گندم و باقلا با مغز بادام و شکر سازند و تمریخ صدر و قصبه ریه بقیروطی معمول از روغن بادام و نشاسته و کثیرا و برگ خطمی نمایند انتهی و در بعضی [illegible] بعد از خروج [illegible] است بحة گرفتگی آواز از اسرنج یعنی سفیده در مختفی میسوزانند و از آن گرفتگی آواز با اختفا نیست و دود او در سینه و [illegible] زبان [illegible] سیاهی و تیرگی آن [illegible] پدید آید و گویند که از خوردن [illegible] عوارض رو نماید و علاجش آنست که چیزی سوخته که بر سر فتیله چراغ سیاه شده و آنرا بفارسی گل چراغ گویند با برگ تنبول پیچیده بخورند که قی آید و آواز میکشاید و گویند که ادرک تنها یا با برگ پان خاییدن و آب او بلع نمودن هر روز تا یک هفته رفع [illegible] سینه [illegible] نماید و کذا برگ [illegible] خاییدن و یا مطبوخ آن غرغره کردن نافع و گویند که اگر مزاج گرم باشد سکنجبین بسیار ترش و آب برف [illegible] بکرات [illegible] حرارت و اگر مزاج سرد باشد مطبوخ [illegible] و شلجم و غیره قی نمایند و مسهل مناسب که در آن ادویه ذی تریاقیت باشد مثل [illegible] آرند و بعد [illegible] تعدیل مزاج شربت [illegible] در ماء اللحم ساده یا در عرق [illegible] دهند و غذا کباب دراج بروغن گاو پخته بنان [illegible] و [illegible] خوردن آن [illegible] باشد علاج [illegible] ذکر او در بحة الصوت [illegible] بقول شیخ خاییدن کباب [illegible] صوت خشن و کذا [illegible] آب انار شیرین [illegible] و از ادویه حافظ الاست صوت خشن و مصفی آن [illegible] و سپستان و شربت عسل [illegible] و از ادویه حاره [illegible] و حلتیت و فلفل [illegible] الخطمی [illegible] عنصل و شربت [illegible] اگر از حرارت و یبوست باشد و از ادویه بارده [illegible] تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و مغز تخم کدو و نشاسته و کثیرا و صمغ و لعاب اسپغول و شربت انار شیرین و جلاب و رب السوس و [illegible] از صالح ترین [illegible] و کذا شیر تازه و بقول انطاکی اگر آب ترب [illegible] و آب انجیر [illegible] و کرفس [illegible] تخم کرفس [illegible] و با شیر [illegible] بخورند مجرب است و بقول [illegible] خوردن کرنب و نوشیدن طبیخ او [illegible] است و حلتیت با [illegible] حل کرده تجرع نمودن بحة الصوت را [illegible] نفع میکند [illegible] ماکیان مفید [illegible] نیشکر مشوی و بقول بعضی نوشیدن آب او گرم [illegible] روغن بادام مفید بحة الصوت است و کذا از [illegible] و زعفران و رب السوس و مغز [illegible] کلان [illegible] و عسل حب ساخته در دهن داشتن و خوردن ثوم خام یا مشوی یا مطبوخ و کذا [illegible] و کذا [illegible] و کذا اسفرجل و کذا [illegible] و نوشیدن [illegible] و یا [illegible] و [illegible] و ماکیان و کلنگ و دراج و سلوی [illegible] و خوردن عناب و نوشیدن طبیخ او و کذا [illegible] و شرب [illegible] و رب السوس [illegible] و کذا [illegible] قطران بران [illegible] مفید بحة الصوت است

صوت خشن سبب درشتی آواز اختلاف وضع سطح حنجره و قصبه ریه است که از سردی حنجره و از شدت گی [illegible] صوت و از عروض [illegible] و از جفاف رطوبت آن و از کثرت ترنم و سرد [illegible] قطع [illegible] و بیداری مفرط و از جماع بسیار حادث گردد پس تشخیص این اسباب باستفسار تقدم آن از مریض نمایند علاج از اسباب موجبه و اغذیه مخشنه اجتناب نمایند و هر چه از ملینات در اقسام بحة الصوت گذشت حسب سبب بکار برند و تناول انجیر تازه و خشک و مویز منقی خصوص در روغن بادام تر کرده عظیم النفع است و آنچه از قطع [illegible] باشد [illegible] با هم چند آن عسل چندان [illegible] و شود پس با آب گرم آمیخته غرغره کنند [illegible] و [illegible] تازه او است صوت قصیر سببش قصر نفس است علاج تدریج [illegible] نفس نمایند [illegible] عادت [illegible] نفس کنند [illegible]

سلعه بالفتح خراجی [illegible] سنگ شکن

دم بود آواز در گلش و حمام گرم و هر آنچه مستدعی نفس و تحلیل آن گردد بعمل آرند و بعد خروج از حمام چیزی لطیف تناول نمایند و اطعمه لطیفه و خواب بسیار نافع است
صوت غلیظ بسبب امتلاء مجاری صوت است از رطوبت و ارخای آلات آواز قوی بسیار یا کثرت دمیدن نای و بوق علاج هرچه در انقطاع صوت [illegible] گذشته بکار برند
صوت دقیق یعنی آواز باریک سبب او ضد اسباب صوت غلیظ است و بیداری و اعیا و ترحم خصوصا بعد از طعام و ریاضت متعب و ادمان استفراغات و گاه سبب [illegible]
آواز را دقیق کند چون [illegible] زنان و خواجه سرایان علاج دعت و سکون و ریاضت معتدل اختیار نمایند که بدن فربه گردد و با قوتهای مرطبه [illegible]
و مغز بادام [illegible] سریع الهضم چون زرده بیضه نیمبرشت با نبات سلیمانی و با نبات بخورند [illegible]
دهان آن تناول کنند و حمام معتدل هر صبح استعمال کنند و از خوردن ترشیها [illegible] و آب کشیر [illegible] و آنچه از سردی باشد [illegible] گذشته بکار برند
و با غذیه که [illegible] صوت کدر مظلم یعنی آواز تیره و تاریک و آن آواز لیست مشابه با آواز [illegible] بعض اسباب [illegible]
[illegible] علاج ریاضت و مسابقت [illegible] نفس و مالش پهلو و سینه بخرقه خشن و تعریق در حمام نمایند و اغذیه ملطفه [illegible]
[illegible] استعمال کنند و غرغره بخردل [illegible] صوت مرتعش یعنی آواز لرزان و آن [illegible]
و آن دایم بود [illegible] و آن گاه باشد و گاهی نه و سبب ارتعاش صوت ماده غلیظ است که در عضل قصبه [illegible] اسباب و علاج او همان است که [illegible]
[illegible] حل کرده بنوشند [illegible] غرغره کنند و اغذیه ملطفه [illegible]
[illegible] و ماهی شور بخورند و حب خردل در دهن دارند و گویند که بهترین اغذیه مقویات مثل [illegible]

امراض ریه و صدر یعنی شش و سینه

[illegible] امراض مختصه باعضای متشابه الاجزا و امراض آلیه و خصوصا سده در عروق آن و اجزای قصبات [illegible]
اسباب [illegible] امراض مشترکه [illegible] سوء تنفس و عسر النفس و تقلص النفس
و ضیق النفس و انتصاب النفس و ربو و بهر و سعال و خرخره و نفث الدم و ذات الریه و اورام [illegible] و اجتماع آب در ریه [illegible]
و [illegible] الریه و اوجاع صدر و ذات الجنب و خانق [illegible] و ذات الصدر و ذات العرض و برسام [illegible] حجاب [illegible] الصدر [illegible]
[illegible] بسبب کثرت نوازل خصوصا [illegible] بعد [illegible] شمالی یابس و جمله هوای بارد [illegible] گرم [illegible]
[illegible] باشد و اکثر امراض ریه با امراض [illegible] چنانچه شدت برد و شدت حرارت [illegible] و همچنین امراض حجاب [illegible] طریق تشخیص امزجه ریه
باید که آواز مریض گوش دارند اگر آواز عظیم و ثقیل باشد و نفس عظیم یا متضاعف گرم و سینه وسیع و عظم نبض و در اکثر با لبیب سعال یابس بود و از کثرت [illegible] گرم
و افراط عطش [illegible] زیاده از آب تسکین یابد سوال کنند که این نشان مزاج حار است و اگر آواز و نفس صغیر و باریک باشد و سینه تنگ و بارد و سعال بود
حال [illegible] و کثرت تولد بلغم و خروج آن پرسند که این آثار مزاج بارد است و اگر بحوحت صوت و عجز از ارتفاع صوت و با کثرت فضول [illegible]
و خرخره سینه و [illegible] پلک و ترهل و جع و نرمی نبض و عدم تشنگی باشد دلالت بر مزاج رطب کند و اگر آواز خشن همچون آواز کلنگ [illegible]
یابس و خصوصا در حالت گرسنگی و تشنگی و لاغری بدن و سرعت و تواتر نبض با صلابت و در اکثر بارد بود باشد دلیل مزاج یابس بود [illegible] مزاج گاه
[illegible] طبیعی [illegible] باشد و گاه عرضی و فرق میان هر دو چنان کنند که اگر مزاج طبیعی باشد علامت او بالطبع واقع شود و همیشه ظاهر باشد نه آنکه بسبب عارضی پیدا
گردد و اگر عرضی بود علامات او نیز عرضی باشد و در حالت تغیر مزاج حادث گردیده باشد مگر آنکه علامتی از جنس آن باشد که [illegible] بالطبع فقط که
در [illegible] صورت آن علامت مزاج طبیعی باشد مثال آن عظم صدر یا صغر اوست که این نباشد مگر طبیعی [illegible] دال بر احوال صدر و ریه [illegible]
در حرارت و برودت و عظم و صغر و سهولت و عسر و نتن رایحه و غیر اینها از احوال آن و کذلک آواز نیز [illegible] دلالت می نماید بر آنکه آفت
در عضل [illegible] و [illegible] بر آنکه در عضل [illegible] اگر آفت در عضل باشد و نیز سعال [illegible] نبض [illegible] می نماید کیفیت دلائل [illegible]

وسعال و نفث عنقریب ظاهر شود و کیفیت دلائل صوت مسطور شد و نبض آنچه واجب است کند بحسب امزجه و امراض و رتبه آن مضبوط است و چون ریه مجاور قلب است استدلال از احوال آن بر احوال این قوی تر است و نفس دلالت میکند بر احوال ریه بتوسط و دلالت او بر احوال قلب است و نبض اول دلائل است بر آنچه متصل شده است بشرایین قصبه ریه است و سعال نیز دال ترین دلائل است بر آنچه متصل بقصبه و لحمیت ریه است و احساس ثقل در سینه دلیل خاص است بر آنکه ماده در ریه است و احساس لذع و نخس دلیل خاص است بر آنکه ماده در اغشیه و عضلات است و فرق درین هر دو آنست که نخس و تمدد بعض از سعال اکثر بود و ایضاً اگر وجع مائل بسوی باطن باشد در اغشیه بود و اگر بسوی ظاهر مائل تر باشد در عضلات بود و خروج نفث بسعال خفیف و آسانی دلیل آن باشد که ماده قریب از اعالی قصبه و حوالی آنست و برآمدن نفث بدشواری و سعال شدید دلیل آنست که ماده غائر در قعر ریه است و گاه با آفات اعضای صدر و ریه علامات اعضای

بعیده مثل درد آورد اورام حجب صدر و خشکی خنجره و اورام ریه میباشد

علاج کلی امراض ریه

باید که تأمل نمایند آنچه در باب ربو و اقسام تنفس ذکر یافت و از ان نقل کنند بغیر آن از امراضی که در سبب مشارک آنند و گاه ریاضت ریه مثل آواز بلند و نفس عالی نافع و میباشد بشدت بجهت تلطیف فضول آن کرده میشود و برای استعمال ادویه صدریه توقی خاص است یعنی باید که از قبیل حبوب و لعوقات استعمال نمایند و در اکثر امر در دهان نگاه دارند و آنچه از ان تحلل گردد بتدریج اندک اندک فرو برند تا مدت عبور آن در مجاری قصبه ریه طول کشد خصوصاً وقتیکه بر پشت بخوابند و تمامی عضلات متصله ریه و قصبه او ارخا یابند و اقرب وجوه اماله فضول ریه جانبی است که قریب بمجری است و از ینجهت بلغم انتفاع کثیر حاصل گردد اگر ازان مانعی نباشد و موادی که در ریه حاصل میگردد گاه از جنس رطوبت میباشد و گاه از جنس قیح و چرک و گاه از جنس خون و مواد حاره که رقیقه و گاه دشوار میباشد انتفاث و انزفاع مواد ریه بجهت غلظت و لزوجت او که نرم نمیگردد تا فعل دافع قبول کند و یا بجهت رقت او که ریه دافعه لزوم او نماید بسعال بلکه رطوبت از ریح لعقب می ماند پس ریح ازان جدا میگردد و بغیر قلع و آن بجای خود باشد و یا بجهت شدت کثرت مقدار آن که هر چند دفع نماید باز باقی می ماند و هنگامی که اخلاط صدریه غلیظ باشند مبالغه در تخفیف آنها نه نمایند بلکه مشغول بتلیین و تقطیع آنها مع تحلیل بعد از اگر وقت تقطیع اهم از تحلیل بود یعنی عنایت تقطیع زیاده تر از تحلیل باشد و باید که در جمیع این ادویه ماء العسل داخل نمایند زیرا که دران قوت ناقده و جالیه و ملینه است و ایضاً اولی آنست که ادویه صدریه بیشتر در لعوقات لذیذه باشند و ادویه صدریه مفرده و مرکبه آنست که منقی صدر باشند و آنرا مراتب است مرتبه اولی مثل باقلا و ماء العسل و تخم کتان بریان و با دام و شراب حلو است و از ادویه بارده تخم خیارین و تخم خربزه و تخم کدو است و اگر بروغن زرد اقتصار کنند انضاج او بیشتر از تنقیه او باشد و اگر آنرا بعسل و با دام تلخ بیامیزند تنقیه او زیاده تر از انضاج گردد و قوی تر ازان علک البطم و بادام تلخ و سکنجبین عنصلی و حلبه و کندر و تمر هندی است و قوی تر ازینها زوفا و فلفل و کرسنه و بیخ سوسن و بیخ جاوشیر و جندبیدستر بالعسل و عنصل مشوی سوده بالعسل سرشته و قنطوریون کبیر و زراوند دحرج و شونیز و کرمیکه زیر جراد باشد برغوث یا در تنور خشک کرده حتی که سفید گردد بالعسل سرشته و همچنین ارسن و جز ادویه داخل نمایند و آب او شدید النفع است و ریوند محملا آنست که تسهیل نفث نماید و سیما تیوه شدید المنفعت است و بلبوس نافع و منقی بسیار است خصوصاً خام و بعده آنچه یکبار بریان نموده باشند و زعفران تقویت آلات تنفس و تسهیل نفث بسیار کند و این ادویه صلابت شرب و هم ضماد دارند و از ادویه مرکبه حب افلاطون آن حب سبعه است و شربت زوفا و نسخ مختلفات و دواء اندروماخس و دواء اسقلیناوس و دوای جالینوس و شربت خشخاش نسخه ها و خصوصاً چون ماده شدید الرقت باشد که آن مغلظ و معدل قوام و معین بر اخراج نفث است و دواء امغناوس و دوای بلادر و سلیلجات و آنچه تنقیه اخلاط غلیظ و رده کند آنست که بگیرند سکبینج و مر هر واحد مثقال قردمانا دو مثقال افیون مثقال جندبیدستر مثقال بشراب حلو سرشته نیم مثقال بخورند و اگر مقدار افیون کم از نیم مثقال کنند بهتر است و آنچه مجرب است کندر چهار جزو مر دو جزو لسان الثور سه جزو کوبیده با مفخج بپزند که مثل عسل گردد و لیسند و یا عصاره کرنب بمثل او عسل با آتش ملایم بپزند تا منعقد گردد و ایضاً از مر و فلفل و تخم انجره و سکبینج و خردل همه را ساخته صبح و شب وقت خواب بخورند و ایضاً خردل یکدرم بورق نیم قیراط قثاء الحمار افیون هر واحد یک نیم قیراط یک شربت کنند اخراج فضول کثیر نماید و تنقیه بلا اذیت کند و از ادویه قویه زنجبیل

انیست که مجروش و خردل و تخم انجره و عصاره قثاء الحمار و انیسون جمله بعسل بسرشند و بر آخلاط مائل بحرارت حلبه ده اوقیه بزر کتان یک نیم اوقیه کرسنه نیم اوقیه مغز فندق نیم اوقیه رب السوس دو اوقیه جمله را سوده بروغن بادام لت کرده بعسل بیامیزند و آیضاً سپستان و انجیر سفید و مویز منقی و اصل السوس و پرسیاوشان در آب خوب جوشش داده بنوشند و اگر درین آب لبسفائج بجوشانند نافع بود و بدانند که اکثر محتبس میگردد چیزی در صدر و آن قابل انتفاث میباشد مگر قوت از ان ضعیف بود درین هنگام واجب ست که بعطاس استعانت نماید

کلام کلی در نفس

بدانکه نفس عبارت از حرکت انقباضی و انبساطی آلات تنفس ست که آن اتمام می یابد بدو حرکت و دو سکون میان آنها که از ان دو حرکت یکی حرکت انبساطی جاذب نسیم بارد و دوم انقباضی دافع هوای گرم و اجزای محترقه روح ست و از ان دو سکون یکی سکون ظاهری میان آخر انبساط و اول انقباض و دوم سکون باطنی که میان آخر انقباض و اول انبساط ست بر قیاس امر نبض مگر آنکه حرکت نفس ارادی ست ممکن ست که انسان آنرا تغیر دهد بارادهٔ خود از مجرای طبیعی و حرکت نبض طبیعی صرف غیر ارادی ست یعنی کسی تواند بارادهٔ آنرا متغیر گرداند از مجرای طبیعی و فائدهٔ تنفس همچون نبض ترویح روح حیوانی ست بجذب نسیم بارد از خارج و دفع بخار دخانی و حرکت تنفس معتدل طبیعی خالی از آفت اتمام می یابد بحرکت حجاب فقط و اگر احتیاج بزیادتی افتد حرکت حجاب تنها بدان دفا نماید و باعضلات صدر مشارکت شوند مثلاً هرگاه خواهد که نفس عالی شاهق کشد که محتاج بجذب و دفع هوای بسیار ست لامحاله حجاب و عضلات صدر تمامی یا بعض او حسب حاجت بحرکت درمی آیند و از اینجاست که در هنگام بلند خواندن تا دیر و یا فریاد یا دیر یکبالی در آنها هم میرسد و آواز گرفتگی و اسباب تنفس متغیر مانند نبض سه گونه است یعنی فاعل و آلت و حاجت فاعل قوت حیوانی ست و آلت حنجره و حلق و شش و حجاب و عضلات سینه و عضلات اضلاع سینه و حاجت جذب هوای تازه و اخراج هوای گرم و دخانی ست هرگاه که این هرسه اسباب بر حال طبیعی باشد نفس معتدل و طبیعی بود و هرگاه که یک یا دو سبب از این اسباب ثلثه از حال طبیعی متغیر شود از اقسام نفس غیر طبیعی پیدا آید و آن عظیم و صغیر و شدید و شاهق و ضیق و طویل و قصیر و سریع و بطی و متواتر و متفاوت و حار و بارد و متصل و منقطع و مرتعش و مختلف و متشاعف و منتصب و منتن و خناقی و متکره و ذو فترات و منتصف و عسیر و متحری و سریع متتابع و متکاثر و دال بر امور محموده و یا مذمومه و از نبها هر یک را اسباب ست و هر واحد دلیل ست بر امری خاص و بحسب اختلاف امزجه و اسنان و اجناس و عوارض هر یند و نفسا نیه مختلف میگردد مانند نبض و چه آنکه آفاتی که در اعضای نفس عارض شوند و از انها در نفس داخل کرده یا در اعضای نفس اولاً و بالذات باشند بغیر آنکه اولاً در عضو دیگر که نوعی از مبدئیت برای افعال این اعضا داشته باشد عارض شوند و یا در مبادی آن اعضا و یا در اعضای مشارکت باشد بمجاورت مثلاً آفت ... و اعضای نفس حنجره ست و ریه و قصبه و عروق خشنه و شرایین و حجاب و عضل صدر و صدر نفسه پس آفت گاهی در صدر نفسه بهم رسد اگر ضیق و صغیر باشد و بدان جهت در نفس آفت حادث گردد و آنها مبادی آنها دماغ و نخاع باشند زیرا که منبت حجاب اند و اما اعضای مشارکه آنها بمجاورت مثل معده و کبد و رحم و امعا و سائر احشا اند و آن آفات یا سوء مزاج مضعف حار یا بارد یا رطب یا یابس ست و هر کدام از انها ساذج باشد یا مادی از خلط محتبس در ان و یا منصب بسوی آن بسیار لزج یا غلیظ و مده و قیح منجمله مادهٔ مذکور ست درینجا و یا از ریح و یا نجار و یا مرض آلی یعنی مرض ترکیب ست از فالج و تشنج و یا انحلال فرد یعنی مرض تفرق اتصال از گسیخته شدن و شگافته گشتن و یا متعفن و متقرح و متآکل شدن و یا از ورم بارد و یا حار یا صلب و یا از جرح شدید و بدانکه نفس قوی ترین دلائل ست بر احوال امراض باطنیه و قائم مقام نبض ست بعد مراعات عادت در ان چنانکه رعایت امر طبیعی معتاد در نبض نیز کرده میشود زیرا که هر انسان را نفسی لائق سن و فصل و بلد و غیره میباشد و کذا لک نفس آن مرد طبیعی ست و ایلاقی و جرجانی چنین نوشته اند که سبب تغیر نفس از حال طبیعی آفتی باشد که در شش و سینه افتد و آفت این هر دو از دو حال بیرون نباشد یا خاص درین دو اندام افتد یا بمشارکت اندامی دیگر افتد آنچه خاص سینه و شش را افتد چهار گونه باشد سوء مزاج ساذج و مادی و ورم و سده و تفرق اتصال و گاه سوء مزاج رطب بدان حد رسد که تشنج امتلائی تولد کند یا در عضلهای حنجره و حلقوم یا در عضلات سینه و پهلو و در غشیه و رباطها...

این اعضا استرخا پدید آید و گاهی سوء مزاج یابس بدان حد رسد که تشنج یابس پیدا شود و نفس دشوار گردد و سبب آن سده ریه و صدر یا اجتماع فضلات در فضای ریه و فضای
صدر باشد و این اخلاط یا بلغم باشد یا قیح یا خون و تفرق اتصال از قرحه و جز آن در ریه یا انقطاع عروق و انشقاق او یا نفث دم به
اخراج تولد کند و جراحتی که سینه و ریه را مخصوص باشد بدون سرفه نبود اگرچه بی ماده باشد و آفتی که بمشارکت عضوی دیگر باشد یا بمشارکت دماغ بود
چنانچه در صرع و سکته یا بمشارکت نخاع چنانچه در تشنج و استرخا یا بمشارکت قلب که در آن نوعی از انواع سوء مزاج یا آفتی دیگر پدید آید لیکن سوء مزاج ممکن العلاج است
و آفات دیگر مثل ورم و تفرق اتصال قلب علاج نپذیرد و نفس زود باطل گردد و آدمی هلاک شود و یا بمشارکت دیگر احشا مثل معده و رحم و کبد این نیز
بسبب سوء مزاج و انواع اورام و تفرق اتصال باشد لیکن ورم احشا علاج پذیرد و مهلت علاج دهد و آفت نفس باندازه آفت باشد و یا بمشارکت جمیع بدن
و این در تپ بود و گاه تغیر نفس بسبب ضعف عضلات صدر باشد و این ناتمام را الحال اکنون اقسام نفس که مسطور شد مع اسباب و دلائل آنها جدا جدا ذکر کرده میشود

نفس عظیم

عبارت از انجذاب هوای بسیار است بیکبار و فعل زیاده از مقدار معتدل که منبسط گردد بآن اعضای نفس بجمیع جهات انبساط وافر و همچنین دفع بخار دخانی بیکبار دفعه
و سبب آن همان اسباب ثلثه نفس عظیم است یعنی قوت قوت و شدت حاجت و مطاوعت آله و این دال بر کمال صحت بدن و تقویت روح حیوانی و حرارت غریزیه است
و نفس صغیر ضد نفس عظیم است و گاه میرساند شدت حرکت اعضای نفس جهت استنشاق بطریق انبساط حرکت از قدام تیز قوتین و از خلف بکتفین و از هر دو
جانب بعظم لحم کتف و گاه استعانت می نماید بحجاب در اکثر احوال و گاهی مختلف میگردد حال در انقباض و انبساط از جهت عظم و صغر پس گاه انقباض
عظیم تر از انبساط و گاه انبساط عظیم تر از انقباض میباشد و این بحسب ماده و احتیاج است بهر یک که احتیاج قوی تر باشد حرکت آن نیز عظیم تر میباشد یعنی اگر
احتیاج بنفض بخار دخانی زیاده باشد بسبب کثرت کمیت و یا حدت کیفیت انقباض عظیم نفسی میباشد و اگر احتیاج باطفای نائره بیشتر باشد انبساط عظیم
میباشد و چون اتفاق افتد در انسانی که غیر عظیم الاستنشاق باشد یا صغیر الاستنشاق و عظیم الاستخراج نفس بود دلیل آنست که حرارت غریزیه
او ناقص و غیر بیماد زائد است و جالینوس در تشریح کبیر گفته مادامیکه حیوان صحیح باشد در هنگام نفس حرکت می نماید اسفل صدر او فقط و چون حرکت شدید و یا او را
تپ عارض گردد حرکت می نماید عضلی که میان اضلاع او است و چون شدت حاجت زیاده ازین بهم رسد حرکت میکند اعالی صدر او نیز و اسباب حرکت این
اعضا بعنف چهار امر است یکی شدت حاجت بنا بر التهاب حرارت نواحی قلب و ریه دوم ضعف عضله محرکه خواه در نفس خود ضعیف باشد و یا بمشارکت
اصول ضعیف گردد مثل ضعفی که در آخر دق و سل و جمع مده بهم میرسد که ضعیف میگرداند قوت آنرا و یا بجهت علت آلیه که مختص بآن باشد و یا بمشارکت
تشنجی که عارض گردد و یا فالج و یا سوء مزاج و یا ورم و یا غیر آن سوم مانعی که عارض عضل گردد و مانع انبساط آن شود مثل امتلای معده از اغذیه و یا ریاح چون
از حد درگذرد و مانع میان حجاب و انبساط گردد و بتنهائی نتواند که منبسط شود چهارم ضیق منافذ حنجره و جداول قصبه و شرائین و آنچه متصل بآنهاست از منافذ نفس
مثل تخلخل ریه که چون ممتلی گردد از اخلاط و یا در آن سده و ورم بهم رسد و همچنین مردم صاحبان ربو و مده و ذات الریه اند و از جمله اموریکه محتاج بنفس عظیم است
بسبب غفلت از حاجت و قلت حاجت است حتی که طول کشد مدت میان تنفسین و احتیاج افتد بسوی نفس عظیم برای تلافی آنچه در آن تقصیر واقع شده مثل نفس
صاحب اختلاط عقل اگر قلب او بسیار بارد نباشد که بر بیگر دو از آن بعده امعان میکند در آن و از جمله ازین حاجت عظم نفس نائم است زیرا که در نوم بسبب کثرت
انجذاب حرارت بجانب غفلت از اخراج نفس بارادة لا محاله محتاج بنفس عظیم میگردد و همچنین کسیکه مزاج قلب او بسیار گرم نباشد که تقاضای تواتر نماید و دافعت نماید آنرا
حتی المقدور و بعد از آن تلافی نماید بعظم آنرا که بجا افعت فرصت کرده بالجمله علاماتیکه بدان فرق میکنند میان اسباب حرکت جمله صدر آنست که اگر آن بسبب کثرت حاجت
باشد و قوت قوی بود تنفس بسیار و راد خالی بود و در نقطه او باشد و ملمس هوای خارج مندفع برد کردن نفس حار ملتهب بود و نبض نیز عظیم و دال بر حرارت باشد و آثار
التهاب در صدر و وجه و چشم و زبان و خشونت آن و دیگر از اسباب حرارت موجود بود و اگر سبب او در عظم نفس شدت حاجت نباشد و این علامات یافته نشود و قوت ساقط هم
که نتواند که بسط تام و بسبب ضیق منافذ مذکوره باشد و اگر اعضا تام مهیای حرکت باشند و حرکت نمایند بقدر حاجت و منبسط گردند بانبساط تام و لقدر

حاجت بلکه نفس از منخرین بر آید و عند و نفس نفخه هم نباشد دلیل آنست که قوت محرکه عضل باقی ست و چون ضیق از رطوبت در قصبه و اعضای قریبه او باشد
مع علامات ضیق خرخره در نفس باشد و صاحب آن به تنخنخ محتاج بود و این علامت زیاده بر علامت ضیق نفس کلی ست و اگر چنین نباشد دلیل آنست که ماده
زیاده غوص نموده از آن ضیق خرخری دفعةً حادث شود و نشان سیلان ماده نوازل است که بغور ریه ست و یا سیلان ماده و قیح از عضوی و نفث بسوی ریه و گاه قصبه باشد
نفس شدید و او آنست که نفس را با عظم و سرعت و تکلف کشند بسبب قوت قوت و شدت حاجت و عدم مطاوعت آله و این مخیله نفس عظیم ست که هر دو احدی از انقباض و انبساط
بقوت قویه باشد و اینجا شناخته میشود و باین طور که قطعه پنبه منفوش را که قریب بینی گذارند بشدت جذب و دفع آن نماید نفس شاهق یعنی نفس بلند و آن قسمی از نفس عظیم است
که محتاج میشود در آن تحریک اعالی عضلات صدر و نمیرسد حاجت در آن تحریک حجاب و اسافل عضل صدر و این را النفس العالی نیز گویند و این یا بسبب شدت حاجت یا بسبب
انسداد منفذ و یا بسبب عدم تمکن حجاب و اسافل صدر بر حرکت بجهت عروض آفتی باشد و اکثر این نوع نفس در حمیات و بائیه حادث میشود نفس صغیر و او مقابل نفس
عظیم ست که جذب و استنشاق هوا کمتر از مقدار معتدل نماید و آن انبساط اعضای نفس در جهات کمتر از معتاد واقع شود و همچنین اخراج بخار و خانی کمتر از
معتدل و سببش ضد هر سبب نفس عظیم ست و یا آفت عارض آلات نفس که بجهت آن عاجز باشند از حرکت عظیم و این نفس دلالت بر ضعف قوت نماید اگر
متواتر بود و بر قلت حاجت چون مع تفاوت بود و از جهت دیگر دلالت میکند بر انطفای حار غریزی و اگر این در امراض حاره باشد دلالت بر موت کند
و شیخ می فرماید که گاهی صغیر میشود نفس بسبب وجع چون حائل گردد وجع میان اعضای نفس و حرکات آن بطوریکه چون حجاب بتمام انبساط منبسط گردد آزار اعضا
و وجع شدید در اعضای نواحی صدر یا در معده و نواحی آن لازم شود و این را لابد است که مع ضعف تواتر او سریع باشد و چون قوت ضعیف شود و تحریک
و در زمانه قصیر آنرا ممکن بود و گاهی نفس صغیر میشود و یا بسبب ضیق منفذ و نفس بآن صغیر گردد بایمعنی که آنچه از هوا داخل و خارج شود اندک باشد و اما حرکت
حجاب و صدر در غیر قوت عظیم باشد و یا بسبب ضیق صدر در خلقت و باین نفس صغیر گردد و چون حجاب نیز صغیر باشد و این نیز سریع بود و گاهی متواتر شود
اگر حاجت شدید گردد و چون با آن تفاوت نزدیک باشد و بر موت قوت دلالت کند و چون با آن تواتر مقارن گردد دلالت نماید بر وجع اعضای نفس و قریب او از معده و
مانند آن و یا بر تروح و اورام این اعضا لا سیما چون مع تواتر سرعت باشد و الا گاهی بسبب ضعف قوت باشد و علامات اسباب نفس صغیر مقابل اسباب نفس عظیم
بعینها معلوم گردد و آنچه صغر او از وجع باشد نه از ضیق وجود وجع بر آن دلالت کند و ایضاً صاحب وجع اگر احتمال وجع کند و بر آن صبر نماید ممکن ست که نفس هم در اعظم
گرداند و معذلک گاهی در میان نفس از نفس عظیم واقع شود بجهت شدت حاجت و یا غفلت از وجع و صغر حادث از ضیق خلاف این باشد در جمیع امور نفس طویل و او آنست
که طول کنند در آن مدت تحریک هوا در استنشاق او و در دادن تا آنکه قوت تصرف کند در هوای بسیار سبب آن قلت حاجت ست و گاهی منع میکند از عظیم سریع وجع یا ضیق پس
طویل در استیفای مبلغ مستنشق مبلغ عظیم سریع قائم مقام آن هر دو گردد و اکثر باضیق مجاری مثل تحجر قصبه ریه میباشد و استنشاق هوای کثیر جایکه در عظیم سریع میباشد
در طویل نیز باشد لیکن فرق بقلت مدت طول ادمیکنند غایت آنکه منجذب میشود هوا در نفس طویل در زمان طویل نفس قصیر و او مخالف طویل ست چون طویل آنست که در زمان
حرکت طویل باشد لاجرم نفس قصیر آن باشد که زمانه حرکت در آن قصیر بود و حدوث نفس قصیر از ضعف قوت یا روارت حال آله متحرکه باشد و چون تواتر با آن مقارن گردد سبب او
وجع و آفت در آله النفس و حوالی او باشد و چون با آن تفاوت نزدیک شود بر موت حرارت غریزی دلالت کند نفس سریع آنست که حرکت آن در مدت قصیر باشد مع کمال
حاجت نه مثل قصیر و صغیر یعنی زمان حرکت کوتاه گردد و بدون آنکه در انجذاب هوا قصوری واقع شود سببش کمال شدت حاجت ست چون از عظیم بحد کفایت نرسد بجهت آنکه حاجت
زیاده از آن باشد که بعظم تمام گردد و یا عظم را حائلی باشد و این حائل یا در آله بود و یا در قوت چنانچه در نبض و گاهی سرعت یکی از دو حرکت زیاده از دیگری باشد یعنی گاه حرکت
انبساطی قوی تر میباشد بجهت کثرت احتیاج بجذب هوا بارد برای تعدیل مزاج روح و قلب بیشتر و گاه حرکت انقباضی قوی تر میگردد بجهت کثرت حاجت بدفع بخار دخانی بسبب اشتداد
کیفیت حاده یا کثرت آنست او نفس بطئ و آن ضد سریع ست و اسباب این نیز ضد آنست و گاهی بطئ میگردد نفس بجهت وجع چون تنفس محتاج گردد بآنکه حرکت کند برفق
و ملایمت نفس متواتر و آن نفسی ست که کوتاه گردد زمان سکون میان دو حرکت نفس سببش شدت حاجت بنفس ست هنگامی که قادر نباشد بآن عظیم و سرعت یا از آنکه
آن هر دو را مانعی و حائلی از وجع و یا ورم و یا ضیق آله بجهت مواد کثیره و یا انضغاط و یا انضمام قلة و فضای صدر یا ... [illegible]

باشد و فرق میان آنکه از حاجت یا بسبب وجع و مده و ضعف باشد آنست که آنچه بسبب کثرت حاجت باشد با آن علامات التهاب ظاهر بود و آنچه بسبب الم و رم اعضای
صدر که باشد انبساط و ران نبود و نفس از نخرین زیاده بر آید و آنچه بسبب مده و تیخ باشد و ضیق حادث شود و آنچه از ضعف قوت باشد با جود ضعف و عدم عظم و سرعت
و دیگر آثار مذکوره بود و بقول بقراط از نفس متواتر ریه خشک شود و آلات دم زدن مانده گردد و نفس متفاوت و آن چند متواتر ست بیشتر قریب موت اگر عظیم بحاجت
برسد یا بر وشدید یا غایت سقوط قوت نفس حار آنست که در نفس حرارت و در ملمس آلات آن نیز حرارت محسوس گردد سببش غلبه حرارت ست نفس بارد ضد حار است
سببش اطفای حرارت عزیزی و استحاله مزاج قلب ببرودت ست و دلالت بر فوت قوت نماید و از بدترین علامات ست در امراض حاره خصوصا وقتیکه با آن نداوت
و تری باشد که دلیل تام ست بر انحلال حرارت عزیزی نفس متصل آنست که حرکات انقباضیه و انبساطیه باهم متصل باشند و این دلالت بر شدت حاجت و عدم مطاوعت
آله مینماید نفس منقطع آنست که در میان تمام حرکات انقباضیه و انبساطیه نفس منقطع گردد و باز حرکت نماید و این دلالت بر ضعف قوت و عدم مطاوعت آله مینماید یا بر
حاجت نفس مرتعش آنست که در بین حرکات و در آنها ارتعاشی هم رسد بسبب ضعف قوت و صلابت آله نفس منتن آنست که نفس بوی بد آید و این نیز علامت [illegible]
میان این و سائر اصناف بخر آنست که تعفن آن در همه حال تنفس محسوس میگردد و این در حین نخرج نفس ظاهر گردد و ایضا در ینجا نتن در بینی بیشتر از دهن میباشد اگر سبب
در منخرین یا مجرای حنک نباشد و در اصناف بخر امر بالعکس باشد و ایضا درین آفت در آلات تنفس باشد و در آن آفت در اعضای غذا باشد و این دال بر عفونت ریه
یا خلط عفن و یا مده متعفن در ریه و قصبه آنست نفس خناقی آنست که صاحب آن نتواند نفس کشید مگر آنکه دهن را باز نماید و آن هم بدشواری تمام و عظیم و سریع
و متواتر میباشد با عدم نفخه نفس مستکره آنست که نفس کشیدن صاحب آن از خویش نباید و یا ستکراه نفس کشیدن سببش ضعف حرارت عزیزی و قوت ست نفس [illegible]
این نیز مانند نفس منقطع ست و لیکن انقطاعاتش این زیاده باشد نفس منخری نفسی ست که در آن ارنبه یعنی کناره بینی بحرکت در آید و این دلالت بر انحصار حرارت
و فتور قوت و ضعف طبیعت و یا ضیق شدید خانق در ذبحه یا جمع مده و انصباب آن و یا خلط ردی مینماید نفس سریع متتابع نفسی ست که بسرعت پی در پی حرکات
انقباضیه و انبساطیه آن واقع شود و این تابع ورم حار و یا ضیق حاد از شدت [illegible]

کلام کلی در سوء تنفس

و این عام احوال خارج از طبیعت در تنفس ست که تابع علامات حالت صحت نباشد بلکه علامات حالت مرض موجب آفت باشد و از آن مثل نفس متخلخل و نفس [illegible]
و نفس مستصعب و انقطاع النفس و عسر النفس و تقاصر النفس و ضیق النفس و انتصاب النفس ست و همه اینها روی اندگاه عارض میگردد و این انواع نفس بسبب انواع
سوء مزاج و امتلاء و سده و مجاورت عضو انحطاط اورام و اوجاع و موانع از حرکت و قروح در حجاب و نواحی صدر و بسبب سقوط قوت از امراض ناکهه و حمیات حاده و بائیه و سموم
مشروبه و هر سوء تنفس که ضیق و عسر آن که بسبب ماده باشد زیاده میگردد و عند استلقا و متوسط میگردد نزد اضطجاع بر پهلو و تخفیف می یابد نزد انتصاب و بر رو خفتن و در خوابیدن داخله
مثل آنکه از زوال فقرات یا ورم عضلات داخل حنجره باشد نفس عند استلقا مطلقا ممتنع گردد و علاج نخجندی نوشته که فی الحقیقت این انفاس اعراض امراض اند و
علاج آنها بالحقیقت علاج امراضی ست که اعراض آن نها باشند بالجمله علاج بیشتر اقسام سوء تنفس از علاج سائر اصناف ربو استنباط نمایند و بقول شیخ اگر سبب سوء تنفس
حرارت قلب باشد او را مبرده بشربت طلا و اغذیه بارده استعمال نمایند و در حجاب صدر تجویز نمایند و اگر سبب کثرت بخارات در قلب و نفسه یا در ریه حاصل از مواضع دیگر باشد
فصد باسلیق کنند و استفراغ بماء الجبن متخذ بسکنجبین مع ایارج فیقرا نمایند و دلاک ساق و ساعد و پاها بعمل آرند و اگر سبب رطوبت رقیقه باشد آنچه تعدیل قوام آن تغلیظ
نماید استعمال کنند و اگر سبب رطوبت معتدله که مسدوده باشد جالیات مثل حب صنوبر و جوز و مویز استعمال نمایند و با سکرجه از آب بادروج یا آب سداب که در تنفس
رطب را نافع ست و اگر سبب رطوبت غلیظ باشد استعمال منقیات مذکور در علاج کلی امراض ریه قوی الجلا مثل عسل و زوفا و مانند آن نمایند و آنچه در علاج
ربو رطوبی خواهد آمد بکار برند و اگر از حنجره و رطوبات از مواضع دیگر آید علاج دماغی از آن بعلاج نزله و تنقیه راس کنند مگر آنکه نزله از ضعف [illegible] سر دماغ باشد که آن علاج [illegible]
و آنچه از مواضع دیگر آید علاج کنند بجذب ماده بسوی جهت دیگر بعد فصد و استفراغ و تقویت صدر مثل زراوند و [illegible] اسطوخودوس [illegible] نمایند و با قوت اسافل [illegible]
در تقویت راس و اگر بسبب اعصاب باشد آنچه تقویت آن و تقویت روح در آن و انعاش آن نماید مثل ادهان عطریه استعمال نمایند و اگر بسبب ورم [illegible] یا سوء مزاج او باشد

برانچه در باب او گذشت علاج کنند و اگر مشارکت معده باشد تنقیه معده و تقویت آن نمایند به آنچه در باب او بیاید و اگر از سردی باشد مثل سنجر سیاه و امرود سیاه النقرویا استعمال کنند و اگر از یبس باشد مثل فانید شیر تازه و دیگر مرطبات استعمال نمایند و اگر از ریاح باشد کمادات و ضمادات و غیره کاسر ریاح که در باب قولنج آمد خواهند بکار برند و بباید دانست که زعفران از جمله ادویه ایست برای سوء تنفس و عسر البول بسبب تقویت آلات تنفس و تسهیل نفس **نفس متخلف** آنست که اختلافات در حرکات انقباض و انبساط آن بهم رسد گاه عظیم گاه صغیر گاه متواتر گاه متفاوت و دیگر اوصاف باشد و سببش ثقل یا مجاهده عادت یا وارد منافیست بالجمله سبب و علامت این مثل سبب و علامت نفس متخلف است و اختلاف این بر منتظم و غیر منتظم میباشد و بهر حال دلالت بر سوء حال مینماید **نفس منقطع** ضعف و آن از اصناف نفس متخلف است و مثال او در نفس ذوالقرعتین است و آن نفسی است که اتمام می یابد انبساط یا انقباض آن یا هر دو حرکت بحرکتین که میان آنها وقفه باشد مثل نفس طفل که چون گریه کند در میان آن منقطع شود و لهذا این نفس را البکائی نیز گویند و سببش اکثر حرارت است بحدیکه تسکین نیابد یا آنچه استنشاق نماید بلکه وجوب کند تا ابتداء استنشاق قبل اتمام او و یا ضعف آلات تنفس است که محتاج باستراحت در نفس باشند و یا سوء مزاج مسقط قوت مثل سوء مزاج بارد یا جفاف یا مصلب آلات اکثر نسبت و یا وجع و ورم در آلات یا در حجاب و دلایل اوضاع ورم حجاب و کبد و طحال و کبر احشا که زیاده از طحال است و یا جهت مرض آلی از تشنج یا کزاز و غیره باشد و این نفس از علامات رديه است در امراض حاده و حمیات حاده و چون عارض گردد از سردی بساست که شفا می یابد از تب و گرمی **نفس منقطع** آنست که نفس یک نصف از صدر برآید بسبب آنکه علت و آفت در یک نصف ریه است و نصف دیگر سلیم که از آن نصف نمیتواند که نفس برآید و از این نصف برآید مراد از این نصف اینجا البته نصف فوقانی و سفلانی ریه در این حالت نفس را ازتخم موافق در جهت شق سالم از آفت سالم بود **انقطاع النفس** گاه منقطع میگردد نفس و حرکت کناره متحرک ظاهر نمیشود و بعضی را اشتباه میگردد بلکه قطع امید از حیات میشود و حیات باقی میماند چنانچه در حال سکته بهم میرسد و در این حال تنفس هیچ نماید از مسام بدن چنانچه هوام تنفس می نمایند در زمستان زیر زمین و گاهی این از شدت برودت و استفنای قلب از غذا بسیم بود و آن انسان کثیر الخلاء باید و باید که خادم بران مسلط سازند که از نوم طویل غرق آن را منع کنند و انقطاع نفس که در ربو حادث شود علاجش در ربو خواهد آمد **عسر النفس** و او آنست که تصرف با دخال و برون هوا شاق بود و نتواند که با آسانی نفس کشد و در اکثر امر با آن ضیق باشد و گاهی بنا شد و سببش آفات اعضای نفس است و یا سبب نار سی غالب بر قلب و یا برودت قوت محرکه چنانچه عند برد حجاب از استعمال اطلیه بارده و غیره عارض میگردد و گاهی عارض میگردد بسبب سوء مزاج عارض حجاب مثلا از سردی هوا یا از برد و ضماد و گاهی حادث میشود بسبب سده یا خلط بارد و یابس یا دوای مسهل یا حقنه حاده که از آن اسهال نشود و اخلاط بجنبد و از این جهت چون فصد در ذات الجنب کرده شود و خون حسب حاجت اخراج نیابد از آن عسر نفس حادث گردد علاج شیخ میفرماید که علاج عسر نفس منجمله سوء تنفس آنست که اگر از رطوبت باشد جالینوس در آن امر میکند بدو اغتسل معجون تعسل در هر ماه دو باره و شربت آن سی و شش قیراط باشد و روز یکه در آن این دوا استعمال نمایند تکلم ننمایند و قبل آن روز بدرو روز حرکت نکنند و در ساعت هفتم آن روز نان بشراب ممزوج بخورند و در عشا زرده بیضه نیم برشت بمغز نان تناول نمایند و صباح آن شوربای جوزه مرغ کوچک دهند و استحمام نمایند در آخر آن روز و اگر از این زایل نشود معجون لیسد و دوای اندروماخس استعمال کنند خصوصا اگر مرض طول کند و اگر سبب در صدر باشد در هر هفته دو باره غسل سر بصابون و بورق نمایند و معطسات بسیار بکار برند و بر سر نوشادر مع سمیر و مرزنغره کنند و در یا ضمادات تنبیه پشت و ربط ساقین از فوق بسوی اسفل و منقیات مذکوره و این حب استعمال نمایند شیخ قنبان سدابی اسقیلین ... بقدر نخود ساخته و حب هر روز بخورند و بعده سکنجبین خصوصا عنصلی نوشند و در نسخه ایلاقی وزن ادویه مذکوره هر واحد یک جزو مغز بادام تلخ و فانیذ هر یک سه جزو و نوع دیگر از چهار حب تا شش نوشته و ایضا حب بید ستر و شیخ هر واحد یک جزو از فسنقین دو جزو که ترمانی هر واحد نیم جزو بقدر نخود حب سازند و هر روز استعمال نمایند و لعوق کرنب جید است و همچنین خاکستر کرم که تحت حجر ادباشد و در کوزه گلی بسوزند و بعسل آمیخته هر روز بقدر ملعقه بخورند و این جمله ترکیب وقتی نفع نمایند که سبب بلغمی باشد یعنی ضعف اعصاب و انصباب ماده بود اما اگر از حرارت باشد این قرص نیست سود مند بر سنگ سرخ شش درم اصل السوس چهار درم انیسون دو درم کاسه ... عصاره غافث عصاره

افسنتین سنبل الطیب انیسون بادیان هر واحد سه درم زعفران نیم درم تخم خیار و تخم خربزه و تخم کدو و تخم قثا هر واحد یکدرم رب السوس صمغ عربی کتیرا تخم خبازی هر واحد یکدرم تنقیه بادویه مخرج اخلاط حار نمایند و اگر بسبب ضعف عضلات صدر یا آفت او باشد مقویات روح که در عصب ست علاج نمایند و دهان حاره مثل روغن نرگس و سوسن و رازقی و داو دهان معمول با فاوینه و قیر و طیبات معموله ازین روغنها بمالند و روغن زعفران که زعفران تنها و با اشنان و سعد و اگر از رسیدن ضربه باعضا باشد بموانع ورم علاج کنند **تقلص النفس** و این نوعی ست از عسر نفس که تقلص الحجاب نیز نامند و گویند که تغیر از جمله انفاس ردیه ست و آن آنست که نفس بخود کشیده شود و نتوانند که برآید بسبب سوء مزاج حار یا یابس مفرط ست که عارض عضلات صدر و حجاب گردد و نتوانند که منبسط گردند و پهلوها از شدت یبس و انقباض بهم آیند و غثیه بجانب بالا که مبادی آنهاست کشیده شوند و علامتش تپ لازم و دشواری جمیع حرکات و عدم قدرت بر اخراج زبان از دهان و بر خاستن چشم و بند شدن آب و طعام در گلو و احیانا اختلاط عقل و هذیان و صلابت و منشا ریه نیز ست و ایضا سعرفه دشوار بود و اگر بسبب قذف بیهوش گردد **علاج** تدبیر مرطب بکار برند و هر صبح اشربه مرطبه مثل شربت نیلوفر و بنفشه بشیره تخم خیارین ریا ماء الشعیر که کدوی تر و آب بهند و اندران پخته باشند یا شربت بنفشه و یا روغن بادام یا روغن کدو و شکر آمیخته بنوشند و اگر روغنهای مذکور بنباشند شیره مغز بادام و مغز کدو و خیارین و آب بادتر بزدر ماء الشعیر بسینه بدر روغن بنفشه و کدو بر سینه مالند و از بنفشه و مغز کدو و لعاب اسپغول و آب بهند و انه برصدر و اضلاع آن ضماد سازند و اگر بنفشه و خطمی کوفته بقیروطی آمیخته طلا نمایند نیز مفید بود و اگر خواهند لعاب اسپغول مضروب بقیروطی بکار برند و چون تپ کم گردد بنفشه و خطمی و نیلوفر جوشانیده آبزن سازند و آب فواکه و بقول بارده که رطب و آب انار شیرین و روغن بادام و لعاب اسپغول بجلاب و یا آب تربز و ماء القرع بنوشند و زردی بیضه نیمبرشت و اسفیدباج بکدو و ماش مقشر در روغن بادام تجویز کنند و هر نوع را از انواع نفس ناطبیعی که بسبب شدت حرارت و کثرت حاجت باشد بهمین طور علاج کنند و هوا خانه و مفرش سرد و تر باشد **ضیق النفس** بدانکه چون قبول هوا نزد استنشاق و خروج او عند تنفس در منفذ ضیق باشد آنرا ضیق النفس گویند و این در جمله اعراض شمار کرده میشود چون تابع مرضی باشد که برای او اسم مخصوص بود مثل ذبحه و ذات الریه و ذات الجنب و مانند آن گاهی مرض برأسه میباشد بالجمله در ضیق النفس هوا که داخل میشود با استنشاق و خارج میگردد به تنفس در دخول و خروج منفذ تنگ یابد که از تنگی که دران تنفس اندک نماید و اسباب او یا اورام ست در منافذ که آن حنجره و قصبه و شعب آنها و شرائین ست و در تنفس خلط لزج ریه و اجرام آن و شدیدتر ازین اورام که ضیق نفس آرند آنست که صلب باشد و یا اخلاط کثیر غلیظ یا لزج دران یا مائیت که در ریه جمع گردد و یا انطباق که عارض شود و آن را از دخان غلظ و ز از ورم حار در کبد یا معده یا طحال و یا اخلاط مندفعه در فضای سینه بسبب استسقا و غیر آن مثل آنکه از انفجارات او یا اورام در جوف اسفل باشند و یا تنگی تجویف اعضای حلق و صدر از سبب یا از برد که بریه یا حجاب رسد و یا بسبب آفتی در عصب یا حجاب این اولی ست با ینکه عسر تنفس نامند نه ضیق آن و یا از حنجره و دماغ باشد و گاهی بسبب او ضیق صدر در اصل خلقت باشند و گاهی بسبب بحران امراض حاده بود و این علامت آنست که مواد بسوی فوق میل میکنند و گاهی عسر نفس و ضیق او بسبب سیلان مواد از اورام با طنه منتقل بسوی نواحی رأس باشد و منذر بود با ورام پس گوش اگر اعراض سالمه و حواس و عقل بحال است باشد و یا بورم دماغ اگر اعراض ردیه که آفت در حواس و عقل باشد با تحمیل تشخیص این اسباب بطریقی نمایند که در بحث ربو بیاید و ایضا علامات اورام حناق از مذکور شد و علامت ورم در ریه و رجع ثقیل ست و سرخی رخسار و ورم در غشای عضلات صدر و حجاب صدر و رجع ناخس و حرقت و در بخوضا ریه و وجع ممتد حکه بود و ورم ماست که مودی بسعال گردد و اگر ورم حار بود با تپ باشد و علامات اخلاط اگر در قصبه باشد ثقل در صدر و نفث و منفوق بسعال است و انتفاع از و با نفث شی با سعال و با خرخره بود و اگر در ریه باشد حال همچنین بود الا سعال از مکان غائر تر آغاز کند و خرخره نباشد مگر بقدریکه صعب گردد خروج او از ماده منتقشه و اگر در فضا باشد ثقل ست که مع تغیر مضطجع از پهلو به پهلوی دیگر تعب آرد و بعد ثقل نفس تبدل کند و درین با ضیق نفس سعال معتد به نباشد و خشکی و هرن و خفت با استعمال آب گرم و روغنهای حار رطب بر تکاثف از سوء مزاج بارد یا یابس یا هر دو دلالت کند و حرارت مزاج سبب شدت داد آن و احساس صعود دخان لشان حنجره دخانیه ست **علاج** اگرچه علاج اقسام ضیق النفس بالاستقصا در انواع علاج ربو بهر سطور خواهد

لیکن قدری ازان باتباع قرشی درینجا نیز مذکور میشود و آن اینست که در ضیق ورمی علاج ورم نمایند و در خلطی که از خلط غلیظ لزج باشد منضج اول بدهند و اگر
با حرارت بود ماء الشعیر مع بزور بنوشند و عرق گاوزبان که دران بزر قطونا و بهدانه و اصل السوس خیسانیده باشند یا شربت بنفشه یا نبات شیرین کرده بدهند
و غذا مزورات دهند و اگر ماده کم باشد تنقیه بمسهل نقوع صلو و ترنجبین نمایند و الا غاریقون یک درم ایرسا دو درم افزایند و بعد ازان حسو شخالد گندم استعمال
نمایند و خاییدن برگ ترنج و مشک و زراوند توسیع نفس نماید اگر تنگی از بلغم باشد و آنچه بسبب لطافت بود و اگر از برد هوا باشد منفعل حلواء شکر
یا جلاب با اصل السوس بدهند و بروغن سوسن و اندکی موم زرد قیروطی ساخته و با روغن بان با اندک مغاث و کتیرا آمیخته نیم گرم بر سینه بمالند و اگر
از یبس باشد بادام و لعابات رطب معتدل در حرارت و برودت مثل روغن بادام ممزوج به روغن بنفشه و لعاب بزرکتان لعاب اسبغول یا بهدانه
علاج کنند و آنچه بسبب ابخره دخانیه باشد برای ترطیب و نضج ماده سوداویه ماء الشعیر به نبات چند روز بیاشامند و از مولدات سودا و حوامض
پرهیز لازم دارند و بعد نضج ماده مطبوخ افتیمون یا حب او یا افتیمون بشیر و شکر و بهر حب مسهل مواد محترق باشد تنقیه نمایند و بعد تنقیه تعدیل مزاج
قلب بمفرحات یاقوتی نمایند و از ترشیهای مفرط و جماع حریفین و مالح شدید الملوحت و هر چه مولد سودا باشد مثل عدس و بادنجان و قدید و لحم بقر و لحوم
صید اجتناب کنند و عرق گاوزبان بشکر یا شربت انار شیرین در تقویت قلب و ازاله ضیق و منع ادخنه و مواد سوداوی بنجا حیثیت کیفیت نافع است
و از فواکه انار شیرین خاصه یا بریان کنجیر گرفته در آتش نرم پخته و نیشکر و موز بشکر سودمند است و آنچه بسبب ضیق صدر در اصل خلقت باشد علاجی ندارد
و ضیق النفس بحرانی را علاج نشاید کرد و بعضی سبب ضیق النفس ریاح غلیظه و امتلای معده از غذا نیز نوشته اند و علاج آنها همان است که در ربو مذکور شد
و قرشی گوید که گاهی ضیق النفس بسبب امتلای رگ عظیم ممتد بر پشت از خون عارض میشود و تدبیر او فصد و اخراج خون بسیار است و رازی گوید که اگر در
ضیق النفس احتیاج فصد افتد از دست چپ گیرند **انتصاب النفس** و او آنست که نتواند صاحب آن نفس کشید بدون آنکه راست نشیند و سینه را برابر
دارد و گردن را بسوی فوق بکشد و بسبب او مجری بکشاید و نتواند که گردن را کج نماید جهت آنکه درین هنگام مجری تنگ میگردد و نفس خوب بر نمی آید
چنانچه عند انجذاب رقبه بسوی خلف و خم نمودن سینه و پشت بطرف خلف سینه تنگ میگردد و بر پشت رئه برای استنشاق قادر نباشد و انتصاب النفس گاه عرض
بعضی امراض میباشد مثل خوانیق و حمیات و مانند آن بجهت ابخره مالیه و رطوبات منحلبه بجوار تنفس و گاهی مرض میباشد بسبب اخلاط مالیه و ماده غلیظه
و اورام در اعضای تنفس و استرخای عضل سینه و گاهی خلقی میباشد بعضی مردم را علاج آنچه عرض مرض باشد علاج آن مرض نمایند و آنچه بسبب ماده غلیظه
یا ورم یا استرخا باشد حسب سبب علاج آن کنند و اگر خمیره بنفشه یک اوقیه گلقند یک نیم اوقیه یا نیم اوقیه در ده مثل آن آب بجوشانند تا ثلث ماند صاف
نموده بنوشند انتصاب النفس را در ساعت ساکن سازد و کذا قنطوریون و شربت زوفا انتصاب النفس و ضماد مفید آن نیز سودمند است و مسیحی گوید که انفع در عسر
نفس انتصابی استعمال قی است خصوصاً عقب اکل ترب که دران خربق سفید خیسانیده دو روز گذاشته باشند و اگر بدن متحمل قی نباشد قنطوریون دقیق الحکما
و فراسیون و مانند آن حقنه نمایند و ادهان مرطبه از سینه دور دارند تا ارخا ننماید طبیب و انسداد مسام نکنند و گویند که نوشیدن بول صبیان بنفس انتصاب نافع است
و بادرنجبویه کوفته بخته بعسل بعرق ساخته بدستور و طبیخ قیصوم نیز مفید و کذا اسقونیز یک مثقال جهت انتصاب النفس و ضیق نوشند
و بعضی نوشته اند که اگر برگ سنا زنجبیل هر یک دو ماشه نبات چهار ماشه وقت خفتن همراه شیر گاو و نیم آثار عسل سه توله نیم گرم بخورند
و صبح حب سیماب یک عدد مطبوخ صبح عربی بخورند و غذا دراج و کباب و کنجشک بر روغن گاو و بسیار پخته نان روده تنوری خورند و تو چنی آب یا
ماء العسل که از عرق بادرنجبویه و گاوزبان ساخته باشند اکتفا نمایند تا چهل روز بعمل آرند انتصاب کهنه را زائل کند و ایضاً اگر وقت خواب
زراوند طویل و حبه سفید که در چشم گوسفند میباشد هر دو چهار سرخ و غاریقون در سکنجبین عنصلی یک توله بدهند و بالاش شربت مسهل دو توله
در عرق بادرنجبویه هفت توله بنوشند و صبح مرکی سه ماشه بلع نمایند و شربت تنبول و سکنجبین عنصلی هر یک دو توله در طبیخ چای ساده آمیخته یا
فنجان بنوشند و غذا پلاو مرغ با بالائی شیر گاو و نبات وقت شب و صبح شوربای مرغ و سنگواره نان خشکاری تنوری بخورند تا مدت ده هفته و ایضاً رب السوس

یک ماشه مرو فلفل گرد هر یک دو ماشه سوده در عسل یک توله آمیخته وقت شب بلعوق چاشی بخورند و همچنین وقت صبح و غذا شوربای مرغ بنان روده و بجای
آب ماء العسل نیمگرم بنوشند تا دو ماه. **ربو و بهر** بدانکه اطبا را در اطلاق لفظ ربو و بهر و ضیق النفس و انتصاب النفس اختلاف است شیخ الرئیس میفرماید که
ربو مرضی است که تعلق بریه دارد و نفس صاحب آن متواتر میباشد مانند نفس کسیکه او را اختناق بهم رسیده و یا کسی را که عطش عظیم عارض گشته و ایضا قول اوست
که ربو دشواری در نفس است و نفس صاحب او مشابه نفس متعب میباشد و آن از سرعت و تواتر و صغر خالی نباشد برابر است که با ضیق باشد یا نه و مسیحی گوید
ربو آنست که تنفس کند انسان تنفس شدید متواتر مثل تنفس کسی که عدو و لعب کند و همچنین صاحب ذخیره گفته ربو آنست که آدمی آسوده دم نتواند زد
مگر بشتاب و تواتر همچون نفس کسیکه بدود و صاحب کامل نوشته علل معروفه بربو و بهر و ضیق النفس و انتصاب النفس تمامی حادث میگردند از ضیقی که در
مجاری ریه بهم رسد بجهت آنکه هرگاه ضیق در شراینی که در آنست بهم رسد ربو و بهر حادث میگردد و هرگاه در اقسام قصبه آن باشد ضیق و انتصاب
النفس حادث مینماید و گویند که مراد او ازین بیان این نیست که ربو و بهر با هم نشر اد... و همچنین ضیق و انتصاب النفس بلکه مراد او آنست که اگر ضیق
در شرائین است ربو بهم میرسد و چون قوی گردید بهر حادث میگردد و همچنین ضیق در اقسام قصبه ریه اولا آنکه سبب ضعیف باشد
ضیق النفس و نزد شدت و قوت سبب انتصاب النفس احداث مینماید و قرشی گوید که ضیق النفس عرض عام است برای اصحاب این
علت و برای اکثر علل حادثه در آلات تنفس و جنبشی فرق میان ربو و بهر چنین بیان نموده که ماده ربو مختص بعروق خشنه میباشد
و ماده بهر در شرائین و از اینجاست که بعضی گفته اند در بهر ملمس صدر حار میباشد و عند سعال چهره سرخ میشود و بجهت احتباس ابخره دخانیه
و در ربو چنین نباشد و از کلام قرشی نیز تباین در ضیق النفس و ربو ظاهر میشود که هر واحد را از ان هر دو که اعلاج و احکام آن هر دو علیحده بیان
نموده و ایضا از تعریف ضیق النفس که در بحث او مسطور شده مفهوم میگردد که نفس در ضیق حاد صغیر سریع باشد بخلاف ربو که نفس او مثل
نفس متعب بود و آن عظیم ثقیل است با وجودیکه آن هر دو قسم سریع متواتر میباشد و بعضی گویند که ضیق عسر نفس است و ربو تواتر او مثل متعب و سمرقندی
فیما بین ربو و ضیق النفس و بهر فرق نمیکند و هر سه را مترادف گردانیده و گفته که ربو بهر است و بعضی آنرا ضیق النفس نیز نامند و همچنین صاحب
خلاصه نوشته ربو عبارت است از مرضی که در کشش نفس ضیق و صاحب آن با وجود سکون محتاج بنفس متواتر باشد و این را بهر و ضیق النفس
نیز خوانند و حال آنکه نه چنین است بلکه هر یک اسمی خاص علیحده اند از ضیق و لا تنفس گفته بعض اطبا انتصاب النفس را مختص بریه دانند با آنکه سبب آن
امتلای اقسام قصبه ریه که آن عروق خشنه است از بلغم غلیظ باشد و اطلاق مینمایند ربو و بهر را بر امتلای عروق و قید بلغم غلیظ بهر آنست که او از قوی‌ترین
اسباب حدوث انتصاب النفس است و مراد از عروق عروق ضوارب اند و جالینوس و رازی گویند که ربو اخلاط غلیظ در قصبه ریه است الکنون ...
که در اسباب ربو شیخ میفرماید که گاه در آن آفت در نفس ریه و آنچه متصل بآنست از سپیدن اخلاط غلیظه در شرائین و شعب صغار آنها و اکثر در شعب
قصبه ریه و در خلل ریه و اماکن خالیه میباشد و این رطوبات بالطوبه نوازل منصب آنها از سر باشند خصوصا در بلاد جنوبیه و مع کثرت
هبوب ریاح جنوبیه و یا منصب ابهری آنها از مواضع دیگر باشند مثل صدر و اعضای تحت حجاب که چون بخارات ازان صعود کنند ریه آنرا قبول نماید
و یا متولد گردند در ریه از سردی مزاج آن و گاه بسبب خلطی باشد که در ریه و شرائین آن نباشد بلکه در معده منصب از راس یا کبد یا متولد در معده
باشد و بهر حادث گردد بمزاحمت معده حجاب را و مزاحمت حجاب ریه و شرائین را و گاه برودت کبد و یا غلظت و صلابت آن معین بر ربو میباشد
و گاه بندرت از جفاف ریه و شرائین و سبب آنها و اجتماع و انقباض ریه در تنفس خود و گاه از برد سافج ریه بدون حدوث ماده میباشد چنانچه
در مشایخ و گاه بسبب آفت در مبادی اعضای نفس از عصب و نخاع و دماغ و نوازلی که مندفع میگردند بسوی اعضای تنفس از مبادی
میباشد و گاه بمشارکت اعضای حجاب که مزاحمت نمایند اعضای نفس را از انبساط میباشد مانند معده ممتلی که مزاحمت نماید حجاب را و گاه بسبب
کثرت بخار و خالی مختنق در ریه بهم میرسد و گاه بسبب احتباس ریاح در اعضای تنفس که مزاحمت نفس نماید و گاه بسبب صغر صدر میباشد

که استیفائ تنفس در توسیع حجاب بقدر حاجت در آن آفت جبلی ست و نفس خناقیه عارض میشود و در غذا از صغر معده وگاهی بر او منتشر میشود و نفس انتصاب میکند و در اکثر بذات الریه منتقل میشود و طبری گوید که انواع ربو سه گونه است یکی ربو حقیقی و آن انسداد اقسام قصبه ریه برطوبت بارد غلیظ ست پس اگر با آن سعال نباشد و اکثر احوال موسمیه باشد قاکر دو گاه باین نوع نفس انتصاب باشد و گاهی نه دوم تضایق اقسام ریه ست بسبب ورم که در آن حادث شود و نضج نگردد و پاک نشود مثل ورم حار پس تنفس او تنفس صاحب ربو باشد غیر آنکه این مع حمی و عطش و لست بود و این ورم از خون گرم سوداوی یا صفراوی باشد و گاه از اخلاط مشوب و دم با وفرق درین دو نوع اول مختفی نیست زیرا نوع اول مع عدم عطش و سکون تنفس و لسعال و نفث میباشد و گاهی بادی خرخره در سینه باشد و درین نوع مریض بنفیج و باتفاق کثیر العطش بود و این نوع نیز باشد گر حار و سوداوی باستسقا انجر و الابرص دیگر که از برد اجزای ریه لاعارض شود و باین نوع انتصاب نفس و ضیق و تمدد بود و جائز ست که این نباشد چون مقدار ورم اندک بود و نوع سوم استرخای عضلات ست یا از تجاب مثلا از سر یا از ضعف که بر صدر داخل شود و یا از فساد مزاج حار باشد یا بارد و نفس با این نوع منتصب باضطرار میباشد و جائز نیست که بغیر انتصاب نفس باشد و گاه منقطع میشود نفس این نوع چون سخت گردد تا آنکه مثل میت باشد و بعضی نفس بکا دلین نفس نیز از علامات استرخا نوشته اند و طرق تشخیص اسباب مذکوره باید که اول از دلائل مدت حدوث مرض بپرسند اگر گوید که از ابتدای خلقت است مرض جبلی از ضیق صدر باشد و اگر بعد او بیان کنند نظر کنند که با مرضی دیگر مثل ورم ریه و خلل دماغ و ذات الجنب یا امراض معده و جگر و غیره بانه اگر باشد عرض آن مرض باشد و الا بپرسند که چیست در سر فربرچی آید یا نه اگر اقرار بر آن کند بلغم کند سوال کنند که مرض دفعة شدت میکند یا تدریج اگر گوید که دفعة اشتداد می نماید و با آن علامات نزله مثل احساس نزول چیزی در حلق و حلق و ثقل و تمدد در دماغ بود سببش نصباب ماده از سر باشد و اگر گوید که اندک اندک میشود پس اگر سینه خرخر کند و ثقل دران باشد و در سر فه بلغم غلیظ بر آید و نبان بیرون آرد خصوصا وقت حرکت سببش رطوبت ریه باشد و اگر گوید که در سر فه چیزی بر نمی آید بلکه با هم سعال خشک ست ماند حال تشنگی و عدم آن بپرسند اگر تشنگی باشد حال خفقان و حرقت دریافت کنند اگر اقرار آن کند نبض لفی عظیم سریع متواتر بود سببش بخارات قلب باشد و اگر با وجود سر فه خشک تشنگی آثار مذکوره نباشد و وقت آدار و انتفاع از مرطبات و جه و دیگر آثار یبوست یافته شود سببش خشکی ریه باشد و این نوع اکثر در آخر دق و ذبول عارض گردد و اگر وقت آوار از ذخیره آثار یبوست یافته نشود بلکه با التهاب علامات حرارت بود سببش حرارت ریه باشد و اگر با سر فه خشک تشنگی و آثار مسطوره نباشد حال تقدیم ملاقات هوای بارد و تناول اشیای سرد و نوشیدن آب شدید البرد و انتفاع مسخنات بپرسند اگر اقرار آن کند سببش برودت باشد و الا حال تقدم تناول چیزهای نفاخ و عدم گرانی در سینه و سر فه خشک و اشتداد مرض از اغذیه نفاخه دریافت نمایند اگر باشد سببش از احتباس ریاح باشد و اگر از امتلای معده پدید آید و با تحدار غذا زائل گردد سببش امتلای معده باشد و بقول شیخ اکثر بعض صاحبان ربو خفقانی میباشد و گویند که وجع کتفین بغرارت گردن علامت خبیثه است و چون ناخن سبز گردد و چشم و بناگوش غائر و آواز دقیق شود و یا یس العلاج باشد و بهنگام قرب موت تب خفیف و نبض نملی و اسهال با خون لازم است و گاهی نفس منقطع شود و حیات او معلوم نشود و دیگر حرکت شرایین و آن در هر وقت عسر العلاج بود علاج ربو مرضی ست مزمن که ادوار کثیر صرع و تشنج و وجع مفاصل یبوست شده ما کند در جوانان زود بهر باشد و در پیران تا بستر بلکه زائل نشود و گاهی بر دی باستسقای لحمی میگرد و اگر ماده کثرت بر میآید و گاهی با اختناق بسبب کثرت ماده و گاهی منتقل بسل میگردد و گاهی تیح ریه پس هرچند زود تدارک آن نمایند بهتر است و در ایام صحت هم از فکر او غافل نشوند و سر رشته پرهیز در دست دارند و اکثر علاج آن از سوداء بلغمی میباشد پس مراد گاهی قی و گاهی اسهال بلطف آرند و بعد آن گرم نرد انند بلغم را دوست با نند و در نزلی بنوع نزله که گذشت بعده به تنقیه ریه توجه شوند تدریج و بر سهولت ببندند کنند و در انجا که ماده در ریه متولد شود قی نیز لیناسبت مفید است اما بعد از اسهال باید کرد برقنا کنند و در اکثر اوقات طبع نرم باید داشت و از خواب طویل و جملة اشیای حریفه شدیده و جمیع ترشیها احتراز کنند و گر سر که و سکنجبین که اگر حرارت بود و آثار زنبه نیز ثبات در تمر هر توان داد

علاج ربو نزلی

اگر ماده نزله حار باشد فصد صافن اندام یا باسلیق کنند و بعد نضج ماده مسهل صفرا تنقیه نمایند و لعوق بارد و هندوانه ازاد و دیگر گرم است که تا ماده دارند و لعوق معتدل در هر حال مناسب بود و گاهی بعد فصد سر و سپستان خطمی خبازی اصل السوس گاو زبان گل گاو زبان جوشانیده و شربت بنفشه صبح میدهند و شام و یا قوذا همراه عرق گاو زبان ده توله نیمگرم می خورانند و وقت سوزش سینه شیرخشت اندکی می لیسانند و یا جوشانده گل خطمی خبازی گاو زبان گل بنفشه عناب بنات دسهند

و اگر با وجود نزله حار [illegible] باشد [illegible] عرق عنب الثعلب شاهتره [illegible] الیه شیره اصل السوس شربت نیلوفر دیگر مخرج کنند و هنگام عسر نفس عرق [illegible] شده [illegible] اصل السوس گل بنفشه عنب الثعلب سپستان جوشانیده شیره کاهو شربت نیلوفر خاکشی بدهند و گاهی خطمی و شربت بنفشه عوض عنب الثعلب و سپستان [illegible] شربت نیلوفر [illegible] بعد از آن پرسیاوشان زوفای خشک [illegible] جوشانیده شربت بنفشه بدهند و گاهی [illegible] بعد از زوفای خشک [illegible] اصل السوس پنج سوس عنب الثعلب هر یک چهار ماشه جوشانیده صاف نموده داخل کرده بدهند و [illegible] [illegible] گل نیلوفر [illegible] گل خطمی هر یک چهار ماشه [illegible] شش ماشه عرق شاهتره ده توله [illegible] شیره [illegible] باشد [illegible] اصل السوس بعد از زوفای خشک جوشانیده [illegible] و اگر [illegible] [illegible] گاوزبان زوفای خشک [illegible] جوشانیده صاف [illegible] شیخ [illegible] بدهند و گاهی [illegible] و [illegible] داخل [illegible] اصل السوس [illegible] پرسیاوشان هر یک چهار ماشه سپستان [illegible] دانه بعد از سه ماشه جوشانیده شیره مغز بادام [illegible] داخل کرده [illegible] عرق [illegible] و خلل [illegible] چهار [illegible] بادرنگبویه [illegible] جوشانیده صاف [illegible] باشد گاوزبان گل گاوزبان [illegible] [illegible] پنج ماشه [illegible] شش [illegible] عنب الثعلب جوشانیده [illegible] روز دیگر زوفای خشک پرسیاوشان هر یک پنج ماشه اضافه کنند و شام [illegible] شربت [illegible] فرسیون مرتب سازند [illegible] گاوزبان گل گاوزبان هر یک پنج ماشه پرسیاوشان هفت ماشه در عرق [illegible] داده شربت [illegible] فرسیون حل کرده عوض نسخه صحیح [illegible] و اگر [illegible] ضیق النفس [illegible] گاوزبان [illegible] هر یک چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه [illegible] توله [illegible] [illegible] اصل السوس چهار ماشه سپستان [illegible] [illegible] اصل السوس چهار ماشه [illegible] توله جوشانیده [illegible] زوفای [illegible] [illegible] خطمی [illegible] ماشه [illegible] زوفا [illegible] پنج ماشه [illegible] گل خطمی [illegible] [illegible] پرسیاوشان اصل السوس [illegible] [illegible] خطمی [illegible] پنج ماشه [illegible] [illegible] اصل السوس [illegible] زوفای خشک [illegible] سه ماشه [illegible] [illegible] گل نیلوفر تخم خطمی جوشانیده صاف [illegible] [illegible] اصل السوس گل نیلوفر [illegible] زوفای خشک [illegible] [illegible] اصول [illegible] داخل کرده [illegible] گاوزبان [illegible] عنب الثعلب [illegible] سپستان [illegible] عنب الثعلب [illegible] گاوزبان عرق شاهتره [illegible] خوره [illegible] بنفشه [illegible] پنج شش روز [illegible] مسهل زوفای خشک [illegible] گل [illegible] [illegible] چهار [illegible] بادام هفت ماشه داخل کرده [illegible] مسهل [illegible] [illegible] اصل السوس [illegible] گل گاوزبان پرسیاوشان هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بنفشه دو توله دهند [illegible] برای اخراج [illegible] [illegible] سه ماشه [illegible] افزایند بار پنج سوس چهار ماشه زیاده کنند و تجبت آخر روز رب السوس طباشیر [illegible] [illegible] پنج [illegible] چهار ماشه [illegible]

دارچینی دو ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بنفشه دو توله دوم سه روز شربت گاوزبان سوم روز شهد خالص حل کرده دهند و ماء العسل از عسل نیم پاو و عرق
گاوزبان نیم آثار تیار کرده وقت سحر بلغم بقدر چهار دام میداده باشند که جلای بلغم و اخراج آن و تصفیهٔ صوت و تفتیح مجاری حلق خواهد کرد و لعوق
بادام و لعوق سپستان تیار کنانند و وقت صبح لعوق سپستان نه ماشه خورده بالایش شربت زوفا در عرق گاوزبان حل کرده بنوشند و وقت شام
لعوق بادام شش ماشه بخورند و هرگاه بهبودیت در مزاج محسوس گردد لعوق حب الصنوبر همراه طبیخ دارچینی دو ماشه دانه هیل زوفای خشک
هر یک سه ماشه بنات توله دهند و اشربهٔ مسهله و مقویه دماغ بچشم زعفران دو سرخ مشک یک سرخ سوده بخمیرهٔ گاوزبان سرشته با عرق گاوزبان
دهند غذای روغنی کباب با نان و اگر تپ آید نقوع حبی نزلی از عناب گاوزبان بیدانه اصل السوس بنات بدهند و در آخر روز خمیرهٔ خشخاش و خمیرهٔ گاوزبان
هر یک سه ماشه سرشته بخورند بالایش عرق گاوزبان هفت توله بنوشند

علاج ربو بلغمی

ابریشم خام دو سه ماشه سپستان گندم شش ماشه گاوزبان چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه زوفای خشک سه ماشه اصل السوس مقشر کوفته چهار ماشه
بنات سفید در آب جوشانیده صاف نموده بدهند و این مطبوخ در ربو نزلی بار و بیشتر معمول است و مجرّبات معتمده که تسهیل اخراج بلغم غلیظ است باشد
همراه او بدهند و دیگر ادویه ملطف و محلل مادّه چون مطبوخ زوفا که دران بنفشه و خمیرهٔ بنفشه و اصل السوس و پوست بیخ بادیان و زراوند و فراسیون و انجیر
انجیر پخته باشند باختلاف اوزان و تبدیل بیخ اذخر باشد که مروّر خود تأثیر در آلات تنفس کند مجاری را نضج و مدد والتیام بهم رساند و اخلاط
چیزهای ملطف محلل چون شربت زوفا و سکنجبین عنصلی و معجونات گرم دهند و معجون زوفا و حب مقل آرند لیکن باید که بیشتر ادویه
نیز داز ند که مادّه را غلیظ و خشک سازند و موجب ازدیاد مرض میشوند و ایضا هرچه مادّه را بسیار اند چون افیون و بزرالبنج و امثال آن
آن احتراز نمایند بخلاف ربو نزلی که دران چاره ای چیزها برای منع نزله لازم داده و سپستان و قطمی که از موم زرد و روغن کتان و بیگ کرده سازند
و یا به روغن سوسن و نرگس و مانند آن که معین مواد باشند بمالند و ایضا قرص طین مختوم خطمی حلبه اکلیل الملک هر یک شش ماشه کوفته
بروغن بادام نه ماشه روغن گل سه توله موم سفید یک توله گداخته آمیخته بر سینه و پهلو ضماد کردن نافع است و مطبوخ انجیر بنفشه عناب
سپستان گاوزبان بقند شیرین کرده نیز منضج و بغایت معتدل است و اگر خواهند اصل السوس سبوس گندم پرسیاوشان نیز زیاده کنند و بجای شکر
بریست آصلاح جلاب با اصل السوس و عرق گاوزبان و مطبوخ اصل السوس و پرسیاوشان و انجیر و سپستان و گاوزبان شکر یا عسل شیرین کرده و
و گاهی سبوس گندم برای زیادتی نضج و جلا درین افزوده میشود و برای انضاج شربت حلبه نیز مناسب است و عود الصلیب و ایرسا و فراسیون
تخم بیخ دران افزایند و مطبوخ انجیر و مویز و پرسیاوشان و حلبه و شربت بنفشه نیز نافع و اگر قوی تر خواهند بزر کتان زوفای خشک ایرسا گاوزبان
هر یک یک درم بادیان دو درم بیخ بادیان نیم کوفته اصل السوس مقشر نیم کوفته پرسیاوشان هر یک سه درم انجیر چهار عدد مویز منقی پانزده دانه
بنات دو توله در آب جوش داده حل ارند و یا گاوزبان معده ایرسا اصل السوس زوفای خشک هر یک دو درم تخم انجیر زرد و دانه دو تولہ
صاف نموده بنوشند تا ظهور نضج در قاروره و بعد تلطیف و نضج مادّه از مسهل بلغم مثل ایارج با حب غاریقون یا ایارج لوغاذیا یا ایارج فیقرا اصطوخودوس
و غاریقون و ایرسا تنقیه نمایند و اگر از ایارج فیقرا یک مثقال غاریقون یک درم افتیمون نیم درم تخم حنظل دو دانگ و دو دانگ گوگرد
با آب کرفس حب سازند و این یک شربت است نیز در مرض مفید است و یا منضج از گل بنفشه اصل السوس بادیان بیخ بادیان عنب الثعلب پرسیاوشان
گاوزبان هر یک چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه سپستان یازده دانه مویز منقی ده دانه انجیر زرد چهار دانه گل سرخ چهار ماشه بیخ سوس
سه ماشه خطمی خبازی هر یک پنج ماشه شب تر کرده صبح شهد خالص داخل کرده بنوشند و بعد از نضج روز مسهل سنای مکی و خیار شنبر
ترنجبین گلقند و روغن بادام دو دیگر اجزای مسهله افزوده مسهل دهند و گاهی در ربو بلغمی در خرخرهٔ سینه درین منضج گل گاوزبان اسطوخودوس و تخم کتان

تخم کشوث هریک چهار ماشه بسفایج با درنجبویه هریک شش ماشه قنطوریون دقیق سه ماشه گلقند دو توله عوض گل بنفشه و عنب الثعلب و گل سرخ
و بیخ سوسن و خطمی و خبازی و شهد میکنند و گاهی در ربو بلغمی که با صفرا مرکب باشد در منضج اول عناب افسنتین رومی گلقند عوض بادیان بیخ
بادیان زوفای خشک انجیر شهد داخل کرده میدهند و بعد نضج سنای مکی نه ماشه ترید موصوف سه ماشه زنجبیل یکماشه مغز فلوس شش توله
روغن بادام شش ماشه افزاسیند و روز تبرید منضج اصل السوس پرسیاوشان زوفای خشک گاوزبان تخم خطمی جوشانیده شربت بنفشه
توری یا شیده میدهند بعده ایارج فیقرا با مسهل روز مسهل و با منضج روز خالی میدهند و چون اندکی تنفس باقی ماند عنب الثعلب پرسیاوشان
هریک چهار ماشه ریوند خطائی سه ماشه اصل السوس گاوزبان هریک چهار ماشه انجیر زرد چهار دانه جوشانیده نبات داخل کرده بازروز دوم
ایارج فیقرا سه افزاسیند و یا بهر تلطیف و نضج ماده اصل السوس بیخ کرفس پرسیاوشان فقاح اذخر هریک پنج ماشه انیسون قنطوریون
دقیق ایرسا بسفایج هریک سه ماشه یا درنجبویه بادیان عنب الثعلب هریک هفت ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی دو توله جوشانیده گلقند عسلی
چهار توله داخل کرده دهند و غذا شوربای مرغ و گنجشک داده بنان تنوری و بجای آب ماء العسل معمول بعرق بادیان دهند و بعد از نضج حب غاریقون شبیه
خورانند و صبح در مطبوخ مذکور سنای مکی یک توله ترید هفت ماشه زنجبیل دو ماشه خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله شربت دینار سه توله روغن بادام
پنج ماشه اضافه نموده بدهند غذا روز مسهل دو پهر نخود آب و شام بدستور سابق و صبح تبرید لعوق اسقیل یا با دام هریک هفت ماشه خورده با لا ایشان
اصل السوس زوفای خشک برگ گاوزبان پرسیاوشان هریک پنج ماشه ایرسا سه ماشه انیسون چهار ماشه در عرق زوفا و بادرنجبویه نیم نیم پاو جوشانیده
صاف نموده شربت زوفا چهار توله تودرین و یا هرفی پنج ماشه پاشیده بدهند و همین نسخه سه چهار مسهل دهند پس بهبت تعدیل مزاج لعوق کتان
یا اسقیل یا بادام و یا سکنجبین عنصلی و شربت زوفا و یا علاج دیالتان دهند و حب اشیش و سپاب و اذراقی همراه ماء اللحم بدهند و اگر بعد از تنقیه و تعدیل
پس اندکیا ده و یا کم و زیاد و یا ز غلبه کند این دوا دهند کبیر و کچری شد نیز زنجبیل دار فلفل هریک یک ماشه بزر کتان بریان سه ماشه در عسل سه توله آمیخته
بلیسانند و بالایش مطبوخ صمغ عربی که در تشنج گذشت نوشانند که فی الفور نفع میدهد قوی تر از آن نیست که مرمکی ایرسا دار فلفل بزر البنج صمغ عربی مغز حلبه
زوفای خشک عاقرقرحا ارچینی هریک سه ماشه بزر کتان بریان نه ماشه بعسل آمیخته دو دو ماشه با نگشت بلیسند در روزی هفت هشت بار
لیکن صبح و شام باین مطبوخ بدهند بزر کتان بریان نه ماشه اصل السوس مقشر زوفای خشک برگ گاوزبان هریک هفت ماشه ایرسا سه ماشه
عسل چهار توله و گویند اگر در صبح تنها ببیند تازه باشد بس است که کفایت می نماید هر روز آشامیدن شربت زوفای محلول در عرق بادیان و
عرق گاوزبان نیمگرم و قی کردن در هر هفته یکبار تا آنکه ماده مستاصل و زائل گردد و نوشیدن مطبوخ زوفا و پرسیاوشان هر واحد یک هشت عناب
و سپستان هر واحد ده دانه مقدار یک سکرچه چند روز ملین و منضج رطوبات و جفف آنهاست بالجمله بعد تنقیه بمسهل قی کردن نفع میکند بنا بر اخراج
بقایای رطوبات را و نیز تسخین او اعضای صدر او اگر از سکنجبین عسلی و تخم ترب جوشانیده قی کنند دو سه روز بعد قی مصطکی دانه هیل عود غرقی
هریک دو ماشه سوده گلقند یک توله ربع یا ما توله سرشته بخورند شربت دالسبب نزله باشد خمیره خشخاش یک توله عوض گلقند کنند و بعد از قی قراست
خمیره مفید و لعوقات و حبوب نافع از مشروبات است و لعوقات ادویه که استعمال نمایند در آن جلا و انضاج ماده و تفتیح سدد و تنقیه اعضای نفس و تلطیف
ماده بغیر تخفیف قوی باشد و سکنجبین عنصلی بهترین ملطف و لعوق عنصل عظیم النفع است و از لعوقات جید عسل آرد کتان و روغن بادام شیرین ست
و بادام مقشر و مغز پسته و مغز حلغوزه و اندکی زوفای خشک در جلا بیکه در آن اصل السوس و پرسیاوشان جوشانیده باشند سرشته بکار برند
که قوی تر از آنست و تخم کتان نیکوفته جوشانیده صاف کرده با عسل دادن وقت غلبه ضیق فوراً تسکین میدهد و کذا عرق نانخواه و همچنین
حلبه و مویز بقدر رطل آب خوب جوشانیده یک نیم اوقیه نیم گرم نوشیدن سریع النفع است و ایضاً لبعد تنقیه حبوب و سفوف و شربت و عرق و لعوق
و معجون و مطبوخ و ماء الاصول که در بیان ادویه مرکبه مذکور گردد حسب حاجت استعمال کنند و حبوب گرم پیوسته در دهان دارند و غذا

در ابتدا ماء الشعیر بالعسل و یا عسل و اندک نان و دهند بعده شوربای چوزه مرغ یا خروس پیر و بعد از ان گوشت مرغ و تیهو و دراج و دیگر طیور با مصالح گرم و زرده تخم مرغ نیم برشت مناسب بود و دوا را غذا ندهد و اشربه دفع کند با رد رطب و کثرت امتلا پرهیز کند و بعد از طعام آب نباید نوشید و هرچند که دیرتر و کمتر توانند نوشید بهتر است و اندک اندک خورند و یکبارگی سیراب نشوند بلکه عوض آب ماء العسل تجویز کنند

ذکر ادویه مفرده یونانیه

کرنافع ربو بلغمی است ابیستان بسیر و روغن زرد بریان کرده بالعسل سرشته بهضم النضج است و کذا انجیر بالعسل و آرد نخود بریان نموده بقدر نیم ماشه سوده در شربت بزوری سرشته خوردن مجرب است و اگر بلعاب ازان تنها سوخته قدری ازان گرفته اندکی مشک و گلاب به تنهایی مفید بود و ایضا اگر یک مثقال راتینج سائیده در زرده تخم مرغ نیم برشت بخورند و خوردن غاریقون یک مثقال تنها و یا یک درم ازان یا یکدرم افیمون نافع است و گویند که افتیمون سفید دو درم بجلاب گرم خوردن مجرب است و طبیخ شبت با روغن سداب نیز نفع میکند و خوردن مغز پسته و بادام هفت درم نیز نافع است و خوردن آب بیخ مرزنجوش تنها و نوشیدن سطوخودوس و تخم کتان و جلیبه مساوی و اکل او مع پودینه بری تنها مفید است و حب البلسان سوده بالعسل سرشته لیسیدن نیز نافع و نوشیدن قند سیاه و شان تجربه سودمند است و کذا ملازمت خوردن چوب چینی و شربت او نیز مجرب است و تنخ گفته و عرق پوست سیر با فلفل و عرق گل نرگس و عرق شقایق النعمان و عرق شاهتره و رب انیسون کثیرا نیز و بادام شکر نوشیدن مجرب است و کذا تخم ترب بهم آمیخته در آب تر کرده و مقشر نموده سائیده و آرد با فلفل بسیار آمیخته حریره پخته با روغن بادام شیرین آمیخته نوشیدن از تجربه است و همچنین حریره تخم خرفه و شاهی تر کرده مقشر نموده سائیده با شیر پخته نوشیدن مجرب است و نوشیدن سکر العشر هر روز دو درم تا سی روز مجرب است و شحم حنظل و روغن بادام تلخ با بیخ سوسن و سنبل الطیب و یا زنجبیل بقدر یک نیم مثقال بالعسل و یا بابونه و یا مرزنجوش و شحم آن و یا طبیخ بیخ او و اکل سفرجل و یا قشر الیبروج چند سیر و یا طبیخ بابونه و اقحوان و گل آن و یا اشق بالعسل و یا الشعیر بشکر و یا طبیخ برگ کبر و شبت و یا ساذج و تخم آن و اصل السوس یا الشعیر بالعسل و یا کرفس بالبسباسه و یا طبیخ تخم کرفس و یا طبیخ حلبه بشکر و روغن بادام و یا تخم انیسون و یا برگ آن و یا الشعیر مقشر و یا طبیخ افیمون با عسل السوس و یا طبیخ برگ انار و یا آب با مویز یک اوقیه با شوربای خروس پیر مطبوخ با بیخ کرفس ترشی شب و مثقال آن و یا برگ اسرو و یا اسقیل ولوف و اکل آن و یا سپستان و گندم و گشنیز و فراسیون شش درم جوشانیده صاف نموده بانیشکر و شیره مغز بادام پخته تا بقوام حریره آید و یا تخم ترب بسیار مفید و یا تخم حرف و اکل جرم آن و یا قطرا و یا زوفا و ساده و گاوزبان با عرق گل تا بخوند و اکل گلقند مقشر و شکر و یا زرنیخ و یا خاکستر چوب کرم آن و دو جو اوست در کوزه سوخته بالعسل آمیخته و یا صمغ عربی با آب تنها و حلبه با شکر و دارچینی و یا تخم کرم و یک مثقال و یا زوفا رطب ربع اوقیه بالنصف آن بالعسل و یا قشر الیبروج و مضغ و یا اقحوان خشک بالعسل و تخم آن و یا ارشانی بالعسل و یا لادن مشوی بجلاب و یا انیسون و یا برگ فراسیون مربی بالعسل و یا اسقولوقندریون یکدرم با آب باران و بخور آن و یا کندر بالعسل و یا حب الغار بالعسل و یا بیخ یاسمین بری بقدر یک اوقیه کوفته در یک رطل آب جوشانیده تا نصف بماند بشکر یا عسل بنوشند و گویند که مجرب است و یا ثعلبا کماه و یا زرنباد و یا ریحان و یا پرسیاوشان و یا کندر و یا زنجبیل با عسل و یا تخم آن و یا تخم شبت با عسل و یا قلب [illegible] و یا لبن ماکول و یا کباب آن و یا قرنفل بالعسل و یا سلیخه بالعسل و یا زرنب با سرکه عنصل و یا حب الملوک یکدرم و یا خون جگر و شراب ریحانی و یا تخم و شیره شور بای آن و یا کبریت زرد و یا پیشیاب خشک بشکر و یا کرسنه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نافعه در باب سعال مذکور گردد

ذکر بعض ادویه مرکبه یونانیه

که درین مرض از مجربات ست منقول که فی الحال تسکین بخشد و مجرب است سلیخه زعفران مرکی سنج قسط شیرین مساوی باریک سائیده در شراب
یا آب خالص بقدر یک یک ماشه قرص بسته یک قرص در چلم قلیان بے آب نهاده دود آن بکشند و فرو برند وقت صبح بر نهار این عمل نمایند فوراً دم بکشاید
ایضاً برای ربو و سعال مزمن زراوند دحرج و مرکی و میعه سائله و قند مساوی را تنبغ برابر همه ... در روغن گاو خمیر کرده جهالبته گلی بر آتش نهاده
از نی دود آن بر نهار بگیرند و اگر زرنیخ سنج عوض را تنبغ گیرند و بعد تبخیر حریره کار دگندم و مغز بادام در روغن تازه جهت دفع مضرت دود زرنیخ بنوشند
نیز مفید بود حب غاریقون که برای تنقیه بلغم درین مرض معمول ست غاریقون سه درم شحم حنظل فراسیون از هر دو ... اصل السوس مقشر بنفشه بادیان
زوفای خشک هر یک یک درم تربد موصوف دو درم زراوند دحرج نیم درم ... انجیر حب سازند خوراک از دو درم تا سه درم حب تالیف علوی خان
فلفل سیاه رب السوس مغز بادام مغز حلغوزه صمغ عربی هر یک یک ماشه نبات سفید سه ماشه باریک سائیده بقدر نخود حب سازند و در دهان دارند
شربت زوفا مجرب از برای ضیق و سرفه و دیگر امراض صدر بلغمی و ملطف ماده بلغمیه بادیان تخم کرفس پنج درم زوفای خشک هفت درم
انجیر عناب سپستان هر یک بیست عدد مویز منقی سی درم حلبه چهار درم تخم خطمی اصل السوس ایرسا فراسیون هر یک سه درم پرسیاوشان هفت درم
... قند سفید دو رطل گلقند یک رطل بدستور متعارف شربت سازند شربتی از ده درم تا پانزده درم و بعد حرارت مزاج کم کرده میشود و بعض ادویه
قوی الحرارة زیاده کرده میشود مثل گل نیلوفر و تخم خشخاش و بدل گلقند ترنجبین یا خمیره بنفشه میکنند شربت فراسیون معمول ذکریا سعال
که سببش بلغم غلیظ باشد فراسیون چهل درم اصل السوس زوفای خشک پودینه نهری پرسیاوشان هر یک ده درم مغز بادام مغز حلغوزه حلبه بادیان
انیسون هر یک پنج درم صمغ ... دارچینی زنجبیل هر یک دو درم مویز منقی سی درم عناب سپستان هر یک صد دانه انجیر ... بیست عدد جمله در هشت رطل
آب گرم تر کنند و یک شبانه روز بگذارند پس بر آتش نرم بپزند تا نصف بماند صاف کنند و با پنج رطل قند سفید بقوام آرند شربتی یک اوقیه تا دو اوقیه
سکنجبین عنصلی که درین مرض از مجربات است ... ندارد ... اصل ... دو تولہ مویز منقی چهل دانه انجیر ولایتی هفت تولہ شهد خالص
نیم آثار اول پوست بالای عنصل دور کرده مانند پیاز تراشیده باقی ادویه را کوفته باهم آمیخته تمام شب در آب تر داشته صبح خوب جوش داده
زود آورده خوب مالیده صاف نموده شهد آمیخته بانه بر آتش ملایم بقوام شربت آرند ناشتا یک تولہ با نقوع معمول بنوشند و از قی نترسند و اگر
عنصل مشوی و مثل او حب الغار کوفته بعسل بسرشند و حب بسته در دهن دارند مفید بود دوائیکه درین باب از مجربات والد مرحوم منقول است
خردل بوره ارمنی هر یک نیم درم نطرون یک دانگ با عسل بخورند سکنجبین عنصلی که جهت ضیق و سرفه کهنه و مواد بلغمی و سوداوی و سده احشا
و تقویت معده و دماغ مجرب پیاز عنصل ده درم زوفای خشک اصل السوس مقشر گل گاوزبان پرسیاوشان اسطوخودوس غاریقون سفید هر یک
پنج درم پودینه بادیان بیخ سوسن قردمانا هر یک سه درم جمله را در صد و پنجاه درم سرکه و چهار صد و پنجاه درم آب دو شبانه روز تر نمایند پس بجوشانند
تا نصف رسد صاف نموده با سه صد درم قند سفید بقوام آرند و هر روز پنج درم با طبیخ پرسیاوشان و مانند آن بنوشند عرق کزبرة البئر
نافع آلات تنفس و صدر و مفید ضیق و سرفه کهنه پرسیاوشان نیم رطل اصل السوس سپستان مویز منقی زوفای خشک بادیان تخم خطمی خبازی
بیخ سوسن هر یک شش درم بدستور عرق کشند و اگر برگ اروسه نیم آثار شب در آب تر کرده صبح بدستور بقدر دو آثار عرق کشند و تا چهار تولہ بنوشند
سرفه و ربو و نفث الدم را مجرب است و اگر این برگ را در عرق سابق افزایند قوی تر گردد قهوه که چای ختائی که برای ضیق النفس نافع است ساخته شد
گاوزبان اصل السوس خطمی بادیان ختائی هر یک چهار ماشه چای ختائی زوفای خشک دارچینی هر یک سه ماشه نبات دو تولہ جوشانیده بطور قهوه بنوشند
لعوق معتدل که تسهیل اخراج بلغم و ... رقیق نمایند و در ضیق و سرفه همواره معمول ست مویز منقی انجیر زرد و باقلا تخم خشخاش اصل السوس

مغز تخم کدو پرسیاوشان بادیان زوفای خشک مغز بادام مقشر حلبه پودینه ولایتی صمغ عربی تخم خطمی کتیرا تخم کتان بهدانه کوکنار هر یک شش ماشه
جوکوب نموده در دو آثار آب بجوشانند تا نیم آثار بماند صاف نموده عسل پاؤ آثار داخل کرده بقوام آرند خوراک پنج ماشه تا دو درم لعوق که برای
ضیق النفس مجرب است گاوزبان گل گاوزبان صمغ عربی زراوند مدحرج رب السوس بہمن سفید بیخ سوسن فلفل سفید هر یک یکدرم پاؤ و بالا خشخاش سفید چهار درم
تخم خشخاش سیاه دو نیم درم مغز بادام یک نیم درم مغز تخم تربوز دو درم تخم کاهو مقشر یکدرم عسل سفید پنج دام نبات سفید پانزده دام بدستور
لعوق سازند خوراک شش ماشه ایضاً نافع ضیق النفس و سعال مزمن بلغمی اصل السوس مقشر پرسیا گل گاوزبان بادیان زوفای خشک گل بنفشه هر
یک توله عناب انجیر زرد هر یک بست دانه مویز منقی چهل دانه تخم خطمی تخم خبازی پرسیاوشان هر یک یک نیم توله جوشانیده صاف نموده نبات سفید پاؤ آثار
عسل مصفی نیم پاؤ داخل کرده بقوام آورده در آخر صمغ عربی رب السوس مغز چلغوزه مصطگی هر یک سه ماشه دارچینی دو ماشه باریک سائیده آمیزند
ایضاً نافع ضیق و سوء تنفس اصل السوس مقشر گاوزبان تخم خطمی خبازی سبوس گندم هر یک یک توله گل بنفشه پرسیا هر یک شش ماشه زوفای خشک نه ماشه
جوشش داده صاف نموده با نبات سفید پاؤ آثار بقوام آورند و فرود آورده صمغ عربی رب السوس مغز بادام مقشر مغز تخم خربزه مغز چلغوزه هر یک
سه ماشه گاوزبان دو ماشه باریک سوده آمیزند خوراک نه ماشه ایضاً که درین مرض مجرب نوشته افتیمون غاریقون سفید هر واحد یک توله کوفته بیخته در شهد
سفید شش توله آمیخته هر روز نه ماشه با عرق گاوزبان بلیسند مطبوخ نافع ربو و سرفه بلغمی بزر کتان زوفای خشک پرسیا گاوزبان هر یک یکدرم
بادیان دو درم بیخ بادیان نیم کوفته اصل السوس مقشر نیم کوفته پرسیاوشان هر یک سه درم انجیر چهار عدد مویز منقی پانزده دانه نبات دو توله در آب جوش
داده عمل آرند ایضاً که مجرب سویدی است اصل السوس مقشر نیم کوفته پنج درم بادیان دو درم انجیر سفید هفت عدد خوب جوش داده صاف نموده یک اوقیه شکر
داخل کرده بنوشند و طبیخ شیخ الرئیس درین باب اصل السوس که ربو را نافع است و مطبوخ بزر کتان حلبه هر یک هفت ماشه مویز منقی یک توله انجیر سفید مطبوخ که در ربو بارد
بلغمی و سن پیری مستعمل اصل السوس برگ سداب پودینه هر یک چهار ماشه سپستان بست دانه جوشانیده شهد دو توله داخل کرده دهند و گاهی فراسیون چهار ماشه
بیخ سداب میافزایند بادیان اصل السوس بیخ سوسن هر یک چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه جوشانیده نبات یک توله داخل کرده دهند باز اسارون عوض بیخ سوسن
داخل کنند اسارون جهت تحلیل بارهٔ دماغی عجیبی نافع و بیخ سوسن ملطف ماده است انجه باید داد و دیگر در مرض ضیق که معمول است ایضاً برای ربو مزمن کثیر البلغم صمغ
انسفنقا کلکلانج بزوری شش ماشه خورده مطبوخ دوس بادیان عنب الثعلب هر یک چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده
بنوشند و اگر فایده نشود اصل السوس پرسیاوشان فراسیون عنب الثعلب پرسیا هر یک چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه مویز منقی ده دانه پودینه دو ماشه جوشانیده نبات دو توله
آمیخته صمغ عربی کتیرا هر واحد نیم ماشه سوده پاشیده بدهند و معجون زوفا و شیر خشت نیز مستعمل است مطبوخ زوفا که در ربو بلغمی معمول انجیر زرد تمر هندی هر کدام ده درم مویز منقی
ده دانه تخم کرفس بادیان پرسیاوشان اصل السوس زوفای خشک فراسیون هر کدام پنج درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا نصف رسد صاف نموده در سه روز
با دو مثقال معجون زوفا بدهند و تا یک هفته عمل آرند بعد تنقیه نمایند معجون زوفا که در ربو و ضیق جهت نضج مواد محتبسه سینه مجرب است و در بحث سعال نزلی بارد در
قول جرجانی خواهد آمد نوع دیگر منضج مواد سینه نافع ربو و سرفه زوفا اصل السوس پرسیاوشان مویز منقی هر یک پنج درم مغز بادام تلخ تخم کتان مغز چلغوزه
هر یک سه درم فلفل بادیان پودینه خشک بیخ سوسن هر یک یک درم عسل سه وزن شربت سه درم معجون رب السوس نافع ربو و ضیق و مخرج
رطوبات لزجه و مده از صدر از مجربات حکیم علی زراوند مدحرج تخم انجره قردمانا فلفل مغز بادام تلخ حب الرشاد زوفای خشک پرسیاوشان هر یک
یک جزو رب السوس دو جزو کوفته بیخته با عسل کف گرفته معجون سازند و هر روز سه درم تا چهار درم بخورند و عقب آن خمیره بنفشه در آب گرم حل کرده بنوشند
بیاشامند معجون قفی نافع ربو و سرفه و درد سینه و معده و جگر و درد ربو و مصطگی آداز مویز منقی بست و پنج درم زعفران سنبل الطیب سلیخه دارچینی
دار شیشعان هر یک یکدرم قصب الذریره تفاح اذخر علک البطم مقل هر یک دو و نیم درم مر مکی چهار درم انچه حل کردنی است در شراب حل کنند و آنچه
کوفتنی است کوفته بیخته جمله را با عسل مصفی بسرشند شربتی یکدرم با شربت زوفا در درد سینه و سرفه در آب گرم در درد جگر و معده نوع دیگر که ضیق و سعال

مرض سرفه ودرد معده و قولنج ودرد سینه را نافع و آواز صاف کند مر کی میعه سائله کتیرا صمغ عربی هر یک پنج درم کندر مغز بادام تلخ زرد ماذنج ترنج قردمانا زعفران پرسیاوشان ایرسا فراسیون از هر یک سه درم زوفای خشک مغز حلغوزه از هر یک پنج درم مویز منقی ده درم اجزا را کوفته بیخته مجموع را در سه اوقیه طبیخ زوفا حل نموده در عسل و نبات بقوام معجون سازند شربت دو درم با آب گرم

ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه هندیه

که درین مرض نافع است بیخ کنائی بزرگ پاره پاره کرده در یک پاؤ آب بجوشانند هرگاه چهارم حصه بماند بنوشند و اگر بیخ کنائی خرد گاو بهکر مول دار فلفل بهارنگی کاکراسنگی نرکچور هر یک سه ماشه در یک آثار آب بجوشانند هرگاه نیم پاؤ بماند صاف نموده نیم گرم بنوشند تنگی نفس و سرفه را نافع دارد و نوشیدن بول شتر نیز مجرب گفته اند گویند که تخم قاذری که بهندی بیلوانامند بقدر دو سرخ همراه دو تباشه تا شش تا خوردن مجرب است و اگر دانه مال کنگنی بقدر دو ماشه بلع می نموده باشند نیز نافع است و دیگر درخت خر پیا بانسه با بیخ و برگ در سایه خشک کرده کوفته بیخته سفوف سازند و کف دست بهار بخورند و دیگر تخم سرس بار یک ساییده هر صباح آنچه در دو انگشت آید بخورند و دیگر سیاه ند تهلی ببول پخته شده یک دو آثار در سایه خشک نموده با پوست و تخم کوفته بیخته شکر تری آمیخته بهار یک کف دست با آب بخورند تا هفت هفته غذا نان گندم بی نمک با روغن بسیار و پرهیز از جمیع چیزها و دیگر گل تنبا کو شیدن که بعد کشیدن تنباکو سوخته سیاه میگردد گرفته در آتش بنهند که سوخته سفید گردد ساییده نگاه دارند و بقدر دو سرخ در برگ تنبول بخورند و از بادی و ترشی پرهیز کنند نافع ربو و سرفه بلغمی است و اگر گل تنباکو باین وجه بهم آید که گل تنباکو یکجا کرده در آتش بسوزانند که سفید گردد و آن خاکستر را در آب حل ساخته بشبانه روز نگهدارند و روز دوم و سوم بشوربت حرکت داده آب صاف کرده در پاتیله بجوشانند تا جوهر ملح آن بماند و بقدر دو سرخ در پان بخورند مجرب است ایضاً کهار درخت چرچرا که بهندی اکلا نامند سینه را از بلغم پاک کند و ضیق و سرفه و زوفا و نفع سهل تر ازین نیست و یا خاکستر چرچره و زقوم با هم آمیخته اند و دیگر چرچره کریل بسوزند و خاکستر آن بقدر ماشه بخورد و باشند و دیگر سهاگه بتلیه بریان کرده آنرا با ریک ساییده در چهار تولهٔ شهد آمیزند و قدری خفقان دوسه انگشت بلیسند دو سه روز تخفیف تمام دهد و دیگر شاخ گوزن گرفته خوب ریزه کرده و بقدر یک ماشه با شهد بخورند و اندک اندک هر روز افزایند هرگاه حرارت محسوس شود همان قدر که حرارت نکند بلیسند و دیگر ... بسوزند و خاکستر آن با آب ادرک کهرل نموده مقدار نخود حب ساخته بخورند و دیگر ایلوه سهاگه بول نیم سرخ ساییده گرفته پاره نخود حب بندند و دو حب صبح و دو شام بخورند و دیگر آب ادرک آب پیاز آب لیمو و شهد هر چهار برابر گرفته در ظرف چینی یا شیشه نرم نرم بپزند و بعد سه روز برآورده بقدر خمیره هر روز بخورند و نوشیدن آب برگ ارنه سه روز و غیره آن نیز ضیق و سرفه را مجرب است و دیگر برگ ارند و پنچنگلی برگ ببول هر سه بریان کرده ساییده بقدر چهار سرخ در پان بخورده باشند که ضیق النفس را عجیب است و دیگر نافع ربو و سرفه بلغمی است بانسه و اشبیشه جان پهکر مول کاکراسنگی سونتهه فلفل دار فلفل شونیز بهارنگی تخم کنائی مساوی با آب ادرک حب ساخته بقدر یک درم بخورند و دیگر مال کنگنی یا دو دام نیل یا ... چوک ترش هر یک یک دام خوب ساییده برابر مرچ سیاه حب بسته هر روز دو حب با آب بخورند جهت ضیق و سرفه بلغمی مجرب است و دیگر چوب چوک عوض چوک ترش است و نوشته که حب برابر نخود ساخته یک صبح و یک شام بخورند و از ترشی پرهیز نمایند و غذا مرغن خورند و دیگر دار فلفل یک تولهٔ در پارچه نرم داده بپیچیده در خاکستر گرم گذارند و بعد یک ساعت برآورده سهاگه بریان خولنجان فلفل سیاه هر واحد شقال دار فلفل جاتری انصف یک جزو با ریک ساییده در آب گهکوار بلیغ نموده مقدار نخود حب بندند و یک حب بخورند که نافع ضیق است و دیگر لونگ تناکو تلخ دنتد مرچ سیاه هر واحد یک دام در آب برگ بسنها او سه قسم حب بندند اول حب مثل جواری دوم بقدر دانهٔ نخود سوم مقدار نخود اول یک یک حب قسم اول هر دو وقت تا چهارده روز بخورند بعده قسم دوم تا چهارده روز بعد از آن قسم سوم چهارده روز خورند غذا نان گندم با دال تور پرهیز از بادی و ترشی و دوا نافع این مرض بهکر مول بهارنگی فلفل دار فلفل تخم کنائی کاکراسنگی نمک سیاه نمک سنگ سجی لونہ

مساوی کوفته بیخته یک ماشه صبح و یک ماشه شام خورند و در طعام روغن زرد زیاده نمایند دیگر کاکڑا سنگی پیپل مول بہارنگی و انیسون مساوی کوفته بیخته
یکتا نک صبح و یک شام بخورند دیگر پیپل مول بہارنگی مویز منقی اصل السوس فلفل سیاه عود مساوی در شهد آمیخته از دو ماشه تا چهار ماشه و ادن نیز
مفید است دیگر تنکار بریان نمک سیاه اشخار هر یک یک ماشه سوده وقت خواب با آب بخورند دیگر چوب تعور سه و چهار گرفته اندرون آن خالی کرده
نمک و قدری اجوائن پر نموده بگل حکمت گرفته در آتش خاکستر نمایند و یک سرخ خورده باشند که مجرب بعضی اطباست دیگر بچهناگ سه ماشه
پوست بیخ آک شش ماشه و سه نیم آثار و نیم پاؤ آب ادرک مکرر کرده بقدر ماش سازند و یک حب صبح بخورند و روغن زیاده خورند و سه روز
مرض ربو زائل میشود دیگر بچهناگ و افیون و عاقرقرحا و تخم دهتورا مساوی بگیرند و افیون را بر آتش انگشت ملائم در ظرف آهن بریان کنند
و یا در جوز بوای مجوف نموده در آرد گندم گرفته در روغن گاو بریان نمایند تا آنکه آرد سیاه گردد بعده افیون را برآورده باقی ادویه را بسایند و در آب حبها
بقدر […] یا ماش […] بندند و یک حب صبح و یک شام بخورند بشرطیکه بلغم غالب و مزاج مریض بسیار بارد و قوت او متحمل باشد بلغم را بکلی از رد
و ربو و انتصاب النفس را دفع نماید و حکیم علوی خان منقول است که اگر چه […] استعمال کنند بی ضرر باشند و اگر هر دو را متحمل نمایند ضرر او کم گردد دیگر
نمک کهاری نیم پاؤ و انجیر نیم پاؤ و چهل […] شش عدد و در ظرف گلی مطین نموده اندرون سه آثار پاچک دشتی نهاده آتش دهند بعده بسایند و قدری
خورده باشند جهت ضیق […] از مجربات است در جوهر مرقوم است و ایضا بیاض آن مغفور مسطور است که اگر آرد گندم در آب پیاز خمیر کرده
روغن نان پخته بخورد مفید است سفوف هندی که از برای ضیق النفس بلغمی بسیار نافع است برگ آک که زرد شده از درخت افتاده باشد
یک آثار […] و نمک از هر یک ده و نیم دام پخته […] و آب […] کرده […] خشک نموده در سبوچه گلی نهاده در میان آتش
پاچک دشتی […] سوخته شود […] باشند اقوال حذاق مؤلف اقتباس مینویسد که این تدبیر درین باب […]
[…] اول […] و حلق برآید و بفاصله سه چهار
گهڑی […] فلفل گرد دو ماشه
در عسل یک تولا آمیخته بلیسانند و بالاشیش مطبوخ تخم شبت […] اصل السوس هر یک نه ماشه بیخ خربزه سه تولا با سکنجبین عسلی
چهار تولا بنوشانند اگر قی بفراغت نیاید […] اصل السوس سه ماشه شیره کشیده بنوشانند و این
دوا درین باب از مجربات […] حب السمنه هر یک ده ماشه […] هر یک پانزده ماشه عود […] گاوزبان
ابریشم قرنفل مروارید ناسفته هر یک پنج ماشه مصطکی بادرنجبویه سنبل الطیب هر یک نه ماشه زعفران هفت ماشه مغز چلغوزه مغز پنبه دانه هر یک
یک تولا مغز بادام سه تولا مویز منقی نه تولا روغن […] نه تولا و نه ماشه […] سه چند قند قوام ساخته معجون سازند شربتی از سه ماشه تا نه ماشه و اگر این مرض
دوره کند سه چهار روز پیش از حدوث دوره اول بدستور قی کنند بعده سفوف بنفشه و یا حب غاریقون و یا این حب هندی برگ سنا تربد سفید هر یک سه تولا
زنجبیل فلفل گرد هر یک یک و نیم تولا مویز منقی پنج تولا حبها بقدر فلفل بسته شربتی از نه ماشه تا یک تولا با مطبوخ تربد مقوی […] سه چهار مسهل داده بعوقات
مذکوره و یا حب بلبش و حب سیماب و یا حبی که بالا نوشته شد بکار برند بفضل الهی در اول دوره نیاید و اگر آید بسیار خفیف بود و اگر صبح یک عدد حب بلبش بخورند
دو وقت عصر حب سیماب […] هرچه خواهند بخورند تا چهل روز متواتر استعمال کنند ضیق هفت ساله دفع شود و ایضا برای دفع دوره آن
چهل روز متواتر وقت خفتن همراه شیر ماده گاو نیم آثار این دوا استعمال نمایند تربد اکبرآبادی زنجبیل هر یک دو ماشه سنا سه ماشه نبات برابر تا بیست روز
بعده تربد را موقوف ساخته صرف سنا دو ماشه و زنجبیل یک ماشه نبات برابر بعمل آرند غذا شوربای مرغ با نان تنوری و اگر در آن سال دوره دیر دیر آید
و خفیف شود در سال دوم چهل روز دیگر بکار برند و چون در سال یکبار و در سوم سر ماه دوره شود مسهل بگیرند و این حب هندی مفید است عاقرقرحا فلفل
پوست انار […] و برگ بانسه بیخ […] پوست مغیلان نمک سنگ و سانبهر اشخار سفید هر یک ده درم افیون دو ماشه کوفته بیخته با آب ادرک حبها بقدر نخود سازند

و در دهان دارند و عرق پرسیاوشان که در ادویه مرکبه یونانیه مسطور شد درین باب از مجربات است شربتی ازان از نه تا بست درم و این عرق نزد فقها
نیز نافع زوفای خشک نیم رطل انجیر زرد سی عدد اصل السوس پرسیاوشان فراسیون هیچ بنفشه بادیان هر یک ده درم عناب کلان چهل عدد شربتی
بست درم مصنف خلاصه گوید که در ربو بلغمی اگر در نبض دقا رده علامات حرارت دریابند رگ باسلیق بزنند و مطبوخ زوفا معجون آن از آن
و تا یکهفته برین نوع بگذارند بعد ازان لقی و اسهال قلع ماده نمایند و چون یک عدد و بارکتائی سه چهار قطعه نموده با نمک آلوده بخورند تا بلغم
می آورد و سینه را از اخلاط پاک میسازد و حبی که در باب سعال خواهد آمد برای تنقیه درینجا نیز مفید است و حبی که در قول شیخ می آید درین باب
موثر است و بعد ازان مطبوخ و معجون اول تا یکهفته دیگر مداومت کنند و باز بتنقیه پردازند و همین نوع بمعالجه اشتغال ورزند تا مرض زائل گردد
و این سفوف بغایت مفید است و سرفه کهنه و ضیق النفس را مجرب شحم حنظل بهنگ دیو دار فلفل سیاه گوگرد مفسول زنجبیل مجموع مساوی کوفته بیخته
یکدرم ازان با ماء العسل بدهند و آیین دارو بغایت مفید است شیر زقوم نیم دام بگیرند و در آرد گندم آمیزند و قرص ساخته بر آتش بریان کنند و بیمار را
تا سه روز غذای نرم دهند و روز چهارم اگر بیمار جوان و قوی باشد نصف این قرص بدهند و چون شش هفت بار اسهال گردد قدری ماست با خشکه
بخورانند و اگر باد بنود و آن شکم نشود بار دیگر همین غذا تناول نمایند و روز دوم نصف باقی ازین دارو بدهند بعد ازان تا سه روز شوربای کبوتر با خشکه
غذا سازند و پنج شش روز دیگر هم غذای نرم با بد داد و در اثنای خوردن دوا و بعد ازان تا چند روز از باد احتراز لازم دارند و در خانه محفوظ که باد نرسد
نباشد بنشانند که سخت نافع است و صاحب مجربات گفته که باین دوا چند کسان از ضیق عرض صحت یافته اند و در هنگام اشتداد عوارض ضیق النفس مفید
و رعرق بادیان حل کرده شیره اصل السوس را دران اضافه نموده گرم کرده بدستور قهوه نوشیدن فی الفور تسکین دهد و شربت زوفا با جبلی
و لعوق حنظل عظیم سود مند است الطاکی گوید که سیما در مشایخ نماید و تا ممکن از تلطیف غذا کنند و ادامیکه قوت قوی باشد از فصد ترک کنند اگر نسبت
موجود بود و الا حسب ضرورت اگر چاره نباشد فواتح نواحی صدر نماید و مطلق شیرها ترک نمایند و کذا ماهیها و خیار و باید که سکنجبین عنصلی و شربت
اصل السوس با زوفا بدهند و صرف از بد محاول از مجربات است و لذا مطبوخ فواکه با نیسون و غار و لیقون هر واحد یکدرم و هر که بزرکتان با نصف وزن آن عسل بسایند
و لعوق بدهند و آن مجرد و مرض را قلع کند و کذا سندروس فشر با بخور او هر کسی که حالتش نیم درم بخورد و مقدار آن یک سکرجه آب مطبوخ انجیر و کرویا و انیسون
و زیره ماده مرکب که نبوشد از ضیق النفس و بهر خلاص یابد و مجرب صحیح است و مثل انیسون طبیخ بچه حداشا شبیت و بورق و زیره و خوردن سرطانات بریان
و طبیخ آنها با شعیر و ایضاً از مجربات نوشیدن ماء العسل با زعفران است **قول شیخ الرئیس** بدانکه شیخ علاج ربو و ضیق النفس و انتصاب النفس بسبب
اشتراک آنها در اکثر اسباب و اسباب یکجا بیان نموده و فرموده که آنچه از رطوبات باشد علاجش آنست که توجه بافنای رطوبات رسیده برفق و اعتدال
کنند باستفراغ باشد یا تحلیل و اگر بدانند که آفت عارض دران بسبب کثرت ماده است لا محاله استفراغ بدان مسهل نمایند و واجب است که ادویه
ملطفه منضجه باشند بدون تسخین بسیار که موجب تجفیف ماده و تغلیط آن گردد و لهذا متقدمین در معاجین ربو افیون و بنج و بیروج بلکه بزر قطونا
داخل کرده اند بسبب بودن آنها از غلظ و انجماد و دیگر آنکه مراد ازان منع نزله باشد چون کثرت پذیرد دران هنگام استعمال آنها اندکی با مصلحات
جائز است و بهمین سبب واجب است که تعهد ترطیب ماده یعنی ترقیق و تسهیل و انضاج آن نمایند چون غلیظ یا لزج باشد و بر تلطیف و تقطیع صرف
اقتصار نکنند که اکثر عنصر او و عصیان ماده موجب تحجر است در ریه گردد و بدین سبب جمیع ادویه مدره از جهت ادرار بنا بر اخراج رطوبات رقیق
باین مرض نفع رسانند و چون با ربو ترکیب غلظ محسوس گردد باید که با ادویه صدریه ادویه از جنس نافعه و افسنتین و امثال آن از ادویه کبدیه مضاف
مخلوط سازند و آنچه میان امر جائز تجویز شده است مثل فوه الصبغ و غیره او بهتر است چون مرض طفل باشد ادویه بشیر مادرش آمیزند و ادویه
معتدله مثل آب بادیان ربلا با شیر آمیخته ایشان را کفایت کند و شوربای خروس پیر همین به نضج و تلفیت است و از تدبیر نافع استعمال
دلاک سینه و متصل آنست بدست و پاچه که خشن نیست و آنچه چون در نضج النفس انتصاب باشد بدلاک معتدل یا لبس بدون روغن مگر آنکه ماندگی پدید

پس اندکی روغن بر آن مالند و باید که روغن دلک به روغن در بعض اوقات ادویه محلله قویه مثل قیسور و نطرون مسحوق استعمال نمایند بدان دلک باشد که کنند و بقول
شارح اقوی از این آنست که دردی شراب سوخته چهار درم قفارج اذخر فرفیون هر واحد یکدرم باریک ساییده به روغن آمیخته بر سینه بمالند و اگر ماده بسیار و مرض مزمن
باشد لابد است از تنقیه بمسهل قوی معمول از تخم انجره و بسفایج و قثاء الحمار و تخم حنظل و مانند آن ادویه که تنقیه صدر از رطوبات نمایند لیکن این ادویه صرف نباشد
بلکه مصلحات آنها تعدیل نموده باشند و از جمله تدبیر بعد تنقیه دقی استعمال صوت و رفع او بتدریج بسوی قوت و طول است که منجمله ریاضات جزئیه مختصه بصدر است
تا هنگام انهضام مواد و تحلیل بعمل آرند و از جمله تدابیر بعد از تنقیه بمسهلات استعمال قی متصل خصوصا بعد خوردن ترب است یا شربت چهار درم بورق مع پنج اوقیه
ماء العسل و این دوا قوی است استعمال او لشاید مگر چون مرض قوی و او صعب گردد و خربق سفید بسیار نافع است و آن در امراض صدر از امور
عجیب مجرب است و بهتر آنست که قطعه های خربق در ترب خلانیده یک شبانه روز بگذارند بعده برآورده آن ترب را بخورند و ایضا بگیرند خردل و نمک
هر واحد یکدرم و بوره ارمنی نیم درم و نطرون یکدانگ سوده در پنج استار آب و عسل یک اوقیه آمیخته بیاشامند و باید که بعد استعمال قی کمال احتیاط
مرعی دارند که هوای بارد بصدر نرسد بلکه ملبوس سینه را پوشیده دارند و از جمله تدبیر جید درین مرض او امساک تلیین طبیعت است و تناول کبر نمکین قبل
طعام و طبیخ کهنه و شوربای مرغ سیر بسفر قرطم و لبلاب و چقندر را اعانت بران میباید و اگر این کفایت نکند ماء الشعیر شدید الطبخ مع فرفیون اندکی بعیه از
نیم دانگ تا ربع دانگ بنوشند و افتیمون درین مرض شدید النفع است اگر از آن بکاهد و ران افتیمون جوشانیده باشند ماء العسل بسیار انفع شدید نماید
و همچنین تناول ادویه مثقال مفتح ملین طبع است و کذلک انجیر و پودینه و سداب که در آب جوشانیده و از آن ماء العسل ساخته باشند نافع و ایضا طبیخ حلبه
با انجیر و بعد عسل بسیار قبل غذا به مدت طویل استعمال نمایند و بعد غذا امعاء و ت کنند و همچنین طبیخ مویز و حلبه آب باران و نیز از آنها پرهیز ریاضت است
که از علل بسرعت تدریج نمایند تا عجلت در ایشان احداث اختناق تحریک ماده بعضه نماید و اغذیه ایشان نیز تدریج باشد مثل ریاضت و نان ایشان
نضیج متوسط از عجین خمیر بود و نقل آنها ملطفات باشد که در آن حب الرشاد و زوفا و صعتر و پودینه افتد و سموم اغذیه آنها از لحوم خرگوش و گوزن و
غزال و خصوصا ثعلب باشد و خصوصا ریه آن که ریه ثعلب چون خشک کنند و درم از آن بیاشامند دوای این مرض است و کذلک ریه قنفذ بری
و لحوم برای آنها مثل ماهی صخری نهری غیر آجامی و مثل گنجشک و تذرو و دراج و شوربای نخود سیاه نیز از اسافیذ طیور قلیل السمن نافع است و گاهی لسان الحمل
در اغذیه اصحاب ربو داخل سازند و شراب ایشان ریحانی کهنه قلیل المقدار باشد چون اراده کثرت نضج و اعانت بر نفث کنند بسیار رقیق از آن استعمال
نمایند و شراب عسل و مویز ایشان را نیز نفع میکند و در شرابهای شیرین معاون باشای ملطفه بسبب جلا و تلیین و تنقیه نیز منفعت است و باید که در شراب
و غذا فرق دو سه ساعت کنند تا شراب غذای غیر منهضم را نافذ نکند و مواد مسدده نفرماید و از آب یکدفعه سیراب ننوشند بل بدفعات اندک اندک
نوشند و از امور که اجتناب از آنها واجب است از آنجمله جماع است حتی المقدور و خصوصا بر طعام و خواب بسیار و خصوصا خواب روز
و خواب بر طعام مضرترین اشیاست برای ایشان مگر آنکه بسبب بیداری شور شده باشد و ماندگی و حرارت در بدن بهم رسیده باشد که درین هنگام
اندک خواب بعد طعام کنند و از جمله حبوب که در آن نفخ باشد اجتناب نمایند و از شرب آب خواه شراب بر طعام احتراز ورزند اما ادویه مسهله قویه که
ملائم ایشان است مثل نوشیدن جاوشیر و شحم حنظل هر واحد نیم درم بماء العسل است و یا چند بید ستر مع اشق و استعمال حب غاریقون در هر ماه
دو بار لابد است چون مرض قوی گردد و ایضا شحم حنظل نیم مثقال افیون سدس مثقال آب سرشته حب ساخته بعد استعمال حقنه بماء و حبه بگیرد
قبل از این مثل آب چقندر و روغن کنجد و بورق و مانند آن استعمال نمایند و ایضا شحم حنظل دو دانگ تخم انجره یکدرم افتیمون نیم درم بعسل
سرشته یک شربت سازند و سه ساعت بر آن صبر نمایند بعده از یک اوقیه تا سه اوقیه ماء العسل بنوشند و ایضا شحم حنظل و شیح مساوی
بورق نیم جزو بیخ سوسن یک جزو جاوشیر یک جزو حب بسته از یک نیم درم تا دو درم بخورند و بعد انتظار یک ساعت نصف قوطولی ماء العسل
بنوشند و ایضا خردل یک مثقال نمک طعام نیم مثقال عصاره قثاء الحمار نیم مثقال هشت قرص از آن ساخته و یکروز درمیان یک قرص بماء العسل بخورند

که تلیین طبیعت و تنقیه بسهولت نماید و اگر عصارهٔ مذکوره نباشد بدل او شحم حنظل کنند و اما سائر ادویه پس واجب است که دران تبدیل نمایند و دوا الصمغ یک دوا
استعمال نکنند که طبیعت مالوف آن گردد و ایضاً میان ادویه و ابدان مناسبات است مدرک نمیشود مگر به تجربه و چون تجربه کنند لزوم دوای انفع نمایند و باید که
جهت مصیبها دو نیز مرعی دارند و اگر از سیر باشند تدبیر آن العلاج نزله که مذکور شد مع تدبیر تنقیه خلط نمایند و گاهی دران مخدرات می آمیزند و گل ارمنی مجرب است
در منع نوازل و اما انفاریقون و ادویه پس مثل دوای وسیقوریدوس است و مثل زراوند مدحرج که از ان هر یک نیم درهم با آب بخورند و مثل سکنجبین بشراب و ابهل و جوز السرو
و ایضاً فاشرا و فاشقر ستین چهار دانگ و نیم بیاوا الاصول و ایضاً سرکه که دران تخم انجره چند بار تر کرده باشند و یا دو درهم تخم حرف در روغن بادام بریان چکانیده
و پیخ فوه نیم … و ربع … سکنجبین عنصلی که سکنجبین عنصلی خیلی سودمند است و عنصل بریان سوده بعسل سرشته دو ماشه بدهند و از زراوند مدحرج و قنجان و شیح و سوسن
و کمافیطوس و جند بیدستر و ایضاً مطبوخ قنطوریون بالعسل و قنطوریون هر دو قسم نافع است درین مرض در هر دو حال غلیظ عند الحرکت و در ابتدا
و دقیق عند السکون و در آخر بالعسل لعوق سازند و ایضاً علاک الانباط تنها یا مع اندکی عاقرقرحا و بارزد و جاوشیر خیلی نافع این مرض است لیکن از غایت
عوطیر او لحصه … و دوا الکبریت شدید النفع است و ایضاً بگیرند حرف و کنجد هر واحد سی درهم و زوفای خشک ده درهم و بعسل آمیخته
شربت حسب مشاهدهٔ حال و ایضاً ریه ثعلب خشک کرده پنج درهم پودینه کوهی چهار تخم کرفس انیسون هر واحد هشت ما فلفل هر واحد چهار جزو البیخ دو درم
و از ان دوای مرکب بسازند و یا بگیرند آب پیاز عنصل مثل آن عسل فائق و بر آتش انگشت انعقاد دهند و نمایند و بقدر … دادن قبل طعام و مثل او بعد طعام بخورند
ایضاً فوتنج و حاشا و ایرسا و فلافل و انیسون بالعسل بسرشند و بقدر بندقه صبح و شام استعمال نمایند و ایضاً جعده و شیح ارمنی و کمافیطوس و جند بیدستر
و کندر و زوفا هر واحد یک مثقال بالعسل بیامیزند و آن دو شربت است و یا اورق چهار فلفل سفید و انجدان … اشق و سکنجبین بسرشند و شربت بقدر
باقلا بماء العسل و یا جند بیدستر و زراوند مدحرج و اشق هر واحد مثقال فلفل دو عدد … بیامیزند و شربت مقدار باقلا و سکنجبین و ایضاً فراسیون
و قسط و میعه و مغز حلغوزه هر واحد مثقال جعده جند بیدستر هر واحد مثقال فلفل سفید عصارهٔ قثاء الحمار هر واحد نصف مثقال بالعسل سرشته لبت…
باقلا با ماء العسل گرم بخورند و ایضاً خردل و بورق هر واحد دو جزو فوتنج نهری عصارهٔ قثاء الحمار هر واحد یک جزو سرکه عنصل سرشته بقدر … در
ماء العسل بر نهار بخورند و یا شیح و افسنتین و سداب بجوشانند بالعسل و یا این ادویه بالعسل بجوشانند و یا مطبوخ او بالعسل انعقاد نمایند و اول سکنجبین بخورند و یا طبیخ
فوتنج بشیر و خصوصاً چون درینجا حرارت باشد و بدانند که راسن و آب او درین مرض شدید النفع است و از جملهٔ ادویه قویه درین مرض عند صعوبت زرنیخ
برانیج است که از ان حب سازند و یا اندکی زرنیخ بماء العسل بدهند و کبریت در بیضهٔ نیم برشت بخورند و از ادویه جیده قریب الاعتدال کمون کوفته بسرکه ممزوج
کرده است و آن بنفس انتصاب بسیار نافع است و ایضاً لعاب خردل سفید مثل او بعسل لعوق بپزند و استعمال نمایند و نزد شدت اختناق و ضیق نفس
بورق چهار درم بدو درم حرف کوفته همراه ماء العسل بدهند که در ساعت بگشاید و آن عرق النسا را نیز نافع است و روغنهای که با شربه ایشان بچکانند روغن
بادام شیرین و تلخ و روغن مغز حلغوزه است و مروخات مثل روغن سوسن و غار است بر سینه بمالند و کزلک روغن شبت و اما دخن مثل زرنیخ احمر و کبریت
هر دو مساوی کوفته بشحم گرده بز آمیخته قرص بسته در حلق بتوسط قمع دخان آن بگیرند و ایضاً مر و قسط و میعه و زعفران و زراوند آمیخته هر روز دو بار دود بگیرند
و ایضاً میعه سائله و بارزد و صبر سقوطری بدستور بعمل آرند و ایضاً زرنیخ اصفر و زراوند طویل هر دو مساوی بسایند و بهمین لقدر سرشته بنادق سازند و بقدر یکدرم
از ان دو روز بخور گیرند هر روز سه بار که نفس فی الحال بگشاید و صاحب کامل گوید که ملاک امر در علاج ربو حادث از رطوبات بلغمی آنست که
استعمال کنند اشیا را سخنه ملطفه که آنها تلطیف و تنقیه باشند و رطوبت را قانی و تقطیع و جلای آن نمایند از جمله سرکه عنصل و سکنجبین آن و ایارج فیقرا و شربت زراوند
مدحرج با ماء العسل است و قنطوریون دقیق در آب … جوشانیده آب او با سکنجبین عسلی یا بالعسل نوشیدن و یا بگیرند زوفا و ایرسا و شونیز هر چهار …
سپس آید بار یک کوفته بعسل سرشته لیسیدن و یا سکنجبین عنصلی یا بعسل آمیخته بنوشند که قوی النفع و مفتح سدد قصبه ریه و مقطع بلغم غلیظ است
و سکنجبین … کرسنه و ترمس و بادام تلخ هر واحد یک جزو باریک ساییده بعسل سرشته لعوق کردن یا سکنجبین عنصلی آمیخته بنوشند و اگر صاحب او

اشتعال حرارت قوی ننماید ماء العسل با ترنجبین بدهند و حب صنوبر با حب البطم بالعسل نافع ست و اگر قند یک درم در آبکامه انجیر سفید یک وقیه جوشانیده صاف
کرده باشند که داخته با یکدرم روغن بادام آمیخته سه روز بنوشند نفع بین نماید و واجب ست که استعمال جمیع ادویه مذکوره بعد تنقیه بدن بدواء
مسهل بلغم در ربو بست مثل دوای مرکب از تربد و غاریقون و نانخواه قبطی و شحم حنظل باشد و اگر استفراغ بدن بعنی از تربد و سکنجبین کنند بدن را از
بلغم و خلط غلیظ پاک گردد و لعوق که از فراسیون و پیاز اسقیل بریان هر واحد یکجزو و بیخ سوسن نیم جزو سائیده بالعسل کف گرفته سرشته لسبازند
صباح بقدر یک ملعقه همراه آب مطبوخ تیج یا حاشا یا برسیاوشان یا پودینه بخورند و یا الزوفا مرکب هر روز چهار اوقیه یا یکمثقال معجون قفقی و یکدرم
روغن چلغوزه بنوشند و اگر احتیاج بقوی تر ازین افتد تریاق اربعه نیم درم دران حل کنند و لعوق کرسنه پرسیاوشان رب السوس هر یک هفت درم
بادیان فراسیون غاریقون زوفای خشک هر یک سه درم میعه سائله صمغ البطم هر یک دو درم مویز منقی بیست درم کوفته بیخته و مویز و صمغ و میعه را
در مطبوخ تر کرده سوده و همه را آمیخته و بالعسل کف گرفته آمیخته یکمثقال خوردن نیز نافع ست و کذلک حب صنوبر کبار مغز پسته مغز بادام تلخ مقشر
هر واحد پنج درم تخم انجره بادیان کرسنه حلبه هر یک سه درم سقز ینبه دانه سقز حب قلقل هر یک چهار درم باریک سائیده بمطبوخ انجیر و صمغ سرشته
لعوق سازند و روغن بادام تلخ آمیخته بقدر یک مثقال با آب مویز یا صمغ مع سکنجبین عنصلی بخورند و یا حلبه مقشر دو جزو حب الصنوبر کبار یک جزو و آب تین شیرین
خوب جوشانیده باریک بسائید و بالعسل کف گرفته آمیخته لعوق سازند و یا علک الانباط ربع رطل در چند آن آب که آنرا بپوشد بجوشانند تا بقوام عسل آید فانیذ
نیم رطل انداخته بپزند تا آنکه لعوق گردد و استعمال نمایند و جالینوس در کتاب ادویه مرکبه ذکر کرده که پیاز عنصل خوب کوفته آب او بگیرند و مثل او عسل
آمیخته بر آتش انگشت بپزند تا بقوام لعوق آید و قبل طعام و بعد او یک ملعقه بخورند و ایضا جالینوس در میامر نوشته که مویز منقی و حلبه مغسول هر واحد
یکجزو و آب باران سه جزو خوب بجوشانند تا مهرا شود صاف نموده بعسل آمیخته بپزند و کف او بردارند تا بقوام شربت آید و مرات متوالی بنوشند شربت دو وقیه

علاج ربو یابس

ربع و شربت نافع انتصاب نفس نیز مفید ست و آرد کرسنه آرد حلبه هر واحد پنج درم شونیز اصل السوس هر یک دو درم عاقرقرحا یک نیم درم باریک
سائیده موم در روغن سوسن یا روغن ناردین گداخته آمیخته مثل مرهم سازند و بر سینه ضماد نمایند و اغذیه ایشان مشاکل در مزاج و جوهر باد و به مستعمله
اعنی حار یابس لطیف باشند و مثل تیهو و دراج و تدرو و محمول با آب نخود بریده و شبت و دارچینی و خولنجان و فلفل یا طجن بروغن بادام و دارچینی و
کرویا و عرعر و مانند آن بسازند و اگر احتیاج بیابس تر ازین افتد لحوم غزال و ارنب و ثعلب دهند که لحم ثعلب برای ایشان موافق ست لاسیما ریه
آن چون بغیر نمک خشک کنند و کوفته بیخته دو درم با سکنجبین دران مویز جوشانیده باشند بدهند و کذلک ریه قنفذ و اگر از طریخ و کوسج ادام سازند نافع بود
و از بقول سداب و کرفس و نعناع و رشاد و صعتر رطب و بادروج و چقندر و خردل و مانند آنست و از فواکه یابس انجیر و مویز و حب البطم و حبة الخضرا و لطیف
معمول بالعسل و حب صنوبر و حب البطم نافع و از اغذیه مولد بلغم مثل سمک و ماهی تازه و شیر تازه و حبوب جمله که منفخ و مزید این مرض اند اجتناب نمایند
و کذلک از تمامی مولدات نفخ و ریاح و شراب غلیظ و حلو بپرهیزند و بعد غذا خواب نکنند بلکه بعد نزول او اندک از معده بخرامند و طول هم ندهند
و غذا بعد ریاضت چون از تعب آن استراحت گردد استعمال نمایند و برابدان ایشان آب مالح فاتر بطول نمایند [illegible] اگر
ماده در عروق و شرائین ریه و در خلل ریه باشد و [illegible] بود ابتدا القیء [illegible] تدبیر ایشان با دیان داخل
نمایند و شوربای خرگوش و آهو و گوزن و روباه دهند و ماهی شوربهای ماهی طریخ باشد و شش روباه و فقاره پشت خشک کرده بکوبند و با شکر آمیخته بدهند
که درین مرض بالخاصیت نافع ست و بعد طعام تا مدت دراز نگذرد آب ننوشند و اقل از آن نباشد دو ساعت باید هر چند کمتر نوشند بهتر ست
و بعوض آب ماء العسل سود دارد و مالیدن سینه و پهلو بکف [illegible] سوده ناقص ست و اگر از مالش ماندگی شود روغن یاسمین یا روغن خیری
اندکی بمالند و آماته نیز خوردن دوا ایشان باید که اول بدوائی [illegible] شروع کنند مثل سکنجبین که از چهار دانگ تا یک مثقال سوده در آب سداب حل کرده
بدهند و سکنجبین بزوری و عسلی موافق ست مادۀ غلیظ را نضج دهد و بآسانی برآرد و سینه پاک کند [illegible] داخل کرده باشند

و هرگاه ادویهٔ مفرد کفایت نکند با دویهٔ مرکب چون ایطریفل و معجونها رجوع کنند و برای تنقیه حب غاریقون بدهند و یا غاریقون چهار دانگ و شحم حنظل یک نیم دانگ رب السوس یکدرم حب سازند و این یک شربت ست و ایضاً غاریقون نیم درم شحم حنظل ثلث درم نمک طعام دو دانگ رب السوس تخم انجره ایرسا هر یک نیم درم و آن یک شربت ست و جهت کسی که در سینه او حرارت باشد یا تپ همیگیرد از بنفشه رب السوس هر یکدرم غاریقون ربع درم کتیرا نیم دانگ حب سازند و آن یک شربت است و غاریقون و افتیمون را در نضج مرض بغایت مفید است و حب ایارج و شیرخشت جهت دفع مضرت آن بعد ه روغنهای گرم و خوشبو مثل روغن یاسمین بمالند و هرگاه بدن با دویهٔ مسهل پاک گردد داشم قی کردن سود دارد و ادویه و حبوب منقی سینه و مجاری نفس ازین نوع باید بگیرند عاقرقرحا و عکاس الانباط و کوفته با نمک با زوفا سرشته حبها سازند و مدام در دهان دارند و اگر ازین لعوق سازند جائز است و باقی همان ادویه است که در قول شیخ مسطور شد و اگر حرارت باشد آنها ادویه در سکنجبین و شیره حل کنند و بکار برند و ملطفات محلل اخلاط غلیظه علاج نمایند و لهذا ریاضت و دلک اطراف سحوق و امتناع از اشیای مرطبه مثل لوسه و حمام و مسکن نفع میکند و باید که تا قی که در خمیر آن انیسون و شونیز و زیره سرشته باشند تناول کنند و از بقول ترب و مانند آن دهند و بعد طعام جز مائ طویل آب ننوشند اگرچه اندک اندک نوشند و در هر هفته دو بار تلیین طبیعت نمایند و بر روغن سوسن و غاره شبت و سداب که در هر واحد یا در آمیخته باشند محلل گفته و فقاح قیصوم بدهند و یا تخم انجره در سرکه خیسانیده صاف نموده بنوشند و یا تخم رشاد سوده در عسل و در روغن بادام لعوق ساخته بخورند و یا بگیرند فوه و قرد مانا و حب الغار در سرکه و از ان سکنجبین العسل سازند و کذلک طبیخ زوفای خشک و فراسیون و ابهل و کما فیطوس و زعتر و سیاه دانه و پودینه در آن بر روغن چلغوزه یا روغن بادام تلخ بنوشند و یا لعوق از عاقرقرحا و بارزد و اشق ساخته استعمال نمایند و هر ماه دو یا سه بار ایارج فیقرا و افتیمون اسهال آورند و هرگاه قی استعمال کنند اول با شیای خفیف تر مثل ترب منقوع در سکنجبین بعده با آنچه قوی تر باشد مثل بیخ خردل و بورق و پس بقوی تر از ان مثل اکل ترب که در ان خربق خلانیده باشند بعمل آرند و بعد از ان آبیکه در ان حلبه و مویز بمقدار یک من جوشانیده باشند بر روغن بادام چهار درم بنوشند بعده اسهال طبیعت بحقنه حاده و حبوب نمایند پس از ان اعاده کنند بدانچه تسهیل نفث نماید مثل طبیخ انجیر و مویز بر روغن بادام تلخ بعده انجیر و آرد جو و شونیز در روغن سداب یا روغن شونیز بر سینه ضماد نمایند بعد از ان انجیر جوشانند و صاف کرده آب او بار دیگر جوش دهند تا بقوام آید و پرسیاوشان و پودینهٔ کوهی کوفته بیخته آمیزند و بطور لعوق استعمال کنند و گاهی معالجه این مرض باین طور کرده میشود که هر روز ثلث رطل مطبوخ زوفا بدو مثقال معجون زوفا تا یکهفته بنوشند بعد از ان بخردل و عسل و سرکه قی کنند بعده باین حب اسهال آورند غاریقون سدس ربع درم شحم حنظل سبع درم عصارهٔ قثاء الحمار دو دانگ رب السوس نیم درم حب سازند و این یک شربت ست و اگر کفایت نکند بار اعادهٔ تدبیر نمایند تا آنکه صحت حاصل شود و از اغذیهٔ غلیظه قابضه حامضه پرهیز کنند و لعوق انفیل نافع ست و کذا دوائی که از زراوند چینی و زراوند طویل و حلبه هر واحد سه درم افسنتین فوه هر واحد یک اوقیه زعفران یکدرم لبا زند و سفوف حب الرشاد دو درم کنجد لبست درم زوفای خشک ده درم فانید لبست درم شربت ساخته بقدر حاجت استعمال کردن نیز مفید ربو ست و سکنجبین عنصلی و قیصوم و کمافیطوس و زوفای خشک و فراسیون مساوی و دوائی که در ان ریهٔ ثعلب خشک پنج درم ست و در قول شیخ مسطور شده جهار دوائی آن کوفته بعسل انجیر سرشته حب سازند و هنگام خواب استعمال نمایند و افضل ازین همه لعوق انجیر و حلبه است بگیرند حلبه و شسته با انجیر خشک بجوشانند و صاف نموده آب او بعسل بپزند تا غلیظ شود و بقوام لعوق آید و چند ساعت قبل از طعام بخورند که منفعت عظیم نماید اگر تپ نباشد و الا باحتیاط استعمال نمایند تا تپ هیجان نکند و اگر هیجان کند اول تسکین آن نمایند بعده استعمال کنند طبری گوید که بر تحقیق ربو از رطوبت بارده غلیظه منصبه در اقسام قصبه ریه باشد علامتش ضیق نفس در صدر و تهیج وجه و قلت نشاط است و نفس صاحبش آن شبیه بنفس شخص دویده و تعب کشیده و یا بلندی رفته و کشتی گرفته یعنی متتابع میباشد و خواهش او باخراج نفس اکثر از ادخال هوا او و علامت اشتراکیه که اول بحال بدن مریض نظر کنند اگر شدید الامتلا باشد فصد باسلیق نمایند و از اغذیهٔ غلیظه پرهیز نمایند بعده حقنهٔ لینه حقنه کنند مگر آنکه مزاج علیل بارد باشد و در قاروره او خامی بود

او قدری از جاوشیر یا سکبینج داخل کردن مناسب است بنا برآن بجای جاوشیر بهتر است بعد ازان بگیرند اصل السوس مقشر پنج درم مویز منقی بیست درم فطراسالیون پنج درم تخم کرفس بادیان هر واحد سه درم پرسیاوشان ده درم فودنج ماماثا اشقیل هر واحد چهار درم زوفای خشک پنج درم جمله را بجوشانند تا مهرا گردد صاف نموده در ظرف آبگینه نگاه دارند و هر روز بیست درم ازین مطبوخ بوزن پانزده درم این شربت بنوشند بگیرند انجیر سفید مسمن مویز منقی یکرطل ... صد درم در هفت چندان آب بجوشانند تا آنکه مهرا شود بعده صاف نموده بقدر نصف آن عسل داخل کرده بپزند تا بقوام سکنجبین آید و اگر دران قدری زعفران داخل نمایند بهتر باشد و اما غذا از لحم حمل صغیر طباهجه که بران سرکه عنصل و مری پاشیده باشند بسازند و اگر این معالجه دران اثر کند اینها را مداومت نمایند و اگر ازین معالجه حاصل نشود باین طریق دیگر که آنرا معالجه اوسط نامند منتقل شوند و آن اینست که بگیرند عنصل کلان تازه و قطعه ها ... خرد آن ساخته مثل قلاده منتظم سازند و در ظرف اخضر که نصف او از سرکه ممتلی باشد بیندازند و سر آن بگل محکم کرده پنج روز در آفتاب گذارند بعده پنج روز در سایه گذاشته سر او بگشایند و مالیده صاف نموده دران کرده در دیگ انداخته بهر رطل آن زوفای خشک و پرسیاوشان هر یک پنج درم جاوشیر یک درم داخل کرده بجوشانند بار دیگر صاف نموده و مثل ربع او عسل یا شکر داخل کرده بقوام آرند و هر روز ده درم ازان با یکدرم این سفوف بنوشند بگیرند زوفای خشک پنج درم تخم کرفس دو درم و نیم پرسیاوشان یکدرم و ثلث عاقرقرحا یکدرم مویزج نیم درم همه را باریک سایند و بقدر نصف دوا ازان او شکر طبرزد آمیزند و غذا اسفیدباج شیرین بعسل سازند و بر این معالجه مداومت نمایند پس اگر زائل نگردد باین معالجه ثالث رجوع کنند که میان ... یکبار قی کنند باینطور که بگیرند ترب کلان و پارچه پارچه نمایند و برگ شبت کفی کفی بجوشانند و آب آن کرده در روز بگذارند و در دیگ سفالین اندکی میعه سائله و صبر یک ... در پارچه بسته اندازند و بآتش ملائم بپزند تا مهرا شود و بعده صاف نمایند و چهار اوقیه ازان بگیرند و دران چهار اوقیه سکنجبین و دو دانگ نمک سوده داخل کرده قدح کلان ازان بنوشند و از پر روغن سپید انجیر آلوده تحریک نمایند و چون اینهمه را قی کنند و معده پاک گردد قدری گلاب گرم کرده بنوشند بعده پنج روز راحت داده مرتبه دیگر قی نمایند و ما بین ایام قی روغن خیری و یاسمین که دران قدری مصطکی و اندکی زوفا و اندکی مر حل نموده باشند بر سینه بمالند و هرگاه سه بار باین طور علاج کردند پس امر بخوردن این معجون نمایند که خلقی کثیر را باین معجون علاج این مرض کردم و بسیاری ازان صحت یافتند چنانکه گویا ربو و سعال با نها نبود و این معجون را حکما بنان ترکیب داده اند بگیرند زوفای خشک ده درم رب السوس سه درم و ثلث حماما اشق افطراسالیون کما فیطوس جعده فراسیون هر واحد سه درم افتیمون چهار درم کبریت زرد و زراوند مدحرج هر واحد هفت درم سکبینج ده درم فرفیون سه درم و ثلث میعه سائله و یابسه مصطکی علک الانباط راتینج هر واحد چهار درم و نیم انیسون بادیان صعتر هر واحد دو درم همه را ساینده و آنچه سائیده نشود در طبیخ انجیر یا سرکه عنصل تر کنند تا گداخته شود پس با دویه سحوقه آمیزند و جمله را بعسل کف گرفته بسرشند و در هر هفته دو ساعت دو درم ازان بخورند و بالای آن نبیذ کهنه صاف غیر تلخ تجرع کنند و دائم سینه را بدهن نرگس بمالند و بکیف بالشحم بدهن کنند یا بقدر یکه ... ضماد سینه کنند که کشک یا قثا بر ... سازند و اگر از سینه تشنه تموح و نور و باشد جائز است و از اغذیه غلیظه و لزجه بپرهیزند و ریاضت معتدل جائز است و از جماع حذر کنند که موهن صدر است و از جمله حبوب نخود مثل باقلا و عدس و لوبیا و مانند آن اجتناب نمایند و این معجون نیز این مرض را سیار نافع است اگر دران حرارت مزاج نباشد بگیرند بارزد پنجاه درم زراوند مدحرج زوفای خشک اصل السوس هر یک ده درم اسقیل بریان سی درم و سواسی بارزد ... بعده انجیر خشک بجوشانند و مالیده صاف نموده عسل او برآرند مثل او عسل سفید داخل کرده بآتش ملائم بپزند تا بقوام آید پس بارزد داخل کرده حل نمایند تا مختلط گردد بعده دیگر ادویه سحوقه آمیزند و این معجون هر روز بهرات در حالت خلو شکم استعمال نمایند و آن در غایت جودت است و کثرت آن ننمایند و هرگاه مزاج مریض بحرارت متغیر گردد این طریق معالجه ترک نمایند و تسکین مزاج نموده باز اعاده این معالجه کنند و اگر بقایا ازین رطوبات لزجه در اقسام قصبه ریه یا صدر باقی ماند باین بخور تبخیر کنند که تنقیه او نماید بگیرند زوفای خشک کوکرد زرنیخ سرخ علک الانباط راتینج پرسیاوشان مصطکی مساوی کوفته با پیه گرده بز آمیزند تا همه آمیخته شود و بنادق ساخته بر آتش نهاده تبخیر و دود آن بگیرند و گاهی صاحب ربو

سوای ذبیب دیگر با این مجوز صحت یافته و اگر خلط منعصر باشد و باقی ماند این حقنه استعمال نماید قنطوریون دقیق حلبه از هر واحد کف کبیر قرطم تخم کتان تخم حلبه هر دو دو کف خطمی سبوس گندم هر واحد سه درم انجیر سفید چهل عدد سکبینج سه درم ابرز دو درم ها و شیر یکدرم ورق سداب کهنه کبیر هم را بپزند تا مهرا شود پس یکصد درم آبیان صاف نموده قدری روغن سداب و روغن بید انجیر براین چکانیده نیمگرم بدان حقنه کنند و این حقنه ربو را بیرون آرد چون از رطوبات بارده و بصداع کهنه هرمن باشد و مشائخ را که مزاج آنها بسیار بارد باشد نیز نفع میکند و این بسیار در اصحاب ربو کائن از رطوبات بارده و بصداع کهنه در مشائخ بر استعمال کرده و خشونت قصبه ریه و انتصاب النفس این سفوف استعمال میکرد و انتفاع کثیر از آن می یافتند بگیرند زرنیخ سرخ دو دانگ گوگرد یکدرم و ثلث زیبه فلوص در آفتاب بدون نمک خشک کرده پنج درم سرگین خرگوش سه درم زوفای خشک پرسیاوشان زراوند مدحرج هر واحد دو درم همه را سائیده شکر طبرزد مساوی آمیخته هر روز نهار دو درم بخورند و بالائیش شربت انجیر یک اوقیه بنوشند و حکیم موصوف امر میکرد باستعمال شربت حلبه بگیرند تخم حلبه رطل صغیر و تمر هیرون سه رطل بدو چند آن آب بجوشانند تا مهرا شود مالیده صاف نموده بقدر ربع آن عسل آمیخته بقوام شربت آرند و دائم استعمال نمایند و افلاطون صغیر معروف بسقلبی در کتاب کی ذکر کرده که در علاج ربو بر سینه در چهار موضع بر یمین و یسار و مقابل آنها در دو موضع داغ دهند یا مریض که سبر او بقدر دینار باشد و آن از علاج مشهوره است

علاج ربو دخانی که از استیلای ابخره دخانی بر قلب و از اختلاط که در شرائین باشد عارض گردد

فصد باسلیق از دست چپ نمایند و برای تسکین حرارت قلب شیره تخم خرفه سه ماشه در عرق کاسنی و عرق گاوزبان هر یک هفت تولہ برآورده شربت صندل شربت نیلوفر هر یک یک نیم تولہ داخل کرده بنوشند و طلای صندل و آب کشنیز سبز بر سینه نمایند و لعاب اسپغول با شربت نیلوفر و شربت بنفشه دهند و ماء الشعیر و شربت سیب و صندل و فواکه و مفرحات بارده خورانند و مداومت لعاب گاوزبان با شربت انار سفید شناسند و آنچه در علاج خفقان حار گفته آید بعمل آرند و بقول خجندی تسکین حرارت قلب بسکنجبین ساده و شربت لیمون کنند و ترک معجزات و تناول اشیاء که مانع بخیر باشند و بقول حکیم عابد تخم بارتنگ و آب او مجرب است و اکل سماق او بروغن بادام تا ایام متوالی نیز مفید و این معجون خفقان درین نوع نیز مجرب است هلیله زرد و سرخ و سیاه افتیمون هر واحد یکدرم بلیله دو درم آمله چهار درم کشنیز خشک شانزده درم روغن بادام شیرین ده درم ترنجبین مصفی هر یک بیست درم شکر سفید شصت درم بدستور اطریفلات مرتب سازند و باگلاب بخورند و یا بعد فصد باسلیق عناب بهدانه در عرق گاوزبان و کاسنی و عنب الثعلب نیلوفر مالیده شربت بزوری داخل کرده بالنگو پاشیده دهند و یا عناب بهدانه اصل السوس جوشانیده شیره کاهو شیره خیارین شربت بنفشه خاکشی دهند و گاهی خطمی هم افزایند و یا بهدانه عناب دانه هیل در عرقیات جوشانیده و شربت بنفشه دهند و خمیره مروارید استعمال نمایند و گاهی در تنفس با خفقان و سر فه خروج بلغم خطمی خبازی گاوزبان گل بنفشه عناب جوشانیده جونات داخل کرده میده دهند و در علاج سوداوی عناب بهدانه سپستان بعرق شاهتره جوشانیده شیره کاهو شربت بنفشه خاکشی دهند با خطمی خبازی جو مقشر در جوشانده و صمغ عربی سوده پاشیده افزایند و ایضا در ربو دخانی سوداوی قلب خمیره گاوزبان شش ماشه خورده اصل السوس گاوزبان هر یک چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه در عرق عنب الثعلب و گاوزبان جوشانیده شربت بزوری بارد داخل کرده دهند و اگر با خفقان رطوبی باشد گاوزبان گل گاوزبان اصل السوس و دانه هیل هر یک چهار ماشه عود [illegible] هر یک ده ماشه نبات دو تولہ جوشانیده بطور قهوه دهند که در تجویز این هم نیز مجرب است و یا مطبوخ ابریشم که در علاج ربو مزمن گذشته بدهند و هر گاه احتیاج استفراغ ماده شود و احیانا نضج شده باشد از مسهل سوداء حب افتیمون و یا مطبوخ افتیمون مقوی بلا اجر دو انند آن نمایند و با انجبین با حب ستا و سفوفات هضام استعمال کنند و از اولا بالتدریج بنشیند و در آب گرم نهند و بشویند و حمام نیز [illegible] بطعم بسبب اینکه چشم در سینه بنشینند و بهترین تدابیر آنست که نقل بهوا بارد نمایند و اگر ممکن نباشد خانه را ابرود اطیبه سازند و لعوق انار املسی و شربت ابرق گاوزبان و یا ماء الشعیر بشکر و مداومت عرق گاوزبان بشکر تیغر و در سوداوی [illegible] و خیر مغسول چهار گز تا خوردن ربو و ضیق النفس سوداوی را مفید نوشته اند خوردن حجر ارمنی مغسول دو درم درین باب مجرب و سودمند است

وشیر شتر نیز برای ربو سوداوی مفید گفته اند و کذا شیر گوسفند و ماده خر و آنچه در علاج ضیق از ابخرهٔ دخانیه گذشت بکار برند و غذا ابا الشعیر بیاز ندو گاه
باش بقشر سرخ روغن بادام وشعیر مقشر مطبوخ بقرع و اسفاناخ و مانند آن غذا بسازند و فواکه تر خشک طیب الرائحه و استنشاق خوشبو و شمیدن سیب
وامرود و خیار و ریاحین بارده مثل بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و صندل و گلاب و کافور و طلای اینها بر سینه مناسب و از اشیای یابسه مجففه احتراز ضرور ست
و بعضی متاخرین مینویسند که بعد فصد باسلیق یا ابطی جهت تعدیل مزاج خمیرهٔ صندل ترشش رازی یک تولہ ورق نقره یکعدد و طباشیر لاجورد مغسول هر یک
یکماشه آمیخته بلیسانند بعده شیرهٔ اصل السوس هفت ماشه و خیارین و مغز کدو هر یک نه ماشه لعاب گاوزبان هفت ماشه در گلاب و بیدمشک و عرق گاوزبان
هر یک هفت تولہ بر آورده شربت سیب و لاجی دگاوزبان هر یک دو تولہ داخل کرده تخم خرفه ... نه ماشه پاشیده نوشانند و غذا شوربای مرغ ناله بنان ...
و اگر احتیاج تنقیه باشد مطبوخ افیتمون فواکهی علوی خان کنند و یا ماء الجبن با سفوف لاجورد و دو حب ایارج افیتمون و شربت شاهتره مدبرشاه ارزانی نوشانند
و بعد فراغ از ماء الجبن جهت تقویت و تعدیل مزاج یاقوتی بارد ذکاء الله خان بعرق شیر علوی خان و شربت گاوزبان و ابریشم و تخم بالنگو دشیر نقوع ...
و خوردن انار شیرین و موز و شکر و سیب و دو رو آلو و شفتالو و تربز و خربزه و لیمون شیرین و قرص لیمون فائدهٔ عظیم دارد و همچنین خمیرهٔ گاوزبان عنبری
و خشخاش با عرق صندل و گاوزبان و ابریشم و گلاب و اصل السوس با شربت صندل و سیب و همچنین قرص کافور با شربت نیلوفر و عرق بیدمشک و بعضی
مرحوم سوداوی و مدمن الخمر را این نوع بسیار افتد و بعد فصد باسلیق و صافن و مداومت فادزهر با عرق بیدمشک و شربت ابریشم و قلیل شراب
نفع عظیم یابند و آنجا که پیوسته ذبول باشد علاج نپذیرد و لیکن سبوس اسپغول سه ماشه با شربت نیلوفر چهار تولہ و عرق بیدساده و نیلوفر و صندل
هر یک چهار تولہ بدهند و یا شیر بیش و ترنجبین دهند اگر قوت داشته باشند و الا عرق ماء الشعیر ... بدهند ... عرق شیر دهند و باقی از تجربهٔ ...
اخذ کنند تنبیه صاحب مغنی میگوید که گاهی ربو از اجتماع دو نوع حادث میشود و مشتد بدالاعراض میباشد حکیم شریف خان مینویسند که بیماری را از دو نوع
یعنی از ابخرهٔ قلب و نزله عارض شده بود اکثر اطبا امر ایشان خفی بود و معالجه آنها نمودم و صحت یافتند

علاج ربو ریحی

شیرهٔ تخم کشوث شیرهٔ بادیان در آب بر آورده گلقند مالیده صاف نموده بنوشند و دیگر ادویهٔ کاسر ریاح مفتح سده و جوارشات و کمادات و حمام استعمال نمایند
و روغن ناردین و سداب و غار بر سینه و پهلو بمالند و شبت و بابونه و مرزنجوش بریان بموضع حنا کنند و تکمید صدر و پهلو بمرزنجوش مطبوخ و کذا مطبوخات دیگر نمایند
و بعد نضج منضج بلغم از مسهل بلغم تنقیه کنند و معجون خلاسفه و نوشدارو و سنجرینیا و امروسیا و معجون قفی بخورند و آب بادیان و شیرهٔ تخم آن و حب الرشاد و ایارج فیقرا
و جبها که از سکنجبین و جاوشیر در آب سداب حل کرده بسازند هر واحد درین باب سخت سودمند ست و از منفخات احتراز نمایند بالجمله بقول شیخ در علاج
این نوع ربو قصد دو امر باید یکی تحلیل ریح بر فق بملطفات که در ربو بلغمی مسطور شد دوم تفتیح سده تا عاصی التحلیل از ان منفذ یابد فقط و گویند که در ربو
ریحی این مغلی منضج که محلل ریاح ست بدهند گل بابونه بسفائج بادرنجبویه پوست بیخ بادیان هر یک نه ماشه اذخر انیسون فوه هر یک سه ماشه بادیان
هفت ماشه گلقند عسلی چهار تولہ و بعد حصول نضج تنقیهٔ بدن بحب فراسیون و غاریقون علوی خان با ضافهٔ تربد و ریوند خطائی و پوست هلیله زرد
و سیاه هر یک نه ماشه سنا یک نیم تولہ انجیر زرد هفت عدد مویز منقی سه تولہ زنجبیل چهار ماشه خیارشنبر ترنجبین هر یک هفت تولہ شربت دینار چهار تولہ
روغن بادام هفت ماشه کنند غذا نان تنک و شوربای مرغ و سنگ خواره وقت شام و صبح تبرید از مصطگی سه ماشه سوده در جوارش جالینوس آمیخته
بلیسند بعد صعتر انیسون بیخ کرفس بسفائج اذخر هر یک چهار ماشه اصل السوس پرسیاوشان بادیان هر یک هفت ماشه جوش کرده شربت بزوری حار چهار تولہ ...
پاشیده دهند غذا بدستور ... ما سه چهار مسهل داده جهت تعدیل و تحلیل ریاح و تقویت معده جوارش مصطگی مرکب بلوبخان عرق تبنا کو و جدوار و عنبر دهند

علاج ربو استرخائی که از استرخای عضلات صدر افتد

حلبه و دوا چینی جوشانیده عسل آمیخته بنوشند و روغن نرگس و سوسن و بان و روغن شونیز بر سینه بمالند و روغن ناردین را تاثیر عظیم ست و انجیر و آرد جو

و شونیز باریک سائیده بروغن شبت یا بسداب سرشته ضماد کنند و مطبوخ نافع انتصاب نفس نوشیدن و رب السوس یکبار شده فلفل سیاه هر یکی هر یک دو ماشه
با عسل لیسیدن و بالایش چاشتی خطائی مطبوخ تجربه کردن از مجربات است و باقی علاج همچون علاج فالج نمایند و شیش رو با خشک که ده سائیده ده درم
بطبیخ مویز خوردن بغایت نافع است حکیم عابد نوشته که نفع خوردن ریه جریده واجوافیه سلحفاة نیز که پاک کرده باشند باقی با سوخته مع قدری فلفل و
عسل آمیخته بصحت بتجربه پیوسته و حرمل کنجد مقشر هر یک ده درم زوفای خشک هفت درم باریک سائیده با عسل معجون ساخته و استعمال نمایند اگر برگ تنباکو
فلفل سیاه مویز منقی هر یک چهار درم نشاسته خالص نیم دانگ گرفته اول برگ تنباکو را در گلاب خوب تر نمایند تا مثل مرهم گردد بعده فلفل و نشاسته
سوده با مویز پیلوز الب مویز منقی آمیخته حل کنند تا که همه یکذات گردد و حبوب بقدر فلفل ساخته یکی صبح دیگری شام بخورند و از ترشی و شیرینی و سرد
پرهیز نمایند که در ربو استرخائی و بلغمی نفع تمام دارد و طبری گوید ربو که از استرخای عضلات صدر عارض شود و انتصاب نفس و اعراض ضیق النفس با آن حادث گردد
و شهوت نفس بکلی ساقط علاج این نوع علاج فالج و استرخاست اگر مزاج بارد باشد و اکثر حدوث این علت از رطوبت بارد و فضلات حرارت پیدا شود و بهترین
چیزها که در معالجه این بعد تنقیه استعمال نمایند غرغره شراب انجیر است و در بعضی بیان مویزج و عاقرقرحا که نند در سکنجبین حل کرده و این حفظ المطبخ الیل
قصب الذریره مرجبر نارمشک سنا کرده سائیده بگلاب آمیخته بر پارچه طلا کنند و بر سینه گذارند که بسیار نافع است و هرگاه طبیعت قبض شود حقنه کرده باب فالج
و استرخا که گذشت بعمل آرند و باقی علاج او نیز از فالج و استرخا اخذ کنند و غذا الائق این معالجه باید

علاج ربو یبسی که از یبوست ریه افتد

ماء الشعیر تیسیر گرده و شیر بزغاله و شیر خر تازه بنوشند و شیر گوسفند با ترنجبین نیز مجرب است و شیره تخم کدو رطبه و لعابات و لعوقات مرطبه بکار برند و تخمین
اطلیه قیر و لعابات مراهم مرطب بر سینه گذارند و از بنفشه و خیار و خطمی و نیلوفر و دیگر مرطبات جوشانیده روغن بنفشه تازه داخل کرده آبزن نمایند
اگر با آن تپ نباشد دیگر کشند آسپغول با آب صبح و شام با آب فرو بردن مدتی دراز برآن مداومت کردن فایده تمام دارد و اشربه مبرده مرطبه مثل شربت
عناب و نیلوفر و خیره بنفشه نافع است و عصارات و ادهان بارد و رطب مثل روغن کدو و بنفشه و بادام بسیار مفید و روغن بادام و روغن کدو شیرا
رقیق المزاج استعمال نمایند و شیره دو درم روغن بنفشه در حمام ربو و ضیق یبسی را نافع نوشته اند و اغذیه باردرطبه امراق و مسمنه اختیار نمایند و از ثقل
قوی و محللات و مجففات پرهیز سازند و حکیم عابد نوشته که شخصی را این نوع ربو مع شدت تپ عارض شده بود و ادویه مذکوره فائده نکرد پس اصل السوس و مقشر
بیدانه یک مثقال پوست خشخاش یکدرم سپستان سی عدد نبات سفید یکتوله سوا بیدانه همه را کوفته جوشانیده صاف نموده و در مع مغز بیدانه سوده پاشیده
و ادهم و تمهیدن وقت شام و هنگام صبح ابد دو ساعت از نوشیدن این مطبوخ خاکشیر دو توله تا چهار روز نیز داده صحت یافت و باقی هر چه در نفس متقلص مسطور شد بکار برند

علاج ربو بارد که از برودت ریه عارض شود

سوا آنچه هر چه در علاج ربو بلغمی و رطبی مسطور شده استعمال نمایند و نوشیدن مطبوخ حلبه مغسول و بادیان و مویز منقی با قند شیرین کرده و دیگر مفتحات مشروب و
اطلیه و تمریخ صدر با دهان حاره مثل روغن نرگس و ایرسا و روغن بابونه و اکلیل الملک و مانند آن سود مند و اگر حلبه و انجیر جوشانیده صاف نموده عسل
داخل کرده بنوشند و یا التزام لعوق آورده هر صبح یک قاشق بخورند نیز مفید آید و شربت زوفا یا سکنجبین عنصلی و لعوق عنصل در ربو بارد سخت سود مند است

علاج ربو دمی که از ورم ریه یا حجب یا کبد یا طحال یا خناق باشد

علاج امراض مذکوره نمایند چنانکه در محل هر یک مذکور است و طبری گوید هر ورمی که در ریه حادث شود و یا متقیح شود و یا صلب گردد و غرض در معالجه ورم صلب
تلیین و تحلیل است اگر حار باشد و از جنس ذات الریه بود و اگر رخو بود و از جنس بود و استسقاع باشد و علامت ورم صلب در آن است که با وی انتصاب
نفس بغیر وجع و نفث باشد و اگر رخو بود انتصاب نفس یا وجع اندک و نفث باشد و اگر ورم حار از جنس حمره یا از جنس دبیلات باشد انتصاب
نفس الم شدید و خشکی دهن و سرخی رخسار و عطش و حاجت باستنشاق شدید و سرعت و تواتر نبض بود و علاج این نوع ربو علاج ذات الریه و احد است

و آن فصد باسلیق و تطفیه بالثلج و تضمید صدر بآرد جو مخلوط بآب عنب الثعلب و آب عصی الراعی ست و چون درد کن شود بلعوق و لعق متخذ از آب جراده کدو و آب کرنب و آب برگ بزر قطونا و خیار زه ی و موم و روغن که نسخه با این آبها کرده باشند تمریخ صدر نمایند و اگر لهیب شدید باشد موم روغن موقوف سازند و خرقه را باین آبها تر کرده بر سینه گذارند و قبض طبیعت صاحب این مرض رد اندازند و اگر قبض شود و لهیب از زیاده گرده و این حقنه بعمل آرند بگیرند جو مقشر سه کف و سبوس گندم یک مشت با هر واحد یک کف در صره بسته و عناب سی عدد و سپستان یک کف پرسیاوشان یک باقه گل بنفشه یک کف صعتر جمله را بجوشانند تا مهرا گردد و در مثل صد درم شود بعده بقدر حقنه از آن صاف نموده با روغن بنفشه بیست درم و شکر سفید پنج درم و اندکی بورق در آن حل نمایند تا یکذات گردد و نیم گرم حقنه نمایند و در وقت از دیاد لهیب و قبض طبیعت همین حقنه بکار برند و اگر قوت قوی باشد اعاده فصد نمایند و باید که دوای مسهل از فوق استعمال ننمایند و باقی علاج او علاج ذات الریه است

علاج ربو حار و غیر آن

اگر از حرارت ریه عارض شود با شربه و نقوعات و مزورات و اطلیه مبرده علاج کنند و باشد که نزد فرط التهاب قلب و ریه حقیاج بکافور افتد و شیخ می فرماید که در آن مراهم مبرده و قیروطیات مبرده استعمال نمایند و آن در حقیقت قسمی از سوء تنفس ست نه ضیق النفس و شربت خمیره بنفشه و شربت آن و بار انشفه در آن نفع است و نوشیدن آب کاسنی و آب عنب الثعلب و شکر و بنفشه و مانند آن نیز مفید گفته اند و حب العالم نفع عجیب دارد و بلعاب بزر قطونا و آب برگ خرفه و موم سفید و روغن بنفشه بر سینه ضماد نمایند و اگر از امتلای معده بود تدبیرش تنقیه معده است بقی و بحب ایارج و مانند آن و تقلیل غذا و تجویع هضم مبتوبات معده و آنچه در امراض حاده روز بحران ظاهر شود و علامتش کشاید گردد بجز تقوی علاجی ندارد

سعال

بدانکه سعال که بفارسی سرفه نامند از حرکاتی ست که طبیعت دفع می نماید بآن اذیت را از عضوی و آن عضو در سعال ریه و عضلات متصله بآن و یا مشارکه آن اند و سعال ریه و صدر را مثل عطسه است مر دماغ را در حرکت از بهر دفع موذی و اسباب سرفه بقول جرجانی سه نوع ست یکی اقسام سوء مزاج ساده بود یا با ماده دوم انواع اورام و قروح و بثور ریه سوم رسیدن چیزی موذی ناگاه بآلات تنفس از خارج چون باد سرد یا دود یا غبار یا غیر آن یا فرو رفتن چیزی بقصبات و مجاری نفس و اگرچه حرکت سرفه از آلات تنفس ست بسیار باشد که این اعضا سالم بود و بسبب مشارکت همه بدن چنانچه در حمیات یا بمشارکت یک عضو چون معده و مری و جگر و طحال و پستان سرفه پدید آید و هم او گوید که باعتبار انواع سوء مزاج و انواع ریشها و بثورها که در ریه و آلات تنفس افتد سرفه جملی شش نوع ست یکی سرفه بسبب سوء مزاج گرم ساده دوم سرفه بسبب سوء مزاج سرد ساده و این هر دو نوع را سرفه خشک گویند سوم سرفه بسبب سوء مزاج گرم با ماده چهارم سرفه بسبب سوء مزاج سرد با ماده و این نوع را سرفه تر گویند پنجم سرفه بسبب آماس و ریش آلات تنفس ششم سرفه بسبب بثرات السعال و این چنان باشد که هرگاه جگر گرم بسیار شود و خون متولد هم گرم باشد و هم غذائی که از آن بریه آید گرم بود که بسوزاند ریه را و در آن بثور بهم رسد و آنرا بعربی بثرات السعال گویند و گاه از این خون در ریه خراج بهم میرسد و سرفه های دیگر عارضی باشد و بر تبع مرض دیگر پدید آید و محمد زکریا در فاخر نوشته که سرفه با هیچکه در ریه پیدا شد که محتاج باخراج ست و آن چیزی یا ریم و یا خون و یا اخلاط غلیظه و یا رقیق حادست که دائم از سرفه و آید و قصبه ریه را دغدغه نماید و یا بجهت رطوبت ریه ست و یا بیبوست و حرارت آن و یا حدوث ورم در آن خواه حار دموی و یا صفراوی و یا بارد بلغمی و یا سلب باشد و یا بجهت هوای بارد که بریه رسد و شیخ می فرماید که سرفه یا بسبب خاص در ریه باشد و یا بر سبیل مشارکت و سبب موجب سعال یا بادی ست یا واصل و یا سابق و اسباب بادیه سعال چیزی از اسباب خارجیست که اعضای صدر و ریه را در مزاج و هیئت آنها مئوف گرداند و یا تفرق اتصال آن نماید مثل سردی که بریه یا عضلات صدر و یا حجاب و یا غیر آن رسد از هوای مستنشق یا آب سرد مشروب و غیره و یا شی از اسباب بادیه مسخنه

یا شیء یبس یا مخشن مجرای ریه مثل دخان یا غبار یا طعم غذای ترش یا عفص یا حریف یا شیء غریب که در قصبه افتد چنانچه سرفه بسبب سقوط چیزی از طعام یا شراب در مجرای هوا از غفلت یا اشتغال بکلام عارض میشود و یا چیزی که مهیا گردانند سرفه تفرق اتصال از سعال او و یا بمعرفت ریه و آنرا اسباب و اصل سعال مانند آنست که از اسباب بدنیه سوء مزاج یا سرد یا مرطب یا مجفف بغیر ماده و یا با ماده دموی یا صفراوی یا بلغمی رقیق یا غلیظ و یا سوداوی عارض گردد و از سوء المزاج افتد و عام سعال اخلاط مذکوره از بالا فرود آیند و در فضای سینه قصبه ریه ریزند و لذع کنند یا ریه مستقر شوند و یا مندفع از معده یا کبد یا طحال یا از بعض اعضای صدر بسوی بعض آن و یا متولد در ان باشند و گاهی بسبب تفرق اتصال یا بجهت اورام و سده در حجاب یا در ریه یا در حلقوم و جمیع مواضع قابل این مواد و بنا بر آفات ریه و حجاب ها جزو جزو اسباب ان ریه و قصبه باشد و آنها اسباب بسیار اند امثال است و تقدم اسباب بدنیه اسباب و اصله مذکوره و سعال حادث بمشارکت مثل سعالی است که بمشارکت و در جگر و آفت آن دموی و فم معده و سپرز و طحال افتد و یا بمشارکت تمام بدن در حمیات خصوصا با تب محرقه یا تب یوم تعبیه و مانند آن و یا با تب بلغمی افتد و یا بمشارکت بدن بغیر حمی باشد مانند سرفه حادث از دق شیخوخت و بدانند که سعال یا یابس است یا رطب و در اصطلاح اطبا یابس آنست که نفث با وی نباشد و رطب آنکه با خروج نفث بود و سرفه یابس از سوء مزاج حار یا بارد یا یابس ساذج می باشد و گاه در ابتدا اسباب حدوث اورام حاره در نواحی صدر تا حصول نضج می افتد چنانچه در ابتداء ذات الجنب و گاهی با ورم صلب سعال یابس باشد و گاهی بسبب اورام کبد و نواحی معالیق و بندرت در اورام طحال و گاه بجهت عدم نضج ماده چیزی از ان سرفه مندفع نگردد و گاه بسبب امتلای فضای صدر از ریم افتد و یا انکه گاه بندرت در سرفه چیزی سخت مثل حمص و تگرگ برآید و سبب او تحجر خلط غلیظ است از حرارت ریه یا قصبه تحلیل لطیف او و اسکندر و فولس و شیخ الرئیس این را مشاهده نموده اند و حکیم علوی خان مینویسند که من شیء صلب را مشاهده نمودم که از سرفه قصبه برآید و لیکن ابد بلا به تحجر نبود و از حجارة طعم بوده ... و بقول شیخ سعال شدید اکثر سوء دموی نفث الدم میگردد و سرفه در زمستان و در ربیع شتوی بسیار حادث میشود و گاه گاه در ربیع ... و نیز ... با شمال زیاده می افتد و چون صیف شمالی با قلت باران و خریف جنوبی با کثرت باران باشد سعال در زمستان بسیار ... و بقول رازی صاحبان مزاج رطب و پیران بلدان شمالی را و در فصل خریف و در ربیع سرفه بسیار عارض میشود و آن از امراض مخوفه است اگر از جهت ریه باشد ... و بقول صاحب کامل گاهی صاحب سعال حادث از انصباب نزله بر ریه را جهات ... عارض میگردد و طریق تشخیص اسباب سرفه هر گاه شکایت سرفه نماید از و بپرسند که سرفه خشک است یا چیزی رطوبت در ان بر می آید اگر ... گوید سوال کنند که در جائی درد معلوم میشود یا نه اگر درد در حلق یا سینه یا پهلو یا معده یا جگر بیان کند و با آن آثار ورم ظاهر باشد ذات الریه یا اجتماع ماده ... یا ورم معده یا ورم کبد ... خواهد بود و اگر از درد انکار کند بپرسند که سرفه کدام وقت شدت میکند اگر در شب وقت خواب گوید و علامات نزله از نزول چیزی بسوی سینه و دغدغه در حلق و تمدد قریب حجاب و سده منخرین و عطسه ... نیز بود سببش نزله حار باشد و اگر شدت آن عند امتلای معده و تهضم غذا گوید سببش مشارکت معده باشد و اگر زیادتی سرفه هنگام سردی هوا و تناول اشیای بارده گوید و کمی آن وقت گرمی هوا و تناول اشیا حاره باشد و رنگ چهره رصاصی یعنی سفید مائل بسبزی و قلت عطش و تقدم اسباب مبرده مثل سکون در مکان بارد و تناول اغذیه و اشربه مبرده و بوید بدن اشیای بارده باشد سببش برودت ریه بود و اگر هنگام گرمی بگوید و با التهاب صدر عطش دائم که تسکین او بهوای بارد و بیشتر از آب سرد باشد و سرخی چهره و عظم نبض و تضرر از حرارت آفتاب و حمام و آتش و راحت از هوای سرد و اشربه بارده و تقدم قیام بسیار در هوای گرم و تناول اغذیه و اشربه گرم و کثرت شمیدن روائح حار بود سببش حرارت ریه باشد و اگر گوید که وقت سخن گفتن و خواندن و از غبار و دخان الم هم میرسد و از هوای گرم و ... حار سرفه زیادتی میکند و نبض سریع و بول گرم و تند باشد سببش یبوست ریه باشد و اگر وقت حرکت و گرسنگی و تناول اشیای یابسه زیادتی سرفه بگوید و عند سکون ... معده و ... و شرب مرطبات مثل شراب عمر فرج و ماء الشعیر خفت رو نماید و بدن لاغر و نبض سریع و متواتر و ضیق النفس و تقدم اسباب

بجفاف مثل کثرت استفراغات جوع وصوم وجماع وسکون در مساکن حاره یا بسیار باشد سببش یبوست ریه باشد و اگر سرفه با تپ محرقه یا حمی یوم یا وبائی بود
سببش مشارکت همه بدن باشد و اگر با صلابت طحال بود بمشارکت طحال باشد و اگر هیچ یک از علامات مذکوره یافته نشود و تقدم اسباب جنس قصبه ریه مثل رسیدن
غبار یا دخان یا خوردن اشیای ترش یا عفص یا حریف و یا قوی چیزی در حنجره پرسند که کدام از اینها که اقرار کند سببش همان باشد و اگر مریض
در سعال اول برآمدن رطوبت در سرفه نگوید پس جنس نفث بر جنس ماده دلالت کند یعنی از رنگ خلطی که در سرفه خارج شود و جود و ثقل در سینه و دیگر علامات
مخصوصه غلبه هر خلط بر نوع ماده استدلال نمایند و خروج خلط لزج بسرفه شدیده و عروض سرفه بعد طعام و لیل نزله باردست و لین الشبره و عرق و عروض سعال
بمشایخ و مرطوبین مثل اطفال و اناث و اصحاب دعت و استسقای زقی بارد رطب و کثرت خوردن خصوصاً در خواب و بعد آن تقدم اسباب مرطبه مثل مقام
در مواضع رطبه و تناول اشیای مرطبه و استنشاق آنها نشان سعال رطوبی ست و اگر با سرفه علامات قروح ریه از نفث خشک شده و مده یا مالک خونی ریه یا حلق
شعبه قصبه ریه و حدوث آن بعد از نوازل اکال و نفث الدم یا اورام و دبیله ریه و صدر بود سببش سل باشد و اگر سرفه با کثرت دم و صفار و لبا رطعام بود و از شدت آن
قی کنند بلکه بول و براز هم خارج گردد و عدم تشنگی و سقوط اشتها بود و در آخر تهیج رود و چشمها افتد سرفه و بائی از عفونت هوا باشد اکثر اوقات بدانکه گاهی باشد
بارد نزله بارد و نیز منفجر یک گردد و نزول شی لیبدوی صدر محسوس شود و از جذب ماده بسوی بینی سرفه کم گردد و در ابتدا چیزی بسرفه بر نیاید و بعد از آن بلغم
خام سفید یا مائل بزردی و سبزی برآید و گاهی با آن تپ لاحق شود و سعال که از سوء مزاج ساذج افتد بالنفث نمیباشد و آنچه با ماده بود بالنفث
میباشد لیکن ضرور نیست که آن ماده محدث سعال باشد مثلاً حدوث از سوء مزاج ساذج باشد مثل حرارت و با وجود آن چنان اتفاق افتد که در
جوف ریه اندک بلغم باشد و این حرارت آن را بگدازد و در نفث برآید و گمان شود که سرفه از بلغم ست و سبیل تحرز ازین غلطی آنست که اگر نفث در ابتدا
ظهور نماید و بسرعت منقطع گردد دانسته که این نفث از غیر ماده مرض ست و اگر اندک تاخر کند بعد از آن به یا وقتی نضیج زیاده گردد آن نفث از ماده مرض باشد
و گاهی چنین نباشد اگر در ریه بلغم شدید الغلظ و اللزوجه باشد پس در اول امر حرارت با لطف آن و طبیعت بر اخراج آن قوی نباشد و بعد از آن حرارت قوی گردد
و چندانکه حرارت در شدت زیاده شود و تلطیف او بیفزاید و خروج او اسهل گردد و ایضاً اکثر سرفه یابس مادی که بالنفث نباشد بسبب ضعف قوت دافعه صدر
و ریه یا انقباض ماده از ان میباشد و فرق فیما بین آنها اینست که آنچه از انقباض باشد بعد انحطاط مرض و نضج اعراض بعد نفث کثیر نضیج بود و آنچه از ضعف
دافعه باشد با آن قوت ساقط و ضیق در نفس بود و آنچه از خامی ماده باشد اگر بعد گذشتن مدت طویل بر مرض بود با آن اعراض صعب و ضعف قوت
باشد و اگر در اوائل مرض بود با آن اعراض غیر شدید باشد و آنجا که نفث نه رقیق باشد و نه غلیظ نه در ابتدا و نه بعد از پس سبب خشونت صدر باشد
و سعال بلا نفث گاهی بسبب ورم صلب نیز بود و جالینوس گوید هر گاه سعال با دغدغه قصبه ریه عارض گردد سبب آن نزله باشد که از سرفه داید
پس اگر با آن نفث نباشد ماده منحدره رقیق مائی حاد بود و هر گاه سرفه بهم رسد و وقت تکلم و کشادن دهن هیجان نماید بجهت التهی داخلی نباشد بلکه بسبب
خشونت قصبه ریه یا بسبب سیدن سردی بدان باشد و بقول بقراط گاه صاحب تپ را سعال عارض میشود و اگر سکین سعال نکند تپ اگر چه خفیف شده دور تزید یا نها
رسیده باشد در شدت او بسوی ابتدا رجوع میکند و اکثر این سرفه شدید و زمانه سرفیدن طویل میباشد و چون در سرفه مادی بسبب غلبه رطوبت نفث منحبس شود و با تپ گرم شود
ماده عفونت پذیرد و در تپ عفنی یا دق فگند

علاج کلی سعال

بقول شیخ اشیای حاره ترقیق ماده میکنند و نفث لی آرند و بارده مثل شربت خشخاش و حریره خشخاش جمع میکنند ماده را برای انتفاث لیکن چون افراط
آنها کنند منجمد میگرداند حاصل آنکه گاهی محتاج میشوند در تقیه ماده برای نفث بسوی اشیای حاره و این هنگامی ست که ماده شدید الغلظ باشد و
اراده اندک تلطیف او کنند تا مهیا بخروج از نفث گردد و گاهی درین احتیاج سوی افتد بسوی اشیای بارده و این وقتیست که ماده شدید الرقت
بود و اماله او تعدیل قوام او نمایند تا خروج او بنفث سهل گردد زیرا که بهره احیانا افراط غلظ و رقت مانع از نفث ست و در اکثر امر حاجت باشیای بارده

پیشتر افتد زیرا که بالغ از نفث در اکثر رقت مواد میباشد مگر آنکه ماده لزج شدید التشبث بجرم ریه یا شدید الغلظ باشد و شربت زوفا صالح ست چون اراده جلای خلط غلیظ عهدیت سعال کنند در ینوقت او بهتر جالی ست و اما خلط رقیق را شربت مذکور صلاحیت ندارد و قوابض قوی مجاری نفس را تنگ میسازند و ما الشعیر بهتر جامع براے نفث ست بنا بر انضاج و تعدیل قوام و تعدیه و غیره گویند که سرفه هر چند از بلغم بود اما سبب حدت بنا شد و اصلاح حدت بمسکنات کنند و سعال که با اسهال باشد ادویه او مثل نشاسته و صمغ عربی بریان نموده بکار برند و شربت حب الآس و قرص آن و شربت انار و صندل و خشخاش در ینحالت مفید شناسند و جالینوس گوید که اگر در سرفه ماده غلیظ برآید تلطیف آن نمایند بلوبیا و زوفای خشک کنند و اگر رقیق باشد تغلیظ آن بنشاسته و ارزن نمایند و اگر لزج باشد تقطیع آن بسکنجبین و اشیاے حریفه سازند و اگر بسیار باشد حتی که مریض از کثرت آن ضعیف گردد استفراغ بدن بدواے مسهل کنند و اهل هند می نویسند که اگر کاکڑا سنگی را کوفته بیخته با آب حب بندند بمقدار فلفل و در دهن دارند هر گونه سرفه را نافع ست و ایضاً اگر برگ جبه سفید بقدر ماشه با چند دانه فلفل سیاه در آب سائیده صاف نموده بقدر نیم قدح بنوشند جمیع اصناف سرفه را زائل سازد لیکن احتیاط آن ست که در سرفه گرم و خشک استعمال نکنند و صاحب شفاء الاسقام می نویسد که استاد من صاحب سعال را امر کرد که یکعدد نیم پخته انار شیرین را سوراخ کرده تخم او بر آورده روغن بادام در ان ریزند و در خمیر گرفته بخاکستر گرم بریان نمایند پس آب او مص کنند و نسل او اند از ند و یا رب السوس در دهن گیرند و اگر با سعال نفث الدم باشد دم الاخوین یکمثقال با بنات پنج درم بهم سرشته عرق حشیشة السعال هم نافع ست و خطمی بجوشانند و آب او سرد کرده عوض آب استعمال نمایند و یا عناب و یا اصل السوس سه درم کاوزبان پرسیاوشان هر واحد یکدرم در آب بخیسانند و آب او بدل آب خالص بنوشند و بقراط گفته که آب باران نفع می کند سعال را خصوصاً چون از شربت سعال در ان بجوشانند و خوردن مرقیه با قلا سعال مزمن و عسر نفس انتصابی و وجع جنب و صدر را نافع ست و خوردن حلتیت مع زرده بیضه نیمبرشت سرفه کهنه را سود میدهد و باید که در سعال مدهن صدر و ما بین کتفین نمایند بروغن بادام شیرین و موم که در ان مصطکی بر آتش گداخته باشند و از اشیاے مالح و حریف و حامض و عفص و هرچه در ان نفخ و قبض باشد مثل سفرجل و بلح اجتناب نمایند و گویند که انجیر رطب احتراز کنند و ایضاً ادویه تجشش قصبه ریه مثل کاسنی و گل سرخ و گاؤزبان و بلیله و در اکثر اقسام سرفه مضر ست و تقلیل خواب نیمار در روز در جمیع اقسام سعال خصوصاً آنچه از نزله باشد ضرور باید کرد و شیخ در قرابادین قانون نوشته که این دوا جمیع اصناف سرفه را نافع ست و انقطاع صوت را اصلاح و هد بگیرند پوست خشخاش مع تخم او ثابت سی عدد و کرفس جبلی سماق نیم ربع رطل سپستان منقی و سبوس گندم و گل سرخ و اصل السوس و گاؤزبان هر یک دو تولہ و یک ماشه پاؤ بالاد ابریشم پاؤ کم دو ماشه سنبل الطیب دو ماشه پاؤ بالادوبه را کوفته در آب باران یک قسط پاؤ بالا خیسانیده شب روز بگذارند بعده بآتش ملایم بپزند تا ثلث آب بماند و افشرده صاف نموده صمغ عربی کتیرا هر واحد ربع رطل مرکی شکر طبرزد رب السوس ربع رطل مصطکی زعفران هر یک ربع درم نوع باریک سائیده بآب مذکور تسقیه نمایند بعده تنقیح شش رطل بران ریخته بار دیگر بآتش ملائم بپزند تا انعقاد یابد پس در ظرف آبگینه بدارند و هر نوع سعال را بدان علاج کنند حکیم علوی خان نوشته که این دوا تجربه صحیح یافتم و گویند که درین مقصد بهتر روغنی که باشد مسکن سعال ست بالخاصیت و کذا تدهین سره بروغن بنفشه و بهی و دهی گوید که چون سرفه شدت کند تدهین بر فقره ثانی نهند و لوکس گفته اطراف مفید نوشته و طبیخ دواء قندگاؤزبان لبسکر نوشیدن مسکن سرفه قوی ست فی الحال و پوست انار شش ماشه بلیله چهار ماشه کتیرا صمغ هر واحد دو ماشه بروغن بادام چرب کرده ساخته استعمال کردن اکثر انواع سرفه را مجرب ست و کذلک مغز بادام و شکر هر واحد یکماشه و دو سه نیم جز تقسیم و اگر از گل پسته و بابونه مساوی در آب ادرک عصاره بلقدر مسکر البته در دهن نگاه دارند براے اکثر اقسام سرفه مجرب نوشته و اغذیه سعال مزور کرسنه و حریره بادام و شکر و مزوره ماش و خبازی و تخم خیار و کدو و بینه نیمبرشت و حسوئیکه از گندم و کرسنه و عسل بروغن بادام سازند و حلوای نشاسته و شکر نافع ست و کذا خوردن بادام شیرین و عسل و شکر و مغز چلغوزه و پسته و خربزه شیرین و خوردن انجیر خشک مع جوز و بادام قاطع سعال مزمن ست و کذلک فندق سوده با العسل خوردن سرفه مزمن را

صحت بخشد و گویند که در مرضی که کهنه گردد هیچ تدبیری سودی نبخشد هرگز استعمال نباید کرد و خصوصاً در سرفهٔ مزمنه و آنچه درین باب آزموده اند چهار چیز است یکی خون گرفتن و نفس را گرم داشتن خصوصاً در سحرگاه که بیدار شوند سرد و دی را از هوا نگاه داشتن و سخن نکردن دوم را بقدر فرو گرفتن و با آهستگی گذاشتن و هر یکی با صمغ عربی یا گزانگبین در دهن داشتن و آب آن فرو بردن و بر رو خفتن دوم خواب کردن بشب طلبکه بنوبات دافع شود تا منع ریختن مواد در خواب بر سینه نیز کنند سوم استعمال مسکنات و مغلظات اخلاط است چون بر شتا و مزید عمر و حا فظ الصحت و امثال آن و با آنها طعام و اسپغول نیم برشت و شیرین و چرب چون هریسه با دک شکر سنج و پاچه که قند بر آن سوده پاشیده باشند چنگال خرما و کاک شکری یا عسلی و نان و حلاوه با بادام و نان و فرنی بروغن بادام و زیربریانی کم نمک مانند آن چهارم استعمال ادویهٔ مقوی ریه با لخاصیت چون شش گورخر و روباه و گوشت راسو و موش کپران خالص پشت در سایه خشک ساخته سه ماشه یا زیاده با نبات برابر خورانیدن و یا با زردی بیضهٔ مرغ وقت صبح بجای غذا دادن و پیه گوسفند و پیه سفید آن با نبات نیز بغایت نافع است و همچنین زردهٔ بیضهٔ مرغ با مربای گویند که در میان هر دو کتف تا آنجا که دست مریض برقفا برسد بر همانجا سه چهار یا زیاده داغ کنند احتمال قوت را و چسپانیدن همه انواع سرفهٔ کهنه را مفید است کذا فی الجیلی و سرفه که از کیماس علی الاتصال باشد در میان هر دو شانه تا سرین یکمرتبه شاخ حجامت بلا شرط کشیدن و همچنین بر هر دو ساق سرفه را ساکن میکنند

علاج سرفهٔ نزلی حار اگر از نزلهٔ حار رقیق عارض گردد

تدبیر کلیه بهر نزلهٔ حار در حیث نزکام و در بواسطه برشته العمل آرند و بادر ستیه علاج این زیاده کنند که اکثر منتقل به سل میگردد و شربت خشخاش و ربّ توت و غرغره و حبوب و لعوقات مانع نزله استعمال نمایند و گاهی درین مرکبات افیون داخل میکنند و افیون تنها کثیر المنفعت است و کذالک بزر البنج و تخم خشخاش و کاهو و لعوق خشخاش بهتر و مناسب نزلهٔ حار است و گاهی بهر ازاله مادهٔ قصد قیفال میکنند گاهی برای تسکین و تبرید صبح لعاب بهدانه و اسپغول و شربت بنفشه و نیلوفر و مانند آن استعمال نمایند و گاهی در آن زیاده کرده شیره مغز تخم کدو و مغز تخم تربوز و تخم کاهو و گاهی مثل بهدانه و عناب و سپستان جوش داده با شربت مذکوره میدهند و گاهی در آن شیره حبوب مذکوره داخل میکنند و گاهی اصل السوس تنها یا مع گل نیلوفر و بنفشه و خطمی و خبازی و گاو زبان و مانند آن میافزایند و گاهی باین مطبوخ و یا توت و یا خمیرهٔ خشخاش میدهند و برای اسهال فلوس خیار شنبر و روغن بادام و ترنجبین و شیرخشت حسب حاجت در مطبوخ مذکور زیاده میکنند و عند عدم قیت المبیر و الضعف مناسب برینه طلا نمایند و غذا اغذیه ماش و مغز بادام و اسفاناخ و بهدانه الیهٔ تخم خطمی و خبازی هر یک پنج ماشه و عناب هفت دانه و سپستان بیست دانه جوشانیده با شربت عناب یا شربت خشخاش و داخل کرده دهند و یا شیرهٔ عناب و شیرهٔ اصل السوس و شیرهٔ خشخاش نافع است و یا توت و اسقمش ماشه صمغ عربی کتیرا هر یک نیم ماشه سائیده بالاتی سپستان و گاوزبان اصل السوس مقشر کوفته بهدانه گل بنفشه جوشانیده شربت انجاز حل کرده دهند و لعوق سپستان و حب نزله و حب زعفران و حب السعال و سفوف سرخ و سفوف خشخاش قرص آن و شربت فریا و در سس و لعوق سپستان حسب حاجت استعمال نمایند گاهی در سرفهٔ خشک نزلی و تپ این دوا میدهند که تخم خشخاش صمغ عربی کتیرا گوکنار مغز بهدانه مغز بادام هر یک ده دانه و ده ماشه سپستان ده دانه مغز تخم خربوزه ده دانه باشد نبات سفید شش ماشه کوفته بلعاب بهدانه سرشته حبها سازند و در دهن نگهدارند و تخم خشخاش چهار ماشه گوکنار پنج ماشه تخم کاهو پنج ماشه عناب پنج دانه سپستان ده دانه گوند کتیرا هر یک ماشه مغز بادام پنج دانه در سه پاو آب جوشانند تا سوم حصه بماند صاف نمایند و صمغ عربی کتیرا افیون شکر تیغال هر یک یک مثقال زعفران نیم مثقال شکر سفید پنج تولہ به دستور معهود لعوق تیار سازند با تخم کاهو سرفهٔ نزلی حار که با تپ باشد شیره جات و لعابات صرف یا با نقوع یا مطبوخ برای تسکین حرارت و هیجان تپ تا سوم روز نهایت پنجم روز میدهند و چون اعراض تپ و نزله و سکون یابد نقوع یا مطبوخ مناسب وقت باید داد و اگر تسکین هم منظور باشد طبیخ با شیره جات دهند و غلبه حرارت باشد رعایت آن زیاده کنند مثلاً در ابتدا لعاب بهدانه شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ تخم کاهو شربت بنفشه خاکشی میدهند پس گاهی شیرهٔ مغز تخم کدو و گاهی شیرهٔ مغز تخم تربوز و شیرهٔ عناب و شربت خشخاش بجای شربت بنفشه و گاهی عوض کاهو

و شربت بنفشه شیرهٔ خیارین و شربت بزوری بر عایت ادرار و گاهی شیرهٔ خیارین و یا شیرهٔ عناب و شربت خشخاش عوض شربت بنفشه و گاهی
و گاهی شیرهٔ عناب شربت نیلوفر و صمغ عربی کتیرا اسوده پاشیده بجای اصل السوس و شربت بنفشه و گاهی شیرهٔ خارخسک و خیارین بجای کاهو
برای ادرار و گاهی شیرهٔ مغز تخم تربز و عرق شاهتره شربت نیلوفر عوض کاهو و شربت بنفشه و گاهی شیرهٔ خشخاش و لعاب اسپغول بجای بهدانه
میکنند و گاهی تبرید بجهت آخر و لعاب اسپغول یا بهدانه همراه عرق شاهتره و کیوڑا و شربت بنفشه یا شربت نیلوفر میدهند و یا خیسانده باین طور دهند
که دیاقوزا شش ماشه خورده عناب پنج دانه سپستان بیست دانه بنفشه گاوزبان خطمی اصل السوس هر یک چهار ماشه در آب گرم تر کرده
شیرهٔ خیارین شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی چهار ماشه داخل کرده بنوشند یا سپستان خطمی ریشهٔ خطمی اصل السوس بهدانه در آب گرم خیسانده
شیرهٔ شیر خرفه شربت بنفشه داخل کرده اسپغول پاشیده میدهند و یا جوشانده بهدانه اصل السوس چهار ماشه و یا گل بنفشه شش ماشه عوض اصل السوس
و یا بهدانه نموده همراه یک دو شیرهٔ و شربت مناسب مثل شربت بنفشه و شربت خشخاش و شربت نیلوفر میدهند و گاهی تخم خطمی شیرهٔ مغز تخم تربوز شربت بنفشه
خاکشی بجای اصل السوس کنند و بجای تخم تربوز تخم خیارین و یا گل بنفشه بهدانه تخم خطمی جوشانده شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ خیارین شربت بنفشه خاکشی بدهند
و گاهی عناب عوض گل بنفشه و عوض شیرهٔ اصل السوس و خیارین شیرهٔ مغز تخم کدو کرده میشود و یا اصل السوس تخم خطمی بعرق عنب الثعلب جوشانده شیرهٔ
مغز تخم کدو و شربت بنفشه خاکشی بدهند و گاهی بهدانه سپستان خبازی شربت نیلوفر عوض خطمی و عرق عنب الثعلب و شربت بنفشه میکنند و یا عناب گل بنفشه
بهدانه اصل السوس جوشانده شیرهٔ مغز تخم کدو و شیرهٔ خیارین شربت بنفشه خاکشی دهند و بار تخم کدو موقوف و روز سوم بادیان بنات عوض خیارین
و شربت بر عایت تقویت هضم و گاهی شیرهٔ تخم تربوز بجای کدو و خیارین درین نسخه میکنند بعد یک دو روز بجای بهدانه خطمی و بجای عناب زوفا و بجای
شربت بنات و شیرهٔ مغز تخم کدو موقوف میکنند و یا سپستان بهدانه خطمی جوشانده شیرهٔ مغز تخم تربوز نبات بدهند و گاهی گل بنفشه در طبیخ و شیرهٔ کاهو
بجای تخم تربوز و کتیرا اسوده می افزایند و یا عناب خطمی خبازی گل بنفشه جوشانده شیرهٔ مغز تخم تربوز شیرهٔ کاهو شیرهٔ اصل السوس شربت دیاقوزا خاکشی
روز دوم شیرهٔ خرفه بجای تخم تربوز و کاهو روز سوم شیرهٔ خیارین به تبدیل شیرجات بعده شیرهٔ بادیان و کتیرا اسوده پاشیده میکنند الحاصل هرگاه
کرب و بیقراری از مرض بسبب هیجان و سوزش مواد نباشد طبیخ صرف دهند مثلا برای سرفهٔ نزلی تپ عناب خطمی خبازی بهدانه جوشانده نبات صمغ عربی
کتیرا یک یک ماشه سوده بدهند و گاهی بجای نبات دیاقوزا و شیرهٔ خشخاش افزوده میشود و بجهت تلیین طبیخ گل بنفشه و مویز منقی می افزایند و صمغ و کتیرا
و خشخاش دیاقوزا استعمالات و قابض اند و بر کنند و بجهت آخر روز گاوزبان چهار ماشه سپستان گندم مقشر سپستان پانزده عدد و شربت دیاقوزا
دو توله جوشانده صاف کرده بطور تنقیه بدهند و گاهی در نسخهٔ اول بنفشه خیارین کوفته عوض خبازی میافزایند و گاهی شربت بنفشه می افزایند و یا دیاقوزا
میدهند و یا بهدانه عناب سپستان اصل السوس جوشانده شربت بنفشه بدهند و گاهی بنفشه گاوزبان خبازی اضافه کرده میشود و گاهی برای نزله حار
که با تپ باشد تخم کاهو بهدانه جوشانده شربت بنفشه خاکشی میدهند و یا بنفشه اصل السوس هر یک سه ماشه و عناب پنج دانه سپستان پانزده دانه
مویز منقی پانزده دانه تخم خطمی خبازی بهدانه هر واحد یک مثقال جوشانده در شربت توله آمیخته و اسپغول گندم یک توله پوست خشخاش یک عدد
صمغ عربی دو ماشه سپستان پانزده دانه اصل السوس گندم مقشر جوشانده در نبات یک توله داخل کرده بنوشند و اگر خفقان هم باشد گاوزبان بیفزایند
و اگر تپ باشد و اسهال تخم خطمی گل نیلوفر روز دوم افزایند و بعد ضعف طبیعت مغز به تیمم مواد شبت موقوف کرده ملطفات عوض آن کنند مثلا
اصل السوس سپستان جوشانده نبات و همراه گل گاوزبان و گاهی بهدانه خطمی بادیان و مویز منقی پرسیاوشان و گاهی گل بنفشه بادیان مویز منقی
پرسیاوشان عوض اصل السوس و گاهی زوفای خشک گل نیلوفر مویز منقی دیاقوزا عوض سپستان و نبات و گاهی بادیان تخم بادیان مویز منقی تبدیل
عوض سپستان میکنند و گاهی بهدانه عناب بنفشه گاوزبان خبازی شربت بنفشه عوض نبات و گاهی بادیان اصل السوس گل بنفشه عوض سپستان و گاهی
مویز منقی پرسیاوشان و زوفای خشک شربت بنفشه عوض سپستان و نبات و گاهی گاوزبان کاکڑا سنگی دو ماشه گندم مقشر چهار ماشه عوض سپستان میکنند

منقی

اکثرون نسخہ چند برای سرفہ نزلی مع عوارض دیگر قلمی میگردد مثلاً برای سعال کہ با تپ و درد سینہ باشد سپستان خطمی خبازی بہدانہ اصل السوس لعبوق
عنب الثعلب جوشانیدہ شربت بنفشہ خاکشی داخل کردہ دہند و یا بہدانہ سہ ماشہ سپستان دہ دانہ تخم خطمی شش ماشہ نبات تولہ بطور قہوہ بنوشند و اگر
با ضعف قلب بود گل خطمی عناب گاوزبان بہدانہ جوشانیدہ نبات خاکشی و آخر روز دواء المسک معتدل عرق عنب الثعلب و اگر با ضعف دماغ بود گاوزبان
گل بنفشہ جوشانیدہ نبات داخل کردہ تودری چہار ماشہ پاشیدہ و اگر با تہیج چہرہ باشد گل بنفشہ اسطوخودوس بہدانہ جوشانیدہ نبات و اگر با صلابت معدہ
باشد اول عناب پنج دانہ گل سرخ گل نیلوفر ہر یک چہار ماشہ بہدانہ سہ ماشہ بعرق شاہترہ دہ تولہ جوشانیدہ شیرہ کاہو شش ماشہ روز دوم
شیرہ خیارین شش ماشہ شربت نیلوفر دو تولہ روز سوم و یا تودری ایک تولہ بعدہ اصل السوس چہار ماشہ زوفای خشک سہ ماشہ افزایند بعد ازان
اصل السوس خطمی خبازی جوشانیدہ شیرہ مغز تخم کدو دہند و انیسون شش ماشہ و یا تودری تولہ دہند چہارم روز شاہترہ شش ماشہ زہر مہرہ یک ماشہ برعایت لفث الدم
افزایند و اگر با قبض و تپ باشد عناب گل بنفشہ اصل السوس جوشانیدہ شیرہ خیارین شربت بنفشہ خاکشی دوم روز شیرہ مغز تخم کدو سوم روز ترنجبین
بجای شربت بجہت تلیین طبع دہند و اگر با تپ نباشد پر سیاوشان چہار ماشہ مویز منقی دو تولہ عرق شاہترہ دہ تولہ در نسخہ اول افزایند و دوم روز گاوزبان
و بجہت آخر روز گاوزبان سبوس گندم شش ماشہ سپستان پانزدہ دانہ شربت و یا تودری تولہ بطور قہوہ نیم گرم بدہند و اگر با ہزال تپ بسبب ہزال مشابہ دق
باشد کافور صمغ عربی نشاستہ کتیرا اصل السوس مغز بہدانہ کوفتہ بیختہ دواء المسک بارد مع شربت تمر با شیر جات مناسبہ دہند و گزاردر سرفہ کہنہ و تپ و ضعف
و لاغری و کم غذائی شیرہ اصل السوس شیرہ کاہو شیرہ خیارین عرق عنب الثعلب شربت بزوری بارد خاکشی دہند روز دوم قرص طباشیر ملین سودہ
تناول نمایند با لالیش دوا بنوشند روز سوم طباشیر سہ ماشہ صمغ عربی کتیرا دو دو ماشہ کافور یک سرخ سودہ بخورند بعد ازان آب ترپوز پنج تولہ شیرہ خیارین
شیرہ خرفہ ہر یک شش ماشہ شیرہ بادیان چہار ماشہ شربت بزوری بارد دو تولہ از عرق کیوڑا عرق بید تخم ریحان پاشیدہ افزایند و اگر با خفقان حار
و تپ باشد صمغ عربی یک ماشہ سودہ با مربی یکعدد سرشتہ بخورند بالالیش شیرہ خیارین شیرہ کاہو ہر یک شش ماشہ شیرہ دانہ ہیل چہار ماشہ
عرق صندل پنج تولہ عرق کیوڑا سہ تولہ خمیرہ صندل خاکشی داخل کردہ دہند روز دوم شیرہ اصل السوس چار ماشہ اسپغول شش ماشہ پاشیدہ افزایند و اگر
قدری خون آمدہ باشد و تنگی نفس عارض گردد بہدانہ جوش دادہ شربت بنفشہ داخل کردہ دہند و اگر با ضعف اعضا باشد اصل السوس گاوزبان بہدانہ
جوشانیدہ شربت بنفشہ داخل کردہ دہند و اگر با تپ و درد گلو باشد بہدانہ سپستان خطمی خبازی جوش دادہ شربت بنفشہ خاکشی دہند و غرغرہ از عنب الثعلب
کوکنار کرنا رنج کشنیز عدس مسلم جوشانیدہ نمایند و اگر از خوردن شیرینیہا غثیان شود صمغ عربی کتیرا خطمی خبازی مغز بادام مقشر تخم کاہو مقشر تخم خشخاش
ہر یک سہ ماشہ کوفتہ بیختہ بروغن بادام چرب کردہ در لعاب بہدانہ و لعاب اسپغول چہار ماشہ حب سازند و اگر در سرفہ خون آید پنیر مایہ خرگوش یک درم
با آب بارتنگ بدہند یا بارتنگ ساییدہ دو درم با آب بارتنگ دہند یا گل مختوم با آب سرد یا آب بارتنگ بدہند و یا ماء الشعیر کنند و یا آب برنج
مطبوخ بکار برند و ہمچنین و اگر کفایت نکند فصد کنند و اندک اندک خون بگیرند دفعہ بار دیدہ شد کہ گاہی در سرفہ نزلی مزمن جہت تنقیح نزلہ حار مطبوخ بطور قہوہ میدہند
مثل عناب بہدانہ تخم خطمی سپستان سبوس گندم جوشانیدہ نبات داخل کردہ و گاہی اصل السوس عناب گاوزبان سپستان نبات جوشانیدہ و
گاہی جو مقشر پر سیاوشان بجای عناب گاوزبان میکنند و یا بہدانہ اصل السوس جو مقشر زوفای خشک نبات جوشانیدہ بدہند و گاہی پوست خشخاش
عوض جو مقشر میکنند و یا گل بنفشہ خطمی خبازی زوفای خشک بادیان نبات جوشانیدہ و یا بہدانہ سہ ماشہ بنفشہ خطمی ہر یک چہار ماشہ الائچی خرد سہ ماشہ سپستان
پانزدہ دانہ نبات دو تولہ جوشانیدہ بطور قہوہ گرم بنوشند و یا گاوزبان اصل السوس ہر یک چہار ماشہ کاکڑا سینگی دو ماشہ سبوس گندم چہار ماشہ
ابریشم مقرض بہدانہ ہر یک سہ ماشہ نبات جوشانیدہ شیرہ کاہو داخل کردہ و گاہی در سرفہ نزلی حار ہر گاہی کہ مادہ غلیظ باشد تخم خطمی کتیرا بہدانہ
تخم خشخاش سفید زوفای خشک اصل السوس مویز منقی انجیر زرد جو مقشر عناب سپستان جوشانیدہ خمیرہ بنفشہ مالیدہ صاف کردہ میدہند و اگر روغن بادام
دو درم بیفزایند بہتر باشد و یا بہدانہ سہ ماشہ باقلا کوفتہ چہار ماشہ سبوس گندم شش ماشہ نبات یکتولہ جوشانیدہ بطور قہوہ بنوشند و غرغرہ عنب الثعلب

اصل السوس عدس مقشر کشنیز خشک کوکنار جوشانیده بنوشند

ذکر بعض ادویہ مرکبہ کہ در سرفہ نزلی حار معمول مؤلف ست

تریاق النزلہ المعروف ست کہ در منع نزلہ و دفع سرفہ نزلی و اسہال دماغی مجرب ست اسطوخودوس دو نیم درم گل گاوزبان حب الآس کشنیز خشک ہر یک پنج درم تخم کاہو دہ درم بزر البنج پوست خشخاش ہر یک پانزدہ درم تخم خشخاش سفید بست درم شب در آب خیسانیده صبح بجوشانند پس صاف نمودہ قند سفید یکصد و پنجاہ درم داخل کردہ بقوام آرند پس گل سرخ کشنیز مقشر رب السوس نشاستہ صمغ عربی کتیرا مرکی ہر یک دو نیم درم باریک سائیدہ دران آمیزند خوراک نیم مثقال حب سرفہ کہ در سرفہ نزلی و بحۃ الصوت معمول ست بزر البنج زعفران افیون تخم کاہو صمغ عربی اصل السوس مقشر کندر کتیرا مرکی بہ دانہ ساوہ باب سودہ حبہا مثل فلفل سیاہ سازند وقت خواب دو سہ حب فرو برند و ہنگام شدت سرفہ یک حب در دہن دارند حب السعال بہ نسخہ معمولی صمغ عربی کتیرا نشاستہ اصل السوس مقشر ہر واحد شش ماشہ افیون خشخاش سفید مغز بہدانہ ہر واحد چہار ماشہ زعفران دو ماشہ مغز بادام دہ عدد بلعاب بہدانہ حب سازند بقدر نخود یک حب در دہان دارند نوع دیگر کہ ہموارہ معمول ست صمغ عربی نشاستہ کتیرا ہر یک سہ ماشہ مغز بہدانہ مقشر تخم کدو مغز تخم خیارین ہر یک دو ماشہ مغز بادام مقشر تخم خشخاش سفید ہر یک چہار ماشہ نبات سفید ہفت ماشہ کوفتہ بیختہ بلعاب اسپغول حبہا سازند گاہی رب السوس چہار ماشہ شکر تیغال سہ ماشہ بعوض مغز کدو و خیارین داخل کردہ میشود و اگر سرفہ بلغمی باشد مویز منقی چہار ماشہ زعفران یک ماشہ نیز افزایند دیاقوزا مجرب و معمول در امراض صدر و ریہ و سرفہ و دافع النصباب نزلہ از سر بسوی اعضا خشخاش سفید مع پوست شکستہ تازہ تخم کاہو یک عدد گل بنفشہ گل نیلوفر گاوزبان ہر یک سہ مثقال اصل السوس مقشر پنج مثقال عناب سپستان ہر یک دہ دانہ ادویہ را نیم کوفتہ جوشانیده صاف نمودہ نبات سفید سہ وزن آن داخل کردہ بقوام آرند شربت خشخاش کہ جہت سرفہ خشک و سل و منع نوازل مجرب ست تخم کاہو بزر البنج ہر یک ماشہ خشخاش سفید سیاہ ہر یک صد درم اصل السوس دوازدہ درم در پانصد درم آب تلخ دہند تا بہ دوصد درم آید صاف نمودہ قند سفید پنجاہ درم ترنجبین یا نبات دہ درم داخل کردہ بجوشانند بقوام آرند لعوق خشخاش کہ در نزلہ و سرفہ حار لی عدیل ست و تسکین نوازل و بلغم حرارت و برمی آرد و خواب آرد معمول کتیرا صمغ عربی نشاستہ تخم کدو مغز بادام ہر یک دو تولہ قند سفید نیم رطل ادویہ سودہ قند بقوام آورده آمیزند و اگر قند را در عرق بید مشک حل کردہ بقوام آرند بہتر ست و اگر اصل السوس یک تولہ افزایند و یا مغز بہدانہ نیز اضافہ کنند قوی تر گردد خوراک یک تولہ لعوق خشخاش کہ برای سرفہ نزلی بی نظیر ست اصل السوس پنج درم تخم خطمی بہدانہ ہر یک ہفت درم و دوصد و پنجاہ درم آب شب تر کردہ صبح بجوشانند تا بہ نصف رسد با صد و بست درم قند سفید بقوام آورند پس مغز بہدانہ صمغ عربی ہر یک سہ درم کتیرا چہار درم خشخاش سفید خشخاش سیاہ ہر یک پنج درم نرم سودہ بیامیزند قدر شربت شش ماشہ

اقوال بعض مہرہ

شیخ می فرماید کہ اگر در نیجا مادہ رقیقہ باشد بدیاقوزات سادہ و لعوقات خشخاشیہ و لعابیہ نفع دہند و ایضا او گوید کہ اگر در منع او احتیاج باستعمال ضماد افتد بر سر استعمال کنند و ہر وقت و در شب خاصۃ نشاستہ زیر زبان نگاہ دارند و لعوقات کہ طعم آنہا ترش و نہ عفص باشد غرغرہ سازند و دیاقوزای سادہ تجویز نمایند گیلانی و ارجانی و ایلاقی و مسیحی می نویسند کہ آنچہ نزلہ را منع کند و تغلیظ آن نماید نوشیدن شربت خشخاش و غرغرہ بآن ست و از آنجملہ وقت خواب بدان غرغرہ کنند آب طبوخ گل سرخ و عدس مقشر و خرنوب شامی ست و اگر علامت غلبہ دم یابند فصد کنند و خون بحسب قوت و زمان بر آرند و تقلیل غذا نمایند و شراب ترک کنند و از خواب بر قفا حذر نمایند و حقنہ لینہ بعمل آرند و ہنگام صبح دیاقوزا و جاشتگاہ ماء الشعیر کہ با سپستان و عناب پختہ باشند بنوشند یا شربت بنفشہ یا شربت نیلوفر بروغن بادام بران چکانیده بنوشند و وقت خواب لعاب اسپغول با شکر سیاه سائیدہ و در نثر و نیز این لعوق کہ کتیرا و نیم جزو مغز بادام دو جزو سودہ در جلاب آمیزند تجویز نمایند و اگر سرفہ افراط کند این حب استعمال نمایند کتیرا رب السوس ہر یک پنج درم افیون نیم درم در لعاب اسپغول باید ساخت وقت شب در دہن دارند و تخم خشخاش مدقوق بعد بیزی نافع ست این لعوق این باشد و نیز سفید تخم خشخاش بست درم

تخم خشخاش سیاه دو درم تخم خطمی کتیرا صمغ عربی تخم خیار بهدانه هر یک پنج درم اصل السوس مقشر بیست درم اسپغول پنج درم ادویه کوفتنی را کوفته در آب باران دو آثار
یک شبانه روز تر کرده بجوشانند و لعاب اسپغول و لعاب تخم خطمی علیحده بگیرند و کتیرا و صمغ عربی علیحده در نیم رطل آب باران حل کرده بدارند و مطبوخ را مالیده
صاف نموده آمیزند و نیم آثار شکر داخل کرده بقوام آرند و اگر ماده غلیظ باشد هر صبح ماء الشعیر یا شربت بنفشه دهند و در ماء الشعیر وقت طبخ چهار درم
خطمی دو درم اصل السوس و یک کف باقلای مقشر یا اندک بنفشه یا روغن کدو داخل کنند و اگر پنج درم خمیرۂ بنفشه در آب باقلا مالیده صاف نموده
نیم گرم بنوشند جائز است و تلیین طبیعت نمایند باشیائی که سخن بنا شند مثل این مطبوخ که آن صالح است هرگاه ماده در صدر باشد و حاجت باسهال افتد
سپستان ده عدد عناب ده دانه مویز منقی ده درم بنفشه چهار درم اصل السوس مقشر پنج درم انجیر زرد ده عدد در سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند صاف نموده مع ده درم مغز خیار شنبر
ده درم ترنجبین پنج درم خمیرۂ بنفشه بنوشند و این مطبوخ عناب بیست عدد سپستان پنجاه عدد انجیر زرد سی عدد اصل السوس نیم کوفته ده درم مویز منقی ده درم
کشک جو یک مشت تخم خشخاش سفید هفت درم تخم خطمی کتیرا بهدانه هر یک پنج درم در چهار رطل آب بپزند تا یک رطل بماند صاف نموده ده اوقیه ازین با [illegible] درم
گرفته با پنج درم خمیرۂ بنفشه حل کرده گرم کرده بنوشند که نافع سعال نزلی حار و تلیین طبع است و بعد دو ساعت روغن بادام یا روغن کدو قدری
فانید بنوشند و این شربت نیز تلیین طبع است عناب سی عدد بنفشه بیست درم هر دو را در یک من آب بجوشانند تا نیم من آید صاف نموده شکر سفید [illegible] درم
گرفته ده درم مغز فلوس خیار شنبر بیست درم ترنجبین ده درم شکر [illegible] حل کنند [illegible] کوفته [illegible] پاشیده بنوشند و اگر در سینه سوزشی
و حرارتی باشد موم روغن از روغن بنفشه و روغن کدو ساخته [illegible] بر سینه بگذارند و [illegible]
موی [illegible] در حمام مفتح مسام و محلل ماده نازله [illegible] برای نزلات ماده لعوق خشخاش و دیگر [illegible] در قول
صاحب کامل می آید استعمال می نمایند و ایضا شیخ گوید که نزلۂ حار را این لعوق نافع است مغز تخم خیار مغز بادام و تخم خطمی هر واحد شش درم صمغ عربی کتیرا
نشاسته هر واحد سه درم ادویه را کوفته با این مطبوخ بسرشند اصل السوس مقشر کوفته عناب سپستان مویز منقی با آب شیرین بجوشانند آنچه شود صاف نموده ادویه
بیامیزند و قدری ازان بروغن بادام بلیسند و اگر [illegible] روغن [illegible] لعاب اسپغول [illegible] باقلا
و روغن بادام و خشخاش سفید غذا سازند و سینه را بقیروطی بروغن شیرین و موم و کتیرا [illegible] نمایند و اگر [illegible] سرفه دراز گردد از نشاسته کتیرا رب السوس مغز تخم خیار
مغز تخم کدو و تخم خشخاش مغز بادام مقشر باقلا مساوی بلعاب بهدانه حب [illegible] سازند و [illegible] در دهن دارند و یا سپستان
یک بعد دیگری و بهدانه و کتیرا و صمغ [illegible] اندک در دهن گیرند و اگر سرفه شدت کند از نشاسته و کتیرا و مغز تخم کدو و رب السوس بعصارۂ کاهو سرشته
حب سازند و چون سعال و خشونت صدر مع حرارت والتهاب کهنه گردد کتیرا و صمغ عربی هر واحد بیست درم در آب بپزند تا آب مثل عسل گردد و بعده دران
روغن بنفشه و لعاب اسپغول بیامیزند و بهم زنند تا هموار گردد و مدام ازان بلیسند صاحب کامل و جامع گویند که اگر سرفه از نزول ماده بسوی
صدر و ریه باشد و مریض نفث معتدل القوام اندازد باید که اشیائی که اعانت بر نفث ماده صدر نمایند بدهند این مطبوخ همین فائده دارد بگیرند عناب
و سپستان هر واحد یک کف مویز منقی بیست درم انجیر سفید ده عدد پرسیاوشان اصل السوس مقشر کوفته هر واحد پنج درم تخم خبازی و خطمی هر واحد چهار درم
بنفشه سه درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید صاف نموده چهار اوقیه ازان بگیرند و دران خمیرۂ بنفشه پنج درم مالیده و روغن بادام شیرین
یک مثقال بران چکانیده نیم گرم بنوشند و غذا مزورۂ چقندر و اسفاناخ و خبازی و حریرۂ آب جو [illegible] و آرد باقلا یا ماء الشعیر که دران کراث شامی پخته باشند
مع شکر بدهند و مویز خراسانی و انجیر خشک مع بادام مقشر یا مع پسته بخورند و مسکه با شکر یا بعسل اگر حرارت نباشد بدهند که این جمله منقی صدر و
معین بر نفث ماده اند و لعوق خیار شنبر نیز درین باب نافع است بگیرند فلوس خیار شنبر و در اندک آب گرم بمالند و صاف نموده با قدری قند یا عسل
بر آتش نرم منعقد سازند و قدری کتیرا و صمغ آلو سوده آمیزند و وقت حاجت با قدری روغن بادام شیرین استعمال نمایند و در دهن پارۂ رب السوس [illegible]
هر وقت بدارند و این حب نیز استعمال کنند کتیرا صمغ آلو هر واحد دو درم مغز تخم کدو و [illegible] و خیار هر واحد سه درم آرد باقلا پنج درم فانید برابر همه

کوفته بیخته بلعاب بزرکتان سرشته حب مثقالی بسازند و زیر زبان نگاه دارند و اگر ماده نازله بسوی صدر رقیق حاد و ام السیلان باشد باید که فصد قیفال کنند و بحسب احتمال قوت و مساعدت سن و زمان خون بر آرند و مار الشعیر غلیظ القوام که دران عناب و خشخاش و سپستان عمیر در ثوق پخته باشند با شربت خشخاش بدهند و حریره شیرهٔ خشخاش با نمک نشاسته و کتیرا و نبات ساخته دهند و لعوق خشخاش معمول با دویه و شربت خشخاش معمول پوست او و شکر بخورانند و نان آرد جو اری مع خشخاش و بادام مقشر ساخته و حسای معمول از اطریه و آرد عدس یا مزوره ماش و کدو و عدس غذا سازند و این لعوق نزلات حاده را بشکند تخم خشخاش سفید کوفته ده درم نشاسته کتیرا صمغ عربی هر واحد چهار درم مغز تخم کدو مغشر بهدانه هر واحد سه درم باریک سائیده در فانید محلول بگلاب سرشته استعمال کنند و این لعوق نیز نافع ست خشخاش مع پوست یکرطل عناب پنجاه عدد سپستان صد عدد جمله را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف نموده فانید خراسانی یک رطل یا منفنج یک رطل داخل کرده بآتش ملائم بپزند تا بقوام لعوق آید بعده کتیرا صمغ هر واحد هفت درم نشاسته پنج درم باریک سائیده آمیزند و ایضا این لعوق نزلات حاره رقیقه نازله از سر بسوی سینه را نافع ست بگیرند خشخاش سفید و سیاه هر واحد بیست درم اصل السوس مقشر کوفته سی درم بهدانه تخم خطمی هر واحد پانزده درم جمله را یک شبانه روز در پنج رطل آب بخیسانند بعده بپزند تا بنصف آید و بران کتیرا هفت درم و صمغ عربی پنج درم و بهدانه پنج درم هر واحد خوب کوفته و شکر طبرزد دو رطل و نیم انداخته به آتش معتدل بپزند و اگر حرارت زیاده باشد منفنج داخل کنند و بقوام آرند تا مثل لعوق گردد و در ظرفی برداشته استعمال نمایند و اگر نزله شدت کند و آنچه از سر فرود آید رقیق باشد و این تدبیر در قطع او سود ندهد سر را با بیاره اندک افیون دران حل کرده باشند الیده موی آن تیز شده و گل مختوم یا گل ارمنی آب بارتنگ سرشته بر سر و پیشانی طلا نمایند و روغن بید که دران خشخاش مع پوست کوفته و برگ مورد پخته باشند بر سر بمالند تا دماغ بران قوت یابد و ماده غلیظ گردد و دوا آنچه بدین فعل دارد حرف و سرگین کبوتر خشک و نافسیاست چون باریک سائیده با آب اثل و آب برگ مرو سرشته بر سر طلا سازند و بخار سرکه که دران سبوس گندم و باقلا پخته باشند استنشاق نمایند یا سنگ را گرم کرده در سرکه که دران سبوس جوشانیده باشند انداخته بخار آن انکباب نمایند و صندل و کافور بر اخگر گذاشته بخار او استنشاق کنند اگر حرارت قوی باشد و این جمله تجفیف و مغلظ ماده اند و حتی الامکان خواب کم نمایند که ماده غالبا وقت خواب بر سینه می ریزد و بالین بلند تر مرتفع باشد و غذا حسوی معمول از نشاسته و آرد مبیده و غیره که مذکور شد دهند و اگر باین تدبیر اصلاح نپذیرد لعوق خشخاش معمول با دویه بدهند که آن مغلظ مواد ست بگیرند خشخاش تازه با پوست یکرطل و در ده رطل آب بجوشانند تا بسه رطل آید صاف نموده عسل مصفی یکرطل و منفنج دو رطل اضافه کنند و اگر حرارت قوی باشد فانید عوض عسل گیرند و باز بآتش ملایم بجوشانند چندانکه بقوام لعوق آید پس از آتش فرود گرفته اقاقیا مازو سماق زعفران گلنار عصاره لحیة التیس هر واحد یکدرم باریک سائیده اضافه نموده بهم زنند و بدارند و قوی دران قدری افیون اضافه کرده اند و اگر ازین ماده منقطع نشود مجوزات که در علاج زکام مذکور شد تجویز نمایند و اگر ازان هم انقطاع نگردد بر سر داغ دهند و آن خطر دارد حکیم علی بعد بیان قول صاحب کامل در شرح قانون نوشته که لعوق صبیان با شیر زنان و شیر خر برای خشونت صدر و حرارت بدهند و یا از اصل السوس و کتیرا و فانید و بهدانه و صمغ یک یک جزو خشخاش یک نیم جزو نشاسته نیم جزو معجون سازند و بلیسند و جائز ست که ازان قرص یا حب سازند و استعمال کنند و آنچه نزله را منع کند و تغلیظ ماده نماید خوردن خشخاش ست بهر طریقی که باشد و کوکنار اگر ازان نا الفت و حلوا بروغن بادام سازند و لشوقات مذکور در باب زکام حار استعمال نمایند و باستنشاق گلاب تبرید کنند و بخور بباقلا که در سرکه تر کرده باشند و بشکر و سندروس و صندل و زعفران و کافور نمایند و حریره آرد باقلا بدهند که دران قوت جلا و دفع نزله و اعانت بر نفث ست و نشاسته نیز دران اضافه نمایند و روغن بادام و شکر طبرزد اندازند و طبیخ عدس بکدو و روغن بادام که بران قدری کتیرا پاشیده باشند بدهند و اگر غذا قوی تر خواهند زرده بیضه نیم برشت و ماهی بشد باد البیاض به روغن بادام بریان و آرد جو و کشنیز خشک خورانند و آب باقلا بروغن بادام و حسوی متخذ از باقلا و جو مقشر و خشخاش سفید و روغن بادام شیرین و فانید لبسازند و لقلقه بیمالی بالکد مع قراریج واطریه نافع ست و شربت ایشان شربت بنفشه و جلاب

و ماء السکر و سپستان و آب انار شیرین است و از آنچه نافع نزله و معاین بر سرعت نفث است او اسهل جمیع آنها گرم و تر و نرم با نبات است و کرفس چه سبب ادرار بول ... قوت ایط
ماده و منع او از سیلان می نماید و اگر او مرشته گرد و موی سر تراشیده پوست ارمنی در حمام بران بمالند تا آنکه جلد سرخ گرد و تخفیف و رشته بمالند تا سرخ شود و اگر
کفایت نکند خردل سود با طبوخ انجیر سرشته طلا نمایند و بگذارند تا آبله آرد و بعد از آن زمانی طویل منع از حمام ... بالجمله ... و ضماد ... انچه ...
سر فوق یا فوخ ست و داغ دهند لیکن داغ خفیف بر جمیله که دران خوف است و این علاج جمیع نزلات ... اگر از سر بسوی صدر و ... نازل شود نفع میکند
و عمل جمیع مقرون تجربه است لیکن بدانند که این تدابیر بکمال ... استعمال نمایند که حاجت علاج ... یا ... صدق
مسرسام است لهذا گفته اند که تدریج در علاج از اسهل یا اقوی نمایند تا آنکه آخر علاج طلا خردل بعد از آن داغ باشد ... مثلا خشخاش ... بعد از ...
نزلی اما که ماده منعطف است بسوی ... کنند منع نزله از نزول بسوی قصبه ریه چنانچه قوی ... شیره تخم خشخاش ... خشخاش و نخود ... مشتمل
پوست خشخاش ... نمایند و خوردن ... تر ... نافع ... سپستان و خطمی و خبازی و خشخاش ...
او نیز ... حبس نزله ... است که ... پوست خشخاش ... یا ... شکر کوفته و برگ آس و تخم ...
و گل سرخ ... دارد و تناول تخم خشخاش کوفته اندک اندک با شکر ... دیگر ... با آب ... استعمال نمایند
مغز ... و کوکه و دران ... باشد و در دهن نگاه دارند ... تخم خشخاش ... پوست خشخاش ... صمغ عربی ... گل ارمنی ...
یا اقراص مقشر کوفته ... لعاب اسپغول سرشته حبها ساخته در دهن دارند ... لعاب ... نافع ... خیار و ... خرفه
یا روغن بادام ... شیر ... شیرین ... با تخم کدو ... شیر ... با ... روغن بادام ... کرده ...
... یا ... با ... باشند و اگر ... نزله ... باشد یا ... بیاطراف
... آب ... گرم ... نموده ...

علاج سرفه نزلی بارد

دوا ... این در ... شده ... تا انچه ... یا ... سپستان ... نزله
... صدر ... و تقویت راس ... اصل السوس سپستان ... پرسیاوشان زوفای خشک ... شکر ... داخل کرده بنوشند ... ظاهر شود
یا گاوزبان ... انجیر ... گندم ... سپستان ... شکر داخل کنند ... انیسون ... یک تولد ... برای حبس نزله ...
نمایند ... مجرب است و اگر غلظ ماده ... زیاده باشد ... انجیر ... اصل السوس ... جوشانیده ... بنوشند
و از رب السوس فلفل سیاه شکر ... حبها ساخته در دهن دارند و اگر ... اصل السوس سپستان ... جوشانیده ... روغن بادام
داخل کرده بنوشند ... ماش ... مغز بادام ... صمغ عربی اصل السوس
پرسیاوشان زوفای خشک ... بادیان ... جوشانیده ... شربت ... داخل کرده ... و ایضا ... پرسیاوشان
اصل السوس زوفای خشک ... جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده ... اصل السوس ... اسطوخودوس گل بنفشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند
و یا گاوزبان اسطوخودوس ... هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات حل کرده ... گاوزبان بادیان هر یک چهار ماشه اصل السوس ... درم
خشخاش یک عدد صمغ عربی نیم درم سپستان یازده عدد تخم خطمی یک درم ... یازده دانه جوشانیده نبات ... داخل کرده ... مجرب است
و گاهی درین نسخه سبوس گندم یک تولد عوض بادیان ... خطمی داخل کرده ... و اگر ... تخم کتان ... زیاده کنند و ایضا ...
سرفه ... گاوزبان پرسیاوشان اصل السوس ... هر یک چهار ماشه ... عناب ... جوش داده شربت بنفشه داخل کرده ... بلسبوده
زعفران ... تخم خطمی خبازی ... گاوزبان چهار ماشه گل گاوزبان

[illegible] چهار [illegible] داخل کرده [illegible] جند بیدستر [illegible]

[illegible] اصل السوس چهار [illegible]

[illegible]

[illegible] افیون [illegible]

[illegible]

ذکر ادویه مرکبه [illegible] معمول است

[illegible] افیون [illegible] زعفران [illegible]

[illegible] مثقال [illegible]

جوکوب نموده بجوشانند و صاف کرده شیره تخم خشخاش و مغز بادام هر یک هشت توله در آب مذکور برآورده با نبات سفید بقوام آرند و در آخر زعفران دو ماشه
در سبوس شکسته دو حل کنند و اگر زیره [illegible] دو توله بجوشانند و [illegible] آخر یک ماشه [illegible] و یک ماشه عنبر و [illegible] کنند بهتر باشد
[illegible] مرض ذات الجنب [illegible] اصل السوس مقشر هر یک پنج توله تخم خطمی [illegible] بادیان یک توله [illegible]
[illegible] ماشه [illegible] پوست خشخاش مع تخم ده توله در آب باران یک شبانه روز تر کرده بجوشانند
[illegible] با نبات سفید [illegible] بقوام آرند [illegible] زعفران دارچینی هر یک [illegible] ماشه کوفته بیخته در آن آمیخته لعوق سازند لعوق بزر البنج
[illegible] بزر البنج دو توله زعفران فلفل گرد دارچینی قلفل [illegible] هر واحد یک توله [illegible]
[illegible] فلفل قرنفل هر یک [illegible] ماشه [illegible] گرم کرده [illegible] آمیزند [illegible]
[illegible] بادیان تخم خطمی [illegible] سپستان [illegible] هر واحد [illegible] پوست خشخاش مع تخم [illegible]
[illegible] پوست خشخاش مع تخم سی عدد سپستان سی عدد بادیان تخم خطمی هر واحد [illegible] آثار [illegible]
[illegible] بقوام آرند [illegible] اصل السوس مقشر [illegible] صمغ عربی [illegible] کتیرا [illegible] آمیزند [illegible]
[illegible] اصل السوس مقشر [illegible] هر یک چهار درم پوست خشخاش مع تخم [illegible]
سپستان [illegible] بادیان [illegible] تخم خطمی [illegible]
هر واحد [illegible] بجوشانند [illegible] با قند سفید بقوام آرند [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] اصل السوس صمغ عربی [illegible] فلفل [illegible] آمیزند [illegible] مثقال تا [illegible]

ذکر بعضی ادویه مفرده که در این نوع سرفه نافع است

اگر صمغ عربی کتیرا [illegible] سرفه نزلی را [illegible] تخم تاتوره و از فلفل هر دو
مساوی کوفته بیخته با لعاب صمغ عربی حب [illegible] فلفل دار فلفل مغز [illegible] تخم [illegible] هر واحد یک درم
افیون نیم درم [illegible] بقدر فلفل [illegible] و دیگر [illegible] خشخاش [illegible]
نمک لاهوری [illegible] فلفل [illegible] پوست خشخاش [illegible] نمک لاهوری [illegible]
[illegible] بجوشانند [illegible] گندم چهار درم در پاو آثار آب بجوشانند [illegible] نمک [illegible]
[illegible] پوست [illegible] دارچینی فلفل پوست [illegible]
قرنفل هر یک [illegible] شربت [illegible] استعمال نمایند که مجرب است [illegible] ضیق النفس [illegible] زعفران [illegible]
زرد [illegible] فلفل سیاه قرنفل هر یک [illegible] تخم [illegible] ساخته استعمال نمایند [illegible]
[illegible] در آب [illegible] بجوشانند [illegible]
[illegible] سرفه نزلی بارد [illegible] مجرب است اقوال بعضی حذاق شیخ الرئیس نوشته که در نزله بارد [illegible]
زعفران وغیره نافع است [illegible] از حبوب [illegible] مسکن سعال [illegible] معروف [illegible] مساوی [illegible]
مساوی از آن حبها ساخته در دهن دارند و ایضاً بزر البنج خشخاش جزو مغز [illegible] زعفران یک جزو [illegible] حب سازند و ایضاً میعه مر و افیون و فلفل
هر واحد نیم [illegible] زعفران هر واحد دو درم بقدر [illegible] حب سازند و گویند که این حب [illegible] جالینوس [illegible] رب السوس دو مثقال
میعه یک مثقال افیون زعفران مر مکی هر کدام نیم مثقال بعقید انگور سرشته حب سازند و یکی از آن بدهند که سرفه را ساکن گرداند و خواب آورد [illegible]

که اگر حرارت باشد معده را ساقط کند الوسهل گوید که اگر سعال و نزله از برودت باشد گلقند عسلی با آب طبیخ انجیر و مویز و اصل السوس و پرسیاوشان
و بیخ بادیان و روغن بادام شیرین استعمال کنند و سینه را بموم سفید که در روغن نرگس یا روغن سوسن گداخته باشند بمالند و آب بادیان سبز مرو ق
با شکر طبرزد بنوشند پس اگر کهنه گردد و بزرگتان اندک بریان کرده سائیده و انجیر را جوشانیده صاف نموده عسل داخل کرده بقوام آورده بیامیزند
و بلیسند و اگر با رطوبت غلیظ لزج باشد اندک فلفل سرمه سا نموده بیامیزند یا پودینه و تخم ترب و صمغ لعل و میعه سائله و عسل با هم سرشته استعمال کنند
انجیر خشک با جوز برای سعال مزمن بارد که از آن رطوبت غلیظ لزج بر آید تناول نمایند گیلانی می نویسد که علاج سعال حادث از ماده غلیظه که از
سوی ریه نازل شود تکمید صدر بپارچه گرم یا پیچاوس گرم ست تا آنکه گرمی او بعمق دماغ برسد که در اکثر با این منقطع میگردد و آنکه باب بخار شراب
که در آن سنگ گرم انداخته باشند و برای جذب ماده از حنک ملعوقی تحریض شونیز بریان و انیسون و قسط بوئیده با العسل و طبیخ زوفا بنوشند و
بزرگتان بریان با العسل سرشته تنها یا با قدری فلفل بدهند و لعوقات مثل لعوق کرنب و لعوق صنوبر و لعوق کرنب استعمال نمایند و قرص بنفشه با العسل
سرشته صبح و شام خوردن نفع میکند و آنچه قطع سیلان و تقویت راس بقبض اسطوخودوس نماید حب سفیدهٔ سه درم ترید دو درم رب السوس
یک درم ست از دو درم تا سه درم از آن بخورند و حمام استعمال نکنند و سر را با روغن بابونه و مقدم را به روغن گرم
بمالند و غذای آن آب نخود یا آب سیبوس و عسل و روغن بادام و بادام و آنچه در نزله گرم یا ذکر شده بسازند و هم او گوید که سعال نزلی که از نفوذ ماده از معده
و بیضه و امثال آن بود علاج آن باشد تنقیه معده و بقای آن و اسهال و تقویت معده است و جامع گوید که هرگاه
سعال از ماده بارد غلیظ لزج باشد که نفث آن دشوار گردد باید که تدبیر تسخین و تلطیف و تقطیع از اغذیه و ادویه نمایند اما اغذیه خشکار و لحم دراج
و تیهو و تدرو و مطنجن بزیت و شحم و کمون باشد و از نخود و آب انجیر و شحم دو ذبح و لبلاب و ماء العسل و سکنجبین که با آن عسل یا لبلاب
تناول نمایند و گرمابه معتدل بخورند و ملح و مطبوخ با آن و مرهم و مرهم دل و حرارت فلوس و کوک شامی بریان و مانند آن مفید
و آنچه داخل معده شود با شیر بخورند و بادام و تخم تره و شراب کهنه معتدل نفع دهد و شرابهای معتدل و خیل
غذا داخل شود و استعمال حمام و ادویه که از آب تنها بنوشند یا آب لبلاب و بنفشه و طبیخ زوفا بخورند و مطبوخ و از ترکیبات این معتدل
انجیر سفید ده دانه پرسیاوشان اصل السوس مقشر گل بنفشه و تخم خطمی و تخم خبازی و قنطوریون غلیظ هر واحد چهار درم بیخ اذخر و فقاح اذخر و ابلی خشک
هر یک پنج درم زوفا و مویز منقی هر یک ده عدد عناب سپستان هر واحد دو درم در چهار رطل آب با آتش ملایم بجوشانند تا یک رطل آید صاف نموده هر روز
چهل درم از آن با یک درم تا یک مثقال معجون فلفلی یا لیسند و یکدرم روغن بادام شیرین یک درم روغن بادام تلخ بران ریخته گرم نموده بنوشند و با یک نیم ماشه عسل تا پنج روز
و حب افسنتین و حب فقح و تلطیف که اسباب بلغم و اخلاط غلیظه شود و این حب دو هم بنامانع است یکدرم تربد سفید یکدرم فاریقون چهار دانگ
تا سیاه دو دو دانگ تخم حنظل کر فس هر واحد نیم درم کوفته بیخته با آب سرشته حبها سازند و آب گرم استعمال نمایند و این یک شربت است
و این حب نیز مسهل بلغم و از اول قوی ست تربد سفید فاریقون ایارج فیقرا هر یک یک درم رب السوس تخم حنظل انزروت هر کدام نیم درم نمک سیاه گلقند
هر کدام یک دانگ کوفته بیخته با ماء العسل حب سازند شربتی دو نیم درم تا سه درم با آب گرم و بعد از آن با استعمال سکنجبین عسلی بزوری اولی ست کنند و اگر زبان باشد
باشد قی با آب ترب و سکنجبین و آب گرم در هر هفته یک دو بار بسبب غلبهٔ فضول نمایند و آب سرد لبیار نباید خورد و در اکثر اوقات با العسل بنوشند و لعوق
تخم کتان با عسل سرشته بدهند و اگر قدری فلفل سیاه اضافه نمایند بهتر باشد و اگر غلظ ماده و برودت آن زیاده باشد این لعوق استعمال نمایند
تخم کتان بریان یک جزو کندر نصف جزو فقرو مانا زیره سیاه هر کدام ربع جزو همه را کوفته بیخته با عسل نرگس و عسل ابنی هر کدام جزوی سرشته و هر روز مقدار
یک ملعقه از آن نهار بخورند و مثل آن وقت خواب بشب استعمال نمایند که در تقطیع بلغم غلیظ سینه و تلطیف آن بنهایت قوی النفع ست حب مفضول که
به قول گیلانی اکثر شست نافع سیلان نازل از سر بسوی صدر بغیر حرارت ست و این مفوف نیز بهر بارد و بدهند حب الرشاد ده درم شونیز چهار درم انیسون

بادیان هر یک دو درم زراوند مدحرج یکمثقال پودینهٔ نهری صعتر فارسی هر واحد سه درم کوفته بیخته هر روز یکدرم تا یکمثقال با یک اوقیه سکنجبین عسلی ممزوج بآب گرم بخورند
و در بعضی نسخه اسطوخودوس دو مثقال نیز داخل است و وزن زراوند مدحرج دو مثقال و او دینه و صعتر هر واحد یک مثقال و هر شب سینهٔ مریض بروغن سوسن
یا نرگس بمالند و صبح آب بیله و ران بابونه و اکلیل و برنجاسف و مرزنجوش پخته باشند بگرم بشویند و تکمید راس بجاورس گرم و پارچه اسفنج و انکباب بر بخار
شراب که دران سنگ گرم انداخته باشند بعمل آرند و بوئیدن شونیز و امثال آن ماده را منضج بکنند چرهائی و ایلاقی مینویسند سرفه که از سوء مزاج بارد
مادی بود سببش نزله باشد و علامتش ربو و ضیق النفس است پس رعایت قانونی که در علاج آن مذکور شد باید کرد و اگر حاجت بتنقیه آید حب غاریقون کنند
هر صبح این مطبوخ چهل درم با پنج درم جلنجبین و دو درم روغن بادام بدهند انجیر زرد و مویز منقی هر یک چهل عدد اصل السوس پرسیاوشان بیخ بادیان هر یک
هفت درم همه را در دو من آب بپزند تا نصف بماند صاف نموده نگاهدارند و اگر ماده غلیظ تر باشد بروغن بادام تلخ بنوشند و اگر در سینه اندکی حرارت باشد قدری
کشک جو درین مطبوخ بپزند و اگر حرارت و خشونت زیاده باشد ماء الشعیر که دران چهار درم کشک جو نخود و یکدرم بادیان و چهار درم اصل السوس مقشر پخته باشند بدهند
لیکن ماء الشعیر کسی را دهند که در معده او ترش نگردد و این شربت زوفا درین نوع سرفه موافق است انجیر شکری ده دانه مویز منقی ده درم حلبه مغسول بادیان
تخم کرفس پرسیاوشان اصل السوس زوفای خشک فراسیون هر یک پنج درم همه را در سه من آب بپزند تا یک من آید صاف نموده هر صبح سی درم ازان گرم کنند
و دو مثقال ازین معجون زوفا آمیخته بدهند رب السوس زوفای خشک پرسیاوشان هر یک ده درم قردمانا فلفل هر یک سه درم مغز بادام تلخ زراوند مدحرج
هر یک پنج درم و در بعضی نسخه ایرسا و حرف هر یک پنج درم نیز داخل کرده همه را کوفته بیخته بشهد مصفی بسرشند و این معجون نیز سینه را پاک کند و ماده غلیظ
را نضج دهد بگیرند زوفای خشک پودینه اصل السوس خردل قردمانا فلفل انیسون تخم انجره مساوی و با شهد مصفی بدستور معجون سازند شربت یک ملعقه و این حب
نیز تنقیه سینه از ماده غلیظ نماید رب السوس پنج درم فلفل قردمانا مرمکی مغز بادام تلخ هر یک دو درم حلتیت یکدرم بعسل سرشته حب سازند و پیوسته در دهان
دارند و آنرا که بشب آرام نباید این حب مفید است میعه سائله کندر مساوی افیون ربع درم حبها بقدر دانگی ساخته بشب در دهن دارند و از تخم کتان
بریان دو جزو فلفل یک جزو بعسل مصفی سرشته لعوق سازند و اگر پودینهٔ کوهی با تخم ترب عوض فلفل کنند روا باشد و یا جاوشیر خردل مغز بادام تلخ مساوی
بعسل آمیزند و بکار برند و قطران با انگبین سرشته نافع و صبر سقوطری بشهد سرشته در دهن داشتن مفید است و این معجون بنسخهٔ عیسی صهاربخت نافع بگیرند
مغز بادام تلخ هفت درم بارزد میعه سائله هر یک چهار درم زعفران جاوشیر هر یک دو درم بعسل بسرشند و این لعوق نیز از دست پرسیاوشان چهار درم
فلفل ده عدد مغز چلغوزه ده دانه نار دین یکدرم عسل و روغن چندانکه بدان سرشته شود و این لعوق نیز نفع میکند بارزد حلبه هر یک سه درم زعفران یکدرم
جاوشیر مرمکی مغز بادام تلخ هر یک چهار درم بشهد بسرشند و لعوق سپستان نیز سینه را پاک کند و کذا حب السعال و شراب رب السوس و فلفل و فانید مساوی و استفراغ با ایارج فیقرا و روفس صواب بود

علاج سرفهٔ رطوبی

اصل السوس مقشر انجیر زرد مویز منقی نبات سفید جوشانیده بدهند و اگر قوی تر خواهند پرسیاوشان زوفای خشک بادیان بیخ بادیان تخم کرفس افزایند و شربت
زوفا و خمیرهٔ بنفشه بآب گرم بخورند و بعد نضج ماده بمسهل بلغم و حب غاریقون تنقیه نمایند و زوفا و ایرسا و گاوزبان و ترمس و سپستان و ریوند خطائی و شربت دینار نیز
در مسهلات این داخل میکنند و ایارج روفس درین باب نافعترین مسهلات است و یا سنا کی پنج درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم انجیر زرد ده عدد مویز منقی
پانزده درم بادیان خبازی پرسیاوشان زوفا گل بنفشه هر واحد سه درم عناب سپستان هر واحد ده عدد در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف
نموده فلوس خیارشنبر و ترنجبین و شکر هر واحد ده درم مالیده صاف نموده روغن بادام داخل کرده بنوشند و این حب زیر زبان نگاهدارند رب السوس
پنج درم بادیان فلفل قردمانا مغز بادام تلخ هر واحد دو درم حلتیت یکدرم کوفته بیخته بعسل حبوب سازند و غذا نخود آب گوشت مرغ بمغز بادام و قرطم
سازند و تخم ترب و اصل السوس جوشانیده صاف نموده بشهد آمیزند و نوشیده قی کنند و جهت کشف رطوبات لعوقات گرم مثل لعوق عنصل که در تلطیف و تحلیل
بغایت نافع است استعمال نمایند و حب حکیم محمد زمان همراه مطبوخ مناسب بدهند و یا ایرسا زوفا صمغ عربی رب السوس اصل السوس انیسون مصطکی هر یک پنج ماشه

مغز بادام مغز پنبه دانه هر یک یک توله در عسل سرشته حبها ساخته بدهند و مطبوخ اصل السوس خطمی بادیان هر یک چهار ماشه انجیر زرد چهار عدد اسطوخودوس
سه ماشه با شهد نیز سرفه بلغمی و کوتاهی نفس را نافع ست و دارچینی بادیان هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده دادن نیز مفید و کذا
اصل السوس زوفای خشک مویز منقی دارچینی بعرق عنب الثعلب جوشانیده شیره زیره سفید چهار ماشه نبات داخل کرده برای سرفه و بول کردن
از عفونت بلغم نافع که همه ملطفات ست و جالیات نزله اینجا ممنوع ست و معجون زوفا مجرب حکیم علی درین باب بغایت نافع و رب السوس زوفای
خشک ایرسا مغز بادام تلخ هر یک چهار درم حلتیت تخم انجره هر واحد یکدرم کوفته بیخته با عسل آمیخته حسب حاجت بخورند و در حمام عرق آورند مغلی حسلو با
ترنجبین بدهند و اغذیه ناشفه چون قلیه بریان و کباب و نان خشک بعد تنقیه تناول کنند و ریاضت متعبه قبل طعام خصوصاً حرکت صدر بقرات والحان و
دلک اختیار نمایند و از اشیای رطوبت افزا و لحوم چرب پرهیزند و باقی تدبیر از علاج سرفه نزلی بارد اخذ کنند و دو درم یا یکدرم راتینج سوده بر حریره
سبوس گندم پاشیده هفت روز خوردن نفع میکند بسعال مزمن و تنقیه صدر و ریه مینماید و بقول ثابت خوردن انجیر خشک با مغز بادام یا مغز جوز سرفه مزمن
رطوبی را زائل کند و یا بگیرند پودینه تخم ترب صمغ بطم میعه سائله بعسل سرشته استعمال کنند و اگر کبوتر صحرائی ذبح نموده همچنان درست با بال و پر بسوزند و بگیرند
خاکستر آن با برگ تنبول بدهند برای سرفه بلغمی بغایت سودمند ست و بقول سویدی شرب طبیخ قنطوریون دقیق و لعوق تخم کتان شش درم و پیاز
عنصل بریان سه درم معجون بعسل و شربت و مضغ مصطکی و خوردن خرما و شرب نفط سفید و طبیخ بیخ بادزیون و عصاره حشیشة الزجاج و اصل السوس مقشر
نیکوفته و حلتیت در بیضه نیم برشت و خوردن جاوشیر و شرب طبیخ او مع انجیر و شرب حب بلسان و شحم حنظل و روغن بلسان و طبیخ زوفا و راسن بعسل و دوقو
و عصاره عنصل بعسل و خوردن عنصل مشوی بشکر یا عسل و پیاز بریان و کرسنه مطبوخ بروغن بادام و پودینه کوهی مع انجیر و شرب طبیخ ایرسا و
عود بلسان و فراسیون یا لعوق جرم او بعسل مکرر خوردن تودری و پسته و انجیر و گرفتن دخان زرنیخ زرد یا سرخ مخلوط بشحم در قمع و شرب طبیخ زوفای خشک
و جوز السرو و اسقولوقندریون و ترب و سکر العشر و سیسالیوس و طبیخ گاوزبان با انجیر یا مویز منقی یا بعسل هر واحد مفید سرفه مزمن ست و هم او گوید که
عرق گاوزبان بشکر شیرین کرده در سعال مزمن مجرب من ست و سکبینج نیز نافع و راتینج یک مثقال سوده بر بیضه نیم برشت آمیخته نهار خوردن و حریره
سبوس گندم بمغز بادام و اصل السوس مقشر کوفته و انجیر فربه پنج عدد بسعال مزمن نفع عجیب بخشد و مجرب ماست و خوردن لحم بط و مغز چلغوزه بشکر
و تخم کشوث و کندر بریان و مربای او بعسل نیز مجرب و دارچینی و قنه و خطمی و صمغ او و خردل بعسل و زفت رطب بجلاب و بادام شیرین و طبیخ کرفس و سلیخه
و بیضه سنگ پشت و بندق هندی و سداب و شبت یابس و غاریقون دو درم و رب السوس یکدرم و قنطوریون غلیظ همه نافع سعال مزمن اند

ذکر ادویه هندیه

مفید سعال ایجی پوست بلیله مغز تخم کونج فلفل گرد صمغ عربی اصل السوس کاکرا سنگی مساوی کوفته بیخته حب بقدر نخود سازند دو دو حب در دهان دارند
که تکرار تجربه رسیده دیگر فلفل سه ماشه دار فلفل شش ماشه پوست انار یک توله قند سیاه دو توله جواکهار یکنیم ماشه ادویه کوفته بیخته بقند سیاه سرشته حبها
بقدر نخود سازند و یک حب بخورند دیگر ایلوه زعفران هر یک سه ماشه ریوند چینی دو ماشه بلیله کابلی یک ماشه فلفل گرد زنجبیل عاقرقرحا هر یک شش سرخ
همه را کوفته با آب ادرک برابر نخود حب بندند و بجوان دو حب و بطفل یک حب بدهند دیگر مرچ و سجی و نخود بریان مقشر هر سه مساوی در شیره ادرک حب بندند و
حسب حاجت بدهند که مجرب نوشته دیگر فلفل گرد نانخواه دار فلفل نمک لاهوری نمک سیاه سهاگه هر واحد یکدرم برگ ارو سه یازده عدد در سبوچه گلی
نهاده دهن آن بند کرده در آتش نهاده بسوزند و برآورده سائیده نگهدارند و هر روز بقدر چهار سرخ ازان در پان خورند که معمول و بسیار مفید ست و بعضی
نوشته اند که بعد سائیدن برابر آن صمغ عربی سوده افزایند و بقدر یکماشه ازان خورند دیگر دار فلفل در پارچه نم داده پیچیده زیر خاکستر گرم بقدر یکساعت بدارند
بعده درست بمالند که دانهای دار فلفل جدا شود و یک توله ازان بگیرند و سهاگه بریان و خولنجان هر واحد یک توله فلفل دو توله عاقرقرحا نیم توله کوفته در کهرل
انداخته با آب کهیکوار سه روز سحق بلیغ نموده حب بمقدار نخود بندند و یکدو حب بخورند که سرفه رطوبی و ضیق بلغمی را مجرب اهل هند ست دیگر پوست هلیله زرد و بلیله

وآمله کاکڑاسنگی وزنجبیل و دارفلفل کنگی بهارنگی پوست بیخ انجیر هر یک دو درم نمک سنگ نمک سونچر نمک سانبهر سجی جوا کهار هر یک یکدرم کوفته با شیر گهیه حب سازند و خوراک نیم ماشه دیگر مرچ پیپل زنجبیل عاقرقرحا مثنه تیلیه هر یک یکدرم حلبه یعنی میتهی تخم دامن کوفته در آب برنج ساٹهی بقدر موٹھ حب سازند و یک حب بخورند نیز برای امراض مذکور نافع است دیگر مرچ پیپل هر واحد یکدرم تخم کٹائی لوشه مجی هر یک دو درم کوفته بیخته در آب برگ بانسه حبها بقدر کنار رشته بنا یکی صبح و یکی شام بدهند دیگر دارفلفل تخم کٹائی نمک سانبهر برابر کوفته بیخته برگ بکتوهر در آب جوشانیده شیره آن گرفته بدان دوا را آمیزند و حب بقدر کنار صحرائی بسته یک صبح و یکی شام استعمال نمایند دیگر زنجبیل دارفلفل مجی لوٹه فلفل گرد مغز تخم کونچ هلدی جوا کهار کوفته بیخته مقدار کنار دشتی حب بندند و با آب نیم گرم وقت شب یک حب بخورند که از علوی خان منقول است دیگر غنچه آکه سرخ مرچ سیاه جوا کهار مساوی سائیده بقدر فلفل حبها سازند و وقت شب یک حب در دهن دارند مجرب صاحب تکمله هندیست دیگر طباشیر پنج ماشه دارفلفل چهار ماشه زنجبیل سه ماشه فلفل ناگکیسر الائچی تالیس پتر هر یک دو ماشه نبات همه سفوف ساخته سه درم بدهند دیگر گویند که اگر چرچٹه با برگ و شاخ و تخم و بیخ خشک کرده بسوزند و نیم سیر از آن خاکستر در ده سیر آب بجوشانند تا یک سیر باند نصف از این خاکستر جوشیده صبح آب نیم آثار گرفته با ده نیم پاؤ دارفلفل کهرل کرده حبها بقدر کنار دشتی بندند و یک حب هر صبح بخورند و نیم سیر آب با خاکستر که باقی مانده در ان نیم سیر اجوائن انداخته وقت خواب یک کف بخورند و از روغن پرهیز کنند برای سرفه بلغمی تازه و کهن و ضیق حادث و مزمن مجرب و ممتحن است دیگر اصل السوس صمغ عربی هر یک چهار جزو دارفلفل یک جزو شکر برابر سفوف ساخته بقدر دو مثقال چند روز خورند منضج ماده سرفه و مخرج نفث است دیگر پوست انار ولایتی دارفلفل کاکڑاسنگی هر یک شش ماشه نمک لاهوری نمک سیاه هر واحد یک توله پوست بلیله دو توله کوفته بیخته سفوف سازند و در روز بدفعات قدری قدری بخورند که برای سرفه و ضیق معمول است **ایضاً** اصل السوس سه جزو کاکڑاسنگی صمغ عربی پوست خشخاش سوخته لسپاسه هر واحد دو جزو دارفلفل سهاگه بریان پوست بلیله مغز تخم کونچ کات سفید قرنفل پوست انار ولایتی هر واحد یک جزو سفوف ساخته بقدر مزاج خورند که درین باب بعمل آمده دیگر کایپهل زنجبیل پیکرمول کاکڑاسنگی بهارنگی دارفلفل مساوی سائیده هر روز یکدرم بعسل آمیخته بخورند نافع سرفه بلغمی در بود در قطع بلغم بیزاسیبت قاطع است دیگر مغز سمندر پهل فلفل دارفلفل پوست خشخاش صمغ عربی کاکڑا اصل السوس مساوی سائیده هر روز نیم درم بدهند دیگر دارفلفل اصل السوس طباشیر مساوی هر روز سه درم وقت خواب با آب گرم بخورند دیگر صمغ عربی شکر تری هر یک ده درم عاقرقرحا بیخ سوسن هر یک دو درم سفوف ساخته هر روز دو درم بخورند دیگر سهاگه کاکڑاسنگی قرنفل پهٹکری بهارنگی پوست بلیله دارفلفل نمک سنگ چلیته مساوی زنجبیل برابر همه کوفته بیخته با آب حبها بقدر کنار خرد سازند و وقت خواب یک دو حب بخورند **ایضاً** بیخ کٹائی خرد اصل السوس کاکڑاسنگی خولنجان پوست بلیله کوفته بیخته در آب لعوق پوست سفیدان حب بقدر نخود بسته در دهن دارند دیگر شلغم را در پارچه پیچیده گل حکمت کرده در تنور بریان نمایند پس افشرده آب او با نبات یا تنها نیم گرم دهند و خوردن سه درم برگ بانسه با لیمو و شهد ممزوج کرده نیز نافع دیگر نمک سانبهر پاؤ آثار مغز گهیکوار یک آثار پاؤ بالا در دیگ گلی ته به ته نهاده سر آن بسرپوش پوشیده گل حکمت نمایند و خشک کرده در پنج آثار پاچلید نشتی آتش بدهند و بعد سرد شدن برآرند و از چهار سرخ تا یک ماشه بدهند که قاطع بلغم و نافع سرفه و ضیق النفس و باضم طعام و مصلح معده مرطوب است دیگر پوست بلیله پوست بلیله کاکڑاسنگی بهارنگی دارفلفل شب یمانی تنکار بریان شیطرج قرنفل نمک سنگ زنجبیل مساوی بقدر کنار خرد حبها ساخته یک یک حب صبح و شام بخورند دیگر تخم بنجوار سائیده بقدر چهار ماشه بهفته خورند سرفه بلغمی را نافع است برگ کیله سوخته خاکستر آن با قدری نمک آمیخته در روز چند بار قدری قدری خوردن همین عمل دارد دیگر دارفلفل بر چلم نهاده و مثل تنباکو کشند که مفید سرفه مزمن است و تنچله هر قدر که خواهند در روغن زرد بسوزند و سائیده وقت نهار دو سرخ از آن خورند دیگر آرد موٹھ در شیر مدار سرشته قرص ساخته بر چلم گذاشته بسوزند و با رسوده بقدر دو سه سرخ در برگ تنبول بخورند یا بعسل آمیخته بلیسانند که مفید سرفه بلغمی است دیگر نمک سانبهر نمک لاهوری نمک سیاه اجوائن نمک نفلفلی سهاگه هر شش دوا برابر در سبوچه گلی کرده گل حکمت نموده در چقر نیم در عه از پاچلید نشتی آتش دهند و بعد سرد شدن برآورده برابر آن

صمغ عربی آمیخته نگهدارند و یکماشه از آن خورده باشند نیز سفید بود و دیگر ترپهلا نمک سنگ پوست انار مغز تخم کوبنج خاکستر برگ نرد سه خاکستر چوب نی هر واحد یکجزو بلیله دار فلفل فلفل گرد هر یک نیم جزو سفوف ساخته یکماشه صبح و شام خورده باشند و در سه روز آرام شود و دوا اگر با اون کوفته بعسل سرشته لعوق نمایند نافع سرفۂ بلغمی و مانع مواد از سینه و دافع درد پهلو است و دیگر سناء مکی هشت توله سنبل الطیب چهار توله لونگ الایچی سفید هر یک هر دو یک توله کوه بهیری دو توله نبات مصری چهار توله شهد نیم آثار همه را کوفته بیخته در شهد آمیخته وقت خواب دو توله بخورند که برای سرفۂ بلغمی و ضیق مجرب نوشته و دیگر توتیا سبز یک دانگ سائیده در قند سیاه حب ساخته فرو برند و اگر خواهند قدری آب بالای آن بنوشند تا هفت روز در سه روز اول کربی و قلق زیاده می آرد و قی و اسهال هم می آید و چون اسهال و قی مضطر سازد چهاری باره روغن بسیار بخورند و بعد سه روز پیچ و اضطراب نمی آرد و سرفۂ بلغمی و ضیق النفس مزمن زائل میسازد ولیکن نازک طبعان و ضعیف مزاجان را نباید داد و تا کار بدوا دیگر برآید باین دوا جرأت نشاید
قول ابو منصور در سرفه که از رطوبت ریه باشد خمیره بنفشه بروغن جوز صنوبر یا روغن پسته یا روغن بادام و انجیر و خرما و مویز بخورند و بر سینه روغن سوسن و نرگس و موم بمالند و یا مطبوخ زوفا که در او گذشت بدهند و به کندر و میعه سائله و روغن دخان بگیرند و این معجون استعمال بخورند مغز چلغوزه سه درم مغز پسته پنج درم مغز بادام ده درم لعاب تخم کتان ده درم فانید مثل مجموع معجون ساخته مثل جوزه دهند و گلقند عسلی آب مطبوخ انجیر و مویز و بیخ بادیان خورند و چون کهنه گردد بزرکتان بعسل سرشته بخورند و چون نفث غلیظ باشد مطبوخ زوفا با این قرص بنوشند بادیان تخم کرفس رب السوس پرسیاوشان مغز بادام تلخ مساوی بلعاب بزرکتان قرص ساخته سه درم بدهند و غذا حریره آرد باقلا یا آب باقلا بروغن بادام و عسل بدهند **قول صاحب قانون و شارح آن** شیخ می فرماید که علاج سوء مزاج رطب و رطوبت در نفس به مجففات ناشفه مخلوط بجالیه نمایند و این ترکیب بهمین صفت اکل ارمنی کثیرا صمغ عربی هر واحد یکجزو پودینه زوفای خشک حاشا و ارچینی ایرسا پرسیاوشان هر واحد نصف جزو بعسل مقوم معجون سازند و استعمال کنند و هم او گوید که اگر ماده غلیظ باشد تحلیل و جلا بشرطی که در حبس ربو کنند لعوق ریه مسخن زیاده نکنند مگر باعتدال بلکه جهد نمایند در آنکه تلیین و تقطیع و ازلاق حاصل شود و منقیات که در بحث ربو مسطور شد استعمال نمایند و آنچه در اینجا مخصوص است علاک انباط بعسل است و یا قرطم و یا سعد مثل او عسل و یا رب السوس و کثیرا و قند و مغز بادام شیرین مساوی و گاهی صبر بعسل در دهن میگیرند نفع بسیار می یابند و یا بگیرند سه بیضه سالم و دو چندان عسل و نصف آن روغن زرد و چهل عدد فلفل سوده بیامیزند و بغیر انضاج انعقاد نمایند و صبح و شام بلیسند و ایضا هفت عروس کرات شامی بگیرند و در سه رطل آب بپزند تا ثلث بماند صاف نموده و بباقی عصاره قشر او و عسل مخلوط سازند و بپزند و ایضا بگیرند در رطب هشت جزو مغز چلغوزه یکجزو صمغ بطم یکجزو مویز چهار جزو عسل بقدر کفایت و از آن لعوق سازند و دوای جید انسیت که بگیرند پودینه نهری پنج اوقیه مغز چلغوزه و تخم انجره هر واحد اوقیه بزرکتان و فلفل هر یک سه اوقیه و بعسل بسرشند و استعمال نمایند گویند که این دوا برای استعمال کائن از ماده غلیظ که نفث آن دشوار باشد مجرب است و تحلیل و تقطیع و تلیین و ازلاق آن میفرمایند و از نفث ماده را دفع میکنند و یا بگیرند خربای تلخ پنج جزو سوسن هشت جزو زعفران فلفل هر واحد دو جزو کرسنه بیست جزو بعسل کف گرفته بسرشند و یا بگیرند زعفران و سنبل الطیب و فلفل هر واحد یکجزو فراسیون زوفا هر واحد سه جزو مر و سوس هر واحد دو جزو دارچینی بعسل مصفی بسرشند و برای مزمن قطران بعسل بلیسند و یا قسط هندی با آب شبت مطبوخ بقدر سکر جه مع ملعقه روغن کنجد و ایضا بزرکتان بریان بعسل تنها یا فلفل و سهم حصه آن با پودینه و ایضا لیسیدن عسل لبنی با عسل نحل و نیز جاوشیر و خردل و بادام تلخ و ایضا مثرودیطوس نافع و هم او گوید که گاهی در کهنه رطب دخن مذکور در باب ربو استعمال میکنند و اگر رطوبت منتن باشد زرنیخ احمر و خرو ارنب و آرد جو و پوست پسته بزرگ بصفیه سرشته قرصها بقدر یک یک درم ساخته در آفتاب خشک نمایند و سه با از آن بخور کنند و ایضا زراوند مدحرج و با زرد مساوی زرنیخ سرخ برابر همه در روغن گاو سرشته بندقه سازند و یکی از آن بر آتش نهاده بقمع دود دهان استنشاق نمایند و گویند که اگر زرنیخ و میعه و مغز بادام و مغز چلغوزه مساوی بدستور مذکور بخور کنند نیز برای سعال مزمن نفث منتن سود مند است و باید که بعد این تبخیر حریره آرد گندم با مغز بادام و روغن بادام تازه جهت رفع مضرت دود زرنیخ استعمال نمایند

و شارح گیلانی می نویسد که ملاک علاج او تنقیه بدن از بلغم لزج و اسهال او بجلاب و فقاح ست اگر در نیجا امتلا از بلغم باشد و اگر نباشد طبیخ زوفا با این نسخه انجیر زرد سپستان
هر واحد ده درم ده درم اصل السوس ده درم پرسیاوشان هفت درم تخم کرفس بیخ بادیان تخم کرفس تخم بادیان و فای خشک هر واحد ده درم تخم انجره [illegible]
فراسیون هریک پنج درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند بنوشند و این دوا تجربه شده تخم کرفس بادیان اصل السوس [illegible] خشک
پرسیاوشان تخم انجره ایرسا زوفا فلفل زراوند دارچینی مغز بادام تلخ هر یک [illegible] درم بعسل مرشته مثل [illegible] جمیع اخلاط لزجه را
از سینه خارج کند و معوقات گرم لطیف و حبوب حاره مثل حب [illegible] در ان رب السوس [illegible] درم ست [illegible] در علاج سرفه نزلی بارده و در قول [illegible]
مسطور شده و در دهن دارند و با نیکه در ان افیون و بادیان [illegible] عسل [illegible] باشد [illegible] از [illegible] جوارش العسل و
روغن بادام [illegible] و [illegible] عسل [illegible] گرم [illegible] ساخته عسل [illegible] دیگر این رطوبت طول
[illegible] الاصول [illegible] و [illegible] اوقات چند و [illegible] بادام تلخ و مغز جلغوزه [illegible] عسل بخورند [illegible] با آب [illegible]
و [illegible] بدن [illegible] کند و خوردن [illegible] حمام [illegible] قبل طعام [illegible] ست و از [illegible]
و اگر [illegible] مطبوخ مذکور و در قول [illegible] آب بادیان [illegible] و اگر شدت کند تخم کتان
العسل [illegible] صبح و شام [illegible] انجیر [illegible] و اگر از بادیان [illegible] بادام تلخ [illegible] برابر [illegible]
حب ساخته در دهن دارند [illegible] اگر [illegible] و بزر کتان و عسل
[illegible] و با عسل انجیر [illegible] افیون [illegible] و [illegible]
دارند که سعال [illegible] سعال رطب [illegible] و اگر [illegible] و افیون تخم [illegible]
و بزر البنج استعمال نکنند و خوردن انجیر [illegible] سعال [illegible] اسفید [illegible] فلفل
و کشک [illegible] و فانیذ [illegible] بادام و لعاب
حلبه [illegible] آب [illegible] و اگر ماده [illegible] باشد [illegible] اگر ماده غلیظتر باشد [illegible]
دواء [illegible] سعال [illegible] افیون [illegible] جزو [illegible] عادت
خوردن افیون ندارد [illegible] و [illegible] دیگر روغن این دوا [illegible] نکنند

علاج سرفه بارد

[illegible] گرم [illegible] گذشت [illegible] آب سرد [illegible] باشد
نخستین [illegible] گرم [illegible] استعمال هوای گرم و حمام و اگر
احتیاج [illegible] اصل السوس و انجیر [illegible] پرسیاوشان
و [illegible] بادیان [illegible] بادام تلخ [illegible] و در آب گرم [illegible] انجیر [illegible] زوفا
و [illegible] انجیر [illegible] و [illegible] سلط [illegible] العسل
بخورند [illegible] لعوق [illegible] معمول از بادیان و تخم
کتان [illegible] بادام و صمغ [illegible] آب [illegible] العسل [illegible] و عسل
یا صمغ تخم کتان [illegible] و گاهی [illegible] فلفل [illegible] گرم [illegible] و بزر کتان [illegible]
[illegible] و لعوق [illegible] العسل [illegible] و [illegible] عسل [illegible] انجیر

پانزده عدد مویز منقی بیست عدد اصل السوس مقشر ده درم پرسیاوشان پنج درم زوفای خشک سه درم ایرسا دو درم چنانچه رسم ست بپزند و صاف نموده با شهد بقوام آرند و با دواء المسک یا سنجرینیا یا مثرودیطوس بدهند و سینه را بروغن سوسن نرگس و خیری و یاسمین و موم زرد بمالند و غذا نخود آب یا دارچینی و زعفران دهند و ایضاً احساء سبوس گندم بحلبه و روغن و انجیر و خرما و عسل یا فانید پخته و اصول کراث شامی و حلوا متخذ از خرما و فانید و زنجبیل و اوار واعاسیه حلبه و کرنبیه بلحم سمین و مغز پسته و اندکی فلفل و کشک گندم بفانید و فلفل و دارچینی و کراثیه بدهند و اطریه بفانید دار اداهان روغن پسته و چلغوزه و حبة الخضرا نافع ست و از لحوم گوشت فراریج و خروس و شوربای آنها و شوربای گوشت حملان و نخود آب بمغز قرطم و مزورهٔ باقلای مقشر بمغز بادام و فراخ مع نخود بدهند و نقل پسته و چلغوزه و مویز منقی مع حلبه و انجیر و بادام ست و خوردن انجیر خشک مع جوز و بادام سعال مزمن را قطع کنند و از اشیای بارد و هوای سرد و کثرت شرب آب سرد و استحمام اجتناب نمایند و در هوای گرم و حمام نشینند **ولقول سویدی** شرب ماء الشعیر در جلاب یا میبه سائلهٔ وران و بخور قصب الذریره تنها و مع صمغ البطم و کذا شراب عسل و طبیخ کرنب و مفنج و همچنین زرفته یابس مخلوط با بادام مقشر و شکر و کذا لعاک البطم و قردمانا و دارچینی و مغز حب الصنوبر وانته و طبیخ کماذریوس و روغن بندق و مغز آن بالعسل خوردن ثوم و گرفتن مرتقدر با کتلا در دهن و مقل ازرق و بخور کوزکل و شربت قفز الیهود و لادن و حب البطم هر واحد مفید سرفهٔ بارد مزمن ست و گویند که این حب سرفهٔ بارد و ساذج و مادی را عجیب الاثر ست دار فلفل تنبا کو سی الشوری ابیخبانه زیلوس عسل ۱۲ هر کدام یکدرم مویز منقی دو درم کوفته آب ادرک سائیده حب مقدار دانه نخود بسته یکدو دانه گاه گاه و یک حب از ان بخورند و یکی زیر زبان نگاه دارند و گویند که بسا ست که با سرفهٔ بارده نزله میباشد در نیصورت آنچه در سرفهٔ نزلی بارد گذشت بعمل آرند **صاحب کامل** گوید که در سعال بارد یابس که در زمستان یا نزد هبوب شمال حادث میشود باید که حسوی معمول از سبوس گندم بعسل و روغن بادام استعمال نمایند و لفلوس خیار شنبر که در آب مطبوخ بادیان یا مفنج مع آب بادیان کنند و گلنجبین ده درم در آبکه بادیان جوشانیده باشند دهند و این لعوق بخورانند بزرکتان حلبه بزر مرو جوز السرو مغز پنبه دانه هر واحد یک جزو صمغ آلو نیم جزو بار یک کوفته بیخته در ان فلوس خیار شنبر بقدر الحق داخل کرده بلیسند و گاه گاهی این حب در دهان دارند مغز پسته مغز چلغوزه مغز پنبه دانه مغز حب البطم هر واحد پنج درم صمغ آلو کتیرا هر یک سه درم بار یک سائیده و بوزن او شکر طبرزد آمیخته بلعاب تخم کتان بسرشند و حب ساخته استعمال نمایند و غذا الشوربای فراخ فواحض نخود و شبت و دارچینی و خولنجان یا الشوربای قنابر یا مزورهٔ معمول بحقف بر روغن بادام و کشنیز و دارچینی سازند و پسته و انجیر خشک مع ناطف عسل و پسته و بطم بخورند و اندکی شراب کهنه و الیته قدری شیرینی باشد بیاشامند و چیزهای سرد ننوشند و تقلیل شرب آب بارد کنند و ایضاً او گوید که اگر سرفه از برودت باشد تدبیر یکه در علاج سجج الصدر مقوم نوشته مذکور شد استعمال نمایند و سینه را بروغن سوسن و موم بمالند

علاج سرفهٔ حار

شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ مغز تخم کدو در عرق بادیان بر آورده شربت بنفشه یا شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و دیگر مبردات چون لعاب اسپغول و بهدانه در عرق کاسنی و عرق گاوزبان بر آورده آب تربوز آب انار شیرین اشربهٔ مذکوره داخل کرده و ماء الشعیر و خمیرهٔ بنفشه و لعوقات بارده استعمال نمایند و صندل و کافور و تراشهٔ کدو و آب کشنیز تر و آب کاهو و گل بنفشه آمیخته بر سینه طلا سازند و یا از بنفشه و نیلوفر و برگ بید ضماد نمایند و یا در قیروطی روغن بنفشه و روغن نیلوفر و موم کافور آمیخته طلا نمایند و یا نیز دلک آنها بر سینه نمایند و یا آرد باقلای سفید بسفیدی بیضه و روغن بنفشه و موم بر سینه ضماد کنند و از میوه ها تربوز و انار شیرین خورند و صندل و کافور و خیارشنگا بو بنفشه و نیلوفر تازه ببویند و کتیرا سه جزو نیلوفر یک جزو مغز بادام مقشر دو جزو کوفته در جلاب حل کرده مدام اندک اندک بلیسند و نشاسته صمغ عربی کتیرا مغز بادام مغز تخم کدو مغز تخم خیار مساوی ترنجبین پاک کرده همه ادویه بلعاب بهدانه یا اسپغول حب بسته پیوسته یک حب در دهان دارند و سپستان در دهن گیرند و اگر او را بپزند و لعاب بر آورده شکر آمیخته بقوام لعوق آرند نافع باشد و بادام ترک شکسته جو و اسفاناخ و باقلای ماش مقشر و کدو و برگ کاهو با روغن بادام سازند و از لحوم احتراز نمایند گویند که درمیان هر دو سرفه

انجا که دست مریض از قفا برسد سه عدد یا پنج عدد دیلوچه انداختن فائده تمام دارد شیخ و شارح قانون می نویسند که علاج سعال حاره بملطفات معروفه از نه
عصارات و ادهان و اطلیه و مرطبات نمایند بعد فصد قیفال یا باسلیق اگر امتلا باشد و جلاب نیز نافع ست و نوشیدن لعاب اسپغول و شربت بنفشه
و نیلوفر و دیاقوزای ساده صبح و شام و کذا لعوق خشخاش ساده و لعوق خشخاش که دران خشخاش سفید و سیاه و دو اوقیه ست مدام لعق کنند و از رب السوس
بنفشه هر یک درم ده درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم خرفه کتیرا صمغ عربی هر واحد پنج درم بلعاب بزر قطونا و بهدانه قرص ساخته سه درم با ماء الشعیر و شربت بنفشه
بخورند و آب انار مقدم بشکر طبرزد البتة نافع و لعوقات ایشان از لعاب بزر قطونا و بهدانه و نشاسته و صمغ عربی باید و لعوق لعابات که در اکثر قرابادینها
مسطور ست و حبوب نافع سعال حاره استعمال نمایند گاهی دران مخدرات می آمیزند و در سعال حار ساذج و با ماده تجربه رسیده که شیر خشت نیز از آن که بنگاله رائج اند
و در روز و شب بقدر هفت درم تا ده درم استعمال نمایند که مسکن سعال حار و عطش و ملین طبع ست و ایضا رب السوس ده درم نشاسته کتیرا مغز بادام مقشر
صمغ بنفشه هر یک پنج درم سائیده بلعاب بهدانه سرشته حبها مفرطح سازند و در دهن بدارند و ماء الشعیر که دران عناب و سپستان پخته باشند به روغن بنفشه
نوشیدن بسیار نافع ست و خصوصا چون یبس غالب گردد و اغذیه ایشان از بقول بارده و لبوب مثل قثا و کدو و خیار بروغن بادام و باقلا کوفته مهرا
پخته بروغن بادام و روغن کدو و ماء الشعیر و حریره معمول از جو و باقلا و نشاسته و آب سبوس و روغن بادام سازند و اگر طبیعت نرم باشد لبیست جو
بشکر و اطریه دهند و اگر سکار باشد انجا ماء الشعیر بسیرطانات مقلوع الاطراف مغسول آب نیکا گستر و نمک بدهند صاحب کامل گوید که هرگاه سعال
از حرارت حنجره مع تپ باشد باید که در ابتدا فصد قیفال کنند و تدبیر او تدبیر مبرد مرطب مثل ماء الشعیر که دران عناب و سپستان و کتیرا پخته قدری
خمیره بنفشه مالیده بروغن بادام و روغن کدو بران چکانیده باشند باید کرد و طعام مزوره اسفاناخ یا سرمق یا خبازی بروغن بادام یا مغز بادام
سوده نمایند و انار شیرین و نیشکر و موز و بادام و خوخ و خیار و قثا بدهند و از اغذیه ترش و نمکین و صیاح و کثرت کلام و دخان و غبار اجتناب نمایند و گاه گاه
لعاب بهدانه و بزر قطونا با قدری شکر طبرزد در با فانیده تجرع نمایند و همه آنچه در معالجه خشونت حنجره مذکور شد بعمل آرند و این لعوق نیز نافع ست بگیرند
مغز تخم خیار و قثا و کدو و مغز بهدانه تخم خرفه هر واحد پنج درم نشاسته کتیرا صمغ بادام هر واحد سه درم طباشیر دو درم فانید بست درم باریک سائیده
بلعاب بزر قطونا یا بهدانه سرشته روغن بادام انداخته بلیسند و اگر ازین ادویه حب بسازند و در دهن نگاه دارند نیز مفید ست و هم او گوید که اگر سعال
از حرارت صدر و ریه باشد باید که صاحب او را الفصد باسلیق امر کنند و قدر حاجت و احتمال قوت خون بر آرند و ماء الشعیر مطبوخ بعناب و سپستان و کتیرا
و جز آن که مذکور شد استعمال نمایند و سینه را بروغن بنفشه و نیلوفر که دران موم سفید گداخته باشند بمالند و قیروطی مبرد ضماد نمایند صاحب مغنی قدیم
گوید که علاجش بفصد باسلیق و شرب ماء الشعیر و استعمال لعوق خشخاش و خمیره بنفشه و لعاب بجلاب و شیره تخم خرفه بشربت خشخاش و امتصاص انار شیرین
و اکل حسو نمایند و غذا مثل باقلا بروغن بادام و اسفاناخ یا بیضه نیمبرشت سازند صاحب شفاء الاسقام در قرشی گوید که هرگاه سرفه گرم از
سوء مزاج حار یا یابس یا هر دو باشد ماء الشعیر مبرد مثل شیره تخم خیارین و مغز تخم کدو و تخم خشخاش و شربت بنفشه و روغن بنفشه یا روغن بادام شیرین
بدهند و خمیره بنفشه بهتر از شربت اوست و لعاب بهدانه یا لعاب اسپغول بشکر و بزور مذکوره سوده و بشکر طبرزد و ماء الخیار بجلاب و لعوق انار شیرین
و شربت او و شربت نیلوفر و حب متخذ از مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو و تخم خشخاش هر واحد یک درم کتیرا رب السوس نشاسته هر واحد سه درم سوده
بشربت انار سرشته استعمال نمایند و گاهی درین حب تخم خرفه می افزایند اگر حرارت قوی باشد و اگر حرارت قلب مفرط باشد احتیاج بکافور افتد و لعوق
از کثیرا و جلاب و روغن بادام و یا صمغ سفرجل و کتیرا و نشاسته و بادام و مغز تخم کدو مغز تخم خیار بلعاب اسپغول سرشته مربا زند و صمغ بادام صد درم
گرفته در یکصد درم جلاب و دوصد درم آب و پنجاه درم روغن بادام بپزند تا آنکه بقوام عسل آید مدام استعمال نمایند و اغذیه اصحاب سعال حار و یابس
مزوره کدو یا خبازی یا ملوخیه یا بقله یمانی یا خرفه است و این مزورات ساده بی گوشت باشند اگر تپ لازم بود و اگر تپ نباشد جایز ست که دران گوشت بزغاله
یا جدی یا حمل ولاسیما پایچه او داخل نمایند و بازردی سفیده نیمبرشت بدهند و اگر آنرا بطرحسو تهیه شده فی السعال نفع بخشد و رب عنب بلیغ النفع ست

وایضاً اگر احتیاج بلحوم افتد با بچه کبوتر یا بره شیرخوار مع لعاب بقول مذکوره بخورد و طلا [illegible] و شکر که در طباشیر [illegible] روغن بادام [illegible]
و باید در علاج این قسم سرفه ملتفت بود و انداز کرد [illegible] شدت کند و حرارت غالب [illegible] اسهال [illegible] شربت خشخاش سادی با سکنجبین
بماء الشعیر و ماء القرع با نبات و اصل السوس و شیر خشک [illegible] روغن خشخاش و حب الآس [illegible] تخم خطمی [illegible] و عناب [illegible]
نافع سعال حار است و کذا خوردن [illegible] تخم خشخاش کوفته
تنها یا [illegible] با اسفاناخ [illegible] روغن بادام [illegible] یا [illegible] با روغن بادام [illegible] ماء الشعیر
[illegible] خشخاش [illegible] روغن بادام و اسفاناخ [illegible]

علاج سرفهٔ یابسی اگر [illegible] باشد

[illegible] شیر [illegible] بره [illegible] درم [illegible] درم
و مغز بادام [illegible] روغن بادام [illegible] روز خوردن
[illegible] شیر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] عدد عناب [illegible] سپستان [illegible] اصل السوس [illegible] درم [illegible]
[illegible] اصل السوس [illegible] بادام [illegible]
[illegible] درم [illegible] کتیرا [illegible] کوفته [illegible]
[illegible] روغن بادام [illegible] خشخاش [illegible]
[illegible] روغن بادام [illegible]
[illegible] روغن بادام [illegible] ماء القرع [illegible]
[illegible] خشخاش [illegible]
[illegible] خشخاش [illegible] خشخاش [illegible]
سپستان و عناب [illegible] روغن بادام [illegible]
[illegible] روغن بادام [illegible] روغن بادام
داخل کرده [illegible] روغن بادام [illegible] وایضاً عناب پنج دانه سپستان
[illegible] داخل کرده [illegible]
[illegible] اصل السوس [illegible] درم [illegible] خشخاش [illegible]
[illegible] اصل السوس [illegible]
ساخته [illegible] روغن [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] روغن بادام [illegible] شکر [illegible]
در ماء الشعیر [illegible] ماء الشعیر [illegible] سپستان [illegible] شکر
و بروغن بادام [illegible] روغن بادام [illegible] شیرین یا [illegible] با کیان
[illegible] خشخاش [illegible] درم [illegible]

ده درم اصل السوس مقشر کوفته سپستان هر یک هفت درم در سه رطل آب باران بخیسانند و بآتش ملائم بپزند تا یک رطل بماند مالیده صاف نموده دوازده اوقیه سپغول و ده استار فانیذ و هفت درم از هر یک صمغ عربی و کتیرا کوفته آمیخته بقوام آورده استعمال نمایند و حریرهٔ مغز بادام شیرین کتیرا آرد تخم خشخاش سفید کوفته با شیر تازه و نبات پخته تناول نمایند

علاج سرفهٔ دموی

فصد باسلیق یا هفت اندام نمایند و لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ مغز تخم کدو در عرق شاهتره بر آورده شربت نیلوفر داخل کرده بدهند و در آخر در لعاب اسپغول عرق شاهتره و شربت نیلوفر دهند و شربت مالشعیر و لعاب اسپغول و خمیرهٔ بنفشه و ضماد اطلیهٔ بارده بر سینه لازم گیرند و آنچه در علاج سرفهٔ حاره گذشت حسب حاجت بعمل آرند و مسهل صفرا تنقیه نمایند و یا تلیین طبیعت بالفواکه یا بمطبوخ نمایند عناب سی دانه بنفشهٔ خشک ده درم در دو رطل آب باران بجوشانند تا یک رطل بماند صاف نموده هفتاد درم از آن بگیرند و در آن شیر خشت ده درم خمیرهٔ گاوزبان تا هفت درم حل نموده صاف کرده بیاشامند و اگر خمیرهٔ گاوزبان بهم نرسد گل گاوزبان با برگ آن سه درم کوفته اضافه مطبوخ نمایند و بعد از تنقیه تطفیهٔ مزاج و تسکین حرارت نمایند با آشامیدن ماء الشعیر و لعاب بزرقطونا و شربت نیلوفر یا بنفشه و استعمال لعوقات بارده مثل لعوق که از مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و مغز بادام مقشر و کتیرا با طبیخ عناب و سپستان و تخم خطمی و گل بنفشه و نیلوفر و نبات با فانیذ ساخته باشند و اطلیهٔ بارده بر سینه و تمریخ بقیروطی از ضمادکه در آن نسقیه آب باقلی با روغن کشنیز و کاهو و مانند آن داده باشند و اگر حرارت در جگر بود تسکین آن نیز بمبردات کنند و دهن را کافور و روغن کدو و روغن بادام و دوغ دارا با آب لیمو تر نمایند و در اینجا استعمال حموضات جائز نیست گفته اند که هرگاه سرفه از کثرت و غلیان خون باشد اگر فصد نکنند اکثر منجر بسل میشود و یا ورم سینه میگردد و پس بر فصد اکتفا علاج نمایند و ایضاً سرفهٔ خشک که از امتلای دموی و ورم باشد در آنجا سعی بیان کنند تا نفع گفته اند

علاج سرفهٔ صفراوی

لعاب بهدانه سه ماشه لعاب اسپغول شش ماشه شیرهٔ خیارین دو توله یا شیرهٔ مغز تخم کدو دو توله یا شیرهٔ مغز تخم هندوانه دو توله با شربت عناب یا خشخاش بدهند یا گل بنفشه شش ماشه گل نیلوفر پنج ماشه خطمی خبازی هر یک چهار ماشه خیسانیده همراه اشربهٔ مذکوره استعمال نمایند و حب السعال در دهان دارند و یا قرص اقواء العاب بدهند و در اینجا نیز استعمال حموضات مناسب نیست از اینجاست که گفته اند در بعضی اقسام سرفهٔ حاره افشرهٔ لیمو و انار ترش نفع عظیم دارد و بعد از نضج مادهٔ منضج صفرا از مسهل صفرا تنقیه نمایند و خبازی خیارین خوبانی و شربت و دیگر چیزها در مسهلات این داخل میکنند و بعد تنقیه از مغز تخم کدو خیارین و تربز و بهدانه و خشخاش و کاهو هر یک هفت ماشه تخم خطمی و خبازی هر یک پنج ماشه کتیرا سه ماشه لعاب اسپغول حب القرع شیرهٔ ساخته در دهان دارند و عناب آلو بخارا هر یک پنج عدد و سپستان ده دانه جوشانیده نبات داخل کرده طلیهٔ نافع و گاهی گل بنفشه شش ماشه داخل کرده شیرهٔ مغز تخم کدو شش ماشه شربت بنفشه سه توله عوض نبات میکنند که تلیین هست و گاهی وزن سپستان منقی و دو توله و آلو بخارا ده دانه میکنند که تلیین نافع بخارات سر و سینه و تب و نزلهٔ صفراوی و آنچه سبب آن جهاست قوا میشود

علاج سرفهٔ سوداوی

حریرهٔ سبوس گندم بقند یا شهد شیرین کرده دهند و بعد نضج مادهٔ منضج سودا از مسهل آن تنقیه نمایند و از اطریفل و رب السوس گاوزبان گل گاوزبان صمغ عربی بهروا هفت ماشه اطریفل الطیب شکر تیغال شیر خشت هر یک پنج ماشه بروغن بادام چرب کرده و شربت انار ولایتی مرشته حب ساخته بکار برند و تدبیر خفیفه از ماء الجبن یا بول آرند و غذا نخود آب دهند و از گوشت نرم یا گوسفند جوان یا کلیچه ساخته باشند و اگر اصل السوس ترد و فای خشک گاوزبان مویز منقی جوشانیده نبات داخل کرده بدهند نموده بنوشند و گاهی شیرهٔ مغز بادام میفزایند برای سرفهٔ سوداوی و سوداوی ضیق النفس که در قسم سرفهٔ بر حال شد گویا از ضرب مرکب تخم تواید شد نافع است

علاج سرفهٔ وبائی

گویند که این قسم سرفه از تعفن هوا و ابر و هم کثیر میدا میشود و یا شهابلا که بتالقران و بزرگان سرگردو لیس و در بزرگان آن که شیوع دارد از ایام میشوند و خون دار قرمز میشود که

قریب بلغمی رسد و در کودکان زنجبیل پستان زوجه چاند و جهت نفث نفع باده اصل السوس گاوزبان تخم کرفس هر یک هفت ماشه ابریسام خام ذخیره انیسون هر یک سه ماشه
پوست تخم کاسنی ابریشم خام پرسیاوشان هر یک سه ماشه و مویز منقی یک تولہ سپستان پنجاه عدد آلو بخارا خوبانی هر یک پنج عدد جوشانیده گلقند عسلی خمیره بنفشه
هر یک دو تولہ و جهت غذا نخود آب مرغ فرخ یا شوربای مرغ بیان آرد و دهند و بجای آب عرق بهار نارنج و بادیان انگور و زنده و بعد هشت روز
ازین نسخه برگ سنا دو تولہ آلو زرد عدد گل بنفشه یک تولہ پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر یک یک نیم تولہ خیار شنبر ترنجبین هر یک هفت تولہ شیرخشت
پنج تولہ شربت بنفشه چهار تولہ روغن بادام هفت ماشه مطبوخ افزوده دهند و بجای آب عرق گاوزبان و بهار برابر آمیخته نوشانند وقت دوپهر
نخود آب مرغ و شام شوربای مرغ که فاقق آب لیمون کاغذی و انار دانه ترش باشد نان ترید کرده و روز دوم رب السوس جوز یک ماشه
سوده و شربت سیب ولایتی یک تولہ ورق نقره یک عدد آمیخته لیسانند بعده اصل السوس برگ گاوزبان پرسیاوشان هر یک هفت ماشه زرشک اوخر
هر یک چهار ماشه بادرنجبویه سه ماشه در عرق بهار دو گلاب گاوزبان هر یک نه تولہ جوش کنند که نیمه آید مالیده صاف نموده شربت بنفشه چار تولہ تخم کنوچه
یا شربت یک ماشه پاشیده بنوشانند و همین نسخه با سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج مفرحات و مقویات اعضای رئیسه که در آن خمیره خشتی باشد با عرق کیوره
و بیدمشک و صندل و عرق عنبر بکار برند و چون که در آن انار دانه و جو آنکه زیست به نسخه قادری درین باب نیز مجرب با تحقیق است و این حب از مجربات است
رب السوس گل گزر و بنفشه و سپستان جوز بوا امرکی زوفا ابریسام بادرنجبویه چهار سه خشخاش هر یک سه ماشه صمغ عربی یک تولہ مغز بادام سه تولہ زعفران هشت ماشه
حب بقدر نخود سازند و این دوا در کودکان و بزرگان بسیار مفید و اکسیر است بعد از طعام بقدر ذاتقه مر کلان راسه ماشه در برگ تنبول و یا در عسل یکتولہ
و در کودکان از یک حبه تا یک ماشه بدهند و همچنین نافست مرغ سلیمانی و سنگ اخواره و مرغ عیسی که بهندی چهانپل گویند و تخم آنرا در جست و همچنین مرغ سیاه
کهنه دریکی انار روغن و یا زیاده کنند وقت تناول طعام در خر غذا آمیخته خوردن و همچنین مرغ حق گو و کذا افاقه بهر واحد نافع لیکن باید که بالای انها آب
تا دو ساعت نیاید نوشید و این دوا نیز مجرب است گل زراوند سیاه یک تولہ برگ تنبول مورد سه عدد در گلاب و عرق گاوزبان هر یک یک نیم پاو بجوشانند
که چهارم حصه بماند مالیده صاف نمود و عسل سه تولہ و کودکان را بوزن دو سه ماشه و تنبول نیم پاکیجه و عسل شش یا هفت ماشه گیرند و ایضا فلفل سیاه
یک ماشه مغز بادام پنج عدد نبات یک تولہ مسکه گاو دو سه تولہ دهند و این نسخه مجرب است جوا که او جدوار نزه عزرا فلفل سیاه و سفید هر یک دو درم
انار دانه ترش یک نیم تولہ صمغ آلو بالو کتیرا امرکی یک نیم درم خوبانی هفت عدد در گلاب تر ساخته لب گرفته ادویه آمیخته حب بقدر نخود بسته در دهن دارند که تنها نافع
و گاهی با شیره بادام هفت عدد و برگ تنبول پخته سه عدد در گلاب نیم پاو شربت زوفا یا درسی سه چهار تولہ و گاهی بالائی جعفرات ترش نبات دو نیم تولہ
اول لیسانیده بالایش افشرده زرد آلو هفت عدد آلو بخارا پنج عدد در عرق بهار نیم پاو گلاب چهار تولہ شربت نیلوفر و اصل السوس مدبر یک دو تولہ
سفید نموده و گاهی وقت شب سه ماشه مرکی نخود لعاب بهیدانه دو ماشه اصل السوس سه ماشه در شربت تنبول و عسل هر یک یک نیم تولہ و بالایش شیره بادام
هفت عدد و بسپستان یک نیم ماشه و برگ تنبول چهار عدد و لعاب گاوزبان هفت ماشه و شربت زوفا انیسون سه تولہ غذا با مرغ و نخود و جعفرات گاوی و بالائی میدهند
و سفرجل و تو و نبات مثل لعاب گاوزبان و آب انار برین و گلاب و کیوره و عرق بهار نارنج و نقوع آلو بخارا و خوبانی و ترشیهای دیگر جدوار و شربت تنبول
و شربت زوفا و سیب و برّه که در آن پوست خشخاش و نحو آن مفید بود و بجا است یعنی بشرط بد مهره دوم کردن متصل پشت سر که کهنه و شدید را
نفع می بخشد و از اسباب مشهور انار میخوش مشوی کرده مردم کثیر صحت یافته اند و صفراوی مزاج را در زمستان که هیچ علاج منتفع نشد نیز مفید شد

علاج سرفه از خشونت قصبه ریه بسبب غبار و دخان و گرمای قویه وغیره

هرچه در علاج سرفه یبسی و خشونت قصبه ریه از رطوبت جدیدا که مذکور شد بکار برند و یا شیره تخم خیارین و مغز بادام هر یک نه ماشه و کتیرا سه ماشه در عرق نیلوفر و بید ساده هر یک هفت تولہ
گلاب پنج تولہ لعاب بهیدانه سه ماشه شربت نیلوفر چهار تولہ انیسون با تنبول هفت ماشه دهند و آش امیدان مسکه در شیر گاو علاجی شافی بود و همچنین روغن بادام
و دوشیدن کشیده در بادام شیره پنج ورشته یا شیره وا یاچ و شوربای مرغ بادام با شیر خوراند و مرغن دهند و ایضا بهر تحلیل بعقوبات و احسان و سبوس مسلم

بدهند و شربت بنفشه و شربت خشخاش هر یک پنج درم در آب نیم گرم بنوشند و لعوق بنفشه و کثیرا و مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین و خشخاش سفید باریک ساخته
بلعاب اسپغول و بهدانه سرشته لیسند و اگر روغن بنفشه یا بادام و مانند آن ممزوج نمایند بهتر باشد و از جوشانده خشخاش سفید ساییده با آب و شکر و روغن بادام
شیره پخته بنوشند و قدری بهدانه یا کثیرا در دهن گیرند و از مغز بادام مقشر و مغز تخم کدو و مغز بهدانه بلعاب اسپغول حب ساخته پیوسته در دهان
دارند و گاهی نوشیدن لعاب گاوزبان و شکر و زوفا کفایت کند و یا بزرقطونا و بهدانه و گل بنفشه با آب باران پخته مالیده صاف نمایند و قاینید
و روغن بادام شیرین داخل کرده بقوام لعوق آرند و از آتش فرود آورده کثیرا و مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین و خشخاش سفید نرم سوده مخلوط نموده
لعوق نمایند و این لعوق نیز نافع است مغز تخم خیارین و مغز تخم خیار و مغز تخم هندوانه و مغز تخم کدو و تخم خشخاش سفید هر یک پنج درم صمغ عربی کثیرا نشاسته
هر یک شش درم ترنجبین منقی دو رطل ترنجبین را با آب هندوانه حل کرده صاف نموده بآتش ملایم بپزند تا بقوام عسل آید پس ... درم روغن بادام
در آن ریخته دو جوش داده فرود آرند و ادویه را نرم ساییده ممزوج نمایند شربتی پنج درم تا هفت درم و یا این لعوق حب القطن مقشر
مغز چلغوزه و مغز بادام مقشر هر یک چهار درم رب السوس پنج درم کوفته بیخته ... چهار عدد و روغن بادام آمیخته بقوام لعوق ... باشند و اگر
در مزاج حرارت نباشد عسل عوض قاینید کنند و این حسو نیز نافع است آرد باقلای مقشر سه اوقیه نشاسته یک اوقیه کثیرا دو درم با آب حل نموده
و خوب پخته روغن بادام و قاینید یک اوقیه و نبات دو اوقیه داخل کرده بپزند تا بقوام حریره آید بنوشند و اگر با این نوع سرفه حرارت و عطش باشد
این حب استعمال نمایند مغز تخم کدو رب السوس مغز بادام مقشر مغز تخم هندوانه نبات هر یک دو درم تخم کاهو تخم خشخاش سفید هر یک پنج درم
صمغ عربی کثیرا نشاسته آرد جو مقشر بریان هر یک هفت درم مغز تخم خیارین پانزده درم مغز بهدانه هشت درم کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته
حبوب سازند و دائم یک حب در دهان دارند و اگر حرارت با خراخر نباشد از رب السوس ... گل بنفشه کثیرا صمغ عربی نشاسته بادیان
هر واحد یک درم مغز بادام مقشر آرد باقلا هر یک چهار درم تخم خشخاش سفید دو درم شکر سفید دو درم زعفران نیم درم کوفته بیخته بلعاب تخم سرو
سرشته حب سازند و پیوسته یک حب در دهن نگاه دارند طبری گفته که علاج این قسم سرفه فصد و استفراغ و تنقیه دماغ است اگر مزاج ... در یابند
ماء الشعیر خورانند و ملائم نمایند سینه را با شیای ملینه مثل کثیرا و صمغ عربی و رب السوس و لعوقات متخذ از لعاب بهدانه و قاینید و کثیرا و مغز بادام
و مانند آن لعوقات متخذ از ترنجبین و مغز بادام شیرین مقشر و مغز بهدانه و نشاسته و مویز منقی و گاه زیاده کرده میشود بر آن رب السوس
و اگر با آن قرحه باشد از اشیای مدمله مانند کندر و ... با سایر ادویه مذکوره علاج نمایند. صاحب کامل گوید که چون سعال از خشونت
حنجره و قصبه ریه عارض شود علیل را از اغذیه و ادویه مغریه ملینه مثل خمیره بنفشه به روغن بادام یا لعاب بهدانه و قاینید و روغن بادام و حسوی
معمول از آرد جواری و نشاسته بشکر یا قاینید و روغن بادام و شربت بنفشه با ذکر لعاب بهدانه بدهند و بیضه نیم برشت و مسکه تازه بشکر طبرزد
بنوشند و یا بگیرند مغز بادام مقشر و باریک ساییده بجلاب سرشته لیسند یا بگیرند کثیرا و صمغ عربی و لعاب بهدانه و مغز تخم کدو هر واحد یک جزو
باریک ساییده بجلاب لیسند و روغن بادام آمیخته لعوق سازند صبح و شام بخورند و قطعه کثیرا یا چند دانه بهدانه در دهن دارند و برای این حب
سعال مغز بادام مقشر مغز تخم کدو مغز بهدانه هر واحد پنج درم کثیرا صمغ عربی صمغ بادام هر واحد سه درم باریک ساییده بلعاب بهدانه یا اسپغول
حب همین سازند و اگر برای لذت جزوی از شکر یا قاینید آمیزند جائز است و هر وقت در دهن دارند که مکلس خشونت است و ایضاً بگیرند موم سفید
سه درم روغن بنفشه ده درم گداخته قاینید یا شکر طبرزد داخل کرده لعوق سازند و گاه گاه بلیسند. صاحب مغنی قدیم می نویسد که علاج
سعال اندک تابع خشونت قصبه ریه و حنجره خوردن خمیره بنفشه مع روغن بادام و نوشیدن آب عناب مع لعاب بهدانه و شربت خشخاش یا بنفشه
و غذا بیضه نیم برشت است و اگر سعال زیاده باشد فصد قیفال کنند و ماء الشعیر که در آن سپستان پخته باشند بشربت بنفشه و روغن بادام بنوشند و غذا
اسفاناخ سازند و از اغذیه مالحه و حامضه و حریفه اجتناب نمایند و آنچه در این نوع سعال ... است مغز بادام یا آرد باقلا با مغز بادام

[illegible] با روغن بادام [illegible] و این قسم سرفه [illegible] سل العلاج [illegible] مثل سل و ذات الریه و ذات الجنب [illegible] میگردد

علاج یابس اقسام سرفه و آنچه از سینه بر ریه عارض شود و آن را نفث السعال گویند

[illegible] ماده [illegible] خون [illegible] باشد [illegible] سل [illegible] شکری و اسپغول [illegible] علاج سعال [illegible] استعمال [illegible] روغن [illegible] سرفه که از خوردن اشیای [illegible] آب و طعام [illegible] زائل شود و باشد که آن [illegible] سینه [illegible] سینه و حلق بمالند [illegible] سرفه [illegible] شربت [illegible] و اگر سرفه [illegible] ذات الجنب [illegible] ذات الریه [illegible] سل و خناق [illegible] عارض شود علاج مرض اصلی کنند [illegible] سرفه [illegible] اصل السوس و تخم خطمی [illegible] سرفه که از دوم [illegible]

[illegible]

سعال اطفال

[illegible]

بخور انند و سر و سینه را بپوشیده دارند که خوب گرم بماند و اینجا که سرفه بلغمی یا حرارت باشد بهدانه اصل السوس مقشر گل بنفشه گاوزبان عناب جوشانیده شربت بنفشه
و اگر تلیین مطلوب باشد ترنجبین شیرخشت افزایند و مغز فلوس نیز سودمند است و بهترین اغذیه ماش و برنج با شیره بادام و یا کهچری بسیار کم روغن نشاسته
بقول شیخ حبق مسلوخ بشیر زن تا آنکه بقوام عسل آید و یا آب بادیان رطب برای ایشان کفایت کند و زبان طفل را بعسل و نمک کنند و بیخ زبان را
بانگشت غمز نمایند تا بلغم بسیار قی کند و صمغ عربی کتیرا مغز بهدانه رب السوس فانیذ هر روز قدری در شیر مادر یا بشربت انار شیرین یا بعسل بپزند یا از ان
لعوق ساخته بلیسانند و اگر بلغم بسیار باشد قدری حلبه باریک سوده اضافه کنند و مرضعه را از اغذیه مولد بلغم منع نمایند و اگر از افیون نشاسته صمغ عربی
رب السوس مساوی بقدر نخود حب ساخته بدهند سرفه خشک را که بشدت باشد تسکین کند و منع نزله و صبیان را که از شدت سرفه قی کنند نافع است و گوید
که طبیخ بادیان و پودینه بعسل لعوق کردن مفید و ... سیاهی چشم گوسفند بیا شکسته کرده سائیده بقدر حبها با نبات در شیر حل
کرده صبح و چو رکردن عاجل النفع است و نقوع پوست خشخاش اندکی سریع الابرا است در نزل غراب در صدر و بستن برگردن طفل آویختن برای سعال نافع
نفع دارد و گاهی در سرفه اطفال ... عناب اصل السوس تا که ... جوشانیده خاکشی پاشیده میدهند و تا که ... سرفه بلغمی داخل میکنند برای
تپ و یا خطمی اصل السوس عناب باشکر سرخ جوشانیده بنوشانند و بلیله عناب سوختنی و رب السوس و نمک وقت شب بلیسانند و یا مشخند و از افیون
... هر یک ... زعفران نیم جنسد یا ریک ... سائیده برابر ... بسته یکدو حبه بدهند و یا مغز فندق مقشر حاجب وزنه حاجب مساوی اصل السوس
بخورانند و اصل السوس دار چینی نبات سفید سفوف نموده بدهند یا بزرکتان بکار شده قرنفل یک عدد و دار چینی ... شیره جوشانیده صاف نموده با نبات
شیرین نموده بدهند و در صورت حرارت مزاج مغز بهدانه مغز تخم کدو شیرین مغز بادام رب السوس کتیرا صمغ عربی کوفته در شیره آب گرم دادن معمد علیه است
و اگر بهدانه صمغ عربی کتیرا افلفل سیاه سعد کوفی نشاسته ... خولنجان بادیان و انیسون هر یک نیم درم اصل السوس مقشر یک درم انجیر زرد دو عدد
مویز منقی بیفتده دانه سائیده با برابر عسل آمیزند حسب سن و مزاج بلیسانند و در سرفه اطفال نمک بعل آمده و کتیرا و شکر سائیده در شیر زن یا شیر بز حل کرده
در سعال مزمن اطفال مجرب است و هم او گوید که تیل هندی سعال صبیان را نفع میکند و کذا با دیان رطب جوشانیده صاف نموده شیر زن یا بز
اضافه نموده نوشیدن مفید و یا مغز تخم خیار یکدرم تخم خشخاش کتیرا هر واحد نیم درم در طبیخ ده عدد سپستان حل کرده بشکر شیرین ساخته بنوشانند و زیره سیاه
بعسل سرشته بعسل لیسانیدن مسکن سعال بلغمی است و تعلیق حجر اسفنج در گردن طفل سعال شدید را ساکن کند و شیرهٔ آب افشرده برگ سبز نیبه لشکر نیز
مفید و مالیدن در روغن گل حل کرده با فرخ طفل چرب کردن مسکن سعال صعب است و تعلیق پای غراب زرد بر صبی همین عمل دارد و کنگ بابین نیز نافع است
و لعوق بیخ راسن هم مفید و اهل هند می نویسند که اگر کاکڑا سنگی سائیده بعسل آمیخته طفل را بلیسانند بحسب سن خرخره سینه و سرفه بلغمی را نافع است و ادامت آن
بطفل شیرخوار موجب فربهی و توانائی است و اگر سه ماشه نمک نیم ماشه و نصف بریان و بودن آن فلفل سیاه در مغز گهیکوار کمدل سازند برابر نخود حب ساخته بخورانند
نیز برای سرفه بلغمی اطفال نافع و یا زنجبیل کاکڑا سنگی انیس دانه الائچی سفید برابر کوفته بیخته بعسل لعوق سازند و پارچه در آب کوکنار تر کرده خشک نموده
کلاه آن بر سر طفل نگاه دارند و اگر انیس بیخ خراسانی هر یک چهار ماشه بهارنگی کاکڑا سنگی موتهه پیپلا انیس پیپل هر یک نیم توله مویز منقی دو دو ام ...
سه دام کوفته بعسل آمیخته از دو سرخ تا دو ماشه بحسب سن و توانائی در شیر دایه یا آب گرم بدهند جهت سرفه بلغمی و خرخره و ضیق و سوء تنفس ...
و کذا اکسیر چکروال کاکڑا سنگی پیپل بیخ پوست بیخ خوانسه کوفته بیخته لشهد آمیخته بقدر قوت و سن دادن و همچنین موتهه تیس بالسہیل کاکڑا سنگی کوفته
بیخته بعسل خمیر کرده نگاه دارند و وقت حاجت بقدر سن و سال در شیر حل کرده بدهند که از مجربات است و یا پوست املتاس و اصل السوس نمک ... هر سه مساوی
نیم کوفته در کوزه گلی پر کرده و سر ش بند نموده در آتش بسوزند چون سوخته شود برارند و از چهار سرخ تا یک ماشه با طفال دهند که نافع سرفه بلغمی اطفال است
و اگر کاکڑا سنگی انیس دار فلفل اصل السوس صمغ عربی مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته لعوق نمایند برای سرفه دقی اطفال نافع است و اگر از صمغ عربی
یکنیم توله کتیرا نشاسته هر واحد یک توله اصل السوس مقشر نیم توله قند سفید دوازده دام عالمگیری لعوق سازند و در صورت کثرت حرارت مغز تخم ... بر ...

اشتها فرمایند نافع سعال ست و همچنین مویز منقی مع کاکراسنگی و دارفلفل آمیخته لعوق کردن قوی تر از استعمال صرف کاکراسنگی ست و کذا اگر مویز مقشر
اصل السوس مقشر کوفته بیخته در شهد خالص آمیخته قدری از آن بشیر مادر آمیخته در حلق چکانیدن نافع و یا خسته بلیله یا چهوهی مسکا یا ماهی خر در بهوبهر
سوخته با نمک خورانند و یا عسل و قدری نمک در آب حل کرده بر آتش گذارند تا مروق شود پس زلال صافی آن بیاشامند و ایضاً آب برگ اروسه و آب لوزی
و عسل ممزوج کرده قدری کاکراسنگی و دارفلفل سوده آمیخته بلیسانند و نیز ربّ السوس انگریزی که بزبان اهل فرنگ لیکرس گویند مفید ست و همچنین ثان گوزی
سوخته و کذا برگ پان بنگله با اجواین بر روی چراغ گرم کرده و خاییده لعاب آن در دهن طفل انداختن مفید و ایضاً سمندر پهل برابر وزن کوفته بیخته و در شیر
حسب القدر نخود بسته بلحب بخورانند آکسون بدانند که اگر با طفال از خشکی قصبه سعال عارض شود و حلق و سینه را بموم روغن چرب کنند و لعاب بهدانه
با نبات بنیم گرم ساخته بدهند و اغذیه مرطبه خورانند و هرچه در علاج سرفه یبسی و سرفه از خشونت قصبه ریه بزرگان مسطور شده حسب حاجت بکار برند و
اگر صفراوی باشد سبب تو دریا رب آلو قبل از غذا بخورانند و هرچه آن را اغذیه دافع صفرا دهند و اگر احتیاج تنقیه باشد داورا تنقیه فرمایند
و اگر طفل را مسهل و بهتر مثل سنا و عنبر و ادویه خاره نباید داد و اگر چه بعد از نضج ماده تعدیل آسان ست لیکن این سرفه صفراوی بیشتر خطر بسیار دارد
از سنا و غیره اکثر منجر به نوع دق میشود و اگر در سرفه صفراوی و تپ چنین خطا واقع شود در دفع آن مسهل لعاب بهدانه شیره مغز تخم هندوانه شیره عناب
شیره اصل السوس شربت بنفشه خاکشی برای تسکین تپ ترطیب دهند بعد از مسهل بدون سنا با شربت نیلوفر و روغن بادام جهت محافظت ماء ما از دماغ
استعمال می نمایند و در سرفه اطفال که بسبب دخول دخان یا گرد و غبار در حلق ایشان حادث گردد نبات یا شکر یا عسل یا ترنجبین یا شکر تیغال هر کدام
که میسر آید و مناسب باشد بلیسانند و چکانیدن شیر مرضعه تنها کافی ست و مالیدن روغنهای مناسب بر حلق و سینه و خورانیدن اغذیه چرب و غرغره شیر
اگر تواند نمود و الا خورانیدن شیر و آب گوشت مناسب و هرچه در علاج سرفه از خشونت قصبه بزرگان گذشت و مناسب باشد بعمل آرند

خرخره عظیمه

یعنی آواز شدید که در وقت خواب از سینه می آید سببش کثرت رطوبات در ریه ست علاجش تدبیرش بعلاج سرفه رطوبی نمایند و ایضاً در اطفال مسهل
گرم نموده چند قطره بدهند و تخم کتان کوفته با عسل سرشته یا زیره کوفته بیخته با عسل سرشته یا ربّ السوس در شیر حل نموده اندک بخورانند و صلاح شیر مرضعه
بتدابیر حاره یا بسه بقدر اعتدال نمایند و طفل شیر بسیار ندهند و از هوای سرد و اغذیه بارده و آب سرد طفل و مرضعه را باز دارند و اگر به نیز خصوصاً در ابتدا
و بناگوش و حلق و سینه را چرب نمایند و اگر به تدبیری قی آورند اولی ست و باید که دران زمان گریه نماید و گاه گاه حلوای مغز بادام یا حلوای چلغوزه
بخورانند و آب گرم بر آن شستن نافع ست و اگر کاکراسنگی سرخ رنگ یک توله اصل السوس سه ماشه کوفته بیخته مویز منقی یازده دانه صلایه کرده
بشهد آمیخته نگهدارند و طفل شیرخواره را در شیر خورانند نیز نافع خرخره سینه اطفال و مفید تپ بلغمی داد است آن طفل موجب توانائی آنست و اگر
مویز منقی سه توله مغز چلغوزه دو توله انجیر سه عدد و بزر کتان اصل السوس مقشر هر یک دو درم سعد دارفلفل خولنجان هر یک یک درم مشک یکماشه سائیده
با عسل مساوی سرشته بدهند خرخره سینه اطفال و سرفه را نافع ست و بدانند که گاهی انیر حرض مقدار صرع و یا منذر بدان پیدا شده و تدبیرش انیست
که چند بیت ستر تنها و یا با عود صلیب سائیده در بینی و گوش و شقیقه و کف دست و پاسے او بمالند و اندکے بخورانند و انچه صرع را مفید ست این را نیز
منفعت و مضرت دارد و همچنین گاه این مرض از بیجا شدن عظم رقبه و یا استرخای آن بسبب رطوبت عارض میگردد در نیصورت قابله انگشت در حلق طفل
در آورده و بران نگهداشته بجایش بر گرداند و اگر سر انگشت را بعض اشیای قابضه مثل پوست انار و مازو و سماق و امثال اینها نرم سوده آلوده نماید
بهتر ست و خورانیدن اندک آب سماق مفید ست

نفث الدم

عبارت ست از بر آمدن خون از دهان آن یا از دهان اجزای آن باشد مثل لثه و یا از اجزای حلق مثل لهات و حنک و یا از سر بجانب حلق فرود آید و یا از ریه

و یا از دیگر اعضای تنفس مثل حنجره و قصبهٔ ریه و رگهای او و رگهای سینه و یا از اعضای دیگر مثل اعضای باطنی مثل مری و معده و جگر باشد و سبب قریب جمیع اقسام خروج دم از فم جراحت است و آن یا بسبب بادی باشد و یا واصل و یا سابق و سبب بادی یا ضربه یا سقطه بر سینه یا جگر یا بر حجاب است و یا شیء قاطع یا سرفهٔ شدید یا آواز قوی یا حدت آواز بلا تدریج یا ضجر و خشم و این بیشتر بجنونان و کسانی را که خشم کنند از هر چیز سهم سهیر و یا قی سخت خصوصاً در مستعدین نفث الدم و یا تناول مسهلات حاره و اغذیهٔ حاره مثل سیر و پیاز و یا خوردن شیء یا سم و یا سمی که باعث حدت خون گردد و یا خواب بر زمین بی بستر و یا چسپیدن زلو در حلق و داخل او در حنجره و مری و یا مقام در هوای گرم و سرد و یا دوای قوی و یا حمل شیء ثقیل و یا کثرت استعمال حمام و اما سبب واصل یا در عروق باشد و یا در غیر آن و آنچه در عروق بود و یا انقطاع و یا انصداع و یا انفتاح و وسعت آن باشد از قوت که بدو رسد یا از حدت ماده که در میان رگ باشد و یا از کثرت دم و یا استرخا و یا تاکل از حدت خلط و نزلات حاده مریه یا بلغمی مالح که از سر بر صدر و ریه ریزد و یا بجهت سخافت عضو و ترشح خون از آن و اکثر منشع میگردد و منافذ میان اجزای قصبه و شرائین زیاده از حد طبیعی پس ترشح می یابد خون از آن بسوی قصبه و آنچه در غیر عروق باشد در سینه و شش و معده و جگر جراحت یا قرحه حادث از جراحت یا از تاکل و تعفن بود و چون از عضو چیزی منقلع گردد منجر بقرحه میگردد و گاه از ورم دموی ریه میباشد که ترشح می یابد از آن خون و نفث الدم که از ورم ریه باشد سلیم است زیرا که دموی است و ترشح می یابد از آن ماده غیر محتقن و غلیظه و گاه یافته میشود در نفث الدم ریه همه این اسباب مگر چسپیدن زلو و اما اسباب سابقه اسبابی است که مقدم باشد بر این اسباب واصله و آن یا کثرت ماده است بسبب کثرت اغذیه و ترک ریاضت و یا بسبب ماده فاضله از قدر ضروری طبیعی چنانچه عارض میگردد عند ترک ریاضت یا احتباس خونی که عادت دفع آن باشد مثل خون حیض یا بواسیر یا رعاف یا قطع عضو مثل دست و پا که نصیب او از خون در باقی اعضا جمع شود و امتلای دموی حاصل گردد و یا حدت ماده است مثل نزله حاده مریه یا بلغم مالح یا رقت دم و یا شدت حرکت آن و یا ریاح که در عروق محتبس گردد و لهذا خصوصاً تحریر و یا استعداد آلات حادی ماده بسبب برودت منقبض که دشوار گردد انبساط آنها و مطیع قوت محرکه نگردد و یا حرارت خارجی یا داخلی و یا یبوست که بسبب تخفیف و تکثیف یا ذکر سببی مستعد تشقق و فتق گرداند و یا بسبب رطوبت مرخی که وسیع گرداند مسام آنها را و یا ملاقات شیء حارق اکال یا قلاع یا عفن و بدانند که چون امتلای دموی در جمیع بدن و هم رگها عارض شود و طبیعت متوجه دفع خون فزونی میگردد از هر طریق و جهت که او را ممکن بود و اگر شدید الاستعداد یا قریب تر از مکان فضل باشد دفع می نماید از آن بنفث و یا بقی و یا برعاف و یا ببواسیر و یا طمث و اگر عروق قوی باشند و منشقق نگردند و نگذارند که خون از رگ الکیته از آنها اخراج یابد و امتلا بر حال خویش ماند مرگ مفاجات کشند بسبب انصباب آن خون تجاویف شرائین کبار که در قلب اند و منسد بطن قلب و دماغ.

و هر گاه نفث الدم از ریه افتد بیم آن باشد که قرحه ریه او را عارض گردد و چون بعد از نفث الدم که محتبس گردد باز نفث الدم هم رسد خوف آنست که این نفث الدم ثانی بسبب قرحه باشد که جراحت اول استحیل بدان گشته و اکثر دم منفوث رعافی باشد که از مجرای حلق بسوی ریه سیلان نماید و در این خطر نباشد و چون نفث الدم از نواحی ریه آید دو خوف بآن متعلق باشد یکی خوف از افراط او و دوم خوف از جراحت او که قرحه نگردد و گویند که نفث الدم از امراض ردیه و امراض مخوفه است چنانچه بقراط گفته که خروج دم از فوق هر نحو که باشد علامت ردی است و از اسفل هر نحو که باشد علامت جید است بعضی گفته اند که مراد او از فوق نفث الدم باشد زیرا که رعاف مطلقاً ردی نیست مگر آنکه شدید گردد و مراد او از اسفل بواسیر و یا طمث باشد زیرا که خروج آن با سهال جید نیست و شیخ می فرماید که هر نفث الدم مخوف نیست بلکه آنچه محتبس نگردد و یا با تپ باشد و همچنین خروج او از اسفل بطریق بواسیر یا حیض مطلقاً جید نیست بلکه جید آنست که بقدر معتاد باشد و نه یا در آن خصوصاً که منقطع نگردد و البته ردی است و بیشتر نفث الدم سبب شفای ورم کبد و طحال میگردد و نفث الدم که از سینه باشد در آن خوفی نیست که در آنچه از ریه باشد و اکثر بزودی زائل گردد و اگر زوال نپذیرد در آن غالب قرحه ریه نبود و اگر چه بسیار باشد که آن موضع سینه که خون از وی برآید قرحه گردد و ناصور شود و نفث الدم مدام نماید و چندی بایستد و باز برآمدن گیرد و اکثر نفث الدم از صدر بسبب عارض میشود که او را نزلات بیشتر حادث گردد و سینه او تنگ باشد و آنچه از سر بسوی صدر نازل شود و فضول رقیق حاد بود که

بعد از پیچیدن خود و نضج آن و جراحت در اعضای صدر پیدا کنند و سینه تنگ را انصداع عروق بسبب حرکت میشود بسبب آنکه عروق او ضعیف و ضیق و دقیق می باشند
طریق تشخیص اقسام نفث الدم باید که او ل محل علت دریافت نمایند و این چنان باشد که اولاً از مریض بپرسند که خون بتنفس برمی آید یا بتنحنح و یا بتنخع
و یا بقی و یا بسعال اگر بر آمدنش بتنفس و بزاق گوید از دهن و اجزای آن مثل لثه و کام و غیر آن باشد و اگر بتنحنح گوید و رنگ خوناب بود از لهات و حنک و لوزتین
سر باشد که بجانب حلق فرود آید و باین نوع تقدم عادت رعاف و حصول نفث سر از آن بعد از ثقل و دیگر علامات رعاف مثل سرخی چهره و تاریکی پیش چشم
و عدم نزف خون و حدوث نفث الدم دفعةً و ابتداءً از آنکه رعاف منقطع شده باشد و اگر بتنخع گوید از قصبه ریه و حنجره باشد پس اگر با تنخع سرفه بر آید
در مقدار اندک و کف ناک باشد و بود از قصبه باشد و اگر خراش جایی و سرفه بود از حنجره باشد و اگر بقی گوید از مری یا معده یا کبد یا طحال باشد و فرق در اینها
بوجود آفت از وجع و غیره در آن عضو که خون از آن می آید باید کرد و گویند که اکثر آنچه از کبد می آید در اسهال کبدی پیدا شود و آن علامت اوست و اگر بسعال
گوید از قصبه یا ریه یا صدر باشد بعده رنگ خون و قوام او و مقدار او و زمان اوست و قلت و کثرت سعال و وجع دریافت نمایند اگر خون کم رنگ مائل بزردی و رقیق
و قلیل المقدار از عروق و کف ناک بود و بسبب آن بعد بی درد باشد و ایضاً در چند روز بند شود و باز دفعةً بر آید در رنگ مائل بسفیدی مثل رنگ ریه بود از ریه
جوهر ریه یعنی گوشت آن باشد و اگر خون سرخ مشرق و در رنگ شبیه تر بخون و شدید القوام از قوام خون گوشت ریه و در غلظ کمتر از خون صدر بود و در مقدار زیاده
آید و بی کف و گرم تر باشد از عروق ریه باشد و اگر خون سیاه رنگ و غلیظ و جامد و اندک اندک بر آید و بند شود و باقدری کف و سعال شدید آید و با وجع
سینه بود و هذا الاستنباط سرفه در روز زیاده شود و از صدر باشد و اگر خون خالص شدید الحمرة بسیار و دفعةً بر آید و قلیل الزبد بود از انقطاع و انشقاق
عروق باشد پس اگر سبب و اسباب انشقاق مثل صدمه و ضربه و حدت خون و تیزی آن یافته شود سبب انشقاق حدت خون باشد و اگر از بر آمدن خون راحت و سبکی حاصل شود
و آثار امتلا پیدا بود سبب امتلای خون باشد و اگر تقدم حرکت سقطه یا سیر در هوای بارد یا تقدم استعمال اشیای سوداوی و غیر آن من جمله اسباب انشقاق عروق
یافته شود سبب انصداع عروق باشد و اگر رنگ خون قلیل الحمرة مثل آب شسته گوشت بود و اندک اندک شروع کند بعده در روز دیگر بسبب از دیاد و خبث
تاکل و انسداد منافذ مقدار آن زیاده گردد و اکثر وقت باشد خون بسیار بر آید و با ریم یافته شود یا چیزی از گوشت ریه بود و یا تب باشد و تقدم اسباب تاکل
از تناول اشیای حریفه مثل زاج و مانند آن یا نزول نوازل حاره حریفه و اسباب حدت و تیزی یافته شود از تاکل باشد و اگر خوناب بر آید و از ترشح آن راحت
و سبکی یابد و در ابتدا اکثر از خون خارج بسبب انقطاع و انشقاق در اول امر بیشتر از آنچه خارج میشود از تاکل در اکثر آید و بی درد بود و از انفتاح عروق
بسبب امتلا باشد و ایضاً انقطاع خون که عادت بخروج آن باشد مثل انقطاع حیض و بواسیر و طول زمانه فصد نیز بر آن دلالت کند و اگر خون بسیار بر آید
و علامات ذات الریه و غیره حاضر باشد از ترشح ورم و موی باشد و اگر خون با سعال مائل بشقرت و سهولت و بانی تر رقیق آید و با علم ورم باشد و اسباب سرفه در امراض دیگر نیز از دماغ نزول یا

علاج کلی اقسام نفث الدم

بقول جیلانی و ایلاقی طریق منع خون از دهن بر چهار روش است یکی فصد بشرط عدم مانعی دوم امالهٔ ماده بسوی اسفل سوم تعدیل مزاج عضو چهارم استعمال
ادویه حابس دم اما تدبیر فصد چنان باید که اگر خون از سینه و ریه آید رگ باسلیق کشایند و اگر از کام و لثه بر آید رگ قیفال زنند و اگر از مری و معده
و جگر آید رگ اکحل باید زد و هرگاه مرض بسیار افتد هرگاه در تن خویش گرانی و امتلای دم معلوم نماید بیمار درست بفصد کند و فصد و نکسی که سینه او ودی
تنگ باشد یا فصل ربیع باشد و اولی آنست که اول بهر امالهٔ خون بسوی اسفل رگ صافن زنند بعده برای تقلیل ماده سینه و ریه و منع حدوث ورم فصد
باسلیق کنند و خون تفاریق گیرند و چون حیض زنان برقت او لقدر کفایت جاری گردد بدان نفث الدم آنها زائل شود چنانکه گاهی در ایشان باحتباس
حیض نفث الدم حادث گردد و اما تدبیر امالهٔ ماده از فوق باسفل مالیدن اطراف بسوی اسفل و بستن آنها و نهادن محاجم بر ساق و رگهای ساق در بعض شان
و حقنه کردنست و اما تدبیر تعدیل مزاج عضو آنست که صاحب نفث الدم از جمیع اسباب محرکهٔ دم مثل رنج و ریاضت و سخن و از جستن و حرکات ریاضت سخت و سبب
قوی و از کثرت کلام و افراط حمام و آواز بلند و خشم و ضجر و شرب شراب بسیار و کمتر از نظر کردن اشیای سرخ و از جماع و نفس عالی اجتناب نماید و از ادویه حاره

و مفتحه چون صبر و کرفس و سداب و کنجد و پنیر کهنه و خرما و عسل و جمله شیرینیها و مالح و شور و شیر خام پرهیز کنند و از اغذیه موافقه برای ایشان هر چه منغض و مسدد باشد
و مغلظ لحم و جمله مبرد و هم مانع از غلیان او و از این قبیل ست شیر مطبوخ و دوغ گاو و پنیر تازه و فواکه قابضه و زیت الانفاق تازه و آنرا که بتسکین حرارت حاجت
بیشتر باشد طعام او از غوره و سماق و زرشک و انار دانه و ترشی ترنج و برگ حماض باید بیاچه بره پخته اگر تپ نباشد و اگر باشد مزورات و ماء الشعیر
و مجبه بلدو و مغز بادام و مسکه دهند و هر صبح شربت ریباس و گل ارمنی بیاشامند و آنرا که حرارت قوی نباشد پنیر تازه بی نمک و شیر تازه مطبوخ و مغیره
و دوغ گاو که بیاچه پزند و حریره که از جاورس مقشر و کعک سازند و زرده بیضه نیمبرشت و گوشت دراج و تیهو و تدرو و ماهی تازه و مانند آن مناسب بود
گاه انتفاع می یابند باغذیه چرب و میاه شبیهه شدید المنفعت اند و بهترین آبها جهت شرب آب باران ست یا آبیکه در آن گل ارمنی انداخته باشند و
آب معدن آهن و آهن تاب بجوشد و اما تدبیر منع خون و استعمال ادویه حابس آن چنان باشد که نگاه کنند تا خون از کدام عضو می آید و اسباب آن دریابند
بعده بعلاج هر واحد که جدا جدا مسطور گردد مشغول شوند ابن سرافیون گفته که علاج کلی عام نفث الدم اینست که اگر از انفتاح اوعیه باشد سد افواه
آن اوعیه منضجه کنند و اگر از انصداع و انخراق باشد التحام آن نمایند و اگر از تاکل بود بتولید لحم در موضع متاکل کنند و عالی که انفتاح یافته باد و یه قابضه
لزاقه و باغذیه مولده خلط محمود و ادویه رویانندهٔ گوشت اصلاح می باید مسیحی گوید که اگر از انفتاح افواه آورده باشد اشیای قابضه و رافع میکنند
و اگر از انشقاق باشد اشیای مغریه مجففه بلالذع مثل گل قبرسی و اگر از اکال باشد اشیائی که گوشت برویانند و این از ادویه منبته لحم بود و از اغذیه
اشیای محمود الکیموس و گاهی در ادویه نفث الدم ادویه مخدره داخل میکنند برای آنکه خواب آورد و به ورود تخدیر اجزا خون نماید و هم او گوید که اگر خون
به تخنج و تنجمد بر آید دران خطر بود و اگر باقی خارج شود ایضا دران خوف کثیر نیست و اگر بسرفه برآید آن مخوف ست و دران باید که ابتدا الفصد باسلیق کنند و
تنقیه بدن از اخلاط غالب نمایند و این قرص که باتجربه اند کندر دم الاخوین گلنار هر واحد سه درم کهربا پنج درم شادنج گل مختوم هر واحد ده درم شب یمنی
درم ریوند چینی افیون هر واحد یک درم ده قرص ازین تیار سازند و هر روز یکی از ان بآب بادروج یا آب خرفه بدهند و اگر امر سخت باشد یک قرص وقت
شب دهند و بازو و ران به بندند و اطراف و خصوصا سینه را بمالند و اگر در سینه جائی درد کند قرص ند که به در سرکه و آب طلا کنند و فقد احصرم و سماق سازند و
گل مختوم اندک اندک مص کنند بر پشت خوابیده در اکثر اوقات و این قرص نیز نافع ست اقاقیا چهار درم گل سرخ گلنار مکد هشت درم صمغ عربی دو درم
کتیرا یک درم در آب باران بقدر یک مثقال قرص سازند شربت یک قرص و ایضا دار چینی سلیخه افیون هر واحد چهار درم فلفل سفید دار فلفل بارزد [illegible]
زعفران هر واحد دو مثقال بعسل سرشته قدری دادن نافع ست و این دوا نفث الدم حادث از فتح یا شق یا اکال را نافع ست طباشیر گل سرخ
گل ارمنی گل مختوم شادنج هر واحد شش درم بسد کهربا مروارید ناسفته هر واحد پنج درم صمغ عربی کتیرا هر واحد شش درم تخم خشخاش سفید
مغز تخم خیار بزرالورد تخم بارتنگ شاخ گوزن سوخته هر واحد هفت درم اقاقیا عصاره لحیة التیس رب السوس هر واحد پنج درم نشاسته بریان
شش درم کوفته بیخته سه درم با آب باران بدهند و هم او گوید که هر گاه خون بسعال برآید پنیر مایه خرگوش یک درم با آب سیر و بخورند یا تخم بارتنگ سوده دو درم
با آب بارتنگ و گل ارمنی یا گل مختوم با آب سیر و یا آب بارتنگ یا آب فی تنه یا ماء الشعیر بکندر یا آب برنج مطبوخ بکندر بدهند و اگر کفایت نکند فصد کنند و خون
اندک اندک بدفعات برآرند صاحب مغنی قدیم می نویسد که در علاج نفث الدم قصد دو چیز کنند یکی کیفیت دوم کمیت و علاج کمیت تقلیل اوست
و کیفیت بتعدیل او طبری گوید که علاج جمیع انواع نفث الدم در حبس واجب ست و سببی که واجب کند انصباب خون بسوی مواضع مذکوره یا کمیت او
باشد و یا کیفیت اما کمیت چون زیاده شود عروق ممتلی گردند بعض عروق و وقاق بسبب ضعف او از حمل ان منصدع شوند و اما کیفیت او چون
تیز گردد طبیعت اکاله قطاعه او را حادث شود و شعب عروق بحدت آن متاکل شوند و خون بسوی موضعی از اعضا منصب گردد و علاج آن
فصد و اماله ماده ست بطرف مقابله مسطور شد بعده لزوم شرب ماء الشعیر بگل مختوم و شرب رب ریباس و رب حماض و رب حصرم در اکثر اوقات و طعام
او سماقیه و رمانیه و مانند آن سازند و اگر حبس او دشوار گردد ابرا قراص بدهند که بقطع نفث الدم از هر موضعی که باشد کفایت کند و صدر را

از بدہ نیز یک نماید بگیرند رب السوس سہ درم تخم بارتنگ دو درم عصارہ ہوفاقسطیداس سہ درم ہیب کہربا ہر واحد دو درم مروارید ناسفتہ یکدرم ریوند چینی
خالص دو درم صمغ عربی و فارسی و کتیرا و نشاستہ ہر واحد دو درم و نیم ترنجبین منقی چہار درم ودع محرق گل ارمنی گل قبرسی گل شاموس ہر واحد دو درم
کندر راتینج ہر واحد یکدرم علک الانباط دو درم علک را در سرکہ گداختہ ادویہ دیگر کوفتہ بیختہ آمیزند و از اسپغول بطبخ او لعاب برآوردہ ایشہ ہمہ
بسرشتند و مقدار یکدرم قرص سازند و ہر روز یک قرص یا دو برب آس و رب حصرم بدہند اگر شدت سرفہ مانع نباشد و اگر سعال شدید باشد قرص
بر ماء الشعیر پاشیدہ بدہند کہ تنقیہ صدر و قطع نفث الدم کند و باین قرص کہ مختار رفس ست نیز جماعتی از نفث الدم شفا یافتہ کہربا عصارہ لحیۃ التیس
کندر جفت ہندی ابسد صمغ عربی و فارسی نشاستہ ہر یک سہ درم رب السوس زرد فای خشک گل نسرین ہر واحد دو درم مغز تخم خیار و قثا و خربزہ
و تخم کدوی شیرین ہر واحد پنج درم فطراسالیون یکنیم باریک سائیدہ بگلاب قرص سازند و این قرص مختار بعض متاخرین از افاضل اطبای
حرامنین ست و صالح ست برای نفث الدم از ہر موضع کہ باشد و برای تہیج امعاء و قرحہ آن و قیام دم نیز نافع و آن نادر عجیب ست بدفعات تجربہ
نمودہ ام بگیرند جفت کی گل سرخ ابسد شادنج ہر یک دو درم قشر انار دشتی اقاقیا ہر یک یکنیم درم صمغ عربی کہربا ہر واحد یکدرم ثلث عصارہ لحیۃ التیس
گل مختوم گل ارمنی گل شاموس ہر واحد سہ درم کندر چہار درم زعفران دو دانگ ریوند نیم درم پوست انار یا تخم او مازوی سبز ہر واحد یک درم نشاستہ
بریان سہ درم و نیم ہمہ را سائیدہ و اسپغول جوشانیدہ لعاب او گرفتہ بسرشتند و بقدر یکمثقال قرص ساختہ در سایہ خشک نمودہ ہر روز یک قرص بشربت
حب الآس بخورند و غذا حسو ساختہ از سمسم مقشر بریان و کعک مدقوق سازند و اگر سعال نباشد رب انبہ و سماقیہ و حصرمیہ دہند

شرح قانون

مثل قرشی و کازرونی می‌نویسند کہ چون نفث الدم حادث گردد از اسافل مثل رگ صافن و عرق النسا کشایند و فصد تضییق کنند تا خون بسوی اسفل منجذب
گردد و فصد تضییق وقتی کشایند کہ بنفث خون بسیار برآید و ارادہ حبس دم و امالہ بجہت مخالف نمایند و معتدل کہ ضعف باشد و اما چون امتلاء عظیم باشد
و ہنوز خون بسیار بنفث خارج نشدہ و قوت قوی و سن و فصل مساعد باشند فصد واسع جائز ست و منع نوازل حارہ بسوی صدر بشربت خشخاش
مع دم الاخوین و صمغ کنند اگر سببش نزلہ باشد و دوای نافع مشترک بجمیع اصناف نفث الدم شربت انجبار بآب بارتنگ و کہربا و دم الاخوین و صمغ عربی
ہر واحد نیم درم ست و گاہی بقدر یک شعیرہ کافور زیادہ میکنند اگر با غلیان و فرط حرارت خون باشد و گاہی بقیراط افیون حاجت افتد اگر غلیان دم شدید
و امر عظیم تر باشد کہ آن بسبب تغلیظ قوی و تنویم فی الفور بند میکند و لعوق از انجبار و دم الاخوین و کہربا و ابسد و طراثیث ہر واحد یک مثقال کتیرا و نشاستہ
و صمغ عربی بریان ہر واحد یکدرم افیون ربع درم تا سدس درم باریک سائیدہ بشربت انار شیرین سرشتہ بقدر یکمثقال بلیسند و عوض آب آب بارتنگ
بنوشند و اگر عطش شدید تر باشد شیرہ تخم خرفہ یا آب برگ او یا گل مختوم و طباشیر بدہند و بر سینہ پارچہ در گلاب و صندل آلودہ نہند و غذا زردہ بیضہ نیمبرشت
کہ بران دم الاخوین و کہربا و کشنیز خشک پاشیدہ باشند یا لحم جدی کہ با انجبار و بارتنگ و کشنیز و زیرہ و رد پختہ باشند استعمال نمایند لیکن در نفث الدم حادث
از کثرت خون و وجود تپ ترک لحوم واجب ست مگر آنکہ خون بافراط خارج شود و خوف ضعف باشد و برگ خرفہ غذای جید ست در ابتدای این مرض
و نوشیدن عصارہ او با شکر نافع ست و بارتنگ با کشنیز پختہ و ماء الشعیر خصوصا کہ دران عناب و عدس و بارتنگ برای تغلیظ دم پختہ باشند
و دم الاخوین برای الصاق دہن رگ و جراحت بران پاشیدہ باشند نیز غذای خوب ست گیلانی گوید کہ اکثر اسباب عروض این مرض حدت حادث
در اخلاط و لاسیما در خون از قبیل حرارت عارض مزاج میباشد و آن منجر بانفتاح فوہات عروق و انصباب دم میگردد لہذا الادویہ لعابیہ و اغذیہ مغریہ
باردہ رطبہ مسکن حدت اخلاط را درین باب نفع بسیار مشاہدہ میرسد و ازین قبیل ست کہ بگیرند تخم خیارین و تخم خربزہ و تخم خرفہ و تخم کاہو ہر واحد سہ درم
و باریک سائیدہ شیرہ برآوردہ صاف نمایند و پنج مثقال شربت انار شیرین یا بنفشہ داخل کردہ ہر روز صبح و شام بنوشند کہ بغایت نافع ست
حکیم شریف خان خلف الصدق ایشان می‌نویسند کہ در اقسام نفث الدم تبرید لعاب بہدانہ شیرہ عناب شیرہ مغز تخم کدو شیرہ پوست بیخ انجبار

شیرهٔ تخم خرفهٔ سیاه در آب بارتنگ آورده و شربت نیلوفر داخل کرده بارتنگ پاشیده بنوشند و اگر بند نشود فصد باسلیق کنند و قرص کهربا و گلنار دهند و اگر سبب آن
نزله باشد تدبیر حبس نزله نیز کنند و غذا آش جو یا کهچڑی مونگ مناسب است و باید که درین مرض مدام رفع قبض طبع نمایند باستعمال مزلقات و ملینات زیرا که
قبض نفث بسیار مضر است و او اکثر بسبب استعمال حوابس عروق النفث عارض میشود و عند وجدان حرارت نواحی صدر بقیروطی بارد طلا نمایند و این سفوف از ادویه
مجربه سهرندی ست طباشیر گل سرخ گل ارمنی گل مختوم شادنج تخم خرفه هر یک پنج درم سوده و اریکه با خشخاش رب السوس اقاقیا عصارهٔ لحیة التیس هر یک
سه درم افیون دو درم باریک سایند و اسپغول بسته وزن همه آمیخته دو درم با آب [illegible] و برگ انگور بدهند بهتر آنست که با آب برگ بانسه فروق بر آتش دهند که
از تجارب است و اگر حرارت شدید نباشد کشنیز دو درم درین سفوف آمیزند گاه با وجود حبس دم تقلیل قروح و انبات لحم صحیح قوای ادویه را بسوی ریه بسرعت
میرسانند و اسپغول گاهی زیاده و گاهی کم کرده میشود و لیکن وزن از دو ماشه [illegible] صمغ عربی و گلنار بعوض [illegible] و بعد نوشته و شربت انجبار دو توله بهمت
آمیختن با آب فروق بانسه فزوده اند و این سفوف دیگر نیز منافع مثل ایست گل مختوم [illegible] پنج درم گلنار دو درم صمغ عربی بریان دو درم کهربا
هر یک سه درم باریک سایند و بعرق گاوزبان بخورند اکنون باقی ادویه یونانیه و هندیه قابضه که با کثر اقسام نفث الدم مشترک النفع اند مرقوم میشوند

ذکر ادویهٔ یونانیه حابس دم

بعد فصد قرص کهربا با شیرهٔ تخم خرفه و شیرهٔ کشنیز خشک و عرق بارتنگ و شربت انجبار و تخم بارتنگ بدهند و دم الاخوین و کندر روس یا نر [illegible] تخم خرفه شربت
مجرب است دیگر گل مختوم گل سرخ هر یک دو درم کهربا صمغ عربی نشاسته هر کدام یکدرم با لعاب اسپغول اشربه قابضه بدهند مجموع پنج شربت است دیگر خون بزغاله
در همان گرمی که بعد از ذبح بیرون آید قبل از آنکه بند شود نصف اوقیه با قدری سرکه آمیخته با نهار سه روز ناشتا بخورانند که درین کار فعل عجیب دارد دیگر کهربا
دم الاخوین اقاقیا طباشیر کثیرا تخم هندبا کوفته بیخته سفوف ساخته با شیرهٔ بیخ انجبار بخورند دیگر نفث الدم را که با تپ دق و سینه باشد بعد انضج [illegible]
جوشانیده صاف نموده شیرهٔ تخم خرفه مقشر شربت بنفشه تخم بارتنگ داخل کرده بنوشند دیگر شادنج عدسی یکدرم تا یکمثقال با آب خرفه یا آب عصی الراعی
یا آب بادروج دادن عجیب الاثر است و طبیخ حلبه و قطمی با تخم بارتنگ و شربت انجبار ازین قبیل است دیگر از تجارب این بیطار است که بعد از دو درم مغز تخم کدو
هفت عدد و زرقط قلعی وار جوشانیده دو درم نبات آمیخته شب وقت خواب بخورند و بعد از آن آب بنوشند همین دستور صبح بدهند غذا جوشانیدهٔ عدس
درست دیگر ورق اطراف نو تازه گل سرخ شب یمانی مازو اقاقیا گلنار مصطکی افسنتین هر کدام سه درم خرمای تخم دور کرده هر ده درم موم
بروغن آس گداخته سی و شش درم بدستور مرهم ساخته بر خرقه طلا کرده بر سینه ضماد نمایند برای نفث الدم سودمند است و در آنجا که خون از لهات می آید
بر معده یا کبد و در آنجا که از دماغ آید بر تارک سر ضماد کنند دیگر آب خیار خصوصاً مع بعض مبردات قابضه اندک اندک نوشیدن مفید و اگر شلغم کوزن
سوخته با ادویه قابضه آمیخته استعمال نمایند نفع کثیر دارد و کذلک آب نعناع ایضاً ثمر درخت غرب که بفارسی بید گویند بوزن یکدرم نافع است و کذا آهک [illegible]
کشنیز با آب بارد وزن سه درم صبح و شام ایضاً لبد و گل شاموس نافع است و حب الآس و تخم بارتنگ دو درم در آب بارتنگ یا در آب گل سرخ
تازه بغایت نافع و خصوصاً بریان کرده مفید ایضاً پنیر مایهٔ خرگوش دانگ و نیم غاله در گلاب یا در مطبوخ عفص یا آب ورد و خصوصاً برای آنکه
از صدر آید نافع است و گل مختوم و یا گل شاموس باندکی سرکه مفید و حی العالم با مثل آن نشاسته و کذا شب یمانی در زردهٔ بیضهٔ نیم برشت خوردن
سودمند دیگر سریشم ماهی نفث الدم کهنه را نافع و چون امر صعب گردد گاهی ربع درم بزر البنج با رب العسل میدهند دیگر تخم کراث نبطی و حب الآس
مساوی کوفته دو درم با آب عصی الراعی نفث الدم کهنه را نافع است دیگر بگیرند عصارهٔ کراث شامی یک اوقیه و سرکه نیم اوقیه و صبح بنوشند و یا
اسفنج سوخته با قدری نبیذ قابض بدهند دیگر جالینوس علاج نزف الدم تبریاق و مثرودیطوس و ادویهٔ خوشبو میکرد که آن طبیعت را به حبس
رفع خون و التحام جراحت تقویت میدهند و کذلک قرص کوکب و دواء اندروماخس و قنطوریون هم خون را بند ارد و هم سینه را پاک کند اگر تپ
باشد با آب بدهند و اگر نباشد با نبیذ قابض و اهل سقلابیه طبیخ قنطوریون غلیظ علاج میکنند دیگر عصارهٔ بارتنگ و عصارهٔ گاوزبان و عصارهٔ

برگ خرفه هر یک دو درم بگیرند و شاخهای گل سرخ تر و نازک یک اوقیه بکوبند و بیفشارند پس آنکه آب بپاشند و صاف نموده همه را بیامیزند و در آن قدری گل مختوم حل کرده بنوشند مفید بود و دیگر بگیرند عصارهٔ شاخهای گل سرخ و در آن عصارهٔ هوفقسطیداس و شادنج و شاخ گوزن سوخته آمیخته بنوشند و یا از اشربه موافقه مطلقاً برای سنفوث شربت عناب و خشخاش و نیلوفر و آس و صندل ست و غذا عدس مقشر و ماشیه و ماءالشعیر بشیرهٔ خشخاش یا مغز بادام و اگر یا سرفه نباشد اشربهٔ حامضه مثل شربت انار و لیمو و شربت حصرم و مانند آن و غذا اسماقیه و حصرمیه و ریباسیه و زرشکیه خصوصاً مطبوخ با کاریج و از ادویه آب بارتنگ تنها یا با گل ارمنی یا گل مختوم یا با تراهن کهربا و یا عصارهٔ خرفه یا گل ارمنی و مختوم و شادنج مغسول مع تخم خرفه حابس خون ست و از اقراص بقول شیخ انیست اقاقیا گلنار گل سرخ عصارهٔ لحیة التیس جفت بلوط قشور کندر مساوی ایضاً بزرالبنج پوست بیخ لفاح گل بحیره کندر اقاقیا تخم خرفه تخم یا در وج گلنار کافور اقراص سازند خوراک دو درم با نیم اوقیه آب یا شراب عفص یا آب بادروج ایضاً تخم خشخاش گل مختوم هوفقسطیداس کندر کافور آب بادروج بدهند و قرص به نسخهٔ ابن سرابیون که در آن صمغ بادام ست همین عمل دارد دیگر این قرص بتر جید ست طین بحیره بسد کوکب شامیس گل سرخ هر واحد دو جزو کهربا صمغ نشاسته هر واحد یک جزو آمیخته قرص سازند شربت چهار مثقال برای محموم در عصارهٔ قابضه و لغیر آن در شراب قابض و از ادهان مستعمله بر سینه در گرمی روغن به و در سردی روغن سنبل ست و از اضمده ضماد مشترک آرد جو و قاق کندر اقاقیا اسفیدی بیضه ست و چون خون بند شود توجه بالحام جراحت از مغریات قابضه و منع ورم و منع غذا و جذب مواد باطراف و تسهیل صدر نمایند و سرگین خر چند بار بنوشند و از امور مذکوره بعد احتباس نیز احتراز نمایند و بیگر گویند که استعمال مصطکی کهربا و کذا لک بسد و صمغ هر واحد نیم مثقال اسفیدی بیضه مجرب ست و طبیخ فوفل جید ست و طلق محلوب آب بارتنگ بعدیل ست و قتار کندر بغایت مفید و سنگ تازه هم نافع ست و دو درم کشنیز خشک بریان آب بارتنگ خوردن حابس نفث الدم میکند و بقول سویدی طبیخ بیخ خطمی و تخم او و شربت خشخاش سیاه و شیر خشم بکتیرا و کذا شکوفهٔ علیق و آب آن و عصارهٔ لحیة التیس و شکوفهٔ او و عصارهٔ خیوط کرم و اطراف تازهٔ او و شربت قتاح کرم سه درم تنج و مثل او شیانگاه و امتصاص اطراف کرم و شربت گل ارمنی و خولان و مرداسنگ دو درم و باقلی و حسو آرد آن و نشاسته و کهربا یکدرم یا نیم درم شربتاً و تعلیقاً و یاقوت شرباً و تعلیقاً و کندر با آب بارد شرباً و تعلیقاً و شرب عصارهٔ عصی الراعی و اکل حب الاس رطب و یابس سیاه و سفید و شرب عصارهٔ کشنیز سبز و نقوع عدس و شرب عصارهٔ کاهو بیخ توت و برگ او و کذا ثمر او و شیرهٔ تخم خرفه و شرب طراثیث و زهر قنبیج و خوردن برادهٔ عاج و مانند سوخته بسر کهٔ خاموش کرده و شرب عفص مکی با آب و اکل بلوط و شرب طبیخ او و گلنار و اقماع ورد و جمار نخل و طلع او و قنبیج خلاف و صمغ عربی بریان و اقاقیا و بردی سوخته و کعب التیس سوخته لعصارهٔ عصی الراعی و شیر بز مطبوخ بنشاسته و ضماد پوست انار سوخته بالعسل بر سینه و شرب آب شکوفهٔ او و نقوع انار و دانهٔ خشک در آب باران و ثمر مغیلان و عصارهٔ برگ او و طبیخ برگ او و بزرالبنج ربع درم بجلاب و یا مع خشخاش سفید و سرطان سوخته در ماءالشعیر و قرطاس مصری سوخته و عصارهٔ برگ اسبغول و بیخ او و سنگ قبطی و اکل بسر و شرب طبیخ او و کدوی مطبوخ باطریه و بیرون مسخم یکدرم و دم الاخوین و زبرجد شرباً و تعلیقاً و عقیق تعلیقاً و شرب پوست بیخ انجبار یک مثقال و افیون سدس مثقال گلنار نیم مثقال صمغ عربی نیم مثقال بعصارهٔ بارتنگ یا عصی الراعی و کذا استعمال عنب الثعلب و ضماد پوست انار ترش بسرکه سرشته بر سینه و اکل سماق و توت شامی خام و شرب تخم کاهو و کاسنی و کذا طین رومی یا صمغ عربی و گلاب مخلوط و کذا دلغ دیک لغبا را آسیا سرشته اقدر یک باقلا خوردن و موی انسان سوخته بالخاصیت و شرب طبیخ نوه الصبغ و قرط و نقوع زرشک با گل ارمنی و کذا تخم بارتنگ کوفته و کذا عصارهٔ برگ او بیست درم لبشا فرنج مغسول یک مثقال و جلاب پانزده درم و یا عصارهٔ او با کهربا یکدرم کهربا و گل کاسنی هر واحد حابس نفث الدم ست و ایضاً او گوید که سنی و رصوف سرخ بسته بر صاحب نفث الدم تعلیق کردن مجرب من ست و کذا استعمال پوست بیخ انجبار یک مثقال با شیرهٔ انجبار دو درم مجرب او آب انجبار یک روزی در دهن گیرند و اندکی اندک فرو برند و اگر در عصارهٔ او صمغ عربی و لعاب بزرقطونا آمیزند عجیب النفع در شفای نفث الدم و بعدیل ست و ضماد زرور و باقماع او و عدس مقشر و گل ارمنی و کافور و گلاب بر سینه و بین الکتفین نافع و از ادویه حاره نزد ایشان است و کذا شرب جوز السرو کوفته دو درم تنها یا بشراب و کذا عصارهٔ او نفع بری و قتاح اذخر و طبیخ نعاع و شرب یک حبه مومیائی و کذا عصارهٔ زنجبیل یا طبیخ او و قسط و کمون

بسرکہ و جوز جندم و بادام تلخ تنہا و مع نشاستہ و صمغ و کذا اطلاق محلوب میشہ و صبر آب بارتنگ سرشتہ لیسیدن و عصارہ طرخشقوق و کلس پوست بیضہ و لبیاسہ و مصطگی و صمغ بطم و شکاعی و کرسنہ و شاخ بقر سوختہ و سندروس و سویق با دام شیرین و کما ذخشک بلوط ہر دو خوردن و راتیانج و تخم کندنا دو درم و قبیضہ نیمبرشت با نیم درم و کذا شربت سکر جہ از عصارہ با درو ج یا سہ درم از بیخ اود و بیخ دار شیشعان و شربت توورمی و کذا بندق ہندی و صبر نیم درہم با آب سرد و تہو فاریقون و اسفنج و رزفت مغموس و محرق و حلزون سوختہ و خون و جاج لغبار آسیا سرشتہ و نبلا قلن ہر واحد حبس نفث الدم کنند

ذکر بعض مرکبات مجربہ برائے حبس خون

چنانچہ این حب حابس الدم معمول در نفث الدم ست کہربا گل ارمنی دم الاخوین کثیرا صمغ عربی طباشیر حب الآس ہر یک یکدرم پوست بیخ انجبار نشاستہ ہر یک سہ درم و اگر مروارید و مرجان زہر مہرہ گل مختوم گل و افشتال ہر یک یکدرم اضافہ کنند قوی تر باشد ادویہ را کوفتہ بیختہ و انجبار را اصلاح کردہ باشیرہ بہدانہ در آب بارتنگ یا برادہ باشند سرشتہ حبوب سازند بقدر نخود و بسازند شربتی از پنج حب تا دہ حب شربت نفث الدم کہ با حرارت بود و بعید ل ست بار القرع آب ہندوانہ عرق بید مشک ہر واحد یک رطل حب الآس نیم رطل با آتش نرم بجوشانند تا نصف بماند صاف کردہ با یک رطل قند بقوام آرند و کہربا طباشیر شاخ پنج عددی مغسول صمغ عربی دم الاخوین کات سفید مغسول ہر واحد پنج درم سودہ اضافہ نمایند شربت دو درم با شیرہ تخم خرفہ شربت انجبار نسخہ معمولی نافع نفث الدم و سرفہ و دافع نزلہ از النعیاب پوست بیخ انجبار پنج تولہ پوست خشخاش پنج تخم خرفہ یازدہ عدد گل بنفشہ دو تولہ بہدانہ اصل السوس برادہ صندل سفید حب الآس ہر واحد یک تولہ عناب یازدہ دانہ جوشاندہ در قند سفید بقوام آرند و در آخر دم الاخوین صمغ عربی نشاستہ ہر یک یکدرم سائیدہ افزایند قرص کہربا کہ در نفث الدم و قی الدم مفید است و کثرت حیض و بول الدم برائے حبس خون ہموارہ معمول ست کہربا صمغ عربی کثیرا نشاستہ کثیرا مغز تخم خیار مغز تخم کدو ہر یک سہ درم گلنار اقاقیا ہر واحد یک نیم درم کوفتہ بیختہ با لعاب اسپغول اقراص سازند شربتی از پنج ماشہ تا دو درم قرص گلنار کہ ہمان نفع دارد گلنار گل ارمنی صمغ عربی ہر یک چہار درم طباشیر اقاقیا ہر یک سہ درم کثیرا دو درہم کوفتہ بیختہ با آب گلنار قرص سازند شربت با شربت انجبار معمول است نفث الدم ... ہر یک شش ماشہ یاقوت ... گل ... شیرین گل سرخ ورق نقرہ ہر یک چہار ماشہ مرجان پنج ماشہ ... ہر یک شش تولہ نبات ... شدہ یا چند ادویہ ایضاً نافع نفث الدم ... صمغ عربی کثیرا دم الاخوین ... طباشیر مصطگی ہر یک یکدرم گل ارمنی گلنار اقاقیا زعفران ہر یک نیم درم تخم خشخاش سپید ... دو درم قند سفید ... با شیرہ تخم خرفہ و شربت انار شیرین و بدانند کہ حب نفث الدم و سفوف نفث الدم و قرص کافور و طباشیر و قرص انجبار و قرص خشخاش نیز نافع ست

ذکر ادویہ مفردہ حابس خون

برگ ببول و پوست برگ انار ... ہر واحد ... شیر خشک دو ماشہ ... سائیدہ ... باقند سفید یا نبات یا شکر یا شربت نیلوفر یا شربت حب الآس یا شربت انجبار ... حبس نفث الدم و قی الدم مجرب ست دیگر گل ملتانی گیرو ... کہربا اقاقیا کثیرا گوند ببول نشاستہ کافور در لعاب ... ساختہ ... انار خام در آب سائیدہ با صافہ قدری شکر خام نوشیدن نیز نافع دیگر ... تخم حماض ... ہر یک ... دو درم کثیرا صمغ عربی گوند ... ساختہ ... اگر احتیاج ... باشد ... افیون افزایند دیگر صمغ ببول گل ملتانی کثیرا سفوف ساختہ ... با شیرہ تخم خرفہ و شیرہ تخم خشخاش نوشند دیگر گلنار ... صمغ عربی ... سائیدہ ... آب ... ہر یک ... نیم درم صمغ عربی سائیدہ ... شب در آب تر کردہ ... صاف نمودہ ... برگ بارتنگ یک تولہ ... خشک باشد نیم تولہ سائیدہ ...

او بقدر دو مثقال یا یکتوله در پاو آثار آب برآورده با قند سفید یا عسل بدهند که در حبس خون از مجربات ست و عرق برگ مذکور بطور گلاب کشیده نوشیدن نیز نافع و دیگر خاکستر برگ انگور دو سه ماشه با شیرهٔ برگ کهچیچی یا شیرهٔ تخم خرفه یا شیرهٔ خیارین و شربت مناسب مجرب والد مغفور ست و گولر خام نیز مفید و دیگر برگ انار یکدام آب سائیده نبات انداخته خوردن مفید ست و دیگر گولر خام کوچک یک آثار یا بالا گرفته نیمکوفته در دو نیم آثار آب بجوشانند و چون شش حصه آب باقی ماند از پارچه گذرانیده و قند سفید نیم آثار بقوام لعوق آرند و از یک توله تا دو نیم توله بلیسند و اگر ریشه انجبار گرد آسیا سریشم ماهی قطاکنند رب السوس حب الآس نشاسته صمغ عربی کتیرا طباشیر سفید بسد محرق اقاقیا دم الاخوین هر واحد یک درم باریک ساوده بیامیزند نافع تر باشد و دیگر گوبهی آب سائیده بقدر یکدام بخورند نفث الدم و قی الدم را نافع ست و تخم خطمی و مائین خرد کوفته بیخته با آب سرد خوردن نیز نافع نفث الدم ست و از اغذیه مفید نفث الدم ترتی و کدو و ساگ پالک و خرفه و ساگ سرخ و عدس مقشر ست —

علاج نفث الدم از جرم ریه

اول العلاج کلی از فصد و امالهٔ ماده و تعدیل مزاج بطریقیکه مذکور شد مشغول شوند و اگر طبع قبض باشد بمسهل نرم یا حقنه لین تلیین نمایند و این مسهل نرم ست بنفشه ده درم آلو سیاه عناب هر یک سی دانه سپستان هفتاد دانه همه را بپزند و مغز خیارشنبر پانزده درم و چهل درم شیرخشت حل کرده صاف نموده بدهند و حقنه از چقندر سبوس گندم بنفشه برگ خطمی کشک جو جوشانیده صاف نموده چهار درم بوره سوده و پانزده درم شکر سرخ حل کرده بعمل آرند و هر صبح کشکاب دهند با سرطان پخته و اگر تپ سخت گرم باشد کشکاب با ماء الشعیر و عرق عنب الثعلب بپزند و غذا قلیه کدو و اسفاناخ و ملوخیا و کشک جو و هند مغز بادام در روغن بادام و بعد زوال تپ ادویهٔ حابس خون مثل آب بارتنگ تنها یا گل مختوم و یا آب برگ خرفه یکبار یا گل ارمنی شروع کنند و آب عصی الراعی بهترین ادویه این ست و شادنج عدسی مغسول بدستور زیرا که هم منع خون و هم تجفیف جراحت کند از یک نیم درم تا دو درم با یکی از ابهای مذکوره بدهند و در آب نوشیدنی صمغ عربی و طباشیر و گل ارمنی و شادنج تر کرده صاف نموده نوشند و از برگ بارتنگ و برگ خطمی و آرد جو مخلوط بگلاب بر سینه ضماد کنند و موم مصفی بروغن گل گداخته با آب عصی الراعی آمیخته بر صدر طلا کنند و هر دو نسخه سفوف که در قول حکیم شریف خان مسطور شد درین باب نافع ست و کتیرا صمغ عربی نشاسته کهربا گل ارمنی هر واحد یک ماشه سوده بشربت خشخاش دو توله سرشته خورده بالائی لعاب بهدانه شیرهٔ تخم خرفه در آب برآورده شربت انجبار دو توله داخل کرده نوشیدن نیز معمول استاد مرحوم ست و این سفوف تالیف حکیم اکمل خان نیز معمول ست ریشهٔ انجبار ولائتی دم الاخوین صمغ عربی کهربا اقاقیا مروارید صندل سفید بسد سرطان سوخته تخم کاهو نشاسته هر واحد یکدرم تخم خرفه مقشر دو مثقال تخم خشخاش دو درم کتیرا رب السوس گل ارمنی هر یک مثقال گل داغستانی نیم مثقال گل نیلوفر سه درم زهر مهره سائیده سه ماشه کافور قیصوری از یک ماشه تا نیم درم کوفته بیخته سفوف سازند و شش ماشه تا یکتوله با تبرید مناسب بخورند و اگر سبب برآمدن خون از ریه نزلهٔ حاد باشد رعایت قانون مذکور از فصد و حقنه و جذب مواد بجانب اطراف و دلک او بروغن گرم باید کرد و در ماء الشعیر فواکه قابض مثل حب الآس و به و امرود و زعرور و حب زند و قرص کهربا بر ربّ به بدهند و بالجمله تدبیر تعدیل حدت نزله و حبس او نمایند چنانچه در بحث نزله گذشت و درین قسم لعابات زیاده میدهند و البته شکر منفعل ست گلو گل خطمی صمغ عربی کتیرا هر یک ماشه کوفته بیخته بخورند بالائی سپستان لسبت دانه بهدانه سه ماشه گل بنفشه چهار ماشه جوشانیده صاف کرده شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه در عرق بارتنگ پنج توله عرق گاوزبان پنج توله برآورده شربت خشخاش دو توله داخل کرده بارتنگ پاشیده بنوشند و یا بعد فصد لعاب بهدانه لعاب اسپغول عرق شاهتره شربت بنفشه صمغ عربی کتیرا یک یکماشه سوده پاشیده بدهند بعده بهر نضج نزله عناب بهدانه جوشانیده شیرهٔ بیخ انجبار شیرهٔ کاهو و یا تودری توله کتیرای سوده یکماشه دهند یا شیرهٔ مغز تخم کدو با روغن او شیرهٔ خرفه شش ماشه شیرهٔ اصل السوس چهار ماشه کنند و یا بهدانه عناب گل بنفشه چهار ماشه اصل السوس چهار ماشه جوشانیده شیرهٔ مغز تخم کدو دانه شیرهٔ خیارین شربت نیلوفر اسپغول شش ماشه داخل کرده دهند و یا بهدانه سه ماشه پوست بیخ انجبار پنج ماشه در عرق عنب الثعلب جوشش داده شربت بنفشه داخل کرده بدهند و اگر ضیق النفس نیز باشد بهدانه سه ماشه سپستان نه دانه جوشانیده صاف کرده شیرهٔ اصل السوس شربت بنفشه بارتنگ داخل کرده دهند و اگر بعد داخل لعابات حرارت نزله افتد و برشش آفت رسد بعد فصد عناب سپستان بهدانه خطمی بیخ انجبار جوشانیده شیرهٔ کاهو شربت خشخاش

صبح و دیاقوزا نه ماشه شام دهند بعده رب السوس کتیرا صمغ عربی شکر تیغال سوده بشربت خشخاش سرشته بخورند بالایش جوشانده مذکور صبح و لعوق
معمول و حب غربی امسک استعمال نمایند بعده شیره خرفه و کوکنار افزایند بعده قرص خشخاش کوفته بخمیره خشخاش سرشته همراه عرق گاوزبان شربت نیلوفر
بارتنگ پاشیده بخورند باز قرص طباشیر کافوری شیره خشخاش شیره کاهو دهند و یا کهربا طباشیر دم الاخوین صمغ عربی کتیرا نشاسته اثیث اسفید
گل ارمنی شادنج عدسی مغسول هر یک نیم ماشه افیون زعفران کافور هر یک دو سرخ کوفته بیخته بدیاقوزا سرشته بخورند بالایش آب برگ بارتنگ
شیره اصل السوس شیره مغز تخم هندبا شیره خشخاش شیره خرفه هر یک چهار ماشه بارتنگ چهار ماشه پاشیده بنوشند و گاهی لعاب بهدانه شیره بیخ انجبار
عوض تخم هندبا و خشخاش میکنند باز تخم خطمی خبازی شاهتره هر یک شش ماشه جوشانیده شیره اصل السوس شیره کاهو شیره بیخ انجبار هر یک چهار ماشه
و دیاقوزا دو توله صمغ عربی کتیرا یک یک ماشه سوده پاشیده دهند بعده اگر بند نشود فصد باسلیق از دست دیگر گیرند و این سفوف تالیف حکیم شریف خان نیز
مفید است سنگ جراحت نیم درم دارچینی سوده پوست خشخاش دم الاخوین هر واحد یک درم کهربا ریشه انجبار هر یک دو درم نشاسته خرفه مقشر
هر یک دو مثقال کوفته بیخته سفوف سازند شربت از یک درم تا دو درم و این سفوف والد حکیم علوی خان درین نوع مخصوص است کافور قیصوری
نیم دانگ طباشیر دم الاخوین ریشه بیخ انجبار هر واحد نیم سفته کهربا کتیرا تخم خرفه مقشر تخم کاهو فادانیا رب السوس خشخاش سفید نشاسته هر واحد
یک دانگ افیون شعیره زعفران طسوج مغز بادام مقشر سه دانگ کوفته بیخته سفوف سازند نصف ازان وقت صبح با آب بارتنگ و آب خرفه بخورند
و نصف وقت شام با آب بهی و این سفوف از مجربات است اقسام سندروس کهربا گل ارمنی خاکستر چوب انگور بارتنگ هر یک شش ماشه صمغ عربی یکتوله
کتیرا چهار ماشه دم الاخوین اقاقیا خرمهره سوخته هر یک سه ماشه شادنج عدسی افیون مغز پنبه دانه هر یک دو ماشه طباشیر گل ملتانی هر یک نه ماشه
کافور قیصوری سرطان محرق هر یک سه نیم ماشه سوا بارتنگ همه را کوفته بیخته هر روز پنج ماشه بشربت دیاقوزا دو توله سرشته همراه لعاب اسپغول
شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شیره مغز حب القرطم چهار ماشه و بارتنگ شش ماشه شیره تخم خرفه یکتوله شیره بیخ انجبار چهار ماشه بخورند و اگر در جوهر ریه تاکل حادث
شود و بار الشعیر بالبان و کثیرا بنوشند و اغذیه که دران کاهو و کاسنی و خرفه و گوشت چوزه مرغ و دراج باشند تناول کنند و دیگر تدابیر و مشروبات و غذا که در
سل مسطور گردد بعمل آرند اقوال اطبا بعضی متاخرین مینویسند در خونی که از ریه دهان آید فصد و آنچه از شگافتن رگ ریه بود و چون طبیب بر سر بیمار رسد
باید که هم از وقت رگ باسلیق زند و خون وا ذگیرد و در طب اکبر است که فصد صافن را مقدم دارند و صاحب نزهه گفته که حجامت با شرط بر ساقین نهند پس
اقاقیای مغسول گلنار صمغ عربی گل ارمنی کتیرا حضض گل صندل سفید شیاف مامیثا هر یک چهار ماشه در گلاب سوده ضماد کنند و قرص کهربا سه ماشه
شیره خشخاش نه ماشه و اصل السوس هفت ماشه لعاب بهدانه چهار ماشه شربت خشخاش دو توله صمغ عربی چهار ماشه بدهند و این دوا قوی تر است گل ارمنی
و مختوم و قبرسی دو درهم تا نیم درهم الحجر التیس دم الاخوین هر یک یکماشه سوده بشربت حب الآس دو توله ورق نقره یکعدد آمیخته بلیسانند و بالایش شیره خشخاش و
و خرفه هر یک نه ماشه و اصل السوس هفت ماشه و لعاب بهدانه سه ماشه و گاوزبان چهار ماشه در عرق بارتنگ و بید مشک هر یک سه توله بر آورده شربت انجبار
سه توله تخم بارتنگ چهار ماشه تخم خرفه شک سه ماشه بدهند و ایضا دم الاخوین شاخ گوزن سوخته طباشیر سبد هر یک یکماشه در شربت خشخاش یکتوله و هفت ماشه
و شیره انجبار و حب الآس هر یک چهار ماشه بهدانه سه ماشه بریان بارتنگ و خشخاش هر یک نه ماشه اصل السوس هفت ماشه لعاب گل گاوزبان
هفت ماشه در عرق بید مشک و بارتنگ و گاوزبان هر یک هفت توله بر آورده شربت حب الآس سه توله بارتنگ ماشه و غذا آش جو بشربت خشخاش و نیلوفر
دهند و چون خون آمدن کم گردد سفوف حکیم اکمل خان و حب والد علوی خان با عرق کافور البنبان بدهند و غذا شوربای کله پاچه بزغاله با برنج دهند و از حرکات عنیفه
اجتناب نمایند شیخ الرئیس می فرماید که در نفث الدم کائن از نفث جرم ریه ادویه ملحمه یابس مثل گل ارمنی و گل مختوم و شادنج با آب بارتنگ دهند و مبادرت
بفصد باسلیق کنند از شقی که گمان تفرق اتصال در آنست و فصد باریک کشایند و خون در چند دفع بفاصله سه ساعت و زیاده بران گیرند مع مراعات
حفظ قوت زیرا که فصد خون را بسوی خلاف جهت جراحت جذب مینماید و ایضا از حد رشح درم در جراحت منع میکند و اطراف بالشد از بالا بپائین

و از امور مذکوره در علاج کلی نفث الدم منع نمایند و تعدیل هوا کنند و بر پهلو و بر هیئت مثل انتصاب بخوابند و گاهی نوشیدن اندکی سرکه ممزوج با آب موافق است بجهت آنکه منع نزف الدم و تنقیه ناحیه صدر و ریه از خون می نماید تا آنکه در آن محتبس نگردد و انجماد نیابد و ادویه بارده مغریه بپاشامند و اشتغال بغذای و تیجا بهتر است و اگر با تغریه تنقیه نیز باشد غایت مطلوب است و آشامیدن اسپغول نافع است مع تبرید او خصوصاً هنگامی که تشنگی بسیار باشد که مبرد و مسکن عطش و مغری است و لیماست که احتیاج خلط آن بمجذرات افتد و بدو امر یکی برای تسکین حدت خون و تغلیظ آن دوم برای تنویم و از آنکه حرکت و چون نفث الدم از نزله حاره صفراوی بهم رسد واجب است که اولاً اصلاح کیفیت آنچه نزول مینماید و بعد آن نمایند تا باعث زیادتی نکایت نگردد و اگر با غلبه دموییت باشد فصد کنند والا احتیاج بفصد نیست بلکه فصد در صورت عدم کثرت خون و غلبه صفرای حاد باعث زیادتی حدت صفرا میگردد و بسبب انزال خون که رطوبت خود کاسر حدت صفرا است ضرر او زیاده میشود و اگر نزله بسیار حار لیکن صفراوی نباشد فصد نمایند و دائم اطراف را به بندند و منحدر از فوق باسفل و بازیست گرم کرده و روغنهای گرم مثل روغن قثاء الحمار و ما نند آن بمالند و بر سر او مطلقاً روغن نمالند و از شبی نیز دور دارند و باید که در نیصورت آن را از مضرات کنند و غذای او حنطیه با قدری مخصوصات اجزای مبرده لیسا زند و این مخصوصات از قبیل اشمار و ما نند آن باشد و نعناع بان در سرکه ممزوج با آب سرد تر کرده و خورانند و برای انجذاب مواد از سر حقنه حاده استعمال نمایند خصوصاً هنگامی که نفث ممکن نباشد بسبب ما نعی و باید که در تبرید مزاج راس جهد اکمل کوشش نمایند زیرا که راس محل نزلات است و در ضبط و احوال باید تا ازمنه و غیره میگردد و آثار کثرت رطوبت ظاهر میشود و چون بارده رطب میگردد مثل ادویه بارده این آثار بسبب نزول مواد اندک زائل میشود و آثار اعتدال ظاهر میگردد و گویند که مراد از تبرید ظاهر راس نیست که آن نزلات را منع از انزال باید بلکه مراد تبرید باطن او است و غرض این دو امر است که تقلیل مواد نماید و دوم تغلیظ مواد که در آن است و با وجود تبرید باطن راس تسخین ظاهر او نیز باید تا مواد در آن رقیق گردد و اینقدر استفراغ گردد و تسکین اطلاق راس کوشش بسیار نمایند زیرا که افراط در رطوبت مخفی است و آن موجب نزول میگردد و مسیح آن نافع است غرض که باسفنداد و ادویه مذکوره و اگر این تدبیر فائده نبخشد لابد علاج نزله بالذات بما له و بسبب آن نمایند مثل تحلیل راس و استعمال ضماد و تکمید و قطع ابتدای جذب مواد و تبخیر ظاهر سر قوت نفث شده و در حکیم کفته و جالینوس گفته که زنی را نفث الدم از نزله بهم رسیده بود تشخیص کردم فصد او نمایم لیکن بسبب ضعف او متوقف شدم و امر بخفتن او نمودم و غذا احریره با لفوا که تا نخته بخته دادم بعد از آنکه چند روز غذا خورده بود ادهم و ضماد بر سر او بدوای سکین که بر آن شده و بعد از آن دادن بدخول حمام و او هم نمودم سر او بمروز تا سه روز و تریاق کبیر تازه بقدر باقلا او را خورانیدم تا او را خواب آید بجهت آنکه تریاق تازه بسبب قوت افیون خواب می آورد و غرض من از آن منع نزله می نمایند و ماده را بسبب تغلیظ آن تسکین میدهد و روز دوم منتدرج تحریک آن نگذاشتم که به حالت خود ساکن گذاشتم و بمالیدن دست و پای او بر اینها ماده را میل اسفل امر نمودم و تدبیر با قلاعی کوچک تریاق تازه کمتر از روز گذشته خورانیدم و غرض من آن بود که به تفریق خفتن تا جهاد او عمل آید تا بدان تنقیه بابد در روز سوم نیز او را دوائی نخورانیدم و ساکن گذاشتم بعده ایابد که اطراف او بند و دوم دور ها الشعیر اندکی نان ثریده کرده خورانیدم تا حفظ قوت او نماید و روز چهارم تریاق لعسل کبیر دادم بجهت آنکه در نیوقت غرض تنویم او نبود بلکه ازاله مواد از ریه و اعضای صدر بود و عسل بسیار برای تنقیه سینه او بود بعده در سایر ایام تنقیه بسبب واجب نمودم و تدبیر ناقهین کردم و با وجود این گاه گاهی بر سر او تبرید ظاهر با فیها میگذاشتم و منع از استحمام نمودم و بدین تدبیر شفا یافت و این تدبیر جالینوس جید است و باید که تریاق ما بین دو ماه تا چهار ماه باشد یعنی از ساختن آن اینقدر مدت گذشته باشد بجهت آنکه خواب می آورد و حبس نزله مینماید و این بتجربه معلوم شده و نزد بعضی روغن بنفشه در موی سر او بتراشند برای تفتیح مسام و استعمال این مخدرات اگر چه زنان باشند لابد است و احتیاط باید که اگر مواد بسیار باشد زیرا که از شان این علاج بهال مواد محتبسه است و این بعد از فصد یا بعده ملزوم ادویه مخدره بر سر نمایند چه باقی در تحقیق آن است که اگر خون از ریه برآید تدبیر او آنست که بیمار را ساکن دارند و از همه حرکات باز دارند و در حال فصد باسلیق کنند و اندک خون بگیرند کرت بیرون آرند و اطراف بمالند و به بندند و سر که در آب بسیار آمیخته در مدت سه ساعت دو یا سه بار بدهند تا تنقیه خون منجمد در ریه کنند بعد قرص کهربا

ورشربت حب الآس و قرص کهربا در آب باران یا آب خیار دهند و ماء الشعیر که دران پاچه بره و حب الآس یا عفص و انار خام پخته باشند بیاشامند و در روز اول
هیچ طعام ندهند و بر همین ماء الشعیر قناعت کنند و اگر قوت ضعیف باشد حریره آرد جو آرد باقلا آرد نخود بروغن بادام و شکر یا عسل و اندکی نان در ماء الشعیر
تر کرده یا بیضه نیمبرشت بدهند و اگر بیمار قوی باشد روز دوم نیز اندکی خون بیرون کنند و غذا تا روز چهارم ازین نوع دهند که مذکور شد و سینه بیمار
بروغن گل چرب کنند و اگر فصل زمستان باشد بروغن ناردین یا روغن مصطکی و آب نی تر کوفته افشرده و ادن جلیس حمن ان نمایند و اسفنج در سرکه و آب
ممزوج نیم گرم تر کرده بر موضع درد سینه نهند و لغبار آسیا و تراب کندر و سفیدی بیضه سرشته و یا سفرجل عفص در شراب قابض پخته کوفته ضماد نمایند و این
تدبیر قبل حدوث ورم کنند و بعد روز هفتم لشیم زرد فا بروغن گل و سرکه تر کرده بر سینه نهند و اگر بروغن مورد یا روغن مصطکی و شراب عفص بر نهند صواب باشد
و اگر جراحت ریم کند بعلاج سل رجوع نمایند طبری گوید که علاج او قلب ماده و جذب او بسوی اسفل است و حیله دران تسکین مزاج او در حبس دم باین
قرص ست بگیرند دم ع محرق و گل قبرسی و ارمنی هر واحد دو درم و کهربای خالص یکدرم و گل مختوم پنج درم و گل قیمولیا و صمغ عربی و صمغ فارسی و نشاسته
کندر هر یک سه درم عقیق و بسد و مروارید ناسفته هر واحد یکنیم درم همه را سائیده به آب بارتنگ مطبوخ مصفی بوزن یک مثقال قرص سازند هر روز یکقرص با جلاب دو درم
ماء الشعیر بدهند و اگر سرفه اندکی باشد بطبیخ آس نوشانیدن نیز مضائقه ندارد و بگیرند حب الآس دو کف دران طلای حلو آنقدر اندازند که بپوشد بجوشانند تا حب الآس
مهرا گردد بعده صاف نموده کثیرا نشاسته صمغ عربی داخل کرده بار دیگر بجوشانند و بقدر یک ملعقه یا دو ملعقه گرفته قرص مذکور بران انداخته بدهند و خلق گوید دیدم کسی را که نفث الدم
از انصداع رگ در ریه داشت باین طریق شفا یافتند و اگر مزاج متحمل این نباشد و در سرفه فضل برانید ماء الشعیر عوض این با قرص مذکور نمایند و اگر شکم نرم بسیار
گردد آب لیست جو عوض ماء الشعیر کنند و غذای او سوپ جاورس مقشر بریان و کعک مدقوق بمغز بادام بریان نمایند و اگر مزاج محتمل باشد و تپ نبود لغذیه بیضه نیمبرشت
بریان و سینه تذرو و زرده بیضه مضائقه ندارد و اگر شرب ماء الشعیر یا آب سویق بر مریض دشوار باشد یا معده او بسبب ضعف هضم او نکند و تپ نباشد بگیرند
بیضه مرغ و سفیدی او دور کرده بر آتش نهند و بخلال حرکت دهند تا زردی منحل گردد و اندکی متماسک شود بعده قرص مذکور سوده بران اندازند و بخورانند
و این دوا خون سینه و اسهال خون را نیز قطع میکند و واجب است که در تدبیر ریه از ارخای ریه حذر کنند هر گاه در ریه خشونت از ادویه قابضه پیدا شود موم در روغن
که دران کثیرا و نشاسته اندک آمیخته باشند بدهند و این معالجه طریقه حرانیین است و اهل عراق استعمال موم در روغن مکروه میدانند و تشنیع این میکنند
و اهل حران در عقر معده موم و روغن که بران اسفیداج رصاص انداخته باشند و سفیدی بیضه که دران اسفیداج آمیخته باشند میدهند

علاج نفث الدم از انشقاق یا انقطاع عرق

اول فصد باسلیق کنند و خون بسیار گیرند که قریب بغشی رسد و قرص گل سه ماشه در مربای سیب ولایتی دو توله و ورق طلا یکعدد سرشته بخورند بعده شیره انجبار
چهار ماشه و اصل السوس و حب الآس هر یک هفت ماشه و خشخاش نه ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در عرق بید مشک و بارتنگ و گاو زبان هر یک هفت توله
صمغ آلو بالو سه ماشه بارتنگ هفت ماشه پاشیده بدهند و وقت شام سبوس اسپغول هفت ماشه و شربت انجبار و خشخاش هر یک دو توله عرق بارتنگ
نه توله بنوشانند و غذا ماش جو بشربت نیلوفر و خشخاش دهند و بفاصله چهار روز فصد صافن کشایند و دوا و غذا بدستور دارند و گل ارمنی شاخ گوزن سوخته
گل سرخ شب یمانی بریان پوست انار ولایتی عصا لیج کرم دودکاهام هر یک دو درم در روغن گل آمیخته بر سینه ضماد کنند و این دوا دهند شادنج مغسول
کهربا بسد جفت بلوط هر یک یک ماشه در خمیره خشخاش یکتوله آمیخته شیره مغز بادام هفت عدد و اصل السوس هفت ماشه و انجبار و حب الآس هر یک سه ماشه
بارتنگ شش ماشه لعاب گاوزبان پنج ماشه و بهدانه سه ماشه در عرق بارتنگ و گاو زبان هر یک نه توله شربت خشخاش و حب الآس هر یک یکنیم توله صمغ عربی سه ماشه
تخم شربتی چهار ماشه و این ضماد کنند گل ارمنی خاک کندر وغیر آن که در نوع آینده در قول یلاقی خواهد آمد هر یک دو درم گرفته بر سینه گذارند که نفع عظیم دارد و ایضاً
اگر سببش امتلای عرق باشد حتی الامکان غذا ندهند بلکه تا سه روز گرسنه دارند و اگر خوف سقوط قوت باشد اقتصار نمایند در آن هر روز بر اندک غذا از شی لزج
معتدل یا مائل ببرودت که دران تقریه و الصاق و بعض نصوصاً تغلیظ خون باشد مثل کله پاچه و نیمبرشت طریه خاصه که با عدس پخته باشند و عدس و عناب

مطبوخ ... و تا ممکن باشد غذای قوی ندهند و بهر حال شیر خصوصاً مطبوخ بعدس یا عناب یا سفرجل یا نان و آب سرد یا در شیر ... حامض تر کرده بارد با فصل ...

نماید ... مرض بالطول انجامد ... گاو ... نافع است ... قابض ... و همچنین شیر ... داده خصوصاً با صمغ عربی و کتیرا یا گل مختوم ...

... و الزاق آن نافع است و ماهی ... شدید ... است و باید که غذای صاحبان این قسم نفث الدم که بسبب انشقاق عروق ...

[illegible]

بقدر یک سرخ در سفوف داخل کرده همراه تبرید لعاب بهدانه شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ عناب وغیره خورانند و اگر نفث الدم با تپ و اسهال باشد لعاب بهدانه لعاب ریشه خطمی سه ماشه شیرهٔ تخم انجبار شیرهٔ خرفه کهنه تخم ماشه در عرق بارتنگ عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان عرق شاهتره هر یک پنج توله بر آورده شربت بزوری دو توله داخل کرده تخم ریحان بارتنگ اسپغول بریان هر یک سه ماشه پاشیده دهند و صاحب شفاء الاسقام گوید که آنچه مجرب است برای نفث الدم عرق گل ارمنی یکدرم صمغ بادام نیم مثقال کهربا شادنج دم الاخوین هر واحد نیم درم زرد و ربع درهم سائیده در شربت انجبار و بارتنگ و خشخاش آمیخته بلیسند و بجو سویق شعیر غذا سازند و اگر قبض شکم باشد لعاب اسپغول و روغن بادام بدهند و زین ضماد برای نفث الدم خصوصاً آنکه از انصداع عرق باشد نافع است کندر آرد جو گلنار غبار آسیا مازو پوست انار برگ مورد کوفته بیخته با آب پخته روغن آس و روغن گل داخل کرده ضماد نمایند اقوال حکما شیخ می فرماید که اگر سبب انشقاق رگ حرارت باشد جمله ادویه بارده مذکوره موافق است و اگر سببش یبوست باشد در این کمتر مفید است استعمال مرطبات معتدله از ماء الشعیر و البان و ادهان دعصارات بعد از علاج کلی نفث الدم از امالهٔ دلیل سوی خلاف جهت بفصد و مانند آن نمایند و بالجمله آنچه درین موضع لائق است از فصد و غیره کمتر و ضعیف تر از آنست که بغیر این لائق باشد و اگر بسبب انشقاق عروق ریه و صدر بود دوش باشد که بدو برسد علاجش آنست که جالینوس گفته جوانی را این مرض افتاد روز اول فصد او کردم دو دو بار خون گرفتم و بالیدن و بستن اطراف او امر کردم چنانکه در جمله علاج نزف الدم شرط است و غذا او ببرم و دادم و به سینهٔ او ضماد قیروطی از اقاقیا نهادم و وقت عشا بود اشتهم تا سخونت آن زیاده از آن نگردد و که مطلوب است و دوا البزور خورانیدم و روز سوم بر سینهٔ او همان قیروطی سه ساعت گذاشتم و آن روز غذا ماء الشعیر و اسفیدباج بگوشت دادم و هرگاه مزاج ریه باعتدال آمد خوف حدوث ورم زائل شد برای تنقیه ریه او تریاق کهنه دادم و تدبیر شیر بشیر خود دیگر علاج نفث الدم باز آورد و دیگوید هرگاه این عارضه افتاد و من او را روز اول یافتم شفا یافت و آنرا که روز اول نیافتم احوال او مختلف گردید ابلاقی و جرجانی گویند که با جمله بعد جذب ماده بسوی اسفل تعدیل مزاج عضو نمایند با دویه معتدله مائل بحرارت غیر شدید القبض مثل سنبل و سلیخه و دارچینی و سعد و قسط و کندر و زعفران و مصطکی و مر مکی و زراوند با دویه قابضه که چهارم حصه اینها باشد مخلوط کرده و اگر این ادویه را با آب جوشش داده صاف کرده ادویه قابضه آمیخته بدهند روا باشد و ادویه قابض گل ارمنی و گل مختوم و صمغ عربی و کثیرا و نشاسته و کهربا و بسد و شب یمانی بریان و گل سرخ و گلنار و طباشیر و شاخ گوزن سوخته اینهمه یا بعضی ازین بقدر دو درم کوفته بیخته با آب ادویه مذکوره یا با آب باران بدهند و یا گلنار عصارهٔ لحیة التیس حب ساخته خاکستر سلیخه بسد همه را کوفته بیخته سه درم با آب باران یا نبیذ قابض بدهند و ایضاً علاج کندر سه درم تخم کتان پنج درم سنبل دو درم بسد گل سرخ هر یک پنج درم کهربا سه درم و نیم جند بیدستر یک نیم درم اقاقیا سه درم شربت یک نیم درم با آب باران و غذا دراج و تدرو و قنابر بریان کرده و یا مطبوخ با ناردانه و مویز و بدل آب نبیذ قابض و اگر نباشد بجهة زبیب و در آن جوش دهند و موم مصطکی در روغن سوسن گداخته و آب مورد تر آمیخته بر سینه طلا کنند و اگر آب مورد تر نباشد روغن آس آمیزند و ضماد قابض که مذکور شد استعمال نمایند مسیحی گوید که اگر نفث الدم از شق عرق بسبب برودت خارج از اعتدال باشد باید که فصد نکنند بلکه اشیای معتدل الحرارة مثل سنبل و دارچینی و مر و قسط و قشور کندر و زعفران و بادآورد و ریشه خطمی و قنطوریون کبیر و زراوند و مصطکی استعمال نمایند و اگر در ابتدا باشد ادویه مثل سنبل و سلیخه و دارچینی و قاقله بعضی از ادویه قابضه مانند مثل گل ارمنی و گل قبرسی و کهربا و شب یمانی بریان و جفت بلوط و اقاقیا و گل سرخ و گلنار و طباشیر و قرن ایل محرق بیخته با آب باران بدهند و آب آس و رب سفرجل و گلاب طباشیر و گل مختوم و ارمنی با آب باران خوردن نیز نافع است و هنگام خواب اقاقیا گل سرخ گلنار عصارهٔ لحیة التیس جفت بلوط قشار کندر مساوی سائیده سه درم با آب سماق بدهند صاحب کامل و جامع گویند که هرگاه نفث الدم بسبب جمیع اجزای صدر و ریه باشد یعنی که انشقاق آرد استعمال فصد سزاوار نیست لیکن اشیای معتدل الحراره مثل ادویه که در آن سنبل و کندر و مانند آن استعمال کنند و این دوا نافع است زعفران سنبل مصطکی مر مکی هر واحد دو درم دارچینی کندر ذکر اقاقیا عصارهٔ لحیة التیس گل سرخ گلنار شاخ گوزن سوخته هر یک سه درم جند بیدستر یکدرم زیره کرمانی قسط و بنه کهربا شیح ارمنی هر واحد چهار درم هر یک سائیده بشراب قابض یا آب گندنا سرشته بوزن یکمثقال اقراص سازند و بآب آلودینه یا آب برگ خرفه با شربت حب الآس بدهند و سماق و کاک و آب مورد و گلاب و آب زرشک بر سینه ضماد نمایند و روغن آس که در آن

قدری سپر مرو کنند رسوده آمیخته باشند بر سینه بمالند و گویند که قنطوریون آب جوشانیده صاف نموده نوشیدن سود مند ست و در ابتدا استعمال عصارهٔ
نعناع مخلوط با بعض ادویهٔ قابضه مسطوره نیز نافع بالجمله آنجا که سوء مزاج بارد مکشف سبب انشقاق رگ باشد در تعدیل کوشند باستعمال اشیاء گرم
و تر تا انساد مزاج زائل شود و بعده در قبض توجه نمایند باشیای مذکوره و تدابیر حار رطب در بحث سعال و ربو مفصل مذکور شد ثابت بن قره
گفته که علاج نفث الدم از برودت ادویهٔ سبخته است که در آنها اندکی قبض باشد و تناول لحوم لطیفه با حماض و از ادویهٔ نافعه دوای متخذ از کندر و گل سرخ
و چند بیدستر ست جرجانی می نویسد که اگر سبب بر آمدن خون ترقیدن رگی باشد بسبب حرکت سخت چون جستن و بانگ زدن و زخم آمدن یا ضربه بر سینه
اول ابتدا العلاج کلی نمایند بعدهٔ ادویهٔ قابضه مثل گل ارمنی و غیر آن بآب باران و شربت حب الآس یا شربت به دهند و این دوا نیز قابض ست گل مختوم
کهربا هر یک سه درم گل ارمنی دو درم شب یمانی زعفران هر واحد یک نیم درم شربت دو درم صبح و شام و برگ خرفه خائیدن و از ان قلیه ساختن نافع ست
و بدل آب آب باران دهند صمغ عربی و گل ارمنی در ان انداخته و از سخن گفتن باز دارند و ضماد قابض که مسطور شد بر سینه نهند و اگر سبب انشقاق
عرق ریح غلیظ باشد که در عروق محصور بود ابتدا بجذب ماده بسوی اسفل بمالیدن و بستن اطراف کنند بعدهٔ ادویهٔ کاسر ریاح و مصلح شقاق
مثل فلونیا و سنجرینا و حمرثا و تریاق کبیر تازه و ادویه که در علاج شقاق بسبب برد مفرط مذکور شد بدهند و قوابض استعمال نمایند

علاج نفث الدم از انفتاح عروق

شیخ می فرماید که درینجا ادویهٔ قابضه عفصه مع تغریه استعمال نمایند چنانچه در نوع سابق ادویهٔ محتاج الیه مغریه و ملحمه مع قبض اند و آن ادویه مثل گلنار و
پوست انار و سماق و عصارهٔ طراثیث و عصارهٔ عساليج کرم و بلوط و برگ عوسج و کهربا و اقاقیا و حضض و عصارهٔ گل سرخ و عصارهٔ عصی الراعی و شکاعی
و عصارهٔ حصرم و هوفسطیداس ست و گاه تقویت مینمایند این را و آنچه از ین میسازند شب یمانی و مازو و بسد و صبر و اسفنجین و از آنها ادویه مرکبه اقراص
میسازند و گاهی این ادویه را بآب خالص و یا در بعض عصارات جوشانیده آب آن می آشامند و گاه از آنها ضماد میسازند و بر سینه میگذارند و گاه مخلوط
مینمایند با آنها و جمع میکنند ادویهٔ نفث الدم مذکوره و ادویهٔ صدریه مثل کرفس و نانخواه و انیسون و سنبل و امثال برای رسانیدن قوای ادویهٔ نفث الدم
بسرعت بموضع علت پیش از انکسار آنها و زعفران بهتر از ین ادویه مذکور ست زیرا که آنرا خصوصیت ست با عضای نفس و آن نافذ میشود بسوی
آنها سریع تر از نفوذ این ادویه و گاه مخلوط مینمایند با آنها بعضی مخدرات نیز مثل پوست بیخ یبروج و خشخاش و بزر البنج و افیون و گاه مغریات
مانند صمغ و نشاسته و کتیرا و کوکب شاموش و طباشیر و بارتنگ و لعاب اسپغول و تخم او و عصارهٔ خرفه و لعاب بهدانه با آنها آمیزند صحیحی گوید
که هرگاه نفث الدم از کشادن افواه عروق در بعض آلات تنفس باشد فصد باسلیق کنند و در چند مرتبه اندک اندک خون بگیرند و وحشت و سکون و ترک کلام
لازم گیرند و اگر با نفث الدم سرفه نباشد قدری سرکه ممزوج بنوشند و اگر درینجا سعال باشد از سرکه و هر چه مهیج سرفه باشد حذر کنند و در تسکین سعال کتیرا
و صمغ عربی حیله کنند پس اگر نفث الدم منقطع نشود ادویهٔ قابضه مانع دم مثل گل ارمنی و گل مختوم و کهربا و شب یمانی بریان و عصارهٔ لحیة التیس و گلنار
و پوست انار و مازو و سماق و گل سرخ و اقاقیا و جفت بلوط و عصارهٔ قرظ و بسد و شاخ گوزن سوخته و شادنج و بارتنگ و عصارهٔ عصی الراعی استعمال
نمایند و این ادویه را اگر تپ و ورم در آلات جوف نباشد بشراب قابض بدهند و اگر تپ یا فلغمونی باشد با چیزی عفص مثل به و زعرور و امرود
و حب الآس و ثمر علیق و برگ عوسج و برگ انگور دهند و بنا بر تقلیل الکمیه و در کیفیت قابض ترجیح می باید صاحب کامل و جامع گویند اگر نفث الدم
از انفتاح عروق حادث گردد باید که نظر کنند اگر این از امتلای خون باشد فصد باسلیق کشایند و خون بحسب احتمال قوت بر آرند و اگر از امتلای اخلاط
دیگر باشد بدل فصد دوای مسهل مثل مطبوخ فواکه و خیار شنبر و هلیله زرد استعمال نمایند و قرص کهربا از یکدرم تا یک مثقال با نیم درم گل قبرسی بآب بارتنگ
یا آب خرفه که در ان قدری سماق مالیده باشند بدهند و یا گل قبرسی یکدرم کهربا و ریوند چینی هر واحد نیم درم صمغ عربی چهار دانگ باریک سائیده در آب سماق یا
آب بارتنگ یا آب عصی الراعی دهند و اگر درینجا سرفه شدید باشد قرص خشخاش باندکی کهربا و گل قبرسی همراه شربت عناب یا شربت خشخاش یا آب بارتنگ بدهند

و این قرص نیز نافع نفث الدم است گل قبرسی یا مختوم کهربا و عصارهٔ لحیة التیس و اقاقیا و شاخ گوزن سوخته و طباشیر هر واحد دو درم تخم خرفه کتیرا
صمغ عربی کشنیز بریان خشخاش هر واحد سه درم همه را باریک سائیده بلعاب اسپغول سرشته بوزن یکمثقال قرص سازند و یک قرص با آب بارتنگ و
آب خرفه و قدری شربت خشخاش بخورند و ایضاً کهربا و بسد و مروارید و شاخ گوزن سوخته و دوغ محرق و شادنج مغسول هر واحد سه درم کشنیز خشک
سماق نشاسته صمغ عربی گلنار گل سرخ تخم خرفه هر واحد پنج درم طباشیر اقاقیا عصارهٔ لحیة التیس هر واحد دو درم همه را باریک سائیده و بآب سماق یا
بآب منقوع گلنار و اگر سعال شدید باشد بلعاب اسپغول سرشته بوزن مثقال قرص سازند و آب خرفه و اگر سرفه شدید نباشد آب بارتنگ و آب سماق بدهند
و این سفوف نیز نفث الدم را سود مندست تخم خرفه صمغ عربی کتیرا کشنیز بریان گل ارمنی شاخ گوزن سوخته نشاسته بزر قطونا ی بریان هر واحد شش درم
گل قبرسی ده درم اقاقیا ریوند چینی هر واحد سه درم تخم حماض کهربا طباشیر هر واحد چهار درم سوای بزر قطونا همه را سائیده دو درم بمعجون بیاده تا الفنم
مذکوره و شربت خشخاش و عناب بخورند و بر سینه صندل و گلاب قیروطی معمول بگلاب و آب بارتنگ و آب عصی الراعی و آب برگ خرفه بروغن گل موم سفید
ضماد نمایند و غذا اگر تپ نباشد چوزهٔ مرغ یا دراج یا تیهو یا تذرو مطبوخ با آب سماق یا حصرم یا زرشک یا کشنیز خشک یا تهیه نان سمید یا جواری و مانند
آن دهند و یا عدسی معمول به نشاسته و خشخاش سوده با قدری شکر بدهند و از اشیای ترش و مالح و حریف پرهیز کنند و خفض و راحت و دعت و سکون
و در هوای صنبع بارده اختیار نمایند و از حمام احتراز کنند و از کلام قوی منع سازند و چون سعال عارض شود اندک اندک سیر خورند و در آب نوشیدن گل قبرسی
وارمنی و طباشیر انداز ند سعید صاحب مغنی گوید که علاج خروج خون از امتلا الفصد باسلیق و تعدیل طبع بشربت بنفشه و تقلیل غذا کنند و چون نفع نشد
شوربای جوزهٔ مرغ و آب سماق و کشنیز جز غذا سازند و گویند که اگر انفتاح عروق از حدت خون باشد باید که بزودی متوجه حبس آن گردند لکن بگذارند که قدری
خون بر آید و بعد از آن سرد کرده طبیعت مرطبه مانند ماء الشعیر و بزر قطونا و شیرهٔ تخم خیارین و مانند آن علاج نمایند ایلاقی و حبر جالی گویند که اگر سبب
نفث الدم کثرت خون در بدن باشد و بدان سبب رگی کشاده شود و ابتدا الفصد باسلیق نمایند و خون تمام یکی در دو سه روز بر آرند تا حفظ قوت مانده
بر ماء الشعیر که در آن عدس مقشر و عناب و سفرجل و حب الآس و زعرور و خرنوب شامی پخته باشند قناعت کنند و نان در آب سرد با نمزده بارد بالفعل
و القوه قرب کرده بخورند و عناب تر سود دارد و خائیدن برگ خرفه و آب او فرو بردن سخت سود مندست و بعد سه روز از فصد اگر قوت مساعد باشد
تلیین طبع بآب لبلاب کوفته افشرده با شکر یا بچهار درم بنفشه خشک سائیده بجلاب آمیخته نمایند و اگر مطبوخ ملین دهند جائز است و باید که مریض
راست بنشیند و حرکت کمتر کند و بر پهلو نخسپد تا اجزای سینه از هم نیفتد و موضع جراحت منضغط نشود و سرفه پیدا اگر دد و اگر با این سعال باشد پیشانی
بسرکه و گلاب غرغره کنند تا خون که در ریه منعقد شده باشد بر آید و اگر قدری ازین سرکه و گلاب نوشند روا باشد و اگر سرفه سخت باشد از سرکه پرهیز کنند
و تسکین سعال بلعابات و لعوقات و حبوب که در بحث سرفه مذکور شد باید کرد و ادویه که درین محتاج الیه اند قابض اند مثل گل شاموس و گل ارمنی و غیره
که در قول مسیحی گذشت مفرد یا مرکب بمقدار دهند و بصورت تپ یا شربت به یا حب الآس بدهند و اگر از گل مختوم و صمغ عربی و ازکی کافور حبها ساخته در دهن دارند
بهتر باشد و اگر تپ زائل شود و هنوز نفث الدم باقی باشد غذا پاچه حملان و بیضه نیم برشت و رشته که در روی عدس و حب الآس پخته باشند و دوغ گاو
و شیر گاو جوشانیده باید داد و شیر خام ضرر دارد و ماهی تازه خرد و گوشت تیهو و دراج و قطا موافق باشد زیرا که ازین گوشتها خون کمتر تولد کند و پوست انار
خاک کند به تازه و آرد جو گلنار گرد و آسیابرگ مورد و اطراف انگور خرنوب قسب همه را کوفته بپزند تا چون عصیده شود در روغن گل یا روغن مورد آمیخته بر سینه ضماد
نمایند و اگر سببش حدت خون باشد رعایت علاج کلی در فصد و جذب ماده بدلک و شد اطراف و حقنه نرم باید کرد و اگر حاجت تلیین طبع باشد بمسهل نرم
از بنفشه و پستان و خیار شنبر و ترنجبین و مانند آن بدهند و کشکاب با آب کدوی تر یا آب عنب الثعلب و سرطان پخته بدهند و لعاب اسپغول بجلاب خام بر شستند
و آب بارتنگ و آب عصی الراعی و آب خیار و شیرهٔ تخم خرفه با شکر و کذا شربت خشخاش و شربت بنفشه دهند و همه تدبیر چنان باید که تیزی خون زائل کند
و در رطوبت بیفزاید و این دوا سود دارد طباشیر گل سرخ گل ارمنی گل مختوم شادنج هر یک ده درم بسد کهربا مروارید اقاقیا عصارهٔ لحیة التیس نشاسته هر یک

پنج درم صمغ کتیرا هر یک شش درم خشخاش سفید تخم خرفه مقشر تخم خیارین شاخ گوزن سوخته برگ بارتنگ هر یک هفت درم رب السوس سه درم همه را کوفته بیخته صمغ
سه درم با آب باران بدهند و بعضی متاخرین می نویسند که اگر نفث الدم از کشادن رگی باشد رگ باسلیق زنند و بعده دفع خلط حار و تلیین مناسب کنند
انگاه تجویز اقراص و ضمادات که در علاج نفث الدم از انشقاق عروق گذشت با غذا فرکا قریب دارند و غذا کنند کباب سرطانی دهند و آنچه از امتلای خون
بود و لعوق ها و اقراص ایشان بکار برند تا آنکه نفث الدم خون بند و اجتناب از سرفه انگاه تا سه روز غذا کم دهند و صواب باشد و بعد از ان بقلیل آن نمایند
و تریاق بزرگ تازه در عرق ها که جهت نفث الدم بکار آید داده شود که اگر سبب نفث الدم کشادن رگ باشد
باید که رقیق بطور ... از سرفه ... و نرم سازد و با ولی قوت بکشاید ... جذب ماده بسوی اسفل
بالیدن اطراف و غیره است بعد از ان استعمال ادویه قابضه ... گرم نماید چون ... زیره بریان و پودینه کوهی
جند بیدستر و فلقلمونیا زعفران ... تریاق ... رومی و فارسی اندک ... رطوبات ...
... کنند ... زیره بریان ... کتیرا ... گلنار ...
نارد و دراج ... بریان و مانند آن ... نفع ...

علاج نفث الدم از تاکل عروق

راقم گوید که علاج این نوع قریب بعلاج سل است و نفع فصد درین باب بتجربه رسیده و این قرص حکیم نافع خان نفث الدم و قی الدم و سل را نیز نافع مجرب است
... رب السوس اقاقیا ... شاخ گوزن سوخته دم الاخوین ... خشخاش بریان هر یک دو درم ... لاکی
کشنیز خشک ... حب الآس بریان هر یک چهار درم ... صمغ عربی کتیرا ... تخم خرفه ... گلنار ... هر یک سه درم کندر کافور
... شیره تخم خرفه بریان ... شیره حب الآس بریان شش ماشه
رب ... شیره ... اصل السوس ... شیره تخم ... شربت نیلوفر
... شربت نیلوفر
داخل کرده معمول است و اگر با خون ... شیره مغز تخم ... لعاب ... شربت نیلوفر
بارتنگ ... دم الاخوین کهربا ... هر یک ... سوده اول بخورند بالایش شیره تخم ...
شیره دانه ... هر یک چهار ماشه ... زعفران هر یک ... سوده بالایش آب برگ بارتنگ ... نبات ... دهند
... سوده ... قرص معمول ... ماء الشعیر و ماء القرع ...
و عرق ... شیره تخم خرفه شیره خطمی شیره ... شیره ... دم الاخوین کتیرا کهربا ...
... سوده ... و اگر ... بنا بر ضعف محسوس شود ... حرارت ... رقیق ...
و ماء اللحم با عرق صندل عرق کیوره هر یک ... تولہ شربت لیمون شیرین ... سوده ... و اگر گرمی شود عرق کافور افزایند و برای سرفه
صمغ عربی سوده ... قرص معمول و عرق ... کافوری دهند ... طباشیر الایچی خرد سوده ... و اگر با نفث الدم
اسهال عارض شود ... طباشیر کافوری چهار ماشه سوده ... بالایش شیره ... خرفه بریان هر یک شش ماشه شیره دانه
... نبات ... بارتنگ شش ماشه ... شیره ... حب الآس پنج ماشه شیره تخم ... چهار ماشه ... طباشیر سوده ... بنوشند
ساده شش ماشه ... بالایش شیره ... خرفه شربت ... بارتنگ چهار ماشه دانه ... سه ماشه سوده ...
افزایند و شیخ می فرماید که علاج ... والتحام ... مزاج و این حاصل نمیشود مگر در مدت طویل که در ان ...

صلب یا متعفن گردد ولیکن لیسیاست که نفع می بخشد اینکه نگذارند که تا کل استحکام یابد نفس خلط حار و لیسیار باشد که استعمال سنا از جلادات غلیظه اغتسال حب غاریقون نمایند و اگر حاجت بفرط تقویت این افتد قوی کنند و حیله در تسکین و تخدیر سعال بدوا البزور نمایند که ازان امید نفع عظیم است و بالجمله آن تنقیه و استفراغ و نضج و عبر النفس و تنادل اغذیه جیده الکیموس و آنچه برای اکال بیاشامند لبان و مرود بارتنگ و تخم خرفه و ریشه خطمی است و قرص کهربا که دران نیم جزو افیون زیاده کنند و ادویه که بولس و در کتاش نحو دباین عبارت ذکر کرده که ایضاً منتفع میشوند بدوالی که از کوکب شاموش و حجر اطرون و گل مختوم مساوی بگیرند و بقدر دو ملعقه بعصاره بارتنگ سه اوقیه نوشند و یا بگیرند از گل مختوم دو وقیه و از کوکب شاموس اوقیه و از لشاسته اوقیه و از انزروت نصف اوقیه سوده آمیخته بقدر ملعقه با بیکه دران خرما بقدر سه اوقیه جوشانیده باشند بخورند و آب و سرکه بارد و آبیکه دران قسب ... یا به یا امرود یا اطراف کرم و مانند آن پخته باشند تجرع کنند و غذای آنها اگر قوت در روز سوم ضعیف گردد و بهار شول مع شی با ... روز دوم و سوم دهند و اگر قوت قوی باشد غذا در روز چهارم نان مغسول بچیزی از میاه مثل آب انار یا آب حب الآس یا رب حصرم و یا اسفناخ بیه بسازند و یا بگیرند چیزی از انواع طبیخ متخذ بشیر مع قدری از اشیای قابضه و بگیرند از لبلاب قرنفل یا قنطوریون یا بارتنگ و گاهی این اشیا مطبوخ در شیر و سرکه اخذ میکنند و از فواکه سیب و به و امرود و دو قسم ... و انار و خرنوب شامی مناسب است و اگر تپ نباشد قدری از شراب ... بیاشامند و اگر تپ عارض شود ... از اشربه متخذه از این فواکه مذکوره و آب سیب که با پوست ... از کوفته بگیرند نوشند و ادویه نافعه که در آنها شادنج و دم الاخوین و کهربا و سندروس و گل مختوم و قاقیا و نرم معدنی و بیخ انجبار و امثال آنها از ادویه مفرده و ادویه مفتی و مغری و منبت لحم باشد صاحب ملکی گوید که چون نفث الدم بسبب تاکل عروق صدر و ریه از قبیل نزلات حاده باشد که از دماغ بسوی آنها منحدر گردد فصد باسلیق از دست چپ بگیرند برای جذب ماده از صدر و از دست راست قیفال برای جذب ماده از دماغ و تقلیل انحدار نزله از ان و بقدر احتمال قوت خون اندک اندک بر آرند و تنقیه دماغ بشرب دواء مسهل خلط حاد مثل مطبوخ مقوی بقدری صبر به سبب السوس سرشته نمایند و یا معجون خیار شنبر و بنفشه و بعد تنقیه لینه بعمل آرند و ایضاً قرص کهربا یا قرص خشخاش با آب بارتنگ و آب عصی الراعی یا آب خرفه دهند و ماء الشعیر که دران سرطانات نهری پخته باشند با ندکی گل قبرسی و طباشیر و صمغ عربی بنوشند و خرفه بخورند و این قرص نیز کهربا نافع است اقاقیا زعفران کهربا بسد و دم الاخوین عصاره لحیة التیس طباشیر هر واحد سه درم گل سرخ کشنیز خشک تخم خرفه هریک پنج درم گل قبرسی صمغ عربی نشاسته کتیرا شادنج هر واحد یکدرم همه را باریک سائیده با آب بارتنگ قرص سازند بوزن مثقال تا دو درم و ایضاً بگیرند گل قبرسی شادنج طباشیر یکدرم چهار درم مروارید کهربا بسد شاخ گوزن سوخته تخم خشخاش تخم حماض تخم بارتنگ یکدرم سه درم اقاقیا عصاره لحیة التیس یکدرم دو درم جمله را باریک سائیده با آب بارتنگ یا لعاب اسپغول بوزن یکدرم تا یک مثقال قرص سازند و با نیم درم گل قبرسی و عصارات مذکوره بخورند و معذلک لعوق خشخاش معمول ... او که دران مازو و گلنار و عصاره لحیة التیس ... افتد و در علاج سرفه نزلی ... شدید بدهند و این قرص نیز نافع است بگیرند اقاقیا دو درم گل سرخ چهار درم ثمر انار دشتی چهار درم صمغ عربی کتیرا هر واحد یکدرم همه را باریک سائیده با آب باران قرص سازند هر قرص بوزن یک مثقال و غذا اگر تپ نباشد از گوشت دراج و کبک و تیهو مطبوخ بسماق یا حصرم یا زرشک خرفه و حماض و کشنیز تر و خشک بروغن بادام بدهند و لسفرجل و سیب و امرود تلطیف نمایند مگر آنکه سرفه شدید باشد که درین هنگام از فواکه قابضه و حموضات اجتناب نمایند و خشخاش با ندک شکر و عناب بدهند ایلاقی گوید که اگر خروج دم از انفتاح عرق نباشد لیکن حدت خون بدان حد رسد که رگها را بشقد و متاکل سازد و خون جاری گردد و این مشکل است و علاج بدشواری پذیرد ابتدا بفصد نمایند و تنقیه بدن از خلط حاد بمسهل و حقنه نرم کنند و بتعدیل مزاج و تدبیر مرطب و تسکین سرفه بالعیه و حبوب و لعوقات مذکوره پردازند و اقراص کوکب و دراینجا نافع است و درادویه این نوع سندروس و شادنج و دم الاخوین و کهربا و گل ارمنی بیشتر استعمال نمایند یحیی گوید که اگر نفث الدم از اکال باشد و این از خلط صفراوی بود باید که دوائیکه باودیه مبرد و مسکنه حدت صفرا نمایند بعد فصد باسلیق اگر مانعی نباشد و تلیین طبیعت بمسهل خفیف نمایند مثلاً آلو بخارا و عناب و بنفشه و سپستان جوشانیده و صاف نموده مغز خیار شنبر ترنجبین مالیده باز صاف کرده روغن بادام داخل کرده بدهند و اگر قوت قوی باشد هلیله زرد در مطبوخ داخل نمایند یا آب لبلاب با شکر بیاشامند ...

نافع بود و بعد از ین ماء الشعیر که دران قطعه کدوی شیرین پخته باشند دهند و ماء الشعیر مطبوخ با سرطان نهری یا در ماء القرع عوض آب خالص تیز نافع بعده ادویه
قابضه قاطع دم مثل بارتنگ و کهربا و گل ارمنی با آب لبلاب طلیه دهند که در قطع هر قسم نفث الدم نفع میکند و ایضاً نوشیدن آب بیخ قصب رطب بقدر یک اوقیه
با یکدرم گل مختوم دیک تا کشانیز یا ریگ سوده بقدر دو سه دانگ یا زیاده تا یک مثقال حسب حاجت با آب لبلاب طلیعی عصی الراعی یا آب بارتنگ نفث الدم
کثیر را منع نماید و قیرطی متخذ از موم مصفی و روغن گل مشروب با آب عصی الراعی و آب خیار یا آب قصب بر سینه گذارند صاحب مغنی می نویسد که اگر آمدن خون از تاکل حادث
از فضلات حاده باشد علاج او بفصد و شربت ماء الشعیر بسرطانات نهری پخته و شرب لعاب با گل مختوم و غذا کدو یا ماش و زرده خاگینه مرغ یا ماهی صغیر نیم رست

علاج نفث الدم از صدر

باضمده و ادویه حابس دم که در آنها جوهر لطیف باشد بلا شبه اند و یا ادویه لطیف الجوهر مثل زعفران و سنبل و انیسون و نانخواه و مانند آن مخلوط سازند علاج نمایند تا قوت ادویه
حابسه بصدر برسد و آب بادروج تنها جامع میان هر دو امر ست و اگر تقویت معده و قلب نیز مطلوب باشد بیخ انجبار کهربا مصطکی سوده بدوا ء المسک
یا در شربت همراه گل خطمی بعرق عنب الثعلب جوشانیده بنات و اخلکرده بالنگو پاشیده دهند صاحب کامل گوید که هرگاه نفث الدم از سینه و صدر
باشد فصد باسلیق کنند و بسکون و دعت و قلت کلام امر کنند و ادویه قابضه و مغریه و منع تا اشیای قابضه بآلات تنفس که بالطبع الملس اند ضرر نکنند مسیحی
گوید که اگر انفجار دم از آلات تنفس باشد باید که تغذیه صدر باضمده قابضه نمایند مثل ضماد متخذ از پوست انار و تراب کندر و مازو و قسب و آرد جو و گلنار
و گل شاموس و غبار آسیا و برگ جابلیق و برگ سفرجل و اطراف آس و امرود و برگ آن برگ انگور و بر سر آب گرم ریزند و بعد از ان روغن قابض مثل روغن
سفرجل و روغن آس و روغن گل و روغن طلع و روغن درخت مصطکی بمالند پس اگر سبب خون باشد فصد کنند و خون بقدر مقدار اندک بگیرند
و تبرید و ترطیب بتدبیر بنماید مثل ماء الشعیر و ماء القرع و اسپغول و مغز خیار بعده ادویه مسکنه مغریه مخلوط با قابضه که آن گل ارمنی و لبسد و گل مختوم و کهربا
و صمغ و کثیرا و نشاسته بریان نموده بعض اشربه قابضه استعمال نمایند و یا بگیرند اقاقیا و گلنار و کثیرا و صمغ عربی و سائیده با آب سرد بخورند بعضی گویند
که بعد فصد باسلیق قرص نفث الدم بخورند و ایضاً بر سینه طلا نمایند حسب حاوی و کامل گویند که اگر سبب نفث الدم از سینه خارج مثل ضرب
و سقطه باشد که بر سینه و اعضای تنفس رسد بعد فصد باسلیق قرص کهربا یک مثقال و گل قبرسی و عصاره لحیة التیس و نشاسته و صمغ عربی و کثیرا هر واحد
نیم درم با آب خرفه بریان و آب سماق یا آب عصی الراعی با لعاب اسپغول بدهند و بر موضع ضرب اقاقیا و ماش و مغاث و صندل سفید و گل ارمنی و مرکی و صبر
مساوی با آب مورد ضماد نمایند و بر بعض امر کنند که آواز قوت و کلام بسیار نکنند و تنفس شدید نه نماید

علاج نفث الدم از حنجره و قصبه ریه

و این بیو اسطه و قوع جراحت یا بریدن اعضا بسبب قروح ضربه و سقطه بر سینه و مقدم گردن یا سرفه بسبب نزله تو یه باقی شدید یا نزله غلیظ یا غضب مفرط
و مانند آن که موجب انصداع و انقطاع عروق حنجره و قصبه گردد اکثر عارض میشود و ادویه قابضه غرغره کنند و حب نفث الدم در دهن گیرند باشد که بفصد
حاجت آید و جراحت قصبه العلاج ست مگر آنکه در غشای داخلی او باشد فقط بعضی متاخرین می نویسند که اگر خون از حنجره و مری و حلق آید بعد از فصد و حجامت ساقین
و بستن اطراف قرص کهربا یا قرص لبسد یا قرص خشخاش یا قرص کحل سه ماشه بشربت خشخاش یا انجبار و یا شربت آس تولہ آمیخته بلیسانند و بالاتش شیره حب الآس
بارتنگ و خشخاش هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در عرقیات بارتنگ و گاوزبان هر یک دو توله بر آورده شربت انجبار سه توله
داخل کرده صمغ عربی تخم ریحان کدام چهار ماشه پاشیده بنوشند و زهر مهره خطائی دو ماشه و جواهر مهره یک ماشه با دوغ گاو بدهند که نافع ست و عصاره
لحیة التیس کهربا و لبسد و لیشب سبز هر یک یک ماشه در شربت حب الآس دو توله با دوغ یک پیاله دهند و غذا زردی بیضه نیمبرشت و کله پاچه بز و گوشت بزغاله
که دران برگ خرفه و خبه و اسفاناخ هندی و رومی و کشنیز سبز و خرفه و تقله یمانی افتاده باشد با نان تنک یا برنج دهند و باین بقولات با دال نخود ماش
دیا عدس سه مقشر پخته بدهند و نانخواه بالتحول زرگوره بالخاصیت حابس نفث الدم ست کذا فی اختیارات و مختار ابن هبل و اگر از قصبه ریه آید بعد فصد صافن

در اسلیق و حجامت ساقین یا فصد سر و ضماد قابض از اقاقیا گلنار صمغ گل ارمنی کثیرا حضض صندل سفید شیاف مامیثا هر یک چهار ماشه در گلاب سوده ضماد کنند و گل مختوم و ارمنی و قرص عصاره لحیة التیس دم الاخوین هر یک ماشه سوده بشربت مورد و ورق نقره سرشته بخورند بالایش شیره خشخاش و خرفه و اصل السوس و لعاب بهدانه و گاوزبان در عرق بارتنگ و بیدمشک برآورده شربت انجبار آمیخته تخم بارتنگ و فرنجمشک پاشیده بنوشند یا دم الاخوین شاخ گوزن سوخته طباشیر اسبغول و شربت خشخاش همراه بیخ انجبار و تخم مورد و لعاب بهدانه و گاوزبان و شیره بارتنگ و خشخاش و اصل السوس در عرقیات برآورده شربت خشخاش دهند و مذکوره دهند غذا آش جو با شربت خشخاش و نیلوفر دهند و هرگاه خون آمدن کم شود سفوفات مناسبه حابسه با عرق کافور دهند مسیحی گوید که هرگاه خون بتنخع و تنحنح برآید در آن خطر نیست و باید که رب آبشه مانند آن که در خناق مذکور شد غرغره کنند و تلطیف تدبیر نمایند

علاج نفث الدم از لهاة و کام

و این اکثر از سر نازل شود و بصورت ظهور آثار امتلا و غلبه خون فصد سر نمایند و بر فقره حجامت کنند و الا تبریدی که در رعاف گذشت بدهند و با عناب گل نیلوفر بهدانه بعرق شاهتره ده توله جوشانیده صاف نموده شیره کاهو شربت نیلوفر داخل کرده بدهند که برای نفث الدم واهی نافعست ایضا [illegible] خاکستر خرمهره زرد و سنجرین برای منع خون [illegible] مجربات بکرده حکیم [illegible] اسپغول [illegible] پوست انار و عصاره لحیة التیس برگ مورد و بر لوبیا قابضه چون ربوب غوره و زعرور و رب توت و مانند آن [illegible] قابض که در رعاف مذکور شد یا سرکه بر تارک سر و پیشانی طلا نمایند و بعد غرغره با آب بهی و آب سماق و آب عصی الراعی و آب بارتنگ که دران گل فارسی و گل ارمنی حل کرده باشند نیز مفید بود و بقلت کلام و صیاح امر کنند و غذا زرده بیضه [illegible] متاخرین [illegible] نویسند که نفث الدم اگر از دماغ بود بعد از فصد سر و تبرید از لعاب بهدانه چهار ماشه و اسپغول شش ماشه و شیره بیخ انجبار و تخم خرفه هر یک چهار ماشه و شیره تخم کاهو شش ماشه و غیر آن بعنوان ترکیب شربت نیلوفر و عناب و حب الآس هر کدام ازینها مناسب باشد داخل کرده صمغ عربی کثیرا دم الاخوین کهربا شمعی هر یک دو ماشه سوده پاشیده بنوشند و عرق بارتنگ سبز در وقت ده توله در تبرید بدهند [illegible] نیز مفید است و اگر نزلی باشد در تبرید مذکور شیره خشخاش و شربت آن و دیاقوذا زیاده کنند و کافور [illegible] صاحب اقتباس گوید که اگر خون از دماغ آید با نزله و گرانی سر باشد صمغ عربی کثیرا طباشیر کهربا دم الاخوین سوده و شیره خشخاش نیم توله آمیخته ورق نقره یکعدد پیچیده بخورند بالایش شیره تخم خشخاش و خرفه هر یک نه ماشه شیره ریشه انجبار چهار ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت [illegible] سه توله تخم فرنجمشک سه ماشه بنوشند و اطلیه و غرغره نزله بکار برند

علاج نفث الدم از لثه و اجزای او

مثل لثه چیزهای قابض مثل مورد و گلنار و مازو [illegible] مضمضه کنند و ایضا [illegible] اصل السوس کشنیز خشک در آب پاشیده مضمضه کردن نیز مفید است و اگر درین موضع قرحه تازه بود بکنند و دم الاخوین باریک سائیده بران گذارند تا خشک شود و سیلان خون منقطع گردد و هر چه در باب لثه و اسنان مسطور شد بکار برند

علاج نفث الدم از تعلق علق

در معالجه او مبادرت نمایند زیرا که زلو اکثر در ثقبه که بسوی دماغ است صعود میکند و در غشای مستبطن دماغ متعلق میگردد و ورم دماغ پیدا می نماید و اکثر اصل لهاة تعلق میگیرد و مؤدی بورم لهاة و نزول او میگردد و تدبیرش آنست که کبیر خود سرکه بندد و دران قدری نوشادر حل کرده غرغره نمایند فتیلها بدان آلوده در منخرین گذارند تا رائحه آن بدماغ رسد و علق را از قریب منع کند و هرگاه سرکه و نوشادر بزلو رسد به موضع که باشد فی الفور بمیرد و ناخواه سوده چون بعلق رسد جدا میگردد و [illegible] موضعی که دران متعلق باشد [illegible] که ممکن باشد با آلات انتزاع کنند و اکثر اهل بصره و سکان سواحل را زلو متعلق میگردد و علاج [illegible] بلیله و پوست انار و مازو مضمضه با سرکه می نمایند و زلو فی الحال ساقط میشود و اگر زلو بنظر در آید محاذی آفتاب دهن مریض کشاده بمنقاش گرفته برآرند و بعده بسرکه و روغن گل غرغره کنند و از فواید [illegible] مضمضه [illegible] هلاک میشود و باقی تدبیر تعلق علق مفصل در امراض حلق مسطور شده

علاج نفث الدم از رشح ورم

فصد باسلیق کنند صبح و رگ صافن یا ابطی یا عرق النسا وقت شام زنند ولیکن فصد باریک کشایند بہر امالۂ خون باسفل و بقای قوت بعدہ بعلاج عضو موف
کوشند بالجملہ بعد فصد و استفراغ بانضاج پردازند تا دفع مادہ باقی از موضعی که در آنها بقای او خوف دارد در طبیعت سہل باشد و درینجا بقواعد اصل علاج نمایند
که بسبب حبس مادہ آفت عظیم می آرد و بالکلیہ واجب است که بعلاج ذات الریہ از نضج مادہ و تنقیہ عضو علاج کنند و آینکہ در نفث الدم با درد کتف و پہلو که بسبب انصباب
نزلہ بر جنب باشد فصد باسلیق بقاعدۂ ذات الجنب از طرف موافق یا مخالف بگیرند و بیخ انجبار خطمی خبازی اصل السوس ہر یک چہار ماشہ بہدانہ سہ ماشہ
سپستان پانزدہ دانہ در آب گرم شب تر کردہ صبح مالیدہ صاف کردہ شیرۂ خرفہ ہفت ماشہ در عرق عنب الثعلب عرق شاہترہ عرق گاوزبان ہر یک چہار تولہ
برآوردہ شربت بنفشہ دو تولہ داخل کردہ با تخم بارتنگ چہار ماشہ پاشیدہ بدہند و بجہت آخر روز سنگ جراحت سندروس کہربا اسودہ تخم کرۂ خشخاش سرشتہ بالایش
لعاب بہدانہ سہ ماشہ عرق بات دو تولہ شربت نیلوفر دو تولہ بارتنگ چہار ماشہ پاشیدہ دہند و ایضا برای نفث الدم بعد ذات الجنب و اسہال قرص کہربا گل گاوزبان
تخم بادرنجبویہ خرفہ بارتنگ اول خوردہ بالایش لعاب بہدانہ شیرۂ خطمی در عرق شاہترہ عرق گاوزبان عرق نیلوفر برآوردہ شربت نیلوفر شربت خشخاش
داخل کردہ بنوشند و قرص طباشیر سودہ ضماد نمایند.

علاج نفث الدم از مری و معدہ و کبد و طحال

و این کمتر سودہ می بسیل و ہلاک می گرداند با امراض دیگر سوی می باشد مگر آنکہ از عضو دیگر و معدہ یا از جراحت در مری باشد که آن بسیار خطرناک است علامتش مفصل در قی الدم
در امراض معدہ مذکور گردد و آنچه اول فصد باسلیق و یا ابطی کشایند. ولیکن اصلہ سہ چہار روز و نزد اہل علم در کبدی از دست راست و در طحالی از دست چپ زنند و اضعدہ قابض
بادہ اکثر بر آرند و قرص شکم بہت ماشہ و شربت خشخاش یک تولہ آمیختہ یا شیرۂ تخم خرفہ خشخاش و خیارین ہر یک سہ ماشہ لعاب گاوزبان ہفت ماشہ بہدانہ سہ ماشہ و گلاب
و عرق بہار و گاوزبان و بید سادہ ہر یک پنج تولہ برآوردہ شربت حب الآس و انجبار ہر یک دو تولہ داخل کردہ با تخم بارتنگ ماشہ پاشیدہ بدہند و غذا شیر برنج
و یا فعلیہ ... با اسفاناخ و خرفہ و کشنیز سبز کہ نیم پختہ یا ماش مقشر و الوی باشد و اگر بانیا ... نشود و بہدانہ و بارتنگ بریان کردہ با قند
ہمہ ... کوبیدہ شیرۂ کشنیز و بہ ... بریان کنند صبح اصفا و حب الآس ... ماشہ و گلنار ... ہمہ و سپند گذارند و اطراف را ببندند
دا بعد و سیاعت کشادہ و لکن ... نمایند و ایضا گل ارمنی دم الاخوین ... کتیرا ہر یک ... اقیدون کافور ہر یک دو سرخ سائیدہ ہمراہ شیرۂ بیخ انجبار
شیرۂ عناب و عرق ... برآوردہ ... بارتنگ ... داخل کردہ ... و بعد ازان کافور و قوت ... سازند و لعاب گاوزبان شیرۂ اصل السوس اضافہ کنند
و لہا شیرۂ ... صندل ... سائیدہ ... ضماد ... نمایند صاحب کامل گوید کہ ہر گاہ نفث الدم از مری و معدہ باشد فصد اکحل کشایند و قرص
کہربا بالمثقال یا نیم درم گل ... و قیرس ... در آب بارتنگ ... کہ در آن سماق اندکی مالیدہ باشند یا عصارۂ برگ گل سرخ بدہند و یا قرص گلنار با آب
سماق و گلاب و یا آب لیمو یا انگور ... ترش ... بر فوق سعتر ... گل سرخ سماق گلنار صندل سفید ہر واحد چہار درم کندر تخم حماض ہر یک سہ درم
... ہر یک نیم ... اقاقیا ... با عصارۂ لحیۃ التیس ... ہر یک دو درم با ... سائیدہ و در گلاب کہ در ان سماق مالیدہ باشند
سرشتہ ... قرص سازند و گلاب ... آب ... گرم یا آب بارتنگ ... و خرفہ بجوزند و بر معدہ صندل سفید گل سرخ ہر یک
پنج درم ... اقاقیا ہر یک دو درم ... سودہ بگلاب و سرکہ اندکی سرشتہ ... نمایند و غذا مزورۂ بقلہ حماض و آبخورہ و زرشک
و مانند آن و ... گوید کہ بہترین علاجہا در قطع آن اینست کہ بگیرند تفاحی تلخ و آن ... شود و شیرین بسیار بگیرند و قطع کنند و یک کف برگ
بارتنگ و یک کف لحیۃ التیس و بجوشانند تا بجملہ مہرا شود و صاف نمودہ آبش بگیرند ... ادویہ ... بران این سفوف سہ درم اندازند بگیرند کہربا
عصارۂ لحیۃ التیس اقاقیا گل ارمنی و قیرس و گل مختوم ہر یک دو درم ... یک نیم درم ... و دو ثلث درم ثمر انار دشتی یک نیم درم گل سرخ
نشاستہ تخم بارتنگ ہر واحد سہ درم باریک بسایند و اگر از عضو دیگر ... در معدہ باشد بگیرند ... گل خالص و ازان سوم بروغن بسایند بعدہ نشاستہ
بریان و ازان آمیزند و ہر روز ناہار قدری بخورند و غذای او آب ... کہ در ان قدری ... کابلی ... و اگر نیابند ... داخل کردہ بسازند و چیزی کہ در ... ہضم او

معدہ را تکلیف باشد بخورند و هر گاه مزاج حدت پذیرد بماء الشعیر تسکین نمایند و در مرہم روغن مذکور قدری گل مختوم داخل کرده بونڈ آمیخته هر صبح بخورند و در جملہ مواد را بسوی اسفل مائل سازند و بوضع محاجم بر ساقین و شرط او و بستن آن و فصد صافن یا بابض جذب نمایند که اگر خون از امالہ ماده و جذب او بخلاف جهت منقطع میشود و یحیی گوید که اگر خون لیتی خارج شود و دران خطر کثیر نیست باید که فصد کنند و قوابض مثل سماق و حصرم و ریباس و انار دانه که در ان سفرجل انداخته باشند و شربت انار و به و سیب بخورانند و گل ارمنی و صمغ عربی و انجبار و دم الاخوین و کهربا مجموع سه درم بربّ سفرجل بدهند صاحب مغنی می نویسد که علاج دم خارج از مری و معده بفصد قیفال یا اکحل و خوردن قرص گلنار بآب بارتنگ و نوشیدن آب به و سیب نمایند و میان کتفین بصندل و گلاب ضماد کنند و غذا مزوره سماق دهند و از صیاح و کلام حذر کنند گویند که تضمید معده بضمادات قابضه مقویه نمایند و حقنه بنا بر جذب ماده بخلاف جهت نیز نافع ست و غذا اگر حرارت باشد بر مزورات اقتصار کنند و الا مزوره زرشک یا سماق و حصرم و مثل حماض یا خرفه بدهند و اگر در ان پاچه بپزند سود دارد و باید که با اغذیه آنها صمغ و کهربا بپاشند شیخ و جرجانی گویند که اگر نفث الدم بسبب صدمه جگر باشد اول علاج کل نمایند بعده این سفوف ریوند چینی ده جزو لاک مغسول گل ارمنی هر یک پنج جزو کوفته بیخته یک نیم درم بدهند و باقی علاج از امراض کبد باید جست (انتها) و اگر ترسند که در نفث الدم خون در سینه منجمد گردد در ابتدا که خون برآمدن آغاز کند سرکه بآب ممزوج کرده بنوشند اگر سعال شدید نباشد و اگر چوب انجیر بسوزند خاکستر او در آب آمیزند و آن آب با حاشا بدهند خون منجمد برآرد و همچنین با عسل و ریتیانج سود مند بود و اگر نیم درم و نیم کرم لقدری آب گندنا دیا طعنجبین و شهد نیز نافع و یا از حلبه مطبوخ دو درم زراوند مدحرج سه درم روغن سوسن یکدرم فلفل یکدرم بزنجج بیکدرم گل سرخ دو درم قرص ساخته در سایه خشک کرده بآب بادیان و کرفس بدهند و ایضا پنیر مایه خرگوش بآب مفید ست و جالینوس گوید که چون خون و شیر در معده یا امعا یا در صدر یا مثانه و غیره منجمد گردد ردی ست خصوصا در صدر و دلالت میکند بران غشی و تغیر رنگ و صغر نبض و تواتر او و استرخای اطراف و خناق و ضیق النفس و النفخه جدی آنرا میکداد و دلیقی یا اسهال خارج میکند و بنا فوق گفته که بهترین ادویه که خون جامد را حل کند وسائل راجس نماید تریاق گل مختوم ست و اگر بسبب فشو د مغز قرطم بآب گرم بدهند که درین باب خوب ست و کذا سرکه و آب مطبوخ انجیر و خرد ل یک جلنبث وخربق و باقی تدابیر خون منجمد در امراض معده در بحث تجبن خون خواهد آمد و گویند که چون خون منقطع گردد کله و پاچه بخورند و بحمام روند و از شراب قوی و غضب و جماع پرهیز کنند

ذات الریہ

و آن نزد اکثر اطبا ورم حار ست که در ریه عارض شود و ورم حار بمذهب شیخ الرئیس آنست که از ماده حار بالذات و در جوهر خود مثل خون و صفرا و یا از ماده حار بالعرض بسبب عفونت و ملوحت مثل البلغم متعفن بشور و سودای متعفن حادث شود و اورام بارده بلغمی و سوداوی که دران عفونت و سخونت نباشد آنرا در عرف اطبا ذات الریه نمیگویند و لهذا ورم رخو و صلب را بعد ذات الریه علیحده ذکر میکنند و ذات الریه بقول شیخ گاه ابتدا افتد و گاه تابع نزول نوازل از سر بسوی ریه باشد و یا ماده خناق بر شش ریزد و آنرا اس کنند و بذات الریه منحل گردد و یا ذات الجنب منتقل بذات الریه شود و امثال این تا روز هفتم قتل میکند در اکثر و اگر طبیعت بر نفس ماده قوی شود اکثر آن منجر بسل گردد و ذات الریه از هر خلط حادث میشود ولیکن اکثر از بلغم شور عفن می افتد چنانچه بیشتر ذات الجنب صفراوی است و گاهی از خون حادث میگردد و گاهی از جنس حمره باشد و این را اکثر قتال ست و بعضے گویند که اکثر از نزله می افتد و از صفرای خالص بهم نمیرسد مگر آنکه مخلوط بخون گردد و صاحب کامل گوید لیباست که حدوث او از ماده دموی یا صفراوی باشد که بسوی ریه ریزد و گاه بسبب نزله بود که از سر فرود آید و گاهی بسبب فجه ذات الجنب دانرا آلن از امراض عند انتقال ماده بسوی ریه بجهت مجاورت افتد و ابن جزله در تقویم الابدان گفته که ذات الریه از ماده حار در جوهر خود می افتد و صاحب غنی گوید که آن ورم از خون ست و صاحب مغنی گوید که سببش یا ماده دموی خالص یا مخلوط بصفرا ست و ابن زهر صاحب کتاب تیسیر نیز از حدوث او بسبب صفرا و بلغم خالص انکار دارد و طبری گفته که ذات الریه پنج نوع ست و تفصیل او در آخر این فصل مسطور گردد و ابن بیطار می نویسد که آشامیدن میاه راکده بالنجا... گاه باعث ذات الریه میگردد بالجمله ذات الریه مرضی ست صعب و با کثر امراض سوی میگردد و از روز سوم تا هفتم میکشد زیرا که از امراض حاده ست و اگر تا آن ادعا یا انتقال یا غیر آن باشد علامات آنها در روز هفتم ظاهر میشوند بهر آنکه روز بحران جید قوی ست در روز ششم اولی لفساد و هلاک ست زیرا که یوم بحران

سردی ست و ماده ذات الریه گاه بتحلیل دفع شود و گاه ریم کند و گاه صلب گردد و بیشتر بخراجات مفاصل رجلین و ابهامین منتقل گردد و گاه بدماغ میل کند و قرانیطس منتقل شود و این ردی ست و گاه بذات الجنب منتقل گردد و این اسلم ست لیکن قلیل و نادر باشد و گاه ماده او بجانب دل میل کند و خفقان و غشی آرد و گاه عقب او در موخر بازو و ساعد از جانب النسی تا انگشتان خنصر عارض گردد و نفع حدوث عارض در ذات الریه کمتر از نفع او در ذات الجنب ست علامات

کلی ذات الریه تپ حاد و دائم ست نوائب مختلف و عطش و سعال و ضیق النفس شدید و حرارت مفرط انفس و ثقل و تمدد در مقدم سینه و وجع ممتد از قعر صدر تا ناحیه استخوانهای سینه و پشت و گاه درد میان هر دو کتف و گاه ضربان زیر کتف یا چنبر گردن یا پستان یا در هر سه محل دائم یا وقت سرفه محسوس شود و احتمال خواب بر پهلو و شکم نکند الا بر پشت و زبان اول سرخ بود بعده در آخر سیاه گردد و بران رطوبت غلیظ لزج ملتزق باشد که اگر از دست لمس کنند بچسپد و باغلظ بود و لهذا بر صاحب ذات الریه کلام دشوار بود و بسا است که در تمدد و امتلا تمام وجه مشابه کب باشد و در وجه تلهب و بخار دریابد و در سرخی و انتفاخ بود و گاهی سرخی چنان اشتداد نماید که گویا رخسار را بچیزی سرخ رنگ کرده اند و خاصه در وقت شدت تپ و گاه بصعود بخار مثل آنکه انتشار ببالا میرود و احساس نماید و نفخه شدید ظاهر شود و نفس عسالی سریع و سرخی و انتفاخ چشم و ضعف و ثقل حرکت آن از حرکت عادت و امتلای عروق آن و ثقل و تهیج اجفان باشد و در قرنیه شبیه بورم و در حدقه شبیه جحوظ و دمع و سومت و سمن ظاهر شود و گردن غلیظ گردد و بسا است که سبات یا سبات سهری عارض شود و گاه بادی سردی اطراف بود و نبض موجی لین و گاه منقطع و گاه ذو القرعتین و گاه ذو الفترة و گاه واقع فی الوسط و در اکثر عظیم تا بقای قوت باشد و شدت و قلت تواتر او بحسب تپ و حاجت و بحسب کفایت قوت و عظم یا عجز قوت از ان بود پس بعد دریافت مرض باین علامات تشخیص اسباب او چنین کنند که اگر شدت این اعراض مثل صداع و تپ و شدت عطش و خشکی زبان و افراط حرارت در سینه و التهاب و کرب و سرفه یابس و کثرت اشتیاق بهوای بارد و شدت صفرت قاروره مع تاثیر ضیق النفس و ثقل در صدر و قوت دلائل حرارت بود و دیگر علامات مخصوصه صفرا یافته شود ورم صفراوی باشد و اگر این دلائل حرارت کم باشد و سرخی زبان و چشم و رخسار و در ضربانی و ضیق النفس شدید بود و لزوجت زبان و نعاس و غیر آن علامات خون دریابند ورم دموی باشد و کثرت لعاب دهن و ثقل و ضیق و سبات و قلت حمرت و ضعف دلائل حرارت دلیل ورم بلغمی ست و وجود آثار نزله بر ورم نزلی دلالت کنند بدانکه اکثر صاحبان ذات الریه مثل اصحاب ذات الجنب بالوان مختلف مبتلا شوند و اگر ورم او بلغمی بود پس اگر بسبب فرط رطوبت پخته بسیار با آسانی بر آید و حال مریض روز بروز بهتر شود و اعراض کم شوند و علامات محموده پدید آیند تا آنکه بتدریج پاک شود ماده ذات الریه بتحلیل دفع خواهد شد و اگر ضیق النفس خفت پذیرد و خلش پهلو حادث شود بسوی ذات الجنب منتقل گردد و اگر از هفته درگذرد و دور تپ دور دو سائر اعراض تخفیف نشود بلکه در اشتداد باشند و در معالیق ریه درد و تمدد و ثقل پدید آید و سرفه شدید بود و ماده بنفث مندفع نگردد و در بول رسوب ظاهر نشود پس اگر قوت قوی باشد ماده نزد و پخته شود و ریم هموار پدید آید یا ذات الریه خراج گردد و نزدد بکشاید و بتدریج پاک گردد اگر قوت بحال و سلامت افعال نبود و نه پخته نشود و عفونت پذیرد و امید خلاص نباشد و بهلاکت انجامد و چون در اشتداد اعراض خفت ظاهر شود و آب دهن شیرین گردد نشان آنست که ریم گردد و پخته شد پس اگر در چهل روز پاک نگردد و مرض طول کند و چون زمانه بطول انجامد بمورث تهیج پاها گردد و چون ماده بسوی مثانه میل کند و ریم در بول بیرون آید امید سلامت ست و اگر تا نه گی روی بر دود و تپ نرم هموار گردد و بدام حمر انگشتان گرم بود و جمله علامات سل ظاهر شود و مرض بسل منتقل گردد و نشان انتقال او بصلابت در ورم صلب مذکور گردد و بقراط گفته که چون صاحبان ذات الریه را خراجات نزدیک پستان و حوالی آن و نزدیک اذنین و ساعدین حادث شود و ریم کنند و ناصور گردد از ذات الریه خلاص یابند و کذلک حدوث خراجات در ساقین و رجلین علامت محموده ست و هم او گوید که ورم قدمین با ذات الریه نشان خیر ست و جالینوس گوید اطلاق شکم در علت ذات الریه و ذات الجنب علامت شر ست و هم او گوید اگر در ذات الریه اطراف ابهام سبز گردد و بر پیشانی بیمار بثره سرخ پدید آید و چیزی شبیه بجون از ان ترشح کند و در آغاز علت عطسه بسیار عارض گردیده باشد بیمار در روز چهارم هلاک شود و گویند که چون خبیث ماده بسیار گردد و قوت ساقط شود غالبا در چهارم روز هلاک گردد

در حالت

و چون از ہفتہ تجاوز کند منتقل بسل گردد علاج طریق معالجہ این ہمانست کہ در ذات الجنب بیاید و یا بعد فصد باسلیق مخالف در ابتدا و موافق بعد از ان گل نیلوفر پنج ماشہ عناب پنج عدد سپستان بست دانہ جوشانیدہ صاف نمودہ نبات داخل کردہ بنوشند و اول اقیر وطی موم سفید و روغن بنفشہ یا بادام یا روغن گل ضماد نمایند بعدہ بیہ مرغ و لعاب ریشہ خطمی اضافہ کنند و بتدریج خطمی و خبازی و بابونہ و اصل السوس و مانند آن زیادہ نمایند و پختہ استعمال آرند و اگر مادہ خام و غلیظ باشد ضماد اکرنب و برگ بادیان مطبوخ سازند و کما در لعاب باشد خواہ بالبس لنفع میکنند و قرص و لعوق کتان و لعوق خیارشنبر استعمال نمایند و برای تلیین مطبوخ لین باین نوع دہند عناب سپستان نیلوفر تخم خطمی بنفشہ جوشانیدہ صاف نمودہ مغز خیارشنبر ترنجبین داخل کردہ بنوشند و این مطبوخ برای خیارشنبر و ترنجبین در ایام نضج اسہال باشربت بنفشہ و ادن نیز خوب است و گاہی دران تخم خبازی اصل السوس مقشر و مانند آن زیادہ میکنند اگر شدت التہاب و عطش باشد سرد بدہند و اگر احتیاج بانضاج و تلیین و تسہیل نفث باشد نیم گرم بیاشامند و چون تشنگی شدت کند آب اصل السوس مع شیرہ تخم خیارین بنوشند کہ این بہتر جالی و ملین و ملس است خصوصاً چون شربت بنفشہ دران حل کنند و اگر التہاب زیادہ تر باشد لعاب بہدانہ و اسپغول و شیرہ تخم خرفہ با شربت بنفشہ دہند و آب چراغ کدو و آب بید آب برگ اسپغول آب خبازی شیرہ کشک جو باہم آمیختہ خرقہ آلودہ بر سینہ گذارند و یا صندل و گل سرخ و کافور بگلاب آمیختہ سرد کردہ بر سینہ ضماد کنند و اگر مادہ رقیق باشد شربت خشخاش و عناب بنوشند و یا خشخاش مع پوست او و بدون پوست در مطبوخ مذکور زیادہ کنند و خشخاش تنہا استعمال نمایند کہ تبلید مادہ بسیار کند و گاہی گل بنفشہ سہ ماشہ آلو بخارای شیرین دہ دانہ عناب پنج عدد گل نیلوفر شش ماشہ سپستان بست دانہ در عرقیات جوشانیدہ شیرخشت دو تولہ داخل کردہ برای تلیین میدہند و اگر خواہند سنای مکی و ترنجبین بیفزایند و در ورم بلغمی پرسیاوشان تخم خطمی اصل السوس مویز منقی زیادہ کنند و قیروطی معمول بر سینہ گذارند و بعضی تقدیم استعمال شیافات لینہ معمول از بنفشہ و سنا و خیارشنبر و شکر سرخ و امثال آن مستحسن دانستہ اند کہ این افضل از حقنہ و مسہل است بعد از ان حقنہ جائز داشتہ اند کہ این بہتر از مسہلات است صحیح آنست کہ تا ممکن باشد قبل از روز ہفتم تحریک مسہل نباید کرد و بصورت شدت ضرورت شافہ یا حقنہ لین بعمل آرند و غذا حریرہ سبوس گندم باشکر دہند و اگر ذات الریہ یا نفث الدم باشد عناب برگ شاہترہ مالیدہ صاف نمودہ لعاب بہدانہ شیرہ مغز تخم کدو شیرہ کاہو شربت نیلوفر داخل کردہ خاکشی پاشیدہ بنوشند روز سوم شیرہ خیارین بجای کدو روز چہارم بیخ انجبار افزایند روز پنجم بارہ شیرہ کدو بجای خیارین روز ششم شیرہ خیارین بجای کاہو کنند و بجہت آخر روز لعاب اسپغول شیرہ تخم خرفہ ہر یک شش ماشہ شربت عناب داخل کردہ کتیرا سودہ پاشیدہ دہند و اگر منجر بسل و اسہال گردد گل خطمی عناب جوشانیدہ شیرہ کاہو شربت بنفشہ داخل کردہ بنوشند دوم روز عناب ریشہ خطمی بہدانہ جوشانیدہ شیرہ تخم خرفہ پنج ماشہ داخل کردہ بارتنگ پنج ماشہ پاشیدہ شربت بنفشہ حل کردہ دہند روز دیگر شیرہ کافور افزایند چہارم روز قرص سرطان کافوری شیرہ حب الاس شیرہ تخم خرفہ شیرہ مغز تخم ہندبا نہ بریان صمغ عربی کتیرا از ہر یک سودہ پاشیدہ نبات دہند باز لوشند اروی سادہ چہار ماشہ بارتنگ تخم ریحان اسپغول افزایند و آنگاہ گل خطمی سہ ماشہ عناب پنج دانہ جوشانیدہ شیرہ تخم کاہو شش ماشہ شیرہ بیخ انجبار چہار ماشہ شیرہ تخم خطمی چہار ماشہ کتیرای سودہ یک ماشہ بجہت نضج یادہ درم و تسکین آن و نفعی نفث الدم معمول است و گویند کہ در ذات الریہ کہ از نزلہ افتد فصد قیفال مفید است و ہر گاہ ورم بسیم و انفجار خواہد تنگی النفس و گرانی سینہ ... ان روز قد متغیر گردد ... بلغم اگر ریم ... باید خارج شود ... چنانچہ در نفث المدہ خواہد آمد والتہاب بعد انفجار ... اقوال بعضی ... صاحب ... از کامل و حاوی ذخیرہ نقل کردہ کہ فصد باسلیق از جانب مخالف در ... روز اول و بعد از سہ روز از جانب موافق مرض نمایند و در ... احتمال قوت و مساعدت مزاج و سن و فصل ... آرند ہر گاہ خون سیاہ و غلیظ باشد ... ہر روز جلاب از عناب و سپستان ہر کدام دہ عدد بنفشہ نیلوفر ہر کدام چہار درم تخم خطمی دو درم با شکر سفید و ترنجبین ہر کدام دہ درم ... ہفت روز ... و غذا ... بلعاب اسپغول و روغن بادام دہند اگر حرارت قوی باشد ... اصل السوس و سپستان ... اصل السوس افزایند و با شربت بنفشہ و روغن بادام بیاشامند ... شربت بنفشہ ... آب سرد بدہند و اگر اسہال عارض شود از علامات ردی است ...

بجلس ادانه ماء الشعیر سپستان و شربت حب الآس و شربت انار شیرین و امثال آن باید کوشید و سینه را بصندل سفید و آرد جو با آب عنب الثعلب و آب خرفه سرشته و روغن بنفشه مخلوط ساخته ضماد سازند و گاهی گل خطمی و آب حی العالم افزوده و روغن گل عوض روغن بنفشه داخل کرده می‌شود و اگر عنب الثعلب گل بنفشه کتیرا اکلیل خطمی سفید اصل السوس هر کدام جزوی جوشانیده صاف نموده بیست کرده سیر چهار جزو روغن که ده جزو گداخته با هم بجوشانند چون آب سوخته روغن بماند سفیداب کاشغری مغسول یک جزو اضافه نموده در هاون بدسته بمالند تا هموار شود و بدستور مرهم بر پارچه پهن مالیده ضماد کنند نیز ذات الریه و ذات الجنب را سود دارد و تا سه روز باین نوع گذرانند و روز چهارم نزد ابتدای نضج مرض بابونه اکلیل الملک بنفشه خطمی صندل سفید آرد جو همه مساوی کوفته بیخته با موم سفید بر روغن بنفشه گداخته اجزا را با آن مخلوط ساخته بدستور مرهم مرتب سازند و بر پارچه مالیده بر سینه ضماد کنند و اگر در نضج توقف در یابند علاوه تخم کتان آرد باقلا هر کدام جزوی در اجزای مذکوره بیفزایند و مطبوخ از این ادویه مرتب سازند عناب بیست دانه سپستان سی دانه مویز منقی ده درم انجیر سفید پنج دانه جو مقشر ده درم سیاوشان چهار درم تخم خطمی تخم خبازی بنفشه هر کدام سه درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید صاف نموده هر روز در چهل درم از آن پنج درم خمیره بنفشه حل کرده و یک مثقال روغن بادام چکانیده بدهند و شبانگاه وقت خواب لعاب بهدانه با شربت بنفشه بدهند و بجز بره که از سبوس گندم و شکر طبخ نموده روغن بادام ساخته باشند غذا سازند و اگر قوت ضعیف باشد مزوره اسفاناخ و قطف و کدو و خبازی و امثال آن به روغن بادام جایز است بلکه در هنگام ضعف قوت شوربای چوزه مرغ که با جو مقشر پخته باشند غذا میتوان کرد و تلیین طبیعت در روز هشتم باین مطبوخ نمایند سنای مکی هفت درم گل بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر کدام سه درم عناب سپستان هر واحد بیست عدد تخم خبازی سه درم جوشانیده صاف نموده ترنجبین شیرخشت هر کدام پانزده درم فلوس خیارشنبر بیست درم حل کرده صاف نموده روغن بادام یک درم اضافه نموده بدهند و اگر حرارت قوی باشد این نقوع مرتب سازند نیلوفر بنفشه هر کدام هفت درم آلو بخارا پنج دانه عناب مشمش سپستان هر کدام پانزده دانه خیارشنبر پانزده درم شربت بنفشه بیست درم صاف کرده بدهند و اگر خواهند شیرخشت و ترنجبین عوض خیارشنبر داخل نمایند و لعوق خیارشنبر درین باب بغایت پسندیده است و چون بسبب قوت و طاقت چند نوبت شکم براند سه درم اسپغول با جلاب شکر سفید ده درم بدهند و غذا در آخر روز بقدر چهل درم ماء الشعیر بلعاب اسپغول و روغن بادام دهند و روز دوم از مسهل زنگاب عرق بید مشک نبات هر واحد ده درم اسپغول دو درم تبرید کنند و ماء الشعیر غذا سازند اگر باین تدبیر ماده تمام آن زائل شود فبها والا روز دهم اعاده مسهل کنند تا بالکل ماده انقطاع پذیرد و بعد نضج زوال تب حمام برند و هوای آن معتدل دارند و از کشف سینه و سطوح احتراز نمایند و صاحب کامل نوشته که ذات الریه ورم حار است و تابع او تپ بیابد لهذا در علاج او محتاج نباشد باستعمال چیزی که در علاج اورام از تدبیر با غذیه و ادویه بکار آید مگر آنکه چون این ورم در عضوی از اعضای تنفس است آن اعضا املس لین اند احتیاج می‌افتد در آن باستعمال اغذیه و ادویه که با وجود حرارت فقت با ورام ملین سعری باشند و هرگاه امر چنین باشد باید که در علاج او قصد باسلیق نمایند و تلیین طبیعت بمطبوخ خیارشنبر و مانند آن ترنجبین و بنفشه با آب لبلاب یا بلبوس خیارشنبر و امثال آن کنند و ایضاً صاحب حاوی صغیر گفته علاج ذات الریه صفراوی مثل علاج دموی است از غیر فصد و میل بسوی تبرید و ترطیب بیشتر از ورم دموی باشد و داشتن یک عدد سپستان در دهن نفع کند و بر روغن بنفشه و روغن بادام با کتیرا سوده و اندکی موم صاف بر سینه طلا نمایند شیخ الرئیس گوید که علاج ذات الریه و علاج ذات الجنب واحد است من ضماد است این باید که قوی‌تر باشند و آنچه منفذ ادویه باشد در آن داخل کنند و حرص بر تنقیه شدیدتر باشد و بدل خواب پهلو بر جهت نفقه خواب پشت به جهت مذکور بود و اگر طبع قبض باشد سه روز و در روز یکبار این شربت بیاشامند بگیرند مغز خیارشنبر مویز منقی هر واحد سه استار و آب چهار سکرجه بیان آن را بر شانند تا بنصف رسد مالیده صاف نموده یک سکرجه آب عنب الثعلب بدان آمیخته بنوشند و این یک شربت است برای قوی و برای ضعیف نصف آن و بعضی متاخرین اصل السوس چهار ماشه عناب پنج دانه قند سفید دو توله افزایند و وزن مویز منقی ده دانه مغز فلوس خیارشنبر توله بیکنند و اگر طبیعت نرم دارند ضعف باشد به حب الآس بقدر حاجت شیرین بریان و انار شیرین بدهند و اگر ورم از جنس شرا و حمره باشد علاج آن دشوار است و آنچه در آن نفع بخشد لعوق‌ها و طلیه‌ها است و بهتر با شد آب البقول و حشائش و اثمار است و مبردات ملین از آنها بیاشامند مثل عصاره کاسنی یا خرفه و مانند آن و اگر استفراغ

صفرا مثل شیرخشت و تمرهندی و ترنجبین و مانند آن نمایند روا باشد و ایضاً لب است که دران حاجت فصد باسلیق افتد اگر امتلای خون نیز باشد اطلاقی گوید که اگر وجع دموی باشد و علامات غلبه خون ظاهر بود ابتدا بالفصد کنند و تامل نمایند که ماده در کدام جانب است و دلالت میکند بران وجع و سرخی رخسار وقتیکه جانب عرض سهل آن جانب و احساس ثقل آن طرف و اگر بران جانب بخوابد رطوبت از دهن بسیار برآید پس اول فصد صافن از همان جانب بگیرند و بعد ازان و ابتدا از فصد باسلیق از جانب مخالف کنند و اگر صاحب او ضعیف نگردد فصد اکحل و قیفال نیز کشایند و خون باندازه قوت برآرند چنانکه بعد از هرسه روز رگی دیگر تا روز آخر یعنی روز چهارم فصد باسلیق از جانب موافق گیرند و گاهی بعد از فصد و تقلیل ماده احتیاج بحجامت سینه افتد تا باقی ماده که بسته و لطافت بدر کند و باکی نیست دران اشربه که تغلیظ مواد کنند مثل رب توت و اشیائی که دران قبضی باشد مثل آب کاسنی و آب سرو الاوروات الریه که از جنس حمره باشد لیکن اشربه جالی چون ماء العسل و جلاب و ماء الشعیر باید داد و در جمیع انواع او کوشش نمایند که سینه از رطوبات پاک گردد و آنرا که سبب تپ باشد بازدحام افتد اشربه بارد جالی مزید رطوبت چون ماء الخیار و آب ترلوزه ماء القرع باید داد و سکنجبین که بسیار ترش نباشد سخت نافع است و ماء العسل و جلاب جالی مرتب اند و ماء الشعیر و جلاب کمتر است لیکن مقوی قوت زیاده است و جهد کنند که معده و امعا ممتلی نمانند تا سینه و حوالی آن مزاحمت نکند یعنی معده را از غذا سبک دارند و اگر طبع بقدر معتاد اجابت نکند تدبیر تلیین طبع نمایند و دوای مسهل که در علاج نفث الدم مذکور شد بدهند و باشیای ملائم محلل کسر ریاح متولد در معده و امعا نمایند تا ماده آماس خام باشد غذا آشکاب و گزدم آب و اسفاناخ و سرخ مرد و خبازی و بافلا و ماش مقشر باشد و اگر حرارت قوی باشد کشمش موافق است و خندروس که بفارسی جو گندم گویند چیزی معتدل است و اگر در سینه خشونت باشد سپستان عناب بنفشه اصل السوس خطمی منقی تخم خبازی صمغ عربی کثیرا بهدانه در ماء الشعیر و آب گندم بپزند و اگر این اجزا جوشانیده صاف نموده در آب با شکر آمیخته شربت مرتب سازند بهتر باشد و باقی تدبیر همانست که در علاج کلی و جزئی ذات الجنب مسطور گردد و خجندی گوید که بعد فصد باسلیق و نهر البدن هر صبح شربت نیلوفر و بنفشه و عناب و جلاب از عناب و سپستان و لعاب بهدانه بانبات یا خمیره بنفشه و ترنجبین دهند و غذا ماء الشعیر مغز بادام و طبوخ از ان عناب و سپستان و اطریه و شوربای متخذ از برنج و آب با قلا و آب گندم و ملوخیا و خبازی و کدو باید داد و لعاب اسپغول و بهدانه در روغن بنفشه اندک نبات بلیسند و تلیین طبیعت بر دو ثلثم یا ششم نمایند و برای انضاج ماده ضماد از موم و روغن بنفشه و پیه ماکیان کنند و اگر ماده غلیظ تر باشد برگ کرنب مطبوخ و نگیده با آب گرم و روغن بنفشه نمایند و غذا آب باقلای مقشر با ماش مقشر بدهند سمرقندی گوید که هرگاه عقب حمی مزمن ذات الریه عارض شود فصد نباید کرد و هرگاه بنفسه حادث گردد اول فصد کنند و اگر از فصد مانعی بود حجامت نمایند بعده اطلاق طبیعت بمسهل و حقنه کنند و بعد ازان ماء الشعیر بروغن بادام و جلاب استعمال کنند و هرگاه درد اندک سکون پذیرد و حرارت تخفیف یابد شربت های معمول از جو و بادام تلخ و عسل استعمال نمایند و هرگاه نفث بصعوبت ابتدا کند نوشیدن طبیخ زوفا که دران اصل السوس باشد موافق تر باشد و ضماد سینه و پهلوها و اینکه حرارت لازم باشد لیکن قیر وطی مرتب از موم سفید و روغن بنفشه و سساق بقدر ساق ایل تسریح نمایند و در اکثر احوال بعلاج ذات الجنب علاج کنند بعضی گویند که توقف کنند در فصد کسانی که ایشان را این مرض از مرضی دیگر حادث شده باشد خصوصاً اگر مرض اول مزمن باشد و در ابتدای حدوث باید فصد کرد و کسانی را که این مرض بدون تقدم مرض دیگر حادث شود باید که فصد باسلیق گیرند اگر قوت مساعدت کند و بقدر احتمال قوت خون برآرند و بعد فصد ماء الشعیر که در طبیخ او سپستان و عناب و بعد تصفیه و تبرید او صمغ عربی و روغن بادام داخل کرده باشند بیاشامند و بعد ازان ماء الشعیر امر کنند و لعاب بزرقطونا و بهدانه و شربت بنفشه بدهند و اگر حاجت تلیین افتد لبلوب خیار شنبر و شربت بنفشه و لعاب اسپغول طبیخ را ملایم نمایند و شربت خشخاش غرغره کنند و حریره متخذ از باقلا و شعیر مقشر که پوست ندارد و آن خندروس است به روغن بادام و نبات بدهند و تبرید سینه بآب حی العالم و آب خرفه و آب عنب الثعلب نمایند و چون مرض بچهارم روز تجاوز کند سه برگ بنفشه و نیلوفر و موم و کافور مرتب ضماد سینه کنند و طبیخ زوفا بیاشامند و تدبیر امراض حاده تدبیر نمایند و هرگاه [illegible] شود و سرفه قلت پذیرد و قوت ضعیف باشد غذا آنکه دور روغن بادام یا مزوره ماش سازند و چون اصلاح پذیرند باستعمال چوزه مرغ مشوی اجازت دهند و از اغذیه حاره و اشربه حاره و امتلای طعام تا حصول صحت حذر کنند بعض متاخرین مینویسند که علاج ذات الریه

حقیقی که فی الحقیقت ورم حار وریه است از خون غلیظ بلغمی و یا خون صفراوی مطلقاً فصد باسلیق ست و اخراج خون بقدر حاجت و بعضی گفته اند فصد اسیلم در ذات الریه بهتر و اولی ست از فصد باسلیق و از سرابیون نقل میکنند که چون ذات الریه بعقب خوانیق و یا به بوکهنه دبا شود و مانند اینها بهم رسد و فضله این امراض بسوی ریه مندفع گردد و درینصورت جائز نیست اخراج خون خصوصاً که علل ایشان انتقالی از امراض قدیمه باشد و در اوائل اخراج برای آنها نموده باشند و چون ذات الریه ابتداءً عارض شود فصد لازم ست و اگر قوت مساعدت نماید بعد ازان اگر قبض طبیعت باشد استعمال ملینات کنند و بهتر درین مرض تلیین طبیعت بحقنه لینه ست و تلیین بمشروبات در امثال این امراض سینه اردی ست و این حکم قبل از روز هفتم ست اگر محتاج بتلیین گردند و بعد ازان در تلیین بمشروبات باکی نیست بلکه بعد ازین مدت استعمال مدرات بهتر از ملینات ست و بالجمله تدبیر او در جمیع امور تدبیر حمیات حاره باسعال باشد و یا هر صبح گل نیلوفر گل بنفشه عناب سپستان تخم خشخاش با شربت بنفشه و روغن بادام یا با نبات سفید بیاشامند و غذا حریرا و مزورات که مذکور شد بدهند و بعض اطبا غذا را در روز هفتم منع کرده اند و بعضی گفته اند که در اول روز هفتم تبرید و در آخر آن روز در وقت مغرب آش جو دهند و چون حرارت تسکین یابد حریره جو مقشر دهند و با [illegible] و روغن بادام شیرین بیاشامند و چون نفث ابتدا نماید آشامیدن طبیخ زوفا صغیر که در ان زوفا نباشد و قدری اصل السوس باشد و تمریخ صدر بقیروطی از پیه و راتینج و مغز ساق گاو گداخته بروغن گاو تازه نافع ست بعضی گویند بنگرند که وقت غلبه تب رخساره کدام جانب سرخ میشود و گرانی در کدام جانب سینه معلوم میشود پس از همان جانب رگ صافن زنند و خون دا ذکیر ند و بعد سه روز فصد باسلیق جانب دیگر کنند و اگر قوت قوی باشد از پس سه روز فصد اکحل چپ کنند و در آخر فصد باسلیق موافق تا ماده تمام پاک شود و اگر جانب چپ باشد همچنین در ان عمل آرند و درین علت اعتماد کلی بر فصد ست و بعده بر حقنه و استعمال مسهل نیک نباشد خصوصاً که تپ بسیار بود و جهت تنضیج و تلیین عناب کلان ده عدد سپستان هشتاد عدد گل بنفشه گل نیلوفر هر یک سه ماشه تخم خطمی خبازی هر یک چهار ماشه مویز منقی دو توله جوشانیده صاف کرده شربت بنفشه چهار توله داخل کرده دهند و از صندل سفید آرد جو و باقلا و عنب الثعلب برابر ضماد نمایند و بادام نه ماشه مقشر بشیره [illegible] توله تخم ریحان یک نیم توله سحق نموده سفیدی بیضه مرغ و روغن گل دو توله اضافه نموده بکار برند که فی الفور درد را ساکن کند و ورم را زائل نماید و در ابتدا آش جو یا نیم ماشش با اسفاناخ خورانند و اگر ضعف رو دهد بشوربای بچه مرغ دهند که جو مقشر در ان افتاده باشد و بجای آب بعرق مکوه و گاوزبان اکتفا نمایند طب اکبر گوید که ذات الریه علتی ست که اطبا تعریف آن کرده اند باسم فقط و تفصیل نداده اند آن را بانواع آن بحسب اسباب فاعله و مصنفین کتابها بتقلید اولین درین باب نموده و متعلم تا فصل از اطبا جمیع انواع آن را یک دانسته و علاج آن بیک دوا و یک طریق نموده اند و از جهت غافل بودن مترتب نگشته و معالجات ایشان اتمام نیافته و این مرض پنج نوع ست

نوع اول سوء مزاج بارد که در ریه حادث شود نوع دوم سوء مزاج حار که در ریه بهم رسد و این هر دو ساذج بلا ماده اند نوع سوم سوء مزاج بارد با ماده بارد که نزول نماید از سر نوع چهارم سوء مزاج حار با ماده که نزول نماید از سر و از سائر اعضا نوع پنجم ورم که حادث گردد در ریه از ماده که حاصل گردد از اسفل یا از آنست که داخل آن گردد خون که بریزد بتجویف صدر یا ریه در ان حاصل گردد و نتواند طبیعت که نضج و دفع نماید آن را و متودی بورم حار گردد و [illegible] گردد و یا متقیح شود و این را در قرحه ریه ذکر نمودیم

نوع اول که آن سوء مزاج بارد بغیر ماده است علامات سوء تنفس و خشکی دهن و یافتن سردی در سینه و پشت که گویا باران آب سرد پاشیده اند و یا بر آن قمیص رطب انداخته یا پشت در باد شمال سرد گشاده و چهره او خشک [illegible] دست بود و در جلد پیشانی انقباض بهم رسد و سبب فاعلی این سردی ست که غلبه نماید بر مزاج قلب یا کثرت خروج خون از بواسیر و غیر آن [illegible] و غیر آن و لیکن [illegible] استعمال افیون و یا کثرت بوئیدن آن و یا بوی [illegible] سبب ست اگر و اصل باشد پس دادن این طبیخ چند روز بکار برند [illegible] صافی [illegible] درم دو درم اصل السوس سه درم زوفا یک درم انیسون دو درم

کندر یک قیمه و صمغ عربی سپستان پنج درم علک الانباط یک درم [illegible] هفت درم [illegible] تا همه اگر دو لیس صاف نموده هر روز پنج درم از آن با [illegible]
و نیم روغن [illegible] یا شاهم و [illegible] علاج [illegible] که در آن [illegible] داخل کرده باشند و مرق [illegible] با پیه حباری و این مرق
نافع است زیرا که او را خاصیت [illegible] و از الة سردی ریه بعد از قطع سبب فاعلی آن و اگر مرض دشوار گردد پس پیه اوا این ضماد نمایند موم سرخ در
روغن ناردین گداخته اند که [illegible] اندافته استعمال نمایند و این ضماد نیز از انفع اشیاست و آنها اگر چه پیه بط و پیه قاز و پیه حباری و پیه طائریست که
معروف به [illegible] است و همه اگر [illegible] و در آن اندکی زهره گاو و موم داخل کرده به سینه ضماد نمایند و اگر گل نسرین و یاسمین بوییدن و اگر [illegible]
[illegible] سلیمانی [illegible] روغن یاسمین و باید که استنشاق او در بینی [illegible] باشد [illegible] اگر طبیعت قوی و [illegible]
باشد [illegible] کشکاب [illegible] اکلیل الملک و شیح و [illegible] کوفته و بزر کتان و حلبه و انجیر و مویز و [illegible]
و [illegible] سپستان [illegible] و شکر سرخ که آنرا اسپان [illegible] آن [illegible] و با [illegible] معاجین و تریاق [illegible]
اثاناسیا بقدر برداشت مزاج بیمار و هر گاه طبیب از معالجه [illegible] کند [illegible] اگر دو [illegible] که آن سوء مزاج حار بغیر ماده است علامت
سرخی رنگ لسان زبان بر آوردن تنفس و عطش شدید و التهاب سینه [illegible] خشک [illegible] اختلاف الاد [illegible]
علاج [illegible] الغرام [illegible] که در آن [illegible] و لعاب [illegible] باشد [illegible] برگ [illegible]
و برگ [illegible] الدامی [illegible] سفید [illegible] بقدر [illegible] داخل
کرده به سینه ضماد نمایند [illegible] که آن [illegible] اعلی [illegible] آنرا [illegible]
و آرد جو با [illegible] باشد به سینه ضماد نمایند [illegible] بیخ خطمی [illegible] بعدا
انسوع [illegible] نمایند [illegible]
بیمار [illegible] داخل نموده باشند [illegible]
و آب [illegible] کثیر الرطوبة
بارده [illegible] ابتلای مزاج رطب
بر قلب [illegible] النفس [illegible] اشفاق
از رطوبات [illegible] علاج آن [illegible] باشند
قصد [illegible] به سینه ضماد [illegible] گذارند
و این [illegible] و آب [illegible]
بر آورده داخل کنند [illegible] و این [illegible] و در آن [illegible]
و با آب [illegible] نمایند [illegible] داخل نموده
و [illegible] بر روی سینه [illegible]
و باید که [illegible] باشد [illegible] آنرا [illegible]
اصل السوس [illegible] نمایند و اگر [illegible]
نباید [illegible] و معالجه [illegible] که در آن [illegible] حیات هم
که آن سوء مزاج حار با ماده است و این قسمی است [illegible] در اغلب احوال [illegible] علامت

سرخی رخسار و ملتهب تنفس و تب مطبقه و سرخی چشم و گاه بالنفث الدم و گاه با حالتی شبیه بخناق و در حلق خشونت و در کلام سختی باشد و گاه صاحب آن را در هذیان سهو رسد و این علل شفای آن است و علاج این فصد باسلیق و استفراغ با این حقنه است بگیرند [illegible] بنفشه
بهیدانه و قطونا و تخم خطمی و برگ بنفشه و تخم خیارین هر واحد یک مشت و برگ چغندر شکوفته و گل خطمی و عناب و سپستان سبوس گندم هر واحد یک کف بزرگ
سبوس ادر پارچه صره بسته همه اور آب بجوشانند تا مهرا گردد و قبل چربی شود و پس صاف نموده و شکر سرخ ازان که [illegible] و روغن بنفشه خالص ده درهم انداخته هر روز دو دفعه بدین حقنه نماید و لازم گیرند آشامیدن ماء الشعیر که اوان [illegible] چوشانیده
در روزی یک دفعه یا دو دفعه احتیاج و از غذای دیگر منع کنند و اگر کفایت نکند ضرورت شود [illegible] آب کدو و آب خیارین با کاسنی یا [illegible]
و بهیدانه دوام جلاب سرد وقت تشنگی بنوشند و بر سینه ضمادی که در نوع دوم مذکور شد نمایند و گاهی این ضماد گرده بشوند و بگیرند آرد جو با لعاب
بزر قطونا و اندکی آب انار بجوش [illegible] ضماد نمایند و این نوع گاهی بدون نفث و گاهی بنفث نقصان می پذیرد و از حرکت [illegible] این
هر چهار نوع را اطبا ناقص یک نامیدانند و میان آنها تباین در علاج آنها اتحاد است چنانچه بیان آن کردم نوع پنجم و این ذات الرئة است که از خون
بارسیم و داخل ریه از تجاویف صدر بهم رسد و این چنان باشد که خون یا ماده بر حجاب بیرون و در ریه داخل گردد و ورنه بتواند که اخراج نماید آنرا بنفث بسبب
قوت یا غلظت ماده و علامت این بعینه همانست که در نوع چهارم ذکر نمودم و فرق میان هر دو اینست که درین نوع مریض بر تکلم قادر نباشد الا بدقت
و نفس او بسیار تنگ باشد و احساس بالم شدید و ضغطه نماید و حالتی می نماید که گویا کوبیده میشود ریه او و اگر سبب این ماده در ریه اول استحاله آمده
منقرح و پاره پاره نماید علاجش حقنه که در نوع چهارم گذشت بکار برند و فصد کنند اگر قوت مساعدت نماید بعده بار الزوفا که در آن زوفا تا باشد
بشربت بنفشه یا جلاب با شکری و یا شکر سفید بیاشامند و سینه را ادام موم روغن و دیگر ملطفات و مرخیات دیگر بمالند تا آنکه نرم گردد و ماده رقیق شود و ابتدا
بنفث نماید پس بعد ابتدای نفث حریره منخذ از آرد سبوس که در آن موبیز طائفی جوشانیده باشند بدهند و اگر سبب سرخی قاروره و جلد و عطش نباشد
این حریره بیاشامند با مغز بادام مقشر بادام بوزه و مغز حب البطم و آرد کرسنه و آب موبیز با اندک عسل کف گرفته جوش دهند تا بقوام حریره آید و بدان شده که
شد البته نفث بیرون آید و اگر تب و شدت سرخی در قاروره باشد این تحویل نمایند و ایضا نفع میکند فصد باسلیق دو دفعه در ابتدا بول اگر از ان
مانع نباشد زیرا که ممکن است که منفع گردد این ماده بطریق رگی که مطلع نموده است از کلیتین بسوی قلب یا از قلب بسوی ریه پس اگر بالاتر کرده ماده
در بول منقذ ریه است و اگر با آن تب نباشد یا کمی نیست آشامیدن شربت عسل ساده و قرص صدر با دهان جاره و اگر با آن تب و حرارت شدید باشد
علاج آن علاج نوع چهارم واحد است الا آنکه این محتاج تلطیف ماده است بجهت غلظ و منع قوت برای دفع آن و اگر با آن تب حرارت شدید نباشد
این شربت مرتب سازند بگیرند اصل السوس مقشر کوفته ده درهم برگ بنفشه پنج درهم پرسیاوشان یک درهم زوفای خشک ده درهم فطراسالیون پنج درهم
همه را در شش اسبغ در و روز و و شب کنند پس افشرده صاف نموده و در آن یک رطل عسل و سکنجبین و فانید آمیزند و باتش ملایم بجوشانند تا بقوام
جلاب آید و اندک اندک بنوشند که تسهیل نفث و ترقیق آن نماید و اگر تب باشد متعرض آن نگردند و بر سینه [illegible] موصوف [illegible]
زوفا و تمر پخ صدر قنبیم مار و زند و بعضی افاضل از متاخرین ذکر کرده اند که چون صاحب این علت را قی بهم رسد هلاک میگردد

اورام بارده ریه

و آن یا بلغمی است که ورم رخو باشد و یا سوداوی که ورم صلب باشد و حدوث این هر دو گونه است یکی آنکه اول ورم گرم باشد و بعد تحلیل اجزای حار
لطیف او باقی منجمد و صلب گردد و علامت این قسم آنست که ضیق و ثقل زیاده گردد و حرارت کم شود و نفث قلت پذیرد و سعال یابس متواتر گردد
دوم آنکه ماده سوداوی بارد یا بلغم غلیظ سبب باشد و علامت این قسم آنکه ضیق نفس بر دوام فزون شود و سرفه خشک بی نفث باشد و در سینه
حرارت نبود و اسخذ اسب [illegible] باشد و گاه در ورم صلب سنگ تولد کند چنانچه بولس گوید دیدم که سنگهای خرد و درشت مثل خشکسار [illegible]

بسیار سخت شده باشند و بعد از آن سرفه کم شده و ذات الریه بسل منتقل شده و مریض در سل هلاک گردیده علامت ورم رخوی در ریه ثقل [illegible] و ضیق النفس
و سعال [illegible] با کثرت آب دهان و سبات و ثقل و رطوبت در صدر بغیر حرارت کثیره و عدم حمرت در وجه بلکه صیابت لون و تپ نرم [illegible]
باشد علاج در ورم رخو ریه در ابتدا بعلاج ذات الریه از تلیین و تنقیه و مواد [illegible] متوجه شوند تا باشد که [illegible] پذیرد و چون [illegible]
[illegible] بلغمی [illegible] از تفتیح و تلطیف و منضج [illegible] انجیر زرد [illegible] و غذا آب باقلا و کشک گندم و شیره
[illegible] با روغن بادام سازند و اگر طبیعت قبض بود دو مثقال بنفشه [illegible] اصل السوس [illegible]
مقدار [illegible] روغن بادام افزوده بنوشند و اگر طبیعت نرم بود شربت [illegible]
تلیین [illegible] انجیر زرد چهار عدد [illegible] و دو توله بادرنجبویه [illegible] بنفشه [illegible] پرسیاوشان [illegible] اصل السوس [illegible]
هفت ماشه [illegible] بنفشه چهار توله [illegible] مسهل [illegible] ذات الجنب [illegible]
[illegible] که در ورم بلغمی [illegible] انجیر خشک ساده یا با گلقند شکری یا عسلی یا با آب گرم [illegible] بادیان و نبات جوشانیده [illegible]
بعد [illegible] بزرگتان با عسل بخورند و اگر [illegible] قوی [illegible] صدر [illegible] روغن بنفشه [illegible]
و فراسیون [illegible] گندم [illegible] روغن بادام [illegible]
[illegible] آب بالوسل یا آب مویز یا آب کشمش یا سکنجبین [illegible] روغن سوسن و روغن نرگس و موم [illegible]
[illegible] استعمال نمایند [illegible] مطبوخ [illegible] نافع و مجرب است انجیر زرد و عناب [illegible] سپستان بنفشه تخم خطمی [illegible]
پرسیاوشان [illegible] در آب بجوشانند [illegible] جلاب [illegible]
و غذا [illegible] و شربت [illegible] این مرض را بسیار نافع است [illegible] در نوع سوم ذات الریه [illegible]
و در [illegible] صلابت نرم شود [illegible] لعاب بزرگتان و خطمی و روغن بادام و شیر دختران [illegible]
روغن بنفشه و موم سفید و لعاب حلبه و تخم کتان [illegible] بر سینه ضماد سازند [illegible]
بالجمله [illegible] تلیین [illegible] ملینات [illegible]
انجیر زرد چهار عدد مویز منقی [illegible] و دو توله بادرنجبویه [illegible] عنب الثعلب [illegible] بنفشه [illegible] پرسیاوشان و اصل السوس گاوزبان [illegible]
چهار توله [illegible] مسهل [illegible] سنگ [illegible]
مسهل [illegible] بزرگتان [illegible] اصل السوس گاوزبان [illegible]

اجتماع الماء فی الریه

گاهی در ریه رطوبت مائیه [illegible] جمع میشود و این اکثر بخارات است که در ریه جمع میشود [illegible] باشد [illegible]
و [illegible] که [illegible] مستسقی و قلت تحلل [illegible] در اوقات [illegible] بارده [illegible]
حالتی [illegible] و ورم اطراف [illegible] حال مستسقی [illegible]
[illegible] مسهل [illegible]

بثور ریه

گاه در ریه بثور [illegible] شود [illegible] ثقل سینه و تنگی النفس [illegible] و التهاب [illegible] ریه [illegible]
[illegible] بعلاج ذات الریه [illegible] بعد از آن بعلاج [illegible] و ایضا در ابتدا فصد باسلیق [illegible]

که ریزه علاج نزله حاره مع رعایت سرفه نمایند و بزودی تدارک کنند والا منجر بسل گشته هلاک میسازد

ورم ریه اطفال

[illegible]

باشد طرز پهلو جانبی کرده بسر دو جانب وقت کے اطلاع یابند بسیار مجرب ست و ایضاً اگر تپ محرقه و خشکی دهن و بیهوشی و بیقراری زیاده باشد یا رچه را
در آب برگ خرفه سبز تر کرده بخطه بلغطه تبارک بنهادن و قرص کافور بوزن چهار سرخ در آب حل کرده دادن و بعد انحطاط حرارت برای رفع تنگی نفس حب
مشک که مسطور نگردد دخواه حب توتیا که ذکر یافت بوقت سرفه نیز بخورانیدن مجرب ست

ذکر ادویه هندیه که در ذات الریه بلغمی استعمال می کنند

ایلوه بقدر یک حبه در شیر یا در حل کرده بنوشانند و بر سینه ضماد ساز نند و بالای آن برگ پان بندند و چند بیدستر و کاو دهن بقدر یک حبه دادن نیز مفید است و دیگر
سلاجیت بقدر یک سرخ در بول بیان طفل حل کرده شیر گرم نموده بیاشامند و یک سرخ از آن در بول طفل حل کرده بزبان کودک طلا کنند تا بمفت افتد و دیگر
جونسه دو ماشه در آب جوش داده نوشانیدن نیز مفید است گویند که دو چهار قطره شراب طفل دادن در مرض بسیار نافع ست و دیگر گل عصفر از نیم درم
تا یک درم موافق سن کودک در بول طفل جوشانیده صاف نموده بدهند که در سه نوبت دفع رازائل سازد و دیگر خبرا طین و زنجبیل تخم بلاس مساوی سائیده
حب سازند بقدر سرخ و یکی از آن با آب معده بدهند در سه روز رفع شود مجرب ست و دیگر نیله تهوتهه بریان یک ماشه مغز ریٹهه سه ماشه مغز جمال گوٹه یک عدد در
آب ادرک سائیده بقدر ماش حب بسته یک دو به بیان یک حب بدهند تنقیه یابد و مرض بقی و اسهال نجات یابد البته نفع است و ایضاً بادیه مغز جمال گوٹه را بہ
در ظرف آهنی یا دسته آهنی با بول یا ده گاو نا زائیده خوب کهرل کرده برابر دانه موٹهه حب بندند و یک حب با شیر بدهند قی و اسهال خواهد آمد بفضله تعالی به شود
مجرب ست و بعضی سقمونیای مشوی نیز افزوده و قید سحق بظرف آهنی نموده اند ایضاً مرچ سیاه یازده عدد مغز جمال گوٹه دو و نیم عدد نیل بٹهی یک ماشه
کهوپره دو ماشه همه اسوده در لعاب بهدانه حب بقدر دانه موٹهه سازند و طفل شش ماهه را نیم گولی و یک ساله را یک گولی و دو ساله را دو گولی بدهند و دیگر
حب السلاطین مدبر و گل ارمنی یا گیرو هر دو مساوی سائیده حب بقدر فلفل بندند و یک حب با شیر یا در حل کرده بدهند تا خشکی نکند نیز برای آن مجرب ست
ایضاً چوب چوکهه و فلفل گرد و پوست هلیله زرد و تربد موصوف مساوی سائیده بقدر فلفل حب سازند خوراک یک حب و دیگر انسوت برگ لهپودینه خشک
پیچ خر سانی هر یک چهار ماشه کوفته بیخته نگاه دارند و حسب سن و سال بدهند جهت ضیق و ریاح و نفخ شکم و قبض و اکثر امراض صبیان مجرب ست و این دوا
بدوای انسوت و پودینه شهرت دارد و دیگر قرنفل پیچ خراسانی دار فلفل چوکهه مساوی سائیده حب بقدر موٹهه بسته یک حب از آن مجرب ست و دیگر از بیاض
والد مرحوم مجرب ست طفل قرنفل نیم عدد تا نخواه ده دانه بول سرخ یک نخود دیمو سیر یک نخود با رتیا بافته حب بسته بدهند و دیگر گیرو سرخ توتیای سبز شش سرخ
در آب کهرل کرده حب بقدر دانه موٹهه بسته یک حب بطفل بخورانند مجرب ست و دیگر مشک خالص عفران جند بیدستر صبر سقوطری هر یک دو سرخ سائیده
با آب حب سازند بقدر دانه موٹهه و یک حب در عرق بادیان یا عنب الثعلب حل کرده شیر گرم نموده بنوشانند در سه روز بسه محل به شود و معمول است ایضاً
مغز کرنجوه یک عدد توتیای سبز خام یک سرخ باریک بافته بقدر سرشف حب بندند و یکی بخورانند و اگر احتیاج شود بار دیگر بدهند و دیگر کسلا آنکه توتیای خام
پوست هلیله زرد و پوست بلیله کات سفید مساوی باریک سائیده حبها سازند وقت حاجت باقدری روغن زرد سائیده طلا سازند و دیگر سیلا
هشت ماشه حلتیت دو ماشه بقدر فلفل حبها سازند خوراک یک حب و دیگر ایلوه سهاگه مرکی مساوی سائیده بقدر موٹهه حب بندند یکی بدهند که قی آید
و دیگر مرکی سرخ نیم ماشه قند شیرین یک ماشه زیره سیاه هشت دانه قرنفل یکعدد سائیده بقدر حاجت بدهند برای آن از بیاض الد مغفور منقول است ایضاً
سونف اجواین سنجوه پان برگ بلدی هیچ جوشانیده بدهند و بلدی صرف سائیده دادن نیز مفید است و دیگر در تقابلی نوشته که پچه گسهر هلیله منوت ار
کوفته بیخته با آب جبها ساخته در شیر حل کرده بحسب سن و سال اطفال خورانند که سو تنفس اطفال صغار را که بعرف این را آمراد به می نامند نافع و مجرب
و دیگر و بر خراطین خشک آب سائیده یک قطره نیز بسیار فائده دارد و دیگر بستن برگ بکاین نیم گرم بر شکم طفل بعد چرب کردن شکم به روغن بید انجیر
هم نافع ست و دیگر صمغ عربی یک توله صبر سقوطری نیم توله کوفته بیخته با آب گهیکوار حل نموده ضماد نمایند حب کہ برای پهلو زدن کودکان مجرب و مختر ع
حکیم فرزند علی خان ست صبر سقوطری نه ماشه زنجبیل دانه هیل هر یک شش ماشه زعفران قرنفل فلفل سیاه هر یک سه ماشه کوفته بیخته بعرق بادیان سرشته

چنانچه بر ابرباش [illegible] و برای طفل یکساله بابرباش زنانه را برابر شخود [illegible] نمایند و بعد یک ساعت بدهند و گاه آب برگ کرنب [illegible] مرق نمایند و نمک [illegible] بقدر حاجت حل کرده
یک قاشق بطفل شیرخواره بدهند و اگر طفل از اندازه یکسال باشد دو قاشق بدهند اکثر از عود این مرض این سازد و مجرب و عاجل النفع ست یا گهی تنها
بسنگ [illegible] کرده [illegible] طفل [illegible] نمایند و چندان بمالند که اضطراب و اختلاج طفل رو باهبوط آورد و بعد یکساعت [illegible] مکرر نمایند
[illegible] انشاء الله تعالی [illegible] بعارضه مذکور مبتلا شود [illegible] گرفته بشعله چراغ [illegible] گرم کرده اگر طفل [illegible]
[illegible] بشیر [illegible] یکساله [illegible] بسیار مفید ست دیگر [illegible] بقدر [illegible] شیر [illegible]
[illegible] سل [illegible] سیاه [illegible] بقدر [illegible] این مرض [illegible]

سل

[illegible] که آن قرحه ست که در ریه حادث شود و تابع او تپ دق باشد
[illegible] سل [illegible] و [illegible] سل [illegible] معنی سل در لغت هزال ست چون هزال
[illegible] این مرض [illegible] این [illegible] بقول طبری سل انسلال [illegible] بتدریج تا آنکه بدن [illegible]
[illegible] بتسمیه سل انسلال [illegible] بسبب هزال و ذبول که لازم این علت ست [illegible] سیف مسلول یعنی شمشیر
خارج [illegible] و شیخ ابوالحسن [illegible] سل [illegible] واقع میشود یعنی بر قرحه ریه و بر حمی دق و ایضاً طبری گوید که در اینجا مراد از سل سه چیز است
[illegible] قرحه [illegible] قرحه سل [illegible] قرحه [illegible] و نوع دوم تپ دق [illegible] بزبان یونانی
[illegible] ذات الجنب [illegible] این انواع دیگر نیستند بلکه
[illegible] که آن از قرحه ریه است [illegible] که مراد از تپ دق لازم سل [illegible]
[illegible] که آن [illegible] تپ دق است [illegible] که لازم سل ست آن تپ دق ست و بعض اشیا اشتها
[illegible] که [illegible] و مراد از [illegible] رطوبات [illegible] با هم [illegible]
[illegible] عفونت [illegible] رطوبات [illegible] شیر [illegible] عفونت [illegible] ممنوع نیست بالجمله
اسباب قرحه ریه [illegible] بسوی ریه [illegible]
[illegible] ذات الریه [illegible] ذات الجنب ذات الصدر و ذات العرض و انفجار آن که ریم او
[illegible] از اسباب نفث الدم از انفتاح عرق ریه و قطع و صدع او از اسباب
[illegible] سقطه و ضربه [illegible] عفونت تا اکل [illegible]
[illegible] و تقرح [illegible] مثل [illegible] وسم الفار

ذکر مستعدین سل

کسانیکه مستعد حدوث سل و [illegible] مزاج [illegible] ایشان نحیف لاغر و سینه تنگ و [illegible] آنها برآمده از گوشت [illegible]
[illegible] بسوی [illegible] گردن [illegible] و سینه چنین کسان
[illegible] کثرت [illegible] فضول [illegible] غذا [illegible] شرائط [illegible] گردد و خصوصاً
[illegible] قابل سل [illegible] با وجود علامات مذکوره [illegible] سفید [illegible] ایضاً ابدان [illegible]
[illegible] قابل سل آنست [illegible] مزاج باشد [illegible] بسبب کثرت [illegible] عروق [illegible]

[illegible]

و نفث الدم و فصل کم و در این سل بیشتر افتد خریف است و چون عفونت ببینند شمالی یا بین خریف جنوبی با بارش آید مرض سل بیشتر عارض شود و طبری نوشته
که اگر اتفاق آن افتد که مزاج دماغ او رطب حار باشد خطر سل اکثر و سریع اعمم بود و اگر اتفاق شود که حنجره او فراخ و سر آن عاری از لحم بود و ال ...
بر سیقعدادی سل باشد و بعضی اوائل گفته اند کسی که سینه او از گوشت عاری و گوشت رخسار او باستخوان چسپیده و لحم بابهامی او اندک و رگهای او مائل
بزردی بود مستعد سل باشد و بعضی افاضل ذکر کرده اند که مستعدین سل بر سه نوع اند یکی طویل مخنی الاکتاف صدر و ... عاری از گوشت ...
فراخ حنجره و طویل گردن کثیر التبخر ضیق النفس کثیر الانین نزد شکم سیری ضعیف المعده فراخ حقوبین است ... خصیتین ... سوم شخصی که او را
سینه تنگ و نزلات بسیار بهم رسد و آن طویل الرقبه بود و حشمهای او ... بسیار کند و مدام ... نفث ... مزاج دماغ او ...
و مزاج کبد او یابس باشد و توانبیقا و ... و ... تفاوت ... سل حادث گردد ... صدر ... آن ...
منحصر ... سبب ... اسباب ... کسان که از جمیع ادویه و اغذیه حریفه و حاده ... صدر ... مثل حسا ... حنجره
و ... احتیاط نمایند و بقول طبری صاحب این مزاج را از ریاضت ... منع باید کرد و ... و ... کنند و اگر از کسانی باشد که کار ایشان ...
مثل حداد و شیشه گر از آن عمل بکاری که موافق او باشد تبدیل نمایند و از جماع ... منع کنند و ... از نزلات نمایند و طعام او ... رطب ...
... و ... باشد ... مرتب سازند ... و ... نشاسته مرتب نمایند و ...
... که ... شیر ... شوند و اگر مزاج حدت باشد ... الشعیر ... و از انفع اشیا برای او این حقنه است ... صدر ...
... پنجاه درم ... یک کف عناب ... بیست عدد و ... برگ ... نیلوفر ...
... پنجاه درم ... جوشانند ... صاف کنند و ... بیست عدد ... روغن ...
جمع شود و ... برداشته ... نشاسته ... و ... بیست در ... درم ... گرم ...
... بدستور در ... روز یکبار ... حقنه کنند ... که نزلات حاره حاده بسوی ریه و نزول ... اکثر این مرض عارض گردد ...
... مزاج ... باشد چون ... امراض صدریه ... معالجه ... اغذیه ... استعمال کرده شود و اکثر منجر بسرفه شدید
... سل ... لهذا ... امراض ... است ...
... رازی گفته که حدوث سل عقیب ذات الریه و ذات الجنب و نفث الدم و نزلات کثیره با سعال طویل بیشتر ...
و در ... بلاد شمالیه ... بقول ثابت ... منتصب گردد ... سل بیشتر عارض میگردد

طریق تشخیص سل هرگاه صاحب سعال باذات الریه ... لاغری ... لازم گردد ...
سرخ شود و در شب بعد تناول طعام تپ قوی گردد باید دانست که مریض مسلول گشته ... از علامات ... که گاهی ... سل ...
و بدترین آنها ... شطر الغب ... و گاهی عرق بسیار در شب ... و ... چشمها فرو رود و رخسار ... گرم گردد و گاهی ابتدا
سل رنگ تیره گردد و وقت ... و ... گرم گردد و اگر ... بیشتر ... سل ...
اسباب مذکوره ... مستقدم ... جون بدن ... رسد ... گردد و موی سر ریزد ... دلیل صحیح بر سل باشد و گردن ... پوست پیشانی کشیده گردد
و در اطراف و خصوصا ... ایام ... و ... باشد ... بسیار ... شود و
نبض ... ثابت معتدل در سرعت و صغر باشد و گاهی او را ... بسوی ... عارض شود و ... گردد و ...
و تشنگی شدت کند و اشتهای طعام باطل گردد و گاهی اسهال آید و گاهی عند ... حلقه ... و ... عروق ... از عروق اگر
بزرگ ... و اگر ... بسیار باشد ... از قصبه ... بعد ... در آخر سل نفث ... آید ...

نمایند اگر چه پیش منقطع شده و اکثر خناق بمیرند و گاه مثل این نفث تا خیر نمیکند بلکه در ابتدا بهم میرسد چون سل از جنس ریه می باشد از مواد غلیظ باشد و چون
و آخر سل نفث منقطع گردد هیچ بر نمیاید طبیب جاهل بپندارد که بیمار به شده و حال آنکه درین صورت مریض اکثر زیاده از چهار روز زنده نمیماند و بسیاست که
انقطاع نفث بسبب ضعف قوت میباشد و درین هنگام اکثر نفس ایشان تنگ میگردد بحدیکه محسوس نمیشود و بسیاست که در آخر سل سرفه بر ایشان شدت مینماید
و موادی بنفث الدم متواتر میگردد و گاه اگر معالجه سرفه بموانع نفث نمایند هلاک میشوند و اگر بحال خود واگذارند که سرفه کنند از شدت سرفه و نفث الدم و هلاک میگردند و
سیلان دم در ابتدا … که هنوز قرحه تام نشده و در آخر بر موت دلالت نماید اختلاط عقل در سل ردی است جالینوس گوید که هرگاه بر … کتف یا کتفین … مسلول
… ظاهر گردد بعد از پنجاه روز هلاک شود و اگر … سیاه بقدر … پدید آید … بآن نباشد و کثرت نوم و سبات ظاهر گردد و …
بعد از … روز بمیرد و هرگاه بسر انگشتان و بینی … پدید آید به پیشانی بثره سرخ بر آید و زرد آب … پدید … هلاک گردد و قرشی گفته چون شقیقها
فرو روند و چشمها در گو می افتند و رنگ اغبر گردد و … لاغر شود و پیشانی کشیده گردد گویا او در حکم مرده است چون موی بدن بریزد و اسهال … کثرت نماید
و بوی نفث اشتداد یابد موت او قریب است بقول شیخ صاحبان قروح ریه در خریف ضرر بسیار می یابند و چون امر شناخت سل مشکل گردد و ظاهر میگرداند
در … خریف بر ایشان … چون موسم خریف در اید و حال او متغیر گردد دلیل مسلول بودن آن باشد بدانکه اطبا اختلاف نموده اند در آنکه این مرض به میشود یا نه
قومی گفته که آن نمیشود و البته و قول جالینوس قروح ریه آنکه اگر عارض گردد و از تفرق اتصالی که … تاکل خلط اکال باشد بلکه بجهت علت دیگر از داخل
و خارج رگی در آن گشاده گردد یا بشگافد و جراحت آن هنوز ورم … و ریم نکرده باشد قابل علاج و برست همچنین هر قرحه که در آن نفث حادث
شده … و اما آنچه از گشادن ورم یا تاکل از اخلاط حاد باشد قابل برشدن نیست بدلائلی که در مطولات مضبوط است گاهی این تاکل …
و ابتدا باشد و در … جوهر ریه نباشد قبول علاج نماید و اما اگر در نفس غضاریف باشد قابل علاج و برشدن نیست صاحب کامل
گفته که قروح ریه … خطرناک است لاسیما آنچه حدوث او در ریه از خلط حاد باشد که منصب گردد و سبب آن … که این نوع لاعلاج است صاحب
… آنکه … این حال … فاسد میگردد و بسبب حدت خلط اکال و اما آنچه از اسباب دیگر بهم رسد اگر در ابتدای حدوث
آن … بهم رسد … موافق … لیکن … چون بعد زمانی بعید طویل ملاقی گردد مشکل است که ازان بر آید لیکن
بجهت حفظ مریض قوت … که بحال خود باقی بماند زیاده … مدت حیات مریض … معالجه آن شوند و قرشی گوید که سل در ابتدا اکثر به میشود و مستحکم
لاعلاج است … دق و مشایخ بیشتر از صبیان باقی میمانند چون سلوک ایشان بمسلک پرهیز باشد و شیخ میفرماید که قابل ترین مردم برای علاج
سل صبیان اند و سالم ترین قروح ریه آنست که از منبع خشک گرفته باشد چون آن سوء مزاجی در عضو یا در خلط نباشد که قرحه را … گرداند و گاه سل …
علاج کمتر پذیرد … باشد که از سن جوانی تا سن کهولت امتداد یابد و قرشی را دیدم که در سل قریب بیست سال و قدری زیاده بر آن
زندگانی نمود و حکیم علوی خان نوشته که من شخصی را دیدم که یازده سال و زیاده بر آن مبتلا بمرض سل بود و بعد ازان فوت یافت و همچنین مردی در بنگاله بود
که مدت هشت سال مبتلا بمرض سل ماند و معالجه نمود و بعد ازان بمرد و در تاریخ عجم مسطور است که پادشاه اردشیر معروف به بهمن بسل بهم رسید و قریب سی سال
… اطبا را از یونان طلب ساخت … و قبول نکرد … و ایضا فریدون پادشاه … کسری نوشیروان قریب سی سال
مبتلا بمرض سل بود طبری گوید که شش مرض است که مول السل میگردد و چون طبیب با مریض سوء تدبیر آن نماید از انجمله اول سوء مزاج در فم معده یا در معده است
که اشتها … نیابد و اگر سوء مزاج حار در فم معده باشد یا فساد هضم بسوی دخانیت بود و اگر سوء مزاج حار در جمیع معده باشد و بسبب آن بدن اغتذا
نمی نماید و غذا فاسد میگردد و روز بروز بدن لاغر میشود و این مرض معروف بهلاس است و ایضا هیلاس نیز گویند و چون معالج اصلاح مزاج معده نماید بهبود
یابد و الا سل میگردد دوم امراض گرده است و بول الدم و بول المده که این ضعیف میگرداند قوت را باستفراغ ریم و خون اگر در گرده که شگافته گردد و یا باد
بسوی آن بریزد و یا دران … بر آید و یا سوء مزاجی مرکب یا بسیط دران بهم رسد و یا دران سنگ خشن … پیدا کند و نکایت بسیار نماید و ریم بسیار با خون

از آن سیلان باید و این منجر بذوبان بدن و سل گردد و سوم قرحه شانه است و یا سنگ خشن که موضع را تحفر کند و بقوت الم و کثرت سیلان ماده و خروج ماده
و طول مدت بدن را که از دو منجر بذبول و سل و دق گردد و چهارم آنکه فم ضیق بود و یا سبب فرط حس و حرارت و نزول بدان گرمی مزاج گردد رطوبات را فانی
می‌سازد و بدن الاغر میکند و اندفاعی که منجر بسل باشد و هیچ خراجات فیکه که در ریتین یا جانبین یا متقابل گردد و بهم رسد و بجهت کثرت سیلان مده و صدید
استفراغ جمیع بدن باین طریق گردد و بر بدن گوشت و رطوبت باقی نماند و سل گردد و تشخیص علامت هیچ اعاست که زمن گردد و بدان قیام دم و مده بطول انجامد
و بقیه متفرع نگردد و سبب این ارا بجهت قرحه قبل از جهت ... بزیادی بذوبان و سل گردد و چون از بیان متعلق این مبحث فارغ
شدیم اکنون بذکر علاج سل میگرایم علاج در ابتدا آنکه ... باید و قوت قوی باشد و صورت آثار نزله دار فصد نمایند که نفع آن بتجربه
رسیده ... کنند ... اسباب ... مانند ... هرگاه که خون منجر گردد و بهم آمدن گیرد و درین صورت قرص طباشیر سرطانی و قرص
سرطان کافوری با عرق ... و بطول بودن حرکت سرفه تنقیه از اندمال جراحت کذا فی الشرح الکبیر
... این تدبیر و رفق تشخیص است که از روی تجربت بطیب
رسیده باشد ... طباشیر ... و اگر سرفه شدید بود و در کش بود ... تخم کاهو فراهم آید ... گاه
که ... حکیم اکبر ... حب حکیم شریف خان ... هر دو جو اجزا
همراه عرق شیره ... شیره تخم خرفه شیره تخم کاهو هر یک شش ماشه
شربت ... تخم خیارین تخم بستان افروز کثیرا صمغ عربی
هر یک دو ماشه کافور ... شربت بنفشه خاتمی ... شیره
... تخم خطمی تخم بستان افروز
کثیرا ... کافور ... و سل و انفث الدم ...
و ایضا ... تخم خرفه تخم خطمی خبازی هر یک پنج ماشه مغز تخم خیارین مغز
تخم کدو ... شربت خشخاش ... لعوقات ... قرص سرطان ... طباشیر
... فایده میکنند ... قوی باشد ... با سرطان ...
... شربت خشخاش ... شربت انار شیرین ... آب خطمی و گاو
آب گاوزبان ... اگر از ان خلل نفس
پیدا شود ... لعوقات ... اگر ... تخم خرفه و شربت انار ... اگر
قوی باشد کافوری ... آب گرم حل کرده و شکر ... ضمیمه
نوشیدن ... شربت خشخاش ... آب گرم حل کرده ... نوشند
و نمک ... لهذا از جمله علاج این مرض ... و ماء الجبن
... قرص سرطان کافوری و ... و شربت خشخاش ... سرفه
و اگر نفس تنگ شود و شربت بنفشه ... کافوری ... گل ارمنی ... باشند
و اگر قبض ... گل ... خطمی و خبازی و گاوزبان ... بهیدانه
و روغن بادام ... عنبر ...

وآب آن فرو برند و برآشند که استعمال قرص طباشیر کافوری و قرص سرطان و قرص سرطان کافوری وگلقند با نجاح شستی ودر یرقان معمولست پانچ برای
مسلول باشد یعنی قرص طباشیر کافوری بگلقند آفتابی سرشته و شیره اصل السوس شیره کاهو شیره مغز تخم بدهند با شربت و یا قوزا وکاشنی بدهند یا قرص سرطان سوده
بگلقند سرشته بخورند بالایش با ماء القرع ده توله اسپغول شش ماشه یا شیره بنوشند و یا قرص سرطان کافوری سوده بگلقند سرشته بخورند و اصل السوس خطمی خبازی
بهدانه جوشانیده شیره خرفه و شیره کاهو شربت نیلوفر کتیرا سوده پاشیده بنوشند وگاهی بجای خرفه بارتنگ بجای کتیرا زهر مهره وگاهی خیارین کنج بارتنگ بجا
خطمی کاهو خرفه کتیرا کرده بنوشند و یا قرص طباشیر کافوری بگلقند سرشته همراه شیره بادیان شیره خرفه لعاب بهدانه شربت و یا قوزا و کاشنی بدهند وگاهی شیره
تخم بدهند یا می افزایند و یا قرص طباشیر لیمونی بگلقند و شیره اصل السوس شیره بادیان شیره کاهو شربت بزوری کاشنی وگاهی شیره خیارین کنج کاهو و قرص
بر نهایت سود دار کرده بنوشند و یا قرص طباشیر کافوری بگلقند بخورند و شیره خرفه شیره اصل السوس لعاب بهدانه شیره خطمی شربت و یا قوزا بنوشند وگاهی شیره
عنب الثعلب شیره کاهو شیره خیارین شیره بادیان کتیرا سوده افزوده بنوشند و یا قرص طباشیر چهار ماشه سوده با شربت یا قوزا دو توله سرشته بالایش شیره تخم خرفه
شیره تخم کاهو هر یک شش ماشه شیره تخم خطمی شیره اصل السوس هر یک چهار ماشه عرق شیر چهار توله شربت نیلوفر دو توله بدهند و اگر تسکین یابد
شیره مغز تخم بهدانه شیره تخم خیارین افزایند و اگر قبض منظور باشد بارتنگ اسپغول یاده کنند و ایضا در سل بانزله و سرفه و تپ گاهی قرص طباشیر کافوری
خشخاش بآب لعاب سرشته بالایش آب خیار شوره دوازده دام عرق عنب الثعلب پنج توله شربت بنفشه دو توله شربت خشخاش دو توله لعاب بهدانه و دیا
بنوشند یا قرص سرطان عوض قرص کهربا بعد شام خمیره خشخاش نه ماشه خورده بالایش لعاب بهدانه دو ماشه لعاب تخم خطمی چهار ماشه شیره خیارین
شش ماشه شیره تخم انجبار دو ماشه عرق شاهتره سه توله شربت کزبرة البئر شربت خشخاش هر یک نیم توله عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب
سه توله کاشنی شش ماشه پاشیده بدهند بازو یا قوزا دهند و اگر تپ عفنی مرکب گردد شیره اصل السوس شیره عنب الثعلب لعاب بهدانه عرق
بدهند و روز چهارم قرص طباشیر لیمونی شربت دینار دو توله با منضج عنب الثعلب منقی سپستان خطمی خبازی بعرق عنب الثعلب عرق بادیان
آفتابی دهند یا قرص طباشیر لیمونی افزایند بعده خیارین کوفته تخم خطمی گل بنفشه جوشانیده شیره اصل السوس چهار ماشه شیره خیارین شش ماشه
با شربت دینار دو توله با ... افزایند و اگر صاحب سل را نزله و سرفه حار دائمی را اول خون بعد نفث از معده و سینه ...
و بعد سل احمق ... عارض شود اول از ریه با بلغم خون ... گرفته سکنات ... نزله و ... صدر ...
شیره کاهو قرص کهربا با آب بارتنگ تازه شیره تخم ... شیره پنج انجبار بکار برند بعد صاحب نفث اگر ... چند روز باز عوارض ...
زائل شود و در این حالت ... بعد از آن تپ دق ... لاحق شود وسعال و نوازل و نفث الدم ... ماء القرع دهند که ... دق ...
معمولست ... اگر صفرا و بلغم اگر صفرا غالب باشد ماء القرع و ماء الخیار و آب ... و اگر بلغم غالب باشد آب کاسنی ...
مشارکت جگر باشد معمولست با اگر عوارض ... ماء القرع موقوف نمود و ... گلقند بعرق عنب الثعلب حل کرده ... تخم ...
مسهل خفیف ... با سل ... چون تپ عفنی ... شود معمولست بدهند باین طور که اول ... جوشانیده ... شیر ...
اصل السوس خطمی خبازی ... منقی عنب الثعلب سپستان ... عرقیات جوشانیده ... خیارشنبر ... گلقند ...
وگاهی خمیره بنفشه می افزایند و ماء القرع و عرق بادیان ... ماء القرع برای حرارت تپ عرق بادیان ... ماء القرع ...
گلقند ... مسکن ... صفرا ... قرحه ریه ... و درد سینه و ... معده ... آن گلقند ... در حال ...
یا مسهل دوم عناب شاهتره می افزایند غذا درمیان مسهلات ... گوشت شام ... کچری ... و روز دوم مسهل ...
و عرق شاهتره عرق ... عرق عنب الثعلب شربت کزبرة البئر وگاهی شربت خشخاش یا قوزا وگاهی شام شیر ...
وگاهی ... گاوزبان ... با قوزا دهند بعد ... مسهل اگر تپ ... دفع شود بعلاج مخصوص سل ... اگر از مسهل ...

عرق شیر با ماء القرع و آب تربوز نغذا آش جو و فیرنی خشخاش می دهند و سفوف سنگ گلو با دیاقوذا سرشته و با رب السوس طباشیر صمغ عربی کتیرا است گلو شکسته [illegible]
مغز بیدانه کوفته بیخته با دیاقوذا سرشته همراه لعابات و شیرها و عرقیات دهند و اگر در حالت انتشار رونما باشد مروارید گل گاوزبان طباشیر هر یک [illegible] ماشه مغز تخم
کدو چهار ماشه ابریشم مقرض سه ماشه [illegible] سوده نیم ماشه تخم خرفه [illegible] کتیرا مغز تخم خطمی [illegible] ماشه گل سرخ دو ماشه کافور قیصوری نیم ماشه
مشک [illegible] سرخ ورق نقره [illegible] بشربت انار شیرین [illegible] باشند و هرگاه نوبت بد بول رسد بعلاج [illegible] دق [illegible] نمایند
و اینجا ابتدا [illegible] معمولا از سفوفات همراه شیرجات و غیره [illegible] شیره اصل السوس شیره عناب شیره کاهو صمغ عربی کتیرا سوده شربت [illegible]
شیره هندبا [illegible] سوم [illegible] آن شیره خرفه چهارم [illegible] قرص طباشیر کافوری سوده پاشیده بدهند و بجهت [illegible] کنند [illegible]
تخم خطمی چهار ماشه سپستان پانزده دانه عناب [illegible] فائده [illegible] مصلحات [illegible] تسکین [illegible]
[illegible] برای اعانت نفث [illegible] طبیعت [illegible] منضجات [illegible]
با قرص طباشیر چهار ماشه سوده [illegible] شیره اصل السوس چهار ماشه شربت [illegible] شیره کاهو
شیره اصل السوس [illegible] صمغ عربی کتیرا سوده پاشیده بدهند و اگر با اسهال باشد [illegible] علاج کنند [illegible]
صمغ عربی کتیرا هر یک نیم ماشه سوده [illegible] بالایش شیره اصل السوس شیره خطمی شیره خیارین [illegible]
[illegible] کاهو [illegible] خشخاش صمغ عربی کتیرا سوده [illegible] شیره عناب الثعلب [illegible] مغز [illegible]
[illegible] شیره اصل السوس شیره مغز [illegible] شیره عناب الثعلب شربت [illegible] صمغ عربی سوده [illegible]
[illegible] سوده [illegible] قرص سرطان سوده [illegible] شیره خیارین شیره اصل السوس شیره کاهو [illegible]
[illegible] شیره عناب الثعلب چهار ماشه [illegible] فائده [illegible]
و اسهال و التحام زخم [illegible] صمغ عربی کتیرا [illegible] موقوف [illegible]
[illegible] برای [illegible] شیرجات [illegible]
[illegible] اسهال [illegible] اگر اسهال [illegible]
اصل السوس شیره کاهو [illegible] چهار ماشه [illegible] لعاب [illegible] شیره خرفه
شربت [illegible] شیره تخم ریحان [illegible] لعاب [illegible]
شیره اصل السوس شیره خرفه شربت [illegible] قرص طباشیر کافوری سوده [illegible]
آهن [illegible] نبات [illegible] قرص طباشیر کافوری [illegible]
بالایش شیره [illegible] شیره تخم خرفه [illegible] لعاب [illegible] عرق [illegible]
و دوا [illegible] اسهال [illegible] شیره تخم کاهو
و [illegible] سوده پاشیده دهند [illegible] اسهال [illegible]
[illegible] اسهال [illegible]
و [illegible] اسهال [illegible] بتجربه معلوم شده [illegible] اسهال [illegible]
[illegible]
و [illegible] اسهال [illegible]

والا لعوق بهی دانه و حب شربتی [illegible] حب سل و حب جواهر کافوری تالیف حکیم شریف خان و حب حکیم میرزا ابراهیم و حب سعال منسوبه بکاکانی و خمیره خشخاش و یاقوتی
تالیف حکیم علوی خان و روغن مشروب و سفوف سفید و خشخاش و سفوف صندل تالیف حکیم شریف خان و سفوف تالیف حکیم میر محمد هادی و شربت [illegible] و قرص خشخاش
و کافور و قرص [illegible] تالیف حکیم [illegible] و قرص طباشیر و صندل تالیف علوی خان و قرص سل و لعوق سل و طباشیر و لعوق خشخاش حکیم میرزا ابراهیم و لعوق که در امراض صدر
مذکور شد [illegible] و اصل السوس و معجون [illegible] مفرح و یاقوتی نافع مسلول و دیگر مرضها نافع است حسب حاجت هر کدام ازین ترکیبات که مطلوب باشد بعمل آرند
و اگر خشخاش [illegible] در یک مثقال آب [illegible] چون بضعف بمانند یا یک مثقال قند سفید بقوام لعوق آرند و خشخاش [illegible]
هر یک [illegible] بیاشامند [illegible] از مجربات حکیم [illegible] است و قرص [illegible] گل باتاتی دو مثقال [illegible] نافع قرحه [illegible] است
[illegible] آورده [illegible] عربی و اصل السوس هر یک [illegible] درهم کوفته بیخته قدر حاجت و اوزان [illegible] سل و دق [illegible]
[illegible] اصل السوس [illegible] برای سل نافع نوشته و گویند که استعمال شیره تخم اسفاناخ مجرب است و
[illegible] با شربت [illegible] سوخته [illegible] مطبوخ [illegible] نافع سل است و شربت [illegible]
با گلاب [illegible] مفید و صمغ عربی و نشاسته و گل ارمنی [illegible] و برنج [illegible] هر واحد نافع قرحه ریه است خوردن گوشت [illegible]
پوست بیخ [illegible] گاوزبان هر روز نیم مثقال [illegible] از آرد و نخود و سفید [illegible] ساخته مجرب [illegible] نوشته و رب التجبار [illegible] درم
[illegible] یک مثقال [illegible] نافع سل است [illegible] که رب التجبار [illegible] بعد [illegible] سال از قرحه ریه صحت یافت [illegible] کلیه [illegible]
یافته [illegible] انگبین [illegible] قرحه [illegible] نافع است خوردن [illegible] نیز مفید گفته اند قانون چون سل [illegible]
[illegible] ضرورست و [illegible] رعایت ترطیب مع التجفیف [illegible] معالجه قرحه تجفیف ضرورست و
لیکن چون [illegible] اکثر [illegible] ترطیب قرحه بسیار [illegible] مانع التحام قرحه [illegible] داد و ادویه [illegible]
[illegible] که لازم قرحه است [illegible] باید که علاج درین صفات [illegible] ادویه [illegible] اشتراک نمایند
تجفیف [illegible] که قرحه [illegible] بسیار [illegible] که معده و اشتها را خراب کند [illegible]
[illegible] حرارت [illegible] ضرورست لهذا [illegible] قرص کافور ترکیب کرده [illegible]
گفته اند که قانون کلی در علاج سل آنست که برای قرحه تجفیف می باید چنانچه ادویه مثل طباشیر گل ارمنی زعفران افیون [illegible] کافور و دیگر
التحام مثل صمغ عربی کثیرا نشاسته دم الاخوین [illegible] و سرطان و [illegible] داشته باشد باید که [illegible] تنفیث و اعراض مثل [illegible]
رب السوس [illegible] و غیره باید کرد [illegible] سرفه [illegible] نماید و گاهی جهت تقطیع [illegible] و تقویت معده مثل [illegible]
و غیره [illegible] باید کرد و شیرهای مرطبه مثل مغز تخم کدو [illegible] برای تسکین حدت حرارت و تعادل مجففات باید داد لیکن نه بافراط
تا ترطیب [illegible] قرحه [illegible] و شیره کاهو و شیره خشخاش برای حبس نزلات ضرورت دارند و باید که در غذا [illegible]
[illegible] سل و دق [illegible] نافع است [illegible] حکم وارد [illegible] و هند اکثر مریضان [illegible] ماش و برنج [illegible]
[illegible] نان [illegible] جائز است که [illegible] و اورا استعمال نباشد

ذکر بعض ادویه مرکبه که در مرض سل مجربست

حب [illegible] که بجهت سرفه و سل [illegible] خون و ریم که از قرحه سل باشد مفید است تخم خشخاش سفید صمغ عربی شکر تیغال کثیرا
مغز بادام [illegible] آسیاغول [illegible] تخم خطمی گل گاوزبان رب السوس هر یک [illegible] مغز تخم کدوی شیرین تخم کاهو مقشر هر یک [illegible] افیون [illegible]
زعفران [illegible] کوفته بیخته بلعاب [illegible] اسپغول [illegible] حب سازند و یکدو حب صبح و شب بدهند حب سل [illegible] جراحت است

[illegible] صمغ عربی [illegible] نشاسته تخم خشخاش سفید تخم خطمی مغز تخم کدو [illegible] الافیون رب السوس [illegible]

[illegible] کافور [illegible] صمغ عربی کثیرا تخم خشخاش [illegible]

افیون [illegible] علوی خان [illegible]

پوست بیخ [illegible] صمغ عربی کثیرا [illegible] گل ارمنی [illegible]

[illegible] لعاب اسبغول [illegible] علوی خان [illegible] اسهال [illegible]

مروارید [illegible] سفید [illegible] الافیون [illegible]

نشاسته [illegible] صمغ عربی کثیرا رب السوس [illegible] گل [illegible]

[illegible] زعفران [illegible] لعاب اسبغول [illegible]

[illegible] حکیم شریف خان [illegible]

[illegible] صمغ عربی کثیرا [illegible] تخم خشخاش سفید گل [illegible] مثقال

بیخ [illegible] گل ارمنی [illegible] زعفران [illegible] لعاب [illegible]

سفوف سرطان [illegible] سرطان [illegible] صمغ عربی گل [illegible] خشخاش سفید و سیاه [illegible]

[illegible] گاوزبان [illegible] خشخاش [illegible]

[illegible] سفوف خشخاش [illegible] سل و سعال [illegible]

تخم [illegible] صمغ عربی نشاسته [illegible] مثقال [illegible] رب السوس [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] تخم خطمی [illegible] تخم خشخاش

[illegible] مروارید [illegible]

[illegible] سل [illegible] گاوزبان [illegible] صمغ عربی سرطان [illegible]

[illegible] سفوف [illegible] مسلول [illegible]

[illegible] الافیون مروارید [illegible] رب السوس [illegible] سرطان [illegible] صمغ عربی کثیرا [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] زعفران [illegible]

[illegible] مثقال [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] خشخاش [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] حکیم شریف خان [illegible] گل ارمنی صمغ عربی [illegible]

[illegible] زعفران [illegible] سرطان [illegible] مثقال [illegible]

سفوف [illegible] گاوزبان [illegible]

[illegible] تخم خطمی [illegible] خشخاش [illegible] پوست خشخاش

[illegible]

[illegible] پوست خشخاش [illegible] مسلول [illegible]

با سیچه بزغاله پخته باشند چهار آثار آب لیمون شیرین آب کبیر و آب خرفه و ماء القرع و ماء الخیار هر یک سه آثار آب کاسنی مروق آب هندوانه یک
مروق هر یک دو آثار [illegible] صندل سفید گل نیلوفر هر واحد نیم پاؤ [illegible] پاؤ آثار صندل سرخ سه تولہ نبات دو آثار عرق کشند و شربته کافور [illegible]
پنج ماشه [illegible] پسته آویزند نوع دیگر [illegible] تالیف حکیم کبیر علی خان مغز تخم کدوی شیرین تخم خیارین تخم خربزه تخم خشخاش گل گاؤزبان گل بنفشه [illegible] مغز تخم [illegible]
صندل [illegible] ثعلب صمغ عربی کتیرا هر یک بیست تولہ گل نیلوفر ده تولہ تخم خشخاش سیاه پنج تولہ [illegible] شش تولہ آب برگ خرفه آب برگ [illegible]
کدو خیار [illegible] کسیر مقشر نبات سفید هر یک نیم آثار گل [illegible] آثار تخم [illegible] نیم پاؤ گلاب عرق بید ساده عرق نیلوفر هر یک دو آثار شیر [illegible] پنج آثار
زعفران یک نیم ماشه کافور [illegible] ماشه [illegible] عرق کشند شربتی از هفت تولہ تا پانزده تولہ قرص سرطان معمول برای سل طباشیر کتیرا
صمغ عربی نشاسته تخم خشخاش مغز تخم خیارین مغز [illegible] مغز بادام مقشر گاؤزبان کهربا هر یک دو درم گل سرخ گل مختوم گل ارمنی بزرقطونا هر یک [illegible] تخم
تخم کاهو اصل السوس مقشر [illegible] تخم خطمی هر یک چهار درم مغز تخم بادرنگ رب السوس هر یک پنج درم سرطان سوخته [illegible] همه را غیر از بزرقطونا [illegible]
بزرقطونا را با آن آمیخته [illegible] سرشته قرصها ساخته بپشت غربال نهاده خشک کنند شربتی [illegible] مثقال قرص سرطان [illegible]
[illegible] بسیار مجرب صمغ عربی گل سرخ طباشیر [illegible] کتیرا هر یک چهار ماشه اصل السوس رب السوس هر یک پنج ماشه نشاسته تخم خرفه هر یک
هفت ماشه مغز تخم کدو تخم خشخاش مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه هر یک [illegible] ماشه تخم کاهو سه ماشه صندل سرخ صندل سفید [illegible] هر یک دو ماشه کافور [illegible]
یک ماشه سرطان سوخته یک تولہ کوفته بیخته بلعاب اسپغول قرصها سازند بعرق خشخاش حکیم میرزا ابراهیم نوشته که این نسخه [illegible]
خلاصی یافتند [illegible] زعفران [illegible] هر یک پنج مثقال [illegible] صمغ عربی [illegible] اصل السوس گل خطمی هر یک [illegible] مثقال گل گاؤزبان [illegible] مثقال
تخم خشخاش بیست مثقال تخم [illegible] زوفا [illegible] خشک هر یک [illegible] مثقال پوست خشخاش پانزده مثقال مغز فندق مقشر عناب سپستان هر یک [illegible] عدد
[illegible] پنج مثقال [illegible] نبات سفید [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] اصل السوس [illegible] گل سرخ [illegible] مثقال رب السوس [illegible]
[illegible] تولہ گل [illegible] صمغ عربی کتیرا تخم خشخاش [illegible] پنج تولہ تخم خطمی [illegible]
[illegible] پنج تولہ اول از چهار تولہ اسپغول لعاب برآورده و در آن جمیع اجزا [illegible]
[illegible]
[illegible] تخم کدوی شیرین [illegible] تخم خشخاش [illegible] تخم خیارین [illegible] اصل السوس [illegible]
گل سرخ گل [illegible] گاؤزبان [illegible] صندل سفید [illegible] هر یک [illegible] زعفران نیم درم [illegible]
[illegible]
[illegible] تخم خیارین صندل سفید [illegible] پوست [illegible] گل سرخ گل ارمنی هر یک [illegible]
[illegible] تخم خشخاش [illegible] هر یک [illegible] شربت [illegible]
[illegible] سرطان [illegible] مغز تخم کدوی شیرین هر یک [illegible] تخم کاهو [illegible]
صندل سفید صندل سرخ [illegible] تخم خشخاش [illegible] گل گاؤزبان ابریشم [illegible] اسپغول [illegible] کافور [illegible]
نیم مثقال [illegible] شیر [illegible] نبات سفید هر یک [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] عفونت پذیر [illegible] شیر [illegible]
[illegible] شیر [illegible] از آنجمله است که [illegible] سل

زیرا که هضم نمی‌نماید لیکن در ابتدا پیش از آنکه ضعیف شده باشد شیر خوش گوار نافع است و اگر مریض بر مکیدن شیر از پستان انسان یا حیوان قادر باشد موافق‌تر بود و باید که شیر دایه جوان صحیح البدن معتدل المزاج باشد و زنان بکیم باشد فربه و اگر شیر یک زن کفایت نکند از دو یا سه بگیرند و غذای آن زنان چیزهای نیکو باید و شیر ایشان صاف و بهتر باشد و اگر شیر زن یا شیر خواهند داد باید که چهل روز بر زا دن او گذشته باشد و اگر شیر خر داده شود باید که بهشتم ماه یا پنجم ماه شرط است و علف حیوان مطلوب از نباتات قابضه مثل برگ بارتنگ و برگ بید و برگ سیب و برگ امرود و برگ پستان و اطراف انگور و عليق و خبازی و خطمی و کشنیز و کاسنی و عصی الراعی و عوسج و کاهو و برگ خرفه و پالک و شبدر و نبات هندبا و لسان الحمل باشد و اگر مریض را تشنگی باشد حلوا و حلبه و تیغ به قدر بود حلوا و از جاشیر و کاسنی صحرائی و برگ تاک و بادیان و کشنیز و هندبا و برگ هندبا و شبدر و خشک و لسان الحمل و انجدان... حیوان اعلف نیک گوار و نشان گوار بودن علف آنست که سرگین او سخت گرد نباشد و در خشکی و تری معتدل باشد اگر سخت کند بود اندک اندک آن گیاه او کم کنند و اگر سخت خشک باشد آن گیاه او زیاده نمایند و هر که مشغول نوشیدن شیر گردد و او را حاجت باشد که در آن حاجت سازگار تا باید و شیر شیر خطا افتد موجب ملال و باعث مبال گردد و پیاله چینی سفید یا نقره ... از آن بکار برند و وقت دوشیدن قدری گرم از آب گرم باشد ... و شیر در آن قدح بدوشند و بمقدار یک جرعه یا دو جرعه ... شروع کرده و بهمان طور هر روز بیفزایند ... و در ابتدا ... تا ... روز و بعد ... ترک کنند و بعد چند روز توقف نمایند بمقدار معین تا آنکه مزاج احتمال نماید و در اکثر یک رطل بیشتر زیاده استعمال می‌کنند و چون آثار تخمه و سوء هضم ظاهر شود ترک شیر نمایند و یا از مقدار بیشتر کم کنند اگر سوء هضم قوی نباشد و اندک ... و در اکثر ایام شکر بقدر چهار درم در آن داخل کرده می‌نوشند و گاهی با شیر قرص سرطان کافوری و سفوف سرطان و خشخاش و قرص گلنار و قرص طباشیر کافوری و سفوف طین مختوم و حب السعال و قرص کهربا و الدعلوی خان داده می‌شود و سفوف است گاو که تخم گاوزبان در آن داخل است همیشه معمول است و یا سنگ جراحت و گاه با شیر قرص طباشیر کافوری و ... مصری یکی بهم کرده ... هر یک ... ماشه ... هر روز همراه شیر خر می‌دهند و گاهی قرص طباشیر کافوری و گلقند ... خورانیده شیر ... شربت ... و یا قهوه داده و تولچه خشخاش سوده یا شیره ... می‌دهند و سرفه را بسیار نافع می‌شود و گاهی سفوف است که همراه شیر ... صحیح و یا قهوه ... خشخاش ... شیر ... چهار ماشه ... و ماشه ... و تولچه در آب جوش داده ... بطور قهوه وقت شام ... بشیر خورده و شربت خشخاش ... یا قهوه ... در شیر ... یا نبات ... داخل کرده با رتنگ یا خاکشی ... ماشه ... میدهند و گویند که استعمال خاکشی با شیر ... و سل ممنوع ... التحام ... و بعضی صمغ عربی کتیرا هر یک ماشه همراه شیر ... با شیر ... با ... صمغ عربی ... همراه شیر ... چهار ... نبات ... میدهند و گویند که در حالت ... با شیر خر ... نافع است و حکیم ... که بعضا صد قاصی ... شیر و آب ... بطریق مذکور استعمال ... و سل ... بلکه ... بعض اطبای ... بهمین ... استعمال ... می‌نمودند و گاهی وقت لینت طبع بارتنگ و قرص طباشیر قابض و شربت حب الآس و شربت به با شیر ... قرص مروارید و گاهی حب مروارید ... و ... در ... استعمال ... و ... تنقیه طبع ... گلقند ... استعمال ... و اگر ... وقت شدت قبض حسب اقتضا ... زیاده کنند ... در اکثر اهل هند ... واجب است که لینت طبع زیاده شود ... بکیاریتا ... استعمال شیر تا ... هفته ... زیاده ... موافقت ... هرگاه موافق ... بعد چند روز ترک ... شیر ... شرط کرده اند که ... حرارت ... نماید ... شیر شرط است که ... استعمال ... خوب ... قوت ... عوارض ... چنانچه ... ملامات ... شیر ... گلقند ... تقویت معده همراه شیر دادن معمول ... فایده ... استعمال ... شیر ... متاخرین بوده ... که بعد ... روز ... شیر ... مقدار ... درم ... روز دوم ... چند آن روز سوم

پنجم پنج درهم و هر روز تا پانزده درهم می افزایند تا روز هفتم یک صد و پنج درهم برسد آنگاه بهمین مقدار تا یک هفته بنوشند بعد از آن پانزده درهم هر روز کم نمایند و صاحب کامل گوید که بعد چندین کف بالای شیر [illegible] نیم رطل با قرص کشخاش یا سفوف صمغ عربی و نشاسته و کتیرا مساوی [illegible] یک مثقال تا دو درهم همراه بعض سفوفات دیگر بیاشامند و هر روز یک یا وقیه زیاده کنند تا یک رطل برسد و باید که [illegible] ساعت [illegible] شیر زیاده [illegible] هر روز نبض را ملاحظه نماید اگر قوی و عظیم باشد شیر نیک گوارنده باشد و اگر نبض صغیر یا ضعیف باشد در دادن شیر توقف کنند و [illegible] که شیر [illegible] دهند از ماهی و ترشی احتراز کنند و اگر در ایام خوردن شیر تپ عارض گردد [illegible] با قرص کافور دهند و اگر بسبب شیر عفونت در معده پیدا گردد [illegible] شربت آلو و شربت بنفشه [illegible]

[illegible]

و نفث الدم و نفث المده را نفع عظیم دارد و هر گاه آن تب خفی و یا تب لازمی قوی مشتعل باشد پس هیچ و به شیر ماده دادن و هر گاه که یک مثقال از قرص خشخاش
با یک رطل و نیم شربت خشخاش آمیخته به مریض دهند و بعد از طلوع آفتاب غذا مثل مرطوب مزوری که اطراف آن به پیه مسکه آلوده نموده باشند با نمک سوده و خاکستر
در آب خنک سرشته باشند یا با شیر پخته یا با ماش مقشر و اگر گوشت مرطوب میل داشته باشند از کباب کوفته یا اسفاناخ یا اسفاناخ با شیر پخته بخورند پس یا اینکه
باید که حتی الامکان در تسکین سعال جهد بلیغ نماید که مرض از اعراض الهامت است و این معروف نافع سعال قرحه است خشخاش سفید ده درم صمغ عربی نشاسته
کتیرا رب السوس هر کدام سه درم تخم خرفه تخم خطمی تخم خبازی هر کدام پنج درم مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم کدو مقشر بهدانه هر کدام هفت درم
با رب سائیده و در قاشق مریض دهند و بعدا از ان شربت خشخاش یا شربت عناب یا شربت نیلوفر بنوشند و ایضاً صمغ عربی را به روغن بنفشه بریان نمایند
و ربع جزو آن از ان شربت کنند تا خشک گردد و با یک سوده نصف وزن او نبات سفید آمیخته بعضی ادویه قابضه از ان اتفاق نماید و این حب سعال
و درد سینه را نافع است مغز تخم کدو مغز تخم خیار مغز تخم خربزه مغز بهدانه هر یک پنج درم خشخاش تخم خرفه هر یک هفت درم صمغ عربی نشاسته کتیرا
طباشیر هر یک سه درم با رب سائیده نصف وزن آن فانیذ آمیخته لعاب بهدانه سرشته حبها بهمین سازند و یکی از ان مدام در دهن دارند
و همچنین از نشاسته و شیره خشخاش و نبات سفید و روغن بادام ساخته باشند بخورند و گوشت چوزه مرغ و دراج و تیهو با ماش مقشر و اسفاناخ غذا
سازند و یا چچوره و یا خرماله با پنج و ماش کرده و اسفاناخ و قطاء و نیم برشت و حسو معمول الرازی مرکب از نشاسته و ایضاً این
معجون به بینهایت ... ... خشخاش ... ... در حال الصدر ... ... هر یک پنج درم ...
و ... ... مغز تخم کدو مغز بهدانه
نشاسته کتیرا صمغ عربی خشخاش سفید مغز بادام ... ... قبل از غذا و بعد از غذا بخورند و آب جو
تا یک دو روز ... ... و اگر ... ... قوت اقوی ... ...
... ... بعد از ان اگر احتمال ... ... خیار شنبر ... ...
... ... روغن بادام ... ...
خیار شنبر و امثال آن ... ...
از شربت و دوای مسهل نافع باشد ... ... آب گرم ...
نبات ... ... چون ... ...
... ... خشخاش سفید ... ... پنج درم ... ...
... ... صمغ عربی و کتیرا و روغن بادام و روغن ... ... خشخاش ...
... ... خشخاش ... ... روغن بادام ...
تخم کدو هر یک ... ... مغز بهدانه و مغز تخم کدو هر یک پنج درم صمغ عربی کتیرا هر یک ... ...
... ...
... روغن ... ... اسفاناخ ... روغن بادام ... ...
... ... روغن بادام سازند و ایضاً ... ...
طبیعت قبض ... ... خشخاش با خیار شنبر ... ...
بدهند صندل سفید گل سرخ صمغ عربی نشاسته بریان گل ... طباشیر هر کدام ... خشخاش سفید خشخاش سیاه هر کدام پنج درم مغز تخم کدو و خیار

و مغز تخم بادرنگ بریان هر کدام چهار درم همه کوفته بیخته کافور قیصوری نیم درم اضافه ساخته با لعاب اسپغول با لعاب بهدانه سرشته اقراص سازند هر یک بقدر نیم مثقال و یکی از ان با شربت حب الآس بخورند و سفوف الطین درین کار آزموده است و اگر قرص طباشیر مسکت قرص خشخاش هر یک نیم مثقال با رب آس دهند بغایت مفید است یا این سفوف بدهند اسپغول تخم مرو تخم ریحان تخم خرفه بریان هر یک پنج درم تخم حماض صمغ عربی نشاسته بریان گل ارمنی هر یک چهار درم حب الآس بریان سویق جو سویق نبق دقیق تخم زرشک هر دو اقماقیا گشنیز خشک هر دو نیم درم شاه بلوط بریان پنج عدد سفوف سازند و همه را بریش کوفته صبح و شام بوزن دو درم به شربت آس مع آب سیب بخورند و غذا نیم برشت مرغ و کبیبه باش مقشر بریان یا زردی بیضه نیم برشت یا سنج مع ماء الشعیر مسحوق مطبوخ مغز بادام مقشر بریان بار یک سوده بدهند و همه اینها برای اصحاب تپ دق که آن اسهال باشد ذکر باید بکار برند مسیحی گوید که چون سل قرحه است در ریه مع تپ لازم و اکثر امر اینها واجب است که برای معالجه قرحه اشیای حاره یابسه و بهر معالجه تپ چیزهای بارد رطب استعمال نماید خصوصاً چون بدن نحیف شده باشد و هر واحد ازین دو غرض مضاد است هر دیگری را و مانع از استعمال او است لهذا تدبیر این مرض صعب عسر القبول است پس اگر ابتدای قرحه ریه باشد افضل اشیا نوشیدن شیرخشت تنها یا با شکر و کدو کدو بادی بخورند و صالح ترین اغذیه بیضه نیم برشت با عسل حریره آرد جو و شکر و بادام و روغن بادام و در بعض اوقات لحوم طیور و لحوم خصی بخورند و شراب بقدری مزوج بدهند و آشامیدن شیر در بعض اوقات و بعد طعام در اکثر آن آب شیر و دخول آبزن نمایند و از ملینات طبیعت حذر کنند و هرگاه نرم شود سفوف منفی و گل ارمنی و طباشیر حب الآس سائیده کنند بر سما قشان هر واحد ربع جزو تار گل نمایند و سفوف ان با شربت خشخاش یا رب آس دهند و اگر سل با تپ باشد شیر در ان استعمال نماید کرد و بدل او ماء الشعیر محکم الصنعه باین طور دهند که کشک جو بگیرند و در آب بیخته آتش چنانکه بیشتر شود و سر الطین نهری گرفته پاره آنها قطع کنند و با تپ اکثر دو سه پس آب آنها ببپزند و با کشک و نیک انداخته با آتش ملایم بپزند و در بعض اوقات اکارع حملان با کشک بپزند و از آن تلی بدهند و در بعض اوقات بیضه نیم برشت و در بعض آن ماهی تازه کباب کرده یا شوربا آن و در بعض آن حریره نشاسته در روغن بادام و نبات بدهند و اگر سرفه اذیت دهد قدری تخم خشخاش سوده در ماء الشعیر و حریره وقت طبخ داخل کنند و انها معتدل استعمال نمایند و بر سینه و ضماد صندل و شکر نیلوفر مالند بعد نضج از آب زن راحت و سکون لازم گیرند و پرهیز کنند از جماع و غضب و ماهی غلیظ و اجتناب نمایند و این قرص استعمال کنند تخم خشخاش مغز تخم بادرنگ هر واحد پنج درم تخم خرفه اصل السوس گل سرخ هر یک چهار درم طباشیر سرطان سوخته نشاسته کثیرا هر واحد دو درم بقدر نیم مثقال قرص نمایند و یکی بخورند و اگر اسهال شود با بیرون شود تنقیه بدن واجب بود و اگر ضعف قوت مدت تپ باشد این مطبوخ بنوشند مغز خیارشنبر پنج درم بنفشه سه درم موبرنقی بیست عدد و سپستان بیست عدد و چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل بیاید بجای ان مویز پاره کرده مغز ... و بعد بنفشه کوفته بیخته بلعث رطل آمیزند و بر تکرار داده و نظرف هفت بار نوبه بدهند اگر از خوردن این باشد از دیگر بیستان خطمی و روغن گنجد شکر سرخ و چون بدن پاک کرده شود تخم بنفشه و حریره نشاسته و شکل جو کوفته و با قلا و کثیرا بهدانه و سرطان ... روغن کدو استعمال نماید و اگر در سینه رطوبت بسیار باشد و حرارت ساکن لیکن بود حریره بیخ سما بدهند بعسل آب ... اگر در سینه تشنگی در آواز گرفتگی باشد آب بارتنگ مطبوخ بکنیم او قید بروغن تخم خرفه و مثقال یک درم روغن بنفشه یا یک مثقال و روغن مغز تخم کدو ... با نیم ... با نیم روغن بادام بیاشامند بعده حریره سرطان که مذکور شد بخورند و وقت خواب اسپغول صمغ عربی گل ارمنی با آب یا لعاب بهدانه بدهند و اگر نفث الدم حادث گردد این قرص بخورند گل مختوم سه درم گل ارمنی نشاسته گل سرخ هر واحد چهار درم کهربا حب الآس هر یک ... سه درم سرطان سوخته دو درم کثیرا طباشیر نشا هر واحد پنج درم صمغ عربی ربالسوس هر واحد ... درم کوفته بیخته آب خرفه ساخته با آب باران یا آب ... دهند و از که ... برگ خرفه و بارتنگ عدس ... مطبوخ بروغن گل یا بادام اغذیه سازند و آبی که در آن گل ارمنی و طباشیر صمغ عربی جوشانیده یا انزروت باشد بنوشند و مرهم ... صمغ و گل ارمنی بیاراند و بر سینه قیروطی روغن گل موم صمغی در آب عصای الراعی بنوشند و اگر سرفه کم باشد بر سینه ... غالب گردد این لعوق بدهند که نفع میکند سل ... اسهال ... بنای تقشیر کنیم او قید نشاسته کثیرا

قرحه سرطان

صمغ عربی مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم خطمی ہر یک [illegible] اوقیہ مغز بادام [illegible] اوقیہ رب السوس تخم خشخاش سفید مغز بہدانہ ہر یک اوقیہ مغز تخم خربزہ مویز منقی
ہر واحد دو اوقیہ مویز را در روغن بادام یا روغن بنفشہ بریان نمایند و مغزیات و ادویہ را جدا جدا سائیدہ مغزیات با مویز سائیدہ مع باقی ادویہ با قدری
میفختج بیامیزند و دائم در دہن دارند و اگر [illegible] از نزلہ نازل شود این لعوق بدہند خشخاش سفید دو اوقیہ سیاہ یک اوقیہ [illegible] اصل السوس مقشر
کوفتہ سہ اوقیہ بہدانہ تخم خطمی ہر واحد یک نیم اوقیہ کتیرا یک اوقیہ صمغ نیم اوقیہ ہمہ را در پنج رطل آب شیرین بجوشانند تا نصف باند صاف نمودہ بعدہ میفختج یک رطل و
لعاب اسپغول نیم رطل و فانیذ نیم رطل و شکر طبرزد نصف رطل [illegible] کردہ با آتش ملائم بپزند تا منعقد گردد و صبح دہ درہم با آب الشعیر بنوشند و شب [illegible]
پنج درہم بخورند و این حب بزیر زبان نگاہ دارند بہدانہ مغز تخم کدو ہر یک ہشت درہم رب السوس پنج درہم کتیرا صمغ ہر واحد سہ درہم مغز تخم خیار چہار درہم
سائیدہ با لعاب بہدانہ حب ساختہ استعمال نمایند و اگر نفث با دو دشوار گردد طبیخ زوفا انجیر [illegible] بنوشند و این [illegible] عناب سپستان
پنجاہ عدد اصل السوس مقشر کوفتہ دو درہم پرسیاوشان پنج درہم [illegible] بست درہم انجیر پنج عدد [illegible] در چہار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف [illegible]
در [illegible] روز [illegible] با روغن بادام [illegible] استعمال [illegible] قوی
[illegible] کہ ترک [illegible] اگر [illegible] الشعیر [illegible]
نیم رطل [illegible] در جمیع علاج سل [illegible] حرارت [illegible] مثل [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] علاج [illegible] ممکن [illegible] علاج باشد [illegible] نوازل [illegible] التیام [illegible] تدبیر منع
نوازل [illegible] علاج سل [illegible] اصل [illegible] فصول [illegible] کثرت [illegible]
[illegible] فصول [illegible] مثل [illegible] با اضافہ [illegible]
[illegible] سودا [illegible] مسہل [illegible] براے [illegible] تعدیل [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] خشخاش [illegible] الطبیعت [illegible] باشد [illegible] نماید
[illegible] باشد [illegible] بعض [illegible]
باشد [illegible] عظیم [illegible] تحلیل و تخفیف [illegible]
[illegible] شوار [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] مرکب [illegible]
[illegible] قوی [illegible]
[illegible] براے منع [illegible] کردہ [illegible]
[illegible] محتاج [illegible] صاحب [illegible] سینہ [illegible]
[illegible] باشند [illegible] مثل [illegible]
[illegible] نافع [illegible]
[illegible] مستعمل [illegible]
[illegible] صدر و ریہ [illegible] نافع بود و اگر [illegible]

در مزاج باشد و منفعات حاره ضرر بخشد و بارده نفع نماید آنوقت بگیرند شش حیوان خشک بادیان رب السوس عصاره سپستان [illegible] نکوبند با شیره [illegible] و شکر [illegible] تجویز کنند [illegible] نافع است و گاهی درین مرض استعمال انواع بخورات [illegible] مفید بوده هرگاه ازین [illegible] [illegible] بهم رسد چند روز [illegible] علاج کنند و بعد از ان تجففات عود نمایند و اما اغذیه در علاج مطلب با اباریه و افاویه [illegible] نهند [illegible] و سکون لازم [illegible] و غضب و غم ترک نمایند و از آنچه در ابدان [illegible] مختلفه بار با تجربه کرده [illegible] که صاحب این مرض [illegible] نه [illegible] هر قدر که تواند مدام [illegible] که ابدان [illegible] رعایت کنند [illegible] اگر نفس تنگ گردد [illegible] گل سرخ [illegible] حاجت باشد اگر [illegible] استعمال نماید [illegible] علاج را [illegible] که این [illegible] و اگر خود [illegible] عجائب [illegible] در میان می [illegible] استعمال و [illegible] این علت [illegible] که برای [illegible] از ین علاج [illegible] فایت و فر [illegible] استعمال شیر و [illegible] باشد بجهت آنکه [illegible] [illegible] باید گشت [illegible] تدبیر قروح ریه [illegible] [illegible] و اما اغذیه [illegible] آش [illegible] صلاح [illegible] [illegible] ولیکن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آب باران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علاج سل مشکل است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

که دران سرطان باده پخته باشد بیاشامند و نشان بادگی سرطان آنست که سوزن در پشت او فرو برند اگر رطوبت چون شیر بر آید باده باشد و بس اطراف او
دور کرده آب نمک و آب خاکستر بشویند تا از چرک و رطوبت لزج که بر ظاهر او باشد پاک شود و اگر قوت بیمار ضعیف باشد در ماءالشعیر پاچه بره و بزغاله بپزند
و اگر طبع نرم بود و حاجت بقبض آن افتد در ماءالشعیر حب الآس بپزند و بشربت آس بنوشند و حب الآس در ماءالشعیر در هر وقت درین مرض سود دارد
و اگر سرفه شدید بود در ماءالشعیر و اسفاناخ تخم کاهو داخل کنند و اگر در بدن مریض فضول باشد باید بمطبوخ خیارشنبر تنقیه نماید مغز خیارشنبر بنفشه هر واحد
هفت درم مویز منقی بیست درم عناب ده دانه سپستان سی عدد در دو من آب بپزند تا ثلث باقی ماند مالیده صاف نموده سی درم ترنجبین داخل کرده
بار دیگر بجوشانند و صاف نموده باز بجوشانند تا صد درم باقی ماند بنوشند و این مسهل نیز مفید است فلوس خیارشنبر پنجاه درم بنفشه و ده درم عناب پنجاه
سپستان صد عدد مویز منقی سی دانه همه را در دو من و نیم آب بپزند تا نصف بماند صاف نموده نیم من فانیذ و چهل درم روغن بادام آمیخته بجوشانند
تا بقوام شهد آید چهل درم بنفشه کوفته بیخته بسرشند و نگاه دارند و حسب قوت مریض بدهند و اگر از مسهل انکار باشد حقنه لین بعمل آرند و اگر دماغ گرم
باشد و قبول ابخره نماید و از ان رطوبت بجهت شش ریزد اول فصد نموده بعده تدبیر مسهل کنند و چون تن پاک گردد او [illegible] تنقیه بدله بدهند و احسا
از کشک جو و آرد باقلا و نشاسته و کثیرا و بهدانه ساخته سرطان باده پاک کرده در ان پخته در روغن مغز تخم کدو برشته با شکر یا بی شکر بخورانند و اگر در سینه
رطوبات بسیار باشد حریره از جاورس مقشر و آب بهی و تخم خیار و شکر یا عسل بدهند و حب السعال استعمال نمایند و آنچه در سرفه رطبه گذشت بکار برند گل ارمنی
با لعاب بهدانه یا آب باران ممزوج نافع است تخفیف قرحه و اندمال آن نماید هر گلی که شور نباشد درین باب سود دارد دیگر آنکه ضیق نفس باشد [illegible]
گل نباید خورد و اگر ماده عسر الخروج باشد از افیون و تخم خشخاش و دیاقوزا که مغلظ مواد و مانع نفث اند اجتناب نمایند و این حب رطوبات از سینه بدر کند
و قرحه را خشک نماید صبر آب باران [illegible] هر یک چهار دانگ رب السوس نیم درم کثیرا یک دانگ حبها سازند و حسب قوت و ضعف طبع کم
زیاده کنند و اگر با رمد [illegible] برای علاج نفث الدم نمایند محمود شیرازی مینویسد که هر صبح شربت خشخاش یا شربت بنفشه ده درم ترنجبین ده درم یا جلاب
از سپستان یا عناب ده عدد با شکر سفید و یا ترنجبین ده درم بدهند و بعد ازان ماءالشعیر مطبوخ با سرطان سازند و اگر مریض از سرطان کراهت کند با ماءالشعیر اکارع بپزند
و یا حریره نشاسته در روغن بادام و خشخاش بدهند و روغن بنفشه و کدو و بادام بر بدن بمالند و اگر از ماءالشعیر کراهت نماید مزوره ماش و قرع بادم و اسفاناخ
و خرفه و کدو و چغندر و اسپیدباج شیر زنان با علاج این مرض نافع است اگر از پستان بمکند بهتر و سریع التاثیر باشد و باید که در معالجه سل از
مراعات قرحه بدانچه جلا و تنقیه و تسکین سعال و التحام قرحه کنند غافل نباشند و آبزن و حمام غیر حار باعتدال استعمال نمایند و بعد حمام روغنهای [illegible]
و ماء الجبن در ابتدای سل و انتهای او نفع عظیم دارد و [illegible] در ترطیب بدن [illegible] و شیر بز [illegible] باید که بنوشند و نان با وی بخورند و از اسهال و هیجان
طبیعت و تعب و غضب و جماع و کثرت کلام منع کنند و این قرص برای اصحاب سل نافع است اگر با نفث الدم بوده باشد گل مختوم گل ارمنی نشاسته
هر واحد پنج درم سرطان سوخته ده درم کثیرا طباشیر هر واحد شش درم رب السوس شش درم کوفته بیخته بلعاب بهدانه قرص سازند شربت دو درم و این قرص
نیز نافع مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ هر واحد چهار درم طباشیر سرطان محرق هر واحد دو درم نشاسته کثیرا هر واحد یک درم کوفته بیخته بجلاب سرشته قرص سازند
شربت دو درم با دو دانگ [illegible] جلاب یا پنجاه درم ماءالشعیر و این سفوف نیز نافع اصحاب سل است باقلای مقشر مغز تخم خیار مغز تخم کدو مغز تخم بادرنگ هر واحد
پنج درم صمغ عربی کثیرا نشاسته هر واحد هفت درم مغز بادام مقشر دوازده درم مغز تخم خربزه ده درم مویز منقی مطبوخ در روغن بادام دوازده درم شکر سفید
ده درم مغز بادام [illegible] کوفته آمیخته در دو رطل آب بجوشانند تا نصف رطل آب بماند شکر سفید یک رطل داخل کرده بآتش ملایم بپزند تا غلیظ گردد هر روز
ده درم از آن بخورند و این شربت مسلولان ضعیف قضیف را نافع است آب انار شیرین چهار رطل آب سیب شامی یک رطل آب بهی شیرین یک رطل همه را بآتش
ملایم بجوشانند تا بقوام آید شربت دو درم و این را [illegible] گفته که صرع و سل ام صبیان است که شفا میبابد و قول در علاج آنها فضول است بعده
این دوا نافع مسلول بیان نموده کثیرا صمغ عربی [illegible] رب السوس نشاسته هر واحد سه درم گل ارمنی چهار درم گل سرخ پنج درم مغز تخم کدو مغز تخم [illegible]

هر واحد شش درم سرطان سوخته مغز بادام هر یک ده درم کوفته بیخته قرص سازند و یک مثقال آن بخورند با شیر ماده بز تبرید بیاید و نیز معجون آنچه
از جمهور مذکور است بسازند اگر استعمال نمایند از بیست درم تا شصت درم بشناسند که تجربه شده است بالاحظه نمایند چون تحصیص گردد و تدبیر کار آید بکرد وطبری گوید که قرحه حادث
و در ریه چون مستحکم گردد و در شفای او طمع نیست و قبل از استحکام علاجش اینست که نظر کنند اگر با قرحه تپ لازم باشد فصد کنند اگر امکان آن باشد
بعده لعوق یا با شیر عناب و سپستان که بران اندکی از صمغ ابو صمغ عربی و کتیرا انداخته باشند و سینه را به روغنهای مفتره مثل روغن گل و خیری بمالند
اگر بعد از علاج مانع این نباشد و ماء الشعیر مشوی که بر گل حکمت نموده در تنور پخته آب او فشرده باشند گرفته بران صمغ و گل مختوم و گل ارمنی انداخته
بنوشند و وقت غذا ماء الشعیر بنوشند و بران او دویه مذکوره تیز اندازند و اگر خروج ریم زیاده باشد اندک شربت سل ساده نوشیدن باک ندارد و مرهم صدر نمایند
بموم روغن که اندک جعفری آمیخته باشند و چون ریم قلت پذیرد و تپ زائل گردد و این قرص بر مداومت کنند و ... بسد هر واحد یک درم گل مختوم گل ارمنی
هر واحد نیم درم نشاسته کتیرا صمغ عربی خشخاش سفید هر واحد یک نیم درم ریوند رب السوس هر واحد دو دانگ افیون یک دانگ همه را باریک سائیده بلعاب اسپغول مصطفی
و صمغ سرشته بقدر یک درم قرص سازند خشک نمایند و هر روز یک قرص با ماء الشعیر یا شربت آس یا رب سیب یا رب به بدهند اگر سعال موذی نباشد
و الا با ماء الشعیر تنها بخورانند و اگر تپ زائل نشود و قرحه باقی بود این قرص با ماء الشعیر که در آن سرطان بادو یهی سلطان پخته باشند بدهند و اگر به سبب ثقل
علت و ضعف قوت احتمال این نشود و شیر خر یا شیر بز نیز نافع بود و اگر موافق مزاج او باشد و اشتعال تپ بطریق سحق الشعیر بیاید و اگر احتمال شیر خر بسبب خبث علت
و سوء مزاج نبود شیر زنان از پستان بمکند و بعد از علاج غذای او که این طریق مر بر حال شود اقوال متفرقه بعضی گویند که نزد انگشتان و تقرع در پیش بدن بست
تا که اگر سبب حدوث سل سیلان مواد از سر بسوی ریه و یا از بدن بسوی آن باشد که در این صورت منع آن چه بهتر نماید بفصد قیفال و باسلیق باشد
بشرط آنکه قوت و فا نماید و بسیار قوی باشد و اندک خون بگیرند بحسب قوت و مزاج و سن و عادت و بعد از آن اگر حمیات صحیح تحمل کند میزان باشد و دوای ملین ناشند
مطبوخ عناب سپستان و مویز منقی و بنفشه و نیلوفر و دوقه مقشر با خاکشی و شاهتره و تخم خرفه و فلوس خیار شنبر و قدری روغن بادام بدهند و اگر مریض صاحب و ضعیف یا
ضعیف القوة و یا در بدن قبول رسیده باشد جبر گنه جرات نفصد و اسهال بهمی از دوبه نمایند گرد و بیسی که باشد و چون هزال لاغری عارض گردد فهمید
تا هم تخفیف قوی بدن بتغذیه و تقویت با رعایت حال قرحه و سعال نمایند بخوبیکه در سحق وقت سعال رگ دو روانی بخوبی تابعان او و در علاج این مرض
در اول امر علم بفصد قیفال نموده انداز جانب علت ... مرجع اگر مانع نباشد و همچنین اگر سبب نزلات منصبه از سر باشد و بعد از ان اسهال نمایند بدوای
متوسط الی حقنه بسر کنند بدوائیکه از تربد و صبر مغسول و رب السوس سازند و مقدار او دو به بحسب حال قوت عامل باشد و اگر قوت ضعیف باشد اسهال بادویه
مذکوره ننمایند بلکه مطبوخ مسطور استعمال کنند و اگر نفث الدم بهم رسد ادویه نافعه سل و نفث الدم با هم جمع نمایند و حبوب نافعه قرحه ریه با نفث الدم در
دهان دارند و ضمادات بر سینه استعمال کنند و اگر با سرفه شدید باشد لعوقات و حبوب نافعه سل با سعال بخورند و اگر نزله باشد دوای قوقا استعمال نمایند
و اگر با سل عسر نفث باشد مطبوخ زوفا بدهند و فانیدیا شامند و نشا یکبند و انجیر تازه و مغز بادام مقشر و مویز و انگور شیرین تازه و عناب سپستان و مانند آن
بلیغ النفع ست و این با سوید گفته که تناول لحم قنفذ بسا سست که آثار این مرض زائل میکند و جالینوس گوید که مسلولان را انتفاع می یابند با طلیه اضمده
زیاده از انتفاع بمشروبات و در تابستان بر روغن گل و بنفشه و طلی بار و طلا نمایند و در زمستان بر روغن سیاه طلی نمایند چه مانند آن یا بضماد محمول از گرده ... آب
کنند و سفیدی بیضه ضماد کنند و از کلام قرشی مستنبط میگردد که درد و غذای مطول از سرطان خالی نباشد تعلیم به آنکه سل حقیقی ست و غیر حقیقی
حقیقی قرحه ریه است که مسطور شد و غیر حقیقی آنکه از کلام شیخ الرئیس و دیگر متاخرین مستفاد میشود که گاهی اطلاق می یابد اسم سل بر مرضی دیگر که آن قرحه
نباشد و این چنانست که بعضی کسان شبیه بآنکه اگر چه در ریه ایشان قرحه نباشد لیکن حال ایشان همچو حال مسلولان بود و ریه آنها قابل اخلاط غلیظه لزجه از نوازل باشد
که پیوسته رطوبات لزجه از سر ایشان بسینه فرود آید و مجاری تنفس متلی و تنگ گردد و باین سبب تنگی نفس و سرفه سخت تولد کند که کار بدان سر که ضعف
و لاغری و کاهش بدن پدید آید و هر چند این مرض فی الحقیقت از قبیل ربو و ضیق النفس است و مریض او در حقیقت نباشد اصحاب ربو لیکن عرف اطبا مجاز آ

این مرض را ذبول و مرض سل او سل خوانند و فرق میان هر دو نوع از عدم تپ و قرحه و خروج رطوبت خام بنفث درین نوع و لزوم تپ دق و خروج
ریم بنفث در قسم اول ظاهرست و فرق در رطوبت و ریم از بد بوی ریم نزد نفث خواه وقت سوختن او و ته نشین گردیدن آن در آب بعد ریختن و خلاف این
در رطوبت توان کرد و بالجمله علاجش بعلاج ربو و ضیق النفس نمایند و اگر با آن اندکی حرارت باشد علاج سل و علاج ربو مخلوط سازند و رازی گوید هرگاه که مسلول را
تپ نباشد و چیزی غلیظ چون سریش ماهی بنفث برآید طبیخ زوفای خشک پرسیاوشان انجیر پوده مویز منقی باید داد و لعوق از حلبه با انجیر تخم قرطم برای او
مرتب باید ساخت و چون آب کرنب یک رطل و عسل مصفی ثلث رطل بآتش ملایم بجوشانند تا بقوام لعوق آید بروز چهار بار استعمال نمایند بغایت مفیدست
و صاحب مرهم گوید که گاهی مشتبه میگردد نزله بسل و مسمی بسل غیر حقیقی ست و دران تپ نباشد و علاجش منع نزله اول بشربت زوفا و مانند آنست و ایضاً
صاحب اقتباس بیفزاید که در سل غیر حقیقی که سببش نزول رطوبات از سر بسینه و ریه دائم باشد جهت تلطیف ماده این طبوخ دهند زوفای خشک هفت ماشه
پرسیاوشان برگ گاوزبان هر یک پنج ماشه ایرسا سه ماشه انجیر زرد چهار عدد عناب هفت عدد مویز منقی دو توله گلقند عسلی چهار توله بالیده بجوشانند
غذا شوربای نخودآب و جهت تنقیه حسب قدر اسطوخودوس و افتیمون و تربد و سفوف آن و سفوف غاریقون دهند و در طبوخ مذکور برگ سنا مکی نیم توله ... خواه
نه ماشه خیار شنبر ترنجبین هر یک هفت توله شربت بنفشه چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بجوشانند و غذا وقت شام ... و صبح
دو ماشه در شربت ... پرسیاوشان یک ... توله بلیسانند و اصل السوس کزبرة البئر گاوزبان هر یک هفت ماشه ایرسا زوفا هر یک سه ماشه جوش کرده شربت گاوزبان
و زوفا هر یک دو توله تودری نه ماشه ... سه چهار بار بعمل آرند بعده باقی تدبیر که در مبحث ربو نوشته شد بکار برند و هرگاه بلغم بنفث بر نیاید
کار صاحب آن بچهار چیز منحول شود و بزودی هلاک گردد اول اختناق از احتباس بلغم در حلق دوم ... تاکل ریه و سینه و حجاب سوم استسقا ... چهارم
سحج اسهال کذا فی التحفة و گویند که سل غیر حقیقی مراد از انصباب نزله بریه و سینه است که برآمدن آن بلغم در نفث علاجش بعینه علاج نزله بلغمی تا تلطیف و تقطیع است
کذا فی المده المتحفة و مسیحی گوید که هرگاه سل بدون تپ باشد و نفث غلیظ و نضج و خروج او بتعب و سعال شدید بود طبیخ زوفا که دران زوفای خشک و فراسیون
و کرسنه و ایرسا و روغن بادام شیرین و قند و روغن چلغوزه ... بجوشند ... آرد گندم و آرد حلبه و نشاسته و عسل مصفی و روغن بادام غذا سازند
و این لعوق ... احمد نافع ترست حلبه اوقیه ... اوقیه ... نیم اوقیه مغز ... نیم اوقیه رب السوس اوقیه کوفته
بروغن چلغوزه آلوده بعسل مقوم سرشند و این لعوق نیز نافع ست آب کرنب سه رطل و عسل یک رطل بجوشانند تا آب برود و عسل باقیماند مغز پسته نیم رطل با یک ... بیده
بیامیزند و پنج درم با شیر خر مطبوخ با آب بقدر نیم رطل مع یک ... زوفای خشک بخورند و شیر بز نیز ... شیر خر ... قوی تر از این لعوق ... با شیر خر ست

نفث المده

یعنی برآمدن ریم از دهن بسبب آن یا انفجار ذات الریه یا ذات الجنب است یا قرحه ریه یا انفجار ورم حنجره یا حلق یا مری یا قصبه ریه یا دیگر اجزای دهن که
یا انفجار ورم اجزای سینه و قرحه آن بسبب انفجار خراج و یا خارید ها و اکال یا نزله حاده اکاله و یا رسیدن ضربه یا سقطه بر سینه و یا استعمال ادویه حاده اکاله و یا انفجار
دبیله معده یا قرحه آن و گاهی بعقب نفث الدم که ملتحم نگردد و عفن شود حادث میگردد و تشخیص این اسباب محل تولد مده مثل نفث الدم نمایند یعنی اگر ریم بسرفه
برآید از اجزای دهن باشد و اگر بتنحنح برآید از لهات و حلق باشد و اگر بتنخنح برآید از قصبه ریه و حنجره باشد و اگر بقی و اسهال برآید از مری و معده باشد
و اگر بسعال برآید از قصبه ریه یا صدر باشد و ایضاً تقدم ذات الریه و ذات الجنب بر انفجار آنها دلالت کند و لزوم تپ دق دیگر علامات سل بر قرحه ریه
دلیل باشد و تقدم خراج سینه و وجود وجع در صدر و خروج ریم غلیظ بسرفه شدید نشان انفجار ورم و قرحه سینه است و اکثر اوقات با این تپ نباشد و بیشتر
نفث المده در زمانه حار رطب ربیع و بلدان شمالیه بهم میرسد و آن از امراض مخوفه است و سیما آنچه بسبب انفجار ورم ریه و قرحه آن باشد و قروح صدر یعنی قروح
عضلات و غشای مستبطن صدر و اضلاع سالم تر از قروح ریه و قصبه آن و قروح حجاب است و عجب نیست که صاحب نفث المده مسلول باشد بلکه بیشتر نفث المده
چون سل میباشد و لیکن سل بدون نفث المده نباشد و بعضی قرحه صدر را نیز سل گویند کما فی الاصل و چون بسعال و مده پاک گردد کمتر انتقال بسل میباشد

و از علامات انتقال آن بسل کمودت رنگ و تپ دقیه لازمه سل است و ظهور دیگر علامات آن که در سل مسطور شد و تمیز میان فرق در مده و بلغم و سل بحیر حقیقی
گذشت علاج اگر از سینه آید اگر مده رقیق باشد و با حرارت بود بهتر تنقیه آن با ماءالشعیر یا ماءالعسل و مطبوخ آب بسیار دهند بعده سفوف سرطان و در تحلیل ورم
شیرخشت با دو اوقیه شربت عناب هر صبح بدهند و در آخر روز یک مثقال سفوف مذکور با دو اوقیه شربت خشخاش دهند و یک مثقال قرص خشخاش با یک درم
سرطان نهری سوخته و چهار اوقیه شیر بغایت مفید است اگر شیر خر بنوشد و بجای آن شیر بز کنند و بهتر از همه شیر زنان است چون دو اوقیه از آن تا ربع رطل همراه
قرص طباشیر یا سفوف آن دهند و شیره تخم خرفه و شربت خشخاش نیز نافع و کذا حریره آرد کرسنه و شکر و روغن بادام و شربت انجبار با آب برگ بارتنگ نیز مفید
و غذا امراق و آب ماش و نخود چون قرحه علاج پذیرد چوزه مرغ بریان و زرده بیضه نیمبرشت دهند و در آبزن داخل کنند و بر سینه روغن بنفشه بمالند و [illegible]
علاج سل نافع باشد و اگر مده غلیظ بود و به دشواری بیرون آید و بدون تپ باشد به تلطیف آن اصل السوس مقشر نیکوفته پرسیاوشان و زوفای خشک انجیر زرد
و مانند آن که در نضج بلغم است جوشانیده صاف نموده با نبات یا عسل بدهند و استعمال طبیخ زوفا با خمیره بنفشه و ادخال اشیاء [illegible] پرسیاوشان و حلبه و مطبوخ انجیر
مفید بود و روغن بابونه و مانند آن بر سینه بمالند و فرزجهای [illegible] و قند و آرد کرسنه و حلبه و تخم کتان و بادیان و تخم انجره و پرسیاوشان کوفته بیخته
با روغن بابونه و روغن [illegible] و عسل بر سینه ضماد سازند و غذا حریره از سبوس گندم و مغز بادام و خشخاش و ترنجبین با شیر گاو ساخته بدهند و [illegible]
تنقیه سینه و دیگر اعضا [illegible] مناسبه کوشند [illegible] مطبوخ زوفا و [illegible] سینه جمع گشته انجبار [illegible]
گرداند و به هلاکت رساند [illegible] سل پیدا کند و از استعمال قوابض قبل از تنقیه [illegible] احتراز [illegible]
طبیخ و تلطیف مده مصروف دارند و بعد از تنقیه تام [illegible] جلا [illegible] مطبوخ زوفا وقت شب بدهند و صبح [illegible] شیر [illegible] تخم کتان
بریان مغز چلغوزه [illegible] حلبه [illegible] باعسل آمیخته حب ساخته [illegible] و اگر [illegible] زوفای خشک اصل السوس مقشر
[illegible] مساوی [illegible] صاحب کامل [illegible] درم رب السوس دو درم
اضافه کرده [illegible] دو مثقال [illegible] زوفا [illegible] نافع بود [illegible] استعمال نمایند معجون [illegible]
[illegible] حکیم علی و شربت حلبه نیز نافع است [illegible] معجون [illegible] صدر [illegible]
بحلق کشند و بقول شیخ در قروح صدر و ریه ادویه [illegible] سعال [illegible] چون مده پاک گردد
[illegible] باقی نماند ادویه [illegible] استعمال نمایند [illegible] عسل [illegible] قروح [illegible]
و بقول شارح گیلانی [illegible] تپ شدید باشد [illegible] احتیاط [illegible] استعمال آن نمایند و عسل [illegible]
[illegible] بقول صاحب کامل این لعوق مناسب است مغز بادام مقشر [illegible] هر کدام ده درم پرسیاوشان آرد کرسنه [illegible]
[illegible] پنج درم [illegible] صبح و شام [illegible] لعوق [illegible] تنقیه سینه [illegible] حلبه یک اوقیه [illegible]
[illegible] اوقیه [illegible] تخم کتان [illegible] روغن چلغوزه [illegible] بشیره نبات [illegible] استعمال نمایند این
لعوق نفث مده [illegible] آب [illegible] عسل [illegible] مغز چلغوزه [illegible]
هر واحد یک اوقیه [illegible] حلبه [illegible] پنج درم [illegible] پانزده درم [illegible] پنج درم [illegible] شیر [illegible]
[illegible] هرگاه [illegible] انقطاع [illegible] نفث [illegible] قرص کهربا با شربت خشخاش [illegible]
و این قرص نیز نافع گل ارمنی کهربا [illegible] رب السوس [illegible] صمغ عربی [illegible] سوخته هر کدام پنج درم سرطان سوخته تخم خرفه هر کدام ده درم کثیرا نشاسته طباشیر
هر کدام چهار درم گل ارمنی [illegible] هر کدام [illegible] کوفته بیخته [illegible] اقراص سازند هر یک بوزن یک مثقال [illegible] با شربت خشخاش
[illegible] شیر [illegible] زرده بیضه نیمبرشت [illegible] خشخاش [illegible] نشاسته [illegible] بادام [illegible]

تغذیه نمایند و مغز کاهو و خرفه و خیار دهند و کو بپزند چون از این تدابیر مده بسبب کثرت خود منفجر نشود تنقیه نماید و قوت قوی باشد باید که بر سینه داغ دهند تا مده خارج گردد و تنقیه قال البسل نماید و شیخ می فرماید که قروح صدر حادث شود از خراجات منفجره اکثر آن را نرسانید که واجب است بلکه احتیاج بقطع اجزای متعفن آن می افتد تا آنکه مجاور را سالم ماند و بسا است که عفونت آن بعضو متصل شود تا متادی بسیگرده قروح حبا که نافذ باشد التحام نمی پذیرد و عفونت نافذ که در اعضای صلبه واقع شود نیز ملتحم نمیشود و آنچه در اعضای لحمیه افتد اگر در ابتدا تدارک کنند و نگذارند که ورم کند التحام می یابد چون ورم کند باید که بدین گردد و التحام مشکل گردد و باید که تنقیه و تلطیف مده هر ورم منفجر و تنقیح حادث در صدر و ریه و حجاب بدین شد و در بحث تنقیح نیز مسطور گردد و درین کار مهلت و انداز نباید که چون ورم این مواضع بگشاید از قابضات احتراز نماید و بکلی توجه تلیین و تلطیف مده و سهل انداختن تنقیه تمام حاصل شود بعده در اندمال آن بادویه مدمله سعی نمایند و نفث الدم که از انفجار اورام ریه و قروح آن باشد علاج آن در نفث الدم گذشت و آنچه از دوا بیان آید در امراض معده خواهد آمد و آنچه از حلق و قصبه ریه و اجزای وی است آید بعلاج هر یک در قروح آن جا گذشت

ضعف ریه

سبب آن کثرت ریزش نزله بار و باشد علامتش سعال و سقوط اشتهای طعام و هزال بدن و تیرگی بول مع سرخی یا زردی و غلظت و کثرت بدو خرخر سینه هر وقت چه در خواب چه در بیداری و تنگی چشمها و مدام پوشیده داشتن آنها و بدشواری کشادن و جواب بکاهلی دادن و اکثر اوقات میل به سبو تنها زیادتی غلبه سرفه بحالت خواب برآمدن اندک بلغم رقیق و گاهی اجابت طبع در روزی دو سه بار بسهولت پی در پی و خوردن طعام اندک و دفع فضله رقیق بسیار از مقدار ماکول بودن بهویت بالا آن و سقوط قوت و لاغری بدن روز بروز زیاده و در آخر اندکی بلغم غلیظ بسرفه برآمدن و ورم اطراف ظاهر شدن و بعده ورم پیرون ورم سو بهلاکت می انجامد کذا فی در رهبر علاج در ابتدا از عناب بست و سپستان تلیق کنند و رب السوس لاهوری مغسول هر روز یک ماشه در لعوق سپستان نیم ماشه آمیخته بلیسانند و شیره اصل السوس هفت ماشه و ابریشم سه ماشه لعاب گاوزبان هفت ماشه در عرق پرسیاوشان یکصد هر یک هفت توله برآورده شربت زوفا سه توله داخل کرده بنوشانند و غذا شوربای بنگهداره نان تنوری دهند و وقت شب عزیره از سپوس گندم و شیره مغز بادام پانزده عدد و مغز قرطم کلیتم توله و مغز خربزه یک توله و مغز چلغوزه نه ماشه آرد نخود بریان سه توله و روغن چهار و نیم توله قند سفید بقدر ذائقه و دیگر لعوق سه چهار روز نوشند الا از دست رست گیرند و همچنین از دست چپ پس از این مطبوخ دهند تخم خطمی زوفا خشک گل گاوزبان هر یک هفت ماشه اصل السوس پرسیاوشان پوست بیخ بادیان هر یک شش ماشه عناب هفت عدد انجیر زرد چهار عدد ابریشم سه ماشه بادرنجبویه عنب الثعلب هر یک نه ماشه مویز منقی دو توله با خمیره بنفشه و گلقند عسلی هر یک پنج تولچ شش در حیا زیاده و ادویه مقویه بدن ریه مثل ربقون علوی خان و فراسیون وقت شب دهند و صبح مطبوخ ندکور برگ سنا دو توله ترید ریوند خطائی هر یک ماشه مغز فلوس خیارشنبر ترنجبین هر یک هفت توله شیرخشت چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب عرق گاوزبان و بادرنجبویه اکتفا کنند و وقت دو پهر نخودآب مرغ دهند و وقت شام غذا بسطور صبح تبرید حواهرمهره و در خمیره گاوزبان عنبری خمیره خشخاش هر یک هفت ماشه ورق طلا یا نقره یک عدد آمیخته اصل السوس پرسیاوشان گاوزبان زوفای خشک هر یک هفت ماشه ابریسا انیسون بادیان خطائی هر یک چهار ماشه جوش کرده مالیده صاف نموده شربت ابریشم و زوفا هر یک دو توله داخل کرده تا دو بین نه ماشه باشد بدهند و همین نمط چهار پنج روز مسهل داده جهت تقویت این خمیره ابریشم حکیم ارشد خانی یا بارالحکم دهند ابریشم خام نه توله شب عرق بادرنجبویه گلاب شاهتره و کیوره هر یک پاو آثار خیسانیده صبح بجوشانند که نیمه باند یا بالیده صاف نموده نگاه دارند و آب سیب دبه ولایتی هر یک هفت توله آمیخته قند سفید سه پاو بقوام ساخته رب السوس چهار درهم عود و قاقله ابریشم مقرض عنبر اشهب مشک هر یک ماشه مرجان بسد و در ریانی و سفید ورق طلا هر یک یک مثقال مشک و هم آمیزند شربتی از دو درم تا دو مثقال ترکیب بارالحکم ایشت مرغ کلان دو عدد و دراج پنج عدد لوبیا پنج عدد و گوشت بز غاله یک آثار قاقلین کشنیز سماق هندی هر یک پنج توله بادیان نه توله انداخته بپزند که خوب مهرا شود برآورده زیره سیاه و سفید قاقله کشنیز و مصطگی و قرنفل هر یک یک توله پیاز بقدر حاجت در روغن گاو سیاه خوب بریان کنند

پس در طشت انداخته بگذارند تا روغن او بالا آید آنرا او ورگرفته در پارچه سفید صاف نموده پارچه را بدیگر صاف کرده اندکی در قهوه بنشیند
تا رطوبت جذب شود پس نگهدارند آب باران هفت آثار آب بیشک سفید آثار برگ گاوزبان گل گاوزبان تخم خشخاش هر یک ۵ توله اسپغول و فلفل ... اصل السوس
برگ بادرنجبویه هر یک چار توله زرنب سعد دارچینی تخم بادرنجبویه شاهتره بادیان خطائی هر یک ۵ توله چای خطائی تودری صمغ عربی هر یک هفت توله
فاکشی انگور شفا هر یک پنج توله گل منڈی بکینه پاو برگ روسه پاو گل روسه پاو آثار برگ ترنج و ریحان نعناع ... هر یک نیم پاو قرنفل پنج توله
مشک عنبر هر یک یک درم زعفران دو مثقال قند سفید سه پاو کیوڑه یک آثار آب لیمون شرتی نیم آثار داخل کرده بدستور عرق کشند شربتی از ده توله تا
بیست و پنج توله ولیکن چونکه قیمت و قوت ... اکتفا کنند ... السوس ... مقوی ... آید

اوجاع صدر و جنب و نواحی آن

گویند که مراد از اوجاع درینجا آنست که عام و شامل اورام و آلام و اعراض باشد و اطبا در اطلاق اسامی اوجاع این اعضا اختلاف ... اکثر اطبا ...
اختلاف ... ابعض ...
... اوجاع ...
... سوء مزاج ... حار یا بارد یا ...
... مزاج ... خارجه ... حرارت ... آن و مادی
... خواه ... اخلاط ... یا خلط ... خواه ...
... ریح غلیظ متولد از فضول ... سوداوی ... ریح ... متولد ... صدر ...
یا ورم ... معده و کبد ... عروق ... ریاح ... شود و ... انتقال ...
... تفرق اتصال ... جراحت ... باشد و ... سده ... تشنج باشد ...
اسباب چنان باید کرد ... نفس ... عظیم دریافت کرده و تدبیرات ...
و تنقیحات ... سوء مزاج حار ساذج باشد و با وجود این علامات چشم و چهره مریض ... سرخی و برآمدگی عروق ...
... سوء مزاج حار ...
و اگر ... نفث ... علامات سوء مزاج حار ...
بود و اگر ... سوء مزاج بارد ساذج باشد پس با وجود این آثار ...
نفث ... آن نرمی نبض و رطوبت دهان و ضیق النفس
شدید ... سوء مزاج بارد ... بود و اگر ... نفث و سیاهی ... سوء فکر و خلق و ...
... سوء مزاج ... نفس و خشکی دهان ... یبوست ...
و ... سوء مزاج یابس ساذج بود پس اگر با این علامات و آثار
سوء مزاج صفراوی یا سوداوی ... علامات خلطی از اخلاط مذکوره ...
از ریاح متولد از فضول آن خلط باشد و اگر ... دریافت کرده و از ریاح ... باشد و ...
... حادث از ریاح غلیظه متولد از فضول ... ریاح بخاریه متولد از فضول ... حادث از ریاح غلیظه ...
... انتقال ... ریاح بخاریه سریع الانتقال ...

و با کل رطوبت اعالی یا سائر علامات خفیفه دم یا صفرا باشد و فرق در میان بلغمی و سوداوی آنکه بلغمی با رطوبت و سوداوی با یبوست پیدا باشد و انجا که تمدد
بسیار باشد و تقدم اکثار اغذیه غلیظه مسدده و ترک استحمام و ریاضت و حرکت بران گواهی دهد از سده اورده و شرائین آن اعضا باشد
و تقلص حجاب [illegible] گردد و کذا علامات هر یک از انها و رام مذکور مع اسباب و علاج جدا جدا باید

علاج اوجاع مذکوره حادث از حرارت و یبوست

اگر از حرارت ساده باشد [illegible] ادویه و اغذیه سرد موافقه استعمال کنند مثل لعاب اسپغول مع بهدانه و شیره مغز تخم کدو و خیارین و کاهو و خشخاش
با شربت نیلوفر یا بنفشه یا انار یا عناب [illegible] باکی [illegible] صندلین [illegible] کدو و گل ارمنی
[illegible] آب [illegible] اگر حرارت شدید باشد اندکی کافور و شیره تخم [illegible] نمایند و بار الشعیر
[illegible] بار [illegible] آب [illegible] تخم کدو [illegible] آب [illegible] پوست خشخاش و اکلیل الملک
و کذا [illegible] بنفشه [illegible] روغن بنفشه [illegible] روغن خشخاش [illegible]
[illegible] و اگر از حرارت [illegible] باشد [illegible] مثل [illegible] شیر خشت [illegible] کنند
[illegible] در حرارت ساده [illegible] قوت [illegible] نمایند
[illegible] اگر از حرارت [illegible]
[illegible] بار الشعیر [illegible] شیر خشت [illegible]
[illegible] علاج [illegible] حلاوت و تمکین باشد
[illegible] اگر از یبوست ساده باشد [illegible] ادویه و اغذیه [illegible] مثل
لعاب [illegible] شربت نیلوفر [illegible] شربت [illegible] روغن بنفشه و کدو
نیلوفر [illegible] سفید و روغن [illegible] لعاب اسپغول [illegible] باید کرد
و [illegible] کدو [illegible] ماء الشعیر باشد و [illegible] گندم مطبوخ [illegible] پاچه یا گوشت بزغاله
[illegible] روغن بادام شیرین [illegible]

علاج اوجاع مذکوره حادث از برودت

اگر از برودت ساده بود [illegible] استعمال ادویه [illegible] مثل [illegible] معجون [illegible]
[illegible] معجون الملوک و جالینوس و تریاق اکبر نمایند و ماء العسل ساده یا [illegible] مثل [illegible] قسط و زرنباد و [illegible]
[illegible] کنند [illegible]
[illegible] اگر [illegible] شدید باشد [illegible]
[illegible] فوائد [illegible] صدر [illegible]
[illegible] و تریاق و فلاسفه و دوا [illegible] و [illegible] صدر [illegible]
[illegible] علاج [illegible] صدر [illegible]
[illegible] بعضی [illegible]
[illegible] اوجاع [illegible] صدر [illegible] شراب [illegible] سفید و ابن ماسویه گوید که فوه و قسط

تلخ و شیرین و پیوند و حنظل یا مامیثا ... یک مثقال ... درم با آب گرم ... [illegible] ... روغن ...
یا روغن بان ... [illegible] ... برگ ... [illegible] ... آن ... [illegible] ... روغن ... [illegible]
یا پیاله گذارند و چون سرد شود ... [illegible] ... جنسیا ... [illegible]
لسان العصافیر و بلیلج و سکبینج و کرفس ... [illegible] ... جنطیانا ... [illegible]
... [illegible] ... آن ... [illegible] ... نرگس ... [illegible] ... تخم ... [illegible]
... [illegible] ... روغن ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... استعمال نمایند ... [illegible]
... [illegible] ... استعمال ... [illegible] ... فلفل ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
هر یک پنج ماشه تخم خطمی ... ماشه ... [illegible] ... در آب گرم ... [illegible]
و دهند که ... [illegible] ... منقول از حکیم شریف خان ... [illegible]

علاج اوجاع مذکوره حادث از ریاح غلیظه

در جمیع اقسام ریاح ابتدا محللات و منقیات ریاح نمایند ... [illegible]
ماده بسیار باشد یا غلیظ و اگر بسیار و غلیظ نباشد در ابتدا باستعمال محللات و منفشات و تکمیدات ... [illegible]
در اثنا قوت تلیین باشد و اخراج فضول ماده ریاح مانند جوارش شهریاران ... [illegible] ... علاج ریاح غلیظه متولد از سوء هضم
و یا از اغذیه غلیظه تجوید هضم و استعمال ادویه کاسر ریاح ... مثل جوارش شهریاران کمونی و فلافلی و عود ... [illegible]
و امثال اینها باید کرد و اگر باین تدبیر ... [illegible] ... روغن ... [illegible]
کاسر ریاح مانند ... [illegible] ... تخم ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
و روغن بید انجیر ... [illegible]

نیلوفر پرسیاوشان از تخمهای خشک قنطوریون و فستق با در تخم عنصل انیسون زیره کرمانی بادیان شک هر یک دو مثقال تربد سفید مجوف ... کوفته بیخته
بروغن بادام چرب کرده شش درهم سقمونیا سه درهم سناء مکی پنج درهم جوشانیده مالیده صاف نموده قدری شیر خشت ... تخم ... بسته
مالیده بازصاف نموده روغن بادام ... جرعه جرعه بنوشانند و اگر بیمار ضعیف باشد بتنقیه لطیف ... و اگر مزاج ... مسهل قوی
ازان با شیاف مسهل یا ایارجات کبار مانند ایارج ارکاغانیس و ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا دهند و باید لازم است که اسهال ... باشد که ... بقدر ...
و از مسهلات ... اگر وجع مایل بطرف ... اسهال ... سرد ... باشد ... که طبیخ النفع ... چون بدن ... ریاح ...
و درین ... بدرقه ... تقویت ... ملاح ریاح ... آن ... دو مثقال ... مفرد ... مثقال ... ازجمله ... و دیگر
عظیم النفع ... مطبوخ با شربت ... سنجبین ... بقدر ... مثقال
آب ... وطوبت تحلیل ... که ... مثقال با شراب ... آشامیدن ...
با سرکه ... که سرکه ... باشد ... ریاح ... ریاح غلیظ ...
و همچنین ... ضماد ... که ... بدن ... النفع ... خشک ...
... و شراب با ... صاف ... و بیشتر ... گرم ...
برگ آس ... خشک ... روغن ... اسهال ...
بر سینه و پهلو ... که ... اکثر اطفال ... آشامیدن ... شیر ...
خصوصا که دران قوت ... ریاح ... علاج ریاح سوداویه ... نافع ...
مرتب از گاوزبان شاهتره اصل السوس مقشر نیم کوفته عناب ... پرسیاوشان هر یک دو مثقال گل بنفشه ... با درنجبویه انیسون هر یک
یک مثقال عناب ده دانه سپستان بست دانه جوشانیده مالیده صاف کرده خمیره بنفشه گلقند هر یک هفت درم داخل کرده نیم گرم بنوشانند
تا ظهور اثر نضج در نبض ... مداومت نمایند بعد ازان فصد صافن کنند که انفع است باسلیق و اکحل ... دست کشایند و خون بقدر ... بگیرند
مریض را ... و ... دهند ... اسهال معتدل با عرق گاوزبان و گلاب ... تخم ... باشد ... بخورانند ... شوربای
گوشت ... تناول نمایند پس اسهال ... مطبوخ افتیمون ... موافق مزاج مریض ... و اگر ریاح بارده غلیظ متولد از ...
بلغمیه باشد اسهال با ایارج لوغاذیا و یا ایارج ارکاغانیس و ایارج جالینوس فرمایند و بعد تنقیه بدن از سودا جوارشات مقویه معتدله مثل ...
معتدل ... جوارش عنبر ... یا عرق گاوزبان و شاهتره و گلاب جلاب شکری ... کبرا ... باشند و یا شربت ... عرق گاوزبان ...
و تکمید موضع با ... و شراب ... سینه و پهلو بروغن خیری و نرگس و بابونه ... آبزن ... المطلب ... بنفشه
گاوزبان بابونه پرسیاوشان ... اصل السوس ... صاف نموده ... گاو ... روغن بنفشه و روغن ... روغن بابونه داخل کرده
نمایند و نطول شوربای مطبوخ کله گوسفند ... بر سینه نافع است آشامیدن ... کثیر النفع است

علاج اوجاع مذکوره حادثه از ریاح بخاریه سده

اگر متولد از خون غلیظ باشد اخراج خون بقدر ضرورت از فصد باسلیق نمایند و بعد ازان اگر طبیعت قبض باشد تلیین کنند با ... مطبوخ عناب و ... شاهتره
گل سرخ گل بنفشه پرسیاوشان زیره کرمانی هر یک ده درم جوشانیده صاف نموده شیر خشت ترنجبین گلقند هر واحد ده درم مالیده باز صاف کرده نیم گرم
بنوشانند و بعد ازان اگر قدری درد باقی ماند جلاب شکری ... آب ... معتدل و گلقند و شربت بزوری و شربت ... مرتب
از شیر خشت و ترنجبین دهند و تکمید موضع وجع با ... در سرکه تر نموده استعمال نمایند و اگر ریاح غلیظ باشد سرکه انجدان یا خل عنصل بگیرند و روغن بابونه

و آس و روغن گل مصنوع از زیت و روغن بنفشه و امثال آن بمالند و اگر ریاح بخاریه متولد از صفرا باشد یا لقوا کنه با خمیره بنفشه یا شربت لیمون یا [illegible]
[illegible] بنفشه [illegible] صفرا با آب [illegible] خیارشنبر و یا قرص بنفشه مسهل نمایند و چون بعد تنقیه بدن ورم باقی ماند گلقند نسرین یا گلاب
و عرق [illegible] و ضماد [illegible] در عرق [illegible] مشک [illegible] گرم کرده باید ساخت و قیروطی مرتب از پیه گرده بز و روغن گل و روغن زیت
[illegible] با بونه [illegible] گل خطمی و آب خیار [illegible] و آب برگ آس و برگ بید [illegible] باشند بجای [illegible] بمالند و علاج وجع حادث از سده قطع ماده
[illegible] تحلیل مجاری ست با این طبیخ زوفا بگیرند [illegible] تخم کشوث افتیمون بسفایج [illegible] با گلقند و یا شربت [illegible] یا قرص [illegible]
[illegible] و اگر ماده بسیار غلیظ باشد [illegible] کبار [illegible] لعوق [illegible] نیز با روغن [illegible]
شیره آن گرم کرده آشامیدن و ریوند نیز و کذا اطریفل سنائی و فراسیون

علاج کلی اورام نواحی صدر و ریه

[illegible] شیخ و بعض شراح قانون از امور مشترکه در علاج اورام نواحی صدر و ریه فصد است ابتدا از جانب مخالف نزد عدم [illegible] اول یا دوم [illegible]
[illegible] و بعد از آن باسلیق محاذی در عرض و بعد از آن روز سوم اکحل محاذی در عرض و اگر خطا [illegible] باشد باید که فصد قیفال را
ترک نمایند [illegible] که نفع آن در ابتدا اکثر [illegible] است و بعد از آن ایام فصد باسلیق از جانب موافق در عرض نمایند و گاهی بر سینه حجامت
[illegible] ماده را [illegible] جذب [illegible] تقلیل آن نماید خصوصا چون پیش از آن فصد کرده باشند جالینوس گفته [illegible]
[illegible] و بر فصد [illegible] نمایند که درین خطر [illegible] خطر عظیم است [illegible] که مسهل ماده [illegible]
[illegible] که افراط اسهال می نماید خصوصا چون ادویه مسهل حار و بسیار قوی شدید التحریک برای مواد باشند و اما آنچه اسهال
[illegible] مثل [illegible] خیارشنبر و شیرخشت [illegible] که در آن خطر [illegible] خصوصا چون استعمال او بعد فصد باشد و واجب است
[illegible] آب [illegible] که آن منع نضج [illegible] و از [illegible] آش جو و آب گندم و آب طبیخ خیار [illegible] و [illegible]
[illegible] نیز [illegible] و کشنیز [illegible] اگر حرارت بسیار باشد و یا هوا [illegible] و یا [illegible] شعیر [illegible] اگر [illegible]
[illegible] نضج [illegible] مثل [illegible] خشونت و [illegible] عناب [illegible] بنفشه و خشخاش و اصل السوس
و مغز تخم خیارین [illegible] کاسنی و [illegible] گاهی گل [illegible] خشخاش و کاسنی [illegible] و از تخم خیارین شیره برآورده
[illegible] که در آن [illegible] تخم خشخاش [illegible] چون حدت شدید تر [illegible] باشد
[illegible] استعمال [illegible] و [illegible] از زیت و غسل و حلابه آن گردند و [illegible]
[illegible] اگر ورم [illegible] باشد و اگر [illegible] مثل آب [illegible] آب بسیار [illegible] موافق تر
[illegible] ماء الشعیر [illegible] شیرین [illegible] این علت موافق ترین شربت [illegible] از آن [illegible] است لیکن
[illegible] بعد از نضج [illegible] که [illegible] گرده [illegible] مغز خیارین و
تخم کاسنی [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] استعمال آن [illegible] شراب [illegible] که آن تقویت قوت
[illegible] و تلطیف [illegible] سکنجبین [illegible] عسل [illegible] سرکه [illegible] آب [illegible] بسیار ترش
[illegible] ماده [illegible] آن [illegible] گردد [illegible] احتیاج بقوت قوی باشد و اگر استعمال [illegible]
[illegible] آب [illegible] و معتدل [illegible] از تشنگی [illegible] آن باشد [illegible] العسل
[illegible] و تقویت ست و گاهی در تعدیل طبیعت [illegible] ترش [illegible] بجای آن در زمستان آب گرم [illegible] ماء العسل

رقیق و در تابستان آب معتدل دهند و آب سرد بایشان مناسب نیست و اگر تشنگی غلبه کند اندک اندک آب ممزوج بجلاب یا سکنجبین بدهند که سکنجبین
بسرعت نفوذ آن می نماید و دفع مضرت آن میکند و نزد اختلاط آب بنفخ بیاشامند و از ترشی و روغن و نمکها و از بلند و شدید دویدن و دمیدن از دهان
و آب سرد جز آن که در علاج ذات الجنب قول شیخ می آید احتراز نمایند و بدانند که گاه برای نضج و تنفیث و تحلیل در قیام اورام اعضای صدر
بضمادات و کمادات رطبه یا یابسه بجسدهای بلیغه منضجه منقیه و بلعوقات یا لیه استعانت نمایند و هر یک از آن در بحث ذات الجنب مسطور گردد

ذات الجنب

و آن دو قسم است حقیقی و غیر حقیقی حقیقی آنست که با ورم باشد و غیر حقیقی آنکه ریح غلیظ در نواحی پهلو میان ... محتبس شود و در قرب بذات الجنب
حقیقی پیدا کند و شیخ میفرماید که گاهی در حجب و صفاقات عضلات صدر و اضلاع و نواحی آن اورام موذیه موجعه عارض میشود و گاهی دردی در عضلها
او وجاع بدون ورم از ریاح غلیظ حادث میگردد و گمان میگردد که این از ورم است و حال آنکه نباشد با لجمله ذات الجنب حقیقی ورم حار در نواحی صدر است
اگر در عضلات باطنه یا در غشای مستبطن اضلاع و یا در حجاب حاجز میان آلات غذا و آلات نفس که یا فرغا نامند در شق یمین یا در طرف یسار عارض شود
ذات الجنب خالص صحیح گویند و اگر در عضلات خارجه یا در غشای خارج مجلل اضلاع بمشارکت جلد یا بغیر مشارکت جلد حادث گردد ذات الجنب غیر خالص و غیر صحیح و مغالطه
خوانند و بدترین قسم خالص ترین ذات الجنب آنست که در نفس حجاب حاجز باشد و آن صعب ترست بقول ابن ... اگر ورم در غشای مستبطن اضلاع
باشد ذات الجنب نامند و اگر در عضلات صدر عارض گردد آنرا ... نامند و ورم حادث در حجاب را برسام گویند و طبری گفته که مرض حادث در غشای
مستبطن اضلاع از ورم یا وجع با خراج را ذات الجنب خالص حادث و در عضلات ... میان اضلاع و در اجزای لحمی ... ذات الجنب ... نامند ...
... گویند هر گاه ورم در حجاب باشد ذات الجنب صحیح گویند و اگر ورم در عضل مستبطن اضلاع باشد آنرا ذات الجنب غیر صحیح نامند و بقول ... و ایلاقی
اگر ورم در عضلات و عضل اضلاع باشد ... نامند و اگر در غشای مستبطن سینه باشد برسام گویند و اگر در حجاب حاجز باشد ذات الجنب خوانند و لکل عالم ان یصطلح
الحاصل ماده این ورم اخلاط اربعه است و اکثر صفرا یا خون صفراویست از جهت نوائب اشتداد حمیات و بطور غرابت اکثر سیما شود و بدترین سبب ورم بلغمی مزاج
و کیفی که بیشتر از وجع ترشی آید این مرض کمتر عارض میشود و بعد از آن نوع خالص است معتدلک بیشتر از خون محترق افتد و گاهی از بلغم شور متعفن حادث گردد و
دیرتر بماند و تپ آن همچون تپ بلغمی باشد و این اسلم انواع است و گاهی بندرت از سوداوی عفن بلتهب افتد و این اکثر قاتل بود و بقول طبری مراد از ذات الجنب
سوداوی انصباب خون حاد فاسد مخلوط بسوداست و همچنین مراد از صفراوی صفرا مخلوط بخون است و از بلغمی ورم حار مخلوط بلغم است بسبب کثرت اختلاط
بخون از اخلاط ثلثه مسمی بدان میگردد و رنه خون خالص و بلغم خالص و سودای خالص سبب این ورم نمیتوانند شد مگر ذات الجنب غیر خالص عضلی که از خون صرف
نیز می افتد و گاه امتلای اخلاط چون نا ... سرما یا ... یا ضعف قوی باشد منصب گردد بسوی صدر موجب ذات الجنب میشود لهذا گفته اند که سبب ذات الجنب
نزله است که از سر بسوی سینه فرود آید و گاهی آشامیدن آبهای بسیار سرد و مقام در هوای سرد سبب حقن مواد و کثرت آن بر ورت موجب ذات الجنب
میگردد و چنانچه حادث میکند ذات الجنب را حرارت شدیده و آشامیدن شراب قوی صرف محرک اخلاط مشور ذات الجنب است بیشتر سبب ذات الجنب تناول الرئه
تناول اغذیه غلیظه مغلظ خون میباشد مثل تنبیط و عدس و کلم و لحم بقر که منقطع میگردد و ماده آن بنواحی سینه و پهلو و ذات الجنب بیشتر صاحبان مزاج حار
صفراوی کهول را و در خریف و زمستان خصوصا بعد ربیع شتوی و هبوب شمال و در بلاد شمالی بسبب کثرت فضول خصوصا عقب هبوب جنوب سیما
در تابستان و نیز هبوب جنوب بلاد حار و جنوبی کمتر افتد لیکن چون صیف جنوبی باشد و در آن باران بسیار بارد و همچنین خریف جنوبی بارنده بود و در آخر
خریف ذات الجنب بسیار افتد و در جمله هر گاه از پس باد جنوبی باد شمال آید ناگاه بر هر دو زنان این مرض بیشتر افتد و در غیر این فصول و اهویه در بلدان باد جنوبیه کمتر واقع
شود و بعضا در زنان که حیض ایشان کما ینبغی جاری باشد و بجهت آنکه مزاج ایشان مایل برطوبت میباشد و بصفرا و ... کمتر می افتد و چون بایشان عارض شود مهلک
و در شیوخ نیز کمتر افتد و اگر عارض گردد اکثر قاتل باشد بسبب ضعف قوای ایشان از نفث منقیه و بقول صاحب کامل ... بعلت ... یا وجع ... میکند از نا ... صاحب الاضلاع

بسوی ناحیه ترقوه که جانب درست بساست کنزول کند و بسر شیخ پدآنکه در ذات الجنب خالص بساست که ماده آن تحلیل میشود و تحلیل از ران خلاصی
می یابد و بساست که ورم مجتمع میگردد و ورم بسیار منفجر میگردد و ماده اخراج می یابد و در تجویف صدر میریزد و مریض بسبب آن از نفث دفع نمایند و در
ذات الجنب غیر خالص هم تحلیل می یابد و یا مجتمع میگردد و پس از ماده آن مندفع میشود و بنفث یا دفع نمایند آنرا طبیعت در تجویف و بسیار است که اخراج
می یابد بنفث اگر قبول نفث نماید و دخول سینه کرده و بساست که تحلیل از ران تنها نمی یابد و الا هلاک میگردد و بعض جهات آن ماده و بسیار است که از ورم
تحلیل نمی یابد و نفث هم نمی یابد و تقیح نیز نمیگردد بلکه صلب میشود و در این جا هم ذات الجنب نیز مثل سایر اورام گاه تحلیل می پذیرد و گاه جمع میگردد و گاه ماده شود و گاه
صلب میگردد و لیکن علامات در ذات الجنب کمتر باشد و نادر چون آنچه تحلیل میشود و قبول میکند ریه و اکثر آنچه تحلیل می یابد از آن بنفث مندفع میگردد و بساست که
اندفاع می یابد بجهت تنگی مانند آنکه در وقت مندفع شده و یا بند جاده ریه گاه فروا از آن خارج گردد و خصوصا چون ذات الجنب خالص نباشد و چون ریه هم تقیح
میگردد و بضرورت احتیاج بتقیح آن می افتد تا منفجر گردد و پس بساست که ریه ماده بنفث دفع میکند و بساست که رگ او عروق عظیم که [illegible]
آنرا قبول نماید و در بول خارج میگردد و بساست که ماده دخول در رگ او عروق بسبب مجاری تنفس می پرد و در اسهال مستفرغ میشود و گاه [illegible]
نمایان ماده را آنچه اکثر غالب به عموم خود و اورام [illegible] مثل ابتدای تقیح [illegible] باعث اذیت اورام [illegible] و بیشتر دفع میشود و باید [illegible]
باعث خطر و هلاکت میگردد و بساست که تنگی میکند ماده ریه بسبب کثرت آن مسدود میکند مجاری نفس را و خفق حادث مینماید و بساست که ماده ریه کثرت نباشد و
تقیح بود خواه ماده باشد خواه نفث مثل ریه لیکن قوت ساقط و عاجز از نفث بود و پس واجب است که در این وقت قوت القوت میدهند تا تقویت یابد [illegible]
برای سعال تا نفث بجهت آنکه مثل این نفث تمام میگردد و به قوت یکی طبیعت هم دفعه دیگر مریض را او بدفعه و چون هر دو قوی نباشد [illegible]
و بدانکه عسر نفث یا از قوت میباشد چون ضعیف باشد و یا از آلات چون متاذی گردد و از حرکت نفس عضو یا عضو صحیح او را و یا از ماده چون بسیار [illegible]
یا غلیظ و لزج باشد و هرگاه در ذات الجنب نفث ممد و نباشد و تقیح نماید تا چهارده روز تقیح میگردد و چون ماده بعد تحلیل و تقیح [illegible] تحلیل نباشد
ذات الریه میل میگردد و گاه تنها تقیح در چهارده روز میشود و اکثر در هفتم و یا چهارم و یا هفتم میباشد و گاه واقع میگردد انفجار از تقیح بسبب [illegible]
ماده و صعود ریه از جهت کثرت یا دموی و یا حرارت مزاج و سن [illegible] و یا بناول مخرجات از مشروبات قبل وقت از جهت خطای طبیب یا حرکت مفرط [illegible]
عملی چون قی و خشم و مانند آن یا از سقطه یا صیحه و یا اگر انفجار آن قبل از تقیح خطر است و گاه انتقال می یابد ذات الجنب بذات الریه و گاه بسل
بوساطت ذات الریه و یا بغیر واسطه آن بتقیح ماده یا ماده متحلل از ان جوهر ریه بسبب حرارت خود و گاه انتقال می یابد به تشنج و گاه از وا این انتقال
قاتل است و گاه بعد ذات الجنب خدر و سوختن و اختلال عضد و ساعد بهم میرسد تا بساعد و اطراف انگشتان میکشد و گاه میل میکند ماده بسوی قلب
و از ان خفقان بهم میرسد که تابع او غشی میباشد و گاه متوجه بجانب دماغ میگردد و در حالت تحلیل قبل از جمع و در حالت جمع نیز و امراض دماغی مثل صداع
شدید و سرسام و اختلاط ذهن حادث میشود و گاه منتقل میشود و ماده بسوی عضلات ظاهره و خراجات بهم میرسد و این انتقال جید است و گاه میباشد
این انتقال آن بعفونت و در جوهر عصب تر بلکه استخوان و حال آن در بین هنگام مختلف میباشد گاه جید و گاه ردی و چون میل نماید ذات الجنب بمواضع سفلی
بعد از آن بگشاید و نوعی گردد و این از اسباب خلاصی بعض است و لیکن نوعی از امراض خبیثه است متعدی میگردد بسوی عضو دیگر و اگر میل نماید بمفاصل
و ناصیه رگ و نیز مریض خلاصی می یابد لیکن بساست که مزمن میگردد و خصوصا که استفراغ دیگر از یا بول غلیظ کثیر الرسوب یا نفث بسیار تقیح نباشد
و اگر یکی از ینها باشد نوعی سالم تر باشد بجهت آنکه دلالت بر قلت ماده و صحت مزاج و مکان اصلاح او تقیح می نماید چون این خراجات خفی و غائر گردد دلالت
بر آفت و نکت مینماید خصوصا چون ماده بر ریه برگردد و گاه حادث میگردد و از شدت تب تواتر نفس و از ان لذوجت نفث و بر آید ماده نفث خشک میگردد و بسبب
نفس متواتر و معارض میگردد و از لذوجت نفث شدت حس مریض و اضطراب و ازدیاد و لهیب و از تواتر نفس و از تواتر نفس لذوجت و همیشه یکدیگر
معاون بر عاقل میباشد و بعضی ذات الجنب و ذات الریه جانب چپ را بجا و قلب اردی تر گفته اند و بعضی جانب ایمن را و حق آنست که ذات الجنب

جانب چپ بسبب قرب قلب بدی تر و تپ او گرم تر و کرب و دیگر اعراض آن صعب تر باشد لیکن از حرارت دل بزودی نضج و تحلیل می پذیرد و ذات الجنب طرف راست بسبب بعد از قلب سالم تر و اعراض و تپ آن ساکن تر باشد لیکن نضج و تحلیل آن دیر تر بود و ذات الریه بذات الجنب کمتر منتقل میگردد و بعکس این بیشتر شایع بود و بالجمله ذات الجنب از امراض مخوفه است که گاهی میکشد بعظم اعراض خود و گاه قتل میکند بخنق و گاه هلاک مینماید بانتقال بذات الریه و سل و غشی یا غیر اینها که مذکور شد و هرگاه اگر با ذات الجنب نفث الدم مقترن گردد کار او مشکل بود و مثل سل و استسقا اگر آن تپ مقترن گردد پس اول محتاج گردد بعلاج تا رفع سبب نفث الدم و بعد این معالجه ذات الجنب ثانی محتاج باشد بعلاج مسخن مجفف یا مجفف معتدل بسبب استسقا و بهر و مرطب بسبب تپ و این و همی که نفث الدم نیز با ذات الجنب باشد بلکه مرض دیگر باشد که تقارن ذات الجنب گردد و هرگاه عرض باشد مثلا از نضج ورم پس تپ باید و در ذات الجنب ضرر میکند بلکه آن علامت است تشخیص انواع ذات الجنب هر که شکایت درد پهلو نماید اول دریافت نماید که با وی تپ و سرفه هست یا نه اگر نباشد و آن آثار ورم بود ذات الجنب غیر حقیقی باشد و اگر با تپ و سرفه و سایر علامات حرارت بود ذات الجنب حقیقی باشد پس انواع حقیقیه حسب محل و سبب ماده معلوم کنند و این چنان باشد که نظر بعلامات خمسه مخصوصه ذات الجنب خالص که آن تپ لازم و وجع ناخس و مختلف یا منبسط گردن مع تمدد و اکثر نبض منشاری و ضیق النفس و سعال و بعد وقوع این آن و بعض علامات منشاری و سعال یابس ابتدای مرض ست باید کرد و اگر این قطعه یابد گیرند اولی ست اشعار بودن این باشد نشان ذات الجنب و گرمیت گرمی و گوش بیدار و سرفه و تپ غلیظ در پهلو و نفس تنگ و نبض منشاری پس اگر این همه علامات یافته شود و آن وجع ضربانی بود ذات الجنب خالص صحیح باشد پس اگر وجع مائل بنخس و تمدد و ضعیف بود اختلاط عقل بسیار و اشتداد اعراض و وجع و عسر نفس بود و ذات الجنب باشد و ورم در حجاب بود و اگر وجع مائل بثقل بود و در غشای مستبطن اضلاع باشد و اگر اعراض ذات الجنب خالص خفیف و نبض منشاری مختلف کمتر و تپ ضعیف بود و نبض موجی باشد ذات الجنب غیر خالص غیر صحیح باشد بعده ببینند اگر با آن ضربان نبض دائم بود و وجع در زیر استخوان مختلف بود و ورم در عضلات خارجه باشد و اگر سختی و منشاریت نبض نسبت بورم عضلی بیشتر و ضیق النفس کمتر بود و ورم در غشای خارج عضلات اضلاع باشد و اگر ورم در ظاهر جسم آید بجلد نیز آشکار گردد باشد و این ورم اکثر منفجر میگردد و از خارج خود بخود و یا بصناعت از شگافتن و موجب نفس و سعال نمی باشد و بعد از دریافت حال ذات الجنب خالص یا غیر خالص نوع ماده این مرض از سیلان و رسوبی فوق یا تحت و قوت و ضعف تپ دریابند اگر وجع منقطع و ملتهب با تپ قوی بود ماده دموی یا صفراوی باشد و اگر در مائل بثقل و لینت تپ غیر قوی بود ماده مائل ببرودت یعنی بلغمی یا سوداوی باشد پس در صورت التصاعد وجع و قوت تپ حال کثرت تمدد و شدت نبض بپرسند اگر مریض تمدد بسیار بیان کند و با آن سرخی رنگ روی و عظم مائل بمنشاریت و امتلای عروق و دوام و اطباق تپ و شدت ضیق نفس و نفث مائل بسرخی و تقدم استکثار اغذیه مولد خون و شرب شراب باریک گردد ماده ذات الجنب دموی باشد و اگر شدت نخس و وجع و حرقت گوید و آن صلابت و صغر و سرعت و تواتر نبض و ناریت بول و حدت تپ و شدت آن بدور غب و نفث مائل بزردی و شدت عطش و اشتیاق هوای بارد و هذیان بود صفراوی باشد و بصورت ثقل وجع و خفت تپ اگر سکون عوارض و کثرت ثقل و تهیج چهره و صداع دائم و کثرت تشاوب و سیلان لعاب شکایت این نبض و اشتداد تپ هر روز و نفث مائل بسفیدی و عدم نضج بود بلغمی باشد و اگر تیرگی و سیاهی بشره و شدت نخس و تمدد و خشکی دهان و ترشی و سیاهی زبان و لاغری بدن و صلابت نبض و قوت و اشتداد تپ هر روز ربع تا خر نفث و بلادت و عسر وجع و آن و رنگ آن مائل بسیاهی و کدورت بدون سبب خارجی مثل غبار و دخان و خوردن چیزهای صابغ بود سوداوی باشد و بالجمله نوعی که اشتداد نوائب تپ بر خلط ما دلالت کند چنانچه شدت نوبت تپ بطور غب بر ماده صفراوی و اشتداد آن بطریق ربع بر ماده سوداوی و همچنین ماده خامه بر رنگ نفث دریافت شود چنانچه نفث سرخ در ابتدا قبل از نضج بر ماده دموی و زرد بر ماده صفراوی و اشقر بر ماده مرکب از صفرا و خون و سفید پیش از نضج بر ماده بلغمی و سیاه و تیره بر ماده سوداوی دلالت دارد و باید دانست که بسیار باشد که در آخر ذات الجنب عوارض سرسام چون خفقان و هذیان و تنگی و تواتر نفس و تشنگی و غشی و کرب و قی صفراوی و حدت تپ و تغیر چهره پدید آید و فرق بین هر دو بدانچه در سرسام خواهد آمد باید کرد و گاه ذات الجنب از امتلای سبب سعال و حمی و ضیق النفس مشابه بذات الکبد

وگاه بسبب مذکوره و بجهت نفث مشابه بذات الریه میگردد و پس واجب است که میان آن واین هر دو فرق نمایند و دانست که در ذات الکبد و ذات المعده نبض موجی و وجع ثقیل میباشد نه ناخس و ایضاً در ذات الکبد رنگ چهره زرد و بدرنگ و سعال بی نفث بلکه یا بس و اکثر سیاهی رنگ زبان بعد از زردی آن و بول غلیظ رنگین و استسقائی و براز کبدی و غشیانی و احساس ثقل در جانب ایمن و وجع بس و سست بجای کبد و در ورم صدری احساس ورم بحس لمس و ایضاً در ذات الریه ضیق النفس شدید تر و نفس گرم تر و سائر علامات مذکوره در ذات الریه باشد و ایضاً باید دانست که بعض انواع ذات الجنب سلیم و قابل علاج و بعضی ردی و معالجه پذیر نیست و ادراک علامات آن و که ذکرش یافت علامات توات و انتقالات و بحران ذات الجنب بر طبیب واجب است و دال ترین اسباب بر نضج و وقت و سلامت و عطب نفث است چنانچه حصول نفث سهل و ابتدا علامات اندک نضج و در تزید زیادت نضج و در انتها تمام نضج ست و این از نشان سلامت و خیر ست و اگر بخلاف این باشد بالعکس بود

علامات ذات الجنب رومی و سلیم

نفث سهل و سریع و نضیج که آن ابیض املس مستوی القوام ست و حصول خفت در جهت بخروج آن و عدم شدت صلابت و نشاریت نبض و عامت و سائر اعراض و سلامت نوم و نفس و قبول علاج و احتمال مریض مرض را و استوای حرارت ملائم در جمیع بدن و قلت عطش و کرب و بودن عرق و براز و بول بر حالت محمود و نضج بول و ظهور رعاف و سلامت عقل و حواس و شهوا باقی و قوی این همه علامات سلامت و دلائل محمود ست و ظهور نفث در چهارم نیز بر سلامتی دلیل باشد و اضداد اینها از دلائل ردیت و ایضاً از علامات ردیه ردارت و بدبوی و شدت صفرت براز ست و بودن اعراض و دلائل همه شدید و قوی و نفث محتبس و بطئ الخروج و خام لزج و یا احمر صرف و یا کمد و یا اسود و وارد یا دلزوجت و عسر اوده و بودن بول سرخ تیره و غیر مستوی الاجزا و قوام و منتن و حرارت شدید و التهاب باطن مع سردی اطراف و وجع ممتد بسوی پشت و زیادتی در وقت خواب بر پهلوی علیل و چون در آخر ذات الجنب و ذات الریه اسهال حادث شود و بر ضعف کبد دلالت کند و آن ردی است و اسهال در اول مرض جید بلکه نافع ست و آنچه بعد از ین آید و از ان تنگی نفس و کرب و تب زائل نگردد و اکثر در چهارم یا قبل از ان هلاک کند و اختلاج زیر شراسیف در ذات الجنب اکثر دلالت بر سرسام و اختلاط عقل نماید و ایضاً از علامات ردیه فرو نشستن جراحات ظاهر ست بدون سکون تب و بی نفث جید که این دلالت بر موت میکند و بقراط گفته که غشی شدید درین مرض مهلک است خاصه غشی متواتر در ابتدا و اگر در پهلوی علیل بعد از هفتم سیاهی ظاهر شود مریض عنقریب هلاک گردد و این دلالت بر موت موضع علت و لا بد باید و بقول بقراط اکثر اطبا ذات الجنب مرکب با طاعون باشد و اگر در ذات الجنب قبل از نفث ورم حار در سر عارض گردد و رعاف نیاید بیمار بمیرد و بدانکه در ذات الجنبی که نفث نباشد سببش یا ضعف بسیار باشد و این بسیار بد ست و یا ردی خبیث باشد و این با مع ماده کثیر باشد و یا عاصی از انتفاث باشد و این نیز ردی ست و بالجمله بهترین نفث آنست که اسرع و اسهل و اکثر و انضج ابیض اللون با اعتدال قوام و استوای آن باشد و اگر قبل از ان اختلاط یا سرسام یا مرض دیگر ردی باشد بدان ساکن شود و بعد از ان در اول ایام سفید مائل بسرخی و بعده مائل بزردی بعد او زبدی ست که آن مائل بر دارت بود و بدترین نفث در اول سرخ صرف یا زرد صرف ناریه از ردی بسیار ابیض لزج مستدیر ست و ردی ترین همه سیاه ست خاصه که بدبو باشد و صفر مستدیر ست و از ابیض غلیظ مستدیر مستدیر ست و این مستدیر بهتر از احمر ست اگرچه ردی و لیکن نماندن ماده و استیلای حرارت منذر بطول مرض و سبب ذبول ست و سرخ بهتر از زرد ست و لا خضر و بیرون و الا گر مائل بسیاهی بود دلالت بر احتراق شدید دلالت کند و حکم ردارت نفث بحسب رایحه است و اول نضج او زائل شود و مثل نفث بر دی و انتفاث مثل ابن قیام و ردی بسبب کثرت ماده و بجهت نضج دیر کیابد و سکون اعراض از نفث حاصل شود و مهلک است و از عادت اطباست که نفث سا فج را که آن پیچ غیر نضیج یا خون یا صفرا یا سودا مختلط نباشد بزاق مثل نفث و مثل این حوادث نماید و چیزی با آن مختلط نگردد و در حالی او را عارض نشود و بر تعاقب او نضج دلیل باشد و بر طول مرض دلالت کند و چون با وجود عدم نضج ردی باشد و دلالت بر هلاکت نماید و نفث مالح بمنزله اکاله دلالت کند و بقراط گفته که نوعی از ذات الجنب است که در ابتدا اکثر نفث جید سهل الخروج کند و نفس آسان میباشد و تا پنج لاحل در قاتله دیگر بود و مثل تب شدید میشد تا به پشت میکشد که بر پشت مریض گویا ضربی رسیده و کوبیده شده و بول و سجون در هم

آمیخته باشد و مریض ازین نوع فلاح کمتر می‌یابد بلکه هلاک میگردد و میان روز پنجم و هفتم و کم‌ست که تا چهاردهم طول کشد و چون از هفتم بگذرد اکثر نجات
می‌یابد و نوعی دیگرست که اکثر در میان دو شانه صاحبش وسرخی و گرمی ظاهر میگردد و گاهی تواند که نشیند و اگر نشیند او گرم شود و به آزار و رنگ او زودتر منتفع
گردد و زود می‌میرد دیگر آنکه از روز هفتم تجاوز کند و چون درین نفث کثیر الاصناف مختلف سرعت کند بعده وجع شدت نماید در روز سوم میمیرد و اگر زود
نجات می‌یابد و نوع دیگر از ذات الجنب آنست که مریض تا بن درد ضربانی ممتد از چنبر گردن تا ساق خود احساس نماید و دران نفث نباشد بلکه براق
نفثی با آمیزش چیزی میباشد و بول نیز صافی این هم قاتل ست و چون از هفتم بگذرد نجات می‌یابد و ایضاً بقراط گفته که هرگاه اگر آن حادث گردد در ابتدا
مخوف نیست و اگر حادث شود در آخر آن مخوف است و جالینوس گفته که اگر در ورم غشای مستبطن اضلاع نبض بغایت صلب و صغیر در کمال تواتر
باشد صاحب آن نجات نمی‌یابد ولیکن درین اختلاط عقل کمتر از اختلاط عقل صاحب ورم حجاب میباشد بجهت آنکه اتصال حجاب بدماغ بیشتر ازینست

علامات اوقات ذات الجنب

اگر نفث نباشد و یا رقیق و اندک باشد و یا نفثی که آمیزش نفث بزاقی که چند وقت ابتدا بود و چون اعراض زیاده گردد و نفث نیز زیاده گردد و در وقت تزاید
و مشورت زیاده شود و با سانی منتفع گردد و از سرخی اگر باشد و بزردی آرد وقت تزاید باشد و چون نفث نضیج باسانی و بسیار اخراج یابد و از ان تخفیف
تخفیف یابد وقت انتها باشد و چون نفث رو بکمی آرد یا سهولت خروج و اعتدال قوام و قلت وجع و نقصان سایر اعراض وقت انحطاط باشد و چون نفث
مستوفی گردد و اعراض زائل شود وقت انتهای انحطاط باشد و درین وقت باید که محافظت مریض از پرهیز می‌نماید که مبادا نکس عود نماید تا آنکه کمال صحت او حاصل گردد

علامات انتقالات ذات الجنب

چون نفث بسرعت خارج نشود و محمود نباشد و در چهارده روز تنقیه نیابد و ورم انتقال می‌نماید بسوی جمع و دلالت میکند بر ابتدای جمع در وقت تزاید
ذات الجنب شدت وجع و عسر نفس و تنگی آن و تقاضا عدد آن نزد انبساط با صغر و شدت تب و خشونت زبان و خشکی سرفه و ضعف قوت و سقوط اشتها
و اختلاط عقل و بیداری مفرط و احساس ثقل در ان موضع و چون جمع گردید و اتمام یافت جمع آن ساکن میشود تب و وجع و زیاده میگردد ثقل و این
احوال عارض میشود و بعد از جمع و پیش از انفجار و چون نزدیک بانفجار رسد با زتب نافض صعب مختلف عارض میگردد و در اعضای سینه
و اعضای متصله آن زیاده از سائر اعضا بخلاف نافض حادث در حمیات که ساری در جمیع بدن و مستوفی جمیع اعضا میباشد و ایضاً نبض
عریض میشود و با اختلاف آن و قوت ساقط و بدن لاغر میگردد و سقوط اشتها و سرخی چهره و شدت گرمی سر انگشتان نیز در وقت انفجار عارض میشود
و اکثر آنست که نزد انفجار تب شدید عارض میشود و چون منفجر گردید و نقا یافت از روز انفجار تا چهل روز اکثر مؤدی بسل میگردد و اقل اوان انفجار
منتقیح در روز هفتم و با بعد آن تا یازدهم و چهاردهم از ابتدای جمع میباشد و اکثر بعد از ان تا بستم و چهلم و شصتم و هر چند وجع شدید تر باشد انفجار سریع تر
بود و هر چند ملائم تر باشد انفجار بطی تر بود و خصوصاً تب از جمله عوارض و ازین دلائل ست که ورم حادث از ماده حاره یا رطبه یا لطیفه اسرع الانفجار میباشد
و حادث از ماده بارده یا یابسه یا غلیظه بطی الانفجار میباشد و همچنین ورم اگر در عضلات بود انفجار او اسرع باشد و اگر در غشا و در حجاب باشد انفجار او
ابطا بود و کذلک بدن اگر حار مزاج یا رطب بود انفجار سریع تر باشد و کذا چون قوت قوی باشد یا جوان بود و اعراض جمع و خاصةً حمی شدید تر باشد
و اگر بدن بارد مزاج یا یابس بود انفجار بطی تر باشد و کذلک قوت ضعیفه یا کهل یا شیخ بود و اعراض جمع ساکن تر باشد و همچنین تا آنکه حلیف یا سیع یا شیخ انفجار سریع بود
یا اگر ملید حار یا ادویه منضجه یا مفتحه استعمال کنند و اگر زمان شتا یا خریف یا بلد بارد یا یابس شیخ یا ادویه معین طبیعت بر نضج یا انفجار استعمال نکنند انفجار بطی تر باشد
و چون ظاهر گردد علامات مذکوره و مشاهده شود دلائل محموده در نفث و بول و غیره باید که مریض و طبیب تشویش و جزع ننمایند بجهت آنکه عروض این اسباب
جمع باشد نه بسبب امر دیگر و هر ذات الجنب که تخفیف نیابد و جمع آن نه بنفث و نه بفصد و نه باسهال و نه بغیر اینها از علاج بدو او سائر تدابیر باید که
متوقع تقیح و یا قتل بود و پیش از ان بحسب اعراض و دلائل در شدت و کمال آن و چون در نبض شدت تمدد دیده شود و خصوصاً که در ابتدا

بشارت بسیار دهد و قوت قوی باشد منذر به انتقال بذات الریه و قیح و سل است و بالجمله اگر با این دلائل قوت و سلامت باشد دلیل رجوع آن به تقیح است
و اگر با این دلائل سلامت نباشد از ثبات قوت و شهوت و غیر آن منذر بقیح و هلاکت است و جرجانی نوشته که اگر ذات الجنب بذات الریه منتقل گردد
اول غشی افتد و رخساره سرخ گردد و سر انگشتان گرم شود و چون ذات الجنب منفجر گردد و ریم در فضای سینه افتد بار چند روز پندارد که تخفیف است
پس حال او بتر گردد و سایر علامات تقیح که در بحث آن مسطور گردد ظاهر نماید و چون منفجر گردد نبض صغیر و عریض و بطی و متفاوت شود بسبب اختلال
قوت یا بتفرق و انطفای حرارت غریزی و ایضاً هنگام انفجار نافض که تابع او حمی باشد بسبب تلذیع اخلاط بسیار دهد چنانچه مذکور شد پس اگر ماده منفجر
بسیار باشد و قوت ضعیف گردد و تب گرم تر شود و یا غیر آن هلاک کند و چون قوت ضعیف باشد و تنفس و تواتر نبض بشارت کند منذر بغشی قبل موت است
و اگر تواتر کمتر از آن باشد که در نفس ذات الجنب [illegible] کند بیاست که منذر بسبات و قیح و یا بطوی النضج باشد و همچنین هرگاه نفث شد [illegible]
دشوار [illegible] باشد منذر بتقیح است چون مرض از [illegible] باید و خفت [illegible] و ابتدای نفث نباشد بیاست که مندفع نمیگردد و ماده بیرون [illegible]
و [illegible] رقیق یا بول [illegible] ظاهر میگردد و اگر بدین مندفع نشود ظاهر میگردد و خراج پس اگر ممتد و مراق و حرارت و ثقل در عضلات [illegible]
پدید آید منذر [illegible] و یا ساقین باشد و بول [illegible] لالت شدید بسلامت [illegible] حال نماید و [illegible] حال بقراط امر بسهال از
[illegible] چون [illegible] که سکون علت و خفت [illegible] عدم نفث و عسر نفس و ضیق صدر و صداع و ثقل در ترقوه و پستان و بازو و میل حرارت بجانب [illegible]
این منذر بسیلان [illegible] است بناحیه [illegible] پس اگر این حال ظاهر نگردد و بهم [illegible] خراج دران نواحی باید و است که ماده میل بنفس و مانع منفوره و
[illegible] آید و هلاک کند اگر ماده از دماغ مندفع نگردد و گاهی در [illegible] نفث یا تندید داد شود و اگر ماده بجانب مندفع شود و اگر ماده
بسیل از انفجار بطون متصاعد گردد و در اکثر از خراج [illegible] گوش [illegible] بسرسام میل [illegible] نکند

بحرانات ذات الجنب

بدانکه ذات الجنب از امراض حاده است که در غایت تقوی نیست این بحران آن در اکثر در یازدهم تا چهاردهم میباشد و گاه تقدم و تاخر میکند بحسب اسباب
[illegible] اکثر بحرانات او یوم اندازند [illegible] ذات الجنب [illegible] بعضی [illegible] و بعضی [illegible] بحران [illegible] ماده کثیر باشد و
قیح باید [illegible] بحران [illegible] اگر مزاج و قوت و فصل [illegible] باشد [illegible] خواهد یافت [illegible] و نفث رطوبتی رقیق قام ظاهر گردد
[illegible] که در روز چهارم نضج یابد [illegible] بحران [illegible] اگر در چهارم نضج نیابد [illegible] نفث از روز اول نباشد بلکه قبل از روز چهارم بود [illegible]
که روز هفتم [illegible] بحران [illegible] اگر ابتدای نفث از روز [illegible] و یا در چهارم باشد اگر ابتدای نفث در روز سوم بود و اگر واقع شود
در روز چهارم در [illegible] بحران [illegible] باشد [illegible] که در روز هفتم واقع شود و اگر نفث نیابد تا بعد چهارم پس نفث نماید در پنجم و ششم و [illegible]
[illegible] منذر بطول [illegible] بود [illegible] بطول [illegible] که اکثر [illegible] چهارم باشد و
[illegible] در هفتم واقع شود [illegible] چهاردهم [illegible] اکثر [illegible] که ابتدای نفث در ششم باشد و اگر [illegible] ظاهر نگردد و ابتدای نفث
در پنجم یا ششم باشد دلیل بر طول [illegible] آن علامات جیده از قوت و شهوت [illegible] اگر در آنجا علامات [illegible] باشد در اکثر
[illegible] نفث نماید یا نفث [illegible] نماید اگر با این قوت ضعیف [illegible] که نضج [illegible] قبل از [illegible]
[illegible] چهاردهم [illegible] که قبل از آن هلاک میکند و جهت آنکه بحران [illegible] تا [illegible] بحرانات [illegible]
[illegible] احتمال [illegible] بحران [illegible] باشد [illegible] چهاردهم [illegible] اکثر هلاک کند [illegible] هنگامی است که
[illegible] ذات الجنب تا چهارده روز [illegible] بحران ذات الجنب [illegible] روز
باشد [illegible] اگر قوت درین مدت [illegible] هلاک شود [illegible] که تمامی یا هفت تا سی روز

و بحران تام و صحت و یا بهلاکت می باید و بدانکه نفث سافج بزاقی و اقع بعد ایام اول و لا لات بر طول علت می نماید و آنچه در روز اول و ثانی باشد بشر مرض نیز لا لات کند
و گاه اتفاق می افتد که تقدم بحران و قتی بشود با اینکه از مرض روز چهارم یا ششم و گاه زود تر میگردد و اگر آن ذات الجنب بقایا بعد آن باشد و نفث و احوال دلالت نماید برانکه بحران در
چهارم خواهد شد و بعد از پختگی نفث امور ظاهر گردد و خصوصا در روز چهارم دلالت نماید برآنکه بحران در چهارم تقدم خواهد کرد و هلاک خواهد گردانید اگر بحران تام نشد
و یا هلاک نخواهد کرد و اگر بحران ناقص باشد و اگر بعد از آن بمیل صاحب ذات الجنب چنین ظاهر گردد و دلالت نماید برانکه بحران در چهارم خواهد بود و بحران جید تقدیم کند خواه بود بحران تام باشد
و گذارد روز چهارم که واقع گردد و یا ناقص و تواند که منع روز نماید و بر این است که آن روز واقع بعد بحران تام باشد و قتل کنند و یا ناقص و هلاک نگردانند و جالینوس گفته چون ابتدا
نماید نفث در ذات الجنب چهارم بحران آن در هفتم و یازدهم میباشد و تا چهار دهم نماید و چون تا بیستم نماید مرض بطول می انجامد و تا بیستم و چهلم می نماید

علاج کلی ذات الجنب و ذات الریه

بقول قرشی و صاحب شفاء الاسقام تدبیر مشترک برای ذات الریه و ذات الجنب فصد است به باسلیق یا قیفال پس اگر خون بسیار و قوت قوی باشد فصد کنند تا
منافع نماید بعد از جانب صحیح و بعد از آن جانب مریض و اگر خون بسیار نباشد و ابتدا از جانب مقابل کنند و بعد جانب صحیح تقدیم کنند و حسب آن
اگر خون بقدر کفایت نگیرند از پیش جات باید و تقلیل غذا نمایند و تلطیف تدبیر به حسب قوت و حال و مقدار آن باید کرد و در این امراض تقدیم اسهال
اما اگر ماده باسفل میل کند حرکت مواد بسوی تحت نماید که جهت و ریت مسهل باشد بنابراین مسهلات قوی نباید داد و تدبیر علاج این امراض به تسهیل نفث و تلیین
طبیعت مثل نقوع بزرقطونا و اصل السوس بهیدانه و عرق گاو زبان که در آن نبات سفید حل کرده و جلاب و شیرخشت و ترنجبین و روغن بادام و مانند آن
نمایند و جالاب شربت که در ان نضج و تلیین و تنفیث و تنقیه مع تبرید باشد چنانچه مثل ماء الشعیر و شربت بنفشه و یا ماء الشعیر با ربعیی مخلوط و شکر که بهتر باشد
بجهت تلیین و انضاج و تنقیه و تسهیل نفث که در بست و یا طبیخ عناب و سپستان و خطمی و خبازی و اصل السوس و خیارین و شربت بنفشه و یا لعاب و قت ملینه
و دیگر ضماد و ضمادها شربت و عرقها از ماء الشعیر و خیارین و آب اصل السوس با دوده و شربت بنفشه و یا مع شربت نیلوفر و کدو با شما مند
و با آن مغز تخم کدو تخم خیار و شکر کنند و شربت انار شیرین یا عرق گاو زبان و شربت بنفشه و نیلوفر و لعاب بهیدانه و یا شربت عناب و نیلوفر استعمال نمایند
و اگر ماده رقیق باشد شربت خشخاش و عناب یا طبیخ خشخاش و عناب و سپستان و عدس و کشنیز و بعض اشربه مذکوره بدهند و با تخم تقلیل تلطیف نمایند
و نیز عدم حرارت و تپ شربت زوفا استعمال کنند و اگر با وجود ضعف صدر و اسهال مفرط باشد و آن بسیار ردی است و وی بسقوط قوت منجر گردد
و در مثل این امراض احتیاج بتقویت قوت بشربت است بسبب ضعف مریض اکثر اشیا که در آن قوت و لعوقات مضر باسهال و در صدر و ریه باشد و
و اشیای ملینه مضر باسهال است پس اختیار نمایند ادویه و اشربه که در آن قبض بود و در آن مضرت با صدر نباشد مثل شربت الآس و انار شیرین
و صندل و ماء الشعیر سریان بشربت الآس که در این اشربه قبض است و مضر بصدر نمی باشد و اوراء و در ضعف اسهال نیست آب بدهند و آشکر و قت افراط
حرارت و عطش و عدم اسهال نمیست و گاه محتاج میشوند بشربت اجاص بجهت فرط صفرا و بعد استعمال اشربه شیرین بصفرا و شربت نیلوفر با وجود ملاحت
او مستحیل بصفرا نمیشود و آن شدید التلطیف بالخاصیه و شارب لطیف است از اغذیه در ابتدای مرض و در انتها مثل ماء الشعیر بشکر یا بعض اشربه مذکوره مثل
شربت نیلوفر بدهند و چون مرض از ابتدا استحاله کند و احتیاج بقوت افتد مغز بادام مخلوط محلول و آب بسر و بشکر یا شربت نیلوفر شیرین کرده یا حریره بادام
دهند یا مزوره اسفاناخ یا خبازی یا ملوخیه اگر اشتها قوی باشد و یا رشته و حریره سبوس گندم و حریره مرتب از شیره تخم خیارین و مغز تخم کدو و شکر همراه این
بروغن بادام و بهیدانه و کشمش سبک و شکر که آن معین بر نضج و نفث و مزید قوت است و مسوی متخذ از کعک با بادام مقشر یا اگر طبیعت نرم باشد
بدهند و بعد روز چهارم اگر قوت ضعیف باشد قبل از آن شوربای جوزه مرغ بجو مقشر بدهند یا مسوی ابیض که نیمبرشت اگر حرارت قوی نباشد و ضعف بود
و باید که در این امراض تا ممکن بقدر تسکین بیشتر نماید بجهت حاجت آنها با وجود مقاسات مرض و هجان آن بقوت قویه بر دفع ماده مرض چنانچه که آن محتاج بقوت
قوی است این تغذیه مائل بسبکی و تکثیر غذا ماده مرض را زیاده میکند و بدین جهت مضرت دارد چون حمیت که تقدیم آن بحسب اهم نمایند و بعد استعمال شوربای جوزه مرغ

زیاده نیست و معده اکثر رطب و قوی باشد الا خلاط سست تحت صنعت قوت دارد پس این امراض با استعمال آن دوا باکی نیست و باید که از اغذیه و اشربه حاره و مثلها و طیبها پرهیز
کمال صحت حاصل نمایند و چون صلاح پذیرد چوزه مرغ بریان بخورند از ادویه منضجه ابتدا ضماد موم سفید مغسول و روغن بنفشه نگاه دارند و بعد آن ابتدا
ضماد منضج خطمی و تخم کتان و موم سرخ استعمال کنند و بدانند که موم سفید بسبب کثرت تحلیل و میل به رودت نمیاید و از آن قوت منضجه زائل میگردد پس استعمال او در بنا
برای موضع مناسب است بخلاف موم سرخ که آن زیاده تر از ابتدا به تحلیل و انضاج بهتر است اگر از مغز تخم خیارین مقشر تخم کدو و تخم خشخاش هر یک دو درم مغز بادام مقشر سه درم
رب السوس نیم درم بشیر شاشیرین بشیر سفید و سپیده قرص ساخته زیر زبان دارند انضاج و تسهیل نفث کند و یا شربتها از زیاده اغذیه مثل لعوق ساخته بطریق لعوق بخورند
از ادویه مسهله که بعد کمال نضج استعمال نمایند این ست منقی خیار شنبر پانزده درم و شربت بنفشه یا سی مثقال روغن بادام نیم درم و گاهی ترنجبین سفید یا شیرخشت
و گلقند و نیلوفر و قدری ریوند چینی در آن شامل نمایند و اگر ماده صفراوی صرف باشد آلو بخارا و ملک کلان پنج عدد عناب سه عدد سپستان هر واحد پانزده دانه
مطبوخ نموده مصفی نموده و برگ گل بنفشه هفت درم در آب گرم خیسانیده صاف نموده و مغز خیار شنبر پانزده درم شربت بنفشه یا ترنجبین سه درم روغن بادام نیم درم داخل کرده
استعمال نمایند و اگر از خیار شنبر نفرت باشد عوض آن ترنجبین یا شیرخشت کنند و الا فیا شیر نافع است و شیرا بچه کند و بادام و روغن هم مانند و بجای آب عنب الثعلب یا
عناب سپستان هر واحد بیست دانه آلو بخارا کلان پنج عدد گل بنفشه ماشی یکی هر دو خشخاش هم و اگر قدری زیاده از بنفشه کم نمایند بهتر باشد جوشانیده
صاف نموده و شیرخشت و شربت بنفشه یکی داخل کرده بنوشند و لعوق خیار شنبر بهتر است اگر تنفس می باشد مسهل ضرور نبود و بلکه بقدر ضرورت بنمایند و چون هم ابتدا در نضج نمایند
طبیخ عناب و انجیر و سبوس جو مقشر و سپستان تخم خبازی بنفشه نافع ست بجهت ملائمت و برای اتمام نضج و انتفاع ماده به انفجار و تحلیل حریره سبوس بادام نیز
مفید و مستعمل است اگر نفث بیاید و چون نضج یافته باشد ماده مستفرغ گردد و تب زائل شود و حال مریض باصلاح گراید حمام آب شیرین بنمایند بجهت انعاش قوی و تنقیح مسام
و تحلیل بقیه ماده نافع است مع احتراز از کشف اعضای صدر خصوصاً از هوای سرد زیرا که ماده از سر با عضای صدر که هنوز ضعیف اند نازل نگردد

علاج ذات الجنب خالص دموی و صفراوی

تا روز سوم به الا فصد باسلیق از جانب مقابل نمایند یعنی اگر ورم بجانب چپ باشد اخراج خون از دست راست کنند و چون ورم در جانب راست باشد الا که
بجانب چپ نمایند و حکیم شریف خان نوشته که اگر چه اطبای زمانه ما همچنین عمل میکنند لیکن اطبای اسلام اما ماده محض صرف نفع ست قابل جاه
چپ ترک فصد چپ بجهت آن که اولی ست عوض از رگ صافن محاذی وجع کشایند که از آن کثیر النفع یافته ام و بعد از آن اگر اتفاق فتد بهتر
نفس عود از طرف موافق مرض کشایند و سه دانه تخم خطمی عناب سپستان در آب جوشانیده صاف نموده شیره تخم کاهو و شربت بنفشه داخل کرده گاهی پاشیده بنوشند
و از اغذیه ترکیب معمول مونگ یا ماش تنها قناعت کنند و اگر ورنا از تیم خیار عناب سپستان بخشیشه بپزند و باشکر و روغن بادام دهند بهتر باشد و در سوم شوربا مستعمل است
شوربای چوزه مرغ یا جو مقشر پخته مناسب است بعد از تحت شربت بنفشه سه تولد در لعاب بسر دیده دهند و بجای آب عرق عنب الثعلب یا عرق نیلوفر
بیاشامند و موم سفید یکدرم تولد روغن گل دو تولد بر آتش گداخته بر جانب درد بمالند و یا پارچه بدان آلوده بنهند و بالای آن پنبه گرم بندند و بعد از آن
عنب الثعلب تخم خطمی تخم کتان کایشش شسیا نموده با موم زرد و روغن گل هر یک دو تولد گداخته آمیخته به ضماد بکار برند و اگر تسکین نیابد آرد جو خطمی که محلل
منضج و مرخی است معمول است بعلاوه گل بنفشه گل خطمی تخم کتان هر واحد یک تولد و یا دو تا را بسته کوفته بجوشانند صاف کرده روغن گل دو درم موم دو درم
داخل کرده ضماد نیم گرم نمایند و بر جانب درد بگذارند پس بعد از جوش دادن قیروطی یا کمپاد آنچه از موم لعاب بر سپستان و دیگر ادویه نافع بکار
ساخته استعمال نمایند و از نسخه های مطبوخ مذکور خطمی کاهو و سوخته و بعد در عرق عنب الثعلب شیرخشت دهند بعده خطمی خبازی تخم خیارین کیم فنه ضماد کنند و اگر
با درد سرفه باشد سپستان نیز قوت کرده شیره تخم خیارین تخم کاهو داخل کرده بنوشانند و یا اصل السوس نیز افزایند و یا در همان نسخه گل بنفشه عوض خطمی
سپستان داخل کرده و شیره مغز تخم کدو نیز افزوده بدهند و یا عناب گل بنفشه خطمی جوشانیده شربت نیلوفر یا کشتی داخل کرده دهند و یا در این نسخه اصل السوس
تخم خطمی افزوده عرق جوشانیده شیره مغز تخم کدو شیره تخم خیارین افزوده شربت بنفشه تخم خیارین بداند و بعد وقفه اصل السوس گل بنفشه خطمی

جوشانیده و شیرهٔ مغز تخم کدو و شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بدهند و روز دوم و شیرهٔ کاهو و سه عدد ... ریحان ... شیرهٔ خیارین و چهار ماشه ... شاهتره در جوشانده
افزایند گاهی و فصد باسلیق اول و بعد منضج نیلوفر و گل بنفشه گل نیلوفر کتیرا عوض خطمی و شیرهٔ خیارین ریحان کاهو کرده باشند و بعضی بعد فصد عناب و دانه سپستان ... افزوده
خطمی خبازی گل نیلوفر هر یک شش ماشه عنب الثعلب گل بنفشه هر اسد یک تولد جوشانیده صاف نموده لعاب بهدانه لعاب ... قول ترنجبین داخل کرده بدهند و
بعضی در این نسخه برای منضج ماده گاوزبان پرسیاوشان اصل السوس ... و درم ... بیشتر ... بیفزایند مرافق ... نبات عوض لعابات و ترنجبین داخل کنند
میدهند و اگر حالت ... افزایند ذات الجنب ... شود و فصد باسلیق ... کرده عنب الثعلب گاوزبان خبازی ... منضج اول افزوده بدین ...
شیرهٔ کاهو و خاکشی و ... و اگر در این مرض قدری ... آید و ... اصل ... نیز بگل بنفشه هفت ماشه تخم خطمی شش ماشه عناب چهار دانه گاوزبان
پنج ماشه جوشانیده صاف کرده شیرهٔ پوست بیخ ... شش ماشه شربت بنفشه دو تولد ... پنج ماشه داخل کرده بدهند و گل بنفشه گل خطمی تخم کتان
گل ... هر یک ... ماشه ساییده ... گل شش ماشه آمیخته ... ایضاً اگر ... فصد باسلیق
عناب بهدانه گل بنفشه جوشانیده شیرهٔ مغز تخم ... شربت بنفشه داخل کرده ... خاکشی پاشیده ... گل ... آب ... بالند یا ...
و در این مرض بهدانه خطمی خبازی عناب سپستان گل نیلوفر گل بنفشه خیارین کوفته عنب الثعلب اصل السوس گاوزبان پرسیاوشان ... چهار اجزا از این ...
جوشانیده شیرهٔ مغز تخم ... شیرهٔ خیارین یا شیرهٔ کاهو یا شیرهٔ مغز تخم کدو یا شیرهٔ خرفه یا شیرهٔ مغز بادام یا شیرهٔ اصل السوس ... و شیرهٔ از این شربت
و شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا شربت عناب یا شربت خشخاش یا شربت ... یا نبات یکی از اینها داخل کرده یا یکی از عرق عنب الثعلب یا عرق گاوزبان
یا عرق شاهتره یا عرق نیلوفر یا عرق بید ساده ... اسبغول ... اگر ... زیاده باشد لعابات ... شربت
بدهند و اگر حاجت تنقیه شود ... مسهل همراه ... منضج فلوس ترنجبین ... افزوده مسهل دهند ... عناب ... اصل السوس
گاوزبان هر یک پنج ماشه بهدانه ... در عرق کدو یا ... منقوع ... شربت بنفشه چهار تولد تخم ریحان ... ماشه داخل کرده دهند ...
مسهل از عنب الثعلب ... گل نیلوفر گل بنفشه خبازی شاهتره خیارین کوفته هر یک شش ماشه عناب پنج دانه سپستان بیست دانه تخم خطمی اصل السوس
گاوزبان هر یک چهار ماشه ... گاوزبان عرق عنب الثعلب ... صبح مالیده صاف نموده فلوس خیارشنبر ... ترنجبین چهار تولد گلقند ... تولد
روغن بادام ... داخل کرده بدهند ... مسهل منقوع عناب بهدانه یا شربت بنفشه ... اسپغول ... اگر ... زیاده مطلوب باشد
شیرهٔ مغز تخم کدو ... اگر ... زیاده ... منقوع ... لعاب بهدانه ... ریشهٔ خطمی چهار ماشه شیرهٔ خیارین ... تخم
هر یک ... ماشه در عرق کدو و نیلوفر هر یک ... تولد ... شربت نیلوفر چهار تولد داخل کرده ... اسبغول ... ماشه پاشیده ... مسهل ... و اگر ... حرارت
زیاده نباشد پرسیاوشان چهار ماشه ... ده دانه ... شش ماشه ... مسهل ... منقوع عناب گاوزبان گل بنفشه عنب الثعلب ...
ترکرده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده دهند ... تقویت ... گاوزبان ... همراه ... خاکشی نافع و اگر ... اسهال کرده
... شود ... شیره ... عرق عنب الثعلب ... گلقند ... و ... اگر ... زیاده گردد شربت
بعوض گلقند ... اگر ... سینه گردد شیرهٔ خرفه افزایند ... حرارت ... شیرهٔ خرفه ... شربت ...
و شیرهٔ ... بهدانه جوشانیده شیرهٔ خیارین شیرهٔ مغز تخم ... شربت بنفشه خاکشی ...
اصل السوس ... خشک ... افزایند و ... ترنجبین ... مغز بادام افزوده مسهل ... و اگر ... مسهل ... اصل ...
عناب بهدانه جوشانیده شیرهٔ کاهو شربت نیلوفر خاکشی ... اصل السوس خطمی بهدانه جوشانیده نبات داخل کرده ... مسهل ...
در سوم مسهل اصل السوس ... افزایند ... اصل السوس ... گل بنفشه جوشانیده شربت بنفشه خاکشی ... اگر گرمی ... کنند
اصل السوس تخم خطمی بهدانه جوشانیده نبات داخل کرده ... گل بنفشه بهدانه ... جوشانیده شیرهٔ مغز تخم کدو شیرهٔ اصل السوس شربت بنفشه خاکشی ...

با عناب تخم خطمی عوض گل بنفشه و شیره مغز تخم هندوانه عوض هر دو شیره مذکور نماید بعده مسهل یا روا از فلوس خیارشنبر ترنجبین آلوی بخارا عرق عنب الثعلب
گلقند روغن بادام دهند و دوم روز مسهل لعاب بهدانه شیره اصل السوس شیره کاهو شیره خطمی شیره مغز تخم هندوانه شربت بنفشه ناشتی دهند اگر اندکی
تنفس و سعال باقی بود بهدانه عناب جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده کتیرا صمغ عربی سوده پاشیده دهند یا اول فصد بعده عناب گل نیلوفر بهدانه
اصل السوس جوشانیده شیره مغز تخم هندوانه شیره مغز تخم کدو نبات غذا کهچری دهند بعده گل خطمی سپستان بهدانه خیارین جوشانیده تخم هندوانه کاهو سپستان
کدو کنند و اصل السوس گل نیلوفر و مویز منقی نمایند بعده مسهل دهند و باز برای تنقیه اصل السوس خطمی بهدانه عنب الثعلب جوشانیده شیره مغز تخم کدو نبات خالص ناشتی
بکار برند بعد مسهلات برای تکمیل مرهم بادیان بهدانه جوشانیده شیره مغز تخم کدو نبات ناشتی دهند و اگر بعد فصد طبیخ گرمی نماید و روز دوم شدت مرض
و عوارض از سوء تنفس و امثال آن ظاهر گردد حجامت بی شرط و تکلیف برای آفت تام بکار برند پس اگر ضرورت باشد فصد کنند و الا مسهل دهند و برای تنقیه عناب
گل بنفشه گاوزبان عنب الثعلب سپستان خطمی خبازی بهدانه مویز منقی خیارین کوفته شب خیسانیده صبح مالیده شربت بنفشه ناشتی دهند و غذا آش جو
با گل نیلوفر و اصل السوس افزایند و اگر بعد از فصد و مسهل تپ و درد پهلو باشد سپستان خطمی خبازی اصل السوس بهدانه عناب شب در آب گرم خیسانیده صبح مالیده
شیره کاهو شیره خیارین شربت بنفشه ناشتی دهند و روز دوم گل نیلوفر گل بنفشه افزایند و روز مسهل دهند اگر نبات نه باشد گل سرخ شش ماشه فلوس خیارشنبر شش تولہ
گلقند چهار تولہ مغز افزایند و در آب گوشت پخته سپستان نخود آب دهند و اگر طبیعت قبض باشد فصد کردن با تسهیل کرده مسهل جاری دهند و سعال و تپ فصد نموده از وهم
نافل شود و خلش باقی باشد فصد کرده عناب اصل السوس تخم خطمی گل بنفشه جوشانیده صاف نموده نبات داخل کرده ناشتی پاشیده دهند بعده سرخ آن و دلمه با سبوس
لازم بعد منضج و منفث مثل خطمی عناب بهدانه بنفشه گل نیلوفر خبازی گاوزبان عنب الثعلب و غیره و محلل مثل پرسیاوشان و غیره و ملطف مثل شیرحات مثل
شیره تخم کاهو خشخاش و شربت نیلوفر و عناب و غیر آن می باید و بعض اطبای جاهل سوای منضج و مسهل هم خلط کرده و روز هفتم خیال اسهال نموده شیرحات وادویه
قابضه بارده مثل شیره تخم خرفه شیره تخم خشخاش و طباشیر صمغ عربی کتیرا کافور و غیره و تخم دهند و مریض را بهلاکت می رسانند فاحذروا منهم مثل هذه الاغلاط
و اقوال حکما از قرابادین نقل کرده و آنچه ترتیب بعد فصد با علاج دیگر در ذات الجنب اکثر اطبا مقدم رعایت می کنند بیان کرده شد و ابتدا در مسائل ام امراض حاره و گفته
که هرگاه مرض را اصلاح نیاید تا آنکه تقویت قوت نمایند بغذا زیرا که یا قوت قویه باشد تعلیل نفث زیرا که هرگاه قوت قوی گردد تقویت باید بر طلوع نفث و
بر طبیعت در ذات الجنب به اشتعال چیزی که در آن ترطیب و تلطیف با اعتدال باشد تا آنکه آسان گردد اخراج نفث پس چیزی که باعث تقویت قوت گردد و فاقد آن
جامع هر دو است گفته که در ذات الجنب منضج حذر نمایند خصوصا هنگامیکه طبیع قبض باشد چنین است غذا در هنگام زیرا که این هر دو موجب یابس می شود و وجع
و نیز گفته که درین علامت حذر باید نمود از تغذیه در ابتدا و در اوقات منتهی بسبب آنکه حذر آن نمی شود وقت شدید است و گفته که تحلیل مسهل دهند و مناسب تر آنکه مایل
باشد سیما که ابدا آن علامات باشد و قصد تحلیل صمیم آنچه مایل به تر است و گفته هرگاه در ذات الجنب خلش بسیار شدید باشد باید که سکنجبین بیاشامند اگر
تسکین نیابد آب شیر ابدان بمقدار مناسب دهند و جالینوس از کتاب آب جو بقراط و افلاطون نقل شده که بقراط صاحب ذات الجنب را در ابتدا ماء الشعیر و جیع داده
الا تنگ سینه گرم و تلین طبع نموده گفته که اگر پدیدار شود تکرار کنند که محتاج به مسهل است یا بفصد و سبب حاجت تقویه نمایند و بعضی تغذیه با ماء العسل تا هنگام بحران
کافی میباشد و بعضی محتاج بماء الشعیر اند و بماء العسل و بعضی محتاج به تمام اند و بعضی گویا که گمان میتوان که تکمیل هنگامی محتاج باشد که وجع لازم و سرفه و ضیق نباشد
و نیز جالینوس گوید که پرهیز و استعمال نطول بهار و تسخین آن نمایند و آب بنگرم بیاشامند و هم بقراط گفته که صاحب ذات الجنب شفا یابد باسهال ماء الشعیر و پرهیز
رازی گفته که در ذات الجنب نفث زرد پیدا باید که با سهال صفرا و تلطیف آن بسیار کوشند و اگر سرخ قانی باشد فصد نمایند و اگر سفید باشد کمادنماید و گفته
باید که در ذات الجنب اول به مسهلی که در آن حرارت و خشونت نباشد مثل آب لبلاب یا آب الفواکه و خیارشنبر و ترنجبین استعمال نمایند و آنچه در آن حرارت مفرط باشد مانند
سقمونیا و خشونت بود همچون هلیله استعمال ننمایند و بعض متاخرین می نویسند که در ذات الجنب دموی بعد فصد اگر تلیین مطلوب باشد نقوع عناب سپستان بنفشه و آلو
شیر خشت مویز منقی و انجیر تنها یا بخیارشنبر و ترنجبین کنند و ماء الشعیر با شیره بنفشه یا شربت آن بنوشند و ایضا بعد فصد از اشربه شربت عناب نیلوفر و بنفشه

بالعاب بهدانه دهند و غذا آش جو و اسفاناخ و دبا و بقلة الحمقا و روغن بنفشه که پخته اند گاهی کثیرا آمیخته تمریخ صدر نمایند و یا گل بنفشه و آرد جو با لعاب گل خطمی سرشته ضماد
کنند و هرگاه تشنگی گردد لعاب بزرقطونا و لعاب بهدانه و شیره مغز تخم کدو بنوشند و بهتر سبیل نقشا آب با اصل السوس گاوزبان شربت بنفشه و شربت زوفا دهند
و لعوق خیارشنبر و روغن بادام و کتیرا و اصل السوس [illegible] نافع است و هنگام وجع تکمید به پشم روغن گرم کرده آلوده و یا سبوس یا سرگین خر یا برگ کرفا یا ضماد
و عروق نمایند و اگر نفع نکند فصد صدر و پهلو و اگر در کار است ذات الجنب که مستلزم [illegible] باشد همراه آب کرسنه آب کلم و همراه آرد جو و سبوس لعاب بزرکتان جوش کرده
کنند فصد [illegible] هنگام سرفه شدید بهتر است و وضع محجمه بموضع درد بنفشه عجیب و سریع الابراء و مغنی از تدابیر دیگر است و طبری گفته که شخصی را در پهلو و سینه سرخی
ظاهر شد و بران شرط زده نجات یافت و ایضا اگر وجع و تنفس شدید باشد بگیرند بنفشه یا بوره آرد جو خطمی هر واحد یک کف بجوشانند تا آب با روغن گل نیم گرم
ضماد نمایند و اگر سرفه خشک و عسر نفس باشد و از چهارم روز گذشته و تپ شدید باشد بهتر و پیش از ماء الشعیر بیک ساعت این مطبوخ بیاشامند انجیر سفید ده عدد
مویز منقی پنج درم اصل السوس مقشر کوفته ده درم عناب سپستان هر یک ده دانه در یکمن رطل آب بجوشانند تا نیم رطل بماند پالیده صاف نموده پنج درم
خمیره بنفشه دران حل کرده نیم گرم روغن بادام بران چکانیده بنوشند و گویند که در ذات الجنب صفراوی برای تنقیه صدر [illegible] فصد باسلیق [illegible]
نیز از جانب [illegible] گیرند بجهت آنکه [illegible] بموضع علت سریع النفع است اگر مانعی نباشد لیکن جرات بکار فتن خون بسیار در تبها ننمایند چنانچه در موسمی نمایند
و یا فصد صافن از آنجهت نمایند و بعد ازان متوجه اسهال بتلیین طبیعت گردند مثل نقوع عناب سپستان گل بنفشه گل نیلوفر با فلوس خیارشنبر و ترنجبین یا
شیرخشت و روغن بادام و درین [illegible] مسهلات [illegible] جایز نیست که احتمال ایارج و غاریقون که از منهیه در جمیع اقسام ذات الجنب حتی که بلغمی
و سوداوی اجتناب اولی ست بلکه واجب است که سعی نمایند در تسکین حرارت و قمع حدت و اصلاح کیفیت صفرا بمطفیات حرارت [illegible] که صفرا آورند باشند مثل
شربت نیلوفر و بنفشه با لعاب اسپغول و یا با رب الخیار و یا آب هندوانه و یا ماء الشعیر بسپستان و روغن بادام و غذا آش جو و اسفاناخ و کدو و بلوخیا به روغن بادام [illegible] نمایند
و از ترشی و هر چه سرفه آورد پرهیز نمایند شیخ الرئیس و بعض شراح قانون [illegible] پسندیده است که منع نمایند [illegible] از آن باز گردانند [illegible] استفراغ
[illegible] خلاف علاجش فصد است اگر خون غالب باشد و چندان خون برآرند که رنگ آن متغیر گردد یعنی از سیاهی به سرخی گراید [illegible] شدید [illegible]
در سیاهی قریب بمثل [illegible] باشد با وجود آن مراعات قوت در آن واجب است چه بسا است که قوت در اخراج خون [illegible]
که مزاج مریض و سحنه و قوت او نظر کنند و گاهی بعد از فصد محتاج تلیین طبیعت میشوند بمثل [illegible] بنفشه گاوزبان هر واحد پنج درم اصل السوس [illegible]
هر واحد ده درم عناب آلوی سیاه هر واحد بیست عدد سپستان سی عدد فلوس خیارشنبر بیست درم [illegible] و اگر خلط دیگر باشد [illegible] استفراغ آن
نمایند بمثل هلیله [illegible] آنچه دران قبض یا اسهال باشد بلکه [illegible] با اسهال [illegible] از بنفشه و ترنجبین شیرخشت شکر [illegible] ساخته باشند
و در شب اسهال آورند و قومی از اهل معرفت گفته که هر چند ماده صفراوی باشد صواب تر آنست که تا امکن استفراغ بفصد نمایند بخوف [illegible] اکثر در
مسهل [illegible] باشد [illegible] چون نفث بسیار صفراوی و تپ شدید تر باشد که [illegible] قلب [illegible]
[illegible] از ایارج و غاریقون باهم [illegible] فعل ماء الشعیر [illegible] استعمال مسهل [illegible] با مسهل قطع میکند فعل آن چنانچه اغذیه دیگر قطع آن میکنند و بالجمله
کمال کلام در علاج این مرض فصد و اکل [illegible] در روز سوم یا چهارم [illegible] ماء الشعیر ساذج یا مطبوخ [illegible] کشنیز تر باشد و تلیین طبع اگر احتیاج آن
افتد بمثل بنفشه و عناب و نیلوفر و غیر اینها [illegible] نافع این مرض است و اگر احتیاج شود دران سه یا چهار حب السنوح [illegible] کنند و این [illegible] و رعایت
ملبوس و ارتفاع راس و استوای سینه کردن [illegible] که اثر نفع او در کمتر از یک ساعت ظاهر شود و با وجود این رعایت جانب میل وجع و الم
واجب است پس اگر الم بسوی چنبر گردن و استخوان سینه بر آید فصد اولی ست و اگر درد بطرف سر استخوان پهلو میل کند لابد است از اسهال تنها یا مع فصد
بسبب مجرب مشاهده و این مهر آنست که فصد تنها از باسلیق ازین موضع خون اندک میآید و آنچه دلالت میکند بر شدت حاجت بسوی تنقیه [illegible]
تکمید و تنقیه [illegible] وجع ساکن نشود بلکه ازان هر دو وجع [illegible] که این دلالت بر امتلای تمام بدن [illegible] پس لابد است از تنقیه و خصوصا فصد و چون از فصد

و مسهل نیز اعراض ساکن نگردد و بدانند که ماده کم خواهد گردید و درین هنگام اعاده فصد نمایند تا ماده قوی جمع نمانده چون ماده نضج یابد جهد کنند که قبل از رسیدن
بنفث و بول و براز پاک گردد و بالجمله چون فصد نشده باشد تا ماده نضج یابد و نفث نضیج و صالح آید و ضعف قوت شد البته فصد نشاید کرد و بهتر آنکه درین وقت
تماما نگاه دارند بسبب تحلل حار غریزی باشد و دران فصد نشاید مگر آنکه ضعف قوت بسبب حرارت ماده یا کثرت او باشد که درین حالت فصد جائز است و فرق
میان کنند که اگر اعراض مرض خفیف بود و در اینجا علامات شدت امتلا نباشد ضعف بسبب انحلال حار غریزی باشد و اگر ضعف قوت بدان فصد و اسهال
و تنقیه حاجت آید حقنه متوسط یا حاد و سخت باشد هر حال که کثرت امتلا بعمل آرند و خصوصا چون وجع مائل بطرف شراسیف باشد و بقراط در علاج ذات الجنب
شدید اسهال بسبب شراسیف اشاره تنقیه بخربق سیاه و فیلون کرده که جنس ... است ... بعد تنقیه وجع ... اقتصار نماید بر ماء الشعیر مقشر خوب
شدید الطبخ در آب بسیار و آب خندیده و اگر احتیاج تقویت باشد دهند و انجبار اسپستان و خمیره بنفشه و تخم خشخاش و روغنی که ... ازینها
استعمال کرده شود و روغن بادام ... قومی از انار منع کرده اند ... شیرین ... گاهی برای آن ... نفث از ... مطبوخ استعمال ... شما
... عناب سپستان بنفشه تخم خشخاش ... شربت بنفشه و شربت نیلوفر و این هر دو از جلاب بهتر است جالینوس ابتدای این مرض باستعمال ماء الشعیر ...
منع ماده ... و تنقیه ... امر کرده ... قومی ... است که از شدت ... نباشد و الا خشخاش ... ماده منع نفث می نماید مگر آنکه شکر
... باشد ... تخم خشخاش ... موافق تر از قشوری که با پوست آن ... سازند
و آن قوی التبرید ... درین وقت بود ... که این تبرید ... اوائل ... مطلوب باشد و تقویم ... ازاله رقت
از قوام ماده و ... کثرت خون ... باید که ... تنقیه آن ... نمایند و تغذیه ... نمایند و کثرت دران نکنند بلکه ... تلطیف او
نمایند ... کثرت حرارت ... آن و اعراض آن ... اگر ساکن خفیف سهل باشد بماء الشعیر مقشر ... الطبخ غلیظ القوام غذا سازند که آن منفث
منقطع ... است و اگر ... خواهند ... عسل شیرین کنند و اگر ... باشد تا حصول ... اقتصار بر ماء الشعیر رقیق نمایند و خصوصا ... نفث
که اگر ... آید از کثرت ماده ... حاجت بقوت باشد ... ماء الشعیر مقشر غذا سازند و تقویت دهند و اگر نفث محتبس بود تلطیف تدبیر نمایند و بر ماء الشعیر
و ... حتی الامکان اقتصار ورزند و بالجمله غذای ایشان در ابتدا ماء الشعیر ... هر مرتبه ... آب ... شکر و روغن بادام باشد و
... سپاناخ ... و اسفاناخ ... بود و ... مقشر ... روغن بادام ... و ... ملوخیا و ... تخم خیارین شیره مغز تخم کدو شکر و روغن بادام
... در آخر ماء الشعیر ... باشد و بعده آب گندم ... دهند ... گندم مخلوط کنند و باید که ماء الشعیر در هر روز دو بار ...
لازم ... اولی وقت ... و ... نمایند ... ثانی وقت عادت غذای ... صحت باشد که این ... ماء الشعیر است اگر ...
باشد ... و لسان ... ماء الشعیر ... سکنجبین آمیزند اولی است اگر طبع قبض شود و عطش
در میان ... غذا ... از تطول ... سکنجبین قلیل الحموضت خوف نیست و واجب است حذر از تضمید
... آنکه یقین ... مرض قصیرست و ... غذا و تلطیف تدبیر او حتی الامکان مضایقه نیست و بر موضع الم ضماد نمایند و چون
مرض طویل شد لابد است از تغذیه ... ماء الشعیر ... در وقت غذا و ... حفظ قوت چنانچه بقراط گفته که غذا در مرض طویل قطع نباید کرد
تا سبب سقوط قوت نگردد و مواضع الم را ضماد کنند تا در نضاج فضلات ... قوت ... باشد منع نکنند و حفظ
مریض از ... مختلفه و ... واجبات است و چون در ذات الجنب اسهال حادث شود و ذات الجنب از انحلال ... آن است
از جمله علاج از فصد و تلیین طبیعت منع کنند تا ضعف عظیم حادث نشود و تدبیر او اقتصار بر شربت ... مقشر ... مطبوخ باشد و اگر در ایام
ذات الجنب ... فصد افتد و نضج ماده نباشد ... آنست که در اخراج خون بقدر دو ثلث وزن اقتصار نمایند و یک ثلث آن برای فصد دوم باقی گذارند و برای
استعداد فصد ثانی ... منع ... و اگر ... شکم هر روز یکبار یا دو بار از فصد ثانی بی نیاز ... قوت مریض بر حال باشد

و عقب فصد غشی اتفاق افتد یا شدت تب و ضیق و نفس عارض گردد و دلیل آن باشد که فصد با وجود مرض مستفرغ نساخته تدبیر تبرید باید کرد و دلیل آنست که
تلیین طبیعت در علاج این مرض باید ابتدا اقتصار بر حقنه لینه و شیافات ملینه نمایند و از غذا اجتناب نمایند آش ماء الشعیر و ماء البزور با شیره بزر خیار و کدو دهند
مثل اقراص و تطفیه بشیره عناب و بزر خطمی و بادام و ماء الشعیر و آب هندبا و ماء القرع و آب انار شیرین که مناسب حرارت و التهاب با شند بکار برند و شربت نیلوفر
بنفشه و امثال آن در غذا است و آنکه نوشیدن آب سرد و غیره موافق مسهل است مگر بجهت رفع اوجاع و اورام با شد و اگر قابل آن نمایند و اگر
تشنگی غلبه کند اقراص کافور و ماء الشعیر کسر سورت آب دهند و لیکن احتیاط باید نمود که ... تنقیه اعضاء نمایند که تسکین ... تبرید ... نماید
که در ذات الجنب چون التهاب کم شود ترید و استسقاء ... و اگر غیر ... بادام و خیار ... با شربت بنفشه ... نمایند
و ماء القرع اگر چه ... اسهال بهتر است ... و لیکن بسیار احتیاط باید نمود و اجتناب از آن ... اجتناب باید کرد ... آب صحیح و آب کاسنی
و مانند آن ... باشد و واجب است که منضج ... طبیعت ... باشد ... بر خلاف ... زیاده گردد
سبب ... آش جو با آب ... شیره ... و ... نفث ... بسیار ... و ... زبده
صداع ... و آنچه در ذات الجنب باقی مانده ... و اگر در ذات الجنب ... سهل ... قوی تر ... آرد جو ... خورند
و گلنار ... و مسکن ... و نفث ... که ... و لیکن ... باید ... اگر ...
طبیعت ... اخراج ... اگر ... مثل ... شیره ... که منع نفث نمایند ... و ... شود
اهتمام باید ... تا ... تنقیه ... و اگر ... شود ... قبول ... تا ... تلیین طبیعت ... سهل
نفث و سرعت آن چون نفث ... از چهارم ... اصل السوس ... قوی ... و چون ماده غلیظ و قوت
قوی باشد و ... تقطیع نماید و اگر ... تلیین طبیعت مثل خیار
سع شکر ... بهتر باشد و ... گاهی استعانت ... ضمادات و مروخات منضجه و محلله و اول آنکه استعمال در ... وجب است قیروطی
مرتب از روغن بنفشه و موم مصطکی ... بعد ... و لعاب ... تدریج ... قوی تر از آن مثل ... و بابونه خطمی و اصل السوس بنفشه
و طبیخ ... استعمال کنند و اگر بقوی تر از این حاجت افتد ... ضماد ... کرنب برگ با روغن پخته سازند ... ضماد ... انجیر
و اصل السوس ... روغن ... که اگر ماده بسیار باشد ... و اگر اندک ... نفع بخشند ... اکثر
در تحلیل ... و ... باقی ماند چون ... نافع ... طلای ... این ضماد برای نضج و تسکین درد ... برگ بنفشه
خطمی هر واحد یک جزو ... اصل السوس ... و آرد باقلا آرد جو هر واحد ... جزو بابونه ... اکلیل الملک یک جزو ... اگر ماده غلیظ باشد و احتیاج تحلیل زیاده ...
برگ کتان در آن زیاده کنند و ... موم و روغن بنفشه ... و اگر حرارت کمتر باشد بدل روغن بنفشه روغن سوسن یا روغن خیری یا ... کنند
و اگر حرارت قوی باشد بدل ادویه حاره ... زیاده ... گل نیلوفر و گل سرخ ... کنند و این ... نافع است و موم ...
با کیا ... و روغن گوسفند ... مروخ سازند که بسیار مفید است ... تسکین وجع ... آرد باقلا و آرد جو و اکلیل الملک
و پوست خشخاش ... و گاهی ... استعانت ... نمایند ... ذات الجنب
... اگر ... کنند ... اول ... مبلول ...
... قوی ... آب ... و قوی ...
... و ... ذات ... قوی تر ... نافع ...
و سائل ... کند ... اگر ... شروع کند و بهترین اوقات ...

یا چهارم هست و چون ضماد یا کماد و تمامیه جهد کنند که بخار آن بروی مریض نرسد تا کرب و ضیق نفس نیارد و بسا است که مرض شدید گیرد پیش یا بخار ضماد و کماد و رطب معتدل که بچهره رسد و در بینی برود نفع بخشد و گاهی بقوانین بلیغ تا مستعمله آنها و ملائمتر و موافقتر آنها باشد و در ابتدای مرض سفید سرفهای فضول بر دهن نفث هست و خصوصاً چون درد شدید باشد و گاهی حجامت بر [illegible] بدن بفصد و غیره واعتماد بر آنکه نقاهت حاصل شده و هنوز ال [illegible] نمایند پیش از وضع حجامت بجای درد نفع عظیم حاصل میگردد و گاهی درد بالکل ساکن میشود و گاهی جذب مواد بخارج میکنند و ضماد فرولی کرد و مثل این موضع استعمال کنند و بعد حجامت ضماد نمایند و اگر مرض تا چهارم یا پنجم باقی باشد بعد از وقت حجامت تا علامت نضج ظاهر است چون [illegible] شربت خشخاش تخم خشخاش مناسب است و چون نفس متواتر گردد [illegible] تبرید مثل لعاب بهدانه و مثل آن [illegible] تجریع کنند و مثل جلاب نمایند و گاهی از قطول آب [illegible] بسیار نباید [illegible] نضج و تقلیل تواتر نفس [illegible] شود چه تواتر نفس ضار است چنانچه در ابتدای این مبحث مسطور شده و بعد از نضج علامات ظاهر استعمال نمایند و از تبرید شدید اجتناب کنند [illegible] ذات الجنب [illegible] جمع باشد [illegible] اذکر کنند و [illegible] مشغول شوند و آشها و اشربه مذکوره کرفس و [illegible] تخم خرفه [illegible] لعوق نمایند و اگر درد [illegible] نماید جمع گردد و تا [illegible] مطلوب گردد و واجب است که تا قیمیا از اصحاب ذات الجنب [illegible] و [illegible] بانا زیاده جان آواز [illegible] و جماع حذر کنند که اگر نکس شود هلاک گردند و بعضی نوشته ذات الجنب [illegible] گردد [illegible] بعد نضج از آن شربت سکنجبین [illegible] روغن و بسا است که این تدبیر از فصد بی نیاز سازد [illegible] که علاج ذات الجنب دموی و صفراوی قریب بیکدیگر است لیکن اگر خون غالب باشد اول فصد باسلیق نمایند [illegible] اول که [illegible] باشد از دست موافق و اگر قوت مریض قوی باشد خون چندان برآرند که رنگ خون از سیاهی بسرخی بگردد و اگر اراده [illegible] قوت باشد اگر [illegible] دو دفعه [illegible] بیرون کنند و اگر صفرا غالب بود تدبیر اسهال فرمایند [illegible] شیرخشت [illegible] در بیشتر فصد کردن [illegible] اسهال است چه ممکن است که اسهال اجابت نکند و اخلاط از آنها بماند و [illegible] نماید کرده [illegible] از تنقیه فارغ شوند شربت بنفشه و شربت نیلوفر با آب [illegible] یا جلاب [illegible] دهند و اگر تشنگی غالب شود آب [illegible] سکنجبین که بسیار ترش نباشد با آب [illegible] آمیخته و [illegible] خمیره بنفشه در جلاب [illegible] روغن بادام [illegible] چکانیده دهند [illegible] که در آن عناب سپستان [illegible] بنفشه [illegible] روغن بادام چهار درم [illegible] عناب [illegible] سپستان [illegible] تخم خطمی [illegible] درم فلوس خیارشنبر [illegible] شکر [illegible] شربت کرده [illegible] از آن [illegible] روغن بادام [illegible] مسهل است [illegible] فلوس خیارشنبر پانزده درم ترنجبین [illegible] درم [illegible] صاف نموده [illegible] و اگر قوی تر خواهند [illegible] درم [illegible] زیاده کنند و اگر صفرا سخت غالب باشد [illegible] [illegible] اضافه نمایند و اولی آنست که [illegible] بعد از آنکه نفث ظاهر شده باشد و اگر مریض از مسهل کراهت کند [illegible] زبان [illegible] در جلاب [illegible] بنفشه و عناب و سپستان و تخم خطمی [illegible] شکر سرخ یا فانید بسازند و در [illegible] گنجد [illegible] ماء الشعیر [illegible] شربت بنفشه و شربت نیلوفر [illegible] لعوقات [illegible] علاج ذات الریه گذشت بکار برند و بعد نضج باده در تنقیه آن نفث کوشند و آب [illegible] ماء الشعیر [illegible] شکر [illegible] خواب بر پهلوی ورم معین بر نفث [illegible] و بعد تنقیه [illegible] سکون اعراض [illegible] کثرت نفث [illegible] و آکرد با فلاو [illegible] باشکر دهند باقی تمامت که اکثر در قول شیخ گذشت فقط صاحب کامل و جامع گویند که در علاج ذات الجنب احتیاج باستعمال اکثر تدبیر که در مداوات ذات الریه مذکور شد بسبب مشاکلت میان هر دو می باشد و چون امر [illegible] باشد می باید که در ابتدای این مرض اگر [illegible] بهتر قوه بود فصد باسلیق از دست مخالف جانب علت نمایند برای جذب ماده و [illegible] است و اگر مرض متمادی شود و ماده قرار یابد فصد از جانب علت کنند و اخراج خون زیاده نمایند و مرتبه دوم فصد کنند چون

[illegible]

قوت و سن و مزاج و وقت سال ملاحظت کنند و باید که خون چندان بیرون آرند که رنگ او متغیر گردد پس اگر رنگ او احمر ناصع باشد آن مقدار بگیرند که برنگ احمر قانی
یا بسیاهی برسد و اگر قانی باشد چندان بیرون کنند که مائل بسیاهی یا تیرگی گردد و اگر از ابتدا سیاه باشد باید که آن مقدار خارج کنند که رنگ آن صاف گردد
و اگر بیهوشی شود آن قدر بگیرند که بغشی برسد و چون وجع در ذات الجنب مائل بسوی اسفل جانب شراسیف باشد باید که مسهل مثل لبلاب و فلوس خیار شنبر یا آلو بخارا
و بنفشه و خشک خیار شنبر و ترنجبین و مانند آن دهند و بعد از آن ضماد کنند که دران عناب و سپستان و اکلیل الملک و سوس مقشر کوفته جوشانیده و خمیر بنفشه مالیده با شیرخشت
آمیخته روغن بادام بران چکانیده باشند بدهند [illegible] ذات الجنب از اول [illegible] قبل از تنقیه بدن بفصد یا دوای مسهل ضماد کنند [illegible] هنگامی که
جمع قبض باشد اگر [illegible] و بعد [illegible] نضج [illegible] کرده و [illegible] تنقیه بدن
[illegible] و اگر [illegible] نفث [illegible] قبل از [illegible] شربت بنفشه و روغن بادام دهند که مرطب مزاج
و اعانت بر نفث کند [illegible] و اگر درد شدید باشد روغن بنفشه که دران موم سفید گداخته باشند بر موضع وجع بمالند و تکمید نمایند که
آب گرم یا روغن بنفشه دران [illegible] باشند در تسکین [illegible] سخت [illegible] ظرف نقره یا چینی [illegible] ازرق [illegible] تکمید نمایند
و اگر درد ساکن نشود [illegible] گندم [illegible] تکمید کنند اگر ماده [illegible] رقیق باشد و اگر ماده غلیظ اللزج باشد [illegible] کرم کرده [illegible] کوفته
[illegible] تحلیل [illegible] و تحلیل [illegible] نماید [illegible] و اگر ماده متوسط باشد تکمید [illegible] و سبوس [illegible] جوشانیده [illegible] آب [illegible]
باید که قبل از تنقیه بفصد یا مسهل از تکمید حذر نمایند و الا موجب بلیه عظیم [illegible] گردد [illegible] شدید [illegible] قوی شود و اگرچه [illegible] تحلیل کند لیکن [illegible] زیاده از آنچه
تحلیل شود [illegible] باید [illegible] می باید که هرگاه [illegible] منضج تسکین نماید تنقیه بدن نمایند بفصد یا دوای مسهل حسب حاجت [illegible]
[illegible] لائق باشد [illegible] ساکن شود [illegible] کنند اگر [illegible] اندک باشد [illegible] منضج [illegible] صندل سفید [illegible] خطمی
[illegible] اکلیل الملک [illegible] کوفته [illegible] روغن بنفشه [illegible] بر موضع ضماد نمایند و اگر تحلیل [illegible] باشد [illegible] دران [illegible]
[illegible] بقدر حاجت [illegible] معمول [illegible] روغن بادام [illegible] با وجود این [illegible] نفث [illegible]
[illegible] سپستان [illegible] انجیر سفید [illegible] اصل السوس مقشر [illegible] هر یک چهار درم تخم خطمی [illegible] هر یک
[illegible] مقشر [illegible] درم [illegible] چهار رطل آب [illegible] تا یک رطل [illegible] صاف کرده [illegible] درم [illegible]
روغن بادام [illegible] و اگر [illegible] غلیظ [illegible] باشد و تب شدید [illegible] سوسن [illegible]
لعاب تخم کتان [illegible] انجیر [illegible] دران [illegible] بادام مقشر [illegible] باشد [illegible] بقراط در کتاب [illegible] ذکر کرده [illegible] نفث دشوار گردد [illegible]
سکنجبین [illegible] تقطیع اخلاط غلیظ [illegible] بصاق [illegible] نماید [illegible] تقطیع و تلطیف موافق تر
باشد و چون [illegible] بیرون [illegible] ظاهر گردد باید که [illegible] موضع [illegible] انجیر [illegible] ضماد نمایند تا آن
[illegible] گردد [illegible] نضج [illegible] حمام معتدل الحرارة داخل نمایند [illegible] آب [illegible] نضج [illegible] اعانت نفث
[illegible] تسکین [illegible] منفعت [illegible] باشد [illegible] آب گرم [illegible]
[illegible] نضج [illegible] باید کرد و از کثرت تبرید و تلطیف در ذات الجنب احتراز
کنند که آن ورم را خام و مانع نضج می نماید لیکن [illegible] گرم باعتدال آمیزند و بحسب قوت و ضعف استعمال ادویه مبرده نمایند
[illegible] و دوم و سوم [illegible] بفصد [illegible] جانب مخالف نمایند و بعد از [illegible]
از جانب موافق [illegible] و بحسب حاجت [illegible] بقدر قوت [illegible] اگر مزاج قوی [illegible]
[illegible] باشد خون [illegible] ضعیف [illegible] باشد [illegible] سقوط قوت [illegible] مقدار [illegible] درم زیاده نباید گرفت و اصل السوس مقشر

جوشانیده صاف نموده شیره تخم خیارین و شربت بنفشه آمیخته سرد کرده بدهند و لعاب بهدانه و شربت آلو بخارا و اسپغول که تا ملین طبیعت منظور باشد مناسبت دارد و صبح مطبوخ بنفشه نیلوفر هر کدام ... سپستان عناب هر کدام ده عدد بدهند و غذا ماء الشعیر با مغز بنفشه و نیلوفر و خشخاش و عناب و سپستان پخته باشند با شربت بنفشه و روغن بادام و بعد از چهار روز اصل السوس سیاوشان بطبوخ مذکور بیفزایند و ابتدا ضماد ... و جو و بنفشه و خطمی با ... روغن بابونه سازند و اگر ... سپستان ... میل کند ... اسهال ... مطبوخ ... تخم ... عناب هر کدام ... دانه تخم کاسنی ... آب ... صاف نموده شیر خشت ... ترنجبین هر کدام ... عناب ... و وقت حاجت اگر زمستان باشد ... اسهال ... لعاب بهدانه ... آب ... ماء الشعیر با شربت بنفشه و روغن بادام ... و طلاء ... روغن بادام و روغن بنفشه ... تخم خطمی ... طلا کنند ... انکه ... از ورم ... بنفشه ... [illegible] ... و روغن بادام ... [illegible] ... از انجذاب ... ورم ... صفراوی ... شربت بنفشه ... نیلوفر ... شربت خشخاش هر کدام ... ترنجبین ... عناب نیلوفر ... خشخاش ... ماء الشعیر ... شربت بنفشه و روغن بادام ... روغن بنفشه ... طبیعت ... [illegible] ... مثل شیره ... آب ... ترنجبین ... غذا ... با روغن بادام و ... عناب و سپستان ... سعال ... باشد ... اسپغول ... کاهو ... خیار ... و نقل ... شیرین ... کاهو ... شربت تفاح شامی ... از جانب مخالف کنند و فون در مرات کثیر مقدار ... اخراج نمایند ... فصد کنند ... میان هر دو شانه حجامت نمایند و ... بنفشه تلیین طبیعت کنند ... بعد ... ماء الشعیر ... خشخاش ... اصل السوس ... سپستان و خشخاش سفید ... بنفشه ... روغن ... ماء الشعیر ... آید و نفث شروع کند ... بطبیخ ... [illegible] ... باعتدال غذا ... روغن بادام ... آب العسل ... [illegible] ... اصل السوس ... ضماد سازند ... [illegible] ... روغن بنفشه ... [illegible] ... ذات الجنب ... صفراوی ... [illegible] ... الافضل ... [illegible] ... و مقطع و ملطف ... [illegible] ... ذات الجنب خالص ... [illegible] ... سپستان ... بشربت نیلوفر ... لعاب ... شیره تخم خرفه ... غذا مشغول نه گردد و

و بدل غذا آب ماء الشعیر به بیمار دهند و جالینوس بحفظ عادت در امراض حاره حاده امر کرده و معنی او اینست که هرگاه مرض حاد و سهم رسد و متحمل غذا باشد و صاحب است که او را ماء الشعیر را لا بخورانند برای مداوات این بعادت او و در وقت غذای متعاد نظر کنند اگر معده او نقی و خالی باشد و تواند که او را ماء الشعیر بیاشامد در وقت غذا بدهند و آن

عادت در اوقات غذای او در ایام صحت او اعتبار کنند پس هر قدر که معده نقی باشد و احتمال نوشیدن ماء الشعیر نماید بیاشامد اگر این چنین کنند حدت مزاج بهم رسد

و قوت او ساقط شود و مراد از تلطیف تدبیر و اعتبار عادت که جالینوس در امراض حاده گفته همین است اگر بدن او احتمال اعتبار عادت بسبب فرط امتلا نکند اعتبار

عادت نمایند و نیاشامند که باعث امتلا نگردد و در علاج او مسلکی که سابق مذکور شد سلوک نمایند و نظر به طبیعت مریض کنند اگر مستقل و قوی باشد ماء الشعیر ندهند و

قطع نمایند و اقتصار کنند بر لعاب بزر قطونا و لعاب بزر بقله و بدهند لعوق خیارشنبر معمول از لعاب بهدانه و فانید که عسل خیارشنبر با لعاب بزر قطونا و لعاب بهدانه آمیخته

و اکثر بر روغن بادام با هم بیزند تا جمله یکسان گردد و بقدر یک ملعقه بدهند که آن تلیین و توسیع نفس و تعدیل طبیعت نماید و جهت ادرار ماء الشعیر با شربت نیلوفر

اعاده کنند و لعاب بزر قطونا نیز تسکین تشنگی دهد و حفظ ایام بحران نمایند و علاج او در این ایام مثل چهارم و هفتم یازدهم و چهاردهم [illegible]

بحران غذا ندهند و دوا او را بسبب ماء الشعیر کم کنند که مقدار [illegible] و اعتبار کنند تفرغ نمایند بدو [illegible] حفظ عادت و طبیعت کنند و نظر نمایند به آنچه صلاح باشد و بدان

[illegible] شود و به عادت یا عرق یا ادرار بول یا اسهال طبیعت حتی که اگر علامت نقصان پدید [illegible] و معلوم نماید که [illegible]

تنخیه [illegible] و فصد باسلیق [illegible] نمایند و اعاده او [illegible] باشد از مسهل قوی حذر کنند بلکه تلیین طبیعت بحقنه لین [illegible]

بماء الفواکه [illegible] شربت بنفشه و نیلوفر [illegible] و جلاب [illegible] سپستان [illegible] بهدانه [illegible] بنفشه و روغن بادام [illegible] ماء الشعیر با شربت بنفشه و روغن بادام [illegible]

و سپستان [illegible] و اسهال [illegible] ترنجبین [illegible] خیارشنبر و عناب و سپستان نمایند و تدبیر ذات الجنب صفراوی همانست که در قول صاحب [illegible]

علاج ذات الجنب خالص بلغمی و سوداوی

در بلغمی فصد کنند هر چه در قسم دموی گذشت از تلیین و تقطیع و تحلیل و تلطیف بحسب حاجت بکار برند و باید که در تلطیف افراط نکنند تا در ماده غلظت و خامی پیدا نشود بلکه

همگی توجه بنضج و تلطیف ماده فرمایند و مطبوخ زوفا دهند و در ماء الشعیر قدری بابونه و تخم و [illegible] بدهند و بجای آب عرق بادیان ایارج و ماء العسل بیاشامند بهر تقطیع و تلطیف

شربت زوفا بلیسند و گاهی در ذات الجنب مزمن مثل [illegible] باد یان و عرق بادیان بنوشانند و گلقند [illegible] میدهند و بعد نضج روغن فصد کنند و حقنه ازبابونه

و بنفشه و اکلیل الملک [illegible] و نخود مقشر [illegible] سازند و در آخر [illegible] محللات مانند حلبه و کتان [illegible] و در انتها منضجات مثل سکنجبین [illegible]

و زوفا و بابونه و تخم کتان [illegible] بر هم زنند [illegible] تخم میده انجیر سه چهار تولد در شیر [illegible] و آثار پخته و [illegible]

نوشته اند [illegible] نشود در [illegible] با فناقه [illegible] تولد ریوند خطائی [illegible] خیارشنبر [illegible] تولد [illegible]

هر یک پنج تولد شربت [illegible] سه چهار تولد روغن بادام شیرین هفت ماشه [illegible] مطبوخ زوفا [illegible] اصل السوس ماشه [illegible] شربت زوفا [illegible]

[illegible] اصل السوس هر یک هشت ماشه گاوزبان پنج ماشه اصل السوس چهار ماشه بادیان [illegible] هر یک ماشه [illegible] شربت زوفا و

گاوزبان هر یک [illegible] تولد [illegible] تخم [illegible] باشد [illegible] مسهل دهند و غذا شوربای مرغ بابان [illegible] حب [illegible]

در [illegible] و سنا و تربد و دیگر اجزای مسهله بلغم اضافه نموده دهند تا خوب تنقیه شود و پیوسته رب السوس [illegible]

و سر ابیون و [illegible] منع نموده اند فصد [illegible] بلکه امر به اسهال و اخراج ماده بلغم نموده اند [illegible] مطبوخ بسفایج [illegible] گل بنفشه گل سرخ

اصل السوس مقشر [illegible] تخم کاسنی هر یک یک مثقال سپستان [illegible] دانه مویز منقی ده درم انجیر زرد پنج دانه سنای مکی هفت درم [illegible]

شیرخشت هر یک [illegible] درم [illegible] روغن بادام [illegible] و تعدیل کیفیت اخلاط و صلاح آن نماید [illegible] ماء الشعیر مطبوخ

با [illegible] شربت زوفا و اگر علت قوی باشد باید که حل نمایند [illegible] خیارشنبر را در آب مطبوخ [illegible] بیاشامند [illegible] بلغمی را

[illegible] گلقند [illegible] نافع این نوع است و طبیخ زوفا و بنفشه [illegible] سینه مدام [illegible] روغن [illegible]

خیری نیز در ضماد داخل نمایند باقی هرچه در اقوال اطبا باید حسب حاجت بکار برند و در سوداوی واجبست که تنقیه کیموس سوداوی کنند بفصد و مسهلات مشروحه
لایق آن و یا بحقنه های مخرج سودا و بجهت میلان ماده سودا باسفل حقنه الیق است و تنقیه بحقنه معتدل ملین مثل آب مطبوخ افتیمون مسهل ایشان
نیز مفید و بعد از آن متوجه تعدیل و اصلاح آن شوند مثل شربت گاوزبان با عناب بهدانه و بادرنجبویه و از برگ کرنب بنفشه گل خطمی و بابونه بجهت انضاج
تلیین موضع وجع ضماد نمایند و برای همین منفعت و ارخاء و ترطیب تکمید موضع به آب گرم کنند و بالجمله عنایت بطرف ارخاء موضع و تلیین و ترطیب و
و اعانت نضج و تخفیف وجع بیشتر دارند و آب گرم نطول سازند و بحقنه لینه طبع بگشایند و نقوع گفته نافع است این نوع ذات الجنب را نشستن در
آبزن حاره چون از آبزن برآیند تمریخ نمایند موضع وجع را بقیروطی متخذ از موم سفید و روغن بنفشه و تغذیه نمایند بشوربائی که دران نخود پخته باشند نیز و
شفائیه از اقوال اطبا صاحب حاوی و شریح گویند که علاج ذات الجنب بلغمی فصد باسلیق و اخراج خون غیر کثیر و آشامیدن جلاب هر صبح از سپستان و عناب
اصل السوس عنب الثعلب هر واحد ... شکر سفید و سکنجبین هر یک ... درم و در نخود و بکار و زوفای خبازی شربت زوفا نیز زیاده است و غذا ماء الشعیر
مع اندکی نخود و حصول طبیعت بعد ظهور نضج در قاروره باین مطبوخ سنای مکی هفت درم اصل السوس مقشر نیم کوفته تخم کاسنی بنفشه نیلوفر تخم خبازی هر یک
سه درم سپستان ده درم انجیر خشک ده عدد در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید دران ... سکنجبین گلقند و خیارشنبر هر واحد ده درم ... روغن
روغن بادام یک مثقال افزوده صبح بنوشند تا آخر نهار صبر نمایند تا اسهال یا ده آید بعد از آن جلاب با ... شکر سفید ده درم و بزرقطونا یا تخم ریحان کدام
کرباشد دو درم بدهند و غذا در آخر روز ماء الشعیر مذکور در سوداوی و اگر بیکبار تنقیه باین مطبوخ نگردد باز دیگر اعاده در غیر روز بحران نمایند حتی که ماده بالکل
مستفرغ گردد و اما اگر ماده در سوداوی محترق باشد فصد و اخراج خون بقدر قوت و آشامیدن جلاب هر صبح از بنفشه سه درم و سپستان پانزده عدد گاوزبان
یک مثقال با نبات یا تخم ... و غذا ماء الشعیر با شربت بنفشه و مزورات مذکوره و تلیین طبیعت بمطبوخ که در بلغمی گذشت و بحقنه لینه غیر حاده و اگر علاج آن تنطیل
بآب گرم و مداومت ضماد ملین ... حاوی ... نویسند که هرگاه سبب او ... یا سودای صرف باشد ... آنکه حدت پذیرد یا با خون آمیزد
فصد نباید کرد بلکه حقنه حاده ... منضج ... ضماد نمایند و آب گرم ... ماء الشعیر ... شکر
و گندم و نخود ... در ان بادیان یکدرم و اصل السوس پنج درم ... سکنجبین عسلی ممزوج آب گرم اگر هر صبح بدهند صواب باشد و خلط غلیظ را تلطیف
سازند و غذا نخود آب با روغن زیت یا روغن بادام شیرین قلیه و آب سیوس یا شهد یا فانید و شوربا که دران چقندر و کرنب شبت و نخود پخته باشند
و حریره که از حلبه مغسول و آرد با قلا ساخته باشند خوردن و روغن بادام تلخ ... تنها نوشیدن هم سود مند است و سکنجبین مینضج و منفث است
و ماهی با کرفس و شبت پخته منضج و منقی است و اینجا که ماده غلیظ و جامد باشد نفس تنگ شود و نفث منقطع گردد زوفای خشک و فرفیون کوفته در ماء العسل
نیم گرم بدهند مقدار سه درم هرگاه تنگی نفس بدان محتاج میکنند که بمقدار یک باقلا از زنگار در شهد سرشته بدهند و مقدار یک باقلا انگزه با سکنجبین عسلی و آب گرم
آمیخته و روشیدیافرومی نشانند چون نوبت تنگی نفس بغلیط و ترد و نفس ... بر این چیزی که ... بر دارند و از زنگار بقدر با قلا
بانمک زیت و آب نیم گرم و عسل اندک بدهند و اگر فائده نشود تفاح گرم مع فلفل و سرکه زیاده کنند و نیم گرم بکار برند بعد چون ... کنند ... و دفع ضرر
زنگار از حلق و معده زرده بیضه نیم برشت بدهند یا روغن بادام گرم کرده تجرع کنند و ضماد از برگ کرنب برگ ... دیان پخته و از بابونه و اکلیل الملک
و روغن سوسن روغن یاسمین بازند و ضماد سعید بگویند که اگر ماده فاعله ذات الجنب بلغم غلیظ باشد علامتش عدم عطش و قلت حدت و
زیادت نفث است علاجش حقنه های حاده نمایند و از فصد مریض حذر کنند و سعوطی متخذ از ... مع شکر بخورانند و سکنجبین نیم گرم بیاشامند
و غذا پیشتر آب نخود و روغن بادام سازند و موم و روغن بر صدر بمالند و در حمام داخل کنند و در آبزن آب نیم گرم نشانند تا بر نضج اعانت کند و از
بخنات آب گرم بر صدر کنند و بعد کمال اصلاح و صحت چوزه مرغ و تیهو بریان بخورانند و در غذا اسراف نکنند تا هضم فاسد نگردد و اگر ماده فاعله ذات الجنب
سوداوی بود علامتش ... متخذ از گندم و شکر و روغن بادام سازند و طبیخ زوفا بیاشامند و بحلبه و بزرکتان بر پهلو ضماد کنند و مسکه و شکر بلیسند و در حمام داخل شوند

ب [illegible]

و پهلو را بموم و روغن مسح کنند و با سفیدباجات غذا سازند بوعلی سینا گوید که در علاج بلغمی ابتدا بحقنه حاره و اسهال نمایند و فصد نکنند و محللات از اضمده و کمادات حاره مذکوره که دران قوت باشد استعمال نمایند و چقندر و آب کرنب و آب نخود و روغن زیت یا روغن بادام شیرین یا تلخ بخورند و مطبوخ یوسفت ساهرک با روغن بید انجیر می نوشند بیاشامند و در سوداوی با حساء متخذ از گندم مهروس با عسل و روغن بادام غذا سازند و لعوقات لینه حاره بخورند و تجرع روغنهای ملینه مثل روغن بادام شیرین و احساء لینه متخذ از باقلا و اندکی حلبه و شیر تازه خصوصاً شیر خر نافع ست از انچه دران نفع میکند اینست که بگیرند [illegible] و بالجمله آب مطبوخ شبت و روغن بلسان یا شربت عسل بدهند و این سعال بروی را نیز نافع ست و گوید که اگر این دوا گرمی کنند تدارک آن با شربه بارده و بماء الشعیر نمایند گیلانی گوید که از علاجات مستحسنه در ذات الجنب بلغمی [illegible] که در صیام امر کرده اینست که حقنه استعمال نمایند اگرچه حاد باشد و نفع میکند اورا حقنه حاره و متخذ از قنطوریون و قرطم و مقل و انجیر و شبت و کرنب و [illegible] و روغن ناردین و مری و عسل و تلیین طبیعت بآب لبلاب مع قرطم نمایند و طبیخ زوفا که در ان بیخ زوفا و پرسیاوشان و انجیر و مویز منقی و بادیان و سپستان و اصل السوس پخته باشند با روغن بادام شیرین و خمیره بنفشه استعمال کنند و ماء العسل و جلاب [illegible] منوشند و ماء الشعیر آنها از کشک جو و گندم و نخود و [illegible] با بادیان و پرسیاوشان سازند و در ان انجیر و مویز و اصل السوس بپزند و بران [illegible] نهند و عسل اندازند و این ماء الشعیر نافع ایشانست نخود و [illegible] با کرفس و شعیر مقشر مثل و اصل السوس چهار درم و غذای آنها حسوی متخذ از [illegible] و شکر و روغن بادام و آب کرنب و آب نخود و روغن بادام شیرین و چقندر و حسوی آب سبوس [illegible] عسل [illegible] باشد و بدل آن ماء العسل منوشند و چون صحت یابند شوربای اکیان مطبوخ با فاویه حاره دهند و در حمام داخل شوند و در آبزن نشینند و ضماد حار مثل ضماد حلبه و زیت یا خاکستر بیخ کرنب [illegible] ضماد نمایند و لعوقات منضجه منفثه و [illegible] بکار برند و علاج سوداوی بفصد بعده بحقنه لینه کنند و اگر [illegible] طبیعت سخت [illegible] باشد یا اسهال یا حقنه نمایند و از ملطفات مذکوره اکثر استعمال کنند و [illegible] تجرع نمایند و ماء الشعیر اندک اندک در روز سه بار بنوشند و در آبزن سه بار نشینند و طول مکث دران نمایند و موضع را با آب گرم نطول کنند و ضماد مدام بران نهند و ثابت بن قره گفته اگر وجع در اسفل حجاب یافته شود و [illegible] قوه نباشد واجب است که در علاج او ابتدا باسهال کنند که [illegible] خلط باستفراغ [illegible] اسفل [illegible] و غذای آنها آب [illegible] و روغن زیت بادام و عسل [illegible] یا شوربای اکیان مطبوخ نخود سازند

علاج ذات الجنب غیر خالص

هرچه در خالص صفراوی و بلغمی و سوداوی از فصد و اسهال و تلطیف حرارت مسطور شد حسب ماده استعمال نمایند مگر انتفاع باضمده و ادویه موضعیه درین قسم افزون ترست و به تبرید و تلطیف در ذات الجنب خالص بیشتر و درین کمتر بجهت آنکه باعث انفجار ورم و مانع نضج ست ولیکن تبرید باشیای مبرده و بعض اشیای مسخنه باعتدال و حسب اقتضای قوت [illegible] مناسب باید که استعمال اشیای مسخنه که برسانند اثر اضمده و ادویه موضعیه بموضع ورم بیشتر باشد و این ضماد نافع هست تخم [illegible] و کتان و گل بنفشه و بابونه و گل [illegible] و کدو و تخم [illegible] هر یک [illegible] درآب [illegible] خیار شنبر [illegible] ضماد کنند و صاحب [illegible] گوید که علاج ورم حادث [illegible] فصد باسلیق ست و انفجار خون [illegible] نوشیدن جلاب [illegible] بنفشه و نیلوفر [illegible] و غذا ماء الشعیر مذکور و باقی علاج او علاج ذات الجنب خالص ست و بقول شیخ در غیر شدید الحرارة [illegible] ضماد مثل حلبه زفت [illegible] علاج کنند و این ضماد نافع ست بگیرند خاکستر بیخ کرنب [illegible] ضماد بدان نمایند و هرگاه در ذات الجنب غیر خالص [illegible] ورم بظاهر نماید [illegible] علاج کنند و گاهی بعد شگافتن ورم [illegible] باشد [illegible] گذاشته ضماد و ادویه [illegible] نمایند [illegible] شیره [illegible] بیاشامند بعده برای التیام [illegible] روغن گل [illegible] ممزوج نموده مثل مرهم ساخته نهند طبری گوید که علاج این جنس علاج ذات الجنب خالص [illegible] است که [illegible] میگردد

[illegible]

علاج ذات الجنب حقیقی

[illegible]

گلقند [illegible] داخل کرده بخورند [illegible] اگر [illegible] باقی باشد عناب [illegible] هفت دانه [illegible] اصل السوس چهار ماشه [illegible]
[illegible] گلقند [illegible] آمیخته همراه شیره تخم [illegible] عرق بادیان هفت تولہ [illegible] گلاب [illegible] تولہ [illegible]
[illegible] گل [illegible] شربت [illegible] کرده [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] الدم [illegible] دست [illegible]
[illegible] اصل السوس [illegible] گلقند آفتابی داخل کرده
[illegible] سپستان [illegible] عناب [illegible] حب الصنوبر [illegible] الفیل
[illegible] هر یک [illegible] عرق بادیان [illegible] یک [illegible]
باقی مانده همراه عرق گاوزبان [illegible] عنب الثعلب [illegible] سپید [illegible] عنب الثعلب [illegible] اصل السوس بادیان بیخ بادیان
بیخ کاسنی گل بنفشه [illegible] حب القرطم [illegible] گل سرخ [illegible] عرق عنب الثعلب [illegible] گاوزبان
[illegible] شیره [illegible] کرده [illegible] گلقند [illegible] شیره [illegible] باشند و بجای آب
عرق بادیان [illegible] عرق بادیان گلقند [illegible] اهل هند گویند که اگر [illegible]
[illegible] تخم [illegible] داده بنوشند [illegible] گلاب [illegible] ساییده [illegible] طلا کنند [illegible] ساییده [illegible]
بیخ [illegible] سیاه ساییده [illegible] گاهی ذات الجنب بالی [illegible] عارض [illegible] عرق [illegible]
[illegible] بهار [illegible] باید که اول [illegible] طبیعت [illegible] مسهل [illegible] سابق [illegible]
[illegible] خون [illegible] ظاهر گردد [illegible] شربت [illegible] خان هر یک [illegible] تولہ در [illegible] عرق بهار [illegible]
هر یک پنج تولہ [illegible] سه تولہ بنوشند [illegible] چقندر [illegible] سفید [illegible] رومی [illegible] باشد [illegible] لیموں [illegible]
کرده [illegible] عوض [illegible] گاو [illegible] بیخ [illegible] بجای آب [illegible] گلاب [illegible] عرق بهار [illegible]
[illegible] بهار [illegible] اطفال [illegible] بادیان [illegible]
[illegible] پنج [illegible] اطفال [illegible] بادیان [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] ماشه [illegible] پنج [illegible] چهار ماشه [illegible] اصل السوس [illegible] عناب هفت عدد [illegible]
چهار [illegible] گل سرخ یک تولہ [illegible] هر یک [illegible] چهار تولہ داخل کرده بنوشند
[illegible] شیر خشت [illegible] ترنجبین [illegible] شربت [illegible] هر یک [illegible] تولہ [illegible] هفت [illegible]
[illegible] گلقند [illegible] تربد [illegible] سه ماشه [illegible] طلا
[illegible] اصل السوس [illegible] چهار ماشه [illegible] گاوزبان [illegible] هر یک [illegible] ماشه [illegible] گلاب [illegible] عرق بهار [illegible]
[illegible] گاوزبان هر یک چهار تولہ [illegible] شربت [illegible] هر یک [illegible] تولہ [illegible] باشد [illegible] داخل کرده بنوشند [illegible]
[illegible] قدری باقی مانده باشد [illegible] زعفران صندل سفید هر یک [illegible] ماشه
[illegible] اصل السوس [illegible] هر یک [illegible] عرق [illegible] هر یک [illegible] ماشه [illegible]
[illegible] عرق [illegible] گلقند [illegible]

و گویند که در سالی عفونت در هوا پیدا شده ذات الجنب حادث میگردید و از تدابیر دیگر فائده حاصل نمیشد طبیبی حاذق آب انار مخوش با لاشیده می‌خورانید
در هفته صحت می یافتند و ایضا گویند که در سالی بموسم سرما هوا متعفن شده مورث ذات الجنب شده بود و بعلاج البانی فصد اکثر بیماران هلاک شدند
حکیم کبیر علی خان تلمیذ رشید علوی خان از فصد باسلیق هر دو دست خون اخراج میگرفتند تا بیمار بیهوش آید و شیر و زرشک ماشه و زرنب ماشه و لیمون
چهار ماشه و انجیر زرد پنج عدد در عرق بهار نارنج پنج توله و بادرنج و کیوره هر یک چهار توله و عرق نیلوفر هشت توله بر آورده شربت لیمون کاغذی و
شربت بادرنجبویه هر یک دو توله تخم شربتی یا تخم بادرنجبویه یا ریحان هفت ماشه پاشیده میدادند غذا شوربای جوزه مرغ که در ان گشنیز تر و چقندر انداخته یا
فتوق لیمو یا انبه داده با نان تنوری و عقب آن بید و ارغطائی یکدو ماشه و جوارش عود ترش توله آمیخته می لیسانیدند و بجای آب چهار حصه [illegible]
در آب باران آمیخته می نوشانیدند و وقت عصر اگر اندک درد و سرفه باقی می ماند فصد اسلیم از جانب [illegible] میکشودند و روغن قاذی گرم کرده بر موضع درد
می مالیدند و بالای آن برگ تنبول زرد گرم کرده می بستند و تخم لیمون کاغذی هفت عدد بلع کنانیده بالایش آب انار که [illegible] و معصور در عرق بهار
نه توله شربت سیب چهار توله میدادند ازین تدبیر در بحران زود بیماران شفا یافتند

خانقه

قسمیست از ذات الجنب خالص که ورم آن عام بود در غشای مستبطن اضلاع و حجاب حاجز از میان بسیار و اگر ورم در غشای مستبطن تنها بود و حجاب
حادث گردد آنرا ذات الجنب خالص صفة عامه نامند و بعضی این را خانقه گویند و این صحیح نیست بجهت آنکه علت خانقه حادث میگردد از ورم هر دو حجاب
غشای مذکور یعنی ورم حجاب قاسم صدر ریه و نصف چنانچه مذکور شد و علامتش آنست که درد هر دو پهلو باشد و مریض بر هیچ شکل خواب
نتواند کرد و هنگام سرفه از شدت درد غشی افتد و ضیق النفس افتد و استنشاق هوا متعذر شود و علاج آنچه در اقسام ذات الجنب خالص مسطور شد حسب ماده بعمل آرند
و در شبیا فصد از هر دو جانب لازم شمارند و طبری نوشته که این مرض را احدی از متقدمین ذکر نکرده و جالینوس بسوی او ایمائی نموده که اخراج
بجهت عنافیت نتواند کرد و آن گفته که اعظم اعراض حادثه در آلات نفس آنست که در تمام صدر باشد و ابو ماهر این علت را خانقه نامیده و گوید که این اکثر
با ختناق هلاک میگرداند مثل [illegible] و در جمیع غشای مستبطن صدر و در غشای قاسم صدر بنفسه من هم میرسد و چون همه غشا ورم کند نفس منبسط نشود
و مریض قادر بر استنشاق هوا نباشد و بسا است که دفعه بیرون بغشی که از سرفه او را عارض گردد و بسبب نشستن نیز قادر نباشد [illegible]
یکبارگی هلاک گردد و فرق میان این مرض و میان شوصه ذات الجنب آنست که صاحب شوصه مطلقا در باشد بر آنکه خواب بر صدر نماید و بر پهلو پشت مایل گردد
و از سعال خوف غشی نباشد و درین علت مریض قادر بران نباشد که منتصب قائم شود یا سعال کند یا نفس [illegible] از اشکال نماید بلکه بشدت عظیم
و ابو ماهر تجربه کرده است که هر کسی که تا روز هفتم زنده ماند خلاص یابد و هر وقتی نفس با سعال [illegible] و الا اکثر مریضان در روز چهارم هلاک میشوند
و سبب فاعل مرض حادثه نیست که در کیفیت و کمیت آن تغیر شدید راه یابد و مقتضای [illegible] حجاب قاسم صدر [illegible]
گردد و بر [illegible] ورم حادث شود و گاهی قروح و چند مواضع [illegible] و گاه دفعه [illegible] و علامتش آنست که قوت [illegible]
و سن و مزاج او نظر کنند اگر قوت نیک و سالم [illegible] باشد تنقیه بفصد از هر دو دست [illegible] که در ذات الصدر بیان یافته و بر سینه
و پهلو [illegible] تمام سینه و پشت [illegible] که می آید [illegible] غذا [illegible] شکر و جلاب [illegible] که در ان خوف
انقطاع نفس [illegible] از لطیف معالجات این علت [illegible] و مانند آن اینست که هر روز یکبار حیله برای رعاف نمایند تا رعاف کند و اگر [illegible]
[illegible] در روز بحران آید صحت تام یابد و اگر در غیر ایام بحران آید خفت در مرض [illegible] نماید و لیکن [illegible] هلاک میشود و مریض [illegible]
واقع [illegible] و اگر [illegible] قدیم از ایام [illegible] باشد [illegible] که مریض از جمیع حرکات [illegible] سعال [illegible] و آب سرد [illegible]
چیزی [illegible] محفوظ دارند و اگر چیزی که اداء سعال [illegible] قذف واقع شود [illegible] قی شود [illegible] هلاک گردد و درین علت گاهی ورم

متعدی میگردد و بسوی شش یا آنکه در عضلات منقسم در صدر ست و جالینوس آنرا شوقا یا می‌نامد نفس تنگ و نشاق نامیده و ازین هلاک میشود و بمیرد بساعت
با نقطاع نفس و چون بر مریض این مرض صعب گردد غذا از ان باز دارند و ماء الشعیر بتفاریق در دفعات کثیره دهند تا معده او ممتلی نگردد و در مزاحمت حجاب
و تنگی نفس و قلق او زیاده تر نشود و این مرض منقسم بچهار نوع میگردد نوع اول رطوبی ست آن از انصباب رطوبت حاده که بعضو ارادت پذیر [illegible]
میگردد و این نوع اسهل نضج و اقل الم از انواع دیگر ست و این از اعراض لازمه است و رطوبی بودن این نوع از سکوت نفث متحقق میشود اگر [illegible]
رطوبت غیر معتاده باشد و طعم او طعم دسم گرم بود و صحت این امر گردد که علامت رطوبی ست و درین هنگام طبیب را باید که [illegible] میان [illegible]
و تمریخ صدر بروغن خیری اگر سرخی [illegible] باین مضاف گردد و بتغیر مزاج قلب که بطریق مشارکت ورا الم و دلالت کند [illegible]
نباشد و چون تپ بدان مضاف شود پیران خوف هلاک و سقوط قوت باشد و در معالجه او زیاده کنند با سکنجبین [illegible]
عسل خیار شنبر و دو درم با جلاب دهند مگر آنکه طبیعت منحل باشد که درین صورت خیار شنبر نباید داد و تمریخ صدر او [illegible]
بستانند آب برگ بزرقطونا و آب برگ خبازی و آب برگ بارتنگ و آب برگ خطمی و آب بهدانه [illegible] روغن بنفشه [illegible]
[illegible] بر آتش تصفیه دهند [illegible] بر سینه بمالند و علامت نضج علت [illegible] امکان تقلب بر پهلو و ظهور [illegible]
نوع دوم دموی ست و از اعراض لازمه او سرخی رخسار و چشم و فرط الم و تمدد و تپ مطبقه و نفث گلابی ست و فرق میان این نوع و ذات الجنب
خاصه آنست که باین نوع [illegible] نباشد [illegible] اعراض ذات الجنب باشد و علاجش فصد ست از هر دو دست اگر قوت [illegible] باشد
و استفراغ [illegible] ذات الصدر [illegible] ماء الشعیر و لعاب اسپغول ساعت [illegible] ماء الشعیر [illegible]
عظیم گردد [illegible] ماء الشعیر یا فرو بردن چیزی در حلق که نفس او تنگ گرداند [illegible]
[illegible] تمریخ صدر او [illegible] و لعاب بزرقطونا [illegible] روغن بنفشه آمیخته باید کرد [illegible]
و از اعراض لازمه این نوع نفث دموی رقیق ست نوع سوم صفراوی ست از اعراض او [illegible]
و عطش که تسکین نیابد و نفث اصفر و احمر [illegible] این نوع شدید الخطر از انواع دیگر و سریع الزوال [illegible]
گردد شود [illegible] طبیب را [illegible] قوت [illegible] فصد [illegible]
[illegible] برگ [illegible] بزرقطونا [illegible]
[illegible] گفته اند که اگر ماده صفراوی باشد [illegible]
[illegible] روغن بنفشه خالص [illegible] روغن نیلوفر [illegible]
[illegible] نوع چهارم سوداوی ست از اعراض لازمه او [illegible]
[illegible] نفث سیاه ست علاجش [illegible] صدر [illegible]
و لعاب برگ بارتنگ و روغن بنفشه [illegible] قدری از سفیدی بیضه [illegible]
[illegible] روغن بنفشه [illegible] درین نوع [illegible]
و صعوبت [illegible] میگردد [illegible]
و در همین نباشد اگر این علت [illegible] هلاک شود

[illegible]

[illegible] گرم بود در حجابی که بر باطن اضلاع [illegible] ست تحت حجاب [illegible] معروف [illegible]

ورم حجاب فاصل صدر شیخ الرئیس و اکثر اطبا که در اسافل این حجاب افتد شوصه نامند و جرجانی و ایلاقی و ابو الحسن سعیدی نویسند که اگر ورم در عضلات
صدر باشد خصوصاً عضلات داخل و بیرون آن را شوصه نامند و اسباب این بعینه اسباب ذات الجنب است و کذلک علامات بحسب هر ماده و بعضی
گویند که ماده شوصه یا خون حار است یا بلغم غلیظ و یا لجمله صاحب این مرض حرکت نتواند کرد و صحیح و چه نتواند خفت و در زیر حجاب جا جز درد باشد
و گویند که اعراض آن بشدت تر از سائر انواع ذات الجنب است و عطش و لهیب و کرب و قلق و تپ و سهر و وجع و تنفس شدید [illegible] دران نباشد و ایضاً
علامت خاص شوصه آنست که درد و تمدد و تنخس در اضلاع سینه بود و وجع بسوی پشت در زیر شانه و بسوی [illegible] مائل باشد و در ذات الجنب [illegible]
بر سینه [illegible] ضیق النفس کمتر از ضیق ذات الجنب باشد [illegible] ورم شوصه در عضلات خارج باشد یا در غشای خارج که بر استخوان سینه پوشیده است و این
ورم گاه از ظاهر [illegible] پیدا باشد لیکن [illegible] ذات الجنب خالص [illegible] علاج بقول بعضی از قول متاخرین اول [illegible]
بفصد باسلیق است [illegible] گرفتن خون [illegible] بعد از ان [illegible] آشامیدن جلاب از گل بنفشه و گل نیلوفر هر یک [illegible] درم عناب [illegible] دانه [illegible]
صاف کرده ترنجبین [illegible] خمیره بنفشه [illegible] درم در ان حل شود صاف کرده [illegible] ذات الجنب ذکر یافت و بعد ظهور نضج بحقنه
لینه [illegible] نیلوفر [illegible] هر یک [illegible] کوفته هر یک [illegible] برگ چقندر [illegible]
عناب [illegible] هر یک [illegible] آب [illegible] چون [illegible] آتش فرود آورده مالیده صاف نموده دران خیارشنبر ده درم
شکر سرخ [illegible] صاف کرده [illegible] روغن [illegible] درم و نمک طعام [illegible] داخل کرده [illegible] حقنه سازند و گویند
[illegible] از استعمال [illegible] اضمده [illegible] ماده [illegible] ظاهر [illegible] وضع محاجم
[illegible] تنقیه [illegible] منفجر شود [illegible] ازان جاری گردد و باقی علاج همانست که در انواع ذات الجنب [illegible]
و اگر [illegible] صحیح [illegible] استعمال [illegible] نباید [illegible] ازان [illegible] اشربه [illegible] اینجا که در [illegible] بود [illegible]
شوصه [illegible] و اکثر [illegible] مرغ یا چربی [illegible] گاو [illegible] سکنات است اگر [illegible] بهتر باشد بعضی متاخرین
[illegible] ذات الجنب صحیح نمایند
[illegible] و این چنان باشد که محجمه ناری نهند و یا حجامت بی شرط گذارند و ضماد
[illegible] گذارند تا منفجر گردد و ریم ازان پالاید و اگر [illegible] بفصد و مسهل فائده [illegible]
[illegible] اصل السوس چهار ماشه نبات سه توله صبح
بخورانند [illegible] ماشه [illegible] هر یک پنج ماشه [illegible] نقل [illegible] هر یک [illegible] توله [illegible]
روغن گل [illegible] ماشه [illegible] گل [illegible] روغن گاو و بسیار [illegible]
[illegible] مثل مرهم [illegible] بر سینه طلا کردن نیز مفید [illegible] که اگر ماده
شوصه [illegible] باشد [illegible] شربت بنفشه [illegible] شربت بنفشه کنند و شربت خشخاش
[illegible] گل سرخ [illegible] در آب گرم و روغن بنفشه [illegible] ضماد نمایند و موضع را بآب گرم [illegible] چون [illegible]
بروغن بادام [illegible] روغن بادام [illegible] و اگر ماده [illegible] شوصه بلغمی باشد خمیره بنفشه
بخورانند و [illegible] آب گرم [illegible] نمایند و اگر طبیعت قبض باشد حقنه [illegible]
استعمال کنند [illegible] بادام بخورانند و از امتلا حذر کنند [illegible] گوید صحیح
نباید [illegible] احمت [illegible] نماید و [illegible]

که متورم میگردد و طرف حجاب متقل میکند بضیق نفس و فرط الم بلکه آنکه تیقن گردد و ماده و مندفع گردد بسوی جلد چه در هنگام قلح شود که منفجر شده
خارج کنند بسوی سطح بدن چه بسا ست که خلاصی می یابد باین طریق و علامات و علاج شوصه مثل انها از علامات علاج ذات الجنب است و شاید که شیر
آنا در علاج چنانست که صاحب شوصه را در اول مرض بتبرید و تسکین پهلو و سینه ادهان نمیکنند و در ذات الجنب قلح نمی شود مگر آنکه در سینه باشد
و به علامات آن [illegible] اگر در حجاب خارجی باشد قلح بالضرور نگشاید زیرا که بسا ست که قطع نفس شد بدو الیضا نفخ شود
اگر [illegible] قلح [illegible] ال باید کرد چون بحس ظاهر گردد و صاحب ذات الجنب را ابتدا قضیه مبادرت در شوصه استعمال میکنند و آنا در
علامات چنانست که صاحب ذات الجنب اغواست سینه او را یا که بران کردن ممکن بود و صاحب شوصه امکان تحریک خواب شکل از اکمال نباشد
و باقی علاج مشترک ذات الجنب و شوصه همانست که در ذات الجنب مسطور شد گیلانی می نویسد که گاهی قسام شوصه بعض مخالف میباشد
زیرا که بعضی از ان قبول نضج بسرعت نماید و این آنست که صاحب او را در ابتدای مرض نفث متمکن نضج بهم رسد بعضی چیزی از ان نفث میکنند و بعضی
متوسط میان این دو و بعضی دشت ازو نفث قومی صدید نفث نماید قومی از ایشان غیر نفث چیزی که نفث میکنند و بعضی از ان نفث غلیظ لزج می اندازند
و بعضی دیگر چیزی سریع النضج نفث میکنند و علامتش آنست که ابتدا الضماد صافی نماید اگر قوت و اموی دیگر مساعد باشند و در اوایل چهار نکته بعد
تسکین و استحکام ماده فصد از جانب مرض کنند لیکن این خطرست چون ضعیف گردد و گاهی مثل شود و بیوفت در ضعف ابداز آن نضج عناب سپستان
و موییز منقی تخم خشخاش سفید و کتیرا خطمی بنفشه و روغن بادام شیرین آمیخته بنوشند و در غذا ماء الشعیر بدهند که بفعل ماء الشعیر نفع امی بیست فقط
بلکه تسهیل نفث از قوت حلالی که در وست میکند و چون نفث در صعود ابتدا نماید بعد از چهار روز باید که ماء الشعیر و اصل السوس و آس و خیار شنبر
و بنفشه و فانید شکر زیاده کنند و گاهی اصحاب این مرض منفعت عظیم سعفه لینه می یابند و خصوصا اگر وجع ممتد باشد آخر اضلاع باشد زیرا که آن
دلالت مینماید بر آنکه جزو سفلانی از حجاب علیل است و ادویه که از خارج استعمال میکنند در آن در ابتدای مرض قیروطی متخذ از بابونه و آرد و وجع خطمی و
بنفشه کتیرا و اصل السوس و روغن گل یا روغن بنفشه است و اما اغذیه در اول مرو در آخر و در جمیع اوقات مرض و هیست
که رطب معین [illegible] قوی مثل حسو رقیق شیر برنج اگر تب نباشد و آب سبوس با فانید و روغن بادام و خیار [illegible] آن و اما شرب
واجب است که با آن اصل سوس آب سبب باشد که آن با وجود تسکین وجع جالی و غذای محمود است و هرکس که شرب آن تشنگی پیدا کند شربت
یا جلاب بیاشامند و گاهی ویا غذای ساذج نفع بین میکند و خصوصا اگر مرض را سوء ظاهر شود یا چیزی از سوسی سل [illegible] اگر نفث
ابتدا نماید شربت خشخاش البته باید داد که مانع نفث و هلاکت است

ذات الصدر و ذات العرض

ذات الصدر و رمی گرم بود و امتداد حجابی که قاسم صدر است بنصفین و در جانب قفس و ذات العرض ورمی باشد در همین حجاب که در جانب فقرات
حادث شود [illegible] گاه حادث میشود و ورم با مرهم آیا خراج یا حامل میگیرد و ماده گاهی از ریه بجانب ذات الصدر نامند والیضا گاهی
این ورم با خراج انجامد و جانب بر فقار و مقابل سینه افتد و اهل مصر مران آنرا ذات العرض گویند و این هر دو مرض را متقدمین ذکر نیافته اند
و کلیه و [illegible] جمله امراض صدر را یکی کرده اند بر اعتبار که طبیب از اعراض استخراج مواضع مرض نماید و طبیبی که استخراج میکند و جدا میگرداند هر یک را
از دیگری مثل مرض اعراض جزئیه آن طبیب کامل است کسیکه کامل نیست در علم و عمل قدرت بر استخراج این ندارد و گمان مینماید آن همه ذات الجنب
یا ذات الریه غلطی میکند و در علاج آن بسیار این هر دو مرض را ذکر کردم تا هر کسی که در صناعت فضلی دارد هدایت برین یابد و اسباب هر یکی این هر دو بعینه
اسباب ذات الجنب است و علامت ذات الصدر حمی لازم است و قلق و درد زیر معده تا تراقوه و نقره نحر و در ناحیه مستطیل دریافت کنند و انتظار
ببالا و زیر منقوانند کرد و در پشت پهلو انداختن نتوانند هنگام فرو بردن آب حرارت یا خشکی و دیگر مدارد که گویا نفس از گسیخته میگردد و در حلق خود میل آن را

جنتفس با نبض سیکمیداند و هی تواند که این مرض وجع ناخس نباشد و ضیق النفس و عدم کثرت نشاریت نبض نیز از علامات اوست و علامت ذات العرض
آنکه مریض در دو ضربانی میان هر دو شانه دریافت کند و خواب بر پشت نتواند کرد و بجانب راست و چپ نیز خفتن نتواند نمود و چون سر فرود آرد قلق و بیقراری افزاید
بشدت و گاه از افراط الم غشی افتد و از خواب بر سینه استراحت یابد علاج علامات مذکوره فاعل این هر دو مرض کذا علاج حسب آن ماده از مبحث ذات الجنب
بجوید لیکن ضماد در ذات الصدر بر سینه و در ذات العرض میان هر دو شانه باید کرد و طبری گفته که در ذات الصدر اگر قوت اطاعت کند فصد باسلیق
و تنقیه بدن باین حقنه نماید بگیرند چوب بنفشه کوفته ده کف و سبوس گندم و خطمی هر واحد یک کف هر دو و ریشه بنفشه یک کف عناب و سپستان یک تسمی و اد
برگ چغندر برگ خبازی هر یک یک دسته همه را در آب بجوشانند تا بهرا گردد و صاف نموده دران قدری شکر حل کرده و روغن بنفشه و روغن کنجد آمیخته حقنه نمود
بعده هر روز بنیم هم و دو ضماد مرقومه حقنه نماید و هرگاه سورت مرض ساکن گردد و اعراض او خفت پذیرد تمریخ عظام صدر و موضع وجع باین قیروطی نمایند
بگیرند موم سفید و روغن بنفشه گداخته و تسقیه آب برگ خبازی و آب برگ بید و آب جراده کدو خورده بهند و چند دفعه بالتدریج تا آنکه نفث سهل شود
تخفیف یابد آمیخته و نیست از بنفشه هرگاه ماده بحیله در اینجا غلیظ باشد و تحلیل و ترقیق باید بر سینه این ضماد نمایند آرد جو پنج درم خطمی سفید پنج درم گل بنفشه سه درم
کوفته بیخته در آب برگ خبازی آمیخته پارچه طلائی سطبر نموده بر موضع وجع ضماد نمایند و چون خشک شود اعاده کنند که تحلیل و ترقیق میدهد ماده را و اگر در
موضع مرض بسبب حرقت و حمرت ظاهر گردد آب عصی الراعی و آب حی العالم و آب برگ خبازی و آب برگ بزرقطونا و آب برگ بارتنگ لعاب بهدانه و لعاب
بزرقطونا همه را در هم نموده برهم زنند تا یکسان گردد و پارچه ابدان آلوده بر موضع علت متواتر اندازند تا تسکین بسبب حرقت و تعدیل مزاج و ازاله حمرت و تسهیل
اخراج نفث حاصل گردد و اگر تحلیل او دشوار شود بمعاودت فصد اهتمام بلیغ نیست اگر قوت مساعدت نماید معاودت تمریخ نمایند در معالجه این مرض
سبیل غیر آنچه ذکر یافت نیست و علاج ذات العرض مساوی علاج ذات الصدر است مگر آنکه ضماد و تمریخ و وضع خرقه بر فقرات میان کتفین استعمال نمایند و مقدار
دوا زیاده کنند تا اثر آن بدان برسد و باید که غذا درین هر دو مرض ماء الشعیر و شربت نیلوفر و حریره شیره مغز کدو باشد اگر محتاج به زیادتی غذا بود
و لازم است طبیب که سهل انگاری نماید در معالجه این هر دو مرض زیرا که مناسب است که منبسط میگردد تا جنبین میرسد علت خانقه عارض میشود و هلاک
میگرداند بعض متاخرین از افاضل گفته اند چون علت در جزو متصل بفقار یک محاذی صدر است سبب سدی مشارکت نخر و متصل الفقار فقص سرایت نماید
و حجاب مستبطن عضلات بین انیز مشارکت در وجع کثیر در چهار هم هلاک گردد و ضیق نفس و افراط الم و اگر بدیک تحلیل یا ایصال غذا او سفاخ و ثقله بیانی و ثقله مباره
باشد بالکی نان که طین و معین نضج اند و ابو ماهر سرانی گفته و جهت که تحریک صدر صاحب این علت از سهل و ز سلاین منزعج نکرد و نفس او محتاج بنفس عظیم
نگرد زیرا که این تمام نمیشود مگر بسلامت جمیع عضلات صدر و حجاب و آن چون علیل باشد نفس او تنگ گردد و بران خوف هلاکت باشد و گوید که
قیروطی معمول مؤلف والد علوی خان برای ذات الصدر نافع است هنگامی که ماده غلیظ و مستکن عسر النضج باشد که تحلیل و ترقیق و تسهیل نفث میکند و وجه
بگیرند انار شیرین و پوست سیر آن بقدر ده درم باشد و قدری از موم کافی کرده آنرا بر روغن بادام شیرین بنهایند بر آتش گذارند تا جوش بخورد و روغن را جذب
نماید بیاید بر روغن الخ بجهت جوش دهند تا آنکه دیگر روغن اجذ نتواند صاحب ذات الصدر را بکار برد نفع بلیغ می نماید که دوائی برابر این نیکند و ماده ابول اخراج
نماید و ابن جزله گفته که قطا[illegible] معمول بجوز ذات الصدر را اعتماد طبری نوشته که گاهی ذات الجنب و ذات الصدر اعراض عند ماده واقع میشود و دوات
گه گاه ظاهر میشود در سینه و پهلو پس جفاف و تحلل این اعراض غریبه مینماید زیرا که حادث میشوند مگر از بخارات حاره یا بلغم خون سوداس محترقی شوند بندرت
نازل گردند بسبب دفع طبیعت یا ترکب اخلاط ثقیل با سهاییں واجبست که بر صدر و جنب این قیروطی معروف بقیروطی جالینوس استعمال نمایند آب جراده کدو آب
آب برگ بنفشه هر واحد یک جزو آب برگ خبازی پنج جزو بگیرند و موم و روغن زرد موم و روغن بنفشه ساخته بر آتش ازین آبها بدفعات متوالی تسقیه نمایند و فرود
آورده سرد کرده باز بر آتش نهاده تسقیه نمایند تا ازین آبها قدر صالح تشرب کند بعده بر سینه و پهلو بمالند و این وقتی ست که تب خفیف بود و یا کم شده باشد
و یا مصون استعمال این قیروطی گاهی از اعراض بسبب صدر و حمرت بشره حادث شود حتی که گویا آتش بر بشره آن نهاده و دران این آبها استعمال

نماید بگیرند آب برگ اسپغول و آب برگ بارتنگ و آب عنب الثعلب و آب حی العالم با هم مخلوط کرده خرقه بدان تر کرده بر موضع ملتهب نهند و استعمال
این علاج در حالت اشتداد تب و غفلت آن باکی ندارد

برسام

نزد اکثر ورمی حار است در حجابی که ما بین معده و کبد حائل است و بقول بعضی در حجابی که میان آلات غذا و آلات تنفس فاصل است و سمر قندی او را
راس نزد دیگر برسام گفته که قسمی از برسام ورمی است که عارض میگردد در حجابی که میان کبد و معده حائل است و آن متصل بحجاب معترض میان قلب و معده
و حجاب حاجز است و قرشی ثانی را در امراض صدر گفته که گاه عارض میگردد ورم در حجاب مسمی بذیافرغما و آن حجابیست معترض میان کبد و معده است و آنرا
برسام نامند و لکن این اصطلاح و رازی گفته که ذات الجنب برسام است و شیخ الرئیس هر دو را مترادف دانسته و گیلانی نوشته که کلام اطبا درین باب
مضطرب است که گاه برسام را از اقسام امراض دماغیه شمرده مع تب و اختلاط عقل نوشته اند و گاهی او را از حمیاتی که در آن اختلاط عقل شمارند گرد و شمرده اند
و گاهی از قبیل سرسام با تب شدید و الم در صدر و اعضای او گفته اند با بعضی علامت برسام زوال عقل است و سعال متواتر و ضیق نفس و شدت
تپ و کثرت عرق و تشنگی و درد جانب طرف جگر بود و هر گاه قوت و تنوع افتد از شدت در غشی عارض گردد و وسواس گاه کم و گاهی باد
شود و بیخوابی بود و اشکال هر دو چشم بی مراد آید و باشد که سرفه خشک بسبب دید بالای حجاب بینی بیند که در برسام جمیع علامات ذات الجنب یا نفس
میباشد و علامت خاص برسام آنست که درد و تمدد بسوی جنبر گردن آید چون این مرض از عوارض سرسام منکر و مثل اختلاط عقل و هذیان تواتر نفس و
خفقان و غشی و صعوبت کرب و شدت تشنج و عطش و تغیر چشم با الوان مختلفه و شدت تب و قی صفراوی عارض میگردد و واجب است که میان
برسام و سرسام فرق کنند و آن آنست که در سرسام نخست در ذهن فتور افتد بعد سائر اعراض چون قلق و عطش و غشی و تنفس و غیر ظاهر گردد و ایضا اندرین
در ابتدا نفس سلیم بود و پس فساد نفس از اختلاط ذهن گردد و متواتر شود و هم از ابتدا اعراض فاسده او باشد مثلا چشم سرخ و خرق او متلی و سرخ
میباشد و سیاهی چشم بالا کشیده میگردد و نبض عظیم مائل بتفاوت باشد بخلاف این مرض که در ابتدای تب غشی و سوء تنفس و در فاحش پدید آید
و احوال چشم بسلامت میباشد بعد اعراض دیگر که مخصوص سرسام است مثل هذیان و غیر آن و نماید و نبض صغیر مائل بتواتر باشد و بقول خشا
ابن هبل چون درین مرض روز چهارم خون یا بول برآید مریض بر روز چهارم دهم بلا شک بمیرد علاج مثل علاج ذات الجنب نمایند لیکن چون این مرض
اسخن و احد است چیزی که ادویه که در آن حرارت باشد بکار نبرند بلکه بعد فصد باسلیق بهر تقویت دماغ بصندل و نیلوفر و امثال آن نمایند و بکافور و روغن گل نمایند
کنند و بقا صندل بکنند با روغن فصد سحق کنند لعاب بهی و عناب طبع را فرو آرند و نخلی از آب برگ بید ساده و گلاب اکو و ع سد اگلاب کشنیز هر یک یک تولہ تخم کاهو
صندل سفید هر یک نیم ماشه گل ارمنی عطر گلاب هر یک چهار ماشه سازند با بو چش آب از بنفشه و تخم خطمی و باقلا و عنب الثعلب آرد جو هر یک ماشه ضماد کنند و غذا
آش جو و شربت نیلوفر و هندوانه روز دوم فصد بهر و صاف کنند و یا حجامت با شرط بر ساقین جهت تحلیل در ضماد مذکور بابونه و اکلیل اضافه نمایند و لعاب به
و گاوزبان و تخم بنفشه در گلاب بید مشک و عرق با تفتیح آلو که مقوی ابنا و شربت ورد دیگر زنانی و تقطیر تفتیح نکنند که او امراض حاد و مهلکه است بعده
تبرید از شیره خرفه و کدو و خیارین هر یک ماشه لعاب اسپغول سه ماشه هر یک با شیره در عرق بید مشک و عنب الثعلب هر یک نیم پاو شربت نیلوفر
و انار هر یک دو تولہ تخم ریحان نه ماشه بپزند و غذا اسفیناج یا مزور ماش مقشر که با کدو و ان افتاده باشد بخورانند هر چهار سه چهار روز بعمل آرند تا نضج نمایند
حاصل شود بعده جهت تعدیل مزاج و تقویت اعضای رئیسه خمیره صندل ترش همراه عرق صندل و شربت با تخم شربتی بکار برند و غذا
شوربای چوزه مرغ بنان تنک دهند و بقول ابو سهل مسیحی علاج برسام بفصد باسلیق و اسهال و استعمال مبردات است و حیله قول در مداوات مثل
مداوات سرسام و مثل مداوات ذات الجنب علی رشد از تفویت حار است بعضی متاخرین در بیان ورم حار حجاب معترض میان کبد و معده
ذکر کرده اند که احدی از متقدمین ذکر سیلان این را با صراحت نموده او گفته که بعد از حجاب باغی مسمی است در پیش گشته و میان کبد و معده

حجابی گردیده و ورم درو و این حجاب شکی نیست که ذا ورم [illegible] وقت ورم آن چنانچه در ورم حجاب حاجز میان آلات تنفس و آلات غذا
و علاجش قریب بعلاج ورم حجاب حاجز میان [illegible] که سینه از فصد باسلیق و حجامت با شرط بر ساقین و بر موضع درد اول ادویه منضج و
محلل چون بابونه و بنفشه و خطمی و آرد باقلا و تخم کتان با [illegible] گندم طلا نمایند و [illegible] طبیخ [illegible] سازند و اگر [illegible] گل [illegible]
بنفشه تخم خطمی [illegible] چون شاهتره [illegible] کرده [illegible] مسهل معمول حکیم اکمل خان [illegible] اسهال [illegible]
از مسهل [illegible] باقی تدبیر از علاج ذات الجنب [illegible] کنند اگر آن سعال باشد [illegible] اگر سعال [illegible] علاج برسام [illegible] جمیات حاده نمایند الا
فصد در این مرض از باسلیق کنند قول طبری [illegible] که نام [illegible] شود در حجاب [illegible] آن حجابی است [illegible] میان آلات تنفس و آلات غذا
یعنی حجاب حاجز میان [illegible] این حجاب را [illegible] بعضی اطبا ورم این حجاب را
برسام نامیده [illegible] ذات الجنب [illegible] برسام [illegible] و اکثر میان [illegible] فرق نموده اند [illegible] برسام ذات [illegible] ذات
و ذات الجنب [illegible] ورم [illegible] ورم حجاب حاجز میان قلب و [illegible]
[illegible] میان مرض [illegible] اختلال عقل [illegible] فرق [illegible] نیست که [illegible] آن اشتد [illegible]
و آن [illegible] سهل است [illegible] حجاب [illegible] میان [illegible] قلب [illegible] اختلال عقل [illegible]
با [illegible] فصد [illegible] باشد که [illegible] اسهل [illegible] آنکه این
[illegible] حجاب [illegible] ذات الجنب است [illegible] اختلال عقل و سعال و غرطه
[illegible] از فوق [illegible]
[illegible] که اگر [illegible] معالجه
آن [illegible] انسان [illegible] علامتش در ابتدا
[illegible] آنست از اشیائی
[illegible] فراخت حجاب [illegible] صدمه نمایند
[illegible] آب [illegible] و لعاب [illegible] سینه [illegible] و اگر [illegible] آن [illegible] سینه
اگر [illegible] تنفس [illegible] حجاب [illegible] نماید
[illegible] که این مرض [illegible] یعنی [illegible] آن [illegible] مرض [illegible] ساعت هلاک میکند
[illegible] گردیده خون از چشم [illegible] برآید [illegible] ان
[illegible] این [illegible] حجاب [illegible] عروق [illegible]
[illegible] خون از چشم [illegible] ساعت [illegible] واقع میشود
[illegible] درد [illegible]
[illegible] حال انقباض و انبساط [illegible] اشکال [illegible]
[illegible] حجاب [illegible] اسهال [illegible]
[illegible] حجاب [illegible] نماید [illegible] اکثر [illegible]
[illegible]

است و حرارت و التهاب در صنع و دماغ آب خیار و آب عنب الثعلب آب برگ کاهو و لعاب بزر قطونا با هم آمیخته و شیر دختران [illegible]
[illegible] کتان با روغن آلوده بر سینه اندازند و [illegible] گرفته تبدیل نمایند و اگر [illegible] کنند [illegible] در صورتی [illegible]
[illegible] بعد [illegible] سر [illegible] باب [illegible] ذات الجنب [illegible] در کاهش [illegible]
[illegible] معروف به برسام بیان کرده و دیگری [illegible] گفته که برسام [illegible] معروف [illegible] باشد تغییر [illegible]
آن مزاج دماغ [illegible] سرسام [illegible] دماغ و حجاب [illegible] بخارات آن
[illegible] دماغ [illegible] باشد [illegible] دماغ [illegible] اکل [illegible] و این [illegible]
سریع الحرکت است ایام [illegible] حرکات [illegible] تغییر مزاج [illegible]
چهار [illegible] هفتم [illegible] چهاردهم [illegible] اگر حرکات [illegible] ایام [illegible] باشد [illegible] الحرکات
[illegible] اگر حرکات [illegible] باشد [illegible] دماغ [illegible]
آن علت ثقیل [illegible] باشد اگر [illegible] باشد [illegible] علت [illegible]
[illegible] آن [illegible] الحقیقت [illegible] مثلا اگر این علت [illegible]
[illegible] تغییر [illegible] باشد [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] این انواع [illegible] اگر [illegible] آن [illegible] و اگر ترکیب [illegible]
[illegible] تغییر [illegible] دماغ [illegible] این حقیقت برسام است [illegible]
فی الحقیقت [illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible] تغییر [illegible] علاج [illegible] اول [illegible]
باشد [illegible] تغییر [illegible] اگر [illegible]
یک [illegible] لعاب [illegible]
[illegible] اگر [illegible] این علامت [illegible]
[illegible] دماغ [illegible]
در [illegible] قوت قوی [illegible]
[illegible] طبیعت در حالت ضعف قوت [illegible] قوت [illegible] علاج [illegible]
که [illegible] آن [illegible] مزاج دماغ [illegible] طبیعت [illegible] علت باشد
[illegible] آن [illegible] و تعدیل [illegible]
[illegible] بزر قطونا [illegible] و تغذیه [illegible]
[illegible] قوت [illegible] علاج [illegible]
باشد [illegible] تغییر مزاج دماغ [illegible] اول [illegible] اگر [illegible]
[illegible] قوت [illegible] تغییر [illegible]
[illegible] تعدیل [illegible] دماغ [illegible]
باشد [illegible] علاج [illegible]

و تقویت قلب او نماید و اگر نقاهت یافت در چهارم هم و هفتم هم و الا انتظار بیست و یکم باشد و بحساب معروف از بحارین تدبیر نماید بحسب آن
و از غذا و استفراغ و تحریک سوا دور باید بحران البته باز دارند و چون اربعه و چهل بگذرد و گاه علاج نماید بسوی قوت و نضج مرض او اگر قوت صالح باشد یا سکه
نیست لعاب و دست فصد یا حل طبیعت با لطف آنچه ممکن باشد [illegible] و هم انواع این علت او بین موضع [illegible] اطبا در اسم این مرض [illegible] و اقتصار
که کلام مختصر در آن بیان نمایم والا کلام مستقصی در آن مذکور شد بعضی او در علت سرسام و بعضی در ذات الجنب و بعضی و در علل حجاب یا غیرهما
و ایضاً در حمیات بکلام اوسع و اوضح نیز ذکر خواهد یافت

تقیح و تجمع مده در صدر

بدانکه لفظ تقیح در کلام اطبا بر دو معنی می آید یکی مجمع مده یعنی استحاله ماده اورام بقیح و مده در هر موضع از بدن که باشد دوم خاص در امراض صدر
بر امتلای فضائی که میان صدر و ریه است از قیح و مده و این حسب رای جمهور اطباست اما بر رای شیخ الرئیس تقیح عبارت از امتلای فضای
صدر است از جسم مائی خواه آن جسم مائی قیح باشد و یا مده باشد که انفجار یابد بسوی آن قیح یا خلط و رطوبت منزله یا صدیدیه که اجتماع یابد دران فضا از
دو جانب یا از یک جانب بر این تقدیر استعمال لفظ تقیح بر جمیع رطوبات خلطیه منزله صدیدیه غیر آن در فضای صدر بمجاز باشد نه حقیقی مستعمل
بر حسب قیح و مده و از شارح قانون [illegible] باید که حمل تقیح بر هر دو معنی تام باشد که علاج هر دو درین مبحث بیان می یابد و بدانند که لفظ
قیح و مده نزد بعض اطبا باهم مترادف اند چنانچه در لغت و ایضاً در لغت نزد بعض ایشان قیح مده است که منحل الطف آن با فورج یا غیر آن از اجسام
غریبه باشد و بعضی گفته اند که فرق میان تقیح و مده آنست که ماده مستحیله بسوی [illegible] و اورام و جراحات چون نضج یابد و هنوز صورت خلطیه در آن
باقی باشد آنرا قیح نامند و چون بحدی رسد که از آن صورت خلطیه منخلع گردد آنرا مده گویند بالجمله سبب امتلای مذکور یا نزله است که ماده [illegible] منصب
گردد و یا قروح که در ریه بهم رسد و از آن مده و صدید سیلان نماید و این منقیح گردد بعد از ذات الجنب و ذات الریه [illegible] آید و یا انفجار اورام نواحی صدر
و این بیشتر می باشد و این [illegible] مثل ورمی و گاه سبب این اندفاع رطوبت باقی باشد که اجتماع یابد در ابدان تارک ریاضت با مدت طویل
و [illegible] ریاضت [illegible] مانند قرائت و بیشتر در سر و سینه این کسان او از رطوبات مجتمع میگردد و استحاله می یابد بمثل قیح و صدید میگردد و بعد
بسوی فضای صدر [illegible] میشود و [illegible] میگردد و این فضا پس احوال این از چهار امر خالی نباشد یا تخلخل میگردد و اندک بکثرت و قتل میکند و ظاهر میگردد
این آنکه نفس او [illegible] و تنگ میکند دانه نفث بر نمی آید و یا تعفن میگردد و [illegible] را و سهل می اندازد و یا تنقیه می یابد بنفث متدارک و سهل از
طریق [illegible] یا تنقیه می یابد با اندفاع از طریق عرق عظیم و شریان عظیم که گاه بسوی مثانه می آید و ببول [illegible] یا بول غلیظ مندفع میگردد و سلوک آن
او از [illegible] یا شرایین [illegible] پس بسوی کلیه پس بسوی مثانه و ببول مندفع میگردد و گاه بسوی امعا از کبد می آید و براز مندفع میگردد و اینها
هر [illegible] بر هر دو جانب [illegible] سلامت بیشتر است و گویند که امر تقیح مؤل یکی از امور اربعه مذکوره و فتی خواهد بود و گاه ماده منتقل
بسوی [illegible] در فضای صدر گاه متحجر میگردد و متعفن میشود و از آن بسوی [illegible] میگردد و از آن گاه
اورام [illegible] و گاهی [illegible] و این اندک [illegible] و گاه مندفع میگردد و بسوی ظاهر صدر و اکثر این موضع [illegible] که در آنجاست مثل [illegible]
[illegible] می باشد [illegible] میشود و [illegible] گاهی نافذ میگردد [illegible] مرئی [illegible] منفذ عرق [illegible] با مهره [illegible] مثل حجاب [illegible] حاصل میشود و
در فضای [illegible] و [illegible] از آنها نافذ میشود [illegible] بسوی [illegible] میگردد [illegible] خراجات و گاهی [illegible] نفوذ میشود و در [illegible]
[illegible] نفوذ [illegible] میگردد [illegible] بسوی [illegible] از مواضع دیگر و هرگاه نفوذ [illegible] قیح در مری [illegible] اخراج
[illegible] و این [illegible] که [illegible] که مده [illegible] و [illegible] خارج
گردد [illegible] امعای او [illegible] بسوی [illegible] هلاک گردد [illegible] که [illegible] انفجار یابد ماده بسوی فوق [illegible] عظیم

واکثر آن کمی میل میکند و در اندفاع مده ببول نیکوتر و آسان ترست اخراج آن و اقرب بخلاصی و عافیت هست و آنکه میل نماید بسوی بطن و امعا و ببراز خارج گردد
و هر چند که خروج مده ببراز نیز دلالت بر خلاصی و شفای مریض نماید الا آنکه خروج آن از خود دشوار ست و بعضی گفته اند که اندفاع آن ببراز نیکوتر و اقرب بخلاص
و عافیت ست بجهت آنکه در بول دیده نمیشود و کسی ندیده که مده همره بول اخراج می یابد بخلاف اندفاع آن ببول که خارج نمیشود در ان مگر لطیف مده و بقول شیخ مشایخ هلاک میکرده
بیشتر در تقیح از جوانان بسبب ضعف ناحیه صدر ایشان و ضعف قوای آنها از دفع ماده و جوانان بیشتر هلاک میکردند در اوجاع صدر و اورام آن از مشایخ بجهت
شدت حرارت ایشان و حدت اسباب و تشنج آنها و اشتداد غلیان در ایشان حاصل میشود و پس التهاب و اوجاع آن شدید تر می باشد …
علامات تقیح در علامات انتقالات ذات الجنب که از تلک علامات انفجار مذکور شده و اما علامات امتلای فضای صدر از تقیح ثقل سینه و سرفه خشک با عسر
و ضیق النفس و وجع ست و اکثر سرفه رطب می باشد و نفس متواتر و متتابع و بر سینه ثقل و حرکات آن بسوی فضا …
و چون زمان مرض بطول انجامد و ورم و ریش های ظاهر شده و اشتهای طعام باطل گردد و آن در وقتی ست که علامات خروج ریم در نفث و بول و براز و بعد انفجار و ورم
و نواحی صدر نیز از علامات او ست و بقراط گفته که تقیح را باین دلائل دریافت باید کرد که از ابتدا حمی مفارقت نکند و … می باشد و در شب ها
بیشتر و عرق شدید پیدا شود و از سعال راحت می یابد و شیء معتد به نفث نمیکنند و چشمها غائر میگردند و در رخسارها سرخی و ناخنهای دست ها کج و اطراف انگشتان
گرم میشوند و در پاها ورم ظاهر و بثورها حادث میگردد و اشتهای طعام نمیشود و در ابتدای ایشان نفاخات پیدا میگردد و هر گاه مدت تقیح بطول انجامد این علامات ظاهر میشود و اما
علامات تقیح که در ان مده … در سینه میشود آنکه مریض گاهی به یک پهلو بخوابد و مرتبه دیگر بر پهلوی دیگر پس هر پهلوی که ثقل در آن … وجع زیاده یابد
همان جانب علیل باشد و ایضا شناخته میشود از آواز مده در جوف و خصوصا آن از جانب علیل و اگر پارچه کتان بگل سرخ در آب محلول تر کرده بر سینه نهند هر
موضع ریم زود تر خشک میشود و ایضا اگر ریم در یک نیمه سینه باشد گرانی و تمدد و گرمی و سوزش در همان نیمه محسوس شود و اگر ریم در هر دو نیمه باشد علامات …
و سهر در هر دو جانب بود و اما علامات انفجار سلیم نیست که عقب آن حمی تسکین یابد و اشتهای طعام در حرکت آید و نفث و نفس بسهولت گردد و آن غرامات
و سیاه و نواحی آن حادث گردد و ورم ظاهر شود و ایضا خروج مده نقی سفید از نفث یا داغ یا انکشاف و اما علامات ردی نیست که ظاهر شود آنها از اختناق تغیر
یا تغیر … گردد پس بمیرد و ایضا نفث وی کیفیتی از جهت لون و رائحه و علامات سل ظاهر گردد و چون مانع کنند … از ان ریم …
خارج شود و اما بقراط گفته که این علت دشوار ست کسانی را که تپ بعد انفجار از ایشان مفارقت نکند و عطش بسیار شود و اشتهای طعام نباشد و شکم
آنها نرم باشد و اخراج باید از مده سبز تیره و نفث بلغمی زبدی بود و هر گاه این امور همگی جمع شود حال صاحب این بسیار دشوار باشد و اگر بعض آنها ظاهر گردد
بعض از آنها سالم شوند و بعضی هر طب نجات یابند بطول مدت و حکیم علوی خان نوشته اند که بعضی را از یاران من ثقلی در پهلوی چپ بهم رسید با وجع و ضیق النفس
و حمای دقیق و سعال یابس و بحة الصوت و سقوط اشتهای طعام و عطش و ضعف و بدخلقی و از معالجه من دست بر داشته و فصل با بستان به بلدی دیگر رفت
و او را حمای صفراوی بهم رسید و برای دفع او مسهل آشامید و ضعیف المعده بود و اسهال بهم رسید پس بعد سه روز از ابتدای مرض بسوی من برگشت و بعد
چندی روز او را قشعریره و برودة نافض عارض شد و ریم بسیار در اسهال و قی و نفث بر می آمد و آن مده در کمال حرارت و بدبوئی و با الوان مختلفه و منکره بود
و سه روز بدین حال بود و … یافت تا آنکه در شب چهارم او را غشی افتاد و بعد دو ساعت با فاقه آمد و روز پنجم وفات یافت … مطلع بودم که نجات
نخواهد یافت بجهت علامات عطب که بقراط ذکر نموده و شیخ الرئیس فرموده که گاه متقیح نفث نماید مده بسیار چنانچه من دیدم که شخصی در یک ساعت قریب
بده من چرک غیر ریم انداخت و جالینوس مشاهده کرده که شخصی متقیح در روز قریب پنجاه اوقیه مده قذف نمود و فاضل گیلانی نوشته که در هند شخصی را دیدم که ورم
در حجاب بود و بعده در سوم منفجر شده و در روز اول چند رطل ریم سفید از دهن و هر دو گوش و چشم او بر آمد و روز دوم و سوم نیز قریب بقدر ان خارج گردید
بعد از ان هر روز قریب دو سه رطل بر می آمد و از چشم کم شده و از دهن و بینی و گوش بدستور بود و این حالت تا … ماه بیش اندک اندک تخفیف یافت
تا آنکه بالتمام زائل گشت و بقای تپ … تا مدت شش ماه بود و اما علامات مفرقه میان مده و بلغم رسوب آن در آب بعد یکساعت است و بلغم بر آب …

بخلاف بلغم که بر آب طافی می ماند و بر آتش بوی بدی ندهد اما علامت انتقال تقیح بسوی سل کبودت رنگ ست و کشیدن جلد پیشانی و گردن و لذع
گرمی انگشتان و زیادتی تپ در شب و کجی ناخنها و تدسم از چشمها مع سفیدی و زردی مع دیگر علامات که در باب سل مذکور شد علاج هرگاه در اواخر ذات الجنب
و ذات الریه غیره اورام نواحی صدر علامات جمع مده و تقیح مثل ضیق النفس و ثقل صدر و شدت وجع و حدت تپ مانند آن ظاهر شود باید که بعد تنقیه بدن
بفصد و حقنه و مسهل اگر بدن نقی نباشد و تدبیر ورم کما ینبغی نکرده شد باطبیعت را باشیای منضجه اعانت بر انضاج نمایند و اگر معونت بضمادات و ضمادات
باشد مثلا تکمید با طبیخ گرم [illegible] تنها و یا بنیت گرم آلوده و تضمید مثل ضماد متخذ از برگ کرنب برگ بادیان مطبوخ و یا آرد جو و علک البطم و خرما
و انجیر [illegible] شراب شیرین سفید مثل عصیده پخته و اگر قوی تر خواهند بسرگین کبوتر و [illegible] تقویت دهند این تقویت در آخر نزدیک کشادن [illegible]
صلاحیت دارد و [illegible] ضماد متخذ از حلبه و بزرکتان و خطمی آرد باقلا و کرنب و انجیر مطبوخ نیز منضج ست و اگر ماده قوی الغلظ باشد علک [illegible]
و مانند آن افزایند و این ضماد نیز منضج خراجات و دبیلات صدر ست بگیرند آرد حلبه و بزرکتان هر واحد ده درم آرد باقلا خطمی مغز تخم بید انجیر هر واحد شش درم [illegible]
نرگس چهار درم علک الانباط پنج درم و [illegible] روغن سوسن روغن نرگس روغن بنفشه هر واحد ده درم ادویه کوفتنی را کوفته و علک را بر روغن گداخته ادویه را بان حل کرده
ضماد نمایند که این منضج اورام غلیظة المادة بطی النضج ست و یا بگیرند [illegible] نرگس [illegible] حلبه بزرکتان هر [illegible] تخم خطمی تخم [illegible]
کوفته در آب طبیخ انجیر [illegible] ضماد کنند که این نضج جید [illegible] باید که ضماد [illegible] از بالا ضماد و یا بحیله دیگر بیمار را [illegible]
قبل از وقت انفجار بر پهلوی [illegible] از شربات نافعه ماء العسل ست و اگر حرارت بسیار باشد ماء الشعیر باید که با عسل [illegible] ماء العسل [illegible]
ماء السوس [illegible] با آب طبیخ انجیر [illegible] متخذ از انجیر و آرد جو بدهند و این قرص منضج ست بگیرند تخم خطمی تخم خبازی مغز تخم [illegible] تخم [illegible]
مغز تخم کدو [illegible] فقاح اذخر اکلیل الملک بنفشه کتیرا ادویه کوفته بیخته بلعاب بزرکتان سرشته اقراص سازند و با آب انجیر یا ماء الشعیر باید که عسل بدهند و اگر
[illegible] قوی تر [illegible] مطبوخ زوفا که در آن زوفا [illegible] حاشا و فراسیون و اصل السوس و انجیر و عسل پخته باشند بیاشامند و اگر این
ادویه در ماء الشعیر [illegible] باشد و یا این طبیخ زوفا بدهند عناب بیست عدد سپستان سی عدد انجیر سفید ده عدد پر سیاوشان اصل السوس مقشر نیم کوفته
بنفشه هر یک چهار درم تخم خطمی خبازی هر یک [illegible] درم حلبه بزرکتان هر یک سه درم بیخ سوسن حاشا فراسیون هر یک [illegible] زوفا [illegible] درم
[illegible] درم [illegible] پنج [illegible] تا بیک رطل آید صاف نموده [illegible] روغن [illegible] روغن بادام شیرین یک درم [illegible]
[illegible] اگر [illegible] ماء الشعیر یا در مطبوخ زوفا [illegible] باشد و شربت فراسیون [illegible] نافع و این لعوق نیز مفید [illegible] حلبه
بزرکتان هر واحد [illegible] تخم انجره [illegible] طبیخ انجیر سفید [illegible] روغن [illegible] لعوق [illegible] منضج
[illegible] در باب سعال [illegible] اغذیه ایشان وقت صعود [illegible] آب با ماء العسل [illegible] حریره های [illegible]
[illegible] آرد جو پخته [illegible] باقلا [illegible] روغن بادام و شکر [illegible] عسل باشد و نقل مغز چلغوزه و بادام شیرین مناسب چون وقت انفجار آید و نضج تمام گردد واجب
که اعانت بر انفجار نمایند که ترک آن برای مریض [illegible] تدبیر کشادن ورم [illegible] که در حلق ایشان [illegible] دهان کشاده [illegible]
[illegible] مطبوخ زوفای قوی که مذکور شد [illegible] اعانت با [illegible] مذکوره نمایند و دادن [illegible] تریاق [illegible] وقت نافع اگر
تپ گرم [illegible] مریض لاغر نباشد [illegible] ایارج فیقرا و شحم حنظل [illegible] شب [illegible] آرند تا آرد بتدریج [illegible] ایضا
[illegible] وقت خواب [illegible] و گاهی نفع میکند اینکه مریض را بر کرسی نشانند و کتفهای [illegible] سخت [illegible] و دادن [illegible] ماء العسل
نافع ست [illegible] شیر [illegible] خواب بر پهلوی صحیح چون اراده انفجار باشد و گاهی [illegible] چون اراده انفجار [illegible]
[illegible] خطرست جهت آنکه [illegible] که موجب انفجار [illegible] اختناق آرد و چون منفجر نگردد [illegible] داغ [illegible] نظر نمایند اگر [illegible]
[illegible] خارج [illegible] الافلا و چون مده انفجار یافت و سیلان [illegible] مده کم یا معتدل گردید و ممکن ست [illegible]

پاک خواهد شد و درین هنگام واجبست که ادویه جالیه غسالهٔ منقیه در ابتدای ظهور نفث استعمال نمایند و آن مثل طبیخ زوفا با عسل السوس و بیخ سوسن و شربت
غسل و کرنب و طبیخ فراسیون بماء العسل ست و حریره های مذکوره تغذیه تا ریه نخورد و مانند آن از آرد باقلا و دران آرد کرسنه نیز داخل کنند و از ادویه منقیه
نافعه درین وقت لعوق کرسنه و لعوق عنصل ست و اما ادویه مفرده که آن امهات ایشان اند مثل آرد کرسنه و بیخ سوسن و زراوند طویل و مدحرج و فلفل
سفید و سیاه و دارفلفل و خردل و حرف و با و رشیر و قسط و سلیخه و سنبل ست و بسا است که احتیاج باشد به آمیختن قدری از مخدرات اگر وجع بسیار باشد و
از ادویه شدید التنقیه درین باب افقوریون ست و این ادویه از امهات ادویه است درین وقت کم از نیم مثقال شرب و ضمادات و تکمیدات با فنجح و خرقه تر نموده ادهان سازند
و دروغنی که درین داخل نمایند برای حفظ قوت اینها روغن سوسن و نرگس و بابونه و نار دین و غیر آنها باشد و حصه و حیات و خطاطیف بسیاست که دران روغن بنفشه
بحسب حال و وقت داخل کرده میشود و اکثر درین ادهان داخل نمایند مثل ایارج و شحوم و بابرد و وقفاح اذخر و زوفای رطب و جاجیه برگ غار و مقل و نانخواه
از ادویه که عمده فوائد آنها تغریه والزاق و الحام مع تسخین اندکی برای تحلیل باشد و اگر تب قوی باشد افراط در تسخین ننمایند تا قوت ضعیف نگردد و سبب
سوء مزاج و عاجز آید از نفث و باید که بسا درشتها بتدبیر اخراج قیح بعد انفجار در ابا میکه عاملی در آن نفث باید و چون دریابند که در سینه مادهٔ بسیار است
که در چهل روز و کمتر از آن تنقیه نیابد بلکه در یکسال نیز از و پیدا ببایست از داغ با آله باریک که سوراخ در صدر با آن کرده شود تا قشف مده و اخراج آن اندک اندک
کنند و ماء العسل نوشیدن و اعانت جذب و سوی خارج نمایند و چون تنقیه یابد متوجه بالتحام آن گردند و لازمست که هنگام داغ دریابند جهتی که دران مده است
از آواز قیح و غیر آن که در علامات مذکور شده و یا بشمر و باشگافند تا مده اخراج یابد و داغ بدهند و هر روز مقدار اندک اخراج نمایند تا آنکه یکبارگی اخراج بسیار باید
که دران خوف غشی و موت است بسبب کثرت استفراغ روح حیوانی و اگر آله داغ که بصورت مبضع حاد باشد و آتش سرخ کرده باشند داغ و شگاف
هر دو بعمل آرند مضائقه نیست منفعت داغ و شگاف هر دو حاصل گردد و چون این صنع امر خطیر است باید که مباشر او واقف تشریح باشد تا اگر موضع مده
قریب از موضع داغ و شگاف باشد و خوف مرگ هم نباشد بران جسارت نماید و الا ترک سازد و در هنگام داغ و شگاف لازم است از حفظ قوت
بخورانیدن گوشت غذای معتدل القوه نه بسیار لطیف نه غلیظ و التفات بسوی تنقیه مده زیرا که تا مده باقی است توقع اندمال نباید و چون اخراج یافت
حمی انقلاع پذیرد و هرگاه تحلیل نفث مده و یا برانکه علاج از داغ کرده شود و قوت یابد لا محاله حمی زائل میگردد بسبب زوال سبب و اکثر اتفاق شود که قبل از نضج تام
باسبابی که در فصل ذات الجنب مسطور شده ورم منفجر میگردد و از ان خون صرف یا مده خام بر می آید درین هنگام زود فصد کنند و بعلاج نفث الدم رجوع نمایند از
استعمال مشروبات و ضمادات نافعه از مشترکات ضماد مرهم کرنب با ماء العسل بنسخه اهرن و ضماد پرسیاوشان و زوفای خشک و انجره و زراوند مدحرج ست که
با عسل ضماد سازند و وجه اشتراک اینها آنست که میان انضاج و تحلیل و ترقیق و غسل و جلا و ادمال بوسیله جلا جامع اند اقوال بعض حذاق
حکیم علوی خان نوشته اند که زنی سی و پنج ساله را وجع شدید در جانب راست سینه بهم رسیده با سرفهٔ خشک تب قوی و ضیق النفس و نبض او عظیم
منشاری بود و من رجوع آورده دریافتم که در پهلوی او ورم حار با خراج حادث شده فصد باسلیق نمودم و مطبوخ عناب و سپستان و گل بنفشه و اصل السوس
پرسیاوشان جو مقشر کوفته با شربت بنفشه خورانیدم و در روز سیوم ورم او منفجر گردید و ریم بسیار در بول و اخراج یافت و تا ده روز هم مده بهر روز مقدار
دو واقیه با بول خارج میشد و من بهر روز ادویه جالیات و ملطفات ضعیفه و مدرات بول مانند لعاب اسپغول و شیره خیارین و شیره تخم خربزه و سمن تحر سبه
و کتیرا اندکی زوفای خشک میدادم و بعد هفته هم از ابتدای مرض اسهال بدی و را بهم رسید و تا هفته و زیادت لیکن بعد اسهال مده نار و زرداب
گرد و یده نفث مده او زائل شد و من در آن ایام با ملطفات مده و منقیات آن با قرصات میخورانیدم یکی از زوفای مطبوخ و زوفا نسخه که با تهیه قرص فلفل بیمار
معاهد روغن بادام شیرین میدادم پس صحت یافت با قرص خدای عز و جل و گویا که علاج مده متحققه در صدر بعلاج نفث المده نمایند تا حال مذکور
که در مبحث آن مسطور شده و با تبرید ملطف مده مطبوخ انجیر بیخ عود و زوفای خشک و اصل السوس و پرسیاوشان هر یک هفت ماشه مویز منقی ...
چهل عدد و جوشانیده صاف نموده کتیرا سوده روغن بادام ... شکر طبرزد ... و چون ... تسهیل ... اخراج ...

و علاج المشی گفته شد بعمل آرند و بنگرند اگر ریم براه بول برآید ادویه مدره و مقوی کلیه و مثانه استعمال نمایند و اگر با براز بیرون آید مسهلات بپردازند که ادویه مقوی امعا در آن باشند و اگر از نمره و براه می آید و این نادر بود و بس گاهی با درار و گاهی با سهال کوشند و یا چیزها کی دهند که در آن هر دو صفت موجود باشد و این جمله مستفاد است الا انشاء الله کذا فی اسرار الاطبا و قصد اصبیا قوت احمر گوید که علاج انفجار ریم در صدر ادرار و اسهال است و از ادویه مفیده ایشت که در آن عسل السوس و فلفل هر واحد یک درم حلبه و انیسون گل سرخ هر واحد دو درم کوفته بیخته قرص ساخته یک قرص با طبیخ تخ با دیان گرفته بدهند و بعضی گفته اند شخصی که در سینه او ریم باشد باید که اجتناب نماید از خوردن کاهو و نیا شایسته نشیرین تخم آن را بجهت آنکه کاهو اختناق می آرد و اگر انفجار تنها دل آن را فشرد باید که بالعسل قی کنند و بعد از آن طبیخ زوفا دهند آن نخر باید شد سهولت اخراج النفث و جلا گرده با شاید و گویند که هر گاه اورام فراغی صدر ریم کند و مقتضی آن خفت او نماید مریض معرض بهلاک گردد و هو الیضا اگر ورم ریم کند و بذات الریه انجامد قوت ضعیف بوده و سعال شدید و رنگ شهوه زدو و هلاک گردد و حبر حاذقی گوید که متقدمین تدابیر صحیحه مفتحه از ماء العسل و شربت زوفا و اصفره و لعوقات و معاجین کما بستعمل آن تا سیلان دهان و قی یا جیم شود و طلوس بعد از هفت روز استعمال نموده اند و ابو علی سینا گفته که این طریق نیکو نیست لکن طبیب حاذق به مهلوکا و شاید که اگر حالی نبود با گرد در مزاج که او بتواند کرد آن طبیب که حاذق نباشد او را سلوک این طریق نشاید که باعتبار علامات با مدارج آن امور یاد و شود و عجلت مقتضی نکره و هر گاه ورم یکشاید ورم آمدن گیرد و بجا یکه در جوشیدن مقتضی باید حوبه باید کرد تا ریم برآید و سینه پاک گردد و تدبیر او با نفث که در علاج نیز و رنج گذشت هم او گوید که چون ورم یکشاید حرب پا از آن و باقلا و کرسنه و نخود و قندر در سرما لند و با سل بدهند و با ماء العسل و دیگر وقت موافق است سینه را پاک کنند و لعوق کرسنه که مغز پنبه دانه در آن سرشته باشند حالی قوی است و لعوقی که از بالی مشترب باشند نافع و گاهی بایر لعوق فانید سی منند چون سعال خشک شد و مغز البیخ برای منع سعال می افزایند و و ایضا حکیم ممدوح اقسام فضا صدر را از قبیل رافات الصدر نامیده و گفته که بعد تدابیر مذکوره اگر ببینند که ریم با درار دفع خواهد شد ادویه مدره بخورانند و اگر دانند که با سهال دفع خواهد شد دار و با مسهل بخورانند تا زود تر دفع شود و ادویه مدر و مسهل هر دو موافق مزاج و عمر و فصل سال باید داد ابو سهل گوید که گاهی منفتح نشود و ماده در صدر یا از و رم ریه که بسوی فضای صدر منفجر گردد و با اخراج که در بعض فضل صدر مشکل و صاحبیه فضلات که تحت اضلاع است خارج شود و معالجه بنماید با شیح منضج و ملطف است و این چنان است که فضا و نماید با آرد جو که با آن قدری از آب انجیر و انجیر و اندکی از عاک البطم و سرگین کبوتر و نطرون و خطمی مخلوط کرده باشند و گرم کرده بر عضو نهند و بالای آن تکمید با سفنج نمایند تا حفظ گرمی ضماد نماید و اگر نضج نیابد بار الشعیر با ندک عسل یا حریره متخذ از آب انجیر و آرد جو بیاشامند و اگر قوت مریض قوی باشد و تب نبود یا خفیف باشد طبیخ زوفا و حاشا و فراسیون و انجیر و عسل بنوشند و ایضا بزوفا و حاشا و لبنی تبخیر نمایند و دهن بر بخار او بکشایند و نه تنی استعمال نمایند و مسهل هم بکار و نفث شروع کنند اعانت آن نمایند با شامیدن طبیخ زوفا با عسل یا طبیخ فراسیون با بیخ سوسن یا ماء العسل و حسامی متخذ از آب سبوس و فانید و روغن بادام و یا از آرد جو و عسل بخورند و اگر نفث دشوار گردد ماء العسل بیاشامند و قدری اصل السوس اندکی نشاسته در آن آمیخته دائم بلیسند و کتیرا بکوبند و در آن لب السوس و فانید آمیخته استعمال نمایند و یا حب سنه بیرون شکر کرده سائیده بروغن بادام و شیر تازه حریره بسازند و قدری شهد یا فانید داخل کرده بخورند و این لعوق استعمال کنند بگیرند حب الصنوبر کبار و صغار بادام شیرین و تلخ و بزر کتان از هر یک اندک بریان نمایند و نشاسته و آرد کرسنه اجزا مساوی و عسل مشوی نصف جزو فلفل نصف جزو کوفته بیخته در عسل مقوم سرشته مقدم بیامیزند و قبل از طعام و بعد از آن استعمال نمایند و سینه را بخطمی و اصل السوس و کنجد ضماد کنند و بیچ مرض تخیط باطل آید باید که قیروطی موم مصطفی و روغن حب الغار استعمال کنند و نافع ترین اشیا در تنقیه مواد مجتمعه صدر معجون مثرودیطوس افضل ادویه و ترباق الاکبر فاروق اگر بدل مطلوب مرض باشد و مقدار تنقیه بدن نفث از زیر بار ده صد جهل برد رست که اگر از آن بیجا در کنند و پاک نگردد در اکثر احوال امر مؤول بسل می گردد

تقلص حجاب

عبارت است از کشیده شدن حجاب مستبطن اضلاع و صدر یعنی غشای آن بسوی بالا بجدیکه حال انسان چنان گردد که گویا منتصب است و نتواند که خم شود و جمع نمایند شانه کم

نمودرا و این علت غریبه است که احدی از اطبای متقدمین غیر از جیحانش ذکر نکرده و از بعض حواشی صفوان بن قیس الدمشقی یونانی بعربی نقل نموده و تقلص از جهت فرط حرارت و فنای رطوبت ست انجذاب و یبوس بالاجبت بودن اصل و ثبت آن فوق ست او تار و عصابات حجب همه سو اصلاع و تقلص می‌شوند و یبساست که و زین غرض محتمل گرد و ثقل بجهت مشارکت این غشا و اتصال این حجاب بمعده که و با فم نامند مشارکت آن حجاب بدماغ و بیشتر زائل میگرد و خفقان و غشی و اگر این قی بهیجان باقی ماند و بزودی علاج نکرده و مهلک ست از جهت خلاصت این علت است که مریض تهیا اند که زبان از دهان برآورده قاعده و حاد شیبا پاکیا سبب ملاست علاج این مرض بیاد است که شیخ سید جرجانی نرتقاء النفس مسطور شده اینجا علاج حسب بیان طبری و حکیم علوی خان هر قدم میکرد و علاج تنقیه بدن بهر ماده مقصود نماید اگر احتیاج اوباشد بایکی تهوع و بار المعمول لازم گیرند و اگر تب شدید نباشد یا چربی ناپخته با شکر گذرد آب شیرین در تنور بپزند تا مهر اگر چه و مقدار آن خوش شود حکیم کشکاسته گردن تحفه زبد شیر مقدار نماید اگر التهاب شدید نباشد بقیر وطی متخذ از موم و روغن بنفشه که نشسته آن با آب حبوبات و لعاب بزرقطونا و آب عنب الثعلب و آب هندباء و اگر التهاب تپ شدید باشد قیر وطی که در ان روغن باشد استعمال نماید یا که تقطیر کنند بر انجه نباشد که چه ترکرده اگر با این مسلم نباشد به نکبری در سر بروغن بنفشه در روغن کدو در روغن بالنج در روغن بید نشسته و شیاف بعض محلول شیر زنان بسعوط نمایند و چون طبیعت او مستقل و متحیر است با لعوب اسپغول با بادام حقنه لعل آرند یا نیر جو مقشر کوفته یک کف کشیر برگ عصا الراعی یک دسته بزرگ برگ خبازی یک دسته سپستان یک کف دسته برابر در آب بجوشانند تا مهر اگر چه نقل چه شود و بسیار صاف نموده بکشیده آنرا گیرند و در او روغن انداخته با سفیدی بیضه یا نرده و هم روغن بنفشه حل سازند حتی که مختلط گردد و بدان حقنه نمایند بعد ازان سر و بدن آنکه گرم کنند و تمریخ صدر و فقار تمام و گردن نمایند و از جماع و ریاضت و رفتار در آفتاب منع کنند و آب دهن تا بتمکین نمایند اگر تپ شدید نباشد و نه اختلال طبیعت که بسیار نیکوست تا مرآنکه قوت ضعیف باشد و حکیم معتمد الملوک مینویسد که مردی جوان را وجع شدید در پهلو رسید تا بحجاب شانه ومشبر گردن بهم رسید و منجر به تنگی عظیم و مقتاد بفصد از مدت مدید فصد نکرده بود او را امر بفصد و اخراج خون ابلق و ثلث رطل نمودم و روا و قدری تسکین یافت بحدیکه تو انست نشست و با یاران خود از آخر روز تا ربع شب صحبت داشت و نماز مغرب و عشا ایستاده ادا نمود و بعد از گذشتن ربع شب تنگی عظیم بیان اتفاق شد و تا نیم شب امتداد نمود و بعده با فاقه آمده و وجع شدید در پهلو از ابتدای عظام قص و فقرات محاذی آن تا چنبر گردن احساس نمود بحدیکه نتوانست که بر پهلو بخوابد و بر پشت افتاده بود و سرخی بسیار در اطراف و تپ و اضطراب و خفقان و قلق و غشی در روز دو چند مرتبه طاری گشته و مسن منفوخ گشت که تقیم کردیدم که و این ندیدم مگر در کتاب جیحانش که گمان نمودم که او بعلت تقلص بعض اغشیه صدر و تدبیر آن بسبب حرارت مادیگشته و فورا حجامت اورا اول لعاب بهدانه با شیره مغز تخم کدو و شربت نیلوفر و گلاب عرق بید مشک بر هر دوا و نقل نمود و وجع او زیاده گردید و دیگر عرق نیلوفر و مشک بید و عرق کاسنی با شربت نیلوفر با یه دادم و آبی که دران خشخاش اسفاناخ و کدو جوشانیده صاف کرده طبیب روغن بادام موفق باشند و نه نموده بمبر ر و میان هر دو کتف خرقه آب خشخاش بار بوطنی شیاف بایشا حضض و صندلین و گل ارمنی باندکی کافور و قدری افیون بیاشامیده ضماد کنانیدم و بنفشه در صمغ فلوس خیار شنبر در آب کاسنی مروق و آب عنب الثعلب مروق هر دو بمقدار و ثلث رطل حل کرده و یک مثقال روغن بادام در خل نموده نوشانیدم و بعد از یازدهم قرص طباشیر کافوری با آب بهی ناکه رسیده دادم و بر سینه و فقرات ضماد کرده با کمی روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن تخم کدو ضماد نمودم و در روز چهاردهم بحران واقع شد و ادرار بول بسیار و در شبانه روز بیست مرتبه با و نمود و در شب هم غیر که بحران بود و ادرار بسیار نمود و مسهل نیز از کوره با مجیجا نیدم و بعد از هفتدهم آب نقوع فواکه با خیار شنبر شیر خشت و یک مثقال روغن بنفشه با بادام خورانیدم و مرض او زائل گردید و شفا یافت باذن الله تعالی و دانستم که اینچه از جیحانش نقل شده درست است و تشخیص مرض بحمد الله تعالی و توفیقه مطابق بقول امین کلیه آمده

جمود الصدر

که آنرا جمود الصدر نیز نامند مرضی است که عضلات صدر و حجب سینه مسترخی و متکاثف شوند منقبض گردد و در انها نوعی از تمدد بهم رسد و بدان سبب بحرکت طبیعی منبسط و منقبض نتوانند شد و نفس آن تنگ گشاده گردد و صاحب آن مضطر شود و باآنکه راست نشیند سینه گردن خود را آسیب بالا گیرد و تنگ آید

آسیب برسد پس چیزی گرم کنند و دارو آنچه در گرمی و سردی معتدل باشد چه از پیش قرص و غیره بهم رسیده باشد که این عرض غریب فتقه بلا کمی پیامی که میگردد و اند بسبب رسیدن سردی یقلب بزود حادث شود با جهت عدم احتراز از برودت و قضایی که تکثیر کرده اند اندک گاهی سینه با آن تسکین داده نیکو میگردد اند صحاد حادث شود و حسب این مرض رسیدن سردی است بسینه از سما وقت هوای سرد با قبض بیشتر سرد بر آن بارد و تشکیل کرد آن دیوانه سردی با همین تشخیص وی گاهی این مرض از خوردن انقبوع آب یخ و یا سید برف نار با سرد با نیقی و در وقت گرم با مثل آن بهم رسیده و علاج آن کثیر الجملة بسینه دیده ست و آنچه با تنقیه آن الطبیعی بسینه سرد و بشکند بمالیدن و اند باشد که نمی به تکمیل علاج مهر کردی سینه اشربه و تغذیه ادویه ای اند هم تدبیر سینه با میدهند اشتعال ناید مثلاً مار العسل با عسل و قرنفل و بیس با سیده مطبوخ و نیمی فاقد آن خورده و مثال آن تو تا در اول بشرب معطوی که یافتن یتیم تکمیل انفعی است و جزن فلاسفه نکد اظهر ترکیبی کامی تواند و بیشتر بازی بالینیا در باشد و بجای کسی که طبیعی ما عیر او دبیاسی هر که بنوع و نشاد بوی الیموی ما آنکه اینقد با شد و اینو لیس سری با مرنج بادیان میدهند و محرق آبچاه الصعل فرو نشاند و ما مد روی با و وقت اند و اگر فوت شود مساحت کتف تقسیمه بدان با بار حیات کرد در او رفته و نوق قسط و سوسن جند مبیشته بر گاه حل کرده بر سینه بمالند و کذا روغن بابونه و نقوده بالند و شبان گرم و ما در بیز بارچه گرم کرده مکمید نماید ادویه کامل الملک و قسط و زنجبیل و بادیان و بری جوز بوا هر یک نیم توله بر گرفته بیشتر هشت مثقال جدوار و ماه برنجاسف هر یک نیم توله غرض کرده و رشتانه کتا و یا انداخته مکمید سازند و سدا ساختم قسط بوقه و هم و بوسید صلیبیته و دانتین و قسط تلخ و میعه سیاه پنبه کوفته بیخته با عسل و روغن گیرگان آمیخته سینه ضماد نمایند و قدری حلبیته مرشراب کهنه یا ماء العسل یا عرقیات گرم حل کرده بجرعه نوشیدن و آب گرم یا آب مطبوخ عشائیش گرم مکمید کردن نهایت مفید است و تمرغ سینه بروغن بلسان بدین نحو که اول سینه را بملایمت از دست بمالند پس بران آب گرم بریزند و بارچه اکسی و از روغن بلسان بمالند نفع بسیار نماید و اگر هوا در مرض زائل نیابد و از رسیدن سردی محافظت نمایند و چون اندکی نفس نماید این اکلیل الملک و بابونه و تخم کرفس و سوسن و سنبل الطیب با دوای یا تحسب اقتضا بی رامی طبیب کوفته بیخته در روغن قطوق یعنی زعفران و روغن بان حل کرده بر سینه ضماد نمایند و گاه وقت تهیج او وقت تمراج بعضی ادویات کبیر میگردد و چون بقیه مرض باقی باید و تسکین نیابد بعلاج باطنی در قول طبیعی ذکر شده حقنه نماید و اگر این مرض نقص اللام مهیب سید گیرا و بعلاج نفث الدم حادث شود از سردی نگاه دارند نباید که در علاج این مرض مهلت دهند و اندازند که گاهی زود تر بلاک میسازد کما مر و الله المستحق الکلام فی امراض الصدر و الریه بحسب توفیق رب البریه

امراض قلب

یعنی دل و آن نوزده مرض است یعنی سوء مزاج و وجع القلب و خفقان و غشی و سقوط قوت و غم و ورم قلب با زوفی القلب و ورم غشای قلب و امتلای عمالات قلب و زوال تعظیم و ضعف القلب و تقشر قلب و قروح قلب و انتوار الرطوبة و علامات خاصیه و صلابت القلب و سوء تنفس قلب و انقطاع غذا از قلب و حالتی که از تعقب بهم رسد و قول و نبین مطلق از اشرف اعضا در بدن ادل عضوی است و معدن روحی است که آن ملاک نظام امور بدنی است و مبدا حیات و روح حیوانی است و او لا عضوی است که تشکیل یابد و تعلقش میگیرد و بالیقین تعلق او بنا بر عضو او به واسطه تعلق او بقلب است و بقول صاحب کامل وی رئیس قلب اجل و شریف و از رئیس تمام عضو و رئیس است بجهت آنکه قوام جمیع بدن و اعتدال آن و اعتدال روح حیوانی است که اصل آن قوت حیوانیه و حرارت غریزیه بود و قلب معدن آنها است و روح حیوانی در جمیع قوای بدنی از قوای نفسانیه و قوای طبیعیه است از دل تولد یافته و در روح هر گاه پیدا شود در روح او لطافت مزاج و امتزاج الطیف گفته قلب اول عضوی است که در بدن بحرکت می آید و چون تعلق حیات آخر عضوی است که از حرکت باز می ماند و بهنگام موت بدانند که نفس حیوانی از دوست یکی قوت فاعله که نقل آن انبساط و انقباض است و دوم قوت منفعله بر عقیده نفسیه و حرارت و غم و خجل و این انفعالات عارض میگردد و روح قلبی از قلب منتقل میگردد آنقدر که تحمل آن سایر عضوهای دیگر نمیکنند و در این مرض تمکین نمیشود و بجدیکه گرمیند و رحم قلب و اختلاج کمی یا به صلاح و این بسبب شرافت و جلالت ریاست او و قلت احتمال آن بر آفت است و بسبب بودنش محل حیات و بیان آنکه او معدن حرارت غریزی است این است که اگر قلب حیوان بشگافند و دست ان داخل نمایند صبر بران نتوان کرد بسبب شدت حرارت او و هرگاه امر چنین باشد سزاوار است که کل عنایت مصروف باشد بمحافظت اعتدال مزاج قلب و حفظ آن از سوء مزاج

و غیر آن و حیوانی که قلب او بزرگ باشد بیاید چون آن جبن و خافت بود و مثل خرگوش و ایل [illegible] آنست که حرارت قلب او کم است [illegible]
یعنی [illegible] اعضای قلب او منقبض میگردد و قلب او [illegible] منبسط میگردد و حیوانی که قلب او کوچک باشد [illegible]
[illegible] که حرارت قلب او بسیار است [illegible] متفاوت [illegible] میگردد و ایضاً این حرارت [illegible] مکان [illegible]
و [illegible] در اجتماع [illegible] لیکن اکثر [illegible] قلب آنها بزرگ [illegible] بسیار باشد [illegible]
تحمل [illegible] جراحت [illegible] حیوانی [illegible] قلب [illegible] اتفاقی که در سائر اعضای او یافته میشود [illegible]
در قلب [illegible] حیوانات کبیر الجثه خصوصاً [illegible] زیاده [illegible] قلب فیل [illegible] گاهی [illegible]
[illegible] یافته اند [illegible] حرکت قلب غیر ارادی است [illegible]
ارادی [illegible] بعض حیوانات [illegible] جانب [illegible]
که بدن [illegible] حیوان [illegible] حرکت [illegible] امراض [illegible] که تمام سائر بدن [illegible] حیات [illegible] قلب
[illegible] امراض و قلب [illegible]
[illegible] امراض قلب [illegible] قلب [illegible] عارض [illegible]
[illegible] حیات [illegible]
[illegible] اعضای [illegible] قلب [illegible] اعضای [illegible]
باشد چنانچه [illegible] و آنکه عارض [illegible] سوء مزاج [illegible] و این [illegible]
[illegible] مثل سوء مزاج بارد [illegible] سائر اعضا باشد چنانچه عارض شود [illegible]
[illegible] فی الحال [illegible] قلب [illegible] اعضای دیگر سلیم
باشند [illegible] اعضای ظاهر ایشان بلکه [illegible]
[illegible] امراض قلب [illegible] آنست که علاج او ممکن نیست [illegible]
[illegible] مثل [illegible] مزاج قوی و بعضی آنست که [illegible] علاج او مثل تغیر مزاج [illegible] خفقان و غشی [illegible]
[illegible] امراض [illegible] قلب [illegible] آنست که [illegible] آنست که قلب [illegible] خفقان عارض [illegible]
[illegible] آنست [illegible] عارض شود و آن غشی [illegible] سوء مزاج [illegible] تفرق اتصال باشد و سوء مزاج یا حار یا بارد
یا رطب یا یابس یا مرکب [illegible] سوء مزاج عارض قلب [illegible]
[illegible] سوء مزاج [illegible] عارض [illegible] عارض قلب [illegible]
[illegible] و اما تفرق اتصال [illegible]
[illegible] انسان [illegible] اسباب [illegible] قلب انسان [illegible]
[illegible] آفت [illegible] امراض [illegible] عارض [illegible] انواع سوء مزاج [illegible]
انواع [illegible] تفرق اتصال [illegible] امراض [illegible] مشارکت دیگر اعضا [illegible]
[illegible] مشارکت [illegible] امراض [illegible] انواع سوء مزاج [illegible]
[illegible] امراض [illegible] بالجمله سوء مزاج [illegible] سوء مزاج [illegible] علاج [illegible] باشد

علاج او سهل نباشد و صاحب شرح گوید که سوء المزاج عارض قلب اگر مودی بخفقان و غشی گردد بدانند که مستحکم گردیده و طبری گفته که اگر سوء مزاج قلب حار باشد
و طول کشد مودی بحمی دق و بعضی سل و حمی ذوبان گردد و در سوء مزاج مادی ماده آن یا در جرم قلب یا در عروق او و یا در غلاف او و یا در میان جرم و غلاف او شایع
و در بین تجاویف یعنی در میان دل و میان غلاف رطوبت بیشتر میباشد یا دویی و ظاهر است که رطوبت چون کثرت پذیرد غلاف دل ممتلی کند و دل را
انفشار دهد و از حرکت انبساط باز دارد و روح را خفه کند و بکشد و بعضی امراض ترکیبی گاه در عروق قلب بود و مدار بانفعال قلب عارض شود و سدد از خروج هوا نمانی
و دخول هوا تازه مانع گردد و روح را مختنق ساز و هلاک میکند و گاهی بعضی امراض تحلیلی افتد مثل آنکه از انتفاخ رطوبت میان جرم و غلاف و تا حیض
گردد و بنابر مزاحمت مانع از انبساط او و هلاک گرداند و تفرق اتصال که در جرم او یا در غلاف آن افتد حرارت و قاتل است تفرق اتصال سه نوع
یکی تفرق اتصال که از ابدا ابتداء لازم بود مانند زخم که بعضی او از جنس افتد و در جرم دل یا ریشه شده باشد و جاری الحال قاتل است و دوم
بر ورود سبب خود در قلب بود ابدا آنکه ثابت در غلاف قلب افتد و اگر اتفاق حدوث آن در قلب و غشی و رم حار و غیره هلاک کنند بلکه ممکن است که اندکی ایام
مهلت دهد لیکن با وجود این قاتل است و بسا است که ورم سلب عارض و هزارت از خلط غلیظ و یا تجیر سلب عارض از خلط رقیق مانند بدتر اماست و شل حال
ورمی که در غلاف قلب و بیس میمون بود و مدتی زنده ماند و جالینوس حکایت آن کرده که او فربهی بوده و هر روز لاغر میشد اگرچه که بر غلاف قلب
و رم صلب یافتیم مثل آنکه مدرس ندیم که لاغری بحالی او دار آن می بود و بیم او گفته که در خانه ام میمون بود و حال او بغیر فرط هر بدن با این عضای بدتر
و روز بروز لاغر میشد بحدیکه هلاک گردید و نگاه آن را شکافته تفحص حال اعضای باطنی آن نمود و تعجب بسیار معلوم شد که در غلاف قلب ورم صلب بود و این سبب هم وقوع
گردید چون نقش قلب تحمل ورم نمیکند پس چگونه احتمال جمع و تقیح خواهد کرد و کذلک دل از بشره و قرحه هیچ احتمال نکند و گاه برگ قرحه حادث شود عارض
گردد و از بینی خون سیاه برآید و بیمار هلاک شود و اما جراحت قلب به بیشتر اتصال او در است چون جرم او را عارض شود در تهیئو نقد گردد فی الحال هلاک شود و اگر نافذ
نگردد بسا است که تا روز دوم بعد قتل تاخیر کند و روز دوم هلاک نماید و اما امراض که بمشارکت اعضای دیگر افتد گاه عارض میشود قلب را بمشارکت غلاف او و مشارکت
و دماغ و حجاب و ریه و رحم و معده و کبد و امعا و سایر احشا و خصوصا فم معده و گاهی بمشارکت اعضای عام بدن چنانچه در حمیات محرقه و غیره هنگام نوبت و بحران
آنها خفقان و غشی پیدا آید و مشارکت قلب با اعضای دیگر گاهی بسبب انقطاع غذا یا تضرر قلب و گاهی بسبب تادیه خلط از عضو مشارک بسبب قلب و گاهی بسبب مشارکت
در اذیت بسبیل مجاورت و گاهی بسبب انتقال ماده و گاهی بسبب مشارکت در وجع با اعضای مولمه باشد پس آنچه بمشارکت غلاف افتد چنان باشد که ورم حار
یا بارد در غلاف محیط بقلب افتد و اذیت او بقلب رسد و مشارکتی که میان قلب و غلاف او واقع شود و جیب نیست که بهلاکت رساند اگرچه ورم باشد یکسر
ورم حار که آن قاتل است و آنچه بمشارکت دماغ افتد چنان بود که دماغ ضعیف گردد و ضعف او موجب ضعف عصب متصل بعضلات صدر که آلات تنفس اند گردد
و بدان سبب عضلات تنفس ضعیف شوند و تنفس از حال طبیعی بگردد و نسیم تازه چندانکه باید بدل نرسد و هوای دخانی که از دل بیرون نشود و بدین سبب سوء مزاج
دل و خفقان و غشی پیدا گردد و آنچه بمشارکت جگر افتد پنج گونه است یکی آنکه جگر ضعیف گردد و بدان سبب خون چندان تولید نکند که غذای همه اعضا را کفایت نماید و در آن
تولید نکند و بمقداری که غذای دل است بدل نرسد و ضعف در آن پدید آید دوم آنکه حرارت در جگر افتد و از آن خون سوداوی پیدا گردد و بجای غذای دماغ و دل
خون سوداوی آید و بدان سبب غموم و افکار ردیه و خفقان تولید کند سوم آنکه در جگر برودت حاصل شود و بدان جهت خون بلغمی تولید کند و بقلب رسد و از آن کسل
و بلادت و عدم نشاط پیدا شود چهارم آنکه جگر خون گرم با بخار بدل فرستد و از آن سوء مزاج قلب حار شود پنجم آنکه در جگر ورم حار یا بارد افتد و بسبب انتقال حشیشه
جمیع احشا بیکدیگر ضرر بغشای دل برسد و آنچه بمشارکت معده افتد سه گونه است یکی آنکه در فم معده خلطی ردی بود و بسبب مجاورت ضرر آن بقلب رسد و خفقان
و غشی آرد دوم آنکه بسبب حرکت خلط ردی و تموج او بعضی از مسلک خفقان و غشی پدید آید سوم آنکه در معده درد خیزد و بسبب قرب جوار او بدل رسد و دل را کاهد
و آنچه بمشارکت حجاب و ریه و غیر آن افتد چنان باشد که ماده ذات الجنب یا ذات الریه یا خناق بجانب قلب انتقال کند و خفقان و غشی آرد و باشد که روح را
مختنق سازد و هلاک کند و آنچه بشرکت امعا افتد چنان باشد که در آن حب القرع و کرم دراز و آنچه موذیه آنها بدل و دماغ برسد خفقان و

و ضعف پیدا کند و آنچه بشرکت رحم افتد چنان باشد که بمشارکتی که رحم را با دماغ است بخار ردیه از رحم بدماغ صعود نماید و افکار ردیه و وسواس
آرد و از دماغ بطریق شرایین بسوی قلب نزول نماید و خفقان و غشی آرد و فایده از هر عضو شرکی که بخار صعود می نماید اول بدماغ می آید
و از دماغ بطریق شرایین بدل رجوع می کند ازینجاست که نخست اثر فساد بخار که مخصوص بماده آن باشد در دماغ محسوس میگردد و پس
در قلب آفت ظاهر میشود دیگر آنجا که دماغ بغایت قوی باشد و از اثر آن منفعل نگردد می تواند که هر چند بخار بدماغ بر آید در ان تغیری پدید نیاید
و بدل فرود آید و خفقان و غشی آرد و طبری گوید که قلب مشارک میشود با عضای مولمه بسبب یا مشارکت از طریق غلاف یا از طریق
عصب یا از طریق رباط یا از طریق شرایین یا اورده یا بحسب وضع و هر عضوی که در میان قلب و میان او کدامی از ینها سببی نباشد در ان مشارکت نبود
و مشارکت بالم او کمتر بود اما مشارکت بحسب غشا مثل مشارکت میان او و میان معالیق باشد و اما مشارکت بحسب اعصاب مثل مشارکت میان او و میان دماغ
و اما مشارکت بحسب رباطات مثل مشارکتی ست که میان او و میان رباطات عده است اما مشارکت در شرایین مثل مشارکت میان قلب و رحم و میان قلب
و خصیتین و اما مشارکت در اورده مثل مشارکتی ست که میان او و میان کبد است و اما مشارکت بحسب وضع مثل مشارکتی ست که میان او و میان فم معده
و مشارکتی که میان او و میان ریه و ثدیها و پایها ست بجهت بودن رشتها و پایها محاذی قلب بجهت قرب فم معده از قلب بود و پس هر عضوی ازین اعضا که
متالم گردد و حس شرکت او و فهم نماید بقلب الم قلب آن باشد و معالجه هر عضو [illegible] و چون این مشخص شد وجوه ثمانیه که شیخ بیان فرموده که از آن
استدلال بر احوال قلب توان کرد هشت چیز است یعنی نبض و نفس و خلقت سینه و موی که بر سینه پدید آید و لمس بدن آنچه در بدن محسوس گردد و اخلاق
و قوت بدن و ضعف آن و اوهام اما نبض پس سرعت و عظم و تواتر او بر حرارت قلب دلیل باشد و ضد آن بر برودت و لین نبض بر رطوبت و صلابت
آن بر یبوست و قوت نبض و استوا و انتظام و اختلاف او نشان صحت قلب باشد و ضد آن نشان مرض او ست و نفس عظیم و سریع و متواتر دال بر حرارت قلب
و دلالت کند و ضد آن بر برودت و فراخی سینه و پهنای آن اگر بسبب بزرگی سر نباشد بلکه سر کوچک یا متوسط و قوت نبض و دلالت بر حرارت دل
کند و ضد آن اگر صغر رأس سبب نباشد دال بر برودت باشد و موی بسیار بر سینه و خصوصا جعد آن دلیل بر حرارت دل باشد و صفای سینه و
و قلت شعر آن دلالت بر برودت یا یبوست نماید اگر کثرت رطوبت مزاج بدن یا عادت هوا و بلد و سن مانع آن نباشد و حرارت تمام بدن بر گرمی
قلب دلالت کند اگر برودت طحال و کبد مقاومت ننماید و برودت بدن بر سردی دل دلیل باشد اگر جگر مقاومت ننماید و لین بدن بر رطوبت قلب اگر
کبد مقاومت نکند و صلابت او بر یبس قلب اگر مقاومت کبد نباشد و حمیات عفنیه بجهت جگر دلیل حرارت و رطوبت دل است و اما از طریق اخلاق
پس غضب خلاف عادت و جرأت و اقدام و خفت حرکات دلیل حرارت قلب بود و ضد آن ضد او اگر مستفاد از اوهام و عادات نباشد بر برودت و دلالت
کند و اما قوت بدن دلالت بر قوت قلب نماید و ضعف آن با عدم آفت در دماغ و اعصاب دلیل ضعف قلب بود و ضعف دل بسوء مزاج او و قوت آن
بر اعتدال مزاج طبیعی او که عبارت از کثرت حرارت غریزی و روح حیوانی غیر ملتهب متدخن بل نورانی ست دلالت کند و اما مزاج غیر طبیعی او
حرارت یعنی سوء مزاج حار عارض مفرط و بران شدت التهاب صحیح نفس دلالت نماید و لباس است که موذی بآفت و نکایت گردد و اما اوهام که مائل بفرح
حسن رجا باشد دلیل قوت و اعتدال قلب بود و آنچه مائل بایحاش و ایذا باشد دلالت کند بر حرارت و آنچه مائل بسوی خوف و غم بود بر برودت و یبوست
و احوال که در نفس قلب محسوس گردد مثل التهاب حرارت تپ ست که مراو را عارض شود و این تنها بر مزاج قلب دلالت کند و مثل خفقان که بسیار از ان نماید
و این دلیل جمیع انواع ضعف قلب و سوء مزاج آن باشد و بر امراض خاص قلب دلالت نکند مگر بقرینه و بسیار باشد که بسبب ایذای جسم قلب خفقان عارض گردد و
از اندک وهم یا بخار که با ان سد متأثر گردد و [illegible] گاهی [illegible] زیاده نوع شمار [illegible] یعنی آنچه در بدن عارض گردد و آن علامتی بر [illegible] میگردد و
و آن مراد از امراض مختلفه است اکثر آن در ظواهر بدن می افتد چنانچه گاهی در فغ میکنند قلب با وجود محترقه یا فرح بسوی جلد صدر و همچنین احوال
نفس قلب از قسم [illegible] قرار رسیده و هشتم قسم اول از توابع لمس گردانیده بجهت آنکه آنچه ظاهر میشود از ان در ظواهر بدن استدلال بدان بر حال نفس

از احوال قلب متعذر است بسبب استتار او و باسباب مختلفه شتی و کذلک استدلال از امراض قلب بر احوال او متعذر بود از دو گرا و فائده تحلیل دارد و لاسیما بعد علم بسایر وجوه و بعد معرفت این امراض بعلامات و اسباب آن هیچ بدانکه گاه امراض قلب بمشارکت غیر بود و خصوصاً دماغ و فم معده و گاهی بالعکس اما مشارکت دماغ بجهت مشارکت واقع میشود بجا ذات است که از دماغ بسوی قلب مواد نازل میشود و از قلب مواد حار و ابخره صعود مینماید اما مشارکت فم معده بجاورت و قرب بود و امراض دماغ مثل مالیخولیا و صرع از امراضی که بسرعت زائل نشوند بلکه مزمن باشند از مشارکت قلب خالی نباشند بجهت آنکه بسیار باشد که حاصل در آن قلب بود و اگرچه آن عضو اصلی نباشد پس گاهی قلب مشارک دماغ او را باین طور میگردد که مثلاً از دماغ ماده بوی نازل شود و بعده از قلب ابخره مناسب او باشد صعود نماید و لهذا الطبیب را میباید که از مراعات قلب در علاج اکثر امراض دماغیه مزمنه غافل نباشد و گاهی منتقل شود و بسوی قلب مواد منصبه او مثل ذات الجنب و ذات الریه و سبب خطر عظیم و هلاک گردد و صاحب الاصلاح العلاج میگوید که من صاحب مالیخولیا را دیدم که ماده محترق از دماغ او بر شش ریخت و اندک سرفه پدید آمد و فی الفور از آنجا بقلب مندفع شده و در ساعت هلاک ساخت بالجمله انتقال مواد امراض بسوی قلب ردی ترین انتقالات است چه آن انتقال بسوی عضو اشرف هر عضو است و منذر است چون ماده ردی باشد و فتنه مهلک بود و هرگاه در اخلاط چهارگانه از مقدار طبیعی نقصان افتد نخستین ضرر آن بقلب رسد و او را از مزاج خویش برگرداند و چون درین حال حرارت صرف یا برودت صرف بقلب رسد صاحبش را هلاک گردد و اکثر بمشاهده شیخ الرئیس در آمده که سر از وی کلام میکند در میان حالت بعرق و بغیر عرق کردن بمیرد **علامات امزجه طبیعی قلب** اما علامات مزاج حار طبیعی آن فراخی سینه در خلقت است مگر آنکه بسبب معارضه دماغ از کبر راس باشد و عظم نبض و نفس طبیعی و میل آن هر دو بتواتر و سرعت و حرارت صدر و بدن و بسیاری موی سیاه بر سینه خصوصاً بطرف چپ اگر ترطیب عضو دیگر یا بلد یا هوا معارضه بسیار نکند و شدت غضب اگر بعادت و ریاضت نفس مانع آن نباشد و اقدام و جرات و حسن ظن و فسحت امل و علامات مزاج بارد طبیعی تنگی سینه اگر بجهت شرط مذکور و صغر نبض و نفس طبیعی و میل آن هر دو بتفاوت و بطو مگر آنکه سببی دیگر باشد که مقتضیه سرعت گردد و ضعف و کسل و حلم که بطریق خلق و ریاضت نباشد و اخلاق شبیه باخلاق زنان و دهشت و حیرت و بلادت و انفعال از امور محقره و برودت بدن و صدر و عرایی سینه از موی و علامات مزاج رطب نرمی نبض و سرعت انفعال از واردات مغضبه و مفرحه و سرعت الفراغ از آن و رطوبت و نرمی جلد بدن اگر معارض و مقاوم آن حرارت کبد نگردد و موی قلیل بر سینه و علامات مزاج یابس صلابت نبض و بطوی انفعالات نفسانیه و بطوی سکون آنها و ثبت اخلاق و یبس بدن اگر رطوبت کبد مقاومت نماید و علامات مزاج حار یابس عظم نبض بمقدار اعتدال و سرعت آن مائل بانقباض و تواتر و نفس عظیم سریع و خصوصاً در اخراج هوا متواتر و شرارت خلق و وقاحت و جلادت و سرعت غضب بجهت حرارت و بطوی رضا بجهت یبس و کثرت موی سینه و کثافت و جعودت آن و حرارت ملمس و یبس آن و علامات مزاج حار رطب کمی موی سینه و عرض صدر و عظم نبض و نرمی آن با سرعت و تواتر کمتر از سوء مزاج یابس اگرچه حرارت آن مساوی باشد و سرعت غضب بدون شدت و لمس بدن گرم و تر اگر مقاومت آن کبد نماید به برودت شدید و رطوبت و در آن امراض عفونت بسیار افتد و علامات مزاج بارد رطب عدم عظم نبض بلکه مائل بصغر و لین بدون سرعت و تواتر بلکه بضد آن هر دو بحسب میل مزاج ببرودت و رطوبت صاحب آن کسلان جبان عاجز میت النشاط اجرد و غیر حقود و غیر غضوب بود و سردی بدن و رطوبت اگر مقاوم آن کبد بحرارت کثیر و یبوست فرط نگردد و علامات مزاج بارد یابس آنست که نبض صاحب آن نسبت بارد رطب کم تلطی باشد و بطی الغضب ثابت حقود اجرد و بدن او سرد خشک بود و اگر کبد مقاومت بتسخین کثیر و ترطیب قلیل نماید **علامات امراض قلب** از آنجمله دلائل امزجه غیر طبیعیه یعنی امراض سوء المزاج است پس گاه دلالت میکند بر سوء مزاج قلب یعنی که چون مزاج قلب از حال طبیعی برگردد و گاهی ضعف و سبب در حرکات بدنیه و نفسانیه حالتی شبیه باعیا و اختلال قوت در وقت پدید آید و در بیان که منسوب بسبب بادی یا سابق یا مشارکت عضوی دیگر نباشد لاحق گردد و هرگاه درین حالت خفقان عارض شود و دلیل تام بود و اگر غشی موذی گردد و امر مستحکم شود یعنی احتیاج بدلیل دیگر نباشد و چون سوء مزاج حار یا بارد یا یابس بلا ماده بر قلب مستولی گردد و احکام مذکوره بدان طریق سهل و زود بان شروع کند و نوع حار آنرا از مطلق گوید

و بارد را دق شیخوخت و دق هرم و یابس از تجفیف اصل و دق و این نوع مخالف سل کائن از رئه است بجهت آنکه بدون سرفه باشد صاحب آن را اعمال نمود و نحافت باشد و دق حار را بسبب نبودن حرارت بآن بلکه آن را دق مسمی بدق شیخوخت ساختند اصل و استیلای یبس بجواهر اعضا است آن ردی ترین انواع دق است

طریق تشخیص انواع سوء مزاج قلب باید که نبض و نفس را ملاحظه کنند اگر عظم و سرعت و تواتر زیاده از طبیعی باشند و آن شدت حرارت ملمس صدر و غلبه عطش که بهوای بارد زیاده تسکین یابد و استراحت ببرودت و بهوای سرد و غموم لاغری بدن و ذبان [illegible] و غم و کرب هر دو مخالطا بالتهاب و سرعت غضب و سرخی قاروره باشد سوء مزاج حار بود و اگر نبض و نفس مائل بصغر و بطو و تفاوت طبیعی یا تواتر [illegible] با قوت نبض تنفس باشد و با استحلال قوت وکسالت و استراحت بچیزی که تسخین نماید از ذوق لمس شمم و مضرت از اشیای بارده و بیرونقی رنگ چهره و سفیدی بول کثرت خواب فزع و جبن افراط در رقت و رحمت و تقدیم استفراغات مطلق حرارت غریزی امراض سرده و ادویه بارده وغیره بود سوء مزاج بارد باشد و اگر میل نبض بعرض با بطو و اختلاف از طبیعی و سرعت انفعال از امور نفسانی یعنی خوف و فزع و غضب و غم مع سرعت زوال آنها و کثرت حدوث حمیات عفنی و [illegible] و نفاذ آن وکسل و بلادت و ترهل بدن و کثرت آب دهن و قلت تشنگی بود سوء مزاج رطب باشد و اگر میل نبض بصغر و صلابت و صغر و تواتر طبیعی و عسر قبول انفعالات از امور نفسانی مع ثبات او که قوی باشد و نحیف و لاغری و ذبان بدن و بیخوابی و سرفه خشک بود سوء مزاج یابس باشد و بدانند که اگر با علامات سوء مزاج حار یا بارد علامات سوء مزاج رطب یا یابس یافته شود بسبب ترکیب امور بدانند که سوء مزاج مرکب باشد و ایضا بدانند که سوء مزاج حار هر قدر که اشتداد نماید نبض در تواتر زیاده شود و لازم نیست که در عظم و سرعت نیز زیاده گردد بجهت آنکه عظم و سرعت بقوت قوی تمام شود و افراط سوء مزاج مضعف قوت است و لهذا [illegible] بیشود عظم و سرعت و در اینحالت تواتر با فراط بیفزاید و نیز معلوم نمایند که در جمیع علامات و استدلالات مذکوره چون مزاج کبد مساوی مزاج قلب باشد در جمله بدن آن مزاج غالب بود و اگر مزاج یکی از آن هر دو مخالف دیگر باشد قوت هر واحد از این هر دو مزاج در بدن ناقص و ضعیف گردد و باید که تفرق اتصال را از اسباب بادیه دریافت نمایند و گویند که چون جرح بقلب رسد از منخرین سیلان نماید و صاحبش را غشی پیدا شود و علامتش آنست که از دست و پستان چپ [illegible] در نبض اختلاف عجیب و شدت لهیب بدن خصوصا در نواحی اعضای نفس و ثقل و تمدد ظاهر شود و بعد تابع او غشی [illegible] باشد در ورم حار باشد.

ذکر اسباب مؤثره در قلب

و عام است که این اسباب برای امراض با حالت دیگر سبب باشند و غرض از بیان این اسباب اسباب بعیده آنست تا آنکه متعلم در تعرف اسباب الاسباب و دلائل موفقه هدایت یابد پس بالجمله اسباب مؤثره در قلب بسیار اند بعضی از آن مخصوص بقلب اند بعضی مشترک با آن و بغیر آن اند مثل اسباب فاعله امزجه و اسباب فاعله ورم و اسباب فاعله تفرق اتصال مانند آن از اسباب المرض ترکیب در کلیات مذکور اند لیکن مخصوص بقلب اسبابی است عارض آن گردد از قبیل نفس و از قبیل انفعالات نفسانیه اما نفس چون تنگ گردد و یا بسیار گرم و یا بسیار سرد شود لازم است که از آن بقلب آفتی رسد و اما انفعالات نفسانیه تاثیر در قلب بتوسط روح چنانچه در کلیات قانون وغیره مسطور است و هرچه از آنها در تاثیر افراط نماید بحدیکه باعث اختناق حار غریزی در باطن یا انتشار آن بسوی خارج شود بدان حد رسد که محدث غشی بهر دو جهت مذکور بلکه موجب هلاکت گردد و منجمله آنها غضب کم است که هلاک کند و سفر و ریاضت و جماع با فراط مانند اینها باعث ضعف قلب اند بتحلیل روح و حار غریزی و باید دانست که فرح و سرور و غم و غضب و حزن از عمده اسباب مؤثره در قلب اند فرح و سرور تقویت دهنده مر قلب را بجهت آنکه دو امر آنرا لازم است یکی تقویت قوت طبیعیه دوم تخلخل روح زیرا که در آن حالت روح حیوانی منبسط در بدن متوجه بخارج میگردد و حرکت مینماید نفس را بتوسط آن سایر قوی و ارواح نیز متوجه میگردند و تابع قوت طبیعیه امر است که از اسباب فرح اند یکی اعتدال مزاج قلب و روح دوم کثرت تولید بدل ما یتحلل از آن سوم محافظت آن از استیلای تحلیل بر آن و تابع تخلخل روح دو امر است یکی استعداد از برای حرکت انبساطیه بجهت لطافت قوام دوم استعداد ماده غاذیه بسوی آن بجهت حرکت آن بانبساط و غم مضعف قلب تابع آن امر است یکی ضعف قوت طبیعیه بجهت کثرت تحلل و استیلای حار غریب بواسطه اضطراب نفس از اسباب مخالفه دوم تکاثف روح بسبب برودت حادث از انطفای حار غریزی بسبب شدت انقباض و احتقان روح پس تا اثر فرح معدوم است برای فرح و تواتر غم

مولد روح ست برای غم و خوف و غضب و خجل و مانند آن از انجمله است که تحلیل قوت حیوانیه و تحلیل روح بافراط نمایند زیرا که لازم آنهاست
تحریک روح بافراط و این سخن مضعف قلب ست بسبب این حادث میشود قلب را سوء مزاج مختلف و صاحب حاوی نوشته که اسباب قوت قلب
و ضعف آن گاهی بسبب مزاج دم او میباشد اگر در بدن خون وافر معتدل صافی بود صاحب این دم مفراح نشاط قوی القلب مقدام باشد و از اسباب
خاصه دران اثر بسیار میکنند زیرا که از غذای که روح سالم نقی پیدا میشود و آن معتدل القوام میباشد و هرگاه با این حال خون صاف باشد لیکن در سخونت
زائد بود صاحب این دم مفراح باشد لیکن بسرعت غضب کند بنا بر کثرت اشتعال دم و سرعت حرکت او و چون دم رقیق مائی باشد صاحب او جبان
ضعیف القلب غیر مستعد بفرح و غضب بود بهر آنکه روحی که ازان متولد گردد قلیل الاشتعال ثقیل الحرکة باشد بسبب برد مزاج او منبسط نشود و چون دم غلیظ
کدر زائد در حرارت باشد صاحب او مستعد بغم و غضب ثابت بود که هر دو بسرعت منحل نگردد و سبب غم آنست که ازان دم روح کدر پیدا شود و سبب غضب
اشتعال روح بحرارت دم ست و سبب ثبات کردن کثافت او ست و کثیف چون گرم یا سرد گردد بسخونت و برودت آن بسرعت منحل نگردد و چون دم
رقیق صاف و می باشد هیجان او شدید تر و انحلال سریع تر بود و صاحب او معهذا که مفراح باشد و چون دم غلیظ غیر کدر باشد لیکن زائد در حرارت
بود صاحب او شجاع قوی القلب شدید الغضب غیر سریع الهیجان باشد و چون غلیظ غیر کدر باشد لیکن زائد در برودت بود صاحب او جبان و لیکن معهذا که
مفراح باید و دائم باشد بسبب صفا و ولادت او برودت دم و قلت انبساط او و سهولت خارج ست بسبب فرح او و صفای خون آنست و چون دم غلیظ
بارد بود صاحب او کثیر الهم متوحش بحران بلید و سوء ساکن الغضب باشد پس معالج را باید که درین اسباب تامل نماید و رعایت کند کدام
سوء مزاج قلبی حادث شده تا معالجه بدان سهل گردد و دوا اینجا هم باید که عارف بمزاج ادویه قلبیه باشد تا آنکه نفع میکند قلب را بخاصیتی که درست و یا بسبب
مزاج او و دوائی که نفع میکند قلب را بتقویت آن بخاصیت آن دوا در تاثیر سریع تر میباشد و نفع او عظیم تر از دوائی بود که بسبب مزاج خود نفع
میکند فقط زیرا که خاصیت طبیعتی ست که یافته میشود در اجسام مرکب از خاصه فیضان الهی وجود سری که در عالم علوی بجهت آنکه او را حادث شده
از امتزاج عناصر دران خاصیت مفید برای استعدادات خاصه ست و ادویه که نفع میکنند بخاصیت مع ادویه که نفع بمزاج میکنند برای آن دو تاثیر ست
و آنچه نفع میکند بمزاج فقط آنرا تاثیر واحد ست و موثر آن حل نفع دارد سریع التاثیر بلا زم موثر واحد

قوانین کلی در علاج قلب

بر حافظ صحت قلب واجب است که مکدر نسازد روح را از استنشاق هوای که بخارات متعفن داشته باشد یعنی چنانکه عادت آن ساخته و اکثر تدبیر تفریح و تعطیر
ملبوس نماید و مثل ماء اللحم و زردی بیضه تناول کند و در سایر امور مکاره را انجو دراه ندهد و از طیش و غضب و غم و نیک و خالی دارد و چون قلب عضو رئیس ست
اول هر رئیس و اشرف او بسبب شرافت محل خود که ایصال حیات بجمله اجزای بدن است و بسبب بودن او معدن ارواح برای ذوات انفس شاعره
لهذا واجب است که هنگام حدوث مرض آن اقدام بر معالجه او بادویه مناسبه قداو بجزم کامل باشد و احتیاط در معالجه او بیشتر از غیر او بود خواه اراده
استفراغ خلط ازان کنند و یا اراده تبدیل مزاج آن نمایند و احتیاط آنست که هر دوائی که بکار برند مسهل یا مستفرغ مرکب باید کرد بچیزی که روح را قوت
دهد و بدل مخصوص باشد اما استفراغ کلی کرده است اقدام بران بملاحظه تدابیر دیگر معین محتاج نمیگردانند بلکه اکثر آنچه دران لازم بود این است
که افراط دران نباید کرد تا سبب سقوط قوت نگردد و در اثنای آن قوت نمایند اگر بسبب فصد اندک ضعیف گردد و باشیاء مانعش قوت مثل مفرحات
و مقویات مناسبه چون بسبب مزاج بارد یا حار ضعیف شود و این امریست که مختص بدان صرف اخراج خون نیست بلکه جمیع استفراغات ست اگرچه
در اخراج دم این احتیاط شدید تر ست بجهت آنکه خون ماده ارواح ست اگر در اخراج آن افراط نمایند ضرر بحیات رسد اما اگر دران تقصیر نمایند
مع وجوب آن ضرر شدید تر باشد زیرا که افراط در اخراج آن مضعف ست و ضرر آن بتدریج باشد و این ضرر در اکثر اوقات ممکن التدارک ست و تقصیر
دران مع وجوب و فقد بخفق هلاک میگرداند چه سببی که با آن استغنا از اصناف تدبیر دیگر حاصل شود آنست که اخراج خون بدوا نیست که بر قلب

وارد شود و یا وجود آن بیشتر امتلای قلب از دم یا بخار ردی باشد و از ضرر این همه مقصد خلاص نگیرد اما باید که ضرر امتلائی و [illegible] باشد و بیشتر
امتلای بخار [illegible] خالی از اسلیق [illegible] کنند و اگر از فصد مانعی باشد حجامت بین الکتفین نمایند اما سایر استفراغات کا دویه باشد بجهت که خلط نماید [illegible]
مانند که در مقصد تدبیر دیگر است بجهت آنکه اکثر ادویه مسهله مضاد و منافی قلب اند و قلب را از قوت سمیه نیز لازم است که با نها ادویه قلبیه مخلوط جمع نمایند و آن ادویه است که
قلب را قوت دهد بخصیصیتی که در نسبت خاصه با و دارند مثل مشک و زعفران و عنبر و فادزهر و مناسب قلب اند و [illegible] باشند و اگر نفع بالخاصیه ندارند بدرقه تقویت
دل و روح [illegible] اکثر منفعت آنها بجهت آنکه نیز باشد و این است که ادویه مسهل فی نفسها [illegible] قلب باشد و آنها را [illegible] اعمال [illegible]
مرعی از نار و اگر در معده ضعف باشد رعایت قوی معده نیز لازم است و اما تبدیل مزاج متوجه شود تبرید یا تسخین یا ترطیب یا تجفیف یا تبدیل [illegible] اراده
تبدیل مزاج باشد که باید که اختیار نمایند ادویه حاره را و مخلوط [illegible] باد ویه قلبیه باره [illegible] رعایت آنکه از آن [illegible] قلب واقع نشود [illegible]
جرم قلب از تبرید یا تجفیف و مرطبه [illegible] نمایند اگر اراده تبدیل مزاج واقع نمایند [illegible] باره [illegible] آنکه [illegible] قلب [illegible]
مخلوق شده و آن روح منکوس [illegible] حرارت [illegible] حرارت غریزی [illegible] مزاج [illegible] تقلیل [illegible]
با اینهمه چون بر جرم قلب ادویه [illegible] ادویه حاره [illegible] انشان [illegible] تقویت [illegible] مخلوط [illegible]
حکمت [illegible] روح [illegible] اگر چه نفع [illegible] جرم قلب [illegible] تبدیل حرارت جرم قلب [illegible] آن حرارت
روح منقطع گردد چه باشد یعنی بحقیقت نفع نیست پس سزاوار آنست که ادویه گرم [illegible] ادویه [illegible]
حاره قلب [illegible] ادویه بارده با ادویه حاره قلبیه بجهت [illegible] اگر طبیعت قوی باشد [illegible] ادویه [illegible]
تعدیل [illegible] تقویت [illegible] گردد [illegible] دوای مخلوط [illegible] شوند [illegible] تعدیل حرارت قلب [illegible]
[illegible] و [illegible] معتدل [illegible] تقویت [illegible] اعتدال باشد [illegible]
[illegible] آنکه دوای مفرد [illegible] زیرا که طبیعت [illegible] استعمال [illegible] منفعت [illegible]
بیشتر [illegible] نباشد و در [illegible] احتمال آنست که این [illegible] باشد [illegible] تجربه [illegible]
بخلاف دوای مفرد اگر طبیعت [illegible] نفع [illegible] ادویه [illegible] مخلوط لیکن استعمال مخلوط [illegible]
طبیب [illegible] استعمال ادویه حاره قلبیه [illegible] ادویه بارده قلبیه [illegible] چون [illegible] مخلوط
ادویه قلبیه حاره نافذه با ادویه بارده جهت تنفیذ قوای آنها بسوی قلب [illegible] زعفران [illegible] قوت زعفران [illegible]
[illegible] قلب [illegible] تعدیل مزاج [illegible] طبیعت [illegible] زعفران [illegible] استعمال کند [illegible]
استعمال میکنند [illegible] قلب [illegible] و در این هنگام می باید که زعفران مخلوط باشد [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] حالت باید که زعفران [illegible] زیرا که درین صورت زعفران [illegible] اجزا را از موضع علت [illegible] قلب
نقل کند [illegible] در امراض قلب استعمال نمایند خواه [illegible] تبدیل مزاج او خواه [illegible] استفراغ ماده آن خالی نباشد [illegible] مخصوص [illegible]
نماید [illegible] عاقل نباید شد و نوشیدن گلاب عرق کیوره و بیدمشک عرق صندل در امراض قلب بسیار فایده میکند [illegible]
[illegible] طبیعت [illegible] قلب [illegible] طبیعت در امراض قلب [illegible] قلب [illegible] صاحب [illegible]
گوید که در معالجات قلب استخراج مواد [illegible] تقویت قلب [illegible] امراض [illegible] ادویه مسهله [illegible] استعمال [illegible]
ادویه خوشبو فادزهریه مقویه با آن مخلوط سازند [illegible] ادویه معدله [illegible] قلب [illegible] زعفران با ادویه [illegible]
[illegible] رعایت [illegible] قلب [illegible] علاج [illegible] باید [illegible]

واحوط آنست که در علاج امراض قلب بر مقویات و معدلات اقتصار نماید و بقول انطاکی کسیکه اراده حفظ قلب و صحت کند باید مداومت استعمال ادویه قلبیه بارده
در وقت تابستان وادویه قلبیه حاره در زمستان مفرده و مرکبه حسب حاجت نماید و در وار المسک خاصیت و کذلک اکثر سوطیر ادویه قلبیه بر آنکه ادویه کوه
در مفرحات بحیثیت ترکیب مستعمل میشوند چنانچه گاهی استعمال نماید برای تسخین قلب و روح و گاهی برای تبرید آن هر دو و گاهی برای تلطیف گاهی برای تحصیل تشفیه آنها و گاهی
تلطیف روح و تغلیظ تا آنکه منتشر گردد و گاهی برای تغلیظ و ترقیق تحلیل و تمتین آن تا که متماسک گردد و منع از تحلیل و انفعالات سریع نماید و گاهی برای تنویر که از ظلمات آن
و گاهی برای تکثیر روح و تقلیل و گاهی برای اعداد آن بجهت فرح با نحاء مختلفه اما حاره پس مثل مسک و سنبل و قرنفل و مانند آن و باید مثل شماما و عفران و زرنباد
و دارچینی و قرفه است و انچه با وجود تسخین دارد بمنع تحلیل روح و ایضاً مانع از تحلیل است پس مثل عود و عنبر و ابریشم و پوست ترنج و بادرنجبویه تخم آن و مانند آن با درونج
و درونج و شقاقل و ساذج و سنبل و فرنجمشک و گاوزبان و فرنجمشک اما مشک و تخم آن و برگ ترنج و تخم ریحان قاقله و کبابه و شراب کهنه و ریحانی و بادرنجبویه است
و اما بارده پس مثل کافور و مروارید و تخم آن مثل کافور و بنفشه و ترنج و لیمو و نارنج و گل سرخ و آمله و طباشیر و صندل و گل نیلوفر و گل ارمنی و کشنیز خشک است
و نیلوفر و ریباس و سیب و امرود آب سیب و آب انار و گلاب و حماض است از ادویه بارده مروارید و کهربا و بسد است و عنبر است
که در ان خاصیت تولید روح لطیف باشد اما از حیوانات مثل ابریشم و خون بره و مانند آن و از جواهر مثل مروارید و یاقوت است و از ما سوی آن مثل گوشت
و اما از بقول مثل برگ گاوزبان تمام و نعناع و بادرنجبویه و بادروج و فرنجمشک اما از اثمار آمله و بلیله و ترنج و سیب و امرود و پسته و ریباس و آبی
و انار است و اما مفرح و مقوی قلب بالخاصیه و عدم منسوب بکیفیت است یعنی قریب الاعتدال مثل یاقوت و طلا و نقره و مروارید و بسد و فیروزه و زمرد
و گاوزبان است و انچه این فعل تنویر بالعرض نماید مثل حجر ارمنی و لاجورد و غاریقون و افتیمون و بسفایج و دیگر مسهلات سوداست و اما مجففات
بعضی از ان حار اند مثل عود و عنبر و قرنفل و مانند آن و بعضی بارد مثل طباشیر و کشنیز و صندل و مانند آن و اما مرطبات اکثر آن بارد اند و لهذا استعمال
بعضی ادویه قلبیه هنگام حاجت بسوی آنها نماید مثل تخم خیارین و تخم خرفه و تخم کدو و مانند آن و اسپغول و بزر قطونا و ترکیب این ادویه حسب حاجت
تو هی و منافع آنهاست و از مرکبات ادویه مفرحات یاقوتی حار و بارد و معتدل و دوا المسک با قسام و خمیرها با قسام است و بدانکه اینها ادویه مفرده اند
تجربه رسیده و آنچه ثابت شده مروارید تفریح قلب نماید شربا و نطولا و تعلیقا و شربت انار در ورم است اگر پوست ترنج گاوزبان و شراب ترنج تجربه کرده و خوشبو و فرحناک باشد تا اورد
و کذا نقوع خرما و در شراب تفریح عظیم آرد و یاقوت شربا و تعلیقا تفریح قوی میکند حجر الدیک گاهی در حوصله خروس بقدر باقلای حیض یافته میشود چون از او بر آب
انداخته و آن آب نوشند تفریح قلب و منع حزن نماید و شرب حجر ارمنی بقدر دو درم تفریح قلب با خراج سودا میکند و طباشیر خوردن مفرح قلب است و شربت بادام گل
قلب را فرح می آرد و گل سرخ تر و خشک مفرح قلب است شربا و شما و ایضا شربت گلاب و شربت حماض و سیب تاثیر دارد و شربت بالنگو نیز مفرح قلب بفراح است و منجمله
انچه از حکما تجربه کرده انست تخم فیروزه و شربت حماض و تخم فرنجمشک صندل و تودری لفره و بادرنجبویه و تخم ریحان و حریر ابریشم محرق و کهربا و قرص
سه مثقال و تخم حماض و تخم خوشبو و نقوع حب الرمان و منقی انبر باریس و شربت سیب و طلا و زعفران و ششه و انفحه و بسفایج با ستفراغ سودا و بیل و ریحان عود الصلیب
و کهربا و گل سوسن سفید و زرنباد و کباث و قرنفل و ترنج و سنبل و بهمنی و پوست ترنج و برگ بید بار و فراج و بهمنین و زرشک فراج بارد و گل گاوزبان
مفرح قلب است و کذلک مشک و فرنجمشک و ریحان شربا و شما ایضا مزاج بارد و برگ فرنجمشک و شاه اسپرغم و ترنجبین خام و پخته و برگ تنبول مفرح بستانی
و مغز پسته و سیب و عنبر و حب الآس و ریحان و بادرنجبویه و تخم گشنیز کرده بهر نوع ادا اکثار مفرح است اقحوان شما و نطولا و غالیه و ریحان و سیب و آس و گل عنبر اشتما
آذریون شما و قطورا اسپارزه و زنبه و آن قلب حبس نمل و عنبر شربا و شما و مردار سنگ مفرح قلب بارد مزاج است و انفحه گل خطمی مفرح قلب باشد و النفس
در مل تم است و مشهور ادویه مقویه قلب نزد حکیم مصری مجرب است مثقال پوست ترنج گاوزبان حجر ارمنی که مشهور است که در ادویه مفرحه داخل کرده شده و کذا
گلاب شربا و شما و گلقند در وقت ورم که در ان خناق ما نبود نیز در ورم مفاصل کرده شده اکثار در عقل و گل قلب حیوان با گوار الملح و سیب شامی و گل آن
و به اکثارا و شما و خوردن زرشک و نوشیدن آب آن برای حار مزاج و کذا نوشیدن آب پوست ترنج و پوست ترنج آن کذا شربت عود الصلیب

مقوی قلب بارد المزاج است و شربت فادزهر حیوانی و معدنی مقوی قلب و حافظ حیات است و آنچه از اطبای یگانه نقل شده این است اکل تقلید [illegible] به بوغن بادام بریان کرده و شربت عرق با تخم کوفته آن و کباب قرنفل مصطکی و قسط هندی زعفران و دارچینی تخم شاهسفرم و اشنه و [illegible] و بسباسه ابریشم خام مقرض و گل سوسن سفید و گل نیلوفر ابستانی و بیخ راسن سانج هندی و [illegible] هر واحد مقوی قلب بارد المزاج و کندر کات مشک شربا و شیاف جرمن و نجیشا با عرق یا تخم او و هرسه تنها و شربا مقوی قلب است لاسیما که بران سردی غالب باشد و کذا اضافه حی العالم و شربت مرجان و بهمنین و بسباسه و ستاکه طلا و شربت سیحانی با اعتدال و زرنبج و کعب البقر و سیب [illegible] شربت سیب [illegible] و عنبر [illegible] بالشربت سیب شامی و شربت مروارید و امساک [illegible] و اکل [illegible] مالالله و اکل قلب [illegible] و شقاع اکلیل [illegible] و اکل [illegible] با تخم گشنیز و گل نیلوفر [illegible] مقوی قلب بارد المزاج است و [illegible] مشک [illegible] و سیاه و میانی و [illegible] ورود و ریان [illegible] از مقویات قلب شده اند.

علاج امراض قلب از سوء مزاج حار

قرص کافور با شربت بارد مناسب قلب مثل شربت سیب یا شربت انار یا صندل یا مانند آن و شیره تخم خرفه و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و [illegible] و امثال آن بدهند و شربت سیب نیلوفر و مفرحات و یاقوتیه بارد و گشنیز النفع است [illegible] و [illegible] اکثر نافع اگر زمانه تابستان باشد و بیرون سرد کرده دهند و صندل و کافور و گلاب بر سینه نهند و هوای مسکن سرد سازند و فرش [illegible] بخورند و [illegible] که امتلا سبب باشد فصد و تنقیه بحسب امتلا بار الفواکه و غیره لازم شمارند و [illegible] استعمال مبردات و تنقیه عایت [illegible] نمایند که اگر حرارت قوی باشد آنگاه قرص کافور بخورانند و الا مبردات دیگر دهند [illegible] اگر [illegible] آب نقوع تمرهندی و آلو بخارا و امثال آن و جلاب [illegible] دهند و اگر [illegible] شیره تخم خرفه و شربت انار [illegible] و حافظ الصحت و خمیره صندل [illegible] شربت [illegible] گلاب [illegible] امراض حار قلب [illegible] و اگر [illegible] تا شامیدن عرق بید مشک و گلاب تنها یا با شربت صندل هرچه [illegible] خفقان حار [illegible] کرده [illegible] که از شدت حرارت [illegible] ورم در قلب پیدا شده و اگر [illegible] حرارت [illegible] نمایند [illegible] استعمال کنند و مقویات [illegible] سازند و اگر [illegible] مریض [illegible] حاجت [illegible] نمایند [illegible] احتیاط باید کرد [illegible] علامات الملاحظه [illegible] و [illegible] حار قلب [illegible] کافور [illegible] صندل [illegible] شربت صندل [illegible] نیلوفر هر واحد [illegible] عرق بید و گاوزبان و گلاب [illegible] هر یکی [illegible] بنوشانند [illegible] آش جو [illegible] خرفه با برنج [illegible] نیلوفر گشنیز خشک صندل سفید [illegible] کافور [illegible] آمیخته بر سینه ضماد سازند و [illegible] گلاب [illegible] صندل سفید گشنیز خشک گل ارمنی هر یک [illegible] کافور [illegible] آلو بخارا [illegible] تمرهندی [illegible] شیر خشت گلقند شربت ورد [illegible] خرفه [illegible] تخم ریحان [illegible] و خمیره مروارید [illegible] عرق [illegible] حرارت [illegible] کشنیز و غیره [illegible] و افیون یک باشد [illegible] آش جو [illegible] شربت نیلوفر [illegible] الشیخ الرئیس فرموده که علاج فراغ حار قلب با شامیدن [illegible] فواکه نمایند

وخصوصاً شراب سیب به که دوای مشکوست والایه و اهمه از مطفیات مخلوط بمقویات قلب بعمل آرند و اگر سبب ماده باشد تنقیه آن نمایند و بعد ازان
بتعدیل مزاج و تقویت قلب پردازند مسیحی گوید که نفع میکند برای زیادتی حرارت قلب چون مستحکم نشود آشامیدن دوغ و رب حماض اترج و رب تفاح
و ماء الخیار و اقراص کافور و تضمید صدر بصندل و گلاب و کافور بسر در برد و تبدیل آن بعد گرم شدن و سکون مواضع بارد الهواء مجوسی گفته که چون
مزاج قلب گرم گردد و فصد باسلیق از دست چپ نمایند و اگر فصد ممکن نباشد میان کتفین حجامت کنند و مطبوخ فواکه و خیارشنبر و ترنجبین بنوشند و بعد ازان
ماء الشعیر با آب انار بدهند و یا دوغ گاو بقدر احتمال او دهند و بران گل ارمنی و کشنیز خشک هر واحد یک درم طباشیر کهربا هر واحد نیم درم کافور نیم دانگ
اندازند و این سه روز بکار برند و غذا اگر در بیماری تب باشد مزوره کدو و آب انار سازند و اگر تب نباشد جوزه مرغ معمول با آب انار یا آب حصرم یا ترشی ترنج
بدهند و ایضاً سویق شعیر با آب انار یا آب غوره یا آب ترشی ترنج دهند و اگر زیاده ضعیف باشد لیکن برف سرد کرده باید داد و دوای مرطب
و ریع چنع بارد مفرح مثل [illegible] بخلاف و شیاف [illegible] و گل سرخ و گل سیب و گل [illegible] و اطراف آمن نیلوفر و صندل و گلاب و کافور باشد و بر سینه او خرقه کتان
مبلول باین و یا بقیروطی معمول بروغن گل و موم و گلاب و آب حی العالم و آب خرفه و آب طلیق و یا آب برگ انگور و برگ بارتنگ بنهند و تاب به
و صندل و کافور ضماد نمایند و از تعب و سهر و غم و جماع اجتناب کنند و هنگام خواب آب انار با قدری لعاب اسپغول و گل ارمنی و تخم خرفه
هر یک بقدر حاجت بدهند و چون این را بر لب بقر بنوشند و حرارت و لهیب ساکن نگردد قرص کافور با آب انار میخوش و قدری آب خیار بدهند
و بماء الشعیر که در ان عناب و سپستان جوش داده و آب خرفه آمیخته باشند حقنه نمایند بدست و پا گرم کنند و بران موم و روغن گل طلا سازند
محمد مومن گوید که سوء مزاج قلب اگر حار باشد هر صبح جلاب از نیلوفر سه درم و از شکر سفید ده درم و یا شربت سیب ده درم و عرق گاوزبان ده درم
و یا از شربت حماض اترج یا ریباس ده درم با گلاب و عرق گاوزبان و عرق بید مشک و عرق بید ساده و عرق نیلوفر هر واحد ده درم بیاشامند و غذا
مزوره زرشک با مغز بادام و لحم جوجه مرغ و یا مزوره از آب نارنج و یا حماض با مغز بادام و شکر سازند و یا بگیرند شربت سیب ده درم و در ان کشنیز خشک
یک درم گل سرخ نیم درم طباشیر سفید ربع درم کوفته بیخته سرشته بلیسند و اگر حرارت بسیار و عطش شدید باشد بگیرند ماء الرایب [illegible] آبی [illegible] با لعاب
طباشیر [illegible] و نیم رطل [illegible] ده درم [illegible] شده تضمید صدر بصندلین و گلاب نمایند [illegible] صندل [illegible] بگلاب [illegible] و در
مساکن بارده و [illegible] سازند و این دوا نیز نافع است بگیرند طباشیر ده درم گل سرخ پنج درم [illegible] در نیم رطل آب سیب [illegible] و گل
ازان بنوشند و مفرح بارد که در ان مروارید [illegible] یک مثقال داخل است و این مفرح نیز اصحاب سوء مزاج حار را نافع است بگیرند گل سرخ طباشیر گاوزبان
هر واحد یک درم کشنیز خشک صندل سفید هر یک [illegible] تخم خرفه مغز تخم خیار مغز تخم کدو هر واحد دو درم زرشک سه درم مروارید ناسفته یاقوت [illegible] کهربا هر یک
یک نیم دانگ کوفته بیخته با شکر سفید و گلاب بقوام آورده بسرشته شربت یک درم [illegible] ملاحظه باید کرد از علامات این [illegible] است اگر علامات [illegible] ظاهر گردد
و وقت و قوت موافق باشد بعد ازان نوشیدن [illegible] شربت [illegible] و شربت انار میخوش اگر طبیعت نرم
باشد و اگر قبض طبیعت باشد شربت لیمو و شربت تمر هندی و آلوچه و مانند آن بیاشامند [illegible] شربت انار میخوش [illegible] سکنجبین بگلاب اگرچه استعمال او [illegible]
در بعض [illegible] است بسبب بشاعت بوده باشد و یا شیره تخم خرفه و یا ماء القرع و یا ماء الخیار دهند و اگر حرارت [illegible] باشد این قرص کافور با آب انار میخوش
و شربت سیب بدهند طباشیر مغز تخم خیار مغز تخم خیار زه تخم کاسنی تخم کاهو تخم خرفه گل سرخ صندل سفید مساوی بگیرند و بمقابله [illegible] یک طسوج
کافور آمیخته با شربت سیب بسرشته و قرص ساخته هر قرص یک مثقال [illegible] بدهند و اگر فصد ممکن نباشد میان کتفین حجامت نمایند و اگر احتیاج باسهال افتد
باشیای مطفیه حرارت مسهل مثل آلو بخارا و عناب و تمر هندی و شیرخشت و خیارشنبر [illegible] اسهال آورند و اگر تب نباشد اسهال مطبوخ بلیله زرد بقدری
سقمونیای مشوی و یا ایارج فیقرا آورند و اگر مسهل بسبب ضعف قوت ممکن نباشد حقنه لینه بعمل آرند و یا آب تمر هندی با شربت نیلوفر و شربت بنفشه
و یا لعاب اسپغول بجلاب [illegible] بعد ازان تبرید باشیای مبرده مثل ماء الشعیر و ماء القرع و آب هندوانه و شربت صندل و آب سرد نمایند و اگر تب نباشد شیر خر

یا گاوزبان یا وضع بیاشامند وگاهی بارد الرائحه و دافع تشنج دو پاره و زرمهنه بطریقی که در قول محمود گذشت و یا سفوف کشنیز خشک ده درم گل سرخ طباشیر هر یک یک درم کافور یک قیراط بقدر یک مثقال از آن با آب سیب یا شربت ترنج و یا رب تفاح بخورند و اگر حرارت اندک باشد و با بعد قلت پذیرد این سفوف مناسبست گل سرخ طباشیر هر واحد سه درم کشنیز خشک ده درم اسپغول مروارید کهربا هر واحد نیم درم کافور ربع درم و منزلا از آن همه با شربت وا سی ... در موضع بارد مفروش شاخهای بید منسول اطراف آنکه در شوش میان آب به مرو سلیب نیلوفر بنفشه وبه وسیب صندل و گلاب کافور نمایند و بر سینه صندل مع ... کافور و گلاب این قیروطی نهند موم سفید مصفی بر روغن گل گداخته در صلایه کرده تاب کده و خرفه و خیار و گلاب صندل کافور داخل نمایند چندانکه مجتمع گردد استعمال کنند و قمیص صندل بپوشند و آنچه وقت خواب بر ای ایشان نفع بخشد تدهین آن نامیه خوش لعاب اسپغول گل ارمنی و کشنیز خشک طباشیر است شربت صندل نافع است و انفع تدابیر سبکست انما انتقال بهوای بارد است و اگر حرارت شدید باشد کهنه و فوف ... بر و شیر بزرو باشد و احتیاج بحجز تبدیل لکن قوی افتد و تا حد افیون غیره که در علاج خفقان حار بقول ایلاقی خواهد آمد بدهند و غذای ایشان اگر تب باشد ماء الشعیر و ماش مقشر کدو و یا آب انار و با آب شربت ترنج و با سیب شرب سازند و در آن کشنیز انداز و بدهند اگر تب نباشد آنچه در قول محمود گذشت بدهند و دیگر انچه که در خفقان حار خواهد آمد مناسب بود و از لحوم لحم ماکیان و دراج و تیهو و حملان ماهی فربه برای ایشان صالح است و از فواکه صالحه نامیه خوش به و سیب و حماض اترج و نان در گلاب و شربت سیب ترکرده غذای جیدیست آب نوشیدنی باید که سرد بیرف باشد و چون هزال در مریض پدید آید هر روز بعد طعام در آب گرم نشانند و از جمیع اسباب سخنه اجتناب نمایند خجندی گوید که اگر سوء مزاج حار قلب مادی باشد در دموی فصد باسلیق و اخراج خون حسب قوت ... احتمال نمایند و اگر احتمال نکنند اشربه بارده مختصه بقلب مثل شربت حماض و شربت سیب و تفاح گاوزبان سرد کرده و شربت فواکه و شربت صندل بدهند و اقراص کافور با این شربت استعمال نمایند و از صندل و گلاب تضمید صدر کنند و استراحت بهوای بارد سازند و بقول بارده مثل کاهو و خرفه و منثور بادکدو بدهند و از اغذیه مزوره سماق با آب غوره و لیمون و زرشک خورند و در صفراوی اشربه مذکوره و شربت تمر هندی بیاشامند و کذا ماء الفواکه مع شیره تخم خیار و ... خصوصاً مثلث حفظ و ... ما رخلاف داودالقلب از گلاب و سرکه بپاشید ... باختیار نمایند و اگر حاجت تنقیه باشد بانچه اسهال صفرا نماید مثل آب انار ترش و شیر خشت با شربت ترنج بدهند در اسهال قوی مبالغه نمایند

علاج امراض قلب از سوء مزاج بارد

دواء المسک حلو و مفرح حار و شربت گاوزبان و شربت بادرنجبویه و شربت عود که در آن زعفران مشک و عنبر و سنبل الطیب و گل سرخ و قرنفل باشد و عرق عنبر یا عرق تنبول استعمال نمایند و قلیه گوشت کباب مرغ و کبوتر و گنجشک و دراج و مانند آن با دارچینی و زعفران و زیره و قافله خوشبو ساخته غذا سازند و سنبل الطیب و دارچینی و قرنفل و زرنب و گل سرخ و عود با آب مرزنجوش و آب بادرنجبویه بسرشته بر سینه ضماد کنند و از اغذیه سرد و آب سرد پرهیز نمایند و داروی مصلح باد ... ببطوخ بنفشه و ... مسهل گرم حسب غلبه بقوه کنند پس جهت تعدیل مزاج خمیره طلا و علوی خانی همراه ماء اللحم حاره بدهند و غذا قلیه زردک و شلغم و شوربای مرغ بریان مزعفر سازند و سحرگاه آب بابا اصل که از عرق گاوزبان و بادرنجبویه گلاب یک بیست تولہ عسل ده تولہ بجوشانند که سوم حصه بسوزد و صاف کرده تکرار نمایند و اگر قوی خواهند قرنفل سنبل الطیب عود دارچینی و زعفران هر یک سه ماشه در لته بسته در جوش آن اندازند اقوال حکما شیخ میفرماید که علاج مزاج بارد قلب علاجی کمابیش و شراب ریحانی و رب اترج و معتدله و باضمده و طلیه حاره عطره قلبیه با اغذیه حاره بمقداریکه هضم جید یابد باید کرد و اگر سبب آن ماده باشد استفراغ آن نمایند و بعد از آن تعدیل مزاج و تقویت قلب کنند مسیحی گوید که بر ای بارد قلب ببرودت ... آن بحکم نگردد شراب ریحانی صرف مقدار اندک و شمامه ادویه خوشبو حار مثل مشک و عود و عنبر نافع است و ترنج و صندل ... روغن ناردین و تضمید آن بقسط و سنبل و ابهل و سعد و دارچینی و قاقله و یا بسعد و آب سیب و آس و شراب ساکت نمایند و گوشت فربه و زرده بیضه عصافیر و قلایا بمصالح گرم بخورند صاحب کامل نوشته که اگر قلب را سوء مزاج بارد عارض گردد شربت سیب با لسان مشک ساک و مسک ... و یا دواء المسک حلو و شراب ریحانی با گلاب که در آن عود و مصطکی جوشانیده باشند و یا آب پوست ترنج بدقوق و عنبر و یا آب برگ ترنج بخورند و بهترین چیزها که در این استعمال نمایند ... از وی در سه ... و درم ... ساده ... و ... بخور شیخ و شمیاتج بروغن نرجس

و موم سرخ دران گداخته نهند و غالیه بر سینه طلا نمایند و نوشیدن آب سرد کم کنند و اگر فایده نشود جوارش عنبر یا مثرودیطوس یا تریاق استعمال نمایند
مصنف حاوی گفته که هر صبح جلاب از بادرنجبویه و گاوزبان هر یک سه درم باده درم گلقند بدهند و غذا مزوره از آب نخود مغز بسته طلم مع موم سفید
و قبیح و دراج و اگر سوء مزاج بارد بسبب ماده بلغمی یا سوداوی باشد تنقیه بدن از بلغم و سودا کنند بمطبوخ افتیمون یا بمعجون نجاح بامین اطور کاپیر بسنامی مکی
هفت درم و گل سرخ دو درم و بادرنجبویه سه درم و شکر سرخ ده درم جوشانیده صاف نموده دران معجون نجاح هفت درم حل کرده بنوشند و بعد از تنقیه
این معجون مفرح بهر وزن یک مثقال بر جاه فی ریحان دو درم بخورند مصطکی عود دارچینی قرنفل سک سنبل جوزبوا کبابه قاقله هیل بوا پوست ترنج هر یک
یک مثقال ... کوفته بیخته ... سنبل ... سک قرنفل مانند آن بر سینه ضماد نمایند و ... بسیار ... و دوا المسک
و مربیات حاضر باشد بقدر یک مثقال در شربت بادرنجبویه دو درم حل کرده بخورند ... تحریج ... که سوء المزاج بارد ... اگر با ماده بلغمی یا سوداوی باشد
بعد تنقیه تنقیه آن نمایند و تقویت قلب بدوا المسک حلو و مفرحات حاره و معاجین کبار و مثرودیطوس کنند و از اغذیه فراخ ... قلیه ... دارچینی
و ... صدر به روغن قسط و شربت شراب ریحانی ممزوج با عرق گاوزبان نافع و از بخورات مشک و عنبر و عود و شمیدن نسرین یا یاسمین خیری و زنبق
مفید است حکیم علی گوید که شربت ... و بعده آبیکه دران عود و مصطکی و پوست ترنج جوشانیده باشند و شربت سیب ... مشک ... با فاوه جوشانیده
ماء العسل ... عسل منزوع الرغوه دو رطل گلاب یک رطل آب سیاده چهار رطل شراب ریحانی نیم رطل همه را باتش نرم بجوشانند تا بدو رطل آید و چون
گرم باشد که قرنفل سک سنبل عود هر واحد یک مثقال زعفران نیم درم در پارچه کتان مربسته بمالند شربت هر روز ده درم تا بست درم با دوا المسک
و غذا زیرباج حلو مزعفر با زیره حاره و کباب غزلان و غیره مقلو نافع و از اطعمه بارده غلیظه و امتلاء و فواکه اجتناب نمایند و آب کمتر نوشند

علاج امراض قلب از سوء مزاج یابس

ماء الشعیر بروغن بادام و شکر بنوشند و اغذیه مرطب بخورند و آنجا که تپ نباشد نوشیدن شیر تازه بهترین شیاست و قیروطی اخضر بر سینه بمالند
و هرچه مفید تپ دق باشد درینجا نافع شناسند بالجمله این یبوست اگر با حرارت باشد بعلاج دق و اگر با برودت بود بعلاج دق هرم علاج کنند و ایضا
در ... بهر تعدیل لعاب اسبغول و بهدانه و گاوزبان هر یک سه ماشه در گلاب و عرق بیدمشک و بیدساده و نیلوفر هر یک پنج توله و شربت نیلوفر چهار توله
بنوشانند غذا آش جو و یا کاک خرفه با ماش دهند و در ماوی جهت تنقیه سودا ماء الجبن دهند و بهر تعدیل انوشدارو لولوی حکیم علوی خان با عرق شیر
حکیم شریف خان بدهند و غذا قلیه حلوای بنان تنک بخورند و اگر خواب نیاید ... مروارید والد حکیم علوی خان با عرق بیدساده و گلاب بدهند و شیر زن بر سر دوشند
و در بینی بچکانند و روغن کدو و خشخاش و بادام در بینی و گوش بچکانند و پارچه پنبه در شیر تر کرده بر پا و فرج نهند و نگذارند که خشک شود و برگ ...
... در شیر ... آمیخته بر کف دست و پا بمالیدن فی الفور خواب می آرد و همچنین حنا با برگ گلاب تنها همین اثر دارد و اگر بعد تعدیل اندکی باقی ماند
... از دست طبیب کنند که ... میکند و علوی خان در عشره کامله نوشته اند که فشره انناس ... مجرب است همچنین فشره ثمر سیاه
یعنی ... اقوال ... ابو سهل گوید که نفع میکند برای یبوست یا دق یابس قلب چون مستحکم نشود و شرب شیر بشراب شرب شراب بروغن بادام بعده
... آرد سپید و روغن بادام و شیر و شکر بخورند بعد از ان آبزن آب شیرین فاتر داخل شوند پس تمریخ سینه و پا با کتیرا ... معمول از موم مصطکی و روغن
شیرین یا روغن بنفشه یا روغن کدو نمایند بو علی میفرماید که در علاج سوء مزاج یابس محتاج میشوند بغذای کثیر مرطب ... بدخول حمام و استعمال
آبزن مع راحت و قلت حرکت و دعت و نوشیدن آب سرد بسیار نافع و اگر با سوء مزاج یابس برودت باشد از آب سیار اجتناب نمایند و تعدیل او با دویه
حاره ... کنند و کثرت خواب بعد طعام حار رطب نمایند و اگر سبب او ماده باشد استفراغ آن کنند و تفصیل علاج این در علاج دق بطول گفته آید
ابن عباس گوید که اگر سوء مزاج یابس بقلب عارض گردد تدبیری که برای حامی دق و مرض شیخوخت مسطور گردد و مثل شیر زنان و شیر خر و ماء الشعیر و لعابات
مرطبه بعمل آرند و بر سینه قیروطی مبرد و مرطب ضماد نمایند و شربت نیلوفر و شربت خشخاش و شربت بنفشه و مانند آن بدهند ابن الیاس گوید که هر روز

جلاب یا نیلوفر و گاوزبان هر یک سه درم و شکر سفید ده درم بجوشانند و غذا مزوره ماش با شیره مغز بادام و اسفاناخ و کدو بدهند و تر بخورند و نوشیدن ماء الشعیر
با روغن بادام و کدو با شیر بز یا شیر خر و استحمام بآب شیرین نیم گرم و تضمید بصندل و روغن بنفشه و موم صاف و گلاب و شنا مالیدن کی بسیار سود دارد و اسپغول و تخم خرفه تا صبح بخورند
گوید که سوء مزاج یابس غیر مستحکم اگر تابع غلبه سوداء باشد اول نضج بعده تنقیه سوداء چنانچه در مالیخولیا گذشت پس اقدام بترطیب مزاج با دویه مرطبه و لحوم
فراریج و سمک و شیر و بنفشه و کباب کنند و و کاهو و بنفشه و شربت پیه و شیر تر و مانند آن بعض غیر که به عرق بید و روغن بادام و شیره شیرین و جیری نافع تر و ماء الجبن یا شیره مرطبه مشتمل
شربت بنفشه و نیلوفر و بیست ولایات و لعابات و شیره تخم خیار و شیره تخم کدو و شیره زبان بقول آب بدرنج با دهان مانند و نیز وقتی سرد ما الجبن خرفه
و جلاب یا شکر و روغن بادام و روغن تخم کدو و مانند تا نه و سپید ترمی روغن بادام و حریره آب گندم و روغن بادام و شکر نافع و ارتعشن سهر و نفش هر چه آرد و اجتناب نماید

علاج امراض قلب از سوء مزاج رطب

تقلیل غذا کنند و ادویه مجففه تحلیل دهنده مثل اطریفل و اتقان از ادویه مسهله استعمال کنند یا دوا المسک تلخ هفت ماشه همراه عرق بادرنجبویه و قرنفل یا دو دو ماشه
صندل و مرکب علاج زبان و مانند سکنجبین عسلی و شربت انار منعنع مفید بود و ریاضت معتدل و حمام خشک نافع و غذا نخود آب مزعفر و گوشت بریان باید و اسفاناخ
آب و دهان بسیار آب بحسب ایارج استفراغ نماید و ایضا در مادی ادویه حاره مجففه مقوی قلب استعمال و زنجبیل و ینسون و افتیمون و انیسون و دارچینی و غیره
مسهل باده و بعده بجهت تنقیه مطبوخ افتیمون ترتیب داده و نیز ابن سینا بر مسهل و بعد تنقیه بجهت تعدیل مزاج خمیره زمرد حکیم شریف خان یا عرق ... آورده
مرکب نواب علوی خان بدهند و غذا شوربای مرغ بریان سازند و بقول شیخ علاج مزاج رطب قلب تلطیف غذا است و استعمال ادویه مجففه و ریاضات معتدله
بتواتر و کثرت حمام قبل از طعام و خصوصا بمیاه حمات و استنقاع کثیر در آب گرم و دوام جلوس در هوای گرم و استعمال مسهلات و ادرار است شیر تقی می دهد که
و اغذیه محموده بقدر اعتدال نه بکثرت و اگر درینجا حرارت باشد از حمام تجنب نماید و جماع استعمال کنند و اگر بسبب ماده رطب حار باشد تنقیه نماید
محمود شیرازی نوشته که صبح جلاب از زیاد و بادرنجبویه سه درم با بریان سه درم و گلقند عسلی ده درم و غذا نخود آب با فروج طیهو و گوشت دراج و کبک بریان
و کباب با مصالح گرم بدهند اگر بدن ممتلی باشد بحب ایارج افتیمون یا بحب ایارج مقوی یا افتیمون استفراغ نمایند و بعد تنقیه بدان این دوا مصطکی عود دار چینی
قرنفل سنبل سک جوزبوا کبابه قاقله پوست ترنج خیربوا از هر یک پنج درم مشک یک دانگ قند سفید بشربت سیب سرشته یک مثقال از آن بشربت حماض
یا ترنج هر کدام که باشد ده درم دهند مصنف شرح گوید که سوء مزاج رطب هرگاه غلبه نماید هلاک کند و اگر از آن اندکی عارض گردد سکته و فالج احداث
نماید و اگر از آن کثرت پذیرد غشی تواتر کند بعده موت و تناول عصائر و خوردن دوا المسک حار و نوشدارو عود و عنبر و مصطکی و گلقند و مسح صدر بروغن
ناردین و تضمید بسعد و سنبل و قسط آب آس نافع همچنین مسیحی گفته که قلب بسوء مزاج رطب متغیر میگردد و اگر حادث شود مهلت علاج نمیدهد فاما آنچه
مذکور شد علاج سوء مزاجات مفرده بود و آنجا که سوء مزاج مرکب است ترکیب علاجات مسطوره دریافت گردد و علاج نیز مرکب بعلاجات مفرده مذکوره باید کرد و طبری گفته
که اگر حار رطب باشد بسیار است که علیل صحت می یابد بطریق تلطیف و علاج مزاج با ستفراغات محموده و گاه قتل میکند بافساد قلب و جالینوس ذکر کرده که
سوء مزاج قلب اگر از حرارت و یبوست مرکب باشد شفا نمی یابد و اما بسائط از سوء مزاج دائم صحت می یابند و مقاومت کمتر فاما تسکین حرارت و یبوست
قلب چون هر دو خروج کثیر از اعتدال یابند امادامی که در حال انتهاء دست قلب بقیه سوء مزاج حار یابس نقل علاج شود و ایضا جالینوس گفته که مداوات سوء مزاج که
در عضوی اصلی باشد ممکن نیست مگر بمداوات سائر اعضاء بطوریکه تعدیل مزاج آنها یا سیلان آنها بسوی عضوی که عضو باطن و خارج شده گردد و گفته که اگر عضو اصلی را مداوات کنند
واجب که مایل گردانند مزاج سائر اعضاء را بسوی برودت و رطوبت چندانکه مضر نباشد تا آنکه مداوات قلب از حرارت و یبوست که آن سوء مزاج شده است ممکن باشد

وجع القلب

اگر چه قابل تحمل نیست لیکن بعض متاخرین علاج آن نوشته اند و مولف مشاهده نموده که وجع خفیف تحمل نماید و موت تا چهل سال که وه شود زائل میگردد و الا دفعة شدید الوقوع
هلاک میگرداند با جمله بعض اگر تفرق اتصال است لا علاج است و اگر ورم باشد علاجش خفقان خواهد و اگر سوء مزاج است علاج آن همانست که مسطور شد و ایضا حکیم شیرازی علی اشرف

نوشته که وجع القلب اگر صفراوی است بعد از اخراج از نقوع جباری مع بزرکشیر المنقعه و آلو بخارا و شربت بزوری و آب انار میخوش و تازه بقدر دو تولا مروارید ناسفته ابغر نیتقا باریک حل نموده با گلاب بخورانند و یا شیره تخم خطمی و تخم بارتنگ هریک شش ماشه شیره کشنیز خشک یک تولد با عرق نیتقا و گلاب بنوشانند و صندل سفید مع حشفت

ماشه بخورانند یا مروارید ناسفته یک ماشه صندل محرق یک ماشه ورق طلا دو عدد و بشربت نیلوفر بلیسند بالایش عرق نیتقا بنوشند و اگر بلغمی است با زرنباد یک ماشه

درونج یا با گلاب بنوشانید و بشربت گاوزبان بدهند بعد از آنکه ورق طلا و مروارید حجر السم کبعرق ارباط سائیده باشند یک ماشه بخورانند یا بسفایج هندی

و یا شه سعطکی یک ماشه سوده بشربت گاوزبان دو تولد سرشته با ورق طلا دو عدد پیچیده بخورند و بالایش تخم ریحان چهار ماشه شربت لیمون شش تولد بنوشند

مروارید و صندل محرق و بزر بنگ خبیث نفس بسفور بدین مرض خصوصیت دارد و آنچه برای درد جانب قلب مع خفقان آمده مرزنی با ورق نقره پیچیده ورق همراه

شیره مغز تخم کدو و دانه گلاب با عرق کبد چره خمیره صندل گاوزبان بشرب خورد یا شربت نمودن مع خرفه و کشتان بعد از آن گلاب بسوده تر کرده بر سینه کذاشتن

نافع است و اگر بجای قلب خلش دارد در رطوبات معده باشد گاوزبان سیوقی یک لی تیره کاسنی عرقیات شربت بزوری عرقیات و بادیان بدهند و اگر بعد خفت

و اهل مزاج صفراوی کم گذشت اوره دل بجای یک بالشت از بالا و پائین آن باشد و تکمید ضماد و زائل نکرده و در نفس بزراری بود و طبیخ اصل السوس گاوزبان

بادیان عنب الثعلب یک چهار ماشه سوختی و دانه سنبل الطیب یک ماشه جوشانیده گلقند دو تولد داخل کرده بدهند تا هفت روز

خفقان

حرکت مضطربه شبیه باختلاج است که قلب را عارض گردد و سببش چیزی موذی مولم قلب است آن در نفس دل یا در غلاف آن یا در اعضاء متصله مجاوره و مشارکه

با آن مثل معده و دماغ و جگر و ریه و حجاب و مراق و امعاء و رحم یا در جمیع بدن باشد و مشارکت آن دل بخرابی یا بد و این ایذا گاه از ماده خلطی یا غیر خلطی و گاه از

سوء مزاج ساذج و گاه از ورم و گاه از تفرق اتصال گاه از سده و گاه از ریاح غلیظ گاه از شدت حس آن و گاه از ضعف قلب پیدا شود و ماده خلطی یا دموی

یا صفراوی باشد که عروق قلب را پر سازد و خفقان صفراوی کمتر عارض شود و یا رطوبی بلغمی مائی که در غلاف دل جمع شود و یا سوداوی که رگهای دل از آن ممتلی گردد

و یا ریحی آن خفت و ثقل دارد یا بخارات سوداوی و آنچه از سوء مزاج ساذج باشد جهت آنست که هر سوء مزاجی که غلبه نماید موجب ضعف میگردد و هر ضعفی که در قلب حادث شود

از مسک نقاهت بقیه قوت سبب اضطراب گویا که قلب دفع نماید از نفس خود اذیت را لهذا خفقان ظاهر میگردد و چون خفقان افراط نماید منتقل بغشی میگردد

و چون غشی افراط نماید منتقل بهلاکت میگردد و از سوء مزاج ساذج هر مزاج از امزجه خفقان می آرد و شدید تر در این امر سوء مزاج حار است و اسباب سوء مزاج قلب

پنج است یکی اعراض نفسانی مثل غضب و فکر بسیار و مهمات دوم ضیق النفس و انسداد منفذ هوای تازه که بدل هوای مسموم گشته حمام و هوای گرم سوم بسیار خوردن اغذیه و

اشربه حاره خصوصاً چون تشنه شود آب سرد نیاید پنجم مداومت روائح عطریه حاره و اسباب سوء مزاج بارد قلب ضد این اسباب است و اما ورم حار را دائم در ابتدا

خفقان ظاهر میکند بعد از آن غشی پس هلاکت می آرد و حال ورم بارد قریب حال ورم حار است لیکن اسباب این مهلت میدهد و بزودی نمی ماند و ورم صلب هلاک نمیکند

و کذلک تفرق اتصال همچنین سده در مجاری خون روح قلبی حوالی آن در عروق خشنه از اجزاء ریه پیدا شود و اکثر در شریان وریدی بود و گاهی بسبب جسم عضو مجاور و تنگ

و اما خفقان حادث از سبب غیب مثل حادث از امراض قلبیه انتقالات مواد و ادرام مجاوره و از شرب سموم حادث از لسع حیوانات حادث از کرم شکم خصوصاً که

با ملی مواقفت نخوردن آید و ابخره ردیه آنها بقلب رسید و از بر اخراج جمع در معابر و اما خفقان حادث از شدت حس قلب چنان است که عارض میگردد هر آنچه از رقت روح

پس خفقان از اندک اذیت که بدل رسد چون بسبیح که تولد یابد و در فضائی که میان قلب و غلاف آن یا در عروق نشت افزای کیفیت یا روده یا بیاره امتلائی و ابخره

غذائی تحدید بدنی حتی که بعد آشامیدن آب سرد یا بدون آنکه بشود بی گرد و بضعف انفعال آن بخلاف آنچه از ضعف قلب حادث شود و اما خفقان حادث از ضعف قلب

گذشت سموم یا یافته تا خروج خلط یا منی یا با افراط یا بزرعت خون بسیار از بواسیر یا از فصد بحران یا از سوء تدبیر و یا کول مشروب کمی خون یا رقیق یا فاسد گردانید و گاه

از خوردن گل مع اقتضا کمتر عارض شود و اما خفقان حادث بمشارکت گاه بمشارکت غلاف باشد بدین طور که عارض گرده و در او ریح مرخوص بود و گاه بمشارکت معده

بود باینکه در فم معده خلط لزج زجاجی یا الذاع صفراوی باشد و یا آنکه در معده طعام فاسد گردد و یا آنکه در معده خلطی باشد و بشورد در فم معده و یا آنکه دیستی در دماغ

در فم معده از قی و غثیان و بهم رسیدن سده و بدان سبب خفقان افتد حتی که تمیز میان این و خفقان قلبی کرده نشود و بسا است که عارض میگردد اختلاج در فم معده یا در ربی
و مشابه است بخفقان قلبی میباشد و گاه بمشارکت ریه بآنکه در عروق خشنه از اجزای آن سده بهم رسد در جانبی که قریب بقلب است و نفوذ نکند در آن نفس
بر وجه طبیعی و این سده بضیق النفس و غیره امور منتسب بسبب ادویه شدت ضعف قلب با جمله وجوه مشارکت اعضای مذکوره و غیر آن بقلب در اسباب امراض قلب
مفصل مسطور شده و بدان رجوع نمایند و بمشارکت جمیع بدن یا در حمیات و بائیه میباشد یا بسبب بحران بحر کاذب که عارض میگردد اخلاط را هنگام بحران
و بدانکه شخصی که شکوه خفقان نماید بسبب مرض او تفتیش باید نمود اگر باشد چه فرق بسیار قی نماید و بتتبع زائل گردد آن و سبب آن سده در فم معده و آن خفقان که قلبی میباشد و گاه
خفقان از جمله امراض متوارثه است چون شدت کند تا بغشی رسد و غشی آورد که دفعه هلاک نماید ایضا خوف هلاکت میشود و از قسمی که باشد ضعف دل ایجاد کند و حیله
غشی میگردد و بعد چند مدت مرگ ناگاه میشود کذا فی المحیطی و کسی که خفقان غشی از ادنی سبب بهم رسد از قوت سرعت باشد در اکثر فجاءة بمیرد و شدت حرکت قلب
سکون ناقص نباشد علامت نمیست طرق تشخیص باید که تشخیص جمیع اقسام خفقان از نبض مخالف بنا در آن حدوث علامات محسوس عظم و صغر و سرعت و بطوء و تواتر
و تفاوت نماید و اکثر تشخیص صاحب او بوشیده و این عجیب است که سبب خفقان آفت در آلات نفس باشد و ایضا اهل علامات خفقان احساس صاحب آن عیناً
خفقان را حس و بصر و بحس لمس اکثر اوقات مگر آنکه مریض فربه یا مریض ضعیف باشد و گاه خفقان چندان شدت نماید که صاحب آن آواز آن شنود چون بر پهلو
بخسپد گوش را بر تکیه نهد و تشخیص اقسام او چنان باید کرد که اولا علامات سوء مزاج اربعه تفرقه اتصال و ورم و غیره که در تشخیص انواع سوء مزاجات قلب مسطور است
دریافت نماید پس هر کدام از آنها که یافته شود سبب خفقان همان باشد و ایضا اگر با وجود آثار سوء مزاج حار مثلا سرعت نبض و عظم او و در غیر وقت خفقان و هنگام آن
در تعقیب مشاهده سرخی و غلظت قاروره و تمدد و انتفاخ عروق و ثقل و کسل اعضا و سستی حرکات و دیگر علامات غلبه دم مثل سرخی رنگ و شیرینی دهن و قلت اشتها
و کثرت عرق بود و از جماع و انقطاع یا بند خفقان دموی باشد و اگر با سرعت و تواتر نبض صلابت آن و شدت التهاب و عطش و رنگینی قاروره یا اشراق او و ریختن اندوه
و بیخوابی و بیقراری و شدت عطش و سائر علامات غلبه صفرا از تلخی و خشکی دهن و زبان و زردی چهره و صداع و کثرت الم در اوقات حرارت و سرعت بهوای بارد
انتفاع از تدابیر مبرده یافته شود و یا تابع امراض صفراوی باشد خفقان صفراوی بود و اگر با شدت نرمی نبض سفیدی قاروره و دیگر آثار سوء مزاج رطب مریض بیدار و کم و ادا
در آب افتاده است و خائف باشد حالتی شبیه بغشی و تنگی نفس او را عارض شود خفقان بلغمی باشد و اگر با وجود صلابت و صغر نبض و غیر آن سائر نشانهای مزاج یابس
غم و وحشت و فزع و فساد فکر و ورود ارتقاش و توهم و کدورت حواس و عدم انتظام در تخیلات خیال او و تشابه حال المالیخولیا و اختلاط بود و آنها پریشان بینند خفقان
سوداوی باشد و اگر اختلاف نبض قلیل و سرعت تحلل و خفت خفقان بود خفقان ریحی یا بخاری باشد و کثرت آروغ و دیگر آثار غلبه ریاح بر ریحی و احساس صعود بخارات تا بحلق
و آروغ ترش یا دخانی و شوش چشم بر بخاری خفاقی دال باشد و اگر اختلاف نبض در صغر و عظم و ضعف قوت اکثر و با عدم علامات مثلا و بدین بود خفقان امتلائی باشد و اگر با قوت عظم نبض
و صحت نفس سلامت سائر اعضا و حفظ قوت خفقان از ادنی سبب که متولد گردد و ادنی اذیت که بقلب رسد عارض شود و بدون علاج قوی زائل گردد و بدن با وجود تواتر خفقان سلیم و قوت
محفوظ و عادت در اشتغال صحیح اکثر و مرض آن یکسانی کند ظاهر گردد و بر بعضی آنها تاثیر انفعالات نفسانیه قلیله مثل غضب و فرح یا غم و غیر آن بود خفقان از لطافت حس قلب باشد و اگر ضعف نبض
و لاغری بدن و سرعت انفعالات نفسانی بود خفقان با ادنی سببی حتی که از ادخره غذائیه عارض گردد و تقدم کثرت استفراغ خون یا اخلاط و دیگر مواد تحلیل قوت و مثل تدبیر اکل و شرب
و غیر آن بود خفقان از ضعف قلب باشد و اگر خفقان در میان بیماری و بحران عارض گردد از مشارکت همه بدن باشد و اگر دلائل احوال معده و آنچه از آن بقی بر آید خیالات تلفت و مفص
خفیف و خفقان بخلو معده یا اگر که از انصباب صفرا بر فم معده در خلو او باشد و مشتد آن سماع طعام و غذا در هضم یافته شود خفقان بمشارکت معده باشد و اگر صاحب خفقان مرض بسبب ریحی بود باشد
علامات نفس الدم و لوث و الشد او مجاری که در تجسس بر بوند کورش در آن موجود بود خفقان بمشارکت ریه باشد و اگر از دماغ لعاب بسیار نازل شود و در فم معده درد و غثیان و نفخ
عارض گردد و احیانا کرم قی یا براز بر آید و دیگر علامات دیدان که در باب آن یافته شود خفقان از دیدان شکم باشد و اگر آثار سم و لسع مع عدم سائر اسباب معلوم شود خفقان از سموم باشد

علاج کلی خفقان

و واجب است که طبیب سبب فاعل خفقان را دریافته قطع آن نماید در علاج او و علاج سبب او کرده اند و علاج حسب اسباب فاعل کند پس اگر از سوء مزاج ساده بود تعدیل کامل نماید

شامل و رجاء به برودات و دربار به منضجات و مسهلات و ضمادها آنچه از ادویه قلبیه شایسته باشند که در علاج قلب مطلوب شده‌اند و اگر ماده باشد تنقیه حسب ماده لازم و نقصان
غذا و اقتصار بر الطف آنچه ممکن باشد و اگر صبر نماید مزورات بهتر است اگر بران صبر نکنند از تیهو تجاوز نکنند و از شرب شراب قطعاً منع نمایند و در تعدیل و
تنقیه رعایت شدت و خفت سبب و بساطت و ترکیب آن مع لحاظ لین و قبض طبع مرعی دارند و آنجا که با خفقان تپ باشد تدبیر او نیز ملحوظ دارند اکنون
بعض ادویه مفرده و مرکبه مفیده اکثر اقسام خفقان نقل می‌آیند و گر ادویه مفرده تعلیق سنگ یشب بر فم معده بالخاصیه نفع باقسام خفقان دارد دیگر گزر را
در تنور بریان نمایند و بعد از آنکه خوب پخته شود پوست آن را دور کرده و خسته او را جدا نموده در ظرف چینی تمام شب بر آسمان نگاه دارند و وقت صبح گلاب قدری
بید مشک پاشیده و اندکی قند سفید سائیده بران پاشیده بخورند روز اول یک عدد و روز دوم دو عدد و روز سوم سه عدد و اگر موافقت نماید ازین بیفزایند از برای
خفقان [illegible] دیگر [illegible] ورق [illegible] در [illegible] آبش افشرده زیر آسمان تمام شب گذارند صبح نبات سفید
با شربت صندل [illegible] کرده بنوشند که همین نفع دارد دیگر کشنیز تازه [illegible] و بعد غسل آن [illegible] گلاب [illegible] بید مشک [illegible] دو انگشت بالا
باشد و بسیار [illegible] شبنم دارند صبح آن [illegible] گلاب [illegible] همچنین [illegible] تمام در ظرف دیگر بگیرند و در آن
نیامیزد و بعده [illegible] بخورند و گلاب [illegible] یا شربت [illegible] تخم بالنگو چهار ماشه بنوشند و تا [illegible] اقسام خفقان و ضعف قلب [illegible] است
دیگر افشره انار شیرین ترش با نبات [illegible] بید مشک کذا افشره [illegible] لیمون کاغذی در همه اقسام از مجربات است و کذا تخم ریحان با بالنگو و بادرنجبویه
و شاهتره [illegible] مقوی قلب مفرح و دافع خفقان [illegible] دیگر صاحب خلاصة التجارب
از مجربات خود نوشته که چقندر را [illegible] گرم [illegible] پوست دور کرده همچنان گرم گرم ورق تراشیده و نبات سفید سوده بر تمام ورقها پاشیده بگذارند [illegible]
شیرین خواهد برآمد در تمام روز [illegible] بنوشند چند روز مداومت نمایند دیگر [illegible] خطائی [illegible] درمیان هر دو شانه [illegible]
برای جمیع انواع خفقان [illegible] از مجربات صاحب خلاصة العلاج است و کذا ضماد [illegible] خطائی در گلاب دیگر بقول [illegible] شربت [illegible] مومیائی بقدر [illegible]
[illegible] و کذا گلقند با گلاب [illegible] در عصاره گل سرخ تازه [illegible] شربت [illegible] یا شمیم گلاب یا خوردن ورق نقره یا عقیق مسحوق و تعلیق آن [illegible]
[illegible] حیوانی [illegible] نافع خفقان است دیگر بقول شیخ الرئیس آنچه نفع او در خفقان [illegible] است خوردن یک مثقال گاوزبان هنگام خواب چند شب متواتر است
و از آنچه تجربه شده خوردن مقدار [illegible] و کذا خوردن یک مثقال [illegible] خشک [illegible] اگر حرارت باشد با شراب
اگر حرارت نباشد تا ایام متوالی و از آنچه نفع می‌یابد صاحب خفقان اینست که مدام بوی خوشبو از جنس مناسب مزاج او باشد و مداومت بر تبخیر آن و استعمال شمامه از آن نماید
که آن سریع الوصول بقلب است با هوا استنشاق و کسی که خفقان حار باشد بر خوشبوی گل سرخ و کافور و صندل و [illegible] غالب باشد مع آنکه ادویه دیگر
لطیف الحرارة مثل مشک و عنبر و قرنفل مگر آنکه سبب یعنی حرارت بسیار باشد که در این حالت [illegible] اقتصار نماید اگر مزاج بارد و ادویه حاره مثل مشک و عنبر
و روغن [illegible] از اقسام [illegible] استعمال کنند و ادویه قلبیه حار و بارد [illegible] در هر دو [illegible] بوی خوش
باشد آن قلبی است [illegible] در علاج الغربا مرقوم است [illegible] علی الصباح [illegible] نوشیدن نافع خفقان است
و کذا [illegible] الایچی کلان [illegible] تخم [illegible] سفید [illegible]
تازه شیر گرفته نبات سفید [illegible] خفقان [illegible]
افزایند و [illegible] سیاه در عرق کیوره تر کرده شب در شبنم گذارند و علی الصباح [illegible] بخورند و گر ادویه مرکبه عنبر اشهب مشک خالص
زهر مهره خطائی سائیده [illegible] صندل هر واحد [illegible] ورق نقره و ورق طلا [illegible] همه را یکجا
کرده [illegible] اقسام خفقان [illegible]
و گلهای مروارید [illegible] ابریشم مقرض [illegible] ورق نقره

پیچیده بخورند بالای آن عرق بید مشک گلاب با عرق گاوزبان عرق نیلوفر عرق کیوره تخم خرفه مقشر با شیره شربت سیب شیرین حل کرده بنوشند ایضاً مهرهٔ مطلق خفقان کشنیز خشک صندل سفید گل سرخ تخم کاسنی هر کدام سه جزو گل محمودی طباشیر بهمن سفید مرجان هر کدام نصف جزو مروارید ناسفته کهربا هر کدام ربع جزو عنبر مشک هر کدام ثمن جزو کوفته بیخته نبات سفید با گلاب با عسل بقوام آورده بسرشند شربتی یک مثقال ایضاً کیلانی گوید که معاجین مفرحه یاقوتیه بسیار نافع و تریاق فاروق زیاده مفید است و بازا این مرض و شربت گاوزبان و سیب و بید مشک منفعت عظیم دارد شرابها در این باب نفعی است که در غیر او نیست لیکن بحسب مزاج مثلاً در مزاج حار خمیره ابریشم استعمال نمایند بجهت آنکه معتدل از جمیع اقسام است و اقل حرارت است بسبب کثرت تابش و سایر اقسام و در اینجا که حرارت مفرط نباشد استعمال باید کرد و بعد از مفرح شربت که در آن تخم سفید سوده و اندکی عنبر اشهب با امثال قوت تامه چشیده باشند نافع عظیم است در خفقان جمیع اقسام ضعف قلب ایضاً استعمال تریاق و مروارید محلول با هم از مجربات انطاکی است و او گوید از مجربات مفرحات که دارای مجالی خواص مجربه است و در جمیع انواع خفقان مؤثر این ترکیب است مروارید نا سفته یک جزو با طلا و نقره یک جزو کهربا اندازند انگاه همه را با مثل آن عود و عنبر آن عنبر بسایند و اندک خادر هر کانی در گلاب عرق گاوزبان و عرق بید سایند و شربت فواکه را با تسقینه ادویه مذکوره با آن بنوشند سهیل اطلاقات در تفریح و نشاط قائم مقام خمر است و در ازاله خفقان و غشی و جنون مجرب ایضاً بقول صاحب علاج الغربا شربت انناس و گاوزبان سیب و گلقند گیرهل هر واحد مقوی قلب مفرح و دافع خفقان است این عرق کشنیز مقوی قلب و نافع خفقان است کشنیز مقشر گاوزبان هر واحد ده تولا دانه الائچی گل نسرین گل گاوزبان گل سرخ براده صندل سفید هر واحد پنج تولا عود غرقی یک تولا مشک یک ماشه شیر گاو پنج آثار آب بقدر ضرورت بدستور عرق کشند فائده شیخ و شارح قانون می نویسند که صاحب خفقان با تموج چنانچه سابق مذکور شد که آن ردی است علاج آن مشغول شدن و در اینجا بقیه می باشد آشامیدن سویق شعیر مغسول به آب گرم پس سرد کرده بوزن وده درم شکر است و اگر این انیر قی کند نفع از آن یابد اگر از شکم بسبب یادوقی در تموج کرات کنند بدل او انار و انه سازند و ساقها برنبند و در کافور و مانند آن با سرکه استنشاق نماید و بر سینه پارچه مبلول به آب صندل و کافور و مثال آن بنهند

علاج خفقان حار

آمله مربی شسته بورق نقره پیچیده و یا خمیره صندل شش ماشه بخورند و بالایش شیره تخم خرفه مقشر شیره کشنیز خشک شیره زرشک هر واحد شش ماشه شیره آلو بخارا پنج دانه در گلاب عرق کیوره عرق گاوزبان عرق صندل یک تولا بر آورده شربت انار شیرین دو تولا حل کرده تخم خرفه خشک پنج ماشه پاشیده بنوشند و دار الفواکه و شربت عناب شربت ترشی ترنج و شربت سیب همراه گلاب نیز نافع است و در حلاوت کثرت حرارت قرص کافور همراه شربت... و اگر تپ نبود و رنج همراه سفوف کشنیز خشک و طباشیر و گل ارمنی نافع و همراه مفرح بارد انفع و پیراهن بصندل و گلاب و کافور رنگ کرده بپوشند و برابر گلاب پاشیده باشند خصوص بر موضع قلب و طیوبات بارده مثل گل سرخ و خیار و سیب و صندل و کافور ببویند و در هوای سرد و قریب آب جاری بنشینند و در خانه آب پاشیده باشند و بادکش سخنا باشند و صندل سفید در آب کشنیز سبز سوده یا گل سرخ و صندل بگلاب سائیده بر سینه ضماد نمایند و البته بارد بی گوشت اختیار کنند و ماهی تر و یخنی اناس نخورند و بقول ارزی سکون در صاحب خفقان حار و بارد حار موجب کوتاهی عمر او است و حکیم محمد علوی خان در عشره کامله نوشته اند که تمام صاحب خفقان گرم زیاده از پنجاه سال نمی باشد و اگر خفقان حار دموی باشد اول فصد باسلیق از دست چپ بعد از آن فصد صافن کنند و آنجا که از فصد مانعی باشد بر ساق و بعد و میان هر دو شانه حجامت نمایند و استفراغ منی بدون تعب سود دارد و خمیره مروارید مادو نه ماشه بشربت سیب امرودی و تخم عامی و عناب شربت انار ولایتی هر یک دو تولا در عرق شیره تولا بدهند و اگر مریض ضعیف باشد خمیره صندل ساده نه ماشه خورده شربت نیلوفر چهار تولا در گلاب عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر هر یک پنج تولا حل کرده تخم نیلوفر نه ماشه پاشیده بنوشند و ضماد از صندل سفید و کشنیز خشک گل سرخ و کاهو مقشر بگلاب بید مشک سوده همه برابر بر دل گذارند و این نسخه نیز با آب کشنیز سبز یک تولا آب گل سه تولا گلاب یک تولا تخم کاهو صندل سفید هر یک چهار ماشه گلاب یک تولا کافور نیم ماشه باید که شیر بز بینی و گوش و بسته و بر سر دو پا تا رکبه بمالند

و اگر گرمی زیاده باشد قرص کافور و شیرهٔ خرفه و کاسنی و مغز تخم کدو و دیگر همه مطفیات خون که بار ها ذکر یافته بکار برند و ایضاً عناب هفت دانه زرشک دو توله
تمر هندی شش توله در عرق گاوزبان نیلوفر پانزده توله خیسانیده شربت انار دو توله داخل کرده خواه شیرهٔ خرفه یک توله در گلاب شش توله عرق صندل پنج توله بر آورده شربت نیلوفر
دو توله داخل کرده دادن نیز مفید است در خفقان دموی دوری باید که قبل از دوره فصد کنند و لاجورد مغسول طباشیر هر یک دو ماشه سائیده کشنیز آملهٔ یک ماشه مربای بزوری
سه توله سرشته ورق طلا دو عدد پیچیده همراه شیرهٔ مغز تخم خربزه کدو و تخم خیارین هر یک شش ماشه بعرق بید مشک نیلوفر و گلاب گل منڈی هر یک پنج توله و شربت انار
و سیب ولایتی هر یک دو توله داخل کرده تخم شربتی نه ماشه پاشیده بنوشند که در خفقان خونی دوری از مجربات علوی خان است مگر به تجربه رسیده و این قوی تر از اول است
زهر مهرهٔ خطائی مروارید محلول طباشیر هر یک یک ماشه در آملهٔ مربی یک عدد و یا در گاؤزبان گل منڈی یک توله ورق طلا یک عدد پیچیده شربت انار ولایتی شربت سنگترہ یک
دو توله در عرق بید مشک شش توله حل کرده تخم فرنجمشک نه ماشه پاشیده بخورند و اگر مزاج دموی خفقان عرضی باشد مثل محمد شفیع افتد پانزده روز پیش از شروع موسم بهار
فصد صافن کنند و بفاصله دو روز فصد باسلیق چپ بفاصله سه چهار روز فصد اکحل چپ نمایند و خمیرهٔ یاقوت علوی خان نه ماشه یا دواء اللحم ساده نه توله تخم شربتی نه ماشه
بعد غذا بالاؤ همراه جوارش گاؤزبان قائم شکلی ..... وقت عصر جواهر مهره یک ماشه در مربای بزوری یک توله ورق طلا یک عدد با شربت سیب و انارین دو توله در
عرق کیوڑه و بید مشک هر یک هفت توله تخم فرنجمشک نه ماشه بدهند و چون در آغاز بهار نوبت خفقان شود نماید جهت تعدیل مزاج به خام سه توله نبات سه توله سوده پاشیده
و شبنم نهاده صبح کهربا بسد طباشیر هر یک یک ماشه سوده آمیخته بخورند و بعد یک پاس غذا بالاؤ و مربا آنبه کرونده و انناس و مطبخ فرنی غذا بالائی شیر و قورمه نان تنک
خورانند و وقت عصر خمیرهٔ مروارید علوی خان نه ماشه ورق طلا یک عدد و شربت یاقوتی سه توله در عرق شیر کبیر ملیحان نه توله تخم فرنجمشک نه ماشه تا بیست و هشت روز
دهند بعد همه را موقوف نموده کشنیز صندل سفید یک یک ماشه ترشیده قند سفید سوده پاشیده و در عرق بید مشک کیوڑه سرشته شبنم نهاده صبح ناشتا بخورند و آب نیز ابلیغ
نموده و قبل آن بنیدانند و غذا سبکتر و در گمواره هر دو وقت نشسته باشند که خواب هم دران کنند الحاصل که از ین تدبیر دوره موقوف خواهد شد و اگر صفراوی باشد
نیز فصد نمایند لیکن خون اندک گیرند و اگر حاجت مسهل بود مسهل صفرا یا مطبوخ هلیله و آب تمر هندی خیار شنبر و شربت بنفشه یا منقوع فواکه حامضه تنقیه نمایند
و بعد تنقیه یا آب بزوری شیر خیار بادر نجبویه و بار القرع و عرق شیر و هندوانه و آب هندوانه بکار برند عرق کیوڑه و نبات نیز برای صفراوی مفید و شربت عناب کسیر است
خفقان دموی و شربت اسپغول خفقان صفراوی نافع است و علاج دموی و صفراوی واحد است مگر آنکه اخراج خون بسیار در دموی و افراط تبرید در صفراوی
ضرور است تعدیل مزاج باشربه مبرده حامضه ضروره و مسهل آب قند یا شیرخشت نمایند و با غذا در هر نوع از حقیقت و با آلو بخارا خرفه و کدو و خیار تنها و با در قلیه نیز فاله نمایند
و شیر برنج و ملعبات دهند و ایضاً برای صفراوی کافور دو حبه طباشیر دو ماشه مروارید یک ماشه سوده با شربت انارین دو توله یا سکنجبین یا لیمون آمیخته لیسیده یا لعاب اسپغول شیرهٔ
تخم خرفه یک توله عرق کیوڑه عرق گاوزبان هر یک پنج توله شربت نیلوفر دو توله نوشیدن و یا آملهٔ مربی یکعدد بورق نقره یکعدد پیچیده کافور دو حبه پاشیده و قرص کافور
آنب آلو کم تمر هندی شش توله با آلو بخارا پانزده دانه با شربت انارین دو توله نوشیدن انفع است بالجمله در تمام اقسام خفقان حار استعمال آملهٔ مربی و خمیرهٔ صندل
و دواء المسک بارد و هلیلهٔ مربی همراه تبریدات معمول است چنانچه بعضی تراکیب آن در ینجا مسطور میگردد نسخه اکسیر استعمال آملهٔ مربی آملهٔ مربی بورق نقره
پیچیده برای خفقان حار و فساد جگر همراه شیرهٔ خرفه و شیرهٔ مغز تخم هندوانه شربت انار عرق شاهتره داخل کرده اسپغول پاشیده دهند و در خفقان با سوء
بعد فصد باسلیق با شیرهٔ خرفه و عرقیات و شربت بزوری دهند و یا در خفقان حار طباشیر یک ماشه سوده سرشته همراه عرق کیوڑه گلاب یک توله عرق شاهتره
و یا همراه لعاب اسپغول ماشه گلاب چهار توله عرق عنب الثعلب پنج توله شربت انار دو توله تخم فرنجمشک چهار ماشه و یا همراه شیرهٔ کاسنی و شیرهٔ تخم خربزه عرق کیوڑه
عرق شاهتره گلاب شربت انار یا لیمو و یا همراه شیرهٔ خیارین شیرهٔ مغز تخم کدو عرق کیوڑه شربت انار دو توله و شیرهٔ مغز هندوانه بجای تخم کدو و یا بصورت
نزله و سرفه صمغ عربی یک ماشه سوده سرشته با لعاب بهدانه عرق گاوزبان عرق کاسنی عرق مکوه شربت اعلی خود سفید و توله تودری چهار ماشه پاشیده
و یا صمغ عربی سوده آمیخته همراه شیرهٔ خیارین شش ماشه شیرهٔ دانه هیل دو ماشه عرق کیوڑه عرق صندل هر یک پنج توله خاکشی پنج ماشه پاشیده و یا شیرهٔ
اصل السوس شیرهٔ کاهو بجای تخم خیارین کنند و یا همراه شیرهٔ مغز تخم هندوانه گلاب عرق کیوڑه خمیرهٔ صندل یا گاؤ قند نستر حل کرده و یا همراه لعاب بهدانه

شیرهٔ تخم خیارین عرق شاهتره و شربت نیلوفر می یا روز دوم روز بجای خیارین تخم کاهو شش ماشه سوم روز شیرهٔ مغز تخم کدو شش ماشه افزوده و عوض
آمله بلیله مربی نمایند و آخر روز سوم اطریفل کشنیزی چهار ماشه لعاب بهدانه شش ماشه شیرهٔ کاهو شش ماشه عرق شاهتره ده توله شربت نیلوفر بار
ده توله دهند و در صورت تسکین اشتداد خفقان تیرگی در نبض حرارت و ورم و بثور عارض شود همراه شیرهٔ کشنیز خشک لعاب بهدانه عرق گاوزبان شربت
نفشه تخم ریحان پاشیده و اکثر استعمال خمیرهٔ صندل یا همراه شیرهٔ کشنیز خشک شش ماشه شیرهٔ خرفه شش ماشه عرق گاوزبان شربت نیلوفر تخم بالنگو
پاشیده دهند و یا در صورت دموی تپ و عرق آن در ضعف قلب ورق نقره یک عدد سرشته همراه شیرهٔ کشنیز خشک چهار ماشه لعاب گاوزبان شش ماشه
شیرهٔ خرفه شش ماشه شربت انار ده توله یا شربت [illegible] داخل کرده بالنگو چهار ماشه پاشیده و یا برای تسکین مناسب همراه لعاب اسپغول یکتوله گلاب چهار توله
عرق کیوڑا پنج توله عرق بید ساده پنج توله شربت انار [illegible] چهار ماشه پاشیده بنوشند یا خشک کرده گاهی درین نسخه شیرهٔ کشنیز خشک پنج ماشه و گاهی
شیرهٔ مغز تخم کدو دانه شش ماشه شربت نیلوفر و گاهی شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم کاسنی داخل میکنند و یا طباشیر دو ماشه سوده سرشته یا شیرخشت و اشربه
[illegible] یا بصورت سوء مزاج [illegible] ده توله سرشته همراه عرق گاوزبان شش توله گلاب چهار توله و گاهی طباشیر یک ماشه سوده ممزوج نموده همراه
شیرهٔ کاهو شیرهٔ خرفه لعاب اسپغول عرق عنب الثعلب عرق کاسنی شربت انار [illegible] باشد و بگویند که گویا [illegible]
خمیرهٔ صندل ترش یا مفرح شیخ الرئیس خورده بالایش شیرهٔ خرفه عرق کیوڑا گلاب عرق کاسنی شربت نیلوفر شربت انار [illegible] برای
آخر روز [illegible] شربت صندل در عرق بید ساده عرق شاهتره حل کرده بیاشامند و اگر از خوردن گوشت آهو خفقان عارض گردد خمیرهٔ
صندل همراه شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ گاوزبان شیرهٔ خرفه عرق بکوه گلاب شربت انار تخم ریحان دهند بعد چند روز مفرحات گاوزبان گل سرخ صندل
سفید آمله مقوی کشنیز خشک کوفته بیخته نبات [illegible] همراه شیرهٔ خرفه عرق کیوڑا عرق بکوه [illegible] شربت انار [illegible] داخل کرده بخورند
و برای تسکین سوزش دل و معده و جگر و برای تشنگی [illegible] خمیرهٔ صندل [illegible] طباشیر [illegible]
بالایش [illegible] شیرهٔ خیارین شیرهٔ خرفه گلاب عرق کیوڑا عرق کاسنی [illegible] اسپغول پاشیده [illegible] و یا بصورت [illegible]
[illegible] ماشه سرشته همراه لعاب بهدانه عرق بادیان عرق گاوزبان عرق بید [illegible] شربت انار [illegible] استعمال دواء المسک بارد
یا همراه عرق شاهتره عرق گاوزبان هر یک پنج توله خمیرهٔ صندل یک توله حل کرده بالنگو پنج ماشه پاشیده بدهند و یا بصورت عطش مفرح [illegible]
همراه لعاب بهدانه عرقیات شربت انار و یا در غلبهٔ گرمی دل و سستی بدن بورق نقره [illegible] همراه شیرهٔ کشنیز خشک عرق گاوزبان دوازده توله
شربت انار تخم بالنگو پنج ماشه و یا در صورت ضعف هضم و اکثر حاره [illegible] پنج ماشه سرشته همراه شیرهٔ کشنیز خشک
چهار ماشه شیرهٔ مغز تخم [illegible] دانه شش ماشه شربت نیلوفر [illegible] و گاهی عوض مغز تخم کدو بجای شربت نیلوفر شربت بنفشه میکنند
و یا در [illegible] لاغری بعد فصد یا سلیق همراه شیرهٔ خرفه عرقیات شربت انار و یا بصورت تشنگی بعد فصد همراه شربت نبات بالنگو پاشیده
و یا در [illegible] بعد فصد و ماء الجبن همراه شیرهٔ آلو بخارا ده دانه شیرهٔ تخم خرفه عرق شاهتره شربت انار شیرین بطریق استعمال
هلیلهٔ مربی سرشته بورق نقره پیچیده یا شیرهٔ خیارین شیرهٔ مغز تخم کدو هر یک شش ماشه عرق کیوڑا گلاب هر یک چهار توله شربت
انار بالنگو پنج ماشه و یا با شیرهٔ کاسنی شیرهٔ خیارین گلاب نبات و یا [illegible] که [illegible] کنند و ضعف معده کشنیز خشک
دانه هیل یک یک ماشه سوده سرشته بورق نقره پیچیده همراه لعاب اسپغول شش ماشه عرق کیوڑا دو توله شربت انارین دو توله بالنگو پنج ماشه پاشیده و گاهی
جوشانده [illegible] سپستان عناب گل نیلوفر عرق صندل عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان جوشانیده شیرهٔ کاهو شربت نیلوفر آمیخته و یا گل سرخ
گاوزبان هر یک چهار ماشه عناب پنج دانه جوشانیده شیرهٔ کاهو شیرهٔ خیارین هر یک شش ماشه شربت انار دو توله و یا در صورت نزله [illegible]
[illegible] شربت بنفشه [illegible] عرق عنب الثعلب پنج توله عرق نیلوفر چهار توله عرق صندل ده توله بالنگو چهار ماشه پاشیده و در خفقان [illegible]

آلوبخارا بسفت دانه و عرقیات مالیده شربت بزوری داخل کرده دهند و یا در خفقان حار لعاب اسپغول شش ماشه شیره آلوبخارا ده دانه شیره خیارین
عرق شاهتره عرق گاوزبان نبات سفید تودری سرخ پاشیده دهند و در خفقان بعد خوردن کشته جات لعاب اسپغول شیره مغز تخم [illegible] دانه عرق شاهتره
سکنجبین و در خفقان از گرمی هوا و اسهال لعاب بهدانه [illegible] ماشه شیره کشنیز خشک پنج ماشه عرق کاسنی عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان شربت
انار تخم بالنگو و بصورت سوزش بول و گرمی بدن شیره تخم کاسنی [illegible] ماشه عرق شاهتره [illegible] تولہ عرق گاوزبان پنج تولہ شربت بزوری بجای کشنیز عرق
دیگر بالنگو نماید و در نسخه دیگر عرق گاوزبان [illegible] شیره کاسنی [illegible] شیره عناب شیره تخم خرفه عرق شاهتره گلاب خمیره صندل داخل کرده [illegible]
و در کاهو بجای خرفه و شربت نیلوفر بجای خمیره صندل نماید و آب آلوبخارا ده دانه افزایند و بجهت آخر [illegible] اسپغول [illegible] ماشه گلاب [illegible] تولہ شربت انار
دو تولہ و در خفقان بسبب بهاری لعاب بهدانه عرق شاهتره عرق گاوزبان شربت بزوری یا شربت انار یا لعاب بهدانه گلاب شربت انار شربت
نیلوفر عرق عنب الثعلب عرق شاهتره بالنگو پاشیده و در خفقان و سوزش شیره کاسنی شیره خیارین گلاب نبات یا شربت انار و برای خفقان [illegible]
و زکام خمیره گاوزبان خمیره خشخاش هر یک [illegible] ماشه مفرح [illegible] همراه عرق عنب الثعلب عرق نیلوفر عرق گاوزبان هر یک [illegible] تولہ شربت بزوری
دو تولہ بدهند و ایضاً برای خفقان [illegible] ورق نقره [illegible] گل خطمی [illegible] ماشه گل نیلوفر [illegible] ماشه عرق شاهتره ده تولہ [illegible] مالیده [illegible]
شیره بادیان چهار ماشه شیره خیارین شش ماشه نبات [illegible] تولہ اسپغول شش ماشه پاشیده نافع میشود و مخفی نماند که بعضی افراد که حرارت قلب [illegible]
باوجود کبر سن [illegible] بضعف باهم و رطوبت معده و دماغ از حرارت غالب که موجب [illegible] میشود اطریفل کشنیزی و شیره [illegible]
افزوده میشود و اگر صندل سفید نیم تولہ [illegible] کشنیز [illegible] پنج ماشه [illegible] آب [illegible]
گرم است و گلقند [illegible] از گل [illegible] سرخ [illegible] سفید [illegible] شکر سفید مالیده [illegible]
و هر روز یک تولہ صبح بخورند نیز برای تقویت قلب خفقان حار [illegible] است و خمیره عباسی که از گل عباسی سرخ رنگ [illegible] عرق کشیده [illegible]
با شکر قوام نماید و در آخر قدری زعفران [illegible] خمیره [illegible] نافع خفقان حار است [illegible]
نقوع آب تمر هندی یا کشنیز خشک یا با لعاب گاوزبان و نبات و بالنگو خفقان حار را نافع است و اگر کشنیز خشک [illegible] ماشه در عرق [illegible]
شب تر کنند و صبح مالیده شربت انار دو تولہ تخم بالنگو چهار ماشه داخل کرده بنوشند [illegible]
شب در عرق بید مشک تر کرده در سایه گذارند و نصف شب برخاسته بخورند و نصف آن [illegible] بخورند [illegible] گل سرخ [illegible]
وقت صبح خوردن در ازاله حرارت قلب مجرب است و یا [illegible] پوست پاک کرده تراشیده [illegible] آن نبات [illegible] تولہ [illegible]
کیوڑا دو تولہ انداخته شب در شبنم بدارند صبح از کاسه [illegible] بخورند [illegible] اگر تخم ریحان [illegible] در آب تر کرده شب [illegible]
نبات سفید [illegible] برای خفقان حار بدیل است و اگر [illegible] گل [illegible]
ضعف قلب و خفقان گرم را سود دارد حکیم علوی خان [illegible] از مجربات خود نوشته که سکنجبین گل [illegible] گلاب [illegible] چهار [illegible]
نبات یکجا [illegible] نافع حرارت قلب است و بقول محمد زکریا اگر کاربر صاحب خفقان حار [illegible] از استعمال افیون [illegible]
[illegible] کاسنی [illegible] خفقان حار و ضعف دل را نافع [illegible] با قدری کافور نافع خفقان حار است و [illegible]
در آب [illegible] شیرین کرده نوشیدن نافع خفقان حار است و اسپغول یک تولہ لعاب [illegible] گرفته با قدری شکر [illegible] نافع [illegible]
افشره [illegible] با شکر سفید نوشیدن نافع خفقان گرم بلین الطبع است و از خس که از [illegible] عرق کشیده نوشیدن دافع خفقان گرم
و [illegible] مجرب است و اگر در آن عرق شکر داخل کرده بقوام خمیره آرند و در آخر قدری عطر خس آمیزند خمیره خس گردد و مفید خفقان و دافع حرارت
تپ باشد و تذکره سویدی است که کاسنی بستانی [illegible] با شیره کشنیز و شاهتره هر واحد [illegible] صندل مقاصری [illegible] نافع خفقان حار است

وشربت حماض اترج لیکن صاف یا تمر هندی یا انار ترش یا ریباس یا اکلیل الجبل مفید خفقان صفراویست ذکر او و نسخه مرکبه نافع خفقان حار اطریفل کشنیزی
که در رفع خفقان حار و منع بخار معده و دماغ و تقویت دماغ و معده و دل انفع است پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه و پوست بلیله آمله
گل سرخ تخم خشخاش گل گاوزبان هریک دو توله کشنیز خشک مقشر برابر همه کوفته بیخته قند سفید دو چند [illegible] بقوام آورده مشک
یک نیم ماشه زعفران دو ماشه بگلاب سوده اضافه کنند و با عرق گاوزبان هر صبح بخورند نوع دیگر مسمی باطریفل کشنیزی مختصر که خفقان حار و صداع
و دوار و سوزش دماغ نافع بود و بگیرند هلیلجات ثلثه و آمله و پوست بلیله هریک دو درم کشنیز [illegible] درم و روغن بادام و گل گاوزبان هریک سه درم
مشک یک ماشه کافور سه ماشه زعفران دو ماشه گلاب بقدر مناسب شهد خالص دو چند نبات سه چند [illegible] بدستور مرتب سازند جوارش شاهی که در
خفقان حار و مالیخولیای مراقی عموما [illegible] و مقوی قلب و معده و مفرح زرشک بیدانه بست و پنج مثقال آمله مربی هلیله مربی هر دو شسته در [illegible] گلاب
عرق بید مشک هریک هشتاد مثقال همراه جزئیات مذکوره بجوشانند تا [illegible] شود صاف نموده شربت انار شیرین و ترش نبات سفید هریک بست و پنج مثقال
سکنجبین سی مثقال شربت نارنج شربت لیمو شربت آلو هریک چهل و پنج مثقال داخل کرده بقوام آرند پس عنبر اشهب [illegible] ابریشم مقرض ورق طلا
ورق نقره مروارید ناسفته هریک سه مثقال گل گاوزبان غنچه گل سرخ هریک پنج مثقال کوفته بیخته بسرشته جوارش [illegible] خمیره صندل معمول خفقان
حار براده صندل سفید بست مثقال در آب نیم آثار تر کرده یک شبانه روز نگاه دارند بعد از آن جوشانیده صاف نموده با نیم آثار شکر سفید بقوام آرند و بقدر
[illegible] ماشه همراه تبرید بدهند و گاهی درین نسخه [illegible] سوده و یک درم بید مشک [illegible] انار شیرین [illegible] اضافه کرده و [illegible] تقویت قلب
و دفع حرارت جگر و تسکین عطش [illegible] اگر [illegible] نباشد نوع دیگر مقوی قلب و دماغ [illegible] برای خفقان حار [illegible] صندل سفید
بگلاب سوده بست مثقال قند سفید [illegible] مثقال عنبر اشهب نیم مثقال مشک خالص یک نیم [illegible] ورق طلا و ورق نقره [illegible] نیم مثقال گلاب
[illegible] مثقال عرق بید مشک [illegible] مثقال قند را بگلاب و عرق [illegible] حل کرده [illegible] بقوام آرند و سفیدی تخم مرغ [illegible] آب [illegible] کرده [illegible]
تا کف کند آنرا [illegible] قند زده [illegible] تا مثل خمیره شود پس عنبر و مشک با قدری نبات سفید سوده داخل نمایند و برهم زنند پس ورق طلا
و نقره محلول داخل کرده برهم کنند پس صندل را داخل کرده نیکو برهم زنند و نگاه دارند خمیره مروارید نافع خفقان حار و مقوی قلب مروارید ناسفته
یک توله طباشیر هفت ماشه [illegible] مغز تخم کدو مغز تخم تربز هریک یک توله شربت سیب شربت انار شیرین هریک [illegible] توله نبات پنج توله بدستور مرتب سازند
شربتی دو مثقال دواء المسک بارد معمول برای خفقان حار و مقوی قلب مروارید کشنیز مقشر گل گاوزبان هر واحد یک درم کهربا طباشیر صندل سفید
گل سرخ ابریشم مقرض هریک چهار درم مشک یک [illegible] شربت آمله شربت زرشک شربت انار شیرین هر واحد پانزده قند سفید سی درم نوع دیگر که معمول [illegible]
مشک عنبر هریک نیم مثقال مروارید ناسفته کهربا مرجان گل سرخ گاوزبان طباشیر صندل سفید بگلاب سوده کشنیز هریک سه مثقال آب سیب شیرین عرق بید مشک
هریک سی مثقال قند سفید [illegible] مثقال نوع دیگر مجرب مروارید ناسفته کهربای شمعی هریک [illegible] ماشه تخم خرفه مقشر مغز تخم کدو هریک دو توله صندل سفید ابریشم
مقرض غنچه گل سرخ گاوزبان هریک یک توله مشک [illegible] ماشه عنبر اشهب چهار ماشه ورق طلا [illegible] ماشه ورق نقره نه ماشه نبات سفید نیم آثار شربت فواکه
یا سیب بدستور مقرر مرتب سازند و نسخه دیگر وزن صندل تا گل سرخ هریک دو درم و مغز تخم کدو [illegible] دو درم و تخم خرفه چهار [illegible] مثقال [illegible] طباشیر کشنیز مقشر
گل گاوزبان هریک دو درم رب سیب قند بعوض گاوزبان عنبر و اوراق و نبات و شربت فواکه است نوع دیگر نسخه [illegible] که همیشه معمول [illegible] بفوائد عجیب
مشمول مشک خالص عنبر اشهب گل گاوزبان هریک یک درم ابریشم مقرض ورق نقره هریک دو درم طباشیر گل سرخ کشنیز مقشر صندل سفید هریک چهار درم
شربت سیب [illegible] نیم آثار نبات و گلاب هریک یک آثار معجون سازند و سفیدی بیضه [illegible] حل کردن [illegible] سفید کنند سفوف مروارید
جهت دفع خفقان و تقویت دل نافع گل گاوزبان گل نیلوفر گل بید مشک گل سرخ هریک دو درم مروارید ناسفته زهر مهره خطائی حجر ارمنی کهربا یشب سبز
یاقوت هریک [illegible] درم گل [illegible] طباشیر هریک یک درم کشنیز مقشر [illegible] هر واحد دو درم کوفته بیخته سفوف سازند و از یک درم تا دو درم همراه گلاب [illegible]

سفوف طباشیر که خفقان شدید الحرارت را نافع گل سرخ طباشیر صندل سفید هر یک سه درم کشنیز خشک شش درم کافور ربع درم زعفران سه دانگ و در نسخهٔ
دیگر مروارید که با هر یک نیم درم و عوض زعفران ست دو دانگ کشنیز دو درم خوراک بقدر مناسب سکنجبین صندلی نافع خفقان حار برادهٔ صندل سفید شش مثقال
شب در دو رطل آب خیسانیده صبح پنج مثقال سرکه و گلاب و عرق نیلوفر تر کرده جوش دهند تا سوم حصه بماند بمالند و صاف نموده با ده مثقال قند سفید بقوام آورده
نیم مثقال زعفران در صره بسته در جوش انداخته بعد از آمدن قوام صندل سفید بگلاب سوده و طباشیر هر یک دو مثقال کافور چهار درم سائیده اضافه کنند
شربت سیب با لیموی نافع خفقان حار آب سیب شیرین نیم آثار آب لیمون کاغذی یا [illegible] آثار [illegible] قند سفید نیم آثار قوام ساخته کافور
سه ماشه سوده آمیخته بکار برند شربت [illegible] نافع خفقان حار مقوی معده مانع قی نافع حرارت مزاج و حمای صفراوی و فساد خون و جوش [illegible]
همراه طعام نیز توان خورد فالسهٔ شیرین سیاه رنگ را در گلاب و آب بمالیده و صاف کرده با چندان قند بقوام آورند شربت صندل مقوی دل نافع
خفقان گرم و معده و جگر حار و تسکین تشنگی و قابض شکم صندل سفید سوهان کرده یا چوب او [illegible] بیست مثقال در یک رطل گلاب تر نمایند و شبانه روز
این گلاب صاف کرده بستانند و آن صندل را در آب خالص بجوشانند تا قوت صندل کما ینبغی برآید و آب بقدر مناسب باشد پس صاف نموده این هر دو
با گلاب آمیخته قند سفید دو رطل داخل کرده بقوام آرند شربت صندل [illegible] نافع خفقان حار و مقوی دل کشنیز خشک کوفته [illegible] صندل
سفید کوفته [illegible] درم در آب [illegible] یکصد درم [illegible] خالص پانزده درم [illegible] آثار [illegible] بمالیده صاف
نموده قند یک آثار داخل کنند و زعفران نیم درم [illegible] زعفران را چند بار بمالیده و بیرون آرند و بقوام آورده
فرود آرند و [illegible] نیم مثقال کافور و طباشیر صندل سفید بگلاب سوده هر یک [illegible] درم داخل سازند [illegible] شربت گاوزبان
نافع خفقان حار مقوی قلب گل گاوزبان گل سرخ [illegible] گل نیلوفر هر یک [illegible] آثار [illegible] بقوام آرند و در آخر قوام [illegible] طباشیر سوده [illegible]
شربت دو توله [illegible] گل گاوزبان گل نسرین کشنیز خشک [illegible] شربت [illegible] جهت دفع خفقان حار و رفع ماده
[illegible] معده و مراق [illegible] جنون [illegible] گل [illegible] از آن [illegible]
لیمون کاغذی [illegible] تمام [illegible] آب باران شربت کرده باشند [illegible]
کرده در شیشهٔ ضخیم که نصف شیشه [illegible] خالی ماند [illegible] روز [illegible]
[illegible] صاف کرده نگهدارند [illegible] اگر آب لیمون زیاده [illegible] مؤثر بود و اگر [illegible]
[illegible] باشند [illegible] جگر [illegible] آب باران [illegible]
اندازند و [illegible] تقویت قلب همراه آب باران [illegible] گاوزبان سه توله گل نیلوفر گل کاسنی
گل نسرین گل سرخ [illegible] تخم کاسنی [illegible] ابریشم خام هر یک [illegible] توله [illegible] پنج توله [illegible]
در آب [illegible] چهل [illegible] پنج توله [illegible] هفت توله [illegible] صندل سفید
دو توله گلاب [illegible] نبات نیم آثار [illegible] پنج توله [illegible] مروارید [illegible] شربت
سیب یا لیمون [illegible] خفقان [illegible] صفراوی مناسب باشد قرص کافور که در خفقان حار [illegible] کافور [illegible] جزو زعفران
چهار جزو مغز تخم کدو دو جزو مغز تخم خیارین چهار جزو عسل سفید چهار جزو [illegible] اقراص سازند نوع دیگر برای خفقان حار [illegible] کافور [illegible]
تخم کاسنی گل سرخ مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز تخم [illegible] طباشیر هر یک پنج درم صندل سفید دو درم لعاب اسپغول سرشته قرص سازند شربتی دو درم
معجون صندل نافع خفقان حار و مانع قی و صعود ابخره از معده و مراق [illegible] و فوائد عجیب و غریب دارد صندل سفید در آب سائیده [illegible] درم
[illegible] آب انار [illegible] هر یک نیم رطل شکر سفید سه رطل [illegible] بقوام آورند بعد از آن صندل را از صافی گذرانیده [illegible]

که قریب بقوام آید پس آب ترشیهای مذکور و آب انار داخل کرده بقوام معجون آرند و بعد فرود آوردن طباشیر چهار درم تخم خرفه یکدرم زعفران یکدرم ساییده داخل نمایند [illegible] شربتی با لؤلؤ نگاه دارند شربت از دو درم تا چهار درم معجون یاقوت مستعمل [illegible] خفقان حار و مالیخولیا و نهایت مقوی اعضای رئیسه است مروارید ناسفته یاقوت رمانی زمرد سبز عنبر اشهب ورق طلا [illegible] کهربای شمعی یشب سبز [illegible] طباشیر [illegible] ورق نقره چهار تولہ آب سیب شیرین آب انار شیرین [illegible] نبات سفید عرق کیوڑہ عرق گاؤزبان عرق بیدمشک هر یک [illegible] حل کرده با وعرقیات و نبات بقوام آورده ادویه مذکور حل سازند پس اوراق طلا و نقره [illegible] حل کرده باقی ادویه [illegible] یک مثقال با [illegible] استعمال نمایند [illegible] مالیخولیا و خفقان حار [illegible] مروارید ناسفته کهربای شمعی هر یک یک مثقال گل گاؤزبان طباشیر [illegible] کدوی شیرین تخم خرفه مقشر هر یک دو مثقال عنبر اشهب ورق طلا محلول ورق نقره محلول هر یک [illegible] سیب شیرین [illegible] یکصد و بست مثقال گلاب [illegible] پنج مثقال بیدمشک [illegible] پنج مثقال بطریق معمول معجون سازند خوراک از یکدرم تا یک مثقال [illegible] نوع دیگر [illegible] امراض حار قلب [illegible] گل سرخ گاؤزبان [illegible] مروارید ناسفته [illegible] کشنیز خشک کهربای شمعی هر یک یکدرم کافور [illegible] شربت صندل [illegible] انار [illegible] قند سفید [illegible] بقوام [illegible] آمیخته [illegible] همراه عرق [illegible] که [illegible] مقوی قلب [illegible] بگلاب سوده صندل سفید سوده گل گاؤزبان گل سرخ [illegible] تخم کدوی شیرین تخم خیارین کشنیز مقشر تخم خرفه مقشر هر یک دو مثقال طباشیر [illegible] دو درم زرشک محلول بگلاب [illegible] مثقال شربت انار شیرین [illegible] پنج مثقال مربای آمله [illegible] اگر [illegible] منظور بود پوست بیرون پسته [illegible] شربت حب الآس [illegible] شربت انار [illegible] اگر حرارت [illegible] باعضای اصلی باشد [illegible] کافور یکدرم زعفران [illegible] نوع دیگر [illegible] خفقان [illegible] خوردن این [illegible] مروارید [illegible] گلاب صلایه کرده تخم کاهو [illegible] گاؤزبان [illegible] زعفران تخم خشخاش [illegible] یکدرم گل گاؤزبان گل بنفشه کشنیز مقشر [illegible] صندل بگلاب سوده [illegible] تخم خیارین گل سرخ هر یک [illegible] ورق طلا [illegible] مربای هلیله مربای آمله [illegible] شربت [illegible] انار شیرین [illegible] شربت [illegible] حصه [illegible] گلاب [illegible] خفقان حار [illegible] گل سرخ طباشیر مروارید [illegible] گل [illegible] تخم خرفه کشنیز خشک [illegible] صندل سفید [illegible] زرشک [illegible] مشک خالص [illegible] استعمال نمایند [illegible] نوع دیگر [illegible] خفقان [illegible] طباشیر سفید گاؤزبان تخم کاسنی [illegible] گل سرخ مروارید ناسفته کهربای شمعی یشب سبز [illegible] زعفران [illegible] شربت [illegible] انار شیرین [illegible] قند سفید [illegible] نوع دیگر [illegible] حرارت قلب [illegible] که از مشارکت قلب باشد [illegible] تقویت [illegible] مروارید [illegible] طباشیر [illegible] یکدرم گاؤزبان تخم خرفه [illegible] تخم کاهو [illegible] گل ارمنی هر یک [illegible] زعفران [illegible] قند سفید [illegible] بقوام آورده [illegible] یاقوت [illegible] یشب [illegible] کهربای شمعی مروارید ناسفته ورق نقره [illegible] ورق طلا عنبر اشهب مشک [illegible] هر یک [illegible] گل گاؤزبان [illegible] گل سرخ طباشیر [illegible] صندل سفید گل ارمنی هر یک [illegible] تخم خرفه مقشر تخم کدوی شیرین هر یک [illegible] زعفران [illegible] قند سفید [illegible] سیب شیرین [illegible] گاؤزبان [illegible] معجون سازند [illegible] مروارید ناسفته [illegible] طباشیر [illegible] کشنیز [illegible] گاؤزبان [illegible] سفید [illegible] گل سرخ [illegible] انار [illegible] تیار شده.

قرص دیگر که مجرب است یاقوت سرخ یاقوت زرد لعل بدخشی عقیق یمنی یشب سفید یشب سبز مروارید ناسفته زهر مهره فلفلی کهربای شمعی مرجان لسد احمر هر یک شش ماشه
در گلاب و عرق بیدمشک و عرق گاوزبان سحق بلیغ نموده کشنیز خشک گل گاوزبان هر یک سه ماشه گل سرخ طباشیر سفید ابریشم مقرض صندل سفید
بگلاب سوده هر یک شش ماشه تخم خرفه مقشر تخم کاهو مقشر [illegible] بدستور آب انار شیرین و آب سیب هر یک نیم آثار عرق بیدمشک پاو آثار قند سفید نیم آثار قوام
دهد ورق نقره یکتوله ورق طلا [illegible] عنبر اشهب [illegible] اضافه ساخته علی الرسم مرتب سازند نوع دیگر جهت خفقان و [illegible]
سفید مروارید ناسفته شش ماشه کهربا لعل بدخشی یشب سفید هر یک دو ماشه یاقوت زرد یکنیم ماشه همچنین صندلین طباشیر زهر مهره سوده هر یک
سه ماشه مغز تخم خیارین تخم خرفه مقشر تخم کدو مغز تخم تربوز هر یک دو درم عنبر اشهب مشک خالص هر یک یکنیم ماشه ورق نقره یکتوله بنبات
شربت فواکه بقدر مناسب بدستور مقرر تیار سازند و گاهی قدری کافور نیز اضافه کرده شد نافع دیده نوع دیگر مقوی معمول گاوزبان گل گاوزبان
گل سرخ صندل سفید بگلاب سوده هر یک سه درم طباشیر یشب سبز کشنیز مقشر تخم خرفه مقشر دانه هیل هر یک دو درم مروارید کهربا لسد یاقوت ابریشم
مقرض پوست ترنج هر یک یکنیم درم [illegible] ورق طلا دو درم ورق نقره سه درم شربت انار شیرین و لاهی نیم پاو قند سفید پاو آثار
گلاب نیم پاو مشک [illegible] زعفران یک درم مربای آمله [illegible] هر واحد پنج عدد [illegible] بدستور مرتب سازند اقوال حذاق شیخ الرئیس
و بعضی [illegible] گفته اند که در خفقان دموی تنقیه بفصد باسلیق و اخراج خون کثیر نمایند و تعدیل غذا بکم و کیفیت کنند و اگر آثار آن بوقت یا
فصلی معین باشد که در آن [illegible] مثل ربیع مثلاً پس واجب است که قبل نوبت اقدام بفصد و تلطیف غذا و تناول مقویات قلب و فصد
نمایند و ایضاً گویند که اگر خفقان حار مع ماده باشد و تنقیه آن کرده باشند و اثر آن باقی ماند یا خفقان حار بلا ماده باشد واجب است که
تغذیه مصاحب او بدانچه قلیل المقدار نافع یعنی کثیر الغذا باشد باید کرد مثل نان در گلاب که در آن قدری شراب ریحانی باشد تر کرده و نان
بشربت سیب و مرقه سیب و روغن [illegible] بسیار دهند و اگر روغن قدری ترشی باشد و ابشکر فالوق استعمال نمایند بهتر جهت غذا
برای انها باشد و مبالغه در جدا کردن [illegible] نمایند بلکه اگر از ان مسکه علیحده کنند [illegible] اولی باشد و یا نان بافشرجات [illegible] حلاوت
از لیمو و انار [illegible] و غیره بگلاب و بیدمشک و شکر [illegible] و بقول [illegible] و فواکه بارده خورند و خربزه فائق را خاصیت است در تقویت قلب
مطلقا و کذلک [illegible] در خفقان حار و اگر مریض اشتهای گوشت نماید [illegible] از چوزه مرغ [illegible]
[illegible] سیب ترش [illegible] بگلاب و عرق بید و اگر ترشی ترنج یا لیمون باشد نافع است و اگر التهاب شدت کند آب سرد و آب برف
[illegible] بگلاب جرعه جرعه بنوشند و بشربت فواکه و سیب و مانند آن اندک اندک بیاشامند و اگر در ان احتیاج امتزاج کافور باشد بعمل آرند و بسا است که
احتیاج می افتد بانکه [illegible] از طلی تا دو طلی [illegible] فالوق محلول [illegible] غذای او نمایند و آن نهایت نافع است درین باب و اگر خواهند بقدری [illegible] یا
تقویت او نمایند و اگر قوت ضعیف [illegible] اطفای حرارت غریزی باشد [illegible] و امثال آن [illegible] و پوست ترنج و ایضاً کشنیز
و کافور [illegible] گل سرخ و طباشیر نافع و برگ گاوزبان اقدام نمایند و از [illegible] استعمال او [illegible] نمایند و کذلک عرق آن و گاهی در ان [illegible]
[illegible] متوالی نفع میکند [illegible] بتجربه [illegible] خوشبو کافوری و صندلی [illegible]
و کافور و گلاب [illegible] صحت صاحب خفقان حار [illegible] صندل و گلاب [illegible] گل سرخ [illegible]
[illegible] مرکبات [illegible] زعفران [illegible] ترنج [illegible]
[illegible] آب ترشی ترنج و آب لیمو [illegible] بگلاب [illegible]
اگر قوت ضعیف [illegible] حرارت غریزی [illegible] شربت سیب [illegible]
اندکی [illegible] خفقان [illegible] طباشیر چهار درم [illegible]

[illegible] کافور [illegible] بقدر [illegible] آب [illegible] قرص سازند [illegible] شربت [illegible] گلاب [illegible] دو جزو [illegible]

صندل [illegible] گل سرخ [illegible] گاوزبان [illegible] جزو با آب سیب [illegible] قرص [illegible]

[illegible] گل سرخ صندل تخم خرفه گاوزبان کشنیز خشک [illegible] سفوف سازند [illegible] درم [illegible]

[illegible] اگر حاجت شود [illegible] صندل [illegible] گل سرخ [illegible] کافور ربع جزو شربت [illegible] درم [illegible]

[illegible] شربت سیب [illegible] گل ارمنی کشنیز خشک [illegible] یک مثقال با آب [illegible] و اگر [illegible] استعمال [illegible]

[illegible] تخم [illegible] افیون [illegible] و بهتر آنست که [illegible] تخم [illegible] درم [illegible]

[illegible] طباشیر [illegible] حسب قوت و وقت و حاجت بخورانند و اولی آنست که

عوض افیون [illegible] سیب [illegible] مفرح یاقوتی [illegible]

[illegible] خفقان [illegible] سال [illegible] زائل شد [illegible] مفرح [illegible]

[illegible] شکر [illegible] عنبر [illegible] شربت [illegible] سفید

[illegible] استعمال [illegible] خفقان حار [illegible]

فصد باسلیق [illegible] کافور [illegible] در علاج امراض قلب از سوء مزاج حار [illegible]

[illegible] یک مثقال [illegible] مرغ [illegible]

[illegible] کشنیز خشک دو درم گل سرخ [illegible] طباشیر [illegible] کافور [illegible] یک مثقال [illegible] آب سیب [illegible]

[illegible] گل سرخ طباشیر [illegible] کشنیز خشک [illegible]

کافور [illegible] گل سرخ [illegible] طباشیر [illegible] درم [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] صندل [illegible]

[illegible] خفقان حار را نافع است [illegible] گاوزبان شربت سیب گل ارمنی [illegible]

یک مثقال [illegible] مثقال [illegible] گلاب [illegible] شربت سیب [illegible]

[illegible] شربت سیب [illegible] خفقان از سوء مزاج حار [illegible]

[illegible] آب [illegible] تخم خرفه [illegible]

[illegible] تخم خرفه [illegible] گل ارمنی گل سرخ [illegible] طباشیر [illegible] کافور [illegible]

[illegible] گل سرخ طباشیر صندل [illegible] کشنیز خشک [illegible] کافور

ربع [illegible] سفوف [illegible] استعمال نمایند [illegible] فصد باسلیق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شربت سیب [illegible] گذشت [illegible] مثقال [illegible]

مطبوخ هلیله دهند. اگر با یرقان بود ... و ترتیب دوا و غذا اینست که صبح قرص کافور با شربت سیب یا شربت انار ترش یا آب انار یا شیرهٔ تخم خرفه یا آب خیار و یا بآب لیمو ... و بوقت خواب سفوف مذکور با آب انار بخورانند. و اگر از سفوف کراهت کند گل ارمنی با آب انار و لعاب اسپغول بدهند و اگر شربت نبات عوض این آبها در نیم گلاس ... دهند و غذا ماهی تازه مطبوخ بسرکه و مزورهٔ انار دانه و ریباس و حصرم و ... شیرازی و چغندر ... بهتر است که اگر خفقان از امتلای خون باشد اول فصد باسلیق چپ کنند و فصد صافن اگر مریض متحمل نباشد و شربت سکنجبین ساده ده درم با ده درم گلاب یا ده درم شربت سیب و ریباس یا حماض هر چه از اینها باشد ده درم بیاشامند و ایضا اقراص کافور بکار برند و غذا مزورهٔ انبرباریس یا حماض یا رمان یا مضیره یا مصلیه لحوم جدی سازند و اگر از امتلای صفرا باشد علاجش مثل علاج دموی است بغیر فصد و تقویت قلب بمفرحات مقویه مبرده نماید با اقراص کافور و شربت صندل و سکنجبین ساده و ماء الرائب تنقیه صفرا بعد ... و کشنیز خشک و گلاب و آب طلع و پوشیدن پارچه کتان بصندل و سکون ... بارده و مشموم آب سرد و گلاب ... بشیر سیب سرد و ... و از اغذیه مزورات حامضه مثل ریباس و زرشک و ... و این دواها نافع خفقان حار است تخم کاهو مغز تخم خربزه مغز تخم کدو مغز تخم خیار هر واحد دو درم تخم خرفه تخم حماض کشنیز خشک هر واحد سه درم طباشیر تخم کاسنی هر یک چهار درم صندلین هر واحد سه درم زرشک پنج درم باریک سائیده با شربت سیب ... شربت یک مثقال با شربت حماض یا شربت ... سعید بن هبة الله گوید که علاج خفقان حار آشامیدن ماء الشعیر با آب انار میخوش و ایضا رب سیب ترش یا رب ترنج هنگام ... و ... آب تمر هندی و ... پوشیدن ... سکنجبین نماید و اگر حرارت شدید باشد اقراص کافور با شربت سیب یا آب انار میخوش دهند و اگر حرارت با مادهٔ دموی باشد واجب است که فصد یا حجامت مریض نماید و بعد تنقیه تعدیل مزاج باستعمال مبردات کنند و اگر ماده صفراوی باشد اسهال بمطبوخ هلیله بکند و ... ترشی ترنج بدهند که از خاصیت عجیبه در امراض قلب حادثه از حرارت ... کذا شربت سیب و سینه را بالصندل و گلاب و کافور طلا سازند و لباس صندل پوشند و غذا از جوزه مرغ با آب انار یا آب حصرم یا ترشی ترنج سازند و کافور و صندل و نیلوفر و گل سرخ بوئیده و از جماع و هم و غم ... نمایند و ... گاوزبان و ... علی بن ... گوید که اگر خفقان دموی باشد علاج بفصد نماید و جماع در دموی بلیغ النفع است و در صفراوی تنقیهٔ مادهٔ آن کنند و بعد از آن تعدیل مزاج قلب نماید با شربتهای بارده خوشبو مثل شربت حماض و سیب و نیلوفر و انار و اگر با نرمی طبع باشد ... شربت تمر هندی دهند و هر چه از اشیای خوشبو ... عرق گاوزبان عرق نیلوفر شاهی و گلاب خوشبو یا بشیرهٔ تخم خرفه اگر سوء مزاج حار قوی باشد و بمفرحات ... بارد و غیره و لباس است که احتیاج بکافور افتد اگر حرارت مفرط باشد و در این هنگام واجب است که مفرح یاقوتی کافور اضافه نماید یا مفرح کافوری دهند تا آنکه سوء مزاج حار زائل شود و اگر سوء مزاج مفرط نباشد پس ادویه شدید البرودة مثل کافور جسارت ننماید که هر چند تبرید قلب خواهند کرد لیکن اطفای روح قلبی نیز خواهند نمود و اگر ضرورت آن باشد با ادویه حاره مخلوط نماید و لهذا امر باختلاط زعفران در قرص کافور نموده اند و خوشبوهای بارده مثل گل سرخ بر آن آب پاشیده و بنفشه و خلاف و نیلوفر و خیار و آس طلب و آب آن نهاده ایضا کافور و صندل و سیب ... بوئیده و اغذیه ... حصرم و ... ریباس و حماضیه و زرشکیه که در طبخ آنها کشنیز و دارچینی داخل کرده باشند و ... سینه را بلعاب اسپغول بگلاب و یا سویق بآب کاسنی و یا بزر قطونا و سویق و آرد شعیر بگلاب ضماد سازند و صاحب اغراض گوید که نزد یک من ... با صندل بارده نفع میکند مثل شمامهٔ صندل و گلاب و کافور زیرا که منفعت شم بقلب بسرعت میرسد و ضماد بارد حرارت را از قلب منتشر میسازد و بخار حار از سوی دماغ ... میگردد و ... اگر در میگذرانند و در خانه آب بپاشند و تبرید هوا نمایند و کثرت حرارات کنند و بقرب میاه جاریه بنشینند و مفرح ... اختیار نمایند و کثرت باد کش کنند و بسوی بساتین و سبزه و مواضع روشن و الوان حسن نظر دارند و آواز خوش ... ملائم بشنوند ...

علاج خفقان بارد

بادیان ... گاوزبان ... بشبانند ... داخل کرده ... و مفرح حار ... عرق ... گاوزبان ... شربت انار ... عرق گاوزبان ... خفقان بارد ... ادویه ... مفرح ...

گاوزبان و بادرنجبویه و زعفران لازم و جوارش عنبر و دواء المسک و امثال آنها مناسب گل نرگس یا یاسمین بویند و روغن سوسن یا زنبق بر سینه بمالند و یا
سنبل الطیب و زعفران و گل سرخ در آب ریحان یا بادرنجبویه سائیده بر سینه ضماد کنند و گوشت مرغ و کنجشک با مصالح خوشبو نیم برشت بخورند و از اغذیه بارده
و آب سرد پرهیز کنند و ریاضت و غضب و سخن قلیل سازند و ایضاً در خفقان بارد و عرق بسیار و خفگی دل چند دفعه گل گاوزبان [illegible] عنبر اشهب
مشک و دارچینی و بسباسه و قرنفل و زعفران هر یک نیم ماشه در [illegible] آمیخته همراه عرق گاوزبان و کیوره و تخم فرنجمشک پاشیده بخورند و برای خفقان
بارد [illegible] عنبر اشهب [illegible] سوده بگلقند سیوتی [illegible] همراه [illegible] ماشه اصل السوس چهار ماشه و عرق گاوزبان چهار [illegible] پنج تولہ [illegible]
دو تولہ داخل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده بنوشند و یا خمیره ابریشم چهار ماشه با عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب هر یک [illegible] تولہ شربت [illegible] دو تولہ
خاکشی چهار ماشه [illegible] بالائش شربت [illegible] عرق عنب الثعلب پنج تولہ عرق نیلوفر چهار تولہ [illegible] صندل دو تولہ داخل کرده
بالنگو پاشیده بنوشند و ایضاً جهت خفقان بارد [illegible] مصطکی [illegible] گل گاوزبان [illegible] نیم ماشه [illegible] عرق [illegible]
و یا زرنباد [illegible] سوده بگلقند [illegible] شربت [illegible] بالنگو [illegible]
[illegible] خفقان و غشی بارد [illegible] قرنفل و دارچینی سوده [illegible] اگر [illegible] زعفران [illegible]
معتدل [illegible] بالائش عرق بادیان [illegible] تولہ بنوشند و اگر خواهند [illegible] و اگر خفقان [illegible]
[illegible] مذکوره و دیگر مبدلات [illegible] یا از بادرنجبویه [illegible] افتیمون هر یک [illegible] ماشه [illegible] اصل السوس [illegible]
هر یک [illegible] چهار ماشه جوشانیده [illegible] شربت [illegible] هر یک [illegible] تولہ داخل کرده [illegible] افتیمون [illegible]
ریوند [illegible] هر یک [illegible] ماشه [illegible] چهار تولہ [illegible]
مسهل [illegible] بخورند [illegible] روز دوم [illegible]
و گاوزبان گل گاوزبان اصل السوس [illegible] بادیان بادرنجبویه هر یک هفت ماشه جوشانیده شربت بادرنجبویه [illegible] گاوزبان هر یک [illegible] تولہ داخل کرده
تخم بادرنجبویه چهار ماشه تخم شاهتره سه ماشه پاشیده بنوشند و در مسهل دوم [illegible] اسطوخودوس [illegible] چهار ماشه [illegible]
مسهل [illegible] همچنین [illegible] چهار مسهل داده خمیره [illegible] و عرق دارچینی و عرق تنبول و عرق گاوزبان [illegible]
[illegible] بادیان بادرنجبویه گاوزبان هر یک سه تولہ تخم بالنگو شش تولہ نبات [illegible] و دو مثقال [illegible] عرق گاوزبان [illegible]
بادرنجبویه هر یک [illegible] مصطکی یک تولہ تخم شاهتره تخم بادرنجبویه هر یک نیم تولہ نبات [illegible] و دو مثقال و عرق گاوزبان [illegible]
و ابریشم و بادرنجبویه شاهتره و غیره [illegible] و خوردن شلجم و زردک بدین طریق مفید که از پوست پاک نموده جوش خفیف داده شب [illegible]
نهاده صبح [illegible] نبات سوده و عرق بیدمشک [illegible] پاشیده [illegible] بخورند و یا استخوان زردک دور کرده [illegible]
جوش خفیف داده هر دو عرق مذکور پاشیده شب نهاده صبح بخورند و آبی که گذاشته باشد بالائش بنوشند و همچنین خوردن خام با نبات [illegible]
عود هندی چهار مثقال سنبل الطیب قرنفل بهارنارنج حب المحلب درونج هر یک [illegible] پوست ترنج ده مثقال عنبر اشهب [illegible] مثقال [illegible]
و نیم [illegible] بعرق بهارنارنج صلایه کرده عطر [illegible] عنبر و عود هر یک [illegible] داخل کرده [illegible] ساخته [illegible]
زرنب عود گل سرخ تخم گاوزبان هر یک چهار ماشه [illegible] بادرنجبویه و یا ریحان ضماد کنند [illegible] آب سیب [illegible] خفقان [illegible]
[illegible] خورده گلاب [illegible] شربت بادرنجبویه دو تولہ آمیخته بنوشند و یا [illegible] خفقان و عرق [illegible] همراه گاوزبان چهار ماشه [illegible]
گل سرخ شش ماشه جوشانیده نبات یک تولہ خاکشی پاشیده بنوشند و یا خاکشی چهار ماشه بعرق صندل سه تولہ عرق بیدمشک سه تولہ کیوره [illegible]
یک جوش داده سرد کرده نبات تولہ و اگر بادرد [illegible] باشد گاوزبان گل سرخ هر یک چهار ماشه [illegible] عرق شاهتره عرق عنب الثعلب جوشانیده [illegible]

بدهند و بصورت تشنگی و عرق و ضعف زرنباد سوده مروارید المسک سرشته همراه گاوزبان چهار ماشه ابریشم دو ماشه تخم کاسنی پنج ماشه جوشانیده نبات توله
خاکشی شش ماشه یا بالنگو چهار ماشه پاشیده بخورند و اگر خفقان بارد سوداوی باشد تنقیه آن بمسهل سودا نمایند بعده تبدیل مزاج و تعدیل کنند و یا ابریشم
نیم باسلیق و صافن از عناب تخم خیارین کوفته جوشانیده گاوزبان بادرنجبویه بسپایه و شاه عنب الثعلب مویز منقی و عرق گاوزبان شاهتره بسپایه
داخل کرده [illegible] بدهند و مسهل گل سرخ اسطوخودوس افتیمون سنای مکی مغز خیارشنبر افزایند و اگر سودای احتراقی باشد رعایت آن نموده که
ازالۀ سودا حاصل شود باشد تبرید ملحوظ دارند و گل بنفشه نیلوفر بسفایج آلو کاسنی سبز عرق دهند و ماءالجبن استعمال نمایند و بعد تنقیه اگر از مرض اثر باشد
اسهال [illegible] ازالۀ آن نمایند و ایضاً شیره [illegible] و افشره اناناس و فالسه نافع و خمیره گاوزبان عنبری و خمیره مروارید مجلول با عرقیات داده شود
[illegible] کثرت [illegible] سود دهد اسپغول و گاوزبان و خمیره با شربت نیلوفر و عرقیات بدهند و شیر [illegible] انار و روغن بادام
نیز از سبب سوداوی شیره خشخاش [illegible] تخم خرفه خشخاش تخم ریحان کوفته در شیر [illegible] بادام و روغن [illegible] نفع [illegible]
دل کرده [illegible] فی القلب [illegible] گلاب و ایضاً در خفقان سوداوی آمله مربی شسته بورق نقره پیچیده همراه گاوزبان
ده ماشه تخم خرفه [illegible] جوشانیده [illegible] دو توله بالنگو پاشیده دهند و یا هلیله مربی [illegible] یا هلیله مربی بورق نقره پیچیده گاوزبان
شش ماشه جوشانیده [illegible] و اگر حرارت زیاده محسوس گردد شیره خرفه افزایند و [illegible] کنند آمله مربی همراه شیره
گاوزبان عرق عنب الثعلب گلاب [illegible] و ایضاً اگر [illegible] موافق نباید شیره گاوزبان پنج ماشه شیره کشنیز خشک پنج ماشه گلقند داخل کرده بالنگو
پاشیده دهند و اگر [illegible] افزایند و یا در خفقان سوداوی لاجورد مغسول خمیره گاوزبان هفت ماشه سرشته همراه شیره
گاوزبان چهار ماشه عرق گاوزبان چهار توله [illegible] گلاب چهار توله شربت سیب دو توله لودری سفید چهار ماشه [illegible] یا لاجورد مغسول چهار سرخ مروارید المسک [illegible]
سرشته همراه شیره [illegible] شربت انار دو توله اسپغول شش ماشه پاشیده دهند و یا لاجورد مغسول نیم ماشه هلیله مربی سرشته بورق نقره پیچیده
همراه [illegible] چهار ماشه شیره [illegible] شربت انار دو توله [illegible] سرخ چهار ماشه پاشیده و [illegible] نسخه دیگر تخم خرفه کشنیز خشک چهار ماشه
[illegible] لودری [illegible] مربی سرشته بورق نقره پیچیده همراه آب زردک پنج توله نبات توله لودری سرخ چهار ماشه
[illegible] همراه [illegible] عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله دهند و یا گاوزبان شش ماشه گل نیلوفر چهار ماشه
[illegible] لودری سفید پاشیده و یا ابریشم دو ماشه تخم کاسنی شش ماشه گاوزبان چهار ماشه
جوشانیده نبات توله بالنگو چهار ماشه [illegible] هلیله مربی [illegible] گل [illegible] مویز منقی هفت دانه در عرق عنب الثعلب
عرق کاسنی هر یک پنج توله جوشانیده شیره تخم کاهو شیره خشخاش هر یک چهار ماشه شربت بزوری دو توله تخم کشنیز خشک چهار ماشه پاشیده و اگر در خفقان فصد
نکنند [illegible] ماءالجبن [illegible] سوداویت [illegible] فصد کرده آمله مربی ورق نقره شیره کشنیز خشک عرق شاهتره شربت انار
[illegible] احتراق [illegible] و ایضاً در خفقان بعد ماءالجبن برای طپش قلب [illegible] مروارید [illegible] هفت ماشه
[illegible] شربت انار [illegible] عرق [illegible] گلاب چهار توله داخل کرده اسپغول پاشیده دهند و در خفقان و ضعف و غشی بارد دوائی که [illegible] عرق
[illegible] سوداوی [illegible] گاه آمله کشنیز خشک جوشانیده نبات و گاهی همراه جوارش [illegible] آمله شش ماشه [illegible] دهند و
[illegible] عرق [illegible] ضعف [illegible] ابریشم مقرض اصل السوس هر یک چهار سرخ سیدانه یکماشه جوشانیده
نبات [illegible] گاهی [illegible] دو ماشه گل گاوزبان توله نبات توله جوشانیده
و اگر [illegible] عرق [illegible] بدهند [illegible] اگر [illegible] عرق [illegible] دل گویا
کرده مروارید المسک ورق نقره [illegible] شربت [illegible] عرقیات [illegible] استعمال نمایند و طپش قلب و عطش مفرط

ونیز اگر در سن شیخوخت برگ حنا و خشخاش با آب سوده مالش سر و پا برای خواب آوردن نمایند پس اگر طبع نرم باشد دوا المسک هفت ماشه و حب بعد از نیم ماشه
عرق عنب الثعلب عرق کیوڑه عرق گاوزبان شربت انار شیرین تخم ریحان پاشیده و سکه چهار رتی بعد از آن طبیخ گاوزبان چهار ماشه گل گاوزبان
سه ماشه دارچینی دو ماشه در عرق گاوزبان عرق کیوڑه جوشانیده شربت نیلوفر دو توله تودری سفید چهار ماشه و بعد دوا ایضاً در خفقان سوداوی
تجویز مسهل نمایند و برای دفع اضطراب دوا المسک شش ماشه خورده اسطوخودوس چهار ماشه گاوزبان شش ماشه جوشانیده شیره خرفه شیره خیارین هر یک
شش ماشه شربت نبات دو توله با انگور پنج ماشه پاشیده بنوشند و در سوداوی بلغمی گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ اصل السوس جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند
و بعد دفع رطوبت و سودا گاوزبان چهار ماشه قرنفل دو ماشه در گلاب جوش داده یک ایام صبح و یک ایام شام بنوشند و بعد دو ساعت قدری شیر تازه
بیاشامند و یا خمیره ابریشم چهار ماشه همراه عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب هر یک چهار توله شربت بنفشه دو توله خاکشی چهار ماشه بدهند و یا گاوزبان
چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه دارچینی دو ماشه در عرق گاوزبان عرق کیوڑه جوش داده شربت نیلوفر داخل کرده تودری سفید چهار ماشه انیسون
و این طبیخ دافع قبض و کاسر ریاح بواسیر و نافع توحش و خفقان سوداوی و رافع انجره مفتح سده یک توله گاوزبان بادرنجبویه دارچینی اصل السوس بادیان
هر یک شش ماشه سنای مکی یک نیم توله شکر سفید یک توله شکر سفید دو توله گاهی ترنجبین دو توله شیرخشت دو توله کبابه المیین مویز ذکر او و به مشهرده اگر
سنا و نج هندی ساییده ده درم در شکر سفید یا انار قوام نموده آمیزند و جوارش سازند و تا چهار درم بخورند خفقان بارد را نافع است و اگر برگ ابریشم شیرین
سه درم قرنفل کلمدار دو درم دوا که آب شیره برآورده قند سفید یک توله افزوده بنوشند برای اختلاج قلب در مزاج بارد نفع دارد تخم گل چینی ورتانه
چهار درم گرفته ورق گل آن بد و بادام شهد آلوده بخورند و خوردن برگ تنبول بغیر سفید خفقان بارد است و بعضی گویند که خوردن تعلک ترنجان بریان
بروغن بادام و یا نوشیدن عرق او با شکر یا شربت سیب و یا خوردن تخم او نافع خفقان بارد است و مشک شفاء شفا مجرب خود نوشته و کذا شربت دو درم
مروارید در خفقان سوداوی مجرب صحیح گذاشته و سنبل هندی و آسنه کوفته و یا کوفته بده روش الاسفر عود النجور و کبابه قرنفل و کبابه بهمن عنبر شبا دیرنج
شربات و اطفال الطیب و شربات و بخور که نافع خفقان بارد است قرنجمشک سوده مقدار سنبل رومی و مرباعنبر نخاله طلا و سکه گاوزبان هلیله کابلی و مرجان تخم
و گاوزبان سوده یک مثقال و گل او یک درم و پوست بیخ او نیم درم خصوصاً که مخلوط با گل ارمنی و سنبل هندی و تودری سرخ درم گلقند و ترنج در آب خلاف پیشکیرند
سفید خفقان سوداوی پیشکراو و مربه که نافع خفقان بارد جوارش آمله لولوی که حکیم علوی خان جهت نادرشاه ساخته بود و نافع سعت از خرا
مالیخولیای مراقی و خفقان سوداوی و صداع سوداوی قشر آمله چهار ده مثقال زرشک منقی هشت مثقال صندل سفید یا شیر گل گاوزبان
سماق منقی دانه هیل بادرنجبویه ابریشم مقرض دارچینی هر یک دو مثقال گل سرخ چهار مثقال تخم خرفه مقشر سه مثقال مروارید ناسفته
عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره هر یک یک مثقال نبات سفید یکصد و بیست مثقال شربت آلو بسته و چهار مثقال شربت انار بسته مثقال
مقرر به ترتیب نمایند شربتی ده مثقال و در صورت احساس برودت در مزاج و یا قبض مصطکی رومی عود هندی پوست ترنج هر یک دو مثقال
مشک تبتی یک مثقال هم افزوده و در ترنجبین خراسانی انکه تخم و خاشاک پاک کرده بی مثقال و گلاب نیم من زیاده هم نموده خمیره گاوزبان
تالیف حکیم علوی خان نافع خفقان و دفع توحش و اگر خفقان بسبب سوداوی بلغمی بود و مثل بخار تنبیه گلو و گرفتگی دست و پا و پیشانی گرم باندازه خورده
این تمام عوارض دور شود گل گاوزبان برگ گاوزبان تخم بادرنجبویه تخم بالنگو هر یک چهار توله صندل سفید سه توله مشک خالص عنبر اشهب
ورق نقره هر یک شش ماشه قند سفید یک سیر بیست و دو رطل با رساز خود شربت پنج ماشه او عی و دیگر نسخه عنبری جواهر دار تالیف حکیم صاحب که در
مالیخولیا و خفقان سوداوی معمول است گل گاوزبان برگ گاوزبان هر یک ده درم گل سرخ صندل سفید هر یک پنج درم و گلاب و بید مشک
هر یک نیم آثار شب خیسانیده صبح بجوشانند بر آنکه سوم حصه باند مالیده صاف نموده و آب کاسنی مروق و آب انار شیرین هر یک نیم رطل قند سفید
دو رطل قوام ساخته مروارید ناسفته یاقوت رمانی لسد کهربا عنبر اشهب هر یک سه درم ورق طلا ربع درم ورق نقره دو درم داخل کرده بدارند

شربتی از دو درم تا دو مثقال با عرق شیر دهد؛ دواء المسک معتدل سند نافع خفقان سوداوی و مالیخولیای مراقی و مقوی اعضای رئیسه و مصلح دم و مزیل
خبث نفس و وسواس سوداوی و محلل ابخرهٔ سوداوی و دافع مضرت آن به دماغ و مکرر تجربه رسیده مروارید ناسفته کهربای شمعی گل سرخ ابریشم مقرض دارچینی
بهمن سرخ و سفید درونج عقربی زعفران هر یک دو درم مصطکی اشنه هیل کلان هر یک یک درم صندل سفید طباشیر صندل سرخ کشنیز خشک مقشر گل گاوزبان
آمله منقی بسد تخم خرفه مقشر ورق نقره هر یک سه درم زرشک منقی پنج درم عود هندی بادرنجبویه هر یک یک نیم درم عنبر اشهب مشک تبتی هر یک چهار دانگ
رب سیب شیرین قند سفید هر یک سه چند وزن مجموع ادویه بدستور معجون سازند و بعد از چهل روز استعمال کنند شربتی یک مثقال با عرق و بگیرند؛ معجون
دارچینی نیم ماشه ورق نقره یک ماشه مروارید ناسفته ریزهٔ یاقوت بسد کهربا عنبر مشک ورق طلا هر یک یک نیم ماشه زعفران الائچی خرد هر یک دو ماشه ابریشم محرق
سه ماشه صندل سفید بگلاب سوده گل سرخ گاوزبان گل گاوزبان بسباسه هر یک چهار ماشه کشنیز مقشر طباشیر هر یک شش ماشه ابریشم خام هر یک شش ماشه و
ربع ماشه تخم خرفه نه ماشه رب سیب شیرین رب انار شیرین رب به هر یک چهار ماشه ام عالمگیری گلاب عرق بیدمشک هر یک نیم پاو با عسل مصفی نبات دو چند ادویه
معجون سازند؛ دواء المسک مبارکه در مالیخولیا و خفقان بلغمی و سوداوی و حمولت درونج عقربی زرنباد مروارید ناسفته کهربا بسد هر یک دو درم
ابریشم مقرض شش درم بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب فرنج هندی قاقله قرنفل هر یک پنج درم دارفلفل زنجبیل هر یک چهار درم مشک یک ماشه
عسل سفید یک آثار ابریشم را مقرض نمایند که مثل غبار گردد پس جواهر خوب صلایه کرده باقی کوفته بیخته با عسل بسرشند شربت نیم مثقال و بعد از دو ماه
چون جدوار چهار درم علاوه آن بیامیزند در جمیع احوال خصوصا در دفع سموم قوی‌تر خواهد بود؛ سفوف مروارید علوی خان جهت خفقان و سوداوی حار
بسبب سودای محترق مروارید کهربا هر یک شش ماشه طباشیر بهمن سفید پوست هلیله کابلی ابریشم مقرض برادهٔ صندل سفید تخم خرفه کشنیز هر یک یک توله
ورق طلا بیست عدد ورق نقره یک توله بدستور سفوف ساخته بعمل آرند؛ سفوف زهر مهره که برای دفع خفقان و تقویت قلب قائم مقام سفوف
مروارید است زهر مهره بگلاب سوده طباشیر هر واحد یک درم دانه هیل کشنیز مقشر بهمنین هر یک سه درم ابریشم دو درم خشک سیاه گل سرخ گاوزبان
ساذج هندی صندل بگلاب سوده خشک کرده پوست هلیله کابلی هر یک دو درم ورق نقره شش درم کوفته بیخته سفوف سازند و هلیله را علیحده سائیده
به روغن بادام چرب کرده آمیزند و بقدر مناسب بشربت سیب آمیخته بخورند؛ سفوف عنبر معمول مجرب جهت اکثر امراض بارده دل و غشی و خفقان بارد
بی‌بدل است و در تقویت عجیب عنبر اشهب مشک خالص گلاب هر یک یک ماشه قرنفل ساذج هندی عود غرقی دانه الائچی خرد مصطکی اسارون
پوست هلیله کابلی زرنباد قرنفل فرنجمشک مشک زیره کرمانی دارچینی اشنه فلفل دارفلفل زنجبیل انار دانه اقاقیا هر یک یک نیم ماشه شکر سفید ام
عالمگیری همه را کوفته بیخته علیحده بالیده نگاه دارند وقت حاجت دو سه ماشه بخورند؛ شربت مسهل عجیب کسی که از خوردن مسهل کاره بود اخراج مواد سوداوی و
بلغمی نماید و در خفقان بارد و مالیخولیا و صرع وغیره امراض دماغی تجربه رسیده بادیان پرسیاوشان گاوزبان بادرنجبویه افتیمون هر یک یک توله گل سرخ
تخم کاسنی هر یک نیم توله گل بنفشه بسفایج فستقی ترید سفید هر یک دو توله عود صلیب غاریقون شحم حنظل هر یک نیم توله سنا مکی سه توله مویز منقی بیست عدد
کشمش چهار توله اسطوخودوس بسفایج فستقی هلیله کابلی تخم کرفس تخم کشوث هلیله سیاه هر یک یک نیم توله ادویه را آنچه کوفتنی باشد نیم کوفته شب در آب گرم که چهار
انگشت بالای ادویه باشد تر نمایند صبح جوش داده صاف نموده با ترنجبین و نبات و گلقند هر یک یک پاو آثار بقوام آرند شربت از چهار درم تا نیم پاو بقدر
نضج مواد استعمال نمایند با عرق مناسب آمیخته بکار برند؛ شربت ابریشم که جهت خفقان و توحش سوداوی منفعت عظیم دارد و در تقویت قلب و دماغ بی‌عدیل است
ابریشم تر و تازه ده توله یک شبانه روز در شش آثار آب آهن تاب خیسانیده بجوشانند تا یکسیر باند صاف کنند و گاوزبان بادرنجبویه هر یک یک مثقال
علیحده در قدری آب جوشانیده صاف نموده با آن ضم نمایند و نبات سفید هفتاد مثقال عسل خالص سی مثقال داخل کرده بقوام آرند و تیز نشود تا سفید
شود بعد از آن گلاب و عرق بیدمشک ابریشم مقرض سه مثقال گاوزبان دو مثقال تخم فرنجمشک یک مثقال مروارید کهربا یشب صندل سفید عود مصطکی مشک
عنبر اشهب از هر یک نیم مثقال داخل کنند و گاهی از این جمیع مرتب میسازند؛ عرق گزر که در امراض بارده قلب مستعمل است زردک از پوست و استخوان پاک کرده

ده آثار بهمنین بهمن سفید گاوزبان گل گاوزبان خولنجان شقاقل قاقلین هریک پنج توله قرنفل سیزده توله عنبر اشهب سه ماشه بدستور عرق کشند شربتی
یک فنجان و در نسخهٔ دیگر که بمالیخولیای مراقی هم نافع وزن برگ بید و ریشه سیزده توله عرق صندل پنج آثار و برگ ریحان و برگ ترنج سبز هریک ده توله
و بیدمشک ده آثار زیاده است شربت از پنج تا ده توله عرق تنبول بنافع مذکور برگ تنبول پخته یکصد عدد گل سرخ قرنفل گاوزبان هریک پاو آثار گل گاوزبان
ابریشم خام هریک دو و نیم دام صندل سفید چهار توله مشک دو ماشه گلاب یک شیشه آب بقدر حاجت بدستور عرق کشند شربتی نه توله عرق صندل مرکب
برای امراض بارده و طب قلب [illegible] صندل سفید چهار توله ابریشم خام ده توله گل گاوزبان هفت توله قرفه بادرنجبویه فرنجمشک پوست ترنج بهمن سفید
هریک سه توله گلاب چهار شیشه عرق بیدمشک [illegible] عرق گاوزبان [illegible]
در [illegible] عرق کشند شربتی از یک فنجان تا دو فنجان [illegible] دارچینی مرکب بنافع مذکور دارچینی هفت توله بهمنین [illegible]
[illegible] نبات اندر جوشیرین خولنجان برگ فرنجمشک هریک سه توله گل گاوزبان سازج هندی [illegible] قاقلین قرفه جوزبوا بسباسه سنبل الطیب هریک
ده توله گاوزبان بادرنجبویه قرنفل عود هندی پوست ترنج نانخواه لوز بادام هریک یک توله [illegible] عرق صندل ساده [illegible] گلاب
هریک ده آثار عرق کشند شربتی یک فنجان عرق گاوزبان عنبری نافع خفقان بارد و مقوی قلب گل گاوزبان [illegible] رطل گل سرخ [illegible]
هریک ده درم صندل سفید چهار درم [illegible] گل گاوزبان گلاب بیدمشک هریک [illegible] رطل مشک عنبر هریک [illegible] درم شربتی دوازده درم شربت عرق بهار
نافع خفقان [illegible] گل نارنج [illegible] پنج آثار گلاب یک آثار بادیان [illegible] هریک [illegible] قاقله هریک یک توله عنبر اشهب
[illegible] درم [illegible] ده آثار آب تر کنند و پنج آثار عرق کشند و گاهی اضافه نموده [illegible] برگ پان [illegible] دارچینی قرنفل هریک یک دام و [illegible] عرق
مینمایند عرق شیره نافع بیخوابی و خفقان سوداوی و [illegible] آب [illegible] آب نیشکر آب [illegible] هریک [illegible] آثار شیره تخم کاسنی شیره تخم خیارین شیره
مغز تخم کدو شیره تخم کاهو هریک نیم پاو شیره مغز بادام پاو آثار گل نسرین [illegible] گل گاوزبان هریک پنج توله شیره تخم خشخاش سفید چهار توله
به شیرین پارچه پارچه کرده نیم پاو گلاب عرق کیوره [illegible] عرق نیلوفر عرق گاوزبان هریک [illegible] شیر ماده گاو ده آثار بدستور عرق کشند نوع دیگر
نافع خفقان سوداوی و مالیخولیا و مقوی قلب [illegible] پوست [illegible] شیر ماده گاو دوازده آثار عرق
گاوزبان چهار آثار عرق نیلوفر گلاب هریک سه آثار عرق بیدمشک نبات سفید تخم کاسنی هریک دو و نیم آثار [illegible] بدستور عرق کشند
چهار ده آثار و اگر مناسب داند برادهٔ صندل پاو سیر نیز داخل نماید قهوه جهت خفقان بارد قرنفل [illegible] عدد [illegible] عرق گاوزبان هریک [illegible]
بجوشانند چون نصف بماند صاف کرده بشربت انار شیرین یا شربت سیب یا نبات شیرین کرده بنوشند مفرح [illegible] مالیخولیا و خفقان [illegible] سعد
[illegible] قرنفل سنبل الطیب مصطکی اسارون زرنب زعفران هریک سه مثقال بسباسه قاقله [illegible] هریک نیم مثقال عود خام [illegible]
و نیم مثقال عسل [illegible] مثقال [illegible] شربت [illegible] نیم مثقال مفرح نافع خفقان [illegible]
شربت انار شیرین پنج توله گل سرخ گاوزبان گل گاوزبان زرشک [illegible] قرنفل صندل [illegible] فرنجمشک هریک یک [illegible]
گلاب [illegible] کشنیز مقشر هریک دو درم گلقند نسرین [illegible] سفید [illegible] ورق نقره [illegible] جهت خفقان بارد و برای [illegible]
نافع و مقوی قلب حلوای شیرین پسته یکصد [illegible] مرغ [illegible] مصطکی قرنفل دارچینی [illegible] صندل [illegible] هریک ده توله [illegible] گل گاوزبان
برگ گاوزبان هریک چهار توله مشک ترکی عنبر اشهب [illegible] ماشه عرق بیدمشک دو شیشه گلاب هفت شیشه [illegible] چهار شیشه
عرق کشند و در نسخهٔ دیگر وزن قرنفل یک دام و دارچینی پنج توله است ایضاً گوشت مغلی یک قلیه مرغ [illegible] عدد [illegible]
سیب ولایتی پنجاه عدد قرنفل فرنجمشک بهمن سفید [illegible] عاقرقرحا هریک سه درم قاقله صغار صندل سفید گل گاوزبان پوست ترنج
عود غرقی سازج هندی هریک دو درم دارچینی هفت درم پوست بیرون پسته چهار درم مصطکی مشک هریک یک درم عنبر اشهب نیم درم گلاب

عرق بید مشک هر یک سه رطل عرق گاوزبان دو رطل شربتی پانزده مثقال مجرب ست نوع دیگر نافع امراض بارده قلب مقوی آن گوشت بزغاله اثنا عشر
شیر پانزده عدد مرغ یکعدد در روغن گاو بریان نمایند زرشک گل گاوزبان هر یک سه توله اشنه سافج هندی زرنباد هر یک شش توله بادرنجبویه ابریشم خام
هر یک نه توله جوز بوا سعد کوفی برگ فرنجمشک هر یک پنج توله گل سرخ تازه قاقلین هر یک هفت توله مشک عنبر هر یک دو ماشه بدستور مقرر عرق
سازند شربتی از هفت توله تا بیست توله نوع دیگر معمول حکیم اکمل خان در مالیخولیا و خفقان سوداوی و برای ناقهین و ضعف قلب کبوتر
نه عدد دراج شیر هر یک پانزده عدد مرغ جوان سه عدد گنجشک ده عدد گوشت حلوان سه آثار زرشک پاو آثار آب بهی آب سیب آب انار
شیرین آب نانخواه هر یک یکسیر صندل سفید سایند چهار توله کشنیز خشک گل سرخ هر یک سه توله گاوزبان نه توله اسطوخودوس ده نیم توله گل گاوزبان
هشت توله بادرنجبویه گل نیلوفر هر یک شش توله ابریشم خام پنج توله تخم فرنجمشک بالنگو هر یک سه توله عود غرقی پوست ترنج هر یک چهار توله
گلاب عرق گاوزبان عرق نیلوفر هر یک یکسیر عرق بید مشک دو سیر مشک نه ماشه عنبر پنج ماشه زعفران نه ماشه طباشیر پنج ماشه دانه الایچی سفید
سه ماشه قرنفل دارچینی هر یک یک توله بدستور مذکور عرق طیار سازند و اگر مزاج حار باشد کافور افزایند و جدوار خطائی ادویه حاره بکاهند نوع دیگر
مالیده دالکم حکیم علوی خان عظیم المنافع از برای امراض بارده و مقوی قلب جمیع اعضای رئیسه و گرده ست و خفقان غشی بارد ضعف باه
از بیماری ... عجیب مجرب ست گوشت بره فربه چهار رطل گوشت بزغاله فربه که از استخوان و چربی جدا کرده باشند یکمن تبریز مرغ فربه
سه قطعه دراج چهار قطعه ... لوه هفت قطعه گنجشک نرخانگی پنج قطعه کبوتر خانگی نو پرواز آمده هفت قطعه همه را از چربی و استخوان
جدا کرده ورق ... نقره ... کباب نیم خام نمایند پس دارچینی سلیخه صعتر عود هندی عود صلیب اسطوخودوس قرنفل مصطکی ... نانخواه
خولنجان زرنباد ... قاقله جوزبوا بسباسه دانه هیل سنبل الطیب سافج هندی دانه هیل هر یک یکمثقال نیمکوفته داخل کرده بقدر احتیاج
آب برروی آن کرده عرق کشند و آگاه ... مثقال مشک تبتی یکمثقال در دهان نیچه بیندند خوب ست و در نسخه دیگر وزن همه ادویه دو دو
مثقال و ... دانگ ست و گلاب یکمن تبریز و عرق بید مشک یکمن تبریز داخل ست و مشک ... یاقوتی نافع اصحاب مالیخولیا و خفقان
و تقویت ... دل کند و مقوی ... ست مروارید ناسفته یاقوت فادزهر حیوانی عقیق کهربا یشب هر یک یکمثقال ابریشم مقرض صندل گلاب
سعد ... گاوزبان گل گاوزبان سافج هندی دوستنج عقربی زعفران فرنجمشک پوست ترنج هر یک یکدرم کشنیز مقشر گل نسرین
... انار ولایتی شش توله
ورق طلا دو درم ... نقره سه درم جواهرات را در گلاب یا عرق کاوی یا عرق بید مشک صلایه کرده و خشته عرقی دور کرده سائیده و دیگر ادویه کوفته
بیخته بقوام ... گلاب یا سیب ... اوراق داخل نمایند خوراک دو مثقال یاقوتی حار مقوی اعضای رئیسه نافع امراض بارده و معمول ست
جدوار ... سنبل الطیب ... قرفه ورق نقره بهمنین هر یک سه ماشه خولنجان فرنجمشک دو ... ابریشم مقرض اسطوخودوس
بادرنجبویه ... ترکی هر یک ... زعفران قرنفل مروارید ناسفته مرجان یاقوت سرخ لوبیدان مصطکی هر یک یکنیم درم عنبر اشهب یکدرم
مشک ... قند سفید ... بدستور مقرر مرتب سازند نوع دیگر برای تقویت دل و دماغ بارد مزاج یاقوت سرخ مروارید
هر یک ... مرجان هر یک یکدرم بگلاب صلایه نمایند ابریشم مقرض بادرنجبویه گاوزبان گل نسرین هر یک یکمثقال زعفران عود غرقی قرنفل
سنبل الطیب زرنباد گل سرخ هر یک یک درم مشک عنبر جدوار خطائی هر یک نیم درم ورق طلا نیم مثقال رب سیب رب بهی هر یک پنج توله مربای آمله
صلایه کرده ... عرق بید مشک ... گلاب عرق ... ادویه بقوام آورده آمیزند نوع دیگر که عجیب التالیف و شریف الترکیب ست یاقوت رمانی
نیم درم مروارید ناسفته ... درم کهربای شمعی آمله منقی هر یک سه درم گاوزبان گل سرخ هر یک پنج درم بادرنجبویه سه نیم درم سافج هندی دارچینی
هر یک دو درم تخم بادرنجبویه ... درم زرنباد زعفران عود هر یک یکنیم درم سنبل الطیب ... قاقله جدوار مغسول یا بدل آن لاجورد

مشک خالص هر یک نیم درم کندر یک درم ما بو بالانمام و روغن عنبر اشهب اسطوخودوس هر یک یک درم عسل سفید سه وزن مجموع ادویه شربت یک درم
اقوال دیگر صاحب کامل گوید که اگر خفقان از برودت باشد باید که علاجش مثل علاج سوء مزاج بارد و رطوبی قلب نمایند و این دوا خفقان حادث
از برودت را نیز نافع فرنجمشک عود هندی قرنفل حب بلسان بسباسه هر واحد یک درم کهربا پوست ترنج گل عنبری هر واحد سه درم مشک یک دانگ کوفته بیخته
سه چند آن شهد مقوم سرشته از یک دانگ تا نیم درم با آب بادرنجبویه بنوشند و اگر خفقان از قبیل بخارات سوداویه باشد دواء المسک معتدل و این سفوف بدهند
هلیله سیاه و کابلی و آمله و تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه گاوزبان و افتیمون و گل ارمنی و اسطوخودوس عود هندی و سعد و قرنفل و کشنیز خشک هر واحد
سه درم کهربا و [illegible] ابریشم مقرض و حجر لاجورد هر واحد یک نیم درم تخم خرفه و مغز تخم کدو هر واحد چهار درم همه را باریک سایند و بقدر یک درم
با شربت سیب یا عرق بادرنجبویه بدهند ابوالحسن گوید که علاج خفقان بارد تسخین قلب است بمثل جلنجبین و شرب شراب و استعمال دواء المسک و [illegible]
گلاب که در آن عود و پوست ترنج و مصطکی جوشانیده باشند و شمیدن غالیه و مشک و پوشیدن لباس ممسک و تغذیه بکنجشک و گوشت بریان که
بران شراب پاشیده باشند و اگر [illegible] غلیظ [illegible] حب صبر و حب اصطمخیقون تنقیه نمایند و شرب سکنجبین [illegible] آورند و اگر خفقان حادث از رطوبت باشد
تنقیه بدن کنند و [illegible] نقیع خشک کهربا کوفته بیخته بشربت سیب دهند و نخود آب با گوشت بریان غذا سازند و [illegible] و سعد و [illegible] که در خفقان
بارد اشربه حاره مثل شربت سیب مشک و شربت ابریشم و تخم ریحان بعرق گاوزبان و عرق قرنفل و مفرحات حاره یاقوتیه و عنبر دهند و تریاق کبیر نافع
و جوارش تفاح و سفرجل و اترج که با ادویه حاره مثل قرنفل و قاقله و قرفه ساخته باشند بدهند و عرق گاوزبان با تخم بادرنجبویه تخم ریحان و شکر و
زعفران استعمال نمایند و مشمومات حاره مثل ریحان و [illegible] و قرنفل و ترنج و لیمو و نارنج و برگ [illegible] آنها و عود و مشک و عنبر ببویند و اغذیه فراریج
و دراج [illegible] فلفل و زعفران یا مطبوخ [illegible] یا عسل [illegible] زعفران و اسفیدباجات قلیها و ماء اللحم و
کنجشک [illegible] دهند و از بقول بادروج [illegible] بکار برند [illegible] و دهن بان یا یاسمن [illegible] مالند و اگر در این روغنها قدری مشک
و زعفران و سنبل و غالیه آمیزند اولی بود و علاج خفقان حادث از سوء مزاج یابس [illegible] ضد آنها باشد از ادویه و اغذیه و مشمومات
حاره و بارده [illegible] اگر مادی بارد بلغمی باشد [illegible] تنقیه نمایند [illegible] دواء المسک حلو و جوارش
عود و تفاح و اترج [illegible] هفت درم [illegible] از مجربات
استاد من [illegible] الآس ابوسهل گوید که هرگاه خفقان از رطوبت باشد [illegible] استعمال نمایند و ناصر
ازان دواء المسک [illegible] تریاق کبیر و شلیثا [illegible] با آب بادرنجبویه بخورند و این سفوف نفع میکند بخفقان خشک
کهربا هر واحد [illegible] قرنفل فلفل هر واحد دو درم کوفته بیخته دو درم [illegible] نافع خفقان [illegible] گاوزبان [illegible]
[illegible] نافع برای خفقان حادث از [illegible] سعد فرنجمشک [illegible] تخم
انیسون [illegible] زعفران چهار درم بادرنجبویه هفت درم
مشک [illegible] این دوا برای خفقان حادث از برودت [illegible] درم پوست ترنج نیم درم
فرنجمشک [illegible] پوست ترنج [illegible] برای خفقان بارد مصطکی عود [illegible] قرنفل [illegible] سنبل [illegible] پوست ترنج
[illegible] مشک [illegible] برای خفقان و وحشت [illegible] مصطکی [illegible] تخم بادرنجبویه فرنجمشک
تخم بادرنجبویه [illegible] سنبل [illegible] قرنفل مساوی کوفته بیخته [illegible] دو درم [illegible]
ساذج هندی [illegible] مشک خالص [illegible] عسل [illegible] برای خفقان [illegible] سنبل [illegible] هر واحد دو درم
پوست ترنج یک نیم درم [illegible] گاوزبان [illegible] سنبل [illegible] ساذج قرنفل [illegible] هر واحد [illegible] ماخوذ عود

هر واحد نیم درم بشربت سیب یا بهی دهند و این دوا برای خفقان حادث از سودا و تنقیه کیموس سوداوی مفید هلیله سیاه و کابلی هر واحد دو درم افتیمون قرنفل
هر واحد نیم درم هلیله زرد ثلث درم دوا المسک [illegible] آمیخته بشراب ریحانی بخورند و ایضاً برای خفقان [illegible] خشک کربا هر واحد نیم درم بسباسه بریان هیل
هر واحد دو درم قرنفل سه درم کوفته بیخته دو درم با آب سیب بخورند و ایضاً اگر پای بریان بسد سوخته [illegible] بریان هر یک سه درم زرنباد درونج
درونج هر واحد نیم درم مشک یک دانگ مروارید سنبل الطیب هر واحد یکدرم شکر بیست درم کوفته بیخته سه درم با آب افتیمون بخورند ابو علی گوید که در
خفقان حادث بسبب خلط بلغمی واجب است که استفراغ نمایند بادویه که تاثیر آنها بقلب برسد و اوفق آنها ایارجات کبار بخور [illegible] رطوبات از جهت علاج
خفقان حادث بسبب خام سوداوی فصد و تعدیل کیفیت بطریقی که در باب آن مسطور گردد تا آنکه سودا مستولی نگردد و اگر صرف خلط سوداوی باشد
علاج در ان تنقیه مثل ایارج روفس لوغاذیا است [illegible] اینکه خلط سوداوی را از مکان بعید استفراغ نماید و هم او گفته که علاج خفقان بارد
اگر با ماده باشد استفراغ بطریقی که مسطور شد باید کرد و از آنچه در بلغمی رطب از آن تجربه شده خواه ماده در ناحیه قلب باشد یا در ناحیه معده انیست
که بگیرند غاریقون نیم درم شحم حنظل یک دانگ [illegible] یکدرم [illegible] یک دانگ مشک [illegible] زعفران هر واحد [illegible] عود هندی یک دانگ و نمک نفطی ربع درم
و آن یک شربت است و آنچه در سوداوی تجربه رسیده انیست هلیله سیاه و کابلی هر واحد یکدرم افتیمون نیم درم حجر ارمنی ربع درم و این نیز یک شربت است و دوا المسک
[illegible] درم بشراب ریحانی بمقدار یک [illegible] دو او اگر [illegible] شود و بخورند و اگر استعمال مسهلات قوی بسبب ضعف قوت نتوان [illegible] افتیمون [illegible] شوند
و اگر ضعف مفرط باشد بر ماء الجبن اقتصار نمایند و مبالغه در تقویت بیان [illegible] صافی بسیار نمایند تا آنکه اخلاط سوداویه در ان [illegible] باید
با قوت احتمال مسهلات حاصل شود و گاهی در [illegible] اولی استعمال ایارج فیقرا [illegible] افتیمون یکدانگ اقتصار میکنند [illegible] صبح دهند اما ادویه
مبدل مزاج مثل تریاق [illegible] دوا المسک [illegible] و شلیثا و جوارش عنبر و دوا [illegible] مفرح کبیر [illegible] و اقراص مشک است
چون [illegible] مثل [illegible] احتیاج افتد و گاهی نفع میکند [illegible] مقدار [illegible] اطلا کردن [illegible] باشند و
[illegible] آب [illegible] مشک و [illegible] کبوتر [illegible] زرنباد و از مرکبات دیگر [illegible] درم زرنباد و درونج هر واحد [illegible] درم شربت از آن [illegible] درم
اول شیر [illegible] آخر [illegible] که با شراب ریحانی بخورند و دوای دیگر [illegible] کهربا [illegible] است و در قول ابو سهل گذشت ایلاقی و جرجانی
گویند که در خفقان بارد تا که سوء مزاج مستحکم نگردد شراب ریحانی مقداری اندک موافق باشد و ابو سهل [illegible] عود و عنبر سودو دارو غالیه [illegible] طلا کردن
در روغن [illegible] شربت سیب و دوا المسک [illegible] خفقان بارد را از [illegible] سنبل و سعد و دارچینی و مسک کوفته آب آس و [illegible] شراب ریحانی
[illegible] کهربا [illegible] در قول ابو سهل گذشت [illegible] و [illegible] اغذیه مثل طعام صاحبان مزاج بارد و با دارچینی و
[illegible] گرم مثل زیره و کره [illegible] گوشت [illegible] بریان [illegible] موافق باشد و اگر با رطوبت بود اول [illegible] مرکب
با ایارج فیقرا [illegible] اگر ایارج فیقرا [illegible] افتیمون [illegible] سکنجبین [illegible] سود و اگر رطوبت بسیار باشد ایارج لوغاذیا [illegible]
موافق بود و اگر [illegible] باشد [illegible] دوا المسک [illegible] مفرح حار و انوشدارو [illegible] سفوف [illegible] کهربا [illegible] درم است و در قول ابو سهل
گذشت [illegible] افتیمون [illegible] درم [illegible] اگر خفقان با ماده سوداوی باشد [illegible] سودا از بلغم بود اول
[illegible] افتیمون [illegible] اسطوخودوس هلیله کابلی هر واحد [illegible] ایارج فیقرا [illegible] نیم جزو عود هندی نیم جزو [illegible] شربت از دو درم تا سه درم [illegible] افتیمون
هر واحد یکدرم شحم حنظل [illegible] حجر ارمنی مغسول [illegible] نمک نفطی [illegible] هر واحد یک دانگ [illegible] اسطوخودوس ثلث درم [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] سودا [illegible] افتیمون [illegible] هر واحد [illegible] ثلث [illegible] حجر لاجورد مغسول [illegible] ثلث جزو
[illegible] مصطکی [illegible] ثلث [illegible] گوفته [illegible] درم و اگر ماده محض سودای صرف باشد این [illegible] و نواحی
[illegible] کابلی افتیمون هر واحد [illegible] ایارج فیقرا [illegible] اسطوخودوس [illegible] ثلث جزو [illegible] سیاه یکدانگ مصطکی عود [illegible] هر یک نیم جزو حجر ارمنی

مغسول ثلث جزو شحم حنظل یک جزو همه را کوفته بیخته با آب سیب شیرین یا آب نعناع ترشی حب ها سازند هر یکی از یک درم تا یک مثقال بوقت خواب و صبح بمیعاد ساخته باشند بخورند و آب جبن [illegible]
تا فی ایارج فیقرا و افتیمون دستها [illegible] هر یک نیم درم [illegible] مغسول هر یک دانگی و نیم خربق سیاه و یک طبیخ افتیمون نیم دانگ همه یک شربت است و این شربت
گاوزبان و بسفایج [illegible] گاوزبان [illegible] بادرنجبویه [illegible] هندی هر یک دو درم شیر آمله [illegible] همه را [illegible] آب [illegible] آثار آید
نموده یک آثار [illegible] کرده [illegible] باگلاب یا آب سیب شیرین طبری گوید که اگر از مسهل خلط سودا [illegible] باشد اصلاح مزاج با غذیه [illegible]
نمایند و التزام شرب ماءالاصول [illegible] المسک [illegible] و روغن بادام کنند بعد از آن تنقیه [illegible] نمایند و قبل شربت بعد او [illegible] تریاق [illegible] دهند اگر مزاج
احتمال نماید هلیله مربی [illegible] گاوزبان و عود خام و مانند آن دهند صاحب حاوی و خجندی میگویند که گاه خفقان
بسبب [illegible] سوداوی [illegible] افتیمون [illegible] مطبوخ افتیمون است [illegible]
از سنا [illegible] معجون نجاح نیز [illegible] گاوزبان [illegible] بادرنجبویه [illegible] مغز بادام و [illegible] مزاج
[illegible] باقی علاج او قریب بعلاج سوداوی مزاج یا [illegible]
[illegible] خفقان سوداوی [illegible] هر کدام سه درم با شربت گاوزبان بدهند و بعد از آن افتیمون [illegible]
[illegible] معجون نجاح تنقیه نمایند آنگاه مفرحات یاقوتی [illegible] تقویت و تفریح قلب کوشند و استعمال آب شیرین نافع است
[illegible] مفید و غذای لطیف [illegible] مرغ و فراریج [illegible] آن بخورند

علاج خفقان ریحی و بخاری

تنقیه بحسب [illegible] المسک [illegible] ریاح [illegible] تدبیر [illegible] ساخته [illegible] درم
گل گاوزبان یک درم ابریشم [illegible] الایچی خرد [illegible] دو تولہ [illegible] و [illegible]
ریاح بارده و دل نافع بادیان [illegible] گل گاوزبان بادرنجبویه تخم فرنجمشک [illegible] بادیان [illegible]
[illegible] ابریشم گاوزبان [illegible] هر یک [illegible] دو تولہ داخل کرده [illegible] خفقان [illegible] نافع است [illegible]
[illegible] بادیان [illegible] بادرنجبویه هر یک [illegible] بادیان [illegible] باشد
[illegible] سه تولہ [illegible] داخل کرده [illegible] تنقیه [illegible]
[illegible] تقویت قلب معجون [illegible] خان [illegible] باعرق [illegible] بخاری [illegible]
[illegible] خفقان بخاری [illegible] شیر [illegible] مقویات [illegible]
[illegible] اگر از بخارات سودا باشد آنچه در علاج خفقان [illegible] گذشت عمل [illegible] علاج ضیق النفس [illegible]
[illegible] لازم [illegible] مطبوخ افتیمون یا حب [illegible] افتیمون [illegible] تنقیه نمایند بعد از آن تعدیل [illegible] مفرحات یاقوتی [illegible]
[illegible] و بقول ابوالحسن اگر خفقان از بخارات سوداوی حادث شود تنقیه بدن [illegible] مطبوخ افتیمون نمایند و این مفرح بارد [illegible] گاوزبان [illegible]
[illegible] تخم خرفه سه درم [illegible] ابریشم سفید [illegible] ورق طلا ورق نقره کافور [illegible]
معجون سازند و استعمال نمایند و ایضاً در خفقان بخاری [illegible] المسک خورده بالایش [illegible] گاوزبان ابریشم خام هر یک [illegible]
کرده با لنگر پاشیده و بدهند اگر از کثرت بخارات [illegible] با لنگو [illegible]
یک تولہ [illegible] بالایش [illegible] باشد عرق [illegible] دو تولہ تودری سفید [illegible] باشد و اگر [illegible]
نیم [illegible] مربی [illegible] عرق [illegible] تودری سفید پاشیده بدهند و اگر [illegible]

تبخیر زائد در دو سه ماه دیر مصطکی تنها نیز شود و در دو سه بیخ عقرقرحا یک ماشه شود و با طریفل صغیر یک تولہ سرشته شربت بزوری دو تولہ عرق شاہترہ عرق کیوڑا ہر یک پنج تولہ
خاکشی شش ماشه پاشیده دہند که در ہفت روز حرارت زائل میشود و بعده اگر اندکے خفقان باقی ماند مصطکی یکماشه سوده بدرو ابریشم یک ماشه باروت ہفت ماشه سرشته تجویز نمایند شیر
شیرهٔ خیارین شش ماشه عرق عنب الثعلب ہفت تولہ شربت بزوری دو تولہ توری سفید چہار ماشه پاشیده بنوشند و اگر بعد خوردن گوشت اہو قبل آن شکایت خفقان وضیق النفس باشد
خمیرهٔ صندل یا خمیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ گاؤزبان شیرهٔ تخم خرفه در عرق عنب الثعلب و گلاب برآورده شربت انار تخم ریحان داخل کرده دہند بعد چند روز سفوف گاؤزبان
گل سرخ صندل سفید آمله کشنیز خشک کوفته بیخته نبات ہموزن آمیخته ہمراه شیرهٔ تخم خرفه در عرق کیوڑه عرق مکوه برآورده شربت انار تخم کنجشک داخل کرده دہند بعده دو دو
گاہ گاہ ورد صبح وارد اگر بعد چند روز باز شکایت خفقان وضیق کند بہدانه سه ماشه گاؤزبان پنج ماشه نبات یک تولہ معرق گاؤزبان جوش داده صاف نموده دہند بعده
ہمراه آمله مربی بعد از آن خطمی خبازی ہر یک پنج ماشه مویز منقی ہفت ماشه اضافه کنند و بہدانه موقوف سازند و اگر سرفه زیاده شود و اصل السوس نیز زیاده نمایند
و ایضا در خفقان با ضیق النفس گاؤزبان گل نیلوفر ہر یک چہار ماشه جوشانیده و شیرهٔ مغز تخم کدو سه ماشه شربت انار داخل کرده دہند و یا عناب گل نیلوفر
در عرق صندل عرق عنب الثعلب عرق گاؤزبان جوشانیده شیرهٔ کاہو شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند

علاج خفقان سدی

رگ باسلیق بکشایند و جہت تفتیح سده تخم کشوث تخم بادرنجبویه شاہتره بادیان ہر یک دو درم بادرنجبویه گل سرخ افتیمون ہر یک نه ماشه بسفایج
و بیخ عقرقرحا ہر یک چہار ماشه تخم سیستان یک تولہ مویز منقی سه تولہ گل گاؤزبان پنج ماشه جوشانیده گلقند چہار تولہ داخل کرده دوازده پانزده روز داد
جہت اسہال گل سرخ یک نیم تولہ سنا دو تولہ ریوند خطائی نه ماشه شیرخشت چہار تولہ ترنجبین سه تولہ خیارشنبر ہفت تولہ گلاب یک شیشه شربت
آلوی علوی خان شربت ورد مکرر اہلیلج ہر یک سه تولہ روغن بادام ہفت ماشه اضافه نموده بنوشند و عوض آب عرق گاؤزبان و گلاب برابر دہند و قت
و بہر نضج واسہال شام شوربای مرغ فربه نان بده و صبح بہتر از خمیرهٔ گاؤزبان عنبری علوی خان نه ماشه شیرهٔ تخم خربزه و تخم خیارین ہر یک
ہفت ماشه لعاب گاؤزبان پنج ماشه شربت بزوری معتدل شربت سیب ہر یک دو تولہ تخم بالنگو تخم بادرنجبویه ہر یک سه ماشه دہند و غذا ابدستور
ہمین نمط تا تنقیهٔ کامل بعمل آرند پس جہت تعدیل خمیرهٔ مذکور ہمراه عرق زردک بکار برند و تا در سده و ورمی تعدیر آن ورم بپردازند بعد زوال
ورم مقویات مذکوره استعمال نمایند صفت عرق زردک که در خفقان سدی معمول ست زردک از پوست و استخوان پاک کرده پنج آثار برگ گاؤزبان
سه آثار بہمن سفید کوفی خولنجان کبابه چینی الاچی خورد شیرین ہر یک پنج تولہ تخم قرطم تخم خربزه ہر یک ہفت تولہ اسارون بہمنین تخم زردک
گل فرنجمشک قاقلیبن بسفایج ہر یک سه تولہ بادیان فرنجمشک ابریشم خام ہر یک نه تولہ دارچینی گل حنا عنب الثعلب ہر یک چہار تولہ صندل سفید
چہار و نیم تولہ خاکشی پانزده تولہ آب نیشکر پنج آثار موینی نیم آثار رقاع سبز ریحان سبز ہر یک دو قبضه برگ ترنج سه قبضه بدستور عرق کشند
شربتش یک فنجان با نبات سه تولہ ہمراه خمیره یا مفرح مناسب

علاج خفقان از ضعف قلب

در ازالهٔ سبب کوشند اگر موجود باشد و مفرحات مقویه حاره یا بارده در رطب و یابس بحسب سبب ضعف با عرقیات مناسب مزاج و اغذیه جیده فربه کننده
چون گوشت بره و بزغاله و چوزه مرغ و تیہو و نان میده و زرده تخم مرغ نیم برشت و ماء اللحم و حلاویات حسب مزاج و مقدار احتمال آن خورند
و سیب و بہی و انار و امثال آن مناسب بود و آش انار به مغزهای شیرین گرم نمایند و گویند که چقندر و زردک و سیب و الائچی و کسیرو پخته و خام مفید بود
و اگر گرم باشد چقندر یا زردک خرد تراشیده و بسوزن زده و نبات سوده پاشیده و شبنم بر آن رسانند و صبح بسوزن زرگر خورند و آب او که در پیاله مانده
با شربت مناسب بنوشند پخته و خام عجیب الاثر ست و غذا قلیه حلوای شلغمی و چقندری بنان و شوربای چوزه مرغ با خشکه و پلاو و باجغرات گاؤ و صبح بالائی
و بہیدانه و امثال آن مقوی و خواب معتدل و حمام آب نیم گرم میل نمایند و ہر چه بمقوی بود چون صوم و جماع و جوع و بیداری ترک آن واجب شمارند

دارد تجربه حذر کنند و این دوا اسمن بدن است بگیرند میده گندم دا کرده برنج دا آرد نخود هر کدام سه اوقیه تخم خرفه یک اوقیه تودری سرخ تودری سفید هر کدام ده درم مغز بادام مقشر
مغز فندق هر کدام یک اوقیه باریک سائیده با روغن گاو و عسل و یا نبات بدستور حلوا مرتب سازند و هر روز یک اوقیه تناول نمایند اگر آمله مربی هلیله مربی هر یک دو عدد
گاوزبان گل سرخ هر یک دو درم صندل سوده تخم کشنیز گل گاوزبان هر یک یک درم گلقند نسرین چهار تولہ کشمش یک مثقال قند سه چند معجون ساخته
بخورند مقوی قلب است و مروارید ورق طلا ورق نقره مساوی سوده با گلاب و عرق گاوزبان تنها خوردن نیز برای تقویت قلب نافع دیگر ایضاً برای
ضعف قلب و تلطیف خون خمیره صندل شربت انار و بهیدانه و سفوف گاوزبان کشنیز خشک صندل سفید بهمن سفید گل سرخ گل نیلوفر آمله منقی هر یک نیم تولہ
کوفته بیخته شکر سفید دو چند آمیخته بخورند خمیره یاقوت علوی خان همراه عرق گاوزبان عنبری مجرب است **ذکر بعض ادویه مرکبه** که در تقویت
قلب معمول است **جوارش** مقوی قلب و نافع خفقان و رافع سوداء تجربه کرده مرد باید هلیله پنج عدد آمله چهار عدد [illegible] دانه هیل سه ماشه کشنیز مقشر
یک تولہ بیدمشک بقدر حاجت نبات سفید دو وزن ادویه مرباها را در آب شب تر نمایند بعد از ان شسته خشک آن بیرون کرده در بیدمشک ساییده و ادویه
دیگر کوفته بیخته بقوام نبات آمیزند و اگر صندل سفید بگلاب سوده و زهر مهره سوده و طباشیر ورق نقره بقدر مناسب افزایند قوی تر گردد و مقدار خوراک
بسیار ماشه بقدر یک دو ماشه مصطکی [illegible] افزایند **جوارش صندلین** مقوی دل و دماغ و معالج اسهال صفراوی و دافع خفقان
مروارید ناسفته مرجان هر یک دو درم صندل سفید بگلاب سوده خشک کرده دو درم صندل سرخ بدستور سوده پنج درم طباشیر سفید تخم خرفه مقشر
بریان کشنیز خشک بریان پوست بیرون پسته هر یک دو درم مصطکی زعفران هر یک یک درم مشک تبتی نیم درم آب تراشه ترنج پنجاه درم گلاب سی درم
قند سفید یک من قند را در گلاب بقوام آورده در آخر قوام آب ترنج داخل ساخته بقوام آرند و ادویه سرشته معجون سازند خوراک از سه درم تا پنج درم
جواهر مهره که برای تقویت اعضای رئیسه و افزایش روح و حرارت غریزی از یاقوت تنها در عمل قوی است فادزهر شش درم مروارید ناسفته بسد لاجورد
یاقوت سرخ یاقوت کبود یاقوت زرد یشب سفید زمرد سبز عقیق ورق نقره مصطکی هر یک دو درم ورق طلا جدوار [illegible] هیل [illegible] عنبر اشهب مشک خالص
موسیائی [illegible] هر یک یک درم همه را باریک سوده باز در گلاب سحق کرده بقدر کنار حب بندند و با سنگ غوری خوب مهر نمایند و ورق طلا بر ان چسپانند خوراک
از دو سرخ تا یک دانگ و در نسخه دیگر کهربا و مرجان و لعل [illegible] نیز داخل است **حب جدوار** که برای تقویت قلب و دماغ و ارواح قائم مقام
جواهر مهره است جدوار ورق طلا هر یک شش ماشه مشک خالص عنبر اشهب زعفران ورق نقره هر یک سه ماشه در عرق بیدمشک یا گلاب یا کیوڑا
یا بهار بقدر فلفل حب بندند خوراک از یک حب تا سه حب **خمیره صندل** مقوی قلب صندل سفید بگلاب سوده مروارید بگلاب محلول کرده طباشیر هر یک
یک تولہ گل گاوزبان کشنیز مقشر هر یک دو تولہ زرشک بیدانه سه تولہ تخم خرفه مقشر چهار تولہ دانه هیل شش ماشه ورق نقره ورق طلا هر یک دو ماشه عنبر اشهب دو
ماشه نبات پانزده تولہ در عرق گاوزبان عرق صندل عرق نیلوفر هر یک پانزده تولہ بقوام آورده ادویه کوفته بیخته آمیزند و عنبر و اوراق را بعد فرود آوردن
آهسته آهسته داخل نمایند **نوع دیگر** از علوی خان نافع ضعف قلب صندل سفید ابریشم مقرض هر یک نه ماشه گل گاوزبان گل سرخ هر یک
یک تولہ گل نیلوفر دو تولہ دارچینی زعفران هر یک دو ماشه قند سفید سه چند ادویه بقوام آورده آمیزند شربتی دو مثقال **خمیره مروارید** که
در تقویت اعضای رئیسه سریع الاثر است مروارید ناسفته یشب سبز هر یک نه ماشه زهر مهره خطائی چهار ماشه قند سفید پاؤ سیر شربت سیب شیرین نیم پاؤ
عرق بیدمشک گلاب نیم نیم پاؤ عرق صندل عرق گاوزبان پاؤ پاؤ آثار ورق طلا سه ماشه ورق نقره یک تولہ بدستور مقرر تیار سازند **نوع دیگر** معمول حکیم شریف خان
ابریشم گل گاوزبان از هر یک سه ماشه مروارید یاقوت هر یک شش ماشه مصطکی کهربا هر یک چهار ماشه عود مرجان صندل سفید هر دو [illegible] ماشه زهر مهره
شش ماشه بگلاب سائیده عرق گاوزبان گلاب عرق بیدمشک نبات هر یک پاؤ آثار شربت سیب شیرین هشت تولہ ورق نقره یک تولہ [illegible]
تیار نمایند **نوع دیگر** [illegible] حکیم [illegible] که بغایت مقوی دل و دماغ است مروارید ناسفته یک تولہ یشب سوده کهربای شمعی صندل سفید سوده
طباشیر سفید از هر دو [illegible] شش ماشه نبات سفید پاؤ آثار عسل کشمیری پنج تولہ در گلاب و بیدمشک قوام نموده ادویه کوفته بیخته با آن سرشته نمایند **دیگر**

جهت اقسام خفقان و تقویت دل و دماغ تالیف حکیم علوی خان مروارید ناسفته طباشیر صندل سفید ابریشم مقرض بهمن سفید هر یک پنج مثقال عنبر اشهب ورق نقره
ورق طلا هر یک یک مثقال و یک نیم درم مشک تبتی نیم مثقال و سه قیراط نبات سفید گلاب بیدمشک هر یک دو صد مثقال عسل مصفی بست و پنج مثقال
نبات را گداخته عسل داخل نموده کف گرفته گلاب و بیدمشک داخل کرده بقوام آرند و تیز زنند پس ادویه را بیشند شربت از یک مثقال تا دو مثقال خمیره
زهر مهره که قائم مقام خمیره مروارید است و در تقویت دل بعدیل نبات سفید ... در گلاب یا عرق گاوزبان بقوام آورند و زهر مهره بگلاب سوده خشک نموده یک توله
طباشیر ... باشد سائیده در قوام مخلوط نموده حل نمایند نوع دیگر که مقوی قلب است زهر مهره سوده گاوزبان گل سرخ طباشیر هر یک یک درم ورق نقره
عطر صندل هر یک نیم درم شربت انار شیرین ولایتی سفید در کهرل کرده اول ورق نقره حل کنند بعده ادویه مسحوق پس عطر آمیزند و نگاه دارند دو مثقال تناول کنند
خمیره زهر مهره از حکیم علوی خان که در تقویت اعضای رئیسه عمل زمرد سبز یک نیم توله در عرق کیوره تا یک هفته صلایه کرده در مربای سیب مربای آمله
آمیخته پاک نموده هر یک پنج توله قند سفید یا ده توله در عرق کیوره ... ساخته عنبر ... درم نبات سوده آمیخته ... از دو درم تا ... دیگر
تالیف حکیم شریف خان اقسام خفقان را نافع بود و تقویت قلب نماید و تفریح تمام آورد و وسواس سوداوی زائل کند زمرد سائیده دو توله لاجورد مغسول بهمن سفید
ابریشم مقرض گاوزبان هر یک یک درم ورق طلا ورق نقره هر یک یک نیم درم عنبر اشهب یک مثقال گلاب بیدمشک آب انار شیرین ... سفید
یک نیم پاو عسل سفید هفت توله شربت سیب بهشت توله عسل و نبات و شربت را در آب حل کرده بر آتش گذارند و کف گرفته گلاب و بیدمشک و آب انار داخل کرده
بقوام آورده ادویه بیشند خمیره یاقوت تالیف علوی خان که در تقویت قلب مجرب النفع است یاقوت رمانی پنج یا ده مثقال بگلاب کیوره و عرق بیدمشک ده
روز در هاون کهرل کنند و آب سیب و بهی شیرین و امرود و گلاب و عرق بیدمشک هر واحد یک ... مثقال عرق صندل ... گاوزبان هر یک چهار مثقال ...
دو من طبی شربت سیب پانزده مثقال قوام کرده عنبر اشهب یک مثقال در کیوره گداخته و زهر چوائی لاجورد مغسول هر یک دو مثقال ... یاقوت مسحوق آمیخته
بعد چهار روز یک مثقال بخورند خمیره طلا از تالیف حکیم ممدوح ورق طلای محلول پنج درم مروارید ناسفته ... درم عنبر اشهب ... درم ...
عسل ... زمرد سبز مروارید یک درم رب سیب و به و امرود و زرشک و انار بی نبات هر یک ده توله عسل بست توله ... شربت سازند شربت از یک درم
تا دو درم خمیره گاوزبان عنبری بغایت مقوی دماغ و دل است و مزیل خفقان و غشی گل سرخ ... صندل سنبل الطیب ... هر واحد
یک نیم مثقال بادرنجبویه نیم مثقال گل گاوزبان پنج مثقال گاوزبان ده مثقال ... در ده رطل آب و گلاب ... بجوشانند ... صاف نموده با یک رطل قند ...
قوام نمایند و کافور ... مشک نیم درم زعفران یک درم سائیده حل کنند شربت دو درم با عرق بیدمشک و گلاب خمیره گاوزبان ...
مقوی دماغ و قلب و مفرح و ماده را منضج و انواع مالیخولیا و اقسام خفقان گاوزبان ... گل گاوزبان ... کشنیز خشک ابریشم مقرض بهمن سفید تخم بالنگو صندل
سفید تخم خرفه ... خشک هر یک یک توله عنبر اشهب نیم درم ... نموده صبح بجوشانند هر گاه آب سوم حصه بماند صاف نموده با نبات
یک آثار عسل مصفی یا ... بقوام آرند و در آخر قوام عنبر داخل نمایند و ورق طلا و نقره ... باشد اضافه کنند ... حل کنند خوب شود شربت از یک درم تا دو درم
و سه درم و چون در این ترکیب مروارید یاقوت زمرد و زهر مهره و یشب هر یک یک مثقال اضافه کنند حکم تریاق بهم رساند در اسهال دموی و بواسیر انفع بود خمیره
ابریشم از اختراع نواب معتمد الملوک ... محمد شاه بادشاه که مقوی قلب حارست و دافع وسواس و خفقان حادث از اخلاط محترقه سوداویه و تفریح و
نشاط و سرور آورد و مقوی جمیع اعضای رئیسه گرده و معده است و اصلاح حال گرده نماید و گرمی آن زائل گرداند و ... و زیادتی عطش که از گرمی
گرده باشد دفع کند و ... بسیار دارد و هیچ ضرر در این ترکیب نیست مجرب است ابریشم خام پنجاه مثقال در آب باران ... آب ده من عرق بیدمشک
گلاب هر یک یک من تبریزی عرق گاوزبان عرق نیلوفر هر یک نیم من ... عرق صندل هر یک پنجاه مثقال ... روز بخیسانند بعده صبح
بجوشانند ... که وزن آب رفته ... عرقها بماند مالیده صاف نمایند و نبات سفید نیم من تبریزی عسل مصفی پنجاه مثقال شربت فواکه شیرین شربت سیب شیرین
شربت ریباس شربت امرود شربت انار شیرین شربت به شیرین شربت ترنج هر یک پنج مثقال داخل کرده بجوشانند و کف آن را دور کنند و بقوام آورده مروارید ناسفته

یاقوت رمانی یشب سبز فادزهر معدنی مروارید ناسفته کهربای شمعی هر یک دو نیم مثقال لعل بدخشی زمرد اعلی هر یک یک مثقال و یک نیم دانگ جواهر را با گلاب برسنگ
سماق صلایه کرده بعسل داده خشک نموده وزن نمایند و ورق طلای محلول ورق نقره محلول هر یک دو نیم مثقال عسل مصفی حل سازند ابریشم مقرض گل گاوزبان کشنیز خشک
مقشر صندل سفید ابنجیده گل سرخ بهمن سرخ بهمن سفید طباشیر نشاسته هر یک پنج مثقال تخم خرفه مقشر ده مثقال مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه هر یک شش و نیم مثقال
عود قماری دو مثقال زعفران یک مثقال بدستور خمیره مرتب نمایند و در نصف این خمیره یک مثقال کافور قیصوری سائیده داخل نمایند شربتی از دو درم
تا ده مثقال دوا المسک معمول حکیم شریف خان کهربا بسد طباشیر ورق نقره هر یک سه ماشه گاوزبان گل سرخ کشنیز خشک تخم خرفه هر یک نیم توله ابریشم
خام دو ماشه زعفران دارچینی درونج سلیخه ورق طلا مشک خالص هر یک یک ماشه مروارید پنج ماشه شربت سیب شربت بهی شربت انار هر یک ده توله عنبر نیم ماشه
گلاب بید مشک هر یک چهار توله عسل و نبات سه وزن ادویه مفرح و یاقوتی باعتدال مقوی قلب مروارید بسد کهربا زهر معدنی ابریشم مقرض گل نسرین
گل سرخ سافرج گاوزبان گل گاوزبان تخم فرنجمشک طباشیر هر یک یک درم عود بهمنین دو قسم بهمل هر یک یک مثقال کشنیز خشک مقشر دو درم تخم خرفه
مروارید نیم مثقال مشک ورق نقره هر یک نیم درم عرق کیوره گلاب هر یک نیم پاو عسل و قند باندازه مناسب داخل نمایند شربت انگور مقوی قلب مصفی خون
مزیل خمار بسیار خوش مزه مقوی دل است انگور شیرین گرفته دانه ها از خوشه جدا کرده تخم دور کرده صاف نموده آب خالص آن بگیرند با قند سفید بدستور قوام
آرند و در آخر قدری گلاب افزایند شربت اناناس مقوی مفرح قلب است آب اناناس یک جزو قند سفید نیم جزو گلاب بید مشک هر یک ثمن جزو
مشک قدری بدستور طیار نمایند و اگر صرف با شهد آب لیمو قدری کنند تحریک اشتها نیز بخوبی کند شربت گاوزبان عنبری برای تقویت اعضاء رئیسه
مجرب است برگ گاوزبان پنج توله گل گاوزبان نیم توله ابریشم یک توله بادرنجبویه صندل سفید گلاب تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه هر یک سه ماشه کشنیز خشک
زرشک هر یک یک توله شب در گلاب و عرق بید مشک هر یک پاؤ آثار تر کرده صبح جوشانیده صاف کرده قند سفید نیم سیر داخل کرده بقوام آرند
پس ورق نقره نیم توله ورق طلا عنبر اشهب هر یک سه ماشه مشک یک ماشه داخل کنند شربت انجبار مقوی دل و دماغ و رنگ رخ را سرخ گرداند و نافع
بالخولیای مراقی و نفث الدم است گل گاو زبان صد عدد سبزی آن و ورک سه ماشه بیدمشک کاغذی عدد شسته کنند و صبح یک نیم پاو گلاب
انداخته یک شبانه روز بگذارند بعده جوشانیده آثار عرق گاوزبان نیم آثار عرق کیوره نیم پاؤ صبح کرده دو دانه بهل نمکو فته کشنیز مقشر شکر سفید هر دو
ماشه آب انار پاؤ آب لیمو رنگتره شیرین هر دو نیم پاؤ آب انار ترش مرتب شربت یک شبانه روز نیم شب
صاف کرده بقوام آرند و آخر عنبر اشهب مشک عنبر سه ماشه زعفران نیم ماشه گلاب سائیده در قوام آمیخته حل کرده دو رانند خوراک از دو تا چهار توله
تا چهار توله بعرق مناسب شربت یاقوت حکیم علوی خان که در تقویت قلب و دل است آب انار شیرین آب بهی آب امرود آب سیب هر یک بقدر
قند سفید یک سیر نیم بطریق معتاد با گلاب قوام کرده نیم توله یک پاؤ ورق طلا در آن حل کنند هر یک سه ماشه یاقوت رمانی نه ماشه صلایه کرده ورق طلا ده ماشه
عنبر سه ماشه کافور یک ماشه حل کنند شربت ابریشم تالیف حکیم شریف خان جهت تقویت دل و دماغ مفید است ابریشم مقرض سی مثقال نیم کوب نموده
در بید مشک و گلاب شبانه روز تر کنند و بعد از آن جوشانیده صاف نموده با عسل و نبات و قند هر یک پنجاه مثقال
بقوام آرند و در آخر عنبر اشهب یک نیم مثقال ورق طلا یک درم ورق نقره یک توله در آن حل کنند و در ظرف پاکیزه نگاه دارند شربت از نیم
ماشه تا دو توله عرق گاو زبان مقوی دل و دماغ گل گاوزبان یک صد گل سیوتی گل گاوزبان هر یک چهار توله گل نیلوفر کشنیز خشک هر یک
نیم پاؤ گل سرخ صندل هر یک چهار توله در آب تر کنند و بعده عرق کشند و در صورت تلخ و چهار پنج پشته کافور
کافور قیصوری و طباشیر بقدر مناسب نیز داخل یا این عرق را همراه کافور و طباشیر استعمال کنند عرق قندی که بمجربی آن عرقها
قوت دل و دماغ و بارد امثال اینها بسیار مفید دارند پوست انار شیرین پوست سیب صاف بقدر ضرورت
کنند تا که ادویه نیم جوش و آب عرق یک شیشه ۲۵ پنج سیر شکر ۳۰ پنج سیر عرق را همراه هم آمیخته عرق و قند با شیرخوب صاف گردد

و اگر خواهند تا بسیار روز بماند پانزده سیر گیرند چون یک آتشه طیار شود این ادویه سه شبانروز بخیسانند روز چهارم عرق دو آتشه کشند ادویه این است قرنفل دو توله صندل بگلاب سوده دو توله عنبر لادن سه توله عود یک توله نبات سفید یک سیر دارچینی سه توله گاوزبان سه دام ادویه نیمکوفته کرده در عرق یک آتشه اندازند بعد سه شبانروز عرق کشند و درین وقت صندل دو توله مشک یک ماشه عنبر لادن یک توله در پارچه تنک بسته بر سر آن در کیسه اندازند چون دو آتشه طیار شود و اگر موسم گلاب باشد پنج سیر برگ گل که زردی و سبزی آن دور کرده باشند گیرند و در پارچه پاکیزه بسته بر سر دیگچه باندازند چینی کنند و عرق دو آتشه گرم گرم بران ریزند و بعد چند روز که مدت کم شود استعمال کنند **عرق مشک** مقوی قلب دافع خفقان کشنیز گاوزبان ابریشم خام مروارید توله گل نسرین الایچی خرد نیمکوفته گل سرخ مروارید صندل گل گاوزبان هریک پنج توله ابریشم خام دو توله عود هندی یک توله بیدمشک که در شیشه بقدر یک ماشه شیر بادام گاو پنج آثار آب بقدر ضرورت بدستور عرق کشند **عرق زنگتره** مقوی و مفرح قلب مقوی باه آب زنگتره آب ترنج آب بیدمشک عرق بیدمشک هر دو افسرده آثار عرق بادرنجبویه بسباسه هریک چهار توله قرنفل دارچینی گل گاوزبان هریک پنج توله نیشکر پانزده آثار عود غرقی دو توله عنبر اشهب چهار ماشه مشک سه ماشه عرق کشند و اگر خواهند که مفتح اشتها باشد پوست کنار صحرائی دو آثار همراه آبها و شکر طبرزد در خم اندازند هرگاه جوش خورد ادویه مذکور اندازند وقتیکه از جوش نشیند عرق لائم کشند و زعفران و مشک و عنبر در صره بسته در کیسه اندازند و تقطیر بدستور نمایند **عرق سیوتی** که بسیار خوشبو مقوی دل و دماغ باردست دارچینی چهار دام جوزبوا بسباسه هریک دو دام برگ تنبول سفید صد عدد گل نسرین یک آثار زعفران چهار ماشه بدستور عرق کشند **عرق فواکه** بجهت تقویت قلب حاربی نظیر و در امراض سوداویه قلب حکم تریاق دارد و تسکین حرارت معده و قلب نیز کند معمول و مجرب آب انار ولایتی شیرین آب سیب شیرین آب بهی شیرین آب ناشپاتی هریک نیم سیر آب لیموی شیرین سه دام سیر آب کاهو یک نیم سیر آب کشنیز سبز یک سیر آب زردک آب کدو هریک سه دام سیر آب هندوانه آب نیشکر هریک یک سیر پاو بالا گاوزبان گل نیلوفر بادرنجبویه مقشر صندل سفید هریک پاو سیر طباشیر سفید شش توله کشنیز مقشر نیم پاو شیر بز ده آثار همه را با شیر در دیگ کرده عرق کشند **عرق عنبر** در تقویت دل و دماغ و جگر بی بدیل و جهت رفع غشی هر قسم و اعاده قوت بسیار سریع الاثر است چنانچه بعضی زنان از کثرت خروج خون حیض و بعضی مردان از افراط جریان دم بواسیر بحالت تباه رسیده بودند بمجرد آشامیدن این عرق بحال آمدند و فوائد عجیبه و غریبه ازین عرق مشاهده نموده شد مشک خالص یک مثقال عنبر اشهب مصطکی رومی هریک دو مثقال زرنباد عود غرقی کبابه خندان اشنه سنبل الطیب بهمنین اقاقیا قرنفل مصری سادج هندی دارچینی زعفران قرنفل جوزبوا گل سرخ طباشیر سفید قاقله کبار دانه غاریقون پوست ترنج ابریشم خام صندل سفید برگ ریحان تازه سعد کوفی قرفه کشنیز خشک گل گاوزبان افسنتین درونج عقربی پوست بیرون پسته هریک پنج مثقال آب سیب ولایتی نیم سیر عالمگیری آب انار ترش یک سیر عرق بیدمشک عرق گاوزبان عرق بادرنجبویه هریک دو نیم سیر گلاب سه اول پنج سیر دواهای کوفتنی نیمکوفته همه را با عرقها یکجا کرده شب نگاه دارند صباح آب سیب و انار هم داخل کرده در دیگ انداخته عنبر و مشک در خریطه بسته عرق کشند مقدار خوراک از یک فنجان قهوه خوری تا چهار فنجان و طبیب را بحسب مزاج و حالت مریض درین عرق بعضی تصرفات جائز است چنانچه جهت تقویت معده آب بهی یک سیر و جهت تسکین و تقویت آن بهارنارنج پنج مثقال و جهت حبس طبیعت گل سنجد یا سنجد داخل کنند **عرق ابریشم** علوی خان که در تقویت قلب مجرب است ابریشم خام پنجاه مثقال گل گاوزبان بادرنجبویه تخم بادرنجبویه مشک صندل سفید هریک ده مثقال بهمنین خولنجان سادج هندی هریک پنج مثقال گل سرخ هفت مثقال بسباسه دارچینی درونج زنجبیل هریک سه مثقال نعناع خشک هریک شش مثقال زعفران عنبر اشهب هریک یک مثقال آب سیب و بهی و امرود و گلاب و عرق بیدمشک و عرق دارچینی هریک نیم من تبریزی برگ تنبول یک صد عدد شربتی یک فنجان **غالیه** تقویت قلب و دماغ نماید و خفقان را نافع آید عنبر اشهب چهار ماشه عود هندی هفت ماشه صندل سفید مثله ورق مشک دو ماشه عنبر را بگلاب گرم بگدازند و دیگر ادویه سائیده بیامیزند و بنهند **دوا المسک** مقوی قلب معمول گل گاوزبان گل نیلوفر گل سرخ گل بیدمشک تازه طباشیر هریک یک توله مروارید صندل سفید چهار توله قرنفل

الایچی سفید دارچینی هر یک چهار ماشه مرغ جوان یک قطعه ادویه را با گوشت مرغ خوب بکوبند که یکذات شود پس بگلاب و عرق بید مشک و آب صاف انقدر حاجت
عرق کشند مفرح و یگانه نافع برای ضعف قلب و حبس ورم رحم و عسر طمث و درد رحم هنگام آمدن حیض مجرب است گوشت بزغاله فربه یک من و چهار یک من تر بز مرغ
جوان فربه دراج کرده هر یک پنج قطعه همه را از چربی و استخوان پاک کرده و ورق ورق تراشیده در دیگ نقره که باب شسته هم شده باشد بیابد که نقره نقره خاص یکی
دو نیم مثقال خورده دو مثقال غنچه گل سرخ گل گاؤزبان هر یک دو مثقال و دارچینی دانه هیل هر یک یک مثقال و عود و داگشت یکی روزه داخل کرده عرق بیدمشک عرق گاؤزبان
عرق عنب الثعلب عرق نیلوفر عرق خار شتر آب انگور هر یک دو رطل آب خالص بقدر ضرورت داخل ساخته عرق کشند پس در عرق مذکور عنب الثعلب گل بنفشه یک
بیست و پنج مثقال صندل سفید هفت نیم مثقال گل گاؤزبان پنجاه مثقال گل سرخ تازه دو رطل گل سیوتی یک رطل داخل کرده بار دیگر دوم عرق کشند و در ورق نقره
عرق کشیده زعفران عنبر اشهب مشک خالص هر یک یک مثقال در کیسه کتان بسته در ظرف که در آن عرق چکانند نهند مفرح و یگانه برای تقویت اعضای رئیسه
دماغ و معده مفید است شیره مغز بادام شیره مغز تخم کدو شیره تخم خیارین هر یک سی مثقال بهمن هندی سادج جدوار صندل گل سرخ گل نسرین کشنیز مقشر
لعاب مصری هر یک سه مثقال دانه هیل قاقله ابریشم مقرض گاؤزبان گل گاؤزبان پوست ترنج شقاقل بهمنین تودریین بادرنجبویه برگ عود هر یک
دو مثقال سنبل الطیب ترنجبادصغر کبابه اشنه زرنب جوزبوا سعد قرنفل مصطکی طباشیر زرشک زرنج نانخواه مشک مسباسه تخم خشخاش هر دو مثقال برگ تنبول زرد
بیست و پنج عدد همه را زبون کوفته بیست نیکو نمدار آب گلاب تر کرده گوشت بز یکساله نیم آثار با چربی و استخوان جدا کرده آب یخنی برآورده با ادویه آمیخته
عرق کشند و زعفران عنبر مشک عطر کادی هر یک نیم مثقال را در صره بسته به دهان تحت نهند که عرق بر آن چکد و اگر گرم زیاده خواهند عوض گوشت مذکور
گوشت طیور را اندازند مرغ یک قطعه دراج دو قطعه تیهو چهار قطعه کنجشک هیزده قطعه از تخم آ [illegible] یک روز بایست با شاد کباب نیم خام کرده یا آب یخنی برآورده
با ادویه عرق کشند معجون طلا که نهایت مقوی و مفرح است طباشیر چهار و نیم ماشه دانه هیل درونج عقرب عود غرقی گاؤزبان گل گاؤزبان بهمن
سفید تودری سفید بوزیدان هر یک سه و نیم ماشه سنبل الطیب سادج هندی سعد کوفی ابریشم مقرض هر یک دو نیم ماشه دارچینی سه ماشه بسباسه
جوزبوا گل سیوتی گلنار هر یک دو ماشه قرنفل یک ماشه مروارید ناسفته دو تولچه یاقوت سرخ لعل بدخشی زمرد بی جرم خوش رنگ هر یک یک تولچه کهربای شمعی
زهرمهره خطائی هر یک سه ماشه یاقوت کبود زبرجد هر یک شش ماشه مرجان سنگ یشب هر یک سه نیم ماشه رب انار ولایتی رب بهی رب ناشپاتی
رب سیب هر یک نیم پاؤ آب انگور شیرین دو تولچه شهد خالص پاؤ آثار نبات سفید نیم آثار نیم پاؤ عرق کیوڑه و گلاب عرق بیدمشک هر یک نیم آثار مشک خالص نه ماشه
عنبر اشهب یک نیم تولچه زعفران نه ماشه ورق طلا دو نیم تولچه بدستور یاقوتی مرتب سازند خوراک دو ماشه مفرح و یگانه در تقویت قلب و تفریح مستغنی از سائر
ادویه است نبات سفید نیم سیر عسل مصفی هفت دام آب سیب نیم پاؤ دو شاب نه دام و گلاب بقدر حاجت بقوام آورده عنبر اشهب با نبات صلایه کرده یک تولچه
در آن حل سازند بعده ورق طلا یک هزار عدد یکیک از آن افتد خوب حل کنند بعد از آن مشک خالص نیم تولچه صلایه کرده داخل نموده چندان بزنند که یکذات شود و برای
سفید رنگی آن سفیدی بیضه مرغ سه عدد اضافه کرده می آید مفرح یاقوتی بارد حکیم علی که در تقویت دل گرم مزاج بی نظیر است و مقوی جمیع اعضای
رئیسه است و معمول یاقوت رمانی لعل بدخشی یشب کافوری عود نقره کافور قیصوری هر یک سه ماشه بسد گل ارمنی کهربا زرنج تخم مورد گل بنفشه گلنار فارسی
و ورق طلا عنبر اشهب مشک تبتی هر یک یک ماشه مروارید ناسفته بادرنجبویه گاؤزبان تخم خرفه تشاسه زعفران آمله منقی تخم خرفه مقشر تخم کاهو مقشر بهمنین هر یک
پنج ماشه صندل سرخ صندل سفید هر یک یک تولچه هفت ماشه زرشک دو نیم تولچه طباشیر سفید هفت ماشه تخم کاسنی دو ماشه شربت انار شیرین شربت سیب
شربت حماض هر یک چهار تولچه دو ماشه عرق کاسنی دو تولچه نبات سفید شش تولچه عسل مصفی بیست تولچه عرق بیدمشک چهار تولچه بدستور مرتب سازند بجهت
ناقهین مجرب و نیز معاون است سریع الاثر است و بسیار جلیل القدر مفرح یاقوتی معتدل نایل بجرارت حکیم محمد مدوح گفته که از جمیع مفرحات
اکتفا با این مفرح و مفرح ماقبل میکنم و دار این مختانه بسیار بهم و گاهی از هر یک به قدری مفرح کرده بسیار بهم و نافع تر یافتم تجاربه منافع این مفرح دانسته که اکثر
اسهالات را نافع است و دوام اختلاج رحم و تقویت آن و حفظ جنین بغایت مؤثر و تمام الانفع و معمول و مجرب بلا تخلف است مروارید ناسفته زعفران گاؤزبان

مصطکی بسباسه و چینی ابریشم مقرض پوست سنبل ترنج کهربا شمعی بهمن سفید بادرنجبویه بوزیدان زرنباد و درونج مقشر تخم گاوزبان هر کدام... بسفایج بادرنجبویه بادروج الطیب زرشک تخم حماض تخم خرفه مقشر تخم کشنیز طباشیر تخم خیار تخم کاهو مقشر هر یک دو درم صندل سفید گلاب مسعوده عود خام درونج عقربی گل سرخ هر یک سه درم عنبر اشهب قاقله کبار روسخ ورق نقره ورق طلا کافور قیصوری گشنیز گل بنفشه بادیان دارچینی ابریشم و سنبل گل ارمنی قرنفل سنبل الطیب زرنباد مشک هر یک یک درم گل بابونه یاقوت رمانی تخم بادرنجبویه هر یک یک مثقال مشک ایرانی نیم مثقال شربت حماض یکصد درم عسل مصفی دو وزن ادویه بدستور ترتیب سازند شربتی یک مثقال و گاهی شربت فواکه شیرین و نبات سفید هر یک یا سیب عوض شربت حماض گرفته بوزن کافور ربع مثقال و عسل سفید نیم یا مومود و گاهی قند سفید عوض عسل کرده و گلاب و عرق کیوره و عرق بید مشک افزوده شود **مفرح دلکشا** که کمال تقویت دارد مروارید گل گاوزبان هر یک پنج ماشه کهربا شمعی بسد سماق طباشیر... هر یک چهار ماشه یاقوت سرخ عنبر اشهب بهمنین صندلین کشنیز گل سرخ گل نیلوفر تخم خرفه تخم کشنیز طباشیر سفید تخم خرفه مقشر هر یک سه ماشه درونج عقربی ورق طلا کبابه چینی تودری زرد و تودری سرخ هر واحد یک نیم ماشه ورق نقره پوست بلیله کابلی عود قماری زعفران مصطکی هر یک دو ماشه زرنباد قرنفل دارچینی هر یک یک ماشه تخم بادرنجبویه ساذج هندی پوست بیرون پسته پوست زرد ترنج هر یک دو و نیم ماشه عصاره زرشک دو ماشه ادویه را کوفته بیخته آب سیب پنجاه ماشه آب بهی شصت ماشه آب ترنج سی ماشه رب سیب هژده ماشه نبات سفید بقدر حاجت آبها قوام آورده ادویه را بآن بسرشند و اگر خواهند که تقویت معده کند درین مفرح را انوشدارو یا لولوی سازند آمله بسته پنج ماشه داخل کنند و در نسخه مجرب حکیم احمد موسوی وزن مروارید یک ماشه عود قماری سه ماشه زرنباد قرنفل هر یک یک نیم ماشه گل گاوزبان دو نیم ماشه شربت سیب شیرین پنجاه ماشه قند سه وزن ادویه است باقی بدستور **مفرح معتدل** تالیف حکیم ماروج که بغایت مقوی و آزموده است یاقوت رمانی یاقوت زرد مروارید ناسفته هر یک ده ماشه کهربا شمعی بسد ابریشم مقرض طباشیر تخم خرفه مقشر صندل سفید عصاره زرشک هر یک پنج ماشه مرجان قرمزی لاجورد سنگ گاوزبان گل گاوزبان کشنیز مقشر گل ارمنی مغسول گل سرخ بهمن سفید بهمن سرخ هر یک چهار ماشه عنبر اشهب پوست زرد ترنج تخم خشخاش سفید هر یک سه ماشه مشک تبتی تا ماه... مصطکی رومی درونج عقربی تخم فرنجمشک عود قماری گل نیلوفر هر یک یک نیم ماشه صندل سرخ ورق طلا هر یک دو ماشه زرنباد یک ماشه ورق نقره دو نیم ماشه اجزا را بدستور مقرر با شربت سیب شیرین و شربت به شیرین معجون سازند شربتی یک مثقال **مفرح اعظم** مخترع حکیم معتمد الملوک جمیع امراض قلبی را نافع است و در حال تقویت قلب جمیع قوی نهایت ابریشم خام مقرض دو مثقال بادرنجبویه گل گاوزبان فرنجمشک هر یک هفت مثقال بهمن سرخ بهمن سفید هر یک پنج مثقال مروارید ناسفته کهربا شمعی بسد محرق صندل سفید پوست زرد ترنج هر یک شش مثقال صندل سرخ مصطکی هر یک سه مثقال بادروج خشک نعناع خشک هر یک دو مثقال عود قماری عنبر اشهب مشک تبتی زعفران بسباسه هر یک یک درم زرشک سفید... کرده نیم درم کوفته بیخته بعسل مصفی و شربت سیب شیرین مساوی سه وزن ادویه بسرشند شربتی دو مثقال **یاقوتی** بارد مقوی دل و جمیع اعضای رئیسه یاقوت رمانی مروارید ناسفته کهربا شمعی هر یک یک مثقال و چهار دانگ مغز تخم کدو مغز تخم خیار مقشر گل گاوزبان گل سرخ کشنیز خشک مقشر صندل سفید هر یک پنج مثقال طباشیر دو و نیم مثقال عنبر اشهب ابریشم مقرض ورق نقره هر یک یک مثقال و سه دانگ ورق طلا یک مثقال نبات سفید یکصد و پنجاه مثقال شربت سیب شیرین عسل مصفی هر یک بیست مثقال گلاب عرق بیدمشک هر یک پنجاه مثقال بدستور ترتیب سازند شربتی یک مثقال **لطیف** دیگر بیاض صحت بدین مفرح که... اهل خطه و مزاج برای تقویت قوای ثلاثه حرارت غریزی و تعدیل مزاج منحرف معادل... مروارید ناسفته طباشیر یاقوت سرخ یشب سبز شفاف هر واحد یک درم زهر مهره و اسپیل عنبر اشهب مشک خالص زعفران هر یک نیم درم گلاب عرق بیدمشک صندل سفید درونج گلاب... یک نیم درم غنچه گل سرخ گل گاوزبان کدو مغز تخم کدوی شیرین تخم کاهو مغز تخم خیار بادرنگ تخم خرفه مقشر هر واحد دو درم آب سیب شیرین آب ... آب ناشپاتی آب بهی سیب هر یک بیست و پنج درم گلاب بیدمشک هر یک پنجاه درم قند سفید دو چند شربت فواکه ادویه ورق نقره... ورق طلا نیم درم بدستور ترتیب سازند وزن یک درم تا سه درم تناول نمایند **یاقوتی** که تمام مقام جواهر مهره است مروارید ناسفته کهربا یک نیم تولہ یاقوت... یک تولہ زمرد خوش رنگ چهار ماشه زهر مهره خطائی سنگ یشب هر یک پنج ماشه بسد چهار ماشه مرجان ابریشم مقرض هر یک چهار ماشه... گاوزبان ... فرنجمشک بهمن سفید تودری سفید

طباشیر و دانه الائچی سفید و درونج عقربی زنگ اشقر عود غرقی بادرنجبویه هر یک شش ماشه مربای سیب دو عدد مربای به یکی سه عدد مربای ناشپاتی سه عدد مربای آملہ دو از ده
عدد آب انگور ولایتی آب انار ولایتی هر یک پاؤ آثار عرق کیوڑہ گلاب خالص هر یک نیم آثار عرق بیدمشک یک نیم پاؤ نبات سفید نیم آثار مشک خالص هفت ماشه
عنبر اشهب نه ماشه زعفران شش ماشه ورق طلا دو توله بدستور معجون ساخته چهل روز در غله نگهداشته از دو ماشه تا چهار ماشه خورانند ساکت یاقوتی
مقوی دل که بر این تقدیر اعضا یکسان مقوی است مروارید ناسفته شش ماشه یاقوت رمانی لاجورد مغسول هر یک هشت ماشه کهربا شمعی سه ماشه گل گاؤزبان
بادرنجبویه کشنیز مقشر طباشیر دانه هیل بهمن سرخ بهمن سفید صندل سفید هر یک یک توله تخم بادرنجبویه تخم کاسنی تخم خرفه هر یک دو توله ابریشم مقرض
زعفران ورق نقره هر یک شش ماشه عنبر اشهب چهار ماشه مشک خالص ورق طلا هر یک دو ماشه شربت فواکه دو توله شربت سیب بست توله نبات سفید
نیم آثار گلاب عرق بیدمشک عرق شاهتره هر یک پاؤ سیر اول قند را با عرقیات قوام آورده ادویه دیگر کوفته بیخته نیم نا میده عنبر اجزای گلاب سوده داخل کنند
و گاهی عوض شربت فواکه شربت انار شیرین و ترش و شربت بهی و شربت امرود هر یک دو توله و شربت زرشک نیم پاؤ گرفته هموزن نبات سه پاؤ ساخته و
بادرنجبویه بر عایت حرارت مزاج طرح نموده به بسیار مفید یافته شد نسخه دیگر بسیار مفید است یاقوت رمانی یاقوت زرد یاقوت کبود یاقوت سفید هر یک یک مثقال
لعل بدخشی فیروزه هر یک چهار ماشه زمرد و سفید دو ماشه عقیق یمنی یک مثقال یشب سبز چهار ماشه یشب سفید نیم مثقال مروارید ناسفته یک مثقال کهربا شمعی
لاجورد مغسول هر یک نیم مثقال تخم ... گاؤزبان ... ابریشم مقرض برگ ... فلفل ... ساذج هندی گل نیلوفر
صندل سفید گل سرخ عود قماری دارچینی قرنفل ... بادرنجبویه درونج عقربی گل محتم عنبر اشهب گل ... بهمن سفید
هر یک یک مثقال آمله مقشر پوست بلیله کابلی هر یک دو نیم مثقال عود ... مثقال گل ارمنی سنبل الطیب ساذج هندی بهمن سرخ ورق اسلا
هر یک نیم مثقال طباشیر سفید شش ماشه مشک خالص یک نیم ماشه کافور ... نبات سفید نیم سیر بدستور مفرح مرتب سازند یاقوتی مقوی اعضای رئیسه
مسهل گاؤزبان گل گاؤزبان صندل سفید گلاب سوده گل سرخ ورق نقره هر یک سه درم طباشیر ... کشنیز مقشر خرفه مقشر دانه هیل ... ورق ...
هر یک دو درم مروارید کهربا ... یاقوت ... نیم ... سه توله شربت انار شیرین و الائچی نیم پاؤ قند سفید
پاؤ آثار گلاب نیم پاؤ مشک عنبر هر واحد ربع درم زعفران یک درم مربای آمله و بلیله هر واحد پنج عدد بدستور سازند **اقوال بعض اطبا**
صاحب اقتباس نوشته که اگر ضعف قلب بسبب کثرت سیلان خون یا اسهال یا حیض و یا دیگر استفراغات باشد جهت امالہ اول فصد و یا بنوا از محکم
بندند و ... زنند ... یاقوتی ... گل ارمنی هر یک یک ماشه در خمیره گاؤزبان عنبری علوی خانی
نه ماشه سرشته با عرق ... توله ... ادویه مذکوره در آمله ... لعاب گاؤزبان هفت ماشه در عرق شاهتره
و گاؤزبان هر یک پنج توله و کیوڑہ چهار توله تخم بالنگو هفت ماشه پاشیده بخورند یا مفرح گیلانی یا بارد الحکم دهند و آنفا برای ضعف و اختلاج قلب
جواهر مهره دو ماشه در دو ادا المسک ... علوی خانی نه ماشه ورق طلا دو عدد شربت کیوڑہ و سیب هر یک دو توله در عرق افسنتین و کیوڑہ
هر یک چهار توله گلاب هفت توله عرق بهار که سه توله تخم بادرنجبویه پنج ماشه یا هندوانی کوکنار نافع میباشد برای ضعف قلب دواء المسک و مثرودیطوس
و این دوا اگر ... طلائی دارچینی قرنفل تمام ... بادرنج ... بادرنجبویه ساذج هندی کشنیز خشک سنبل الطیب هر واحد یک جزو کهربا
مروارید طباشیر هر واحد نیم جزو مشک ... جزو ... بلیله ... آمله و بلیله ... آب ... چهار جزو ... یک جزو عسل ...
بقوام آرند ... ازین معجون سازند ... طیوب حاره ... شراب ریحانی و تخم ... و ...
استعمال نمایند و راحت و لهو و ... اختیار کنند و از جماع و ... تعب ... نفسانی مثل هم و غم و سهر و غضب اجتناب نمایند و هم او گوید که از ادویه نافع قلب
باتخاصیت ... کهربا مروارید ناسفته و ... ابریشم خام ... کشنیز و بادرنج گاؤزبان و بادرنجبویه و زرشک و پوست ترنج
... مشک ... و مفردات ... صاحب کامل نوشته که از ادویه ... اوعیه ...

و نشاسته و فوفل و صندل سفید و گل سرخ و اسپند و سعد و برادہ و ابریشم خام مقرض و بادرنجبویه و کشنیز خشک و آنچه در کتب دیگر او مذکور است در قوی قلب و قوانین کلی علاج قلب مسطور شده از آنجا رجوع باید نمود

علاج خفقان از ذکاء حس قلب

و آنچه ضعف غلظه بنفشه مجموع که آنرا حسّاس ناول کنند و تقویت قلب بادویه مقویه قلب نمایند و تخدیر و مسکنات مثل افیون و مانند آن و قرص کافور و افیون و غیر آن استعمال نمایند و خمیره و منشط و مسکنات مفرحات مثل جوز بوا و مانند آن که ذکر رفت هر یک یا از آثار حرارت خالی کرده بر سینه ضماد نمایند یا آنکه آب کشنیز سبز و عرق گلاب و عرق بید مشک و در آن حل کرده الاسرب بخوبی بر سینه طلا نمایند علاج امراض دماغی از ذکاء حس مسطور شد حسب حاجت بکار برند

علاج خفقان شرکی

اگر از مشارکت معده باشد اصلاح معده و تنقیه آن بتنقیه مسهلات مناسبه بحسب مزاج بنمایند و تقویه معده حسب خاطر ضعیفه باید نمود چنانچه در محل آن مفصل مرقوم گردد و بقول صاحب ماوی و صاحب اجتماع خلط لزج در معده محسوس است تخم اسپغول هموزن نیم درم شفا یابد و بعد از آن با سکنجبین شیرین یک درم بخورند و غذا از مزوره نخود و نخود بعد از آن بابیه در آن تخم کشوث و تخم خرفه و تخم کاهو هموزن نیم درم شفا یابد باشد و گل سرخ و مصطکی دو درم و حل کرده بنوشند و بعد از آن بر روغن گل سرخ آلوده و تکمید کرده بر معده نهند

اگر از حرارت سوء مزاج معده و حرقت باشد قوی حار و سرد و تقویت معده و مانند آن باشد و اگر بالینه و مانند آن باشد و در تب یا تنگی دو لب نفس و سوء ورق

بعد تنقیه بانجه حسب مقتضی نمایند و بر سفیدابیه نیم درم باشد تخم معلی خرفه و تخم سرخ جنی هم وزن یک درم و نیم و آنچه نفعی بخشد تا بگویند و ماءالشعیر نیم درم با یک دانگ کوفته بخته با بادیان تا پاشند تا ماءالشعیر خالص تا وقت کفتن بیخ خوردن و غذا از مزوره استعمال نمایند چون آثار صحت ظاهر شود بعد از آن مزوره مذکوره بخورند و اگر بالغ صفرا باشد و صفرا زبان در تب هر آید و عطش و بیهوشی باشد هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس هموزن از تخم کشوث سفید و هم وزن و غذا مزوره نخود و ماش مغز بادام سازند تنقیه معده بانچه حسب کنند و تمر هندی و نیلوفر هموزن هر یک یک درم بانگ زرد و گل سرخ نیم درم کوفته بخته تا ساب بادرنجبویه یا آب بادیان یا آب گاوزبان حبها سازند و بخورند تا قبض و نفرات حب سفید سازند بعد از آن جلاب با زرشک و گلاب و عرق گاوزبان هموزن هم دو درم و تخم ریحان سه درم بنوشند و در آخر روز غذا از آب گوشت بخورند و بعد تنقیه ادویه مقوی قلب و معده مثل شربت سیب و مربای امله و مانند آن بخورند و غذا در آب انار ترش تا آب انار یا ترشی شیرین بخورند مغز بادام و کشنیز سفید بار سازند شیخ الرئیس می فرماید که خفقان بمشارکت معده اگر از خلط بلغمی باشد بعلاج ثقیل که بعد طعام و بعد تناول مثل ماء العسل و قرص جوارش و سکنجبین و امثال آن با ایارج کبار مثل لوغاذیا و مانند آن یا ایارج فیقرا مقوی معده و مانند آن و اگر بسبب صفرا است لازم است که علاج بتقویت معده بسبب خلط اگر مثل سیب و بهی و امثال آن بعد طعام و امرود و مانند آن در بالای طبیعت باین مرض ناسب از آنچه تسهیل بخلط مرارتی گردد و تقویت تعدیل معده کنند و کذلک اگر طعام در آن فاسد گردد باید که تدبیر آن نمایند بانچه تقویت معده بهضم چیزی نماید که در آن فاسد شده چنانچه در باب معده مذکور گردد و سکنجبین قطع سبب آن تدبیر نماید و کار اوجود آن منفعل یعنی دل را تقویت دهند تا که تاثیر قبول نکند و قطع سبب بدون تقویت منفعل انتقاع نماید بلکه در سبب است که مفرد است تعدد تقویت قلب بادویه قلبیه کنند اکنون چند نسخه مطب استاذ و مفید این نوع نقل می آید بادرنجبویه گاوزبان آمله هر یک چهار ماشه صندل الطیب دو ماشه جوشانیده و نبات سفید داخل کرده دهند و گاهی جوارش تمر هندی و ربوبات و بخارات بلغمی در احشاء و ماء المسک همراه گل نیلوفر شش ماشه بهدانه سه ماشه اصل السوس کوفته چهار ماشه گاوزبان خیارین کوفته هر یک ماشه بادیان نیم کوفته چهار ماشه جوشانیده و شربت فیروزی دو تولہ دهند و برای تلیین و اخراج مواد غلیظ که معده دوا را لساک معتدل خورد و گل نیلوفر نه ماشه بهدانه سه ماشه اصل السوس چهار ماشه سنا مکی نه ماشه گل سرخ چهار ماشه جوشانیده گلقند سه تولہ غذا شوربا سے قلیه با خشکه و بکیفیت اجتماع سوداء در معده بالنگو اصل السوس گاوزبان هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات تولہ و برای ضعف قلب سوداوی و تقویت معده گل سرخ گاوزبان هر یک چهار ماشه بادرنجبویه یک ماشه فوفل یک عدد کوفته دو ماشه جوشانیده نبات داخل کرده دهند و ایضاً گاوزبان چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه

با سکنجبین ساده [illegible] باشد [illegible] الطیب [illegible] ماشه کشنیز خشک [illegible] معتدل [illegible] هر یک شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و در خفقان با [illegible]
[illegible] پنج ماشه [illegible] ماشه [illegible] عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب [illegible] شربت سیب [illegible] خفقان
با منفعت [illegible] ماشه [illegible] هر یک شش ماشه [illegible] چهار ماشه [illegible] خشک [illegible] ماشه
جوشانیده نبات یک توله [illegible] خفقان [illegible] معتدل [illegible] ماشه [illegible] کاسنی و عرق عنب الثعلب هر یک
پنج توله [illegible] تخم خرفه [illegible] چهار ماشه [illegible] انار [illegible] عرق
کاسنی عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب [illegible] منفعت [illegible] خفقان [illegible] ماشه [illegible] ماشه
[illegible] معتدل [illegible] منفعت [illegible] شربت انار [illegible] کاسنی [illegible]
[illegible] گرم [illegible] گلقند [illegible] انار [illegible] ماشه [illegible] یک توله با الائچی سکنجبین گلاب
[illegible] جوارش [illegible] معجون [illegible] مفرح [illegible]
نافع است [illegible] تخم خیارین [illegible] سکنجبین ساده [illegible] عرق کاسنی [illegible] شربت انارین [illegible] سکنجبین
عرق کیوڑه [illegible] خفقان [illegible]
همراه [illegible] عرق شاهتره [illegible] کاسنی [illegible]
اسهال [illegible]
[illegible] گاوزبان [illegible] خمیره مروارید با گلاب [illegible] لولوی [illegible] جواهر [illegible] حکیم [illegible]
و جوارش [illegible] جوارش معتدل [illegible] خمیره صندل [illegible] معتدل [illegible] نافع [illegible]
مراقی باشد علاج مراق [illegible]
و انوشدارو [illegible] لولوی [illegible] فادزهر معدنی [illegible] نافع [illegible]
[illegible] ماشه [illegible] خفقان مراقی [illegible] نافع [illegible]
خفقان [illegible] مراقی [illegible] عرق گاوزبان [illegible] عرق کاسنی عرق عنب الثعلب [illegible] عرق گاوزبان شربت انارین [illegible]
[illegible] خفقان مراقی [illegible]
هفت ماشه [illegible] عنب الثعلب چهار ماشه [illegible] شش ماشه [illegible] ماشه [illegible] عرق کیوڑه عرق [illegible] ساده [illegible]
شربت انارین داخل کرده تخم [illegible] چهار ماشه [illegible] عرق شاهتره [illegible] شربت انار [illegible]
خفقان مراقی [illegible] معجون [illegible] شش ماشه [illegible] کاسنی پنج ماشه
[illegible] شش ماشه گلاب [illegible] عرق شاهتره عرق [illegible] عنب الثعلب [illegible]
[illegible] عرق شاهتره [illegible] کاسنی شش ماشه [illegible] ماشه [illegible] خیارین
شش ماشه عرق کیوڑه [illegible] نبات توله داخل کرده [illegible]
گاوزبان هر یک چهار ماشه خیارین [illegible] شاهتره [illegible] کاسنی [illegible] شش ماشه [illegible] نبات [illegible] داخل کرده [illegible]
[illegible] روغن بادام پنج ماشه [illegible] گلاب [illegible] عرق کیوڑه
[illegible] نبات یک توله [illegible]

شیرهٔ تخم خربزه هریک شش ماشه شیرهٔ بادیان چهار ماشه عرق بیات شربت بنفشه دو توله خاکشی پنج ماشه دهند و روغن بابونه گرم کرده بر موضع درد بمالند باز طبیخ منضج مذکور منقی ریاح و ناضج ازگل سرخ بادیان کرویا پرسیاوشان اسفاناخ هریک چهار ماشه انیسون سه ماشه تخم خربزه شش ماشه حب قرطم نه ماشه بعرق بادیان ده توله گلاب عرق کیوره هریک چهار توله جوشانیده گلقند سه توله بدهند و جوزبوا بروغن گل سوده گرم بر شانه بمالند باز برعایت ریح و لوا مقل یک ماشه سوده با اطریفل [illegible] عرق دهند باز الائچی خرد سه ماشه بادیان اسفاناخ چهار چهار ماشه جوشانیده بنبات [illegible] کنند جائز [illegible] شیره [illegible] منضج [illegible] بدهند و اگر از بدپرهیزی [illegible] شود [illegible] دانه بعرق بادیان ده توله مالیده نبات دو توله داخل کرده دهند و اگر اسهال زرد رنگ از ضعف هضم و خرابی معده عارض شود [illegible] شیره [illegible] ماشه [illegible] عرق کیوره هریک [illegible] شربت [illegible] دو توله [illegible] تخم ریحان چهار ماشه [illegible] برای خفقان مراقی شیرهٔ خیارین شیرهٔ کاسنی هریک شش ماشه عرق [illegible] شربت نیلوفر دو توله [illegible] چهار ماشه [illegible] روز [illegible] شربت برای [illegible] سوم روز [illegible] بآب کاسنی سبز مروق ده توله شیرهٔ خیارین شش ماشه شربت بزوری دو توله باز قرص زرشک چهار ماشه باز قرص گل [illegible] چهار ماشه باز قرص [illegible] چهار ماشه [illegible] همراه آب کاسنی مروق از هشت توله تا پانزده توله دهند و این نسخه نیز برای خفقان مراقی نافع نوشته برگ بادرنجبویه چهار ماشه [illegible] ماشه [illegible] گاوزبان [illegible] عرق [illegible] گرم کرده [illegible] مالیده صاف نموده نبات دو توله حل کرده [illegible] چهار روز [illegible] و اگر بمشارکت دماغ باشد برای [illegible] آنچه در علاج ضعف دماغ گذشت [illegible] و اگر از سده [illegible] که در علاج ربو و غیره امراض [illegible] و اگر از مشارکت امعا باشد [illegible] اخراج آن کوشند بطریقیکه در فصل دیدان [illegible] قلب بادویهٔ قلبیه [illegible] و اگر از مشارکت [illegible] بسبب ابخرهٔ منی [illegible] اگر مشارکت [illegible] و اگر بمشارکت [illegible] علاج آن نمایند [illegible] خوا [illegible] اختلاج قلب [illegible] و [illegible]

و غیره بسیار باشند ٭

غشی

عبارت است از معطل شدن اکثر قوای محرکه و حساسه از افعال خود بسبب ضعف قلب سوای محرکه آلات نفس و حس لمس که آن قدر باقی می‌ماند [illegible] بعضی [illegible] انقلاب ست از تحلل روح یا از اختناق [illegible] یا ورم یا [illegible] اسباب [illegible] غشی ست و کمال قوت [illegible] غشی [illegible] و اطباء [illegible] فاسده و ارواح کاربه [illegible] قلب [illegible] ابخرهٔ [illegible] از عضو [illegible] معده [illegible] قلب [illegible] گردد [illegible] عارض [illegible] روح [illegible] شود [illegible] ارواح برای [illegible]

بوده از رسیدن بسوے قلب بسبب سده و از انسداد مسالک ابهر و آن شریانی ست که روح را از قلب بجمیع بدن سلوک می باید و قرشی در شرح قانون نوشته که اسباب قریبه برائے حدوث غشی سه نوع ست یکی امر در قلب چنانچه از امراض ضعف شدید او از انقباض که با آن ارواح کثیر بسوے شرائین منتشر نمی شود و عارض گردد دوم امر در روح چنانچه بسیار اندک باشد حتی که انقباض قلب موجب برائے نفوذ قدر کثیر از روح بسوے شرائین نباشد و یا روح شدید التحرک بسوے داخل باشد حتی که باطراف شرائین ظاهره نافذ نشود و اگرچه انقباض قلب قوی تام باشد یا روح فی نفسها بسیار بود سوم امر خارج از آن چنانچه شرائین منضج باشند که برائے نفوذ روح کثیر بسوے اطراف ظاهره او بیان وسعت نکنند و اسباب بعیده غشی اسباب این سه سبب ست و طبری گوید که کل اسباب تهییج غشی چهل و هشت سبب ست و آنجا که اسباب تحت چهار جنس ست اول سقوط قوت و همه آنچه مشاکل و نسبت تحت او باشد دوم استفراغات و انواع همه استفراغات تحت اوست سوم آلام و همه انواع آلام تحت آنست چهارم آفات و نکایات که بنفس اعضا وارد شوند و قریب باین قول سدید ابن هبة الله گفته که سبب غشی یا انحلال قوت حیوانی دفعةً یا امتلاست یا استفراغ یا الم یا سوء مزاج و استدلال نمایند بر امتلا بتخمه و بر استفراغ بذرب و اسهال و بر الم بآنچه حادث شود بفم معده یا رئوس عضلات و بر سوء مزاج حار بحمیات محرقه و بر بارد بعلامات سمی ابیمیا و مسیحی گفته که غشی انحلال قوت حیوانیه است دفعةً یا از امتلا که بر قوت ثقل آرد و او را مضغوط سازد چنانچه عارض میشود از امتلاء عروق از اخلاط و امتلاء معده از طعام در تخمه و امتلاء دماغ چنانچه در سکته و یا از استفراغ که تحلیل قوت و افشاء آن نماید چنانچه در استطلاق شکم و شرب دواء معرق و اسهال و خروج خون بفصد و رعاف و طمث و نفاس و خروج ریح از اخراج ماء و امساک از طعام و تعب شدید بریاضت آن حادث می گردد و یا از سوء مزاج حار چنانچه در حمیات یا بارد چنانچه در ابیمیا عارض میشود و یا وجع شدید که تحلیل قوت و استفراغ روح نماید مثل دردی که در فم معده باشد و در قولنج و در وجع مفاصل و غیر آن از اعراضیکه از آن اوجاع شدیده حادث شود و وجع در باب استفراغ داخل ست بجهت آنکه استفراغ روح مینماید و گاهی حادث میشود غشی در اختناق رحم بسبب تصاعد بخارات بارده از رحم بسوے قلب بسبب مناسبت که حادث میگردد غشی از فساد ... و موت او متادی شدن بخارات بارده از آن بسوے قلب و گاهی غشی حادث میشود از ... که بقلب عارض گردد و از غشی قلبی گویند و ازین نوع موت دفعةً بهم میرسد و گاهی غشی در ابتدائے نوائب حمیات ظاهر میشود بسبب حرکت که حادث گردد از حرارت و یا بسبب انصباب اخلاط عفن در وقت نوبت تب بسوے معده که تعفن گردد و قوت حیوانیه را و یا آنکه صاحب تب با ادویه و بعض اعضاے جلیله اخلاط باشد که چون ماده درین وقت بسبب ... با ... در آن تریاق نماید و رجوع او شدت کند و غشی حادث گردد و یا ماده سوداوی یا ضعف در فم معده باشد قبول کند آنچه از اخلاط بسوے آن منصب گردد و اگر بسیار باشند ثقل و انضغاط قوت آرد و غشی حادث کند و اگر ردی مزاج بود از آن وجع رسد و تابع آن غشی باشد و گاه عارض میشود غشی از غور از نهر نفس یا از نوع سبب تحول حرارت غریزی و قوت حیوانی بسوے قعر بدن دفعةً و یا از غضب بسبب خروج حرارت غریزیه بیرون ... که سبب کلی غشی سه امر یکی تحلیل روح ... استفراغ یا کثرت ... یا ... امتلا ... از شرب ... و از اخلاط ... یا غم ... ناگهانی یا ... تولد روح بسبب ... سوء مزاج در قلب و استعمال اغذیه فاسده ... اسباب ... تهییج قوت ست ... ... غشی ... ... غشی ... روح ... ... و خروج ... از ... ... شوق ... ... غشی از جمله امراض ... ... و اسهال ... ... روح ... ... کسانی ست که منسوب ... باشند مثل ... و ... باشند و ... نان و در سن

احتمال آن می کنند و این بسبب قوت قوی آنها باشد و احتمال او و ضرر ما بیشتر از آنکه بیا باشد و یا سوء مزاج ساذج مستحکم یا عظیم که دفعةً عارض گردد و یا
وجع شدید و یا ورم و یا ضعف از قوای مبادی رئیسه خصوصاً قلب پس دماغ پس کبد و یا ضعف عضو مشارک مثل فم معده و آفت عضو دیگر و یا ضعف جمله
بدن و هزال و نحافت او و آفت جمیع اعضا و یا استیلاء عارض نفسانی و اکثر این بمشایخ و ضعفا و ناقهین افتد و یا وصول کیفیت مضاد بجوهر خود مزاج
قلب و روح از خارج یا داخل مثل اشمام این چاهها و هوا چنانچه در حمیات و بائیه و از بدبوی عفن و نفوذ کیفیت سموم بسوی قلب می افتد و کسیاست که
بمشارکت شریان باشد چنانچه از وقوع لسع حیوانات سمی به شریان و از این قبیل ست آنچه عارض میشود بسبب دیدان که بسوی فم معده صعود کنند
و نفخ بسیار زیاده تر بعد از این آنست اما امتلاء مواد خلطی یا ریحی حادث میکند غشی را یا بسبب کثرت و تسدید او مجاری روح و حصر حجاب روح
در قلب تا آنکه مختنق شود و از این قبیل ست انصباب از اخلاط کثیره یا خون بسیار بسوی معده یا صدر و یا مانند آن یا انتقال از ماده ورم خناق و
ذات الجنب و ذات الریه بجانب قلب و معده و یا بسبب جمع بدن آن در مسام و تسدید مجاری و خصوصاً در اعضاء نفسیه و کسیاست که عام در جمیع عروق بدن
باشد و اگرچه آن بکثرت فعل نادر و یا بسبب شدت اذیت آن بکیفیت بارد یا رو لذاع بسیار یا محرقه بسیار غشی که در ابتدای نوائب حمیات افتد
از این قبیل ست و سببش اخلاط غلیظه لزجه یا لذاعه یا محرقه است و گاه این قدرت قلب و گاه در اعضای دیگر مشارک قلب مثل دماغ میباشد و چون در دماغ
سده کامله حادث شود سکته مبهم سبات غشی لا محاله باشد و گاهی در معده میباشد بسبب تدبیر یا بسبب ضعف حادث که آن قابل تجاذب مواد بارد یا حار بسوی
فم آن باشد و گاهی بسبب کثرت سده در عروق بدن باشد و این مواد غالباً بیشتر از افراط اکل و شرب و تواتر تخمه یا بسبب سوء هضم باشد حتی که
منتشر گردد از آن در بدن چنانکه عروق را پر سازد و مسالک نفس مسدود کند و ایضاً این مواد کثیر گاه اعانت می کند بر غشی بجهت حرمان بدن
از غذا بجهت آنکه منافذ بمیکند طریق غذای جید را و خود مستحیل نمیشود بسوی غذا بجهت آنکه بسبب کثرت خود بر طبیعت مستولی می شود و از آن منفعل نمیگردد و معهذا ترکیب
مزاج بدن از آن فاسد میگردد و این مواد که بکثرت یا برداءت خود غشی حادث میکنند آنست که چون در معده انتقال و کمیت و رداءت آن کمتر باشد
کرب و غشی آرد و اما استفراغ مفرط سبب غشی بنا بر آنست که چون رطوبات بدنی اخراج یا مناجعه فاسده باشند یا صالح تبعیت آن
ارواح و قوی نیز خارج میشوند و اکثر از آنها تحلیل میگردند و از آن استفراغ یا استطلاق شکم و ذرب یا اسهال متواتر یا زلق الامعاء و المعده و یا سحج یا قی بسیار
یا رعاف یا خروج خون مفرط از عضو دیگر مثل بعض عروق مقعده و بواسیر یا جراحت و فصد و نفث الدم یا ادویه دیگر چون حیض و نفاس و بول الدم یا
بزل آب استسقا یا شکافتن دبیله و اخراج ماده تمام یکبار یا کثرت ریاضت یا طول مقام در حمام حار شدید التعریق یا بسبب از اسباب تعریق قوی مفرط
فاعل عرق بذاته مثل حرارت هوا یا معده آن مثل تخلخل بدن مفرط یا رقت اخلاط در جوهر و طبایع آنها باشد و چون غشی عند استفراغ اخلاط عارض
شود و قوت حیوانی هنوز قوی باشد آن غشی مخوف نبود و این مثل غشی ست که بعد فصد عارض شود و گویند غشی که در ابتدای غب خالص و ابتدا
حمی که در باطن صاحبش ورم بود حادث گردد هم از قبیل استفراغی ست و آنچه در ابتدای حمیات دیگر افتد از اقسام امتلائی ست و اما سوء مزاج
ساذج سبب غشی چنان باشد که ضعیف میکند قلب را و تحلیل قوت می نماید اگر حار باشد بتحلیل قوت و اخماد حرارت و اطفای آن میکند
اگر بارد باشد و بتجفیف رطوبت و تشنیف آن پس تنقیص حرارت می نماید اگر یابس باشد و اخماد حرارت میکند اگر رطب باشد و اما وجع حادث
میکند غشی را بسبب فرط تحلیل او روح را چنانچه در ایلاوس و قولنج و در اوجاع مفرط عارض در اعضای حساسه از فم معده و اصعاد و مانند آن و
در مثل جراحات عصب و قروح آن و لذع عارض از لسع عقرب و زنبور و در قروح مفاصل ممنوع با حتکاک مفرغ ما بین آنها بسبب انصباب مواد موذیه و
مثل اوجاع قروح ساعیه غشی بشدت اوجاع او بسبب عادت او و تاکل او و اما ورم حادث می نماید غشی را بسبب عظم او و ظاهر باشد یا باطن که
فاسد میکند مزاج قلب را بتوسط ماده یا شرایین و یا بسبب عضوی که در آنست مثل غلاف قلب یا عضو قریب از قلب باشد و اگرچه ورم بسیار
عظیم باشد بحیث آنکه او و کار ورم عظیم بعید می کند و یا بسبب وجع چون آن شدت کند و ضعیف گویند که ورم یا در جوهر دل باشد و یا اندر غلاف او

و یا در رود و معاسیه زائده که آنرا اذنی القلب گویند و غشی که از ورم گوشه دل افتد آنرا غشی قلبی نامند و آن کوتاه است و آنچه از ورم خلاف یا اذنی القلب باشد آنرا نیز مجازاً غشی قلبی گویند از آن چند روز مهلت میدهد و قابل علاج است خصوصاً که از ورم بارد باشد و اما غشی مشارکی پس معده سبب غشی چنان باشد که معده عضویست قریب الموضع از قلب است و بعد آنست که آنرا اخفا از انکه بسیار غوره است با اعتبار اجزای مختلفه او مثل آنکه بسته باید آنکس است و آن معدن اجتماع اخلاط مختلفه است و آن حادث میکند غشی را یا بسبب آنکه بسیار بارد گردد چنانچه در بولیموس و یا بسبب آنکه بسیار گرم گردد و یا بسبب آنکه جمع کند بشدت و یا بسبب آنکه در آن ماده غلیظه ردیه بارده یا لذاعه حریفه یا قروح و بثور و ورم او باشد و اما اعضای دیگر سبب غشی چنان باشد که یا بسبب وجع بود که بر معده از آن عضو بقلب و یا بمجاری که بقلب فرستد مثل آنکه در اختناق رحم عارض میشود و یا استفراغ که در بعض اعضا افتد و تحلیل روح از قلب کند مثل ضعف شدید از فم معده و یا بسبب سده که موجب ضیق مجاری روح گردد و آنچه حوالی قلب است مثل انکه در شرایین و مجاری دماغ و یا بسبب امزجه یا سموم ردیه قویه که بر اعضا غالب شود مثل آنکه در حمیات محرقه و وبائیه پیدا شود و این بشرکت جمیع اعضا باشد و اما استیلای اعراض نفسانی بسبب غم است و لذت از آنجا لذت جماع است و رسیدن خبر خوش و یا وصول امر بسیار مرغوب که هرگاه با فراط و ناگاه باشد دل زیاده از عادت گشاده گردد و روح بدان سبب تماماً بیرون رود و دل همچنان گشاده بماند و روح تحلیل گردد و غشی افتد و ازان غشی هلاک شود و اما خوف عظیم یا خبر بد هوش یا اندوه عظیم هرگاه دفعةً پیدا روح تمامه بگریزد و بر باطن منقبض و خاموش شود و موجب غشی گردد بدانکه غشی مستحکم قوی لا علاج است خصوصاً چون رنگ روی سبز گردد و دیگر گردن در پیش آویخته شود و مهره پشت نه ایستد و بر کسی که امر او باین حد رسد همچنان کسی است که گردن او راست کنند هلاک گردد و تشخیص اسباب مراد غشی است که بسبب کثرت استفراغ خون و نه بسبب عادت مثل غشی که بفصد و در ابتدا فصد عارض باشد یا بسبب ضعف بالذات یا بسبب انصباب خیر و مشبوب آن باشد و در تشخیص حمام و جز این ماده او بسبب ماده آن منحل گردد و غشی حادث کند و کسی که در اول فصد غشی افتد به عادت فصد کردن نداشته باشد آن بسبب توهم امر غیر معتاد بران باشد و از آن خوف نباید که دخاصة اگر معده قوی بود و اخلاط بدن بدان درجه نباشد که از حرکت خون بحرکت درآید و احداث غشی نماید لهذا تجربه رسیده که این چنین کسان را بعد معتاد شدن بفصد هرگز غشی نیفتد و آگاه باشد که غشی بسبب انتفاخ ماده و مشبوب ماده غشی عارض نشود و بیشتر فصد سبب غشی است بدانکه غلو قلب از ارواح میگردد و در تشخیص اسباب غشی مثل تشخیص اسباب خفقان باید کرد و جمیع علامات دالّه بر اسباب غشی قریب بعلامات خفقان است بجهت آنکه اگر سبب ضعیف بود خفقان آرد و چون شدت کند غشی و چنین شدت سبب را نماید دفعةً بگشاید و ایضاً دلالت نبض بر غشی و اسباب او در دلالت قوی است پس اختلاط آن مع تتابع قوت ثقل و بطوء آن بر ماده و حرارت غریبه بر ماده خفاء غریزه و امتلاء دلالت کند و اختلاف شدید نبض مع فترات و صغر و ضعف مفرط و بطوء بر اسخلال قوت و زوح دلالت نماید و چون غشی دفعةً مرتفع نشود و بلکه بتدریج افتد اول نبض صغیر و نفس ضعیف و سر دشوار گیرد و رنگ چهره زرد گردد و در حرکت سستی و ضعف افتد و پیش چشم خیال ظلمات یا خیال رنگهای دیگر پیدا آید و اطراف سرد شود و انکه عرق سرد در بدن ظاهر گردد و بسا است که غثیان عارض شود و باشد که همه بدن سست گردد و در غشی قوی مریض چشم نتواند کرد و گوید که اگر نبض متحرک متخفض متخالف بلا انتظام بود معلوم کنند که غشی می افتد با جمله چون بعضی از علامات مذکوره عقب فصد یا اسهال یا درد و جراحت یا فراولت شی که موالم باشند ابتدا نمایان باشند پس تدارک و حفظ قوت پرداز ند و سبب را ترک نمایند چه اگر سبب منقطع نشود موذی بغشی گردد و اگر در غشی سبب بادی یا سابق یا اسباب مشارکت اعضا مثل سبب موجب در فم معده و علامات آن چیزی ظاهر نشود و با خفقان متواتر باشد و غشی تکرار و متواتر واقع شود و شدید بود باید دانست که آن غشی قلبی و مستحکم است یعنی سبب او در دل است و مفارقت قلب شدید الضعف بود زود هلاک کند و اگر پیش از غشی غثیان و کرب و شتاب پدید آید غشی معدی باشد و امید قبول علاج بود و گویا آنجا که هیچ سببی از اسباب ظاهر نباشد و غشی شدید افتد چنانچه از ضعف معده و اختناق رحم عارض میشود آن غشی از افساد ادویه یان زهری یا ابهر باشد و اگر غشی بی سببی قوی پدید آید و بی علاج قوی نه زائل شود و زود سپید اگر دو روز ساکن شود و غشی خفیف باشد از قوت حس دل بود و باقی اقسام

از تقدم سبب معلوم گردد باید که بدریافت اسباب تقید بسیار دارند و اگر اسباب مشارکت عضو دیگر پیدا شود از شرکت آن عضو باشد ◆

علاج کلی غشی

و قوت نوبت آن دست و پا به بندند و سخت بمالند و عطریات بویانند و آب سرد و گلاب بر روی و سینه بزنند و موی سر را بزور بکشند و شاخها بالا شد و ابریشم
و میان کتفین نهند و یا شوربه بکار برند و قی کنانند که نفع او در اکثر انواع غشی تجربه رسیده و لیکن در غشی که از کثرت عرق باشد مضر ست و دوا و المسک یا قوتی بسبب
حل کرده یا با رب اللحم گلاب آمیخته یا عنبر و مشک در گلاب و بید مشک حل کرده در حلق بچکانند و اگر عنبر و مشک و فادزهر را در گلاب و عرق بید و آب سیب حل کنند
و با یک درم عود بدهند در غشی فعلی عجیب دارد و مجرب از طفار الطبیب صاحب غشی را با فاقه می آرد و دوا و المسک معتدل در عرق کیوره و عرق گاوزبان حل کرده
در حلق ریزند که در حالت غشی برای تقویت قلب و انبساط حرارت غریزی مجرب ست و یا شربت انار و الائچی در عرق مناسب حل کرده قطره قطره در حلق بچکانند
و گلاب شمامه و شربت برای غشی مجرب سودی ست و همچنین شمیدن و نوشیدن عود در گلاب و عرق بیدسا بیده مجرب اوست و شربت ده درم عصاره
گل سهرخ تازه از تجربات خود نوشته و کذلک خوردن و بوئیدن خوخ و گویند که خوردن تخم غزال نفع میکند مغشی را بخاصیت و مجرب صحیح ست
و قثا و خیار و سیب و مشک و شراب ریحانی هروا احار شمامه و اگلا و ترنج نهری منقوع در سرکه و پوست نارنج و بادرنج هر دو احدشمامه و اشنه شربت گاوزبان را
نافع غشی ست و شمامه کافور و صندل و گلاب و مشک و زعفران و عنبر و عود و قرنفل و وجه زمانه حسب مزاج و صیانات شدید بود و غذا ماء اللحم و تخمت شهرا سفید
سفید و جو و آب سیب و ماء اللحم و شراب مجرب نوشته و تجربه یافته و اصوات عالی بصوت طبل و بوق متصل گوش او رسانند و گویند که اطراف مالیدن و گرم داشتن
و بر رو غلهاست گرم بهم سعد و مالیدن و بیدار داشتن و از سخن گفتن منع کردن اکثر انواع غشی را مفید دارد و چون تجربه یافته افاقه شود و سعوطی بخلانند
و الا بر اطراف دارچینی و مثال آن بیندکه در اشیاء بوئیدن و چکانیدن و ضماد کردن رعایت مزاج ضرورست باید که حسب مزاج هرچه در علاج غشی
مذکور شد بکار برند قول شیخ و گیلانی غشی قوی و حادث از سوء مزاج مستحکم را علاج نیست تو انکه عفین نباشد بلکه آن خفیف تر یا تابع اسباب
خارج از قلب بمشارکت عضو دیگر بود علاج پذیرست و صاحب غشی گاه در غشی و گاه میان غشی و افاقه و گاه در نوبت افاقه میان دو غشی می باشد
و چون در حال غشی باشد بقطع سبب آن مشغول شدن ممکن نیست بلکه احتیاج آنست که مقابله عرض عارض از علاج بر سبب نمایند و چون حالت غشی
موجود نباشد و اراده علاج آن به استیصال مرض نمایند علاج او مختلف بسبب اختلاف قرائن باشد چنانچه اسباب که دو حاجت متضاده بسبب دو چیز
نمی دست جمع شوند چنانچه در غذا تنفس و استفراغ بنابر آنکه در آن افراط است و در ادرار زیادتی غذا و انقباض بنابر آنکه او را تحلل عارض شده و حاجت افتد
و اکثر آنچه عارض می شود در غشی واجب ست که در آن ابتدا بما نیاز و مشغول شوند بچیزی که غذا دهد روح را از رواج خطر شده مگر در اختناق رحم بیاره و صاحب
تا شامیدن از ناخوشات قوت نمایند و از آنچه لازمست از آن در اکثر انواع غشی تکثیف بدن از خارج ست برای حبس روح متحلله مگر آنکه استسهال
قوی بسیار باشد که در این وقت تکثیف ظاهر اسهال زیاده می کند یا سبب برد شدید باشد که درین صورت ابراد و تبرید بدن علیه موت باطفاء حرارت
غریزی ست و چون سبب از برد ظاهر نباشد باشیدن آب سرد در روی و تجریع آب بارد و گلاب نافع ست و بوشیدن معده و آرامش و شمیدن روایح بارده
مهمل از آنکه اکثر باعث تدبیر افاقه می گردد و اگر غشی قوی تر باشد و عقیب او تحلل حار بسیار نباشد باید که مشک در قی و معده نمالیده بو یا نشد و تخبیر بدهند
نمایند در دوا المسک در حلق بچکانند و اگر ممکن باشد و بستر ها جمیع اعصاب غشی در هوای بارد بود اگر از سبب بارد نباشد و اگر در حالت غشی تا بیشش از آن
نوراق یا نخشیان باشد دو اجب ست که بوی طعام و دوا از نار دا نعاش حرارت علیل نمایند و اعانت طبیعت کنند به فند غذا حلق از چیز ترشی و تهیج قی و تجربه یافته
روح بخارج و آنست که دوام تخربایب او و تجایب بران واو از قوی قو طبس بدمیدن گیاه نرم و مانند آن در بینی نمایند پس اگر عطسه نکند به بیخ بیلا کرد
گرد و باید که شراب سرد و یا غیر تحسب حرارت و برودت مزاج تجرعه تجرعه بدهند و شراب ماند تر و رقیق تر و خوشبو طعم تر دران قوت قبض باشد و در آن تلخی
و تیزی نکرده طبیعت را خلط نباشد و رنگ او اول بزردی بود مگر آنکه غشی از استفراغ و خصوصاً از مسام بسبب تحلل آن و کثرت در و عرق باشد

[illegible]

که در احتباس [illegible] اگر [illegible] سوء المزاج پیدا شده باشد مثل شراب [illegible] که بسبب حرارت [illegible] و شراب سیاه غلیظ نباشد که شربت تقویت تغذیه موافق باشد [illegible] غشی [illegible]
او مقوی [illegible] سریع النفوذ است [illegible] غشی شدید [illegible] بمقدار شربت یا نصف یا ثلث [illegible]
[illegible] در تخفیف غشی او و از حرارت نباشد [illegible] چون تقویت [illegible] باید که انعاش نماید [illegible] غشی [illegible]
ایشان را و محتاج ترین اشخاص با شامیدن شراب [illegible] الافاقه [illegible] چنین کسان را [illegible] کنند لکن هر گاه [illegible] باشد که ایشان
محتاج تر بدلک و تمریخ اطراف و معده [illegible] بالجمله آنکه غشی کرب [illegible] باشد یا از عرق شدید حادث شده باشد [illegible]
[illegible] و اگر چه دران تسخین باشد و اگر صاحب غشی [illegible] در غشی یا بعد او یا نزد نوشیدن [illegible] حرارت در [illegible]
فلفل و [illegible] غشی [illegible] علاج [illegible]
منع استفراغات کنند و اعضا [illegible] بتحلیل [illegible] تقویت [illegible] فم معده [illegible] قبول کنند [illegible]
[illegible] سریع النفوذ [illegible] مانع الفعل [illegible] واجب است که فرق کنند [illegible] حالت استعمال آن [illegible]
استعمال کنند تا بعض [illegible] در وقت افاقه [illegible] اگر در وقت غشی [illegible] استعمال سریع النفوذ [illegible] استعمال آن [illegible] در وقت استعمال
قابض بعد افاقه [illegible] صاحب غشی قوت [illegible] استعمال کنند [illegible] قوت [illegible] قابض [illegible]
که منع نفوذ آن کند [illegible] چون غشی از جوع یا تحلل کثیر باشد پس اگر شراب [illegible]
[illegible]
[illegible] قبول کنند [illegible] معده [illegible]
[illegible] اطراف [illegible]
[illegible] حادث شده باشد که آن [illegible] محتاج تر است و
[illegible] از ان معده [illegible]
[illegible] مثل خردل [illegible]
[illegible] چون غشی از حرکت اخلاط [illegible] خارج نباشد [illegible]
[illegible] واجب کنند و ایشان [illegible]
[illegible] از شراب [illegible] ورم [illegible] اخلاط [illegible]
[illegible] حاجت [illegible] تقویت [illegible] شراب [illegible] حفظ حیات اولی [illegible] جانب مزاج [illegible]
[illegible] غشی [illegible] حادث [illegible]
[illegible] موافق است [illegible] غشی [illegible] کلام نمایند

علاج غشی امتلائی

که بسبب ماده باشد [illegible] اگر امید [illegible] باشد [illegible] دست و پا [illegible] طعام [illegible]
منع کنند [illegible] ماء العسل [illegible]
[illegible] اخلاط است [illegible] غذا [illegible] اگر غشی [illegible] اخلاط [illegible]
[illegible] معده [illegible] دست و پا [illegible] کنند

سکنجبین و آب گرم بدهند و قی کنانند و بعد از آن شراب ترش مع رب تا به دهند و اگر غلیان و تهوع بسبب سوء هضم کنند و اگر خلط لذاع باشد بشربت و آب گرم شد
و خال و مربع قی آورند و اگر قی متعذر باشد مسهل استعمال نمایند و آب افسنتین با شکر یا شربت افسنتین بیاشامند و بعد تنقیه صندل و گل سرخ و کافور
در آب حی العالم و آب خرفه و آب عنب الثعلب بر معده ضماد کنند و ادویه لطیفه در ابتدا استعمال نکنند بلکه بعد تنقیه بدن تا خلط محتبس نگردد و کدام تابع او ورم احشا
باشد و اگر خلط بلغمی باشد ایضا آب بارد بر وجه و ریاح استعمال نمایند و قی بسکنجبین مع آب که در آن شبت و نمک و شرب جوشانیده باشند
یا بعسل مع بعض این آبها کنانند و تریاق اربعه و جوارش فلافلی و سنجبیل و مرو و المسک و جوارش عنبر و مانند آن بدهند و بعضا مرکب از صبر و افسنتین
سنبل و مصطکی و موم و روغن زنبق و روغن ناردین بر معده ضماد کنند و اسکندر گوید کسی را که غشی بسبب انصباب مادهٔ اردی بسوی معده عارض گردد
نزد او ورقهٔ آس و گل سرخ و برگ گرم نباید داشت که از آنها بیمار شود

علاج غشی استفراغی

رو بیع اغذیه مشهیه خوشبو بیاشامند مگر نزد غثیان و ما والحم خوشبو بیاشامند و مصاص نان مشخم در شراب ریحانی مخلوط بگلاب نمایند و بسیار است که نوشیدن
دو سه مرتبه منتفع میشوند و اگر استفراغ حرارت باشد کنند آب غوره و افضل ازین رب ترشی مربع است که در آن برگ او و غیره قرنفل نمایند و آنچه نفع میکنند
نوشیدن آب گوشت قوی الطبخ مخلوط بعطر اوار شراب ریحانی و قدری از زرده بیضه و اندکی از آب سیب شیرین یا مخوش یا ترش است بسبب وجوب حال
و اگر از سخین غذر کنند و مرا بشامیدن شراب حرارت نباشد لایق هر که در آن نان سمید و توق باشد بنوشند و اصناف مصوص مرطب فواکه غذا سازند و صاحب حاوی
گوید که غشی که بسبب استفراغ کثیر باشد تقویت همه بدن و تقویت قلب فاصه با تشامیدن شربت حاض اترج یا سیب یا نارنج وه درم بگلاب شکر سفید
هر دو اعلا با نزده درم نمایند و غذا ما و اللحم فروجی و نیم بیضه نیم برشت و هر آنچه غذا البعث و ما از اغذیه سریع الانهضام کثیر الغذا و مرطب فراج بدن حتی الامکان
از مرطبات و افاویه و اشربه و ضماد کنند و بقول شیخ اگر سبب غشی استفراغات و افراط باشد اطراف گرم کنند و دلک نمایند و بروغنهای گرم خوشبو
تمریخ کنند و بسیار است که احتیاج به بستن اطراف افتد و تدبیر حبس هر استفراغ بد آنچه در باب آن مذکور است و تدبیر و انتعاش قوت نمایند و غشی که
از هیضه نوع عقب هیضه افتد برای صاحب آن این دوا نکو است که از اندکی سک المسک یا مشک خالص در شراب یا آب به یا سیب یا ماء اللحم قوی آمیخته
و جور کنانند و چون بهوش آید بجان ماء اللحم اندک اندک بدهند و گویند که در این باب آب قرنفل مجرب بغایت است و خورانیدن فادزهر معدنی سوده بگلاب
و اندکی عود و فاوانیا و مشک و دوا المسک نیز مفید است و اگر قدری نارجیل در پانی و گلاب یا بید مشک سائیده در غشی که بعد هیضه بسبب صعود ابخره
بطرف دماغ و دل بهم رسد استعمال نمایند قائم مقام تریاق فاروق خواهد بود و خائیدن کندر و گل نشاپوری مرطب بکافور نفع بخشد و اگر
سبب غشی استفراغ از جهات خارجه باشد مثل عرق و مانند آن ضماد برند و کور و صندل آرند و اطراف سرد کنند و بگلاب و آب سرد بمالند و آب
و ماء اللحم دهند و اشیای بارده بویانند و بر جلد برگ مورد و گل و میوه یا و پوست انار و مانند و کوفته بیخته و سائر قوابض بپاشند و مالیدن برگ آس خشک
سوده بهم شوده بر اطراف و جمیع بدن و مانند آن نیز حابس عرق و مقوی قوی و ارواح نوشته اند و ایضا قوت را آب به
و ماء اللحم خوشبو با دو دهند و ماده را بمخارج حرکت ندهند و مثل فرو زندگی و در غشی استفراغی که از داخل باشد استعمال نباید کرد بلکه واجب است
که تقویت قوت و همه استفراغی نمایند لاسیما بتقریب بهار ریح اغذیه مشتهیه و مانند آن که مذکور شد ابو الحسن می نویسد که علاج غشی تابع استفراغ
بعضد ماده باشد اگر ماده مائل بسوی خارج بود مثل عرق گلاب بر رو زنند و مریض را در مواضع بارده بدارند و بر جسد او آب آس بمالند و آب بارد
بشویند و رطوبت قابضه بیاشامند و از حمام منع کنند و به حرکت امر نمایند و غذا جوزه مرغ به آب سماق یا آب ندشک بدهند و اگر ماده مائل بسوی
داخل باشد مثل هیضه و ذرب دست و پا بمالند و شراب خوشبو بیاشامند و در حمام داخل نمایند و قوت را بمراوح لیه مثل صندل و کافور و گلاب
مدد دهند و جان مبلول در شراب ریحانی یا جوزه مرغ به آب سماق غذا سازند و اگر غشی تابع قی صفراوی باشد سماقیه بخورند و بمالند و بر معده آب به

و رطوبت گرم و گلاب ضماد کنند و گلاب و آب بر ترشی آب بهی و آب لیمو بپاشند و بر تشی آن سبج بخورانند و آب تمر هندی یا سیب یا آب انار بنوشانند و بزوری سماق غذا سازند و اگر قوت ضعیف باشد چوزه مرغ مدهند و اگر قی بلغمی باشد جلاب بیمن بخورانند و شراب بپاشانند و بچوزه مرغ غذا سازند و برند و آب سرد تشنه ما طلا کنند و اگر غشی تابع نزف الدم باشد موضع محاجم و بقراریج در روپ قابضه و مسدود آبچه قطره بارده و حبس آن نمایند و صاحب کامل که درین کار از غشی علاج آن استفراغ نیست اگر از استطلاق شکم باشد علاجش آنست که آب سرد بر او زنند و نفس را بگریختن منع و دهن بند نمایند و بفلفل سائیدن چرب بند کنند و دست و پا بمالند و زود و را فم معده بمالند و تسکین آن نمایند و شراب سیب و حب آب سرد بپاشانند و نان مشقوع در شراب بخورانند و اشیاء خوشبو از رز یا چیزها و غیره بجویانند و بخیر عرق حمام نمایند و بعد روزیج طیبه باغذیه سهل الانهضام و سریع النفوذ نان مبلول در شراب ریحانی و آب سخوم چوزه مرغ و دراج و سبب غذا سازند و اگر استطلاق بطن از مسهله باشد آب سرد بر بدن ریزند و اگر از ذرب یا شرب دواء مسهل باشد آب گرم بر بدن بریزند و مریض را در حمام داخل نمایند و اگر استفراغ بقی باشد همه آنچه مذکور شد استعمال نمایند و عوض قی شیاف ملین طبیعت و بجای بستن دست و پا اینها فصل ساقین و رباط و در بیان حمل از زندوار و مسکن قی کرده باشد آن ذکر خواهد یافت و چند و اگر قی صفراوی باشد گلاب و کافور بعصاره سفرجل و آب لیمو گرم و مانند آن بر معده ضماد کنند و اگر قی بلغمی باشد سیاف ورد و ملح آب مرزنجوش و نمام و عود و قرنفل و بسباسه و مانند آن ضماد نمایند و چون استفراغ بعرق باشد چنانچه اوراق حمام و شراب منع نمایند و بستن دست و پا بهاد و امساک نفس نشاید کرد لیکن پاشیدن آب سرد بر چهره و ریختن گلاب که در آن آس و ... نشاید و باشند بر بدن یا ... ب طلا و آب آس و طلا سے بدن باشیاء قابضه مثل ارد آس و امثال آن ... و مانند آن که در علاج کثرت عرق مسطور گردد استعمال آرند و سکون ... اگر کسند ... بارده ... اگر استفراغ ... باشند باعمال ریاضت استعمال نمایند و دست و پا ... بمالند و محاجم بر کبد نهند اگر رعاف از منخر راست آید یا بر طحال اگر از منخر چپ باشد و ریاحین بارده فالعطس نزدیک آرند و کافور و گلاب و صندل و گلاب و کافور ضماد کنند و از شراب و حمام منع نمایند و شربت سیب و رب آن بپاشانند و نان مبلول با آن بخورانند و اگر قوت ضعیف باشد نان مبلول بشراب ... بدهند و شراب ... باقدر ... شربت سیب یا شراب ... و گوشت مدقوق مطبوخ با آب سیب و آب امرود و مانند آن استعمال نمایند و غشی که زنان را از حیض یا عقب نفاس عارض شود اشیائی که حبس دم نمایند و فرزجات قابضه ... استعمال کنند و ساعدین بر بندند و ... بالند و آب سرد و گلاب بر رو زنند و محاجم ... اشیاء طیب الرائحه که با آن تلطیف باشد نزدیک ... بارده ... و غذا ... سازند ... با رد ... و شمامه ... کنند و بادکش ... بگلاب ... غشی که از خروج دم حادث از جراحات و فصد حابس دم ... قابضه ... بجهت تقویت نفس باشیائے خوشبو و تقویت بدن بغذاے موافق آن کنند و کذا غشی که بسبب انفجار ماده از خراجات باشد ... و غیر آن نوشته اند که اگر سبب غشی اسهال قوی باشد یا ... که از ان ... پیدا شده باشد مثل فصد یا جراحت که از ان خون بسیار رفته باشد آب سرد و گلاب سرد بر سینه و اندام او بپاشند و لیکن ... کباب و مرغ بریان کرده که بتشنیز خشک بران پاشیده باشند و بوے سیب و به و امرود که بر آتش افگنند ... گرم ... شراب ... و در حلق او ... و ... در معده ... بمالند ... دوا ... که در علاج غشی سوء مزاجی بارد می آید و یا دیگر ادویه ... بارا ... گوشت مفید

علاج غشی سوء مزاجی

اگر سبب غشی حرارت مزاج باشد گلاب و آب سرد بر رو زنند ... خیار و صندل و کافور در گلاب ... صندل یا شربت آن یا ... شربت انار ... گلاب یا عرق بید مشک و عرق نیلوفر حل کرده اندک اندک در حلق او چکانند ... تخم خیارین ... شربت صندل حل کرده ... گل نیلوفر و صندل سفید ... عرق صندل ... آب ...

یا آب خیار یا آب کدو و آب کشنیز سبز مرکب در تولید داخل کرده ساخته باشند و وقت غشی یا غشی شیشی در من فراخ اندا خته هر لحظه بو یانند و اگر خواهند کافور و سفید اجوا فه نمایند و قدرے از اجزاء است این نخالخه بر سینه بمالند و پیراهن صندل بیدا فتاب بو یانند و امثال مناسب بخور رانند و مع سرد آشامیدن سبب ارسیفه مناسب و گل گلاب یا آب ترکرده بر بیدن نیز نافع ست و تنقیح مینمایند که اگر سبب حرارت باشد استعمال عطر بارد و درش آب سرد بر رو اولی ست و با مزاج اندکے مشک بیا آنچه استعمال نمایند مع غلیه مثل کافور و صندل و آنچه بوی تر و تبرید باشد باکے نیست زیراکه بارد مقابل مزاج حار سوی و مشک تقویت حرارت غریزی خواهد کرد و آب سرد بخور رانند و اگر حال احتمال نماید شراب سرد تحقیق لطیف بیا میزند بهتر باشد و مفرد آنکه باید که فم معده متوتر و آنکه نمایند و خوابگاه مریض در هواے بارد باشد خصوصاً در غشی اصحاب دق و با یدکه مداومت تنطیل اطراف ایشان و نواحی اعضاے رئیسه بگلاب و عصارات بارده معروف نمایند و شراب سیب سرد بیاشامند و شمیدن خیار بالخاصیت در آن مجرب ست خصوصاً در علاج حار صفراوی و کذلک کاهو اکلاً و شماً و بقول سویدی طباشیر بآب نافع غشی حار ست و اگر سبب غشی برودت مزاج باشد او دیه حاره عطره مثل عود و مشک و عنبر بگلاب سوده در حلق چکانند و بو یانند و عود و لسان و شرهت با درنجبویه و عرق وار چینی با هند و اغذیه بارده خوشبو مثل هیل و دارچینی و قرنفل و زعفران و مانند آن بخور رانند و بخلخه خوشبو با این ادویه و غیره ساخته بو یانند و بو ئیدن بهے و کباب ترنج یا خوشبو و چکانیدن دوا المسک حار یا معتدل و یا مقدار یک طسوج مشک در گلاب و یا عرق گاؤزبان و عرق بهار نارنج حل کرده در حلق و مالیدن روغن مصطکی و ناردین بر فم معده نیز مفید و صرف مشک بو یانیدن و تبخیر از عود کردن و درست و یا مالیدن و بقول سویدی حب القاقلہ نیز نافع غشی بارد ست +

علاج غشی وجعی و ورمی

اگر بسبب وجع باشد تسکین وجع کنند اگر قطع سبب آن ممکن نبود چنانچه معالجه قولنج نقل نماید و امثال آن بسیار باشند بعده علاج قولنج نمایند و ضماد و سرور آن است که هرگاه غشی از وجع عارض شود و این یا از وجع قولنج یا وجع بعض اعضاے رئیسه بسبب ورم یا غیر آن باشد تعهد بعلاج آن مرض نمایند و تکمید موضع وجع بآنچه مناسب آن بود و روغن بابونه و گلاب سرد و آب سرد بر روے پاشند و دستها و پایها را به عصابه بر بندند و بر زور بمالند و از تعب و شراب اجتناب نمایند و جالینوس گفته هرگاه غشی عقب وجع باشد و جهد در تسکین او نمایند مگر آنکه وجع مبرح باشد و مهلت ندهد که درین صورت اول بمخدرات خفیفه اندک و جور کنند و اگر از ان تسکین نیابد مثل فلونیا و بزر البنج و بزر خشخاش و کاهو و بیخ لفاح بدهند و صاحب حاوی گوید که آنچه بسبب وجع شدید باشد از آن سبب با ستفراغات و محللات و موافقه بنسبت مداومت نمایند و بقول خجندی مخدرات استعمال نکنند مگر نزد امر عظیم و بعضے گویند که در وجع از هر قسمے که باشد اول حقنه کنند و یا شیافات طبع را بکشایند و چون بهوش آید مناسب آن تدبیر از فصد و مسهل نمایند و آنچه از ورم خلاف قلب باشد از فی الفور... علاج مسطور گردد

علاج غشی سددی

اگر بسبب سدد در اعضاے نفسیه و حوالی آن باشد بیاشامند سکنجبین و عسل مطبوخ بآب انار مع انیسون و زوفا و مانند آن یا آنچه بر بول باشد مثل تخم کرفس و انیسون و بادیان و غذا با غذیه لطیفه سهل الانهضام مثل غذائے که در آن خردل و صعتر و پودینه و زیره و کرویا و مانند آن داخل کرده باشند بدهند و ساق و بازو بمالند و در اشتغال این باد و اربول اشتغال دارند و شراب رقیق بیاشامند اگر حرارت باشد و گویند که در سدد شرایان و ریاح تقویت شرایان و قلب بمفرحات و دیگر تفتیح مسالک با دویه مفتحه سدد مثل سکنجبین عنصلی یا بزوری و آب کاسنی مع مقویات قلب و تریاق بر وجه و حار غریزی نمایند و غذا مرغ و زیرباج بدهند و علاج آنچه از انسداد و مسالک هوا باشد مشکل ست مریض و فجعة هلاک می شود لیکن بهر حال علاج نمایند و جوارش و دوا المسک یا اشتغال بسبب ده درم و شم طیوب و دلک اطراف و تحریک +

علاج غشی جوعی و تعبی و حسی

نفع غشی جوعی آنکه غذا دهند و علاج آنچه از تعب و ضعف مغص... که آن از جهت منفر ... که وقت آن یک درم ... تسکین می نمایند و شراب ...

هرگز نباید نهند که اکثر زنان اختلاط عقل و تشنج عارض میشود و بابا بکار دارد لحم بسیار با مرق مزوج با آب و زنان مهزول شراب ممزوج دهند و با کیان و جاری مریان شق کرده و قات گرم و رساج علیه بتو باشند و اندک اندک مار اللحم حکیما نمایند و دفعه غذا نه دهند بلکه اندک اندک تا معده بر هضم آن قوی گردد و از اشیاء خوشبو نزد بیمار نهند و آنچه از قبیل عارض شده باید که وحشت دراحت اختیار نمایند و آب سرد بر دست‌ها و پا و رو رشح بارد فشانند غشی حادث از غایت حس بر مزاج از فرط تحلیلات و تعب طبیعت چون او را نوبت دوری باشد واجب است که وقت نوبت او لقمه نان در آب انار یا شربت سیب دهند

علاج غشی عقب فصد

اکثر این عارض میشود با صحاب عروق ضیقه و معده ضعیفه و با بانیکه بیران مرده و فرافات باشند و بکسیکه معتاد فصد نباشند پس اینچنین کسان را قبل از فصد قیه و تقطیر بر و بر ربوب متقوی معده و قلب و مسکن صفرا چون شربت انار و شربت سیب و به و سکنجبین و شربت صندل ترش در گلاب و عرق بید ساده دو شیاه خمیره و مرواری خمیره و صندل ترش و دوا و المسک بارد و معتدل خورانند و طریق فصد اینچنین کسان آنست که یکدفعه خون بسیار از آنها نگیرند بلکه رگ زند و قدرے خون بگیرند و زمانے انگشت را بر همین رگ بگذارند که خون باز ماند و باز انگشت بردارند تا قدرے دیگر خون برآید و باز انگشت را بر آن گذارند و همچنین تا اخراج خون حسب حاجت تکرار عمل نمایند و چون از غشی افتند آنچه در علاج کلی غشی مذکور شد عمل آرند و شراب ممزوج شهر و خصوصا مع عرق بادرنگ و دیگر برای تقویت معده بیاشامند و حبس خون باد و ادویه قابضه نمایند و تقویت نفس با شیاء خوشبو از ریاحین و طیبه بارده و بخور عود و صندل و کافور کنند و با غذیه محموده سهل الانهضام مثل زرده تخم مرغ نیم برشت و تیهو و چوزه مرغ و لحم جدی که گرفته غذا دهند

علاج غشی از عوارض نفسانی

تدارک این نوع چنانکه گفته شد از بوئیدن مشک و خوشبوها و مفرحات مناسب فرح و بند کردن بینی لعاب زنان و پاشیدن گلاب و آب سرد بر چهره نمایند و اطراف بگلاب سرد و آب سرد بمالند و بدن را گرم دارند و فم معده را بروغن گرم مثل روغن مصطکی و ناردین مالش نمایند و گلاب و ماءاللحم در حلق چکانند و شربت فواکه بار مثل ترش سیب و سماق و حماض و سکنجبین هر کدام از آنها که باشد و درم بگلاب و درم و بهند بصندلین و گلاب و کافور بر سینه ضماد کنند و غذا از مزوره انبرباریس و سماق با درم و تقویت نفس و تغذیه بماءاللحم مع کعک و شراب سیب و ریحان مناسب هر گاه غشی از غضب یا فرح عارض گردد از انفصال اشیاء طیب الرایحه بزدایت ارند و تقویت نفس نمایند

علاج غشی از ضعف فم معده

ضماد مقوی با غذا که از مصطکی و عود و صندل و زعفران و سوسن ساخته باشند و کماد گل سرخ و نبات و شراب سیب و مشک و سوسن با شراب بر فم معده استعمال نمایند و برای حبوب دلک اطراف و بستن آنها بسیار نفع می یابند و دیگر مقویات که در بحث ضعف معده تفصیل مسطور گردد استعمال کنند

علاج غشی از اختناق رحم

قریب بینی او اشیاء منتنه و از رایحه خوش مثل انار و عنبر دفع سازند و در معده نیرا که مراعات حال فم معده و غشی چه آب سرد و آب سرد و سرد با مشک بیمار پاشند و نفس بند کنند و ساق بر بندند و قدم بمالند و پاها را بسرکه نیم گرم با عسل و جندبیدستر و بر حاشا و سعتر و سایر ملطفات و بهمین نسخه گره از حلتیت و سکبینج و جند بیدستر المسک تلخ و ترانند آن بخور دهند و شراب بعض ادویه ضماد مثل روغن زنبق و قسط و ناردین دهند الا سکنجبین نباید داد زیرا که رحم عصب است سکنجبین مضر عصب است که حجامت بر ران نهاند گذارند و ران را شیاف منتن الرائحه مثل حلتیت و جندبیدستر در مهبل بگذارند و رحم اشیاء طیب الرائحه مثل خلوق و مشک و عنبر دود نمایند و مانند کامل گوید که علاجش علاج غشی امتلائی است سوای سکنجبین و اگر رحم بجانب مایل شده باشد محجمه بر ران جانب دیگر نهند و اگر بسوی فرج منقطع شده باشد محجمه بر ران هر دو جانب گذارند

علاج غشی در ابتدای حمیات

تدبیر غشی در علاج اعراض حمیات مذکور گردیده و گفته شد که در باطن آماس باشد بدان سبب در شروع نوبت تب غشی افتد باید که تب تا آنکه تب محسوس شود

ادویهٔ بارده بمالند و گرم کنند و محکم ببندند و باشیاء حاره تکمید نمایند و از اکل طعام و شراب منع نمایند و خواب ترک کنند لیکن اگر غشی در ابتدای حمیات بسبب ضعف و قلت روح عارض گردد که در آن وقت منع از خواب جائز نیست و شربت سیب و سکنجبین و مثل این غشی نافع است و اگر حاجت بغذا مطلق باشد مثل ماء اللحم مزوره و بیضه نیم برشت بخورانند و اگر معده بتقویت محتاج باشد باید که با آن رب سیب و عصارات فواکه عطره که در آن قبض بود بیامیزند و در وقت نوبت لابد است از شراب و اگر غشی بسبب تپ محرقه و حمیات دیگر باشد تدابیر مناسبه با فاقه آورند بعد از آن بازاله سبب آن که تپ است بپردازند و اگر غشی از نوائب حمیات حادثه از اخلاط غلیظه لزجه باشد علاجش در باب غشی مذکور گردد

علاج غشی از سموم و بخار مزابل و غیر آن

اگر سبب آن رسیدن هوای زهرناک یا طعام زهردار باشد تریاق کبیر و شرودیطوس و فادزهر بخورانند و دوا المسک و جوارشات و ادویهٔ مفرحه با آب سیب و امثال آن مهر یک از سموم و ادویه آنها که در باب سموم خواهد آمد بکار برند و اگر از بخار غشی مزابل و غیره باشد تدارک کنند باین صفت که عنبر اشهب شش تولد سه تولد روغن گاو نیم آثار گلاب یا دو آثار عرق طعام چهار تولد خیار شنبر هفت تولد عرق بهار نارنج و عرق صندل هر یک هفت تولد روغن گل پنج تولد که بهوش آید پس مفصل آن گل مختوم سه تولد در شراب نوشیم آثار و روغن گاو پاو آثار خلط نمایند و چون از استعمال این بخوبی بهوش نیاید با کندر و مصطکی و جدوار و خربق سیاه و تربد و زعفران مساوی در بینی دمند که بحالت وقت بهوش آید و یا اینها نفخه گویا نند گل ارمنی و مختوم و نشاسته و صندل مفرد اسانی هر یک نیم ماشه در گلاب نیم تولد و سرکه کهنه دو تولد عرق بهار کیوره چهار تولد تمام بدن بمالند و در گهواره نشسته بهوا خورانند و گویند که گاه از خوردن فوفل غشی عارض میشود و علاجش آن است که چار قدری آب نوشانند و بعطسه آورند و آب سرد بر انگشتان هر دو دست ریزند و از نجاست که منع کرده اند بخوردن فوفل که بخصوص سینه است تا آنکه در دهان باشد لعاب آن فرو برند که مقوی قلب است و تفصیل حوادث ...

اغتذا در حین وقت نوبت غشی بتحقیق سبب پرداخته از آنکه سبب موجبه نماید مثلاً در سوء مزاج تعدیل مزاج قلب باغذیه و اشربه لائقه و مفرحات مقویه و در امتلای تنقیه و تقویت قلب باویهٔ قلبیه معتدله مقویه و در استفراغ احتباس آن و توفیر غذا و در وجع تسکین درد و تنقیه نفضه باید و مسهل و درد و حی تحلیل او و در ریح و مهی تفریح و در مسهی و لدغی و آنچه از تناول سموم باشد علاج آن نمایند و غشی که از مشارکت اعضا افتد سبب شرکت هر یک دریافته بمعالجهٔ آن و اصلاح عضو مشارک بپردازند و حکیم علی مینویسد که علاج آن بحسب نوعیت اسباب نمایند پس اگر سبب عضوی از کبد یا معده و دماغ و غیر آن باشد علاج آن عضو کنند و علاج غشی بحسب آن عضو و خواهش احوال او نمایند و اگر غشی تابع کیفیتی از کیفیات فصول اربعه از حرارت و برودت و غیر آن باشد معالجه بحسب آن باید کرد مثلاً اگر غشی مر انسانی در گرما نوبت نماید فصل جلاد بارد کنند و اگر این در سرما باشد فصل جلاد حاره کنند و علی هذا القیاس و صاحب کامل گوید که آنچه از سوء مزاج عارض شود نظر کنند که هر کدام عضو سوء مزاج غالب است پس اگر بر قلب باشد تدبیری که برای سوء مزاج قلب مسطور شد استعمال نمایند و اگر غالب بر کبد باشد تدبیری که در علاج او بیاید بکار برند و اگر غالب بر معده باشد تدبیر علاج معده نمایند یعنی آنچه در مداوات معده در مضادت مزاج غالب بر آن باده یه و اغذیه و استعمال ادویه خوشبو مقوی معده مذکور گردد و علی هذا القیاس باید که تدبیر اصحاب غشی بتفاوت سبب فاعل او باشد و شیخ میفرماید که هرگاه در قصد و باشد و افاقه اندک یابد تدبیر او بمثل تدبیر اول است منع زیادتی تمکن و در آن اندر مثل این حال و مثال آنکه مشترک اند هر دو در آن اینست که مثلاً بیاشامند ادویه نافعه بحسب حال از آنچه در باب خفقان مذکور شده و در آن تحصیل نمایند زیرا که هر دو مرض در سبب قریب اند و آنچه تمکن در آن از زیادتی کرده شود و مثل آنست که چون از امتلاء فم معده باشد جهد در قی نمایند که در آن شفاست و کذلک اگر امتلاء باشد و اجب است که گرسنه دارند تو تقلیل غذا نمایند تا در امتلاء از بایده و فتحد و ... ... تمام نمایند و جمیع عضلات معده و شانه را بمالند و بر آن احال غذا نکنند مگر ... غشی که ... سده ... ازان ... و ... ازه ...

و بعد ازان غذا را مبالغه میکنند باین گمان که دران علاج مریض نفس قوت است سبب حرارت غریزی آنها مختنق میگردد و ایشان را هلاک میکنند و آنها منتفع میشوند که بعضی در خصوصا اگر دران اطفاء و منطفات مثل نرد و انار و ماننده آن سنجیده باشند و چون حاجت تنقیه باشد بدانچه واقع شود و واجب است که تقویت معده نمایند و ابتدا از نماید دران مثل شربت سیب مطبوخ معسل و اضمده مقوی معده استعمال کنند و بعد ازان شراب ریحانی با ایشان دهند و غذا سبک و خوشبو دهند و صاحبان غشی که بسبب خلا شوند باید که قبل از نوبت بادویه ساعت بساعت تجویز دهند و غذا خوشبو دهند و اگر قبض طبع باشد غذا ملین مثل اسفیدباجات و مانند آن
دهند و تناول فرنی افضل و افاده احسن در غشی میشود و ماء اللحم شراب است مگر آنکه از حرارت ضعف باشد ✤

سقوط القوة غشیه

گاهی سقوط قوت بسبب فرط استفراغ مثل اسهال و ورم مفرط و رعاف و غیره بسبب امتلاء اخلاط یکبارگی ساقط میگردد و مشهور است که این غلط ذهنی باشد چه غایت خون دم که در بدن اول اعراض است و گاهی بسبب سقوط قوت و غشیه بسبب جنایات اخلاط غلیظه در معده میباشد یا در عروق که بتنقیه مجاری نفس را مسدود سازد و اگر باشد که یکبارگی بهیج قوی را باطل کند و غشی رسد و الاکثر از غشی میرود چنانکه قوت اعصاب و عضلات را ساقط گرداند و انسان را حرکات بدنی نماند بغیر از انکه در کثرت کار و بدوره گاه بسبب رقت اخلاط و جوهر خود و قبول آن تحلیل را بسبب خصوصا در حمیات حاده و گاهی سقوط قوت و غشیه گاه بسبب آنکه روح را عارض شود چنانچه عضو بسبب باد سموم بسیار یدهد و یا نزد استنشاق هوای مفرط کمر و شدید یا تغییر بالوت عارض میگردد و گاهی بسبب امراض بدنی بجهت ماده وبائیه یا ماده مستقره قوت و غشیه در غالب امراض ..... این محل میباید که یکبارگی از اعضای دیگر قریب از قلب یا در عضو شدید الاشارکه قاتل شود چنانکه اضرار تقویت قلب نشد و نماید و اگر مضرات علیه باشد استفراغ و تقویت را زیاده تر و شدیدتر باشد و بباید که استعمال سیاست از آنها یعنی قوت باشد و اگر جمیع تحمل بود چون کثرت ..... را باید علاج تدبیر چنین مریضان قریب بعلاج صاحبان غشی است پس آنچه از امتلاء و موی باشد تنقیه نمایند و ملطفات خون مصحل آرند و جهت تعدیل مزاج خمیره مروارید ساده یا عرق بید ساده و عرق شیر ..... سبب غلبه دیگر از اخلاط غلیظه باشد و ..... مطبوخ افتیمون و ..... داده تنقیه بدن مثل ایارجات کنند و اگر ایارج فیقرا با تربد سفید و غاریقون و افتیمون و ..... هندی و مانند آن مرکب نموده بدهند فائده تمام دارد و اطریفل براسته ..... باقی مواد استعمال نمایند و بجای روست ..... تقویت ..... قلب ..... مشمومات و بمالیدن اطراف و ..... مفرحات معتدل حرارت غریزی را بانتعاش آرند و بغذیه لطیفه مقوی مثل نخود آب یا مزوره و ..... با ادام غذا سازند و شربت ..... یا ماء اللحم ساده استعمال نمایند و بعد از استفراغ بحمام برند و بدن و سینه را بروغنهای لطیفه مثل روغن قسط و غیره بمالند و بعد ازان شربت ..... یا شراب عسل و یا شراب افسنتین تجویز کنند و چون فی الجمله تقویت گرایند بغذای قوی سریع الهضم اغتذا نمایند و بتقلیل تیخ قوت زیاده میشود غذای موافق و شراب ..... موافق و بخور خوشبو معتدل مزاج
مثل عود و مصبر و دهن ورد و بعد ..... دوعت ..... از ..... مفرحات و تجدید ..... معاشرت احبا

ورم قلب

سابق ازین مذکور شد که ورم جوهر دل اگر حار باشد فی الحال قاتل است و حار ..... ورم بارد ..... تا چند روز مهلت دهد پس ..... ظاهر است که تحقیق ورم موقوف بر ..... ماده و اجتماع آن ..... و ورم تدریج بود ..... ماده ..... قلب ..... و ورم ..... مگر در ..... و دران هنگام تدبیر او ممکن است و چون ماده منصب گردد ..... و بعض خفقان ..... شدت لهیب ..... علامات ..... و ورم حار در قلب است علاج تدبیر ..... ساعتی ..... بدن ..... تبرید ..... مزاج .....

نسبت بخلاف بعید باشند زیرا که ماده هنوز متحرک بجهت قلب است و لهذا باید که از باسلیق کنند مگر آنکه جذب ماده بنواحی کبد و مابعد آن می نماید و باقی جمیع اورام قلب مثل
اورام سائر اعضا صفراوی یا دموی یا رطوبی یا سوداوی باشد اگر مهلت علاج دهد علاج مثل سائر اعضا بحسب ورم باید کرد

ورم اذنی القلب

و آن عبارت است از ورم بارد و اکثر که در دو پاره گوشت عصبی که از قاعده دل رسته اند پیدا شود و این مرض اکثر عقب امراض حاره و حمیات مزمنه واقع میشود و علامت
آنست که مریض در صدر و در قرب بفم معده ثقل یابد و در اکثر اوقات حالتی شبیه بغشی ظاهر گردد و از خاص دلائل او آنست که دائم متهیج بر چشم باشد
و رنگ چهره بغایت زرد بود و چون تنفس نماید ثقل و ضیق بغیر سعال دریابد و نیز حرکت انبساط قلب انقطاع و در انبساط احساس نماید قادر بر انبساط تمام
نباشد مگر در دو یا سه دفعه و تقدیم امراض مذکوره نیز از دلائل مؤکده برین مرض است و گویند که مریض خفیف و درد باین مرض یار بود و خواب بر جانب ورم متعسر
باشد و چون مریض درد غلبه کند و گاهی نباشد مگر بسبب شدت کند و گاهی مریض تپ بدور غب یا ربع یا نائبه شدت نماید و تپ صرف هر روز بعد ظهر غلبه کند
و تا نصف شب بماند و نبض سریع و متواتر و قاروره احمر ناصع و یا اقتم بود و باشد که بعد یک دو ماه از شدت مرض دفعة خون بسیار آید و یا اندک اندک
چنانچه در ابتدای سل و سقوط اشتها و قوت بود و در اکثر مشابه بدق باشد و فرق در هر دو از صلابت نبض و مائیت قاروره از ابتدا تا انتها و کثرت اشتها
در ابتدا و سقوط آن تمامه و در انتها در دق بخلاف این مرض توان کرد و در ورم حار همه علامات بخلاف این باشند لیکن ماده این ورم در اکثر بارد بود
و دیرا که آماس گرم مهلت نمیدهد و بسرعت هلاک میکند و اگر تدارک این ورم بارد زودی نمایند علاج پذیرد و الا مریض روز بروز لاغر شود تا آنکه بمیرد چنانچه
در حکایت بوزنه منقول از جالینوس مسطور شده و لهذا گفته اند که این مرض تا بطول نه انجامد قابل نیست علاج و جهت و ترک ریاضت نماید و از غذا
ما حضر بخور نماید و آب ادویه ملطفه مدر مدر بر بول و تنقیه و با شیاء ملطفه خوشبو و تقویت قوت برای تسکین او و تحلیل کنند و گویند که آب بیگانه و در آن ازدیک
اکلیل الملک کوفته بقدر سه مثقال و گلاب جوش داده باشند نطول سازند و چون تخفیف رونماید و حالت شبیه بغشی زائل گردد تعریق حار بروغن گل نیم گرم کنند
و بعد روغن مذکور بسیار استنشاق نمایند و این سفوف دهند برگ بادرنجبویه برگ گاوزبان هر یک جزء ابریشم بریوند و ورق حضض و کوشت و زنجبیل تخم خرفه نیم درم
برگ عنب الثعلب خشک پنج درم همه را کوفته بیخته بوزن درم با هفت درم رب حماض بد بهند و غذا شوربای تیهو که در آن دارچین پخته باشند بخورانند و
هر روز بعد طعام دو درم شراب ابیض خوشبو دهند و الفنا مجرب تلطیف و تحلیل ماده ضمیج بابونه و اکلیل و خطمی و پرسیاوشان و سبوس گندم و تخم کرنب و شلغم
عنب الثعلب هر یک یک قبضه در سینه و فم معده تحلیل نمایند و بابونه و اکلیل و تخم کتان و برگ خطمی و برگ کرنب و تمام و زعفران ضماد سازند و اگر خواهند
تخم گاوزبان تخم ریحان بادرنجبویه سنبل اذخر بار در گلاب بسایند و در دیده مقوی قلب با خلط را الحیه سادج و عرق عنبر شربت انسنتین و بادرنجبویه و
مروارید المسک بلیغ و شیرین جواهر دار علوی خانی در روز سه دو سه بار دهند و اگر باین تدبیر تحلیل نیابد بالین کنفشت از گل بنفشه گل گاوزبان بادرنجبویه عنب الثعلب
بسفایج هر یک ... سپستان ... عناب بیست عدد ... تولہ خوبانی ... عدد در گلاب نیم آثار ... یا ... شب تر کرده صبح جوش داده
صاف نموده گلقند ... پنج تولہ ... پنج تولہ روغن بادام ... بجای آب ... عرق بادرنجبویه و گلاب و گاوزبان
اکتفا کنند و غذا وقت شام ... مرغ یا ... مرغ ... صبح ... گاوزبان عنبری
... ماشه ورق طلا یک عدد ... گل گاوزبان هر یک ... ماشه بادیان بادرنجبویه هر یک ... ماشه جوش کرده و مالیده صاف نموده
شربت بادرنجبویه و گاوزبان هر یک ... تولہ ... بادرنجبویه ... ماشه دهند و ... چهار روز ... داده جهت تعدیل ... المسک تلخ با عرق ...
... علوی خان ... بار ... گویند که اگر ورم حار باشد ... باسلیق کنند و شربت نیلوفر چهار تولہ در عرق نیلوفر و ... هر یک
پنج تولہ دهند ... گندم ... نیلوفر ... انگور ... ریحان سبز و گل بادرنجبویه ... هر یک
یک ... نیم ... باقی تدبیر از علاج امراض قلب از سوء مزاج حار مادی اخذ کنند

و امر ود و سیب و ناس و کسیرہ و زرد آلو و آلو بالو بسیار خورند

ورم غشاء قلب

بدانکہ بر قلب غشائی ست رقیق مثل غشاء و آن غیر غلاف قلب ست و بعض اوائل گفته اند که این غشاء ملتصق بقلب میباشد و از ارسطو نقل کرده اند که این غشاء مجوف [illegible] راس صعود میکند و از ان غشاء سوی موضع بیرون می آید و از تحت از دو طرف ... و این غشاء اصل جمیع اغشیه راس ست و چون این غشا ورم کند شاید بورم قلب میباشد و قلب را فشار و صورت غشی مع ضعف گردد و بسا ست که دفعتا هلاک کند یا بایام قلیل و تابع نفس و این ورم اگر حاد باشد علامت علاج ... و اگر متوسط در حرارت بود و ورم اندک باشد اکثر مریض از ان صحت یابد و علامت این علت غشی مع ضعف نبض و ضیق النفس و ... علاج اگر علامات علاج ... باشد ... آبها ... قلب ... بیمار ... و غذا ... ازو ... تا ... باشد ... که ... بیاید ... اندک ...

بعلاج ... نماید

انتشار غلاف قلب

گاهی غلاف قلب ... که ... مثل ... خون ... از ... غلاف ... ست ... از ... بیرون ... که ... و غلاف قلب ... از ... خون ... و اگر ... از ... باشد ... ضعف ... صحت ... و اگر ... ازین ... باشد ... علاج ... اگر ... باشد ... آن ... سازند ... اصلاح غذا کنند ... و ... ضمادات ... مثل ... بیاید ... کرده و ... آسیب ... و ... ازین ... و ... باشد ... از ... علاج ... بقدر ... قوت ... علیل ... ان نماید ... و ... و ... بسیار ... علاج ... و ... بیدن ... مثل ... تا ... است ...

آسیب ... ازان ... باید

زوال قلب

... که ... قلب ... است ... و ... که ... این علت ... و ... هرگاه این مرض ... علیل ... و ... مریض ... شود ... تا ... اتفاق ... علاج ... و ... این مرض ... شود ... که ... است ... و ... خون ... که ... این مرض ... است ...

... نشود

خفقان ...

این علت هرگاه عارض شود مریض ... بدارد ... ازین ... بسیار ... از ... گردد

و سببش ترشح قدری خلط سوداوی یا دخانی یا صفراوی از جگر بر قلب است که تقبض و تخلخل روح حیوانی حالت مذکور پیدا میکند و حال ضعف و شدت غشی
بحسب قلت و کثرت و عدم حرارت و حرارت ... تفاوت بود و این مرض قاتل نیست بلکه باستفراغ سودا بشرط تسرائل میشود و علاج تنقیه سودا
بمسهل آن و بعد از آن سکنجبین مع سکنجبین افتیمونی و حب لاجورد و سفوف آن یا حب غاریقون و حلوی خان و مطبوخ افتیمون کرده می‌نمایند و تقویت قلب بمفرح حار
و تریاق کبیر کنند و تعدیل مزاج جگر و تقویت آن ... المسک همراه عرق گاوزبان گلاب عرق شاهتره عرق عنب الثعلب عرق کاسنی و
سکنجبین بزوری با یک نیم تولگه گلقند یک نیم تولگه برای خفقان القلب که از ضعف قلب و ابخره غذائی و نفخ و ماده سوداوی باشد مفید است و تقبول طری
تقویت مزاج و دماغ بر جوارح حلیه مثل پوست فواکه سازند و استفراغ بمطبوخ افتیمون و یا معجون نجاح مناسب است و اگر مزاج مائل برودت و رطوبت باشد
اگر اندکی ایارج فیقرا و هندی مضر نباشد و ... بسیار خفیف بدهند و اندک شراب خوشبو بیاشامند اگر آنکه تپ باشد بعضی اطبا معجون مفرح دهند
از جماع بالکل منع نمایند و استعمال آبزن و استحمام بآب نیم گرم برای این علت نیکوست و افراط در استعمال آن نمایند و استنشاق روغن بنفشه دائم نمایند
که باین طریق جسد صحت میشود

تقطیر القلب

مرضی بود که در آن انسان چنان دریافت مینماید که گویا دل او را میخراشد و از شدت الم آن غشی می افتد بعد فی الحال زائل میشود و هنگام حدوث آن کشیدگی و تشنج
در چهره و پیشانی می افتد و عرق بسیار در مواضع مختلفه از بدن می آید و این علت فی الحقیقه از امراض معده است و در اکثر بعد اسهال صفراوی مزمن که مدت او
بطول کشد حادث می شود بجهت آنکه اسهال صفراوی گاه از انصباب صفرا بر معده میباشد و از آن چون طول کشد خمل آن منجرد شده و بسبب مجاورت معده
از دل علیل دریافت کنند که گویا قلب او می خراشد والا حدوث خراش در قلب نزد اسهال صفراوی خیلی بعید است بلکه موت بران سبقت میکند
و گاهی از نزله حاده حریفه که از دماغ بمعده فرو ریزد عارض میگردد و وقت انقطاع نزله این حالت منقطع میشود علاج تنقیه صفرا بمسهل آن نمایند
مفرح بارد ... حلوی خان بعرق صندل شربت خشخاش و مانند آن اشربه مقویه خوشبو استعمال کنند و بر غذا ... مولد خون
صالح مثل گوشت کبک و تیهو و دراج و نان پاکیزه لزوم نمایند ... اصلاح غذا برعایت صغر کنند و اگر از نزله باشد تنقیه نزله حار نمایند
که در علاج آن مذکور شد ... و اگر ... قوی باشد ... حسب ایارج یا حسب صبر
بعده شربت خشخاش ... تقطیر قلب ... الآس ... شربت خشخاش ... و کذا اسهال
... شربت خشخاش ... علاج تام این مرض
اصلاح خون بغذا است ... خون باشد منع نمایند و فصد ... و اخراج دم ... و ایضاً ضماد درست
مرطب ... مثل برگ خیار ... برگ عنب الثعلب با اندکی زعفران بسایند ... بر سینه ... روغن گل و موم
آمیخته ... بر پستان طلا نموده بر سینه گذارند که از آن کسب رطوبت و تعدیل مزاج معده حاصل شود

قذف القلب

این حالتیست که آدمی را احیاناً محسوس میگردد که قلب او از سینه بیرون می آید و این حالت بسبب حدت مزاج ... مزاج حار در قلب عارض میشود و اگر
این علامت ظاهر گردد و بآن تپ ظاهر نشود ... و از خواص دلائل این علت آنست که هرگاه اندفاع قلب
محسوس شود رنگ مریض برنگ خلط موذی ... متغیر گردد بالجمله چون علت مذکور از ماده دموی یا صفراوی افتد پس تغیر رنگ روی
حسب ماده بسرخی یا زردی ... لازم بود ... خون ... گواهی دهد ... بر پیشانی و جانب چپ خصوصاً در سینه بدن
در طول ... علاج تنقیه ... صفراوی نمایند شربت صندل ... تولگه در گلاب و عرق نیلوفر

و بعد ماده هر یک پنج تولہ حل کرده با گرد سماق و معجون آبخول هر یک سه ماشه بدهند و غذا یا لاکس با برنج دهند و چهار پنج شش روز جهت تنقیه صفرا مطبوخ هلیله زرد
و آلو و هندوانه جهت تنقیه خون مطبوخ شاهتره و خیار کهی علوی خان نوشانند بعده جهت تعدیل و تبرید دل مفرح بارد مولوی جلال الدین خورانند و بر گلاب عرق مشک
و بهار و کادی و شربت صندل مداومت کنند و تقویت دل و اصلاح غذا و اقتصار بر چوزه و برنج و رطب و ماء الشعیر و ماهی شیر خوار نمایند و شراب حوضی خوشبو اگر قیت اباحت
بخورند و ترک جماع و ریاضت و غذاهای مولد خلط موجب امر کنند و اگر مریض در بلاد جنوبی باشد امر بانتقال طرف بلاد شمالی نمایند و بعد اگر قوت قوی باشد مطبوخ
سماق و چکه در آن جوارش و جماع و سموم المحموم داخل باشد بیاشامند و این علت قابل نیست که تا آنکه نکس او طول کند یا آن اعراض صعبه دیگر شامل گردند
اکثر اطباء گمان میکنند که این مرض علت فم معده است و باشتباه سخنه علاج میکنند و مرض زیاده میشود و حکایت می آرد

احتواء الرطوبة علی القلب

این مرضیست که صاحبش رطوبات در یافت میشود که دل او در آب شناوری میکند و بسبب حرکت اختلاجی متحرک میگردد و از همین جهت قدما این مرض را از انواع خفقان
شمرده اند و این علت بشارکت فم معده پیدا شود که چون رطوبات در آن کثرت می پذیرد و نزدیک است که بر قلب محتوی است متنبهی میگردد و از علامات اوست که هم از
کاسه غضب نمی کشند و جهت او سائر تدابیر ضماد علاج ابتدا از تنقیه بلغم بسهل آن موجب ایارج نماید کنند و بعد صندل الطیب و زعفران و گل سرخ و مانند آن باشد
و دیگر اضمده حاره بر دل ضماد نمایند و بریاضت کنند و ترک مرطبات و تقلیل آب و غذا نمایند و از اغذیه دوا با مصالح حاره و منجفات و کباب طیور و بهار و استعمال
جوارشات و معاجین منشفه رطوبات و ترک مرطبات نمایند برای آنکه از غضب خشم آورده او پیدا بود و موجب آن مسکن و تبرید نافع است و کذا مفرحات حاره
دوا مجرب از مؤلف کرده که دیدم صاحب این علامت را جهد و برآورد لعاب غضب او نمود و معجون بنا بر آنکه مریض سالخورده است بود طعن و تنقیح و آن آنمیسکرد و تا یک سال
مرض او زائل نشد علاج مسن شود که بعده از رفاه سخن او اعضا دیگر پیری و محنت بوده و چون از آن سن عود کرد لاغر شده بود مرض او زائل گردیده
و بعد از آن تبرید با نزر مرض عود شود و بار دیگر او را تمرین و ریاضت نمود و استفراغ بگداز متوسط و تنقیه جماع جند بیدستر سنبل و قرنفل و در حب بیاورد روغن بان و روغن
نارمشک و مرهم و غذا لا کمیت تریش شراب آنجه در ادویه مذکور است و ریاضت سالخوردن و اتمام کرده هم آن طریق صحت یافت و حقیقت تمام شد دیگر
این مرض را حبه القلب نامیده اند و گفته که سبب شرایانها بر رطوبات است و مانش آفتی که در او بان از بلغم خود محسوس ما میگرد که پاید ل و آب آنما در دوا
و ضماد هم میکند و در ظاهر بدن حیوان گرمی باشد که اندام او کمیش و خوشبو نباشد و بسیار در احساس کرده و نمیفهمد خفیف و مرهم و بارده بلغمی با غلظت بود و منقوط
استفراغ از شدت بدن و بهم رسیدن باد و رطوبت سرد و چنانچه در شام از روز سه چهار مرتبه قی و در وقت نوبه استفراغ بعض و بر و او آفت و عرق سرد و تاخته
شده تشنجی ظاهر گردد و فواق پدید آید که کلام کردن دشوار باشد و علاج معجون حبالست که مسکر شده و بعداً اسارون بادیان رومی اسفاناخ زرنب هر یک
پنج ماشه در پنج برنجاسف سکاعی باد آورد و مصطکی هر یک هفت ماشه باد رنجبویه عنب الثعلب پنج کرفس هر یک نه ماشه موبیزقی سه تولہ در عرق بادرنجبویه
و شاهتره و گاوزبان شب خیسانیده صبح جوشانیده مالیده صاف نموده شربت سالخورده ملیا چهار تولہ داخل کرده بنوشانند غذا مزعفر نان و بعد از
نضج تنقیه نمایند در هر یک نه ماشه زنجبیل شه ماشه برگ سنا پایه تیم توله افشا کرده تخم بادرنجبویه توله نیم [illegible] نوشانند و بعده تقویت باد دام
هفت ماشه آمیزند و ایارجات کبار مثل ایارج فیقرا و لوغاذیا در بطوس و مفرح بارد سنبل آن بر با ترآمل که در آب بادرنجبویه سه ماشه با شکر نمایند بعد قیت
و دو مهر نخورد و اب برنج و دهند و وقت شام غذا با بیضه نیم برشت و پیاله شیر نوشند و بعد از آن جوز مفسول هر یک سه ماشه هر گاه جزء با انگشتری نیم
ورق طلا یک عدد آمیخته همراه افسنتین اسفاناخ پنج کرفس سنبل هر یک چهار ماشه بادرنجبویه نه ماشه در عرق بادرنجبویه و در گلی
شاهتره هر یک نه تولہ جوشانیده در مسحیه بادرنجبویه دو تولہ نیم افسنتین هر یک دو توله قوت بنا آن با در تخم بادرنجبویه هر یک چهار ماشه باشیده بنوشانند
و همین نسخه جهت تسکین به جهت تعدیل و تقویت دماغ اسکنجبین با عرق شنبر و افسنتین ارسال نمایند و قبول بعضی گاه دیا نند که رطوبت
مذکوره باشد و حرارت غیر معتدل خشک شده بر دل بچسپد و نشان این آنست که دل منقبض شود و نفس تنگ و متعب گردد و سعفه شده

مخصوص ظهور نماید و تدبیر آن آنست که اولاً باستعمال ملینات و تبرید و ملطفات سینه ازاله حرارت کنند پس بتقویه مسهل استفراغ نمایند و تقویت دل کوشند

حالت دخانیه

گاه از ادخنه غلیظ نیز گوید این مرض از احتراق اخلاط حادث میشود و دوران انسان دریافت میکند که دود از دل او بالا می آید و چون این حالت کثرت پذیرد غشی آرد و سوزش پیدا کنند و سوزش اطراف و سینه و سپرز و تیرگی و نقاهت خفقان و خصوصاً بعد از هضم طعام نیز از علامات این مرض نوشته اند علاج بعد فصد صافن یا باسلیق خبر طبیب و تنقیه سوداکوشند و مطبوخ افتیمون و بعد از آن استعمال کنند و اغذیه جهت تعدیل اخلاط اروسه و لوبیای کلوی نیز با عرق شیر بکار برند و اصلاح اخلاط با اغذیه محموده و دواها و در استفراغ خلط محترق نمایند و هرگاه این علامت ناخوش شود و بعد از آن اسهال الوان مختلفه بهم رسد بعد صحت یابد کذا گاه اگر رعاف آید یا خون بواسیر سائل گردد و بیمار مریض توجه باید نماید شفا یا بد و این مرض زائل گردد و مشتعل از این مرض گشته دریابد که بر منبع خالص یا آن ابتدا نماید

جذب القلب

این مرضیست که صاحب او خیال محسوس کند که دل او بسفل کشیده شود و سبب آن میل خلط دل ریحی در اعماق قلب ... [illegible] از تحریک آن حس انجذاب و ... [illegible] شود و کاهش قلب را از آن اندک الم ... [illegible] ناخوش اگر دو ... [illegible] از آن سبب آن فضول از آن ... [illegible] مخصوص بر حلط افزون کرد علاج بعد از تنقیه ... [illegible] مقوی دل ... [illegible] نماید ... [illegible] تا باید از زیر نفاس ... [illegible] تقویت قلب ... [illegible]

سوء قنیه القلب

گاهی حادث میشود انسان را از زیادتی ... [illegible] زیرا که ... [illegible] از انواع اختلاجات ... [illegible] قلب ... [illegible] کرده ... [illegible] و ... [illegible] مقاصد کند و جمیع اختلاجات ... [illegible] و بعد از آن ... [illegible] علاج ... [illegible] تنقیه ... [illegible] سال ... [illegible] این حالت عارض ... [illegible] ظاهر ... [illegible] استفراغ کرده بعده تقویت ... [illegible] پس تقویت دماغ ... [illegible] این مرض ... [illegible] و سبب هر کسی که شکایت مثل این حال نماید ... [illegible]

انقطاع غذا از قلب

این حالت عجیب و غریب است که این بیماران ... [illegible] حادث می شود ... [illegible] غذا از قلب منقطع گردد ... [illegible] طبیب گمان کند که این سبب ... [illegible] و ... [illegible] کالنقص ... [illegible] انقطاع غذا از قلب ... [illegible] علاج ... [illegible] تقویت قلب ... [illegible] باید کرد ... [illegible]

حرارت ... [illegible]

گاهی انسان ... [illegible] قلب ... [illegible]

و فصد مناسب با علاج مرض است **علاج** اما علاج حزن تفریح و قطع سبب محزون است اگر حزن او بموت کسی باشد بدان او بموت با نحو انفع جهت عمل گرد و تسلی
بدان ثابت گردانند که موت امر اضطراری است مشترک میان جمیع مردم پس عاقل را نشاید که از امر اضطراری شامل جمیع ذی حیات جزع و فزع نماید و باید
بیان نمایند که انسان نفس و بدن است و نفس نمی میرد چون از بدن مفارقت میکند بعالم خود میرسد و جمیع محاسن و مهربانی را کامل می بیند و در حق تعالی
منزلت نفسانیکه در این عالم اکتساب نموده می یابد و در جوار آلهی در اتم نعمت و اکمل بقا میباشد و در حیات انسان تعب و غم با نفس با ید جسم و حجوم میباید در
در موت و مفارقت نجات است و اگر حزن از شیء دیگر باشد بتقاضای آن با فقدان آن نماید و علاج فرح کثیر یا فقدان آن نماید مثلاً اگر فرح بمال یا ولد یا صورت
و شمن باشد اما نت آن نماید و بصورت تحذیر کنند و گویند که امور دنیوی را فرح از فانی است و انسان را موت در پیش است از تفکر در امور عاقبت باید
و فرح بموت عار و جهل است زیرا که عمر انسان متناهی است و از غیر متناهی نسبتی ندارد و غم غیر متناهی اگرچه از آن که زیاده باشد او را چه نسبت
نیست که عاقل بشمرد امور او را معدوم شمارد و فرح نماید و انفعال نخواست آنکه یک نفس فرا آید الموت همه شیء راه موت خواهد و لا مست عن خوف
گفته است **شعر** او دوست هر چند از دشمن چه یکبار زندگی چو شادی کنی که مرگ با من با دوست و علاج غضب قطع سبب او است و تسکین مریض با نواع کلام و
تسلی او و هر آنچه ملائم او باشد و یاد کردن موت هم در ازاله غضب است و بدانکه بخیلان علاج را اندر امداد روحانی مطلب روحانی نامند پس اگر کسی را مرضی باید
زیاده شود و کذلک حزن و غضب علاجه او همین طریق بجا آورند نماید

احمرار لبن ثدی

احمرار با پستان و زدن و ماده و درد و حمره هست بسبب قلت لبن و کثرت لبن و شدت خون که لبن و جمود دم و رعاف و تکدر آن و زمین پستان و احمرار ثدی همراه و حرارت ثدی و دفع ماء هست تاری
و منع و صدمه و زردی بدان یعنی دم پاک و ثدی و حکمه ثاری و شقاق آن و حفظ ثدی از عفن و تعطیم ثاری صغیر اکلون و بالانکه چون تحم ثدی تعدی آنست اللون است و او را خون هرگاه
مشابه آن نمی گردد برای غذا بچه آن سفید میشود و همچنین ریخته حاصل از آن بی با نیز سفید نمیگردد و قیاس پستان نسبت به شیر متولد از خون قیاس جگر است بخون
متولد از کیلوس است که هر دو عمدا از پستان و جگر مستحیل میگردد اندر طبیعت بالنسبت تشابهت خود در طبع و لون چنانچه کبد سرخ میگردد و کیلوس سفید را بصورت و ثدی
سفید میسازد خون سرخ را بطبیعت و بقول جرجانی اگرچه شیر و منی و خون هر سه صورت مخالف یکدیگر اند بموضع تولد در تغیر صورت هر یک عضوی دیگر است تا
اسباب تولد بیشتر یکسان است و اطبا آن از مزاج ثدی اختلاف است اکثر در ثدی بکیفیت معتدل و سرخ گرم و تر میدانند

قلت لبن

یعنی کمی شیر باشد که ثدی شیر یابد و شیر از کثرت خون که بستان رسد که بسی کمی است او با عجز و زرد آن سبب عجز قوت از تصرف در ماده یا بسیار است او سبب قلت شیر میگردد و آن عجز از آن
خون ضعیف و بسیار است تولد شیر باشند که نه بدان خلط او دیگر غالب بود و نه سوء مزاج عارض گردد و لیکن قوت ثدی بر جذب ماده و تحالف او قوی باشد یعنی مزاج او
معتدل باشد و پس سبب قلت شیر یا بعض اسباب قلت خون باشد یا فقدان جودت آن و یا کثرت خون یا فرط سبب قلت خون یا از جهت ماده بود و یا از جهت مزاج
عضو و آنکه از جهت ماده باشد یا قلت غذا او یا تناول اغذیه رداوت تغلیظ خون و فساد تولد آن نما چون بس و جرد او و یا انحراف و هم تسکین و یا از نزف حیض یا نفاس یا بواسیر
یا فصد یا حجامت یا رعاف یا اسهال دم یا ورم معوی یا خروج خون از جراحت و غیر آن و یا انحراف طبیعت بسبب اعراض بدنی و نفسانی مثل خوف شدید
و حزن قوی و قلت شفقت بر ولد و غیر آن و آنکه از جهت مزاج باشد از روح عضو با مزاج پستان ضعف رطوبت بود و یا مبدل رطوبت که از آن خون تولد
نشود و بنا بر فرط یابست و بعد او از اعتدال صالح و عیب و غیر آن و او سبب نقصان جود ذات و فساد اخلاط ما ثدی بیشتر از بلغم یا سودا باشد
و بعضی گفته اند که خون بسبب شهادت کثرت خود و بفعل طبیعت عصیان نماید و طبیعت از استحاله او عاجز آید و سبب قلت تولد شیر گردد **تشخیص** اسباب
اسباب باید که اول از نبض و قاروره و غیره حال تمامی کیفیت از کیفیات اربعه بیمزاج مرضعه دریافت نماید پس هر کیفیتی که غالب معلوم شود سبب آنست
شیر بیمار باشد بعده قوام و رنگ و بوی شیر و طعم آن با بد سنجد اگر رقیق و زرد و تیز بود و تند طعم یا بیوبت و سفید باشد و اگر مالی و سفید

تقدیم ... باشد ... حرارت ... و شهوت بیان کنند سبب یبوست غالب باشد و اگر غلبه سودا و مائل به تیرگی و ترشی ... [illegible]

قلیل المقدار ... غلبه سودا باشد و اگر آثار کثرت خون با فراط ظاهر شود سبب آن همان باشد و اگر غلبه کیفیتی و خلطی ... تدارک آن نگردد و از حال مقدار تناول غذا

و کیفیت غذا سوال کنند اگر قلت غذا یا استعمال غذا ... یا سبب یا بارد ... یافت گردد سبب همان باشد و اگر تناول غذا ... قلیل المقدار ... از حال ...

خروج خون سوال کنند اگر ... سبب ... باشد و الا سبب عارضه نفسانی یا ریاضات شاقه باشد و هرگاه ... گردد ...

افراط ... باشد علاج اگر سبب ... غذا باشد ... غذا ... مثل ... زرده بیضه و گوشت ... [illegible]

... مثل البان ... بعسل ... [illegible]

[illegible]

تدبیر به مزاج نمایند مثلاً در حفظ اوی شیره مغز تخم کدو و شیره تخم خرفه با آب ... سماق و دیگر اشربه و اغذیه ... مثلاً را شیر شکر با شربت نیلوفر و شربت ...
و مادر را شیره ... سرد و ... کدو ... گرم ... باشند ... مزاج صفراوی ... نمایند ...
... تدبیر اغذیه ... مزاج مائل به برودت و رطوبت گردانند و مادر را شیره ... گلاب ... دهند و ایضاً
شیره تخم خیارین ... و مغز و ... شیره ... ماهی ... گوشت بزغاله با سماق و ... کشتا ... شیره تازه ...
... سحوم ... ادویه گرم ... مزاج بلغمی ...
اول تا ثانی ... با علت تجفیف نمایند و ... جزر ... بادیان ... شبت ... کرفس رطب و ... رطب ...
... گندم مع ... حلبه ... بادیان ... مزاج ... مفید است
... کرفس ... زیره سفید ... بقدر ...
... تخم ... انیسون ... تخم کرفس ... تخم شبت بادیان انیسون مساوی کوفته بیخته بعسل آمیخته بقدر مناسب تخورانند
... سوداوی مزاج با غذیه ... بلغمی ... سوداوی غالب دریافته بحسب آن تدبیر
... شیره ... گندم ... نخود ... شوربا ... آب ...
... و ایضاً ... گندم و شیر تازه ... بادیان ... پستان را ... تمام بدن
... پستان ... ترطیب ...
و تناول مرطبات نمایند و اگر کثرت خون ... باشد فصد کنند و حجامت ... نمایند ... تقلیل خون ... مقوی طبیعت ...
... خون ... اگر بسبب اعراض نفسانی ... تولید شیر ... مفرحات
مقویات حسب مزاج نمایند و ... شیر ... گردانند

اقوال بعض مجربین

شیخ الرئیس ... ادویه ... شیر ... درم ... بادیان ... درم ...
... نخود و ... سفید ... کلان ... اوقیه ... زبان ... اوقیه
... بادام شیرین ... اوقیه ... سلیمانی ... شیر ... آب انگوری ...
... پستان ... ایضاً ... تخم ... خوب ...
... بخورند ... شیر ... بعسل با
... تخم ... آب گرم ... شراب ... است که
... نمایند و ... آمیخته ... نمایند ...
... گندم ... تخم خشخاش ... بادیان ... مساوی ... سکنجبین ...
... تخم ... مساوی ... بادیان آمیخته ... بعسل ...
افضل است گیلانی در شرح قانون نوشته که ... تجربه ... شیر ...
... شیر ... اوقیه ... نیم ... بعده ...
... اوقیه ... شیر ... چهار با ...

که شیر آن بگیرند بیجربست مناسب این باب تا بنیادولی باشد جرجانی در یاقوتی مینویسند که از ادویه شیر افزا انیسون بگیرند تخم گزر و تخم جبازو تخم شلغم و تخم انیسون و تخم ترب و تخم گندنا و بادیان مساوی و برابر مجموع نخود و بریان و همه را کوفته بیخته هر صباح پنج درم با پنج استار شیر تازه بدهند و بغذا معتدل انیسون که کشک گندم تهیه کنند بیست درم نخود مقشر نیم کوفته بیست درم برگ شبت تر بیست درم و اگر برگ نباشند تخم آن ده درم انجیر خشک ده عدد تودری ده درم همه را بپزند و هر صبح بمقدار بیست درم از این با چهار عدد انجیر و یکدو شاخ برگ بادیان تر در یک من آب بپزند تا بقدر پنج درم باز آید در صد درم شیر تازه آمیخته باز بپزند پنج درم روغن بادام و بیست درم شکر سوده آمیخته بدهند و طعامی دیگر انیسون تخم گندنا تخم انیسون تخم رطبه تودری برگ بادیان هر یک دو درم کوفته در آب بپزند و صاف کرده بمقدار سی درم عسل و ده درم روغن گاو داخل نموده زنان داخل کرده بدهند و اگر سکنجبین و شکر عوض عسل کنند روا باشد و این ضماد شیر زنان زیاده کند آرد باقلا ده درم تخم بادروج کوفته بیخته پنج درم هر دو را با آب بادروج سرشته بر پستان ضماد نمایند و خصوصه صاحب شفاء الاسقام گوید که زیت بر شیر گاو و بز که در آن بادیان رطب و شبت و جرجیر و کرفس جوشیده باشند تر کنند و ضماد تخم انیسون و کرفس و کاشم بر پستان و ضماد بکارات ثمره و بزر البقل و حریره از کشک جو و آرد نخود و گندم و حلبه و روغن گاو و شیر یا ماء الفواکه بادیان ساخته و زنجبیل و قندر و مغلیه و سکنجبین معقد و ورشید و نان اطعمه که در آن ملح بزرکتان و تخم بادیان انداخته باشند نیز مؤثر باشند و این جمله نافع ست و دانه انجیر پخته پیسته و سفوف تخم نصف نصف و اکل کالشلغم و شراب شبیه نقوع و ان نخود در صباح از این ادویه حسب مزاج در حرارت و برودت و غیرها استعمال نمایند

و در این سفوف شیر زنی افزاید تخم شلغم تخم شبت تخم ترب تخم گندنا تخم بادیان آرد نخود و بادیان تخم جرجیر مساوی کوفته بیخته سه درم صبح و شام باشیر نخورند و بعد از آن نخود در شیر کرده بخورند و بر آن شیر پستند سویقی مینویسد که بیاسد از شیر خوردن نخود و سفید و سرخ و کذا افتحاحی و با بادیان بر زنان پاشیده و کذا اکل شلغم و کذا سفوف تخم خیار ده درم در مساوات آرد نخود و کذا تخم خیار با شلغم و نخود پخته و کذا ادهم بقله انجیره ساق آن بر شیر تازه و یا بر روغن بادام و کذا تخم انجیره بگلاب هر و احد بتجربت بمفست و خوردن تخم رطبه دو درم در غذای شبت و ماء الشعیر ب قدح شراب خوشبو یکساله و یا تخم شبت و تخم آن و یا کرسنه و یا انیسون و یا تخم خبازی و یا کمون و یا ادهم تو و یا نخود سیاه و یا سخافه طلا و یا حب با سمان و یا مغز حب صنوبر کبار و یا تمر هندی و یا تخم ثوم بری و یا بادروج و یا اشنه دو درم و یا باقلاء و یا سنقا قل و یا ادویه اکل تخم ترب و یا کرمه سوده و یا کراج و یا ادمان اکل انجیر رطب یا خشک و یا سنقاقلین و یا بیخ کرفس را در گندم پخته و یا تخم آن و یا تخم جرجیر الماء و یا برنج و یا تخم خربزه و یا بقلة اس و یا فندق و یا جوز بیدان و یا کراث و یا بلوط ریکید انگشت در آب سوده و یا نخود و یا باقلی و یا حرمل و یا روغن ماده گاو و یا بادنجان مسلوق در روغن زرد و یا حقنه بزرد و یا صمغ اجاص و یا تخم کرنب و یا حب الغار و یا بلح و یا ماهی و یا انزروت و یا ابریشم مقرض و یا تخم قنفذ بستانی و یا حرف و یا حلبه ثدی بقره سوخته و کذا شرب پوست بیخ بادیان و انیسون و آب زیتون سیاه با عسل و ماء الشعیر تخم بادیان پخته و تخم شبت و جسیا آمیخته و یا حساء آرد و قره مع تخم بادیان پخته و حسا از دو سه پخته و طبیخ خرما و گندم بار یک سوده نشیش گندم یک کف و شیر تازه پخته و برنج یک کف و حلبه کوفته بیخته و گل خمار حریره داخل کرده و سکنجبین و آب طبیخ برگ گاو زبان و نعناع بستانی در آن سا پخته و طبیخ لوبیا و کذا تعلیق طلق بر پستان و کذا اطلاء عصاره شیجار و یا شحم اوزه یا امرود یا تمر حنظل خالی کرده و زیت در آن جیر کرده و سه روز در آفتاب و اشته بر پستان هر واحد ادر لبن ست و خاک ارضه که از چوب خارج شود و چون بخورند و حب آن سکنجبین مینوشند در این باب مجرب اند انطاکی ست قول اطباء سه مثقال بستان و کوفته بیخته مساوی شکر آمیخته یک تولہ با شیره بادیان و شیر ماده گاو و هر روز خوردن شیر زیاده میکند و یا بادیان افرده مساوی کوفته بیخته هر روز با نقوع نخود صبح خوردن و بعضی نخود را در شیر می خیسانند و کذا زیره سفید و سوف ستانه کوفته بیخته دو درم با شیر و شکر دادن و همچنین زیره سفید نوده برنج سرخ هر کدام دو درم سائیده در شیر ماده گاو حریره پخته نوشیدن نافع ست و اگر بیچاره که مستعد از طن باریک ست و در شیر میل بر کنار تا لا بها یافته میشود و اکثر در موسم گرما میدا ماهی از آن می سازند گرفته در ناگس سائیده با قند مخالصه بقدر حب بندند یکی صبح و دوم بعد زوال و سوم هنگام شام بخورانند بیان روزه و در شیر بیشود

کثرت لبن و درور مفرط آن

یعنی بسیاری شیر و جریان آن بخود بخود از پستان بدانکه گاه از کثرت شیر الم و ورم در پستان و ضعف و ضماد شیر و امراض دیگر مثل مهابت و جنون پیدا گردد و گاه شیر

در پستان زنان بغیر حمل و ولادت جمع شود و در کنار ضعیف ... اگر کثرت و احتباس آن بعض وقت در پستان مردان هم دیده می شود خصوصاً وقت گره افتادن در شان ... شیر مجتمع
گردد و درد ... بسبب این کثرت خون است و یا ... رطوبت ... شیر ضعف قوت ... با سبب کثرت شیر نیز اسباب قلت لبن است که مذکور شد
علاج آنجا که از کثرت تناول غذا ... خون و ... شیر ... و ... با وجود آن ضعف ... و دیگر ... مقلل شیر استعمال نشاید کرد ... مقصود
شود آنجا ... بتقلیل طعام علاج کنند و باستعمال ... و ... رطوبات و هرگاه کثرت شیر ... که در آن خوف امراض دیگر باشد ترک آن نمایند ... سبب
مزاج ... در ... باب ... مجففات ... رطوبت ... تحلیل ... تسخین ... است و ... شهد ... الطیب بانی مقلل ...
... است و جمیع ادویه مقلل منی تقلیل شیر ... از ... مثل تخم کاهو و عدس ... لیمو ... عدس ... خوردن است و برگ
... و لعاب ... کاهو ... با ... گل ... با ... برگ ... خوردن و ضماد کردن ... تخم ...
مثل فنجنکشت و تخم ... خوردن است و ... کامل ... درم ... مقلل شیر است و اگر ... گفته اند که آن مغزی
شیر است ... خوردن ... شیر ... و ... طلا ... که ... شیر ... است ... طلا ... است ... ساییده و
ضماد نمایند یا ... عدس ... و ... زعفران ... ضماد کنند ... گل طلا سازند ... نافع است
طلا ... بسحری ... یا ... گلاب ... مقلل منی ... و ...
... ضماد ... و استعمال ادویه ... شیر ... تقلیل غذا ... خوردن ...
نافع است و ضماد تخم ... عدس ... با ... گلاب ... یا ... سرکه ... نافع
... با ... سرکه ... گل ...
در آب ... تخم کاهو و عدس ... گل ... شیر ... قطع کند ...
هر یک پنج درم تخم ... درم ... مقلل ... شیر ... تخم ...
... هر یک ... درم ... عدس ... شیر ...
باشد ... [illegible]

اقوال بعض مشخصین

صاحب شفاء الاسقام می نویسد که ... پستان ... شیر ... عدس ...
... نافع ... درم ... درم ... عدس مقشر دو درم
در آب ... تخم ... مقلل ... تخم ... فنجنکشت ...
دو درم ... تخم کاهو و عدس مقشر ... درم ... تقلیل غذا ...
الطالکی و صاحب ... که ... خوردن ... نافع است و ... گل ...
ساییده بر پستان طلا کنند شیر را قطع کند و ... استعمال نمایند و ...
که اول پستان را ... ضماد ... شیر ... باشد ...
... گاه ... عدس ... سرکه ... خوردن ... ضماد ... شود
... با ... گلاب ... طلا ...
... گل ... [illegible]

خروج خون بعوض شیر

وسببش این علت خون است یا فساد آن علامتش آنست که عفونتان یا شوزش دل یا کثرت تشنگی یا لاغری بدن و فربهی پستان باشد علاج اول فصد صافن کنند و فی الحال حجامت بر
زیر رگ با لیوق کشاند و مطفیات خون بکار برند و اگر این مسائل بود بکار برند شربت نماید زیرا که جماع درین باب اثری عظیم دارد و بعد فصد صافن نوشیدن شیره کاسنی و
خیارین هر یک ... تخم کاهو ... باشد و شربت نیلوفر ... سادہ هر یک ... خرفه تبیان و ضماد بارد از طحلب و برگ کاهو و گشنیز و کاسنی هر دو ...
و گشنیز ... بر پستان ... و بعد ... بر گلاب ... و روغن ... باین باب مجرب است

تجبن لبن در پستان مرضعه و دایان

سبب بسته شدن شیر در پستان یا حرارت است که تجفیف رطوبت شیر میسازد یا برودت که منجمد کند آن را یا ضعف استعمال علامت حرارت ... و علامت برودت ... حرارت ملمس
پستان و ... برودت ... دلالت کند و تجبن لبن گاه ورم ... پیدا کند ... و ورم حادث ... تجبن که از ... شود و اکثر ... ورم
انجامد ... از برودت یا ضعف استعمال طفل ... که ... ورم ... در تجبن با ورم ... و گاه ... ورم ... تجبن ... ورم ...
تمدد و ... علامات ورم نماید علاج آنچه از ضعف استعمال باشد ... طفل دیگر ... بر سینه و پستان ... شیر ...
و اگر بسبب تجبن شیر تمدد ... ورم حادث شود ... بابونه بنفشه گل خطمی ... در روغن زرد ... نطول کنند و ... ضماد کنند ...
منجمد را تحلیل کنند ... بابونه ... گل خطمی ... تخم کرنب ... بروغن زنبق ... ضماد کنند ... با سفنج ...
نمایند و ... اگر ... آب ... افشرده قدری
... ماده ... که ... سرخ که در ... سماق
... و ... بر پستان طلا نمایند
... ضماد ... روغن بنفشه ... گشنیز ... برگ ... سبز
ضماد کنند ... روغن گل بنفشه و گلاب ...
... تجبن ... روغن ... و سوسن ... استعمال نمایند ... روغن بابونه و بابونه و برگ کتان و حلبه و بابونه
خطمی و خبازی هر یک چهار ماشه ... تخم کرنب ... باشد بروغن زنبق آمیخته ... و حلبه و برگ کرنب ... سنجیده باشند
هر یک دو تولہ در روغن بابونه و زنبق هر یک ... آمیخته ... عظیم دارد ... کوفته ... سحیق ... آمیخته ضماد کنند
و اگر ... بابونه ... بر پستان ... روغن نرگس ... تجبن حادث ... تحلیل ... نافع بود ... و ...
... شیر ... تجبن ... اقوال حکما شیخ الرئیس ... که ادویه ... تجبن طلا ... در ...
... روغن ... و ... ضماد ... تجبن ... بارده و موم
و ضماد گشنیز ... سبز ... النفع است ... برای تجبن ... روغن گل آمیز ... پارچه ... بر پستان نهند
و ... عنب الثعلب ... برگ کاسنی و برگ عنب الثعلب و برگ کرنب ... زعفران آمیخته ... ایضاً طلا ... و روغن بنفشه
... آمیخته ... برای تجبن بارد ... تحلیل ... گرم ... ازان ... تخم آن ... و جمیع ادویه مدر
شیر و مطول ... بابونه ... و روغن سوسن و روغن نرگس و روغن ... است و از ادویه
... سفید ... و حلبه و خطمی و برگ کتان ... ضماد ... برای ورم که بعد تجبن عارض شود
نافع بود ... اسفنج ... آب ... که ... ضماد ... است

اشتر یا خیار سیاہ یا بیدہ در روغن گل و سفیدہ بیضہ مرغ ضماد کردن و آنچہ تیج شدہ شیر در ثدی نماید آنست کہ طلا نمایند تجر الملین و یا مرتاب خورتیح و از سبوس آرد نخود و جو برگ خبازی و تخم کرفس و کمون و خطمی و قفاقلہ با آب عنب الثعلب و کذا ماء ورق آب چغندر گندم و شونیز پختہ و ایضاً کندر و مرہ فرگاو و یا نگیرند بعسل لبنی و بروغن بنفشہ آمیختہ بران مسح پستان کنند کہ دل تحبن و ورم نماید و حسی آب کرنب و ورق آب نانخواہ سرت گویا اولی و شرح قرشتہ کہ گاو و ماده شیر بیشتر و از شیر بیمار و زنان پستان و مبران بسبب خروج از شکل گرد و این در اکثر بسبب غلظ شیر می افتد و لہذا نفع میکند آنرا ملطفات مفتحہ مذکورہ و یا پیچی از متقدمین نقل کردہ کہ خوردن دہ حب از سوم شش جامد رسا ساختہ بعضی را ساییدہ چہار آن و یا بسبب حب ازان متوا تقد لبن را نافع ست و کذا اخر در بدن علتیت بقید کہ درم سکنجبین و ضماد عرق یعنی بعضی و یا روغن خنا و چرکہ مرہ ماکین و یا کور گل بروغن بنفشہ و یا سبوس گندم مطبوخ لعسل کہ یا بشیر آب و یا سداب کوفتہ با آرد گندم و در آب پختہ و یا آرد کرسنہ شیل یا سبوس با آب پختہ و یا عاقرقرحا مطبوخ مرا و یا گشنیز کوفتہ بروغن زرد و یا بنفشہ و یا سبوس و آرد و باقلا مطبوخ و یا پوست انار و یا پیاز و یا تخم خطمی کوفتہ در شیر آب پختہ و یا سبوس گندم باریک کوفتہ بشیر آب ریحانی سرشتہ و یا زیرہ و بسر کہ سائیدہ و یا برگ کرنب بروغن زرد پختہ و یا برگ انجیر سفید کوفتہ بشیر آب گندم سرشتہ و یا بہ بیلی شوری و یا سفیداب بیضہ و آرد باقلا آمیختہ و یا آرد گندم خشکار مطبوخ و یا آرد جو مطبوخ و یا زہرہ گاو و یا زوفاے رطب و یا آب لبلاب نافع دارد

با قلاے مطبوخ بر لبن منجمد را منحل گرداند

جمود لبن دوم در ثدی و عفونت آن از امتداد و حبس پستان

ہرگاہ در آنجا عفونت پیدا شود و نشان و لون شیر بران گواہی دہد صاحب کامل گفتہ کہ استدلال بر انتفاخ و ورم و صلابت و انتفاخ و رنگ و ظہور عفونت و وقت و رشیدن شیر تو ان کرد ہر وقت و اخذ کردہ کہ این مذہب جالینوس نوشتہ کہ این دائمی نیست بلکہ بنا بر وقت است و وقت از قفا ورم بنجاء وردم مسبوس و نافع علاج بقول شیخ بگیرند خمیر بر بیند تا ظہر و شود لبن منجمد را آرد با قلا و بیند و روغن گنجد آمیختہ ضماد نمایند و یا حنا ان و حشیشہ کرسی بدل بقیاس رطب است ہمچو روغن گل و یا زیت و زیت مع عسل بشیر آب و یا سکنجبین ہر روز میسر آید در روز دو سہ بار ضماد نمایند و کذا تک کنجد کوفتہ بعسل آمیختہ و یا روغن زرد و در آن و اگر در ان نان خشکار یا آرد با قلا آمیزند بہ است شیر پستہ کہ متعفن شدہ باشد نافع تر بود و تکمید با آب گرم و کباب ثدی بر بخار آن نماید و چون بزرگتان و علبہ و خطمی و تخم آن و بابونہ کوفتہ ہر واحد یک کف در آب بپزند تا مثل عصیدہ گردد و ضماد نماید بسیار مفید بود و ایضاً تحلیل بان نافع است برای کسیکہ احتمال ثقل ضماد نماید و اگر این بار بعض عارض گردد بنو ما مش و تخم مورد سائیدہ با آب برگ سہ و یا آب آمل یا آب برگ آس سرشتہ ضماد نمایند و چون تحجب لبن در پستان گرد و ورم است ترشح او بروغن بنفشہ نماید پس آب گرم بران ریزند و بعدہ با ضمادہ مذکورہ در اول با ضماد نماید بقول صاحب جامع اگر در پستان ورم حار باشد بارہ و با قلا مع آب و عسل ضماد نماید و با آب گرم و زیت و یا آب کہ در ان حلبہ و بزرکتان و حاتا جوشانیدہ باشند تکمید کنند و یا کنجد سوختہ باریک شدہ بعسل سرشتہ و یا بمغز نان خشکار و بزرکتان و حلبہ باریک سائیدہ با آب طبیخ انجیر آمیختہ ضماد سازند و می باید کہ از مس پستان اجتناب نمایند تا مادہ بسوے آن نیاید و صاحب ترویج گوید کہ اسباب و اعراض جمود دم در ثدی قریب از جمود لبن در ثدی است و کذا علاج قریب از انست الا آنکہ در این تحلیل الحرارت با شد در ترویج بروغن بنفشہ تضمید بسبلی بطبیخ مخصوص بروغن گل و زعفران و شبرج و طلیل با آب گرم کہ نافع ست و علاج امتداد ثدی با دویہ کہ برای حفظ ثدی بصغر و منع ازدیاد عظم می آید علاج کنند و بقول بعض متاخرین اگر خون در پستان بستہ گردد و شیر کاسنی و عنب الثعلب مرکب نا شتہ شیرہ تخم کاہو سفیدہ تا شیرہ نیلوفر نیز تا سرد کردہ نوشانند و ادویہ مذکورہ ضماد کنند

اورام ثدی و اوجاع ثدی

بدانکہ گاہ اسباب پستان را مثل اورام دیگر اعضا از فضول طبیعت عارض شود و گاہی در ورم پستان و یا ضرب و ورم بلغم باشد مسبب ملاحظہ نمایند اگر با تپیدن و تمدد و غیرہ با نذر تہ پستان بود و حرارت لمس آن باشد و اگر با قلت درد علامت ورم باشد ورم بارد بود و با تخلخل

علاج این اورام [illegible] سبب [illegible] است که [illegible] اقسام [illegible] مسطور [illegible] گردد

علاج ورم حار پستان

بعد فصد باسلیق و تبرید از لعاب بهدانه و شیره [illegible] و شیره مغز تخم [illegible] و عرق [illegible] عنب الثعلب [illegible] شربت نیلوفر [illegible] شیره [illegible] عنب الثعلب
[illegible] عنب الثعلب [illegible] پستان [illegible] ورم [illegible]
[illegible] روغن گل [illegible] عنب الثعلب [illegible] گل سرخ [illegible]
[illegible] آرد جو [illegible] گل سرخ [illegible] عنب الثعلب [illegible] روغن گل [illegible]
[illegible] عنب الثعلب [illegible] روغن گل [illegible] لعاب [illegible] روغن گل
یا روغن بنفشه [illegible] روغن گل [illegible] عنب الثعلب [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] روغن گل [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] روغن گل [illegible] آرد جو [illegible] آرد عدس [illegible]
[illegible] عنب الثعلب [illegible] روغن گل [illegible]
[illegible] گل خطمی [illegible] عنب الثعلب [illegible] خطمی [illegible]
[illegible] پستان [illegible] ورم [illegible] عنب الثعلب [illegible] روغن گل [illegible]
[illegible]
[illegible] عنب الثعلب [illegible] روغن گل [illegible]
[illegible] گل خطمی [illegible] عنب الثعلب [illegible]
[illegible] روغن گل [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] عنب الثعلب [illegible] اکلیل الملک [illegible] گل خطمی [illegible]
[illegible] آرد جو [illegible] عنب الثعلب [illegible]
[illegible] اکلیل الملک [illegible] گل خطمی [illegible] عنب الثعلب [illegible] روغن گل [illegible]
[illegible] اکلیل الملک [illegible] روغن گل [illegible] گل خطمی [illegible] آرد جو [illegible]
[illegible] اکلیل الملک [illegible] روغن گل [illegible]
[illegible] گل خطمی [illegible] مرهم [illegible] روغن گل [illegible]
[illegible] پستان [illegible] ورم [illegible]
پستان [illegible] گلاب [illegible] آرد [illegible]
[illegible] ورم حار پستان [illegible]
[illegible] اکلیل الملک [illegible] عنب الثعلب [illegible] آرد [illegible]
[illegible] عنب الثعلب [illegible] روغن گل [illegible]

سرکه با آب بهم آمیخته نطول سازند و اگر خارشی پیدا باشد بعرق شاهتره و شبت تمر هندی عرق عنب الثعلب شبث تولد انیسه گرم نموده شسته خیارین شسته باشند [illegible]
بنفشه دو تولد داخل کرده با چهار تولد آرد باقلا عدس مقشر تخم کاهو آرد جو گل سرخ گل ارمنی سائیده در روغن گل و سرکه آمیخته ضماد کنند ورم را که سبب آن [illegible]
باشد و در شیرها یابد وقتیکه انتها و سکون حرارت و وجع حاصل آید تا اینجا ضماد نمایند یا بابونه گل بنفشه اکلیل الملک سائیده در روغن گل و موم گداخته آمیخته ضماد
کنند و یا برگ بودینه و برگ چغندر و برگ عنب الثعلب که در روغن گل پخته ضماد نمایند و وقت تحلیل دلالت بابونه تخم مرو نانخواه اکلیل الملک عنب الثعلب بنفشه
جو شاهتره هم با هم کوفته [illegible] سازند بیخ خطمی خبازی [illegible] اگر زیاده اگر باد و تحلیل نیابد و در جمع گردد علاج دمامل پستان و دیگر ورم به سبب کثرت
پستان ها حادث شود [illegible] آنچه بیان جانب ضماد و سرکه در جبن و لبن برای رفع ثدی مذکور شد عمل آرند و آب گرم [illegible] ضماد نمایند پستانها را [illegible]
[illegible] یک نیم تولد و موم [illegible] مقشر دو تولد در شیر ضماد کنند و یا برگ انار حب [illegible]
[illegible] ابتدا حرارت [illegible] ورم ست [illegible] آرند که قند در عرق عنب الثعلب بالیده و صاف نموده با کشنیز شسته و نوشیدن [illegible]
[illegible] ثدی [illegible] نافع ست و کذا [illegible] روغن گل و کنار آرد باقلا در آب پخته مقشر [illegible] پستان [illegible]
بزرکتان و روغن گل نافع ست اقوال الاطبا حکیم علی گفته که در ابتدای ورم پستان صندل جوز القی برگ حنا با آب عنب الثعلب سائیده طلا کنند
بقوت میکنند و در وسط مرهم نضج برگ گل خطمی و امثال آن ضماد نمایند و اگر حاجت باشد مرهم اشق آمیزند تا زود نضج دهند و چون انفجار یابد بمرهم [illegible]
علاج کنند و در شرح قانون نوشته که اگرچه اورام ثدی با اورام سایر اعضا از وجوب ردع در ابتدا و تحلیل در آخر خلط این مرتبه ها بر [illegible]
برابرست لیکن این اورام را خصوصیتی ست و آن اینست که رادع آن واجب ست که با لطافت باشند و سبب این استعمال و ثدی برای انعقاد ورم
بنابر آنکه با وجود حرارت استحاله اجزای لطیف خون بسبب سختی جرم او سهل ست و از نجاست که شیخ بوعلی و غیره بوعلی سینا که در ابتدای ورم حار پستان [illegible]
علاج کنند زبان اندک با لطافت تشتیت [illegible] بمرهم آب گرم ست با ضماد و ندک روغن گل و آرد باقلا [illegible] برگ عنب الثعلب [illegible]
آمیخته و چون از ابتدا زیاده [illegible] سه روز با ضماد کرده باب ابتدا [illegible] گذشت علاج کنند و این علاج بسیار نیکوست آرد باقلا و اکلیل الملک
سائیده در روغن گل آمیخته با آب شیر [illegible] طلا نمایند و ایضا [illegible] نان [illegible] کوفته [illegible] باقلا و [illegible] هر واحد [illegible] زعفران و [illegible]
بزر [illegible] آمیخته ضماد نمایند و ایضا طلای بزرکتان سائیده بسرکه نافع ست و بسیار باشد که بر [illegible] ثدی [illegible] گردد [illegible] ذات الجنب [illegible]
پس [illegible] کنند در آنکه بزرقطونا این ورم را جمع نماید [illegible] [illegible] حوالی آن [illegible] و بر [illegible] کنند که [illegible] تحلیل
شود و غلیظ باقی ماند و آن خطا ست و چون سر پستان [illegible] نماید [illegible] صندل [illegible] طلا کنند تا مه [illegible] حادث نگردد [illegible] گفته اند که [illegible] بسبب [illegible]
[illegible] اورام حادث [illegible] اولی ست [illegible] جهت [illegible] حادث [illegible] مبادرت نمایند [illegible] ورم قبول [illegible]
[illegible] مسمسطان نگردد [illegible] چون شیر در پستان [illegible] ورم [illegible] تخم کتان ضماد کنند [illegible] آب گرم [illegible] پستان را [illegible]
آب گرم [illegible] در آن [illegible] باشند [illegible] کامل گویند [illegible] ورم حار [illegible] پستان [illegible] می شود
و علاجش اینست که [illegible] در آب گرم [illegible] بسرکه [illegible] و ایضا نان [illegible] روغن گل [illegible] آمیخته ضماد نمایند یا آرد باقلا [illegible]
خطمی هر واحد یک جزو زعفران [illegible] نیم جزو سائیده بزرکتان [illegible] روغن [illegible] آمیخته ضماد نمایند و ایضا [illegible] شود [illegible] آمیخته
نیم گرم ضماد کنند و ایضا در آب [illegible] اکلیل الملک و بزرکتان جوشانیده باشند [illegible] کرده گرم نهند و اگر حرارت قوی [illegible] باشد ضماد [illegible]
که سابق مذکور شد عمل آرند و چون مدت ساکن شود موم و روغن بنفشه گداخته بازرده [illegible] آمیخته که در آن بابونه و اکلیل الملک
جوشانیده باشند خوب حل نموده ضماد نمایند و اگر ورم مواد [illegible] جمع گردد [illegible] پستان [illegible] شوند [illegible] گویند که ضماد
بزر البنج سفید سائیده [illegible] سرشته در تحلیل ورم حار ثدی مجرب [illegible] ست و کذا شجره ابی مالک که معروف [illegible] ست

عجیب بتجربه پیوسته تحلیل و تسکین میکند و کذا بیخ خبازی قطعه قطعه کرده و در رشته بسته و کذا برادۀ ... بزردی که در وقت حدوث ورم نافع است و کذا طلاء آنکه ...
با یک ساییده با آب سیخته تحلیل از ثولد میکند ضماد کنند بعده تولد آن در ورم پستان عارض نشود و برای ورم حار ثدی ضماد برگ تنبول بار و غن گل و ضمادیه زعفران
آن حل کرده تا سیاه شود و با قشار کنند بر و روغن گل و طین ارمنی سیاه با گل ثنا مومیا بر روغن گل آمیخته یا آرد باقلا بسویق و یا برگ خلاف و یا عدس و پوست
انار و زرورد مطبوخ و یا گل مختوم بگلاب آمیخته و یا سفرجل مشوی و یا عصارۀ آن و برای ورم عارض از تحجر لبن بعد نفاس ضماد برگ بید انجیر ساییده
بسرکه سرشته و کذا افتیمون مسحوق سوده با عسل و مر آمیخته و کذا نخود سیاه مدقوق مطبوخ و کذا آرد کرسنه و آرد جو و آرد گندم و کذا اطلاق محلول و کذا روغن گل و سفیدی
و زردی بیضه آمیخته و کذا سرگین ماده گاو به روغن گل آمیخته و کذا پیاز عنصل در زیت خوشبو بریان کرده و کذا برگ پودینه با آرد باقلا پخته و کذا آب کرفس
بسویق و کذا آرد باقلا و آرد جو مطبوخ و کذا تخم خطمی و یا برگ آن تنها یا بشراب سیخته و کذا حرکت بدن سمارمین و یا حمامیین و کذا بیخ خنثی بآرد شهر آ
سیخته و کذا اعارس مطبوخ بآب سیحه و برگ کرنب و کذا اعارس مقشر بابان شوده و کذا بیخ خطمی کوفته در عسل سیخته و کذا سبوس گندم در شراب سیخته هر واحد
نافع است اطبای هندی نویسند که برای ورم پستان کاه گل خیر و گوگهر و ز ببیی افیون گیر و هر واحد یک ماشه ساییده نیکگرم ضماد نمایند
و یا برگ گل عباسی و برگ نکوه ساییده ضماد نمایند و ازه برگ نیم و برگ بکاین تکمید کردن و بستن نافع و کذا برگ شیشم جوش داده و ورم را شستن
و برگ هاسگرم بستن مفید و اگر در شیر مرغ گل نیلوفر با آب سرشته ضماد کنند و نظر دارند که خشک نگردد و چون خشکی گراید دیگر رقیق بران طلا نمایند
بفضله تعالی همه درد دفع و ورم تحلیل خواهد شد و اگر ورم جمع شود آرد جو بعرق برگ میتهی و سرکه آمیخته ضماد نمایند اگر در روز نفع رسد و هم چنان
بکار برند و برگ نکوه سبز مطبوخ ساخته ضماد نمایند که زود دفع درد و ورم می نماید

علاج ورم ثدی بارد بلغمی

اول نطول از مطبوخ گل بابونه اشنه اکلیل نکوه سنبل الطیب برگ کرنب و انار ریکوه هر یک سه توله در شبانه روز سه هفت هشت کرت نطول آرند و از تخم کرفس و
بابونه و اکلیل و نکوه هر یک هفت ماشه ضماد کنند و مسهل بلغم بکار برند و نگاه دارند که خنک شود و ایضا تخم کرفس ساییده و یا گل بابونه تنها یا بخطمی با آب بادیان یا
با آب کرفس و یا برگ خربوزه یا مغز تخم آن و یا اشنه و یا بادرنجبویه یا کما فریوس و یا گیاه بسایند و ضماد نمایند و ضماد چوب میده و پوست کچنال تخم حلبه و پوست بیخ بید انجیر
گیر هم برابر ساییده نیز نافع ورم بارد ثدی است و دیگر اضمده حاره مذکوره سابق مفید و نطولات محلله بکار برند و نطول بابونه و شبت و حلبه و تخم خطمی و شبیه آنها با آب
جوشانیده بر پستان ریختن نیز ورم بارد را تحلیل کند و نقول انطاکی در ورم بارد اگر ماده قوی باشد غاریقون و ایارج بخورانند و الا سکنجبین بزوری کفایت کنند و
بسرگین گاو و اشق و زردی بیضه و زعفران ضماد کنند و کذا مغز بید انجیر و تخم کتان

علاج صلابت ثدی سلع غدد و تعقد در آن

اگر ورم پستان مائل بصلابت شود اول فصد کنند و مسهلات سوداء دهند و قیروطی از موم زرد یک نیم توله زردی بیضه یک عدد روغن بنفشه یا بادام و روغن گل
هر یک یک نیم توله ساخته استعمال نمایند و یا آرد باقلا اکلیل الملک بروغن کنجد ضماد کنند و نطول ریاحین حاره نمایند و مغز ساق گاو و موم ضماد کنند و یا حلبه
تخم کتان خطمی انجیر سیخته بروغن سوسن و موم قیروطی ساخته ضماد نمایند و از محللات سوداء نیز دهند و ایضا در ورم صلب پستان بعد فصد باسلیق تعذیب بالشحلب
چهار ماشه شاهتره شش ماشه حب السودا چهار ماشه جوشانیده نبات یک نیم توله داخل کرده بنوشند و آرد باقلا آرد جو گل بابونه اکلیل الملک مویز منقی ساییده
بروغن سوسن و پیه بز قیروطی ساخته ضماد کنند و یا حلبه کوفته لعابکه در روغن گل ضماد نمایند و یا برگ کرنب کوفته زعفران اندک اضافه نموده ضماد سازند
و ضماد کما فیطوس تازه و یا برگ خوخ ساییده و بسرکه آمیخته و یا سرگین گاو تنها و یا آرد کرسنه بعسل و یا میده یا آرد جو و یا شحم اول و یا روغن خیری و شحم مرغابی
فاکسته مرغان نهری و یا مغز کتان سوده بعسل آمیخته و یا زرنیخ زرد بز زرده بیضه و یا تودری و یا آرد گندم بشراب سیخته و یا بیخ خنثی بشراب سیخته و یا سبوس گندم
مطبوخ بشراب و یا بعد النضج ضماد تخم کرنب و یا تخم کتان با قشر شاه سوده بروغن گل آمیخته هر واحد نافع صلابت پستان است و بسا باشد که

[illegible] ثابت [illegible] بعد فصد [illegible] ... علاج [illegible] با شد که سرگاه
ورم پستان [illegible] مسهل [illegible] ... روغن گل
[illegible] ... اکثر در این زمره [illegible] ... علاج [illegible]
[illegible] ... بهترین [illegible] ... نماید [illegible]
باوجع یا حادث بعد از آن [illegible] تحلیل [illegible] ... کامل گفته [illegible] علاج [illegible]
حادث شود [illegible] ... در پستان وقت حمل [illegible] ... چشم عارض شود
و بعض متاخرین می نویسند که [illegible] ... از زمین رسیده [illegible]
و سرخی رنگ [illegible] ... تمام [illegible]
[illegible] ... برگ [illegible]
برگ [illegible] ... پیش از ظهور سرخی [illegible]
باستعمال [illegible] ... مرهم [illegible] ... اول فصد باسلیق
کفایت کنند و مغز بادام [illegible] ... روغن گل [illegible]
[illegible] ... نیم توله [illegible] ... پیش [illegible]
[illegible] ... فصد صافن [illegible] ... که از ضربه [illegible] طفل حادث شود
[illegible] کردن [illegible] است

دبیلهٔ ثدی

هرگاه ماده و ورم پستان جمع گردد منضجات استعمال کنند [illegible] تخم کتان [illegible] صاحت کنند
باموم و روغن گل [illegible] ... تخم کتان [illegible] ... تخم کتان [illegible]
[illegible] ... انجیر [illegible] ... روغن [illegible]
[illegible] ... صاحب کامل [illegible] ... مرهم [illegible]
[illegible] کتان [illegible] ... تخم [illegible] ... بار یک سائیده
[illegible] ... مرهم [illegible] ... مرهم [illegible]
که چون پستان را ورم جامع عارض گردد [illegible] ... بزرکتان [illegible]
[illegible] ... مغز [illegible] ... انجیر [illegible]
مغز [illegible] ... جراحت [illegible] ... علاج جراحات [illegible]
یکسان است و باقی هرچه [illegible] مطلق [illegible] حاجت بکار برند

قروح و اکالهٔ ثدی

علاج قروح پستان مثل علاج قروح [illegible] ... قروح ثدی است [illegible]
روغن [illegible] ... خشک کرده سائیده [illegible] ... قروح [illegible] مجرب [illegible]

درین باب منفعت عظیم دارد و بقول شیخ برای قروح خبیثه که حلمه ثدی را بخورد و بگیرد بهتر است و بعض نسبت خبز و دوران سماق و با افیون یک جزو و مازو خام نیم جزو و سلیخه نیم جزو و جوز السرو یک جزو تنقیه کنند تا بیست روز بعده جوش دهند و بچوب صنوبر بکوبند تا نضج نماید با لیده صاف نموده باز بر آتش ملایم غلیظ سازند و در شیشه بدارند و بپر مرغ بر موضع طلا کنند و این روغن برای جمیع قروح که در اعضای خود مثل دهن و زبان و غیره باشد نکو است و اکال را منع کند و اصلاح او نماید

حلمه ثدی و تشقق آن

علاج آنکه در پستان حادث شود و آنچه برای همه که خیر سرشته طلا کنند بعده بطبیخ کرنب تعدیل سازند به مکان صحیح گذارند و باقی تدبیر حسب حاجت از آنچه در حکه مطلق خواهد آمد اختیار کنند و تشقق آنکه در پستان شود که از نفاس زنان پدید آید طین قیمولیا و کندر مساوی کوفته بروغن گل سرشته ضماد کنند و بار بار مرهم اسفیداج بسفیده بیضه سرشته بنهند و آنچه در تشقق مطلق ذکر خواهد یافت موافق احتیاج بعمل آرند

حفظ ثدی از عظم و منع او از نشو بر صدر

هر زنی که اراده آن نماید که پستان او کلان نباشد دخول حمام کم کند و گاه گاه [illegible] اگر اراده ابقاء صغر حجم پستان آنها باشد و حکیم شریف خان میفرماید که گاهی [illegible] و آن از عیوب است و علاجش [illegible] مقبض و مضیقات عروق او و مخدرات کنند و این دواها نافع است و تجربه گل قیمولیا و مازو و سفیداب و ارزیز و بزر البنج با سرکه خرفه کرمان مالیده ضماد سازند تا سه روز و اگر افیون و نان با سرکه ضماد کنند تا پستان را از بزرگ شدن باز دارد و همچنین کنند روز دیگر سوخته و آرد جو کوفته بیخته با سرکه سرشته در هر ماه سه بار طلا کردن و برگ و بار گل و پوست انار یک نموده یکشبانه روز در آب نهاده روز دیگر جوش داده صاف نموده چهارم آن روغن کنجد اضافه کرده بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن بماند و این پستان را [illegible] و پستان را محکم سازد و بقول شیخ بگیرند سفیداب و طین قیمولیا هر واحد دو درم و تخم بنج [illegible] بسرشند و در روغن مصطکی آمیخته طلا کنند و بعد از آن پستان خرفه کرمان مطبوخ با آب مازو و همچنین پستان را سخت گرداند و تنها تجربه زنان است که طین قیمولیا با عسل طلا نمایند و اگر در آن افیون و زنان بسرکه حل کنند قوی تر گردد و یا بگیرند طین [illegible] درم و شوکران [illegible] درم [illegible] سرکه طلا سازند و یا بگیرند گل شاموی و اقاقیا و سفیداب و عصاره شجر بنج طلا کنند و یا بگیرند [illegible] و زنجار و میعه سائله و قیمولیا و آب بزرقطونا طلا نمایند و یا کشنیز شوکران کوفته بسرکه سرشته طلا کنند و سه روز بگذارند و چون اراده تجفیف کنند با بنفشج مغسول در آب و سرکه شسته بنهند و یا بگیرند عصاره [illegible] و پوست انار و [illegible] سوخته هر واحد سه درم شب یمانی سفیداب [illegible] سوخته هر واحد یک درم [illegible] هر واحد سه درم با آب بارتنگ سرشته طلا نمایند و یا بگیرند کمون با پیاز [illegible] و عسل [illegible] سه روز بر پستان بدارند و یا بگیرند [illegible] شوکران [illegible] روز بدارند [illegible] ادویه مذکوره درین باب آنست که بخون خنزیر [illegible] یا دم [illegible] یا خون سلحفاة طلا کنند و یا بگیرند زرنیخ و شب [illegible] مسحوق [illegible] حل کنند تا غلیظ شود [illegible] آن نمایند و کذا [illegible] طین [illegible] خام [illegible] آمیخته طلا کردن و بقول [illegible] سفیداج و گل قیمولیا هر واحد ده درم شوکران یک درم افیون نیم درم اقاقیا سه درم پوست انار پنج درم [illegible] سوخته دو درم همه را سائیده با آب بنج یا آب بارتنگ سرشته ضماد نمایند که از تزید و عظم باز دارد و بقول حکیم شریف خان طلا [illegible] که در سرکه و آب [illegible] اگر شوکران و بنج و لعاب بزرقطونا و مرداسنگ و سفیداب و افیون در سرکه سائیده قرص سازند و عند الحاجت طلا نمایند پستان خصوصیه را از بزرگ شدن باز دارد و احتلام [illegible] موی را نیز منع کند و یا شب یمانی و روغن گل طلا کنند و باید که طلا تمام روز بدارند و با آب سرد بشویند

بولس گوید که گاه پستان مردان هنگام احتلام مثل پستان زنان منتفخ شود و درین حالت پستان را بشگافند و آنچه از آن مثل ماده [illegible] باشد بیرون آرند آنگاه بدوزند [illegible] مرهم [illegible] سفیداب علاج کنند و بقول صاحب خلاصه [illegible] اگر [illegible] سیاه بسایند و با آب سرشته ضماد کنند و خرقه را [illegible] تر کرده [illegible] بر پستان محکم ببندند تا سه روز [illegible] پستان [illegible] بزرگ شدن [illegible] و اگر آرد جو پوست انار [illegible] باریک سائیده [illegible] آمیخته طلا کنند در هر ماه بعد از حیض سه روز متواتر در شب و روز دو سه مرتبه حافظ از استرخاء آن بود و طلا سی

گلنار فارسی اسپرک سرشته وکذا حب السمنه وکذا مازو چهار درم افیون نیم درم وکذا ودع محرق اقاقیا شب یمانی اشیاف شود بگلاب سرشته وکذا مازو باریک سوده با آب غوره
پخته بر پستان ضماد کرده وکذا اسپرسا سائیده بعسل سرشته وکذا افیون خفاش گاه گاه مانع پستان از عظم ست و بقول اطبای هند اگر بیخ کهای بزرگ بیخ کبابی
پوست انار بیخ کندوری صولسری خام برابر باریک سائیده ضماد نمایند پستان غلیظ و راسخت نماید و ابتداء گرم کچالی که در ایام بارش پیدا شود جهل عدد و نمک انداز
در ظرف سفالی و دارند که جمله تکایات شود و با گل ملتانی آمیخته ضماد نمایند وکذا سرپاری نازک ریش درخت بر که زرد و سرخ باشد خشک نموده با آب سائیده ضماد سازند یا گیاه
سجالو و بیخ اسگند ببرد برابر سائیده بر پستان طلا کنند و اگر این قدر خورد که برابر نخود باشد و گلی خرد ببول و مغز تخم تمر هندی و پوست انار همه برابر سایه خشک ساخته باریک
سائیده دو دو ماشه از آن در سه تا پاؤ شیر گاو خام با هرروز تا چهل روز بخورند و همچنین تا چهل روز بعمل آرند مثل پستان دوازده ساله گردد و اگر مازو سبز و شکر سرخ و مغز
تخم تمر هندی و پوست انار در آب کرده مساوی کوفته بیخته سفوف سازند و یک درم بخورند برای استحکام اعضا خصوص پستان نافع بود

تعظیم ثدی صغیر

اگر پیه گاومیش و پیه خوک مساوی گداخته و مخلوط ساخته بر روز قدری شیر گرم بمالند در پستان کلانی پیدا آرد و همچنین پیه خرگوش با پیه خوک برغن گنجد سائیده
ضماد کردن نیز پستان را بزرگ سازد و ایضاً شکنجه کولی اسگند برابر باریک سائیده طلا کنند کرسهین بی پایان دیر آمدن پستان است و در نسخه دیگر گچ بجای بیخ
سهرف سنبهی است و نوشته که برابر سوده با مسکه گاو طلا نمایند

امراض معده

و آن چهل و دو مرض ست یعنی (۱) سوء مزاج معده و (۲) ورم معده و (۳) ضعف معده و (۴) ضعف هضم و (۵) فساد هضم و (۶) تخمه و (۷) بطوء نزول طعام از معده و (۸) سرعت آن و (۹) ضعف
(۱۰) ضعف اشتها و (۱۱) فساد اشتها و (۱۲) شهوة کلبی و (۱۳) جوع بقری و (۱۴) جوع غشی و (۱۵) عطش مفرط و (۱۶) اورام معده و (۱۷) دبیله معده و (۱۸) قروح و (۱۹) بثور معده و (۲۰) نفخ معده و (۲۱) جشاء
(۲۲) فواق و (۲۳) غثیان و (۲۴) احتباس جشاء و (۲۵) تهوع و (۲۶) غثیان و (۲۷) قی الدم و (۲۸) جمود دم و (۲۹) لبن و (۳۰) نواق و (۳۱) انقلاب معده و (۳۲) کرب معده و (۳۳) اختلاج معده و (۳۴) وجع الفؤاد
(۳۵) حرقت معده و (۳۶) حکه معده و (۳۷) استرخای معده و (۳۸) تشنج معده و (۳۹) جسارت معده و (۴۰) تقطر معده و (۴۱) ضربه معده و (۴۲) خرق معده و کنهولن بدانکه گاه عارض میشود معده را
امراض سوء مزاج ساذج مفرد یا مرکب و یا مادی دموی یا صفراوی و یا بلغمی زجاجی یا رقیق سائل یا ذی غلیان یا حامض یا مالح و یا مادی
سوداوی حامض و عفص و گاه عارض میشود آنرا اورام و قروح و تفرق اتصال و مانند آن از اسباب باطنی و اسباب خارجی مثل صدمه و ضربه و گاهی احتمال
استغراق میکند و فی الحال قتل نمی نماید و چون تفرق اتصال میرسد که جرم معده در انشگاف حد ما حسب آن بمیرد بقراط گفته هر که معده او منخرق گردد هلاک شود
و گاه عارض میشود آنرا اعلال تشنج و لیعت آن و گاه عارض میشود آنرا سده که تشنج و گاه عارض میشود آنرا از امراض خلقت در مقدار مانند آنکه بسیار بزرگ یا
صغیر گردد و از امراض شکل مثل آنکه شدیداً مستدیر شود و از امراض ملاست و خشونت که شدیداً املس ست مزلق گردد و از آفات وضع او که مستلقی وضع او
شدیداً الی فوق ببوسی خارج گردد و گاه عارض میشود سده در مجاری معده بسببی که با بسوسی طحال موزب جاورت شود و اگر
در مجاری کبد باشد و اشتها کم گردد اگر در مجاری طحال باشد و گاه عارض میشود در معده ریاح و نفخ باسباب اغذیه و بسبب ضعف نفس معده و سوء مزاج معده
گاه واقع می شود و از اسباب خارجی از حرارت و برودت و غیر آن و گاه واقع میگردد از اسباب داخلی و از امراض معده آنست که ضعیف گردد
از حرارت شدید یا بسبب عفونت او و تجاوب او و دیگر بسوسی آن و یا بسبب عفونت حرارت آن برای ماده و در ان عفونت روی نمی طبیعی و چون
سوء مزاج مادی باشد خالی از آن نیست که یا ماده منتشر خالص در جرم آن باشد و یا ملتصق بر جرم آن و یا بسبب منجذب آن و گاه فاسد موجود در معده
مستولی بر آن باشد و گاهی منصدر از عضوی دیگر بسوسی آن بود چنانچه از دماغ نزول حار یا بارد به معده ریزد و با آن بسبب مزاج معده گرم یا سرد گردد
و مزاج آنکه بسوسی او نازل شود میل کند و همچنین گاهی بسوسی آن از زهره اخلاط صفراوی ریزد و این در کسانی باشد که رگی بزرگ از مراره بسوسی معده
آنها آید و بعضی رگی که در اکثر مردم از مراره بسوسی امعا آید پس بسوسی معده ریزد آنچه انصباب آن بسوسی امعا واجب بود و چون ماده طول کند یا کم و حار

ازان در معده قروح پیدا گردد یا دبیله [illegible] از قبیل امارات تمام پیدا است که تاثیر او بسبب اول اعضا آنچه متصل اوست متادی گردد و اما افساد او مر شهوت و ضعف هضم را
اول شهوت است و گاهی بسبب آن معده از تحلل مهزول گردد و اکثر بسبب آن صفرا از کبد منصب میشود و گاهی اعانت این میکنند اسبابی که در معده باشد مثل
رجیع شدن یا تغیر طعام و ضعف قوت و غیر آن و پیداست که سبب ورم انصباب یا ورم یا انفعال نفسانی میباشد آنچه تحریک مادّه و انصباب مواد بسوی
معده می نماید [illegible] حادث کنند که بدون قروح ان نگردد و گاهی بسبب آن مثل این تحریکات نفسانی مانند گرسنگی افلاطون [illegible] می ریزد و لاسیما چون در نواحی
نواحی قروح باشد [illegible] گاهی بسبب آن سوء مزاج منصب میگردد و بسبب ورم انصباب سودا بسوی آن کثرت سودا است و ضعف معده و بسبب انصباب
خون بسوی آن کثرت دم و هیجان او و ضعف شریان ازان جا و آن باشد یا در جانب آن مثل جگر و یا فوق آن مثل دماغ چون ازان دم بسوی حلق و مری بریزد
و بسوی معده نافذ گردد و ضعف قوت دافعه معده و امانت قبول جمیع مواد منصب بسوی آن می نماید و از اسباب قویه در انصباب دم بسوی آن و بلغم
نیز از احتباس دم سیال از حیض یا خون بواسیر یا ترک ریاضت مستمره یا احتلاط عضو است که احتیاج می افتد به دفع آن از طریق معده و قی و اسهال
دم دفع میگردد [illegible] ضعف معده و بسبب قوی است در انصباب مواد بسوی آن و اکثر آنچه در معده یافته میشود و یا در ان متولد میگردد از اخلاط
آن بلغم است بسبب [illegible] است که کیلوس [illegible] از بلغم است و هم چون هضم [illegible] هضم تام [illegible] و ضعف او [illegible] هضم معدی
بلغم [illegible] در معده متولد میشود و ایضا بسوی معده [illegible] احوال صفرا [illegible] آن [illegible] آنچه از بلغم در ان
متولد میشود [illegible] صفرا و بعض معده [illegible] بسوی آن از کبد [illegible] آنکه ضعف او معده حار متولد میشود چون [illegible]
استحاله بسرعت بسوی [illegible] حاصل میشود و معده [illegible] بسبب طول امراض و اوجاع [illegible] الصفراء
رقیق [illegible] و جمیع احوال او [illegible] احتیاج بتکلفات می افتد و اسباب امراض معده همه اسباب امراض
مذکوره از اسباب خارجی بادی و داخلی [illegible] سابق [illegible] است [illegible] اغذیه است [illegible] که مقتضی [illegible] هضم باشد [illegible] صحیح تر احوال
بود یا بسیار [illegible] باشد حتی که معده صحیح متوذی [illegible] و کثرت استعمال ادویه که معده معتاد [illegible] فعل خود گردد [illegible]
اسهال [illegible] محتاج بحرکت [illegible] طبیعی اوست [illegible] آن عارض شود [illegible]
او في [illegible] مزاج [illegible] نقصان پیدا [illegible] حرارت [illegible] معده [illegible] ضعف [illegible]
بسبب [illegible] رطوبت [illegible] کثرت شرب آب و مرطبات [illegible] حرارت [illegible] سبب این [illegible] آفات که در
افعال معده حادث می شود یا در قوت مشتهیه [illegible] اشتها [illegible] قلیل گردد یا بسیار بکثرت [illegible] شهوت فاسد شود
در این یا بسبب [illegible] بسبب آب [illegible] قوت ماسکه [illegible] ضعیف یا باطل گردد بسبب طعام را بسرعت [illegible]
در قوت هاضمه که هضم [illegible] باطل یا ضعیف یا فاسد شود [illegible] مستحیل سازد [illegible] قوت دافعه که فعل او [illegible]
طبیعیه [illegible] ضعیف یا باطل گردد [illegible] معده طول [illegible] تحریک اخلاط
عارض شود [illegible] رطوبت [illegible] معده [illegible] معده حادث شود و گاه [illegible]
قوی [illegible] طعام [illegible] بسرعت [illegible] ضعف هضم [illegible] آن یا فساد آن یا سقوط شهوت [illegible] شهوت کلبی یا
شهوت فاسد میباشد [illegible] و غیر آن میباشد [illegible] آنچه حادث میشود [illegible] میگردد [illegible]
میان اعضاء [illegible] دماغ بشرکت [illegible] صرع یا تشنج یا [illegible] حادث گردد [illegible]
بسیار [illegible] معده میگردد [illegible] حادث می شود یا بسبب
[illegible] باشد

تعلق رکرده بتشاوب و تشعریره حادث کنند و مثل اینها ست کسانیکه در حق آنها بقراط گفته که شربت شراب ممزوج بالمناصفه ایشان را آنست می بخشد و این بنا بر آنست
که وران تنقیه و غسل سمع تقویت ست و گاه معده ستعد میشود و بسبب شدت حس او بمبادی انفعال از سبب اندک و این مودی بصرع و تشنج گردد و این
انسان را اذی غضب و هموم و غم و بسبب تحریک اخلاط ایذا داده چون بآن سبب اخلاط مراری لاذع بسوی فم معده او منصب میگردد و از ان بسبب شدت
حس او ایذا یا بصرع و غشی و تشنج بمشارکت دماغ بفم معده او عارض میشود و این انسان را عارض میگردد و مانند آنکه بسبب ضعف فم معده عارض میشود که چون
تخمه کنند یا فروا و نبرد شراب یا جماع نمایند تشنج و صرع افتد و بیشتر مثل اینها لقوه گرداند و رنگ ایشان خلاصی یابند و بسیار ست که امتلای کثیر ایشان را سبات
طویل بهم رساند تا آنکه اگر قوی کنند بیدار شوند و بسیار ست که این صحبت تورع و مالیخولیا سرایت می دو و در افکار رداءه اعلام فاسده میگردد و پیدا شد که امراض معده چون طول
کشند متادی بتهلیل تشنج گردند آن و همچنان گرد و علاج میشوند و از آفات رویه خلقت نیست که سر بار و مانیا بحدوث نوازل باشد و معده حار بود و احتمال
منفی این نوازل مثل خلاطی و قوبجی و مکوفی و مانند آن بسبب خوف غلبه حرارت نماید و انصباب مواد و حلول نوازل از دماغ بسوی معده کثرت یابد و هم
دران باقی ماند تا آنکه معده را ضعیف کند و تهلیل تشنج الیاف او و غیر آن نماید و مؤلف جامع الصناعة گفته که امراض معده بعضی در فم آن حادث گردد و بعضی در
قعر آن افتد اما آنچه در فم آن حادث شود بحسب شدید باشد چرا که در غشی و کی احس ازدیاد و بسبب الم شدید می یابد که گاه مودی بهلاکت میشود بسبب
مجاورت او بقلب و مشارکت او بدماغ و اعراض عارض بفم معده و بعضی از آن بدماغ و بعضی بجمیع اعضا میباشد و بعضی از آن مشترک در آن و دیگر اعضا مثل
دماغ و قلب میباشد اما مشارکت او بدماغ پس مثل ارق و ذهاب عقل در حمیات و وسواس و تشنج و اعلام رديه و صرع و سبات ست و جالینوس ذکر کرده است
جیلة البرء ذکر کرده که دیدم شخصی را که با آن در صبح تشنج بغیر ظهور علامات تشنج در ان عارض شد بعد از ان اورا تنقیه صفرا او را عارض گردید آن تشنج از او
فوراً زائل شد و کسانی را که اکثر ازا غذیه رديه میکنند اعراض رديه مانند حمیات و جز آن عارض میشوند و چون قی میکنند آنچه در معده ایشان باشد
زائل میگردند و اما مشارکت او بقلب را بمنزله غشی و خفقان و تغیر نبض است و بعضی از آن خاص بفم معده بود و آن فساد اشتها و شهوت کلبی و بطلان اشتها
معروف به بولیموس و وجع الفواد و بطو وصول طعام بر فم معده و غثیان ست

ذکر وجوه استدلال بر احوال معده

باید دانست که بقول شیخ الرئیس امور یکه از ان استدلال بر احوال معده میکنند آن از احوال طعام در احتمال معده آنرا و عدم احتمال آن و از هضم او و دفع او و از معاوده او
شهوت طعام و شهوت شراب و از حرکات و اضطرابات آن مثل خفقان معدی و فواق و از حال دهان و زبان در طعم و رطوبت و جفاف و خشونت و ملاست او
و از آنچه خارج میشود از معده بقی و براز و ریح ناخوش و بعفونت یا غیر عفونت در ریح صاعده که آن آروغ است و ریح منتنه که آن قراقر است و از رنگ چهره
و از اوجاع در آلام معده و از حس معده و از جهت آنچه موافق یا موذی او از ماکولات و مشروبات و ادویه باشد و از احوال مشارکت آن با اعضای
دیگر اما استدلال از احتمال طعام و عدم احتمال او نیست که اگر معده احتمال نکند با کثر از مقداری که عادت آن شخص بخوردن آن مقدار جاری است دلیل ضعف
باشد بسبب از اسباب ضعف حادثه تا ضعف امتلای بدن از رطوبات باشد که از خوردن مقدار معتاد مستغنی بود و یا امر دیگر غیر این باشد و اگر احتمال کند قوت آن
باقی بود و اما استدلال از طریق هضم پس بجودت هضم نیست که چون بر طعام معده مشتمل گردد و بعقب او ثقل در معده و قیء و نفخ و تمدد و خفا
یا جامض و فواق و اختلاج و تمدد حادث نشود و مدت بقای طعام در معده مدت معتدل باشد و نزول او از ان در وقت مناسب بود و قبل از وقت و بعد او
و خواب مستوی باشد و انتباه خفیف سریع بود و در چشم تهیج و در سر گرانی نباشد و اجابت از طبع سهل بود و ثقل متشکل قبل از ترشح اندک منتفخ گردد و این دلالت
میکند بر جودت انهضام معده و بر طعام و حسن استحاله او و این دلالت میکند بر قوت معده و موافقت طعام در کم و کیف و چون معده مشتمل نشود
باشتمال نیک و جید انهضام نباشد و تواتر جشا حادث شود و طعام مدت طویل در معده باقی ماند یا قبل از وقت در اسباب نازل گردد
و در شان ضعف نیست که منع هضم کند بطیء مبطل یا ناقص خام زیرا که این امور از افعال تدبیر رديه است و ز ضعف را اصلا حادث نمی شود بلکه آنها

فاسد میکند که ذکر شود [illegible] تا آنکه [illegible] از نشان سوداء فنست که منع هضم و افساد او [illegible] میل [illegible] ترا ز سوداست بسبب انسداد [illegible] کثرت
رطوبت باشد که آن [illegible] و فساد [illegible] و غلیان [illegible] طعام بالتشیر [illegible] میکند و بدانکه چون در معده ورم و قرحه نباشد و نه فساد
فساد باشد [illegible] بیشتر [illegible] مزاج بوده اکثر آن از برودت و رطوبت باشد و بعد او حار و بعد او یابس بود و اما استدلال از اشتهاے طعام پس
استدلال از آن [illegible] از انواع مانند آنکه گاه عطش و شوق بسوے یاره بود و گاه شوق بسوے ترش
و گاه بسوے [illegible] یا مالح یا مانند [illegible] از عبث آنکه اینها مشترک [illegible] بیلع خلط [illegible] بسبب [illegible]
معده بود [illegible] دلالت او بر کثرت فضول [illegible] باشد که چون قوت معده [illegible] این فضول [illegible] بود و معده قوی مائل بسوے دسومات باشد
هر گاه شوق بسوے [illegible] مخالف [illegible] باشد [illegible] اشتهاے نکشت و [illegible] آن شود [illegible] خلط فاسد [illegible] مناسب با فاعل محمود است
و چون [illegible] باشد [illegible] شهوت [illegible] و چون شهوت [illegible] گردد در آنجا آفت بود پس اگر اشتهاے [illegible] باشد در آنجا [illegible]
[illegible] باشد و اگر [illegible] کند [illegible] بارد بالفعل مائل بود در آنجا حرارت مستولی باشد و اگر خواهش [illegible] کند در آنجا [illegible] باشد
و اگر اشتهاے [illegible] و [illegible] باشد در آنجا خلط لزج باشد و فرق میان مزاج طبیعی معده و مزاج غیر طبیعی آنست که صاحب مزاج طبیعی [illegible]
[illegible] مزاج [illegible] باشد و صاحب مزاج خارج [illegible] معده حار شهوت [illegible] از غذا [illegible] باشد مگر آنکه عطش [illegible]
گرد و قوت [illegible] آب [illegible] تحلیل [illegible] و اگر عطش آب گرم یا [illegible] العسل [illegible] از بلغم مالح بود
و اگر [illegible] باشد [illegible] شدت حرارت [illegible] تحلیل آن [illegible] قوت [illegible] شد [illegible] از
[illegible] شود [illegible] از غذا [illegible] معده که سوداء یا بلغم حامض [illegible] شهوت زیاده [illegible] باشد چون قدر آنها کم
[illegible] شهوت [illegible] غذا [illegible] لیکن [illegible] باشد [illegible]
[illegible] قوت [illegible] شهوت نفسانی [illegible]
[illegible] گرسنگی [illegible] طعام [illegible]
[illegible] این حالت [illegible] و اما استدلال از طریق نفور آنست
که اگر صاحب [illegible] احساس کند در آنجا [illegible] باشد و اگر [illegible] محسوس گردد در آنجا [illegible] باشد و اگر با این احساس نکند و عطش نباشد
[illegible] باشد و اگر [illegible] باشد و اما استدلال از حال دهان و زبان آنست که اگر زبان [illegible] حار
معده شدید [illegible] و حمرت بود بر غلبه دم یا ورم حار دموی در معده دلالت کند و اگر مائل بزردی بود آفت صفراوی باشد و اگر مائل بسیاهی بود
[illegible] سوداوی باشد و اگر مائل بسفیدی [illegible] بود بسبب رطوبت باشد هر رنگ که [illegible] وقت در زبان پیدا گردد دلالت میکند بر آنکه در معده [illegible]
[illegible] رنگ سیاه که [illegible] صفراوی محترق بحرارت آن [illegible] باشد [illegible] زبان [illegible]
[illegible] حرارت [illegible] باشد [illegible]
آب دهن [illegible] دلالت بر رطوبت معده [illegible] خشکی [illegible] آب دهن [illegible] معده دلالت می نماید و حرارت او بر حرارت اگر
[illegible] دلالت بر حرارت باشد [illegible] خشکی دهن [illegible] آنست که آب دهن نباشد [illegible]
[illegible] آنست که آب دهن [illegible] لزج باشد [illegible] بسبب حرارت [illegible] خشک شود پس واجب است که فرق نمایند میان [illegible]
[illegible] آب دهن لزج [illegible] دلالت [illegible] رطوبت لزج [illegible] معده [illegible] زایل گردد [illegible] طعم دهان پس
تلخی دلالت بر حرارت و صفراوی نماید و ترشی [illegible] دلالت میکند [illegible] لیکن کمتر از [illegible] که با آن طعام [illegible] نشود و [illegible]

که دلالت بر حرارت ضعیف مع رطوبت نماید که رطوبت را اندک بجوش آرد و بعد خالی شود از آن تا صدا زند انضاج بسیار عفونت عارض گردد مثل عصیر که ترش میگردد و چون سرد
کرده و نیز ترش میشود و چون بجوش کند از حرارت ضعیف و گاهی عفونت از انصباب ماده حامض از طحال بسوی معده بیمار شود و آنچه بسبب طحال باشد به آن اشتها
اشتداد و تمایل یابد و نفخ و قراقر نیز بیشتر شود بهضم کثرت پذیرد و آروغ ترش آید و نفخه از طعوم فم بهر بلغم تفه و شور بلغم مالح دلالت کند و طعوم غریبه تیز سچه دلالت بر اخلاط غریبه عفنه
ردیه نمایند و اما **استدلال** از آنچه خارج میشود از معده پس اگر در قی و آروغ نقط باشد و ماده برنیاید ماده لطیفه منتشره بود و اگر مسهل باشد و عند تناول چیزی که
در آن جلا و مسهل باشد مثل ماء العسل و ماء الشکر یا دو بسهولت برآید دلالت بر ماده مصبوب در تجاویف نماید و اگر قی و تهوع باشد که ماده تمام بسهولت منقلع نشود و بر اجتماع
هر دو امر یا به تهیج خلط یا بر خروج چیزی و بقای چیزی دلالت کنند و غثیان از ماده منتشره به تنهائی باشد یا از ماده غیر منتشره نیز پیدا شود چون بسیار باشد
و فم معده را لذع کند و یا از آنکه باشد و حجم زیاده حاصل کند یا فساد آن با طعام و از قعر معده و بسوی فم معده مرتقی گردد و لذع آن نماید و لهذا گاهی تقدیم اغذا
بعد طعام حاصل باشد و قبل او حاصل نبود و گاه زائله ماده کثیر باشد لیکن چون حادث تهوع و غثیان مرده باشد ماده منصبه بود و اگر در کمه باشد ماده در معده علی الاتصال
متولد شود و ایضاً و دلالت میکند بر وجود آن ماده که از آن خارج میگردد پس بر صفرا و سوداء برنگ دلالت کند و بلغم حامض و مالح بلون و طعم و بر بلغم زجاجی
برنگ و بر بلغم نازل از سر بلون مخاطی و بر آنچه با آن از نوازل بسوی اعضا دیگر باشد و بعضی گمان نمایند که چون اشتهای طعام تناول نماید اسهال میکنند
که اگر حرکت زیاده نماید طعام قی شود و این بر رطوبت فم معده و یا ضعف معده دلالت کند و آنچه از رطوبت باشد به خلاف معده نیز عارض گردد و آنچه از ضعف بود به تنها
تنها عارض شود و ایضاً فرق نمایند چنان کنند که در کائن از رطوبت با لضرورت نادر تعارض ان چیزی از قسم آن رطوبت برآید و در کائن از ضعف معده طعام تنها
خارج گردد و ایضاً در کائن از رطوبت البته تشهی طعام ضعیف بود و در کائن از ضعف چنین نباشد و اما بر اسبب شهوت استدلال در رنگ و بوی دلالت بر جودت
هضم میکند و جودت هضم دلالت بر قوت حار معده می نماید و قوت حار معده بر اعتدال مزاج او دلالت مینماید و آنچه از آن ناسضم باشد دلالت بر ضعف معده و تغیر مزاج
آن می نماید و رنگ بر از دلالت کند بر ماده که در معده بود و اگر در استحاله سرعت باشد دلالت نماید بر آنکه از معده قبل از وقت نازل شده و مثل شور و سوداء معده
بر آن نباشد ضعف قوت ماسکه و اگر چنین نباشد بر این امر دلالت کند بلکه بر ضعف هاضمه دلالت نماید و در استدلال از سرعت بعضی گفته اند که نزول او دلیل بر جودت هضم
و قوت نیز هست و کذا قلت مکث او و شیخ گفته که صواب در این است که نزول او دلالت بر قوت نمیکند بلکه بر تبادر ضعف ولیکن آن ضعف کمتر از آن است
که شبیه باشد و طعام حادث کند و اما بودن او ... ثقل ... اگر با جیده باشد آن به سبب نفخ او بود و اگر به سبب تحت باشد آن دلالت بر قوت آنکه نماید ...
... دلالت بر اختلاط ذهن کند و
... ترش بود و گاهی منتن ... دخانی و یا زنگاری و یا زهمی
یا اماحی ... از سبب صحیح ترین جشاء است و اگر دخانی باشد در آن سبب
جهت طعام سرعت الاستحاله بسوی دخانیت نباشد مثل ... یا آن در عفونت و سجادو کیفیت دخانی بود مثل حلوا محسول ...
و تغیر آن سبب ... معده باشد ... سوء مزاج ساذج و اگر بماده بود هر یکی از اقسام ... کائن از ماده صفراوی تلخی محسوس شود و
در کائن از ماده سوداوی ترشی احساس نماید و اکثر این از ماده صفراوی بود که بسوی معده ... سائل ... ماده ... چون انسان
صفراوی مزاج نباشد و ایضاً استدلال میکنند بر آنکه سبب حرارت مادی یا ساذج ... تقدم اغذیه ... مثل نان ... چون بر آن جشاء
دخانی آید سبب آن معده بود و ایضاً ... دلالت کند بر آنکه سبب آن حرارت در معده است و اگر ... نبود ... که سبب
در معده نباشد چه باشد که آن سوء مزاج حار ساذج باشد ... صفراوی بود سبب معده باشد ... معده ... بود چون
بدان سوء مزاج حار ساذج باشد ... خارج گردد ... حرارت معده ... باشد سبب ... باشد اگر
شکل ... و ... دخانی و ... دلالت کند ... کافی برای هضم نباشد ... گردد ... آروغ

دوونا که شود و طعام ناگوارید و بماند و اما اگر جشا ترش باشد حامض از غذای حامض نبوده از غذائی که چون در آن افراط کنند بسوی حموضت تغیر گردد پس این بسبب برودت معده باشد و مخصوص جا چون اغذیه لعابیه و تخمیر مثل عسل تحجر کنند و در یا نباید که حموضت می پذیرد پس حکم کنند که سبب در آن برودت معده است بلا ماده یا با ماده و بماند آنچه با ماده بود و ثقل در فم معده دائم بود و اکثر این با اصحاب سودا یا اصحاب بلغم حال و یکی که بسوی معده او نزول باره خشک و گرد آید مثل اصحاب مراقیا عارض شود و گاهی که ترش میشود جشا از حرارت چون ماده حلو مفسد و حادث نماید پس اثر او ترش ماده بر ترش گردد چنانچه جرجانی نوشته که آروغ ترش بیشتر از طعامهای شیرین افتد و این خیال بود که حرارت معده طعام شیرین را بجوشاند و ترش گرداند لیکن آروغ ترش از حرارت ضعیف تر تولد کند و اگر حرارت قوی تر باشد آن شیرینی را بسوزد و تلخ کند و آروغ را دودناک سازد و بر آروغ ترش از حرارت دلالت میکند آنکه جشای حامض با علامات حرارت و التهاب و تلخی دهن و عطش و انتفاع بسرد باشد و بعضی برآنکه حرارت معده گاهی ترش میکند طعام و جشا را انسب است که حرارت هوا شیرینی را تازه و تر گرداند ترش میکند و رانکه برودت هوا گاهی هم نیز بر ماده و استدلال میکنند و چون جشا منتن باشد دلالت کند بر عفونت در معده مانند دلالت بخر و گاهی بر قروح در معده دلالت نماید و تیکی و تنگی و حمائی دلالت بر رطوبت متعفنه می نماید و زنگاری دلالت کند بر حدت و حرارت مع عفونت و این دلالت شدید تر می نماید بر حرارت از دخانی و اما اگر جشا بی غیر حامض باشد و بوی طعام بعد مدتی بر تناول طعام بود او دلالت بر ضعف معده از هضم طعام کند و اما قرقر دلالت میکند بر ضعف معده و سوء اشتمال او بر طعام و بر نفخ رطب و اما **استدلال** از رنگ قیء پس بدانکه رنگ شدید الدلالت بر حال معده و کبد است در اکثر امور و اکثر امراض معده با رطب میباشد و رنگ اصحاب او زرد مائل بود و اگر با صفرت باشد مائل بسفیدی بود و اما **استدلال** از وجع معده مثل وجع فم معده است که آن دلالت بر ریح میکند و گاهی بسبب شدت امتلای معده از طعام باشد و فرق میان هر دو آنست که ریحی در اکثر با نفخ و با انتقال بود و درد وجع ثقیل بر امتلا دلالت کند و لاذع دلالت می نماید بر خلط حامض یا حریف یا عفص یا تلخ و اما **استدلال** بر آنچه بر آن از حس معده میکنند تفصیل او آنست که چون احساس کنند در معده بد آنچه دلالت نماید بر سوء مزاج آن یا بغیر ثقل باشد و بر آن سوء مزاج ساذج بود و یا با ثقل بود و آن مادی باشد پس با این ثقل لذع بود یا نه اگر لذع بود با سقوط نبض و سردی اطراف و مانند آن در آنجا باشد او بسبب دم جا در معده بود و یا چنان نباشد تا آن بسبب بلغم تفه بود و اگر ثقل بسیار بود و بلغم زجاجی باشد و اگر لذع بود و مائی تزییق یا زجاجی لذع که باشد و فرق میان هر دو آنست که سبب دهن و مائی تزییق و سبیا مرشد و اگر با ثقل لذع بود چه اگر با آن التهاب نباشد ماده حامض بود یا سوداوی اگر آن با تحلل و سهر و مانند آن باشد و الا بلغم حامض بود و اگر با آن لذع التهاب باشد ماده حاره بود اگر معه آن تلخی دهن باشد ماده صفراوی بود و اگر تلخی دهن نباشد ماده سوداوی محترقه بود و اگر در آنجا تحلل و سهر و سوداوی باشد و الا بلغم مالح بود بعده تلخی دهن یا نادانسته ثقل بود پس صفرا صرف باشد یا چنین نباشد پس اخلاط ماده دیگر بود یا سوداوی اگر ... باشد و الا بلغمی باشد و اما **استدلال** از آنچه موافق یا منافی یا موذی باشد چنان است که نظر کنند که ایا اشیای سرد او را موافقت میکنند یا چیزهای گرم یا خشک یا تر و غیره آن رعایت یک امر کنند چه بیشتر غلط واقع میشود چه چون رعایت آن نکنند بر او آنست که بسیار باشد که اشیای سرد غلیان خلط رقیق مائی رطب یا شور بیت خلط بلغمی را ساکن کنند پس گمان شود که از استعمال آن انتفاع حاصل شد و در اینجا حرارت است و حال بر خلاف آن باشد و ایضاً چیزی گرم بیشتر خلط حار را دفع کند و بر او تحلیل نماید و گمان افتد که از آن نفع بهم رسید و در اینجا برودت است و حال بعکس آن باشد پس بر طبیب واجب است که با وجود این هر دو امر بطرف سائر دلائل نظر دارد و بر چنین منافع کاذب مغتر نشود و گاهی در این استدلال بوجه دیگر نیز غلطی واقع میشود و آن آنست که دوا دارو در بدن چون نفع کند پس گاهی نفع او بدین جهت باشد که سبب مرض قطع کند و گاهی نفع او بدین سبب باشد که زائل میشود عرض از مرض و جائز نیست که نفع بیکی از این هر دو معنا نافع بدیگر باشد مثال این آنچه عارض میشود اصحاب مراقیا را که گاهی ایشان را نفع می یابند باشیای بارده و این نه بر اصلاح آن امراض است که بر او کسر حدت ماده سوداوی میباشد و گاهی منتفع میشوند باشیای حاره از بهر تحلیل آنها ریاح و نفخ را که در ایشان

بسیار پیدا شده و الیه ما چون ایشان را نزد و اطبا برعاینه مشهود و ببین کاست افسرا را ایه بسبب زیادتی در اعراض پیدا شده چنانچه در ینجا ذکر کرده بعضی از امراض آنست که با جماع و بسبب استفاده عارض میشود مثل بعض انواع مرتیها که آن از حرارت کبد مع برودت معده حادث میگردد و در این هنگام گاه منتفع میشوند باشیاء حاره و گاهی بچیزهای بارده و گاهی از هر دو ضرر می یابند و این همه از انجاست که رعایت آن و استدلال بموافق و مخالف منزله است و اما استدلال باحوال مشارکات جنسیت باید کرد که مثلاً نظر کنند که آیا دماغ منفعل از اسباب نوازل با حجت است سوی معده برای نوازل است و یا که با تحویل بسفر اباحت انجا ست و یا لحال عاجز از نفض سودا و وارم کشیر السودا است و این آخرین برای سبب است و نظر کنند که آیا پیش ازین چشم و غیر معتاد عجز ثابت تخییل میگردد و آیا حادث میشود صداع و وسواس با امتلا و تقل با خلو معده و کذالک و از خاصه ضعیفه آیا حادث میگرد خفقان بر امتلا و یا بر خلا یا غشی و تشنج و این آخرین برای عرض است پس اگر امتلا خیالات یا صداع یا وسواس و منامات مختلفه یا خفقان یا سبات عظیم حادث کند معده متلی و ضعیف و بدان سوء مزاج باشد و اگر خفقان و صداع و غشی و وسواس و حالت خواب پیدا گردد بدانند که معده قبول میکند صعود اوفاط اندارج را که نسبت فم معده نزد خلا آماده و یا خلط سوداوی و یا حشا بارد او فرق درین اسباب علاماتیکه مذکور شد توان کرد و انچه ازین اسباب و اسفل معده باشد صداع و صرع و غشی و تشنج که از ان پیدا گردد و عظم نمی پذیرد و اعراض واله بر احوال او مشارکت بعضی و تاخی از مثل اختلاط ذهن و سبات و جمود و وسواس و بعضی قلبی از مانند غشی و خفقان و سوء تنفس و بعضی مشترک از مثل بطلان

نفس و عسر ازدرد و ضعیف و اوراد

طریق تشخیص

اسباب امراض معده حادث از سوء مزاج و ریاح و فساد غذا است که اگر گشته شکایت مریض معده کند اول دریافت این امر نماید که سبب سوء مزاج ساذج یا مادی و این چنان باشد که از مریض بپرسند که در معده ثقلی معلوم میشود یا گرانی اگر ثقلی گرانی بود مادی و الا ساذج بود و ایضاً مریض را قذف اسے محمود خورانیده قی کنانند پس اگر طعام مختلط بعض مواد آید سوء مزاج مادی بود و اگر آمیزش چیزے از اخلاط با آن نباشد سوء مزاج ساذج بود و ایضاً بول نظر کنند که اگر تخین غلیظ باشد سوء مزاج مادی بود و اگر صاف رقیق باشد سوء مزاج ساذج بود و ایضاً نفخ و نخیان قوی ترین علامات سوء مزاج مادی است و ایضاً ساذج در سن عصر الربود بخلاف مادی که سهل العلاج است بعد از ان سوال کنند که تشنگی هست یا نه و هضم قوی است یا ضعیف اگر تشنگی مفرط و هضم قوی گرد یا حال تجاست اشتها و خشابه و فنا فی بآب سرد و قلیل الغذائیه و سود کند آب و چیزهای منتفع از بسیار و تعد و آفرانیها و فساد اغذیه لطیفه مثل گوشت طیور و مانند آن حرکه حار و قلیل المقدار باشد مضمه هضم اغذیه غلیظه بارد و تشنگی ذهن و التها بعد و تیزی ترشح رات حار و تنفر از استعمال اشیاء حاره یا مقام در هوای گرم نیز بپرسند اگر این آثار تنها یافته شوند سبب سوء مزاج ساذج باشد و اگر با آن تلخی ذهن و غثیان و ادکم ببرد رت کثرت ماده یا بودن او تشنه سبب در قعر معده و بسیار طعام بحالت ماده با سیلان او بسوی فم معده و قی ماده اوفق در برزمزاری اگر بادو و بعد قطعة شیر سیاه و غیره و ی بول و بالای است نمایم مسلل معده متناول طعام و روغن و چیزهای حریف نیز باشد سبب سوء مزاج صفراوی بود و اگر صرف آثر و تشنگی و خشکی زبان نماید و با آن هزال بدن و ذبول او و تخصص آب و قبض طبع و انتفاع باغذیه رطبه و مرق و اردان و انقیاد از اغذیه یابسه باشد سبب سوء مزاج یابس بود و اگر با وجود این کثرت اشتها مع ضعف هضم و کثرت نفخ و وسواس خیالات فاسده وحشت و حرقت معده و ترشی یا تلخی ذهن و صفرت لون مع سوداویت غلظ قاروره و سیاهی آن و بطوء صغر و تواتر نبض و کثرت قوامضی بطعم و تقلب عظیم طحال و اختلاج مراق باشد سبب سوء مزاج مادی سوداوی بود و اگر تشنگی کمتر و هضم ضعیف بیان کند و رنگ جسم و منفعل باشد و براز نرم و غیر منهضم منتفخ برآید و بوضع اشیاء حاره بالفعل بر معده و تناول اشیاء حاره حریفه انتفاع یابد و اشتها زیاده بود و آروغ ترش آید و اغذیه خفیفه هضم گردد سبب سوء مزاج بارد ساذج بود و باشد که این سوء مزاج بارد چنان حاد رسد که هر روز بعد چند ساعت از طعام ماکول تا ده روز جمع عظیم که با بودن رطوبت ترش ساکن نشده و عارض گردد و گاه مودی باستسقا و ذرب گردد و یا دماغ و رگهای این سوء مزاج شرکت گرده و صداع و غثیان مانند آن ظهور نماید اگر اتفاق سوء مزاج

بارد یا مزاج اصلی حار باشد تا قراقر و نفخ و ضعف و عطش کثرت پذیرد و فساد زیاده گردد و اگر بسببی دیگر احتیاج به فصد افتد و بدان مؤدی گردد و اگر با وجود عدم تشنگی اشتها ساقط بود و به طعام کثیر آن فقدان رغبت نباشد بلکه میل بشیئی چیزی باشد که بران حدت و حرافت بود و چون آن را تناول نماید نفخ و تمدد و غثیان ناظر نماید و به آروغ استراحت یابد و جشاء حامض و تخمه و کثرت آب دهن معده و صداع و قلت خواب و تغیر رنگ بسفیدی و ترهل بدن و بیاض قاروره و خامی آن و لبله و ثقل و لینیت آن و قی بلغمی باشد بسبب شدت سوء مزاج بارد بلغمی بود و اگر از اغذیه رطبه و حلویات متنفر باشد و از آن و از شرب آب بارد و تناول فواکه رطب و بقول بارد اذیا یابد و از تقلیل غذا و از غذای یابس انتفاع حاصل گردد و کثرت لعاب دهن و غثیان و سرعت انحدار طعام باشد بسبب شدت سوء مزاج رطب ساذج بود و بسا است که برقم معده رطوبت بالغه باشد و صاحب او هر آنچه بخورد توهم کند که اگر حرکت نماید ذکر گردد و در آن تا اگر با وجود آثار به برودت تمدد و معده و پهلو و شهوت ضعیف و طفو طعام و کثرت ریاح نازله و جشاء و ریاح کثیر و ریاح باشد و اگر با وجود تمدد شهوت ضعیف غثیان و حرقت معده و تغیر آروغ و نتن مراز باشد بسبب بیش فساد هضم غذا بود و بیاید که به ترکیب علامات بعض انواع سوء مزاج و دلیل سوء مزاج مرکب باشد و ایضاً اگر لعاب از دهن سائل شود و نفخ و قلت تشنگی و در حالت بری شکم ساکن گردد و غثیان تحلیف و هر چه بخورد بسهولت متغیر گردد و بخارات بد مزه متصاعد شوند و مادام آروغ بسبب شدت سوء مزاج حار رطب بود و اگر با وجود تشنگی و خشکی زبان و ذبول بدن و یبس براز باشد بسبب شدت سوء مزاج حار یابس بود و اگر بدن سفید و مترهل نماید و کسل و حرکات بد باید و براز نرم آید و ریحان مریض پیوسته از رطوبت لزج تر بود و آروغ ترش و غثیان بسیج دهد بسبب شدت سوء مزاج بارد رطب بود و اگر آب دهن غالب بر جمیع ضعف هضم دهن و جشاء باشد بر کثرت رطوبت دلالت کند و اگر صفرت دهن غالب باشد بر کثرت صفرا و برودت مزاج دلالت نماید و اگر مریض هر روز لاغر تر شود و دهان خشک باشد و میل آب کمتر بود و آروغ ترش آید و طعام بدگوار و ضعف و بطور نبض و سفیدی قاروره و کثرت اشتها مع تخمه بود بسبب شدت سوء مزاج بارد یابس باشد

علاج کلی معده

بدانکه معده بمنزله حوض بدن است و صحت بدن موقوف بر صحت آن چه سلامتی حال اعضا موقوف بر تندرستی مزاج است و آن منوط بصلاحیت اخلاط که چه صلاح اخلاط موقوف بر ترکیب و جودت غذا و این هر دو بدون سلامتی حال معده نفعی نبخشد و از نیجاست که جمیع از اطبای ذوی الاعتبار مثل متقدمین اهل مکنون میگویند با ایامه خیر معده از اعضای رئیسه شمرده اند با آنکه عضو رئیس نیست هر قدر که اهتمام در اصلاح آن بکار برند روا است و موجب صحت جمیع اعضا است از آنکه تقاضای غذا و هضم آن مخصوص بمعده است و محتاج الیه سائر اعضا است و در اعضای مشارک که بیشتر آفت او موجب آفت همه اعضا است لهذا رعایت او ضروری است در علاج هر مرض بسبب حافظ صحت معده و رعایت باید که در معده از اجتماع اغذیه و اشیا و هضم و فضلات احتراز باشد و شربت آب و شراب چندان خصوص در مزاج بارد و استعمال فواکه رطب خام که از مفسدات معده اند از آن اجتناب نماید و لزوم ریاضت معتدل و گاه گاه قی کردن حافظ صحت معده است و اصول سبع که در اصلاح معده دائم رعایت آن لازم است اول استعمال دوا نیست که دباغت او کند چون قسطرنجی گیرد و از این معنی مراد آنست بود که خفونت و تعفن باز کرده باشد همچون آمله هر دوم آنکه ملاست او زائل سازد و خمل او را پاک کند و از این معنی مراد بلغم و مسقطات و بحلالات صورت نبارد مثل قرنفل سوم آنکه تقاضای او را جذب نماید و از این معنی و در آنچه مصوفت و حرافت و پلوست داشته باشد حاصل آید مانند لیمو و خردل و از جامه چهارم آنکه ریاح را تحلیل کند و رطوبت بالغه از وی زائل سازد چون تحلیل پنجم آنکه معده را بر کشا یابد همچون صبر ششم آنکه قوای او را بانعاش آرد مثل زعفران هفتم آنکه حرارت غریزی او را نگاه دارد چون مصطکی و از نتائج افکار صاحب نزهة است در این جمیع از تحقیق بیان قرار یافته که چون مصطکی با بست وزن آن با مرسحق باید در کوزه نو بجوشانند تا سوم حصه آن بسوزد و صبح هر روز هفت مثقال از آن بنوشند صحت معده را نگاه دارد و تمام مقام ادویه کبار است و آب آهن تاب و معدن حار باید به گلاب و قرنفل که سه توله و قرنفل کلان کلاه را در ادویه یک شیشه گلاب و در آفتاب نهند و یک هفته در آفتاب بدارند و شب بر دارند و هر روز یک توله تا هفت توله استعمال کنند بسیار فائده میکنند و اگر با سفوف مصطکی سه ماشه و برابر آن نبات باشد بلعمول علوی خان اثر عجیب دارد و دوا آنچه معده را قوت دهد حرکت او را نگاه دارد و شاهیه را قوی سازد و رطوبات را زائل کند و سوء هضم و تخمه و ریاح را

را دفع کند و در تقویت باه اثری عظیم دارد و معجون یست که انطاکی ترتیب داده و آنرا معجون مفتی مسمی ساخته و آنرا نسبت [illegible] کرده یا انیسون مغز بادام [illegible] بریان [illegible]

هر کدام یکجزو پوست ترنج مصطکی عود هندی هر کدام نصف جزو زعفران برگ سداب آمله خبث الحدید یا برادهٔ آهن هر کدام ربع جزو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ازین ادویه فنا شود و ربع آن هر یک از آب لیمو و آب سیب و آب [illegible] سرشته در آفتاب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

یافته میشود و شربت آن دو درم تا سه درم است [illegible] تا شش ماه سال باقی می ماند و **منقول شیخ** در امراض معده علاج کرده میشود [illegible] و [illegible] الات [illegible]

در ان ادویه [illegible] باشند [illegible] باطلیه [illegible] از ادویه [illegible] [illegible] [illegible] باشند [illegible] الطلاء [illegible] و [illegible] بادو از [illegible] الات

که [illegible] الات [illegible] تا ثیر ضعیف است بخلاف [illegible] [illegible] [illegible] علاج کنند اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد. باید که [illegible] [illegible] که

بعد او [illegible] باشد [illegible] اگر [illegible] علاج [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد باید که [illegible] [illegible] متوسط [illegible] گفته که [illegible]

کما و در نفع [illegible] [illegible] [illegible] است و [illegible] که علاج [illegible] عارض میشود از سوء مزاج [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] ادویه [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] اختلاف است [illegible] که علاج [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

قوی [illegible] اودیه بارده [illegible] ضرورت آنکه حرارت [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بارده [illegible] ضعیف

می نماید [illegible] علاج [illegible] [illegible] است [illegible] امراض [illegible] [illegible] الطبیعت است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مزاج حار [illegible]

[illegible] قوی تر از ان باشد که [illegible] مزاج بارد [illegible] [illegible] [illegible] مزاج [illegible] قوی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد [illegible]

[illegible] و تغذیه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible]

حق آنست که علاج سوء مزاج حار در ابتدا [illegible] [illegible] سوء مزاج بارد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الطبیعت [illegible]

سوء مزاج حار اگر چه شدید القوه [illegible] باشد [illegible] سوء مزاج بارد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الطبیعت [illegible]

و در سوء مزاج بارد [illegible] [illegible] [illegible] الطبیعت [illegible] سوء مزاج حار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و در سوء مزاج بارد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الطبیعت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علاج [illegible] سوء مزاج [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عارض میشود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مزاج [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مزاج

یا [illegible] عارض [illegible] استعمال اشیاء [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] معده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] معده [illegible] سوء مزاج بارد

[illegible] باشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امراض معده [illegible] [illegible] باشند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] نافع تر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تقوی معده [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] نافع ترین ادویه است [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اخلاط [illegible] است [illegible]

که [illegible] [illegible] سوء مزاج [illegible] [illegible] باشد [illegible] حار [illegible] [illegible] قوی تر از ان [illegible] [illegible] [illegible] معده [illegible] اخلاط [illegible]

معده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مصطکی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در استعمال آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

روز بروز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] استفراغ

و فصد نگردد زیرا که معده ورمی مانع از کیلوس مشهوره کرده است و چون فصد و استفراغ با عدم حصول بدل تا تحلیل جمع شود با ضعف معده مریض را باک گردد و این قرص برای
تقویت موصوف است بگیرند مصطکی قرص و ... و ... واحد شده درم کهربا و ... مرباحی حور ... خام هر دو چار درم ... شراب کهنه یا مییه بخورند و واجب است که
در تنقیه معده و آنچه در فضاے او جمع شود یا ... باشد ادویه که از معده و جداول ... مثل ... و نگنند و استعمال نمایند و اگر در آن ...
شحاج ... فقوه که ... کنند که این افضل از آنست که استفراغ نمایند بدون حاجت باستفراغ و واجب است که رعایت امر ... و ... در امراض معده
نمایند و چون آنها مصلاح یابند معده بعلاج گراید و واجب است که در معالجات معده اگرچه بحرارت او باشد چیزی شدید البرودة و نگاهند مثل آب
شدید البرد و خصوصاً در کسی که معتاد نباشد و از ادویه قابضه ... که ... حافظه قوت فعالی نباشند و حکیم علی در شرح قانون می نویسد که ادویه مستعمله
در علاج معده اگر مرض در فم معده باشد باید که استعمال آنها بعد طعام نمایند که در این هنگام قریب از موضع مرض باشند و اگر در قعر معده باشد باید که
قبل از طعام و بر ناهار استعمال کنند بعد از آن مراد باین ... اگر علاج معده باشد فقط بغیر حاجت بسوی ... و مثل کبد تا نفوذ کند باید که استعمال او
بغیر آب باشد برای بطوء نفوذ و طول ملاقات او بمعده خصوصاً اگر از سرعت نفوذ او خوف ضرر ... باشد چنانچه اگر معده بارد و کبد حار بود دوا
استعمال او ... برای تعدیل مزاج معده اگر خوف آن باشد که دوا بسبب قلت مقدار ... در معده بنحو ... باید که با آب اندک استعمال نمایند تا مقدار دوا
کثرت پذیرد و با کثر اجزاے معده ملاقی گردد و این آب باید که سرد باشد اگر بمعده سوء مزاج حار بود ... باشد اگر با آن سوء مزاج بارد بود در این وقت
آب حار برای ... باید کسی که ... سریع النفوذ از ... معده بود ... از آن خارج گردد ... از شمان آب ... که در معده ... میگردد
... و چون ... با ارتفاع بعض اجزاست ... و اگر ... باشد ... اگر مراد با آن ... یا علاج معده مثلاً کبد
نیز باشد باید که استعمال او با آب گرم نمایند ... که ادویه ... معده باید که ... دارند تا ادویه ... معده ماند ... افزوده
و ادویه خوشبو و غذاے لذیذ نافع تر و زود گوار تر از غیر خوش است ... ادویه ... ادویه ... بکار برند ... نمایند ... اگر
... و شود ترتیب ... و هر ... معده است و از آن احتراز ... و ... خود ... از نفس معده ... یا ... باشد ... معده است و ادویه
... معده و ادویه ... معده ...

ذکر امور موافقه معده

اما بهترین اغذیه برای معده آنست که در آن قبض و مرارت با حلاوت ... با شد ... و ... در تقویت معده ... و ... است که افراد
در استعمال ... و ... باشد ... نمایند ... تخفیف ... معده ... تخفیف ... و ... آن از خروج ... شدید الاضرار است
و ... باید که اقدام ... و ... در ... نکنند ... اگر ... استعمال نمایند ... برای ضعف معده بقول جالینوس پوست
اندرون سنگدان ماکیان است و ... تقویت معده بسیار نافع ... موافق برای اکثر معده ... استعمال ... است ... که در معده ...
نشود ... که ... نافع ... باشد چنانچه در ... که ... اکثر عارض شود ... که ... و ... بخورند تا ... بسیار شود بر آن
سکنجبین عسلی یا ... آب گرم ... نمایند ... که ... زیادت ... معتاد ... معده ...
... حاجت ... است ... موافق برای اکثر معده ... طعام ... موافق ترین ... برای
آنها ... معده ... موافق معده ... است ... آنکه در آن جلاے
معتدل است و ... لذع ... معده ... بسیار ... است ... نافع معده است و ایضاً ... از بقول
کاهو است برای معده ... و ... برای معده ... بسیار که ...
... است ... معده ... کنند ... بخورند

ذکر امور نافعه و ضاره معده و امعا

[illegible]

معده است

علاج امراض معده از سوء مزاج حار ساذج

[illegible]

وغیره و ترش خوردن که در چنین حالت قوا ضعیف باشد و دوغ گاو و صندل [illegible] و شربت ریباس و صندل سفید و شربت [illegible] و کذا شربت گل بنفشه و عناب و آن گلاب و شربت ترشی ترنج
و کذا شوربای ماکیان و نهادن دستمال تر در آب سرد و هندبا و شاهتره و سیب و بتر ترش و شربت و هندبا و عصاره سبز [illegible] در تسکین التهاب معده و تحیر [illegible]
و کذا شربت و هندبا و عصاره خیار و خرفه و عصاره انگور و عصاره حی العالم و عصاره کشنیز و عصاره عنب الثعلب و [illegible] انار ترش [illegible] بارتنگ [illegible]
و تبخیر [illegible] و کذا شربت [illegible] اصل السوس [illegible] انار ترش و شربت انار ترش و آب انار ترش مع آب کشنیز سبز و گل [illegible]
سکنجبین و آب [illegible] که ترشی نارنج و آب توت شامی و [illegible] دوغ گاو [illegible] سفید [illegible]
انار ترش [illegible] ماکیان و اسفاناخ [illegible] و تخم [illegible] و توت شامی [illegible] و آب [illegible]
اسفاناخ و روغن گل [illegible] و آب [illegible] و کذا [illegible] مسکن التهاب و حرارت معده است قول
حذاق شیخ [illegible] التهاب معده با شربت [illegible] چون [illegible] استحاله [illegible] معده حار باشد [illegible]
[illegible] مسکن التهاب معده است اگر [illegible] استحاله [illegible] و کاسنی [illegible]
که مستعمل [illegible] و کشنیز [illegible] مثل آن [illegible] و گل سرخ اگر [illegible]
[illegible] اسهال صفراوی باشد [illegible] که [illegible] گوشت که ایشان [illegible]
خصوصیت [illegible] اگر حرارت [illegible] غذا [illegible] تازه [illegible]
[illegible] و شربت [illegible] تسکین [illegible] حرارت [illegible] معده [illegible]
[illegible] تسکین معده [illegible] و کباب [illegible]
[illegible] حرارت [illegible] روغن گرم [illegible]
شارح گیلانی [illegible] شربت [illegible] انار میخوش [illegible]
[illegible] سکنجبین [illegible] صلاحیت [illegible] تازه [illegible]
[illegible] معتدل [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] حرارت معده است [illegible] کاسنی [illegible]
حرارت قوی باشد [illegible] کافور [illegible] انار میخوش [illegible] سکنجبین [illegible] مناسب [illegible]
صلاحیت [illegible] مزاج [illegible] التهاب [illegible]
[illegible] تخم خیارین تخم [illegible] درم گل سرخ [illegible] درم کافور [illegible] درم [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] آب [illegible] حرارت [illegible] صندل [illegible]
[illegible] آب [illegible] کافور [illegible] آب [illegible] حرارت معده [illegible]
[illegible] حرارت ساکن [illegible] گل سرخ [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] سکنجبین [illegible] گلاب [illegible] درم [illegible] نارنج [illegible]
ده درم گلاب یا نزده درم [illegible] قبل طعام [illegible]
[illegible] صاحب کامل [illegible]
سوء مزاج حار [illegible] انار میخوش [illegible] گل سرخ تخم [illegible]

مفتّح تخم خیار مقشر تخم بادرنگ هر واحد سه درم طباشیر صندل سفید گل ارمنی هر واحد دو درم تخم کشوث نیم کوفته زرشک کشنیز خشک در سرکه تر کرده خشک نموده هر واحد یک درم و نیم کافور
نیم درم عود خام یک درم باریک سائیده بقدر یک مثقال با آب انار مزوش و شربت سیب یا رب حصرم با چهار درم [illegible] قرص یا دوغ استعمال نمایند طباشیر صمغ عربی گل
کتیرا مغز تخم خیار مقشر تخم کدو تخم خرفه رب السوس صندل سفید هر واحد یک درم کافور ربع درم همه را باریک سائیده با لعاب اسپغول قرص سازند هر قرص از دو درم تا یک مثقال
با دوغ گاو بقدر مناسب بخورند و ایضاً قرص طباشیر یا قرص کافور با دوغ یا شربت سیب ساده یا آب تمر هندی ترنج یا رب ریباس یا رب حصرم یا رب انار [illegible]
حسب اقتضای حرارت و ضعف آن بدهند و ضماد بر معده با آب خرفه و آب حی العالم و آب کاسنی و آب کشنیز و آب کاهو و آب عصاره گل سرخ یا آب عنب الثعلب و جرادهٔ کدو
و صندل با گل سرخ و کافور و مانند آن بالند [illegible] و لیف [illegible] گل سرخ معمول با آب غوره یا آب انار یا آب انبرباریس و شاخ خرفه
و کشنیز تر و خشک و اندکی نعناع [illegible] و ایضاً [illegible] آب انار [illegible] جالینوس گوید که علاج سوء مزاج حار [illegible]
اول [illegible] سوء مزاج [illegible] التهاب [illegible] در مزاج حار [illegible] حرارت [illegible]
سوء [illegible] در این حالت استفراغ بدن اولی است و بعد از آن غذائی که شهوت او بدان مایل [illegible] معدهٔ حار از آن [illegible]
بارد بالفعل و بالقوه است مثل [illegible] مزوره [illegible] و از فواکه سیب [illegible] و امرود [illegible] خیار است و از ادویه
آب حصرم [illegible] سکنجبین ساده و تخم [illegible] کاهو تازه [illegible] که طبیب تفقد مزاج [illegible]
[illegible] علاج سوء مزاج معده [illegible] مزاج [illegible] خوشی باشد [illegible] مزاج [illegible]
بار [illegible] الراسخی [illegible] برگ [illegible] نیست [illegible] کاهو و کاسنی است و ایضاً [illegible]
[illegible] سفرجل تازه [illegible] بر معده [illegible] سنگی [illegible]
[illegible] مزاج بارد [illegible] و الا [illegible] موافق نباشد ایلاقی و جرجانی [illegible] سوء مزاج حار معده
[illegible] با شیر [illegible] آب انار [illegible]
[illegible] شیر [illegible] کافور [illegible] ترنج [illegible] شربت ریباس [illegible] موافق باشد اگر قرص [illegible]
[illegible] گیلانی [illegible] موافق است و شیره تخم خرفه [illegible]
سماق [illegible] طعام [illegible] آب غوره [illegible] آب انار [illegible] سماق
[illegible] مفید است و اگر [illegible] سکنجبین [illegible] شربت انار [illegible]
[illegible] با شیر [illegible] سماق [illegible] کشنیز خشک [illegible] خرفه و سماق [illegible]
شوره [illegible] بر معده ضماد نمایند [illegible] صندل و اندکی کافور [illegible]

علاج امراض معده از سوء مزاج بارد ساذج

[illegible] معده [illegible] نقصان و بطلان اشتها و [illegible] معده [illegible] مصطکی [illegible]
سائیده [illegible] مصطکی [illegible] عود [illegible] ترنج [illegible] گلاب سائیده [illegible] بر معده ضماد سازند و جوارش کمونی [illegible]
جوارشها [illegible] عود و مصطکی و دارچینی [illegible] زنجبیل [illegible] معجون [illegible] امراض بارد معده [illegible]
[illegible] دارچینی [illegible] مصطکی [illegible] عسل [illegible]
[illegible] سوء مزاج بارد معده [illegible] حکیم [illegible] دارچینی و
[illegible] قرنفل [illegible] خشک [illegible] سنبل الطیب [illegible] مثقال [illegible] درم [illegible]

یا با بهی یا انار نمایند و شربت سیب با سیب ... [illegible] ... راسن ... [illegible] ... روغن ... [illegible] ... خولنجان و نفع ... مثقال
... [illegible] ... قرة العین یعنی کرفس ... [illegible] ... فلفل هندی ... [illegible]
انیسون ... [illegible] ... زنجبیل ... [illegible] ... زیره و فلفل ... [illegible]
... [illegible] ... روغن ... [illegible]
روغن ... [illegible] ... معده ... مصطکی ... [illegible] ... هندی ... [illegible]
... [illegible] ... عسل ... [illegible] ... مفید است ... معجون ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... عسل ... [illegible]
... [illegible] ... **اقوال حکما** **شیخ الرئیس** نوشته که اگر ... مزاج ... [illegible] ... علاج آن ... [illegible]
... [illegible] ... منفعت عظیم است و اگر ... [illegible] ... استعمال ... [illegible]
... [illegible] ... معجون ... [illegible]
... [illegible] ... سنبل الطیب ... مصطکی ... زنجبیل مربی نافع است ... [illegible]
... [illegible] ... استدلال ... [illegible]
... [illegible] ... روغن ... روغن مصطکی است که ... [illegible]
... [illegible] ... روغن ... [illegible]
... [illegible] ... معده ... صاحب کامل گفته که ... معده ... مزاج بارد
... [illegible] ... مصطکی ... انیسون ... کرفس و مصطکی ... [illegible]
... [illegible] ... معجون ... [illegible] ... انیسون و مصطکی
سنبل الطیب ... [illegible] ... معده ... مصطکی ... هندی ... [illegible]
... [illegible] ... روغن مصطکی و روغن ... روغن ناردین ... [illegible]
... [illegible] ... معده ... روغن ناردین یا روغن مصطکی ... [illegible]
... [illegible] ... مزاج بارد ... معده ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... استعمال کنند **ابن الیاس** گوید که ... [illegible]
... [illegible] ... زنجبیل مربی ... جوارش ... مصطکی ... مثقال ... [illegible]
... [illegible] ... مصطکی ... فلفل ... حب الغار ... [illegible]
... [illegible] ... معده ... روغن ناردین ... [illegible]
... [illegible] ... سنبل الطیب گل سرخ انیسون ... مصطکی ... [illegible]

باید که زعفران بر معده ضماد کنند و از اغذیه ... [illegible]

با برودت ... [illegible]

تعدیل المزاج ... [illegible]

[illegible]

ادویه بسیار نیز با شد مثل آب سیب و آب به صاف کرده ... و روغن بلسان ... اصلاح ... [illegible]

... بلسان ... چون بر معده بارد ... کنند نفع بسیار نماید ... معده ... [illegible]

... چون بر معده بارد نهند نفع بلیغ بخشند ... [illegible]

... جامع ... بعض افاضل ... مزاج معده بارد ... [illegible]

... معده ... قانون ... مزاج معده بارد ... علاج ... [illegible]

مزاج ... [illegible]

حار ... [illegible]

که طبیب محتاج است ... معده بارد ... مزاج بارد ... [illegible]

قابض ... با اعتدال گرم کنند ... [illegible]

چیزی ... روغن بلسان ... گرم کنند ... [illegible]

این علاج ... دماغ ... مزاج ... معده بارد و مزاج دماغ حار بود ... [illegible]

ادویه ... معده ... [illegible]

... [illegible]

کنند گیلانی ... اعتدال ... مزاج ... [illegible]

و الیهان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

علاج امراض معده از سوء مزاج رطب

... علاج ... مزاج ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... اقوال بعض اطبا ... رطوبت معده ... [illegible]

... [illegible]

... معده ... سوء مزاج رطب معده ... رطوبت معده را زائل کنند

زنیست که انیسون و بادیان هر یک یک درم در آب جوشانیده پنج درم گلقند با آمیخته بنوشند محمود شیرازی گوید که در علاج مطبوخ انیسون بادیان هر یک سه درم با گلقند عسلی ده درم
بنوشند و غذا آب گوشت با توابل حار و با نانخواه با سینه تیهو یا کبک بریان یا لحوم ماکیان و تیهو مع توابل گرم بخورند و خوردن اطریفلات و زنجبیل مربی و جوارش مصطگی نافع و ترکیب
زنجبیل با عسل ده درم و مصطگی و عود خام هر واحد نیم درم سوده در آن آمیخته تناول نمایند و برغن مصطگی و عود طلا نمایند و گاهی باین اختلال طبیعت بسبب رطوبت و شدت تخمه
پیدا باشد معجون خبث الحدید باین صفت نافع بود بگیرند هلیله سیاه و بلیله و شیر آمله هر واحد پانزده درم سنبل اذخر سعد زنجبیل فلفل دارفلفل هر واحد پنج درم خبث الحدید بیست درم
خبث الحدید را بعد سحق مثل غبار در سرکه یک هفته بخیسانند بعده خشک کرده بریان نمایند و همه را آمیخته بعسل کف گرفته معجون سازند تا یک هفته هر روز یک مثقال یا دو مثقال
بخورند که آن تقویت معده و نشف رطوبت فضلیه آن و قطع خلفه و تحسین لون و قطع دم بواسیر و حیض و ادرار بول نماید و تجربه یافتم و تصفیه صوت و تقویت جمیع قوای طبیعیه
ابن عباس گوید که هرگاه سوء مزاج رطب مفرد باشد احتیاج که معده مسترخی و از آن خروج ثقل شده باشد صاحب او را ادویه که در علاج سوء مزاج بارد ذکر کردیم با نهار معده را
تا بدهیم که در آن نمک و گل سرخ و سنبل و پودینه جوشانیده باشند و ضماد کنند و صبر و گل ارمنی شب یمانی هر یک سه درم سرگین کبوتر فطراسالیون بوره ارمنی سنبل الطیب قردمانا
هر واحد یک نیم درم همه را باریک سائیده و بسرکه خمر سرشته بر معده ضماد نمایند و غذا بخورد از شبث و دارچینی و زیره و زیت مغسول و بدراج و تیهو و کبک معمول
بسرکه و سداب و کرفس سازند و زیت با لعض بخورند طبری گوید که سوء مزاج رطب در معده سهل العلاج است بهر مزاجی که باشد و علاج مختلف شود باختلاف
مزاج اعنی مزاج تمام بدن بحسب قلت و کثرت آن بحسب صحت و علاج او اول استفراغ بدن است اگر در بدن امتلا باشد باین دوا و لاسیما اگر این در شتا باشد
باشد بگیرند فاریقون یک نیم درم نمک نفطی دو ثلث درم ایارج فیقرا دو درم جاوشیر پنج درم زنجبیل هر واحد دو دانگ و مقل حب هلیله کابلی تخم کرفس انیسون هر واحد
یک نیم درم ادویه کوفته و گل افغانی را کوفته و در شراب حل کرده بعده در آن ادویه دیگر آمیخته بعسل کف گرفته بسرشند و سه درم از آن مقدار خورده باشند تا آنکه
امتلا زائل گردیده و اگر بیمار ضعیف القوه و در بدن او امتلا باشد بر این حب ترکیب دهند که منقی بدن و معده از رطوبات است و هر وقت که خواهند تناول
نمایند بعد نهار و یا بر شکم سیری و در روز یا در شب و آن در هر شب دو حب بتقویت قوت آرد بگیرند انیسون زیره کرمانی مصطگی هر واحد یک درم هلیله سیاه و کابلی
هر واحد دو درم مصطگی سه درم نمک نفطی دو ثلث درم صبر سقوطری مساوی همه ادویه کوفته بیخته با آب برگ ترنج سرشته حبها بقدر نخود سازند اگر خواهند که بعد طعام بخورند
نیم درم بدهند و اگر قبل تناول و بر نهار خواهند یک نیم درم بخورند و اگر در شب میل نمایند نیم درم و برنج آن قوتا یک درم خورند و تا دو ست آن نمایند و چون قوت ضعیف محسوس
گردد ترک نمایند و چون بدن و معده پاک گردد در آن وقت گلقند عسلی هر روز پنج درم بخورند و این در شتا نافع است و ایضا امروسیا و معجون اصغر سلیم تناول نمایند و اگر
سوء مزاج قوی باشد در استعمال اطریفل و ایارج ارکاغانیس باکتفا نیست و بهتر و اسلم از آن ایارج فیقرا است بعسل وقت شب تناول او وقت سحر است و از علاج
خاص این معده است که صاحب او شیر و انجیر از آن بسازند تناول کنند و بچه مرغ کوچک که آنرا بریان کنند و بران مری مالح بیاشند و انواع ماهی و خرا کرفس و بقول
رطب هم بخورند و انار طعام بر لحوم حملان کباب قلیه و مشوی اقتصار نمایند و شراب اگر مسل یا مطبوخ عتیق باشد و اگر طبیعت میل بشیرینی نماید شکر و عسل جمع کنند
و کسی را که در نفث خون یکبار آید و یا در معده او قرحه و رطوبت از اوقات عارض شده باشد علاج او بقی عنیف مناسب نیست و چون علاج ممکن گردد در ابتدا از آن
تجربه و مالح نمایند و بهترین مالح مطبوخ است بعد کوزه ترب و ست ترب با ماء العسل ورق او است اختیار کنند بعد از آن سوء را که بسر که کبیر
مطبوخ باشد بدهند بعده خردل و نانخواه و آب پدید آرد و در روز سیکه و متحبه باین نمایند بعقب به لیمو و آب نازه در طعام او نباشد بر طعام بنباید نازه و آب گرم بر آن
بنوشند و چون امتلا گردد پر شغ و روغن بادام آلوده در حلق بگذراند و هرگاه معده تنقیه یابد آب گرم جرعه جرعه بنوشند و بار بار پیستر آب نمایند فرسن شسته بیست
خوشبو تناول نمایند و تقبل آن بنداز ند و آن روز و شب چیزی بخورند و فردا آن را گاه کاسب که در آن قدری مصطگی جوشانیده باشند بنوشند و از طعام بر آن باز دیر
و مری مالح ترکرده اکتفا نمایند اگر خوف تشنگی نباشد و نان خشک ... بخورند و اگر خواهند گوشت خورند لحوم حیوانات ریاضت
کنند یا سفیدی تخم مرغ یا طباهجه یا قلیه بخورند ... و غذای مصلح این معده که نماید این ضماد است صبر زعفران
مصطگی سنبل نوفل ناردین تخم کرفس مساوی بسایند و با روغن ناردین یا روغن طلا کرده بر معده بنهند و گاهی اسفنج در آب دریا سوده

شیرا به بادیگهم یا روغن بادام شیرین آمیخته میگذارند و روغن بادام شیرین تنها و روغن مصطکی و روغن قسط مثل این معده نافع است و اما چون سوء مزاج رطب بحرارت باشد پس در معالجه از فصد زیاده نمایند و از ادویه قوی الحرارة بجا نهند

علاج امراض معده از سوء مزاج یابس سادج

و آن وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تشنج [illegible] معده است باید که مرطبات مثل شیر گاو و روغن بادام و مغز آن مثل بهدانه و بزر قطونا و اسفاناخ و کدو و ماء الشعیر

و ماء الشعیر یا شیر تازه [illegible] بخورند

[illegible]

مرادا از آنکه لا بست و مثل ایشان ... [illegible]

[illegible]

علاج امراض معده از سوء مزاج حار رطب ساذج

و آن وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه است باید که به تبرید و تخفیف اطریفلات بکار برند و شربت‌ها مثل ملیله یا مصطگی و امثال آن استعمال کنند و در و بگیرند تا به تبرید رعایت مرعی
دارند و این قسم سوء مزاج مادی است که قوی نگردد و ضرر نمیکند و قیروطی از موم و روغن سوسن ساخته بمالند و یا مصطگی نرم ساییده نبات سفید آمیخته با گلاب یا آب انار جوش کنند که بنوشند آید
پس بنوشانند و غذا کنجشک بریان و مغز و بقول شیخ به روایت نافع است و هر دو تا به سوء مزاج حار و رطب جمع نمایند و قرص ورد معمول از گل سرخ تازه
نفع میکند و اگر در اینجا اسهال باشد قیروطی به روغن سفرجل استعمال کنند و محمود گوید که اگر سوء مزاج حار رطب بلا ماده باشد سکنجبین ساده ده درم و گل سرخ سوده
سه درم مصطگی یک و اگر بدهند و غذا فروج و کنجشک یا انار دانه مغز بادام و محموم با کباب و تیهو خورانند و باقی علاج او صرف عنایت به تبرید مزاج معده و
تخفیف اوست و این سفوف نافع است انار دانه بریان ده درم طباشیر سه درم حب الآس سه درم مصطگی نیم درم سعد یک درم کوفته بیخته ده درم از آن با ده درم
شربت به بدهند و هم او و مصنف تبرید گوید که اگر سبب سوء مزاج معده حرارت مع رطوبت مائی باشد علاج او مبادرت بقی از سکنجبین و آب گرم و آب ترب است
یا تخم ترب مطبوخ در آب ده درم روغن کنجد آمیخته و هر صباح سکنجبین شکری ده درم سکنجبین ساده ده درم گلاب و عرق گاوزبان هر واحد ده درم بدهند
و غذا زیرباج معمول از نخود و مغز بادام و سرکه کنند و شکر و یا از نارنج مع نخود و مغز بادام خورانند و تنظیف معده بقی نمایند و اطریفل سکنجبین شکری
با طباشیر و جوارشات مجففه نافع است و این سفوف مفید گل سرخ طباشیر هر واحد ده درم سماق سه درم کشنیز که تر کرده بریان نموده پنج درم کوفته بیخته
سه درم با شربت انار یا سکنجبین سفرجلی یا سکنجبین ساده هر کدام که باشد ده درم بدهند و شیخ و دیگر متاخرین سوء مزاج دموی در معده ذکر نکرده اند
و بعضی گویند سوء مزاج حار رطب که با ماده دموی باشد علامتش آنست که شهوت طعام بر اعتدال باشد و لعاب از دهن بسیار آید خصوصا هنگام گرسنگی و غثیان
بود و طعام زود متغیر گردد و باشد که در طولی افتند و علاجش قی آوردن با سکنجبین و سکنجبین بزوری است و مداومت اطریفل و گلقند شکری با طباشیر
و جوارشات و جز آن هرچه مجفف بود و سخن نباشد طبری گوید که مداوات این مزاج و علاج سوء مزاج حار در نوع واحد است و متفاوت میباشد بسبب
قوت و ضعف و کثرت و علامتش رطوبت بدن صاحب اوست اگر در اعضا و از حد تجاوز نکنند و اعتدال شهوت و نرمی طبع و تغیر طعام نبوست اگر بمقدار
واجب زیاده شود و ارتفاع بخارات حار یا رطب بسوی سر و سیلان آب از دهن و ثقل خواب و انتفاع با غذیه و ادویه بارد یابس اگر سرد و یبس آنها از مقدار
قوت سوء مزاج تجاوز نکنند و اگر قوی تر از این باشد بضرر منتهی گردد و صاحب این مزاج از اشیاء حار رطب عارض شود و علامتش
آنست که صاحب این مزاج اگر قوت صالح باشد فصد باسلیق کنند و خون بقدر قوت برآرند بعد از آن این دوا بدهند بگیرند غاریقون
تخفیف الوزن یک درم حب النیل سه درم افتیمون افسنتین هلیله سیاه هر یک دو درم هلیله کابلی پنج درم حب الغار سقمونیا زعفران
جمله را سائیده با عسل یا شربت حب سازند و در تقوی مزاج و زیادت و نقصان آن بحسب قوت نمایند و اگر مریض جوان و در سائر اعضا حرارت شباب باشد
و حرارت سوء مزاج واجب است که استفراغ او بدین دوا نمایند بگیرند هلیله کابلی و زرد و سیاه و آمله و بلیله از تخمها پاک کرده هر یک چهار درم سنا مکی اسطوخودوس
افسنتین غافث اسقولوقندریون هر یک سه درم افسنتین افتیمون هر یک پنج درم مطبوخ همه را بپزند و صاف کنند اگر قوت متحمل باشد از آن بگیرند و یک درم
غاریقون و نیم درم نمک هندی و پنج درم شکر فانید یا ترنجبین در آن انداخته درم سورنجان در آن حل کرده نیم گرم بنوشند و از آنچه صاحب این مزاج نفع
بیند قی یا به معالجه با این ادویه است که ابتدا با ماهی شور و ترب نمایند معده شور باکه در آن ترب بسیار پخته باشند بنوشند و اندک پیاز رطب و قدری شیره
از عسل بخورند و بعد از آن بنوشند قدری آب گرم بقی قیء کنند پس شامل بعضی از اطباء اندک نمک نفطی و سعد تناول امر کرده اند و بعضی گفته اند که یک درم
تخم ترب و یک درم تخم و یک درم تخم شبت کوفته بیخته با سکنجبین بنوشند اگر قوت بنجو تخم ترب هر روز با آب گرم خرده یا نجو کرده در حلق
انداخته تا معده قی آورد با دهد تا آب گرم شور غرغره کنند و در آن روز چیزی نخورند و مزاج آن را نیکو سکنجبین و گلاب سرشت نمایند و طعام ناشتا
بخورند و بهترین آن نخود مرغ بریان و بجمله نیمبرشت خوراک مرغ بریان است و بعد از آن اندک شراب معتدل بنوشند و در این تحقیق است

کرده در تسکین التهاب معالجه او [illegible] و اگر این ممکن نبود [illegible] نماید [illegible] و باید [illegible] استعمال کنند که این اصلاح مزاج [illegible] نماید و از فضول [illegible] نماید [illegible] بدان [illegible] نماید [illegible] معده [illegible] حار [illegible] مشتمل [illegible] [illegible] بعلت [illegible] و از [illegible] و تعصب [illegible] و اگر [illegible] شربت [illegible] اگر [illegible] علیل [illegible] معالجه باید [illegible] و اگر [illegible] [illegible] گرفته [illegible] اورا [illegible] و اما [illegible] که معقول [illegible] صاحب [illegible] کنند [illegible] مثل این [illegible] نماید [illegible] این مزاج اگر بردی التدبیر باشند [illegible] یا از عفونت دم یا از عفونت رطوبت عارض شود و سیما اگر مزاج کبد او حار باشد

علاج امراض معده از شدت مزاج حار یابس ساذج

بدان که جمیع سوء مزاج معده [illegible] بهتر تدبیر [illegible] که از [illegible] روغن بادام [illegible] ساخته [illegible] [illegible] مزاج یابس [illegible] ممکن نیست [illegible] استعمال [illegible] اگر [illegible] مزاج [illegible] بادام [illegible] علاج [illegible] [illegible] علاج حار [illegible] [illegible] [illegible] علاج این [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] [illegible] باشد [illegible] اگر [illegible] مزاج [illegible] [illegible] [illegible] بادام [illegible] [illegible] مزاج [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible] مزاج [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و از عصی الراعی و بسباسه و کمان [illegible] شده باشد بر معده گذارند که ترطیب او کند بی حرارت و در اصلاح مزاج او نماید و ایضاً عصی الراعی و برگ انگور و شگوفه او و برگ بزرقطونا و برگ بادنگان سائیده بر معده ضماد کنند و در روز سه دو بار تجدید نمایند و ضماد و ایارج و گاه سویق شعیر مطبوخ در آب انار میخوش و مثل این معده نفع بلیغ نماید و ابو ماهر گفته که صاحب این مزاج در مرغ تازه بنوشد و از فواکه انگور رسیده و امرود و آلو و بهی و مانند آن بخورند و آنچه در اکثر اوقات لازم بود ماء الشعیر با آب انار میخوش ست و آب غوره که مثل آب امرود و سیب و سفرجل هم را خوب جوشانیده استعمال نماید که تقویت معده و ترطیب آن نماید و آنچه در غذا استعمال کنند بچه مرغ رطب و ماهی های بارسته تازه و در غیر ایشان و ماهی بزرگ معروف به جز مطبوخ بسرکه و جلاب حلق با آب و بعد از آن بهر دو بطعام اناک شراب ابغضفس و رجع کنبر و بپوشند و از بقول کاهو خام و مسلوق و کاسنی و هندبا بخورند و بقول ابو ماهر اطعمه غلیظه مثل سجم بقر مسلوق و مطبوخ بسرکه و مثل این معده موافق تر ست از بچه مرغ و اطعمه خفیفه و چنین معده محترق میگردد و نزد من مختار از اطعمه همانست که مذکور شد و غیر خیار بسرکه و مثل این معده نافع ست **گیلانی** نوشته که از علاجات اوتبرید معده و ترطیب او بمثل ماء الشعیر و روغن بادام شیرین یا روغن تخم کدو و مانند آنست و با آن شربت آلو و آب تمر هندی مرکب سازند اگر طبیعت قبض باشد و غذا سازند از آلوچه یا اجاص یا انار یا غوره سازند و در آن کدو یا خیار و مانند آن از بقول بارد رطب بیفزایند و از معجونیکه برای سوء مزاج حار یابس معده نافع ست و از قوت کلام جالینوس و از ادویه او مجانس استخراج نموده اند ایست گل سرخ طباشیر تخم خرفه تخم خیار تخم کاهو برگ عنب الثعلب برگ بادرنجبویه عود هندی ماء سوس طرسوسی خالص هر یک ده درم مغز بادام مقشر بیرمان رب مطایه زرد هر یک بست درم مصطکی دو درم بار یک کوفته ببیخته آب سفرجل پنج رطل صفیه صاف نموده بجوشانند تا دو ثلث برود و یک ثلث بماند و فرود آرند و آب سیب بقدر آن بجوشانند و قند و ترنجبین هر یک سه خیارشنبر که داخل کرده بقوام تخمین آورده فرود آرند هر گاه نیمگرم شود ادویه مسحوقه ببیزند و در ظرف آبگینه یا چینی بدارند و هر روز بر ناشتا یک مثقال تا دو مثقال بخورند جالینوس اقتصار کرده بر آب سیب و بهی و مصطکی و در این ادویه زیاده کرده اند و بقول ابو ماهر این معجون را بعد معالجه که کرده شد تناول نماید تا معده و اگر موافق آید بطمانیت استعمال نماید و این معجون معروف بتریاق معده است

علاج امراض معده از سوء مزاج بارد رطب ساذج

و آن وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه است جوارشات حار یابس چون کمونی و مصطکی و فلافلی و قرص ورد و شربت عود و جوارش آن و مربای زنجبیل و مانند آن خورند و مصطکی و انیسون تخم کرفس در آب جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و هر چه گرم و خشک باشد مثلاً قلیه یا مطبخات مرغ و دراج با توابل تناول نماید و روغن قسط و ناردین و زنبق بر معده بمالند و این معجون که مسمی بفلافلی هندی ست درین باب ممدوح ست بلیله بلیله آمله و دار فلفل تربد و روغن بادام چرب کرده هر یک چهار درم شیطرج هندی دوازده درم باریک سائیده بشکر بقوام تبرشتی بسرشند و بقول شیخ اگر درینجا ماده باشد استفراغ آن نماید باستفراغی که در علاج کلی معده مسطور ست و اگر ماده زیاده بود اصحاب تجارب را دران طریقه مشهور ست اما در تغذیه چون ماده نباشد یا آنچه دران قبض و تلخی باشد غذا سازند بهتر آنکه تخفیف بقبض و تسخین بحرارت خود نماید و از آن تجمیل ست شراب عفص و از ادویه شربت ادویه اسفاناخیه و شربت اسفناخیه و مرضیه اسفناخیه و ادویه مسهل سبعه جل ست و آنچه اقصار دو طبیعه و مردفات بهم از قصار دو که دران ادویه نافعه چون بنفشه حماما و قصب الذریره و سنبل و ساذج و لادن و قتل و سخ سوسن و بلسان و روغن آن و حب آن و سعد داخل باشد و اما مروخات بس قیروطیات تخذ از روغن مصطکی و زیت و روغن ناردین و روغن سفرجل استعمال نماید و اگر ازین مقدار نجاح حاصل نشود ضماده محمره و ضمادات نیز استعمال کنند و از ضماده قویه است که بگیرند زعفران و سنبل سودی و مصطکی و روغن بلسان هر واحد یک جزو و عسل منزوع یک جزو و صمغ بطم یک نیم جزو و فربیون یک جزو از آن ضماد سازند و اگر اندکی از آن بخورند جایز ست و ایضاً میعه چهار سوم منزو تخم قرنفل و کوزن دو جزو و صمغ بطم یک جزو روغن بلسان یک نیم جزو روغن ناردین دو جزو و ایضاً میعه سائله سفرجل سته صبر احمر سته مصطکی دو جزو و ایضاً میعه روغن ناردین هشت روغن بلسان سه سوم پنج از آن قیروطی سازند و آثار اصحاب قیاس امر میکنند اول بریاضت معتدل و استعمال غذای

حسن الکیموس سوء الهضم الا هضم متعادل المقدار زائل اتباعست بمقدار یک مثقال یا بعد از آن تدریجاً می نمایند و درین مورد استعمال ادویهٔ مذکوره و مانند آن از جوارشات حاده خوشبو یا معتدل
یا فوق الاعتدال بحسب مقتضای مقام بر عرض تا آنکه مزاج تعدیل یابد از بین جوارشات فلافلی و کمونی ست و این دو دوا بسیار مجرب ست بگیرند حب العروس عود بلسان و فلفل هر واحد
یک جزو مومیائی سائیده نارمشک هر واحد و جز و فطراسالیون یعنی کرفس جبلی و کاشم هر واحد نیم جزو در عسل بقدر کفایت معجون سازند و اگر برودت شدید تر باشد
امروسیا و سنجرینیا یا جوز ماثل و زنجبیل هر واحد برای جمیع امراض مادی رطب و فاسد الرطوبة این شراب عسل ست بگیرند عسل مصفی پاک کرده قطع نموده سه من و در ظرف
آبگینه کرده سر او پوشیده و شش ماه بماند طبری نوشته که حرارت برای معدهٔ رطب مع برودت این معجون ترتیب داده اند بگیرند جنطیانا رومی زرنباد بسباسه
فاردین دارشیشعان مصطکی هر یک دو درم حب بلسان انیسون بادیان هر یک پنج درم عود خام مصطکی مقل الیهود اصل السوس هر یک ده درم شیح ارمنی
هر واحد پنج درم اسارون قسط ساذج هندی مر صافی و دارچینی هر یک بیست درم ایارج فیقرا راتینج درم تا قرحه حاشا زراوند خردل سیاه هر یک ده درم بهمن سفید بوزیدان زنجبیل
بادام تلخ هر واحد پانزده درم همه را ادویه را در عسل کف گرفته معجون سازند و ذیل رب بابونه ورق بقدر حاجت بحسب قوت و سن و بنصف دانگ ازین معجون
مشکطرامشیع مرزنجوش برگ بادرنجبویه گاوزبان زیاده میکنند و مقدار شربت از آن اجزای ادویه مذکوره کمتر از معجون و با آب دو از فیلیا تا
و مراعات مزاج نمایند و اگر بعضی مزاج موافقت کند بیان تناول او و ترتیبه اول میان روح و طعام و مقدار ربع باشد و این معجون جید ست جامع قطعتی
تمرای استخراج آن نمود و نام آن معجون اسود می ساخته و تریاق معده نیز گویند

علاج امراض معده از سوء مزاج بارد یابس ساذج

و آن وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم است و علاج این مشکل ست و طبیب بغایت کوشد در حرارت و رطوبت معتدل باشد بکار برند مانند ماء الشعیر با نبات کف گرفته
آمیخته نوشیده یا شیر با عسل و مانند آن بیاشامند و گوشت بره و مرغ و مزورات و امثال آن بکار برند علاج این مرض مشکل ست و سبب بهترین گاو و ماهی
و بیان است شیرین و نرم و بعضی گفته اند خوردن تر بهتر و مرغ مسمن و روغن بادام شیرین ساخته باشند و جهت کردن آن نمایند و معجون مصطکی حسب حاجت ترکیب دهند
بقول شیخ تدبیر نمایند بطوریکه تا تدبیر میکنند یعنی با رطوبات بتدریج باشند که نتیجه تحلیل خود یا بعضی قوی در مرض می افزاید از آن
اجتناب نمایند و جمیع ضمادات آنجا مفید است و شور و سرد و بسیار شیرین که از امتحان قوی مرض منجر باشند که آن تخفیف و تدبیر مفید ست نمایند
تا آنکه سخن اندک اندک نمایند و ترطیب با روغن آن کنند و زیادت در جوهر حار نیز می نمایند و در آن نتیجه این عمل کنند بتدریج تعدیل المزاج و شیر یا ماء الشعیر مزورات
با نبات عسل کف گرفته است تا غذای مائل بسبب مزاج مستعمل زیاده گرداند بقول عسل سبب گرفتن کم شود و این برای ایشان جید ست و تدریج
معده بروغنهای خوشبو که با ترطیب تسخین نمایند مثل روغن سنبل و ناردین و روغن مصطکی جید ست و گاهی با روغن بلسان می آمیزند و گاهی به روغن بلسان
اقتصار میکنند و نفع می بخشند و بهتر آنست که باران اندک موم آمیزند تا بیشتر بر معده بمانند و آنچه منفعت قوی میکنند آنست که مصطکی بسایند و به روغن ناردین
آمیخته بر معده بمالند و مصطکی بهترست بگیرند و اگر برودت شدت کند طلاء معده نیز قوت آن بیفزاید و بعضی بعد آن یابند بمالند که موجب گرم بود و گاهی
در روز سه دو بار استعمال میکنند که آن و هم غذای مسهله معده خوب می نمایند و گاهی آن اسهال اندک شود و تدبیر مزاج و قوت شدت آن معده
از آنکه حرارت غریزی در طعام بر هضم شده میکنند و اگر طلا نمایند بسبب ماسک قوت و بعد آن و آنچه در آن تأثیر ندارد با طلا کرده حصر آن دهند
سرد شده و برودت آرد و ممکن ست که بر شکم او چیزی که منع عرق نماید طلا کنند و رقیق تا بینند که آن سرعت بوی نرسد ست و فقط حبس حار فقط و دیگر فوائد
و شیره با عسل و مانند آن داروی شیرین و امثال آن از نمک و فلفل در آن بیخته باشند با عسل و به روغن مصطکی و روغن ناردین بر معده بمالند و مربای زنجبیل با شوربای گوشت
با دارچینی و فلفل خوردن نافع ست **شوکت** **ترویج** در **حاوی** **گوید** که این نوع شیطله بعید از قبول علاج ست بر صبح مطبوخ
بادرنجبویه و اصل السوس با گلقند شکری ده درم با هم بهم و غذا از مرق نخود و مغز بادام و مغز قرطم و مخ خفیفه حاره رطبه و لحم بره و ماکیان و گاه
در آن خورند و تمریخ معده با دهان حاره مثل روغن سوسن و نرگس و زنبق و خیری نمایند و گاه ادهان رطبه مثل روغن کدو و قیس

[illegible] بادام [illegible] نافع بود و تناول [illegible] مربی نیز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سوء مزاج بارد یا بسبب معده [illegible] اصلاح است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در علاج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

علاج [illegible] سوء مزاج مادی معده و سدد آن

[illegible]
[illegible]

چهار قسم فرق میان قسم اول و ثانی به سهولت انفصال و عدم سهولت آن و شدت لذع در مسامات ضیقه و ... است و ... اول ... ارابعه ... علاج

... بقی و اسهال نوع چهارم ... قسم ... ثانی و ... ماهر و قسم دیگر یعنی اول و ثالث ... [illegible]

... معده ... نوع ماده و ... کیفیت آن ... [illegible]

... ماده و ... اخراج نماید و حال بدن ... قوت و مزاج و سن ... استفراغ کرده را

... گردد و حال اشیاء ... ماده و ... باید کرد و پس اگر

... معده باشد علاج ... استفراغ ... [illegible]

[illegible]

استعمال ادویه سودا و بعد ازان جالینوس گفته اگر چه فم معده از شرب تمر تشنگی ساکن است لیکن آن از تفتیح است نفع صرف می‌نماید و لهذا است که یک شربت ایارج علت زائل می‌گردد و اگر
درینجا مقوی طعام و تشهی و یا غثیان باشد بدل زعفران در ایارج گل سرخ نمایند و چون حرارت بالمقتضیه در یابند ایارج استعمال نکنند چه آن مناسب است که سوء مزاج زیاده می‌کند و خصوصا
چون خلط کامنه در آنکه درینجا ماده است نیست با سنجا علاج سوء مزاج صفراوی و بلغمی و سوداوی جدا جدا مسطور گردد و گاهی مجتمع می‌شوند در معده و خلط متضاد
مثلاً تشنگی از تیق حرارت و بجوعی در تجویف از نماید سبب و سبب است که قصد آن نمایند که آفت او عظیم تر باشد و علاج معده و واقع در مجاری قریب از معده که اسبوسه
یا در انفست مثل مجاری که اسبوسه آن طحال را یا ازان اسبوسه که بدست منفتحات مثل ایارج و مثل افسنتین نمایند

علاج امراض معده از سوء مزاج مادی صفراوی

و آن وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه و نقصان و بطلان اشتها و جوع البقر و نفخ معده و جشا و قی و تهوع و غثیان و فواق و قلق و کرب معده و اختلاج معده
و وجع الفؤاد است باید که آب تمر هندی با سکنجبین ملکه قی کنند و بعد ازان پوست سماق و زرشک و غیره که در علاج سوء مزاج حار ساذج معده گذشت استعمال نمایند
و اگر احتیاج مسهل باشد بسهل صفرا را با تمر هندی و آلو بخارا و هلیله زرد و فلوس خیار شنبر و شربت افسنتین و یا مطبوخ هلیله مقوی اسقمونیا حسب احتمال
اسهال آورند و بعد ازان تبدیل مزاج نمایند با آنچه در علاج سوء مزاج حار ساذج مذکور شد و نقوع تمر هندی و آلو بخارا و زرشک با شربت بنفشه و شربت انار
درینجا نهایت سود مند است و یا اطریفل کشنیزی یک تولہ در شش تولہ سکنجبین سفرجلی لیسانیده بالای آن نقوع آلو و یا زرشک یا شربت تمر هندی کنند و بخند ا
بالنگ و خرفه و اقماع یعنی تخم تمشی که منظر و نان دهند و بعد نقوع صبر جوارش طباشیر مسهل و تمر با سبب هلیله و اطریفل که هر دو مخفف معده است و جوارش شاه
مخفف غیر مسخن معده در صورتیکه صفرا با رطوبت آمیخته باشد نافع است و شرب آمله و شیر آمله و روغن بنفشه با هموزن او شکر و تمر هندی و ترنجبین و هلیله
هر دو نافع معده است و با جمله منقیات معده از صفرا یا مقیئات آنست مثل آب خبازی و آب اسفاناخ و آب برگ خیار معصور و آب پوست خشخاش پخته
و بیخ آن مطبوخ و تخم سرمق و کشک جو ماء الشعیر با ماهی و فرو و برنج و یا مسهلات آن مثل افسنتین و گل سرخ و شاهتره و هلیله زرد و آلو بخارا
و شمش و تمر هندی و خیار شنبر و آب انار و شربت و صبر و مویز و ایارج مشترک النفع است **اقوال اطبا** جرجانی و ایلاقی گویند
که اول نگاه باید کرد که ماده در معده پیدا می‌شود یا از عضوی دیگر چون دماغ و جگر و سپرز در ان می‌آید و همچنین نگاه باید کرد که طبقات معده ماده را تشرب
کرده است یا ماده در فضای معده جمع است اگر از عضوی در ان همی آید اول آنچه در آمده است پاک باید کرد بقی یا با سهال بطریقی که بر مریض آسان تر
باشد پس بعلاج و تنقیه آن عضو مشغول شوند و فم معده را قوت دهند تا ماده را که بار دیگر همی آید از خود باز دارد و اگر معده در حالت گرسنگی ماده را قبول کند
و این کسانی را باشد که اگر گرسنه شوند و طعام در تاخیر افتد صداع پیش گیرد و تدبیر ایشان آنست که صباح شربتی از شربت غوره یا شربت انار یا شربت لیمون
یا شربت ریباس یا شربت ترش یا ترشی ترنج با شیر خشت نوشند و طعام نیز ازین نوع سازند و صبح پیش از گرسنگی و حرکت ماده طعام خورند
و علاج کسانی که معده ایشان بوقت غضب و غم و غیر آن مواد را قبول کند همین نوع باید کرد و این کسان بعد قی راحت یابند و از پس قی شربتی
مقوی معده باید داد و اگر ماده در فضای معده ریخته باشد و بر صاحب او قی کردن آسان باشد قی باید فرمود و اگر ماده میل بقعر معده دارد و تدبیر
قی کردن چنان باشد که بعد خوردن ماهی تازه قی بماء الشعیر و بیخ سکنجبین نمایند و این دوا صفرا برآرد و گاه بنوشانند ماء الشعیر درم آب مرزنگوش مطبوخ
بیست درم آب مطبوخ بیخ خشخاش و بیخ خیار ده درم نمک طعام نیم درم همه را آمیخته بنوشانند و آب مرزنگوش تنها با سکنجبین نیز قی آورد و سکنجبین با آب برگ خیار
هم قی آرد و بعد از قی شربت انار ترش یا سکنجبین شکری با آب انار ترش آمیخته بدهند و اگر عادت قی کردن نباشد و قی دشوار باشد یا ماده در قعر معده
بود با این مطبوخ افسنتین اسهال آورند افسنتین پنج درم تمر هندی گل سرخ هر یک بیست درم همه را در چهار صد درم آب بجوشانند تا یکصد درم
بماند صاف نموده بقدر سی درم ترنجبین در ان حل کرده باز صاف کرده مع مسهول یک درم داخل کرده بنوشانند و اگر شکر بعوض ترنجبین کنند جائز است
و یا تمر هندی بیست درم آلو سیاه بیست دانه گل سرخ ده درم همه را در گلاب بجوشانند سی درم ترنجبین در ان حل کرده صاف نمایند

و دو دانگ ریوند چینی آمیخته بیاشامند و اگر باین مطبوخات اجابت نشود مطبوخ هلیله دهند و اولی آنست که ایارج فیقرا با هلیله زرد دهند باین طور که ایارج فیقرا
یک درم هلیله زرد دو درم کتیرا نیم درم بآب کاسنی سرشته حب سازند و اگر ازین ادویه کاره باشد نانخواه شکر و دوستار بار بهند و بست و پنج درم سکنجبین ترش بدون آب بالا نوشند
بنوشانند و بعد آن دو سه ساعت آب نار بنوشانند تا معده بدین تدبیر پاک شود و اگر صفرا از جگر بمعده ریزد یا در جهت امتلاء صفراوی باشد ماء الجبن با هلیله زرد و شکر
و سقمونیا سه شعیر و نمک هندی باید داد و اگر فصل سال و عمر و قوت بیمار و دیگر احوال مساعد باشد فصد باسلیق نمایند پس تدبیر ماء الجبن کنند و این نسخه شاهتره
افسنتین درین باب بغایت نافع است افسنتین رومی پنج درم گل سرخ هفت درم شاهتره ده درم آلو سیاه بست دانه مویز منقی بست درم همه را در سه من آب
بپزند تا بقدر دو صد درم بماند صاف نموده مرنج صحیح بقدر چهل درم با دو درم شکر و یک درم صبر باید هند و شربت انار مسهل که در آن تربد و سقمونیا داخل است معده را
از صفرا پاک کند و جوارش مسهل محمد زکریا صفرا و رطوبت از معده پاک نماید و اگر حرارت غالب باشد ماء الرائب بطبیخ تمر هندی و شکر باید داد و جوارش طباشیر
معده را قوت دهد و اگر طبیعت نرم باشد و اراده حبس او نمایند جوارش از طباشیر و گل سرخ هر یک ده درم و نانخواه و سماق هر یک پنج درم ساییده در رب به
یا رب سیب ساخته یک درم باید داد و چون دانند که معده پاک شد تقویت فم معده نمایند تا ماده دیگر قبول نکند و گل سرخ صندل سفید طباشیر و دانه
کافور در آب به و رب سیب و گلاب و رب سیب آمیخته و خرقه بدان آلوده بر معده پوشند و طعام از گوشت دراج و تیهو با آب غوره و انار و دانه تخمیسه و مصوص
موافق باشد و اگر با صفرا اندک رطوبت آمیخته باشد و صاحب علت را اشتها سوی طعام کمتر بود و آب دهان بسیار بود و فواق نیز سه روز اول قی نمایند بعده
معده را بنقوع صبر پاک کنند و این حب درین باب سود مند باشد صبر غاریقون هر واحد یک درم بگلاب سرشته بدهند و بعد دو سه ساعت معجون خبث الحدید دهند
یا هلیله زرد دو درم و نیم سقمونیا سه حبه صبر دو دانگ غاریقون نیم درم بآب عنب الثعلب حب ساخته بدهند و حب المخیقون نیز تنقیه معده نماید و حب
تنقیه معده را طباشیر و گل سرخ سوده نگاه دارند بسرشته تقویت دهند و شیخ گفته باید که ایارج نافع ترین دواست برای اخلاط مراری معده و فم معده
بطبیخ افسنتین و درین نسخه ایارج خفیف برای تنقیه این ماده نافع است بگیرند تفاح از خرنوب و بسباسه و اسارون و دارچینی هر واحد یک جزو صبر شش جزو
و اگر اراده قوت استفراغ بدان نکنند بلکه تنقیه معتدل خواهند وزن هر واحد یک نیم جزو کنند و صبر به اجمال خود دارند و از حبوب مجربه نافعه درین آنست که بگیرند
صبر یک درم و هلیله زرد و گل سرخ هر یک نیم درم و در آب کاسنی حب بسرشته و مسهل معمول از سفرجل و شکر و سقمونیا و گاهی اقتصار میکنند بر نوشیدن
یک دانگ سقمونیا در شکر او مصطکی از مسکه حل کرده یک ساعت گذشته که امتزاج او بهم یابد گرد و دو حل سکنجبین مسهل برای او بهترین نقیع است سکنجبین
شاهتره و خصوصا برای مواد مراری و ایضا طبیخ افسنتین و تمر هندی و آلو بخارا و شربت ورد و مسهل خصوصا او صبیت و کذلک ماء الجبن با هلیله و اندک سقمونیا
و یا صبر برای کسی که بدان اراده استفراغ ماده صفراوی کند و این دوای جالینوس جید است بگیرند افسنتین رومی پنج درم گل سرخ صحیح بست درم در رطل آب
بجوشانند تا نیم رطل بماند و منها یا بشکر اندک نوشند و صبر موافق است در استفراغات معده و سقمونیا موذی معده و معا او نیست پس اقدام بران نکنند مگر وقت ضرورت
و در مسهل این مواد انتفاع می یابند بفصد چون در آنجا امتلا باشد بنابر آنکه اخلاط باسموی عروق و اطراف حرکت کنند و برای اخلاط معده منفعت کند
که در آن منفعت شوند و آشامیدن ایارج در طبیخ افسنتین نهایت مجرب است و سفرجل باین صفت هم تجربه رسیده بگیرند تخم سفرجل بریان در آرد
پیچیده مقدار سه وقیه و زعفران و افسنتین هر واحد یک نیم درم و روغن تخم مصطکی و روغن سفرجل هشت درهم در شراب ریحانی سرشته استعمال نمایند
پس تقویت معده که باین صفت باشد می نماید و منع قبول او برای اخلاط حاره میکنند و ایضا از آنچه تجربه شده آنست که بگیرند افسنتین ده درم قاقلی
پنج درم عود بلسان سه درم سنبل الطیب سه درم برگ گل سرخ تازه ده درم عود دو درم مصطکی یک درم در آب بسیار بجوشانند تا بسه رطل
یا کمتر از آن بماند صاف نمایند و در آن صبر تجبیب مانند یک اوقیه بنوشانند تا صحت حاصل شود و اگر خلط مصبوب باشد و در آن لحوج و غلظ بود
بقی منتفع گردد با آب ترب و سکنجبین و ماء العسل و ماء الشعیر مخلوط با سکنجبین گرم و مانند آن از مقیئات خفیفه و گاهی آب گرم تنها تنقیه کند یا آب
بروغن یا شربت گرم تنها یا سکنجبین با آب گرم تنها و آب گرم تسهیل زنگ غسل ماده می نماید که گاهی آنرا بقی با اسهال می آرند و گاهی با اسهال

تنبیه: بسیار وقتها که سوء مزاج با مثل این ماده با اسهال نیز میکند بهر باشد آنچه مذکور شد اگر ماده از آن متصاعد نگردد و با شیرینی قطعی معده مائل تر باشد و چون اراده اسهال با ایارج و مثل
این ماده نماید بعد هضم با آب سرد و شبه ازان ماده صفراوی با آب شیرین ماءالشعیر و نگاهداشت این ضوابط لازم است که بیمار شده در استعمال آب سرد و شیرین و اثر اذیت و ازاله آن میکند بنا بر
نشست صفراوی تخفیف او و تقویت آب انار بهم معده پس ماده را قبول کیاند و چون ضابط موذی حار لاذع باشد و ازان غثیان و تشنج عارض شود پس تدبیر او
بانچه در باب غثیان ذکر شد باید کرد و واجب است که اول ماده درست نوشانیدن آب سرد نماید پس چون اخلاط قی کند معده را به لاحق ایشان ساکن شود ما جوی گوید
که اگر سوء مزاج حار مع ماده صفراوی باشد و سکنجبین شکری و آب گرم بعد خوردن ماهی دهد ماءالشعیر نماید هرگاه ضابط در اعلای معده باشد و
آید در ما و منفعت ماده با ایارج استعمال کنند و بعد ازان بسکون صفرا دهند و اگر طبیعت را عادت قی نباشد بر این عمل تجربه باید که اسهال به مطبوخ ایارج یا هلیله
که سرخ و شاهتره و تمر هندی و سقمونیا و آلو که صبر و ایارج نماید و اگر در انجا تپ نباشد این مسهل به تنهائی عمل کند هر روز ایارج فیقرا منفعه است از آقسنتین
گل سرخ هر یک دو درم هر سه را با ترنجبین با آب شاهتره سرشته تا حب سازند و شربت چهار درم سکنجبین شکری یا آب گرم قی کنانید یا انجبار آن و ایضا این دوا
با مطبوخ هلیله زرد سه درم که ایارج فیقرا یک درم با سه درم اسپغول شیرینی سرشته معجون کرده بکار برند و این مطبوخ نیز بشرب تمام دهند با گل سرخ
پرسیاوشان درم افسنتین پنج درم شاهتره و ده درم آلو بخارا بیست عدد و مویز منقی سی درم تمر هندی هر یک بست درم در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید
صاف نموده سه درم چهار ازوتیه ازان با یک مثقال صبر سقوطری بدهند و نیز بعد ازان گل سرخ و صندل و رب سوس قاریون و کافور بگلاب حل کرده نمایند و دوای
بالنیوس که در قول شیخ گذشت مناسب است اخلاط را و بعد تنقیه عمل تمام با یک مثقال صبر سقوطری نافع نوشته و اگر بعده از طریق یک شربت سائر بدن نیز
پرهیز و غذا با سپاس کنانند و این چنین اسهال آور ماده زرد گل سرخ هر واحد پنج درم صبر هفت درم افسنتین چهار روز بر شربت ریاس شدی دراز نوشته با یک درم
با یک سائید بسکنجبین سرشته در درم وزنیم تا شش درم بدهند مسهل سقمونیا بدهند که سوء مزاج معده حار مع ماده باین طرز نماید که اول تنقیه معده از ماده
صفراوی باسهال و با قی کنانیدن اگر ماده در معده بود طرف قعر معده باشد و عادت قی بود استعمال قی کرده یک قرص با خوردن ماهی تازه و فوت ماندن
ماءالشعیر سکنجبین سکنجبین نماید و اگر ماده مائل باسفل طرف قعر معده بود باید که اسهال شکم نماید آنچه منقی این اخلاط باشد باین طور نماید که بگیرند صبر
و هلیله زرد سکنجبین سرشته بخورند بعد ساعت مطبوخ که از افسنتین و شاهتره و تمر هندی و آلو بخارا و مویز منقی ساخته باشند بنوشانند و بکار بر استعمال
این دوا نماید تا معده پاک گردد که این بالغ النفع است و مادر سرسام سالینوس که در قول شیخ مسطور شد با یک درم صبر بیست درم شکر با هم بدهند و غذا به آب
بیلب مثل سکنجبین مزیع کرده شده بمانی و خیار و کاهو و آلو بخارا بخورند و آب سرد سکنجبین شکری دوا بیاشامند اما سکنجبین شیرین را از اسهال آب و تنبیه تا ازین الیا سی
و سکنجبین سفید شدن که اگر سوء مزاج حار مع ماده صفراوی باشد یک سکنجبین نماید یا مطبوخ تخم خیارین و عناب السوس و تخم شاهتره و تخم کاسنی تربیت و اگر
سکنجبین نماید بعد و اسهال بماءالفواکه مثل تمر هندی و مشمش و آلو بخارا را مطبوخ آن با شربت و این اسهال سکنجبین و شیر خشت آورند پس
تبدیل مزاج معده و تقویت آن مفید و اقراص بارده مثل قرص طباشیر نماید چه سکنجبین صفراوی و سکنجبین دینار و نفع این نماید و این مشهور
تنفیع بلیغ مشتمل بگیرند گل سرخ پنج درم طباشیر ده درم و نیم پوست سماق با ماده زرد هر واحد یک دانگ کشنیز خشک با هم ادویه
کوفته بیخته مقدر درم صبح با آب سرد بخورند گیلانی نوشته که در بیمار است که اگر ماده لطیف و رقیق بود انار بخورند و اگر باشد سکنجبین و آب گرم بعد
خوردن اشیای مرطبه مثل سماق و ماءالشعیر نماید و از قی مفرح شد باید که تنقیه معده و موذی آن نمیشود از تفتیح و تقویت معده شربت انار و ریباس
یا شربت غوره یا شربت سیب بنوشانند و اگر ماده را سبب باشد اسهال بمطبوخ هلیله زرد و مطبوخ افسنتین و شاهتره و تمر هندی و آلو بخارا و
مویز منقی و ترنجبین تنقیه نمایند و اگر ماده منتشر بود در جرم معده باشد علاج آن دوم غثیان است ایارج فیقرا و امثال آن دهند و اگر صفرا
جسم معده از کبد سبب حرارت مزاج او یا از سائر بدن سبب سوء مزاج حار و ریزد و علامتش سکون غثیان در حال خواب و معلوم است علامتش استفراغ
فصد باسلیق و ماء الجبن مع شربت مسهل صفرا با حب مع سقمونیا شده و با شربت انار مسهل است و تقویت معده بطباشیر و کافور و طباشیر باید چون

بدن پاک کرده باغذیه سبک [illegible]

ایشان سکنجبین [illegible]

علاج امراض معده از شدت مزاج مادی بلغمی

[illegible]

قسط و سنبل و سلیخه و گل سرخ هر واحد دو جزو مصطکی و زعفران هر واحد یک جزو صبر هشت جزو قرص سازند و هر روز یک قرص بوزن یک مثقال بخورند تنقیه معده برفق نماید و گاهی هم احتیاج به ایارجات کبار افتد و از آنچه این کسان نفع یابند خصوصاً بعد تنقیه سابقه بلیله مربی و شربت افسنتین و سکنجبین عسلی است و موافق ترین اغذیه برای اینها شوربا است نخود آب و کبک و تیهو و سهل است فراخ است که اجرام فراخ بطی الانهضام طویل المکث در معده است و باید دانست که غذا تخفیف معده در باشد همه به قول و از انسب است آب معدنی آهنی یا آب آهن تاب کثیر النفع گرده معده و رطوبت را نافع است و سکنجبین عسلی سخت سود دهد و سکنجبین سفرجلی بزوری برای مواد حاره و فلفل و زنجبیل برای مواد غلیظه بارده خوب است و ترکیبش این است که آب سفرجل با آب قلیل العفوصت یک جزو و عسل برای صبر و دو جزو برای محرور یک جزو و سرکه سپید کهنه نیم جزو بر آتش ملایم قوام نمایند و مرور آن نموده اگر اراده کنند که برای مبرود سخت قوی النفع باشد در آن زنجبیل و فلفل و دارچینی کنند و از آنچه نفع میکند در تحلیل مواد و ماندن آن از معده حب ماندن طفل غیره مانع خرو بالا مخالف از شکم است و ایضاً اگر غلیظ بارد رطب باشد برسبب آن انتقال کنند و آنچه تخفیف او و تقطیع نماید در آن داخل نکنند که آن خطر عظیم است و ما باشد یا فقد السبب حابس غلیظ منتشر در جرم معده لیکن اگر غلیظ تکثیر شد نمود مونوی باشد نه انفساخ و شد و تدارک آن از دویه و اغذیه قابضه استعمال نمایند و بلیله و ادویه مستفرغه نقی یا سهل از آن نیز در آن لابد است که کامل گوید که اگر سوء مزاج بارد مع ماده بلغمی یا سوداوی باشد مریض را حب صبر یا حب ذهب یا حب افاویه یا حب ایارج یا حب توفا یا و دهند و نقوع صبر استعمال کنند و امر بقی از ادویه منقی بلغم نمایند و اگر تناول منقی بدان سهل نباشد بعد خوردن ترب و نمک و خردل و عسل و شربت شراب قی کنانند و بعد از زنجبیل مربی و بلیله مربی و بلیله مربی و زنجبیل مربی بدهند و چون معده پاک گردد مقویات معده تا سوء و دیگر تبدیل نکند استعمال نمایند مثلاً قرص ورد و سکنجبین و مصطکی بدهند و بالایش گلاب که در آن عود خام و مصطکی جوشانیده باشند بنوشانند و این قرص است افسنتین رومی هر واحد پنج درم مصطکی ... سنبل الطیب ... هندی ... هر واحد یک نیم درم همه را با یک ساییده و موم ... پنج درم در روغن زنبق و روغن ناردین یا روغن قسط و روغن مصطکی هر واحد دو درم گداخته بیامیزند تا ... گردد و بر معده ضماد نمایند و اگر برد معده قوی و بلغم در آن بسیار باشد ایارج و روغن ... قدری ... یا در آن مالیده بدهند و بعد از این تریاق کبیر یک درم شراب ... یا ... سوسن بخورانند و یا مثرودیطوس و شراب ... تا ... افسنتین و مصطکی ... یا جرم ... یک مثقال با یک ساییده شراب و یا آبی که در آن مصطکی و سنبل و عود و قرنفل جوشانیده باشند بخورانند و باید که هر چه مریض را ازین ادویه بدهند بسبب قوت جلیل و علت ... اگر حالت ... باشد ... ترنجبین و قرص ورد و مصطکی همراه گلاب که در آن عود خام و قرنفل جوشانیده باشند کفایت کند و اگر مرض قوی باشد از معجونات مذکوره و ایارجات کبار و ماء الاصول استعمال نمایند و بقراط در کتاب ابیذیمیا گفته که چون انسان را کرب و قلق عارض گردد سببش بلغم عفن در معده باشد و باید که صاحب او را شراب ممزوج که نه کهنه و نه نو باشد بدهند زیرا که چنین شراب تسخین معده باعتدال و اعانت بر هضم نماید و چون طعام در معده ... گردد و ... کرمانی فقاح اذخر و قرنفل و ناخنه هر واحد یک جزو با یک ساییده بوزن درم تا یک مثقال با شراب ریحانی بخورند و ابوسهل گفته که اگر سوء مزاج معده بارد مع ماده باشد باید که تنقیه معده بقی بعد تناول اشیای ملطفه مقطعه مثل ماهی شور و ترب و عسل و طبیخ شبت و ترب و سکنجبین عسلی نیمگرم نمایند و یا تنقیه به مسهل مثل حب ایارج فیقرا و یا حب متخذه از مصطکی و صبر کنند بعد از آن روغن بید انجیر یا ماء الاصول بیاشامند و اگر کفایت نکند ایارج کبار ... و اگر مریض متحمل آن نباشد ... با روغن بادام و ماء الاصول دهند و چون معده پاک گردد دوائی که در آن مصطکی و قرص ورد هر واحد ... درم است و در قول صاحب کامل گذشت ... ساخته دو درم بدهند یا شراب ریحانی یا آب انیسون و مصطکی یا آب قرنفل بدهند و در ... کمونی و فلافلی و زنجبیل مربی و بلیله مربی نافع بود و در طعام مثل نخود آب و قلیه یا ... و خرنوب و ... هر روز ... باشد یا ماء العسل متخذه با افاویه یا شراب ریحانی گرم یا شراب متخذ از مویز و عسل ... یا ماء العسل که در آن عود خام و فقاح اذخر و ... مصطکی پخته باشند و تضمید معده با اشیای حاره خوشبو مثل ... عنبر و عود و مشک و سنبل نمایند و بر روغن ناردین یا روغن قسط یا روغن سوسن تدهین معده کنند

ابن الیاس گوید که در سوء مزاج بارد رطب مع مادهٔ لزج بلغمی تنقیهٔ معده و تقویت از تخم ترب و اصل السوس و اصل و نمک و تخم خربزه کنند و هر صباح مطبوخ
انیسون و بادیان و اصل السوس نیم کوفته هر واحد سه درم [illegible] آب [illegible] و خشک و زنجبیل [illegible] و فلفل یا قاقله [illegible] بسازند و زنجبیل مربی
ده درم یا کمونی بقدر یک مثقال بخورند و [illegible] ایارج [illegible] ایارج جالینوس یا لوغاذیا [illegible] و ترنج معده [illegible] و [illegible]
یا سوسن کنند و [illegible] که در [illegible] دار فلفل هر واحد سه درم [illegible] یا نبرده درم [illegible] هر واحد دوازده درم جوز بوا [illegible]
هر واحد سه درم [illegible] بعد یک مثقال بخورند [illegible] نوشته که ریاضت معتدل قبل
طعام و استعمال ازغذیه خفیفه و تقلیل آن نمایند [illegible] بخورند و [illegible] گفته که [illegible]
و اشیای با شهی [illegible] مثل خردل و عسل و شربت سکنجبین [illegible] و تقلیل آب نمایند [illegible] و اگر [illegible] استعمال کنند
[illegible] تا مادهٔ [illegible] در معده [illegible] بلکه [illegible] سکنجبین [illegible]
[illegible] ایارج لوغاذیا [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] فلفل [illegible]
[illegible] ترکیب [illegible]
[illegible] نمایند [illegible] حب جالینوس
[illegible] تخم ترب [illegible]
[illegible] تخم ترب [illegible]
[illegible] که [illegible]
استفراغ نمایند [illegible] اگر رطوبت بسیار بود [illegible] ایارج لوغاذیا [illegible]
نمایند [illegible] صباح [illegible]
قول شیخ [illegible] معده را از فضول [illegible] اگر خوردن ایارج [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و [illegible] تر و شربت [illegible] نافع است [illegible] تر ترنج
ده درم [illegible] هفت درم [illegible] فلفل [illegible] درم [illegible]
[illegible] گلاب [illegible]
و عنبر [illegible] یک مثقال [illegible] درم [illegible] معده
[illegible] بهترین [illegible] یک مثقال
[illegible] خوردن و در طعام [illegible]
[illegible] گوشت [illegible] بریان [illegible]
مصطکی [illegible] معده [illegible]
روغن مصطکی [illegible] روغن [illegible] معده را قوت دهد و گرم کند [illegible] مزاج اگر چه [illegible]
تولید [illegible] و قلب قوی باشند
[illegible] باشد [illegible] معده [illegible] دلالت میکنند

چون مزاج تغییر رنگ سفیدی است و زبان کسل و ثقل و بطوء حرکت و کثرت تثاؤب و عطش و معده وقت رسیدن سردی باران و سیلاب آب از دهن و مراز سفید منقطع
تا آنکه چسبنده بسیار قوی باشد و صفرا بشوید اضطراب بسیار برید پس اگر کبد قوی باشد بدن صاحب این مزاج علیل لاغر گردد و شحم در اعضا ... او سبب گرم
نارو شحم زیاده شود الا آنکه کبد رطب مزاج یا ناقص الحرارة بود که درین وقت خون بسیار رطب گردد چنانکه بآن از استیلای فاسد اعضا و رسن نیا شد پس
واجب است که در معالجه آن اقدام نمایند و ضعیف القوه باشد زیرا که این مرض محتاج باستفراغ قوی است و معده چون مستفرغ شود افعال طبیعی از بالعل
گردد و چون تشنج شود و سبب کاست تغیر طبیعی از آن تولد کند و از آن فضا و غم بل بطلان او گردد و استفراغ از اشیای مرطبه مجلسه و تشنج از بیرون باسه مسخن
صفت پیدا می شود و در بیجا مبتلا شده است و او را نیست که تشنج شود و نیست مرضی غیر آنکه رو نمو ست کند و دران رطوبات که به الرائحه فاسد شود
و دران معده بسیار ضعیف گردد و به طعام مستولی نشود و چون این حالات تا به صحت پیوست واجب است که ادویه این علت مرکب بود از آنچه مسخن و محلل و
مستفرغ و مقطع باشد و تجنب این امور مانع ورم در معالجت آنها با ادویه عطره است پس می باید که استفراغ کنند در ابتدا است امر و اول معالجه سقفیه
معتدل نمایند بعد از آن با ندک زیاده از اعتدال پس چون طبیعت منفتح گردد و فضول خفت پذیرد استفراغ با ادویه و استعمال تشنید و تحلیل و کلکنه نمایند
و تقویه معتدل انیست فا غسا کف بابونه اکلیل الملک برگ شبت برگ سداب هر واحد یک کف قرطم کوفته حلبه بزر کتان هر واحد ...
سپستان ده دانه پرسیاوشان برگ سداوران برگ لبلاب برگ چغندر هر واحد ناقه کبیر و سبوس گندم خطمی هر واحد دو کف هر دو در صره بسته همه را
بجوشانند و مالیده یک صد درم از آن صاف نموده در او کنند و ده درم روغن خیری و پنج درم روغن بید انجیر و دو دانگ بورق سرخ انداخته
حل کرده نیمگرم نموده از آن حقنه سازند یک بار در اقتباس روز به روز یک بار و در آخر روز وقت اشتها از طعام از معده تا سه روز مشهور در باب مزاج حاصل نمایند
پس اگر تغیر نشده و از استعمال حقنه قوی تر از آن منع کنند پس تا هفت روز راحت و چهار روز غذا اشور با نخود حملان خفیفه یک باله و بعدا فیر قضا برد و بعد
بعد از آن همین حقنه استعمال کنند و در آن ده درم سکنجبین و یک درم جند بید ستر و یک درم جاوشیر اضافه نموده بپزند تا همه گداخته شود و اگر باقی ماند از آن تبقیه
بگیرند و ادویه مقدار اینکه که خار کوفته و از هر دو روغن و بورق طرح کنند و در باور حل کرده دو دفعه در روز متفرق حقنه کنند بعد از آن پنج روز راحت داده
این حب بدهند بگیرند تربد سفید سقمونیا شحم حنظل هر واحد ده درم زنجبیل جاوشیر اسارون حب بلسان هر واحد یک درم صبر یا سه
جند بید ستر هر یک ثلث درم بلیله سیاه پوست بیخ کبر بادیان هر واحد سه درم مصطکی رومی چهار درم فاریقون سه درم زعفران یک نیم درم بسفایج
پانزده درم بعضی اضافه از جوارشات ذکر کرده اند که صبر و غاریقون را بیخ کنند و با ایلوس و یک موضع هنگام ذکر ادویه معده جمع نموده همه را ساییده و جاوشیر و
سکنجبین را در شراب حل کنند و ادویه آمیخته مثل فلفل حب سازند و یک روز بخورند
معالجه کنند که معده تنقیه یافت و برای اولین ورنگ اورست گردید به معالجه او این ضماد نمایند که سبب این ضماد استفراغ می سازد بگیرند
مصطکی هر یک سه درم قصب الذریره و اقماع گلاب و دارچینی هر واحد درم صبر هر واحد یک نیم درم سنبل یک درم و ثلث قرنفل یک درم
جوز السرو پسته بیرون هر واحد یک نیم درم حب الآس برگ آس سه درم همه را بار یک ساییده و جمع کرده با روغن مصطکی معمول ناردین سنبل
حل کنند و بر معده ضماد کنند و غذای ایشان قلیل از غذا اسفید باید باشد و جهت حصول طعام و معده ضماد کنند و دو درم در آب
سینه بشوید و با آنچه مقوی و حار باشد و از انضاج رطوبات بچیزی که حرقت باشد و در آن آنچه نرم و مسهل گردد اگر تغیر گردد در استعمال
... تا بر معده ضماد کنند مقوی ... و از جمله دواها ... که اهل ایران ... قبل طعام
... و ... الفوه و گیرند بلیله سیاه و کابلی هر واحد پنج درم مصطکی سه درم که بر
... بسفایج ... زعفران یک درم ... برگ سداب ...
... طعام ... بعد طعام ... قبل طعام و بعد از تجویز ... معده

[illegible]

تمام وکمال اینجا نقل کرده

علاج امراض معده از سوء مزاج مادی سوداوی

[illegible] سوداوی [illegible]

مسهل سوداء و چندانکه [illegible] تنقیه و تعدیل مزاج باشد [illegible] مناسب که در علاج سوء مزاج بارد یابس ساذج معده و در مالیخولیا مراقی گذشت باید کرد و اگر سوداء
غلیظ تر بود [illegible] حمام [illegible] استعمال [illegible] افتیمون [illegible] تنقیه نقوع [illegible] غلیظ [illegible]
[illegible] لیکن اگر [illegible] بعد از تنقیه [illegible] حمام [illegible] اول فصد باسلیق کنند
[illegible] افتیمون [illegible] معده [illegible] مالیخولیا [illegible] باید که اگر [illegible] سوداوی [illegible] معده
[illegible] افتیمون [illegible] بر فم معده نهادن [illegible] باید که
[illegible] سوء مزاج [illegible] سوداوی تنقیه معده [illegible]
[illegible] افتیمون [illegible]
[illegible] تقویت آن
[illegible] معده [illegible]
[illegible] افتیمون [illegible]
[illegible]
[illegible] مزاج [illegible] از غذا [illegible]
واجب باید کرد

علاج امراض معده از ریاح

و آن درد معده [illegible] تولد ریح در معده و شکم [illegible] تناول طعام و شراب
[illegible] ریاح [illegible] چون [illegible] و خوردن طعام و شراب
[illegible] ریاح [illegible] بخارات [illegible] معده [illegible] شکم [illegible]
اجزا [illegible] ریاح [illegible] طعام [illegible] معده [illegible] ریاح و بخارات تولد
[illegible] ریاح [illegible] معده [illegible] طعام [illegible] معده
[illegible] ریاح [illegible] طعام [illegible] امراض [illegible] و کثرت سوداء
[illegible] اسباب ریاح [illegible] معده [illegible]
[illegible] مزاج گرم [illegible] معده [illegible]
[illegible] معده [illegible] سوداوی [illegible] طعام [illegible]
[illegible] سوداوی [illegible] معده [illegible]
[illegible]
[illegible] ریاح [illegible] معده [illegible]
[illegible] معده [illegible]
[illegible] ریاح [illegible] معده [illegible]
[illegible] معده [illegible]

جمیعا سائز و بقدر رغبت باشند با سکنجبین سیچ بخورند

علاج امراض معده از فساد و ضعف اوا

در ان وجع معده که شود بهضم و مقوی غذا و فوق وجع معده و خفقان و ذوق و نفوذ وجع و غثیان و نوافق و حرقت معده است اول با سکنجبین و نمک و کرده قی کنند بعد از آن گاه قدری سکنجبین را که در وجع شود همراه گلاب بخورند و غذا آب نخودی دهند و اگر از این تدبیر فایده نشود و نیز اسهال نیج باشد تدبیر جوشانده باشد و بعد گاه قدری سفوف هضم و قرص نایب ان برهند و یا روغن بید انجیر یک تولهٔ و نیم قرص باد یان ان شیخهٔ یسیوشاندو اگر تنقیه ریا در منظور باشد بعد تنقیه از فضول یا غم باهم تنقیه نماید و نمک و سبوس گندم و نمک مفید بود و باقی علاج در وجع معده و شکوه هضم مسطور گردد

وجع معده

سبب در وجع معده یا سوء مزاج بلا ماده و مقصود بیکار است که از یج در پاشیخ ماده و خصوص حاره که اندام باشند و یا تفرق اتصال اسباب ریح غلیظ و یا لاذع حسرت قی در یا سوء مزاج و تفرق اتصال هم بود چنانچه در ورم حاره پیدا باشد و گاه از قرحت اکال بود و ظاهر است که سبب حصول وجع در هر دو نوع یا سوء مزاج است یا تفرق اتصال یا اجتماع این هر دو امر چنانچه در ورم بود و سوء مزاج مع وجع گاه ساذج بود و گاه سبب ماده که هر چگونه باشد امارات آن وجع را یا بالذات باشد و یا بعرض سبب تفرق اتصال و ماده موجب او نیز قوام بود و شامل اخلاط و یا غیر فوری قوام شامل از ریح و تفرق اتصال موجب یا بالتبع باشد یا مثل آنکه یا و ریح قرحه اکال بود و یا بدون آن و شبه سوء مزاج ساذج موجب بالذات حار یا بارد است و یا مع بالعرض بسبب تفرق اتصال بود و از شدت سوء مزاج طبیعی و وجع حادث نمی شود در آنجا که حار تو تیز از بارد باشد زیرا که آن اقوی فاعلیت است و چون لذع باشد اسباب ذاتی او شدید تر بود بسبب آنکه در این حالت با وجود بودن او موجب بالذات موجب بالعرض نیز لذع هم سبب تفرق اتصال نیز پیدا باشد و ریاح سوء مزاج مادی جمیع اقسام او موجب است لیکن ریاح بالذات بحرارت بود و بیرون شدن پیدا از آنکه باشد دیگر از که ریاح آن باعرض بود چنانچه ماده شدید بالحقیقت موجب وجع و ریاح شدید گردد و وجع تابع تفرق اتصال مشتد شود نه بسبب سرد و اما ریاح سوء مزاج مادی بحرارت بسیار شدید پدید باشد و اگر چه آن بالذات تنها باشد و اگر شدید گرم باشد لذع تفرق باشد با شدت وجع آن شدید تر باشد با هیجان در معده بیشتر مادی پیدا شده و فرج کمتر افتد لهذا بعضی اطبا با شامل بالبرد سوء مزاج ساذج را از اسباب وجع شمرده اند از آنکه ماده مهم او سوداوی ذع است در وجع معده و اگر از منها افتند و باشد که از وجع دیگر نیز افتد زیرا که هر فساد روی که در معده وجع شود ممکن است که کیفیت سوء یا کمیت نا طبیعی در وی پیدا کند لیکن از باهم بسبب سابقیت او کمتر افتند مگر آنکه ماده لذع باشد یا آن بعضی اخلاط بود و خوردن نیز باعث وجع معده میگردد و دیگر آنکه ورم در معده پیدا کند و بعضی کسان را وجع معده وقت خوردن طعام عارض میشود و بعد هضم ساکن میگردد و حادث شدن او از جهت طعام بسبب هم جنسیت با حرارت یا حرافت و نحو آن میباشد یا حدوث او از جهت معده بنابر رطوبات فاسد یا ریاح یا ورم یا قرحه در معده پیدا باشد و اکثر این کسان اصحاب سوداء و اصحاب مالیخولیا و مراقی میباشند که معده آنها ضعیف شده باشد و بعضی مردم مراقی را وجع در آخر بارت حصول طعام در معده تا ساعت هشتم و دهم بود و از هم عارض میگردد و پس بعضی را از ایشان تا فرح ترش شدن است که از آن اکثر ترش حادث شده و وجع ساکن نگردد و آن چیز ترش اکثر شود و گاه سخت باشد ترش لگا سخت شود و دوم از سبب مرکب پیدا شده که قرحه معده ساکن گردد و بسبب خوردن طعام و گذشتن چند ساعت بر آن طعام بدان ماده مختلط شود و لطیف گردد و در معده بسبب شدت حس خود از حرارت ماده متاذی شود و طبیعت آن را بقی دفع کنند و بعضی را از نهادن وجع نزول طعام ساکن میشود نه بقی لهذا این هر دو فریق در بعضی وجع بارت طویل باقی میماند و بعد نزول طعام ساکن نمی شود و مگر بعد از بعضی و این سبب باشند و بعضی کسان باشند که در معده ایشان وجع با حرقت شدید وقت گرسنگی حادث شود و چون غذا خورند ساکن میگردد و سبب اول یعنی آنانکه عارض می شود ایشان را وجع بعد خوردن طعام انصباب سودا از طحال بسوی معده است و سبب ثانی یعنی آنانکه عارض میگردد ایشان را وجع بر گرسنگی انصباب صفرا است بسوی آن از کبد و گاهی وجع قوی در معده از ریح پیدا شود و اسباب تولد ریح در علاج امراض معده و ریحی مسطور شد و گاهی در معده از شدت سیران یا خربزه یا ان واقع شود و بار ضعف آن عارض میگردد و بعضی

کسان را شدت حس معده و نهاد و اتفاق انصباب خلط مراری بسوی آن بسبب وجع عظیم میگردد که گاه غشی حادث میکنند و گاهی از شرب آب سرد خصوصاً بر خلو معده
وجع با قلق و سهر یا حادث میشود و بسبب کیفیت و قبض و جمع اجزای معده و انبساط آن بکیفیت آب خاصه که معده قوی الحس یا ضعیف باشند و گاهی
دفعةً هلاک میگردانند بنا بر آنکه وجع بسوی قلب و گاهی وجع شدید میگردد و قولنج حادث میکنند و کسی را که وجع معده طول کند و ران خروج ورم معده
و در حوالی منفذ با اختناق رحم باشد و وجع فم معده در حوالی بسیار میباشد و بقراط در کتاب موت سریع گفته که چون در وجع معده چیزی بر است چیزی
شبیه بتفاخه بر جستن ظاهر شود صاحب او در روز بیست و هفتم هلاک گردد هر که این بهم میرسد او را تشنه‌های اشیای شیرین بسیار شود و آغاز وجع شکم باشد و در ابروی
او آثار بثور سیاه شبیه بحبات عدس ظاهر گردد و بعد از آن قرحه شود و تا روز دوم یا دوازدهم از آن سپانه عارض گردد هلاک شود و این انسان را سبات و کثرت نوم در
ابتدای مرض روی نماید و گاهی مجتمع میشود در معده مواد مختلفه بنا بر آلام که از غذا بهم رسد لیکن اختلاف این مواد و کثرت آن گاه ورم از جهت الم می آرد
پس هر گاه ماده موذی در رطوبت غلیظ جمع گردد وجع حادث شود و کذلک اگر معده چیزی از این اغذیه مختلفه تشرب کند از آن الم شدید حادث گردد و سردی
دست و پا در وجع معده ردی است و طبری گوید که گاهی بمعده درد حادث میشود بغیر حیض و طعام و نه تهوع و نه قذف بود چون گرسنه که صاحب او خیال میکند
که گویا معده او هیچ ندارد یا سیف شده و این علت غریب است که سببش از نزول خلط در معده نازل از راس میشود و معده میباشد [illegible]
وجع معده باید که اولاً از مریض بپرسند که در هر وقت می آید یا گاه میباشد و گاهی نه اگر هر وقت بگوید اول حال کیفیت تناول طعام و کیفیت آن بپرسند
اگر خوردن طعام موذی کثیر الکمیت یا ردی الکیفیت حار حریف لاذع یا حامض بیان کند سببش غذای موذی معده باشد و اگر خوردن غذای نفاخ
بگوید و با نفخ و تمدد شکم و شیر اسیت و جشاء و قراقر باشد و ایضاً بعد استقرار طعام در قعر معده یا بعد غذای منفخ در جانب چپ بالای طحال ورم خفیف و درد آن
خمز آن [illegible] سببش ریاح باشد و الا علامات سوء مزاج ساذج و مادی که مسطور شد در یافت نمایند پس علامت هر نوع سوء مزاج که مذکور گردد
سببش همان نوع سوء مزاج باشد و ایضاً هر گاه نقصان سوء مزاج مادی معلوم شود حال لذع و التهاب معده نیز بپرسند اگر اقرار آن هر دو کنند سببش خلط حار
تلخ یا شور باشد و اگر اقرار صرف لذع بدون التهاب نماید سببش خلط حامض باشد و اگر آثار ورم و قرحه که مذکور گردد یافته شود سببش همان باشد و اگر
با وجود درد ضعف در هضم و فساد غذا در یافت گردد و هیجان وجع بعد خوردن طعام و سکون آن بعد قی و عدم علامات سوء مزاج باشد سببش ضعف معده باشد و اگر
هیچ یک از این علامات محسوس نگردد و تماهی رفتار معده جدید بود و بعد از آن بسبب جوع [illegible] طعام بانصباب سوداء و یا شهوت طعام ابدا یا باشد سببش قوت حس معده
باشد و اگر گوید که وقت خوردن طعام درد میشود پس وقت سکون درد بپرسند اگر گوید که بعد هضم غذا ساکن میگردد پس اگر آثار اجتماع رطوبات فاسده در معده
یا علامات ریاح یا اورام یا قروح یافته شود سببش همان باشد و الا سببش ضعف معده باشد و اگر گوید که وقت هضم طعام درد میشود و بعد قی ترش ساکن میگردد
و با آن هضم ردی بود سببش در اکثر انصباب سوداء باشد و اگر طحال با وف بود و الا اخلاط سوداء [illegible] مرکب [illegible] حامض باشند و اگر مریض بیان کند که در هنگام
خلو معده پیدا میشود و بعد تناول طعام ساکن میگردد و درین صورت حال سوزش فم معده در حالت خلو معده از طعام بپرسند اگر اقرار آن کند پس اگر با آن تلخی دهن و حرقت
[illegible] و انتفاخ از تشنگی و دیگر علامات صفراء یافته شود سببش انصباب صفرا از جگر در معده باشد و درین صورت اگر درد مائل بجانب راست باشد
بر مشارکت [illegible] کبد دلالت کند و اگر آثار سوداء [illegible] گردد سببش انصباب سوداء است و ترشح از طحال بر فم معده باشد و الا سببش غلبه ریاح در حالت
خلو معده باشد و آنجا که تقدم ضربه و سقطه بر معده معلوم گردد سببش همان باشد

علاج کلی وجع معده

چون معده عضو شریف [illegible] است [illegible] قوت و مضرت آن [illegible] دیگری نماید [illegible] بلیات [illegible] و در علاج درد آن مسهل و مساهل [illegible] بسبب [illegible] دل [illegible] بلاکت میگردد
و چون [illegible] ورم در معده پیدا نماید [illegible] از هر جانب بالای [illegible] بگلاب یا آب گرم [illegible] اقسام درد معده از
[illegible] در معده بلکه در شکم [illegible] و ورم را گویند که علامات [illegible]

بنسبت البنج ... [illegible] ... استفراغ بدن
... [illegible] ... در اصلاح غذا و ... [illegible] ... حتی الامکان ... [illegible]
... [illegible] ... باشند ... [illegible]
... [illegible] ... گرم ... [illegible]
... [illegible] ... درد معده ... [illegible]
... [illegible]

علاج درد معده از ریاح

هرچند در علاج این درد معده از ریاح ... [illegible] ... بادیان ... [illegible]
... [illegible] ... گفته‌اند ... [illegible]
... [illegible] ... معده ... [illegible]
... [illegible] ... ریاح معده ... [illegible]
... [illegible] ... البنج ... [illegible]
... [illegible] ... معده ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... معجون ... [illegible]
... [illegible] ... بسازند ... گرم [illegible]
... [illegible] ... معده ... [illegible]
... [illegible] ... آب ... [illegible]
... [illegible] ... ریاح ... [illegible]
... [illegible] ... گفته‌اند ... [illegible]
... [illegible] ... علاج ... [illegible]
... [illegible] ... ریاح ... [illegible]
... [illegible] ... فائده ... [illegible]
... [illegible] ... عرق بادیان ... اگر فائده نشود ...
... [illegible] ... بادیان ... [illegible] ... ریاح
... [illegible] ... بادیان ... [illegible] ... ریاح باشد
... [illegible] ... عرق بادیان ... [illegible]
... [illegible] ... علاج درد معده
... [illegible] ... ریاح ... تقویت معده است و آنچه که از کثرت سوداء

دوام رفع علل ریاح چنانچه اگر درد به اتساع معده و نفخ و شبا سے حاصل و کثرت قراقر عارض شود و دیر باز بماند و طبیعت منقبض باشد تدبیر حقنه کند پس اگر [illegible]
[illegible] و شربت [illegible] جوشانیده [illegible] کرفس جوشانیده باشند [illegible] مسهل [illegible] و فصد [illegible]
[illegible] معده است [illegible] از [illegible] و طعام [illegible] بادیان
[illegible] جوشانیده [illegible] گلقند [illegible] بادیان و تخم [illegible] با جرعه و تخم [illegible]
[illegible] کاسنی
[illegible] بادیان [illegible] چهار ماشه جوشانیده [illegible] گلقند [illegible]
گلقند [illegible] عنب الثعلب بادیان [illegible] چهار ماشه [illegible] بادیان تخم کاسنی هر یک [illegible]
[illegible] جوشانیده [illegible] گلقند [illegible]
و اگر [illegible] ریاح [illegible]
[illegible]
[illegible] بادیان [illegible]
[illegible] عرق [illegible] بادیان [illegible] گلاب [illegible]
[illegible] عرق [illegible] بادیان [illegible]
[illegible] عنب الثعلب [illegible]
[illegible] عنب الثعلب [illegible]
[illegible] کاسنی [illegible]
[illegible] عرق [illegible] گلاب [illegible]
[illegible] عرق بادیان [illegible] گلقند [illegible] کاسنی [illegible] معده [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] ریاح
[illegible]
[illegible]
[illegible] بادیان [illegible] ریاح [illegible]
[illegible] عرق گاؤزبان گلاب [illegible] عنب الثعلب
[illegible]
[illegible]
[illegible] عنب الثعلب [illegible] عنب الثعلب [illegible]
[illegible] عنب الثعلب
[illegible] کاسنی [illegible]
گلقند [illegible] بادیان [illegible]

و تنشّع و تعفّن و صرف مبرد ریاح گردد و قسمی از آن که نفخ باشد اگر در قعر معده درد بود و در هنگام آروغ آواز طنین در گوش آید و مسهل هم گرفته باشد درد ساکن شود و اسهال دیگر
بود و پیدا بود ورد بر انو بهم پاشنا باشند که از رفتن برآید سست شیر که با دیان جوشش باشد در آب بیآمیز و گلقند با لیمو ملاحظه کرده و درد مفید بود و اگر
قبض باشد بسیار باشد که دوری آن وقت شام هم روادار سبز بازه و بیخ زند و گل اد در تنقیه صبر ایوتا نیز که در و جمع معده و تنجی مستعمل است جوارش کمونی کبیر
معمول حکیم علوی خان از برای سردی معده و درد و نفخ آن و آروغ ترش و فواق امتلائی و شهوت کلبی و قولنج ریحی و استسقای طبلی و سردی آشپین
و تیباه ریحی و تپهای بلغمی و سودا و زیره کرمانی سیاه بادیان هر یک نیم رطل فلفل سیاه دو تولد و یک دانگ با شد برگ سداب و سعد و قرنفل کشک سیاه دار چینی هر یک
حب بلسان مصطکی رومی سنبل الطیب هر یک سه درم عود و زرنباد و دوم و درم کوفته بیخته عسل مصفی سه چند ادویه بقوام آورده اول آب ورد و اخل کرده
و بعد ازان زنجبیل و ادویه دیگر آمیخته از یک مثقال تا سه مثقال جوارش کمونی اکبر تالیف شاه ارزانی مقوی معده و قلب و دماغ و باه و شکم و ادرار
آن مفید و درد معده و قولنج و سردی دارچینی ابهل گل سرخ هر یک پنج درم فلفل سفید فلفل سیاه هر یک هفت درم سداب خشک پانزده درم زنجبیل ترکی چهل درم
زیره کرمانی نانخواه هر یک پنجاه درم بادیان رومی از تخم پاک کرده شصت درم کمون با بیست درم قند سیاه و گلقند را با کوفته بیخته ادویه معجون شود ادویه دیگر کوفته بیخته با آن سرشته
و اگر قوام شود نرم خواهد شد کوبیده سفید بالای معده بقوام آورده افزایند اخترست از چهار درم تا شش درم و در اقسام کاسته زنجبیل و مربای سادج هندی غیر گلی
گرفته و شربت موصوف بعمل آرند و ادویه دیگر بالای معجون ساخته و نفع یافته جوارش کمونی مسهل معمول در درد معده و تسکین طبع
و نفخ و قولنج و فقر الدم است این دوا از ارواح سعده و قولنج و دردی بقدر سه که هر روز یک مرتبه اجابت بفراغت آید مع به هر یک از بقولات و اشربه
که ریاح تجربه رسیده زنجبیل سنبل الطیب عود بلسان دار چینی ساده حب بلسان هر یک دو مثقال روغن بادام چهار مثقال بوره ارمنی ده درم فلفل سیاه
سی درم برگ سداب زنجبیل هر یک چهل درم زیره کرمانی بریان چهل درم سقمونیا دو رماش سید یا معجون بیرون ادویه عسل سه چند عسل را بصیر قوام بادیان
قوام شود و ادویه کوفته بیخته بعد درم گفته در آن اندازید تا یک تا هم تواند برای سقوی فراج معجون است جوارش پیپر و سعتری نافع درد و تنجی معده و برگ بید و جنتیان خشک
شش درم زنجبیل نانخواه زیره سیاه هر یک سه درم و در آن فلفل کلان با دیان فلفل گرد هر یک دو درم قند سه چند جوارش قند از جهت تقویت ها
درد معده و پشت و ضعف معده که بسبب سردی آن تولید ریاح در آن بسیار باشد و ضعف جگر باه و استسقای طبلی نافع زنجبیل سنبل الطیب
هر یک سه درم مصطکی رومی نانخواه انیسون هر یک دو درم تخم کرفس بادیان خشک هر یک دو نیم درم سنبل زیره سیاه قند سفید بلسان فلفل هر یک
یک درم سادج هندی نیم درم کوفته بیخته عسل مصفی صد شربت یک مثقال حب شکار برای درد معده و گرانی شکم و درد آن است ها معمول است
شکار دو درم نمک لاهوری دو نیم درم فلفل سیاه دوازده درم صبر سقوطری پانزده درم کوفته در آب گشنیز کرده حب ساخته تحلیل ریاح
و سعد و ادویه حب بزند اگر قبض بود ریاح نیز بود دوازده و سعد داد است این حب ریح را بالکل تحلیل می نماید و گرانی شکم دور میکند حب سیار مسهل
دافع درد و شکم و رافع قبض و جهت کسی که از مسهل متنفر باشد و برای تدارک قصد عمل مسهلات معمول اخراج مواد غلیظ که بسهولت کند فلفل دراز
بادیان انیسون هر یک سه باشد گل سرخ شش باشد پوست بلیله زرد گشنیز سبز تازه هر یک یک تولد برگ سنای چیده ترنجبین گلقند هر یک دو تولد
اجزا کوفته بیخته با گشنیز گلقند بازده حب سازند تا قبض و در کم استعمال نمایند تا یک تولد و جهت اسهال دو تولد معمول است و گاه
شربت موصوف نیز باشد و زنجبیل دو باشد افزوده شود و حب جالینوس که دافع درد و سردی معده و امتلا و فساد معده است و
اسهال می آرد و در هر وقت میتوان داد گل سرخ سه درم مصطکی چهار درم صبر سقوطری ده درم کوفته بیخته با آب به ابر بخود سازند و پانزده
حب با آب گرم وقت خواب بدهند حب حلتیت نافع درد معده و باه زنجبیل بزر الینج کوفته هر یک دو درم فلفل دار فلفل نمک هر دو سه
یک درم نمک سیاه نمک لاهوری هر یک سه درم حلتیت ربع درم بقدر بندق حب سازند و هر روز یکی خورند حب نارمشک که مسهل و
صریح الاثر است و جهت تحلیل ریاح و تقویت معده و رفع قولنج و نقرس بلغمی و درد معده که از قبض باشد نهایت مجرب است زنجبیل [illegible]

وارفلفل و دارچینی فلفل سیاه نانخواه مشک مصطکی هر یک پنج ماشه سقمونیا تخم سیاه هر یک هفت مثقال کوفته بیخته بعسل بقدر سه چند سرشته بجهت حل قولنج نیم مثقال بخورند
جهت نافع درد معده و قولنج ریحی مغز تخم بید انجیر نمک سنگ میده چوب هر یک یک توله آرد گندم نیم پاو در دیه بیاکره بار دو آمیخته در آب سرشته
نان از آن پخته سبز بدو از طرف خام بر موضع درد بر بندند نوع دیگر که درد اوجاع ریحی شکم معمول مؤلف است زنجبیل تخم شبت نانخواه دار شیشعان
و حب زیره سیاه تخم کرفس نمک سیاه هر یک دو دو درم مقل یک درم آرد ماش سیاه پاو آثار بدستور نان پخته از طرف خام بروغن بید انجیر چرب کرده
نیم گرم بر بندند و در اسهال بارده ریوند ... اوجاع شکم مخرج اخلاط فاسده معده و بیگر و سایر اعضا با سانی و مسهل تحت ... و دابستسقا
و بیرقان را بسیار مفید است و اکثر امراض بارده و بلغمی نافع و سینه و ریه ... نافع است ... ریوند ... هر یک یک درم گل سرخ چهار درم زنجبیل
مصطکی هر یک نیم درم ... ترنجبین هر یک شش درم شربت از یک درم تا سه درم باید و مناسب این دوا اطفال و ضعیفان را مناسب نیست
روغن ... چون بر معده بمالند تحلیل درد و نفخ کند و نفع قولنج ریاح غلیظ می نماید و مجرب است سنبل الطیب دار شیشعان بابونه برگ ... تخم
شبت سعد مصطکی هر یک یک توله زیره کرمانی دو توله کوفته در یک آثار آب بجوشانند تا چهارم حصه بماند برابر آن آب شبت سبز و روغن بید انجیر و روغن بابونه
هر یک چهار توله داخل کرده جوش دهند چون آب بسوزد و روغن بماند صاف کرده عنبر اشهب در آن حل نموده نگاه دارند وقت حاجت قدرے گرفته نیم گرم بمالند
اگر ریح غلیظ و درد شدید باشد وقت استعمال قدرے جند بیدستر حل نمایند سفوف نانخواه که برای ریحی درد معده و سپرز و تقویت معده
مجرب است نانخواه تخم کرفس مساوی هر دو کوفته بیخته دو درم بخورند سفوف انار دانه مفید درد شکم بادیان زنجبیل بالچهر نمک سیاه
هر یک نیم توله سنائے مکی انار دانه هر یک یک توله کوفته بیخته دو ماشه هر روز بخورند سفوف سنا لائق معمول بجهت اخراج اخلاط ثلاثه و درد شکم و
قولنج و قاتل کرم سنائے مکی زنجبیل پوست بلیله زرد نمک سیاه برابر کوفته بیخته از هفت ماشه تا یک توله با آب گرم دهند و با اطفال موافق سن ایشان بدهند
نوع دیگر جهت رفع درد معده و برای تقویت آن مجرب آشنا و مرحوم است سنائے مکی پنج توله سعتر یا درم یک توله مصطکی یک نیم توله دانه هیل
نه ماشه نبات هشت توله سنا بهار یک توله وقت خواب با آب گرم بخورند سفوف نمک تالیف مؤلف برای رفع درد و نفخ معده و اعانت هضم و سنها
عوض نمک سلیمانی باستعمال می آید نمک لاهوری نوشادر فلفل سیاه هر یک یک توله دار فلفل شش ماشه نمک سیاه سهاگه بریان هر یک چهار ماشه
انگوزه بریان دو ماشه کوفته بیخته بار بار و بقدر دو ماشه بخورند ضماد که در دفع ریاح و درد معده و رفع غثیان و تهوع مجرب است مغز نان خشکار
پودینه سبز هر یک دو توله مصطکی سه ماشه زعفران یک ماشه همه را بسایند که مثل مرهم شود و بر پارچه گذاشته بر معده گذارند عرق تنبول
که جهت درد معده و قولنج ریحی و درد ریاح و ابواسیر و وجع مفاصل بارد مجرب است قرنفل دارچینی قسط قرنفل بسباسه جوزبوا بادیان دانه هیل زیره سیاه نانخواه
پودینه خشک هر یک شش درم مشک یک درم بالچهر کابلی بلیله آمله شیطرج جوز بوا هر یک سه درم ریوند چینی فلفل دار فلفل زرنباد تخم کرفس
سعد مصطکی هر واحد هفت درم برگ تنبول سی و دو درم گلاب یک من تبریزی آب باران سه من تبریزی بدستور عرق کشند پنج آثار نوع دیگر نافع
درد معده و ریاح آن و هاضم مشهی و معمول قرنفل گاوزبان بادیان سنبل الطیب سعد کوفی پودینه دارچینی گل سرخ خولنجان هر یک پانزده مثقال نانخواه
نیم رطل برگ تنبول زرد صد عدد عود خراسانی سادج هندی هر یک هشت مثقال گلاب چهار رطل بدستور عرق کشند شربت تا چهار توله نوع دیگر نافع مذکور
برگ تنبول پخته برگ پودینه گل گاوزبان هر یک پاو آثار دانه هیل دارچینی نانخواه صعتر قرنفل خولنجان زنجبیل هر یک نیم پاو گلاب چهار شیشه آب باران
سه شیشه مشک دو ماشه جوزبوا پنج ماشه زعفران هفت ماشه شربت هفت توله با جوارش کمونی کبیر تخمیر آن عرق حیات که در وجع معده ریحی
معمول حکیم اجمل خان است برگ سنا سیزده و نیم توله صعتر نانخواه دار فلفل فلفل گرد سنبل الطیب بادیان الاچی کلان هر یک نه توله ریوند خطائی
خولنجان زیره سیاه هر یک چهار و نیم توله وج ترکی زرنباد تخم کرفس نمک کابلی هر یک هفت توله بدستور عرق کشند شربت از هفت توله تا نه توله باشد
عرق نانخواه از حکیم ثناء الله صاحب که در اوجاع ریحی معده و استسقا معمول است نانخواه نیم آثار خولنجان زرنب زرنباد هر یک پاو آثار گلاب سه شیشه

[illegible] عرق کشیده شربت [illegible] عرق [illegible] مُحلل ریاح و مقوی معده و باه و مفید تجربه از مجربات استاد مرحوم دارچینی چهار درم قرنفل نانخواه انیسون
بادیان [illegible] بابونه تخم کرفس هر یک یک درم [illegible] یک مثقال زعفران دو مثقال شب در چهار آثار آب تر کرده صبح مشک و زعفران [illegible]
[illegible] عرق کشند کما و نافع درد معده [illegible] نانخواه [illegible] شوربا [illegible] گرم [illegible] کنند ایضاً جهت تسکین درد
معده [illegible] نافع [illegible] تخم کتان تخم [illegible] گندم نمک اکلیل الملک [illegible]
[illegible] تر باشد ایضاً اگر در تحلیل ریاح معده و وجع آن [illegible]
[illegible] هر یک بقدر مناسب باهم آمیخته [illegible]
[illegible] نانخواه هر یک [illegible]
[illegible] بادیان [illegible] هر یک دو درم انیسون نانخواه [illegible]
[illegible] آمیخته [illegible]
[illegible] ریاح معده [illegible] دو درم [illegible] پوست [illegible] نمک لاهوری [illegible]
[illegible] نافع درد شکم [illegible]
[illegible] هر یک یک درم کوفته [illegible] گرم [illegible]
[illegible] نافع درد معده [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] چهار درم [illegible]
[illegible] اکلیل الملک [illegible] مساوی کوفته بیخته
از یک درم تا دو درم [illegible] درد شکم [illegible] گرم [illegible] درد شکم [illegible]
[illegible] عرق بادیان نافع درد معده [illegible] برگ بادیان [illegible]
[illegible] بادیان [illegible] کوفته [illegible] هر یک دو درم شب [illegible]
[illegible] عرق کشند کما و نافع درد شکم [illegible] اقوال بعض افاضل شیخ [illegible]
[illegible] وسط شکم [illegible] از هر جانب آن [illegible]
[illegible] عجیب فی الحال [illegible] بادیان [illegible]
[illegible] شکم [illegible]
شراب [illegible] استعمال نمایند و اگر وجع از ریح [illegible]
[illegible] باشد [illegible] شب [illegible]
[illegible] وجع دیافی [illegible] جوش [illegible]
[illegible] گرم [illegible] بادیان و زیره و
[illegible] استعمال نکنند و [illegible]
[illegible] کفایت کند و نمک گرم کرده ریاح [illegible]
[illegible] گرم [illegible] جوشانیده [illegible]

و اگر ... استعمال کرده ... [illegible] ... ریح ... [illegible]

و تمریخ معده ... [illegible] ... حب الغار ... [illegible]

[illegible] ... انیسون ... [illegible]

[illegible] ... کرفس ... حب الغار ... [illegible]

[illegible]

حب الغار ... [illegible] ... جوارش انجدان ... [illegible] ... علاج ... [illegible]

معجون حب الغار که ریاح را ... [illegible] ... انیسون ... [illegible]

هر یک ... درم ... [illegible] ... عسل ... [illegible] ... ریاح را تحلیل کند

[illegible] ... نانخواه ... [illegible] ... ریاح را ... [illegible] ... هر یک پنج درم

زنجبیل ... [illegible] ... عسل ... [illegible] ... جوارش انجدان

فلفل و دارفلفل هر یک پنج درم ... [illegible] ... انیسون بادیان مصطکی هر یک ... [illegible] ... نانخواه کرفس هر یک ... [illegible]

با عسل ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... ریاح ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... ریاح ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... ماء الاصول ... [illegible]

[illegible] ... بادیان و انیسون ... [illegible] ... مصطکی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... انیسون و بادیان ... [illegible] ... مصطکی ... [illegible]

[illegible] ... مصطکی ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... جوارشات ... [illegible]

[illegible] ... انیسون ... مصطکی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... زیره و انیسون و تخم کرفس و نانخواه مساوی ... تحلیل ریاح ... [illegible]

معجون حب الغار

جوارش انجدان

سفوف ...

یک مثقال با آب گرم [illegible] طبیعت قبض باشد [illegible] تا یک درم با آب نیم گرم [illegible] اگر از [illegible]
طبیخ [illegible] [illegible] درم [illegible] گلقند [illegible] [illegible] باشد [illegible]
[illegible] تنها [illegible] [illegible] اسهال [illegible] و اگر طبیعت [illegible] باشد یک درم [illegible] با آب گرم [illegible] [illegible] آن [illegible]
[illegible] ترشی [illegible] ربع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و فواکه [illegible] [illegible] جوب [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] یک مثقال [illegible]
[illegible] [illegible] یک مثقال نبات سفید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] روغن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] یک مثقال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] است

علاج درد معده از فساد غذا [illegible]

[illegible] علاج [illegible] [illegible] از فساد غذا [illegible] اگر سبب [illegible] کثرت مقدار طعام باشد چند روز [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] غذا [illegible] [illegible] کیفیت مناسب حال معده [illegible] اگر درد [illegible] [illegible] طعام
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گلقند [illegible] [illegible] تقویت معده [illegible] عرق بادیان
[illegible] [illegible] [illegible] یک توله [illegible] بالاشش شیرهٔ انیسون [illegible] [illegible] بادیان [illegible] [illegible] کلان
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بالاشش شیرهٔ بادیان شیرهٔ انیسون
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
مثقال [illegible] [illegible] [illegible] یک مثقال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گلاب [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بالاشش [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] پنج توله
گلاب چهار توله [illegible] [illegible] تقویت معده [illegible] [illegible] شیرهٔ بادیان چهار ماشه شیرهٔ تخم کاسنی
[illegible] ماشه گلقند دو توله [illegible] [illegible] شیرهٔ زیره سفید [illegible] چهار ماشه [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چهار ماشه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] بادیان دو توله گلاب چهار توله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] معده [illegible] [illegible]
[illegible] دو توله گلاب چهار توله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چهار ماشه شیرهٔ بادیان
چهار ماشه شیرهٔ [illegible] ماشه شیرهٔ زیرهٔ کرمانی [illegible] چهار ماشه گلقند دو توله [illegible] [illegible] زیرهٔ سفید چهار ماشه [illegible]

و اگر درد بعد غذا است غالباً باشد شربت دینار با بزر قطونا با و بیان مروق و عنب الثعلب و گلاب و گلقند و افلاطون کرده بنوشند و اگر با تخمه و در دشربت بنفشه با شیر بط یا نیم باشد گلاب و عرق بادیان بر یک چهار تولد داشته و مدبر باشند تا سبب درد تعیین کنند که اگر سبب درد معده تناول طعام سو فی باشد تنقیه معده از آن طعام نموده بدان آب گرم و در مخرج کنجد نماید و اگر سبب ارتفاع سده باشد تنقیه آن کنند و بعد از آن مرکب چوراش نموده و جوارش کمونی نمایند و غذا مختصر سهل الهضم با جوزه مرغ باشد و گوید اگر از خوردن چیزی تیز مثل ترب و پیاز که در معده عارض شود با افتیمون و چهار تولد نبات در تولد روغن بادام سوده بنوشند و بعد غذا است چربی نیز و غالباً گوشت بریان نمک و هنگام سحر سکنجبین و در تولد انیسون با دوم و نیم عدد خوراک یک و نیم تولد و وقت شام اندک شیر شتر و در عصاره روز تا زمانی شیرین و اگر هر شب در که خورده شود تجویز کرده در یک هفته صحت می شود

علاج درد معده از حرارت معده

هر چند در علاج امراض معده از سوء مزاج حار سابق مذکور شده بکار برند و گویند که اگر سبب ضعف اسهال در معده مع حرارت معده ضعیف که السابقه مذکور است و پاره مرغ کاه و آب تخم خورده و یا آب ریباس و یا آب تمر هندی و یا آب گلاب و گلقند و گل سرخ و ریباس بخورانند و ضماد گل سرخ و صندل سفید و آب عنب الثعلب و آب کاسنی و گلاب و کافور بر معده ضماد کنند و در درد معده حار و [illegible] باشد و مزاج حار باشد و رب انار و رب ریباس و دوغ ترش با قرص طباشیر و چوزه مرغ و کباب و دراج و تیهو بخورانند و ماء الشعیر با شربت بنفشه و شربت نیلوفر بنوشند و [illegible] استعمال نمایند و اگر ضعف معده و دل باشد مفرح بارد استعمال کنند و شراب تفاح و شراب حماض و شراب غوره و شراب ریباس بنوشند و قرص کافور و قرص طباشیر و صاحب شفاء الاسقام می نویسد که قی با مزاج حار باشد یا بارد و اگر شربت عنصل یا شربت سکنجبین یا شربت حماض با آب سیب یا آب انار یا شربت لیمون یا شربت نارنج استعمال نمایند و اگر تشنگی باشد آب سرد با گلاب بنوشند و اگر مزاج حار باشد یا شربت لیمون و اقراص آن و شربت زرشک با آب عناب و آب انار و گلاب با سکنجبین و شربت سیب و شربت بهی با قرص گل با ترنج بین و صندل با ترنج بین قرص طباشیر و قرص کافور نافع است و ضماد با وجع معده و رب به و صندل سفید با آب عنب الثعلب نافع است و ضماد گل با آب کاسنی و گلاب طلا کنند و اگر حرارت شدید باشد کافور نیز با آن اضافه کنند و اگر با وجع اسهال صفراوی باشد و اغذیه چون مزوره اسفاناخ و کدو و خرفه و ماش مقشر و برنج با آب لیمو یا آب ریباس یا سکنجبین بخورانند لیکن در ابتدا غذا کم بخورند که در حالتی درد لاحق علاج معده نیز استعمال کنند و روغن بادام و روغن کدو و روغن بنفشه طلا کنند و صندل و گل سرخ با تخم کاهو و بزر قطونا و کافور سوده ضماد کنند و اگر سبب قلت صفرا باشد مرهم و صندل و گل سرخ و رب انار و فلوس خیار شنبر و تمر هندی و آلو بخارا و آب کاسنی و کاهو و اگر جالینوس و اطبای مذکوره گفته اند که وجع معده که سبب آن صفرا باشد اسهال با نرم نماید و صفرا و گلاب و آب کاسنی با گلاب بنوشند و طلا کنند و اگر تسکین نیابد و درد و ضماد مثل پوست بیخ کاسنی با بادام تلخ کافور یا ریحان آلوده بر معده نهند و اگر تسکین نیابد روغن سفید چرب و روغن گل با آب کاسنی مخلوط و یا روغن گل که در آن آب آس یا آب سیب سفید چرب و چند آن بیز نمایند روغن مذکور استعمال نمایند و متأخرین گفته اند که شربت تخم حماض و کذا زهر علیق و کذا آب انار ترش و سیب و شربت به و ضماد عصاره خیار و لیمو ترش و نرم انگور و شکر با آب برگ خرفه آن و ضماد گل سرخ تازه و کذا نان گندم سرد و اعلی نافع وجع معده حار است

علاج درد معده از اخلاط صفراوی

و این درد در حالت خلو معده اکثر عارض شود و آخر در علاج امراض معده از سوء مزاج حار با مادة صفراوی گذشته استعمال نمایند و یا شیره آلو بخارا و شیره زرشک و عرق کاسنی و آب کدو و تخم کاهو و شربت نیلوفر گرده با بنفشه و شربت تمر هندی و عرق عنب الثعلب بنوشانند و گلقند و گلاب و افسنتین و عسل تخم شیره تخم خیار با هم بنوشانند و بعد آن نرم جالینوس فرموده که تنقیه نمایند و گلاب و اگر درد و یا ریحان با آن کرده و تسکین کنند

و همچو که در معده ملکی [illegible] باشد پوست بیرون پسته زرد و صندل سفید هر یک [illegible] باشد که نیم کوفته بیخته بروغن گل یک و گلاب قدری برعایت آمیخته بر فم معده طلا کنند و در شدت
حرارت کافور و آب سیب و آب [illegible] اضافه نمایند [illegible] در معده حاره [illegible] فم معده را نافع است و در غذا [illegible] داخل کنند و در تعدیل مزاج [illegible] کوشند و اگر مناسب
دانند فصد باسلیق [illegible] نمایند [illegible] گویند که ضماد عصاره لسان الحمل و موم و روغن گل [illegible] عصاره برگ [illegible] و روغن آس و شراب [illegible] نافع است بقول [illegible] شیخ
اگر وجع از خلط صفراوی حار باشد [illegible] آن نمایند و سکنجبین [illegible] افسنتین [illegible] باشند استعمال کنند [illegible] شفا [illegible] استعمال [illegible] که
استفراغ صفرا [illegible] اگر ماده در تجویف معده منصب باشد [illegible] اسهال [illegible] مطبوخ [illegible] یا آب انار [illegible] باشند [illegible] تعدیل مزاج
بدانچه در علاج وجع معده حار گذشت [illegible] استفراغ نمایند افسنتین رومی پنج درم گل سرخ تازه و تمر هندی هر یک [illegible]
در [illegible] آب بجوشانند [illegible] صاف نموده [illegible] درم [illegible] سکنجبین داخل کرده [illegible] درم [illegible] افزوده [illegible] بیاشامند [illegible]
ماده [illegible] طبقات [illegible] معده [illegible] بعده تعدیل [illegible] تمر هندی [illegible]
[illegible] گل سرخ [illegible] صندل [illegible] کشنیز [illegible]
[illegible] امراض معده حار [illegible] علاج امراض معده حار [illegible] مذکور شد [illegible] ابو منصور [illegible] صفرا [illegible]
[illegible] آب انار [illegible] سکنجبین [illegible] آب آلو [illegible] تمر هندی [illegible]
[illegible] معده [illegible] تخم خیارین تخم خرفه [illegible] هر یک پنج درم گل سرخ [illegible] درم کافور [illegible]
[illegible] درم [illegible] چهار درم [illegible] آب خرفه [illegible] آب کدو [illegible] معده [illegible]
کافور [illegible] خیار [illegible] اگر با الم معده [illegible]
[illegible] بارد بالفعل باشد طبیب [illegible] کنند که ماده [illegible] و در علاج این اکثر اطبا غلطی میکنند زیرا که چون [illegible]
[illegible] علاج [illegible] ماده در فم معده میکنند [illegible] نفع [illegible] در فم معده [illegible] هر گاه [illegible]
[illegible] غذا [illegible] فم معده [illegible] طبیب حاذق [illegible] قوت مریض [illegible]
[illegible] معده [illegible] تنقیه بدن نماید چون ماده قلت [illegible] طبیعت قوی [illegible] مطبوخ [illegible]
تمر هندی [illegible] درم [illegible] سکنجبین صاف [illegible] درم آلو [illegible] کشنیز خشک ده درم تخم کاسنی [illegible] درم [illegible]
[illegible] چهار رطل آب بجوشانند [illegible] صاف نموده [illegible] درم [illegible] خیارشنبر [illegible] افسنتین [illegible]
[illegible] هندی [illegible] مطبوخ [illegible] درم [illegible]
[illegible] استعمال نمایند [illegible] مطبوخ [illegible] آب کاسنی [illegible]
[illegible] افسنتین [illegible] درم [illegible] سکنجبین [illegible] بنوشانند [illegible] اگر قوت
[illegible] مطبوخ [illegible] اگر قوت [illegible] ضعیف [illegible] بنوشانند [illegible]
فم معده [illegible] ابو القاسم [illegible] در این حالت [illegible] بنوشانند
[illegible] فم معده [illegible] آب [illegible]
[illegible] گلاب خالص [illegible] مریض [illegible] شفا یافت [illegible]
از نزول خلط حاد [illegible] از راس [illegible] معده [illegible] تنقیه راس [illegible] ایارج [illegible] زوال [illegible] و اگر
طبیب غلطی کرده علاج او [illegible] نمود [illegible] غشی [illegible] و اگر غلطی نکرد تنقیه راس او [illegible] ایارج [illegible] نمود و اگر

و در بعضی از فصول علاج هرگز ... حب مقوی باید تا اینکه ... شود و مریض سالم ماند

علاج درد معده از برودت معده

هر چه در علاج امراض معده از سوء مزاج بارد ساذج مسطور شد بعمل آرند و ... که از ... معده ... [illegible]

[illegible]

و کندر و روغن پسته و کندر و برگ کبر ... [illegible] ... نافع درد معده بارد است

علاج درد معده از ناخم ... [illegible]

... [illegible] معده را ... [illegible] و اسهال کنند و تعدیل مزاج نمایند و آنچه در درد معده بارد گذشت و هرچه در علاج امراض معده بلغمی مذکور شد بکار برند و بعد تنقیه تقویت و اسهال تناول
... [illegible] مصطکی ... [illegible] یا اطریفل ... [illegible] کنند ... [illegible] و ایضاً در وجع معده بلغمی گل سرخ بیخ بادیان انیسون
انجیر زرد و گلقند جوشانیده ... [illegible] ... باشد ... [illegible] بادیان بیخ بادیان بیخ کاسنی گل سرخ
انیسون تخم کاسنی ... [illegible] ... تخفیف مصطکی ... [illegible] اطریفل صغیر ... [illegible] تولہ سرشته بخورند بالایش
تخم کاسنی گل سرخ جوشانیده گلقند ... [illegible] ... گل ... [illegible] چهار ماشه ... [illegible] تولہ سرشته بخورند
بالایش گل سرخ ... [illegible] ... جوشانیده ... [illegible] اگر تخفیف نشود ... [illegible] اسهال باید داد
و بادیان بیخ بادیان ... [illegible] ... مویز منقی ... [illegible] انجیر زرد ... [illegible] تخم کاسنی شش ماشه جوشانیده با گلقند ... [illegible]
... [illegible] ... حب ... [illegible] جالینوس و حب شبیار ... [illegible] ... و سفوف ... [illegible]
و انار دانه ... [illegible] گل ... [illegible] معجون ... [illegible] کمونی ... [illegible] نافع است و از گل سرخ سنبل الطیب
مصطکی ... [illegible] انیسون اصل السوس ... [illegible] هر یک چهار ماشه ... [illegible] اکلیل الملک ... [illegible] جوشانیده
... [illegible] ... نافع وجع معده بلغمی است
... [illegible] مصطکی ... [illegible] علاج کنند ... [illegible] جوارش عود و کمونی و فلافلی است و معجون ... [illegible]
... [illegible] در علاج امراض معده بارد ... [illegible] گذشت ... [illegible] که در معده رطوبت غلیظ بسیار است ... [illegible]
... [illegible] که ... [illegible] قوت مریض و سن و مزاج و سائر اعضا ... [illegible] آن اگر
قوی باشد ... [illegible] اسهال ... [illegible] استفراغ نمایند ... [illegible] سکنجبین ... [illegible] قدری
... [illegible] مصطکی ... [illegible] آب گرم بر فم معده ... [illegible] و بعد استفراغ این ضماد استعمال نمایند
... [illegible] مصطکی ... [illegible] روغن خیری آمیخته بر معده ضماد کنند
و اگر ... [illegible] استعمال نمایند ... [illegible] جذب گردد ... [illegible]
... [illegible] باید که طبیب ... [illegible] جمیع امراض معده ... [illegible] بلد و طبع آن ... [illegible] اگر
... [illegible] مرض ... [illegible] کنند و اگر ضعف مرض و ... [illegible] طبیعت باشد ... [illegible] تدبیر صحت ... [illegible]
مرض را ... [illegible] فم معده ... [illegible] مزاج معده ... [illegible] مرتقی ... [illegible]
طبیب را ... [illegible] ظاهر گردد ... [illegible] علاج ... [illegible] تحلیل ... [illegible] اگر قوت ... [illegible] احتمال این کند ... [illegible]
... [illegible] الم فم معده ... [illegible] فم معده نماید و اگر الم در قعر معده باشد و اخلاط ... [illegible] رطوبی بود ... [illegible]
علاج ... [illegible] اکلیل الملک ... [illegible] رطوبت ... [illegible] تسخین معده ... [illegible]
... [illegible] علت ... [illegible] معده ... [illegible] افسنتین ... [illegible] ضماد نمایند
زیرا که قوت ضماد ... [illegible] ضماد قوی ... [illegible] معده ... [illegible]
... [illegible] اگر قوت و سن ... [illegible] افسنتین ... [illegible] کنند

بعده تضمید معده بضماد محلل نموده منضجات ... بروغن گل آمیخته نمایند و اگر باد در جمع حیوان محسوس گردد که چیزی ... داخل ... نیز
... شود و غلظت حاصل رطوبی ... استفراغ بمطبوخ افتیمون بعده تضمید آن موضع بمر و صبر و مصطکی در قیروطی روغن ناردین و موم آمیخته ساخته نمایند

علاج درد معده از یبوست

حقنه ... ملینه ... یا بشربت ... نمایند ... بعده ... سفرجل ... ماء ... آن ... روغن بنفشه ...
... مزاج حار یابس ... تخم ... و کاهو و بنفشه نیز مفید ... و ماء العسل ... نافع ... ادراق ...
... یا یخنی ... و تخم کتان ... بگلاب و ... بروغن بنفشه و روغن گل ممزوج نمایند و هر چه در علاج
امراض معده از سوء مزاج یابس گذشت بکار برند

علاج درد معده از ماده سوداوی

هر چه در علاج امراض معده سوداوی مذکور شد بعمل آرند و تنقیه ماده و تقویت معده نمایند و بعد منقیات ... یا مطبوخ افتیمون ...
و تعدیل مزاج ... نمایند ... عرق شاهتره ... اسطوخودوس ... چهار ماشه شاهتره گاوزبان ...
هر یک ... ماشه ... شربت ... و مقویات چون زعفران سنبل الطیب ... مصطکی ... بگلاب ... بگلاب سوده ...
... سفوف ... شربت ... سکنجبین ... بروغن گل ...
ضماد کردن ... مجربات ... بالنیوس اسهال ... صبر ... افتیمون ...
و معجون ... اگر درد معده از انصباب سوداء ... معده عارض شود ... معده ... کند
و ... سینه ... مذکوره ... اول ...
نمایند و سنبل الطیب ... تخم کرفس ... هر یک یک توله ... بگلاب ... شبانه ...
... چهار ... سوداوی ... بعده آن ... سوداء ... سکنجبین یا سفوف لاجورد
و بعد ... استعمال نمایند و بعد از استفراغ ... سکنجبین ... اگر ... معده ... اطریفل
... معجون ... هر یک پنج توله
... تا ... هر یک ... توله ... روغن ... چهار ... و کبری ...
... صحت ... اگر درد معده از اخلاط سوداوی ... اول ...
... سکنجبین ... سکنجبین را ...
... بعد استفراغ ... معجون ... انیسون
بکار برند ... بعد از طعام ... تخم کرفس هر یک پنج درم ... ده درم ...
بست درم ... انیسون هر یک دو درم و نیم ... یک درم

علاج درد معده از سوء التحلل

... بعده استفراغ ... تخم کرفس انیسون هر واحد دو دانگ ... هر واحد نیم درم انیسون ... هر واحد نیم درم
... دو دانگ و اگر ... زیاده کنند ... اگر غلظ ...
... معده ... مصطکی ... وگل سرخ ... روغن ناردین

که دران مربی بهی مصطکی آمیخته باشند یا بکار برد و دیگر ضمادات حاره و یا بوده [illegible] علاج شود [illegible] معده گذشت حسب [illegible] بکار برند و کم [illegible] که درد معده از اجتماع
مواد باشد تفریغ آن زائل نگردد و دوا [illegible] درد معده و تخمه [illegible] که از سفوفات [illegible] زائل شود و گرمی زیاده گردد [illegible] گفته اند [illegible] ده تولہ [illegible] باید سکنجبین ساده
سه تولہ داخل کرده [illegible] اگر [illegible] قوی باشد عرق [illegible] شربت [illegible] گفته اند [illegible] تولہ [illegible] باشد [illegible]
گل [illegible] باشد [illegible] گلاب چهار تولہ [illegible] صبح [illegible] داخل کرده [illegible]

علاج درد معده از ضعف معده

هرچه در علاج ضعف معده مسطور گردد استعمال نمایند [illegible] تقویت معده [illegible] و دیگر جوارشات مقویه و [illegible] نمایند و [illegible]
در طعام داخل کنند [illegible] قرص [illegible] افیون [illegible]
اجتماع اخلاط در معده [illegible] جوارش [illegible] معده [illegible] هر یک دو درم [illegible]
[illegible] هر واحد یک درم [illegible] آورده
[illegible] مثقال [illegible] ضعف معده [illegible] فائده یافت [illegible]
یک درم [illegible] گلاب [illegible] مصطکی [illegible]
[illegible] هر واحد یک درم [illegible] سفید [illegible]
[illegible] هر واحد [illegible] چهار تولہ [illegible] آورده [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] زیاده [illegible] نیم درم [illegible]
گویا که درد معده اگر از ضعف معده باشد علاجش آنست که در وقت خوردن طعام [illegible] شود [illegible] ساکن گردد [illegible] تقویت معده است [illegible]
اگر دران اخلاط ردیه باشد [illegible] ازعسب الثعلب پنج درم [illegible] درم [illegible] نمایند
اگر دران اخلاط ردی باشد [illegible] گلاب [illegible] درم عسب الثعلب پنج درم [illegible] درم [illegible] معجون
[illegible] مثقال [illegible] کرده [illegible]
[illegible] جوارش [illegible] تقویت معده [illegible] بخورانند
[illegible] درم [illegible] جوارش [illegible]
معده [illegible] رطل [illegible] نیم رطل [illegible]
[illegible] رطل [illegible] زعفران [illegible] مصطکی [illegible] درم [illegible]
[illegible] علاج آن تقویت معده [illegible] مزاج است اگر حار باشد [illegible]
[illegible] صندل [illegible] گلنار [illegible] قرص [illegible] جوارش [illegible]
[illegible] افیون و مصطکی [illegible] معجون [illegible] افیون و مصطکی [illegible] معده
[illegible] اجتماع مواد در معده باشد [illegible] آن ماده [illegible] هندی [illegible]
[illegible] باشد [illegible] اطریفل [illegible] معجون [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] روغن [illegible] علاج [illegible] مدت طویل [illegible] طعام
[illegible] تقویت معده [illegible] ضمادات [illegible] معده [illegible]

بیضه نیمبرشت و عسل خورانند و علاج قی که در خلاء با خوردن طعام حادث شود و استفراغ صفرا و قطعیه است اگر از صفرا باشد و یا استفراغ سوداست اگر از سودا باشد
دانا که هر دو خلط بشود سبب تغییر در معده و بنابر آنچه در علاج کلی امراض معده مذکور شد و تقویت نیز معده نمایند و واجب است که بعد از تنقیه تعدیل غذا کنند و همه از آنها
غذا است قابض و بسیار کثیر و تنقیه غذا اندک و پران آب و شراب بنوشند گاه تجربه تا قوت و قی و اما قی که بعد طعام عارض شود تسکین نمایند گاه بالتی و آن ردی است
معده و بدن است که هر روز قدر عسل قبل طعام بخورانند بسبب آن از قی و ریاضت نمایند و بستن قطعات ناسبه شکل نقوع صبر و مانند آن تنقیه کنند بعد از آن
تقویت معده کنند بستعمال نمایند و یا که و دل طعام ایشان در حق قی و زهره و زعفران و فعل کنند و تقویت قلب شراب بعض ایشان را نافع است و جوارش خوزی بیضه نیمبرشت است
و اطریفل صغیر و تنقیه و آن تنها و گاه ارسطو کلی و فلفل و سرکه و نمک و شراب بعد از آن معده نمایند و در این درد نیز نافع است [illegible] تا شود نیز نافع است
و پوست بیرون پسته و طعام سادی که در آن قوت معده و اطلاق بستن قبل طعام و بعد و در آن تا و استعمال کنند و شربت انار و سماق و آنچه در باب
بیا بیاید نافع بود و قی که از تشنگی نیز آب سرد و بعد از آن تناول اشیای حارره و تکمید معده واست و یا گلاب و نعناع و تو و تناول چهار تولد نیز شاید
جنسی باشد و لیف بنه باشد ریشه با دیان گل باشد و عسل قی با و بخور از آب با و تا تنها تا و ریشه کعسل و تولد و داخل کرده و بنفشه و غذا کباب و کباب و قرص بیار
و بنفشه و علاج درد معده که از زکام معده باشد بر طعام روغن و عسل و غیره آب گرم تاز که سرشته کلاه با چه چیز آن از زیاده و مغالفه مقدار بخورند
و از ضعفا و مفردات تقوی معده مثل مانعه الصحة و مزید العمر نافع بود و قی که در او و اگر در آن طعم بسیار غالب باشد نیز و دستور کلی تنقیه و علاج کسی که تقویت
حس معده او را نیاید این است که چون امور مذکور افراط نماید که استعمال مخدرات موافق لازم است و آن نیز تنها متغیر باشد و حسن ادراک او تسکین معده انگاه نیز تا
نیز اگر موذی دار باشد باید که تنقیه معده باید و تا ز تنقیه کنند و در طعام مناسب او تا نیز نمایند بلکه در استعمال انها واجب است که در ابتدا است که تشنگی ادرار شاید
تا آن بر هرچه فراکه و منفعت در آب بارد و گلاب دهند و گاهی و شراب مرو و مجرد با آن تسکین دو سه تا که آن تقویت معده نیز کند و اگر موذی باید باشد
اکثر از آن برسنده و تنقیه عارض نشود و بسیار تقویت معده بشراب و عفص باد و بخور و فعل آن و بعض با لطف نماید و تقویت خلیلی که در آن باشد باید کرد و تسکین
و قی معده که بسبب ورم یا قرحه یا ضربه و سقطه عارض شود در مقام آنها مسطور گردد

ضعف معده

بقول شیخ الرئیس ضعف معده اسم حال معده است چون هضم جیدنمی نماید طعام که سبب شود یا از رغبت سبب در طعام از اسباب مذکوره و بر سبب فساد هضم بسیار باشد که همراه او
خلل در شهوت طعام و قلت آن بود و لیکن این دائمی نیست بلکه گاهی شهوت بسیار باشد چنانچه اگر سبب آن فضول ترش بود و هضم اندک و در این اشتهاء دل است
بر قوت معده و نیکن گاه سبب ضعف معده زیاده گردد و گاه از افراط خمار و در آنجا قراقر و جشاء متغیر الطعم و الرائحه و نفخ و غثیان باشد خصوصا بر طعام و فساد آن را
حالتی بهم رسد که چون طعام تناول نماید خیال کند که اگر چیزی تناول نماید طعام بر آید و لذع معده و تقطیع تنها یا مع صداع با صداع تنها حادث گردد و اگر به سبب
ثقیلی زیاده گردد و شاید و خروج براز گاه و سهل نبود و گاه و عسرت بر آید و مناسب او سهال اقبض باشد و سریع بشود و شش قی او با سبب طعام و چون طعام قریب از معده
روان نفرت کند با آنکه بعضی اصحاب ضعف معده را اشتها بسیار طعام اصلا با شدت این کسانی باشند که در معده ایشان فضول بسیار باشد و بعضی را اشتها بسیار
بود و بعضی را اشتها شود و چون طعام قریب از آن متنفر باشند باو قی سبب او را تپ بهم رسد و از آن اعراض مالیخولیا مراقی شکل عروض صداع و ثقل
راس بعد تناول طعام و ضربان و دوار و بعد میان کتفین و ترش ظاهر گردد و باید دانست که ضعف معده سبب جمیع امراض بدنی میشود و این ضعف
گاه در اعلای معده گاه در اسفل و گاه در هر دو جا باشد چون در اعلای معده باشد اذیت از طعام در ابتدای تناول آن و هنگام مملو بودن آن در
اعالی معده بود و چون در اسفل معده باشد اذیت بعد استقرار طعام بود و اثر او در براز ظاهر گردد و اسباب ضعف معده جمیع امراض [illegible]
در معده و تخمه شدن و کثرت استعمال قی بود و علامات ضعف جرم معده آن است که بعد از قی بسیار درد ضعف امراض فربه عارض شود و چون اندکی
طعام خورده شود و هضم نشود و زیادتی آن با سست ثقل و گرانی گردد و ریاح نفخ ضعیف باشد و در ستوه او کاهش بدن و عدم ظهور علامات امراض دیگر نیز

شاید و بیست **علاج** چون علامات مذکوره ظاهر گردد پس اگر در علامات ضعف قوت است از آنکه معده یعنی جاذبه و ماسکه و دافعه و هاضمه نگاه کنند و در هر کدام
از اینها که ضعف معلوم گردد بعلاج آن بپردازند چنانچه هر یک از آن ضعفها سببی جدا گردد و ملاک امر در علاج این مرض بر تقلیل طعام است و بیرون آن از وال تمام
درست بیمار این علت از ممنوعات و بهترین طریق تقلیل آن آنست که هر قدر طعام که مریض میخورد از آن چهارم یا سوم حصه وزن کرده دو سه روز
بخورانند اگر آن هم بخوبی هضم نشود از مقدار مسطور نیز قدری کم نمایند پس هر قدر که بخوبی هضم یابد و از آن ضرری ظاهر نشود و هفته عشره بر همان مقدار بدارند
بعده بتدریج یک ماشه و دو ماشه و تولہ در هر هفته اضافه نمایند تا آنکه بمقدار اشتهای مریض برسد و اگر احیانا ناگوار شود از آن روز [illegible] هضم [illegible] یا بحسب
تدبیر مناسب از آن کم نمایند و باز بتدریج اندک اندک بیفزایند و بمقدار عادت مریض برسانند و در این تدابیر باید که از اغذیه خوش گوار و ادویه مقوی معده
مثل انوشدارو و جوارش آمله [illegible] جوارش سفرجلی و [illegible] و جوارش شاهی و [illegible] و گلقند [illegible]
و غیر آن تدارک نمایند و معجون [illegible] مقوی معده [illegible] قرص [illegible] با دیان [illegible]
[illegible] خفقان خوردن [illegible]
[illegible] نافع است [illegible] ضعف معده [illegible] مزاج [illegible] عرق گاو زبان [illegible]
[illegible] و بادیان [illegible] سکنجبین و گلاب مفید [illegible]
[illegible] جوارش [illegible] الطیب [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] افسنتین [illegible] مثقال
[illegible] مثقال [illegible] الطیب [illegible] گلاب [illegible] گوشت مرغ [illegible]
[illegible] ضعف معده [illegible]
[illegible] دست [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible] این مرض [illegible]
[illegible] معده [illegible] جوارش شاهی [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] علاج [illegible] دو سال [illegible]
[illegible] علی خان [illegible]
علاج [illegible] حکیم [illegible] علاج [illegible]
[illegible] و در علاج امراض [illegible]
[illegible] ضعف معده [illegible] آن علاج [illegible]
[illegible] علاج [illegible] شفا [illegible]
[illegible] علاج ضعف معده [illegible]
[illegible] شود [illegible] باشد [illegible]
[illegible] از ضعفات معده است و با آن صلاح معده و بدن [illegible] باشد و بدانکه قوت [illegible] معده قوی بود
جمیع قوای اربعه آنست و هر قوت که از آن ضعیف گردد آن نوعی از ضعف معده باشد لیکن عادت بیشتر مردم بر آنست که ضعف معده ضعف قوت هاضمه را گویند

و هرگونه که آن بهرسد مزاج ضعیف میشود ولیکن جایز است در اکثر امر برودت و رطوبت ضعیف میگردد و ازین جهت واجب است که حفظ او باد و یه حاره یابسه کنند مگر آنکه ضعف او بسبب دیگر باشد و حفظ ما سکه در اکثر امر یابس مایل به برودت نمایند و در دفع رطوبت مع قوه بسه برودت و با ضعف جسم [illegible] رطوبت [illegible] ویا آنکه بدوی که تر ضعف معده نیست که از [illegible] لطیف آن [illegible] شود و زیرا که چون یافت لطیفهاسے معده [illegible] است که [illegible] قوت آن ضعف پدید آید و این دلالت میکند آنکه مداوا آن حالا است [illegible] و ورم یابند [illegible] ضعف قوت منضجه و مقوی باشد [illegible] هر گاه [illegible] چون معده [illegible] ضعف گردد و کو آنرا تغییر فنا ممکن نباشد از سبب دیگر بغیر ضعف معده و امر محول بزرگ الامعا میگردد و لیکن در اغلب بسبب ضعف معده ها نست که اصحاب تجارب [illegible] تا [illegible] نمایند و آن [illegible] رطوبت بر معده و کثرت او بر انست و ازین جهت [illegible] ایشان در اکثر امر نفع می یابند و واجب است که اعضاء و هم [illegible] مذکوره چون بدان اراده تقویت فم معده باشد که مزاج او گرم و [illegible] استعمال نمایند [illegible] فم معده می نماید و جالینوس درین باب [illegible] استعمال سیکاه و بگیرند موم [illegible] مثقال و روغن ناردین فائق یک اوقیه و هر دو را [illegible] کند و اگر [illegible] شود به الضعف باشد [illegible] که امساک طعام نماید پس آن هر دو [illegible] یکی نیم مثقال و الا یک مثقال و عصاره [illegible] یک مثقال بیامیزند و بران [illegible] و ایضا جالینوس ضمان کرده که جمیع علل معده که با آن حرارت شدید یا یبوست شدید نباشد [illegible] می یابند [illegible] بگیرند آب به دو رطل و عسل [illegible] [illegible] یک رطل و عسل [illegible] آنکه [illegible] عسل آید و زنجبیل یک اوقیه و [illegible] دو اوقیه [illegible] و استعمال نمایند و این دوا قریب بانست بگیرند به یان سه رطل عسل سه رطل [illegible] و [illegible] اوقیه [illegible] و از آنچه نفع میکند معده ضعیف را استعمال [illegible] از بهمه آنچه [illegible] دارچینی [illegible] ضعف معده [illegible] و دوای [illegible] بگیرند [illegible] روغن گاو [illegible] کرده ده درم [illegible] پنج درم [illegible] فارسی [illegible] و ده درم [illegible] بگیرند [illegible] نیم اوقیه [illegible] شش که [illegible] مثقال [illegible] زرد اوقیه [illegible] ربع مثقال یک نیم رطل [illegible] شش اوقیه [illegible] هشت اوقیه [illegible] یک اوقیه روغن [illegible] یک اوقیه بگیرند [illegible] روغن گل [illegible] الآس ایشان را [illegible] نافع است و در [illegible] منفعت ظاهر است و سبب [illegible] معده حاره [illegible] ضعیف است [illegible] ضعف معده گاهے بسبب [illegible] طعام میگردد و چون در [illegible] ضعیف باشد [illegible] ایشان [illegible] باشد و گاهے بسبب [illegible] میشود و [illegible] و ضعف قوت ماسکه آن و درین حالت باید که نان [illegible] باشد ایضا [illegible] الیه‌می نویسد که علاج [illegible] معده [illegible] استعمال [illegible] [illegible] خوشبو که [illegible] موافقت بر [illegible] قلب و روح [illegible] خوشبو [illegible] بیدار [illegible] که در علاج برودت و رطوبت معده [illegible] استعمال نمایند [illegible] تلطیف اغذیه کنند [illegible] معده گرانی نیارد و [illegible] شراب [illegible] طعام و شراب حرکت نکنند [illegible] بالاے طعام [illegible] و اگر شراب [illegible] شراب [illegible] مایل [illegible] اندک [illegible] اقتباس [illegible] ضعف معده ضعف جگر و با ضعف [illegible] یا [illegible] تدبیرات [illegible] استعمال نمایند و [illegible] حرارت غریزی تمام بدن [illegible] و [illegible] مشک و [illegible] و [illegible] و ترتیب و اندازه [illegible] و [illegible] مقوی اعضاے رئیسه و معده و مجالس را [illegible] و [illegible] و دماغ [illegible] مشغول [illegible] حرارت غریزی را برانگیزد و قوت و [illegible] [illegible] ضعف [illegible] شربت [illegible] با الآس [illegible] گلاب [illegible] خوشبو نمایند

اگر نزله نباشد والا عرق کاسنی بایدنوشانید چنانکه بالخاصیت مقوی قوا سے اربعه است و خصوصا در حار مزاج و کذا لعاب اسپغول و ماشه در شربت انار شیرین دو توله و اگر
مزاج بارد باشد سفوف بادیان تنها یا با نبات نیم ماشه و کذا مصطکی دو ماشه در گلقند یا سیب نیم توله و کذا بوزیدان مشک و کذا دارچینی فلفل و کذا دو آنه زنجبیل و تعلیق سنگ یشب
بر معده و اگر نار جیل بر آن گذارده باشد بر رو را نافع است و سفوف نمک انار ورقی معمول نواب علوی خان مقوی قواے اربعه معده حار را نیز بارد است و نیز جوارش
هر که حرارت در مزاج بسیار بود شنه باشد و آب بسیار نوشد و طعام کم خورد و اگر اندکی از طعام بخورد و هضم نشود بهم سازد دو قرص کافور و کشمش
رستگی را که از ضعف آن بود از تجربه ثابت است لیکن نمک و آب لیمون را عوض سرکه بکنند و یک مثقال یا زیاده با آب کشنیز سکنجبین سفرجلی
لیمونی علوی خانی دو توله بهمند و همچنین این سفوف را که زرورد و سماق بریان مع تخم انار دانه بریان طباشیر کشنیز مسکه بریان هر واحد یک توله
نمک لاهوری نیم ماشه در آب لیمون کاغذی تر نموده در سایه خشک سازند و ترتیب خوراک از سه ماشه تا هفت ماشه و کذا دو سه سفرجل مقوی
معده چند دانه بحی نیم مثقال در گلاب سائیده خوردن مقوی معده است و کذا کاه کاه زهر مهره معدنی و حیوانی خوردن نیز بجهت تقویت معده و نها
گوشتهای چون سفرجل را در آرد جو گنجیده و بر آن بگذارند و در خاکستر گرم این را نگاه دارند تا وقتی که آرد و بالاے او سرخ شود سفرجل بریان
گردد و در تقویت معده بغایت قوی الاثر است و اگر آب سفرجل بریان را گرفته بگیرند و شربت انار شیرین و نعناع و مصطکی سائیده قرص رفتار نماید
در رسے جبید است و همچنین حکم سیب است و اکثر آب این را با شیاسے مقوی معده مناسب استعمال نموده شد و فواید جلیله مشاهده گشته و اگر عسر را
در روغن مناسب حل کنند و پنبه را آن تر کرده بر معده نهند تقویت فم معده کند و برگ ترنج یا گل آن یا پوست ترنج در آب انگور یا گلاب جوشانیده
نوشیدن مقوی معده و هاضم است و ساختن مقوی معده بارد رطب و جگر و مخرج فضول آن با درارو بلغمی است و سودی نوشته که خوردن و ضماد کردن
[illegible] قابض و کذا اقراص و کذا انجبار نخل و کذا گل ارمنی و خوردن پسته بریان و کذا زرشک و کذا افیونا معده حار را و کذا گل بهی و ضماد
مربی بر شکم [illegible] گلقند در شربت آب آن معده حار را و کذا ابرگ بادیان مربی عسل معده بارد را و کذا سپند دو کسیر که آمیخته و نوشیدن یک مثقال عود
بشراب خوشبوی یکساله قابض و کذا آب آهن تاب و کذا دوغ گاو آهن تاب معده حار را و کذا نقوع هند به و کذا شربت ورد مکرر و کذا سکنجبین سفرجلی
و خوردن مصطکی و ضماد آن بر روغن گل و نوشیدن و ضماد کردن اسفند در شراب تر کرده و کذا آب پیوط گرم و اطراف نرم آن و کذا گلاب [illegible]
زیتون [illegible] کرده باشند و در روز تر کرده [illegible] آن در شراب سرشته و کذا اسفناخ و کذا روغن گل قرنفل و قرنفل ساییدن دو درم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

هر یک دو درم [illegible] زعفران [illegible] هر یک یک درم عنبر نیم درم آمله مربی [illegible] یک رطل اول نبات سفید بگلاب حل کرده بجوشانند و کفک آن دور کنند [illegible] گداخته

[illegible] مطبوخ داخل کرده بقوام آرند [illegible] مروارید ناسفته [illegible] ساذج هندی [illegible] هر یک دو درم [illegible]

حکیم علوی خان [illegible] اگر ورق طلا ورق نقره [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]

[illegible] خوب [illegible] هندی [illegible]

[illegible] عنبر اشهب یک مثقال [illegible] پوست [illegible]

پوست [illegible] کابلی [illegible] هر یک دو مثقال گل سرخ [illegible] ابریشم مقرض

مروارید ناسفته هر یک [illegible] مثقال زرنباد [illegible] پنج مثقال [illegible] آمله مربی [illegible] مثقال ورق [illegible] قند سفید [illegible]

[illegible] گل سرخ [illegible] سیاه هر یک دو مثقال [illegible] مثقال است نوع دیگر [illegible] حکیم

[illegible] مجرب و عجیب النفع [illegible] دو مثقال با قند سفید [illegible]

[illegible] پوست بیرون پسته [illegible] هر یک [illegible] گل سرخ گل گاوزبان پوست [illegible]

[illegible] هر یک [illegible] نیم [illegible] مروارید ناسفته یک مثقال صندل سفید گلاب [illegible]

[illegible] هر یک [illegible] درم عنبر اشهب [illegible] چهار [illegible] معمول [illegible]

[illegible] چهار درم [illegible] نوع دیگر [illegible] گل سرخ مروارید [illegible]

ساذج هندی پوست بیرون پسته [illegible] گل ارمنی ابریشم مقرض صندل سفید هر یک [illegible] زرنباد هر یک [illegible]

تخم خرفه چهار ماشه زعفران یک ماشه ورق نقره ورق طلا هر یک دو ماشه آمله مربی [illegible] نبات سفید [illegible] هر یک نیم پاو [illegible] آمله را [illegible]

[illegible] نبات [illegible] بقوام آرند [illegible] خورند [illegible] ماشه

نوع دیگر از تصرفات حکیم علوی خان که مقوی اعضاء رئیسه [illegible] معده [illegible] سایر امراض [illegible]

دفع کننده [illegible] گل سرخ چهار مثقال مروارید ناسفته [illegible] صندل [illegible] هر یک دو مثقال [illegible] سفید

ساذج هندی پوست بیرون پسته [illegible] گل ارمنی [illegible] ابریشم مقرض صندل سفید [illegible] گل

[illegible] هر یک [illegible] مثقال [illegible] زرنباد [illegible] مثقال تخم خرفه [illegible] چهار مثقال عنبر اشهب [illegible]

هر یک نیم مثقال زعفران ورق نقره [illegible] یک مثقال [illegible] پنج مثقال نبات عسل سفید [illegible] هر یک بوزن مجموع ادویه آمله را [illegible]

[illegible] گلاب حل کرده [illegible] نبات را [illegible]

[illegible] مطبوخ آمله داخل کرده بقوام آرند [illegible] یک مثقال تا دو مثقال [illegible]

[illegible] علوی خان [illegible] گلاب [illegible]

[illegible] نبات سفید [illegible] عسل [illegible] مروارید ناسفته [illegible]

صندل [illegible] گل سرخ گل گاوزبان [illegible] پوست بیرون پسته [illegible] عنبر اشهب [illegible] ورق طلا [illegible]

ورق [illegible] حکیم [illegible]

[illegible]

آمله مربی [illegible] دو مثقال [illegible] صندل سفید پوست [illegible] گل سرخ [illegible] پوست بیرون پسته [illegible] مثقال [illegible]

تخم خرفه مقشر هر یک دو مثقال مروارید ناسفته چهار دانگ عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره هر یک دو دانگ نبات سفید رب بهی شیرین هر یک هموزن
ادویه بدستور مرتب سازند و گاه گل گاوزبان گل نسرین هر یک دو نیم مثقال افزوده میشود خوراک دو مثقال با شربت سیب وغیره **ایضاً** مفرح
بجهت منافع مذکوره شیره آملۀ منقی هفت تولہ زرشک بیدانه دو تولہ در آب خالص و گلاب و عرق گاوزبان و آب انار شیرین آب انار ترش عرق بید مشک
عرق بادرنجبویه هر یک بقدر قوام بپزند و از پارچه بالایند پس یک سیر نبات سفید داخل کرده بقوام آورند بعد از آن مروارید یاقوت رمانی کهربا شمعی دو درم صندل
هر یک شش ماشه پوست زرد ترنج شش ماشه دانه هیل ابریشم مقرض صندل سفید گل گاوزبان کشنیز مقشر هر یک یک تولہ ورق طلا ورق نقره
عنبر اشهب هر یک سه ماشه بدستور بقدر آن مرتب سازند خوراک شش ماشه **ایضاً** مقوی معده دیگر بکار برده آمده مربای آمله دو عدد مربای بلیله پنج عدد زرشک
چهار مثقال پوست بیرون پسته دانه هیل هر کدام خطائی بگلاب سوده گاوزبان سنبل الطیب ابریشم مقرض گل گاوزبان صندل بگلاب سوده سعد کوفی هر یک دو
غنچه گل سرخ سه مثقال آب انار رب لیمو آب بهی شیرین هر یک بوزن ادویه قند سه چند ادویه عرق گاوزبان یا بید مشک یا قرار عنبر مشک خالص
هر یک نیم مثقال ورق نقره یک درم و اگر آب بهی پیدا نشود آب انار دو چند گیرند و اگر هر دو میسر نشوند عوض آن شربت انارین و شربت بهی گیرند و
درین صورت قند یک نیم چند ادویه کنند **ایضاً** مقوی معده و دماغ مفید مزاج بارد مربای آمله پنج عدد مربای بلیله دو عدد گاوزبان سنبل الطیب
سادج هندی هر یک یک درم گل سرخ گل نسرین هر یک دو درم عود قرنفل هر یک نیم درم قند نیم رطل **ایضاً** مقوی معده و جگر هر دو مربای مذکور بعدد مسطور
زرشک دو درم گل سرخ دو درم صندل بگلاب سوده یک مثقال طباشیر سنبل الطیب دانه هیل مصطکی هر یک یک درم قند سه چند بگلاب قوام نمایند **ایضاً**
بهمان منافع مذکوره آمله مربی پنج عدد صندل بگلاب سوده دانه هیل پوست ترنج گاوزبان هر یک دو درم سادج هندی زرنب عود غرقی هر یک یک درم گل سرخ
سه درم زرشک چهار درم در گلاب حل کرده صاف نموده شربت تمر هندی شربت انار شیرین و لیمو هر یک چهار تولہ قند دو چند در گلاب قوام نمایند
جوارش سفرجلی که مقوی معده است و مشهی و هاضم طعام نافع سیفنه بارد و مانع قی و تهوع بهی از پوست و تخم پاک کرده یک رطل در سرکه انگوری هموزن آن
اگر نباشد در سرکه قندی یقطر و اگر با شهد بهم رسد و آب لیمو تر نمایند و بپزند تا مهرا شود و صاف کرده با یک رطل عسل و نیم رطل قند قوام کرده این اجزا آمیزند
دارچینی گل سرخ طباشیر پوست بیرون پسته مصطکی عود دانه هیل برگ پودینه جوزبوا بسباسه هر یک چهار درم قرنفل سنبل الطیب پوست ترنج هر یک سه درم
زنجبیل فلفل دار فلفل زرنباد زعفران هر یک یک درم مشک عنبر هر یک نیم درم خوراک تا چهار درم **نوع دیگر** معمول صاحب ذکائی بهی و لاتی عسل خالص
هر یک یک سیر سرکه مقطر نیم سیر زنجبیل قرفه دارچینی قرنفل عود قماری دار فلفل فلفل سفید هر یک یک تولہ عنبر اشهب مشک خالص هر یک یک ماشه بهی را از تخم
پاک کرده با مقطر بپزند و سائیده با عسل قوام نموده ادویه کوفته بیخته بیامیزند و مشک و عنبر را بگلاب حل کرده آمیزند جوارش عود بارد نافع حار مزاج عود
کشنیز مقشر گل سرخ صندل سفید بگلاب سوده هر یک دو درم پوست بیرون پسته طباشیر هر یک یک درم کافور نیم درم قند سه چند جوارش عود حار
که مخصوص برای تقویت معده و دماغ و قلب بارد است عود پنج درم قرنفل سه درم سنبل الطیب یک درم سادج هندی دو درم گل نسرین گاوزبان هر
سه درم قند سه چند خوراک حسب مزاج و گاهی مربای آمله دو عدد مربای بلیله یک عدد زعفران ورق طلا ورق نقره مشک هر یک نیم درم افزوده
و بقوام عسل یا گلاب و بید مشک کرده می آید جوارش عود ترش نسخه میرزا محمد حکیم برای ضعف معده کهنه که با وجود آن هر فائده ندیده باشند
آب لیمو کاغذی پنج مثقال آب بهی ترش مثل آن گلاب قند سفید هر یک بست مثقال عسل سفید سی مثقال همه را بآتش ملائم بجوشانند چون به قوام آید
بگیرند و چون بقوام آمد ادویه عود قماری هشت مثقال مصطکی زعفران سنبل دارچینی قرنفل هر یک نیم مثقال کوفته بیخته بسرشند **نوع دیگر** مقوی
معده و رافع خفقان مانع قی گل سرخ گاوزبان گل گاوزبان دانه هیل صندل بگلاب سوده طباشیر هر یک دو درم کشنیز مقشر پوست ترنج پوست
بیرون پسته برگ پودینه قرنفل سادج هندی و نجمشک هر یک یک درم عود غرقی چهار درم زرشک منقی ده درم شربت انار شیرین شربت
انار ترش هر یک پنج تولہ قند سه چند مربای آمله دو عدد جوارش مشک بتالیف حکیم علوی خان با خبث معده و ... زنجبیل ... سرشند ... مثقال

مشک خالص چهار دانگ گلاب چهل مثقال نبات سفید هشتاد مثقال مشک و عنبر را با مقدار ده مثقال نبات سفید کوفته از حریر بیخته یا پارچه باریک گذرانند و باقی نبات را بگلاب حل کرده بقوام آورده نیم گرم نمایند تا سفید شود و عنبر و مشک کوبیده را مخلوط کرده باز بزنند تا برآید اقراص سازند بقدر یک یک مثقال و هر روز یک قرص آنرا با ده مثقال گلاب تناول نمایند جوارش زرشک مقوی معده مصطکی قرنفل سنبل الطیب هر یک نیم درم عود ساذج زرنب سعد دارچینی هر یک یک درم دانه هیل زرشک گل سرخ گاوزبان هر واحد دو درم قند سه چند بقوام آورند جوارش که برای تقویت معده قائم مقام جوارش عود ترش است آب لیمو چهار عدد ساذج زرنب سلیخه سنبل الطیب هر واحد یک درم گل سرخ دانه قاقله هر واحد دو درم قند سه چند حب مصطکی جهت تقویت معده و ضعف که دران بلغم و ریح متولد شود و نفع تمام دارد نمک هندی یک درم پوست هلیله زرد یک نیم درم زنجبیل سنبل الطیب هر یک دو درم مصطکی سه درم هلیله سیاه چهار درم صبر هشت درم بآب گندنا حبها سازند شربتی یک درم سفوف قرنفل که جهت ضعف معده بارد مجرب است قرنفل بادیان هر یک سه درم انیسون مصطکی هر یک دو درم زنجبیل یک درم نبات سماوی کوفته بیخته دو درم بیشتر از غذا بخورند و سفوف پودینه انار را ... فلفل مصطکی نیز مقوی معده است سکنجبین سفرجلی معده و جگر را قوت دهد و جهت قلت هضم که با عطش شدید بود شده و ادرار و ریح بد بود نفع کند ... آرد و سده جگر بگشاید و ناخوشی را که در هضم فتور باشد نفع تمام بخشد آب بهی ترش قند سفید هر یک یک رطل سرکه قسم اول ربع رطل بقوام آرند و اگر بجای سرکه آب لیمو کنند صواب باشد و اگر حرارت کثیر در مزاج مریض نباشد سکنجبین سفرجلی مرکب با فادیه باین طور سازند که مصطکی سنبل الطیب قرنفل یک یک درم در صره بسته کرده وقت پختن سکنجبین بیندازند سکنجبین سفرجلی لیموی مقوی معده و جگر آب بهی پنجاه مثقال سرکه و گلاب و آب لیمو هر یک سی مثقال قند سفید یک من بقوام آرند شربت عود که معده ضعیف را قوت دهد و بوی دهن خوش کند عود هندی آمله مقشر هر یک ده درم سنبل الطیب قرنفل مصطکی جوزبوا هر یک دو درم مجموع را نیم کوفته در کیسه کتان کنند و در سه چهار رطل گلاب جوشانیده کیسه را خوب بمالند تا قوت ادویه بگلاب آید پس با یک من طبرزد قند بقوام آورند و فرود آورده نیم درم مشک خالص سوده در آن حل کنند شربت عود ترش معده و اعضای رئیسه را قوت دهد و خفقان و فساد هضم و بخارات محترقه و آروغ دخانی را دفع کند بگیرند سیب ترش و شیرین و انار ترش و شیرین و لیمو از هر یک صد و پنجاه درم آب بستانند و با سه صد درم قند بقوام آرند و عود قماری پنج درم صندل سفید سه درم بادرنجبویه گل سرخ قرنفل مصطکی هر یک دو درم سنبل الطیب دارچینی بسباسه ساذج هندی ورق نقره هر یک یک درم عنبر و مشک و ورق طلا هر یک نیم درم در آن حل کنند شربت زرشک مقوی معده و جگر است تخم کاسنی گل سرخ هر یک دو درم عود مصطکی سنبل الطیب دارچینی هیل هر یک کوفته صندل سفید بگلاب سوده هر یک یک درم زرشک چهار درم در گلاب تر کرده بجوشانند و صاف کرده بقند شربت انار شیرین بالمناصفه سه چند ادویه بقوام آرند خوراک دو توله بگلاب و عرق کاسنی ... کادی ضماد جهت تقویت معده و تحلیل ریاح نافع بسیار مفید است مصطکی گل سرخ افسنتین سنبل الطیب سعد کوفته بیخته بگلاب سرشته ضماد کنند ایضاً برای ضعف معده و وجع فواد دارچینی عود مصطکی صندل سفید اگر ترکی ... بگلاب سوده و روغن مصطکی داخل نموده بر فم معده طلا نمایند عرق پان تالیف حکیم ارشد برای قوت معده و هاضمه نظیر ندارد گل سرخ گاوزبان هر یک یک نیم پاؤ قرنفل یک پاؤ برگ پان نیم پاؤ گلاب هشت آثار قرنفل را جوکوب نموده و پان را ریزه ریزه کرده در چهار آثار گلاب صبح و چهار آثار شام انداخته عرق کشند نوع دیگر که بجهت نواب علیه کشیده شد قرنفل گاوزبان نانخواه هر یک ده توله دارچینی پنج توله الائچی خرد پاؤ آثار برگ پان صد و پنجاه عدد سیب پاک کرده سه عدد اجزا سفتنی را کوفته بگلاب یک نیم آثار عرق بیدمشک یک نیم آثار عرق گاوزبان یک آثار بخیسانند و روز دوم باتش ملایم دو آثار عرق کشند بعد از ان سه توله نبات و دو ماشه مشک و سه ماشه عنبر بعرق مذکور داخل کرده بدارند و بعد از سه روز میل کنند عرق چوب چینی مقوی معده است چوب چینی ریزه ریزه کرده سه صد مثقال در پنجاه رطل آب جوش دهند که سی رطل بماند پس گل سرخ سنبل الطیب زرنباد اسطوخودوس انیسون صعتر کبابه چینی ساذج هندی نانخواه هر یک پنج مثقال پوست ترنج سعد کوفی قرفه بادیان دارچینی ... قرنفل جوزبوا بسباسه هیل هر یک ده مثقال پودینه یک مثقال نبات موبیزی هر یک یک رطل ... از تخم ... خورد کرده

پاشنده بعده ادویه کوفته در طبیخ چوب چینی خیسانیده عرق کشند و مشک و عنبر هر یک یک مثقال در صره بسته به دهان نیچه بندند خوراک دو توله تا پنج توله و دو توله شربت شا هم
قرص عود معده را قوت دهد و طعام هضم کند و اشتها آورد قرنفل مصطکی هر یک سه درم قاقله سنبل الطیب بسباسه هر یک دو درم عود خام قرفه پوست ترنج
هر یک پنج درم زعفران جوزبوا زنجبیل دار فلفل هر یک یک درم قند سفید بوزن ادویه کوفته بیخته اقراص سازند شربت دو درم با آب بهی یا سیب معجون مقوی
معده از مجربات حکیم اصغر حسین صاحب بلیله کابلی آمله هلیله زرد هر یک پنج توله آب تشته در عرق هیل و عرق بادیان و عرق پودینه هر یک یک پاؤ آثار گلاب
نیم آثار تر کنند تا خشک شود بعده آن را در دو آثار قند سفید و چند عسل خالص بقوام آرند ادویه بقوام آورده و در آن قوام عنبر اشهب با نبات سفید سوده یک توله بگداخته اندازند
تا بقوام آید بعد مصطکی رومی انیسون گل سرخ هر یک سه ماشه عود غرقی پودینه خشک صعتر فارسی برگ سداب ولایتی درونج عقربی زرنباد ابریشم خام مقرض
زرنب طباشیر بادرنجبویه سنبل بهمنین هر یک دو ماشه جوزبوا بسباسه فلفل سیاه دار فلفل زنجبیل سنبل الطیب نانخواه بادیان پوست زرد ترنج پوست
بیرون پسته سعد کوفی خولنجان قرنفل هر یک یک نیم ماشه دارچینی طباشیر سفید هر یک دو نیم ماشه کشنیز خشک یک ماشه قاقله هفت ماشه پوست بلیله کابلی
چهار ماشه کوفته بیخته آمیزند و مشک خالص یک ماشه زعفران یک نیم ماشه سوده آمیزند معجون زمانی تالیف حکیم علوی خان مقوی معده و جگر و هاضم
طعام مشتهی است آب انار ترش آب انار شیرین هر یک یک آثار آب بهی شیرین آب بهی ترش هر یک نیم آثار قند سفید عسل مصفی هر یک یک آثار مجموع را
با آتش ملائم بقوام آورده کف آن دور کرده بسباسه جوزبوا قرنفل دارچینی هر یک یک درم مصطکی رومی سنبل الطیب طباشیر سفید هر یک یک نیم درم
عود هندی پوست بیرون پسته پوست زرد ترنج قاقله هر یک دو درم کوفته بیخته با آن سرشته علی الرسم معجون سازند معجون بلوکی مستعمل جهت تقویت
معده و اشتها و باه و بسیار مجرب نوشته جوزبوا قرنفل بسباسه لسان العصافیر پنج اوقیه زنجبیل دارچینی مصطکی رومی زعفران عود غرقی هر یک سه مثقال
قاقله کبیر هر یک یک مثقال اشنه و نیم مثقال قند و گلاب هر یک دو مثقال قند را در گلاب حل کرده عسل بقدر کفایت اضافه نموده بقوام آورده ادویه
مسحوقه بران ممزوج نمایند شربت یک مثقال و در نسخه مشک نیم مثقال نیز درین نسخه داخل است معجون کاسر ریاح بهت ضعف معده که بسبب
ریح البواسیر و احتباس حیض باشد و آروغ زاد و جامع ریح و قولنج و مفاصل و حبس بول و ادرار حیض بادرا نافع برگ سداب مصطکی گل سرخ قرنفل
انیسون وج ترکی نانخواه بوره ارمنی پوست بیرون پسته از هر یک سه درم زیره سیاه تدبیر کرده شش درم کوفته بیخته با سه چند آن عسل سرشته
و بعد پنج ماه استعمال کنند شربت دو مثقال معجون خبث الحدید که ضعف معده و بواسیر را سود دهد پوست بلیله کابلی پوست بلیله زرد
آمله مقشر گل سرخ هر یک دو درم سنبل السوس جوزبوا اسارون سنبل الطیب اذخر مصطکی هر یک هفت درم خبث الحدید مدبر بیست درم کوفته بیخته
بعسل معجون سازند شربت سه درم معجون آمله مقوی معده و قابض و رافع ضعف معده که بالنسبت طبع باشد اگر بعسل آرند و تنقیه کلی نموده شیر آمله
شش درم گل سرخ سه درم دانه قاقله سعد کوفی زرشک هر واحد دو درم زرنباد سنبل الطیب سلیخه صمغ عربی هر یک یک درم بیل گری
پوست بیرون پسته هر یک یک نیم درم کوفته بیخته سه چند آن قند بقوام آورده آمیزند معجون سفرجل معمول برائے تقویت معده و هاضمه و
قابض است زهر مهره خطائی سوده سنبل الطیب زرورد پوست بیرون پسته صمغ عربی بریان حب الآس پوست ترنج سعد کوفی دانه هیل بریان
زرشک هر یک دو درم زرنباد مصطکی جوزبوا بسباسه هر یک یک درم طباشیر صندل سفید سوده کشنیز خشک بریان گل سرخ هر یک یک نیم درم شربت
انار شیرین چهار توله بهی خشک دو توله زرشک محلول بگلاب چهار درم و اگر بهی خشک بهم نرسد عوض آن بیل گری اندازند سفرجل سح
برائے تقویت معده و اعضائے رئیسه مانع بخارات انقلاب دافع وسوسه و خفقان صندل سفید سوده مروارید ناسفته سه کوسه بافاد زهر معدنی
گلاب سوده گاوزبان گل گاوزبان گل سرخ گل نسرین بهمنین پوست ترنج زرشک ابریشم مقرض کشنیز مقشر عود غرقی زرنب تخم خشخاش
درونج برگ پودینه بادرنجبویه هر یک یک درم دانه هیل دو درم سنبل الطیب مصطکی ساذج هندی قرنفل هر یک نیم درم مشک ربع درم مربائے آمله
دو صد درم مربائے بلیله یک صد درم شربت انار شیرین شربت سیب شربت بهی هر یک چهار توله قند سفید نیم پاؤ گلاب عرق گاوزبان قدر قوام بدستور

معجون سازند یا سفوف کنند و برای تقویت معده و باضمه و تنبیه اعضا و تسکین از ریاح نفخ والد مفید الایچی خرد الایچی کلان گل سرخ هر یک نیم پاو و قرنفل سه تولہ ساذج هندی از هر یک ربانی
قسط گاو زبان برگ بادرنجبویه سنبل الطیب هر یک پاو آثار سفایج فستقی یک چهٹانک تفاح اذخر سعد کوفی هر یک نیم پاو هلیله سیاه موبیز منقی کشمش هر یک نیم آثار
ادویه را کوفته شب در آب تر کرده صبح جوش دهند تا نصف آب بماند صاف نموده با قند سفید قوام کرده بیاشامند و تقویت معده و دماغ و دفع قبض مناسب است برای رفع
سازند معمول آنست که قرص نعناع و آب انار و زرشک ... چهار عدد گشنیز خشک نیم پاو موبیز منقی نیم پاو برگ تنبول ... و ضعف معده
و درد ... گاو زبان گل سرخ ... اسارون ... هر یک شش توله ... دو تولہ
... ساذج هندی سنبل الطیب ... گشنیز خشک ... سعد کوفی ... هر یک ... ولیکن ...
معده ... گل سرخ ... عود ... هر یک ...
... این مرکب ... معده ... ضعف معده ... گلاب ...
ضعف معده ... عرق ... تقلیل ... کنند ... و نفخ و خشک ...
... معده ... گلاب ... گرده ... طعام ... اکسیر النفع است و دفع ...
سفوف ... معده ... بقدر ... گلاب جوش داده
نبات ... خوردن ... تجربه ... خوردن ... با ... گلاب ... آب آس ...
معده ... باشند ... از ... ضعف معده ... و ...
مانند آن ... مناسب ... چون ... از ...
که ... موقوف ... جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه است و هرگاه ... قوی ضعف ... فعل معده ...
که در یک قوت ... ضعیف بود یا قوی ... نقصان ... را ... و علاج ضعف هر قوت علحده علحده مسطور میگردد و هر ...
که هاضمه رئیس ست و دیگر قوی خادم او

ضعف جاذبه

بدانکه آفت بر جاذبه داخل میشود بایں نحو که جذب نکند اصلا و توضیح این را اکثر خواص معده نامند و ... جذب نماید لیکن ضعیف چنانچه در ابتداء طلب ... معده
... باشد ... جذب ... باشد گویا که آن ... ضعیف ... ضعیف ... تقویت ... و ...
ضعف او آنست که طعام از فم معده ... گردد و گرانی در آن محسوس شود و گاهی قلق و کرب و تقلب از پهلو بپهلو و خفقان و ... گرداگرد
غثیان و ... باشد که ... در فم معده ... گردد ... در فم معده ... باشد ...
باردیا رطب بود ... با وجود ... طعام ... معده و گرانی آن علامات ... بارد و رطب که مسطور شد ... علاج در حالت وجود مادّه
صفراوی شربت لیمو و فواکه ... علاج امراض صفراوی معده ... نمایند و ... معده ...
و شربت ... و بعد از آن تقویت معده جوارش صندل ... شربت سیب ... گل ...
گل ... صندل ... گل سرخ ... هر یک ... سیب ... هر یک ... حب الآس ... نیم توله روغن لادن ... بر معده ضماد کنند ...
... شربت صندل ... عرق ... شربت لیمو ...
گلاب ... هر یک ... جوارش شاهی ... تجربه است ... مرغ ...
... علاج آن ... که در علاج ... بارد و رطب معده مسطور شده ... اعظم

مثل گوشت تدرو و دراج و تیهو و کبک و کباب و چوزه مرغ و شوربا پخته یا بریان کرده و با ابازیر مثل زیره و کرویا و فلفل و قرنفل و دارچینی و نانخواه و زعفران خوشبو ساخته بخورند و اگر شراب خواهد شراب قابض دهند و از گلنار و مصطگی و سنبل و قرنفل و دارچینی و گل سرخ و صبر و سعد و جوز بوا مطبوخ و آب برگ آس بر فم معده ضماد نمایند و خواب بر پهلوی راست نمایند که معین بر انحدار طعام از فم معده است و دلک اطراف و حرکت بعد طعام با آهستگی و کمر بستن معده همه علاج این علت است و این دواست هندی که در ضعف جاذبه معده نافع نوشته اند بلیله پوست شش درم دار فلفل چهار درم [illegible] درم نمک سنگ دو درم کوفته بیخته با آب [illegible] خمیر کنند و حبها ساخته در سایه خشک کرده هر روز ناشتا دو درم بخورند

ضعف ماسکه

آفت داخل میشود در قوت ماسکه یا باین طور که معده بسبب آفت خود بر طعام اصلا مشتمل نگردد یا اندکی مشتمل گردد و یا باشتمال ردی مرتعش یا انفعالی یا تشنجی مشتمل شود و از این آنچه مریض احساس باین نماید مثل تشنج و خفقان است و بارها از جنبش معده گاهی درد او را [illegible] آگاهی می باشند لیکن بران استدلال میکنند باحساس تحرک معده از طعام اگرچه اندک باشد و شوق او و سبب انحدار طعام بدون آنکه قرار گیرد و نفخ و ... باشند و نیز احساس کنند بآنکه بار ثقل سائر اعضا احساس می نمایند ... این ضعف این قوت اول ... یا بلاقی است نوع ... یکی ماده حار محرق که معده را لذع نماید و قوت او را ضعیف کند ... طعام را که بران وارد گردد نگاه نتواند داشت و گاه شود مزاج حار ساذج قواسے معده را ضعیف کند لیکن این نادر باشد دوم هم ماده بارد لزج که طعام را از معده بلغزاند ... و شور ... معده که از هر چه ... اوگردد و ... شود و خواهد که از خویشتن دفع کند و علامت ضعف قوت ماسکه دو گونه است یکی آنکه صاحب علت گمان نماید که گویا حرکت کند آنچه خورده است ... رطوبت در فم معده با ضعف جرم معده باشد دوم آنکه هر طعام که خورده شود زود از معده بامعا فرود آید ... بیان رطوبت فم معده و ضعف جرم آن و استدلال از آنچه خارج میشود از معده مسطور شد و علامت ماده حار و سوء مزاج حار ساذج و تشخیص اسباب امراض معده گذشت و آثار قروح و بثور معده در بحث آن خواهد آمد

علاج اگر سبب علت ماده حار باشد اول آن ماده را برفق از معده اخراج نمایند بقی و اسهال سهل و تنقیه کنند و ماسکه و گلنار و گل سرخ و صندل و ... مساوی در گلاب و آب برگ ریحان ... بر معده ضماد نمایند بعد از آن رب سیب و بهی و شربت امرود ... مطبوخ ... و اگر ... بطول کشد ... و دوغ ... با شربت ... و گلنار و گل سرخ و قرص طباشیر ... مساوی ... چند آنکه بقدر ده ... درم ... و اگر ... قرص طباشیر ... و ماء ... یا ... سوم ... آب غوره و آب انار ... و آب ... و کباب و چوزه مرغ مطبوخ و بریان با آب غوره و آب انار ... بر معده ... گلنار و گل سرخ و برگ مورد ... بر معده ضماد نمایند و بقول ... خوردن کباب ... قوت ماسکه است و اگر سبب ... ماده باشد ... تدابیر مذکوره بعمل آرند و اگر سبب رطوبت لزج زلق باشد اول تنقیه معده بقی یا اسهال ... جوارش خوزی و شربت ... و اطریفل ... استعمال کنند و ضماد از عود خام و سک و گلنار و گل سرخ و قرنفل و مانند آن سازند و غذا از کباب کبک و تیهو و خرگوش مشوی و مطبوخ با ابازیر چون زیره و کرویا و مانند آن خوشبو ساخته تناول نمایند

ضعف دافعه

چون آنکه دافعه را ... که میل برودت دارد یاری دهد ... آنکه ضعیف از اعتدال منحرف گردد و بسیار باشد که طعام در معده صحیح دوازده ساعت یا پانزده ساعت بماند و علامت ضعف دافعه آنست که طعام در معده بسیار ماند ... طعام ... یافته شود و گویند که ... انحدار طعام زیاده تر از بیست و دو ساعت بود ... خارج شود ... طعام ... قوت ... باشد ... انحدار طعام بحسب کیفیت طعام

و قوت معده باشد و هرگاه مدت ماندن طعام در شکم کمتر از دوازده ساعت یا فزون تر از بست و دو ساعت باشد صحت نباشد و خالی از آفت نبود و آن آفت یا از جهت معده یا جگر یا امعا بود و یا از جهت طعام و ترتیب غیر محمود آن علاج قوت دافعه را در اکثر احوال باشیاهی رطب مائل به برودت مثل آب فواکه و سکنجبین و امرلهین و فلوس خیار شنبر در آب کاسنی حل کرده و مانند آن معالجه نمایند و بلیله مربا کانفع است و غذا از شوربای مرغ و تمر هندی و کشش مقشر و اسفاناخ بروغن بادام سازند و بعضی متاخرین مینویسند که در سائر تبدیل نمایند بدستوریکه بالا گفته شد و در مادی منقیه بطبوخ تربد و علو شکان و صبر ایارج و خیار شنبر و ترنجبین و گلقند و شربت دینار و روغن بادام کنند و بعد از تنقیه جوارش مصطگی ساده و مرکب و جوارش عود و شیرینی و مربای مرغی و آمله مربی یا مصطگی و دانه هیل یا عرق دارچینی و پودینه و بادیان یا مصطگی و قرنفل هر یک سه ماشه الاچی کلان پنج عدد و نبات سه توله در گلاب یا آب تازه بجوشانند که بسیار آید بنوشند و غذا کباب مرغ و کبک و بچه آهو با نان دهند و کنجاره با بادام با نبات بسیار مفید است و همچنین کنجاره کنجد بوزن شش ماشه و نبات یک نیم توله هر روز و بروغن مصطگی با دوامی معده را چرب دارند

ضعف هضم

و او آنست که طعام در معده به بطوء هضم شود و دیر تر ماند و بسبیل معتاد متغیر نگردد و گویند که اسباب ضعف هضم و سوء هضم و تخمه یکی است لیکن این قدر فرق است که اگر سبب ضعیف باشد ضعف هضم آرد و اگر قوی باشد تخمه و اگر متوسط باشد فساد هضم پس ضعف هضم نقصان هضم است و تخمه بطلان آن و مراد از نقصان و بطلان هضم آنست که در هضم آفت افتد بسبب فاعل او که قوت هاضمه است یعنی در قوت هاضمه فتور راه یابد بخلاف فساد هضم که عبارت است از وقوع آفت در هضم نه بسبب فاعل او یعنی قوت هاضمه کامل باشد لیکن هضم ردی شود صاحب کامل گوید که سوء استمراء و تخمه عارض از آن که او بطلان هضم است وقتی حادث شود که معده از هضم ضعیف گردد و این چنان باشد که اگر از معده طعام بسرعت متحدر نگردد و آنرا ابطاء هضم گویند و اگر طعام انهضام تام نیابد و بسوی بعض کیفیات ردیه متغیر شود آنرا سوء هضم نامند و اگر البته هضم نشود و متغیر نگردد و در معده فاسد شود آنرا تخمه خوانند و کسانی را که این اعراض عارض شوند ایشان را ممعودین گویند و جمیع این امراض از اسباب واحد حادث میشوند مگر ابطاء هضم از اسباب ضعیف و تخمه از اسباب قوی و سوء هضم از اسباب متوسط پیدا گردد و این اسباب یا از داخل و یا از خارج باشند و اسباب داخلیه که از داخل باشد آن سوء مزاج معده و اخلاط محتقنه در معده و اورام و تفرق اتصال است و اما سوء مزاج یا حار باشد که اغذیه را در معده فاسد کند بسوی بعض انواع ردیه عفنه مائل گرداند زیرا که حرارت قوی در معده محض اغذیه است و استدلال میکنند بران از جشای دخانی و سهوکت آن یا شبیه ببوی حماتت و ماهی و بیضه مشوی و تحلیل بسیار الا بهضام و خواهش زیادت کند ماء مخروفی و جمع کهنه از استعمال شیهای بارد یا فعل بالقوه تسکین یابد و یا سوء مزاج بارد و بحده استدلال کرده میشود بران به آروغ ترش و قلت عطش و امتناع از طعمه حار و جمع ازان که چیزهای مسخن بالقوه و یا بالفعل ساکن گردد پس اگر برودت مفرط باشد غذا در معده بالبسته متغیر نشود و جشای حامض حادث نگردد و یا یابس و یا رطب باشد و این هر دو مانع هضم نمیشوند بلکه دران نقصان می آرند و در اول امر و جمع حادث نمیکنند مگر آنکه بحال دیگر روی در طول مدت پیدا می کنند و این چنان است که مزاج یابس چون چیره غالب شود و افراط کند ازان مرض مسمی بالدبول که آن دق است حادث گردد لاسیما اگر حرارت با یبس مضاف شود و در بینگام این مرض دق بسائر بدن عام گردد و ازان هلاک و ذبول حادث شود و مزاج رطب چون بر معده غالب گردد ازان استسقا حادث شود لاسیما اگر برودت با رطوبت مضاف گردد و اما اخلاط محتقن یا حار بود و استدلال بران بقلت اشتها و جشای دخانی و سهوکت رقیق و بهوست آن کنند و این خلط یا در تجویف معده منصب باشد و استدلال میکنند بران بدین طور که صاحب او چون طعام عسر الفساد مثل گندم و جو بخورد وقتی یا تیز کند یا آن صفرا بر آید و یا بالتهاب معده تشنه او کرده باشد و استدلال کرده میشود برین بمشتهیان و قی که با آن چیزی بر نیاید و شدت عطش و یا خلط بارد باشد و استدلال میکنند بران بنقصان شهوت طعام و به آروغ ترش و این نیز یا منصب در تجویف معده باشد و استدلال بران چنان نمایند که صاحبش چون طعام

که دران قوت جلا باشد مثل عسل تناول نماید و قی یا براز کند یا آن بلغم خارج گردد و یا عطش تسکین یابد در اینصورت معده بود و استدلال بران نفخ‌هایی که تهوع نباشد مگر آنکه در معده طعام بود و بقلت عطش و زیادتی شهوت طعام توان کرد و باید که فرق میان آنکه از سوء مزاج و میان آنکه از خلط عارض شود در کی دیگر نماید و آن اینست که نظر کنند اگر بدن ممتلی و عروق و بدن منتفخ بود و بعد تناول اغذیه معتدله برازش آید یکی از اخلاط خارج شود و بول غلیظ غیر صافی باشد در قرب حادث که در معده از اخلاط محتقنه دران بود نه از سوء مزاج مفرد و اما اورام حادثه در معده آن انواع و علامات ست و آن یا حار باشد و استدلال کنند بران بوجع و ضربان در موضع قعر معده و عطش و حرارت زبان و تب و تشنگی و یا بارد بود و استدلال کرده شود بران بثقل و آروغ بدون حرارت و بغیر وجع و اما تفرق اتصال یا از اسباب خارج مثل جراحت واقع در معده و یا ادویه حاده باشد و یا از داخل مانند انفتاح عروق و تاکل بود و اسبابی که از خارج محدث امراض مذکوره اند آن قلت یا موافقت طعام ست و این یا از قبیل کمیت باشد چون طعام کثیر بود و معده بر هضم او قادر نباشد مثل آتش اندک که بران چوب بسیار اندازند در سوختن آن قادر نباشد و یا از قبیل کیفیت بود چون ردی باشد مانند سبزات و ماهی و ترب و غذا مطبوخ مدخن بمنزله آتش که چون بران چوب رطب اندازند در اشتعال او قادر نبود و یا از قبیل جوهر او بود چون طعام غلیظ باشد مثل لحم بقر و نان فطیر و مثال این آتش ضعیف ست که بران حطب متین اندازند و یا از قبیل ترتیب او باشد چون انسان طعام خورد و هنوز هضم نگردد که بر آن طعام دیگر بخورد و هضم نشود و استدلال برین اسباب از مریض توان کرد و قرشی گوید که نقصان هضم و بطلان او بسبب سوء مزاج حتی که حار می باشد چنانچه بسا ست که بعضی بشرب آب سرد بر نهار از افراط عطش که بسبب خطای اطبا از منع آب سرد واجب می کنند تشفی می یابد لیکن سوء مزاج بارد و رطب اولی ست برای بودن سبب نقصان هضم و بطلان آن و بسبب جمیع اسباب ضعف اشتها که مسطور گردید عارض می شود و ضعف جرم معده اولی اسباب اینست و گاهی بسبب طفو طعام بر معده پیدا شود چنانچه از نوشیدن شیر و شراب بسیار و خوردن نان گرم و شرب آب بسیار بران و بسبب سرعت نزول طعام چنانچه از غذای مزلق مثل آلو بخارا و شوربای چرب می باشد و طبری نوشته که امتناع هضم نفیر فساد مزاج از هشت سبب پیدا شود یا از فساد کیفیت طعام یا از کثرت کمیت آن یا از سوء ترتیب اکل یا از ترک استعمال وقتی واجب یا از انصباب مواد ردی از اعضا بسوی معده یا از حصول مواد ردی غلیظ در معده یا از ضعف قوای طبیعی که با آنها هضم تمام می شود یا از تعب و بعد از حرکت یا بکثرت تلیین یا بکثرت منفرط [illegible] که آفت هضم یا تابع آفت در سفل معده یا بسبب در غذا یا بسبب در حال سکون بدن و حرکت آن می باشد و کائن بسبب امر معده یا سوء مزاج باشد و قوی ترین سوء مزاج در احداث آن بارد ست و ضعیف ترین او حار زیرا که اضرار بارد ساده بود یا با ماده در هضم شدید تر از مضرت حار ست و اما سوء مزاج یابس و رطب در اکثر ابدان چندان نمی رسد که تنها از آنها با وجود اعتدال هر دو کیفیت حار و بارد در هضم ظاهر شود لیکن یابس ذبول و رطب استسقا حادث میکنند و اما در حال ترتیب سکون و نوم و ضد آنها و آنچه تابع آنها احکام غذا دران باشد آنست که غذا مقتضی سکون و نوم ست حتی که هضم یابد و چون بدل آنها حرکت یا سهر باشد هضم تام نشود و غذای ثقیل در معده مدت طویل باقی می ماند پس حال او ازین احوال ثلاثه خالی نبود که هضم گردد یا غیر منهضم قلیل الانهضام باقی ماند و اغذای خفیف چون منهضم نشود مدت بقای او غیر منهضم طول نمیکشد بلکه چون در معده آنچه آنرا هضم کند نباشد بسرعت فاسد میگردد و غذا یا مستحیل شود به هضم تام و یا مستحیل گردد با انهضام غیر تام و ناگوار پیدا شده بیرون آید پس بدن از قدر ممکن تناول طعام غذا بقدر محتاج الیه نمی یابد و هزال عارض میگردد و یا اصلا منهضم نگردد و این بر دو وجه ست که در ینحالت یا همچنان بر حال خود باقی ماند و یا بجوهر غریب فاسد مستحیل گردد و بدن از وی غذای ردی یابد و گاهی این تقصیر در هضم حتی که در ثانی و ثالث و رابع پیدا شود و بدن بسبب استسقا لحمی و سرطان و نمله و حمره و بهق و برص و جرب عارض میشود و این بهر آنست که خون غاذی غیر نضیج و غیر ملایم طبیعت پیدا شده و اعضا برای تغذیه از اجذب نمی کنند پس عفن و بدبو میگردد و یا آنرا اجذب مینمایند و تشبیه آنها بدان نیک نشود و اگر دران جا انتقال حرارت غالب باشد سیاه گردانند و گاهی سودا [illegible] قبل تغیر گردد در سیاهی لون او و در صورتی که اسود یا قوی باشد

معده را دران آنقدر تاثیر باشد که از غذا انجار انگیز دیعنی آنکه هضم کند و بدانند که فساد هضم وضعف آن و بالجمله آفات آن چون از ماده عارض شود و آن قابل تربیه
علاج از انست که سبب ضعف آن فساد مزاج مستحکم عارض گردد و اسباب ضعف هضم تیمیز اسباب فساد هضم ست که مذکور گردد و کذا علامات این مثل علامات آنست مگر آنکه
انصباب صفرا از احشا هضم را ضعیف میکند لیکن آنرا فاسد میکند و اما انصباب سوداء جامع میان هر دو امر یعنی ضعاف هضم و افساد آنست و کذلک سوء مزاج
یابس و رطب از احشا نیز مانند آنست که هلا هضم را باطل کنند بلکه آنرا ضعیف میکنند و بجهه ضعاف هضم و قبل از ابطال آن رطب باستسقا و یابس
بذبول مؤدی میگردد و از اسباب فساد هضم سخافت مراق و قلت لحم اوست و گاهی سبب ضعف هضم سرعت نزول طعام باشد یا بسبب فرق
از معده که در زلق معده معلوم خواهد شد و این از اسباب فساد هضم نیست و نه دران داخل ست بلکه در اسباب ضعف هضم داخل می شود و این نزول
قبل از وقت گاهی با جودت احتوا از معده بر طعام باشد چون دافعه بحرکت خود سرعت نماید و قوی باشد و گاهی چنین نباشد بلکه بسبب ضعف ماسکه بود
پس امساک آن نتواند و کمای ینبغی محتوی نگردد حتی که هضم تام نماید و این ضعف ماسکه گاهی عارضی بود و در اشیای مرخیه و مزلقه و غیره می باشد و گاهی
این بسبب اوراد حاره و لینه یا سوداویه یا قروح و مانند آن باشد پس احتوا جید نشود و گاهی احتوا جید نمی شود بسبب طعام چون ثقیل الکلیه مراری
بود که هر واحد از این اغذیه بسبیل اطلاق موجب ضعف هضم میگردد و یا غذا حار و معده او هم اعراج حار باشد یا صاحب او که مزاج آن حار مانع جود هضم باشد
چیزی حار تنور و منع هضم نماید و در این هنگام ضعف هضم واجب کند و در اکثر فاسد نماید نه منع فقط و مثل این انسان گاهی آب سرد بنوشد و تعدیل مزاج
هضم او بسبب اطفای نایره حرارت می نماید و کذلک هرگاه در معده اخلاط ردیه خصوصاً لذاعه باشد که میان معده و اغذیه حائل شود و احتوا و امساک جید
نباشد و گاهی شی بسوی دفع شدید تر باشد و امری که بسبب حال جودت احتوا باشد می شود و اگر احتوای معده بر طعام فی نفسه تام باشد و طعام بد دارنده
کیفیت غیر موذی بود و استیفای هضم بلا قصور حاصل شود و بسبب او آفت در هضم عارض نگردد و اگر با وجود بودن او تام طعام موذی بود چنانچه با آن ثقل یا شد
و معده را امساک طعام مثل امساک صاحب بغشم برای بعض اثقال نماید و شوق سفارقت و دفع او کند هضم کمتر ازان باشد و با آن جشا و قراقر و نفخ بود
و اگر احتوا تام نباشد ضعف هضم و قراقر و جشا بود و گاهی ضعف هضم و استحاله غذا بسوی بلغم مودی باقشعرار و سردی اطراف و توهم نوبت تپ گردد لیکن
نبض مثل نبض اوائل نوبتهای تپ نباشد یعنی ضعف نبض کمتر ازان باشد که در اول نوبت تپ بود و گاهی ضعف هضم بسبب تخمه یا تقدم امتلا باشد و در
کتاب سموم ست معلوم گشته کسی که بآن تخمه و اطعامی هضم باشد در چشم تیرگی سیاه و مشابه بخود که نبض او سرخ یا سبز بود ظاهر گردد با اختلاط عقل ابتدا کند معده و در
روئت هضم بسیر و این است باب ضعف هضم یا بطلان او علم ست چنانکه از اسباب جودت هضم سرور بسیار است و جرجانی می نویسد که انواع سوء مزاج ساده و دو یا
با ماده و طعامی که نه یا نداز و نه بقدر ما و ترتیب خورند و هر طعامی که آنرا کیفیت ناستوده باشد همه اسباب ناگوار بدن ست و قوت با فعل و قهر معده و تغییر او
پس هرگاه که در هضم تقصیر افتد سبب بدن است گرانیست و قهر معده است **دلائل ضعف هضم** اگر مریض شکایت حرف گرانی طعام در معده داند که تمدد
و بقای طعام در معده زیاد و از عادت کند مرض خفیف بود و اگر در آروغ طعم و بوی طعام ماکول تا زمان دراز دریافت کند و قراقر و غثیان و تقلب نفس یعنی
تهوع باشد مرض قوی بود و اگر تغییر طعام منقلب به اصلا نباشد مثل آنکه برودت خیلی مفرط باشد مرض قوی تر بود و بدانند که چون طعام بدون هضم شود بدیر نازل
گردد مگر آنکه سبب باشد که قوت دافعه از لذع یا ثقل یا کیفیت دیگر مضاد حرکت دهد پس دران وقت غیر متغیر زود نزول و دفع گردد و اگر تشنگی مریض بسوی لیل
طعام و بسوی جشا بغیر حدوث قراقر و جشای متواتر و فواق و نفخ بود و جشا مستدعی حدوث این امور باشد خواه این امور حادث شود یا شوزر حادث نشود
سبب آن احتوای زشتی یعنی غیر قوی باشد و اگر زمی برازه نتن او و قلت تازگی که بدین ازان باشد و گاهی با آن لذع و نفخ حادث گردد سبب آن نزول طعام
از معده یا امعا قبل از وقت باشد و تفصیل ازان اقسام سوء مزاج ... تشخیص سبب آن باید امراض معده مسطوره شد و دریافت نمایند پس هر نوع از آنکه مشخص
گردد و سبب ضعف هضم همان باشد و اینجا علامات و دلائل ... و خالی بدلائل اخلاط مادیست و خروج بلغم یا سودا و مرقی و ترشی و
مسفور ظاهر شدن دلائل اخلاط ... دلائل برودت ... که مذکور شد و دلیل اخلاط ... و اگر علامات ورم و قرحه و ضعف معده و تقدم

تناول غذای بسیار یا ردی یافته شود و سبب آن باشد علاج آن اگر سبب ضعف هضم سوء مزاج ساده یا مادی یا ریح یا فساد غذا باشد علاجش بدستوریکه
در انواع علاج امراض معده مسطور شده حسب سبب باید کرد و اگر از ضعف معده باشد علاج آن نیز گذشت و آنچه اسرائیلی گفته که چون در ضعف هضم علامات
معده فم از علامات حرارت و برودت یافته نشود و آن بسبب ضعف جرم معده بود که مثل پارچه کهنه شده باشد علاجش اطریفل صغیر بخبث الحدید و اضمده که قابضه
است و اگر از وجه دوم و سوم بود علاجش علاحده باید و درینجا بعض تراکیب مطب اساتذه کرام و ادویه مفرده و مرکبه یونانیه و هندیه معمول اطبای
عظام مقوی هضم نقل می آید طبیب لبیب حسب مزاج بدین عمل آرد لیکن تقلیل طعام و ترک باقول و اغذیه مولد خلط خام درین مرض شرط است
و الا فائده کلی و نفع تام کمتر بانجام میرسد بالجمله اگر ضعف هضم با ضعف معده باشد دوارالمسک معتدل با شیره دانه هیل و عرق عنب الثعلب عرق
کاسنی عرق گاوزبان گلاب شربت انار شیرین بدهند و یا نوشدارو در گلاب جوش داده و یا نوشدارو هفت ماشه عود غرقی شش ماشه در عرق
الایچی و گلاب هر یک شش دام جوشانیده و یا جوارش عود و جوارش آمله هر یک پنج ماشه ممزوج نموده بخورند و بالایش گلاب بنوشند و یا جوارش
عود ترش هفت ماشه همراه شیره بادیان چهار ماشه شیره انیسون دو ماشه شربت بزوری دو توله و مداومت جوارش مصطگی و استعمال اطریفل
کشنیزی که هاضم و ملین خفیف است نیز مفید و یا شیره بادیان چهار ماشه شیره دانه هیل سه ماشه شیره تخم خربزه چهار ماشه گلاب چهار توله شربت
انار شیرین دو توله دهند و اگر با ضعف هضم شکوای اشتها و مزاج حار باشد جوارش انارین خورده بالایش عرق کاسنی عرق گاوزبان گلاب عرق
کیوره هر یک چهار توله شربت انار شیرین دو توله حل کرده بنوشند و شربت بزوری و شربت فالسه همراه جوارش آمله نیز نافع و اگر با ورم شکم باشد
جوارش کمونی کبیر شش ماشه با شیره بادیان و گلقند بخورند و یا جوارش مذکور بگلقند سرشته بخورند بعده سکنجبین ساده دو توله گلاب عرق بادیان
عرق عنب الثعلب هر یک چهار توله بنوشند و یا جوارش سکنجبین سرشته و گلقند و عرقیات حل کرده استعمال نمایند و این ترکیب نسخه برای هاضمین
و هضم طعام و تقویت معده است و اگر ضعف هضم با نزله و ورد باشد جوارش مصطگی پنج ماشه خورده دیاقوزا یک توله در عرق بادیان عرق عنب الثعلب
هر یک پنج توله حل کرده بنوشند و یا همراه طبیخ خطمی خبازی اصل السوس هر یک چهار ماشه نبات یک نیم توله خاکشی چار ماشه پاشیده دهند و اگر
با درد شانه باشد جوارش کمونی کبیر شش ماشه خورده عرق کاسنی عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب گلاب هر یک چهار توله گلقند سه توله بنوشند
و اگر با وجع کاهل بعد غذای غلیظ بود شربت دینار گلقند در عرق بادیان عرق عنب الثعلب گلاب حل کرده بنوشند و اگر با خفقان و سوزاک و درد گرده یا
حبس بول بازمی طبع بود جوارش انار لولوی خورده بالایش شیره تخم کشوث سه ماشه شیره تخم خربزه شیره تخم خیارین هر یک شش ماشه عرق خیارین
ده توله شربت بزوری معتدل دو توله حل کرده تودری سرخ سه ماشه پاشیده بنوشند غذا پلاو و جوارش عود شیرین و ترش و نوشدارو ساده و گلاب
و عرق بادیان نمک سلیمانی و سفوف عود با عرق نانخواه و سفوف پودینه با عرق الایچی در تقویت هضم عظیم الاثر است ذکر ادویه مفرده معین هضم
طعام سعیدی گوید که کباشی و فلفل و کذا خوردن جوز بوا از نیم درم تا یک درم و کذا جوز مربی و کذا پودینه نهری درین باب مجرب من است و خوردن زنجبیل
مربی و غیر مربی و کذا و نجشک و عرق آن و کذا زعفران و کذا اسرو و هیل کلان و کذا صعتر بستانی و تخم خیری و سنبل هندی و بسباسه و کاشم و قاقله کبار و
و کذا اشنه سپیدان مطبوخ با عسل که از کرمان و شربت آن و کذا کما فیطوس در شراب قابض کما قیل تا به روز ترکرده و آن شراب را با شکر یا عسل بقوام آورده و کذا
فلفل سیاه و دفع ضرر او در محرورین بسرکه و کذا دار فلفل و عود و بسباسه و نانخواه و لیمو مالح و بلیلوس و زرنباد و دفا تو ده و جرم جرجیر خام و پخته و تخم آن
و ترنجان مطبوخ و تخم آن و پوست بیخ و برگ آن و دو قود فتنج و سیسالیوس حاشا و کنه در عود یک مثقال در دهن بطم و چاوشیر و انجدان و اشنتر غار و دار چینی
و بندق هندی و کرفس و بیخ راسن و جرم فستیتین رومی و در شراب ترکرده و یا با شکر یا عسل شربت آن ساخته و حلبه در سرکه پخته و مسلت آمله
و زرنب و جوز الشرک و اراک و درونج و کذا مفتحتین زنجبیل و خولنجان و کبابه و فلفل سیاه و هیل و خردل در طعام و شربت دو درم با طین روغن با سنا
و شراب یک ساله ریحانی قابض و تماد و شراب سه ساله هاضم و مقوی آن و هاضم طعام است ذکر ادویه مرکبه نافع ضعف هضم

جوارش مصطکی ساده که برودت معده و جگر و ریاح و سیلان لعاب دهن را نفع است مصطکی سه مثقال کوفته بیخته و نیم آثار شکر سفید در دیگ گلاب بقوام آورده آمیزند خوراک شش ماشه تا دو درم جوارش مصطکی مرکب مصطکی یک توله دانه هیل شش ماشه سعد کوفی سنبل الطیب هریک پنج ماشه پوست ترنج نه ماشه کوفته بیخته گلاب و قند قوام نموده جوارش سازند نوع دیگر نسخه علوی خان که در تحلیل ریاح و تقویت معده مجرب و ضعف قلب بارد و جگر و خفقان بارد و سیلان آب دهن را و سوء هال بلغمی را نافع و اگر در مرض صرع بعد طعام خورانند بسیار فائده کند مصطکی زنجبیل قاقله کبار و صغار قرفه هریک دو ماشه دارچینی فلفل گرد نانخواه کبابه زیره سیاه و سفید کره یا گل سرخ پوست ترنج کشنیز خشک پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی کندر عود هندی بازرنباد بادرنجبویه سنبل الطیب گل گاوزبان زعفران هریک پنج ماشه کوفته بیخته بعسل سه وزن ادویه قوام ساخته آمیزند شربتی دو مثقال با عرق بادیان و هندبا و در نسخه دیگر ایشان که در صرع مستعمل وزن مصطکی سی ماشه و دارچینی ده ماشه است و انیسون پنج ماشه عوض کشنیز و هر دو پوست نوشته دو وزن زعفران هفت ماشه نگاشته و عود و صلیب هفت ماشه افزوده جوارش عود شیرین مقوی هاضمه نافع بارد مزاج عود پنج درم قرنجمشک جوزبوا بسباسه دانه قاقلین پوست ترنج طباشیر دارچینی گاوزبان زرنب هریک یک درم مصطکی سنبل الطیب گل سرخ نارمشک هریک یک نیم درم زنجبیل فلفل و دارفلفل هریک یک درم مشک نیم درم عسل با قند سه چند ادویه نوع دیگر که هاضمه را قوت دهد و اشتها آرد و بلغم و رطوبت دفع کند عود هندی پنج درم قرنفل سه درم قاقله کبار قاقله صغار سنبل الطیب هریک دو درم زعفران یک درم کوفته بیخته با عسل مصفی یا قوام ترتیب سازند و در نسخه دیگر که آن هم معمول است وزن عود سه درم و زعفران دو درم است و پوست ترنج کبابه بسباسه جوزبوا مصطکی هریک دو درم زیاده و نبات سه پاو شهد یک سیر نوع دیگر نسخه حکیم علوی خان که مکرر العمل آمده عود قماری پنج درم بسباسه قاقلین زعفران جوزبوا مصطکی سنبل الطیب قرنجمشک زنجبیل دارچینی بادیان هریک دو درم قرفه پوست ترنج طباشیر دارفلفل ابریشم مقرض پودینه گاوزبان قرنفل زرنب هریک یک نیم درم زرنباد نیم درم مشک یک دانگ عسل مصفی بقدر ضرورت معجون سازند نوع دیگر معمول عود غرقی پوست ترنج هریک پنج درم قرفه قرنفل مصطکی سنبل الطیب دارچینی قاقله صغار قاقله کبار بسباسه زعفران جوزبوا هریک دو درم نارمشک یک و نیم درم فلفل دارفلفل زنجبیل هر واحد یک درم سعد کوفی نیم درم مشک دو دانگ عسل و قند هریک نیم من و در نسخه حکیم میرزا سلیمان وزن قرنفل چهار درم مصطکی سه درم و زعفران و جوزبوا هر واحد یک درم و بسباسه سه درم است و دارچینی و قاقله صغار و نارمشک و فلفل و سعد و مشک و عسل مطروح نوع دیگر از حکیم اکمل خان عود هندی دارچینی جوزبوا قرفه دانه هیل قرنفل خولنجان دارفلفل هریک پنج درم اسارون زعفران هریک دو درم مشک نیم مثقال نبات نیم رطل عسل مصفی سه وزن ادویه جوارش عود ترش نافع حار مزاج مقوی هاضمه و قلب و مشتهی گل سرخ چهار درم صندل بگلاب سوده زرشک بیدانه دانه هیل طباشیر عود غرقی پودینه خشک پوست ترنج هریک یک درم شربت انار شیرین چهار توله تمر هندی سه توله در آب تر کرده آب زلال آن گرفته گلاب نیم پاو قند سه چند ورق نقره نیم درم بدستور سازند نوع دیگر که مجوزان انسب و بمزه الذ و اطیب عود غرقی مصطکی پوست بیرون پسته هریک دو درم عنبر اشهب مشک خالص هر واحد یک ماشه لیموی کاغذی هفت عدد نبات نیم سیر معجون سازند نوع دیگر عود غرقی سه درم دانه هیل زرشک هریک دو درم برگ پودینه طباشیر پوست ترنج سنبل الطیب مصطکی قرنفل سعد کوفی دارچینی دانه قاقله کبار زرنب صندل بگلاب سوده اسارون قرنجمشک هریک یک درم دارفلفل زنجبیل هریک نیم درم آب لیموی هفت عدد آب نقوع تمر هندی چهار توله قند سه چند نوع دیگر نسخه حکیم محمد رضا عود هندی هفت و نیم مثقال قاقله سنبل الطیب زعفران قرنفل پوست ترنج بادرنجبویه مصطکی هریک دو مثقال یا که بالا گلاب هفتاد و پنج مثقال آب لیموی دو و نیم مثقال آب سیب ترش قند سفید نبات سفید هریک پنجاه مثقال بدستور معجون سازند جوارش عنبر مسخن معده و محلل ریاح غلیظه و قاطع بلغم و مقوی دل و دماغ و جوارش عنبر اشهب مشک خالص هریک دو ماشه اسارون قرنفل زعفران هریک سه ماشه دانه هیل دارچینی دارفلفل زنجبیل جوزبوا هریک کشمش ماشه نبات سفید شهد خالص هریک پاو آثار بدستور جوارش سازند جوارش نارمشک تالیف والد حکیم علوی خان معده و جگر را

قوت دهد و اخلاط فاسده را دفع کند و ریاح غلیظ و خفقان را ببرد نارمشک شیطرج هندی زنجبیل فلفل دارفلفل دارچینی قاقله صغار قاقله کبار قرنفل ساذج هندی بسباسه خولنجان مصطکی رومی کبابه چینی سنبل الطیب سلیخه تخم کرفس نانخواه بادیان بوزیدان انیسون افتیمون هریک سه مثقال ریوند چینی زعفران هریک نیم مثقال تربد سفید شش مثقال کوفته بیخته با دو وزن او عسل مصفی بسرشته شربتی چهار مثقال **جوارش خولنجان** برای هضم طعام و طرد ریاح و سردی معده و جگر مفید تخم کرفس انیسون زیره کرمانی کرویا دارالیسفر هریک یک درم خولنجان قرنفل قرفه فلفل سیاه سعد کوفی هریک دو درم پیپل دارچینی نارمشک هریک سه درم دارفلفل شش درم زنجبیل هشت درم شکر سفید سه چند شربت دو درم **حب هاضم** و خوش مزه ذائقه چوک ترش زنجبیل هریک دو و نیم دام نمک لاهوری پنج درم قرنفل دانه پیپل هریک سه ماشه فلفل گرد دانه الایچی کلان هریک دو ماشه کوفته بیخته چوک را در آب لیمو حل کرده ادویه بیخته بقدر نخود حب بندند و بعد طعام دو سه حب بخورند **ایضا** هاضم و مشهی و بی نظیر پوست بلیله زرد و بادیان پودینه نمک لاهوری چوک ترش هر واحد چهار درم زنجبیل فلفل گرد دارفلفل دانه الایچی سفید نانخواه هریک دو درم پوست شیطرج قرنفل هریک نیم درم با آب لیمو دو عدد کهرل کرده حب بندند **ایضا** هاضم و مشهی و دافع فضول معده و مفید درد آن و معمول پوست بلیله زرد پوست بلیله آمله فلفل زنجبیل نانخواه زیره سیاه و سفید چوک ترش نمک سیاه هریک یک دام قرنفل کتیا نمک سنای کی سه دام آب لیمو کاغذی بقدر احتیاج کهرل کرده حب بمقدار فندق بندند و یک یا دو بخورند **ایضا** که برای هضم طعام و درد شکم و تحلیل ریاح و تقویت معده معمول ست پوست بلیله پوست بلیله بادیان هر واحد یک درم شیطرج پودینه خشک کشنیز خشک الایچی سفید هریک دو درم زنجبیل دارفلفل سیاه سهاگه تلیه(؟) هریک سه ماشه چوک ترش نمک سیاه هریک یک توله نمک لاهوری هفت ماشه همه را کوفته بیخته در آب ادرک یکبار با آب ادرک بقدر کنار دشتی حب سازند **حب نمک** هاضم و دافع ریاح معده نمک سانبهر نمک سیاه هریک دو توله و نیم آثار سرکه کهنه جوش دهند که تمام سرکه جذب شود و قابل حب بستن گردد بقدر کنار دشتی حب ساخته بکار برند **حب پنج نمک** که هاضم طعام و دافع ریاح نافع سینه است پنج نمک یعنی لاهوری نمک سیاه نمک سونچر نمک سانبهر نمک نفطی که آنرا بهی کالون گویند و درانه دیباچه خالی پسیاه و پوست بلیله زرد و پوست بلیله آمله بادیان نانخواه هریک یک درم زیره سیاه و سفید پوست شیطرج زنجبیل فلفل دارفلفل تنکار نوشادر هریک شش ماشه حلتیت بریان سه ماشه ادویه را بیک بار ساییده در بست و یک بار آب لیمو کهرل کنند تا قابل حب بستن شود و بقدر کنار دشتی حب سازند خوراک یک حب **حب سرشش** معمول برای هضم طعام و رفع ریاح و تقویت معده زنجبیل یک آثار قرنفل دارفلفل هریک ده دام دانه پیپل یک دام نمک سیاه نمک سنگ هریک پاؤ آثار گوگرد زرد شفاف ده دام گوگرد را در روغن گاو بریان ساخته همه ادویه را جدا جدا کوفته بیخته در آب لیمو تر نمایند آنقدر که دو انگشت بالای ادویه باشد و بعد خشک شدن آب لیمو همان قدر دیگر بیندازند و هفت مرتبه چنین کنند بعد از آن حبها بمقدار نخود بسته سه حب خورده باشند **حب حلتیت** جهت تقویت معده و هضم طعام تالیف حکیم شریف خان انگوزه خالص چهار توله زنجبیل سه توله قرنفل خولنجان فلفل دارفلفل کبابه چینی قاقله صغار مصطکی فلفلموی نانخواه بلیله سیاه پوست بلیله کابلی پوست بلیله آمله هر واحد یک توله نمک لاهوری نمک سیاه هریک دو توله شونیز سه ماشه ادویه را کوفته بیخته و حلتیت را کوفته در روغن بریان نموده در آب صبر و آب لیمو و آب ادرک آنقدر که چهار انگشت بالا باشد تر نمایند و یک دو مرتبه تجدید آبها نموده حبها بمقدار نخود بندند و اگر برای تقویت باه مرتب سازند در آب لیمو و ادرک تر کنند و بهمنین و شقاقل و لسان العصافیر و ثعلب مصری هر واحد یک توله افزایند **خمیره عود سرشش** معمول متاخرین مقوی قوت هاضمه و معده و اعضای رئیسه و جهت دفع غثیان و منع ابخره محرقه نافع و مشهی عود قماری پنج ماشه صندل سفید سه ماشه گل سرخ مصطکی بادرنجبویه هریک دو ماشه سنبل الطیب اسارون بسباسه ساذج هندی هریک یک ماشه مشک خالص عنبر اشهب ورق طلا هریک نیم ماشه شربت سیب شیرین شربت سیب ترش شربت انار شیرین شربت انار ترش هریک شش توله و اگر مزاج صفراوی باشد شش توله آب لیمو کاغذی داخل سازند **دوای هاضم** و مشهی خوش مزه از بیاض استاد مرحوم آب جغرات آب لیمو هریک نیم آثار آب ادرک دو نیم توله پوست بیخ چیته فلفل سیاه هریک شش ماشه سهاگه بریان سه ماشه نمک لاهوری قدری نانخواه ادویه سوده

در آبها سه ند کرده آمیخته در شیشه نگاه دارند خوراک دو ماشه تا یک تولہ ایضاً مقوی باضمه و معده و افروزندهٔ رنگ رو و معمولها یا سه خطائی یکدرم بادیان خطائی
نیم درم دانه الائچی سفید و دارچینی هر واحد نیم مثقال نبات یک و نیم تولہ در گلاب یا سه شکست یا عرق کیوڑه و اگر نباشد در آب نیم سیر بجوشانند چون نیم پاو بماند
نیکو صاف نموده بنوشند و چاے خطائی را در آخر جوشش اندازند سفوف تالیف حکیم محمد هادی که دافع رطوبات و مقوی معده و هاضم طعام است و در ضعف
معده کیمیا قرنفل بادیان خطائی زیره سیاه زیره سفید مساوی نبات سفید بوزن همه جمع ادویه کوفته بیخته یک مثقال بخورند و در نسخهٔ دیگر
سعد کوفی عود قماری نانخواه فلفل سیاه دار فلفل زنجبیل [illegible] بالنسویه کوفته بیخته زنجبیل [illegible] قرنفل [illegible] خوراک یک مثقال با عرق
بادیان [illegible] سفوف [illegible] که برای تقویت هاضمه معمول زرشک پوست سماق انار دانه طباشیر تخم [illegible] بادیان دانه الائچی سفید و مصری پوست
بلیله کابلی پوست بلیله زرد و پوست بلیله سیاه آمله هر یک شش ماشه زیره و زیره سفید پوست بیخ انیسون دار فلفل پودینه خشک
فلفل سیاه و [illegible] هندی هر یک چهار گل سرخ [illegible] هر یک سه ماشه زیره سیاه پنج ماشه نمک لاهوری چوک [illegible] نمک طعام نمک سیاه چکلون هر یک
یک تولہ سهاگه بریان قلمی هر یک سه ماشه نوشادر دو ماشه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک [illegible] بعد طعام بخورند سفوف [illegible]
هاضم [illegible] پوست بلیله کلان بادیان سنای مکی [illegible] سیاه زنجبیل پوست بلیله هر یک چهار جزو دار فلفل یک جزو کوفته بیخته یک تولہ بخورند و در نسخهٔ
دیگر زیره سفید عوض زنجبیل است ایضاً هاضم [illegible] پوست بلیله زرد زنجبیل بادیان نانخواه نمک لاهوری نمک سانبهر جوا کهار نمک سیاه
سنا مکی [illegible] سوخته [illegible] هر یک یک تولہ [illegible] زیره سفید دانه الائچی کلان هر یک [illegible] پوست بلیله سیاه ساذج هندی فلفل سیاه
زیره سیاه سهاگه نوشادر [illegible] دانه الائچی خرد پوست هر یک شش ماشه قرنفل [illegible] بریان هر یک سه ماشه سفوف سازند [illegible]
دو ماشه ایضاً هاضم مقوی [illegible] معمول بادیان انیسون فلفل سفید هر یک چهار ماشه سنبل الطیب الائچی خرد آمله دارچینی [illegible]
جوا کهار نمک هندی نمک سنگ نمک [illegible] سماق هر یک سه ماشه گل سرخ هفت ماشه [illegible] ده ماشه [illegible] یک تولہ کوفته بیخته
در آب لیمو تر کرده خشک نموده باز در آب زرشک تر نموده خشک کرده سائیده بکار برند سفوف هاضم [illegible]
[illegible] پوست بلیله زرد پوست بلیله آمله نمک سنگ نمک سانبهر نمک سیاه [illegible] زنجبیل اجوائن بادیان زیره سیاه
پوست [illegible] سهاگه خام هر یک یک تولہ [illegible] نصف بریان و نصف خام دو ماشه سفوف سازند [illegible] بریان کنند
فوج دیگر هاضم [illegible] سلیمانی [illegible] پوست بلیله زرد پوست بلیله آمله بادیان نانخواه زیره سفید نمک لاهوری
نمک هندی جوا کهار هر یک دو تولہ سهاگه بریان نوشادر فلفل گرد دانه الائچی سفید زنجبیل دار فلفل هر یک یک تولہ سفوف سازند سفوف نمک
سلیمانی معمول برای هضم طعام و اشتهای غذا نمک سانبهر یک رطل نمک سیاه پانزده مثقال نمک اندرانی نوشادر کانی هر یک پانزده مثقال تخم کرفس
پنج مثقال فلفل سیاه پاؤکم چهار مثقال فلفل سفید سه مثقال نفاخ اذخر پاؤکم دو مثقال افتیمون سنبل الطیب [illegible] زیره سیاه [illegible]
دارچینی تخم انجدان [illegible] زنجبیل انیسون اصل السوس هر یک یک درم باید که اول نمک سانبهر را بریان کنند و اگر بهر سه نمک را بریان
نمایند خوب است پس همه اجزا را جدا جدا کوفته بیخته وزن نموده یک ماه در چوب فن نمایند پس برآورده از یک ماشه تا دو ماشه استعمال کنند و بعد قدر که
شود بهتر گردد گلقند سنجبین گلقندی دافع رطوبت معده و هاضم نانخواه دو مثقال ساذج هندی [illegible] مثقال [illegible]
همراه شکر انگوری یا قندی مقطر نیم پاؤ تر کنند صبح با پاؤ آثار گلقند و یک سیر گلاب بجوشانند تا بنصف رسد مالیده صاف کرده با یک رطل عسل
بقوام آرند عرق تنبول برای هاضمه و اشتها تحلیل ریاح بادیان ساذج هندی برگ پودینه نانخواه هر یک دو تولہ الائچی خرد پوست [illegible]
[illegible] دارچینی [illegible] زرنباد خولنجان اسارون قرنفل [illegible] عود [illegible] تخم کرفس عاقرقرحا کبابه سنبل الطیب
هر یک یک تولہ زعفران شش ماشه مشک دو ماشه در پنجه بندند و دیگر کوفتنی را کوفته در آب تر نمایند نیم پاؤ [illegible] داخل کرده صبح پنجاه برگ تنبول را

انداخته عرق کشند خوراک دو تولہ نوع دیگر من تصنیف حکیم شریف خان جهت اعانت هضم و سرخی رنگ رخسار و تقویت باه مجرب پان
یکصد و بیست و سه عدد دارچینی سی درم بهمن [illegible] بیست درم دانه هیل خورد بوا تودری سرخ هریک دوازده درم آب باران بیست آثار عرق ده آثار کشند
شربت [illegible] برای [illegible] عرق بادیان [illegible] مقوی هاضمه رافع نفخ و مشتهی بادیان یک سیر عود سه تولہ نانخواه پودینه خشک هریک پنج تولہ بطریق
معمول عرق کشند قهوه مقوی معده و هاضم و مشتهی الاچی سفید ده عدد قرنفل چهار عدد بادیان خطائی یک باشه در آب جوش داده فرود آرند و اندکی
[illegible] باشد چای خطائی انداخته ساعتی در ظرف سر بسته گذارند پس صاف کرده با نبات شیرین نموده بطریق قهوه بنوشند و دیگر که اصلاح [illegible] هاضم
و سائر قوی را تقویت نماید چوب چینی مثقال تا یک نیم مثقال از [illegible] ورق ورق کرده چای خطائی مثقال دارچینی بادیان خطائی هیل هریک نیم
مثقال در گلاب یک شب تر کرده با یک من آب [illegible] با آتش ملایم بجوشانند تا ربع بماند صاف کرده [illegible] از معده [illegible] بنوشند
دو [illegible] نوشیده شود و اگر نبات [illegible] داخل نمایند برای اقبال [illegible] بهتر است و در استعمال این [illegible] کم خورند و [illegible] انداز [illegible]
و قابض گل سرخ سه درم [illegible] درم [illegible] اسارون سنبل الطیب هریک یک نیم درم [illegible] هریک دو درم
زرنباد حب الآس پوست بیرون پسته پوست سرخ صندل سفید [illegible] طباشیر دانه [illegible] هریک [illegible] درم
شربت انار شیرین [illegible] آمده [illegible] کرده پنج عدد [illegible] **اقوال حکما** شیخ الرئیس میفرماید که ضعف هضم اگر [illegible]
[illegible] گردد در آن اطالت خواب در جائی که هوای آن معتدل باشد و ترک ریاضت و آواز قوی و حمام و استعمال قی [illegible] آب نیمگرم [illegible]
کند و اگر از آن قوی [illegible] باشد [illegible] تناول طعام [illegible] و آروغ [illegible] غذا بود و آب نیمگرم [illegible] کنند تا آنکه [illegible]
[illegible] روغن [illegible] روغن [illegible] روغن گل برای تنویم [illegible] و شکم و پهلو را [illegible] گرم [illegible]
[illegible] روغن گل بمالند و آب نیمگرم بر آن ریزند و امر بخواب طویل نمایند و آن روز طعام ندهند و چون روز دیگر [illegible] قوی [illegible] حمام [illegible]
و طعام [illegible] والا اعاده خواب [illegible] لطیف اندک [illegible] روز [illegible] تا معده او بحال خویش باز آید و گاهی [illegible]
و [illegible] از معین [illegible] است [illegible] خواب [illegible] معین [illegible] لیکن نوم بر پهلوی چپ [illegible] و معده [illegible]
جگر بر معده [illegible] خواب بر پهلوی راست [illegible] انحدار طعام از معده [illegible] که [illegible] باشد [illegible] از شکم
که [illegible] باشد تمام [illegible] از معین [illegible] هضم است و لازم است که عرق [illegible] فایده [illegible] حرارت غریزی [illegible]
و واجب است که با آن حرکت شهوت نباشد [illegible] حرکات قوای غاذیه است و [illegible] بر کنار گیرند و اما ضعف هاضمه
[illegible] حرارت [illegible] سکنجبین سفرجلی [illegible] آن از جوارش نافع بود [illegible] درم [illegible]
[illegible] از گل سرخ ده جزو طباشیر سه جزو [illegible] پنج جزو با آب انار یا ورد سکنجبین سفرجلی بخورند [illegible] گوید که علاج [illegible]
هاضمه تقلیل طعام است و خوردن غذا [illegible] معتدل و اختیار اغذیه موافقه در کم و کیفیت و استعمال قی با آب نیمگرم
[illegible] اگر مواد [illegible] باشد [illegible] بهتر [illegible] هضم است [illegible] خواب طویل و مالش دست و پا و جوارشات [illegible] هاضم مقوی [illegible]
[illegible] و [illegible] بحسب حاجت [illegible] مناسب [illegible] امراض و اوقات و سن و مزاج دلالت کند
[illegible] اقتباس [illegible] که اگر سبب ضعف هاضمه رطوبت باشد [illegible] آن نمود و جوارش مصطکی و غیر آن جوارشات گرم بایست
[illegible] مرغ صحرائی و دانه هیل [illegible] یا بادیان هفت ماشه و انیسون و زیره سیاه [illegible] یک ماشه و الاچی کلان چهار عدد
نبات [illegible] تولہ [illegible] آرند و آنچه در علاج ضعف اشتها [illegible] بکار برند و اگر سبب آن خشکی بود اول [illegible]
دهند و عرق شیر نوشانند [illegible] اغذیه [illegible] آرند و اگر ضعف حرارت غریزی موجب آن بود [illegible] آن نمایند

وگوشت قازو فاخته با بودینه و زنجبیل وادرک دهند واگر از قصور هضم ثانی و ثالث و رابع باشد بتقویت آنها کوشند و این نوع در آخر باستسقا انجامد سبب
بهلاک بیمار سانند کذا فی النبض الکبیر و پوشیده نماند که آنچه از رطوبت بود منجر باستسقا میگردد و آنچه از یبوست بود بذبول میکشد و این هر دو نوع مهلک اند
ابن الیاس گوید که علامت ضعف هضم تمدد و ثقل معده است و علاجش تقویت معده باشربه و ربوب بارد اگر سببش سوء مزاج حار
باشد مثل رب ریباس و رب انار میخوش و رب سیب و ترنج و لیمو هر چه از اینها بهم رسد با گلاب ده درم و یا سکنجبین سفرجلی و گلاب
هر واحد ده درم بدهند و غذا امزورده زیرباج بلحم بچه مرغ و این سفوف نافع است گل سرخ کشنیز خشک هر یک پنج درم کرویا و زیره
مدبر بسرکه هر واحد سه درم طباشیر سفید نیم درم مغز تخم خیارین چهار درم کوفته بیخته هر صباح پنج درم بخورند و اگر سبب سوء مزاج بارد باشد هر یک
مصطکی و عود هندی هر واحد نیم درم باریک سائیده در گلقند عسلی ده درم آمیخته بخورند **ایلاقی و جرجانی** می نویسند که آنچه بعلاج قوت هضم
مخصوص است خاصه اگر مزاج سرد باشد اطریفل کبیر و صغیر و جوارش عود و سنجرینیا و شراب کهنه یا بماء العسل خورانیدن است و ضماد گرم نهادن بطعام
گرم و سریع الهضم دادن و این ضماد بعمل آرند زر ریزه یا یاسمین زرریزه نسرین عود هندی مصطکی لادن پوست ترنج قشور کندر قرنفل سک جوزبوا
بسباسه قسط تلخ خیربوا زعفران بادرنجبویه قاقله کبار قصب الذریره سنبل الطیب گل سرخ مساوی مشک بقدر رائحه کوفته بیخته با آب مرزنجوش
و آب برگ مورد سرشته ضماد نمایند و روغن مصطکی بمالند و اگر مزاج گرم باشد سکنجبین سفرجلی و شربت لیمو و انار باید داد و طعام مخصوص بطعام
سماق و آب غوره و آب انار ترش باید فرمود مسیحی گفته که هرگاه معده ضعیف با قلت عطش و بطوء نزول طعام و جشاء حامض باشد بگیرند گل سرخ
سه درم عود مصطکی سلیخه قاقله اذخر دارچینی قسط شتقین هر واحد یک درم و بشراب کهنه قرص ساخته هر روز یک و نیم مثقال بطبیخ زیره و نانخواه بدهند و غذا
قلیل الرطوبت سریع الهضم قلیل الفضول مطیب بافاویه و ابازیر مثل قلایا و مطجنات لحوم قنابر و عصافیر خورند و ریاضت قبل طعام استعمال نمایند و
تقلیل آب بران و تکثیر نوم بعد از آن کنند و شراب کهنه اندک بنوشند و اگر این اعراض در معده مزمن و متمکن باشد کمونی و کندری هر واحد یک مثقال با قدح
شراب کهنه استعمال نمایند و اگر کفایت نکند خبث بشراب با این صفت تخم کرفس بادیان انیسون کمون انجدان نانخواه صعتر کاشم کرویا کندر سنبل
قرنفل جوزبوا سعد زنجبیل کشنیز خشک فلفل دارفلفل دارچینی هر واحد یک مثقال خبث الحدید ده مثقال و در شش رطل شراب بجوشانند تا نصف بماند
صاف کرده و هر روز سی درم بنوشند و تخفیف غذا کنند و شش هفته بیاشامند و از ترشی و غذاکه رطب پرهیز کنند و با این ضماد تضمید معده کنند سنبل اذخر
افسنتین قصب الذریره مصطکی بشراب کهنه و آب به آمیخته ضماد کنند و روغن ناردین بر معده بمالند و گرم کرده صوف منقوش بدان آلوده بر معده نهند
و بسیار چیز بر بندند و شراب کهنه یا ماء العسل یا میبه بنوشند با این صفت بگیرند آب به ترش و دو روز بگذارند پس صاف کرده بگیرند و آن با یک جزو شهد کوفته
آمیخته بجوشانند و کف بردارند حتی که در قوام جلاب آید و مقابل هر رطل آن بگیرند زنجبیل و قرفه هر واحد یک درم و مصطکی دو درم کوفته در صره بسته
در آخر قوام اندازند و دو سه جوش داده بردارند و استعمال کنند و هرگاه قلت استمراء با عطش شدید و قلت شهوت طعام و جشاء دخانی و مشتی باشد
این سکنجبین سفرجلی بنوشند بگیرند آب سفرجل حامض و نبات سفید یک یک جزو و سرکه تند ربع جزو و بقوام آرند که مقوی معده و مسترخی از حرارت
و مسکن شدت التهاب است و غذا از اشیاء حامضه که با حموضت آن قبض باشد مثل حصرمیه و تفاحیه و رمانیه و بوارد و ملام و قریص و امثال آن
سازند و این سفوف گل سرخ ده درم طباشیر سه درم سماق منقی سه درم کشنیز خشک پنج درم کوفته بیخته دو درم با آب انار میخوش و سکنجبین سفرجلی بخورند
و اگر با وجود این حال در معده نحافت در بدن حادث شده زیاده گردد در این وقت بعض از شیر یا ماء الشعیر بنوشانند و از بقول بارده مثل کاهو و خیار و خبازی
کدو و تخم جدی و حملان شیرخوار و ماهی تازه غذا سازند و قبل از غذا و بعد آن هر روز حمام و آبزن استعمال کنند و شراب رقیق کثیر المزاج بنوشند [illegible]
و [illegible] تدبیر [illegible] بدان عمل آرند [illegible] الاستسقاء [illegible]
سوء مزاج [illegible] باشد [illegible] سبب ضعف هضم [illegible]

وجوارش اترج و سفرجلی قابض و مصطکی و جوارش کمونی و سنبل و قرنفل است و از اقراص قرص عود و قرص ورد و طباشیر و کبیر و... و قرص لیمو مطیب با فادزهر و قرص انبرباریس کبیر و صغیر استعمال نمایند و از سفوفات سفوف مقوی هضم قریب باعتدال در حرارت و برودت این است کشنیز خشک زرورد هر واحد یک درم سنبل الطیب مصطکی کندر و انیسون هر واحد نیم درم طباشیر و کابلی هر واحد ربع درم قند سفید بقدر مثقال مشک بوزن حبه خورد و بار یک بسایند و گلقند استعمال کنند و غذا الحم ماکیان و بچه آن و تیهو و تذرو و مرغ بریان و کشنیز خشک بدهند و این مزاج اکثر بسبب برودت و رطوبت واقع میشود و بدانکه بهتر علاج معده احتراز از طعام زائد بر قدر لائق و از ثقیل غذا است و بسیار باشد که مریض و از ترک علاج در حق آن علاج تام حاصل میگردد زیرا که اکثر علاج و آشامیدن ادویه باعث طول مرض می شود و چون معلوم شد که اسباب ضعف هضم و سوء هضم و تخمه یکی است و کذا علاج آنها پس هرچه در باب سوء هضم و تخمه بیاید حسب حاجت در ضعف هضم نیز استعمال نمایند

فساد هضم

که آن را سوء هضم نیز گویند آنست که طعام هضم تام نیابد بلکه فاسد شود و مستحیل به بعض کیفیات ردیه گردد و بیشتر سبب این مرض کثرت کمیت یا رداءت کیفیت غذا میباشد اما آنچه از کثرت کمیت طعام باشد نسبت بآنچه از رداءت کیفیت آن بود قلیل المضرت است زیرا که از طعام کثیر اقدار ضروری معده در بدن راه میرسد اگرچه باقی غیر منهضم ماند بخلاف فاسد الکیفیت که مردود طبیعت و موذی بدن است و حصول فساد طعام در معده فاسد میگردد باسبابی که آن ضد سبب صلاح طعام در معده است و یا آنکه سبب آن یا در طعام باشد و یا در قابل طعام یعنی معده و یا امور عارضی که بر آنها طاری گردند اما طعام در معده فاسد میشود یا بسبب کیفیت او چنانکه بیشتر از باقی باشد و منفعل شود و آنچه کمتر از آنچه باید یا کم انفعالی باشد و منفعل گردد از هضم زیاده از آنچه می شاید و محترق و متغیر شود خصوصا چون غذا لطیف و معده حار باشد... آنچه فاسد میشود غذاهای لطیف در معده حار ناری و یا بسبب کیفیت او چنانکه در نفس خود یعنی جوهر او سریع القبول باشد مر فساد را مثل ماهی و یا سریع الانفعال باشد مثل شیر خربزه و شفتالو و یا بطی القبول مر صلاح را مثل کمات و لحم جاموس و یا مفرط الکیفیة بنا بر حرارت مثل عسل یا بنا بر برودت مثل کدو و یا منافی اشتها یا منافر بنا بر خاصیتی که در آنست مثل طعام بدبو یا مرغوب طبیعت یا در طعام باشد کسی که طبیعت او از طعام متنفر کند و اگرچه محمود باشد و نیز به تدبیر او مثل... بود و یا وقت تناول طعام و این چنان است که طعام تناول کرده شود و هنوز در معده امتلاء و بقیه از غذای اول باشد و یا خورده شود قبل از هضم غذای متقدم و بعد نقض طعام اول و اخراج او و یا بسبب خطا در ترتیب طعام چنانکه سریع الهضم بالای بطی الهضم خورده شود و سریع الانهضام قبل از بطی الانهضام منهضم گردد و بالای او طافی باقی ماند و فاسد گردد و آنکه بدان مخلوط شود و نیز فاسد کند و واجب است در ترتیب که اول آنچه خفیف تر و قلیل نماید و لطیف بر قابض مگر آنکه داعی مرضی باشد که تقدیم قابض برای حبس طبیعت اقرب کند و یا بسبب کثرت حرکات بعد طعام و خلط بعض او بعض و ممزوج کند سریع الهضم و بطی الهضم را و اما کائن بسبب قابل یا در جوهر او باشد و یا بسبب تغیر او و آنچه مطیعت اوست و در آن تاثیر گردد و آنچه در جوهر او باشد مانند آنست که معده سوء مزاج مادی یا غیر مادی بود پس هضم ضعیف گردد یا هضم تجاوز کند چنانکه در معده حار وارد معلوم شده و یا جوهر معده ضعیف و ترب او شیق گردد و یا احتواء او غذا را بحیثیت تشابه بهتر چنانچه باید ... پس آن مشتاق گردد که تکلم کردن چیزی که در آنست و اگرچه قوت و فتح احتیاج... و یا قروح مانع جودت اشتمال معده بر غذا او باشد و آنچه بسبب تغیر او باشد مثل آنکه در معده ریاح بود که میان آن و میان اشتمال مانع بر تمام حائل گردد و چون گفته شود که از اسباب فساد هضم کثرت غذا است پس این از حیثیت چنانست بلکه از حیثیت است که آن ریح که ... گیرد و معده ... طعام مهیا شود اشتمال قعر معده بر طعام نیکو نشود و هرچه بطی طعام ... آن ... مثل آنکه بسوی معده و از معده جگر و طحال یا سائر اعضا آنچه طعام را احالت نمود و فاسد کند سیلان نماید و معده ... نیز ...

آن سبب هضم و تغذیه او معده و تشنج شدید جوع و اکثر قبل از تمام هضم بعد تناول طعام بسبب بیکاری و چنانچه در مراقیان خلط سوداوی منصب شود از جگر و
طحال بمعده و می ریزد و مثل آنکه آنچه مطلوب معده است آفت است که از کثرت یا طحال بار بار ردی مزاج باشد و اما آنچه بسبب امور طاری بر طعام و قابل او
باشد مثل فقدان خواب یا ضرر محتاج الیه بر طعام است یا وجدان حرکت غیر محتاج الیه بر طعام که مختص در فاسد گردانید یا بنا بر اتفاق شرب آب بر آن زیاده
از وجه یا کثرت و یا اتفاق جماع بر آن یا کثرت الوان طعام مختلف الطبیعت با هم یا اکثار طعام یا تعرض بهوای شدید البرد و یا شده باشد اکثر یا ردی الجوهر و ریاح محتبس در شکم
مانع هضم و فساد آن باشد و مختص و اغذیه بر شکم که آن در معده است و که انقلاب غذا را بر اغذیه سریع الانقلاب بسوی فساد هضم است و بدانکه طعام که در معده
فاسد شود یا متعفن یا مخترق و یا ترش گردد یا کیفیت غریبه غیر [illegible] بسبب استعداد که اکتساب نماید و این همه یا باستحاله طعام
بسوی آن فساد از عفونت و غیره باشد و یا بخلطی [illegible] طعام مختلط گردد و فاسد گرداند و گاهی این خلط طافی باشد و سبب نشود
و گاهی [illegible] معده [illegible] می شود و [illegible] طعام [illegible] گردد و زائد شود و بسوی قعر معده
فرقی گردد یا [illegible] و [illegible] باشد [illegible] میکند [illegible] در معده واقع در وجود
[illegible] معده [illegible] گردد و [illegible] معده [illegible]
[illegible] بسبب [illegible] کثرت [illegible] هضم گردند و طحال سبب فساد
طعام است و بدانکه فساد هضم موجب امراض کثیره [illegible] مثل صرع و مانند آن میگردد بلکه آن ام الامراض و منبع الاستسقاء است پس
از امر هضم غافل نباید بود و [illegible] فاسد گردد و اگر [illegible] باشد منعکس بود و از جهت خصوصیت
عفونت [illegible] فساد طعام [illegible] میکند و ایضاً [illegible] در دلائل فساد هضم [illegible] که از آن فساد هضم خالی نباشد [illegible]
[illegible] و اما علامات [illegible] باشد و گاهی [illegible] و لذع و حرقت معده و نفخ و خروج ریح از
اسفل [illegible] تشخیص اسباب فساد هضم باید که اولاً احوال غذای ماکول از کثرت و قلت کمیت و کیفیت او و وقت تناول و ترتیب آن
و کثرت اقسام او و حال امور [illegible] مثل ترک خواب و اتفاق حرکت و مقدار شرب و جماع و حمام بر آن و تعرض بهوای بارد و [illegible] اگر [illegible]
از اسباب مذکوره یافته شود سبب [illegible] و الا علامات سوء مزاجات معده و رياح [illegible] در تشخیص اسباب
امراض معده [illegible] دریافت نمایند پس آثار هر واحد از آن که ظاهر گردد سبب همان باشد و ایضاً بصورت تحقق سوء مزاج مادی
دریافت نمایند [illegible] و دیگر اعراض که با فساد هضم [illegible] با افراز است یا غیر [illegible] با افراز است اگر بلا افراز باشد بدانند که ماده فاسد در نفس
معده است و اگر با افراز بود معلوم نمایند که مواد [illegible] و [illegible] معده حال آفت اعضای دیگر و حال انصباب از آن دریافت نمایند
پس با کثرت انصباب ماده [illegible] گردد انصباب ماده از آن باشد مثلاً اگر مریض صاحب نوازل بسوی حلق و ریه و غیره
باشد بدانند که نزله از دماغ میریزد در معده و از آن تألم میگردد و اگر از علامات مذکوره هیچ یافته نشود و با تطاول او جاع معده و امراض
آن [illegible] معده [illegible] باشد و از این گاهی ضعف هضم و بطلان او پدید آید فساد
هضم واقع [illegible] میشود و که هضم فاسد [illegible] و آب [illegible] تحلیل [illegible] فی الفور قی کنند و اگر در مطبوخ [illegible]
[illegible] قی کنند [illegible] و اینجا که از قی [illegible] طعام از معده [illegible] باشد بهر دفع ماده [illegible]
[illegible] و [illegible] که [illegible] معده [illegible] ترک طعام یا تقلیل آن نمایند و [illegible]
[illegible] و ایضاً [illegible]
[illegible] آب گرم [illegible] معده نافع است [illegible] فساد هضم [illegible] نباید

نگاه باید [illegible] فاسده سرعت [illegible] جوارشات مناسب باید داد و اگر تحلیل عارض گردد باد و بیه با قسم و تحلیل او قریه سفرجلیه و غیر آن
قبل [illegible] تقطیر [illegible] بسبب فساد هضم [illegible] اگر سبب آن سوء مزاج مادی یا غیر مادی یا ریح یا فساد
غذا باشد [illegible] امراض معده [illegible] معده باشد [illegible] علاج مخصوص بعض انواع
معلوم میگردد [illegible] بتفریق انفعال [illegible] سوء مزاج که در طی حال عارض شود علاج هر واحد در مقامش مذکور گردد و شیخ میفرماید که
در فساد هضم اول اخراج طعام فاسد [illegible] یا اسهال و اصلاح تدبیر ماکول و مشروب نمایند و در جمیع احوال بسوی وجوب رد کنند و طعام ندهند حتی که
گرسنگی او صادق شود و تنقیه معده کنند اول آنکه نوشیدن گلاب گرم کرده و نیز منقول از شیخ است که حق هر طعام فاسد در معده آنست که خارج کرده شود
و اگر طبیعت در آن کفایت کند بهتر والا کونی بقدر حاجت بخورانند و اگر کفایت نکند استعانت بسایر جوارشات مسهله نمایند و از آن مقدار قلیل
بقدری که اخراج ثقل نماید فقط تناول کنند و سفرجلی مسهل منجمله مختارات آنهاست

علاج فساد هضم بسبب طعام

هرچه در علاج امراض معده از فساد غذا و قبل از این مسطور شد تعمیل آرند و در میان مذکور است که اگر فساد هضم از کثرت غذا باشد سکنجبین قی آب
شبت و سکنجبین نمایند و چون غذا از معده خارج گردد تقویت معده بگلقند و بعض جوارشات مسخنه مجففه مثل کمونی کنند و اطراف در آب گرم نهند
تا حرارت غریزی بر باطن بدن مستولی گردد و غذای لطیف مثل جوزه مرغ و تیهو و تخم نیمبرشت سازند و برای انعاش حرارت غریزی اندکی شراب کهنه یا آب
بدهند و صاحب کامل گوید که چون سوء هضم بسبب تناول طعام کثیر عارض شود باید که آن طعام را از قی خارج نمایند بنوشیدن آب گرم و سکنجبین و بعده
بعض جوارشات استعمال کنند و تخفیف غذا [illegible] آن نمایند تا آن روز نمایند و معاودت با کثار غذا نمایند و طبری گفته که سبیل علاج امتناع هضم
از کمیت غذا آنست که چیزی نخورد تا آنکه فعل قوای تمام حاصل شود و بعد از آن آنچه مقوی معده باشد تناول نماید اگر در اشتها شتهی نماید مثل [illegible] و عود و صندل
و گلاب استعمال کنند و طعام او خفیف ترین اشیا که بران قادر باشد از چیزی محمود بود و اگر عطشش ظاهر گردد و مزاج گرم شود و بیشتر که در فساد کیفیت طعام
پس عطشش گرمی مزاج مذکور گردد سکنجبین نماید و هر کسی را که سوء استمرار تخمه دود و فصد وجوب نیست که از فصد تا خیر نماید و اگر ضعیف الفترة
باشد اخراج خون بمقدار قوت نماید و شخصی را که سوء استمرار افتد و آن ممتلی باشد صبر کنند تا آنکه قوت او منهک گردد و بعد از آن تنقیه بدن آن نماید
بدانچه موافق مزاج او باشد و اطبا از مراعات حال شخصی که او را سوء استمرار تخمه بهم رسد تساهل میکنند و صاحب اراده در امراض تقفیه میگویند که اشد از رنده بیرگی
عقب سوء استمرار تخمه صداع یا درد گوش حادث شود باید که تقویت و تبرید مزاج دماغ او نمایند بروغن گل و سرکه و گلاب همه باهم آمیخته پارچه
بدان تر کرده بر سر گذارند تا آنکه درد ساکن گردد و گوش را تر کنند و اگر انحلال صداع متعسر گردد سعوط بروغن کدو و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و شیر دختران نمایند و ساق
ببندند و قدمین بمالند و اگر بعد تخمه و سوء استمرار امتلاء در سر و دوی در گوش و ثقل در پلک چشم یافته شود و لزوم انکباب بر آب جوشانیدن مطبوخ و غرغره کردن
و عاقرقرحا نمایند و چون تخفیف ابتدا کند امر بریختن آب گرم بسیار بر سر کنند و بشوید و بزرد در عطسه آورند و اگر سبب فساد هضم قلت غذا باشد در علاج مزاج
معده گوشیده و تبدیل سوء مزاج حار معده بپردازند و غذا از خورند و اگر از برودت کیفیت غذا حادث شد و علاج تنقیه معده از قی نماید اگر سهل باشد والا کمونی
و در آن عود و گل سرخ و مصطکی جوشانیده باشند بشکر بدهند و اگر کفایت نکند جوارش عود و معید و غذا اسهل الانهضام مثل نیم برشت یا جوزه مرغ خورانند و صاحب کامل گوید که اگر
سوء استمرار از قبل اغذیه ردی الکیفیة مثل حشرات و ماهی یا غلیظ الجوهر مثل لحم بقر و لحم اترج و تخم بیض بسیار پخته و مانند آن باشد استعمال قی نمایند اگر سهل بود والا جوارشات
قویه دهند و طبری میگوید که در رداءت کیفیت غذا آنست که طعام سریع العفونت یا دیر الهضم یا ردی الکیفیت که لایق او نباشد یا این همه در طعام جمیع شده
پس معده از هضم آن ممتنع گردد زیرا که معده بر طعمی که لایق نیست مستولی نشود و چون بران مستولی نشود هضم نکند و از آن عفونت حادث شود و فاسد گردد و بعد هضم فاسد گذارد
و بدن از آن ضعیف گردد زیرا که بدن از شیء فاسد غذا نمیکند و این مرض را سوء استمرار از فساد کیفیت طعام گویند و مثال این آنست که انسان بخورد اندکی از سبزیها مانند

وجاجی زیرا که آن سریع الفساد است و بران معده مستولی نشود و فاسد گردد و مندفع شود و غثیان پیدا کند و دافعه قوی گردد و سائر اخلاط مجتمعه در معده
و امعاء دفع شود و علاجش آنست که قی کند اگر سهل باشد والا آب گرم بنوشند و صبر کنند تا که جمیع طعام فاسد منحدر و مندفع گردد و اگر در انجا مغص نباشد بشرب
آب گرم حاجت نبود و آن بسهولت مندفع شود و چون تنقیه یابد و خشای او صاف گردد و خفت در معده محسوس شود در حمام داخل شود و آب متوسط
الحرارة بر معده او ریزند و چون خارج شود و عطش نباشد اندک از گلاب خالص که دران قدرے سک و مصطکی و عود خام جوشانیده باشند بنوشند و بر معده او
پارچه در آب سیب و گلاب و آب به و آب بادرنجبویه و اندک از آب برگ اترج تر کرده نهند و اگر گرسنگی بسیار ظاهر شود و به سفیده تیهو که بران مری خوشبو یا آب
سفرجل یا آب سیب پاشیده باشند یا به سینه کبک و فروج اقتصار کنند و سکون اختیار نمایند و بر بستر نرم بخوابند و اگر این ممکن نبود از مزورات
و نان خشک و اندک مری و اندک زیت و هند و روز دوم در حمام داخل کنند و عرق آورند و آب نیم گرم بر بدن ریزند و خارج شوند و غذا لحم حمل یا
خورند و شراب خوشبو صاف بنوشند و در روز سوم عمل نمایند بعد ازان بغذای معهود رجوع کنند و اگر بعد خروج از حمام تشنگی باشد شربت سیب
خوشبو و شربت سفرجل شیرین تناول نمایند و بر معده پارچه مبلول بگلاب و آب سیب خوشبو اندازند و رب ریباس و رب حصرم برای آن نیکوست و چون
اندک اشتها ظاهر شود طعام از تیهو و بچه مرغ مطبوخ با ناردانه و سماق به دهند و توابل او گشنیز خشک و کمون و قطعه سفرجل و تفاح باشد اگر اختیار و
او سلیم بود و اما کسی را که هضم قدیم یا بواسیر باشد بهترین اشیا برای او عقب سوء هضم اکل کباب بریان بران گلاب پاشیده و حسای گشنیز بریان
سائیده و اندک بادام بریان آمیخته است و روز دوم مع برنج نان بے بریان و تخم بارتنگ و غذا چوزه مرغ بریان و تکمید معده نمایند دو روز دوم
بروغن گل و هند و بار للحم معصور یا اندک گشنیز خشک خورانند و از حموضات و جماع بالضرور حذر کنند و روفس در مقاله خود با هل بلد از بلدان ذکر
کرده که هر گاه تخمه و سوء هضم ابهیر سد جماع کند که آن اکثر دفعة هلاک میکند و اما استرخاء و حمیات مطبقه بغیر شک حادث می نماید و گویند که اگر سوء هضم از غلظ
غذا حادث شود بقے علاج کنند و بعد ازان آب سیب و آب به و اندک شراب به دهند تا معده به هضم قوی گردد و ایضا اگر از غذاے ثقیل مثل نان روغنی و
پلاؤ سوء هضم و از شرکت معده غشی افتد بعد علاج بقے و اصلاح فراج بدواے ہاضم براے تقویت قلب و معده دوا المسک مشک باشد همراه عرق گاو زبان
پنج توله گلاب چهار توله عرق کیوڑا دو توله شربت انار شیرین دو توله یا شربت انار ترش چهار توله یا سکنجبین دو توله به دهند و اگر سوء هضم از ترکیب
طعام باشد دوا آنست که بخورد و معده از طعام اول پاک نشده باشد و یا بخورد در وقت عادت و عقب آن بار دیگر بخورد پس اول ثانی را و ثانی اول را
فاسد کند و هر دو فساد پذیرند و در ینحالت بر طبیب واجب است که تامل نماید بفساد او که بکدام کیفیت فاسد شده و از آثار و رنج دریافت کند پس اگر حامض یا دخانی
یا منتن شده باشد علاجش همانست که در سوء ترتیب مذکور گردد و زیاده در معالجه او آنست که تنقیه در رجوع بسوے غذا در وقتیکه مریض غذا تناول
می نمود نظر کنند و ازان تاخیر نمایند تا آنکه گرسنگی شدید باز آنچه دائم میشد پیدا آید پس غذا بخورند و ازان ممتلی نشوند و برین جمله در تاخر وقت اندک اندک
تا آنکه ممکن شود تاخر ازان بعد ازان ابتدا ... هم وقت او نمایند و از طعام بکاهند تا آنکه ممکن نباشد تقدم برای تاخر هضم و قلت گرسنگی و چون باین حال
رسند معده رجوع بقوت طبیعی خود نماید پس در وقت معتاد دوام کنند بر خوردن لطیف تر آنچه بران قادر باشد و چون قوی گردد استفراغ بدن او نمایند
و این طریق برای کسیست که وقت طعام او فاسد باشد و این آنست که بقراط گفته کسی را که فساد وقت رو نماید اصلاح وقت او باید کرد و اگر تاخر هضم و فساد
آن از سوء ترتیب باشد چنانچه طعام غلیظ یا قابض خورند و بالاے او طعام لطیف یا ملین بخورند و ثانی قبل انحدار اول از معده فاسد گردد و یا طعام
تناول نمایند و آن هضم نشود و عقب او طعام دیگر بخورند و آن هضم نگردد و تدبیر او باید که سوء تدبیر آنست که تقدیم طعام خفیف مثل گوشت چوزه مرغ و جدی
نمایند و عقب او لحم بقر و پنیر بخورند و بعد ازان البان و بقول بخورند و چون در معده بقیه فضول باشد بعده دران طعام خفیف واقع شود با اندک سعی
آنرا هضم کنند و جگر جذب او ابتدا نماید و چون طعام غلیظ واقع شود و آنرا هضم نکنند و چون معده قوی باشد و در قبول طعام غلیظ باشد اکثر بعده
طعام فاسد عفونت واقع گردد و آنرا فاسد کند ... فاسد ... و آنرا نیز فاسد گرداند و کذلک سائر انواع سوء ترتیب هر گاه بحسب واجب نباشد

هضم فاسد وردی گردد پس چون طعام بسبب سوء ترتیب متغیر شود واجب ست که نظر کنند بسوی جشاء مریض اگر ترش باشد تدبیر او تنقیه معده است بنوشیدن آب گرم بعد ازان تقویت او بکنند بمصطگی واگر جشاء منتن بود ابتدا تنقیه معده بتجرع آب گرم کنند بعده آب گرم بر معده ریزند بعد ازان تقویت او بمیوه‌های ممسکه وشربت ریباس وشربت غوره نمایند واگر جشاء دخانی باشد بعد تنقیه معده بشرب آب گرم تطفیه حرارت او بربوب خوشبو ورب سیب وگلاب مستعمل دمانند آن نمایند وآنچه از تدبیر سوء قوع ظهور ترتیب باطعمه و جماع یا نقل ذکر کردم آن بجمیع اقسام این عام ست وگیلانی می نویسد که اگر سوء هضم حادث از قبل ترتیب غذا باشد آب گرم وشکر بمراته بنوشانند وگلقند عسلی و بعض جوارشات مسهله مثل شهریاران بدهند و بعد تنقیه خواب آورند و بعده بیدار شدن امر به ریاضت نمایند و بعد ازان در حمام داخل کنند وآب گرم بر معده ریزند و غذا اندکی سریع الانهضام مثل شوربای چوزه مرغ و مانند آن دهند پس کامل گوید که در رعایت ترتیب غذا چون انسان تقدیم غذای غلیظ بر لطیف یا حابس شکم بر لین شکم نماید و غذای ثانی فاسد گردد قبل انحدار اول از معده قی استعمال کنند و معده را خاصة از غذای ثانی که فاسد شده پاک سازند و عقب آن سفرجل و کندری و تفاح برای تقویت معده و اخراج باقی غذای غلیظ بخورند واگر از تقدیم غذای حابس شکم باشد باید که بعض جوارشات مسهله و آب گرم به روغن بادام شیرین استعمال نمایند و اطریفل در آب خنثیم مفسد معده بیان کرده که آنچه مردان اکثر مردم غلط میکنند آن فساد ترتیب در اکل طعام ست که تقدیم اخف اغذیه و تاخیر اغلظ آن یا تقدیم دسم و تاخیر حامض یا بالعکس کنند و مؤدی بسوء استمراء و دیگر امراض مثل ضرب و سقوط شهوت و تشنج و وجع معده دائمی و غیر آن گردد و طریق علاجش آنست که چون سوء استمراء یا فساد هضم محسوس شود آب گرم بنوشند تا غسل معده و تنقیه آن نماید بعد ازان نظر کنند بحالتی که بعد تنقیه معده حادث گردد یعنی عطش شدید یا مغص در موضع معده یا قراقر در امعا یافته می شود یا نه اگر چیزی ازین نباشد باید که معده نقی و صاف گشته واگر عطش قائم بود رب سیب خوشبو یا رب سفرجل خوشبو بدهند و گلنار را نیز بجهت تسهیل کباب و مانند آن از مزورات سازند و کثرت آن نه کنند واگر عطش بعد اندک ساکن شود باید دانست که معده طعام را قبول کرده و از نوشیدن نبید منع کنند تا طعام او منهضم شود درین دفعه بعد ازان نظر نمایند در دفعه ثانی که عطش ظاهر شده یا نه پس اگر عطش ظاهر نشود و طعام منهضم گردد بسوی عادت او بر رفق تدبیر کنند واگر تشنگی بعد اغتذا ساکن نشود آب بآمیخته شراب اندک اندک بنوشند تا عطش ساکن گردد و تدبیرش همین طور نمایند تا آنکه سوء هضم و شهوت او عود کند بسوی عادت که در صحت او بوده و دائم به ربوب تعهد نمایند مثل سفرجل و تفاح خوشبو و شیرین قبل طعام و مابین تناول ربوب و تناول طعام نمایند و بعد طعام چیزی از به و سیب بخورند مگر آنکه طبع قبض گردد و اراده تعدیل و تلیین او باشد واگر تشنگی بعد نوشیدن آب گرم و تنقیه معده ساقط شود و در معده ثقل محسوس گردد و بر از و بول سفید رنگ باشد بعد تنقیه معده جلنجبین مصطگی و شربت عسل ساذج بدهند و امر بخاییدن مصطگی کنند و کباب و فرو بردن آب آن نمایند و چون اشتها ظاهر گردد و طعام یا شفنی خفیف مثل بچه دراج یا کبک مشوی با طنجین بخورانند و بعد ازان اندک شراب کهنه بنوشانند و همین تدبیر نمایند تا آنکه براز سرخ یا زرد گردد یا در قاروره رنگینی ظاهر شود و مع سلامت مزاج معده بر رفق و تدریج بسوی عادت او رد کنند و در بعض اوقات اندک جوارش سفرجلی یا فندادیقون یا کموفی دهند و این وقتی ست که سن عالی یا واگر یا وجع و حلوا بارد المزاج باشد این ادویه بطبیعت بدهند و اکثر اطبا استعمال می نمایند جوارشات بر ناهار و بر سیری شکم چون انسان محتاج آن گردد و خطری عظیم تر و سببی قوی تر در تهیج امراض و فساد مزاج معده و جگر از تناول فلافلی و ادویه حاده بر ناهار نیست و فاضل جالینوس احتجاج او امر بترک استعمال ادویه حاده حتی الامکان نموده اند واگر ضرورت داعی باشد عقب طعام محمود معتدل المقدار آنرا تناول کنند و امتحان معده نمایند که مؤدی بآلام معده نشود و آنچه از غلطی عظیم آنست که اطبا اشاره می کنند کسی را که سوء استمرا او را حادث گردد به تناول جوارش حب الرمان و جوارش خوزی و نمیدانند که از طعام فاسد پاک شده یا نه و آیا او را سنج و باقی ست یا صاف و نقی گشته و آیا عقب نقاء او عطش حادث شده یا ساکن گردیده و آیا مزاج او گرم شده یا نه و حبس طبیعت او میکنند و تقصد در تقلیل غذا و صلاح او نمی نمایند و طبیعت

قبض میشود و هنوز فساد باقی میباشد پس قراقر و وجع معده و امعا پیدا میکند و گاهی از آن بخارات بسوی سر متصاعد میشود و صداع شدید حادث میگردد و یا فاسد میشود و حال آنکه قبل انقاخورده است و گاهی قصد مینماید که طعام او حب الرمان یا سماق باشد و جوارش تا قابض پیدا شود و این سبب قولنج بلغمی میگردد یا قراقر پیدا میشود و طبع قبض میگردد و تمدد حادث میشود و گاهی غشی پیدا میکند و سفوفات مقوی معده قابض طبع تناول نکنند مگر وقتیکه طبیب یقین نماید که علیل پاک گردید غیر آنکه معده او ضعیف گردد و بداند که مزاج او متحمل آنست پس قدری بدهند و این از آنجمله است که بر طبیب استفسار آن و ترک باقی واجب است و این اسباب و امثال ضعیف است و از آن امراض قوی پیدا میگردد و آیضاً از اسبابیکه مولد فساد هضم که اکثر واقع میشود اینست که انسان فصد کند یا دوای مسهل بنوشد و معده ضعیف شود و عقب فصد یا اسهال بعده طعام غلیظ مثل لحم بقر و پنیر مانند آن بخورد و یا آب بسیار سرد بنوشد و آن مؤدی بفساد هضم و اسهال گردد و بعد از آن قبل از نقا چیزی قابض بخورد و آن فضول محتقن شود و سبب ضعف او ضعیف گردد و مؤدی بامراض مزمنه قتاله شود و یا عقب فصد و مسهل طعام ردی مرخی معده مثل الیه یا شحم یا قدید یا کواخ عفنه بخورد و آن باستر خای معده و فساد آن مؤدی گردد و در آن وقت باید که چاره و علاج نماید و آن فضول محتقن شود و بسبب حمیات خبیثه و صداع قوی گردد و یا وجع و ماسته و مانند آن بخورد و فضول جمع شود و مؤدی بفالج و لقوه گردد و خلقی را دیدم که فصد کردند و عقب آن ماست یا دوغ و فواکه رطبه تناول نمودند و لقوه یا فالج عارض شد و سبب آن برد جرم معده و مشارکت دماغ بمعده و ارتقای بخارات رطبه بارده بسوی دماغ و قبول او آنرا و استرخای عصب و بر آن ست و سبیل کسیکه فصد کند یا دوای مسهل بنوشد آنست که طعام خفیف تر و صالح تر تا سه روز بخورد و بعد از آن بعادت خود رجوع کند و در نیجا عجیبی و یگر مخفی تر از این همه اسباب ست و او آنست که بدن بجماع یا دخول حمام گرم شود و در آن وقت آب سرد بنوشد و مؤدی بفساد مزاج معده گردد و سبیل کسی که مزاج او بجماع یا بدخول حمام گرم شود اینست که صبر کند تا آنکه مزاج او تسکین یابد و گلاب استنشاق نماید و بدان مضمضه کند و اگر عطش صبر نکند جلاب ممزوج بنوشد که او سخت سرد نباشد و از این حال اجتناب نماید که من بسیاری را دیدم که در شتا اهمال نمودند و ایشان را سوء مزاج حادث شد و این آنست که جالینوس گفته بسا ست که مزاج انسان از شرب آب سرد در غیر وقت او فاسد میگردد و بسا ست که سوء مزاج حار از شرب او در وقت محمود صلاح می یابد

علاج فساد هضم بسبب معده

اگر از حرارت معده باشد آنچه در علاج امراض معده از سوء مزاج حار مذکور شد استعمال نمایند و با شیره زرشک در عرقیات بیاورده و شربت انار سکنجبین و خلل کرده بنوشند و جوارش صندل و جوارش کافور و شربت لیمو با عرق بید مشک و بهند و سکنجبین سفرجلی با عرق فواکه نافع ست و بسکه و صندل و گل سرخ و قدری کافور در گلاب سائیده بر معده ضماد کنند و سعید ابن هبة الله گوید که چون طبیب تحقیق نماید که سوء هضم تابع مزاج حار ست بعلامات آنکه ادویه یابد از شدت التهاب و عطش و هضم اغذیه عسر الانهضام و سهولت آب و مرض را نوشیدن آب سرد و صعوبت آن آب انار و مانند آن نماید و تبرید مزاج بشیره تخم خرفه و آب تمر هندی و سکنجبین رمانی کند و اگر عطش شدید باشد شربت غوره با آب بارد بنوشد و اگر التهاب شدید بود و قرص کافور سکنجبین بدهد و صندل و گلاب و آب سماق و آب حی العالم بر معده طلا کند و غذا مزورات سازد و چون علاج یابد چوزه مرغ متخذ با آب انار یا آب سماق بدهد و از اغذیه و اشربه حاره حذر نماید و مجوسی گوید که چون سوء مزاج مستمر با آروغ دخانی همه آن از حرارت بود پس صاحب او اقراص ورد مع لعوق بطباشیر با شربت انار و شربت سیب و شربت لیمو بدهند و فضل از این سکنجبین سفرجلی و شربت حصرم مزوج بگلاب است و این قرص حرارت معده و ضعف آنرا نافع ست طباشیر صندل سفید مقشر تخم کدوی شیرین و مغز تخم بادرنگ و مغز تخم خیار و تخم خرفه مقشر از هر یک در م گل سرخ هفت درم زرشک شش درم گل ارمنی چهار درم کافور یک دانگ سائیده با آب خرفه قرص بوزن یک درم سازند و بعد قدری بر بسب غوره یا به وقت گاه بخورند و این قرص بسوء هضم اگر از حرارت باشد نافع ست گل سرخ زرشک هر واحد شش درم گل ارمنی صندل سفید هر واحد

سه درم طباشیر دو درم تخم خرفه مقشر تخم بادرنگ و خیار هر واحد چهار درم کافور نیم درم همه را باریک سائیده در آب بقدر یک درم قرص ساخته با سکنجبین
سفرجلی یا شربت سیب مخلوط بخورند و ایضاً دوغ گاو مسلول بنعناع و طرخون در هر روز نیم رطل بنوشند و بنوشانند تا بیک رطل برسد و این قرص بدوغ
بدهند جمیع قوی نشاسته کتیرا طباشیر تخم رب السوس هر واحد دو درم گل سرخ پنج درم پودینه نهری و زیره در سرکه تر کرده و سنبل الطیب و انیسون
هر واحد یک درم تخم کاسنی تخم کشوث حب انبرباریس هر واحد سه درم عود خالص و سک هر واحد نیم درم همه را باریک سائیده بگلاب قرص سازند
هر قرص بقدر یک درم تا مثقال و این سفوف نافع سوء هضم از حرارت است گل سرخ حب انبرباریس کشنیز خشک هر واحد پنج درم کرویا کمون
هر دو در سرکه تر کرده هر واحد سه درم تخم خرفه مقشر تخم قثا مقشر تخم خیار هر واحد چهار درم طباشیر سک هر واحد دو درم عود و مصطکی یک درم باریک سائیده
پنج دو درم با دوغ گاو بخورند و آنقدر روز دو درم بشربت انار و شربت سیب ساده و ایضاً در آخر روز این شربت بدهند آب سیب مخلوط آب انار آب به
هر یک پنج رطل گلاب سه رطل در دیگ سنگین انداخته بالائی نعناع یک باقه صندل سفید عود و صرف سک هر واحد پنج درم کوفته در صره بسته اندازند
و بآتش ملایم بجوشانند تا نصف بماند بعده بران شکر طبرزد مساوی هر واحد داخل کرده بآتش معتدل بپزند و کف او دور کرده بقوام جلاب آرند
و از آتش گرفته در ظرف نگاه دارند و بقدر حاجت بنوشند و این جوارش برای سوء هضم اگر از حرارت باشد نافع است و اسهال طبع نماید بگیرند گل سرخ
طباشیر هر واحد سه درم عود سک هر واحد یکنیم درم مصطکی یکنیم دانگ زعفران نیم دانگ باریک سائیده بقوام نبات بیامیزند و این جوارش نیز نفع دارد
بگیرند گل سرخ طباشیر صندل سفید عود صرف هر واحد پنج درم مصطکی سنبل هر واحد دو درم زیره کرمانی در سرکه تر کرده دو درم خرنوب
هر واحد سه درم زرشک چهار درم کافور یک درم همه را باریک سائیده بحریر بیخته برب به و قوام شکر آمیخته سه درم بخورند و این نیز نافع محرور
است سیب شامی به اصفهانی هر واحد سه رطل در سرکه خمر خوب بجوشانند تا مهرا شود و در هاون سنگین باریک بسایند و دو چند آن نبات
داخل کرده بآتش معتدل بپزند تا بقوام آید بران سک و سنبل و عود و صرف و صندل سفید و طباشیر هر واحد پنج درم کافور دو مثقال سائیده اندازند
و آمیخته در ظرفی بدارند شربت سه درم و غذا یخنی مرغ و دراج و تیهو و مطجن بسرکه و مری و کرویا و کشنیز با آب انار مع نعنع و طرخون و پودینه و دارچینی
و یا القاحیه و یا مصوص با کشنیز و نعناع و اندکی کرفس باشد و از اغذیه سخت اجتناب نمایند و سفرجل و تفاح و انار مخلوط باشد آن استعمال کنند
و از شراب و جماع احتراز نمایند و بر معده ضمادی که در علاج سوء مزاج حار معده گذشت ضماد سازند و صاحب شرح الاسباب گوید که
اگر سبب سوء هضم و فساد او سوء مزاج حار ساذج باشد رب انار و رب ریباس و رب سیب و رب ترنج و لیمو و هر چه از اینها باشد بگلاب بنوشند یا برب
سفرجلی و گلاب بیاشامند و غذا مزوره زیرباج بلحوم بچه مرغ خورند و این سفوف نافع است گل سرخ کشنیز خشک هر یکی پنج درم کرویا کمون هر دو در سرکه
تر کرده هر یکی سه درم طباشیر نصف درم مغز تخم خیارین سه درم کوفته بیخته هر روز پنج درم بخورند و اگر از سرد و رطب باشد علاجش بتدبیریکه
در علاج امراض معده بارده گذشت باید کرد و ایضاً اول قی کنانند اگر مرض قوی باشد قرص ورد سه ماشه تا بیکه ناخواه و زیره و سیاه هر یک
هفت ماشه قرنفل سه ماشه جوشانیده و صبر سه تولد آمیخته بنوشند بدهند و اگر مرض مزمن بود اول قی کنانیده تنقیه معده و بدن بحب صبر و ایارج کنند
و بعد بتقویت جوارش کمونی و فلافلی و مصطکی مرکب علوی خان با شربت افسنتین و عرق عود و پودینه بدهند و این دواء الغافیت نافع است مصطکی
دو ماشه عود دانه هیل هر یک یک ماشه در اطریفل صغیر یک تولد سرشته با شیره بادیان نه ماشه و انیسون چهار ماشه و الایچی کلان چهار عدد و عرق
علوی خان نه تولد و گلاب دو تولد شربت افسنتین مرکب دو تولد بدهند و غذا نخود آب مرغ بنان خشکار بدهند و بقول ابو الحسن اگر سوء هضم او فساد او از سوء
مزاج بارد باشد و بالفات عوارض و تقاعد کیفیت ماکول تا بحال خود بود باید که جلنجبین بدهند و آبیکه در ان عود و گل سرخ جوشانیده باشند بنوشانند و اگر برودت
مفرط باشد قدری از جوارش کمونی یا جوارش عود بدهند و غذا چوزه مرغ بریان خورانند و شراب بیاشامند و معده را بآب مرزنجوش طلا سازند
و صاحب کامل گوید که هرگاه سوء هضم از سوء مزاج بارد عارض گردد جوارش کمون و جوارش فنداذیقون و جوارش عود دهند و اگر ازین فائده نشود

بجوارش عنبر و جوارش فلافلی علاج کنند و ماء الاصول بقدری امروسیا و سیجرینیا یا سحون بنادیقون و هند وقرص ورد گلقند عسلی بدینها و اگر سوء مزاج بارد
قوی باشد دواء المسک حلو و تریاق کبیر بمقدار حاجت و مثرودیطوس و شلیثا و ریطوس و مانند آن از معجونات دهند و این جوارش نافع برد معده است زیرهٔ کرمانی
در سرکه یک شبانروز تر کرده ده درم انیسون تخم کرفس نعناع خشک مرماحوز فلونج جبلی هر واحد شش درم مصطکی سنبل قرنفل قاقله بسباسه جوزبوا
هر واحد چهار درم فلفل دار فلفل زنجبیل هر واحد پنج درم عود سک هر واحد سه درم باریک ساییده بعسل کف گرفته بسرشند و این جوارش عود نافع برد معده و نفخ است
سنبل الطیب مصطکی قرنفل جوزبوا بسباسه هر واحد دو درم انیسون تخم کرفس هر واحد یک نیم درم عود سک هر واحد سه درم همه را باریک ساییده بعسل
کف گرفته بسرشند شربت از دو درم تا سه درم و این جوارش تفاح نافع ضعف معده بارد است بگیرند سیب منقی از تخم دو رطل در شراب ریحانی یک شبانه روز
بخیسانند و بآتش معتدل بجوشانند تا مهرا شود باریک ساییده مثل آن عسل و خل کرده بقوام آرند و بران عود خام قرنفل جوزبوا زعفران هر واحد یک درم
زنجبیل دو درم مشک یک دانگ همه را باریک ساییده اندازند و یک مثقال بخورند و این سفوف نافع آن و جشاء حامض است بگیرند سنبل مصطکی قاقله سعد
هر واحد دو درم عود هندی سک هر واحد سه درم انیسون تخم کرفس جوزبوا مر و طیب گل سرخ هر واحد چهار درم باریک ساییده از یک مثقال تا دو درم
بشربت عود یا بمیبه ممسک یا بشراب ریحانی ده درم ممزوج بآب بخورند و این سفوف همین نفع دارد مصطکی سنبل بادرنجبویه هر واحد یک درم سعد زیرهٔ کرمانی
نعناع خشک انیسون هر واحد دو درم بلیله بلیلج آمله هر واحد سه درم عود هندی یک نیم درم باریک ساییده دو درم بشراب ریحانی یا میبه خوشبو بخورند
و این نسخهٔ شربت عود است بگیرند گلاب دو رطل و در دیگ سنگین پاک انداخته عود هندی و سک هر واحد پنج درم سنبل قرنفل جوزبوا مصطکی هر واحد
دو درم جدوار کوفته در پارچهٔ کتان خفیف سست بسته بآتش معتدل بپزند تا ثلث برود و پارچه را نیکو مالیده بیرون آرند و نبات کوفته دو رطل
بران انداخته بآتش ملایم بقوام آرند و کف برآرند و بقدر یک دانگ مشک دران حل کرده از آتش گرفته صاف کرده در ظرفی بدارند و استعمال کنند و این شربت
نافع سوء هضمی که از برودت است بگیرند آب به خوشبو و آب سیب شامی هر واحد دو رطل شراب ریحانی یک رطل سرکهٔ خمر یک رطل همه را در آتش معتدل بپزند تا ثلث بماند صاف نموده
زنجبیل مصطکی فلفل هر واحد سه درم زعفران یک درم مشک نیم درم باریک ساییده بران اندازند و خوب بمالند و در ظرف برداشته نهند وقت حاجت استعمال نمایند
و این دوا برای جشاء حامض نافع فانیذ سفید دو درم گل سرخ یک درم تخم شبت کمون هر واحد نیم درم باریک ساییده از نیم درم تا نیم مثقال بشراب ریحانی بخورند
و از آنچه نفع میکند در رفع ترش جوارش فلافلی است و با اینها تدبیر سببی که از اغذیه بسبب مزاج بارد هضم نشود و تباه گردد باید کرد و غذای سهل الانهضام مثل نان
صاف و لحوم طیور بری و جبلی مثل تیهو و دراج و کبک و بار و جوزه مرغ معمول بسرکه و کرویا و طلاطی و مری و دارچینی و شراب ریحانی و شکر طبرزد و مویز منقی باشند و گاه گاهی
جوارش شکر تنقل نمایند و عود و طیب مصطکی بخایند و از اغذیه عسر الانهضام و بارد مزاج احتراز کنند و ریاضت قبل غذا و بعد از آن استحمام بآب گرم استعمال نمایند و بر معده
[illegible] مرزنجوش و تمام و پودینه جبلی و برنجاسف و شیح پخته باشند بر نهار کنند و باضمده که در علاج سوء مزاج بارد معده مسطور شد ضماد سازند و شیح
[illegible] کسانیکه طعام در معده آنها ترش گردد اگر حموضت اندک عارضی باشند بمکیدن سیب شیرین و خوردن کشنیز خشک تا قبل طعام نفع یابند و گاه گاه
سفوف مصطکی و اگر قوی باشد از آنچه از انقیه بلیغ نماید قفاج از خرنج کرده است و تقلیل جمیع جوارشات حاره و جوارش خبث الحدید گاهی نفع میابند بگلقند
در آب گرم تر کرده و چون هنگام خواب این دوا بخورند نافع آید فلفل زیره تخم شبت هر واحد یک گل سرخ دو جزو کوفته بیخته نیم درم با آب گرم یا بشراب ممزوج [illegible]
و اگر حاجت بقوی تر ازین افتد قی استعمال نمایند بعد خوردن پنیر و مالح و حامض و حرافیه مثل نعناع و سداب بران سکنجبین و عسل مسخن و آب گرم و مانند آن [illegible]
و غیره قی کنند بعد از آن بقرص ورد و کبیر و بادرنجبویه علاج نمایند و اکثر درینها احتیاج بقی نمی افتد وقتیکه سبب آن برودت بلا ماده باشد و بواسطهٔ آن طعام ترش گردد و
طعام و تره با بستان ترش شود و آن فاسد تر است و برای صاحب آن واجب است که ترید و شوربا ترک نماید و بنا شفات و قلایا و طبیخات و تخم مرغ نیم برشت [illegible]
مزاج آنها نماید فقط و دیگر نسخهٔ [illegible] ترشی طعام در معده در علاج امراض معده در فصل اول [illegible] کامل مسطور شد و اگر از رطوبت باشد علاج آن بعلاج امراض معده
که از سوء مزاج رطب باشد باید کرد کما ذکر [illegible] گوید که اگر سوء مزاج رطب بسبب [illegible] فساد هضم بود و علامات انتفاخ باشد باید [illegible] از اغذیه [illegible]

علاجش گلقند و سکنجبین نمایند و گنجشک و جوجه کبوتر بخورانند و اگر از یبس پوست باشد هر چه در علاج امراض معده یابس گذشت بعمل آرند و هم او گوید که علاجش
انتفاع باغذیه رطبه است و علاجش بهار الشعیر مع روغن بادام نمایند و جوزه مرغ و لحوم مطبوخ بشوربا خورانند و بدعت و دخول حمام کنند و بقول او مقصود اگر درینجا
نحافت باشد شعیر و ماء الشعیر بنوشانند و غذا به بقول رطب مثل کاهو و خیار و کدو و خبازی و لحوم جدی و ماهی که چاک ساخته باشند و آب زنان هر روز قبل غذا و بعد آن استعمال کنند و نشستن
بمزاج کثیر یا نشا مند و اگر التهاب و یبس شدید باشد مثل علاج دق معالجه نمایند و اگر از مادهٔ صفرا باشد آنچه در علاج امراض صفراوی معده گذشت بکار برند و ایضاً
بعد تنقیه اطریفل صغیر بدر سکنجبین لیمو بعده بالایش زرشک آلو بخارا شربت تمر هندی و ادویه مسهل سود مند است و برای سوء هضم با هم سکنجبین گلقند هر واحد یک نیم توله شربت
گلاب چهار توله عرق بادیان پنج توله نافع و شربت انار ترش منضج سکنجبین ساده یک یک توله سکنجبین لیمونی دو توله گلاب دو توله عرق کاسنی چهار توله در ضعف غالب [illegible]
بلغم یا صفرا او دیان معده چهار ماشه [illegible] توله گلقند یکنیم توله شربت بخورند و [illegible] تمر هندی دو توله در گلاب مالیده صاف کرده بنوشند اقول حکما اگر مقصود [illegible]
که اولاً تنقیه معده بقی از آب گرم و ماء العسل و سکنجبین کنند بعد از آن [illegible] ایارج نمایند [illegible] در ایارج ادویه خوشبو ملطف اخلاط منضج مقوی قوت
دافعه بر دفع فضول هست و بر [illegible] که آن [illegible] سوء مزاج بسوی معده کند و معده کسب حرارت مفرط [illegible] نماید پس مرض زیاده گردد و جالینوس [illegible]
امر بایارج فیقرا [illegible] و گوید که این معده را بر دفع فضول قوی نمی نماید و تقویت معده بگلقند کنند و بعد تنقیه سکنجبین سفرجلی [illegible] دران گل سرخ ده درم
و در علاج ضعف هضم در قول مسیحی گذشت ببینند و امر [illegible] حرکت و ترک تعب و ریاضت کنند و غذا سهل الهضم و جامع لطیف و محمود باشد مثل جوجه [illegible]
و نفاخ [illegible] و طعام بارد [illegible] مانند آن بجوزه مرغ خورانند و اگر بادی [illegible] مانند آن بیاشامند [illegible] باید که اگر فساد هضم بسبب حرارت
معده یا صفرا منصب بسوی آن باشد [illegible] میل آن [illegible] باشد [illegible] در معده [illegible] فاسد میگردد
و صاحب صفرا قبل از طعام قی نماید [illegible] سبب [illegible] صفرا از مجرای [illegible] واقع [illegible] باشد [illegible] عادت قی قبل از طعام [illegible]
نماید و اگر فائده شود و آن عادت را [illegible] کند تا معده را ضعیف نکند و باید که بعد از قی [illegible] معده را از اخلاط منصبه بسوی آن [illegible] نمایند و دوام
تقویت معده کنند بدانچه تقویت معده بر دفع ماده منصبه بطرف آن نماید بعد از آن [illegible] طعام [illegible] بسیار [illegible] ابن عباس گوید
هرگاه سوء هضم از اخلاط ردیه متولد در قعر معده یا منصب بسوی آن [illegible] عارض شود باید که دران استفراغ [illegible] استعمال نمایند و این بسبب آنکه ماده
معده مائل بسفل میباشد پس باید که استفراغ آن [illegible] نمایند که مائل است بسوی آن [illegible] هوا گرم باشد که دران هنگام اسهال قی باید کرد زیرا که [illegible]
درین وقت طافی بر سر معده میباشد و اگر [illegible] باشد نظر کنند اگر آن خلط [illegible] باشد باید که دران [illegible] گل سرخ و بنفشه [illegible]
و سکاعی [illegible] آلو بخارا [illegible] تمر هندی [illegible] مانند آن [illegible] مقوی [illegible] استعمال [illegible] و اگر [illegible] سکنجبین [illegible]
استعمال نمایند و یا [illegible] هلیله زرد [illegible] ایارج فیقرا [illegible]
هر واحد یک درم صبر سقوطری نیم درم انیسون [illegible] و انگشت [illegible] ساز ند و این یک شربت تام است [illegible]
بدینند گل سرخ [illegible] درم [illegible] رومی [illegible] اصل السوس [illegible] هر واحد پنج درم [illegible] پوست هلیله زرد کوفته هر واحد ده درم تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد
چهار درم آلو بخارا بیست عدد [illegible] درم [illegible] چهار رطل آب [illegible] در ظرف آبگینه [illegible] کرده [illegible] صبح گرم [illegible] روز [illegible]
چهار اوقیه ازان با یک مثقال صبر سقوطری [illegible] روغن بادام شیرین [illegible] بنوشند و چون [illegible] اخلاط صفراوی پاک شد [illegible]
[illegible] ساده یا شربت انار و شربت غوره [illegible] استعمال کنند [illegible]
[illegible] گل سرخ [illegible] سکنجبین [illegible]
با [illegible] خورانند [illegible]
و در [illegible] سکنجبین [illegible]

و غرض ایشان ازان تنقیه از اخلاط متعفنه بسبب ... معده ... باشد و رعایت میکنند که آیا معده و قوای آن از ... ضعیف شده یا نه [illegible]
از ... و ... ضعیف میگردد و همچنین سایر اعضا ضعیف ... قوت ... اخلاط ... ضعف ... [illegible]
... و هلاک میکند ... طبیب ... معده و قوای آن ... هلاک کند ... [illegible]
که حل طبیعت ... در ... معده ... اشیای ... کنند که آیا ... [illegible]
پیش تعدیل ... ازان ... علاج نمایند تا ... حال اعتدال ... رجوع کند ... ازان ... معده ... گردد و قوت آن [illegible]
بعد ازان نظر نمایند ... که آن ... از اخلاط است ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
همانست که در علاج امراض ... [illegible]
... ایارج ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... ایارج ... [illegible]
... معده ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
و دیگر وزن ایارج ... [illegible]

در آب بقل محلول حب بسته دو درم و نیم بدهند و این حب نیز نافع این منقی معده است تا تربد یک نیم درم غاریقون یکدرم هلیله کابلی و زرد و هر واحد سه درم صبر سقوطری نیم درم
تمر هندی انیسون هر واحد دو دانگ سائیده بآب حب سازند خوراک دو نیم درم تا سه درم و این حب منقی معده و سخن آنست صبر هلیله زرد و هر واحد یکدرم تخم کرفس
انیسون بلیلی زعفران هر واحد ثمن درم سکبینج حنظل هر واحد ربع درم شحم حنظل نیم درم باریک سائیده حب سازند خوراک یک بندقه و جوارشات مسهله نافع اخلاط بلغمی
معده مثل جوارش شهریاران و جوارش سقمونیا و جوارش سفرجلی مسهل و جوارش تفاح مسهل ست و این جوارش اسهال بلغم و رطوبت و تقویت معده نماید بگیرند
قرفه قاقله جوزبوا قرنفل مصطکی عود هندی کبابه زعفران هر واحد یک مثقال عنبر مشک هر واحد نیم مثقال تربد سفید مجوف مقشر بیست مثقال سقمونیا چهار مثقال
شکر طبرزد ده مثقال همه را باریک سائیده و عنبر در قدری روغن بلسان گداخته با دویه لت کرده بعسل کف گرفته بسرشند شربت از چهار درم تا پنج درم
لاسیما اگر در معده ملاست از کثرت بلغم و لزوجت آن باشد و چون از فنجنوش مسک و دو مثقال بشراب ریحانی که بران قدری روغن بادام شیرین چکانیده باشند
بخورند و کند تا که تابیخ فنجنوش را این بار منفعت بین نماید و لیکن غذا بران شوربا دهند صاحب حاوی صغیر گوید که اگر سبب سوء هضم سوء مزاج بارد
اخلاط بارده ردیه باشد علاجش تنقیه معده بقی از آب گرم و عسل و ترب و کنگر زد ست و هر صبح جلاب از انیسون یا بادیان و مصطکی و عود هر یک سه درم و گلقند
عسلی ده درم جوشانیده و اگر برودت قوی باشد دوا المسک حلو و مرکوفی نافع بود و یا بگیرند تریاق اربعه یکدرم و هر صبح بخورند و غذا فروج بخورند و از لحوم ماکیان
یا دراج یا تیهو و سنتوبل بمزید تناول نمایند و تا این جوارش عود و بدهند که بسیار نافع است سنبل الطیب مصطکی و قرنفل جوزبوا بسباسه هر واحد دو درم انیسون تخم کرفس
هر واحد یک نیم درم عود هندی چهار درم هلیله کابلی منقوع در شراب چهار درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربت یک نیم درم طبری گوید که اگر خلط
رطوبی منصب بسوی معده باشد نظر کنند که او متولد در معده است یا منصب از راس بسوی آن پس اگر متولد در معده باشد نظر نمایند که در قعر معده است
یا در فم آن اگر در قعر معده بود و مزاج احتمال کند استفراغ بمطبوخ افتیمون و اطریفل مقوی با ایارج وقتی بهتر شوربای شورو خردل مضروب مانند آن نمایند و اگر در فم معده
نقی گرد و تقویت آن باشیای خوشبو مقوی مثل سنبل و مصطکی و این جوارش نمایند پوست ترنج پوست بیرون پسته برگ بادرنجبویه هر واحد پنج درم دارشیشعان
طالیسفر هر واحد دو درم مصطکی پنج درم آمله بلیله سیاه هر واحد ده درم زعفران یکدرم قرنفل ثلث همه را سائیده و بعسل صاف بسرشند و بر شکم سیری چند روز
استعمال نمایند و هرگاه قوت معده ظاهر شود و هضم جید گردد بسوی غذای معهود رد کنند بتدریج و احتیاط و اگر رطوبت در فم معده باشد در ازاله آن ادویه قوی
استعمال نمایند و سکنجبین و آب گرم و گلاب سخن اقتصار ورزند و غرغره بعاقرقرحا و مری شیلی و سواک و تهیج مری در اوقات نمایند و اگر این کفایت نکند آب ترب
جوشانیده و سکنجبین یک دو دفعه قی کنند و اگر این مع اصلاح غذا کفایت نکند تضمید فم معده باین ضماد نمایند سنبل مصطکی هر واحد نیم درم صبر هر واحد یکدرم همه را سائیده
قیروطی بروغن ناردین یا روغن قسط ساخته بیامیزند تا یکذات گردد بر پارچه بهیئت معده تراشیده طلا کرده بر نهار ضماد کنند و هنگام تناول طعام جدا نمایند و برین تدبیر
عمل کنند تا آنکه هضم مستوی و معده قوی گردد و اگر رطوبت از سر منحدر شود بسوی مزاج دماغ نظر کنند اگر مزاج دماغ بیشتر از قدر واجب رطب باشد و چندان قوی
بود که استفراغ دران ممکن باشد و زمان نیز موافق بود استفراغ او بحب صبر و حب ایارج نمایند و بعد استفراغ و شربت این تا پنج روز قصد تقویت معده نمایند و تنقیه آن
باطریفل منقی معده و منقطع رطوبت کنند بعد ازان تعطیر و تقویت آن نمایند و بکثرت جریان اخلاط بسوی معده از اعصاب نسازند و شربت ثانی بعد تقویت معده
وجود سوء هضم تناول نمایند و الا از حدوث وجع معده یا بطلان شهوت و سوء هضم در امن نباشد این از آنجمله است که اطبا ازان غفلت میکنند و چون دو بار تنقیه نمودند
سر را هر روز بیار ریختن و دلک خفیف نمایند و قصد راس نیک کنند و امر بدخول حمام و ریختن آب گرم بر سر و استنشاق و انکباب بر آب خیسانیده مثل بابونه و اکلیل الملک و قیصوم
و بنفشه و سبوس گندم و نمک مانند آن نمایند و چون انصباب رطوبت بسوی معده منقطع گردد در بقای حفظ دماغ بر صحت او وثیق شود و دوام امتحان او و افراط در حرارت
ازو نمایند و این موضعی ست که طبیب تامل نیک نماید زیرا که جهال اطبا در دماغ در مثل این حال با دویه حاره تکثیر میکنند و اعتبار مزاج اصلی او نمی نمایند و مریض را
در صداع مفرط و تکدر حواس می اندازند و اگر مزاج دماغ حار رطب باشد و صحت او دران بود غیر آنکه رطوبت کثرت یابد یا حرارت زیاده گردد
و رطوبت بسوی معده فرو نزول نماید بسبب کثرت خود یا حرارت مفرق و مسیل آن علاجش فصد قیفال و حجامت ساقین و دلک قدمین

ومراعات قوت مریض بعد ازان ست پس اگر استفراغ ممکن بود استفراغ کلی نمایند که جامع استفراغ بدن و سر باشد مثل حب قوقایا و این سوء مزاج تا وقتیکه رطوبت منقص نگردد
سهل العلاج ست و رطوبت در سوء مزاجی که مزاج او حار رطب باشد کثرت نمی پذیرد مگر آنکه خون در بدن زیاده گردد و اوعیه را ممتلی سازد پس همه رطوبات بسوی
راس میرسد و آن رطوبات باقی ست که اگر عروق خالی یا محتاج بسوی خون باشند ملو باین دم گردند و باید که درین حالت غذاے او اطعمه بارده یابس و معتدل
باشند و از خوردن شب و اغذیه غلیظه و شرب شراب منع کنند و بقراط اختیار کرده که تبرید راس ننمایند و تخویف نموده که چون تبرید سر کنند
عضل منعصر گردد و نوبت باعصاب رسد و استرخا و تشنج پیدا کند جالینوس حکایت کرده که مردم انسانی را که اشتهاے طعام کثیر نداشت بلکه چون طعام
حاضر میکردند ازان نفرت میکرد و اگر تکلف می نمود غثیان و تهوع و نفخ او را عارض می شد و باخراج ماکول راحت می یافت و آنچه در معده او فاسد می شد اکثر
بحموضت فسادی می پذیرفت و باطعمه که دران حدت و حرافت باشد میلان بسیار داشت پس دانستم که در معده او بلغم بسیار لزج جمع شده و او را امر بقی از سکنجبین
در آب ترب نمودم و در همان روز شفا یافت حکیم عماد سمرقندی در شرح اسباب نوشته که مرا اتفاق علاج این مرض افتاد بعد ازان که
مزمن شده بود و مریض چون طعام میخورد کرب شدید عارض میشد هر که او را می دید بران رحم میکرد بعد ازان آروغ بسیار متواتر با آواز بد شبیه
باواز سنگ می آمد و اکثر تا سه ساعت این حال می ماند بعده چون آروغ منقطع می شد از دهن او لعاب بسیار که ازان ظروف پر میگردید سائل می شد و
همین طور بران سه روز و شب میگذشت و امر او بدبول مئول شده بود و جلد او با استخوان چسپیده بود و از قی و جشا قدری استراحت می یافت و احتمال غذا
نمیکرد مگر چند مثقال از شوربای جوزه مرغ و گاهی آن نیز هضم نمی شد و اطبا در علاج او رجم بالغیب بیشک و ریب می کردند پس بمن رجوع کردند و استخاره بجا آوردم
در باب معالجه بر من مفتوح گشت و ابتداء العلاج ازله کردم و در اول روز التزام بحسب حبه دار مخترع حکیم علاء الدین محمود بماء اللحم براے منع نوازل و قبض شکم از تلیین
و صرف شادت قی نمودم بعد ازان دواء المسک قبل طعام روز دوم بسیار و سفوف هاضمه بعد گذشتن ربع از روز بران بعده شراب چوب چینی قبل غذاے
شب دادم و لزوم فضا و عماد الدین هر روز براے تقویت هاضمه کردم و بعده روز سوم صحت او ظاهر شد صفت دواء المسک بنسخه ابن بیطار گل سرخ
طباشیر کشنیز خشک هر واحد یک جزو مروارید بیخ جزو و نیم جدوار مشک جند بیدستر یک یک جزو و در نبات سفید مقوم با آب سیب ترش و آب انار
ترش بسرشند و استعمال نمایند صفت شراب چوب چینی پوست بیخ کنار کشتی چهل رطل پوست بیخ گز آمله منقی هر یک هشت رطل توت
بیخ سنکاهولی چوب چینی افتیمون عنب الثعلب سپستان کازره چوب حب الآس صندل سفید زرنباد پوست بیخ منڈهی برگ بانسه سنبل الطیب هر یک
چهار رطل هلیله سیاه ده رطل اسطوخودوس گل سرخ گاوزبان خولنجان پوست بیرون پسته هر یک دو رطل خبث الحدید چهار ده رطل آن هر چند
کهنه باشد بهتر خصیة الثعلب یک رطل ابریشم خام یک و نیم رطل جوز بوا زعفران هر یک سیزده درم صندل سرخ قاقله صغار دارچینی هر یک نصف رطل گوله
قند سیاه هشتاد عدد علی الرسم دفن کنند و بعد آمدن جوش عرق کشند بعده نقره اعلی هفت درم بآتش سرخ کرده هفت بار در چهار صد درم ازین عرق سرد نمایند
پس طلا پنج درم هفت بار پس فولاد چهل درم دران نه بار سرد کنند و در شیشه نهاده قبل از خواب استعمال نمایند و طریق استعمالش آنست که سی درم ازان بگیرند و
دران هلیله کابلی سه درم عود مصطکی هر واحد یک درم یک شبانه روز تر کرده صاف نموده یک بار بنوشند صفت سفوف هاضمه انار دانه ترش
پنج درم دارفلفل فلفل مویه نانخواه کشنیز خشک زیره سیاه زیره سفید زنجبیل بے ریشه هر یک چهار درم طباشیر دارچینی ساذج هندی قاقله صغار زعفران
هر یک پنج ماشه کوفته بیخته شکر سی درم اضافه کرده دو درم با آب قبل طعام بسه ساعت بخورند صفت ماء اللحم جوزه مرغ را ذبح نموده شکم او صاف
کرده باین توابل پر نمایند کشنیز خشک گاوزبان هر یک دو ماشه دارچینی خیربوا مصطکی صندل سفید هر یک ماشه قرنفل عود هندی هر یک
نیم ماشه مشک دو حبه عنبر یک حبه گلاب آب خلاف هر یک بست و چهار درم بر جو بهای موضوع در قعر قرع محدب بسوی فوق نهند و بر آن
انبیق وصل کرده بر آتش نرم گذشته بچکانند و چون منقطع شود بردارند و قبل طعام بیاشامند که آن در حفظ رطوبت غریزی بغایت نافع و حافظ
حار غریزی مولد ارواح ست و اگر از سودا باشد بقول مصنف کامل هر گاه خلط محترق در معده سودا دهی بہرا اسهال او بطبیخ افتیمون

موجب آن و نقوع منقی سودا نموده دواء المسک حلو و معجون مفرح و شربت افسنتین و ببسوسن و مربای هلیله استعمال کنند و با درنجبویه و نعناع
و پودینه کوهی و نهری بدهند و اغذیه معتدل محمود الکیموس سهل الانهضام خورانند و از اغذیه مولد سودا مثل عدس و کرنب و حشف و بادنجان و لحم بقر و لحم وحوش
و نمک سود و مانند آن منع کنند و آیین حب منقی معده از سودا ست بگیرند قرنفل و هلیله کابلی و هلیله سیاه هر واحد یکدرم بسفائج و ملح نفطی اسطوخودوس هر واحد چهار دانگ
ایارج فیقرا اغاریقون افتیمون هر واحد دو و نیم درم تربد سفید محکوک سه درم باریک سائیده با آب بادرنجبویه سرشته حبها سازند و در سایه خشک کرده از
سه درم تا چهار درم بعرق بادرنجبویه یا با آب گرم بخورند و آیین حب مخرج سوداست هلیله کابلی و ایارج فیقرا و اغاریقون هر یک دو درم بسفائج تربد سفید
افتیمون هر واحد چهار درم ملح نفطی یکدرم سقمونیا چهار دانگ قرنفل برگ بادرنجبویه هر واحد نیم درم همه را باریک سائیده با آب پودینه نهری سرشته
حبها سازند و در سایه خشک کرده از سه تا چهار درم بخورند و ایضاً این حب مخرج سودا و منقی معده است ایارج فیقرا یک درم اغاریقون افتیمون هر ایک
یک نیم درم شحم حنظل سقمونیا قرنفل پودینه هر واحد ربع درم انیسون ملح نفطی هر واحد یک دانگ هلیله کابلی اسطوخودوس هر واحد چهار دانگ همه را
باریک کوفته بیخته با آب بادرنجبویه حب ساخته در سایه خشک کرده سه درم بخورند و آیین نقوع منقی معده از سوداست افسنتین رومی شش درم گل سرخ
هلیله کابلی هلیله سیاه هر واحد پنج درم اسارون ساذج هندی پودینه نهری برگ بادرنجبویه گاوزبان هر واحد چهار درم اسطوخودوس کمافیطوس
کمافیطوس بسفائج کوفته هر واحد سه درم قرنفل یک نیم درم خربق سیاه کوفته یک درم سورنجان منقی بست درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند و در اقداح بیاویزند
و هر روز چهار اوقیه از آن گرفته با یک مثقال صبر سقوطری و دو درم روغن بادام شیرین بدهند و اگر در بین باب مارالجبن با سفوف مخرج سودا استعمال نمایند
سود مند ست و آیین سفوف موصوف ست بسفائج افتیمون هر کدام سه درم هلیله کابلی و سیاه هر کدام پنج درم ملح نفطی لاجورد هر کدام یک درم کوفته بیخته
روز اول دو درم با نیم رطل مارالجبن و روز دوم سه درم با هشت اوقیه مارالجبن و روز سوم سه درم و نیم با ده اوقیه مارالجبن و روز چهارم چهار درم
با یک رطل مارالجبن بدهند و تا پنج روز یا یک هفته همین وزن استعمال نمایند که اخراج سودا و تنقیه معده از آن نماید ملک ... گوید که اگر امتناع
هضم از اجتماع سودا و ردی در معده و حصول او در آن باشد نظر نمایند که آیا آن مع فساد سبب ... از کیفیات مستقل ... و در خاصیت و نقش
مائل ست یا هضم او تاخر نموده و متغیر نشده پس اگر متغیر بسوی یکی ازین کیفیات گردد در معالجه او کلام مذکور شده و استدلال بر شئ حاصل در معده
از نوع تغیر طعام می باشد و معالجه آن سهل بود و اما اگر متغیر نگردد و هضم او تاخر نماید یا منهضم نشود معالجه او صعب ست و خلط حاصل در معده در آن سوداوی
یا بلغمی بود و خلط در عروق دقاق او یا جرم او متشرب باشد در برد و حالت علاج او صعب بود پس اگر در عروق او باشد با تاخر هضم سوی فکر بود و اگر
در جرم او متشرب باشد با تاخر هضم حالت شبیه بغثیان بود و اگر شدت کند تهوع حادث گردد و اگر فضلات در عروق او باشد نظر بمقدار قوت مریض
نمایند اگر قوت اطاعت کند فصد باسلیق نمایند و اخراج خون بقدر احتمال قوت کنند بعد از آن تنقیه بدن بعد استعمال ماء الاصول بمطبوخ افتیمون نمایند
و سوی تنقیه از معز قرطم و تخم ... بریان کوفته و تخم ... و آب ... دهند بعده بمقدار هضم نظر کنند اگر صلاح یافته باشد با شیای خوشبو و تقویت معده نمایند و غذا
مولد دم رطب مثل چوزه مرغ چرب و حیدی دهند و امر بشرب شراب بعض اندک نمایند و از اکثار آن منع کنند و لزوم آب گرم و آبزن و تودیع نمایند
تا آنکه هضم قوی گردد و چون هضم قوت یابد بلزوم این اغذیه امر کنند و از عدس و ثوم و پیاز و خردل و مانند آن منع نمایند و اگر فضلات متشرب
در جرم معده باشد و قوت او صالح بود فصد کنند و باین مطبوخ استفراغ نمایند بعد لزوم پرهیز و اختیار اخف اغذیه و نوشیدن ماء الاصول چند روز
بسکنجبین عنصلی و چندی بروغن بادام تلخ بگیرند هلیله سیاه ده درم افتیمون هفت درم افسنتین خالص تازه هفت درم و جعده طری سه درم قنطوریون
دقیق و غاریقون ... لوتسه ریوند بسفائج ... هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد دو درم سورنجان منقی بست درم برگ گاوزبان
کف کبیر ... مطبوخ ... بعده وزن هشتاد درم تا صد درم از آن افشرده بگیرند و در آن غاریقون دو دانگ ایارج فیقرا نیم درم افسنتین دو دانگ
نمک نفطی یک نیم دانگ سقمونیای مشوی ... سائیده و ... سرشته مالیده نیم گرم بنوشند و اگر شربت واحد کفایت نکند بحسب احتمال قوت

نسخه حب منقی معده از سودا

نسخه نقوع منقی معده از سودا

نسخه سفوف مخرج سودا

نسخه مطبوخ مخرج سودا

اعاده آن نمایند و اگر بقیهٔ خلط باقی ماند تنقیهٔ معده باین ضماد کنند درم سنبل درم دو دانگ مصطکی یک درم فوتنج دو دانگ مرکی یک درم صبر سقوطری همه را باریک بسایند و قیروطی به روغن نار دین یا روغن قسط ساخته ادویهٔ مذکوره آمیخته خوب حل کنند و بر چیزیکه بهیئت معده تراشیده باشند مالیده بر نهار بر معده چسپانند و هنگام غذا بر دارند پس در حمام داخل کنند و بعد خروج از آن غذا دهند و برین تدبیر لزوم نمایند تا آنکه هضم جید گردد و بعد از آن حفظ او باغذیهٔ جوده نمایند چنانچه مذکور شد و تعطیر معده و تقویت آن نمایند و دلیل صحت او قوت هضم اوست و این خلط چون در معده حاصل شود قی آنرا نفع نمیکند بلکه از ضرر و مهلکات است و اگر از ضعف معده باشد بادویهٔ خوشبوی قابض مذکوره و باغذیهٔ حسن الکیموس سریع الهضم که بسوی نشف و قبض بصنعت و امایل باشند علاج نمایند و سایر آنچه در علاج ضعف معده مذکور شد بعمل آرند و طبری گوید که اگر سوء هضم از ضعف قوت هاضمه باشد بسوی مزاج مریض نظر کنند اگر مزاج حار باشد بارد بود و تقویت قوت هاضمه باشیای سخنه مثل جوارشات معتدله نمایند و اصلاح غذا بتقلیل الکیت و جید الصنعت و مطیب بافاویه و توابل مثل قلایا و طباهجات نافع و مانند آن کنند و سوء هضم که بسبب ضعف قوت هاضمه باشد چون قوت حاصل شود هضم جید گردد و اصلاح قوت سهل است مگر آنکه مریض پیر باشد و اگر قوت از فرط حرارت خارج از اعتدال ضعیف گردد باشیای خوشبو مقوی مثل شربت سیب و رب سفرجل ساده و رب ریباس و مانند آن تقویت دهند و چون معده قوی و خوشبو شود و حرارت ساکن گردد هاضمه قوت یابد و این مزاج را چون ضعف قوت هاضمه حادث شود البته شراب برای او خوب نیست

علاج فساد هضم بسبب امور عارضی

طبری گوید که اگر سوء هضم از جهت تعب معده بود و از هر نوع که باشد علاجش به جهت و تمریخ به روغن گل مسخن که در آن اندکی دارشیشعان جوشانیده باشند در شب و ریختن آب گرم بر آن وقت صبح باید کرد و معده را چون تعب و حرکت عنیف لاحق میگردد حال شبیه باعیای قروحی آنرا حادث میشود پس آنرا قدرت استیلا بر طعام نمیباشد و از اخذ و امر طعام و نضج او ضعیف می شود از این جهت هضم تاخیری نماید و چون سبب مذکور گردد اتم علاج او ترک سبب و قطع او و طلب راحت و ترویح و تقویت او ست و سبب به مقابله باید اگر از مصارعت باشد ترک او و راحت کنند و اگر از کثرت عمل باشد تخفیف در آن نمایند و اگر از جماع بر امتلا باشد امر بترک جماع و ترک عشا کنند و باکمله مقابله سبب و تقویت معده نمایند

تخمه و بطلان هضم

بدانکه آنست که طعام در معده اصلا هضم نشود و همچنان باقی ماند پس از دو حال بیرون نباشد یا آنکه منحدر نشود یا آنکه باسهال دفع گردد و یا آنکه فاسد شود و مستحیل گردد و بجوهر غریب و نزد اکثر تخمه بطلان هضم است و بقول حکیم علی فرق در تخمه و بطلان هضم آنست که چون طعام در معده هضم نشود خالی از این نیست که یا فاسد و مستحیل بکیفیت غیر صالح گردد و این مسمی بتخمه است و یا چنین نباشد بلکه بر حال خود باقی ماند و این مسمی به بطلان هضم است باالجمله اسباب این مثل اسباب سوء هضم است و بعضی گویند که سببش خروج اغذیه از اعتدال است یا در کمیت آن چون کثیر المقدار باشد و یا در کیفیت آن چون سریع الفساد باشد و یا در جوهر آن چون غلیظ باشد و یا در ترتیب آن چون تقدیم لطیف بر غلیظ کرده شود و استدلال برین احوال از سائله مریض توان کرد و بقول شیخ از علامات این هر دو تهبج چهره است و تنگی نفس و گرانی سر و درد سر و معده و فواق و کسل و بطوء حرکات و زردی رنگ و نفخ شکم و امعا و سر و پهلو و آروغ ترش یا حریف و دخانی بدبو و غثیان و قی و اسهال مفرط یا احتباس مفرط علاج بعد قی آب و نمک هرچه در علاج فساد هضم مذکور شد حسب سبب بکار برند و ایضاً بهر تلیین سنای مکی سوده و گلقند سرشته همراه عرقیات و شربت دینار مفید و اگر شربت دینار نباشد ریوند در جوشانده سنا و گل سرخ و عنب الثعلب و بادیان و مویز منقی داخل کرده دهند و اگر درد معده باشد بادیان گلقند جوشانیده و هرچه در وجع معده از فساد غذا مسطور شد بکار برند و ایضاً در تخمه از سکنجبین چار توله و نمک توله قی کنانند بکرات و مرات و بجای آب این گلاب و برگ الایچی سفید سی عدد و بادیان یک توله هر دو نیمکوفته نبات هفت توله گلاب سه پاو آب خالص نیم آثار جوشانند که بنیمه آید صاف نموده جرعه جرعه دهند و اگر از این درد کم نگردد مصطکی یک توله

سوده در گلاب نیم آثار بجوشانند که بنیمه آید نبات سه توله انداخته نیم گرم نوشانند و اگر بدین تدبیر درد زائل نگردد جوارش شهریاران یک توله بگلاب خورانند و بجاے آب بر گلاب و عرق بادیان اکتفا ورزند و دران روز هیچ قسمی از غذا ندهند و روز دوم وقت صبح مصطکی سه ماشه گلقند یک نیم توله آمیخته بلیسانند و بالاے آن شیره بادیان نه ماشه و انیسون پنج ماشه و الایچی کلان چهار عدد در گلاب نیم پاؤ و عرق پودینه و گلاب قرنفلی هر یک سه توله برآورده نبات چهار و نیم توله داخل کرده نیم گرم بنوشانند و وقت دو پهر غذا شوربا مرغ بنان خشکار دهند و بالاے آن نمک سلیمانی سه ماشه با گلاب قرنفلی علوی خان پنج توله بدهند و تا دو سه روز بهمین دوا و غذا قناعت کنند و ایضاً براے اصلاح معده انیسون بادیان یک یک ماشه سوده بجوارش عود پنج ماشه سرشته با عرقیات بدهند و با جوارش عود هفت ماشه با شیره بادیان چهار ماشه انیسون دو ماشه شربت بزوری دو توله دهند و اگر در تخمه غذای غیر منهضم باسهال برآید و ضعف گردد عرق بادیان عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله گلاب دو توله گلقند سکنجبین شربت بزوری هر یک یک توله دهند و اگر تپ آید دوم روز شیره کاسنی شیره اصل السوس شیره عنب الثعلب افزایند و ایضاً بعد اسهال بسیار گلقند وغیره داده بعد آن گل سرخ مویز منقی عنب الثعلب بر سیاوشان سنا مکی جوشانیده گلقند براى تنقیح سده که باعث اسهال باشد میدهند و در صورت پودینه که قابض ست موقوف میدارند و گل بنفشه در تخمه نمیدهند که مکرب معده ست و کذا در تخمه با اسهال همراه ادویه محلله ادویه مقویه و لعابیه ضرور نیست و بعد ازانکه تخمه رفع گردد مثل ریشه خطمی و بهدانه و اسپغول باید داد و در تخمه و هیضه دوای غذائی نباید داد و ایضاً در تخمه سکنجبین و کذا دیگر شیرجات ممنوع ست مگر آنکه تپ باشد یا در معده بلغم بعفونت مخلوط باشد پس گلقند و سکنجبین سرشته باید داد و اگر در تخمه قی و اسهال و درد شکم در دگر ده حادث شود فصد باسلیق از جانب موافق در عین تخمه جائز ست باید کرد و گلقند و عرقیات داده بعده طبیخ برعایت معده و گرده باید داد و اگر در تخمه از حرارت دوا و نیامدن اسهال هذیان و اختناق حادث شود و مشرف بسرسام بود فصد کنند و اگر در تخمه هر چه بخورد قی کند و با قبض طبع و درد شکم باشد بنفشه بادیان هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه تخم کاسنی کوفته پنج ماشه سناے مکی گل سرخ هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند سه توله دهند و بعد برطرف شدن عوارض تخمه بجهت تقویت و دفع بلغم معده و احشا بادیان دارچینی خطمی هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله دهند و اگر ازین شورش بول حادث شود آلو بخارا نه دانه عوض دارچینی کنند و اگر بعد علاج تخمه سوء تنفس و سرفه و برآمدن بلغم بسبب در آمدن بلغم در آلات صدر و ریه حادث گردد براے تقویت معده و آلات صدر خمیره گاؤزبان نه ماشه همراه الایچی گل گاؤزبان هر یک سه ماشه جوشانیده نبات یک توله داخل کرده دهند و ایضاً در تخمه اول گلقند دو توله با بادیان شش ماشه جوشانیده بدهند اگر دوم روز تپ پیش شود ریشه خطمی شش ماشه افزایند و در تخمه مزاج صفراوی نحیف اگر جیر کاذب شده باشد براے ازلاق ثقل و تنقیح سده و دفع ریاح حب تنقیه و نقوع بنفشه تخم خطمی بادیان پنج بادیان هر یک چهار ماشه ریشه خطمی انیسون هر یک شش ماشه در عرق بادیان هفت توله عرق عنب الثعلب پنج توله گرم نموده تر کرده صبح خام مالیده صاف کرده گلقند سه توله مالیده چهار تخم اول خورده بنوشند روز سوم پودینه دو ماشه مویز منقی ده دانه افزایند بار بجهت هضم جوارش عود و گاهی نوشدارو شش ماشه خورده شیره الایچی کلان شیره بادیان هر یک چهار ماشه عرق مکوه عرق بادیان پنج پنج توله گلاب چهار توله شربت بزوری گلقند هر یک یک نیم توله دهند و اگر بعد تخمه و صلاح معده شقیقه بشرکت معده و جگر از صفراویت باقی ماند دوا المسک هفت ماشه خورده زرشک بیدانه شش ماشه مویز منقی ده دانه در گلاب مالیده صاف کرده شربت انار منعنع یک توله بنوشند و اگر بعد تخمه و اسهال بلغم مخاطی برآید و بعد قبض همین قسم دو سه اسهال شده باشد و با ضعف و درد تحقیق بود شیره الایچی خرد شیره الایچی کلان عرقیات شربت انار شیرین دهند با جوارش انارین افزایند و اگر تخمه با تپ بود گلقند سکنجبین هر واحد یک نیم توله عرق عنب الثعلب گلاب هر یک چهار توله خاکسی چهار ماشه غذا بشرط اشتها کهچری روز دوم مفتح شیره تخم کاسنی شش ماشه شیره بادیان چهار ماشه گلاب چهار توله سکنجبین دو توله خاکسی چهار ماشه و ایضاً در تخمه مع حمی که آخر شب قی طعام ترش شده با آب نمک تنقیه کرده باشد بعد تپ خفیف و کثرت لعاب دهن عارض شود گلقند سه توله بعرق عنب الثعلب ده توله گلاب چهار توله حل کرده سکنجبین ساده دو توله داخل کرده خاکسی چهار ماشه پاشیده دهند و آخر روز نیز همین نسخه بدهند غذا بشرط اشتها وقت شام کهچری بخورانند بعد اجابت و برآمدن فضله غذا و کم شدن

نوع ماده در معده و دفع تکسر اعضا و درد کمر از ماده صفرا روز دوم شیره بادیان چهار ماشه شیره تخم کاسنی شش ماشه سکنجبین ساده دو توله حل کرده دهند
و اگر در تخمه مع تپ بعد قی آب نمک قاروره بسیار غلیظ باشد گلقند چهار توله بعرق بادیان ده توله گلاب چهار توله حل کرده شربت دینار سه توله حل کرده دهند
بعد دو ساعت اجابت از زوال تخمه اگر تپ خفیف و تکسر اعضا و صداع و آب زرین باشد زهر مهره یک ماشه سوده بشربت انار شیرین دو توله سرشته بخورانند
بالایش عرق بادیان چهار توله عرق عنب الثعلب پنج توله گلاب چهار توله خاکشی پاشیده بنوشند روز دوم بجای شربت انار شیرین گلقند دو توله کنند
بعد ظهور حمی و صداع خاکشی شش ماشه بعرق عنب الثعلب پنج توله گلاب چهار توله یک جوش داده سرد کرده شیره تخم کاهو شش ماشه شربت بنفشه
دو توله بدهند زیرا که هرگاه قاروره رقیق شود و مواد تخمه بر طرف گردد شیرجات مضایقه ندارد روز دوم بجای کاهو شیره خیارین کنند بعد ازان اگر ریاح مراقی
و سوء مزاج معده و ضعف قلب باقی بود دواء المسک معتدل چهار ماشه خورده بالایش عرق بادیان بنوشند و ایضاً در تخمه مع حمای مزاج صفراوی
برای دفع غذای فاسد و تحلیل و تقویت معده اول گلقند بسکنجبین سرشته خورده بالایش عرق بادیان گلاب بنوشند بعده اگر تپ آید شیره
خیارین هفت ماشه شیره مغز تخم تربوز شش ماشه عرق عنب الثعلب هفت توله گلاب چهار توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی شش ماشه باید داد
و کذلک بعد تخمه در تپ صفراوی آب تمر هندی چهار توله شیره کاسنی شیره مغز تخم کدو هر یک شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه گلاب چهار توله گلقند
سه توله نافع ست و ایضاً در تخمه از عرق بادیان پنج توله گلاب چهار توله نمک نیم ماشه محلول قی کنانیده عرقیات گلاب وغیره دهند اگر روز دوم تپ آید گل نیلوفر
چهار ماشه گل سرخ تخم کاسنی کوفته هر یک شش ماشه بعرق کاسنی و پاو سیر گلاب چهار توله جوشانیده گلقند داخل کرده خاکشی پاشیده بدهند غذا شله کهچری
و اگر ازین اسهال شده دور دور ماند بادیان چهار ماشه مویز منقی ده دانه گل سرخ شش ماشه تخم کاسنی کوفته نه ماشه بعرق عنب الثعلب گلاب جوشانیده شیره
مغز تخم کدو شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و در تخمه مع حمی گلقند دو توله بعرق بادیان عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله حل کرده شربت بنفشه
دو توله داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند غذا شله کهچری

اقوال بعض حذاق

شیخ و بعض شراح قانون می نویسند که در تخمه واجب است استعمال قذف یعنی قی از آب گرم و غسل و تلیین طبیعت باسهال به تناول بعض جوارشات مسهله
مثل شهریاران و سفرجلی مسهل و یا به تناول تربد یک مثقال یا ایارج فیقرا یک درم در عسل سرشته با آب گرم و فاقه و ترک طعام اگر طاقت باشد و بقدر
به غذای قلیل اگر طاقت نباشد و ریاضت و حمام و تعریق اگر امتلا و خوف حرکت او نماند و اگر قوت آن بود سکون و خواب طویل استعمال نمایند بالجمله چون
بطلان هضم و تخمه عارض گردد مبادرت نمایند باخراج آن طعام که در اعضا باشد تا فوران اخلاط ننماید و در امراض نیندازد اما آنچه در معده باشد
بقی و اسهال و آنچه در امعا باشد باسهال و آنچه بسوی آلات بول رسد بادرار و آنچه در عضوهای دیگر حاصل شده باشد بمثل تعریق بریاضت و حمام و پوشش
و مانند آن و چون بدن از طعام فاسد پاک گردد بسوی معده توجه نمایند و بتقویت آن پردازند بعد ازان بتدریج غذای لطیف قلیل المقدار کثیر التغذیه
دهند و حمام نمایند و بعد مراعات بلیغ چیزی که هضم او جید نماید و اعتبار علامات جودت هضم دلک معده کنند و آب گرم بران ریزند و پارچه گرم بر معده
نهند و تمریخ شکم به روغن نمایند و گاهی تخمه بسبب کثرت خواب و دعت افتد چه خواب اگرچه از جهت هضم نفع میکند لیکن حرکت از جهت آنکه دفع فضلات
می نماید فائده میکند پس خواب مضرست از جهت احتیاج بسوی دفع فضول و بیخوابی مضرست از جهت احتیاج ماده بسوی هضم و گاهی تخمها و خوردن
برگرسنگی غیر حقیقی مؤدی بحدوث حرقت و حدت مالایطاق بمعده میگردد و اینچنین کسان بعلاج تخمه ضرری یابند و معجون سوطیر ایشان را صحت می بخشد
و گاهی ایشان دوا میکنند بقذف چیزی که خورده اند قرشی سدید کازرونی و صاحب شفاء الاسقام نوشته اند که در تخمه و فساد غذا
چون فساد غذا بآروغ ترش یا دخانی یا ثقل معده تنها دریافت گردد مبادرت بقی نمایند و اگر قی بسبب تنگی متعسر باشد یا ثقل بسوی اسفل معده
میل کند تلیین طبیعت بشرب آب قوی الحرارت با اندک مصطکی نمایند و اگر با آن پانزده درم گلقند افزایند نافع تر و قوی تر باشد و بقدر مسهل

حمول کنند یا حقنه لین بعمل آرند و چون معده قوی گردد بعض اشربه مقوی معده مثل شربت سیب بگلاب و اندک مصطکی و شربت تحو و شربت نعنع (؟) دهند یا سفوف مطیب مثل مصطکی و سنبل و قرنفل و قاقله و عود و یا مثلثه ساذج بحسب مزاج استعمال نمایند و مثل روغن ناردین و روغن سفرجل بر معده مالند و غذا ترک کنند و سکون و راحت لازم گیرند بعده در حمام داخل نمایند و بخواب روند و بعد ازان تلطیف تدبیر چند روز کنند **ابو الحسن سعید** گوید که هرگاه تخمه عارض از کثرت غذا باشد علاجش بقی نمایند بنوشیدن آب گرم و سکنجبین و آب شبت و بعد قی گلقند عسلی دهند و غذا لطیف مثل شوربای دراج تنها بسیر که بدهند و اندک شراب کهنه بیاشامند و از کثرت غذا پرهیزند و اگر تخمه حادث از رداءت کیفیت غذا باشد معده را از غذا ردی پاک کنند اگر سهل باشد والا آبیکه دران عود و گل سرخ و مصطکی جوشانیده باشند بنوشانند و اگر ازین اصلاح نیابد جوارش عود بخورانند و غذا سهل الانهضام مثل زیرباج تیهو سازند و اگر تخمه از غلظ غذا حادث گردد آب به یا آب سیب یا اندک شراب برای تقویت معده استعمال نمایند و اگر تخمه حادث بسبب ترتیب مثل تقدیم حابس بر مسهل باشد مریض را بنوشیدن آب گرم و شکر چند بار امر کنند یا گلقند عسلی دهند و بعد نقای معده بخواب امر نمایند و بعد بیدار شدن ریاضت معتدل نمایند و در حمام داخل شوند و غذا سهل الانهضام مثل چوزه مرغ یا آب حصرم سازند و اندک شراب ریحانی بیاشامند و خواب را طول دهند **ابن الیاس** گفته که تخمه اکثر بسبب اطعمه کثیره می باشد باید که قذف آن طعام کنند و آبیکه دران شبت و عسل و نمک جوشانیده باشند یا سکنجبین ساده بروغن کنجد بنوشند یا خربزه بسیار خورند و قی کنند و یک دو روز گرسنه مانند و صبح گلقند ده درم و مصطکی نیم درم خائیده فرو برند و گرسنگی صبر کنند و اگر طبیعت قبض باشد سفرجلی مسهل پنج درم در آب گرم حل کرده بنوشند و حسب قوت در معاودت قی جهد نمایند و اگر قی بسهولت نیاید تدبیر بار آرا بخورند و اگر تا دو روز بر گرسنگی صبر نتوانند کرد در آخر روز دوم کردناج با کباب اندک بخورند و تکمید معده بپارچه گرم یا نمد گرم کنند و بر شکم خواب نمایند و اگر زمانه تابستان و مریض جوان باشد در آب سرد در آید تا حرارت غریزی بسوی داخل منعطف گردد و تقویت هضم نماید و تمریخ معده بروغن مصطکی یا بروغن ناردین نمایند و الستہ آب نباید نوشید

بطوء نزول طعام از معده و سرعت آن از شکم

شیخ الرئیس نوشته که چیزی از طعام در معده تا قریب از پانزده ساعت در حال صحت و دوازده ساعت باقی می ماند بحسب اختلاف اسباب و در وحی (؟) و شارح قانون گفته که مقدار معتدل مدت بقای طعام در معده معتدل در آوان صحت و اعتدال هشت ساعت است بشهادت تجربه و امتحانات و آن بحسب غذا و نفخت منافذ او ست و بران وجود طعم او در دهن و در آروغ دلالت میکند و احتباس طعام در معده بسبب بطوء هضم تا آنکه انهضام یابد نباشد و اند فاع او بسبب دفع دافعه عند حصول هضم و بسبب محرک که دافعه را حرکت میدهد مثل لذع صفرا یا سوداء ترش یا شی دیگر که مذکور گردد نباشد و نیست چنانکه قومی گمان کرده که همگی سبب در احتباس تنگی منفذ اسفل است و اگر همچنین بودی خروج درم و دینار از حلق فرو برده ممکن نبودی و شراب و شیر در معده لبث نکردی و آن هر دو در معده ضعیف طفو و قراقر و نفخ نمودی زیرا که قبل از ان منحدر شدی بلکه سبب در نزول طبیعی طعام هضم و قوت معده بر دفع است نه بسیار تعلق برای آن نیز آن از حال طعام چون معده را اذیت عارض نشود و تا آنکه طعام منهضم گردد چه معده صحیح بران مشتمل میگردد و منفذ اسفل او بسیار تنگ میشود و چون وقت دفع بر فراغ میگردد و معده چیزی را که دران است بلیف مستعرض خود دفع میکند و چندانکه هضم استعمال کند نزول سرعت نماید و اگر درنگ کند نزول دیر نماید نه آنکه بعض اسباب منزل طعام از معده عارض شود و هنوز هضم نگردد از انچه ذاتی و مقدار معتدل برای بقای طعام در شکم و خروج او ما بین دوازده ساعت تا بست و دو ساعت است و طعام بسیار چون منهضم نشود بسبب کثرت او و ایضاً آنچه کیفیت او ردی باشد هر واحد ازین هر دو در معده صحیح قوی واقعه باقی نمی ماند بلکه بسوی اسفل بسرعت مندفع میگردد و گاهی عقب او خلفه و سیفه عارض می شود و چون معده ضعیف باشد طعام آن را ثقیل گرداند و یا قوی قرحه و بثور باشد و یا دران خلط لزوج فرقی بود طعام دران بسیار لبث نمیکند و با آنست که ضعف او در قوت ماسکه یا هاضمه او باشد چه ضعف هضم را ثقل طعام بر معده لازم است و این ثقل بنفسه موجب سرعت نزول است و اگر ماسکه فی نفسه قوی باشد و شتا ...

سرعت نزول طعام از معده اند ... زیاده بودن ...

علامات این اسباب از آنچه در ابواب ماضیه گذشت ممکن است علاج کسی که نزول طعام از معده او دیرنگ نماید و یا طعام در معده او طافی گردد از علاجش بر پهلوی راست خسپیدن است که معین بر سرعت نزول طعام از معده است و اگرچه ضعیف القوت است و مشی لطیف و دلک قدمین و کسر ریاح بتناول جوارشات و معاجین کاسر ریاح بران اعانت کند و بقول صاحب کامل طفو طعام در قعر معده از ضعف قوت دافعه غذا بود و علامتش احساس ثقل در قعر معده عند تناول طعام و تغذی بغذا است و علاجش تقویت قوت دافعه و تقویت قعر معده بدانچه مناسب او باشد و کسانیکه نزول طعام از معده آنها سرعت کند قومی از قدما ایشان را ممعودین نامند و متاخرین اسم ممعود و کسی اطلاق می کنند که ضعف در معده او باشد و آنچه بر امعای ایشان تجربه کرده اند ضماد آرد حلبه و تخم کتان و عسل است و ایضاً نوشیدن آن و آن حیله است که بگیرند یک عدد بیضه و سفیده و زرده بر آرند و آن وزن نگذارند و یک مثقال عسل مصری در آن بیفکنند و در آن اندازند و با هم آمیخته بر خاکستر گرم نهند و حرکت داده باشند تا بریان گردد و بخورند و تا سه روز استعمال نمایند و بالجمله باید که قبل از طعام خوبه بعض بارد استعمال نمایند تنها اگر در آنجا مزاج حار باشد و مخلوط بجاره و اگر مزاج مایل ببرودت بود و واجب است که بر طعام خواب نمایند و حرکت و ریاضت البته نکنند و اطراف عالی به بندند

هیضه

مرضی است که طعام در معده منهضم نشود و فاسد گردد و آنچه لطیف و صافی بود بقی مندفع گردد و آنچه غلیظ بود باسهال چنانچه سدید کازرونی نوشته که هیضه تغیر غذا در معده است و تحرک آن برای استفراغ پس ماده صفراوی بسبب لطافت و خفت او بقی خارج میشود و بلغمی بسبب ثقل خود منحدر میشود و باسهال استفراغ می یابد و بدین سبب در هیضه قی و اسهال عارض میگردد بهر آنکه غذا چون فاسد میشود بعض از آن مستحیل بصفراویت میگردد و بعضی آن بسوی بلغمیت و بالجمله آن حرکت مواد فاسده غیر منهضمه بود که از بدن باز گردد بعنف و شدت دافعه طبعی و اسهال مندفع شود چنانچه شیخ و تابعان او می نویسند که هیضه حرکت مواد فاسد غیر منهضم بسوی انفصال از طریق معده و امعاست راجع بسوی آنها از همه بدن از حدت و سخونت دافعه بهر آنکه چون اغذیه غیر منهضم میشود و مستحیل باخلاط غیر موافقه بدن میگردد و طبیعت تحریک مینماید بدفع آن چون بران ثقل می آرد اختلاجات باصناف قی مراری و مائی و زنگاری احیانا و باصناف اسهال و هیضه که سبب آن از فساد طعام واحد بود سالمتر از آنست که بسبب تواتر فساد و بعد فساد باشد در هیضه رودی اول ابتدا خفت می نماید بعد از آن وجع و مغص و قراقر و تمدد و اعیا حادث میشود و متصاعد میگردد و بسوی معده بسبب کثرت ابخره اخلاط حاده و تخمه بسوی آن و در اکثر اسهال و قی حرد بیمار شده و چون آن اخلاط مندفع میشوند اخلاط بدن تبعیت او می نمایند پس ابتدا باسهال مراری میکنند بعده مائی خالص تنها منتن می آیند پس گاهی شود باسهال مثل غساله لحم تازه که شمیم الرائحه و بسوی خراطه میگردد و بعده بسوی تشنج گاهی بغص و تشنج و عرق بارد و بسوی موت میرسد عطش بسیار پیدا شده هرچند آب بنوشند زود در معده آنها گرم میگردد و تشنگی ایشان را نافع است و بیشتر ایشان را ... عارض میشود و چون اعراض سکون یابد بعض عود میکند و مکرر اعادت هیضه باشد و از این خطرناک مثل کسی که معتاد بدان بود و هیضه صبیان را اکثر افتد و در تابستان و خریف بسبب ضعف هضم در این هر دو فصل بیشتر عارض میگردد و در زمستان و ربیع کمتر و حدوث آن کسی را بیشتر باشد که آب سرد بسیار بنوشد که غذای غلیظ را تنزیه نماید لاسیما در افطار صوم و خوبانی و خربزه مهیج هیضه اند و بسیار باشد که هیضه محتبس گردد و بقیه ماده آن بسوی اعضای بول میل کند و در بول سوزش پیدا نماید چرچاتی وایلاتی گویند که هیضه از امراض حاده و با خطر است هم قی می آید و هم اسهال و گاه اسهال بدون قی بود لیکن از غثیان خالی نباشد و حاصل این مرض سوء هضم است و اسباب این سه نوع است یکی کثرت تناول طعام چنانکه معده از هضم او عاجز باشد دوم تناول طعام بلا ترتیب و در غیر وقت آن چنانکه طعام ثقیل اول خورده شود و از پس آن طعام خفیف و سریع الهضم بخورد و بعد از طعام فواکه چون انجیر و زردآلو و خربزه تناول کند و طعام سریع الهضم انهضام یابد و بر سر طعام ثقیل غیر منهضم بایستد و آن را فاسد کند سوم تناول طعام

که در معده زیاده تر فساد پذیرد و منقلب وار وگردد و چون طعام در معده فاسد شد هر چه ازان مشابه تر بخلط صفرا باشد بقی بر آید و هر چه مشابه تر بخلط بلغم بود
با سهال بیرون آید و احتمال این مرض چون طعام فاسد بر آید و ساکن گردد سهل باشد لیکن گاه بعد ازان در معده و امعا سوزشی پدید آید و اسهال بسیار گردد
و استفراغات صفراوی و اسهال مائی حادث بود و واقع شود و گاه باشد که اسهال غسالی افتد و کرب و ضعف و ذوبان بدن و نبض ضعیف و صغیر گردد و چشم غائر
شود و صدغ فرو رود و بینی باریک و کشیده شود و رنگ رو مشابه برنگ مردگان گردد و دست و پای سرد و ناخنها کبود شود و تشنج در عضلات دست و پا
و امثال آن پدید آید و طبیب معالج این مرض ماهر و هوشیار و دلیر باید تا از صعوبت مرض نترسد و علاج باز نگیرد و صعوبت این مرض آنست که هر چه بسیار از اسهال
زود و بقی بر آید و تشنگی غالب شود و آب بقی باز گردد و باز تشنه شود و نبض ضعیف گردد و تشنج پدید آید و اعضا سرد گردد و اکثر کسان را این حال افتاد
و اطبا حفظ قوت ایشان نمودند و از مرض بسلامت بیرون آمدند پس طبیب ماهر در همه علامات نظر کند اگر چه نبض ضعیف باشد و قی و تشنج ببیند چون
رنگ روی بر جای و نفس منتظم باشد خوف نکند و علاج موقوف نماید و این مرض کودکان را بسبب بسیار خوردن اکثر افتد و سلیم تر باشد و آنچه پیران را
و پیران را افتد با خطر باشد خاصه اگر قوی تر و فربه و رنگین و سخت گوشت باشند از بهر آنکه اینچنین کسان مستعد استفراغات صفراوی باشند یعنی در بدن ایشان
ماده بسیار باشد و چون ماده در حرکت آید جزوی را که متصل آنست جذب مینماید و اخلاط بسبب ضرورت خلا بسوی آن میل کنند و منع آن ضرر کنند و
بعضی کسان را هیضه بسیار افتد و دران منفعت یابند و تن ایشان از اخلاط ردی پاک شود و کسانی که مستعد آن نباشند و عادت هیضه نبود ایشان را
اگر گاهی باز افتد با خطر باشد و علامت ذوبان بدن درین آنست که بول تیز و بسیار آید و لزج و زرد رنگ باشد و صاحب مؤلف جامع و کامل
می نویسند که هیضه استفراغ مرار بقی و اسهال ست و آن یا از کثرت طعام بود و چون بر معده ثقل آرد و اذیت دهد آن را بسبب هر گاه به دفع آن
قوی گردد و اخراج نماید ازان آنچه قریب از فم معده است بقی و آنچه را سبب ست با سهال و یا از جهت کیفیت ردی در طعام بود خواه لذاع که معده
بسبب اذیت خود بسوی اخراج او خواهش نماید خواه لزج که طعام را ازلاق و اخراج نماید و یا بسبب فساد طعام بنوعی از انواع فساد که احاله او بسوی
مرار نماید پس معده آن را بسبب اذیت خود دفع نماید از آنچه لطیف طافی در علو معده است بقی و آنچه راسب در سفل اوست با سهال و یا از اسباب خلط
مراری خواه از نفس مراره خواه از عضو دیگر پس لذع کند معده را و آن از خود دفع نماید و استدلال میکنند برین بدانچه خارج میشود از بدن بقی و اسهال
و از کرب و غشی و عطش شدید که بکثرت نوشیدن آب سرد ساکن نمیشود زیرا که آب درین معده بسرعت گرم میشود و ازان تبرید و ازاله عطش حاصل نمیگردد
و اذیت این مرض در اول امر اندک بود و چون طعام فاسد استفراغ یابد بتدریج اشتداد نماید بعد خروج خلط حادث از فساد طعام پس لذع میکند معده
و امعا بخلط مراری و حامض که خارج میشود و از اسفل لذع می نماید مری را آنچه اخراج می یابد بقی و بجهت معده و امعا متالم میشود و دران هر دو وجع
و کرب و قلق حادث میگردد و حتی که غشی ازان عارض میشود و چشمها فرو میرود و وجه لاغر و بینی باریک و اطراف سرد و نبض ساقط میگردد و این
وقتی ست که آفت قوی باشد نزدیک بودن اخلاط مستعده برای فساد در بدن ابو الحسن گوید که هیضه حرکت مفرط از معده برای دفع موذی
ازان بقی یا اسهال ست و سببش یا کثرت اغذیه است یا از خلط مراری غلیظ ردی موذی لذاع یا رداءت اغذیه مثل حلو خواه چرب چنانچه گ
گفته که سبب هیضه در اکثر تخمه و فساد طعام بسوی مرار یا بسوی برودت و بلغم بود پس طبیعت ازان آنچه لطیف طافی در علو معده باشد بقی دفع نماید
و آنچه راسب در قعر معده باشد با سهال و اعراض این مرض کرب و غثیان و تشنگی و قی مراری و اسهال رقیق و مغص و قراقر و صداع و لهیب و احتراق در فم
معده ست و گاه این اعراض اشتداد نمایند و در معده و امعا وجع و قلق و اضطراب و تشنج و برد اطراف و عرق سرد و لاغری چهره و باریکی بینی حادث شود
و گاه بسیار مفرط گردد و غشی و سقوط قوت و نبض ازان عارض شود و این عند غلبه اخلاط مستعده بفساد که بسبب فساد طعام فاسد میشوند عارض میشود
و امر او مؤول بموت سریع در روز اول و ثانی میگردد و انطاکی می نویسد که حقیقت هیضه ضعف جمیع قوای معده و امعا سواء ست و انعم است
و سبب این در اغلب اجتماع اغذیه کثیره مختلف جوهر و فعل و کیفیت در معده و تقدم کثیف بر لطیف که تسدید نماید و لطیف منفذ نیابد فاسد گردد و زود ترآید

قبل هضم و تناول اغذیه چرب مرخی معده و مبطل فعال آن و ضعف حرارت غریزی و سهر مفرط و استعمال فواکه خصوصاً مثل توت و خربزه بالای الطعام
قبل هضم یا تناول چیزی از اغذیه که سریع الاستحاله و مرطوب و حار باشد چنانکه گذشته باشد و نشان آن آنست که اسهال بسوی سمیت باشد مثل او و بعلامات اسهال رقیق متواتر
و مغص و ثقل و فوات تدریجی و نفخ و بیان و صداع و تپ و سستی و تشنگی خارج از طعام و رنگ و تبلطی که بغلبه آن فساد و بصب شده دلالت کند اما تحصیل طریق
حدوث هیضه چنانست که طعام در معده هضم نشود و فاسد متغیر گردد و قوت دافعه آنرا حرکت داده و دفع نماید و بسبب فساد و تحریک آن مواد فاسد غیر منهضم
محتبسه در بدن و عروق [illegible] ضرورت خلا اخلاط صالح موجوده در تن نیز بحرکت آیند و بضعف و شدت میل بدفع نمایند پس آنچه مرادی لطیف طافی بود طبیعت
آنرا بسوی فوق بقی دفع کند و آنچه ارضی غلیظ راسب در قعر معده باشد باسهال برآرد و باشد که قی نیاید و جمله ماده بسوی امعا گراید و باسهال مفرط بیرون آید
اما از غثیان هرگز خالی نباشد و اگر هیضه محتبس باشد که نه آن قی باشد و نه اسهال و اعراض هیضه موجود بود صاحب او نیز زود هلاک میگردد و چون
طعام فاسد گاه بجهت افراط شدت تغیر میگردد و گاه [illegible] و گاه [illegible] این مرض را به سه قسم بیان نموده اند یکی آنکه سببش تغیر و فساد طعام بجهت افراط
باشد بسبب شدت حرارت معده و یا بر وارث کیفیت طعام و قبول آن مر احتراق را و طبیعت آنرا دفع نماید بجهت آنکه بسبب فساد و احتراق
و حرارت و سمیت بهم رسانیده و معده را ایذا و لذع می نماید و طبیعت تمامی بدن بهر طریق که سهل باشد دفع می نماید و چون طعام معده به آمدن گیرد
اثر کیفیت ردیه سمیه آن بجهت شدت و ضعف حرارت و سمیت که باعضا و عروق نموده موادی که در بدن و عروق جمع است آنرا نیز فاسد گردانیده
چند مرتبه دفع می نماید و با آن قدری از مواد صالح نیز منتزع میگردد زیرا که بجهت ضرورت خلا هر قدر از مواد فاسده که مندفع میگردد بجای آن
قدری مواد صالح می آید و از این سبب ضعف و شدت و افراط هلاک میگرداند و این را هیضه صفراوی گویند دوم آنکه سببش تغیر طعام بسبب برودت
و بلغمیت بود که بر معده گرانی آرد و آنرا متمدد سازد پس طبیعت بسبب اذیت جهد میکند در دفع آن و این را هیضه بلغمی نامند سوم آنکه سببش
تراجع و بازگشتن مواد فاسده غیر منهضم بود از بدن بسوی معده و امعا [illegible] سوداوی زیرا که همچنانکه غذا از معده و امعا بسوی کبد میرود و از جگر بسایر اعضا
همچنین هرگاه در بدن فاسد گردد که صالح [illegible] تغذیه بدن نباشد طبیعت بر میگرداند بسوی معده و امعا برای دفع مخفی نیست که چون
سودا در معده غالب بود و غذا هضم جید نیابد و با فضلات غیر موافقه بدن مستحیل گردد و در بدن گرانی آرد و پس کیفیت ردی آن عضو جهت اعضا آنرا قبول
نمایند و بالضرور طبیعت آنرا از جهات بدن دفع کند و این را هیضه سوداوی خوانند و فرق درین قسم و در اقسام سابق آنست که در هر دو قسم اول سبب مرطب
که طعام فاسد را که هنوز در معده باشد طبع دفع نماید و تبع وی اخلاط فاسده و صالحه بدن نیز خروج نماید بخلاف این قسم سوم که درین تراجع مادۀ طبع دفع
طعام فاسد معده نیست بلکه طبیعت خاصه در دفع اخلاط که در عروق و جهات بدن است میکوشد و بدانکه هیضه گاهی از تعفن هوا میباشد که در آن اخلاط
صفراوی و سوداوی یا بلغم مخلوط یا تنها باشد و این را هیضه وبائی گویند که بجهت در شیوع آن [illegible] بسیار کثیری هلاک میکند و [illegible] این اقسام
چنان کنند که آنچه از قی و اسهال بیرون آید اگر آن صفراوی بود و دیگر آثار صفراوی مثل شدت تشنگی و کرب و تحیر و غیره یافته شود هیضه صفراوی باشد و اگر در قی و اسهال
بلغم برآید و قی ترش آید و آب از دهن سیلان نماید و دیگر آثار بلغم مثل قلت تشنگی و غیره آن یافته شود هیضه بلغمی باشد و اگر سودا برآید و اسهال مفرط یا قی
[illegible] بود و چند روز پیش از وقوع هیضه تخمه عارض شده باشد و ریح بسیار [illegible] شود و [illegible] بود و در ابتدای هیضه [illegible]
ترش آید هیضه سوداوی باشد و اگر [illegible] اسهال صفراوی و یا مائی و یا غسالی بد بو و قی زنگاری و گرانی [illegible] و اکثر [illegible] روز [illegible]
[illegible] گوشت [illegible] چشمها [illegible] نبض باریک و [illegible] شود و ناخنها بلکه تمام بدن کبود گردد و دستها و پاها سرد شود [illegible]
و عرق سرد [illegible] دستها و پایها بلکه همه بدن سرد شود [illegible]
[illegible] شدت تشنگی [illegible] تمام بدن [illegible]

باید که درین مرض بالکلیه توجه باخراج تمامی ماده فاسد نمایند و مادام که در استفراغ اسراف نشده و قوت متحمل باشد بحبس قی و اسهال تعرض ننمایند زیرا که در صورت
حبس ماده در اکثر اوقات موجب است آن را باعضای رئیسه سرایت میکند و هلاک میگرداند پس معالج را باید که از معرفت اعراض این مرض تمیز نموده و فتق بند نکند که مهلکات
بلکه هرگاه فساد طعام در معده محسوس شود فی الفور مبادرت بقی نمایند از آب نیم گرم و نمک و اگر سکنجبین نیز آمیزند برای اخراج ماده و تقطیع اخلاط معین باشد و اگر
پر مرغ یا انگشت در حلق فرو برده حرکت دهند تحریک قی معین تر باشد و قی مرة بعد اخری تکلیف آرند تا آنکه معده از ماده فاسده تمام پاک شود و معین استفراغ تام
سکنجبین قی و اسهال حسب مزاج مریض و سبب مرض باشند و ایضاً بعد اخراج ماده تحلیل آن مثل فادزهر معدنی یا حیوانی و یا مارمهره یا دریائی و یا جدوار خطائی
و یا سپیدی تنها یا با فلفل سیاه سوده بحسب حرارت و برودت ماده نمایند و حکیم شریف خان در تالیف شریف می نویسند که راقم در هیضه و در شکم پیچیدن اکثر
دو ماشه کم و زیاده در گلاب سائیده استعمال نموده نفع کلی بخشیده و با فلفل سیاه و نارجیل دریائی دفع مواد فاسد سمی نموده تحلیل باقی میکند و تفریح
هم میرساند در هیضه و تخمه که عوارض صفراویت مثل شدت عطش و التهاب و قلق و قی زنگاری و کراثی نباشد هر واحد از دو سرخ تا نیم ماشه با شربت انار و
گلاب و عرقیات مناسبه معمول است و آخر میرسانند هم تقویت حرارت غریزی و هم دفع ماده سمی می نماید و بقول صاحب خلاصه جدوار خطائی یک نیم ماشه تا نیم
کوفته فرو بردن فی الفور موجب صحت است و نارجیل دریائی بگلاب سائیده خوردن حکم دارد و اگر با ریحان و ... بالنگو ... بنوشند ... اگر از هوش
رفته باشد بهوش باز آید و کوپسته الائچی سفید از یک تولہ تا دو تولہ در گلاب یا آب نیم آثار جوشانیده صاف نموده نوشیدن بحکم هیضه و حبس قی و اسهال مجرب
است و تجربه بول آدمی درین مرض اثری عظیم دارد و گفته اند که اگر مورچه بزرگ سرخ رنگ یا ... کرده با عسل بخورانند هیضه ... دفع اعراض ... علاج
مجرب است و در جائی که مورچه مذکور بهم نرسد مورچه سیاه بزرگ بدل او نمایند و پوست لیمو و روغن و ... خالص قی است و حب ... سائیده
گلی خورند کلی بقدر ... باشد ... و کذا ... که دو ماشه با آب سوده بدهند با حب هیضه دادن نافع است و اگر ... نه تنها بقدر ... ماشه با آب سائیده ...
بمقدار ... حیات است و تریاق افاعی و حب ... دفع سمیت ماده ... بتجربه رسیده و باقی ادویه رافع سمیت ماده و محلل آن در علاج هیضه
مسطور گردد ... در معده ... یک شربت ... سرخ ... با گلاب سوده ... دو تولہ ... کرده ... باشد
از هر سبب که باشد صاحب آن را هیچ حرکت نشاید کرد و هر چیز که در آن غذائیت باشد نباید خورد و خفته باشند بجهت آنکه درین مرض هیچ علاج مثل ساکن ماندن غذا نیکوتر
و نفعش بیشتر نیست و اگر خواب نیاید به خود را خفته باید داشت تا اخلاط ساکن بماند و باشد که خواب آید و ... که خواب آور ... و ... اطراف ... بندند ... اطراف و ... آن
سود دارد و عوض آب گلاب یا عرق عنب الثعلب یا عرق بادیان بدهند و گلاب درین مرض فائده عظیم دارد و آنچه از اعضا ... مقویات ... باشد ...
بیرون ... و قاقله و ... و ... و صندل ... و گلنار ... و زعفران و ... قاقله و سماق و پوست انار ...
و آب به و سیب ... و ... انار ... و بقول گیلانی علاج ... ادویه ... هیضه ... آب انار ... با ... و ... نافع ...
تا ... آب ... و بنوشانند و اول در علاج هیضه تقلیل غذا است و آوردن خواب ... و اگر قی مفرط نباشد و اگر در هیضه اسهال مفرط باشد ... حمام ...
جذب ماده بسوی خارج و تناول جوارشات مقوی معده مثل جوارش حب الرمان ... و ... سفرجلی ... و ... مقوی ...
آب و اگر ضرورت بسوی آن داعی باشد یکدو بار بسیار ... بنوشانند ... جهت قی بالائی ... و بخواب ... و ...
آن موضع در هم کنند و بسوی آن چیزی از ... گردد و اگر بسبب ... خواب ... گردد ... بر دارند تا که ... هوای ... و ...
و خواب آید و در تشنج ... که در هیضه افتد چون ... سود دارد ... روغن ... نیم گرم ... اطراف و ... تمام ... و ... اگر ... اطراف ...
بسبب ... غشی ... رسد ... باشد ... فاروق ... و ... گلاب ... بنوشانند و بعد از ان که هیضه ساکن شود و تا وقتیکه قوت بحال آید غذا ... لطیف
و مناسب ... خورند و شربت ... و آب ... سرد و زعفران و ... روغن ... هیضه ... مسهل ... می ...
که در آوردن خواب بچه ... معتدل کنند و خواب ... اعراض ... و ... اما اگر ... و ...

و خوف غشی یا چیزی باقی باشد مادام که تمام قرار نشود و نباید خفت و در رفع آن عرض باید کوشید و مالیدن عضلات ابط و اطراف و تر ساختن بدن یکبارگی با آب ولرم باید
و بعضی پیش تجیب ساختن ورسن و بستن ایشان نافع و مجرب است و کذلک شمیدن عطرهای مناسب و آماده در حالت در تشنج و احتباس بول پارچه بافته دو سه ته
کرده در روغن قسط انداخته بر پس گردن و عضلات دست و پا نهند و قیروطی گرم بر گرد و مثانه بگیرند بمالند و گل پلاس و برگ قنب هر دو پا و آن را جوش کرده
برهانه بربندند واز بنفشه و اکلیل و بابونه و تخم شبت و عنب الثعلب هر یک سه توله برگ کرنب و نیب و بنگ هر یک نه توله جوش کرده انکباب نمایند و شیره تخم خربزه
و قرطم و خیارین و خیار خشک هر یک نه ماشه و شربت بزوری چهار توله بتکرار دهند تا بول بگشاید و آماده در سدر و دوار و و قوع زحیر و مغص بمعالجه آنها رجوع نمایند
که بمقام هر یک مسطور است و اگر غشی واقع شود بهر حیله تحریک قی کنند و اطراف و بینی و گوش و میان پشت او را سخت بمالند و موی صدغین و پیشانی بموچنه بکشند
و شربت مسک و یاقوت و المسک بماء اللحم ساده در حلق بچکانند و یا شهامتک یک ماشه در گلاب کیوڑا هر یک دو توله اندک اندک بچکانند و آماده در وقوع فواق بتدابیر آن
رجوع فرمایند که بجا باید و گلاب قرنفلی و شراب ریحانی هر یک یک نیم توله ماء اللحم پنج توله دهند که عظیم الاثر است و هرگاه که اعراض منکره درین علت تسکین یابند مریض را
هیچ غذا ندهند و خفته و خاموش و در استراحت دارند و از کسی از حافظ الصحت و یا مرید بیمار خورانند تا بخواب و تسکین اخلاط اعانت نماید و از گرسنگی و تشنگی کشیدن
و حشت بهم رسد و چون اشتهای طعام نیکو پدید آید و خواهند که غذا دهند باید که اندکی از آنچه مقوی معده و خفیف و سریع الهضم باشد مانند شوربای بچه مرغ بنان دو
دهند و بالای آن جوز الطیب یک دو ماشه در گلقند پنج درم خورانند و یا پوست هلیله زرد و بلیله با نمک لاهوری در دهان دارند و از آب سرد و خصم سیری یکبارگی خوردن
مدت یک هفته و قبل از آن پرهیز و احتیاط ورزند و آیضاً از خوردن چیزهای دیرهضم و محرک اخلاط چون هریسه و سنبوسه مرغ و خربزه و شیرینیهای مضعف معده و شده ریاحی
بسیار مختصر و شراب و امثال آنها پرهیز باشند و آنکه اجماع عادت باشد و به آن اجازت نیست لیکن در غیر وقت امتلا و خلا و تناول همه اقسام شیرینیها و فواکه باره در طب چون سیب
و به و امرود و انگور و ناشپاتی و خربزه و سنهد و انار و آلو و شفتالوی شیرین و زردآلو و آلو بالو و توت سیاه و سفید و نقوعات حلو و اغذیه لزجه چون هریسه
و کله پاچه و چنگال پاچه و حلوای مغزی و طعامهای پروغن مثل پلاو و مطنجن و غیرها و اغذیه لبنیه چون مهلبیه و شیربرنج و فالوده و نوشیدن آب سرد و مضر معده اند و بخصوص آن
اعانت نمایند و غیر آن بالخاصیت بمعده اهل هیضه مضر است و هر آنچه در بطلان اشتها گفته آید درینجا نافع بود و کذا الاکثر ریاضات و در آب سرد غوطه زدن
و در هوای سرد ساکن بودن و آب شیرها نوشیدن ها شیخ الرئیس و مولف جامع میفرمایند که برای هیضه تدبیری در ابتدای حرکت آن و تدبیری در وقت حرکت آن
و تدبیری هنگام هیجان ردی و عصیان خبیث و حرکت اعراض مخوف که آن مخصوص ست یعنی در هیضه تدابیر حالات ثلثه یعنی ابتدا و اشتداد و انتها خاص است
اما در ابتدا چون علامات هیضه ظاهر شود یعنی تغیر آروغ از حال خود شروع کند و در معده ثقل و در امعا نفخ محسوس گردد و با آن غثیان یا تهوع باشد
واجب است که بران چیزی از غذا البته تناول ننمایند و نه بعد ازان تا که عند خوف سقوط قوت که دران حالت تدبیر او بدانچه مذکور گردد باید کرد و لیکن اولی چیزی که تعمل
بران نماید اوست آن قذف شی فاسد بلقی بود و اگر طعام هنوز قریب از فوق و طافی باشد و اگر چنین نباشد و در سبب بود و اتباع او بدانچه انحدار او نماید از ملینات
تکلم نماید و قی و ملین بمقداری باشد که باخراج آن نشاید بغیر آنکه زیاده بران یا شی غریب ازان اخراج نماید و باید که بچیزی قی کنند که دران ارخای معده
و معاونت قوت آن نباشد مثل آنکه در روغن کنجد و مثل روغن زیتون و آب گرم است و دران چیزی قبض هم نباشد مثل ماء العسل و سکنجبین پخته یا شیرین یا آب گرم و
سفینه ملطف مضر نیست بلکه مثل آب گرم تنها یا با اندک بوره ارمنی یا نمک نفطی یا آب گرم سمج زیره قلیل قی باید کرد و کذلک اگر از خود قی آید
تهوع اندازد و در آنجا نیز این علاج نمایند چه بقراط ذکر کرده که قی گاهی بقی و اسهال منع میشود و گاهی قی منع میگردد و با اسهال و اسهال بقی و دیگر اسهال
بحمول خفیف از شیر خشت و تمر هندی و شکر و نمک باشد یا حقنه خفیف از آب چقندر و چقندر شش درم و بوره اندک مقدار مثقال و شکر سرخ بقدر ده درم و روغن گل یا کنجد
بقدر هفت مثقال و یا بخوردن مثل کموئی که آن درینجا بسیار نافع است و اما در اشتداد چون قی افراط نماید بوضع محاجم بی شرط بر نافی پس او نمایند و بستن
که محتاج بستن اطراف است و تسکین دهند و فواکه غیر قابضه طلا نمایند و اگر حرارت قوی نباشد و از ملین نشا بوری علاج کنند بعد ازان باید که رعایت چیزی
نمایند که خارج میشود پس ماده اسک کیلوس باشد یا آن خارج گردد بوجهی از وجوه البته حبس او جایز نیست که دران خطر عظیم است چنانچه بعضی مردم ادیدم

که همیشه ایشان محتبس گردیده و ترقی می آید و مثل اسهال و بهان روز بپاک شده و اکثر کسان را دیده شده که بر آنها قی و اسهال افراط نموده و از این مرض
هلاک شده و چون از ان تعب فاحش باید و اعراض شدیده مخوفه پیدا نماید یعنی خراطین یا تشنج یا غشی یا امثال آن از آنچه ضعف قوت باشد خارج شود و بعضی اثر کند
و اگر استفراغ بغیر اعتدال و تخفیف گردانند و دوری نماید و در مرض قبل تشنج ظاهر گردد و در این هنگام پس با احتیاط حاجت است و گاهی تشنگی [illegible] حادث می شود
و آن دلالت میکند بر آنکه اسهال بسوی ماده صالحه میل نموده و [illegible] پس احتیاط است [illegible] فاسد نماید و گاهی مثل قطعات [illegible] می سازند
و اگر آن قی کند اعاده نماید و آنکه اندک [illegible] تا بعضی [illegible] فاسد [illegible] آنها موقوف نماید و [illegible] تکرار آن بر ایشان
واجب است و [illegible] و گاهی [illegible] نمایند و گاهی سرد و مقوی معده آنها است و مرض ایشان را منع و دفع است که در ان [illegible]
[illegible] و در تنجیه افزاید بلکه اگر در ان قوی غالب بود و چیزی که از جنس اسهال باشد [illegible] آن نماید و [illegible]
و [illegible] اندازند و چنین ان [illegible] باشند بسا است که ایشان را موافق نمی افتد زیرا که قی سود میباید و اکثر آنچه مثل دوا موافق افتد
سفیه صفرا و لیست پس باید که تجربه حال قبول آنها برای او نماید و شربتها آنانکه منع برای ایشان بهتر است قی آنها منع میکند و کذلک آنان [illegible] گاهی
چیزی از طین مختوم یا گل و خل میکنند و اکثر از ایشان چون آب قوی الحرارة می نوشند قوت او در معده آنها مستقر میگردد و پس مواد [illegible] بسوی عرق
رد میشود [illegible] که ما دامت [illegible] اثر آن کردن [illegible] و بعض [illegible] باشد مثل روغن ناردین و سوسن و نرگس روغن گل [illegible]
استعمال باید و روغن که در آن مصطکی جوشانیده باشند [illegible] برای ایشان و خصوصا کسی که سفیه او بر طعام غلیظ باشد و مفاصل و عضلات را و [illegible]
[illegible] و روغن گل [illegible] و مثل آن روغن بنفشه باید [illegible] و در [illegible] روغن ناردین و [illegible] و معده ایشان با ضماد [illegible] مبرد
شد چنانکه در ان قدری عطریت باشد [illegible] و چون [illegible] منع نماید و آنچه استفراغ او واجب است از طعام فاسد یا خلط ردی
[illegible] باشد [illegible] باشد که [illegible] آن نماید [illegible] آنچه الحق او باشد استفراغ او کنند و چون [illegible] از [illegible]
دفعا و کردن [illegible] علاج نموده باید [illegible] خواب آور و بعد از [illegible] خواب آور و [illegible] و گهواره و [illegible] نمایند [illegible] او و حالی تا
که [illegible] بسیار [illegible] اخلاط ایشان را بسوی داخل دفع می نماید و حاجت طبیعت بجذب او بطرف خارج است و اگر
[illegible] که چیزی از [illegible] قدری شراب ریحانی که در ان قبض باشد [illegible] آب [illegible] گرم کرده
و اگر احتیاج بسوی قوی تر از این افتد بگیرند گوشت [illegible] و [illegible] یک کرده [illegible] که [illegible] شود و بعده خوشبو سازند آن
آب [illegible] از آب [illegible] آنها را [illegible] از آن قدری از شراب ریحانی [illegible]
و اگر در ان اندک [illegible] آن [illegible] آن نماید [illegible] و اگر [illegible]
چیزی [illegible] بسبب [illegible] و اگر بر ان نماند [illegible] باشد و اگر خواب آور [illegible]
باشد و اگر میل [illegible] باشد [illegible] خواب آور [illegible] و چون [illegible] اعاده آن [illegible]
بران نماید [illegible] آن [illegible] و [illegible] در اسهال [illegible] در ان وقت [illegible]
آن نباید و اگر [illegible] باشد که چیزی قبول نکند بلکه اسهال نماید [illegible] و در ان [illegible] باشد [illegible] کرده
طبیعت [illegible] از ان [illegible] است که [illegible] و آلام و اسهال [illegible]
خواب [illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible] و اگر اسهال باشد [illegible] آب [illegible]
و [illegible] ایشان [illegible] کرده [illegible] از ایشان [illegible] آنها [illegible]
حرکت کند [illegible] و گاهی بعض ایشان [illegible] و گاهی بعض آنها [illegible] باشد [illegible]

واما اکثر فواکه را اکثر آنها قبول نمایند و واجب است که چیزی از طعام نخورانند تا آنکه اشتهای صادق نشود و اگر قبل از نقاهت ماده گرسنه شوند غذا ندهند بلکه در حمام داخل نمایند و بر سر آنها آب نیم گرم ریزند بعده خارج شوند و کشت نمایند و اگر تشنج ظاهر گردد بر مفاصل قیروطیات نرم حار غواص استعمال کنند و در شتا بروغن ناردین و سوسن و در صیف بروغن گل و بنفشه بسازند و کذلک بران پارچه در روغنهای مرطب ملین و در زیت آلوده بپوشند و واجب است که عنایت بتقلب نمایند تا موضع پوشیده و عضل محرک لحی اسفل بسوی فوق بتقبیر وطی مسترخی نگردد اما در انتها چون نائرهٔ هیضه ساکن گردد و بخوابند و بیدار شوند چیزی از ربوب قابض بیاشامند و در حمام برفق داخل شوند ولبث زیاده دران ننمایند بلکه آنقدر که بعض رطوبت حمام اکتساب کنند پس خارج نمایند و غذا قلیل خفیف حسن الکیموس خورانند و اسنان و بینه و نگذارند که بسیار آب بنوشند و میان آب و شراب فرق نمایند بطعام قوابض بخورند و بعد ازان تدبیر تقویت معدهٔ آنها مثل قرص ورد و عنبر کبیر و مثل گلقند و طباشیر و مثل جوزی کنند و بسیار باشد که حمام سبب انتشار اخلاط و مادهٔ هیضه میشود و جاذب بسیار می کند در امعا و میل می نماید بسوی اعضا و اطراف کو یا نظر در بین امراض سبب اختلاف اقسام آن مختلف میباشد و اقسام بسیط آن چهار است بحسب اخلاط اربعه لیکن هیضهٔ دموی کسی نگفته بلکه قومی وجود خون در هیضه منع کرده اند و حق آنست که آن جایز نیست و اگر چه خون تنها باشد و طریق علاج درین هنگام فصد قیفال و در اسهال خون است و باید ... آن و در غیره ... فصدهای اخراج مواد ... و اسهال بهر آنکه در حبس ... و آنات مریض است بعد ازان ... و دلک اطراف باین ضماد صندل ... هر واحد یک جزو اقاقیا صندل ... گلنار ... هر واحد ربع جزو ... و گاهی این ادویه برای تحلیل جوش ... [illegible] ... شربت لیمون ... شربت ابریشم ... باقی مناسبات و علاج تخمه مسطور است

علاج هیضهٔ صفراوی

بهتر تنقیهٔ مادهٔ فاسده از ... نیم گرم بسیار ... سکنجبین قی کنند یا خاکشی ... نموده در آب یا در عرق کاسنی جوشانیده و یا آب برگ کاسنی و یا کاسنی در آب جوشانیده ... و دران ... جوشانیده ... کتیرا ... قی کنانند و از ... باکبوتر حرکت ... علامات وجود ماده ... قلق و غثیان ... دست ... از قی باز ندارند ... قلق ... نمایند تا آنکه مادهٔ فاسده تمام بر آید و مریض از کثرت قلق باز ماند و هنگام تشنگی عوض آب برگ ... اقتصار ورزند و اگر قدری سکنجبین آمیزند بر تقطیع اخلاط و ازالهٔ حدت آن اعانت کند و آشامیدن آب لال ... هندی با اندک شیرینی نیز مفید است و گویند که اگر در اثنای غثیان آب سرد ... تقلیل ... ماده ... وقتیکه ماده موجود باشد آب ... مناسب است و آب شدید البرد ممنوع و اگر اندک قی شده ... و دندان ... ناجیل دریائی ... نیم ماشه ... در حلق چکانند که فائده ... بینا ... تریاق فاروق ... ناجیل دریائی بگلاب سوده در حلق چکانیدن ... مرغ در حلق فرو برده قی کنانیدن نیز ... حکیم اجمل خان ... تصانیف خود می نویسد که ... هیضه گاهی سبب غشی و برد اطراف توجه ... و مواد فاسد بسوی قلب ... پس روح ... بسوی قلب ... گاهی درین حالت رنگ وی سبز ... درین هنگام معالجه بوضع محاجم ... و تشمیم اشیای خوشبو ... ادویه ... تقویت ... در گلاب ... گاهی ... ناجیل دریائی ... اندک ... نفع عجیب می بخشد

و مصنف خلاصة الحکمت میگوید که در ہیضه اگر غشی و بیہوشی عارض گردد و دندانہا بہم افتد بجہت آنکه مطلق باز نگردد و که گاہے با چیزی در حلق فرو توان برد بجہت ناچار فصد باسلیق
یا اکحل ہر کدام که خوب نمایان باشد بگیرند و قدری خون بر آرند و چون بہوش آید بند نمایند و زیاده خون نگیرند و صاحب خلاصة العلاج نوشته که بجہت غشی
و بیہوشی که اکثر درین حالت عارض میگردد قطعه آہن را بآتش سرخ نموده بمفاصل پا یک جانب بر یافوخ مریض نگاہدارند و سه چہار عدد لیموی کاغذی را بریده بران آہن تافته
بفشارند چنانچه قطره قطره بر یافوخ بچکد افاقه حاصل آید یا بالجمله ہرگاه نقای بدن از ماده حاصل گردد و استفراغ از حد درگذرد دران وقت بتسکین کوشند و شربت انار
و سکنجبین و یا شربت بہی و رب آن و یا رب انار ترش در گلاب حل کرده بنوشانند و زہر مہره خطائی را در گلاب بید مشک حل کرده شربت انار میخوش افزوده در تسکین قی
تاثیر عجیب ست و گاہی طباشیر و پوست بیرون پسته می افزایند و شربت لیمو عوض شربت انار میکنند و یا بشربت انار منعنع و شربت سفرجلی رمانی دہند و یا گل مختوم
و گل داغستانی بدہند و یا حب کوله با شیره کشنیز و یا آب سماق بکر سنگ تاب نموده باید داد و گاہی شربت زرشک و نقوع آن و سکنجبین رمانی و شربت سیب و امثال
بنمایند و رب انارین و شربت انارین منعنع و شربت حب الآس در تسکین قی و اسهال سخت سودمند ست و اگر تشنگی تسکین نیابد انار دانه ترش را بگلاب و شیره کشنیز
و طباشیر بریان پاشیده یا بدون طباشیر جرعه جرعه بدہند و گاہی ہنگام شدت عطش و حدت صفرا آب سرد و برف میدہند و بقول داؤد اگر درینجا حرارت شدید باشد
و اعراض آن بران گواہی دہد شیره تخم خرفه بنوشانند و عصاره خرفه مع صندل در سرکه سائیده بر معده ضماد نمایند و چون یک درم طباشیر بآب انار بدہند
قی و اسهال را در اندک مدت قطع کند و اضمده قابضه سرد بر معده ضماد کنند و صندل بگلاب بو بنمایند و ہرگاه قلق و اضطراب بسیار رود و دوار و سرخی چشم و یا فواق
باز بسبب انصباب ماده رو نماید فی الفور قی کنانند و بعد از قی متصل دوای مسکن مثل قاذ ہر و طباشیر و زرشک و زرورد و انار دانه ترش و دانه ہیل
و تخم حماض و مغز تخم لیموی کاغذی حسب حاجت دہند و اگر دوای رقیق لقی باز گردد طباشیر و زہر مہره سوده و زرشک و انار دانه ترش و دانه ہیل سائیده
در شربت انار ترش یا شربت لیمو آمیخته بطور لعوق بلیسانند و زرشک و صندل و کافور در گلاب سوده بر معده و قلب نہند و گویند که اگر قی ساکن نشود
در آب اندک کعک سوده یا نان خشک در تنور یا انار دانه سوده قدری آمیخته اندک اندک دہند و ہر وقت که قی شود اعاده او مرة بعد اخری نمایند
تا آنکه قی ساکن گردد و بلع آب کنند ممضوغ و مضغ قرص کنند یا خورانیدن او رب انار بسیار نافع ست یا قرص الطباشیر بدہند و بقول جالینوس قرص
حب الآس بہتر از انست و استعمال فواکه قابضه مثل سیب و سنجد و امرود و بہی نافع و ضماد کشک بسفرجل و شگوفه انگور و لیمو و التمر و سماق و گلنار و پوست انار
و پست جوز و صندل و گل سرخ و کافور و مشک در گلاب سائیده و پاشیدن آب سرد و مسکن او و انداختن برگ بید و گل سرخ و بنفشه و آس و نیلوفر و بید بر جوز دران
و نعناع با ماء اللحم که دران رب قابضه حل کرده باشند و یا آنکه در سرکه جوشانیده انار دانه یا برگ آس یا سماق بران پاشیده باشند و یا خبز
پست جو یا پست کنار یا پست انار دانه سودمند ست و معاوص از گوشت ہر طائر که باشد و کذا کردناج ماہی ایشان نافع و در صورت کثرت ضعف و غشی
ماء اللحم و شربت فواکه ترش در حلق چکانند و جو شراب یا ماء اللحم که دران دواء المسک بارد حل کرده باشند نیز بقول ابن سرافیون مفید ست و از جمله
جیده چوزه مرغ بریان شگافته بو بانیدن ست و بقول بعض متاخرین غسل گنج ساٹھی آب را بجہت تسکین قی مفید ست و اگر حرارت بدرجه اتم بود
و قی بند نشود و قرص کافور و شربت لیمو یا انار ترش سرشته بلیسند و در تسکین ہیضه شدید الحرارت نوشیدن آب لیمو حکم اکسیر دارد و دو آپ ست بیرون پسته طباشیر
دانه ہیل ہر واحد یکماشه سوده در شربت انار یک توله آمیخته خورانیدن بعد نقای ماده در ہیضه صفراوی نافع ست و کذا سبزی کنول گٹه دانه الایچی خرد زرشک
پوست سماق طباشیر کشنیز مقشر ہر واحد یکماشه در شربت انار شیرین یک توله و فرو بردن اطراف بآب سرد در اکثر قی و اسهال را فی الحال بند میکنند و سفوف
خسته کنار درین باب شدید النفع ست و چون مرض انقطاع پذیرد و قی بیمار را از اغذیه معہوده باز دارند و بتدریج بعادت خودش باز آرند و عند ضعف ماء اللحم
بسماق و انار دانه و زرشک بدہند و حتی الوسع درین قسم ہیضه از ادویه حاره مثل پیپا دنا چیلی پودینه و غیر آن اجتناب نمایند تعلیم ہرگاه قی و اسهال منقطع گردد
و در امعا اخشو ماده موجود بود و ازان تکلیفی عائد گردد ملینی بارد از آلو بخارا و گل سرخ و شمش و مویز و تمر ہندی و شربت ورد مکرر و گلقند و ترنجبین و شیرخشت باید داد
و یا آب تمر ہندی سه توله گلاب ده توله گلقند چہار توله بدہند و یا شربت ورد مکرر و سکنجبین ساده و گلقند و عرق بادیان و گلاب بدہند تا ماده باقی برآمده نجات یابد

بعد از انقضای هیضه از دو سه بار اجابت بالقبض شود گلقند چهار توله بعرق بادیان عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله گلاب چهار توله بالیده صاف کرده سکنجبین ساده دو توله داخل کرده بدهند با بهمال اسهال هیضه و سوء هضم دفعتهً بند نباید کرد بلکه اگر مبتلا شود ملین باید داد مگر بشرط افراط آن برای قبض صالح استعمال طباشیر سوده بنوشند و بهی ساده سرشته باشیره دانه هیل و شیرهٔ تخم خرفه و گلاب شربت انار معمول ست و ایضاً درین باب جوارش انارین با عود ترش یا مصطگی یا آمله مربی با عود و طباشیر و رب انار یکماشه سوده بگلقند یکتوله سرشته همراه شیرجات معمول و اگر بعد هیضه صداع و سوزش خلش معده و خشکی و تشنگی باقی باشد آب عناب و آلو بخارا همراه شربت بنفشه دهند و اگر ثقل و قراقر و مغص دریابند جوارش مصطگی و کمونی علاج نمایند و اگر هر دو امر موجود باشد در علاج نیز ترکیب دهند و هرگاه بعد از هیضه ضعف و سقوط قوت لاحق شود یاقوتی های مقوی حسب حاجت بعمل آرند و دواء المسک بارد و شربت ابریشم مرتب سازند و اگر بعد دو سه روز از انقضای هیضه زکام عارض شود عناب پنج دانه الایچی سفید چهار ماشه جوشانیده شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه گلقند دو توله و یا بهدانه سه ماشه گلقند دو توله جوشانیده بدهند بالجمله بعد اخراج مواد تخمه و هیضه تقویت معده و احشا ضرورست اگر بمرطبات برای ازلاق ثقل و یا مغریات برای تلیین صدر و نزله و سرفه حاجت افتد همراه مقویات معده و دافع مادهٔ آن باید داد و باقی تدبیر از علاج کلی هیضه که مذکور شد وادویه مرکبه و اقوال حذاق که مسطور میگردد حسب حاجت اخذ کنند

ذکر ادویه مرکبه که در هیضهٔ صفراوی معمول ست حب هیضه که جهت حبس هیضه و رفع سمیت آن معمول نارنگی را همین نوع درست بگذارند تا بوسیده گردد و خشک شود وقت حاجت با پوست و مغز و تخم باریک سابیده بگلاب حبها بقدر نخود بندند خوراک از دو حب تا پنج حب بعد از نقای معده بقی یا اسهال یا بیرون شود افراط آن مفید بود نوع دیگر از مجربات حکمای فرنگ که جهت حبس قی و اسهال و رفع حدت و سمیت ماده استعمال نمایند افیون کافور انگوزه هر سه مساوی حل سازند که یکذات شود و پس حبها بقدر نخود کوچک بسته یک دو حب در آخر هیضه بدهند رب انارین که در تسکین هیضه بکار آید آب انار شیرین آب انار ترش هر یک یک آثار ورد یک سکنجبین یا سی قلمی دار بجوشانند تا نصف بماند یک آثار قند سفید داخل کرده بقوام آرند و اگر عود خام و آمله مقشر هر یک چهار درم داخل کرده بجوشانند پس صاف کرده قند داخل نموده قوام نمایند در حبس قوی تر گردد سفوف خسته کنار که در هیضه برای حبس اسهال بکار برند دانه هیل مغز خسته آمله صندل سفید کشنیز مقشر طباشیر پوست درخت بڑھل پنج ماشه هر یک بیدانه انار دانه ترش چهار درم سفوف ساخته شربت انار منعنع بدهند سکنجبین ساده که رفع صفرا و بلغم نماید و در اکثر امراض معده مستعمل قند سفید یک آثار در دو یک کفچه یا دو آثار سرکه صاف بران ریزند و بقوام آورده یک اوقیه گلاب بر سر آن ریخته فرو گیرند و اگر عسل بجای قند اندازند سکنجبین عسلی شود و اگر عوض سرکه آب لیمو اندازند شربت لیمو که در معده سکنجبین لیمو خواهد شد و طریق ساختن شربت خاص فارنج نیز چنین باشد شربت انارین منعنع که در تسکین هیضه نفع دارد آب انار شیرین آب انار ترش هر یک یک رطل یک جوش داده شب بگذارند و صبح آب صاف آن گرفته با آتش ملایم بپزند تا نصف بماند پس آب نعناع تازه جدا نموده نیم رطل با شکر سفید یک رطل داخل کرده بقوام آورند شربت انار ترش منعنع که در تسکین قی و غثیان و منع اسهال صفراوی مجرب و منتج ست آب انار ترش یک رطل قند سفید یک نیم رطل آب نعنع معصور نیم رطل باهم آمیخته بقوام آرند شربت حب الآس که مسکن هیضه است حب الآس سه جزو کوفته بجوشانند تا جوهر اشود و صاف نموده قند سفید دو جزو اضافه کرده بقوام آرند شربت سفرجلی ریحانی نافع هیضه و غثیان و قی صفراوی و مقوی قلب و مسکن عطش و حرارت جگر و اسهال ست آب بهی شیرین آب انار ترش و شیرین هر یک یک رطل پوست بیرون پسته ترنج حب الآس زرشک بیدانه مصطگی گل سرخ عود دانه قاقلین هر یک یک مثقال سنبل الطیب نیم مثقال کوفته در صره بسته باهم بجوشانند و صره را مالیده باشند و یک رطل قند سفید بقوام آرند ضماد جهت هیضه بعد رفع ضرر اغذیه فاسده برای تسکین قی بر معده نهند صندل گل سرخ برادهٔ بهی برادهٔ سیب برگ مورد کوفته بیخته بگلاب آمیخته ضماد نمایند عرق هیضه که از معمولات شفیقی حکیم اصغر حسین ست زرشک برادهٔ صندل سفید انار دانه ترش هر یک پاو آثار آلو بخارا بادیان هر یک نیم آثار پودینه یک آثار الایچی سفید دارچینی هر یک نیم پاو طباشیر هفت توله کافور چهار توله در دو آثار آب شب تر کرده صبح کافور در شیشه بسته چهار آثار عرق کشیده در شدت حرارت استعمال این عرق بدون شربت لیمو و غیره میسر داشته جائز نیست قرص کافور

که در هیضه صفراوی وقت شدت حرارت بکار آید معمول مؤلف الیه طباشیر زرشک تخم خاص بهمان زرد و سرخ صندل سفید کشنیز خشک کهربای شمعی

و دانه هیل انار دانه ترش کافور حسب حاجت گرفته در آب زرشک سائیده اقراص سازند و در شربت لیمو باید داد اقوال حذاق علامه گیلانی

در شرح قانون می نویسد که آنچه در آخر هیضه مجرب است نهادن دست و پا در آب برف و وضع پارچه مبلول بآب برف بر معده و اطراف است و اگر ضعیف باشد

بود و خوف سقوط قوت باشد بآب انار کعک آمیخته و ماء اللحم با اندک آب سیب و اندک شراب قوی آمیخته دادن مضائقه ندارد و خائیدن گل خراسانی نیز بسیار

و کافور نفع کند و آنچه منع هیضه و قی و تسکین تشنگی نماید رب ترشی ترنج است و در هم از آن با آب انار ترش بیاشامند که قبض و تلطیف لیسب معده کند و گلاب را

بقیاس و تجربه مرود در این مرض منافع عظیم یافتم و اکثر در علاج آن بر این اکتفا نمودم گاه نیم گرم و گاهی سرد کرده بحسب اختلاف احوال نوشانیدم و شفا حاصل

شد و گاهی بعد نقاهی معده ضعیف و دیر یافت بشکل تریاق و مثرودیطوس و مفرحات یا قوتی خورانیدم و صحت شد و اگر بیخوابی غلبه کند گاهی پاره ای ترنج

با دام شیرین ممزوج با نان که گلاب در آن... [illegible]

[illegible] و در حالت ضعف [illegible] و اگر تشنگی شدید باشد شیره تخم خرفه با آب... و طباشیر و گل ارمنی و انار و...

و در نوشیدن آب سرد افراط نکنند تا معده را ایذا نرساند و قوت ضعیف نکند و اگر کرب شدید باشد اطراف را در آب سرد گذارند و اگر در این حالت

بدادن افیون نیات... [illegible] ... آب قیق آن... [illegible]

معمول بطریق... اقتصار کنند و بر آن قدری گل خراسانی بپاشند و گاهی ارزشک... [illegible]

و بعد غذا آب غوره یا آب سماق یا آب انار ترش شانند و از ریباج با آب انار دانه یا غوره یا انار ترش... [illegible]

و هیضه که بر آن انار دانه یا سماق باشند نافع بود و شیخ الرئیس... [illegible]

هیضه... [illegible] ... و اگر... [illegible]

بود بقدر احتمال و در این تدبیر تسکین عطش... [illegible]

چیزی بار دار عصارات و اکسر... [illegible] ... نافع باشد و گاهی... [illegible]

اطراف افتد اگر منقطع نشود... [illegible] ... اسهال و قی... [illegible]

آب گرم و روغن بادام چند بار بنامیند تا آنکه معده از فضلات پاک گردد و اگر قی و اسهال اسراف نماید شربت انار... [illegible]

یا شربت سیب... [illegible] ... یا پسته... [illegible]

هیضه... [illegible] ... استعمال نمایند... [illegible]

... [illegible] ... و اگر استفراغ چندان اسراف کند که دست و پا سرد گردد و غشی حادث شود... [illegible]

محکم ببندند و کف دست و پا را... [illegible] ... یا روغن بان یا روغن... [illegible]

حل کرده باشند... [illegible] ... و چون افاقه گردد چیزی از... [illegible] ... و غذا بنان مبلول

در شراب ممزوج یا با آب سیب... [illegible] ... و دراج معمول... [illegible] ... انار دانه یا سماقیه یا زرشکیه که در آن قطعه...

داخل کرده باشند... [illegible] ... شراب ریحانی ممزوج بگلاب دهند و اگر مریض حرارت و لهیب در معده و پهلو ها و لذع و عطش شدید دریابد بر معده

و پهلو پارچه مبلول بصندل و گلاب و کافور و کدام قیروطی سرد نهند و شربت غوره و شربت انار و شربت سیب ممزوج و کذا آب انار یا آب سیب

یا آب چیزی مانند آن و کذا گل قبرسی یا گل ارمنی یا اندکی کافور در اشربه مذکوره و کذا سیب... [illegible] ... بر معده... [illegible]

و شکوفه انگور و اقاقیا و صندل و گلاب و کافور و اندکی زعفران نمایند و اگر اسهال و قی منقطع نشود... [illegible] ... بندند و کف دست و پا بالند...

گل ارمنی مبلول بسرکه و آب آس طلا نمایند و در آب سرد در آیند و اگر منقطع نگردد بر معده محجمهٔ بزرگ بی‌شرط نهند چون قی و اسهال منقطع گردد پس مریض بر غذا آ
اول دفعةً عود نکند بلکه اعتماد بر تقلیل غذا و تلطیف او کنند و لحوم طیر سریع الانهضام معمول با آب انار و غوره و عصارهٔ زرشک و مصوص و کردناج و مانند آن
بر معده بسوی غلیظ تر نقل نمایند و در غذا اندک اندک بیفزایند تا بعادت خود عود کنند مسیحی گوید که هرگاه هیضه حادث شود سزاوار است که قصد
تنقیه معده با آب گرم نمایند و تکرار بنوشند تا قی سهل گردد و معده از مادهٔ موذی غسل یابد و لیباست که آب گرم سکنجبین آمیخته می‌شود و اگر سقوط قوت قبل
از تنقیه معده و بدن شروع کند و با آن اعراض ردی ظاهر شود و صفرا خارج گردد باید که اطراف و مفاصل و عضلات بمالند و بر دهن تمریخ نمایند و تضمید شکم
بضماد سفرجل بسرکه پخته و شکوفهٔ انگور و عصارهٔ لحیة التیس و اقاقیا و سماق و گلنار و پوست انار و پست جو و آس نمایند و آب انار ترش و آب به و آب سیب
بنوشانند و اگر تشنگی شدید باشد و آب سرد که شراب گشنیز او قبیه باشد شکوفهٔ انگور یا گل سرخ تازه یا طباشیر خیسانیده دهند و اگر این آبها قی کند در شربت سیب یا به
اندک اندک با رب سوده بدهند که آب را غلیظ کند آمیخته و یا کعک با قدری پست انار در آب سرد آمیخته اندک اندک دهند تا بر معده ثقل نیارد و پس اگر قی
ساکن نشود و رب انار مع اندک آب نعناع و شکر بازنهند و آنچه بر بیند شد یاد البرد نباشد تا معده و قوت طبیعی را ضرر نرساند و اگر قوت ضعیف گردد در این کعک
اندک با ماء اللحم سیه پخته دراج یا تیهو یا کبک یا تیهو یا گردن جادی و داخل کردن باکی ندارد و با آن اندک آب سیب و اندکی شراب قوی آمیزند و اگر تشنگی اشتداد نما
بیست با آب انار بنوشانند و بر فم معده از آب سیب و به و گلاب و آب آس تر که در آن صندل و کافور و زعفران و لادن حل کرده باشند طلا نمایند و جمیع مفاصل بدن
بگلاب و اطراف آس و صندل و کافور تمریخ کنند و چون معده نقی گردد و مرض ساکن شود در حمام داخل کنند و از طعام مذکوره با انار دانه و زرشک و کشنیز خشک آمیخته بریان
کرده و با آب غوره و آب انار و آب سماق آمیخته داده یا تخم خرفه سوده و بریان آب انار دانه و مویز منقوع بآب غوره پاشیده اندک بخورانند و در آوردن خواب کوشش نمایند
بتمریخ و تحریک و سر معلاق و یا با اشیاء بنوشند و باشند و از آن لقمتها بارده بریان خواب نمایند بحیل آرند و لطوخات و شمومات منومه استعمال نمایند و اگر معده تسکین نیابد و دوام
متمادی گردد بر شکم نهند و یک نافه محجمهٔ بزرگ بعد دادن غذا بنهند و اگر محجمه بر شکم بچسپاند میان کتفین نهند و اگر قی ساکن نشود این قرص الطین باستعمال کنند ده درم
گل خراسانی ده درم کبابه و قاقله هر واحد دو درم و نیم کافور یک مثقال سک یک درم افیون نیم درم در لعاب بهدانه قرص بقدر یک مثقال ساخته برب انار که در آن نعناع
پخته باشند بخورانند و بازو در آن ببندند و آب سرد بر ساق و پای بریزند و بر تمام شکم صندل و گل سرخ و کافور و سک و گل خراسانی مربی بگلاب و آس و اطراف انگور و خاکستر
و طرفا بگلاب و اندک سرکه آمیخته ضماد کنند و بر آن پارچه مبلول بگلاب نهند و چون گرم گردد تبدیل آن نمایند و بر ناف محجمهٔ بزرگ ناری گذارند و همه عضلات بدن را بمالند
پس اگر با وجود این تدبیر قی کنند اعادهٔ آشامیدن دوا نمایند و اگر غشی حادث گردد اندک قرص مسک و شراب و ماء اللحم معمول از لحم جدی و جوزهٔ مرغ آمیخته
بنوشانند و بچهٔ مرغ و دراج بریان کرده و هنگام بریان کردن شراب و آب به بران پاشیده مقابل بینی او دارند و این شربت فواکه بنوشانند امرود خشک
و سیب به و حب الآس و زرشک و انار دانهٔ ترش همه را نیم کوفته در آب انار ترش معصور چهار چند آن خیسانیده بجوشانند و صاف نموده با زبیز تا بقوام آید و اگر
اسهال باشد و کنجد نشاسته بریان و اطلیه خشخاش و سماق آمیخته حقنه کنند و اگر تشنج در دست و پای حادث شود پارچه در شیر مضروب بروغن آلوده نیم گرم بر عضلات مالند
و در آن تشنج باشد بندند و مقابل مریض سیب و سفرجل و امرود و گل سرخ و صندل گذارند و ایلاقی و جرجانی گویند که محرور را در هیضه قیان و عطش بیشتر بود
پس آب نیم گرم بسیار نوشیده قی کنند تا معده را از طعام فاسد پاک کند و نوشیدن جلاب و ماء العسل و دهن جائز نیست جلاب و ماء العسل بسبب دو امر نشاید
یکی آنکه هر دو در معده محرور فاسد شوند و صفرا گردند دوم آنکه هر دو غذا دهنده اند و صاحب هیضه را غذا نباید داد و روغن هم از آن نشاید داد که معده ضعیف کند
لیکن اگر در معده سوزش بود اندک جلاب بنابر تسکین حدت خلط بنوشند و اگر تشنگی و حرارت با آن غالب باشد جلاب با سکنجبین بدهند و اگر قی تمام کرده باشند
و اراده تسکین آن باشد جلاب با آب انار ترش دهند و اگر تشنگی غالب کند طباشیر سوده در آب انار دانهٔ ترش آمیخته تجرع کنند و آب بهی ترش مع آب سیب کوهی
و آب اطراف انگور سوده دارد و اگر این آبها بالقی باز گردند اندکی کعک سوده بسویق انار دانه در این آبها آمیزند تا غلیظ شود و اندک اندک بنوشند و اگر کعک
سوده در شراب تر کنند و یک دو لقمه از آن بخورند و بخوابند جائز است و ضماد از صندل و گلنار و گل سرخ و بهی و سیب بریان کرده و برگ مورد و گلاب اندکی کافور

یشکم نمایند یا آرد جو در آب مورد سرشته ضماد کنند یا نان خشک کنند بسرکه تر کنند و ضماد نمایند یا ماهی و سیب را در سرکه بپزند و سائیده و گل سرخ گلنار و اقاقیا و کشنیز
و سعد و ملکی داخل کرده روغن آس و روغن گل آمیخته ضماد کنند و سفرجلی بسرکه پخته و غیر آن که در قول سیحی گذشت با آب مورد سرشته ضماد کنند و خاکستر نی
و خاکستر گز و خاکستر شاخ انگور بسرکه ممزوج کرده بر شکم طلا نمایند که قی و اسهال منع کند و اگر پارچه بگلاب سرد تر کرده بر شکم نهند روا باشد و شربت فواکه و قرص الطین
که سرد و در قول سیحی گذشت بدهند و این قرص حب الآس قی و اسهال باز دارد بگیرند انار دانه و مازو هر یک پنج درم حب الآس و سماق و زرانج و گل ارمنی و بلوط (قرص حب الآس)
و نشاسته بریان و مقل مکی هر یک پاده درم همه را کوفته یک مثقال بدهند و چون کار بدان حد رسد که عرق سرد آغاز کند و دست و پا سرد شود و فواق ظاهر گردد اطراف
او را در آب سرد نهند و همی مالند و گل ارمنی در سرکه و آب مورد حل کرده بر پای او طلا کنند و پارچه بدان آلوده سرد کرده بر آن نهند و هرگاه گرم گردد باز تر کرده
بگذارند و اگر ضعف و غشی حادث گردد عضلات و گوشت سرینهای او بمالند و موی صدغ او را بکشند و ماء اللحم و شربت مشک در حلق او چکانند و اگر تشنج ظاهر
شود بر عضلات معده او پارچه مبلول بروغن گرم کرده بنهند و قیروطی از موم و روغن بنفشه ساخته و خطمی کوفته بیخته بدان سرشته بر پنبه کهنه که با آب
تر کرده فشرده باشند مالیده بر پس گردن که مبداء اعصاب است و بر عضلات بنهند و اگر اسهال از حد بگذرد حقنه نشاسته که در قول سیحی گذشت
بعمل آرند و احمد فرج ذکر کرده که آن را با اندک سماق بنوشانند ابن الیاس و نجیب الدین گویند که چون مریض قوی و متحمل باشد و استفراغ اسراف ... اقتضا
طبیعت لیکن با اخلاط فاسده از آب گرم ... سرد و روغن ... با روغن بادام چند بار بنایند حتی که معده از فضول پاک گردد و چون معده نقی شود و قی و اسهال
اسراف نماید ... بریان پنج مثقال و قرص طباشیر ... با آب انار ترش یا آب ... امرود ...
باشربت ریباس یا شربت ... هر کدام که باشد ... طباشیر ... درم با قرص طباشیر ... یک مثقال ... یا بگیرند ... یک مثقال
و کوفته ... شربت ... سرخ ... با آب ... بخورند و آن مسکن قی و اسهال صفراوی (... مسکن قی و اسهال صفراوی)
یا بسبب حرارت مزاج ... گل سرخ و سماق منقی هر واحد پنج درم طباشیر دو درم گل ارمنی ... کوفته بیخته از یک درم تا سه درم با آب انار
یا آب سیب یا آب به هر کدام که باشد ... باور یکی از اشربه مذکوره ... و تضمید معده بصندل و گل سرخ و اقاقیا و گل ارمنی
هر واحد یک جزو کافور عشر جزو با آب مورد یا آب به سرشته نمایند و بر آن پارچه با آب برف سرد کرده ... بار بار دگر گرده ...
لبشیر کم مغز بادام بخورانند و مریض را امر بخواب در مواضع بارده نمایند و بادکش مبلول بگلاب بکار برند ... شمال و روغن ... بارده مثل صندل و ...
و تفاح و گلاب و کافور پیش او دارند و اگر ... اسراف نماید و نبض ضعیف گردد و قوت قریب بسقوط رسد و سردی اطراف و غشی ظاهر شود گلاب سرد کرده
بر روی مریض میپاشند و هر دو بازو و ساق بعصابه محکم بربندند و کف دست و پا نیکو بمالند و چون از غشی افاقه شود شربت به یا سیب یا انار میخوش بنوشانند
و غذا زبان یا کبک در آب سفرجل یا دوغ گاو و سنگ ریزه یا آهن داغ کرده ... بدهند یا ماکیان یا تیهو مطبوخ با آب سماق دهند و اگر مریض احراق لهیب
در حوالی معده یا در معده دریابد پست جو با آب برف یا پست کنار یا پست سیب بنوشانند و تضمید معده بسفرجل سوده و سویق جو و اقاقیا و صندل سفید و سرخ
و گل ارمنی و شکوفه انگور بگلاب و آب لفائف انگور نمایند و بگیرند آب انار شیرین و آب به و انار ترش یک من و شکر سفید نیم رطل و بجوشانند تا باندک قوام آید
و بریان پست کنار و پست انار دانه هر واحد یک کف انار زند بنوشند و با این سفوف بخورند تخم حماض تخم زرشک بریان تخم مویز هر واحد شش درم طباشیر (سفوف ...)
گل سرخ حب الآس هر واحد سه درم جمله کوفته از دو درم تا سه درم از آن تنها و یا بدانچه از ادویه قابضه مقویه مناسب باشد بدهند و اگر اسهال کثرت پذیرد
و ... باشد باید که مریض را در آب سرد نشانند تا زمان طویل و اگر مرض منقطع نشود بر معده محاجم بزرگ بی شرط یا بشرط یا بر ساق و قدمین نهند و قدم و کف
بگل ارمنی و آب ... و چون مریض از این مرض شفا یابد با غذیه معتاد یکبارگی عود نکنند بلکه احتیاط بتقلیل غذا و تلطیف او نمایند و تیهو و دراج و کباب مطبوخ
با آب انار دانه یا غوره یا زرشک یا سماق بدهند یا کردناج یا مطجن مصوص با انار دانه که بهترین غذا برای ایشان است بعد نقل بسوی غذای غلیظ تر از آن تدریج
نمایند و این ضماد ... نافع ... اقاقیا سماق گلنار کون گل ارمنی صندل پوست انار آرد عدس آرد جو مساوی سائیده با آب برگ مورد (ضماد ...)

وآب به و آب سیب و آب لعل انگور سرشته بر معده ضماد کنند و بعض افاضل گفته اند که چون در هیضه وجع و لذع مفرط از انصباب صفرا حادث شود وجع شدید باشد
شربت انار بلعاب اسپغول بنوشانند تا ازلاق خلط و ازالهٔ وجع نماید و اگر وجع باز ظاهر گردد اعادهٔ آن نمایند سعید بن هبة الله گفته که بر طبیب واجب است
که از مشاهدهٔ اعراض ردیه که تابع این مرض باشند محزون نگردد بلکه ابتدا بتنقیه معده از غذای فاسد بنوشیدن آب گرم مبادرت نمایند حتی که معده از آن نقی
واسهال پاک شود و چون فضول زائل گردد و مریض صلاح یابد می باید که تقویت معدهٔ او بربّ انار کنند و اگر تشنگی بود آب سیب یا آب به بدهند و چون قی ساکن
شود و تپ نباشد مریض را در حمام داخل کنند و بر اعضا آب نیم گرم ریزند و غذا الشوربای جوزهٔ مرغ بآب سماق یا آب زرشک بدهند و اگر اسهال اسراف نماید و قوت
ضعیف گردد سفوف انار دانه بربّ سفرجل ساده دهند و قوت را یاری دهند بشربت بار انشیر که دران انار دانه و قطعهای بهی پخته باشند و اگر عطش شدید باشد
واجب است که شیرهٔ تخم خرفه و زرشک با سکنجبین سفرجلی و آب سفرجل بطباشیر و گل ارمنی بدهند و بر معده آب مورد یا آب سماق طلا نمایند و انعاش قوت او بارائح
طیبه کنند و اگر قی ساکن نشود مریض را رب به بگل خراسانی و طباشیر و کافور و گل مختوم دهند و اگر قوت ضعیف گردد و انعاش او بمغز نان بآب سفرجل و اندک شراب
عفص نمایند و سر مریض را بدهن ورد ... اگر از آن ... باید ... بپیشانی از افیون خواب آورند و چون صلاح یابد بجوزهٔ مرغ بآب سماق غذا سازند خضر بن علی
گوید ... علاج هیضه ... غذا دران ... و آب گرم بدهند تا تنقیهٔ مادهٔ معده نماید و بر دفع فضول باقی اعانت کند و در شب شربت ورد تازه دهند
و اگر با آن ... باشد دران مطبوخ خطمی ... و اگر قی افراط کند پارچه مبلول بگلاب بر معده نهند و کعک مبلول بگلاب بخورند و روز دوم و سوم شربت ...
... نمایند تا آنکه ... صحت عود کنند مصنف اقتباس ... که در هیضهٔ صفراوی بهتر است که آب شیرین ...
از انار ... و گلاب ... هر دو برابر گرفته سکنجبین سادهٔ صادق المحمض پنج تولہ در یک پیاله داخل کرده نیم گرم بنوشانند تا قی شود و آید و سه چهار مرتبه یا
زیاده بتکرار دهند تا از دهن ... اختیار ... بیرون آید و باز همچنین بتکرار بدهند و اگر بعد وی از خارج احتیاجی باشد مانند ارسال پر مرغ و انگشت
... بعمل آرند تا انقیای تام حاصل آید و اگر اسهال ... بود و طبع قبض بالفعل نکند باشد باید که سه چهار سرخ سقمونیای مشوی در آب آلو بخارا و یا تمر هندی که در آن گل
... عرق کاسنی باشد بدهند و اگر قی و ... شود ... تا طبع ... لینهٔ غاری خان طبع را بکشایند و دو سه بار بکار بعمل آرند
تا انقیای تام ... باید که ... بلکه سرد و از ... آب سرد و یا مریض را در حوضی که آب تا بگلو باشد نشانند و اگر آن میسر نشود در ظرفی کلان
نشانده ... آب سرد اندک اندک ریزند تا مشعر گرم ... کند و درون گرم شود و بعد قرار طبع جهت رفع ضعف جواهر مهره یک ماشه طباشیر دو ماشه
در شربت لیمون یک توله یا سادہ سکنجبین تفاحی و شربت به هر یک یک توله در گلاب و عرق بیدمشک و کاسنی هر یک چهار توله بدهند و باقی بعضی تدبیرات در علاج کلی گذشت

علاج هیضهٔ بلغمی

اگر ماده متوجه بخروج از قی باشد آب نیم گرم و نمک دیا آب ترب با سکنجبین عسلی و یا بطبیخ تخم ترب و شبت و نمک محلول و دیگر مقیئات مکرر قی کنند بعد از آن سکنجبین گلقند
همراه گلاب بخورند و اگر ماده متوجه باسفل بود برای تحلیل آن و تقویت معده و تقطیع و تلطیف رطوبات فاسده از معده و امعا و اخراج آن بطریق امعا انیسون زیره سیاه
مصطکی عود غرقی جوشانیده صاف نموده گلقند داخل کرده نیم گرم چند بار بنوشانند و یا گلقند سه توله در عرق بادیان عرق عنب الثعلب گلاب یا سکنجبین ساده داخل کرده
بدهند و بعد انقای معده شربت انار بن ... عرق کاسنی گلاب بدهند تا که قوت قوی و مساعد باشد در حبس نکوشند و بعد انقای معده و امعا از طعام فاسد مطبوخ
گشنیز خشک انیسون هر کدام ... و غیر آن که در علاج کلی در قول انطاکی گذشت سوای عناب بدهند و آشامیدن چای خطائی که با قرنفل و بادیان خطائی بگلاب
جوشانیده باشند مجرب است و اگر قی کند مکرر بدهند و مربای آمله بطباشیر و مصطکی نیز در هیضه بار دلغایت سود مند است و دانه هیل چهار ماشه گلقند سه توله نیز نافع
و حب نارجیل و حب پوست ... اگر ... و بقول حکیم ... آشامیدن زرنباد از یک درم تا دو درم ازاد و یه دیگر غنی میکند و کذا سفوف زردچوب با بول
گوساله هر دو بعضی تجربه پیوسته و خلا نکرده و خورانیدن نارجیل و ریانی ... با فلفل سیاه و عود هندی و عود صلیب ... از هر یک قدری
و کذا ... دو دانهٔ فلفل سیاه و آشامیدن اندک اندک آبی که بقدر سی مثقال گرفته دران ... قرنفل انداخته بگذارند تا آنکه آب با خوب تلخ گردد نیز نافع است

واگر حبس قوی منظور باشد شربت ... و جوارش سفرجلی قابض و قرص عود و یا تریاق و مثرودیطوس دهند و اگر سهر هم عارض گردد قرص راسن برای منع قی
و تنویم دهند و اطراف بمالند و محکم ببندند و زعفران و مشک و عود باریک سائیده با آب بهی آمیخته بر معده ضماد کنند و دست و پای را بروغن سوسن بمالند و اگر بعد هیضه
ضعف بسیار گردد حب نارجیل جواهری دو دو از الفاظ دانیا باید داد و اگر عود و پوست بیرون پسته و دانه هیل گل گاوزبان جدوار هر واحد یک ماشه سوده بشربت انارین
یک یک تولہ سرشته بلیسند و بالایش عرق کاسنی عرق مکوه عرق گاوزبان گلاب هر یک چهار تولہ شربت انارین دو تولہ بنوشند بعد دفع ماده برای تقویت معده
و دل تحلیل قیفل صالح و اصلاح و با نافع است و اگر اعراض دیگر مثل غشی و تشنج وغیره رو نماید هر چه در علاج کلی و هیضه صفراوی بهتر ذکر ... هر واحد مسطور شد بکار برند
و ایضاً چون اطراف سرد گردد و عرق سیلان نماید و فواق و تشنج ده و تشنج دست و پا عارض شود طبیخ قرنفل بنوشانند و کمیا یکبار ... خشک نمایند و ماء اللحم ممزوج
بشربت مشک و جبر کنند و دلاک با دهان مثل روغن ناردین و قسط نمایند و پنبه کهنه بدان تر کرده بر بادی اعصاب و عضلات گردن گذارند و گویند
که اگر بعد قی ماده باقی باشد سهل خفیف اخراج آن نمایند و بعد تنقیه زرنباد کوفته بیخته در عرق بادیان حبها بقدر ماش ساخته سه حب دهند و سفوف
ارسطاطالیس خورانند و جوارش مصطکی و عود شیرین باید داد و اگر چوب پیپار انگاکه نباتی است هندی در بادیان ... بهم سرسام بقدر چهار سرخ با پنج عدد فلفل سیاه
در گلاب یا عرق بادیان سائیده بنوشانند مجرب است و دنانوز هر معدنی و حیوانی و پپینا و نارجیل دریائی استعمال کردن نفع بلیغ می بخشد و دیگر ادویه قابضه حاره
مثل دانه هیل و پوست ترنج و پودینه و جدوار و جز آن نافع غذا آب یخنی دهند و حکیم شریف خان در تالیف شریف می نویسد که در سفری طعام بشب گذاشته بودند
چند کس صباح آن طعام را خوردند همه را قی کردند و قی بند نمی شد و بر اعضای ایشان اثر کبودی و تیرگی ظاهر شده بود و دوای دیگر همراه نبود والا یا چند عدد الله
پپینا را در گلاب سائیده با وزان مختلفه استعمال نمودند نفع کلی بخشید و قرنفل در سیب ... کنند چنانکه سر قرنفل اندکی بیرون ماند و تمام قرنفل در سیب داخل شود
و چند روز همین طور گذارند بعده قرنفل برآورده استعمال نمایند که برای هیضه و وجع فواد و تقویت معده بی بدل است و اگر از ان سیب اندکی سائیده اطفال را
که قی عارض می گردد بخورانند نفع دارد و کذا قرنفل یک درم در گلاب یا عرق بادیان جوشانیده جرعه جرعه نوشیدن مفید و بقول صاحب تکمله هندی شربت آلو ...
مفید و ... بگلاب سوده انفع الادویه است و تریاق کبیر سریع التاثیر و کذا ... مضغ پوست درخت عشر ... ابتلاع آن و اگر برگ نازک بید انجیر دو عدد مالیده
آب او افشرده بنوشند نیز مفید بود و گویند که نوشیدن شراب آب پیاز درین مرض بسیار نافع و خس و پوست نارجیل ناگر موتهه هر واحد یکنیم تولہ پوست بادام
پودینه خشک هر یک سه تولہ الائچی سفید نه ماشه در پنج آثار آب بجوشانند چون نصف بماند اندک اندک بنوشانند که درین باب منقول از مجربات استاد معمول
این ضعیف العباد است و در نسخه مجربی ... خس ... تولہ است و نوشته که در سه پاو آب بجوشانند هرگاه ثلث گم گردد بکار برند و ترنج دانه الائچی صندل سفید قرنفل
عود غرقی پوست ترنج هر واحد یک درم نبات شش درم کوفته بیخته دو درم بگلاب خوردن مفید است و این دوا برای هیضه مجرب ... دوستی ... رسیده فوفل ...
یک عدد دانه الائچی خورد ... هر یک ... که سه مرتبه بسر انگشت ابهام و سبابه ... گرفته شود همه را در ظرف گلی کوچک ... که آنرا بهندی کوری ... گویند گذاشته
سکوره بقدر آن بر دهنش نهاده لب ها بخمیر آرد بند کرده در تنور گذارند تا آنکه ادویه بسوزد پس برآورده سه حصه کنند و هر روز یک حصه آنرا با آب تازه خورند فوراً قی
و اسهال مفرط بند شود و ... و اجوائن جوشانیده نوشیدن نیز مفید هیضه بلغمی است و این حب رافع ... معده و ... و کسر ریاح و تولید اشتها و اصلاح فساد
و سوء هضم نافع و در هیضه دوائی است کافی بعون الله الشافی غنچه ... تولہ فلفل سیاه سه تولہ نمک طعام سه تولہ قرنفل ... نوشادر ... هر واحد نه ماشه
... آب نادیده سه ماشه افیون یکنیم ماشه یکروز با آب ادرک صلایه کرده خشک نمایند بعده با آب لیمون کاغذی کهرل کرده حبها برابر نخود و کنار دشتی بندند برای
اطفال تا ده ساله از یک تا دو حب خرد برای جوان حب کلان و در هیضه اگر تشنگی غالب باشد بعد خوردن حب آب بگلاب آمیخته نوشند اگر سر رشته حیات باقی
صحت یابد و جمله عوارض ردیه هیضه مبدل براحت گردد و اگر زردچوب که از شکستن سیاه بر می آید نه ماشه با آب سائیده بنوشانند نیز برای هیضه مفید بود
و بادیان سه درم پودینه دو درم قرنفل چهار عدد گلقند دو تولہ جوش داده نوشیدن سود مند و تخم فلفل سرخ یک عدد در قدری موم حب بسته خوردن بمنزله اکسیر
و تتلی بکسر تای فوقانی و سکون تای فوقانی ثانی که نهالی است هندی و در کشت گندم پیدا شود در قدری آب با پنج عدد فلفل سیاه سائیده بخورانند و اگر قی شود

یا

باز بجوشانند و بسیار اندک که بر بالای آن است [illegible] که کامل بهم رسد [illegible] باشد یا چند دانه فلفل سیاه در آب سوده نوشیدن قائم مقام تریاق است [illegible]
جوشانیده [illegible] استعمال [illegible] آرند و باید دانست که اگر سینه [illegible] باشد [illegible] است و اگر شناسی مکی نباشد گل سرخ بادیان گل بنفشه شاهتره
هریک شش ماشه بجوشانیده [illegible] کرده بنوشانند نیز سینه را نافع [illegible] تخم خرفه [illegible] باشد انیسون سه ماشه [illegible]
گل بنفشه چهار ماشه [illegible] سپستان [illegible] تخم خرفه هریک [illegible] گل سرخ [illegible] داخل [illegible]
[illegible] معمول [illegible] باشد سوده [illegible] خوردن و بادیان گل سرخ هریک شش ماشه بجوشانیده [illegible]
[illegible] اگر [illegible] باشد عرق بادیان [illegible] هریک [illegible] گلاب [illegible]
[illegible] بادیان پنج [illegible] بادیان گل سرخ هریک شش ماشه [illegible] ده دانه شناسی مکی نه ماشه بجوشانیده [illegible] اگر [illegible]
نه ماشه [illegible] عرق بادیان [illegible] اگر [illegible] سیاه [illegible]
عرق بادیان [illegible] شناسی مکی [illegible] شش ماشه [illegible] بادیان پنج [illegible] گل سرخ هریک شش ماشه
سپستان [illegible] بجوشانیده [illegible] داخل کرده [illegible] شناسی مکی نه ماشه گل بنفشه [illegible] هریک شش ماشه [illegible] ده دانه [illegible]
[illegible] شش ماشه [illegible] بادیان [illegible] گل سرخ داخل [illegible] مزاج و جگر و اصلاح [illegible]
[illegible] گلاب چهار تولہ [illegible] اگر طفل پنج ساله را سینه [illegible]
[illegible] بادیان پنج تولہ گلاب [illegible] احوال بعض [illegible] شیخ [illegible] نویسد که [illegible]
[illegible] این [illegible] گل سرخ [illegible]
[illegible]
[illegible] بهترین [illegible]
[illegible] آب [illegible] جوارش [illegible]
[illegible] تخم خرفه [illegible] درم [illegible] آب [illegible]
[illegible] گل خراسانی هریک پنج درم [illegible] درم [illegible]
[illegible]
[illegible] گل سرخ هریک چهار درم [illegible]
انیسون [illegible] هریک [illegible] درم [illegible]
[illegible] اگر استعمال [illegible] گل [illegible] علاج سینه [illegible]
[illegible] استعمال نمایند [illegible] گویند که چون [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] بادیان [illegible]
[illegible] این [illegible] و برای تقویت معده [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] خواب آوردن [illegible]
[illegible] و خواب [illegible] از خواب [illegible]
[illegible] این [illegible] گوید که چون [illegible]

باسهال وقتی برآید بلغمی بود این دوا برای او نافع ست کندر سه درم گل سرخ شش درم عود دو ساکت قرنفل هر واحد یکدرم سنبل الطیب گل خراسانی کبابه چینی هر واحد
یکدرم باریک سائیده بقدر مطلوب با آب انار یا شربت انار منعنع ده درم بدهند و اگر مرض منقطع نشود ضماد صحاح جم و غیره که مذکور شد بعمل آرند حکیم شریف گوید که
مهر و در ابتدا قی و جوع و خواب طویل جوارش عود و کمونی دهند و گاهی فلونیا و رومی خصوصا با نضج نفع رسانند و اگر مواد دست دهد بقی یا بلغمی باشد این دوا بهر او
سود مند است کندر سه درم گل سرخ شش درم عود دو درم قرنفل گل ارمنی ساک هر واحد یکدرم همه را سائیده با شربتی از آنچه مذکور شد بخورانند بعده بیه و سفرجلی
بدهند و مصنف شفاء الاسقام و مغنی می‌نویسند که اگر سبب هیضه تغیر طعام بسوی برودت و بلغم بود و آنچه در اسهال و قی خارج شود بلغم لزج باشد آب گرم که در آن
انیسون و زیره سیاه و مصطکی و عود و سنبل الطیب جوشانیده باشند بنوشانند و بگذارند تا اسهال بمراتب گردد و بعد از آن بیه سفرجلی مسک بدهند و آن در شراب ریحانی
ریحانی ذکر کرده بخورانند و بعد نقاهی معده اگر محموم نباشد در حمام داخل کنند و آب نیمگرم بر اعضای او بریزند و بر خواب تحریص نمایند و بدین مراق بمثل روغن بابونه
کنند و بعده حمام استعمال نمایند و لطیف تدبیر کنند و معدوص آنچه مرغ دهند و بسوی اغذیه مالوفه بتدریج گرایند تا اعاده قوت ایشان نمایند ده شیخ گوید که اگر آنچه
قی کند بلغمی باشد صفراوی بیه متخذ از سفرجل و شراب افاویه دهند و تضمید معده بسنبل و زیره و انیسون و مصطکی و حب الآس نمایند و اکساء اطراف کنند
و روغن ناردین که دران نمک بورق حل کرده باشند بمالند معده و جمیع مفاصل را آب بیه و شراب سوسن که دران زعفران و مشک داخل کنند مسح نمایند
و اگر در شکم درد باشد بریان پارچه گرم کرده نهند و زیرباج که دران جوز بریان سوده و توابل باشد غذا سازند و ریباس و پیاز نافع ست صاحب اقتباس گوید
که در هیضه بلغمی اول قی کنانند به آب برگ شبت و کریله و ترب هر یک نه توله نمک طعام یک توله گلاب هفت توله بکرات و مرات و لیاما صله سه چهار گهری جهت
حبس قی مصطکی عود هندی انیسون هر یک هفت ماشه بادیان پودینه هر یک نه ماشه قرنفل سه ماشه در گلاب یکنیم پاو و برنگ که نیمه آید نیمگرم بدهند و مصطکی سه ماشه
سوده در روغن بابونه یک توله آمیخته بر معده بمالند و بعد از یکنیم پاس بهر تنقیه بدن و معده ایارج فیقرا هفت ماشه در عسل سه توله آمیخته بلیسانند و یا حب
فاریقون علوی خان نه ماشه بمطبوخ تربد بدهند و بعد از حبس قی و اسهال و تنقیه دواء المسک حار نه ماشه جدوار دو ماشه مومیائی حجری یک ماشه بلیسانند
با لالیش شربت مشک سه توله عرق دارچینی مرکب علوی خان و عرق عنبر یک پنج توله دهند و ضماد عود و سنبل و زعفران و اشنه و قرنفل هر یک سه ماشه بر معده
گذارند و قرص عود و راسن در پیه آمیخته بدهند و حکیم علوی خان در عشره کامله می‌نویسد که تریاق اربعه بقدر پنج شش حبه و جمیل هفت ماشه و شراب ستارکیکنیم توله
در عرق کیوره پنج توله در حبس قی مجرب ست و تخم بیخ چای خطائی چهار ماشه دارچینی قرنفل بادیان خطائی هر یک سه ماشه الایچی کلان نیلوفر پنج عدد دانه
سه توله و اگر بعد تنقیه و قرار طبیعت نفخ شکم و قراقر و حبس عول بار پدید آید جوارش کمونی کبیر نه ماشه با شیره قرطم یکنیم توله تخم خربزه بادیان پودینه هر یک نه ماشه
گلاب پاو آثار گلقند چهار توله دهند و تکمید از جاورس و پنبه دانه و نمک طعام کنند و غذا شوربای مرغ شکم پر دهند و بعد رفع اعراض جهت رفع ضعف معده دواء الا
حار نه ماشه یا دواء اللحم ساده نه توله و شربت ابریشم و باورنجبویه دو دو توله بدهند و دواء اللحم مرکب پنج توله شراب ریحانی پنج توله و شربت یاقوت علوی خانی سه توله
و ادویه مجرب است و چوب بقدر نخود حب بسته در زرد چوبه سوده خلط نمایند و در حب دادن مجرب شاه از زرانی ست و پوست بیخ عشر یا گل آن یا ساوی
فلفل سیاه حب بسته بقدر موٹھ دهند که مجرب ست و نارجیل دریائی و پاپیتا دو حبه در گلاب دهند تا که مواد فاسد معده بیرون آرد بعده حبس کنند

علاج هیضه سوداوی

ماء العسل گرم کرده و بعد تنقیل معده نماید و جهت قوت جلاء تقطیع و ارخائی که دارد ماده را بقی و اسهال دفع کند و یا جوز القی سه ماشه بورق دو ماشه در سکنجبین
افتیمونی علوی خان دو توله آمیخته بلیسانند و بالالیش ماء العسل بسیار نوشانند و از پر مرغ از خارج مدد دهند تا معده از سودا پاک گردد و اگر بخوبی خارج نگردد و قوت
باقی بود سفرجلی مسهل و مانند آن دهند بعده خواب کنند و روغن مصطکی بر معده بمالند و چون این قسم هیضه بکسانی می افتد که سودا در معده ایشان غالب بود
لهذا بهر اسهال مطبوخ افتیمون تربدی ستوده اند و بعد از تنقیه اگر اسهال باقی باشد قرص عود و این سفوف دهند انار دانه بریان و اسپغول بریان کهربا زرشک
بریان سماق کشنیز بریان بلیله کابلی بریان مصطکی حب الآس بریان سفوف ساخته در شربت حب الآس سه ماشه بلیسانند و دیگر تدابیر مسکه مثل خواب و روغن

و شکم بچیزهای گرم پوشیدن و اطراف مالیدن و گرم داشتن بکار برند و بعد از آن بهر انقطاع اسهال و رفع یبس و جفاف که از استفراغ حاصل شده باشد حمام نمایند و اگر اندکی یبس باقی ماند روغن کدو و یا چاین بر معده و بدن بمالند و خمیرهٔ صندل ترش و یا خمیرهٔ مروارید ساده بماء اللحم دهند و اگر در هیضه بعد تنقیه و دولاع بمعده و امعا عارض گردد اسپغول و آب انار بشکر آمیخته بدهند که بسیار نافع است و ازلاق خلط لاذع و اخراج آن نماید و اگر بعد خروج خلط تسکین درد باز درد عود کند دلالت بر انصباب ماده از عضو دیگر نماید و درین هنگام فلونیا یا معجون زهره محمد زکریا یا تریاق یا مثرودیطوس دهند که تسکین آن نماید و بعد رفع هیضه بغذاهای سهل الانهضام چون گوشت طیور غذا سازند و اگر مانعی نبود آنرا بآب انار و آب غوره ترش سازند تا ارجاع قوت اندک اندک در غذا توسیع نمایند و باقی تدبیر حسب حاجت از اقسام سابقه اخذ کنند و بهر رفع سمیت و جز آن آنچه در هیضهٔ وبائی بیاید بکار برند

علاج هیضهٔ وبائی

هر چه در علاج کلی و هیضهٔ صفراوی مسطور شد همان دستور علاج کنند و تا حصول تنقیه تام از ماده سمی هرگاه مریض را کرب و اضطراب پدید آید فی الفور نمانند و بعضا در ابتدا بهر رفع سمیت ماده بعضی ادویهٔ تریاقیه استعمال نمایند مثلاً تریاق افاعی که از مخترعات و مجربات جالینوس است و حب پنج عشر که بهر دو معمول راقم است بدهند و حکیم علوی خان در عشرهٔ کامله مینویسد که در هیضهٔ وبائی شیرهٔ زنجبیل بی ریشه سه ماشه و زرنب و زرنباد هر یک یک نیم ماشه در عرق کیوره و عرق بهار نیم هر یک هفت تولهٔ برآورده نمک لاهوری دو ماشه داخل کرده نوشانیدن کثیر النفع است و بقول بعضی از حذاق درین باب بهتر ازین دوائی نیست و مکرر تجربه رسیده و دیگر دست بالای نارجیل که آنرا چاگوبند سوخته و پوست لیمون سوخته و نبات سرخ سوخته هر یک چهار ماشه با آب حل کرده در دو سه مرتبه بنوشانند و همچنین قدر روز دوم چند بار بکار برند استعمال نمایند برای کثرت قی و اسهال و شدت تشنگی که از ماده سمی هیضه عارض شده باشد عجیب النفع است و اگر آهک آب نا دیده ده تولهٔ نوشادر کافی یک نیم تولهٔ در ده و نیم آثار آب انداخته بگذارند چون آب صاف بالا ایستد باحتیاط از لالا او بگیرند تا درد او نیامیزد و آب لیمو آمیخته در شیشه نگاه دارند و از سه تولهٔ تا هفت تولهٔ انتهاء نوشانند در هیضهٔ وبائی اکثر جالنفع آن بمشاهده رسیده و شیرهٔ گل خیپ بقدر دو مثقال با چند دانه فلفل سیاه در گلاب برآورده دو سه بار نوشانیدن نیز در رفع سمیت ماده است و دیگر ادویه در رفع سمیت آن که سابق مذکور شده حسب الحال استعمال نمایند لیکن در اثنای آن از اخراج ماده بقی غافل نباشند و در هیضهٔ وبائی که با نفخ شکم و شدت تشنگی باشد شیرهٔ زرشک چار ماشه سماگ بریان دو ماشه نوشانیدن معمول استادی مرحوم است و بعد نقای بدن از ماده و کثرت استفراغ بسکنانی که در علاج هیضهٔ صفراوی مذکور شد تسکین پردازند و مولف اقتباس مینویسد که گلاب دو حصه و سه آتش سه جزو و آب سرد یخ یا شوره پرورده یکجزو آمیخته نوشانیده قی کنانند و بتکرار دهند تا از راه بینی برآید آنگاه منع فرمایند و آب سرد در کف گرفته بر رو و سینه و دل زنند و بادکش از پارچه بافته ساخته بگلاب و آب یخ و عرق صندل ترکرده هوا نمایند و بهتر آنست که مریض را در حوض پر از دوغ ترش نشانند و تا بگلو باشد یک ساعت نجومی نشسته دارند و همچنین در آب سرد یخ تا لرزه پیرا نه مثل فتا پس برآورده بآب گرم غسل نموده در پنبه کهنه که فی الحال نداف زده باشند پنهان نمایند تا سه ساعت نجومی و این دوا دهند جواهر مهره و اگر بدست نیاید بدل آن زهر مهرهٔ خطائی یکماشه طباشیر دو ماشه زرشک یک نیم ماشه در شربت لیمون و سیب هر یک یک نیم تولهٔ آمیخته با شیرهٔ زرشک نه ماشه در گلاب و عرق بیدمشک و کیوره هر یک سه تولهٔ برآورده دهند و یا جواهر مهره و زهرمهره هر یک یکماشه در بالائی جغرات ترش یک نیم تولهٔ بدهند تا حبس قی کند بعد از آن اگر اسهال باقی ماند دوغ گاو آهن تاب کرده بسیار دهند چنانچه حکیم علوی خان در عشرهٔ کامله نوشته اند و عطرهای بارده مقوی اعضای رئیسه استعمال نمایند تا اسهال بند شود و پس جهت تقویت و انبعاث حرارت غریزی جواهر مهرهٔ خطائی دو ماشه در دوا المسک معتدل علوی خان نه ماشه سرشته بعرق کیوره پنج تولهٔ دهند و باید دانست که بعض عوارض اند که چون مشتد شوند بهلاکت رسانند چنانچه غشی و سردی اطراف و احتباس بول و نفخ شکم پس باید که در تدبیر آنها سعی بلیغ نمایند مثلاً در غشی آب سرد بر چهره و بر رو زنند و تدبیر مختار ابن هبل که چکانیدن آب لیمو و یا دوغ گاوی ترش بر یافوخ است در علاج هیضهٔ صفراوی از خلاصه نقل کرده و دیگر تدابیر افاقهٔ غشی که در انجا مسطور شد بهوش می آرد و بقول شاه ارزانی جوزبوا در روغن کنجد آمیخته بر همه بدن و اطراف مالیدن برد آنرا و در کشف غشی را برد و میر بهاء الدین در خلاصة التجارب قلمی فرموده که جوزبوا فقط در دهن داشتن و بر همه عضلهای بدن مالیدن بسی مفید است و جهت احتباس بول

برگ شب بته و قنب و گل پاپس و برگ انار و برگ پودینه باغی هر واحد یک ... جوش کرده آنگاه آب نمایند و ثقل آن اگر با گرم نیم بار بندند و شیر جات نیز و بر ابرو معده
با شربت بزوری معتدل و شربت کشوث علوی خانی دهند و جهت رفع تشنج شیره بادیان نیم ماشه الایچی کلان پنج عدد گلقند چهار توله گلاب با آب انار ... و جو
نیم توله مغز خیارین ... توله در آب برگ ... مغز ... حماو گفته ... اصلاح صحت سبات و با قبض و با فواق عارض گردد باید که سرکه و روغن گل
هر دو برابر بر تارک سر نیمگرم مالند و دیگر تدابیر که در سبات مذکور است بکار برند و معلوم ... باشد در گلاب ... ساییده ... پنج توله گلقند را در گلاب نیم انار ...
مع برگ ماو ... شیره ... با گل بنفشه یک توله ... دهند و جهت فواق گلاب ... فلفل ... تولہ ... شده ... و سه توله در گلاب با آب انار ...
و هرگاه که قی یکبار ... شود باید که شیشه ... گذارند ... قشر ... کاغذی ... یکنیم توله در آب ... بیاسایند
و در سالی با بتدای فصل خریف هیضه وبائی عارض شد و هر کسی که آب سبز رنگ متعفن اندکی از دهن می انداخت اکثر آنان زمان هلاک می شدند و الا بعد ...
میگردید و جمیع عوارض با آرام روی نمود و درین اثنا هر کسی که بعد از ... یک پاس ... بهوش می آمد ... آب ... تا ... هفت ... شده ...
و طلا آب کرده عوض آب ... دادم ... یکماشه طباشیر دو ماشه صندل سفید یکنیم ماشه در گلاب سوده با روغن ... انار ... در ...
قرص طباشیر کافوری قابض ... ماشه و شربت سیب یک توله شربت نارنگ ... شربت بهی هر یک یکنیم توله ... هفت ... توله ... سال
وفق موقوف شد ... پنج ... و ... صحت یافتند و تا یک هفته این قسم هیضه شدت ... ذکر او ... که در هیضه وبائی برای ...
معمول است ... غایت ... تریاق الافاعی که رفع سمیت هوام کند و اطبای سابق ابتاع نموده اند که هر که ... و ... بعضی او قات ...
نیم مثقال با گلاب یا با شربت ... قائم مقام آن تناول نماید ... رفع اذیت و با ... وبائی ... و ... مجرب ...
که در سال وبای آن عصر هر که استعمال نمود سالم ماند ... جزو ... زعفران هر یک ... در گلاب ... کرده حب ... ساخته
و دو حب با گلاب و ... هیضه وبائی ... ازین ... بعضی ... ایام هیضه وبائی ... خوردن ... حب ...
اکثر ... سال ... حب ... تا چهل ... هیضه ... تا چهل ... در گلاب سوده ... نارنج ...
یک درم و اگر ... تخم نارنج ... اثر ... شده ... تخم ... با گلاب ... سوده ... حب ...
شربتی از ... حب ... تا ده دوازده حب ... اگر ... پنج حب ... باشد ... و دیگر ...
بهمت علل مذکوره هنگامی که قی و اسهال ... ضعف ... بسیار ... تقویت بدن و حفظ صحت ... تا چهل ... تازه یکدرم ...
مرجان ... یاقوت رمانی ... لعل ... عدد ... ورق طلا ... زعفران ...
صندلین طباشیر تخم ... تخم خرفه ... ورق نقره محلول هر یک نیم مثقال مروارید ناسفته یک مثقال ... با گلاب سوده ... دو ...
... حب ... به قدر ... ساخته ... با گلاب ... اگر ... در ... شربت ... شیره ...
... حب ... که برای رفع سمیت هیضه مجرب ... آب ... ادرک ... کرده ... باشد ... حب ...
دیگر ... سلیم ... زرد ... پوست ... هر یک ... پنج ... قرنفل ... هیضه ... رفع
سمیت ... و ... آب ... و ... هیضه ... تقویت ... بار ... معمول ... خالص ... زهر مهره ... زعفران ...
زعفران هر یک ... با گلاب ... سوده ... گلاب ... یک ... توله ... ساخته ...
... و ... سیب ... شیر ... اطفال ... شیر ... بسیار ... طعام ...
... کرده ... اگر ... حرکات ... که باعث ... اگر ... و این ... در ... وقتی ... طعام ...
ضعف ... و ... این ... که ... حرکت ...

معده چه اخراج آن نیست اصلاً و قطعاً متوجه حبس و قطع آن نشود و تغییر غذا مطلق بآن ندهد و حتی الامکان در تنویم او کوشد خواه او را خواب آید یا نه زیرا که خواب و سکون و آرام موجب انهضام غذا و اصلاح آنست و اندکی تریاق فاروق بمرضعه بطفل نیز بخورانند اگر حرارت بسیار غالب نباشد و گویند که بهترین ادویه درین باب خاکشی سنگ شده نموده در گلاب و یا آب جوشانیده چند دفعه بنوشانند اگرچه هر دفعه قی نماید و جوش نرسد اگر ضعیف باشد و بعد اطمینان از دفع مواد و حابسات مثل مهره یا گل مختوم یا نارجیل و پائی یا حب نارجیل یا حب کونانه خورانیدن مفید است اگر خود بخود بند نگردد و خوف ضعف و سقوط قوت باشد

ضعف اشتها و بطلان آن

بدانکه اکثر در کلام قدما الفاظ سوء شهوت و کلال آن و فتور آن و نقصان آن و جز آنها مثل اختلال شهوت و سقوط شهوت و ذهاب شهوت غیر مناسب واقع شده بجهت آنکه گاه این الفاظ مترادف و گاه متباین استعمال کرده اند با وجود آنکه جالینوس تفصیل قول کافی نموده و گفته که ضعف شهوت و فتور آن چون قوی شود بطلان یا سوء شهوت گردد و اسباب کلال آن چون قوی شود اسباب سوء شهوت و بطلان آن شود و گاهی بسبب فقدان غذا هلاک مریض نمودی گردد و شیخ الرئیس بطلان و ضعف را دو فصل واحد بهمین اعتبار وارد نموده و گفته که اسباب بطلان شهوت بعینه اسباب ضعف شهوت اند چون اقل درجه ضعف باشند باتحاد نقصان و بطلان شهوت طعام بحسب [illegible] قوت [illegible] است اگر سبب ضعیف باشد اشتها کم شود و اگر سبب قوی باشد اشتها باطل گردد و فی الحقیقت سبب هر دو واحد است و اسباب این بسیار است و شامل نوع است یکی حرارت ساده که فم معده [illegible] و سائر قوای آن را ضعیف گرداند و مواد بجهت حرارت رقیق شده در آن جمع شود و بنابر ضعف دافعه دفع نگردد و ازینجاست که با وجود [illegible] مستسقیان [illegible] شهوت طعام را دوم برودت ساده مفرط که در جمیع اجزای معده عارض شود و [illegible] جگر نیز سرد گردد و جمله قوای معده و جگر ضعیف شوند و گاه مزمن شود [illegible] و اگر برودت [illegible] عارض گردد شهوت کلبی آرد سوم صفرا یا بلغم شور که در معده حاصل گردد و طبیعت بدفع آن متوجه بود و از درخواست غذا برگردد چهارم حصول اخلاط لزج کثیر المقدار در معده که بسبب امتلا مانع طلب غذا او بواسطه حیلولت در میان جرم معده و سوداوی [illegible] غذا اشتها نشود و طبیعت از طعام نفرت کند مگر از چیزی که در آن حرافت و حدت باشد و این بنابر افاده تقطیع بلغم و تحلیل آن باشد و اگر این بلغم شور یا [illegible] نباشد خواهش اشیای حامضه نماید پنجم اجتماع اخلاط متعفن در معده و مشغول شدن طبیعت بدفع آن و باز ماندن از جذب غذا ششم امتلای بدن از اخلاط خام و قلت تحلیل و اشتغال طبیعت باصلاح اخلاط ردی و بدان سبب استغنای آن از غذا مگر آنکه تا فراغ طبیعت از اصلاح و نضج و تحلیل آن اخلاط و اعتدال بدن و تحلیل اعضا از عروق و عروق از معده غذا را با متصاص طلب نمیسازد چنانچه در [illegible] بر ترک طعام مدت مدید صبر کنند و بهمین سبب خرس و خارپشت و بعضی حیوانات دیگر در زمستان مدت دراز از غذا مستغنی میباشند هفتم کثرت انصباب سودا [illegible] معده [illegible] و دفع سودای اکل و [illegible] هشتم قلت تحلل فضول بسبب درشتی جلد بدن و انسداد مسام و بنابر توجه طبیعت بتحلیل عدم طلب اعضا مر غذا را و ازین جهت حیوانات سخت جلد چون سنگ پشت و سوسمار و آفتاب پرست مدتهای دراز ترک غذا و آب نمایند نهم قلت جذب کیلوس بسوی جگر بسبب ضعف آن که مضعف قوت شهوانی است یا بسبب وقوع سده در جگر و یا در ماساریقا و بدان سبب خالی نماندن معده و عدم تقاضای آن مر غذا را دهم انقطاع انصباب دائمی سودا از طحال بر فم معده بسبب وقوع سده در منفذی که مابین سپرز و فم معده است و عدم دغدغه مشی آن یازدهم بطلان حس فم معده و عدم احساس امتصاص عروق و لذع سودا بسبب مشارکت دماغ یا رسیدن آفت بعصب که از دماغ بسوی فم معده رسیده و یا بسببی خاص در معده دوازدهم قلت خون بدن و ضعف قوای آن چنانچه بعض ناقهین را با وجود نقاهی بدن نقصان اشتها عارض می گردد و کسانی را که اسهال خون یا مواد و صالح مفرط حادث شده سیزدهم ترک عادات مثل ترک شراب معتاد و بسبب فقدان معتاد و معاون انتعاش قوت و تقویت دماغ بعطریت و بواسطه آن عدم احساس فم معده و غذا مر سودا را چهاردهم اشتغال طبیعت بامری اهم از غذا مثل دفع مرض و عروض غم و غضب مانند آن از عوارض نفسانی که با وجود اشتغال معین بر ضعف جمیع قوی است پانزدهم دیدان چون امعا را ایذا دهند و مزاج او فاسد کنند و معده بسبب اتصال او با معا مشارک آن گردد و یا تصاعد نمایند کرم [illegible] تا بسوی فم معده و ایذا دهند شانزدهم تنفر طبیعت چنانچه هنگام کثرت مگس و امثال آن که بعض لطیف مزاجان را رو میدهد هفدهم دوام نزله نازل از سر

بسوی معده هیجان بهم ورم معده یا کبد یا قرحهٔ معده و مری بنابر لزوم سوء مزاج معده و فرط امتلای آن و ورم معده و کثرت انصباب فضول در معده از کبد و ورم
کبدی و لزوم ترتب باین او راه که آن سقوط اشتها است و ورم صفراوی بسبب شدت [illegible] صفرا باشد بدتر برای اسقاط شهوت باشد [illegible]
احتباس حیض در ابتدای حمل لیکن اکثر در ان فساد هضم عارض میشود بسبب سقوط قوت شهوانی و جاذبه از تمام بدن بسبب [illegible]
اسهال هم کثیر عارض میشود و این ردی عسر العلاج است و مودی میشود بآنکه بر مریض غذا [illegible] عرض نمایند [illegible]
کنند و اگر سقوط این قوی تام بود صاحب او بچیزی از اطعمه خواهش نکند و این بدتر از همه است و قوت شهوانی عقب [illegible]
مفرط بنابر منافات افراط هر سوء مزاج مر حیات و صحت را ساقط میگرداند [illegible]
او تحذیر ان هم بسیار منع تحلیل داشته او حرارت معده نماید [illegible] و هم سوء حال نوم که بود [illegible]
و آن منع اشتهای طعام نماید و آن نوم یا با تحلیل بود [illegible] یا با تحلیل [illegible]
استعمال او و [illegible] هضم [illegible] حرارت خارج از اعتدال [illegible] تحلیل گرداند فضول [illegible]
شرب آب بسیار بنابر تبرید معده و ارخای آن و افساد هضم اگر در معده هنگام شرب آب کثیر طعام باشد [illegible]
است و هم امتلای دموی و از کار [illegible] ضعف آن حرارت [illegible]
که آن [illegible] طعام است [illegible]
وارد و لهذا با شمال از ریاح و زمستان از فصول [illegible] شدید شهوت است و هر که در برف سفر کند اشتهای او [illegible]
مواد و مالی موضع آنست و برودت باشد آن با وجود آنکه گاهی سبب بطلان شهوت طعام سوء مزاج بارد ساذج [illegible]
شود و این اندک نادر بود و بلکه گاهی سبب آن هیج سوء مزاج مفرط است قوت شهوانی میشود [illegible]
سوء مزاج و غلبه عطش و امتلای اخلاط ردی [illegible] باشد و شدید تر برای اسقاط شهوت طعام در حمیات حمای دبائی [illegible]
بنابر فساد و مواد [illegible] قوی در دبا بنابر فساد مزاج روح و قلب و چون اسهال مفرط گردد شهوت با فراط اشتها [illegible]
بنابر کثرت اندفاع [illegible] و چون اشتهای ناقهین [illegible] بسبب قلت خون و ضعف بدن باشد [illegible]
زیرا که سقوط شهوت ایشان در اکثر امر بسبب افراط امتلا [illegible]
[illegible] و گاهی اشتها ساقط بود و چون انسان [illegible] شروع کند اشتها هیجان نماید [illegible] و انتعاش قوت جاذبه از طعام است [illegible]
و از جهت [illegible] سوء مزاج مبطل اشتها [illegible] اگر سوء مزاج مسقط اشتها حرارت باشد [illegible]
[illegible] مزاج [illegible] طعام [illegible] معده حار نوشیدن آب سرد [illegible] هیجان اشتها نماید [illegible]
از تناول [illegible] آب سرد [illegible] اخلاط [illegible] حادث شود و اشتها بسوی شوربا جات هیجان نماید و همچنین اگر مبطل اشتها برودت
باشد طعام حار بالفعل [illegible] ظاهر شود و سقوط شهوت در امراض مزمنه دلیل ردی است طریق تشخیص اسباب این مرض باید که اولاً حال تشنگی بخوبیان
بپرسند اگر [illegible] تشنگی نماید [illegible] حرارت ساده باشد پس حال آروغ و دخانی و اکراه طبیعت از اغذیه گرم و استراحت بنوشیدن آب سرد و [illegible]
بالفعل [illegible] سوء مزاج حار ساذج گرد و تشخیص اسباب امراض معده گذشت سوال کنند و اگر با تشنگی اقرار غثیان نیز کند لذع معده و کیفیت
مزهٔ دهن بپرسند اگر با تلخی مزهٔ آن تلخ گوید سببش صفرا باشد و اگر شوری بیان نماید بلغم شور باشد و اگر اقرار صرف غثیان نماید و با کثرت آب دهن و خواب
و لزوجت دهن بود از حال رغبت طبیعت بخوردن چیزی گرم بالفعل یا حار و حریف و بعد خوردن آن ظهور الم و نفخ و تمدد و استراحت با روغ سوال کنند اگر این
آثار یافته شود سببش بلغم لزج باشد و اگر سوای غثیان این آثار نباشد و تقلب نفس یعنی تهوع یا غثیان لازم رنج و هر دو از دهن بوی بد آید و [illegible]

برآید و احیاناً گاه رقی ماده متعفن بیرون آید سببش خلط عفن باشد و اگر مریض از تشنگی و غثیان هر دو انکار کند و با آن ضعف هضم و جشای حامض و لینت
طبیعت و اکثر اکراه از آب بود و دیگر علامات سوء مزاج بارد ساذج که در تشخیص اسباب امراض معده مسطور شد و آثار سوء مزاج بارد ساذج جگر که در تشخیص آن
مرقوم گردد موجود باشد سببش برودت ساده باشد و اگر مزه دهن ترش گوید و با آن حرقت معده و قی سوداوی و وسواس و تغیر رنگ زبان بسواد بود سببش
کثرت سودا باشد و اگر این آثار یافته نشود و بدن و عروق ممتلی نماید و گرانی اعضا باشد و تقدم طول راحت و ترک ریاضت و عدم تعب و مشقت و تناول
اغذیه و فواکه غلیظه و فجه بران گواهی دهد سببش امتلای بدن از اخلاط خام باشد و اگر جلد بدن درشت نماید و بسیار زیاده و عرق کمتر برآید و تقدم تدبیر مرفه
شاهد بود و اشتها اندک عقب ریاضت و استفراغ پدید آید سببش قلت تحلل باشد و اگر آثار ضعف جگر یا سده آن ظاهر بود و بدن روز بروز لاغر شود و
و اسهال مختلف الالوان گاه سفید و گاه زرد و گاه سبز آید سببش قلت جذب کیلوس بسوی جگر باشد و اگر طحال بزرگ باشد و با وجود قلت اشتها دل آشوب
شود و از خوردن ترشی اشتها پدید آید سببش انقطاع سودای منصب از طحال باشد و اگر مریض نقیه باشد یا پیش ازان اسهال مفرط و استفراغ کثیر اتفاق
افتاده باشد سببش قلت خون باشد و اگر با وجود نقاهت تقدم استفراغات مضعفه بدن با وجود علامات سوء مزاج مستحکم باشد و چون مریض اشتهای چیزی
پدید آید و پیش او برند از ان نفرت کند و یا اصلا اشتها نشود سببش موت قوت شهوانی باشد و اگر ابتدای حمل بود سببش احتباس حیض باشد و اگر آثار نزله
یا سوء مزاج یابس یا امتلای دماغ یا دیدان شکم یا ورم معده یا کبد یا قرحه معده و مری یافته شود و یا تقدم ترک عادت مثل شراب معتاد یا عروض مرض و غم
و هم و غضب یا ملاقات هوای حار یا بارد یا ردی یا سوء حال نوم یا ریاضت غیر موقع یا شرب آب بسیار بود سببش همان باشد و اگر وجود کثرت کسل یا غذای کریه
باشد و مریض نازک طبع بود سببش تنفر طبیعت باشد و اگر ازین علامات هیچ یافته نشود و سائر افعال معده سالم باشد و از خوردن اشیای ترش اشتها
پدید آید و از تناول چیزهای حریفه مثل فلافلی بر نهار فم معده متاذی نگردد و از ان لذع یا غثیان یا فواق حادث نشود و با آن بعض علل دماغ مثل
اختلاط ذهن بود سببش بطلان حس فم معده باشد

علاج اکثر اقسام ضعف اشتها

شیخ فرماید که علاج جید برای کسی که اشتهای طعام نداشته باشد و حرارت غالب هم نبود اینست که او را مدتی از طعام منع کنند و تقلیل آن نمایند تا آنکه انتعاش
قوت شود و تخمه منهضم گردد و چنانچه صاحب سهر را چون مدتی از خواب منع کنند نوم غرق بهم رسد و شارح گیلانی گوید که قوای حیوانی و وهمیه را درین باب مدخل تام
چون انسان معلوم کند که اشتهای او ضعیف یا باطل شده و جزم بدان نماید و آن در طبع او راسخ گردد این اعتقاد اعانت می کند بر تمکن این مرض پس چون
طبیب آنرا از طعام منع کند و گوید که آن ده یا بیست روز و مانند آن طعام نخورد از ان مریض بترسد و طبیعت او بسوی غذا خواهش کند و اشتها پدید آید و
تقاضای او سخت نماید و اکثر مریضان این مرض را علاج باین طریق کردیم و مرض ایشان از مدتی بود و اشتهای طعام در یک روز یا دو روز ظاهر شد و قول
صاحب سهر دلالت میکند بر اعانت قوای وهمیه درین باب و سببش مثل او خوف مریض از الم تکلیف سهر و رجوع آن بسوی نوم مستوفی ست و جالینوس گفته
که قومی از من شکایت اختلال اشتها کردند و ایشان را امر بمنع طعام تا مدت طویل نمودم و چون بران عمل کردند اشتها بسوی ایشان عود نمود و حال اشتها مثل
حال خواب ست هر که شکایت قلت خواب کرد اگر ازان منع کرده شد خواب خوش نمود و بقول شیخ از آنچه اشتها آورد و انتفاع بدان یابد شخصی که اشتهای او بسبب ضعف
ساقط شده باشد مثل ناقهین یا بسبب ماده رطب بلغمی باشد اینست که بخورند زیتون الماء و انار کی ماهی شور و تجرع نمایند سرکه عنصل اندک اندک و واجب است
که در طعام ایشان زعفران اصلا داخل ننمایند اما نمک مالوف فلفل مشهی ست و از مشهیات کبر و طیب نعناع و پیاز و زیتون و فلفل و قرنفل و خولنجان و سرکه
و مخللات ازین اشیاست و ایضاً کامری و بصل و ثوم و اندک حلتیت و ایضاً صحنای شامی انبعاث شهوت طعام می نماید و سفوف کمونی تنقیه فم معده میکند و ازاده و بیه فالج
برای اشتها دوائی تتخذ از آب به و سرکه و عسل و فلفل سفید و زنجبیل ست و تحقیق شهوت کسی که او را مزاج حار یا تپ باشد جوارش سفرجلی مسهل سبب است و از اشیای تحقیق
شهوت و مانع انقلاب معده است از کسانیکه معده او طعام را قبول نکند رب نعناع برین صفت ست که بگیرند انار ترش و با پوست دانه افشرده آب او بگیرند و نعناع سبز

کوفته آب او نیم جزو و عسل فائق یا شکر یک نیم جزو آمیخته قوام بیابد بیست بر آتش نمایند و شربتی از آن بر نهار یک مثقال است و بر آنکه رقیق منقی برقق دوای عجیب است برای کسی که شهوتش [illegible] و از شیرین و چرب ساقط شده باشد و اقتصار بر ترش و حریف نماید و از آنچه اکثر اقسام فواکه شهوت دار نافع است تغنیه کند و مصطکی عود [illegible] [illegible] بیجانی است اگر از بیوست نباشد و از آنچه نفع میکند شراب [illegible] است [illegible] [illegible] سنبل الطیب [illegible] [illegible] نافع است و گویند که چون کرسنه یک مثقال آب انار [illegible] [illegible] اشیای [illegible] بسر که مثل [illegible] [illegible] [illegible] گردد علاجش [illegible] [illegible] [illegible] مریض است [illegible] گوشت حلالان [illegible] [illegible] و از خواب مانع کنند و هنگام افاقه نان شراب با اشیای دیگر [illegible] شربت نعناع [illegible] نکرده بخورانند [illegible] [illegible] [illegible] روغن زرد اشتها را ساقط کند [illegible] [illegible] معده [illegible] دهان [illegible] [illegible] قدری قبض باشد چون [illegible] الفاق و روغن جوز در روغن پسته بقول قرشی از ادویه مقوی اشتها مثل [illegible] [illegible] [illegible] از فواکه امرود [illegible] سفرجل سماق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و گویند که مغز تخم خیار و اگر گونه [illegible] مسقط اشتها است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گل سرخ هر واحد [illegible] برگ [illegible] عود هندی دارچینی قرنفل هر واحد [illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible] بر آتش [illegible] [illegible] و بعض متاخرین می نویسند [illegible] [illegible] اگر از رطوبت باشد [illegible] سنبل الطیب [illegible] صندل مقوی معده و مشهی [illegible] [illegible] [illegible] کردن گوشت محرک اشتها است

علاج ضعف اشتها از حرارت

[illegible] مزاج [illegible] در علاج امراض معده از سوء مزاج حار [illegible] گذشته [illegible] جوارش [illegible] انارین و فواکه و طباشیر و صندل و عود ترش و [illegible] [illegible] سکنجبین فواکه شریف خانی [illegible] [illegible] سکنجبین سفرجلی [illegible] [illegible] [illegible] صندل و زرشک [illegible] در مزاج حار [illegible] اشتها جوارش انارین همراه عرق کاسنی و عرق گاوزبان [illegible] عرق کیوڑہ [illegible] چهار تولہ شربت انار شیرین دو تولہ حل کرده دهند و گاهی شربت بزوری بارد و شربت فالسه نیز [illegible] و اگر سقوط اشتها با قبض شکم بود مربای [illegible] [illegible] [illegible] عرق عنب الثعلب شربت بنفشه حل کرده اسپغول [illegible] و با غذا [illegible] و مربای تمر هندی خوردن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آب انار و لیمو و سرکه و انار ترش و زرشک و سماق و کشنیز و پسته [illegible] سرکه [illegible] [illegible] خیار و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مربای [illegible] و تمر هندی همراه [illegible] [illegible] [illegible] گوشت پخته و [illegible] انار ترش [illegible] [illegible] آب لیمو و [illegible] سماق در طعام و دوغ گاو [illegible] سرکه و شربت [illegible] [illegible] کاهو بسرکه [illegible] [illegible] سفرجل سکنجبین [illegible] انگور [illegible] ترش [illegible] هر واحد محرک شهوت غذا است ذکر ادویه مرکبه برای اشتها و مزاج حار نافع است جوارش زرشک [illegible] زرشک چهار درم گل سرخ دو درم صندل [illegible] [illegible] پودینه سنبل الطیب قرنفل مصطکی [illegible] هندی هر یک یک درم قند سفید نیم رطل شربت انار شیرین چهار تولہ جوارش انارین مقوی معده و جگر و برای بهم رسانیدن اشتهای مفقود عجیب [illegible] آب انار ترش آب انار شیرین قند سفید هر یک یک سیر آب پودینه سبز گلاب هر یک [illegible] سنبل الطیب مصطکی هر یک [illegible] درم دانه الایچی [illegible] پوست ترنج هر یک چهار ماشه پوست بیرون پسته یک درم دانه الایچی خرد [illegible] [illegible] [illegible] حکیم [illegible] آب انار [illegible] [illegible] پنجاه درم [illegible] پودینه [illegible] [illegible] [illegible] درم و نیم [illegible] [illegible] طباشیر [illegible] کشنیز [illegible] نیم درم عود خام [illegible] هر یک نیم درم [illegible] گلاب است

نوع دیگر قابض مقوی معده و جگر قند سفید پاو سیر آب لیمون هشت دام شربت حب الآس هفت دام آب انار رین هشت دام شربت لیمون آب لیمو دینه سبز شیره مربای آمله
هر یک چهار دام گلاب ده دام مصطکی دانه هیل زهر مهره خطائی هر یک سه ماشه گل سرخ زرورد ترکی جوز بوا عود طباشیر هر یک دو ماشه بدستور مرتب سازند و بدانند که در
سیر دو دام در رنج و جوارش بوزن عالمگیری معتبر ست جوارش آمله مقوی معده و مشهی و خوش فم الفقه و دافع اسهال بواسیری آمله منقی بشیر پرورده ده توله قند سفید
شش ماشه گل سرخ صدف سوخته هر یک چهار ماشه مصطکی طباشیر دانه هیل عود هندی پوست سماق هر یک سه ماشه آب لیمون کاغذی چهار توله قند سفید نیم آثار بقوام آورند
نوع دیگر مقوی معده و دل و جگر و اشتها آرد و طعام هضم نماید آمله منقی پنج درم عود مصطکی هر یک سه درم عنبر نیم مثقال قند سفید نیم آثار آب لیمون و سماق هر یک ده درم
بدستور مشهور تیار نمایند جوارش عود ترش مشهی هاضم و مقوی معده شربت سیب شیرین شربت بهی هر یک پاو سیر آب لیمون کاغذی چهار دام عود مصطکی
هر یک شش ماشه صندل سفید پوست بیرون پسته هر یک سه ماشه بقوام آرند حب ترش مؤلف مؤلف برای اشتها و تقویت معده محرور مزاج آمله منقی پوست ترنج
بادیان گل سرخ دانه هیل صندل سفید زیره سفید پودینه خشک هر یک دو ماشه کشنیز مقشر طباشیر هر یک سه ماشه نمک لاهوری نه ماشه نمک سیاه شش ماشه انار دانه ترش
چهار توله زرشک پوست سماق هر یک چهار ماشه کوفته بیخته در آب لیمون کاغذی شش عدد خمیر کرده حبها بقدر نخود سازند و پنج شش حب خورده باشند دوائیکه برای
اشتها و هضم طعام معمول آن جغرات یک آثار آب لیمون کاغذی پاو آثار آب ادرک دو توله سهاگه بریان پوست هلیله فلفل سیاه هر یک چهار ماشه نمک سیاه بقدر ذائقه
در شیشه نگاه دارند خوراک تا دو توله سفوف نمک که اشتها آرد و مناسب محرورین ست و منع اسهال مزمن صفراوی نماید و همواره معمول ست بگیرند نمک اندرانی
و خرد خرد شکنند و در تابه آهنی یا سفال بر قرن نهند و سرکه تیز بر آن پاشند و حرکت همی دهند و چون سرکه خشک شود دیگر بپاشند و همچنان سرکه را مکرر ریخته باشند
پس اگر سی درم ازین نمک باشد کشنیز بریان عصاره زرشک و انار دانه بریان پوست سماق هر یک ده درم اضافه کنند کوفته بیخته قدر حاجت بخورند اگر با آب لیمون کاغذی
استعمال نمایند بهتر ست و معمول حکیم علوی خان همین ست و این قسم مقوی قوای اربعه معده حار و بارد ست خصوص در مزاج حار که آب بسیار نوشند و طعام کم خورد
و اگر اندکی بخورد هضم نشود و بیقرار گردد و بضعف جگر و کثرت تشنگی مجرب بلا تخلف ست و بعضی نمک هفت درم نوشته اند و باقی بدستور و گویند که این لذیذتر میشود
سکنجبین تفاحی تالیف حکیم ارزانی جهت اشتها و هضم و تفتیح سده جگر و تقویت معده و دل و دفع قی و غثیان نافع ست آب سیب پخته شیرین صد درم
سرکه چهل درم آب انار ترش آب لیمون کاغذی گلاب بید مشک هر یک بست درم قند سفید یک من و نیم پودینه سبز یک مشت در اثنای طبخ اندازند تا بهیجان تا بهت چون
خوب بجوش شد بیرون آرند سکنجبین فواکه برای فوائد مذکوره تالیف حکیم شریف خان صاحب آب انار شیرین و ترش آب سیب آب بهی ترش آب بهی شیرین
آب غوره آب زرشک آب فالسه آب تمر هندی از هر یک هشت درم سرکه انگوری شصت و چهار درم آب نعنع سه درم عسل و نبات یک یک آثار بقوام آرند و ادویه
مشک هر یک یک درم طباشیر چهار درم هر سه را خوب باریک نموده با قدری ازین سکنجبین نیک مخلوط نمایند بعد از آن در تمام سکنجبین بوجه احسن خلط کنند فقط
شربت انبرباریس تالیف حکیم علوی خان صاحب حرارت جگر و معده و قلب را نافع ست و اشتهای طعام آورد و اعاده شهوت طعام زائل از حرارت کند
و ناقهین از امراض حاده را که بقیه از حرارت ساذجه در مزاج ایشان باشد بنهایت سودمند ست زرشک منقی پانزده مثقال آمله منقی هفت مثقال یک شب
در هفتاد و پنج مثقال آب و بست و پنج مثقال گلاب بخیسانند و صبح بجوشانند تا آب و گلاب بنصف رسد صاف نموده آب ترنج بیست مثقال آب به شیرین
آب سیب شیرین آب انار شیرین آب انار ترش آب سیب ترش آب زعرور از هر یک پانزده مثقال مروارید محلول در آب ترنج دو مثقال قند سفید هفتاد و پنج مثقال
داخل کرده بقوام آرند شربتی دو اوقیه عرق انبرباریس مقوی معده و جگر و قامع صفرا و اشتهای طعام آورد زرشک منقی سه من تبریزی یک شبانروز در آب
بخیسانند و مقدار هفده مثقال قرنفل کوبیده داخل نمایند و قدری سرکه انگوری که زیاده بر ربع زرشک نباشد داخل کنند و بدستور عرق کشند و اگر قدری
کهار نخود داخل نمایند لذیذ خواهد شد مربای تمر هندی که هم داخل دوا و هم اغذیه است و اشتها آورد بگیرند تمر هندی خام سرخ رنگ و از پوست
مقشر سازند پس شق کرده تخم آن برآرند و در آب جوش دهند چون نرم شود تمر هندی را از آب برآورده در هوا دارند چون اندکی بخشکی آید آب که تمر هندی را در آن
جوش نموده اند آنرا صاف کرده بسه چند شکر آمیخته مع تمر هندی بقوام آورند تا قوام شیره مثل قوام شربت گردد شیخ الرئیس مفرح یاد بسا ست که صلاح او

نوشیدن آب سرد کند بقدری که حرارت غریزی را نمیراند و استعمال ربوب ترش آنرا نافع است و از آنچه درین باب تجربه رسیده نوشیدن آب انار بروغن گل است وخصوصاً چون درینجا ماده صفراوی باشد و اگر تشنگی غالب کند شیره تخمهای سرد و اضده مبرده استعمال نمایند و اگر درینجا ماده باشد اول تنقیه آن نمایند و معالجه اینها ناقهین اند که از حمیات بیرون آمده باشند و با ایشان بقیه حدت باشد و علاج آنها همین علاج است الا ایشان را آب سرد بسیار ندهند تا قوت معده ایشان ساقط نشود و واجب است که این دوا بدهند گل سرخ ده درم سماق دو درم قاقله یک درم قرص سازند شربت دو درم و این مشهی قاطع عطش است و از آنچه محرک شهوتهای محروره و مسکن تشنگی ست اسپست جو مبلول بآب و سرکه است و نفع میکند ایشان را قی کردن با دخال انگشت در حلق که آن قوت را تحریک می نماید مجوسی گوید که اگر حادث شود از سوء مزاج حار باشد صاحب او اشیای مبرده مقوی معده مثل شربت غوره و شربت سیب ساده و شربت ریباس استعمال نماید و تغذیه بکاهو و کاسنی و خرفه و بوارد معمول بآب غوره و انار و سرکه و زیت مفتوق بران برف کنند و خبر آن که در علاج سوء مزاج حار معده گذشت بعمل آرد و مسیحی گفته که هرگاه اشتها از سوء مزاج حار باطل شود باید که معالجه بکاسنی مربی در سرکه و شاهتره و کاهو و سرکه و آب انار ترش و آب غوره و ترشی ترنج و حصرمات نمایند ابن الیاس و خجندی می نویسند که هر صباح جلاب از آب انارین با تخم فشرده سه توله و قیه بشکر سفید ده درم و با تمر هندی ده درم در آب سرد خیسانیده با شکر بدهند و از اشربه سکنجبین ساده و شربت حصرم یا شربت لیمون یا شربت ریباس هر واحد ده درم و از اغذیه مزوره زرشک یا انار یا لیمو در قاطعیا یا مغز بادام و شکر بدهند

علاج ضعف اشتها از برودت

آنچه در علاج امراض معده از سوء مزاج بارد ساذج گذشت بکار برند یا آبیکه مصطکی و عود در ان جوشانیده باشند بنوشانند و ضماد دیگر در علاج اکثر اقسام ضعف اشتها مسطور شد استعمال نمایند و غذا لحم مرغ بالنه و ماکیان بریان با نان میده اگر گرم سودمند و انوشدارو و جوارش مصطکی و جوارش جالینوس و عرق بادیان مرکب و عرق پان و حب نکار و قهوه و چای خطائی و دیگر ادویه مرکبه که درینجا مسطور میشود حسب حاجت بکار برند و مشهیات حاره مثل ریوند و زنجبیل و فلفل و دارچینی و قشر فقل و خولنجان و انجدان و مویز و کبر و پیاز و سیر مخللات و هلیله مربی و ترنج مربی و نانخواه و عرق گوگرد و کبریت مصعد و بوی کباب است و مربای ادرک و سیب و سیبه و انناس با مصطکی و دانه هیل و عود خورانند و بدرقه بعرق دارچینی و نانخواه کنند و سویدی نوشته که انیسون اکلاً و ضماداً در تحریک اشتها مجرب من است و کذا برگ و اطراف نرم بقه و نس در سرکه باریک سائیده و بثوم و فلفل و نمک خوشبو ساخته مجرب و از ابن سهل و غیره نقل کرده که شرب و ضماد مصطکی و فرنجمشک و فوتنج و شرب اقحوان و حرف اکل اندک پیاز و بلبوس و قلقاس مطبوخ و اطراف رأسیس و بیخ آن و شرب آب زیتون سیاه و سرکه و عسل هر سه مساوی و حماما و حب بلسان یک مثقال بیخ اذخر و اکل برگ تنبول و کذا پوست ترنج معجون بشکر و برگ آن و هیل خرد و اسارون و کرسنه و انیسون بریان و خوردن فستین هر روز سه اثولوسات تا ده روز مستعمل و اکل مرباجوز و شرب عصاره او و اکل شهترفارذ مری شیر و صعتر و کرویا و انجدان بسرکه و آب زیتون در وسط طعام و صمغ قراصیا و فلفل سفید و بادنجان بسرکه و ثوم و فلفل و نمک مخلوط بطعام و نانخواه خصوص مخلوط بنان و امتصاص قلوب ترب و ضماد میعه هر واحد محرک شهوت طعام است و بقول روفس قسطورمس نه قیراط ملک البطم نه قیراط آمیخته بلع کردن اشتهای مشایخ را که ساقط شده باشد برانگیزد و بقول اطبای هند اگر دار فلفل در آب لیمون چهل پاس کهرل نمایند و مقدار دو سرخ در پان خورده باشند برای اشتها عجیب است و اگر نانخواه را در آب سکوار تر کرده بعده در آب لیمون هفت بار تر کرده خشک نمایند و بقدر مزاج خورده باشند نیز برای اشتها مفید و اگر عود العطاس یعنی چهکنی خشک سائیده بارچه بیز نموده چهار دام پخته در دو سیر آب ادرک صلایه کرده قرص بسته در ده دام پخته روغن زرد بسوزند و از پارچه صاف نموده نگاه دارند و از ان روغن یک ماشه تا دو ماشه بخورند برای اشتها و باه عجیب است و در بیاض استاد مرحومی مرقوم است که شنگرف یک توله در جوف گره پیاز خالی کرده پر نموده در آتش انگشت نهند تا بعد یک دو سه پوست اندرونی پیاز باقی ماند بر آورده سه مرتبه همچنین بعمل آرند بعده شنگرف مرسه ساکرده نگاه دارند و دو سرخ با برگ تنبول بخورند برای اشتها و سرخی رنگ بشره خیلی سودمند است ذکر ادویه مرکبه که درین باب معمول است جوارش عود و شیرین که معده سرد را گرم کند و اشتها آورد و هاضمه را قوت دهد عود پنج درم قرنفل دو درم سنبل الطیب یک درم نبات سفید دو رطل در گلاب بقوام آورده اجزا را کوفته بیخته آمیزند جوارش عود کبیر بهتی که در تقویت معده و آوردن اشتهای بارد مزاج نظیر ندارد عود سه درم دانه قاقلین ساذج هندی سنبل الطیب

پوست ترنج طباشیر پودینه دارچینی هر واحد یک درم گل سرخ دو درم زرنباد قرنفل جوز بوا بسباسه هر یک نیم درم ادویه را باریک سائیده و نبات سفید پاو آثار بقوام
آورده وقت سرشتن ادویه را از عرق گوگرد قدری با نبیذ بقوام آمیزند تا ترش شود و کمی و زیادتی ترشی موقوف برای طبیب به مزاج مریض ست از نیم درم تا یک درم
آمیزند و اگر مشک و عنبر هر یک نیم درم افزایند قوی العمل گردد خوراک حسب مزاج جوارش عود ملین که اشتها آورد به نسخه حکیم اسمعیل عود تربد مجوف قرنفل
مصطکی هر واحد سه جزو قاقله قرفه سنبل الطیب مغز بادام مقشر هر واحد دو جزو زنجبیل دار فلفل دارچینی پوست هلیله کابلی هر واحد یک جزو پوست ترنج پنج جزو
مشک نیم جزو قند سفید بیست و پنج جزو عسل دو وزن ادویه گلاب بقدر قوام ایضاً که برای تقویت معده و اشتها و تجوید هضم و دفع قبض و طرد ریاح معمول ست بادیان
انیسون پودینه خشک مصطکی دانه هیل هر یک یک درم عود طباشیر هر یک دو درم دارچینی یک نیم درم عسل سفید نیم پاو نبات سفید پاو سیر گلاب پاو سیر اول گل سرخ
سنای مکی تربد هر یک دو نیم درم در آب جوش داده صاف نموده در قوام داخل نمایند و ادویه دیگر کوفته بیخته بعد قوام آمیزند و بطریق لوز ساخته نگهدارند و با گلاب
استعمال نمایند جوارش عود ترش مشهی و هاضم از بیاض حکیم بقا خان قرنفل مصطکی سنبل الطیب بسباسه دانه هیل قاقله قرنجشک دارچینی پوست بیرون پسته
هر یک نیم توله عود یک توله قند سفید بیست و پنج توله آب لیمون آب سیب ترش هر یک پاو سیر بدستور معمول بقوام آرند جوارش آمله تالیف حکیم علوی خان
بجهت تجا قلی میرزا ولد ارشد نادرشاه که اشتهای طعام آورد و مقوی معده و قلب و مفرح و نافع وسواس و خفقان و دافع سوداوی و ضعف رطوبات غریبه و مقویات
قرمشانه کهنه و مجرب ست هلیله عربی خسته دور کرده یک صد و پنجاه مثقال گلاب نیم من تبریز آب یک من تبریز بجوشانند تا مهرا شود از بالا لیتن بگذرانند و ثقل آنرا
دور کنند پس قند سفید یک من عسل سفید نیم من داخل کرده بقوام آرند بعده بگیرند شیر آمله بیست و پنج مثقال پوست بیرون پسته ... زرد ترنج مصطکی ...
عود هندی ابریشم مقرض گل گاوزبان صندل سفید هر یک بیست مثقال زرشک پنج مثقال عنبر اشهب ورق طلای محلول ورق نقره محلول هر یک یک مثقال بدستور مقرر مرتب سازند
و اگر خبث الحدید مدبر هفت مثقال داخل کنند بهتر است چتنی که مشهی و هاضم طعام و خوش ذائقه است املی و قند سیاه مقشر هر واحد یک آثار فلفل سرخ نیم پاو فلفل سیاه
ادرک هر واحد چهار درم الائچی سفید پودینه خشک هر یک دو دام قرنفل یک دام عرق نعناع سه آثار املی را در عرق شب تر کنند و صبح سائیده باز با نمک بقدر ذائقه و سیر
و قند سیاه بسایند و مرچ و ادرک و پودینه و قرنفل آمیخته باز بسایند و نگاه دارند و اگر ادرک بهم نرسد عوض آن زنجبیل سائیده اندازند حب پاچک مشهی و هاضم خوش ذائقه
و همیشه معمول دانه الائچی خرد دارچینی هر یک سه ماشه سمندر لون سونچر لون سیندهه لون جوا کهار پتر لون کشنیز خشک پیپلا مول دار فلفل زیره سفید زیره سیاه زنجبیل
و پترج و ناگکیسر تالیس پتر هر یک شش ماشه چوک ترش دو توله انار دانه هشت توله کوفته بیخته با آب لیمون خمیر کرده حبها بقدر نخود سازند و چهار پنج حب بخورند نوع دیگر
از بیاض استاد مرحوم انار دانه یک توله تیس سماق نمک لاهوری نمک سیاه جوا کهار نمک سانبهر نمک سونچر هر یک شش ماشه ناگکیسر گل سرخ هر یک سه ماشه زرشک نه ماشه
کشنیز خشک سانج هندی هر یک دو ماشه زیره سیاه زیره سفید دانه هیل هر یک چهار ماشه چوک ترش دو توله سائیده در آب لیمون تر نمایند و حب بندند حب مشهی
پوست هلیله زرد بادیان پودینه نمک لاهوری چوک ترش هر یک یک توله زنجبیل دار فلفل فلفل گرد شیطرج نانخواه هر یک یک درم آب لیمون و عسل ... کرده بقدر کنار
حبها سازند ایضاً مشهی و ملین طبیعت پوست بلیله زرد پوست بلیله آمله نمک سیاه سنای مکی مغز بادام مویز منقی برابر کوفته حب سازند و تا یک توله کم و زیاده بخورند
حب کبریت صغیر که جهت اشتها و هضم طعام نفع دارد و مزیل جرب و قوبا و امراض بلغمی ست و رطوبات فضلی معده را نشف کنند گندهک آملسار یک توله
فلفل گرد چهار توله نمک سنبهر نیم درم کوفته بیخته با آب لیمون بقدر نخود حب سازند شربتی دو یا سه حب حب کبریت کبیر که مشهی طعام و هاضم و معمول ست
کبریت در شیر صاف کرده فلفل گرد بابی برنگ اجمود جوا کهار هر یک دو دام نمک سیاه دار فلفل کف دریا هر واحد یک دام نمک سیندهه سه دام پوست هلیله زرد چهار دام
کوفته بیخته و شیره ادرک کهرل نموده خشک کرده باز با آب لیمون سحق نموده مقدار کنار کوچک حب سازند و هر روز بوقت صبح یکی خورند ایضاً مشهی و هاضم
و دیگر فضل معده را مجرب زیره سیاه زیره سفید نمک سیاه نمک طعام نمک سیندهه هر یک یک دام نمک لاهوری دانه الائچی زنجبیل هر یک دو دام گندهک آملسار
مصطکی فلفل دارچینی جوتری قرنفل هر یک یک توله جوا کهار یک دام اول گندهک را در روغن داغ کرده بریان نمایند پس همه ادویه را کوفته بیخته در عرق لیمون حبها بندند
حب لوبان برای اشتها و دفع ریح و ثقل غذا و تعقد و اختلاج از مجربات والد مرحوم جوز الطیب قرنفل بسباسه مصطکی هر یک یک درم مشک یک دانگ

سنت لوبان مهیل سه مثقال در عسل حب بقدر کنار جهرائی بسته قبل غذا و بعد آن بخورند حب بجهناک برای زیادتی اشتها مجرب انداز الانجی خرد عاقرقرحا
از هر یک دو نیم ماشه جوزبوا بسباسه زعفران از هر یک پنج ماشه زنجبیل سه توله فلفل سیاه دارچینی بجهناک مدبر از هر یک دو نیم ماشه این همه ادویه را در آب ادرک
تا دو پاس کهرل نمایند و بمقدار کنار خرد یا هشتاد گولی بسته نگاه دارند و هر روز وقت صبح یک حب در جغرات پیچیده بخورند بالای آن بره ماش هندی که در جغرات
انداخته باشند بخورند و غذا مرغ چه فنکر و نارنگی و ناشپاتی و سیب انار و دیگر میوه‌ها خورده باشند و باید که بسیار شکم سیر بخورند و حذر نکنند که زود هضم خواهد شد
و طریق مدبر کردن بجهناک این است که بجهناک قسم اول سفید آورده در پیمان بندند و شیر ماده گاو که از زائیدن او شش ماه گذشته باشد پنج آثار در ظرف گلی انداخته
بجهناک او شیر آویزند و بالای ظرف سرپوش گذاشته دو پاس آتش دهند بعده بجهناک برآورده بکار برند و شیر را در جای دفن نمایند دوائی که در آوردن اشتها
از معمولات حکمای هندست بگیرند رام چتری که بشکل و ذائقه مثل جوتری میباشد یک توله در کهرل باریک صلایه نمایند پس سیماب یک توله در آن انداخته
دو پاس کهرل نمایند تا یک ذات شود و هر صبح بقدر یک دو برنج در برگ پان پی مصالح خورده باشند در موسم سرما تا چهل روز و چون سیماب درین خام است
خوف مضرت آن نیست ایضاً زنجبیل دو دام بادیان یک دام حلتیت سه دام کوفته بیخته بآب لیمون قرص سازند و بر سفال یا تابه که زیر او انگشت افروخته باشند
بنهند تا سرخ شود و سائیده بقدر حاجت خورند که اشتها آورد ایضاً که برای اشتها مفید است نمک سیاه فلفل گرد دار فلفل هر یک دو دام سهاگه بریان نموده
یک دام دوازده پاس در آب لیمون سحق نموده چهار سرخ تا یک ماشه بعد غذا بخورند ایضاً قرنفل نمک سیاه دار فلفل فلفل گرد زنجبیل گل سرخ نوشادر بریان سیاه
کوفته بیخته یک درم بخورند ایضاً از بیاض والد مرحوم مویز منقی انار دانه زنجبیل دار فلفل مساوی کوفته با شهد آمیخته بخورند ایضاً سه قرنفل مصطکی هر یک
چهار درم زنجبیل بیست درم کوفته بیخته نبات دو چند آن آمیخته بعد طعام یک کف دست بخورند دوائیکه در آوردن اشتها حکم اکسیر دارد جوهر اسنادی مشفق دو
نمک سانبهر نمک سیندھ نمک سوچر نمک پونکا کاچ لون نمک کهاری نمک گجراتی جواکهار نمک کوکنی جمله برابر نوشادر برابر همه جمله را باریک ساخته در پیاله چینی
اندازند و آب لیمون کاغذی بران ریزند آنقدر که دو انگشت بالا آید و سر بسته در آفتاب نهند تا خشک شود باز آب لیمون بهمان قدر اندازند چون خشک گردد باز اندازند
بار سوم که خشک شود نگهدارند بر پیاله گلی که زیر او گل حکمت کرده باشند گذارند و پیاله سفال دیگر واژگون بران گذارند و بخوبی کناره هر دو پیاله بهم پیوندند و زیر آن آتش
تند کنند تا دو پاس و پارچه چند تا بآب تر کرده بر پشت پیاله بالا نهند و چون پارچه گرم شود دور کرده باز سرد نموده بگذارند و بعد دو پاس پیاله بالا را باهستگی
بردارند و آنچه صعود کرده در آن جمع شده باشد بگیرند و با قدری دارچینی و جوزبوا و امثال آن آمیخته اندکی بخورانند و اثر دوا ملاحظه نمایند و اگر بر پیاله بالا از طرف پشت
قدری گل آلایند بهتر باشد سفوف نمک که مشهی و هاضم است فلفل سیاه نانخواه شیطرج هر یک هفت درم دار فلفل دو درم پوست هلیله زرد دو درم زنجبیل
دوازده درم نمک سیاه پنجاه درم کوفته بیخته در آب لیمون سه بار سحق کرده و هر بار خشک ساخته یک درم بخورند و در نسخه دیگر ادویه اول مع دار فلفل هر واحد نه درم
و پوست هلیله ده درم است سفوف تنتریک که اشتها آرد و قوای اربعه معده و امعا را قوت دهد و هم مشهی و هم هاضم و اگر شکم نرم باشد قبض کند
و اگر قبض بود بکشاید بهر آنکه هر قوتی که ضعیف باشد آنرا قوی میسازد و مجرب معمول والد ماجد است انار دانه ترش که کهنه نبود شانزده دام زنجبیل زیره سفید
هر یک دو دام ترید موصوف زیره سیاه تنتریک پوست هلیله زرد پوست بلیله هر یک یک دام نمک سنگ و نیم دام جمله را بکوبند و باریک سازند قبل از طعام و بعد آن از
دو درم تا سه درم بخورند و اگر دو وقت بخورند نیز رواست لیکن اگر قبض مطلوب باشد ادویه را بسیار چه سفت بیزند و اگر تلیین مقصود بود از پارچه باریک بلکه از غربال
بگذرانند سفوف بینائی که اشتها قوی آرد و از راه تقویت معده و تخفیف رطوبات بنزله نیز نفع دارد عود غرقی قرنفل هر یک دو ماشه پودینه بادیان یک یک دام
شاهجهانی کوفته بیخته سفوف سازند قدر خوراک دو ماشه سفوف مخترع حکیم اکمل خان برای اشتها و تقویت معده بی نظیر است هلیله زرد هلیله کابلی آمله اندهیل
کشنیز خشک زنجبیل ترید سفید کچری بریان کرده هر یک شش ماشه بلیله سیاه سماق گل سرخ بادیان مصطکی پودینه نانخواه شیطرج طباشیر هر یک چهار ماشه
جواکهار دارچینی قرنفل پوست ترنج سنبل الطیب زیره سفید پترج دار فلفل تج هر یک سه ماشه انار دانه هفت ماشه نمک لاهوری نمک سیاه هر یک یک توله
در آب لیمون کاغذی جواکهار نخود ادویه تر نمایند و خشک ساخته سفوف سازند عرق پان جهت اشتها و تفریح و برودت از مجربات احقر قرنفل گل گاوزبان دارچینی

هر یک پنج توله گاوزبان گل سرخ هر یک شش توله بادیان خطائی چای خطائی عود غرقی هر یک چهار توله زعفران شش ماشه مشک یک ماشه برگ تنبول صد عدد عرق بادیان
دو آثار گلاب چهار آثار ادویه نیمکوفته در عرقها تر کرده صبح عرق کشند و مشک و زعفران در دهن نیچه بندند دو دو تسه توله نهار بخورند معجون عود مشهی و مقوی
قوت هاضمه عود دو تسه درم زرشک گل سرخ صندل سفید گلاب سوده هر واحد دو درم دانه قاقلین سنبل الطیب جوزبوا بسباسه طباشیر دارچینی فرنجمشک هر یک نیم درم
قرنفل زرنب گاوزبان پوست بیرون پسته هر یک یک درم زعفران زرنباد هر یک نیم درم مشک یک ماشه مربای بهی دو توله شربت انار شیرین چهار توله ورق نقره
ورق طلا هر یک نیم درم قند سفید چند شیخ الرئیس میفرماید که طبیخ افادیه آن را نافع ست و کذالک شراب کهنه و فلافلی و تریاق خاصه و ایضاً اثوم درین باب منفعت است
و فودنجی ایشان را سخت موافق بود و جمیع جوارشات حاره همچنین ترنج مربی و هلیله مربی و شقاقل مربی و زنجبیل مربی و کمیلات بایشان نافع ست خصوصاً
که آن موافق تر از نمک ست صاحب کامل گوید که اگر از سوء مزاج بارد باشد جوارش سفرجل غیر مسهل و جوارش سیب و جوارش عود و جوارش کمونی
دهند و سکنجبین سفرجلی که بعسل ساخته باشند از یک اوقیه تا دو اوقیه استعمال نمایند و این معجون دهند که درین باب مجربست و سوء مزاج معده بارد را
نافع زیره کرمانی زیره نبطی تخم کرفس بادیان انیسون مصطکی فارسی نانخواه پودینه جبلی وج جوزبوا زرنباد هر واحد یک جزو مصطکی سنبل الطیب هر یک نیم جزو فلفل
ربع جزو باریک سائیده از یک درم تا مثقال بشراب ریحانی ممزوج آب دهند ابوسهل گوید که اگر سوء مزاج بارد باشد معالجه بشراب کهنه و معجون کمونی مخلل
و انیسون نمایند و اگر بدوای قوی تر حاجت افتد فلافلی و فودنجی دهند و اقوی از آن مثرودیطوس و تریاق کبیر ست و این را انفع میکنند بگیرند به بزرگ
که قبض و حموضت معتدل داشته باشد از پوست و تخم پاک کرده بکوبند و آب او افشرده دو روز نهند و از آن یک جزو و از سرکه نیم جزو و از عسل یک جزو
با آتش نرم بپزند و کف بردارند و در آن زنجبیل و فلفل سفید اندازند و در قوام عسل آرند و این جهت ضعف معده و کبد انفع نماید و اشتها را برانگیزد و باید که قبل
طعام بدو ساعت بخورند و گاهی بعد طعام نیز استعمال می نمایند و هرگاه برای سوء مزاج حار اراده استعمال او کنند فلفل و زنجبیل از آن ساقط کنند و
از سرکه کم کرده میشود و گاهی شهوت نادر اقضبان کرم مخلل و بصل مخلل و جمیع اشیا که دران حرافت و قبض باشد چون سرکه بیرون

علاج ضعف اشتها از صفرا

یا بلغم شور تنقیه معده از خلط موجب قی و اسهال کنند بدانچه در علاج امراض معده صفراوی مسطور شد و گویند که چون خداوند مزاج گرم از ادویه گرم
سقمونیا یا مشوی بقدر دانگی در هشت اوقیه رائب یا دوغ گاو حل کرده بخورد و سقوط اشتها که بسبب امتلای صفرا باشد دور کنند و بعد تنقیه تعدیل مزاج
علاج در ضعف اشتها از حرارت گذشت استعمال نمایند و حب ترش مؤلف راقم و شربت لیموی سفرجلی و سکنجبین سفرجلی درین باب نافع ست بولس گوید که اگر
بسبب کثرت کیموس باشد پس اگر رقیق لذاع بود استفراغ او بقی و اسهال نمایند اگر قی سهل باشد بشرب آب نیم گرم یا شربت عسل و ماء الشعیر یا زیره
ایشان بود استعمال کنند و اگر قی بر مریض مشکل باشد بهتر آنست که ازاله اخلاط موذی بسوی امعای سفلی نمایند و قبل از آن بمواظبت بغذای کاسر حدت مزاج نمایند
و دوای مسهل ایارج فیقرا منحل بصبر باشد یا آنچه متخذ از سفرجل که دران سقمونیا مشوی کنند و اگر ممکن باشد که اسهال ایشان بصبر بغیر سقمونیا نمایند بهتر باشد چه سقمونیا
مفسد معده است ابو علی نوشته که تنقیه از هلیلجات نمایند و سکنجبین بصبر بهتر از سکنجبین بسقمونیا است چه سقمونیا معاند معده است و ایضاً مقی مخرج اخلاط
علاج کنند و طبیخ افسنتین اینجا نافع ست عباس گوید که اگر حدوث او از مره صفرا باشد استعمال قی باشیای منقی صفرا و تلطیف و تبرید بتدبیری که در سوء مزاج معده حار
مذکور شد باید کرد چنانچه ... گویند که تنقیه معده بقی از سکنجبین و آب گرم و روغن گنجد نمایند و یا تخم خربزه کوفته و تخم شبت در آب جوشانیده اند که
عسل آمیخته قی کنند و بعد از تنقیه معده تقویت آن برب مقوی قابض مثل رب حصرم و ریباس و سکنجبین سفرجلی و شربت زرشک و بوارد معمول بسرکه و
مزوره زرشک یا غوره یا سفیره ماکیان و تفکه با نار ترش و مثل آن کنند مسیحی گوید که هرگاه از اخلاط صفراوی در معده اشتها باطل گردد اول تعدیل اشیا
مطفی حدت صفرا و حرارت آن باشد مثل آب عنب الثعلب و شیره تخم خرفه و لعاب اسبغول و شربت انار یا رب غوره بنوشانند بعد از آن تنقیه به هلیله زرد و صبر
و شاهتره و افسنتین نمایند و بعده برای تقویت معده طبیخ افسنتین و گل سرخ و سنبل و شاهتره و اطریفل صغیر استعمال کنند ابوالحسن

واگر خلط لطیف حادّ باشد علاج آن به سکنجبین و آب گرم بعد خوردن ماهی و نوشیدن ماء الشعیر نمایند و از تهوّع شدید محترز باشند که موذی معده است و بعد قی شربت انار یا شربت لیمون یا شربت حصرم استعمال کنند و اگر طبع قبض باشد آب تمر هندی و سکنجبین یا شربت آلو بدهند و اگر صفرا راسب باشد تنقیه آن به مطبوخ فواکه نمایند و چون [illegible] یا جمیع بدن سوء مزاج حار باشد تلیین طبع نمایند و بعد تنقیه بدن تغذیه مریض با غذیه سرد مثل مزورات معمول از آب غوره یا آب انار سازند و نیم مرغ مطبوخ با آب [illegible]

علاج ضعف اشتها از بلغم لزج

آنچه در علاج امراض معده از سوء مزاج بلغمی مذکور شد بکار برند و یا اول بهر تلطیف خردل و جرجیر و بیخ کبر و انیسون جوشانیده صاف نموده عسل و اندکی سرکه داخل کرده بنوشانند و ابو سهل گوید بهر تلطیف و نضج برای تنقیه ماده شبت و تخم ترب و اصل السوس جوشانیده صاف کرده نمک هندی و سکنجبین عسلی آمیخته نیم گرم بخورانند و انگشت در دهن کنند تا ماده باقی برآید و اگر قی ممکن نباشد مسهل بلغم دهند و پس از تنقیه معاجین مقوی بدهند تا معده ماده را قبول نکند و جوارش عود و [illegible] و سفوف تنتریک و نمک عرق هندی و تنبول و معجون نانخواه و معجون بقراط و معجون غیاثی و معجون ملوکی نیز نافع است و این حب ترش نیز معده را [illegible] زنجبیل فلفل آمله هر واحد یک جزو دار فلفل دو جزو پوست هلیله زرد و تربد مجوف هر یک سه جزو و نمک چهار جزو باریک سائیده در آب لیمون بقدر کنار حب سازند و حسب حاجت استعمال نمایند و اگر پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله نمک سیاه سنای مکی بادیان مساوی در آب لیمون حب سازند و بقدر توله کم و زیاده با آب گرم وقت خواب فرو برند اشتها آرد و اجابت طبع نماید و این سفوف زنجبیل مزیل رطوبت معده و آب دهان و مشهی است زنجبیل ده درم بادیان پنج درم مصطکی سه درم نبات برابر سفوف سازند و این سفوف انار دانه اشتها آرد و تقویت معده کند و نافع اسهال است انار دانه پاو آثار زنجبیل زیره سفید هر واحد یک دام نمک سنگ دو نیم دام کوفته بیخته بقدر توله یا کم و زیاده خورند باید که دو سه بار بسیار به یک شبانه روز دهند و در نسخه دیگر الائچی خرد فلفل سیاه دار فلفل شیطرج بادیان هر واحد یک دام نمک لاهوری چهار دام عوض زنجبیل و زیره نمک سنگ است و این عرق هندی مفید برای اشتها و تقویت هاضمه و رفع رطوبات معده و نفخ آن و نیز نافع زردی اندام و ورم سپرز است آب ادرک آب لیمون آنقدر که شهد به مساوی پوشیده گردد با آفتاب دارند و بعد ده روز یک پیاله قهوه خوری از آن خورده باشند و اگر قدری قرنفل و دارچینی و نانخواه و دار فلفل در آن آمیزند نافع تر باشد و اگر قرنفل سه ماشه زیره شیطرج فلفل سیاه ملک یک دام سائیده در آب جغرات یک آثار آب لیمون پاو آثار آب ادرک ربع پاو آمیزند و نمک سیاه بقدر ذائقه بیفزایند و بقدر یک دو توله بنوشند برای اشتها و هضم طعام مفید و از بیاض استاد مرحوم مرقوم است که اگر نوشادر را در آب ادرک و نرگلی تصعید نمایند و برابر آن کندهک آمله سار گرفته در آب پنج کهرل نمایند تا خشک شود و باز در سرکه تقطیر کهرل کرده سائیده نگاه دارند و مقدار یک سرخ بخورند برای آوردن اشتها و دفع بلغم معمول است و اگر قرنفل یک درم دارچینی دار فلفل پیپل زیره سفید هر یک دو درم سماق انار دانه نانخواه زنجبیل هر یک چهار درم کوفته بیخته دو درم صبح و دو درم شام بخورند نقصان اشتها ببرد و اگر انار دانه ترش پیپل مرچ سیاه جواکهار جوائن لونگ هر واحد یک دام هر دو نمک دو دام سونف اجمود هر یک یک دام کوفته بیخته اول یا بعد طعام بخورند گرسنگی کمال آرد و طعام هضم کند ابن سینا می فرماید که استعمال قی بخورانیدن ترب یا برگ آن و نوشانیدن سکنجبین عسلی آنرا نافع است و از آنچه آنرا انفع میگفتند سکنجبین بزوری عسلی است که اگر سه اجزای آن شهد یا انگبین باشد صبر سقوطری داخل کنند و هر روز سه ملعقه بنوشند و ایضاً نبیذ الماء مع انیسون که مخلل بعسل و گاهی نفع میکند آنرا استعمال آن چشمه های اسفاناخ و حرکات و بعد تنقیه بدانچه در علاج ضعف اشتها از برودت گذشت معالجه نمایند مجوسی گوید که اگر از بلغم لزج باشد قی مخرج بلغم و رطوبت لزج نمایند و اسهال بحب ایارج و حب صبر و جوارش سفرجلی مسهل کنند بعده جوارش فلافلی و اطریفل کبیر و حب مسک بدهند و ابو سهل گوید پنج اذخر و سنبل الطیب عود هندی هر واحد نیم جزو باریک سائیده دو درم با آب گرم بخورند و بیبه مسک نافع است از اطعمه آنچه به سرکه و مری و کرویا و فلفل و دارچینی و خولنجان ساخته باشند استعمال نمایند ابن تلمیذ نوشته که هرگاه بسبب اخلاط غلیظه بارده در تجویف معده اشتها باطل شود باید که با شیای لطیفه مقطعه قی استعمال کنند بعد اسهال شکم بدانچه منقی این اخلاط باشد باید کرد و اگر اخلاط غلیظه در جرم معده غائص باشد باید که بخورانیدن ایارج فیقرا یا حب صبر تنقیه نمایند و بعد تنقیه کمونی و فلافلی و هلیله مربی و زنجبیل و شقاقل مربی بدهند ابن الیاس گوید که تنقیه معده به قی از تخم ترب مطبوخ یا آب برگ او یا کنگر زد در آب جوشانیده و اندک عسل در آن حل کرده باید کرد و بعد نقای معده گلقند عسلی ده درم با بادیان سه درم یا انیسون بخورند و یا جوارش عود و یا عنبر یا سکنجبین سفرجلی عسلی استعمال نمایند و یا این سفوف نافع سوء مزاج معده بارد

وضعف آن بدهند ناخواه بود بنه بهری بادیان هر واحد پنج درم مصطکی سنبل الطیب تفاح هر واحد دو درم همه را باریک سائیده یک درم بخورند ابن هبته الله گفته که اگر خلط فاعل بطلان شهوت بلغمی باشد تنقیه آن بحسب صبر یا حب قوقایا نمایند و بعد خورانیدن اغذیه مالحه بشربت آب شبت و سکنجبین عسلی قی کنانند و بعد تنقیه بدن قرص ورد و سکنجبین عسلی بدهند و جلنجبین و اطریفل مربی بخورانند و شراب ریحانی بنوشانند و غذا نخود آب دهند و بعد تنقیه افراخ و قنابر و عصافیر بریان خورانند

علاج ضعف اشتها از اخلاط عفن

بهتر تنقیه قی کنند بسکنجبین و آب گرم پس تلیین طبیعت بماء الفواکه و مطبوخ آن نمایند و بعد و برای تقویت و تعدیل معده دواء المسک و جوارش عود و عنبر و قنبوشات مسکه و عنبره استعمال نمایند و این معجون مرجان در این باب مجرب است در تقویت معده و حار و منع عفونت عجیب گشنیز خشک مقشر صندل سفید گل سرخ تخم کاسنی هر واحد یک جزو گل مختوم طباشیر بهمن سفید مرجان سرخ هر واحد نیم جزو مروارید ناسفته کهربای شمعی مصطکی هر واحد ربع جزو ادویه را کوفته بیخته و جواهر را در عرق گل حل کرده در قوام گلاب سیب شیرین شربت از درمی تا دو درم و از اغذیه طیهوج بریان نخود آب فواکه و حبوب چیده مثل سرخ تناول نمایند زیرا که سرخ را در این خصوصیتی است که آن بعید از تعفن است

علاج ضعف اشتها از اخلاط خام غذا کمتر خورند و حرکت و ریاضت معتدل بیشتر کنند و سقیات و مسهلات بلغم بعمل آرند بعده جوارش عود و کمونی وغیره بکار برند و نافعترین تدابیر تعریق در حمام و مالش بدن بعد از تنظیف است و اشیای محرک اشتها مثل پیاز و سیر و کبر و نعناع مخلل استعمال

علاج ضعف اشتها از کثرت سودا تنقیه سودا نمایند بطریقیکه در علاج امراض معده سوداوی گذشت بعد از آن مربیات و کوامخ و مقطعات برای تقطیع اثر استعمال نمایند بعد اغذیه حسن الکیموس خوشبو بکار برند و ابو الحسن گوید که اگر بطلان شهوت بسبب اجتماع خلط سوداوی در معده باشد علاجش قی از آب شبت مطبوخ با ماء العسل نمایند اگر لطافت باشد و اگر غلیظ باشد مطبوخ افتیمون استعمال کنند و از اغذیه مولد سودا یا محرق خون احتراز نمایند و بجوزه مرغ مطبوخ با آبهای قابض مبرد مثل آب سماق یا آب انار یا انار دانه و یا حالی مثل زیرباج غذا سازند و از تعب منع کنند

علاج ضعف اشتها از قلت تحلل فضول جهت استرخای جلد و تفتیح مسام و تحلیل فضول و تحلل بدن تعریق بحمام نمایند و ریاضت کنانند و بدن را آرد نخود و باقلا بمالند و در طبیخ شبت و بابونه نشانند و در خیمه بنشینند و بروغنهای گرم مفتح تدهین نمایند و دیگر مفتحات بعمل آرند و هر چه در تحلیل فضول بدن کوشند تا طبیعت محتاج بدل ما یتحلل گردد و شربت جلاب و اصل السوس و شکر سفید و غذا مزوره آب نخود و بعضی بادام یا مغز قرطم و استعمال این نطول نافع ست بابونه اکلیل الملک تمام برگ غار شبت هر واحد یک کف در آب جوشانیده بر بدن نطول کنند بعده بپارچه درشت بدن را بمالند و بروغن سوسن و خیری تمریخ بدن نمایند

علاج ضعف اشتها از قلت انجذاب سوداء سپرز

در ازالهٔ ضعف جگر و تفتیح سده آن کوشند چنانچه در بحث امراض جگر مذکور گردد و آنچه از سده بود تدارک آن سهل است بخلاف آنکه از ضعف جگر باشد که با قلت قوه هی انجامد و هر چونکه باشد تسهل در علاج این روا ندارند که تا رسیدن غذا با عضا باعث هلاکت است و در بیاض نوشته که علاج ضعف اشتها حادث از ضعف کبد و سده آن تصحیح آنچه منفذ غذا و متوری کبد و تفتیح سده آن باشد مثل سکنجبین بزوری باید کرد و زنجبیل مربی و تریاق کبیر و مثرودیطوس بسیار نافع و ریاضت و حمام هر دو مفید و هر صباح نوشیدن اندک شراب کهنه رقیق مجرب است و زنجبیل مربی و کبر سرکه نیز نافع و در طعام دار چینی و اندکی فلفل و افتیمون

علاج ضعف اشتها از انقطاع سودا آنچه در عظم طحال و سده آن بیاید بکار برند و نافعترین مفتحات درین سکنجبین بزوری است هر صباح ده درم از آن در آب گرم حل کرده بنوشند و یا هر صبح مثقال کاسنی بخورند یا کبر مخلل یا زیتون مخلل یا تربجل یا شلجم مخلل تناول کنند و قی بمقطعات لطیفه در ازاله این نوع تاثیر عظیم دارد و سکنجبین کبر و کامخ انجدان و انجیر و سیر در سرکه پرورده و دو جزو بماره و چون تخم کرفس و بادیان و تخم سداب یا ناخواه مربع کرده و اگر از قی مانع نباشد و طبیخ تخم ترب و شبت و جرجیر پرورده و نمک و سکنجبین عسلی آمیخته نوشیده قی کنند و شیخ الرئیس نوشته باید که علاجش علاج طحال است و تقویت آن و تفتیح مسالک سپرز بطحال و سده با دویه که آنرا حرکت بطرف طحال است مثل افتیمون و پوست بیخ کبر و سکنجبین و جنطیانا کبر مخلل و تجول ایلاقی و جز چانق تفتیح سده با شیای تیز و ترش مثل فلفل و ثوم و کبر و بصل سرکه و انواع کوامخ یعنی آبکامه ها و شلجم که آنرا بخردل تیز کرده باشند و ملینات درین باب نافع بود و ایارج فیقرا باندک افتیمون

منفّخ سدد و منقّی ست و غذای ایشان مخصوص زیرباج و رمانیه و مصرّیه و سماقیه باشد

علاج ضعف اشتها از بطلان حس معده اگر موجب آفت عصب یا دماغ سوء مزاج ساذج باشد در تعدیل و تقویت دماغ کوشند بعلاجی که در روائح موافقه که در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ مسطور شد و اگر باعث آفت مادّه باشد اوّل تنقیهٔ دماغ بحبوب و ایارجات مناسبه مثل ایارج فیقرا و حب قوقایا برفق و تفاریق نمایند پس بتعدیل و تقویت دماغ متوجه شوند باستعمال مقویات دماغ و از آنچه مضر دماغ باشد از آن پرهیز نمایند و تضمید معده بضماد حاره کنند و حب اغاریقون قسط شیرین قنشور کندر هر یک ده درم میعه خشک پانزده درم صبر مرابهل جوز السرو حج شب یمانی هر یک هشت درم زعفران جند بیدستر هر یک چهار درم قردمانا شش درم حضض رامک سنبل الطیب گلنار اقاقیا هر یک پنج درم مصطکی شونیز هر یک هفت درم همه را ساییده در قیروطی معمول از موم و روغن قسط و روغن ناردین سرشته نیم گرم ضماد نمایند حکیم عابد گفته که این ضماد عجیب ست باید که یاد دارند و صاحب ترویج گوید که هر صبح جلاب از بادرنجبویه و گاوزبان و گلقند دو درم بنوشند و غذا از مزورهٔ نخود یا لحوم خفیفه یا مغز قلم سازند و بعد نضج تنقیهٔ دماغ بحب ایارج یا حب صبر یا حب قوقایا نمایند و زنجبیل مربی بخورند بعده تقویت دماغ بمقویات نمایند

علاج ضعف اشتها از قلت خون تدبیر ناقهین بانعاش قوت از مقویات نمایند بدانچه لایق مزاج علیل باشد و اغذیهٔ مولد خون خورانند و دوای مختار از بیه که در علاج ضعف اشتها از برودت در قول ابوسهل مسطور شد جالینوس آنرا برای تقویت کبد نافع نوشته و سکنجبین سفرجلی و سیب دهند و اگر عقب طول امراض عارض گردد دردی باشد و بقول شیخ در کائن بسبب ضعف قوای بدنی تحریک قی بانگشت نمایند و اگرچه قی نیاید لیکن بران قوت شهوانی نماید و گاه محتاج میشوند بشرب تریاق و بعض اشربهٔ معده مثل شربت افسنتین یا شربت حب الآس بحسب اوفق

علاج ضعف اشتها از احتباس حیض بقول شیخ الرئیس شهوت حالی چون ساقط شود مثل مشی معتدل و ریاضت معتدل و فصد و اکل و شرب شراب کهنهٔ ریحانی مقوی قوت دافعه تحلیل یابد و مر دیه بعرض اغذیهٔ لذیذه و آنچه دران حرافت و تقطیع باشد بر ایشان اشتها را برانگیزد

علاج ضعف اشتها از سقوط قوت شهوانی مبادرت باصلاح مزاج مستولی هر مزاجی که باشد و احالهٔ ابدان بآن نمایند و لکن اگر عقب اسهالات و تنج باشد که آن بسبب سقوط قوت باشد علاجش لیکن ضعف اشتها که بسبب ترک عادات باشد ترک عادت بتدریج کنند چنانچه ترک شراب یا استعمال عرقیات منشی و ترک افیون باستعمال برشعثا و حافظ الصحة و معجون اذراقی و جز آن و آنچه بسبب اشتغال طبیعت باشد از الهٔ اشتغال که مانع اشتها بود دران طوریکه ممکن باشد باید کرد و آنچه از دیدان باشد قتل و اخراج آن نمایند بطوریکه در بحث آن مذکور گردد و بعده جوارش مصطکی و کندر باعرق عود و نانخواه دهند و آنچه بسبب تنفر طبیعت باشد ازالهٔ سبب نمایند و باغذیهٔ لطیفه بلذیذه عطره مثل پلاو و مزعفر و مطنجن و قورمه و قلیه و نحوه سازند و عطرهای مناسب فصل سال بو یابند و آنچه از نزله افتد تدارک آن نمایند بدانچه در بحث نزله گذشت و آنچه بسبب ورم معده یا کبد یا قرحهٔ معده باشد علاج هر یک علیحده بیاید و علاج قرحهٔ مری مسطور شد و آنچه از افراط حرارت یا برودت هوا باشد ترک سبب نمایند و هرچه در علاج ضعف اشتها از حرارت و برودت مسطور شد بعد سبب تدارک نمایند و آنچه از سوء حال نوم و ریاضت غیر موقع باشد باصلاح آن پردازند و آنچه از شرب آب بسیار باشد ترک آن و اصلاح مزاج بمعدلات آن نمایند و آنچه بسبب سوء مزاج یابس باشد علاجش بدانچه در امراض معده از سوء مزاج یابس گذشت باید کرد و آنچه از امتلای دموی افتد از فصد اکل میشود

فساد شهوت و وحم و قطا یا

نزد اکثر فرق میان این الفاظ نیست و اطلاق یکی بر دیگری میکنند و نزد بعضی فساد شهوت عام تر از وحم ست زیرا که وحم شهوت و رغبت باطعمه ردیه است فقط مثل اطعمهٔ حامض و تلخ و حریف و فساد شهوت یعنی تباهی آرزو و رغبت آن و رغبت غیر ماکولات ست مثل آرزوی خوردن گل و زگال و خزف و آهک و سفیداب و غیره از اشیای غریبه که از اطعمه نیست و نفیس کرمانی گفته زنی را دیدم که اشتهای پنبه کهنه داشت و دائم آنرا می خائید و اکثر اوقات آنرا از حلق فرو می برد و مجوسی نوشته که فساد شهوت یا بزیادت دران باشد و یا بنقصان از آن یا بطلان آن و زیادت باید که بضبط اطعمه باشد چنانچه زنان حامله

عارض میگردد و آنرا وحم گویند و یا در کمیت آنها و آنرا جوع گویند و اگر این مفرط باشد آنرا جوع کلبی شهوت کلبیه خوانند و اما النقصان پس آن نقصان شهوت ست و ذهاب
او بمنزله علتی که آنرا بولیموس نامند و اما وحم شهوت اطعمه ردی الکیفیت ست و حدوث آن از اخلاط ردی الکیفیت باشد که در معده متحقق میشود و انسان خواهش
اطعمه ترش یا شور یا قابض یا حریف کند و گاهی خواهش خوردن گل و آهک و انگشت و خزف و غیر آن از اشیای ردی الکیفیت نماید مانند آنکه بعض حوامل را عارض میگردد
هنگام اجتماع فضول دم حیض که جنین غذا بدان میکند در معده ایشان و خجندی گوید که این مرض اکثر حوامل را عارض میگردد و بعد از آن زنان غیر حامله را و بعد آن
اطفال را و پس از آن مردان را و در حوامل بیشتر از آن افتد که دران وقت خون حیض محتبس میگردد و بدن از آن ممتلی میشود و فضول آن بسوی معده میریزد و دران
جمع میشود و در ابتدای حمل تا ماه سوم اکثر عارض میگردد و بهر آنکه درین مدت خون حیض برای غذای بچه بند میشود و اگر سائل گردد بران خوف سقوط حمل باشد بسبب
لزوم سیلان آن ترطیب رحم و ابتلال و کمتر خالی از ضعف او از ضبط جنین سیما در ابتدای حمل که تعلق جنین بر رحم درین هنگام ضعیف میباشد پس در اول حمل بچه را
بسبب صغر جثه و ضعف حاجت بغذای کثیر نمیباشد و خون محتبس فاضل از حاجت می ماند و فاسد میگردد و قدری از فضول آن در رحم و معده میریزد و چون آن رطوبت
سیال است طبیعت درخواست میکند چیزی که آنرا خشک کند و همچنین تا ماه چهارم دوام نماید و چون در ماه چهارم بچه محتاج بکثرت غذا میشود و اخلاط متجمعه
کم میگردد و بعضی بقی برآید و بعضی نضج یافته تحلیل میرود جهت تقلیل طعام و باقی بغذای کودک که قوی تر و بزرگ شده بکار آید این شهوت زائل میگردد و باشد که بعد
سه ماه نیز بماند بسبب کثرت ماده ردی و در زنان غیر حامله را بدان سبب عارض میگردد که اکثر طعامهای نیک و بد مختلط و بسیار و بی ترتیب میخورند و خون ایشان
با اخلاط ردی آمیخته باشد و کذلک حال اطفال میباشد و از مردان کسانی را افتد که در معده ایشان اخلاط ردی باشد و حامله پسر را نسبت بحامله دختر
کمتر و ضعیف تر باشد بهر آنکه پسر بسبب قوت حرارت او غذا بسیار جذب میکند و قدری از رطوبات فاضله نیز تحلیل مییابد نسبت بدختر و بدان سبب فضله در حامله
پسر کمتر می ماند و سبب حدوث قی و غثیان و دوران سر زنان حامله را در ابتدای حمل نیز همین ست اما اگر بدن عورتی از اخلاط فاسد پاک باشد و
جنین او قوی بود و تناول اطعمه کثیر و بلا ترتیب اتفاق نیفتد بدان سبب او را هیچ آرزوی باطل پدید نیاید و غثیان و قی و غیره عوارض نیز ندهد و بقول
شیخ شهوت فاسد حامله را وحم گویند و وحام نیز نامند و در لغت وحام شهوت حبلی ست خاصة و در عرف اطبا اعم از انست کما مر و سیم اوگوید که صالح تر تعریف این
شهوت آنست که بسوی اشیای ترش و حریف باشد و فاسدتر او نهجی که بسوی حار و یابس مثل گل و زگال و سفال بود و سبب این نهج که میلان شهوت
بسوی حار و یابس قوی تر باشد که فضول شدید الرطوبة و مائیة باشد و این لامحاله شدید الارخا برای معده باشد و اکثر موجب القای جنین و اسقاط آن گردد و خصوصا
که این شهوت اشد منافات برای امر طبیعی و معتاد ست زیرا که بسیار مردم در حالت صحت خواهش حامض و مالح مینمایند و حار و یابس چنین نیست و هر قدر که شی
مشتهی بعید تر از معتاد باشد حال ردی تر بود و بالجمله سبب فساد اشتها اجتماع خلط ردی ست در معده و نفوذ او در خمل آن و خواهش طبیعت بچیزی که ضد
آن ماده فاسد باشد یعنی اگر آن خلط ردی نافذ در خمل معده بارد باشد طبیعت بخوردن اشیای رویه حاره بسیار مائل بود و بالعکس این مذهب اکثر
محققین ست چنانچه شیخ الرئیس میفرماید که چون جمع شود در معده خلط ردی مخالف بمعتاد در کیفیت طبیعت مشتاق بسوی مضاد او گردد و مضاد اینجا
معتاد و مخالف معتاد ست چه منافیات اطراف ست و بالعکس از ینجهت عارض میشود برای قومی اشتهای گل بلکه انگشت و آهک و دیگر اشیا از ین قبیل زیرا که درین
اشیا کیفیت نا شفه یا مقطعه مضاد کیفیت این خلط مخالف ست و حل این کلام شیخ موقوف ست بر علم معنی مضاد و مخالف بدانکه حکما تخصیص کرده اند لفظ ضد
را بآنکه در دو شی مباینت بسیار و غایت خلاف باشد مثل سیاهی و سفیدی و حرارت و برودت و تعبیر نموده اند لفظ متخالفین را بدانچه میان دو چیز مباینت اندک باشد
و درین غایت خلاف شرط نیست مثل سرخی و سیاهی و حرارت و یبوست و لهذا ایشان دو چیز را که دران غایت تباین باشد متضادین گویند و آن دو چیز را که
تباین میان اندک باشد مختلفین نامند و ازین معلوم شد که متخالفین عام تر از ضدین ست زیرا که هر آنچه متضادین باشند مختلفین بوند و مخالف برای یکی از
دو ضد ضد آن نباشد زیرا که میان مخالف و یکی از دو ضد غایت خلاف نیست و رنه برای یک شی دو ضد باشد و درینجا مراد شیخ بلفظ مخالف مضاد ست فلهذا درینجا
گفت بسبب دو شی که آن هر دو مضاد اند چون آن هر دو خارج از اعتدال طرفین باشند و خروج آن هر دو از اعتدال در جهتین متقابلین باشد که اگر مثلا یکی از آن دو

حار باشد و دیگری بارد بود و اگر چنین نباشد تباین در ان هر دو در غایت نبود اگر آن هر دو معتدل باشند پس ظاهر ست که تباین در ان هر دو در نهایت اندک باشد و اما اگر یکی از ان هر دو معتدل باشد [illegible] در این حالت آن هر دو متباین باشند بهر آنکه در اجتماع حرارت و برودت در جسم واحد امتناع نیست پس درین صورت متضادین بالقوه [illegible] الا تباین در ان بسیار نبود پس بالقوه در اوساط یا اطراف باشند لیکن در جهات متقابله پس معنی عبارت مسطوره چنین باشد که چون [illegible] بمخالفت بمضاد یعنی خلط صالح متبدل طبیعت در کیفیت [illegible] شود و درین صورت مشتاق گردد طبیعت بر بدن بسوی تحصیل شی ... [illegible] این خلط ردی در کیفیت مثل طین ... [illegible] آن میباشد پس اشتیاق طبیعت باین اشیا [illegible] آن خلط مخالف باین ضد بود و مضاد یعنی مثل طین [illegible] مضاد یعنی خلط ردی بالقوه مخالف معتاد یعنی خلط صالح باشد زیرا که [illegible] طین و امثال آن و میان خلط صالح بسبب بودن آن هر دو [illegible] لیکن این مضاد یعنی طین و مانند آن مضاد خلط صالح [illegible] واحد را که آن مضاد است [illegible] یعنی مخالف [illegible] که نزد حکما قرار یافته که شی واحد را [illegible] و ایضا بقول قرشی شی مضاد را مخالف یافته میشود و گاهی [illegible] معتدل یا قریب از اعتدال باشد و اهر [illegible] ممکن نیست که اخلاط او خارج از اعتدال بافراط باشند [illegible] آن از اعضا و اخلاط [illegible] مشتهای بدن از هر شی ردی و خارج از اعتدال این باید ضد باشد چنانچه قانون علاج ست و درین صورت [illegible] خلط ردی مخالف معتاد در کیفیت پس بالضرور طبیعت مشتاق بسوی شی مضاد او باشد تا که فاسد از ان حاصل شود و این مضاد لابد ست که میان این مضاد و باشد بضرورت آنکه معتاد [illegible] خلط ست [illegible] انداک باشد [illegible] معتاد و میشود ذکر شد که معتاد و ... [illegible] بالقوه و مخالف برای معتاد باشد و ایضا بقول علامه ... [illegible] معتاد که مخالف [illegible] ست و در حاصل شده مضاد و معتاد [illegible] زیرا که ... [illegible] اشتیاق بسوی ضدین محال ست پس آنچه مضاد او ست مثل [illegible] زیرا که معتاد در وسط واقع ست و اگر طبیعت یکی از هر دو طرف [illegible] مذکور شد که هر واحد را از ان دو ضد باشد لازم می آید [illegible] اضداد و تخالف میان معتاد و میان مخالف او [illegible] و مضاد شهی برای دفع او ست و مراد از منافیات اضداد ست یعنی اشیا [illegible] خلاف باشد و آن اطراف ست نه مطلق منافیات ورنه درین مخالفات که گاهی اوساط [illegible] داخل شوند و مراد از اطراف اطراف متقابله ست یعنی [illegible] باشد قیاس بسوی دیگر پس میان هر دو تنافی از ین منافیات غایت بعد باشد نه مطلق اطراف و کذلک حکم این یعنی اطراف منافیات ست پس همه اطراف متقابله اضداد باشد یعنی هر واحد از دو شی که نسبت دیگر دو طرف واقع شود منافیات ست حاصل آنکه [illegible] میان این منافیین [illegible] کیفیت خلط ردی مجتمع در معده و کیفیت اشیا که طبیعت مشتاق آن برای دفع او ست تضاد ست همچنین میان کیفیت خلط صالح و میان هر واحد از منافیین مذکورین یعنی کیفیت طین نحو و کیفیت خلط ردی تخالف ست و بقول گیلانی فائده ایراد این کلام آنست که طبیب [illegible] شهوت ردیه اگر چه بدایت برای طبیب بسوی تبدیل مداوات ست لکن بسبب خلط مجتمع در معده نیست و امثال کیفیات این اشیا و [illegible] خلط مجتمع در معده نیست بلکه بسبب [illegible] و مضادات آنها برای آنست پس طبیعت هنگام صحت طلب چیز مشاکل مزاج بدن و اعضا [illegible] حفظ صحت [illegible] هنگام مرض طلب چیز مضاد مزاج حاصل از ماده حاصله میکند تا دفع کند آنرا از بدن چیز بهر آنکه طبیعت باذن خالق آن [illegible] این امر ست که طبیعت [illegible] آنچه مناسب مزاج بدن باشد و در مرض آنچه مخالف آن باشد و هرگاه این امر مشاهده رسید و بران تکرار تجارب گردید حکم و قاعده [illegible] بر مرض گشید کرده شود و از ان [illegible] پس غایت فعل طبیب آنست که اقتدای طبیعت نماید و بعضی گویند که شهوت ردیه [illegible] اخلاط فاسده در معده از طلب طبیعت برای دفع اذیت از عضو نباشد بلکه بسبب درخواست طلب آن خلط بود چیزی را که مشاکل او ست [illegible] چنانچه طلب می نماید ماده عفنه که در مقدم دماغ باشد روائح کهنه را و خوش میدارد آنرا و این هنگامی ست که خلط ...

غالب بر طبیعت باشد و طلب مخصوص تواند آن نماید و آن مخالف طبیعت بود و بس طلب خواهش آن مخالف خواهش طبیعت باشد و شهوت خارج از طبیعت بسوی
اشیای مشاکله آن شهوت یعنی آن خلط مخالف طبیعت باشد مانند خواهش ماهی نمکسود در کسی که بر بدن او اخلاط حار یابس غالب باشد و مثل خواهش ماست کسی که
در بدن او خلط بارد رطب باشد و آلوپاس بر این استدلال نموده با نکه زنی را دیده در معده بود و خواهش خوردن زرنیخ نموده و بعد از آن منع کرد و در سرگاه دیده ام تنفیر
گردید از آن قی اخلاط شبیه برنگ زرنیخ احمر و اصفر در رنگ بود اخراج یافت و همچنین اصحاب سوء مزاجهای فاسد خواهش نوشیدن سرکه و اشیای ترش مینمایند چون قی کنند
خلط ترش که کند گرداند دندان را خارج میکند و طبری گفته کسی که اراده علاج سوء شهوت نماید واجب است که نظر کند که آیا مریض خواهش یک شی از اشیا
سوای جمیع اشیا مینماید یا نه پس اگر درخواست نوعی از ماکول و مشروب کند نظر بسوی طبیعت آن چیز فصل و کند و بداند که فاعل این مرض خلط متشاکل
آن چیز است که خواهش آن مینماید پس علاج باستفراغ آن خلط نماید که استفراغ او انعاش قوت نماید و این نقصان شهوت و کلال آن بهت مثال این
اگر از جمیع ماکولات آرزوی چیزی کند و خواهش سوای او نکند و چیز کم خورد پس حریف لذاع است پس باید دانست که در بدن او خلطی است که طبیعت را بسیار
است و آن حریف لذاع است پس استفراغ مثل این خلط باید آنچه مقابل او در قوت و فعل باشد باید کرد و وهم او نوشته که گاهی انسان را عادت معروف بفساد شهوت
و نقصان آن حادث میشود و خواهش یک چیز یا دو چیز میکند چنانچه در وقتی خواهش ماهی شور و در وقت دیگر ماست کند و این هر دو مختلف در قوت اند زیرا که ماهی شور
غالباً حار یابس است و ماست بارد رطب و شهوت بفم معده و صحت آن میباشد و سبب اول شهوت انصباب خلط بارد و حامض قابل انفعال رطوبت بسوی فم معده
است و واجب بود که شهوت او منصرف میشد بسوی جمیع آنچه معتاد بدان در اوان صحت حاصل و بود و چون شهوت او بسوی ماهی ماست مائل گردید
بیقین پندارند که در بدن او اخلاطی است که کیفیت حرارت و یبوست و در آن رطوبت است و طلب ماهی شور بسبب آن خلط است و ایضاً در عضوی از اعضای
او خلط بارد است پس بسبب آن شهوت ماست یافت این هر دو خلط مختلف در قوت اند و لعید نیست که این هر دو در یک جا ن باشند بلکه جایز است که سه خلط یا
اکثر از آن باشند و یک خلط در فم معده بود و دیگر در قعر آن که در وقتی بر فم معده طافی گردد و خلط دیگر را دفع و مانع باشد و بسوی فم معده ترشح نماید پس مختلف شود
شهوت او بسبب آن خلط چنانچه جالینوس ذکر کرده که فساد شهوت بسبب اخلاط فاسده مجتمعه در رحم و معده و سایر اعضا باشد و حکیم علی می نویسد که بعض متقدمین
و جمعی از متاخرین گمان کرده اند که طلب معده برای این اشیا بسبب کثرت آنها بجذب اجتماع در معده است و بر طبیب الستن این امر واجب است که خلط مجتمع
معده را کیفیات مثل کیفیات این شهیای مطلوب طبیعت است و بسبب آن علاج باید کرد و این گمان باطل و مثل طبیب جاهل مرضی است بالجمله محققین
این امر را نپسندیده شمارند که شهوت ردی از درخواست خلط فاسد بود مشاکل خود را زیرا که شهوت و نفرت هر دو از افعال طبیعت اند نه از خلط فاسد و از
شان طبیعت است اشتیاق بسوی شی مضاد خلط فاسد غالب بر بدن و اگر چه طبیعت در غایت ضعف باشد و شیخ الرئیس گفته که میل طبیعت بسوی شی موافق
مزاج غریب غیر اصلی است و خواهش کاذب چنانچه خواهش شخصی که در معده او خلط غلیظ بلغمی باشد و خواهش تناول ماست نماید و همچنین اشیای حامضه قابضه
غلیظه رطبه که از آن او را عطش بهم رسید و عطش را کاذب است نه صادق و ایضاً گویند که این شهوت از طلب خلط شی مشاکل او را میباشد چنانچه این بعضی
زعم کرده اند بلکه از طلب طبیعت است چیزی را که مضاد او باشد از جهت تعدیل و تقطیع و تحلیل غیر آن الحاصل کسانی که طلب خلط فاسد را سبب آرزوی
فاسد میدانند میان آنکه از طلب طبیعت است یا از خواهش ماده چنان فرق میکنند که آنچه از طلب خلط بود مشاکل معده را آن صحت سائر اعضا محفوظ نبود
بسبب استیلای مرض طبیعت بلکه متغیر شود و باستعمال این چیزهای مخالف طبیعت و دوام نکند زیرا که در یا ده منفسد و در ضعف طبیعت زیاده نماید آفات
و ضعف ظاهر گردد و آنچه از طلب طبیعت باشد بهر دفع اذیت صحت اکثر اعضا سوای صحت معده با آن باقی بود بسبب قوت طبیعت استیلای و بر مرض بالجمله وجود صحت
و عدم حدوث ضعف و عارضه دیگر با وجود تناول شیهای ردی نشان قوت طبیعت است و بر قصوری ماده دلالت کند و عکس آن دلالت بر غلبه ماده و دلالت
بر ضعف طبیعت است علاج بدانکه ادویه که درین مرض استعمال مینمایند بعضی از آن مستفرغ خلط فاعل علت یعنی اند و بعضی مستفرغ باستعمال مثل تریدو بعضی معدل
غیر مستفرغ و از مصلحات بعضی معدل بکیفیت ماده فاعله مثل مخففات است چون اشیای ملحه و بعضی معتدل مزاج معده مثل بلوط و سفرجل و بعضی مقوی معده

دافع ماده مثل شراب و آنکه استعمال میکنند برای این فعل بوجه دیگر متوجه کردن ماده از فم معده مثل بادام تلخ و هلیله و بعضی بجهت این فعل میکنند تنفر از نفس آن
مشتهی و تقذر از آن و این مثل طین مخلوط با دویه مقیئه ... در علاج شهوت طین و ... جوع و شهوت کلبی ست بالجمله ... بگذارند که بعد
سیاه ... علاج ... و الا گلقند عسلی و سکنجبین ساده و جوارش عود ترش ... خورانند و خوردن خردل و مانند آن اشیای حریفه نیز مفید بود و ...
مقوی معده و نشف رطوبات ردیه باشد استعمال نمایند ... قاقله ... که در قول صاحب کامل ... نیز مفید است و خائیدن استخوان
جوزه مرغ بریان عجیب است و زیره سیاه و نانخواه و انیسون و مصطکی و کندر ... پودینه ... خائیدن و آب او فرو بردن نیز مفید و غذا لطیف و در مقدار معتدل و
بدفعات دهند و در آن شاخهای پودینه اندازند و اگر در ماده شوریت باشد ... تقویت معده شربت سیب یا بیه ساده دهند و ایضا آنچه کسر حدت کیفیت ... کند
مثل شربت ... و نیلوفر و شربت ... و دهن ... مفید بود و غذا مثل ... مرغ مطبوخ با آب غوره یا انار خورانند و از فواکه ... برای ایشان قدری ...
و ... استفراغ ... مسهل احتراز کنند و اگر مضطر گردند ... غیر ... آب ... اسهال ... ادویه ملائم نمایند بعده تقویت بجوارش ... مانند
آن کنند و در تغییر ... تنقیه بقی و اسهال نمایند بدستوری که در علاج امراض معده ... گذشت و در هر ماه دو سه بار قی کنند و در قی کردن ...
ماهی شور خورند و چون عطش غالب گردد آب ... شربت ... سکنجبین عسلی یا ماء العسل ... نوشیده قی کنند و اگر ... بسیار باشد گاه گاهی مسهل ... حب ...
و حب ایارج و حب ... استعمال نمایند و ایارج فیقرا نیز در ... شهوت طین بهست چون ... هر سه روز یک شربت از آن بخورند و بعد تنقیه نشفات رطوبت بکار برند
... زیره کرمانی و انیسون هر واحد سه درم مویز منقی ده درم هلیله سیاه پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله هر واحد نیم درم تا سه درم کوفته
در سرکه یک شبانه روز تر کنند و صاف نموده شکر سفید یا گلقند شکری یا عسلی ... داخل کرده بنوشند و اگر تنقیه معده از فضلات ردیه با این دویه نشود و از ...
تنقیه نمایند ایارج فیقرا یکدرم هلیله سیاه و کابلی و بلیله و آمله و نمک هندی و غاریقون هر واحد نیم درم ربالسوس مقل ازرق هر واحد ربع درم ... حبها سازند
بشب استعمال نمایند و بعد از تنقیه تقویت معده کنند بجوارشات گرم چون جوارش عود و مصطکی و کمونی و فلافلی و ... و جوارش مصطکی مرکب حلوی خان با عرق
دارچینی و یا عود و ... دهند و این جوارش نیز مقوی معده است انیسون هلیله بلیله آمله مصطکی زیره نانخواه قاقلین زنجبیل سداب فلفل کوفته بیخته با سه چند نبات قوام
... معجون خبث الحدید درین باب بسیار نافع است و گویند که نفع آن در دو یا سه هفته ظاهر شود و از ابتدای شروع تناول آن ... ایضا نفع آن را ...
است و افرجه ... حاره کمتر از آن نفع یابند و ضماد ... مقوی ... ضماد گل ... و گلنار و انار کوچک بشراب نمایند ...
... دهن مصطکی کنند و اگر گشنیز و زیره هر واحد علیحده در سرکه سه روز ... خشک کرده بریان کنند و باریک سائیده آب ... کرده ...
تر کرده باشند بخورند در قطع این علت مجرب ... و ... استخوان ... بریان و ... هلیله و بلیله و تخم مورد و مغز چلغوزه ...
و فول بریان ... بریان کنند و غذا لطیف مثل گوشت کباب دراج و بچه مرغ و بره یکساله ... و بالجمله علاج ایشان بعلاج ضعف ...
معده نمایند و شمعون گفته که صاحب این علت در وقت ... خود ... بخندد و بدین عمل ... چند روز ... تدبیر ... این علت دفع شود و دانسته که
در آن ... است و در قول شیخ مسطور گردد برای صاحب این علت که معده فاسد ... تجربه ...
پیوسته بالجمله ادویه دافع فساد شهوت بعد تنقیه زیره و نانخواه و انیسون هلیلجات ثلاثه و آمله و بلیله و قاقله و کندر و کبابه و بادام تلخ و اذخر و ... و بلوط و ...
کابلی و نمک ... و خبث الحدید ... روغن ... است اکلا و استخوان ... که بخورد از آن باز دارند و نخود بریان و باقلای بریان و بادام بریان ...
بدهند و اندک قرص ... بخورند و آب ... سکنجبین ... و با اغذیه ... ابهای قابض مقوی معده مثل آب سماق و انار ... غذا سازند و از اغذیه
مولد اخلاط ردیه و اشیای سریع الفساد احتراز کنند ... تدبیر ... از این علت خلاصی ... و گویند که خوردن طباشیر با مغز جوز و کذا ...
... و کذا زیره سیاه در سرکه یک شبانه روز تر کرده و خشک نموده بریان کرده هر روز یک درم تا هفت روز متواتر و کذا خوردن قاقله کبار مع پوست ... و کذا
شربت ... مسحوق و کذا اکل ... یمانی و کذا صمغ بادام و کذا برگ خرفه خام چند بار و کذا صمغ عربی هر واحد برای شهوت طین نافع است و گفته اند که تطبیب نفوس ...

بخایند و استخوان ماکیان و تدرو کنند که فلفل و نمک و سنبل سوده بران پاشیده بریان نمایند و باید که در علاج اهمال ننمایند که اکثار اکل طین مزاج کل بدن فاسد میکند
و دلالت میکند بران طعامی که عفن گردد و ازان حادث شود و افساد مزاج معده بعده مؤدی باستسقا گردد و **اقوال بعض مجربین** شیخ میفرماید واجبست
که تنقیه خلط موجب شهوت فاسد نمایند و از تدبیر مجرب آنست که ماهی شور و ترب و سکنجبین ترکرده بخورند و بران آبیکه دران لوبیای سرخ و نمک و شبت و حرف و تخم چغندر
جوشانیده باشند بنیم گرم نوشیده قی کنند و گاهی دران طین موجود و زعفران سه درم داخل کرده میشود و در یک ماه یکبار یا دو بار قی کنند بعد ازان معجون اهلیلج
بخورند چندم استعمال نمایند و ازانچه درین باب نافع ست خاییدن زیرهٔ سیاه و ناخواه بر نهار و بعد طعام و خوردن سفوف آنها ست و یا قاقله صغار و کبار و کبابه
هر واحد یک درم و مثل همه شکر هر روز بخورند و از ادویهٔ مرکب جفت بلوط که شدید النفع ست مثل این دوا ست جفت بلوط هشت درم صبر شانزده درم حشیش غافث
شش درم بیخ اذخر چهار درم هر دو درم همه را کوفته در دو رطل آب بجوشانند تا نصف بماند و سه روز ثلث رطل تا سه وزن متواتر بنوشند و ایضا جفت بلوط ده درم
انیسون سه درم مویز منقی هفت درم هلیله سیاه بلیله آمله هر واحد پنج درم خبث الحدید کوفته چند بار در سرکه تند تر کرده و هر بار برتابه بریان نموده ده درم همه را [illegible]
تراب عفص هشت اوقیه آب بجوشانند تا نصف بماند و بر نهار و سه روز بدهند و اما در علاج شهوت طین واجبست تنقیه خلط مستدعی آن بطرقی مذکور
مثل آنکه بعد خوردن ماهی نمک سود بآب لوبیا و شبت و ترب قی نمایند و ایضا آنچه قوی تر ازین باشد قریب آنست و اگر احتیاج باسهال نیز افتد بکار برند و
ازین قبیل ست تنقیه به ایارج و حب برنگ کابلی و نمک نفطی که آن نافع ست و خصوصا اگر در ینجا کرم شکم باشند بعد ازان ادویه که دران خبث الحدید [illegible]
باشد و غیر آن که در قرابادین مذکور ست استعمال نمایند و باید که از مصطکی و زیره کرمانی و ناخواه علک ساخته بخایند و قاقلین هر واحد یک درم و شکر طبرزد مثل
همه بر نهار بخورند و بران آب بنیم گرم مرات کثیر اندک اندک بنوشند و ازانچه برای ایشان تجربه کرده شد این معجون ست هلیله بلیله آمله جوز جندم مصطکی
قاقله کبار ناخواه زنجبیل بعسل سرشته قبل طعام و بعد آن بقدر جوز بخورند و از تدبیر جید دران آنست که صاحب او را قی کنانند و اصلاح مزاج معده او
کنند بعد ازان بگیرند طین جید در آب حل کنند و دران ادویه مقی که طعم آنها ظاهر نباشد داخل کنند بعده دران نمک بقدر ذائقه داخل نموده در آفتاب
خشک نمایند و مشتهی طین از وهم تناول او کنند آنقدر که دران دوا از یک شربت یا یک نیم شربت زیاده نباشد پس آنرا قی خواهد کرد و جمیع چیزیکه خورده ست
و خصوصا اگر دران چیزی مهیج قی مثل کبریت و مانند آن باشد که از خوردن گل نفرت خواهد نمود و بعضی زعم کرده اند که نافع ترین چیزیکه حق تعالی برای
دفع اشتهای طین پیدا کرده آنست که بر نهار بچه کبوتر بریان بخورند و بعد طعام اندکی بادیان نیز نقل کنند و نیز نقل بناخواه بسیار عجیب ست و سکنجبین بادام تلخ
و بعضی دعا کرده اند که اگر یک سکوره روغن کنجد بنوشند قطع شهوت ردیه نماید پس سزاوار ست که درین باب اعتماد بر تجربه نمایند نه بر قیاس و از آنچه ایشان را
نفع میکند و قائم مقام طین باشد عوض او بخورند جو جندم و مثل [illegible] ملحات ست و اگرچه از سنگریزه باشد مثل نشاسته گندم و خصوصا مع تجربه کرده شده و ازانچه
برای ایشان مجرب ست بگیرند عفص هشت اوقیه بجوشانند تا نصف رطل بماند و صاف نموده بر نهار یک هفته بنوشند و ازانچه در نقل استعمال دوا جیست
پسته و مویز و شاه بلوط و کشمش ست و برای بعضی از ایشان تجربه کرده اند تناول زیرباج که دران ماهی کوچک و پیاز و گردو [illegible] و مثل فلفل و زنجبیل
و سداب باشد و گویند که این از آن شدید النفع ست مسیحی گوید که تجربه کرده ام قی نمایند بعد خوردن ماهی شور یا تازه با آب مطبوخ لوبیای سرخ و شبت
بانمک و نمک جریش و قدری ترب ازین آب یک رطل گرفته و سکنجبین سه اوقیه داخل کرده بنیم گرم بنوشند و قی کنند و چون معده اندک تنقیه یابد این مطبوخ بنوشند
جفت بلوط سه درم انیسون سه درم مویز منقی هفت درم باقی اجزا در ترکیب این قول شیخ گذشت که بلیله کابلی پنج درم درین نسخه زیاده ست و طعام [illegible]
گوشت بره یک ساله یا ماکیان نرم باشد و بعد شربت [illegible] بنوشند بعده این دوا استعمال نمایند ایارج فیقرا شش درم هلیله سیاه بلیله آمله هر واحد
یک درم کوفته بیخته بعسل سرشته نهار بآب گرم که دران مصطکی و انیسون [illegible] جوشانیده باشند بخورند و ایام کثیر استعمال نمایند حتی که شهوت ردیه زائل
شود و علک که ادویه آن در قول شیخ گذشت بخایند و آب او فرو برند و کذا سفوف قاقلین مسطور یک مثقال نهار بخورند و آب نیم گرم بران بنوشند و گاه
کثرت اکل طین بفساد معده بوقوع استسقا انجامد این مطبوخ بیاشامند جفت بلوط هشت درم باقی بحالست که در قول شیخ مسطور شد ایلاقی جرجانی [illegible]

که اگر صاحب مرض آن حالت باشد و بی تکلف و بآسانی قی تواند کرد اجازت دهند تا گاه گاه قی کند معده او را بجوارش عود و بهی مقوی دهند و آنرا که قی بمشکل آید از قی
منع نمایند و مسهل نیز جائز نیست بلکه بتقویت معده مشغول شوند و طعام لطیف سریع الانهضام بمقدار معتدل چون گوشت دراج و ماکیان و نیز غذا الیه بریان و بیضه نیمبرشت
خورانند و گاه گاه در طعام اندکی سیر و خردل اندازند و اگر سودای حالت کسان دیگر را اشتهای چیزهای فاسد باشد قی با دویه که در قول شیخ گذشت باید فرمود و بعد
تنقیه معده بایارج فیقرا و حب صبر نمایند بعد از آن تقویت معده بمعاجین و ادویه مسطوره در قول شیخ باید کرد و اگر بلغم را قی باید کنند و اوایل او ناخواه و تبدیل و
قاقله و جوز بند مرو طباشیر کنند نافع او بود و دانکه دران جفت بلوط هشت درم است و در قول شیخ گذشت و ایضا آنچه دران ایارج فیقرا شش درم است و در
قول شیخ گذشت نفع دارد لیکن در نسخه این زن حامله جات است بر آنکه درم است و جوز بند مرو پنج درم افزوده باقی بدستور و آنچه خوران کبک تیهو و دراج و تدرو و فیه مرغ بریان خاگینه سفید
و آب آن فرو بردن نان حامله دیگران را سکنجبین بشتهای گل خوردن نماید و اگر این آنچه خوانها را در آبیکه نمک اندک فلفل سوده و آمیخته باشند تر کرده بخایند بهتر بود
و گوشت گوساله و آهو و بهی و ناخواه و هر چه که ده شتهای گل بنشانند و حب نفع امین طباشیر و پسته شور بریان کرده و نخود بریان تنقل نمایند صاحب کامل گوید
که در فساد شهوت و وحم باید که نظر کنند اگر فساد شهوت بسبب خلط بلغمی باشد تنقیه معده و تقوی نمایند از اشیای ملطفه مقطعه مثل ماء العسل و سکنجبین که در آن
تربد تر کرده باشند و آب شبت و نمک و جرجیر و تخم ترب و تخم جرجیر و خوردن سماک مالح و اگر احتیاج بقوی تر از این باشد افتیمون بمانی و جوز ماثل و فلفل و بوره ارمنی
حب السعال آنچه در شرح مقصود یا در شرح مفرد که با استعمال کنند و حب صبر و ایارج حب افاویه تناول نمایند و ار حبیبی قصب الذریره ملیحه عیدان بلسان قشا الاذخر
قشور جوز بوا هر یک اصل بست درم همه را جو کوفته در دیگ سنگین کنند و بران آب باران سه رطل انداخته با آتش نرم بجوشانند تا آنکه نصف آب
بماند بعده صاف کنند و بگیرند صبر سقوطری ده اوقیه و با این آب عسل هفت رطل شاد و ده و صاف کرده در آفتاب خشک کنند بعد از آن بران عود
زعفران و مصطکی هر واحد دو اوقیه آمیزند و آب چهار سال از شربت آن دو تا سه درم و چون معده با این اشیای قاطعه پاک گردد اجزا معجون دهند که آن دوا
تنقیه معده و تقویت آن نماید ایارج فیقرا هلیله سیاه بلیله آمله هر واحد سه درم گل گند نیم پنج درم اریک سائیده بعسل کهنه گرفته بسرشند شربت سه درم
با آب گرم و اگر مرض بسبب خلط حرارتی یا مالح باشد باید که بصرف سکنجبین و آب گرم چند بار بستواتر قی کنند و بعد تنقیه معده از خلط این دوا بدهند که نافع شهوت
ردیه و اکل طین است جفت بلوط دو درم مویز منقی شش درم افسنتین هلیله سیاه آمله هلیله هر واحد پنج درم خبث الحدید مطبوخ بسرکه و بریان کرده ده درم
بشراب قابض سه رطل و آب انعنصل رطل با آتش معتدل بجوشانند تا آنکه معده بماند صاف نموده هر روز بر نهار یک اوقیه بنوشند و اگر فساد شهوت بحواملی باشد
در ایشان قی استعمال نکنند که این از آن جهت است که علاج ایشان نماید و آن امن از اسقاط جنین نباشد لیکن باید که این سفوف استعمال نمایند که
از ایشان شهوات ردیه و شهوت طین قطع کند بگیرند قاقله صغار و کبار و لسان عصفور سیاه و شکایر زرد بوزن مجموع کوفته بیخته هر روز یک مثقال با آب گرم
یا شراب ریحانی بخورند و ایضا بگیرند زیره سیاه و نانخواه هر یک سه درم قاقله لسان عصفور هر واحد یک سه سه درم باریک سائیده یک سم بشراب ریحانی خورند و این
سفوف نافع برای زنان حامله فریل شهوات ردیه و طارد ریاح ایشان است زیره کرمانی زیره مصطکی تخم کرفس انیسون هر واحد پنج درم سعد نعناع
پودینه کوهی هر یک سه درم جوز بوا زرنباد هر واحد دو درم قرنفل یک درم گشنیز خشک مصطکی سه درم همه را باریک سائیده دو درم با آب سرد بخورند و این مطبوخ قطع
شهوت طین و وحم کند بگیرند انیسون جفت بلوط هر واحد سه درم هلیله کابلی بلیله آمله هر واحد پنج درم خبث الحدید منقوع در سرکه مقلو تا فوق ده درم مویز منقی هفت درم
در شش اوقیه شراب عفص ریحانی بجوشانند بر آنکه نصف بماند صاف کرده هر روز یک اوقیه تا هفت روز بنوشند که نافع و مجرب است مجندی نوشته که بعد قی اگر احتیاج
باسهال افتد حب ایارج استعمال نمایند و این حب نیز در تغیر حوامل نافع است ایارج فیقرا یک مثقال تربد مدبر برنج کابلی هر واحد یک مثقال نمک نفطی نیم درم
حبها ساخته هیچ بخورند و اقتصار بر اغذیه صالحه الکیموس فراخ مشهی نمایند که نانخواه آن بخایند و کذا الحم گورخر مقدد و ملح مبرز و نانخواه دار فلفل و بچه مرغ مشوی مطبوخ
با آب انار میخوش نرشک سماق و حصرم و حب الیهل ابا طعام ملح نمایند خوردن زیتون و اندک ماهی شور و اقال مملحه نافع بود بر تبه تنقل با بعض خصوصا کاشی ترنج
خیلی سود دهند و این جوارش وحم و فساد شهوت را نافع و مجرب است باید که حوامل آن تعاهد نمایند زیره و نانخواه کرویا مصطکی قاقله هر واحد شش مثقال تخم کرفس

جفت بلوط بلیله سعد کوفی نعناع زرنباد هر واحد درهم کوفته بیخته در قوام آرند شربت دو درهم یا قاقله زرنباد و انیسون زیره سیاه یا نانخواه جفت بلوط قرنفل هر واحد
یک درهم کوفته بیخته در سویق مقلو [illegible] شکر [illegible] چون نافع شهوت طین [illegible] بلیله کابلی هلیله سیاه بلیله آمله گل سرخ هر یک سه درهم
صندل سفید [illegible] یک مثقال [illegible] و یک مثقال شکر [illegible]
گفته بدانکه علاج [illegible] آرزوی [illegible] بدانچه اخراج خلط
[illegible] اخراج خلط [illegible] که استفراغ
[illegible] معده از رطوبات [illegible] استفراغ [illegible] بدن کنند [illegible] این
شهوت [illegible] استفراغ کنند [illegible] آرزوی [illegible]
است کنند برای [illegible] هلیله سیاه [illegible] کابلی [illegible]
آمله [illegible] درهم [illegible]
[illegible] و [illegible] استفراغ [illegible]
[illegible] مضاد [illegible] قوای [illegible]
[illegible] فساد شهوت [illegible] مزاج [illegible] معده [illegible]
[illegible] طبقات [illegible] شهوت [illegible] اجزای معده [illegible]
[illegible] اخراج معده [illegible]
در جمیع اجزای معده باشد [illegible] استفراغ [illegible]
مرو سفید [illegible] برگ [illegible]
[illegible] درهم [illegible]
[illegible] درهم [illegible] روغن [illegible]
[illegible] درهم [illegible]
[illegible] مزاج [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] چون [illegible] مزاج [illegible] الاصول [illegible] درهم
تخم کرفس انیسون بادیان [illegible] درهم [illegible] هر یک [illegible]
چهار درهم [illegible] درهم [illegible] روغن بادام [illegible]
دو درهم [illegible] الاصول [illegible]
بعد از آن [illegible] استفراغ [illegible] درهم [illegible] هر یک [illegible]
[illegible]
مرض است و اگر [illegible]
هلیله سیاه و کابلی هر واحد [illegible] درهم [illegible]

بخورند که از آن هر روز یکبار و بار اجابت گردد و معده از رطوبات پاک گرداند و بعد از علاج ایشان استعمال نمایند بگیرند صبر سقوطری قرنفل قصب الذریره هر واحد یک درم
سنبل الطیب مصطکی هر واحد نیم درم مر دو درم نارمشک سه درم ناردین دو درم همه را سائیده بروغن ناردین یا روغن قسط آمیخته بر فم معده قبل از طعام ضماد نمایند
و هنگام تناول طعام ضماد جدا کنند و اندک طعام مذکور بخورند و چون طعام از معده منحدر گردد باز ضماد کنند و این ضماد و نسخه مذکور از لطیف ترین بسیاست که صحت تام می بخشید
و این علاج عام است برای کسی که شهوت او از سوء مزاج بارد مع ماده باطل گردیده خاص است برای کسی که آنرا سوء مزاج بارد بغیر ماده باشد الا اگر بغیر ماده بود
احتیاج بزیاده استفراغ نیفتد و ضماد و دواء خفیفه مذکوره کفایت کند و چون شهوت عود نمود و قاروره رنگین شود و مزاج اکل گردد و درین هنگام واجبست
که بسوی تدبیر نقص در اکل و شرب رجوع کنند و شراب قوی صرف بمقدار متوسط و اشیای مولد رطوبات بیاشامند و چون خون او اصلاح یابد و دران کثرت فساد
ظاهر نگردد فصد نکنند و اگر فساد در خون ظاهر شود در فصد کردن باکی نیست و اگر خون متعفن گردد فصد نشاید کرد و آنچه اصلاح خون نماید بخورند و بنوشند
مثل گوشت بچه مرغ و چوزه و شراب ریحانی متوسط در قوت و استفراغ بطریق ادرار بول و باسهال نیز و در ادرار اول آنست که این سفوف با سکنجبین
بدهند تخم کرفس انیسون اسارون تخم بادیان هر واحد یک درم تخم خیار تخم قثا تخم خربزه هر واحد بعد تقشیر ده درم تخم خرفه پنج درم همه را سائیده مثل جمیع ترنجبین یا فانید
اگر طبع لین باشد آمیزند و هر روز سه درم از آن بایست و سکنجبین بنوشند و سکنجبین عنصلی ابهاست که در تقطیع رطوبات و تنقیه معده و تقویت کبد و اصلاح
طحال بجایی رسد که از بسیار ادویه غنی گرداند پس باید که طبیب از آن غافل نگردد و شک نیست که این تدبیر اعاده شهوت و اصلاح خون نماید و بعضی او گوید که شهوات
رویه مثل شهوت گل و خاکستر و غیر آن اکثر کسی را حادث شود که در اغشیه معده یا در زنان در رحم ایشان اخلاط ردی جمع شوند و این منقسم بدو نوع میگردد یک نوع
سریع الزوال است و نوع دیگر عسر الزوال علاج هر دو واحد است و فرق در علاج هر دو نوع بتفاوت ضعف و قلت و کثرت است زیرا که علاج کلی قویتر و اکثر از دیگر
است و یک نوع آنست که در تجویف معده اخلاط ردی جمع شود و صاحب او خواهش شی مشاکل این خلط کند پس اگر خلط ارضی باشد خواهش گل و مانند
آن کند و اگر خلط مالح یا لبس بود تشهای اشیای مالحه یا لبسه مثل نمک و ... کند و اگر شی مجتمع در معده محترق سوداوی باشد خواهش انگشت و خاکستر و امثال
آن کند و این شهوت بمشاکلت است و اما شهوت اضداد و اخلاط ردیه مجتمعه در معده بهر دفع اذیت آن شهوت صحیح است و این نوع زنان را حادث میشود
چون در رحم و در تجویف معده ایشان اخلاط ردی جمع شوند و این علت اکثر بحبالی عارض میگردد زیرا که اخلاط ردیه که با دم حیض خارج میشد در ایشان
محتقن میشوند و نوع دوم آنست که این اخلاط در طبقات معده و طبقات رحم متشرب باشند و علاج نوع اول یعنی آنکه از اجتماع رطوبات ردیه در جوف معده باشد آنست که مریض
از همه اطعمه ردیه عفنه و غلیظه پرهیز کنند و اقتصار بر الطف و اقل حتی الامکان از غذا مثل تیهو و بچه مرغ و کباب تدرج و زرده بیضه نیمبرشت نماید و امید که مرض بر توقف یا در برید
باشد و چون نقصان پذیرد بالعموم حملات و شراب کنند اندک باکی نیست و اول آنچه در علاج ایشان ابتدا بدان کنند حقنهای متوسط در حرارت اند بعد از آن قی
بمالح و تربیه دو دفعه متواتر روز اول بدانچه مذکور شد و روز دوم بآب ترب جوشانیده و سکنجبین بزوری اگر مزاج احتمال آن کند و سکنجبین ساذج اگر مزاج احتمال
بزوری نکند و اگر کفایت نکند اطریفل مقوی یا ایارج استعمال نمایند و اگر بهم اکتفا نکند این معجون معروف بقاطع شهوت ردیه بدهند فاقلیه صغار و کبار و وج
و عود بلسان و مصطکی و عود خام جفت بلوط و خبث الحدید بدنضوح در سرکه مغسول بعد از آن مقلو بروغن بادام هر واحد یک درم صبر سقوطری مثل مجموع ادویه
والیها زیاده کرده درین معجون نانخواه زیره کرمانی انیسون نمک نفطی کبابه هر واحد از آن مثل اجزای دوا یعنی هر واحد یکدرم و حراشیان دران هلیله سیاه و کابلی عاقرقرحا
و سونیز هر واحد یک درم ... افزوده اند لیسایند و عسل کف گرفته بسرشند و قبل الطعام یا بعد او استعمال نمایند و نزد یکمن قبل طعام بهتر است و اگر تحلیل باشد و زیراع
قوی محتاج باشد ازین معجون سه درم با اندکی سقمونیا آمیزند و گاهی قی میشود و از معده قدری بخارات ازین اخلاط بسوی سر ... پس استفراغ آن کنند و تنقیه بحب ایارج
و حب قوقایا و استعمال این معجون با ... استعمال قذف این علت را بسرعت زائل کند و علاج نوع ثانی یعنی آنکه از تشرب اخلاط ردیه در طبقات معده و رحم
باشد ... که ... شرائط در علاج آن بر علاج قسم اول تضمید معده و رحم باین ضماد افزایند صبر دو درم مصطکی و سنبل هر واحد یکدرم سعد قاقله صغار هر
و بلوط ... درم ... الحدید ... ضماد ... شراب ... انداز ند و خوب حل کرده

بر معده طلا کنند و بریان پارچه در شراب تر کرده بگذارند و این ضماد تنها درین علت نفع بلیغ دارد و در اسکندریه حجامت بعض سواحل چون خشک گشت و سائیده اندک
بشراب بقدر قوت و سن علیل بدهند قی آورد و این شهوت ردیه قطع کند و شهوت طین نیز ببرد و جمیع آنچه در شهوات ردیه ذکر کردم آن علاج شهوت مفرط طین ست
و اما در زنان این شهوت در ابتدای حمل قوی میگردد و بسبب اجتماع فضول کثیر در رحم و چون طفل بزرگ شود و محتاج بغذای کثیر گردد و لهذا ست که این شهوت
ردیه از ایشان زائل شود و عسر تر ازین در وقوع آنست که طبقات معده و نیز رحم تشرب ماده کرده باشند و اگر گویند که چرا خلط ردی که مجتمع در معده طلب شی مشاکل
خود میکند و واجب آن بود که طبیعت این شهوت را دفع می نمود جواب آن نیست که اجتماع فضول ردی سبب تکون مرض ست و داعیه در حین تکون ست
آن غالب بر طبیعت طالب طاعت قوای آن باشد و این شهوت خارج از طبیعت بود پس هرگاه مرض در تکون باشد و آن خارج از طبیعت ست بلا اضطرار
شهوت نیز خارج از طبیعت باشد و شهوات خارج از طبیعت آرزوی شی مشاکل مرض می نمایند و ظاهر ست که شهوات طبیعیه اشتهای شیای مضاده
مرض میکنند و شفای آن می نمایند پس گفته شود که شهوات طبیعیه شهوت برای دفع اذیت ست و شهوات خارج از طبیعت را شهوات مشاکله گویند و
برای این مثالی بیان مینمایم که ساکنان تحت قطب جنوب و آن اهل زنج و نوبه اند اشتهای شراب بسیار می کنند و ساکنان تحت قطب
شمال مثل ترک و روس نیز آرزوی شراب بسیار می نمایند و یکی از دو فریق در نهایت بعد از دیگر در طبع و بلد و مزاج و غیر آن ست اشتهای زنج
بمشاکلت ست و شهوت ترک برای دفع اذیت و طالب شهوت صحت مصنف اقتباس می نویسد که در کودکان بسبب تناول گل حیله ها سازند
چنانچه گلوله از فلفل و صبر و آب نیسب آلوده پیش آنها اندازند اگر آنرا بخورند بهمان وقت از تیزی و تلخی آن بگذارند و باز بخورند و متصل به نبات نخود بریان
و چلغوزه سازند و یا با نیها اندک اندک گل آمیخته دهند پس باهستگی آنرا کم کنند تا بر نخود و چلغوزه قرار گیرد پس تنقیه بمسهلات مناسبه نمایند و بسا باشد که
در بزرگان و کودکان از خوردن گل جگر نیز ورم پیدا کند و آنرا بلمس از خارج توان یافت و سفیدی لبها و قلت اشتهای طعام بلکه سقوط آن و باریکی
گردن و بالیدگی شکم و ضعف قوت و خشکی لبها و زردی رنگ و دیگر آثار سدهٔ جگر هم پیدا باشند پس در تنقیح سده و تحلیل ورم سعی بلیغ نمایند که مفتحات قوی مثل تخم کشوث
و انیسون و خار خسک و قرطم با سکنجبین و [illegible] ریوندی و [illegible] و دیگر محللات و ملینات و مفتحات و مسهلات هم باید داد و در تنقیح سده و تحلیل ورم [illegible]
که در امراض جگر بسیار یاد و رقی عادت خوردن پنبه کهنه و گل کوزه پخته داشت و هر روز تا نیم آثار [illegible] خوبانی را در پنبه [illegible] گفتم که هر قدر که خواهند
بخایند و پیوسته در دهن دارند و آب آنرا فرو برند و لیکن هر روز خوبانی را زیاده و پنبه را کم کنند تا آنکه خوبانی تنها بمانند و بجای گل کوزه طباشیر در گلاب عرق کیوره
حل کرده قرص ساخته خورانیدم و ماء الجبن [illegible] خان باشربت شاهتره [illegible] نوشانیدم و غذا [illegible] سلیمانی [illegible] باشوربا
مزعفر مذکور خایه [illegible] آن مقرر کردم و وقت شام [illegible] دو ماشه [illegible] با عرق دارچینی
مرکب و عرق عود هر یک پنج توله شربت سیب [illegible] خورانیدم و یکماه صحت یافت و دیگری کا [illegible] مزعفر [illegible]
شربت افتیمون علوی خان با ماء الجبن تا دو ماه نوشانیدم و [illegible] و تمام روز [illegible] بالای آن در دو سه بار
نه ماشه نمک سلیمانی و غذا شوربا نان خشکار دادم [illegible] تدبیر [illegible] سنگ جراحت [illegible] ماء الجبن فائده نکرد [illegible]
سنگ جراحت و امرقی و اندر سه تازه مقرر کردم و بالائی [illegible] آرزوی [illegible] گذشت خورانیدم
[illegible] مسهل [illegible] تا چهل روز [illegible] نوبت اجابت [illegible] صحت یافت

اشتداد جوع و شهوت کلبی

و آن افراط اشتها ست از حد طبیعی بنوعیکه انسان اکثر از عادت و فوق حاجت بخورد و چون [illegible] شود [illegible] طعام [illegible] و دائم [illegible]
بر ماکولات بود و از غایت حرص طعام [illegible] طعام [illegible] گان ست و از جهت [illegible] شهوت کلبی جوع کلبی [illegible]
سبب [illegible] آنکه [illegible] معده [illegible] و بعض که [illegible] معده [illegible] چنانچه [illegible]

از مص عروق و عند انصباب سودا بر فم معده و ازدیاد اشتها و بلدان بارده و ازمان بارده کاین سبب ست و ازین قبیل ست آنچه بعض مردم را قریب بموت
بسبب غلبه برودت اشتهای طعام میشود و بدانند که با وجود حدوث برودت غیر مفرط بر فم معده اگر مزاج سائر اعضا گرم باشد مرض سخت قوی بود جهت کثرت
تحلیل و خواهش اعضا مر غذا را و سوء مزاج بارد که بفم معده افتد اگر مفرط باشد یا در تمام اجزای معده حادث بود ابطال شهوت نماید چنانچه طبری گفته که اگر تمام معده
بارد گردد شهوت کلبی حادث نشود زیرا که درین هنگام هضم بالکل باطل میگردد و بمرض دیگر غیر شهوت کلبی پیدا گردد و گاهی بسبب اخلاط حامض مثل سودای منصب
از طحال بسوی فم معده بکثرت و یا بلغم حامض مجتمع در معده افتد که بحموضت خود دغدغه فم معده کنند و فعل نماید مثل فعل مص عروق متقاضی بغذا خصوصا که
بکثافت خون باین لازم گردد پس محسوس بشود در فوهات عروق مثل خلای مصاص و نیز ایضاً خلط حامض تقطیع و دباغت خود اخلاط لزجه در فم معده منضمه
شهوت را جدا کنند بهر آنکه حرکت او با وجود حصول مثل این اخلاط لزجه بسوی رفع شدید تر از جذب باشد و ایضا حرکت لیف معده شدید میگردد بسوی تکاثف و تقبض
که مثل آن هنگام حرکت مص عروق و حرکت قوت جاذبه عارض میشود و گاهی از نوازل راس که بفم معده رسد عارض شود و از حرارت ضعیف
معده ترش گردد و بسبب ترشی فم معده را بگزد و شهوت کلبی حادث شود و بقول شیخ این نادر باشد و گاهی عارض میگردد بسبب حرارت مفرط در فم معده که
تحلیل و استدعای بدل نماید پس فم معده دائم مثل گرسنه باشد و این در اکثر بمحاذات عطش گردد و در بعض احوال گرسنگی آرد چون تحلیل وافر نماید و محدث
جوع در اکثر افراط حرارت در تمام بدن و در اطراف او باشد و حرارت چون مختص بفم معده بود آرزوی آب سیالات مرطبه نماید و آن چون بر بدن مستولی شود و فرط تحلیل
و جذب غذا کند و محتاج نماید عروق را بمص بعد مص که منتهی بفم معده گردد و بتقاضای مجتمع و گاهی این حرارت وارد از خارج بسبب استعمال هوای حار بر بدن بود
چون مقارنت تحلل آن واجبست بسوی تحلل و حاجت دائم ببدل باشد بهر آنکه بدن متحلل اسباب محلله را بیشتر قبول کند و گاهی کثرت تحلل بدن تنها
سبب این باشد چون درینجا حرارت باطنی منضج محلل باشد و لا سیما اگر حرارت خارجی یا معونت از ضعف ماسکه بود و اعضا مفتقر بغذا گردد و جذب آنها از عروق
مستند شود و عروق محتاج مص بعد مص گردند تا معده منتهی شود و گاهی بسبب اشتیاق اعضا و افتقار آنها بسوی غذا بعد استفراغات کثیره یا جوع طویل یا حمیات
متطاوله یا محللات بدن هیجان میکند و گاهی بسبب ضعف قوت ماسکه بدن عارض میشود بنابر عدم قدرت بر ضبط رطوبات و حفظ آن و بقای محللات طبیعی
بلا امتناع پس تحلل بفرط و شوق بسوی سد بدل دوام نماید و گاهی بسبب دیدان و حیات کبار بود که مسابقت بسوی مطعومات کنند و آنرا بخورند و بدن
و معده را گرسنه گذارند و بدانند که شهوت کلبی اکثر به بولیموس و سبات و موت می انجامد طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اولاً از مریض بپرسند که هضم
ضعیف ست یا قوی و براز بسیار می آید یا اندک اگر ضعف هضم و کثرت براز بیان کند حال قلت عطش و کثرت نفخ دریافت نمایند اگر اقرار این کند برودت هوای
مرطوب نیز یافته شود و دیگر علامات سوء مزاج بارد معده هم بود بسبب این مرض برودت فم معده باشد و اگر از کثرت نفخ انکار کند حال ترشی دهان و آروغ ترش
و ثقل دریافت کنند اگر اقرار این کند سوال نمایند که وقت ناخوردن غذا شدت لذع و حرقت در معده که بدون خوردن ساکن نشود محسوس میگردد یا نه و احیانا
قی میشود یا نه اگر اقرار آن نماید سببش کثرت انصباب سودا باشد و اگر از لذع و قی انکار کند سببش بلغم محتقن در فم معده باشد و اگر با این آثار نزله نیز بود سببش که باشد
و اگر با وجود ضعف هضم قلت براز و کثرت عطش بیان کند و با آن سایر علامات حرارت مثل گرمی لمس و خشکی و خاصه تلخی دهن و انتفاع بمبردات نیز باشد
سببش حرارت معده و بدن باشد و اگر هضم قوی و قلت براز گوید از حال کثرت عطش سوال کنند اگر باشد حال تقدم اتفاق سهر و کثرت جماع
و غضب و گرسنگی مفرط و حمام متواتر و حرکت عنیف بپرسند اگر اقرار تقدم یکی ازین اسباب کند و هوای گرم تسلیمی موجود بود و هزال روز بروز افزاید سببش
شدت تحلل بدن باشد و الا حال تقدم استفراغات کثیر یا جوع طویل یا حمیات متطاوله یا امراض محلله دیگر معلوم کنند اگر باشد سببش اشتیاق و فنای اعضا
بسوی غذا باشد و شدت جوع و قلت صبر بران و اسراف در اکل حتی که بر معده ثقل آرد و دفع او بقی یا اسهال نماید و ضعف قوت و هزال شکم نیز ایذا از طعام
و اگرچه اندک باشد نیز از دلائل این نوع ست و اگر سوای هزال بدن ضعف قوت آثار مذکوره یافته نشود و هر از طعام بسیار غیر منهضم برآید و خلفه متواتر بسیار بود
و بدن منحنی گردد سببش ضعف قوت ماسکه بدن یا معده باشد و اگر علامات دیدان شکم مثل احساس حرکت و صعود آن از امعا بسوی معده و خروج آن

از شکم احیاناً و سیلان آب دهن خصوصاً در خواب و غیر آن که در باب دیدان مسطور گردید یافته شود سبب آن کرم شکم باشد

تدبیر کلی در جملهٔ اقسام جوع الکلب

احتراز از حامض و عفص و مالح و حریف و شراب حامض قابض ضرور است و اختیار اغذیهٔ لذیذه و حلو و چرب و شحوم و الیه گوسفند و گوشت فربه مناسب است و قی نیز نافع است اگر در آن عفونت و حموضت نباشد و جوذابات برای ایشان مفید و کذا زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت بعد طعام خوردن و حبة الخضرا بر ناشتا چند روز خوردن مجرب علی سینا و گویند که آب لیمو و شکر نوشیده قی کردن و بعد از آن اغذیهٔ بارده رطب خوردن مجرب است و پسته و بادام برشته سوده در روغن کنجد بخته با شکر دادن مجرب انطاکی است و هم او گفته که بگیرند مغز بادام و مغز چلغوزه و کتیرا و گل ارمنی مساوی و در سرکه و لعاب سرشته قرص بقدر سه مثقال سازند و یکی از آن خوردن تا چهار روز از غذا مغنی سازد و همچنین گویند سرطان مسلوق مجفف مسحوق با مغز بادام و کنجد و مصطکی و گل سرخ در روغن بنفشه و آب کشنیز قرص بسته خوردن تا ایام مغنی از طعام است و چون گویند طین در سرکه تا سه روز تر داشته خشک کنند و با گل ارمنی و تخم خرفه و مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و پست گندم و صمغ هر یک مثل آن و مغز پسته و کنجد هر یک نصف آن در روغن سرشته قرص سازند و بدهند یکبار دادن آن برای رفع اشتها تا یک هفته کافی است و شیخ ذکر کرده که اگر چهار اوقیه روغن بنفشه با موم بنوشند تا ده روز از طعام غنی میکند و خوردن جوز بوا و دیگر مغریات نافع بود و استعمال زعفران در ادویه و اغذیهٔ این مرض در اتم مناسبت

علاج شهوت کلبی از برودت

جوارشات گرم مثل جوارش مصطکی و کمونی و جوارش عود و سفرجلی ممسک خوزی و فنجنوش خورند و مصطکی و انیسون و زیره و نانخواه و قاقله و امثال آن بخایند و فلفل و قرنفل و جوزبوا و گل سرخ بر فم معده ضماد کنند و از مسوحات نافه مشک لادن است و هرچه در علاج امراض معده از سوء مزاج بارد سابق گذشت بعمل آرند و در تسخین که مزاج دیگر اعضای او گرم باشد بچیزهای بطئ النفوذ چون هریسه و فالوده چرب و غیره اغتذا نمایند و جهت حفظ طبع اطریفل صغیر و جوارش نانخواه و خوزی خورانند تا از حدوث هیضه ایمن باشد طبری گوید بقوت علیل نظر کنند اگر متحمل باشد اشیای حار خوشبو مثل این سفوف بخورانند ناشتا سنبل الطیب کندر ذکر هر واحد درهم مصطکی دو درم گل سرخ سه درم کرویا تخم کرفس هر واحد یک نیم درم عود چینی قرنفل فلفل سفید هر واحد نیم درم باریک سائیده در شراب کهنه سرشته خشک نموده بار دیگر بسایند و یک دفعه یا دو دفعه دیگر از شراب تنقیه داده هر دفعه خشک کنند و سائیده یک درم بخورند یا زیاده و یا کم از آن بحسب شهوت و ضعف آن و قوت برودت و نقصان آن و چون شهوت او بنقصان شروع کند در ابتدای طعام او طعام دسم مثل لحم [؟] فربه بدهند و روغن [؟] و دیگر روغنها البته جائز نیست و تناول چیزی عفص و حامض هم نشاید زیرا که آن مقوی شهوت و فم معده است و حاجت بتقویت این نیست و تغذیه باطعمهٔ غلیظهٔ کثیر الغذا مثل لحم فربه و لحم بقر و هریسه و جوذابات چرب نمایند و امر بآبزن عقب طعام به اثر تطییب مزاج اعضای آن و رسیدن غذا کنند و طبیب از انحلال طبیعت او حذر کند بهر آنکه او محتاج بطعام کثیر غلیظ است و گاهی هضم بدان قائم نمیکند و طبیعت منحل میگردد و بدن او مفتقر بغذا میشود و این شهوت قوی میگردد پس برای این معنی واجب است حذر از انحلال طبیعت او و اگر طبیعت او منحل گردد در آخر انحلال آن جوارش خوزی اگر قبل غذا اندک از آن بدهند این مضر نبود و تناول جوارشات قبل اغتذا نزد اطبای حذاق مکروه است جز آنکه این موضع ضرورت است و چون این علت زائل گردد تلافی مضرت جوارش که قبل طعام خورده است ممکن است و بسا است که ضماد معدهٔ این علیل باین ضماد نمایند سنبل الطیب مصطکی عود خام گل سرخ [؟] اسالیخون مساوی کوفته بیخته بقیروطی روغن خیری یا روغن یاسمین آمیخته بر فم معده ضماد نمایند که این بسیار نافع است و معالجهٔ جالینوس این نوع استحالت فم معده بغذا و تغذیه باطعمهٔ کثیره و سرعت رسیدن شراب قوی خوشبو زرد رنگ یا سرخ و حفظ طبیعت از انحلال و تطییب مزاج سائر اعضا است و ابوماهر گفته که تا زمانی که در این علت آب طعام او میخورانیدند [؟] و گوید که علاجش تسخین معده است و هر صبح جلاب بادیان سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا نخود آب با مغز قرطم بدهند بعده اگر طبیعت محتبس باشد تنقیهٔ معده بحب ایارج و حب صبر و نقوع آن نمایند و چون معده از اخلاط فاسده رو به پاک گردد هر صبح یک مثقال اطریفل صغیر یا اطریفل کبیر یک درم بدهند و غذا نخود آب یا لحوم چرب بقدری فلفل و دارچینی و اندکی زعفران باشد و نوشیدن شراب سرخ غلیظ نافع است کند و زیره

بخایند مصنف شرح گوید که علاج مجمل آن تسخین فم معده بمعاجین و مضوغات و اضمده است و تنقیه معده اگر در ان فضول بلغمی بسبب هضم که لازم برودت است جمع شود و منقی و مسهل تناول انغذیه بطئی الانهضام مثل مهیه پخته و ماکیان فربه و بط فربه و جوزابات و هریسه و سفیدباجات و خبیص شیرج ست و اگر غذا بسبب حرارت جمیع بدن از معده لیث نکند حفظ طبیعت نمایند تا منحل نگردد و حلوای نشاسته و ثرید با دهان مثل روغن زرد و حصیه بلحم سمین و ابازیر تو ابل مثل عود دواء چینی دهند و شراب انگور کوهی بنوشند و آب مارنج زیره کرمانی بیاشامند و اگر احتیاج استفراغ باشد زود سهال یا ایارجات نمایند

علاج شهوت کلبی از بلغم حامض

اول تنقیه آن نمایند بقی و مسهل بلغم و حب ایارج و غیر آن که در علاج امراض معده از سوء مزاج بلغمی مذکور شد بعد از ان تسخین معده تریاق کبیر و دوار المسک و مثرودیطوس و دهر دهم قسم بالا مسطور شد بدهند و شراب عسل وقت نهار خوردن نافع و همراه چیزهای چرب النفع بود بشرطیکه اسهال نباشد و طعام مرغ و کبک و دراج نیمره بریان کرده و شوربا بازیره و کرویا و دواء چینی دهند و اگر طبع نرم باشد معجون کندر باید داد صفت معجون نارمشک مستعمل بعد تنقیه نارمشک فلفل دار فلفل هر یک دو درم سعد سنبل الطیب صعتر فارسی کندر هر واحد یک درم کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند و شیخ میفرماید که انچه سببش بلغم حامض باشد واجب است که صاحب او تناول نماید آنچه دران صعتر و خردل و فلفل و قند و عسل و ثوم و بصل و جوز و لوز و دسومات و شحوم مثل شحم ماکیان و مانند آن بخورد و غرض در بعض اینها تسخین ست و آن ادویه حاره مذکوره است و در بعض آنها تعدیل حموضت و آن اغذیه دسمه مسطوره ست و کسی که قوی و متحمل اسهال باشد سهال بعد استعمال این ملطفات بایارج مقوی بدانچه تقویت او میکنند باید کرد و بعد از ان دسومات دهند و ااطبای ان را چون تلطیف بمثل سیر و پیاز و اغذیه ملطفه نمودند دوام نوشانیدن آب گرم بعد تدبیر ملطفات کنند که آن غسل اخلاط ایشان می نماید صاحب کامل گوید که اگر حدوث او از خلط بلغمی حامض باشد دوای منقی بلغم از معده مثل حب ایارج و حب فاوینه و حب صبر و ایارج مخمر بعسل و مانند آن بدهند و اغذیه چرب مثل جوزابات و ثرید با سفیدباجات دسمه معمول بتوابل حار خورانند و شراب صرف کهنه زرد و سرخ نوشانند بهر آنکه شراب را در صحت این علت و صفت قوی ست چنانچه بقراط گفته که شرب شراب شفای جوع میکند و این بهر آنست که تسخین فم معده و تلطیف بلغم مینماید گر سزاوار ست که از شراب قابض حذر کنند که قبض مزید شهوت ست و اگر غذا از معده منحدر گردد بران ثقل بنا بر دهن هریسه و لحوم غلیظ دسم و بیضه نیمبرشت و فالوده معمول بروغن زرد و شیرج کثیر و خبیص بدهند و از اشیای حامضه و قابضه اجتناب نمایند که آن هر دو مزید شهوت اند و اگر لینت شکم کثرت نماید جوارش سفرجل ممسک اطریفل و جوارش خوزی و حب مطبوخ بدهند محمود گوید که علاجش تنقیه معده است و هر صبح جلاب از بادرنجبویه و اصل السوس مقشر کوفته هر یک سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا از مزوره نخود و مغز بادام و مغز قرطم مع فلفل و کرویا و نانخواه و دواء چینی سازند و آبیکه دران شبت و تخم ترب و اصل السوس اندکی کنکرزد و نمک و عسل جوشانیده باشند قی کنند و بعد تنظیف معده بقی گلقند عسلی ده درم و بادیان سه درم و مصطکی یک درم سفوف کنند و غذا در آخر آن روز نخوداب بمغز قرطم و لحوم ماکیان و تیهو دهند و اگر تنقیه نماید حب ایارج یا حب صبر تناول نمایند

علاج شهوت کلبی از سودا

فصد باسلیق یا اسیلم از دست چپ نمایند اگر خون زیاده باشد و یا طحال ورم بود و تنقیه سودا بدستوریکه در علاج امراض معده از سوء مزاج سوداوی گذشت بمطبوخ افتیمون یا ایارج لوغاذیا یا مطبوخ بسفایج تربد یا حاوی خان کنند و بعد از ان بمقویات معده مثل اطریفل ها بدهند و یا جوارش خوزی خصوصاً اگر طبع نرم باشد و آب گرم سر نهار بنوشند و شیره برگ گل قند رودلوله با شربت افتیمون و یا شاهتره گاوزبان پوست بیخ کبر برگ گل شربت بزوری گاوزبان آمیخته یا نیده یا شربت بادرنجبویه نوشیدن نیز برای جوع الکلب که از سودا بشرکت طحال باشد معمول ست و اطعمه نرم دسم مثل زردی بیضه نیمبرشت و جوزابها نان کرده زیر لحم بره و ماکیان فربه و بط فربه نهاده باشند و حلوا از شکر و روغن نشاسته و لوزینه و ثرید کعک با شوربای چرب و اگر طبیعت نرم نباشد شیر تازه و گوشت بزغاله و بره فربه با نخود و اندکی زیره بپزند تا مهرا شود و اندکی خولنجان و دواء چینی و سعد کوفته انداخته ازین شوربا هر قدر که خواهند بخورند

واگر شراب انگوری کهنه بادی بیامیزند معده را گرم کند و خصوصیت سودا باز دارد و اشهار شخنه و محاجم ناری بر طحال گذارند و کمید آن نمایند و اگر تبخیر دو اسود بر طحال داغ دهند گیلانی گوید که از معالجات این فصل سم الیم السبب بعده اسهال بطبیخ افتیمون بعد از ان تبدیل مزاج نگلقند و ماء الاصول که دران افتیمون و برگ بادرنجبویه داخل باشد و معجون افتیمون و وضع محاجم بر طحال بغیر شرط و غذا از مزاجات حلو فرغذر بلحوم خفیفه مثل لحوم جدی حمل و جوزابات چرب متخذ از بط فربه و ماکیان فربه و بیضه نیم برشت و لوزینه و حلوا از بادام و شکر و نشاسته و تقویت معده برگ بادرنجبویه و برگ پودینه و نشان کوفته بیخته بگلاب و ایضاً الشوربای آب نخود و شبت غذا سازند طبری گفته که علاج این نوع صعب است از علاج نوع اول بسبب آنکه این محتاج تنقیه معده و تسخین معده و قوت آنست از علاج این قول شراب عسل و آب انار و سکنجبین بلیغ نافعات است بعد از ان گلاب گرم کرده دهند و این شربت بدهند بگیرند آب انار میخوش یک رطل و دو رطل سکنجبین بقوع اندازند پودینه خشک سه درم زیره کرمانی دو دانگ مصطکی یک درم عود چینی دو ثلث درم در آن داخل کرده بجوشانند تا غلیظ گردد و بعد از آن استعمال نمایند و نافع تر از این شربت ست بگیرند آب به قوشنبو میخوش یک رطل سرکه یک رطل و بیامیزند و این ادویه سنبل الطیب دو دانگ مصطکی یک درم عود چینی دو ثلث درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد دو درم پوست بیخ کبر سه درم همه کوفته در پارچه ربسته شب در آب به و سرکه بخیسانند بعده بجوشانند تا بجوش آید بعد از ان صاف کنند و در یک حصه مثل آن شهد مصفی داخل کرده بپزند تا بقوام سکنجبین آید و در هر صحه دو درم و چند آن شکر سفید داخل کرده بپزند تا مثل اول گردد و هر چه از این هر دو موافق مزاج باشد استعمال نمایند و چون ازین ساکن گردد و معده قوی شود و شهوت کلبی آفت بود در اول طعام این بخورانند بگیرند الیه حمل مشوی و بکوبند تا مثل مسکه گردد بعده بآن کبد حمل یا طیب مشوی مثل آن بکوبند تا آنکه هر دو یکذات شوند بعده مسکه تازه اندک آمیخته در ابتدای طعام بدهند بعد از ان اطعمه غلیظه بخورانند و حفظ طبیعت و غذا از تخمه و سوء استمرا کنند و تعلیل است اینکه هر که را شهوت کلبی بود تخمه و سوء استمرا و اسهال هم رسد لیکن احتیاطاً ذکر میکنم که اگر تخمه و سوء استمرا عارض شود واجب است که تنقیه معده کرده نمایند بدانچه بهر تنقیه معده عقب سوء استمرا اند کور شد و تعدیل معده و تقویت او کنند و اگر طبیعت منعقل گردد این سفوف بدهند زیره کرمانی در سرکه تر کرده بریان نموده ده درم برگ پودینه خشک برگ سداب خشک برگ بادرنجبویه خشک هر واحد دو درم بلوط بریان پنج درم حب الآس بوزن پنج درم خرنوب شامی و بطلی هر واحد هفت درم همه را بسایند و اگر مزاج او حار باشد درین بزر قطونا مع یان بقدر حاجت بیفزایند و از انچه طبیعت او حبس نماید مثل جوارش سفرجل ممسک و جوارش خوزی دقند او لقون ست و آلو با هر شراب احمر قوی بیگرفت و با عود و مصطکی خوشنما بدهند بنوشانند و حبس طبیعت هم نموده و معده را بدانچه تسخین و تقطیر او نماید مثل مشک و مصطکی و گل سرخ در آب آتش آب لیمو ضماد کنند یا دوام که معده خالی باشد و از انچه اصحاب این علت را بخورانند شیر مطبوخ بمسکه و شکر است و ایضاً بادام تازه بخورانند در ابتدای طعام بعد از ان بدانچه مسخن فم معده باشد بدهند و از معظم ترین اشیای قابض عفص و ماسفن ست و از نافع ترین چیزها برای ایشان اشیای چرب و اشیای غلیظه است و لتنا یدکه شراب قوی که دران قبض نباشد بمقدار معتدل از ایشان قطع نمایند صاحب حاوی و تمیمی گویند که تنقیه معده از سوداسحب افتیمون یا مطبوخ آن نمایند و سرمیح جلا از بادرنجبویه سه درم و شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزوره نخود آب مغز قرطم نمایند و یا آب گرم و سکنجبین تخم ترب و عسل و نمک قی نمایند و مطبوخات و سم تناول نمایند و اگر قوت قوی باشد فصد باسلیق نافع ست و گاهی حجامت بر محل طحال آن نرا نفع میکند و سرمیح باشیر و شکر و مسکه بخورند و در خوردن و تغذی الیه مبالغه کنند و انچه سهیر و دین را نافع انیست که لحم جدی و حمل فربه با نخود و شبت بپزند و مهر اساز ند بعده شوربا صاف نموده دران بچه مرغ و ماکیان فربه بپزند و با دارچینی و خولنجان و عود خوشبو ساخته بنوشانند و گاهی این شوربا بالشراب می آمیزند و آن تسخین بدن می نماید

علاج شهوت کلبی از حرارت هر چه در علاج امراض معده از سوء مزاج حار گذشت استعمال نمایند و اغذیه قلیل الغذا دخیار و خربزه و کدو و مانند آن دهند و از هوای حار اجتناب نمایند و از علاجات او شربت لوب قابضه مثل رب به و سیب نخورند ست و اجتناب از شراب و تضمید معده بگلنار و صندل و گلاب و تقویه با غذیه مبرده بطی الهضم مثل قریص بلحم البقر و سکباج ماهی تازه و طهور دراج قثا و خیار و نوشیدن آب بارد و البرد و لقول انطاکی شرب برف یا آب سرد کرده و نشستن در آن و شرب شیر و روغنها و نبود کاسر حرارت و آب کاهو و کشنیز و خرفه و اطیان کثرت جوع را که بسبب حرارت باشد نافع ست

علاج شهوت کلبی از تحلل بدن اگر با حرارت باشد و آثار آن یافته شود از حرکت و ریاضت باز دارند و برای تسکین حرارت اشربه قابضه چون شربت
سیب ترش و به ترش و غوره و انار ترش و ترنج و لیمو و مانند آن بدهند و بحصرمیه و سماقیه و قلیه خیار و زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت و بخصوص بلحم گوساله
و بطون و فالوده غذا سازند و در جای سرد مسکن نمایند و در آب سرد بنشانند و روغن حب الآس بمالند و چندان آب بهی ترش آمیخته بجوشانند تا روغن
ماند آنرا بر تمام بدن بمالند و اگر در روغن حب الآس موم گداخته با آب بهی ترش کفال کنند تا قوت آب ها کشد بهتر عمل نماید و تسدید مسام النفع بود و غذا
متفرق دهند اندک اندک هر چه کثیر الغذا بود و چون بخصوص گوشت بره و اگر بدون حرارت باشد اغذیه غلیظه بطی الهضم مانند هریسه و کله پاچه و گوشت گاو و بطون
آن و نان فطیر و شیر برنج و بیضه و خصیه و فالوده و لوزینه خورند و باقی تدبیر تسدید باطنی و خارجی که مذکور شد حسب حاجت بکار برند و هر چه در قسم آینده بیاید بر گزیند و قلیه
معمول بگز و سرانگشت معمول بگوشت نر گاو و جلوس بر یاد کتش و تمریخ بدن بروغن نهشته موم صاف و خوردن غذا در روز سه چهار بار اندک اندک تا هضم نیک شود و
تا بهین بدن بعد تناول غذا بروغن آس خلاف و روغن گل سرد اولد مفید تحلل بدن است و از شراب منع کنند مگر اندک ممزوج با آب خصوصاً بالنبیذ و از حرکت نیز منع نمایند

علاج شهوت کلبی از افتقار اعضا

شربت انار ولایتی و شربت به هر یک دو تولهٔ عرق گاو زبان و گلاب هر یک پنج توله حل کرده بدهند و وقت شام مصطکی دانهٔ هیل هر یک دو ماشه و رانو شدارو
لولوی علوی خان نه ماشه آمیخته با ماء اللحم ساده نه توله بدهند و اغذیه کثیر الغذا مثل بخصوص لحم حملان در روزی اندک اندک چند دفعه بدهند و خوردن اغذیه غلیظه مثل هریسه
و غیره که مسطور شد نیز مفید است و حیله کنند که از بدن او چیزی تحلیل نگردد و این بتسدید مسام بتدبیری که در قسم بالا گذشت باید کرد و حفظ طبیعت از لینت بمثل
اشربهٔ مسطوره و تغذیه بمثل حصرمیه سماقیه نمایند شیخ میفرماید کسی را که این علت عقب حمیات و استفراغات عارض شود واجب است که او را غذا دهند
بدانچه در فم معده باقی ماند از دسومات که روی الجوهر باشد مثل روغن بادام لنبکر و تکثیف ظاهر بدن نمایند و همچنین است علاج این مرض که بسبب تحلیل کثیر عارض
گردد و باید که صاحب این نوع از جوع الکلب بمسخنات و شراب ها تعرض ننماید بلکه تغذیه باطعمهٔ بارده کنند و از خارج طلا بمسددات مسام مثل روغن آس خصوصاً قیروطی
آن و مثل شب یمانی در سرکه حل کرده باید کرد و غسل بآب سرد کنند اگر آنکه مانع بود و واجب است که اغذیهٔ ایشان بارد لزج غلیظ مثل بطون و معقودات و نان
فطیر باشد و هر گاه از این تدبیر نفع یابند اندک اندک بتدریج ترک نمایند و تلافی غائله آن کنند و کذلک شخصی که بسبب جوع کلبی او تحلل بدن باشد صاحب
کامل گوید که اگر این علت از قبیل استفراغات حادث شود صاحب او را اغذیهٔ کثیر الغذا در روزی سه چهار دفعه اندک اندک بدهند تا معده آنرا
هضم نماید و بر آن ثقل نیارد و حیله کنند که از بدن او چیزی تحلیل نگردد و بتسدید مسام مثل استحمام بآب سرد و آبیکه در آن شب جوشانیده باشند و نشستن در
مواضع بارد و مسح بدن بروغن آس روغن گل خلاف و مانند آن طلبی گفته واجب است که صاحب این علت را فلت بدهند اگر احتمال کند و معده
او هضم نماید و صاحب این نوع محتاج باسخان معده نیست بلکه امر باستعمال آب زن نمایند و از ریاضت منع کنند و شراب نوشانند و چون بدن او ممتلی
گردد این شهوت زائل شود و عود طبیعت خود نماید و اگر این مرض با سردی فم معده مرکب شود شهوت کلبی حقیقی باشد و علاجش بدانچه سابق گذشت
از تسخین فم معده و خورانیدن اطعمه دسمه در ابتدای طعام و حفظ او از رسیدن تخمه یا سوء استمراء و انحلال طبیعت باید کرد پس اگر طبیعت منحل گردد و سوء
استمراء رسد علاج آن انچه مذکور شد باحتراز و تحفظ نمایند ابن الیاس گوید که اگر از استفراغ یا جوع طویل باشد و جمله اعضا غذا طلب کنند و از تهیج شهوت
شهوت تا تسکین باید که علیل از تعب و مشی و رکوب و حرکات بدنی و نفسانی و کل محللات حمام حذر کنند و حفظ طبیعت از تلیین نمایند خجندی می نویسد که
طبیعت باین نوع منحل مجیب نمی باشد و چون خود بخود منحل گردد دلالت بر صحت نماید بخلاف انواع دیگر و ظهور آروغ ترش نیز دلیل محمود است
و باید که در روزی بمرات غذا ماء اللحم و زردهٔ بیضه نیمبرشت و کباب جوزهٔ مرغ دهند و فلیفیص شکر و روغن بادام و خشخاش تناول نمایند و سکنجبین شکر
بمقدار آن سمید بخورند و با لجمله اصحاب این علت را باغذیه لطیفه دسمه غذا سازند و از حوامض و قوابض و اشیای تیز و شور و مفتح و مسخن احتراز واجب
شمارند خجندی گوید که در شدت خلا بسبب فرط استفراغ یا تحلل کثیر چنانچه تا تسکین را افتد خورانیدن اشیای حلو و دسم و دهنی از مسکه و ادهان خصوصاً

روغن مرغابی و ماکیان و شحم البقر نافع و از افراط رطوبت احتراز کنند تا عقب آن بولیموس عارض نگردد و بعضی متاخرین مینویسند که اگر این نوع از تب عارض شود شربت لیمو و نیلوفر هریک دو توله در گلاب و عرق بید ساده و کاسنی هریک هفت توله نوشانند و باقی تدبیر مناسب از باب حمیات اخذ کنند و در غم و سهر آنچه در تحت سهر گذشت بعمل آرند لیکن خمیره مروارید ساده دهند

علاج شهوت کلبی از ضعف ماسکه بقول شیخ قوت ماسکه بدن اگرچه در اکثر بسبب برودت ضعیف میشود لیکن آن و هر قوت بسبب هر سوء مزاج ضعیف میگردد و بقول کسی که ازین منکر ست التفات نباید کرد بلکه واجب ست که نوع سوء مزاج دریافت نمایند و بمقابله بر ضد آن علاج کنند و اغلب آنست که با رطوبت باشد ایشان را جوارش خوزی بسیار نفع بخشد و اگر طبیعت بسیار نرم باشد در جبر آن این دوا علاج قوی ست و از علاجات این نوع جوارش سفرجلی مسک و اطریفل ست و شیر بسنگ ریزه داغ کرده و تضمید معده بلادن و ادخال مریض در حمام و اغذیه بلحم مقلو و متخذ از توابل حار مثل دارچینی و مانند آن

علاج شهوت کلبی از نوازل تدبیر منع نزله ست بدانچه در بحث نزله گذشت و اما اطریفل کشنیزی ضرور ست و تنقیه آن بحب ایارج و حب صبر بکرار و کمونی نیز مفید ست و عند نرمی طبع جوارش خوزی سودمند غذا شوربای چرب مرغ فربه که در آن دارچینی و صعتر و زیره و فلفل انداخته باشند

علاج شهوت کلبی از دیدان قتل و اخراج آن نمایند بادویه قاتل دیدان و مخرج آن مثل افسنتین و برنگ کابلی و شیح و مانند آن که در بحث دیدان خواهد آمد و با غذیه غلیظه بارده و نان در آب سرد تر کرده و آنچه مهرا در طبخ نباشد از لحم خروس و ماکیان و ماهی و خصیه بره و شحم تا غذا سازند و فواکه قابض استعمال نمایند و صاحب شفاء الاسقام گوید که اگر از دیدان کبار باشد برای آن این نسخه مجرب ست و از آن جماعتی صحت یافته خشخاش و کبیسه و [illegible] قسط و فلفل و حب النیل [illegible] و ترمس [illegible] ریوند چینی و برگ شفتالو [illegible] درم کوفته بیخته و عسل آمیخته بر جوع شد بعده [illegible] بنوشند و بعده عرق گاوزبان و شکر بنوشند

جوع البقری

که مسمی ببولیموس ست و آنرا شهوت البقری و جوع البقر نیز گویند و آن گرسنگی اعضا با سیری معده ست یعنی اعضا بسیار گرسنه و محتاج بغذا باشند لیکن معده متنفر و کاره از غذا بود و گرسنگی که عبارت از تقاضای معده ست مر غذا را هیچ ظاهر نشود لهذا گفته اند که این مرض فی الحقیقت ضد جوع شهوت کلبی ست و گاهی شهوت کلبی مقدمه این باشد خصوصا صادر از حرارت حاره و درین امر تمادی گردد تا آنکه بغشی انجامد و اطلاق جوع بران نظر بافتقار اعضا ست و این مرض به تشبیه این جوع ببقر در عظم مسمی بجوع البقری و بولیموس گشته زیرا که معنی بوس بیونانی جوع ست و معنی بولی شی بسیار بزرگ گویا که مراد از آن گاو ست پس شبیه جوع بدان در عظم باشد زیرا که گرسنگی و افتقار اعضا درین مرض در غایت شدت و بزرگی می باشد یعنی گرسنگی ست که از نهایت بزرگی بگاو می ماند چنانچه اهل فارس حمام بسیار بزرگ را بگاو تشبیه میدهند و بعضی چون انطاکی میگویند که مسمی آن بهر آن کرده که بقر را بیشتر این علت بهم میرسد و گیلانی مینویسد که این مرض قلیل الاتفاق از سقوط شهوت ست بهر آنکه شهوت چون ساقط گردد و مدتی بران بگذرد بالضروره اعضا گرسنه شوند لیکن هرگاه عادت اطبا بذکر آن منفرد از آن جاری شده ما نیز باتباع قوم ذکر آن جدا نمودیم و فرق فیما بین هر دو آنست که چون ابطال شهوت با ضعف مفرط عارض شود و آن گاهی از شدت احتیاج جمیع اعضا بسوی غذا باشد و این مسمی بجوع البقر و بولیموس ست و گاهی چنین نباشد و آن مسمی بذهاب شهوت و بطلان و ضعف آنست و بقول شیخ در اکثر مقدمه این مرض جوع کلبی می باشد و بعد از آن شهوت باطل میگردد و گاهی بعد آن عارض نمیشود بلکه بطلان شهوت ابتدا میکند و بسا ست که امراض مودی بغشی میگردد و بسبب قرب فم معده از قلب سرایت بر دل آن بدینا و افعالهای حرارت غریزی بنابر عدم غذا و نقصان رطوبت غریزی باعث فرط تحلل از حرارت عارضی و بقول ایلاقی درین علت اسهال یار شود و بدان سبب عروق خالی گردد و قوت برود و غشی بر مریض افتد و این مرض بیشتر در زمستان شدید و کسانی را عارض شود که در سرمای سخت سفر کنند و سرمازده گردند و معده آنها برد شدید اذیت یافته باشد خصوصا که قبل از آن گرسنگی کشیده یا تقلیل غذا و ریاضت کرده باشند بهر آنکه اثر برد خارجی در معده تهی قوی تر و سریع تر بود یا تحلیل سبب فش سوء مزاج قاتل قوت حس و قوت جاذبه ست و از اخلاط مغشی فم معده و مخلل آن و اخلاط فاشی و رسیدن آن محرک بسوی قیء و منفر از جذب غذا نیز حادث شود و بقول انطاکی سبب تام این مرض نیست که اولا تناول چیزی که اعضا را گرم کند در باطن غوص کند مثل فلفل و صعتر و اکثر با هیات اتفاق افتد بعده مسام [illegible]

داخلی مثل تناول اشیای بارده یا خارجی مثل مشی در برف و اکثار غسل به آب سرد کثیف شوند و گاهی این مرض از کثرت استفراغ اخلاط حاره و از انصباب
بلغم بر فم معده و از ضعف اشتها بسبب حرارت نیز افتد و در میامر نوشته که این مرض سه نوع است اول حادث از سوء مزاج بارد عارض فم معده قاتل
قوت جذب مع نقصان غذا و حاجت اعضا بسوی آن دوم حادث از سوء مزاج بارد مع بلغم زجاجی لزج که بر معده ثقل آرد و مزاج آنرا فاسد کند و ارخا پیدا
نماید و قوت جاذبه را ضعیف گرداند و شهوت را بمیراند پس کاست غذا عارض شود و از جهت غذا از بدن منقطع گردد و موجب ضعف اعضا و سقوط اشتها و غشی حادث
گردد سوم حادث از ضعف شدید در فم معده با حرارت قوی در جمیع بدن کالقول سمرقندی و این نوع سوم مسمی بجوع غشی است و شیخ الرئیس این را علیحده بیان نموده
و برای وی بابی مستقل وضع کرده و بعض متأخرین عوض آن قسم سوم حادث از اخلاط رقیق بلغمی یا صفراوی نوشته اند بالجمله سبب آن اگر عروض سوء مزاج بارد
مفرط در فم معده باشد قوت حس و قوت جذب را باطل کند و این ابطال در جمیع معده سرایت کند پس بسبب ابطال قوت حس فم معده از امتصاص
عروق و از ارتجاع سوداء و دغدغه آن آگاه نگردد تا شهوت طعام رو نماید و بسبب ابطال قوت جذب [illegible] مشکل گردد و اشتیاق اعضا بسوی غذا
بر حال خویش باشد زیرا که از درا و ولوج بمعاونت قوت جاذبه طبیعی معده تمام میشود و اگر بلغم غلیظ لزج باشد که فم معده را بپوشد طبیعت بدفع آن کوشد و از جذب [illegible]
کند با وجود آنکه ماده بلغم ملتصق بمعده میان جرم او و میان سوداء [illegible] حاصل باشد و بدان سبب معده از دغدغه سوداء و اثر امتصاص عروق که تقاضای اعضا از آن
میکند خبردار نگردد تا گرسنگی ظاهر شود و اگر اخلاط رقیق باشد که در جرم فم معده نافذ شود و در لیف آن منتشر گردد و مزاج آنرا فاسد کند طبیعت بدفع آن متحرک
گردد و جاذبه ضعیف شود و بسبیل استرخا و شهوت باطل گردد و الحاصل نشان این مرض ضعف و سقوط قوت و لاغری بدن روز بروز و ابطال شهوت
طعام و عروض غشی احیانا [illegible] مرض است و طریق تشخیص اسباب ثلثه این همان است که در تشخیص اسباب امراض معده گذشت پس اگر علامات برودت
ساذج یافته شود سبب آن همان باشد و کذلک اگر آثار اخلاط بلغمی یا صفراوی مدرک گردد و الیها فنور نبض و قلت و قصر و صلابت آن و احساس سردی در فم معده
هنگام گذاشتن دست بران در آخر مرض عند استیلای برودت و مفقود شدن حرارت غریزی از دلایل برودت است و تقدم فصد یا تنقیه مثل سقمونیا و اسهال کثیر
استفراغ اخلاط حاره بود و آروغ ترش و دخانی و فساد غذا نشان انصباب بلغم بر فم معده باشد و وجود حرارت و سرعت نبض [illegible] و مع خفقان علامت
ضعف اشتها بسبب حرارت است و لزوم غثیان و تهوع دال بر نفوذ مواد رقیق در جرم معده و انتشار آن در لیف اوست علاج در حالت غشی پاشیدن
آب سرد یا گلاب سرد در حار مزاج هر دو گرم کرده در مزاج بارد بر چهره و بویانیدن اشیای خوشبو و شبوهای گرم مثل مشک و عنبر و شاهسفرم و ند و شراب ریحانی و
پلیسوس و جوزه مرغ بریان سیما که بیه بر اطراف بریان کرده [illegible] در حار مزاج گلاب خیار و لیمون است و بالجمله [illegible] آنها نیز از بروغن خیری
و زنبق و نرگس و سوسن کشیدن و برکندن موی سر خصوصا موی صدغ و ناصیه فرو بردن سوزن در دست و پا یا نهادن شاخهای باریک کشیدن گوش و نواختن
طبل برای [illegible] طبیعت و تبخیر [illegible] و عود و جوارش اللحم و کذا دواء المسک و تضمید معده بنطوخات مثل گل سرخ و مصطکی و سنبل الطیب و عود و سک و امک و سعد
و تمام و آس و پلیسوس [illegible] در علاج غشی مذکور شد استعمال آرند و چون از غشی افاقه یابند و بهوش آیند نان در شراب ریحانی یا گلاب یا عرق بید مشک یا عرق گاوزبان
یا بشراب ممزوج بعرقیات مذکوره یا شربت سیب یا آب آن تر نموده بدهند تا از معده [illegible] جگر نافذ گردد و یا [illegible] در حلق چکانند و اگر اندکی بهوش
یا شراب ریحانی یا [illegible] قوی گردد [illegible] از شربت بادرنجبویه ده درم یا از گلقند عسلی ده درم یا پلیسون سه درم بنوشانند و اگر خواهند مصطکی نیز افزایند
و با غذیه سریع الانهضام مثل شوربا از لحوم فاضله چون گوشت جوزه مرغ یا دراج یا تیهو یا کبک بنخود و زیره و دارچینی و عود و غذا سازند و مثل قیمه
معمول از لحوم مذکوره و مانند آن با ابازیر حاره و شراب ریحانی بدهند تا اعضا بدان قوت یابند و بعد از آن بهر تعدیل و اصلاح معده جوارشات حاره
مثل جوارش مصطکی و عود و عنبر و مانند آن و اطریفلات بکار برند و اضمده حاره از لادن و سک و سعد و سنبل و مصطکی و عود و عنبر و مانند آن بروغن مصطکی
و [illegible] شراب سرشته گرم کرده بر معده استعمال نمایند و اگر سفل پلیسوس حاضر باشد یک جزو او داخل کنند و بتدبیر شهوت کلبی برد و علاج امراض معده که باز
پردازند بالجمله در [illegible] که از بلغم غلیظ یا رقیق بلغمی یا صفراوی باشد هنگام غشی تدابیر مفیده مذکوره بکار برند و در حالت افاقه

حسب ماده تنقیه معده با دویه مناسب کنند بعد ازان در تعدیل و تقویت معده کوشند مثلاً در بلغمی تنقیه بلغم بقی و اسهال بعد نضج ماده نمایند چنانچه در علاج
امراض معده بلغمی گذشت و بعد از تسخین معده توجه نمایند مثل علاج شهوت کلبی بلغمی باید کرد و گل سرخ و سنبل الطیب مصطکی عود سائیده در گلاب آمیخته بر فم معده
ضماد کنند و در صفراوی تنقیه آن و تعدیل با دویه سرد و لطیف بکار برند و در علاج امراض معده صفراوی گذشت باید کرد لیکن قوت مریض را در تنقیه ملحوظ دارند اگر سساقط
نکنند زنهار جرأت بدان ننمایند بلکه تعدیل و تقویت معده ملاک شناسند لهذا گفته اند که معالجه اقسام مادی آن بغایت مشکل است بهر آنکه معده تنقیه طلب بود و ضعف
قوت مانع آن گردد چنانچه شارح اسباب می‌نویسد که تنقیه درین انواع بسیار دشوار است بهر آنکه تنقیه بدون قی و اسهال ممکن نیست و سقوط قوت و شهوت و غشی
ازان منع میکند انطاکی گوید که در حال غشی بر افاقه آن بپاشیدن آب سرد و غیره کنند و اکثر معطسات خوشبو مثل فلفل مع نسرین انتفاع یابند و بعد افاقه
کعک در شراب ریحانی و گلاب و آب ریباس و سیب و به و انار ممزوج لطافات نفع دهند و گاهی ازین شربت با آب لیمو قوام می‌سازند و تنبیه شهوت در مرضی
بخوشبو کردن لحم و دفع بوابا کش بسوی طبخ مریض نمایند و گاهی از آب ها ی مذکوره با بعض آن طعام میسازند و از مجربات این است که سماق و لیمون و کشنیز
وعود و پوست ترنج ممزوج کنند و بر لحوم و غیر آن استعمال نمایند و اشیائی که تفتیح معده کنند مثل صندل و عود و سداب و عنبر کنند و گاهی درین اطراف می‌نهند و چهره با آب
خلاف و گلاب و آس می‌شویند شیخ الرئیس و غیر آن می‌نویسند که علاج غشی که لاحق مفقود الشهوت است و با جمله بهر رد قوت و اعانت آن تا ساقط نشود و بخور آن
استنشاق واجب است که اغذیه مشویه خوشبو چون گوشت بزغاله و بره و ماکیان بریان کرده و فواکه خوشبو مثل سیب و به و امرود و طیوبات مشمومه که در آن
قبضی باشد مثل غالیه و مشک و عود و عنبر بویانند و اگر حرارت باشد کافور و گلاب و گل سرخ استشمام نمایند تا قوت مجتمع گردد و تحلیل نشود و نان در
شراب خوشبو تر کرده بخورانند و نبیذ ریحانی بنوشانند یا تجمیر کنانند و خصوصاً اگر کافور در حار مزاج و عود و مشک در غیر آن آمیخته باشند و شراب سوسن نیز
نفع میکند چون سبب او حرارت نباشد و دست و پای ببندند و منع از خواب کنند و آنچه ایشان را نفع کند این است که بگیرند کعک در سوسن یا در نفوحات
خوشبو مالیده بر معده ضماد کنند خصوصاً در حال غشی و ایضاً تکمید بدان نمایند و بمراهم خوشبو مثل مرهم صنوبر و مرهم مورد و اسفرم و ایضاً استعمال اضمده از ادویه
قلبیه خوشبو به معده ایشان نفع میکند و بخورات عنبری تجمیر کنند و بر مفاصل مقویات مثل گلاب و آب آس و سوسن و کافور و مشک و زعفران و عود و سک
و گل سرخ ضماد نمایند اگر تحریک حرکات تحامل کثیر بسبب ضعف مفاصل و تحلیل آن مر حرکت را بقوت عارض شود تدبیر در تسخین ابدان ایشان کنند اگر
سبب برودت باشد تبرید آن نمایند اگر سبب حرارت باشد و ظاهر است که اگر با حرارت باشد استعمال مسخنات از خارج جایز نبود زیرا که اعضا را جوع
بزیادتی تحلیل زیاده کنند و اگر چنین نباشد استعمال آن نمایند تا رطوبات را از معده جذب کند و اگر در معده ایشان خلط صفراوی یا رقیق باشد و لعقه
سکنجبین بیک مثقال ایارج فیقرا با شهد یا کمتر ازان اگر ضعیف باشد تا تنقیه معده نماید و ایضاً در صفراوی اغذیه بارد بالقوه و بالفعل مقوی فم معده مثل
نان در آب انار یا سیب و مانند آن ترید کرده بخورانند و اگر برودت مفرط باشد تریاق و شجرینیا و دحمرثا و معجون اسطمیخیقون و جوارش بزور خورانند
مؤلف اقتباس گوید که در حالت غشی گلاب و آب سرد بر رو و تمام بر رو زنند و دیگر تدابیر معمولی بعمل آرند و این نسخه بو یانند عطر عنبر و سهاگ هر یک
دو ماشه زعفران کباب چینی و عود و سنبل الطیب صندل سفید هر یک سه ماشه و ضماد مقوی معده و قلب چون گل سرخ و عود و سنبل الطیب سک و رامک با در نجبویه
هر یک دو درم زعفران یک درم بر معده ضماد نمایند تا بهوش آید و حکیم علوی خان در عشره کامله این ضماد را از مجربات قلمی فرموده اند سعد طوخودوس دو درم زرشک
سعد گل با در نجبویه هر واحد یک مثقال دال بنوماش تقشیر نشیر بر سوده سه توله چندن بیارسنز سه ماشه زرده بیضه مرغ یک عدد عطر عنبر سه ماشه آمیخته
بر پیشانی و صدغین ضماد کنند و هنگام افاقه ماء اللحم ساده بشراب ممزوج دهند و بنابر حصول نضج مواد از انیسون زرنب سنبل الطیب بیخ کرفس هر یک
چهار ماشه بادرنجبویه حب النیل سفید هر یک نه ماشه قنطوریون دقیق بسفایج صعتر هر یک هفت ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی ده توله گلقند عسلی چهار توله
منضج دهند و بجای آب بارد العسل الکفا ورزند و پنج شش روز دو امر دو وقت دهند تا بزودی نضج در قاروره ظاهر گردد پس تنقیه بدن از مواد
نماید سعد طوخودوس و شربت لیمون بسهل و در مطبوخ مادکور سنای مکی یک توله مغز خیار شنبر شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام پنج ماشه سفید اینست

و باید که در تنقیه ملاحظهٔ قوت مریض فرمایند چنان نشود که با فراط تنقیه قوت زائل شود و آنچه آرد و غذا وقت شام به تنور از شوربای مرغ و نخود آب بصالح گرم دهند و صبح مصطکی سه ماشه
و جوارش فواکه آمیخته و رق نقره یکعدد پیچیده با مطبوخ قنطوریون دقیق صعتر فارسی انیسون دارچینی هر یک چهار ماشه بادیان بادرنجبویه هر یک شش ماشه بخورانند و همین نمط سه چهار
مسهل فرا دهند جهت تقویت و تعدیل معجون سفرجلیا و جوارش بزوری و جوارش فواکه یا مارالحم دهند صفت حب اسطوخودوس بگیرند اسطوخودوس تربد سفید صبر مغسول آب کاسنی
سبز هلیله سیاه هر یک پنج درم شحم حنظل یکنیم درم غاریقون سه درم بسفایج درونج عقربی عصارهٔ افسنتین لاجورد مغسول مصطکی هر یک دو درم سقمونیای مشوی دو نیم درم ایارج فیقرا
چهار درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب ساخته حب سازند شربتی از دو درم تا دو مثقال صفت شربت مسهل تربد سفید ریوند خطائی بدهاره هر یک سه توله در آب پودینه سبز
و کاسنی مروق هر یک سه نیم پاؤ بعسل قوام ساخته آمیخته شربتی تا چهار توله دهند صفت جوارش فواکه آب سیب و به پودینه و بهی و انناس و انارین و تنبول و لیمون شربتی و کاغذی و گلاب
و کیوره و بید مشک هر یک چهار توله آب باران هفت چند همه با آتش ملایم بجوشانند که ثلثی بماند و چهارم حصه با نبات شربت سیب و تنبول و قند قوام ساخته این ادویه آمیزند
جوز بوا بسباسه خولنجان عود زنجبیل اسارون قرنفل دارچینی پوست ترنج پوست بیرون پسته سرواحد یک درم مروارید ناسفته دو درم عنبر اشهب مشک هندی بسیار ستر هر یک
نیم درم شربتی از دو درم تا دو مثقال صفت مارالحم گوشت حلوان چهار آثار گوشت آهو چهار آثار رسناگ خوارهٔ بیست و پنج قطعه کنجشک خانگی یکصد عدد مرغ جوان چهار عدد
اسارون دارچینی چوب چینی بهمنین گل گاوزبان بادرنجبویه هر یک نه توله بادیان خطائی چای خطائی خولنجان عشبه زرنب زرنباد شقاقل سنبل الطیب صعتر هر یک
هفت توله قرنفل پنج توله بسباسه جوز الطیب هر یک چهار توله شونیز پانزده توله قرطم بیست توله مویز منقی نیم آثار برگ نعناع سبز و ریحان و ترنج هر یک یک قبضه آب نیشکر
سه آثار عنبر و مشک هر یک یکدرم چهار شیشه عرق کشند شربتی از هفت توله تا نه توله و اگر این مرض از نزله عارض گردد و آثار آن ظاهر باشد پس بمعالجهٔ نزله پردازند و بجهت جوارشات
مقوی معده بکار برند و در ضعف معده بمعالجهٔ آن پردازند و این طبیخ چای درین باب جلیل المنفعت است چای خطائی بادیان خطائی بادیان رومی هر یک چهار ماشه بادیان
رسمی نه ماشه الایچی کلان پنج عدد قرنفل کلاه دار پانزده عدد نمکوفته گلاب و آب باران هر یک نیم پاؤ بر آتش بجوشانند که سوم حصه بسوزد و دوبه انداخته
سر پوش نهاده بار دو محکم بسته ماسه گهڑی بر دیگدان گذارند پس نبات سه توله داخل کرده بنوشند و اگر در معده خلط صفراوی بلغم رقیق آمیخته مجاری بول لیموی
گردد ایارج فیقرا یک مثقال با دو ملعقه سکنجبین ساده آمیخته بلیسانند و باید که تا دو سه روز تکرار نمایند و پیوسته مریض را به پیش مطبخ نشستن دارند که از بوی
طعامها اشتها پدید آید و اگر با این علت ذیابیطس بارد و ضیق النفس بارد باشد اگرچه زوال آن معلوم لیکن این مارالحم فائده می بخشد گوشت حلوان نر
چهار آثار کبوتر صحرائی پانزده عدد کنجشک یکصد عدد مرغ جوان پنج عدد اسطوخودوس بادیان خطائی چای خطائی بسفایج درونج عقربی زرنب زرنباد اشنه
بهمنین ابرسا بوزیدان قنطوریون دقیق عشبه چوب چینی خولنجان سنبل الطیب صعتر سعد گاوزبان شقاقل اسارون هر یک شش توله زوفای خشک بادیان هر یک
نه توله رب السوس صمغ عربی هر یک پنج توله ابریشم خام نیم آثار بادرنجبویه پاؤ آثار مویز منقی یک آثار آب نیشکر پنج آثار مشک عنبر چند بیدستر هر یک یک درم چهار شیشه
بکشند شربت نه توله و چون استسقای لحمی با این عوارض عارض گردد مریض بروز بستم هلاک خواهد شد و گویند که استعمال عود و سماق و لیمو و کشنیز و پوست
ترنج سیر و امثال درین مرض مجرب است گیلانی و صاحب مغنی و زبده می نویسند کسی را که بر ورسیده باشد باید که چون غشی و ضعف محسوس شود معده او را
بکماد مسخن تکمید کنند و شراب مسخن بنوشانند و دلک بدن نمایند و اما در حال افاقه تحریک شهوت طعام بشمیم روائح اغذیه مثل خبز مبلول بشراب ریحانی یا شراب
میسوسن و روائح بچه مرغ بریان یا مطبوخ آن کنند و نان مبلول بشراب یا آب سیب و اغذیهٔ سریع الهضم و النفوذ خورانند تا که بسوی اعضا نافذ شوند و غذا را بانها
رسانند و اطراف و مفاصل ایشان با دهان حاره متخذ از سنبل و زعفران و اشنه مسح نمایند و جسم ایشان را مسح کنند بآب آس و آب سیب تا تحلل قوت را منع کند و جهلا
معده بجوارش کمونی یا تریاق بشراب کهنه نمایند و ماءاللحم بشراب بنوشند و چون بر خوردن طعام قادر باشند شوربا متخذ با ابزار حاره و جوزه بریان بخورانند و اعانت
اصلاح سوء مزاج معده بمضادات آن نمایند و تسخین و ترطیب بدن با ادویه و اغذیهٔ حاره و اشربهٔ حاره کنند و چون قوت عود کند و احوال صلاح پذیرد در استعمال
ادویه و اغذیه حاره تقلیل نمایند تا که بدن بخروج مفرط نگراید و رطوبات اصلیه تحلیل نپذیرد و بعد از آن تلافی او مشکل نگردد و چون استفراغ در نوع مادی این علت
مزید ضعف قوت است صواب آنست که حفظ قوت بروائح اغذیهٔ مشتهیه مثل این سکباج نمایند بگیرند گوشت گوساله و بطریق سکباج بپزند و بسیر و سداب و کرفس

و بو و بیند و پوست ترنج و زعفران و سنبل و اندک مشک متوبل ساخته بوی آن رسانند و عنبر و عود غشی انتباه آن باصوات طبل و بوق و کشیدن موی بناگوش و
و غمز بر عضلاتی که میان ابهام و سبابه است بعنف و ایجاع و طلای معده و مفاصل و سبیوس و نهادن کعک محلول بسیوس بر معده باید کرد و چون ازو افاقه حاصل شود
ماء اللحم بنوشانند بعده کبیر بریان نیم کوفته و آنرا با نخود درست و اندکی زیره و بیزند و چون نیم پخته شود قدری از ... اتفاق بران ریزند و ... خام ... و ابیض نخود ...
متوبل ساخته بپزند تا تمام پخته شود و آب اندک با نان پس قدری آبکامه و آب لیمو یا آب سیب ترش یا آب به ترش بران ریخته بآتش نرم یکدو جوش داده
فرود آرند بعده سداب تازه قطع کرده بر سر آن اندازند و بوی آن بدو رسانند و امر بچشیدن آن کنند و اگر خواهند شوربا و گوشت آن بدهند که اشتهای طعام
حرکت و قوت را یاری دهد بعده چون متحمل باشد ایارج فیقرا بدهند و الاشجر نیا و تریاق و امروسیا و دواء الکرکم و دحمرثا یا فندادیقون یا جوارش بزوری بخورانند

جوع الغشی

و آن قسمی از جوع است که صاحب آن بر گرسنگی صبر نتواند کرد و چون وقت جوع در طعام تاخیر شود غشی بران افتد و قوت آن ساقط شود و فرق درین مرض و در بولیموس آنست که درین معده عائق از غذا نباشد بخلاف بولیموس و سبب این ضعف شاید در فم معده با حرارت قوی دران و جمیع بدن ست که بسبب حرارت شاید یا اعضا لا محاله حرارت معده وقت گرسنگی اشتداد مینماید و تحلل ارواح از فم آن بسیار میشود و بنا بر کثرت مشارکت میان قلب و فم معده قلب نیز ضرر آن میرسد و غشی عارض میگردد و چون فم معده معاذ ضعیف بود هنگام گرسنگی رطوبات ردیه بران انصباب مینماید و دران وقت عروض غشی زیاده تر و شدید تر میباشد و ایضا بسبب کثرت اعضا تحلیل و تقاضاهای غذا بیشتر میشود و معده بنا بر ضعف خود ازان مصاص ... تکلیف می یابد و اذیت او بقلب تادی میگردد و باعث غشی میشود و این مرض گاهی عقب تخمه متواتر و افتقار بدن بسوی غذا و ضعف جمیع قوی حادث میشود و چون گرسنگی شدت میکند مزاج قلب گرم میگردد و حرارت دران مشتعل میشود و ابدا غشی می افتد و بیشتر از سواری کشتی و سفر بسیار در دریا عارض میگردد یا از عمل بکار و ریاضت و تاخیر غذا از وقت او بدفعات کثیره یا معتاد تناول لحوم غلیظ صبح و شام باشد و غذای خود را با غذیه لطیفه مبدل گرداند یا بکیفیت نفخ خفیف بخورد و آن الم رساند قلب را و از جهت انقطاع غذا ازان بحسب انچه بسوی او میرسد ... گرم گردد و صاحب و غشی بهم رسد و از بعض اطبا مروی است که چون صاحب او گرسنه شود غشی بران افتد و علامت این مرض تشنگی و کرب و تبعض طبیعت و شدت گرسنگی و عروض غشی اگر وقت گرسنگی طعام حاضر نباشد و وجود دیگر علامات سوء مزاج حار معده که در تشخیص امراض معده مذکور شد علاج در حالت غشی تا بهر افاقه غشی باید چنانچه در جوع البقری گذشت و وقت افاقه ازاله سبب کنند و شیره تخم خشخاش در گلاب و عرق کیوره برآورده شربت انار و سکنجبین حل کرده بنوشانند و هرگاه گرسنه شوند همان وقت غذا خورند و غذا نان که در آب انار و سیب یا شربت فواکه یا آب میوه های سرد دیگر مثل آلو و لیمو ترشی ترنج تر کرده باشند باید خورد و غذا مهیا دارند تا وقت گرسنگی دیر نشود و یا سکنجبین با ده درم و گلاب پانزده درم یا شربت سیب یا حماض سه جار ده درم در آب سرد حل کرده بنوشند و غذا مزوره زرشکیه و اجاصیه و حصرمیه یا تمر هندی هر که لازم که باشد با مغز بادام انگیز تا آب غوره یا سیب یا به و دران نان ثرید کرده بخورند و اگر قوت ضعیف بسیار باشد بچوزه مرغ دهند و بعد ازان سائر تدابیر میبرد که در علاج امراض معده از سوء مزاج حار گذشت باید کرد و منع از خواب بسیار و صوم و تاخیر طعام و تناول طعام بارد بالفعل و القوة مقوی معده نمایند چه طعام حار مرخی معده و مزید ضعف آن و موجب تشنگی و معین تحلیل روح و سقوط قوت است بخلاف بارد بالفعل که آن بهر فعلی جمع و تنشیف معده و بدان سبب ثوران اشتها و جمع حرارت غریزی از انتشار و تکثیف مسام و تقویت قوت و منع روح از تحلیل میکند و سائر انچه در اوجاع معده حار گذشت بعمل آرند طبری گوید که شخصی که تخمه بسیار عارض گردد و بدن او محتاج بغذا باشد و غذا نیابد ازین جهت قوت او ضعیف شود و صاحب این حالت مضطر است تا آنکه ابتدا نماید در معالجه او بتقویت معده و تعطیر آن تا آنکه معده تقویت یابد و چون معده تقویت یافت و مزاج فم معده او باعتدال آمد شهوت او بحال می آید و تقویت می یابد و ... میشود دیگر قوای او بجهت آنکه ممکن نیست استیفای غذا و بدن محتاج بآن است و شهوت زیاده میگردد و مناسب است که بدان جهت قلب گرم میشود و بخارات ازان بسوی دماغ مرتقی میگردد ... عقب گرمی قلب جمع دلالت در فم معده بهم میرسد و ازان غشی که معروف بغشی جوعی است حادث میگردد و علاج او آنست که چون کسی را اینجا بهم رسد امر بمالیدن دست و پای او و ... آنها نماید و پارچه مبلول برقلب و فم معده و مفاصل او بنهند ... و اندک شراب ... کثیر ممزوج سرد کرده

تجرع کنانند و اشیای خوشبو معتدل الحرارة بویانند که از غشی با فاقه آید پس نظر بمزاج او نمایند که آیا معتدل و تغیر یافته یا او بر حالت طبیعی خود است پس اگر تغیر
و تغیر یافته باشد بار الشعیر یکنجبین و بخوشانند و اطعمه حصرمیه مبرده و حماضیه مبرده و زیرباج بیضه و ابراهیمیه بخورانند و اگر موافق حال باشد مزورات مثل آنکه مزاج
بخورانند و بخوابانند و فرمایند اگر زمان تابستان باشد در موضع معتدل بیا بیایند و با دبیزن و امر بزرگه باع البته باید کرد و اگر طبیعت قبض گیرد مشغول بمحلل آن نگردند
و غرض فقط تا بیرا و اغذیه و مراعات هضم آن باشد و طعام مالح و خردل و آنچه دران فلافل باشد تناول نمایند و آن تدبیر مرعی دارند تا آنکه طبیعت او خود بخود منحل گردد
و علامت زوال این علت و امن از ان آنست که اگر طبیعت قبض باشد منحل گردد و اگر منحل باشد منقبض شود بدانکه هرگاه منقبض طبیعت باشد دلالت بر احتیاج بدن
بسوی غذا نماید و چون منحل گردد دلالت میکند بر آنکه بدن او اغتذا نموده و تر طیب بهم رسانیده و چون طبیعت خود بخود منحل باشد دلالت بر عدم اغتذای بدن
میکند و چون خود بخود منقبض گردد دلالت بر اغتذای بدن می نماید و این عجیب چیزیست که طبیب تأمل دران نماید و صاحب این علت را نبیذ قوی الغذا خوشبو
بنوشانند و از ریاضت منع نمایند و اگر زمانه زمستان باشد امر بخواب بعد تناول طعام از اشیای رطبه در مواضع پوشیده گرم کنند و تبخیر موضع بدان با اشیای طیبه نمایند و امر
بشم این خمیره نمایند بگیرند نبیذ صاف بعده شیشه را از ند بدفعات تبخیر نمایند و اندکی نبیذ دران ریزند و حرکت دهند تا نبیذ تشرب نماید و خائیده و اقحوان شیشه را
بیاورده در تنور اندکی بشکنند صمغ عربی قدری زعفران و پوست سیب بنرم کوفته و اندکی برگ ترنج و برگ بادرنجبویه و نعناع و پودینه نهری همه را بکوبند و از نبیذ مذکور قدری
بپوشند و یکبار روزی یا یکشب خمیر کنند بعده امر بشم او مدام نمایند و این خمیر مشهور بتسکینیه است و اگر مرض او حادث از طول سفر یا ترک تدبیر غلیظ و یا عقب مرض
و یا از فرط کثرت ریاضت باشد علاجش آنست که تدبیر افاقه از غشی بدانچه مذکور شد از دلک دست و پا و ابخار نبیذ مبرد و ممزوج نمایند بعده امر بفرود آمدن در
آب سرد و تناول طعام بعد از ان کنند اگر مزاج او حدت یافته باشد از انچه مسطور گشت و اگر مزاجش متغیر نشده باشد گوشت حملان و بزغاله و هریسه و مهیصه
و باعتدال و تدریج بخورند و اقدام بطعام چرب ننمایند و اشیای مضر مثل دنبه گوسفند و جوزابات هم نخورند بلکه در اطعمه آنچه موافق مزاج و خواهش طبیعت باشد بان
اقدام نمایند و مثل اشیای بیخوش با گوشت حملان و بزغاله بخورند و بعض اطبای اوائل اختیار نموده اند تر طیب دماغ ایشان بروغن بنفشه و شیر زنان و تا
میکنند و این کار بجهت قوت مشارکت او بسوی قلب و فم معده و از دماغ قوت مطفیه آن میرسد و دماغ را از قبول بخارات حاره منع میکنند و این طریق معالجه
این علت است و چون این غشی متواتر و پی در پی عارض گردد و طبیب از علاج آن تساهل نماید بقول بصرع گردد بجهت آنکه از کثرت ارتفاع بخارات
بسوی دماغ فاسد میگردد و دماغ و اخلاط آن فاسد میشود و بعضی اخلاط سرد میگردد زیرا که غشی منفی حرارت و مجمد آن و مفسد اخلاط است و لهذا است که مرتقی
میگردد بسوی دماغ با وجود فساد و سردی آن پس مزاج دماغ بارد میشود و از جهت همین خوف اطبا امر بحفظ مزاج دماغ و اصلاح اخلاط و تغذیه با رفق و اصلاح اغذیه
نموده اند و اگر قائلی گوید که غشی بچه طور افنای حرارت کند بگوییم که سبب حرارت و اشتعال او در بعض اوقات ریاضت میباشد و سبب فنای او نیز ریاضت بود و چون
برینقدار خود زیاده گردد همین سبب غشی حرارت است که وقتا یکه گرسنگی مشتعل میشود و سبب فنای حرارت کثرت جوع است پس امر باستعمال آن نمایند چون قلیل باشد و امر
ابقای آن کنند چون کثیر بود و کلام طبیعی و شیخی اینست که طبیب بگوید که حرارت نشف رطوبت میکند پس از طبیعت اشتیاق بسوی غذا و شراب ظاهر میشود و چون حرارت
منکسر نمی پذیرد همه رطوبت را فانی میگرداند و چون ماده که اشتعال بدان نماید و احاله آن بسوی خود کند نیابد فانی گردد مثل آتش که چون ماده را که اشتعال آن بخود دهد نیابد منطفی شود

عطش مفرط

یعنی تشنگی بسیار بدانکه هر دو اسم از شهوت طعام که آن جوع است و از شهوت آب که آن عطش است گاهی معتدل باشند و این از امور طبیعی واجب در حالت صحت
باشد و چون از اعتدال با فراط و تفریط تجاوز کنند باید که بجمله امور خارج از طبیعت باشند و تا ارکه آنها کرده شود تا بسوی اعتدال رجوع کنند لیکن افراط در شهوت
طعام تا وقتیکه با ان سوء هضم منضم نگردد نزد جمهور محمود و مطلوب باشد و ازین جهت آنرا از اشیای خارج از طبیعی نشمرند و مرض نخوانند و کذلک تفریط در شهوت آب را
چه انسان را اگر عطش کم باشد آنرا مریض نگویند و معالجه او طلب نکنند بخلاف هر دو قسم دیگر یعنی تفریط در شهوت غذا و افراط در شهوت آب که آن هر دو را
از امراض شمرده اند و علاج آنها طلب نمایند و این فی الحقیقت نسبت اسباب این شهوت نیست بلکه سبب دلالت بران از سوء مزاج است زیرا که لابد با افراط عطش

سوء مزاج باشد و گذشت که بالغ بسیار و شدید شد غذا که آن جوع بغایت اندک یا باطل باشد و شخصی را دیدم که از چهار روز مسافر آب نخورده بود و این دلیل برودت مزاج جسته
و گاهی به حرارت مزاج نیز دلالت کند اگر در بدن رطوبت کثیر باشد و حرارت اندر و سبب آن نیاید طبیعت از آن آبهای آب حاجت کند بالجمله عطش دو قسم است صادق و کاذب
عطش صادق آنست که طلب آب از احتیاج اعضا و عوض رطوبت باشد و کاذب آنکه طبیعت طلب آب برای رد ایذای خلط غلیظ بعادت رطوبت نماید
و بقول گیلانی صادق آنست که برای تنفیذ غذا از منافذ تنگ بود و داعی بسوی آن حرارت معده و جگر باشد بسکون او زیاده بشرب آب بارد و کم باستنشاق
هوای سرد بود و کاذب آنکه برای تنفیذ غذا نبود و داعی بسوی آن حرارت روح و قلب و ریه یا یبوست آنها باشد بسکون او بیشتر باستنشاق هوای بارد و طریه
و کمتر بشرب آب بود و اسباب کثرت عطش بقول جرجانی سه نوع است چنانچه گوید که سبب تشنگی غالب یا سوء مزاج عضوی باشد یا سوء مزاج همه تن یا سبب
خارجی اتفاق افتد و اعضا که سوء مزاج آن تشنگی آرد مری است و معده و معای صائم و جگر و گرده و ریه و اسباب خارجی چهار نوع است یکی آنکه طعام غلیظ و شور
خورده باشد چون گوشت نمکسود و ماهی شور دوم آب دریا یا آب شور یا دوای حار معطش خورده باشد سوم طعام که بالفعل یا بالقوه گرم باشد یا شراب کهنه قوی
خورده باشد و آن تشنگی که ازین نوع باشد بیشتر هلاک کند و هیچ دوا ساکن نشود و بلکه آب بسیار باید داد تا هلاک نشود چهارم آنکه بسیر در هوای گرم و مقام در آن اتفاق
افتاده باشد اما آن تشنگی که از سوء مزاج همه تن باشد که در تپهای صفراوی و محرقه افتد و آنچه از سوء مزاج دیگر اعضا افتد چنان باشد که در اندام یاد کرده مذکور
سوء مزاج خشک باشد یا گرم یا مرکب از گرم و خشک یا بلغمی شور متعفن باشد یا ماده گرم صفراوی یا دم حار و شیخ الرئیس اسباب خارجی مذکوره را
سوای آنکه از سیر در هوای گرم باشد در ذیل سوء مزاج معده درج فرموده و مؤلف اسباب عطش را بنظر تسهیل و فرد التفصیل منقسم بشش قسم ساخته یعنی یکی آنکه
بمشارکت معده افتد و آن یا بسبب حرارت مزاج معده و خصوصاً فم آن باشد و گاهی این حرارت در التهاب حمیات عارض شود حتی که بعض ایشان همیشه
آب بنوشند و سیراب نشوند تا آنکه بعضی بسبب از آن هلاک گردند و گاهی این حرارت از شرب شراب قوی کهنه بسیار و طعام حار بسیار بالفعل یا بالقوه مثل علیه ثوم عارض شود و قضیب
انسان از شرب شراب کهنه بالتهاب و کرب و عطش بمیرد و گاهی این حرارت از شرب آبهای شور عارض شود و آب دریای شور گاهی عطش چندان زیاده کند که تلافی آن
نتوان شد و گاهی بسبب ادویه و اغذیه معطشه بود که تحلیل بالطبع یا اسالت غسیل عطش آرد مثل شیء مالح که طبیعت غسیل و انفصال خواهش نماید و مثل لزج که طبیعت تفریق
و تقطیع و اسالت آن خواهد حتی که نافذ شود و متعفن نگردد و گاهی شیء غلیظ تشنگی آرد بنابر توجه حرارت بسوی آن جهت تلطیف و تقطیع و دریای شور این هر دو صفت مجتمع اند یا بسبب عطش
یبس مزاج معده بود و گاهی بسبب خلط مالح غلیظ مثل بلغم شور یا خلط لاذع باشد یا یبس چون بلغم جصی و سودای احتراقی در معده یا بسبب بلغم حلو یا صفرای تلخ و گاه
بسبب جوش رطوبات عارض شود و یا بسبب حرارت و یبوست معده بود که سرد و معالجه حق گردد و برای تبرید و ترطیب طلب آب پیدا آید و این سخت ترین انواع
عطش است دوم آنکه بمشارکت گرده باشد که آن جذب مائیت نماید از جگر زیاده از آنچه باید و هیجان بسوی مثانه دفع نماید مثل آنکه در ذیابیطس افتد سوم آنکه
بمشارکت ماساریقا افتد که در آن سده میان معده و کبد واقع شود و میان آب و میان نفوذ او در بدن حائل گردد پس عطش تسکین نیابد اگرچه آب
بسیار بنوشند و این مثل آنست که در استسقا و قولنج عارض شود چهارم آنکه بمشارکت جگر بود چون گرم گردد یا ورم یا سده منضغط مجاری افتد یا برودت
شدت کند پس بسبب ضعف جاذبه آب و طعام بسوی جگر منجذب نشود و بسبب نرسیدن غذا و آب باعضا تسکین آن و اشتیاق آب رو نماید پنجم آنکه
بمشارکت سینه و ریه و قلب و غیره اعضا افتد چون ریه گرم گردد و قلب نیز چون گرم شود و معای صائم ایضاً و مری و غلصمه قریب بدان چون در آن رطوبات
خشک شود و نقصان پذیرد و یا چون سخت گرم گردد و گاهی بسبب امراض دماغ از سرسام حار و مانیا و قطرب بود و شدیدترین عطش حادث بسبب این اعضا
و بمشارکت آنها آنست که هیجان کند از فم معده پس آنکه از مری پس آنکه از قعر معده پس آنکه بمشارکت ریه باشد پس آنکه بمشارکت جگر پس آنکه بمشارکت
معای صائم بود ششم آنکه بمشارکت همه بدن باشد چنانچه در حمیات و بحران و در آخر دق و سل بود و مثل آنکه از گزیدن افاعی معطشه عارض
شود که چون او بگزد گزیده او مدام آب بنوشد و سیراب نگردد تا آنکه بمیرد و گذشت که از شرب شراب که در آن افعی مرده باشد یا طعام دیگر و چنانچه از تناول
لحم افعی یا افیون یا از خوردن برف و چنانچه عارض شود بعد استفراغ بمسهلات و بسبب ذرب مفرط و بسبب تحلیل رطوبات اصلیه و حادث جفاف

وشارب دوای مسهل را واکثر امر بر عکس بود و اگر عمل دوا عطش نباشد عارض میشود و فقدان او دراکثر اوقات دلالت میکند بر آنکه دوا هنوز در عمل ست و گاهی عارض میشود که تاخر کند یا تقدم نماید از وقت خود و قبل عمل دوا عمل او سرعت کند و تقدیم آن یا بسبب حرارت دوا یا حرارت معده و یبس او باشد و بسبب اضداد این تاخر کند و از ینجهت عطش در کسی که حار معده و یابس باشد و دوای حار خورده شد دلالت نمیکند بر آنکه دوا عمل خود کرده و کسی که ضد او باشد دلالت میکند بر آنکه این هنگام عمل کرده **و ایضاً** شیخ میفرماید که از آنچه هیجان عطش کند کثرت کلام ست و ریاضت و تعب و خواب بر اغذیه حار و چون بر اغذیه حار نباشد خواب تسکین عطش نماید و چون در امراض حاده عطش شدید و یبس شدید جمع شود از ردی ترین علامات ست **طریق تشخیص** اسباب عطش باید که او لاً این امر دریافت نماید که اصحاب عطش با وجود تشنگی مرضی دیگر مثل سوء مزاج حار یا یابس یا حار یابس ساذج و مادی معده و سوء مزاج حار یا بارد مفرط ساذج جگر و سوء مزاج حار ریه و قلب و معاء و مری و غلصمه و ذیابیطس و سده ماساریقا و استسقا و قولنج یا ورم جگر یا سده آن یا امراض حاره دماغی چون سرسام یا تپ هیضه و ذرب و دق و سل و جز آن هست یا نه اگر باشد سبب عطش همان مرض بود و الا حال تقادم تناول اشیا بپرسد اگر اقرار خوردن شراب یا طعام حار بالفعل یا بالقوه یا چیزهای گرم مثل عاقرقرحا و ثوم یا فرفیون یا گوشت افعی یا برف یا آب شور یا شی مالح مثل ماهی شور و گوشت نمک سود یا چیزی لزج مثل ماهی تازه و هریسه و کله پاچه یا دوای مسهل نماید سبب عطش تناول همان چیز باشد و تقدم لسع افعی بر بودن او سبب عطش ظاهرست و باید دانست که علامات هر یک از سوء مزاجات و دیگر امراض در امراض هر عضو مسطور ست بدان توجه نماید و ایضاً تسکین عطش آب بارد دلیل عطش صادق ست و بآب گرم نشان عطش کاذب و عدم سکون تشنگی از نوشیدن آب و سکون آن چون صبر کند و آب ننوشد و ترشی و نمکینی ذائقه و دهن نیز دلیل عطش کاذب ست و تسکین او به آب بارد زیاده از آب سرد و انقطاع او از بیداری و ازدیاد او از خواب و کثرت تسکین آن بمضمضه آب اندک از شرب او بسیار و سائر علامات ریه و قلب بمشارکت آلات تنفس مثل ریه و قلب دلالت میکند و بعکس این دال بر مشارکت آلات غذا مثل معده و جگر و غیر آن باشد و ایضاً تلیین طبیعت و احساس ثقل در جانب راست شکم و کثرت براز و هزال مفرط و ثقل جلد دلیل سده است و عطش مفرط لزوم کثرت بول دلیل ذیابیطس و ظهور حرقت و تحسس زیر ناف و قبض طبیعت نشان سوء مزاج معای صائم بود

علاج کلی عطش

همه اسباب او را معالجه بضد نمایند و کسانی را که عطش شدید بهم رسد چون آب یابند نشاید که بیکبار آب سرد و بسیار خورند لیکن مضمضه و غرغره کنند و جرعه جرعه بنوشند تا ساکن شود زیرا که حرارت غریزی از تشنگی ضعیف شده و آب سرد و بسیار باقی حرارت را میرانده و کسانی که در روزه از تشنگی اذیت یابند آب با قلا و آب نخود نباید خورد بهر آنکه هر دو عطش آرد و عوض او سرکه بنیت استعمال کنند و چون عطش شدت کند و تپ نباشد اندک جلاب بآب بیامیزند تا آب با قاصی بدن برساند مهرا لیس گفته که اگر جلاب غراب خشخاش کرده بار یکبار بیاشامند و در سرکه حل کرده بنوشند تا یکماه آب نخورند و تشنگی ظاهر نشود و نهادن یاقوت سرخ در دهن بقول ارسطاطالیس بالخاصیه مسکن تشنگی ست و کذا نهادن پستان صدف و نقره مجلی در دهن و خوردن آن مفید و طعام چرب طب از مسکنات عطش ست و استعمال سرکه در طعام یا آب آهن تسکین عطش نماید و تجربه الاطبا در آب انداختن آن آب را نوشانیدن مسکن عطش و خوردن آب در ظرف نقره تسکین تشنگی کند و پوست خارج لبن پسته خوردن در تسکین عطش مجرب و سودمند ست

علاج عطش از حرارت اعضا

اگر بسبب حرارت معده و غیره اعضای غذا باشد لعاب اسپغول شیره تخم خرفه شیره مغز تخم کدو شیرین و سکنجبین ساده بنوشند و شربت انار و آب انار ترش و کذا شیره تخم خیار و ماء القرع و ماء الخیار و سکنجبین و آب تمر هندی بغایت نافع و اقراص حامض نیز درین باب نافع ست و آب برف سرد کرده و استعمال سفوف طباشیر و نیلوفر و لعاب اسپغول و بقرص طباشیر یا صرف طباشیر یا شربت لیمون مع شربت نیلوفر و عرق نیلوفر که در ان شیره تخم خرفه شش درم و لعاب بهدانه چهار درم برآورده باشند و شربت گلاب سرد کرده عوض آب نوشند و بقول مسیحی شربت سکنجبین و آب فواکه مثل آب غوره و آب به و آب انار و آب آلو و آب تمر هندی بجلاب و ربوب آنها نیز مفید و اگر تخم کاهو مغز تخم خیار تخم بادرنگ مغز تخم کدو هر یک پنج درم تخم خرفه ده درم کتیرا هفت درم سائیده بلعاب اسپغول یا ماء الخیار یا سفیدی بیضه حبها ساخته در دهن نهند تشنگی را که از حرارت معده باشد بنشاند و ایضاً مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ تخم خرفه کتیرا هر واحد پنج درم رب السوس سه درم تخم کاهو زرشک هر واحد دو درم حبها ساخته

استعمال نمایند صاحب کامل گوید کسی که عطش از سوء مزاج حار مفرد باشد سکنجبین ساده باب سرد بدهند و یا آب انار میخوش با شیره تخم خرفه و رب غوره و یا رب سیب
میخوش و رب ریباس یا رب آلو یا ماء القرع یا عصارهٔ خرفه دهند و این قرص صبح و شام استعمال نمایند مغز تخم کدو مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ تخم خرفه هر واحد چهار درم
صمغ عربی کتیرا نشاسته طباشیر صندل سفید هر یک دو درم کافور از ربع درم تا نیم درم بقدر حاجت همه را سائیده بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند شربت از دو درم
تا مثقال و با یک اوقیه از اشربهٔ مذکوره باب سرد آمیخته بدهند مسعود شریف حاوی صنفی و ترویج گویند که اگر بسبب شدت حرارت معده یا یبوست آن باشد هر صبح
سکنجبین ساده با گلاب یا عرق کاسنی هر واحد ده درم و یا آب انار ترش یا میخوش هر واحد سه اوقیه با شکر سفید ده درم و یا آب حصرم و یا شربت آن و یا شربت ریباس
هر کدام که حاضر باشد ده درم و یا شیرهٔ تخم خرفه سه اوقیه مع شکر سفید ده درم و یا آب ترنج سه اوقیه یا تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم در آب سرد حل کرده بنوشند
و کذا شربت انار ترش و میخوش یا شربت غوره یا شیرهٔ تخم خرفه و غذا فروج حصرمیه یا تمر هندی یا زرشک مغز بادام و شکر و جراده کدو و خیار بر معده نهند و این قرص
برای عطش حادث از حرارت معده و قابض نافع ست صندل سفید و سرخ مغز تخم خیار مغز تخم کدو هر واحد سه درم صمغ عربی نشاسته کتیرا هر واحد نیم درم تخم خرفه
پنج درم طباشیر دو درم کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده یک مثقال با سکنجبین یا شیرهٔ تخم خرفه بدهند مولف مغنی گوید اگر
عطش حادث از سوء مزاج حار مفرد باشد سکنجبین شکری و آب انار حامض دار و آب سیب ترش و آب آلو بخارا و آب تمر هندی و شیرهٔ تخم خرفه و شیرهٔ تخم خیار
بشربت غوره و آب زرشک سکنجبین سفرجلی یا رب سفرجل بنوشانند و شربت ماء القرع با سکنجبین و اکل امرود و سیب و نهادن دستها و پایها در آب سرد
و تبرید معده بسماق و گلاب و غذا لحوم جدی بسرکه و آب حصرم نافع ایلاقی و جرجانی می نویسند که آنچه از حرارت معده و سائر اعضا باشد سکنجبین با آب انار
و آب فواکه ترش و آب سرد دهند و بعد شرب این اشربه خواب نمایند تا برودت و رطوبت آنها بقعر بدن برسد و حب که در قول مسیحی گذشت نیز مسکن تشنگی ست
و این عرق تشنگی بنشاند بگیرند خربزهٔ هندی و کدو تازه و مغز خیار و خیار با درنگ همه را شل گلاب مقطر کنند و گلاب با وی بیامیزند و اندک کافور در آن حل کنند
و لوزان همه آب غوره یا آب نارنج یا آب تمر هندی آمیزند و طباشیر انداخته بجای آب بدهند و اگر شراب خوار باشد عوض آب غوره و دیگر آبها شراب سفید رقیق
با نان خشک سه چکانیده با آن آب کدو و آب خربزهٔ هندی بیامیزند و سرد کرده بجای آب دهند و بدانند که شراب ممزوج بمزاج تام ترطیب کند و مضرت آب باز دارد
و تشنگی بنشاند و خواب آورد و لیکن اگر تب باشد شراب نشاید داد و اگر جلاب حام با شراب بیامیزند و سرد کنند ترطیب و تسکین عطش نماید و اگر تشنگی بسبب باشت
در هوای گرم یا قرب آتش و آفتاب باشد دست و پای او را در آب سرد نهند و روغن گل سرد کرده بر سر او نهند یا بریزند و قدید مشمش و برف و تمر هندی در دهان
دهند تشنگی بنشاند گیلانی می نویسد که از مسکنات عطش روغن گل بر آب بارد و بر شیرهٔ تخم خرفه انداخته نوشیدن ست و تضمید صدر ببرادهٔ تخم خرفه
و ورق حصرم و شیرهٔ او برآرند و با جو بیامیزند و برف سرد کرده و پارچه کتان بدان آلوده بر معده نهند و چون گرم گردد تبدیل آن نمایند تا آنکه برودت محسوس
گردد و عطش ساکن شود و تبرید معده بگلاب نمایند و نهادن پاها در آب سرد مسکن تشنگی ست اگر تابستان باشد و کتیرا نیم جزو در سفیدی بیضه حل کرده و مغز
تخم خیار سوده آمیخته حبها ساخته در سایه خشک کنند و در دهان نگاه دارند و این شربت مسکن عطش از حرارت ست سماق یک اوقیه در یک رطل گلاب شب خیسانیده
صاف کنند و آب امرود رطل و نبات نیم رطل آمیخته بجوشانند تا بقوام آید و غذا اسفاناخیه و قرعیه با لحوم بچه مرغ و جدی و ماهی خرد دهند و آلو بخارا و سماق در دهن
گیرند و خربزه تسکین عطش کند مگر کسی که محرور بسیار باشد یا خربزه بغایت شیرین باشد انطاکی گوید که آنچه از حرارت معده باشد علاجش شوربا لبوب
و یا آب سرد و معاجین برعطش ست و اگر ساکن نشود آب بسرکه آمیزند و شیر تازه و ماء القرع و ماء الشعیر و آب خرفه و تمر هندی بنوشند بعضی گویند
که آشامیدن عصارهٔ به ترش و سیب ترش و خواب بران بهترین معاین ست بترطیب اعماق بدن ست و خوبانی که اندکی ترشی داشته باشد در دهن داشتن
و آب او فرو بردن تسکین بلیغ نماید و در غذا و مناسب ست که چون تشنگی افراط کند آب سیب و دوغ گاو بنوشانند و اگر از ان تسکین نیابد قرص کافور دهند
خوف عطش در سفر باشد تخم خرفه بسرکه یا سکنجبین بخورند و تخم خرفه کوفته سه بار در دوغ تسقیه نموده اندک از ان خوردن در دفع عطش تا یام ست قرص مطفی
حرارت و عطش و حمیات محرقه ست مغز تخم خیار مغز تخم کدو هر واحد یک جزو تخم کاهو تخم خرفه هر واحد نیم جزو رب السوس ربع جزو در آب خرفه با لعاب قرص سازند

قرص ساخته در دهن یکی بعد دیگری نهند و شیرهٔ خرفه با سکنجبین ساده یا لعاب اسپغول با شربت نیلوفر بنوشند و لیست جو که بار چهار دو شکر آمیخته نوشیدن قاطع عطش است
و شربت لیمون و همچنین افشردهٔ آن دفع عطش میکند و لیست کنار دشتی قاطع عطش و دافع قی و تهوع است با آب آمیخته بدهند و برای منع قی با شربت انار میخوش آمیخته
بلیسانند و ایضاً برای عطش مفرد اشیره تخم خرفه در آب تخم ترش با ورده بنوشند و اگر تخم خرفه را با آب مع تخم ترش مکرر بدر کنند و عند الحاجت با آب و گلاب شیره
برآورده بدهند مانع عطش و قی است و شیرهٔ تخم تیاخ و شیرهٔ مغز تخم لیمون در آب برآورده نبات آمیخته نوشانیدن برای عطش اطفال نافع و ایضاً خوردن آمله
و کذا الکد و خیار آن بر معده و نوشیدن پنج درم عصارهٔ حی العالم و کذا برگ خرفه و اکل خام و پخته آن و کذا آب ..... شیرهٔ آن با ترنج و کذا اکل کرم و کذا القوع زرشک
و کذا عصارهٔ عنب الثعلب ضماد آن و کذا آب لیمو و ترنج و ترنجبین و لتقوع مشمش و کذا شیر تازه و خوردن سفرجل و اسپغول مسلم و الو بخارا و بقلهٔ یمانی و ریباس
و حب الآس و انار ترش و کاهو و حماض و قراصیا و نجیر و سویق قرع و زره آلو هر واحد مسکن عطش حار است و بقول اطبای هند پوست درخت پیپل سوخته
در آب انداز ند قدیکه در آن ته نشین گردد آب صاف او بنوشند که دافع عطش و مانع قی است و برای عطش اطفال که در گرما عارض میشود مغز کنول گته نیلوفر فته در ظرف
آب انداز ند چون آب بطفل بدهند و سبزی که در میان دانه آن میباشد در آب ساییده بطفل بدهند و برگ نیم در گل بندند و آن مغز ند دغلوله بنید بعد ازین در آتش اندازند
در آب سرد نهاده آن آب را سرد نمود ه بنوشانند که مسکن عطش مفرط است و اگر با چکندتنی سوخته خاکستر آن در آوند کاسنی انداخته آب تازه بسیار بران ریخته آمیزند
پس آن ظرف را بر باد نهاده آن تشنه نگاه دارند برای تشنگی مفرط که آنرا بهندی توس گویند و گرمی و سوختگی نفع بخشد و آمله و کذا کا غذ سفید در دهن داشتن مسکن
عطش است و همچنین گولی سیسه و اگر نیسه خیر میسر شود در دهان گذارند مجرب است و اگر نان شبینه با آتش سوخته در آب اندازند و آب صاف آن بنوشانند
مسکن عطش و مفید تهوع است و پانساوچن و لاچی سوده با آب گشتنیز سائیده مسکن عطش مفرط است و تجرع گلاب و لعاب اسپغول و شیرهٔ خیارین و لتقوع تمر هندی
همه نافع بقول صاحب تکملهٔ هندی است و اگر عطش بسبب حرارت اعضای تنفس مثل قلب و ریه باشد شیرهٔ صندل همراه شیرهٔ تخم خرفه در گلاب و عرق بید
و عرق صندل و عرق کاسنی و آب سرد برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بدهند و روایح بارده مثل خیار و بادرنگ و صندل و نیلوفر و گلاب بخلاف بویند و صندل
و کافور و برگ خرفه در گلاب سائیده بر سینه و دل ضماد کنند و نوشیدن شربت صندل و نیلوفر و عرق کاسنی و بید نیز مفید است و در جای سرد و هوای بارد و زیر بادکش مبلول
بگلاب و قریب آب و برف و در باد شمال نشینند و سر مکشوف دارند و هوای بارد استنشاق نمایند و قیروطی سرد بر سینه گذارند و باقی علاج سوء مزاج حار از امراض
ریه و قلب استنباط نمایند و هر چه بالا مسطور شد نیز مفید شناسند و در شفاء عاجل است که علاج عطش کائن از حرارت قلب سکون در مساکن بارده رطبه طیبة الهوا
و کثرت شمّ بنفشه یا کافور یا صندل و تضمید صدر با آن و در آب سرد نشستن است و در حاوی صغیر و ترویح است که هر صبح شربت سیب یا ترنج یا لیمو یا صندل سرد بیرون
بنوشانند و غذا ماء الشعیر و روغن گل بدهند و بر سینه جراده که و خیار نهند و با آب سیب مع گلاب صندل بر سینه ضماد کنند و ماء الخیار و آب تمر هندی برف
سرد کرده دهند و بزورات و ریباس و زرشک و حصرم و رمان مغز با دام غذا سازند و بقول جرجانی و ایلاقی هوای خانه سرد کنند و نزد او ریاحین بارده خوشبو و فواکه
بارده نهند و اشیای مسطوره ببویند و دوغ گاو و باقرص کافور دهند و بوئیدن خیار با درنگ سرد کرده سود دارد و گویند که ماء القرع و دواء المسک بارد نیز نافع است

علاج عطش از یبوست اعضا و حرارت یبس آن

جائی که آثار یبوست دریابند بترطیب کوشند و روغن بادام انفع المرطبات است و هر چه در علاج امراض معده از سوء مزاج یابس گذشت بعمل آرند و اگر
حرارت نیز با یبوست یار بود ادویه مبردهٔ مذکورهٔ سابق ضم نمایند و باقی علاج از علاج امراض معده از سوء مزاج حار یابس اخذ کنند و آنجا که آثار ماده صفراوی
دریابند علاج عطش بعلاج امراض معده صفراوی نمایند و بعد قی و اسهال استکثار اشربه و اغذیهٔ مبردهٔ مذکوره کنند و شرب آب فواکه و لتقوع تمر هندی و خوردن
سماق مسکن عطش صفراوی است صاحب کامل الصناعه گوید که اگر عطش از یبس مفرد باشد آب سرد شیرین بنوشند و ماء الشعیر و ماء القرع و لعاب بزر قطونا و لعاب بهدانه
و ماء الخیار و کذا سویق جو با شکر هر واحد مبرد و مرطب میباشامند و اگر از حرارت و یبس باشد این اشیا با ماء القرع و آب تربزه و بنفشه و روغن با بعضی ازین آبها
جمع نمایند و مغز تخم کدو و مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و مغز بهدانه و تخم خرفه هر واحد پنج درم مغز بادام و کتیرا هر یک یک درم رب السوس یک درم

طباشیر دو درم همه را با رُب سائیده بلعاب بزرقطونا سرشته حبهای بزرگ مفرطح سازند و زیر زبان نگاه دارند و غذا چوزهٔ مرغ معمول با آب غوره و آب ترنج
و آب سیب ترش و سرکه و لوازم معمول با این آبها مفتوق بیرون سازند و تضمید معده بخرقهٔ کتان مبلول در قیروطی سرد نمایند و بقول اصفهانی در عطش که حادث
از یبس مفرد بود علاجش شرب ماء الشعیر سرد و روغن بادام و اکل کاهو نمایند و غذا چوزهٔ مرغ با آب انار یا آب سماق دهند و بقول جرجانی بلعاب بهدانه و اسپغول
با آب انار شیرین آمیخته و کثیرا سوده بر آب شیرین انداخته با روغن بنفشه سوده دارند و آنچه از سوء مزاج معدی صالح باشد اول فصد باسلیق نمایند و ...
مطبوخ هلیله یا با ایارج ... معمول مغز قرطم ... درم ... دوازده درم ... ده درم شکر ... تنقیه نمایند و ... استفراغ ...
بدهند و ... لعاب اسپغول بنوشانند و غذا از کشک جو و ماش مقشر و اسفاناخ و کدو و روغن بادام سازند طبری گوید عطش که از یبس حادث شود که ...
یا در معده یا در ریه یا سائر آلات تنفس مع حرارت باشد و این عطش از صرف عدم رطوبت نیست بلکه حرارت نیز بود و شدید ترین انواع عطش ...
آن و علاج سخت و بیشتر اطبا درین غلط میکنند و استفراغ بمسهل یا فصد یا بهر دو میکنند و مریض را در ذبول و سل و سرسام حار ... رطوبت که آن ...
سرسام ... و واجب نیست که استفراغ این علیل در ابتدای مرض و اول معالجه آن کنند بلکه ابتدا نمایند بتر طیب ... و با غذیهٔ مرطبه مثل لحوم ...
شیر خوار و چوزهٔ مرغ نو طلب و خورانیدن فواکه رطبه مثل سیب ... و انار ... و امرود رطب کثیر الماء و شفتالو ... و آلو ...
عطش ... آب گرم ... آب انار شیرین و جلاب ... بنوشانند و چون عطش ... گردد و دلائل رطوبت ظاهر شود ...
بود ... مرطب باشد ... در ... مثل ... و سیب و ... و ... میانه ... و چهار ... نمایند و اگر ... زیاده
باشد و آن است که ... خورد و ... آن ... شود ... امتلاء در بدن ... و از ...
که باشد با این مطبوخ استفراغ نمایند ... از ... درم ... از ... پانزده درم آلو عناب ... برگ ...
ترنجبین ... یک کف ... اگر ... شود ... مطبوخ ... بیست درم صاف کرده ... پانزده درم ...
خوب مالیده باز صاف کرده ... بنوشند و اگر گل سرخ و بنفشه و تخم کشوث و تخم کاسنی اضافه نمایند جائز است و اگر قوی تر باشد ...
خون ظاهر باشد فصد باسلیق نمایند ... اول نمایند تا آنکه عطش زائل شود و ... باعتدال عود کند ...
سفید رنگ ... با آب بسیار سرد کرده بنوشانند و از جماع و ریاضت البته منع کنند و اگر عطش زائل نشود ... ماء الشعیر ...
کبد او بدین ضماد نمایند برگ کرم ... برگ اسپغول برگ بارتنگ صندل سفید و سرخ همه را بکوبند تا مثل مرهم گردد ... آب ...
و بر خرقهٔ کتان مالیده بنهند و دائم ضماد نکنند بلکه در بعض وقت قبل از غذا و ... و بعض ... و بعد خروج از ...
و این حب ... زیر زبان دارند تخم خرفه ... صمغ فارسی ... کثیرا ... بهدانه ... طباشیر ... عصارهٔ ... سائیده ... شکر طبرزد آمیخته
بلعاب بزرقطونا حبها ... مثل ... سازند و ... زیر زبان دارند ... که این حب ... و ... میکند و آن مجرب ... نافع است و آلو ... در ...
تخم ... مثل ... اجزا ... سوده ... تناول ... با ... آب ... بنوشانیده ... کرده و اگر حرارت و یبس در مری بیشتر از سائر اعضا باشد امر
بتناول این سفوف نمایند تخم خرفه ... تخم ... هر واحد ... درم ... بارتنگ پنج درم صمغ فارسی دو درم تخم کاهو پانزده درم کوفته بیخته و مثل جمیع این اجزا
زرشک ... آمیخته هر روز پنج درم بلعاب بزرقطونا ... درم ... بدهند و امر بتودع و نوم نمایند و کسی را که حرارت در مری باشد عطش او ...
چیزی بهتر از خواب و سکون نیست و کسی را که حرارت و یبوست در ریه او بیشتر از سائر اعضای مذکوره باشد بر سینه او این ضماد نمایند ...
هر واحد ... برگ بزرقطونا برگ بارتنگ ... هر واحد ... همه را کوفته ... از ... اسپغول آمیخته ... تا ... گردد ... بر سینه
ضماد کنند و در ... استعمال ... سازند ... استنشاق هوای بارد ... آن نافع ... آب سرد ... و کسی که حرارت و یبوست ... باشد
... صالح ... در آب ... گرم ... بعد آن ... بنفشه ...

تمانسه بیان باقی ماند و کسی که حرارت و یبوست در معده او اکثر از سائر اعضای مذکور باشند نافعترین اشیا برای او تضمید معده است باضمادیکه پیشتر مذکور شد و آشامیدن
ماء الشعیر که دران طلع و حضری پخته باشند و خورانیدن اغذیه بارده بالفعل و بالقوه و هرگاه حرارت و یبوست در کبد او ظاهرتر از سائر اعضا باشد صالحترین اشیا برای او
نوشیدن آب انار میخوش با لعاب اسپغول و تخم خرفه است و آشامیدن ماء الشعیر با آب انار و چون حرارت و یبوست درین اعضای ثلثه جمع شود میان همه تدابیر مذکوره جمع
نمایند و علاج همان باشد که پیشتر ذکر یافت ایضا او گفته عطش شامل که از استیلای حرارت و یبوست بر مزاج کبد و ریه و سائر آلات تنفس باشد این علت
بسیار مهیب است و اکثر کسی را عارض شود که از امراض حار خارج شود و قبل از نقا بخوردن گوشت و نوشیدن نبیذ مبادرت کند و یا کسی که بلادر یا خردل سیاه
بخورد و کسی که او را غم شدید و فکر و الم بهم رسد و بدان سبب قلب و صدر و دماغ و کبد او گرم شود و بعض این اعضا گرم میگردد بانچه او را لازم علت خاص شود و بعض از
بطریق دفع فضول بسوی آن و بعض آن بمشارکت گرم میشود و آنچه گرم میگردد بچیزیکه نسبت بدیشود و از قلب آن دماغ و کبد است و این علت شبیه با فیلیقس باشد
و فرق میان هردو آنست که فیلیقس تپ است که لزوم مینماید مع سخونت این اعضا و این عطش بغیر تپ میباشد و چون تپ مع عطش باشد آن دو علت مرکب بود
و این علت سهل المعالجه است چون در اول لاحق شود و چون متمکن گردد و طول کشد بدن و زبان نماید و در چشم و چهره ظهور سیاه بر آید که از ان زرد یا سیاه سیلان
کند و انسان بسقوط قوت و ضعف هلاک گردد و علاجش در ابتدا فصد و شرب ماء الشعیر یکافور است و ماء الشعیر ابتدا بپستان بیزند و دران با قدری از عصی الراعی
اندازند بعد از ان صاف کنند و سکنجبین متخذ باصول کاسنی و کشوث و اندک کافور از طسوج تا نیم دانگ انداخته بنوشانند و کافور زیاده کنند تا بسدس مثقال برسد
بعد از ان قطع کنند و شیر خرمبرد و برف بنوشند و ماء الشعیر که بیاشامند باید که سرد باشد و در تابستان بموضع که دران حوض و اندران برف باشد خواب نمایند
و امر بدلک خفیف دست و پای او کنند و از ریاضت و جماع منع نمایند و بهترین آبها برای او اختیار کنند و بر قلب او این ضماد نهند آرد جو آرد خطمی اسپغول هر واحد
کف شیاف ما میثا بقدر حصه هر را باریک سائیده بآب برگ بارتنگ و آب برگ اسپغول و آب عصی الراعی و اندک سرکه غیر حاذق حل کرده بر سینه ضماد
نمایند و بر سر او این ضماد کنند بگیرند شیر زن بعده روغن یها فوقت آب انار افشرده و اندک اندازند که شیر منجمد گردد و لیس تضمید راس نمایند و بران برگ انگور نهاده
برپیچند تا سیلان نکند یا بچیزی خفیف بپوشند و عصابه بر هر دو جانب خرقه که بدان سر پوشیده اند واقع شود و چون سیلان نماید بر سر او آب نیمگرم بریزند و در آب سرد
فرو برده بر دو عضله شروع از حمام با ماء الشعیر مع روغن بنفشه حقنه کنند و اگر معده او قوی باشد این قرص کافور ایام متواتر بخورند مغز تخم بادرنگ مغز تخم خیار مغز تخم کدو شیرین
هر واحد ده درم تخم خرفه طباشیر هر واحد سه درم صندل سفید یکنیم درم نشاسته صمغ فارسی هر واحد سه درم کوفته بیخته و بر هر ده درم از ان دو دانگ کافور قیصوری
آمیزند و بلعاب بزرقطونا سرشته بوزن یکنیم درم اقراص سازند و هر روز یک قرص با سکنجبین ساده یا شربت حصرم بدهند و گاهی برای این عطش این شراب معروف
بمجموع ترکیب میدهند رب سیب ساده و رب غوره و رب بهی و رب آلو و رب ریباس همه برابر و چاشنی نار و آلو بالو گرفته که درین شربت امرود چینی و قحل کنند و بر برف
سرد کرده بنهار بخورند و گاهی نان در برف سرد کرده میخورانند و اگر بدان عطش کثرت کند سویق شعیر مغسول با آب گرم بدهند و سویق سی درم قبل از غسل باشد
و امسغسل آب انار میخوش بیست درم بران ریزند و ساعتی بگذارند بعده سرد کرده بنوشند و در غذای او تاخیر نکنند و باید که غذا از مزورها و حصرمیات سرد باشد
و آبو ماهر ذکر کرده که اولای اعضا بتدبیر درین علت مزاج دماغ ست بهر آنکه اکثر این مرض بمالیخولیا و هذیان منتقل میگردد و بهمین جهت تبرید دماغ واجب است او را
بجلوس در آبزن نمایند یا بدخول حمام و دران جلوس را طول ندهند و چون خارج شوند در آب سرد در آیند و بعد خروج از ان روغن بنفشه بمالند تا که
رطوبت مستفاد از حمام بران محفوظ ماند و اگر از چهل روز تجاوز کند و عطش او ساکن نشود باین علاج علاج قطیفس ترکیب دهند و حفظ طبیعت او نمایند

علاج عطش از شرب شراب

یا آب شور یا تناول توم و بصل و طعام گرم و اشیای شدید الحلاوت و حریف و سموک مالحه باید که آب برف بخورند و شیره زرشک با سکنجبین و شربت انار ترش
مفید بود و ماء الشعیر و هرچه مطفی حرارت بود چون لعاب اسپغول و بهدانه و ماء القرع و ماء الخیار و آب تربز و شیره تخم خرفه همراه آب سیب میخوش و رب آلو و رب غوره
دهند و اگر این ادویه بر برف سرد کرده دهند نافعتر بود و اگر در خون وقوع حرارت شدید دریافت گردد و اطفا از تدبیر سهل نبود فصد نمایند خصوصا که سن

وفصد هم حاجت موافقت کند و بقول صاحب حاوی صغیر و ترویح سکنجبین ده درم با آب تربز یا شیرهٔ تخم خرفه هر کدام که باشد سه اوقیه حل کرده بر برف سرد کنند
و بنوشند و غذا ماء الشعیر یا ریباسیه یا حصرمیه یا زرشکیه سازند و فواکه میخوش و بقول تفه و دوغ بر برف سرد کرده تناول نمایند و اگر آب خیار و آب تربز هر چه حاضر باشد
سه اوقیه بطباشیر سه درم بخورند عطش حادث از شراب را نیز نافع بود وطبری گوید که شراب کهنه مورث عطش ست اگر مزاج شارب او حار رطب باشد
پس رطوبت را تحلیل کند و بدن را احتیاج بسوی آب برای رطوبت متحلله افتد و اما کسی که مزاج او حار یابس یا بارد یابس یا بارد رطب باشد شراب
درین امزجه عطش پیدا نمیکند زیرا که تسخین بارد و تعدیل رطب می کند اما در مزاج حار صداع و التهاب قبل از احداث عطش پیدا می کند و علاج کسی که او را
عطش از شرب شراب کهنه یا صرف حادث شود دوام نوشیدن ماء الشعیر ست که دران جفری و طلع پخته باشند سرد کرده و اطبای اوائل درین موضع وصف
ماء الشعیر سبز نموده اند و اطبای متاخرین در غیر این موضع آنرا استعمال میکنند و چیزی بهتر از ماء الشعیر سبز در قطع شرب نبیذ البته و احتقان باین حقنه نیست جو مقشر کوفته
هفتاد درم عناب سپستان هر واحد کف عصی الراعی باقه بزرقطونا سی درم در صره بسته همه را مثل مطبوخ حقنه بپزند بعده بوزن هفتاد درم تا صد درم ازان
گرفته در هاون انداز ند و روغن بنفشه بیست درم و سفیدی رقیق بیضه پنج درم و لعاب اسپغول پنج درم داخل کرده حل نمایند تا همه یکذات گردد و پس ازان
هر روز دو دفعه صبح و شام حقنه کنند و این وقتی ست که شراب غیر عطش پیدا نکرده باشد و اگر کبد یا معده یا قلب را گرم کرده باشد اول اصلاح آن عضو
کنند بعده توجه بتسکین عطش نمایند و اصلاح عضو اینست که اگر خون گرم شده باشد بفصد باکی نیست اگر قوت و سائر قوانین فصد را واجب کند و از ان
مانعی منع نکند و اما ثوم برای مزاج حار یابس یا بارد یابس مورث عطش ست و در مزاج بارد رطب یا حار رطب سیما که رطوبت مالح باشد تسکین عطش مینماید چون
عطش پیدا کند بهترین اشیا نوشیدن ماء الشعیر ست و خوردن اطعمهٔ بارد بالفعل بالقوه و از فواکه انار میخوش و ترش و امرود و شفتالو و علیق هر واحد سرد کرده و آلو
و انگور تازه و رقیق بسیار چون بآب سرد کنند و ازان امتصاص نمایند و پوست تخم آن بیندازند و اگر خون گرم شود شربت عناب بشیرهٔ تخم خرفه سبز بنوشند
و در علاج او بطریق ترطیب سلوک نمایند و اما بصل در جمیع امزجه عطش پیدا میکند زیرا که حرارت و رطوبت دران قریب از تساوی ست پس ترطیب بدن
و به اسخان نشاید قدرت ندارد و تسخین او اقل از اسخان ثوم ست و بتدقیق رطوبت و تذویب آن قدرت ندارد تا جاری گردد و بدن ازان فاسد شود
و چون ازان اخلاط گرم شوند عطش حادث شود و علاجش چون این عطش قوی گردد و قوت قوی باشد فصد ست پس تلطیف و شرب شراب معتدل المزاج
کثیر الرطوبت و برودت آب بسوی اعضا رساند و اما استعمال پیاز در سمائم برای آن نیست که عطش را ساکن میکند لیکن آن دفع مضرت سموم بر طوبت غلیظ
که دران ست مینماید و بعض اوائل ذکر نموده اند که این خاصیتی ست که دران ست و ابو ماهر ذکر کرده که استعمال او در سمائم برای آنست که عطش آرد و آب بسیار
نوشیده شود و کثرت آب برطوبت خود منع اذیت سمائم میکند و دران خاصیت برای دفع سموم نیست و ابو محمد حرانی گفته کسی که وصف بصل در سمائم کرده هم خود
اول و اوایلس معلم جالینوس ست و وصف بصل بسبب که کرده نه بصل مطلق را ایضاً طبری گفته کسی که در کوب بحر تشنه شود و تشنگی او یا بحسب مزاج اعضای او
و آلات تنفس باشد و یا بحسب استقبال او ریاح را لیس کسی که در بحر مستقبل بجنوب سوار شود و عطش کند بر گرمی مزاج ریه باضطرار دلالت نماید بدلالت اولی
و بر گرمی مزاج معدهٔ او بگرمی اصلی یا عارضی و بر گرمی مزاج کبد او در مزاج اصلی و حادث و علاجش فصد ست و لزوم ماء الشعیر که دران عناب جفری پخته باشند
با انار که کافور و سکنجبین ساده و تضمید صدر او بخرقه سبز دبر برف و اقتصار از اطعمه بر بارد بالقوه و بالفعل مثل حصرمیات بجوزه مرغ رطب سبرد و آشامیدن پست جو
با آب گرم بدفعات همراه جلاب و برف و امثال آن از تدبیر و انچه شم او دائم ده جب بود عصی الراعی و گل سرخ و بنفشه ست و سرکه اندک کافور دران گداخته باشند
و از انچه قطع این عطش میکند تضمید کبد و صدر او باین ضماد ست آب برگ اسپغول و برگ بارتنگ و آب سیب میخوش برآرند و درین آبها قدری از صندل سفید اندک
شیاف مامیثا و اندکی سرکه و چیزی از کافور حل کنند و دران خرقه کتان آلوده بر سینه و جگر نهند و تمام علاج او اینست که حقنه بماء الشعیر و لعاب بزرقطونا و سفیدهٔ
بیضه رقیق باهم آمیخته سرد کرده ست و در مکان او آب بپاشند و بادکش بجنبانند و حوالی او خلاف و گل سرخ و بنفشه جمار بلح و نیلوفر و شاهسفرم در آب سرد
تر کرده فرش کنند اینهمه وقتی ست که حال متسع باشد و چون حال از استعمال این تدبیر ضیق باشد ماء الشعیر بیاشامند و امر بغور رفتن در آب سرد نهادن آنها

بینی و استنشاق بخار آن سرد و نمناک نمایند و بنوشند که سرد و مسدد او بخرقه مبرد و اقتصار بر آن شود و در آب سرد کنند و اما کسی که سفر در بحر مستقبل شمال کند و تشنه گردد
پس این تشنگی دلالت بر حرارت و یبس جمیع بدن او نماید و اگر به او گرم رسیده مزاج او متغیر گردد و عطش با استنشاق هوای شمال زائل شود چنانچه بقراط و جالینوس
گفته کسی که به او گرم شود و او را از عطش جهد رسد استنشاق هوای بارد موافق تر در تسکین عطش از شرب آب سرد است و علاج عطش لزوم شرب ماء الشعیر است و مفید
کاملند و امر به دخول حمام و استنقاع [illegible] آن در آب [illegible] قبل استنشاق نمایند و چون از آن بر آمده خارج شوند حرکت نکنند و سکون اختیار نمایند
و خواب کنند که از عطش زائل [illegible] گردد و [illegible] با جات سرد و جوزه مرغ با آب حصرم [illegible] از حمام [illegible]
با روغن گل [illegible] و اگر [illegible] عطش شدید [illegible] اشتمال بود و آب [illegible]
[illegible]
سوال کردم [illegible] مرضی زائل شده قبل اشتمال [illegible]
سرد و مرطب [illegible] باشد و اما کسی که [illegible]
چون [illegible] گردد و از آنچه علاج او [illegible] اگر اسهال زائل شود و عطش باقی ماند
[illegible]
تا زوال اسهال بالکلیه حفاظت نمایند و [illegible]
[illegible]
[illegible] اسهال [illegible]
[illegible] سکنجبین [illegible]
[illegible] و چون عطش زائل شود [illegible] نمایند
و اگر یرقان سبب گردد و عطش زوال [illegible] یرقان [illegible] گردد

علاج عطش از اخلاط مالح و شابیط

چون بلغم شور یا اخلاط یابس [illegible] و سوداوی [illegible] سکنجبین [illegible]
[illegible] بلغم و اخلاط [illegible] بلغم [illegible]
و اگر احتیاج به اسهال گردد [illegible] سکنجبین [illegible] بلغم [illegible]
[illegible] متاخرین [illegible] بلغم شور [illegible] سکنجبین [illegible]
[illegible]
[illegible] سکنجبین [illegible]
[illegible]
[illegible] اگر تشنگی [illegible]
[illegible]
[illegible] اگر از بلغم [illegible] سکنجبین [illegible]
[illegible] تشنگی [illegible]

با خیار و کدو پنج درم مغز بادام مغز چلغوزه هریک چهار درم کوفته بیخته با صمغ عربی سه درم ترنجبین مقشر در سرشته حبها سازند و هرگاه مریض خود را از نوشیدن آب سرد
باز دارد و یا بخواب رود و یا روزه دارد و یا آب گرم بنوشد یا عرق بادیان فی الفور ازاله این نوع تشنگی نماید و اگر از سودا باشد بتنقیه بحب لاجورد یا ماء الجبن کنند بعد تغییر
در دهن دارند و اغذیه مرطبه دهند و بقول سدید گازرونی آنچه از خلط غلیظ یا لزج باشد ماء العسل یا آب گرم و شکر یا جلاب با اصل السوس و انیسون یا سکنجبین برای ترقیق و
تقطیع و نضج و تحلیل آن خلط بدهند و اگر خلط موجب عطش مالح باشد ماء الشعیر برای جلا و تنقیه و غسل و تسکین لذع و لهیب دهند و این همه بعد تنقیه معده و اخراج
آنچه در آنست بقی یا اسهال استعمال نمایند و خضر بن علی گفته که گاهی در خلط غلیظ لزج احتیاج بزنجبیل مربی افتد و سکنجبین و شربت لیمون بسیار نافع است و این نوع مسمی
بعطش کاذب است و گویند که خوردن ثوم مسکن این عطش است و بقول ابن هبة الله در عطش حادث از بلغم مالح عفن بعد تنقیه معده بقی از آب گرم سکنجبین یا گلقند بخورند
و غذای ملطف مثل زیرباج حلو بشکر و روغن بادام و گوشت دراج بریان و ماکیان مشوی تناول نمایند و بقول صاحب حاوی تدریجاً قی بآب ترب و سکنجبین ساده
و آب گرم یا آب اصل السوس کنند و چند بار معده را بقی پاک کنند و غذا زیرباج معمول از نخود و مغز بادام و شکر و سرکه دهند و اجراط گفته که ثوم مفرداً مسکن عطش کاذب خصوصاً
در روز و بعد طعام است و تجربه بنفع او بلیغ حاصل شده و گویند که آب بادیان و انیسون و پوست ترنج و فندق و عصاره برگ بادروج و کاسنی صحرائی و صبر هر واحد مسکن عطش
بلغمی است طبری گوید که عطش حادث از اجتماع اخلاط ردیه در معده و بدن بسبب افتقار بدن بسوی رطوبت نباشد لیکن بطریق فساد ظاهر شود چنانچه شهوات ردیه مثل
شهوت گل و انگشت و خاکستر و مانند آن ظاهر میگردد و لهذا عطش آنرا شهوات ردیه گویند و سبب آن اخلاط ردیه مجتمع در بدن و معده میباشد پس هر شهوت ازین شهوات ردیه
بحسب خلط مجتمع در معده و بدن بود چنانچه یکی خواهش گل کند بهر آنکه خلط مجتمع ارضی فاسد باشد و دیگری در خواهش انگشت نماید بهر آنکه خلط مجتمع محترق سوداوی بود و بحسب این
قیاس شهوات باشد و چون این معنی صحیح گردید در شهوات ردیه همچنین در عطش ردی باشد و سبب او اجتماع خلط ردی در معده و بدن بود پس خواهش آب کنند و نشد بسبب
افتقار بدن بسوی رطوبت لیکن بسبب آنکه خلط مجتمع در معده خواهش آن مینماید و یا خلط شدید البرد یا حرارت فاسد باشد پس خواهش آب کنند تا این خلط را دفع سازد بسبب
افتقار بدن بسوی رطوبت و این عطش بشرب آب البته ساکن نشود و بجهت کردن بران مخصوص تسکین باید علاج این نوع عطش انیست که در ابتدا امر کنند بقی از آب گرم
جوشانیده و سکنجبین و آب بابونه و عسل هر دو جوشانیده باندکی نمک پس اگر عطش ساکن نشود و فرج یا سلیق نمایند اگر قوت یابند و لزوم بپرهیز تام کنند و از غذا بزیرباج
فرود اقتصار ورزند و اگر عطش منقطع نگردد این دوا بنوشند تا آنکه مزاج او گرم شود زیرا که اگر مزاج او گرم گردد لابد است از تبدیل مزاج و قطع حرارت او و علاج عطش
تنها نمایند در اینصورت که با آن تغییر مزاج بسوی حرارت باشد و چون مزاج او را تسکین و تبدیل نمایند بسوی مداوات عطش عود کنند و نسخه دوای مذکور انیست زنجبیل
قاقله سنبل زیره کرمانی هر واحد نیم درم ایارج فیقرا دو ثلث درم پنج عود بلیسان تخم کرفس هر واحد دو دانگ نمک نفطی یک دانگ و نیم و انگ انطاکی مشوی دو دانگ گل سرخ
اصل السوس هر واحد نیم درم افسنتین رومی افتیمون هر واحد یکدرم کوفته بیخته بشراب صاف و آب برگ ترنج سرشته حبهای خرد سازند شربت سه درم بمقدار
قوت دو یا سه شربت ازین دوا بخورند بعد از آن لزوم استعمال اطریفل نمایند و از اشیای مالحه منع کنند و اگر کفایت نکند و عطش زائل نگردد فصد کنند اگر رطوبت مالح
از سر نزول نماید از ریاضت و جماع شاق منع نمایند اگر صناعت کاده باشد و حب صبر و حب ایارج دهند اگر قوت اطاعت کند و چون بدن تنقیه یافت امر بشرب
ماء الشعیر و خوردن اسفیدباجات بلحوم جدی یا ماهی تازه رضراضی نمایند و اگر معده گرم شود و امر بانتقال بسوی اشیای مزه نمایند که این عطش این
تدابیر زائل گردد و هرگاه که این عطش مشابه افراط کند و ترهل و تهبج و سفیدی براز و قلت هضم پیدا کند درین هنگام امر بتقلیل غذا و استعمال ریاضت کنند
و حفاظت جگر نمایند تا قوت میل او ضعیف نگردد

علاج عطش از غذای غلیظ لزج

مقطعات و ملطفات بلغم مثل سکنجبین با آب نیمگرم بنوشند و تدبیر هضم و انحدار از معده و اصلاح آن نمایند و هر چه در علاج عطش کاذب گذشت بعمل آرند و از اغذیه
زیرباجات دهند و حکیم علی نوشته که از غرائب احوال انیست که در شبی از شبهای رمضان مرا اتفاق افطار بماهی تازه افتاد و عطش بر من غلبه کرد و چندانکه ممکن بود
اندک آب بسیار نوشیدم و معده از امتلا مزاحمت بحجاب و آلات تنفس رسانید و از جهت صعوبت امر بر من خوف غالب گردید و برای اذابت خلط حاصل از ماهی تازه

دو قدح عرق دارچینی اشامیدم و در آخر قدح ثانی نفرت از شرب آب یافتم بعد از آن در ور بول شروع گردید چندانکه عدد اوقات زیاده بر ده بار در مدت یک نیم ساعت رسید و در هر مرتبه مقدار کثیر سائل میشد پس صحت حاصل گردید باذن الله تعالی

علاج عطش از تناول لحم افعی و فرفیون

و اشتمال آن ادویه سمیه باید که تا یک هفته شیر تازه نیم آثار روغن گاو چهار و نیم توله نبات پنج توله بدهند و غذا آش جو و یا اسفاناج و خرفه در گوشت بچه بز داخل کرده بانان سازند و وقت عصر آب کدو و یا خیار بنه توله شربت نیلوفر چهار توله قرص طباشیر کافوری سه ماشه بدهند و چون دیر کشد ماء الجبن نوشانند و مفرحات بارده بکار برند و باقی تدبیر از باب سموم گرفته بعمل آرند و این نوع بقول ابن سرابیون تا بوقت مرگ میباشد بالجمله سائر مبردات و مرطبات استعمال نمایند و مفرحات بارده کافوری تناول کنند و شیر گاو و روغن بنفشه و ماء الشعیر با روغن بنفشه و ماء الخیار و ماء القرع و آب تربز و هر چه مرطب بود بنوشند و بخورند و روغن گاو و بنکوترین ادهان ست اکثار آن نمایند طبری گوید که تناول لحوم افاعی معطش ست بغیر سببی که فرفیون عطش می آرد و تحلیل رطوبات حتی که اصلی از آن می نماید و اما در اسخان اعضا آنرا فعلی نیست زیرا که احراق اعضا و تنشیط آن میکند و اول درجات احراق و تنشیط اسخان ست لیکن میان سخونت فرق ست و این سخونت نار محرق ست اندک باشد یا بسیار و سخونت ثوم و فلفل سخونتی قریب بملائمت ست و در اسخان نار البته ملائمت نیست پس در اسخان فرفیون ملائمت نیست بلکه تنشیط و احراق ست نمی بینی در اطلیه داء الثعلب که امر باختلاط اندک از آن در آب بسیار و طلای خفیف بدان میکنند و لهذا ست که جلد را میسوزد پس بافنای رطوبت عطش می آرد و علاجش ترطیب ست چنانچه سابق مذکور شد و اما لحوم افاعی قائم مقام ادویه سمومیه ست که در بدن غوص میکند و متعفن میسازد مثل ذراریح که در طول زمان اثر میکند حتی که غوص می نماید از اجزای لطیفه او در اعضا و لحوم افاعی چون بر بدن وارد میشود اول قلب را گرم میگرداند بعده سائر اعضای اصلیه را بعد از آن این فعل بطبقه معده میکند و با عضا تشبث می نماید و آنرا فاسد میکند و تحلیل قوای او مینماید و بعض اوائل ذکر کرده اند که در لحم او ملوحت بورقیه مستفرغ اخلاط رطوبیه و مسخن اعضا ست و آنچه اول گفتیم اصح ست و علاج عطش او علاج مرکب میان علاج سموم و تناول مبردات ست و کسیکه او را این عطش بهم رسد این نقوع بدهند و بعده ماء الشعیر و نسخه نقوع اینست تخم کاسنی تخم کاهو تخم خرفه تخم کشوث برگ کاسنی صحرائی عناب انگور تمر هندی آلو بخارا عناب مقشر کوفته زرشک منقی گل سرخ انار دانه مرکشنیز خشک همه را یک یک کف جمع نموده و کوفتنی را کوفته در ظرفی کرده بران رائب بقر تازه انداخته یک شبانه روز بگذارند و روز دیگر از آن یک قدح نهار بنوشند و چون روز بر آید قدح ماء الشعیر بسکنجبین بخورند و در هر سه روز تجدید ادویه و رائب کنند و گاهی این قرص همراه رائب میدهند تخم خرفه طباشیر صمغ عربی نشاسته کتیرا هر واحد دو درم ترنجبین گل سرخ هر واحد سه درم تخم کشوث تخم کاسنی هر واحد دو درم مغز تخم بادرنگ مغز تخم خیار هر واحد ده درم کافور ربع درم ریوند چینی یک نیم درم عصاره زرشک پنج درم کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند هر قرص بوزن دو درم و هر روز یک قرص با پانزده درم سکنجبین و لبست درم ماء الخیار ترش و یا ده درم ماء القرع مشوی مبرد بدهند و صفت استخراج این آب در سرسام حار گفتیم و مریض را بدخول حمام امر کنند و در ان جلوس را طول ندهند و هنگام خروج از حمام روغن بنفشه و روغن نیلوفر بمالند و اگر بروغن گل تمریخ نمایند باکی نیست بهر آنکه با وجود حفظ رطوبتی که بدن علیل استفاده آن از حمام نموده ردع ماده که حدت یافته میکند و گاهی این شربت عوض آب دائم بر نهار و سیری می نوشانند آب سیب میخوش و شیرین و آب انار شیرین و میخوش و آب به شیرین و ترش و امرود چینی بر آرند و بالمناصفه وزن آن گلاب داخل کرده جوش خفیف داده دو کوزه نبات انداز نده بپزند تا آنکه یکبار از دیگ بعده از آتش فرود آورده صاف کرده سرد کنند و اگر خواهند تنها و یا با سکنجبین بنوشند ابو ماهر این شربت را بر برف سرد کرده میداده گفته که این تنها صحت می بخشد و گاهی امر بفصد کرده میشود چون ضرر لحم افاعی در همه بدن منتشر گردد و دائم که شکایت لهیب در عضوی از اعضای او مثل قلب و دماغ باشد فصد نکنند و عجب نیست که در اول سموم و مانند آن از ادویه سمومیه فصد نباید کرد تا در جمیع بدن منتشر نگردد و هنگام انتشار آن باضطرار فصد کنند و ابو عیسی جراحی کسی را که لحم افاعی میخورد امر بقی مداوم می نمود عقب هر طعام که بخورد و آن جماعتی را علاج بقی نموده و ابو ماهر از سبب آن سوال کرد پس گفت که قی ترطیب بدن بطریق سنونس و دلمه میسازد ثانی میکند و این بهر آنست که فربهی بدن مینماید و لحم و شحم می آرد زیرا که مجاری پاک میگردد و بدان غذا بسیار میکنند و اما بطریق طبیعت قی

وبقصد اول قی را در عطش متولد از تخم افاعی منفعتی نیست و هرگاه انسان تریاق کبیر تناول نماید واو را عطش پیدا کند پس شک نیست که تولد عطش از لحم افاعی و درفع آنست و در معالجه او بهمین طریق سلوک نمایند علاج عطش از تناول برف وحدوث عطش ازان یا بسبب شدت برودت آن باشد که فم معده را اذیت دهد پس حرارت بسوی آن متوجه گردد وعطش آرد ویا بسبب احداث تکاثف وتقبض در فم معده باشد پس طبیعت محتاج بسوی آب سائل بهر ازاله آن تکاثف گردد ویا بسبب حرارت ناری وببین ادخنی آن باشد بهر آنکه برف مرکب از اجزای دخانی ست پس ورود آن بر بدن از حرارت بدن برودت عارضی آن زائل بشود وسخونت اصلی ظاهر بیگردد و بدینجهت عطش می آرد بالجمله سکنجبین بدهند وآب گرم جرعه جرعه بنوشند وزنجبیل مربی وآمله مربی وهلیله مربی وشربت لیمون ونارنج مسکن این عطش ست علاج عطش از کثرت عمل مسهل پست جو ونان خشک در آب انار یا آب غوره ترنموده بخورند وتدهین بدن بروغن بنفشه وکدو و بادام ومانند آن برای ترطیب نمایند واگر قبل از تدهین بحمام معتدل نشینند تا آنکه در جلد نرمی محسوس گردد وبعد ازان روغن بمالند ترطیب اتم واسرع حاصل شود و باید که حمام آنقدر گرم نباشد که عرق آرد چه درین مرض از آمدن عرق و هرچه محلل ومخفف از ادویه وامور بدنی ونفسانی بود احتراز ازان واجب ست وحصر میات برف سرد کرده سود دارد وهیچ در نوع عطش حار گذشت مفید باشد وگویند که نوشیدن آب کاسنی یا عرق آن بست درم با شکر ده درم ویا دوغ ویا آب سیب ویه مع برف مفید ست وغذا حصرمیه وزرشکیه ورمانیه یعنی مزوره آنها ومزوره تریج بدهند هرگاه امن از سحج گردد واین بعد دو روز از تناول ادویه مسهله باشد وشیخ میفرماید که مستفرغ صبر نماید بر عطشی که استفراغ مورث آن گردیده تا آنکه هضم اوقوی گردد طبعی گوید عطش که عقب استفراغ بدوا باشد هرگاه دوا حسب مزاج شارب مرکب کنند عمل تام نماید وعطش البته حادث نشود بلکه عطش را زائل کند ومورث عطش گردد چون دوا فوق مزاج شارب وفوق قوت آن باشد ویا فاسد گردد تا لیث او وعمل کثیر نماید پس آن مورث عطش شود بسبب تحلیل او رطوبات اصلیه را او انجذاب اعضا بسوی رطوبت وامتحان اعضای اصلیه وگاهی مورث تپ مطبقه وتپ دق میگردد و چون دوا مورث عطش گردد علاجش انداش بطعوم ومشروب ست پس حصرمیات سرده ونان شرود در آب سرد وزیرباجات سماقیه ولحم جدی مطبوخ با آب ولعاب بقول باردة مثل کاهو واطراف کاسنی سرد کرده بخورند وشراب تفاح یا مزوج بمزاج کثیر بنوشند ودر حمام داخل شوند ودر بیت معتدل تا دیر نشینند اگر عرق بیارد واگر عرق آرد دیر نباید نشست وبعد آن تمریخ بروغن بنفشه کنند وخواب در خانه معتدل الکیفیت واستنشاق روغن بنفشه وشرب ماء الشعیر وترک جماع البته تا تسکین عطش وکسیکه راکه عطش شدید عقب شرب دوا بهم رسد باید که بعد آن دوا نخورد واگر ضرورت داعی شرب آن باشد ادویه حاده ازان حذف کنند وبر تلطیف ازان اقتصار نمایند چون تمر هندی وعناب وآلو بخارا واصلح او فقاع واوفق آن اختیار کنند وهرگاه عمل مفرط کند عمل آن قطع کنند یا بقی ویا بدخول حمام ویا بتناول چیزیکه تبرید معده آن نماید مثل بزر قطونا وتخم خرفه وعطش عقب دوا چون تیج بیارد سلیم باشد وچون سحج وعطش آرد دوران خطر عظیم بود وجمع کنند در معالجه میان علاج سحج و علاج عطش وجمع میان این هردو صعب است مگر آنکه طبیب ماهر باشد پس زیاده کند در معالجه آن اهم را وحذر نماید از انچه واقع شود از فساد

علاج عطش از برد مزاج معده

وقلت عطش مع حرارت مزاج معده این قسم را طبری در معالجات بقراطی نوشته وگفته که اما کثرت عطش مع برد معده بسبب عجیب ست وآن اینست که معده باردة بر آب قادر نبود وهضم کامل نکند پس آب غلیظ گردد وازمعده نافذ نشود وزود دیر منتضخ گردد ودران غلیظ شود وچون آب منتضخ وغلیظ گردد وانچه از رطوبت که در معده است بدان مختلط شود دسر گردد تا لطیف نباید بسرعت نفوذ کنند وجگر وسائر اعضا محتاج بسوی آب باقی ماند وعطش واقع شود وعلاج این اول استفراغ ست وتضمید معده باین ضماد صبر مصطکی سنبل ناردین همه را سائیده وقیروطی بروغن ناردین یا روغن قسط ساخته این ادویه آمیزند ونظر کنند که برد معده عام در جمیع معده است یا در فم یا در قعر آن پس هر موضع که باشد پارچه برهیئت آن تراشیده ودوا بران طلا کرده بر موضع ضماد نمایند وحفظ علیل از تغیر مزاج بدن او نمایند وهرگاه متغیر شود اولا بتسکین مزاج او مشغول شوند بعد ازان بسوی معالجه عود کنند واما غذای این علیل پس نظر کنند بسوی برد معده که آن مع رطوبت ست یا مع یبوست پس اگر برد مع رطوبت باشد تقلیه های ناشفه ولحم حمل مشوی غذا سازند ونبیذ کهنه غیر ممزوج بنوشند مگر آنکه خوف تغیر مزاج بدن باشد پس اندک ممزوج نمایند وشیرینی او بعسل سازند ومقدار طعام او بحسب قوت معده وضعف آن باشد واگر برودت مع یبوست باشد غذای

او شوربای اسفیدباجات لقتابیه و فراخ سازند و دران هیچ کراث نبطی اندازند و از اطعمه انچه حار رطب مولد خون جید بود اجازت دهند و شراب که میان کهنه و نو باشد ممزوج بیاشامند و ازان البته انکار ننمایند و تضمید معده او باین ضماد نمایند بهمن سفید سه درم تودری بوزیدان مصطکی هر واحد دو ثلث درم برگ مسفرم صبر رطب واحد پنج درم همه را سائیده بشراب کهنه آمیخته بدستور مذکور ضماد نمایند و بدانند که تضمید معده برای هر مرض که خواهند وقت خالی معده از غذا جائز ست و یا هنگام اواخر هضم واما چون در معده طعام یا شراب باشد تضمید او البته جائز نبود و از جید ترین اشیا برای کسیکه معده او بارد بود و عطش کثیر او را عارض گردد اینست که آب تنها نخورد بلکه بشراب بیامیزد که دران دو امر جمع ست یکی سرعت وصول آب بقرب جگر و عروق و سائر اعضا و دوم اسخان معده و چون معده سخونت باعتدال یابد بهضم جید گردد و ایضاً ارجح داشیا برای او دلک خفیف معده بدست در اوقات و ریختن آب گرم بران ست و همه انچه معطر و خوشبو باشد برای آن نیکوست واما قلت عطش مع حرارت معده آن نیز از سبب عجیب ست و آن اینست که گاهی با وجود حرارت در معده رطوبت رقیق شیرین باشد و یا از سر بسوی معده بسبب حرارت آن رطوبا بریزد و با طعام مختلط شود و بحرارت معده گرم گردد و ازان نافذ شود و باعضا برسد پس اعضا ازان سیراب گردند و بهراین علت ست انچه و یا سقورید و سس ذکر نموده که ثوم مسکن عطش ست و بدان اراده کرده که آن مسکن عطش کسی ست که در معده او رطوبت باشد و یا نازل شود از سر او بحرارت ثوم رطوبات بسوی معده و بسوی اعضا جاری گردد و اعضا سیراب شوند و همچنین هرگاه معده حار بود و دران رطوبات باشد و یا از سر رطوبات نزول نماید بسبب حرارت معده منجذب شود بسوی آن و گرم و لطیف گردد و در عروق نافذ شود و اعضا بدان سیراب شوند و بهمین جهت عطش قلت پذیرد با وجود حرارت معده واما ضماد او پس نظر کنند که حرارت در کدام موضع آنست آیا در فم یا در قعر آن پس تضمید موضع حار آن باضمده مسکن حرارت نمایند و ترکیب دهند ضماد را از ادویه مسکن حرارت مقوی معده و معطر مثل فوفل و زیره و قصب الذریره و آس و گل سرخ و آب سیب و سنبل و آب حی العالم و حی العالم و مانند آن واما غذا پس نظر کنند بسوی قوت معده در هضم و غذای موافق بحسب آن بدهند و اگر حرارت مع یبس باشد و رطوبات که نازل میشود و جمع میگردد ترطیب آن نماید غذای او شوربا حصرمیات مبرد و زیرباجات سازند و موافق ترین اغذیه مثل این علت زیرباجات معدله آنست و اگر حرارت مع رطوبت باشد و کم ست که این حرارت مع رطوبت تنها شود پس واجب ست غذای او لحم جدی یا لحوم حملان شیرخوار و بهترین اغذیه او جوجه مرغ ست اما بهتر مرغ آن واما جوجه مرغ مشوی باید اقتصار در عطش که از برودت جگر یا ورم آن و سده جگر یا سائر لقاو سوء مزاج حار کلیه و لسع افعی افتد علاج هر واحد در مقام آن مسطور گردد و کذلک انچه عرض امراض دیگر از حمیات و اورام باشد در اکثر امر بزوال آن مرض زائل گردد و تدبیرش از علاج همان مرض اخذ کنند

اورام معده

وآن حار یا بارد بود و ماده ورم حار یا بجوهر حار باشد مثل خون و صفرا و یا بحرارت عارضی حار بود مثل بلغم چون بعفونت گرم شود و سودا چون باحتراق گرم گردد و ماده ورم بارد بلغم یا سودا باشد و ورم دموی را فلغمونی و ورم صفراوی را حمره معدی و بقول شیخ الرئیس ماشرا گویند و ورم بلغمی را ورم رخو و سوداوی را ورم صلب نامند و بقول جرجانی ورم معده بیشتر دموی بود یا صفراوی و ورم صلب کمتر افتد لیکن گاه باشد که آماس دموی و صفراوی با آخر صلب گردد و ورم بلغمی بندرت افتد و بقول گیلانی معده نسبت بلغم ست و امراض بلغمی اکثر دران عارض شود بخلاف خون و صفرا که عروض اورام آنها و ظهور مثل عروض اورام بلغمی دران نباشد و از اسباب ورم معده او جاع مستطاوله است پس اگر وجع معده طول کشد و از حسن تدبیر زائل نگردد و بدانند که در اینجا ورم ست و ایضاً احساس وجع بمس شکم و وجود ثقل در معده و ظهور نتو دران خصوصاً اگر ورم در قدام باشد و مریض بر پشت بخوابد و یا نحیف البدن باشد و عدم ظهور ورم و وجود انتفاخ معده اگر ورم بسوی خلف باشد دلیل ورم معده است و ایضاً ورم معده در اکثر تپ و درد خالی نباشد لیکن اگر حار بود تپ و درد بشدت باشد و اگر بارد بود بخفت باشد طریق تشخیص اقسام این ورم باید که نظر کنند اگر تپ تیز و تشنگی غالب و رنگ چهره سرخ و زبان سرخ و درشت باشد ورم دموی بود و بعده از بطلان اشتها و کرب و التهاب معده و غثیان و قی و وجع محدد مع ضربان و احیاناً وقوع قی الدم قبل از ورم یا بعد ازان و دیگر آثار غلبه دم نیز سوال کنند و اگر با وجود تیزی تپ و شدت تشنگی زردی رنگ چهره و زبان و بول و براز و قی صفراوی باشد ورم صفراوی بود و بعد ازان تلخی دهان و التهاب شدید و حرقت قوی و وجع ناخس در معده و سقوط اشتها و دیگر علامات

غلبهٔ صفرا نیز بپرسند و اگر تپ نرم بود یا نبود و تشنگی نباشد و رنگ چهره رصاصی و زبان سفید و تهبج وجه و شدت بیاض سفیدی چشم و ورم نرم منتفخ بود ورم بلغمی باشد بعده از قلت اشتها و سوء هضم و کثرت آب دهان و دیگر آثار غلبهٔ بلغم سوال کنند و اگر با وجود نرمی تپ یا عدم آن و قلت تشنگی ورم صلب بود و رنگ روی و زبان مائل بسیاهی و نحافت بدن و خشکی چشم و غور آن و طول مرض بود ورم سوداوی باشد بعد از آن از کثرت وسواس و افکار ردیه و خبث نفس و ضجر و غم بی سبب ظاهر و دیگر علامات غلبهٔ سودا بپرسند جالینوس گفته که ورم معده مخوف ست و اگر در جمیع اجزای معده بود اعراض صعب تر و مخوف تر باشد و تشنج پیدا شود که ورم حار معده ابتدا ست که سودی باختلاط ذهن و سرسام و مالیخولیا میگردد و چون بدن خشک گردد و چشمها غائر شود و طبیعت نرم گردد و اسهال و قی کثرت پذیرد و تپ و بول کم شود و صلابت معده بحدی رسد که زیر انگشت سنگ گردد بداند که ورم خراج گردیده و چون با وجع معده سردی اطراف حادث گردد دلیل ردی بود

تدبیر کلی اورام معده

علاج آن باستفراغ مع تعدیل مزاج و انضاج ابدا از آن تحلیل نمایند و باید که در اضمده و اطلیه و مشروبات این مرض ادویهٔ قابضهٔ عطریه در هر وقت یار باشند و لهذا گفته اند که هرگاه ادویهٔ محلل در عضو شریف و رئیس استعمال کنند باید که ادویهٔ قابضه نیز همراه باشد تا انحلال قوت عضو نگردد و از مسهل قوی و مقی حذر نمایند و در استعمال قی خطر شدید تر از اسهال عنیف ست و اگر چه بعضی استعمال ایارج و سقمونیا در مسهل این جائز داشته اند لیکن ترک آن اولی ست و ایضا در ورم احتشائی سکنجبین را استعمال نباید کرد و شربت بزوری در ابتدای اورام نباید داد و دوام استعمال مبردات مانع نضج و خطای عظیم ست و ضماد در روز مسهل موقوف دارند و هنگام تناول غذا نیز استعمال ننمایند و گویند که اگر ورم بقدام بود بالای معده ادویه گذارند و اگر بخلاف باشد بر کرگاه و ضماد مغرفادس در آب عنب الثعلب و کذا شربت آن در جمیع اقسام مفید و معمول ست و برگ نیم گرم کرده بر معده بستن در همه اقسام نافع و تقلیل غذا در جمیع اورام معده واجب ست و عوض آب عرق عنب الثعلب بنوشند و هرگاه علامات خراج گردیدن ورم که مذکور شد پدید آید آنوقت علاج دبیلهٔ معده که علحده مسطور گردد باید کرد

علاج ورم دموی معده

فصد باسلیق کنند و شیرهٔ عنب الثعلب شیرهٔ تخم کاسنی هر یک شش ماشه در عرقیات برآورده شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و یا تخم کاسنی عنب الثعلب گل نیلوفر اصل السوس مقشر جوشانیده گلقند داخل کرده بدهند و یا عنب الثعلب گل بنفشه هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده گلقند بدو داخل کرده بنوشند و یا گل نیلوفر پنج ماشه تخم کاسنی شش ماشه در عرق کاسنی و عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله در گرمی مزاج خیسانیده و الا جوشانیده نبات یک نیم توله یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر دو توله آمیخته بدهند و گاهی عنب الثعلب شش ماشه نیز داخل میکنند و اگر حرارت زیاده باشد و ادن تبرید هم مضایقه ندارد و درین وقت شیرهٔ بزر در که در ورم صفراوی مسطور گردد و ایضا شیرهٔ زرشک و کاسنی و خیارین و عناب و آلو بخارا با شربت نیلوفر مفید بود و یا شیرهٔ عناب پنج دانه بعرق شاهتره هفت توله برآورده نبات یک نیم توله خاکشی پنج ماشه و شیرهٔ مغز تخم هندوانه و کاهو و مغز تخم کدو تبدیل چنانچه معمول ست داخل کرده بدهند و بعده گلقند دو توله عوض نبات کنند و یا عناب پنج دانه گل نیلوفر چهار ماشه خیارین کوفته شش ماشه بهدانه سه ماشه جوشانیده صاف کرده شربت بزوری دو توله داخل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده دهند و اگر ورم بعد خوردن مسهل با اسهال و قی عارض شود گل نیلوفر گل خطمی هر یک چهار ماشه در عرق عنب الثعلب ده دام جوشانیده شیرهٔ مغز تخم تربوز هفت ماشه شربت دو توله خاکشی پنج ماشه دهند و اگر با اسهال و سحج باشد ریشه خطمی حب الآس پنج انجبار اصل السوس پنج بادیان عنب الثعلب در آب گرم خیسانیده در ربع شیرین دو توله داخل کرده بدهند گاهی در ورم حار با اسهال آب عنب الثعلب سبز مروق هفت توله شکر سفید یک توله داخل کرده بارتنگ شش ماشه پاشیده میدهند و آب انگور هر روز یک یک توله می افزایند و اگر با فواق و تهوع باشد گل سرخ چهار ماشه گل خطمی سه ماشه مویز منقی ده دانه عنب الثعلب چهار ماشه بعرق عنب الثعلب ده دام جوشانیده شربت دینار دو توله داخل نموده بنوشانند و بجای آب عرق نکوه دهند و اگر هر چه بخورد قی کند بعد فصد شیرهٔ عنب الثعلب شش ماشه لعاب گل خطمی سه ماشه شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه شربت بنفشه دو توله بدهند و روغن گل بمالند و اگر با تهوع و اسهال بعد خوردن دوای حار ورم عارض گردد بعد فصد لعاب گل خطمی سه ماشه لعاب اسبغول شش ماشه شیرهٔ عنب الثعلب چهار ماشه گلاب شربت انار شیرین هر واحد دو توله بدهند و اگر با فواق و قبض بود بنفشه پوست بیخ کاسنی تخم خیارین عنب الثعلب تخم خربزه

مویز منقی بعرق کاسنی وگاوزبان وعنب الثعلب خیسانیده گلقند داخل کرده بدهند وایضاً بهر رفع قبض ونیز برای تحلیل ورم فلوس خیارشنبر یکیا توله گلقند دو توله در آب
عنب الثعلب وآب کاسنی سبز مروق هر یک پنج توله مالیده صاف نموده زعفران دو سرخ گل بنفشه سه ماشه سوده پاشیده دادن در ورم حار معده معمول اساتذه است
واز قلت وزن مغز فلوس مقصود تحلیل ست نه منظور اسهال تا چهار پنج روز بدهند که ورم تحلیل شود وعوارض آن برطرف گردد وزعفران برای تحلیل وگل بنفشه بجهت
رفع قبض معمول ست ودر ورم معده گلقند میدهند وروغن بادام نمیدهند واغذیه بارده مثل آش جو وکھچڑی مونگ ودال خشکه واسفاناخ وکدو وخرفه وتورئی بدهند
وضماد در ابتدای ورم رادعات مثل صندل گل سرخ رسوت پوست کدو تر در گلاب وآب عنب الثعلب سبز یا آب کشنیز سبز سائیده بر معده ضماد کنند وبعد از سه روز
در زمان تزید آرد جو خطمی زرورد با گلاب وآب کاسنی ضماد سازند بعد از آن در زمان انتها محللات ومرخیات را زیاده کنند وخطمی وآرد جو وزرورد ربع بزرکتان وحلبه
وسنبل الطیب وامثال آن مثل بابونه وسعد وعود ومصطکی ضماد کنند وضماد مغز خیارشنبر بروغن گل نیز برای تحلیل ورم حار معمول ست واگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج
روز هشتم از مسهل صفرا تنقیه کنند وگاهی از گل نیلوفر چهار ماشه گل بنفشه عنب الثعلب تخم خیارین کوفته اصل السوس مقشر نیکوفته تخم کاسنی کوفته شاهتره زرشک
هر یک شش ماشه در آب گرم خیسانیده بدستور منضج داده روز مسهل اجزای مسهله افزوده تنقیه می نمایند وگاهی منضج با دویه مرخیه مثل اقوع خطمی خبازی وغیره نموده با
اجزای مسهل در همین مرخیات داخل کرده میدهند بعده اگر تپ باقی ماند گلو استعمال کنند وبرای عارضه تپ اسپرحسب مثل دهند وایضاً بعد زمان ابتدا دعند فی
انتها بعد تنقیه آب کاسنی بمغز خیارشنبر وشربت بنفشه وروغن بادام شیرین وکذا آب عنب الثعلب بمغز خیارشنبر وشربت ورد وشربت دینار خوب ست و
بعد از تنقیه روز پنجم آب کاسنی سبز مروق وآب عنب الثعلب سبز مروق یا شربت بزوری ویا شربت نیلوفر وخاکشی دهند وایضاً قرص گل با عرق کاسنی
ودبارتنگ وشربت بزوری وخاکشی بعد تنقیه دادن مفید ست ودر بیمارستان که اگر طبع قبض باشد حقنه لین بعمل آرند تا ماده را باسفل جذب نماید وبعد از آن
آب تمر هندی وآب آلو بیاشامند واگر طبیعت قابض نباشد آب به وسیب ورب حصرم ورب انار ورب ریباس ورب ترشی ترنج بنوشند ویا بگیرند لبسبت درم
انار دانه ترش ودیگر درم مصطکی ودر یک رطل آب بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده یک درم عود ویک درم سک داخل کرده بنوشند ودر شفاء الاسقام مسطور ست
که شربت پنج هندبا ولیمو مفید ست ودر تکمله مسطور ست که در ورم گرم معده تخم کاسنی گل نیلوفر کوه اصل السوس جوشانیده با گلقند دهند وصندل وآب کاسنی
وکشنیز تر وآرد جو وخطمی وحلبه وبزرکتان وسنبل الطیب وقصب الذریره وبابونه حسب اوقات ضماد سازند وبقول سرهندی تا ایستد ورم بگذرد از خوردن
گوشت منع کنند که نکس می آرد واز دوا که منع کنند مگر از انار وسیب اقوال حکما سویدی از رفس وخنین وغیر آن نقل کرده که ضماد آب عنب الثعلب وسویق
وزرورد وکذا آب برگ وخیوط واطراف نرم انگور با سویق وکذا حضض مکی وکذا سفرجل بریان وشرب کافور وکذا انبرباریس وشرب وضماد اذناب الخیل وکذا
عصی الراعی وکذا خولان نافع ورم حار معده است علی شریف می نویسد که در ورم حار معده بعد فصد باسلیق آب کاسنی سبز وآب عنب الثعلب سبز هر یک ده
توله شب در ظرفی نگهداشته صبح آب زلال بگیرند ودر دیگ بجوشانند با گلقند دو توله بدهند وبعد از سه چهار روز فلوس خیارشنبر شش توله لعاب اسپغول روغن بادام افزوده
دهند تا ماده اخراج یابد وصندل سفید با آب عنب الثعلب سبز ضماد کنند واگر صفرا غالب باشد از گل بنفشه نیلوفر سپستان عنب الثعلب خطمی خبازی کاسنی
بیخ کاسنی زرشک آلو بخارا مویز منقی گاوزبان گلقند منضج داده از آبهای مذکور ومغز فلوس خیارشنبر مسهل دهند وترنجبین وتمر هندی نیز داخل نمایند واز حضض مکی
عنب الثعلب گل سرخ گل بنفشه هر یک شش ماشه ضماد سازند بعض متاخرین نوشته اند که در ورم حار دموی وصفراوی اول فصد باسلیق کشایند ودر دموی
خون بسیار گیرند ودر صفراوی اندک واگر از فصد مانعی بود حجامت با شرط میان کتفین نهند واگر ورم بجانب خلف معده بود بالای معده نیز حجامت کنند واگر اقدام
باشد بر موضع کلیتین نیز وبعد اخراج خون برای تطفیه ومنع انصباب ماده آب انارین با نبات ویا ترنجبین دهند ویا قرص طباشیر با آب حصرم ویا شربت بنفشه
ونیلوفر هر یک دو توله در عرق کاسنی وگلاب وعرق مکوه ونیلوفر هر یک پنج توله بنوشانند ویا شیره کاسنی وخیارین وزرشک هر یک نه ماشه تخم کاهو هفت ماشه
آلو بخارا هفت عدد عناب پنج عدد وشربت نیلوفر چهار توله ویا شربت انارین ویا رب سیب ویا رب به در گلاب دهند ودر ابتدا ادویه رادعه عطریه قابضه چون صندل
سفید ومامیثا وگل سرخ وحضض هر یک نه ماشه در آب لسان الحمل ومکوه سبز ضماد کنند ویا سیب یک عدد در زیر آتش بریان کرده وتراشیده کدو وساق خرفه

و مکوه و کشنیز سبز هر یک سه توله بکار برند و غذا کم و لطیف و سرد و محلل مثل آش جو با شربت انار شیرین و یا بنفشه و یا نیلوفر تا چهار روز دهند در روز پنجم این دوا دهند کشنیز
و مکوه و کاسنی هر یک سه توله آب انار ترش یکنیم توله شربت سیب چهار توله و هر روز زیاده کنند تا هفت روز و ضماد آرد جو و عدس و خطمی و زرد چوبه و گل بنفشه و برگ بارتنگ
و تراشه کدو و برگ مکوه هر یک یکنیم توله صندل لیمن نه توله زعفران سه ماشه سرکه چهار توله سازند و غذا شوربا ماش مسلم یا مقشر و پالک و خرفه دهند تا روز هفتم و در روز هشتم
ضماد را موقوف داشته خیارشنبر هفت توله ترنجبین نه توله شیرخشت پنج توله آلو بخارا ده عدد در مروق مکوه و کاسنی هر یک دو اوقیه گلاب سه اوقیه گلقند یک اوقیه
روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشند و بجای آب عرق مکوه و گلاب و نیلوفر دهند و وقت شام لعوقات را موقوف نموده بدال ماش مقشر و برنج قناعت
کنند و روز نهم شیره کاسنی و خیارین و مغز تخم کدو هر یک نه ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در گلاب و عرق بید ساده و نیلوفر هر یک هفت توله
و یا در مروق مذکور بر آورده شربت بنفشه چهار توله سبوس اسپغول نه ماشه پاشیده دهند و غذا بدستور و همین نمط تا دوازده روز دهند و روز سیزدهم تبرید تا روز
پانزدهم دهند و روز شانزدهم اگر حاجت بینند مطبوخ هلیله و شربت ورد مکرر الملکی و یا سنای علوی خان دهند و غذا شوربای بزغاله با برنج و در روز هفدهم قرص گل ماشه
مروق کاسنی و بارتنگ و جبه هر یک پنج توله و شربت بزوری بارد چهار توله تا بیست روز نوشانند تا اثری از آن نماند و این هر دو نوع ورم در یک هفته تحلیل میشود و یا بالا
میرسانند و نوبت بانفجار میرسد بخلاف بلغمی کذا فی الکفیه و گویند که بعد از زمان ابتدا تا آخر انحطاط قوابض خوشبو با مرخیات و محللات آمیخته استعمال کنند و اگر طبع قبض
بود مغز فلوس در آب کاسنی و یا در طبیخ عنب الثعلب و تخم کاسنی هر یک نه ماشه تمر هندی دو توله گل سرخ شش ماشه جوشانیده صاف نموده مغز خیارشنبر شش توله شیرخشت
سه توله مالیده باز صاف کرده روغن بادام سه ماشه داخل کرده باید داد مسیحی گفته که اگر در معده ورم حار پیدا شود باید که ابتدا الفصد نمایند خصوصا اگر سن و قوت
و وقت اعانت کند بعده اشیای مبرده استعمال نمایند و با آن چیزی از قوابض خوشبو مخلوط سازند مثل آب عنب الثعلب و گلاب و آب کاسنی و اگر تشنگی قوی
باشد بآن آبها خیارشنبر آمیزند و گاهی بآن آب بادیان و قدری قرص ورد مخلوط کنند و هرگاه حرارت قوی نباشد قدری مصطکی مخلوط نمایند و غذا ماش مقشر
و کدو و بقله یمانی و اسفاناخ در روغن بادام سازند و در هفته دوم ماش لسان و لبلاب پزند و سورت آب جلاب و آب انار شیرین و سکنجبین شکری لت کنند
و در اول امر چون تلهب باشد ضماد باردة مثل عنب الثعلب و بارتنگ و پوست کدو و آرد جو و اطراف خلاف و بنفشه خشک ضماد کنند و بعد هفت روز چون
حرارت ساکن گردد با این اشیا بابونه و اکلیل الملک و افسنتین و سنبل و بیخ خطمی و صندل سرخ و فوفل و زعفران آمیزند و یا قیروطی متخذ از صبر و مصطکی و موم و
روغن ناردین و گاه درین قیروطی رب حصرم خشک می اندازند ایضا در مقام دیگر می نویسد که اگر با وجع معده تپ و ورم حار ظاهر باشد فصد باسلیق نمایند و برفع
وجع صندل سفید و سرخ و گل سرخ و آب بهی نهند و ماء الشعیر غذا سازند و گوشت و شیرینی و شراب ترک نمایند و آب انار چاشنی دار و ربوب فواکه بارده بنوشند
و چون سورت ورم ساکن شود مغز خیارشنبر در آب کاسنی مروق مالیده بنوشانند و اگر ایام طول کشد و حرارت ساکن شود و ورم صلب باقی ماند تدبیر آن در
علاج ورم سوداوی بیاید مجوسی و صاحب خلاصه می نویسند که علاج ورم حار دموی و صفراوی اول فصد اکحل ست و اخراج خون بقدر حاجت و بحسب
احتمال قوت و سن و وقت حاضر و غیر آن و ماء الشعیر با آب انار مجوش بنوشانند و یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر دهند و تضمید معده در ابتدا ایضا بمرکب از
گل سرخ و صندل و گل ارمنی و رسوت و شیاف مامیثا با آب کاسنی و آب کشنیز سبز و آب به نمایند و ایضا در بدو ورم معده بگیرند آب مورد و گلاب و آب به و آب حصرم
و آب حی العالم و آب سیب و موم و روغن گل گداخته داخل کرده در هاون خوب حل سازند و بران اندکی کافور و صندل سفید انداخته بر معده و فم آن ضماد
کنند و در آن پارچه کتان آلوده بر موضع ورم نهند و ایضا هنگام تزیید آرد جو و بنفشه خشک و صندل سفید و آب عنب الثعلب و آب بارتنگ و پوست کدو
ضماد نمایند و غذا مزوره اسفیدباج با سفاناخ یا خبازی یا قطف و مانند آن دهند مغز بادام سفید در ان مالیده و چون مادة ورم نضج ابتدا کند و احتیاج بتحلیل
افتد آرد جو و خطمی و بابونه و اکلیل الملک و صندل سفید و گل سرخ برای حفظ قوت معده کوفته بیخته با آب کرنب و آب عنب الثعلب و آب کاکنج ضماد کنند
و ماء الشعیر بشربت بنفشه بنوشانند و آب عنب الثعلب و آب کاسنی مطبوخ مروق چهار اوقیه گرفته مغز خیارشنبر پنج درم در ان مالیده روغن بادام شیرین دو درم
چکانیده پنج روز تا هفت روز بدهند بعده نظر کنند اگر تپ و حرارت نباشد آب کاسنی و عنب الثعلب اندکی آب بادیان و کرفس بیفزایند و با نیم مثقال

قرص گل صغیر بدهند و از آب سبوس گندم و شکر و روغن بادام و یا مغزان خشکار بروغن بادام حریره ساخته تغذیه فرمایند و اگر ورم تحلیل نشود و امارات نضج مودی
گردد علاج دبیله معده نمایند جرجانی و ایلاقی گویند که بعد فصد باسلیق اگر ممکن باشد و الا سیب بریان کرده و تراشه کدو و ساق خرفه و برگ او کوفته
بر معده ضماد کردن سود دارد و شربت انار ترش شیرین و رب سیب و رب به بدهند و از غذا بر کشکاب و آب انار اقتصار نمایند و آب با شربت بنفشه و نیلوفر آمیخته
باید داد و بعد از چهار روز آب برگ بارتنگ و آب کاسنی و آب عنب الثعلب هر یک یک وقیه با چهار درم فلوس خیارشنبر و دانگی زعفران بدهند و اگر این آبها بهم
حاضر نباشد هر چه از آن میسر آید سه اوقیه آنرا باید گرفت و درین سه روز ضماد از آرد جو و صندل و تراشه کدو تر و آب عنب الثعلب و اندکی زعفران سازند تا هفت روز
بگذرد و از روز هشتم تا چهار روز آب عنب الثعلب و آب کاسنی هر یک دو جزو و آب بادیان تر و آب کرفس هر واحد یک جزو از همه بمقدار چهل درم گرفته با چهار درم
فلوس خیارشنبر و دو دانگ زعفران باید داد و اگر بعد هفت روز نیز حرارت قائم باشد دوای مذکور بدون آب بادیان و آب کرفس بدهند و اگر طبع نرم باشد
عوض خیارشنبر قرص طباشیر قابض باید داد و یا نیم درم تا یک درم قرص گل برب سیب و رب آبی بدهند و ضماد از عنب الثعلب و کشنیز خشک و کدو وقیه و بنفشه دو دو
خطمی یک یک وقیه و آرد جو و بابونه هر یک دو دو وقیه و اکلیل الملک اوقیه و اصل السوس نیم اوقیه و موم صاف و روغن بنفشه و روغن گل هر یک پنج استار و در نسخه دیگر
برگ خطمی دو دو وقیه و زعفران نیم اوقیه عوض عنب الثعلب و کشنیز است بدستور ساخته بر پارچه کتان طلا کرده بر معده وضع باید ساخت و بعد از چهارده روز که حرارت
ساکن شده باشد در کشکاب بیخ بادیان و بیخ کرفس هر یک سه درم باید پخت و با روغن بادام باید داد و بابونه دو اوقیه بیخ خطمی دو اوقیه افسنتین وقیه سنبل پنج درم
اصل السوس وقیه اکلیل الملک وقیه و نیم پیه بط گداخته وقیه موم زرد چهار وقیه روغن گل و روغن خیری یا روغن سوسن هر یک پنج وقیه و در بعضی نسخه شبت
عوض اکلیل الملک است بدستور ضماد سازند و ضماد جالینوس در ورم معده معتاد است و طعام ماش مقشر و برگ چقندر و لبلاب و اسفاناخ و سلق و کدو باشد
بروغن بادام و اگر قوت ضعیف باشد زرده بیضه نیمبرشت دهند و اگر تپ ساکن باشد جوزه مرغ با ماش مقشر و برگ چقندر و غیر آن پخته روا باشد لیکن تا بست روز
از ابتدای مرض بگذرد و تپ ساکن نشود جوزه مرغ نشاید داد و هرگاه ماده رقیق تحلیل پذیر بود آنچه غلیظ باشد بضماد محلل که در علاج ورم بلغمی مذکور گردد بکار برند
و هرگاه ورم پخته شود و ریم کند علاجش در دبیله مسطور شود نجیب الدین سمرقندی گفته که علاج ورم دموی فصد باسلیق است اگر ممکن باشد و تناول اشربه و اغذیه حامضه
معتدله به بستر الست و در ابتدا مبادرت برادعات کنند و بگلاب و صندل ضماد نمایند و آب انار مسحوق بنوشند و غذا ماء الشعیر و ماش مقشر با بادام و کدو و تمر هندی
یا آب انار ترش یا بربوسیا فواکه ترش دهند و بعد چهار روز تا روز هفتم آب کاسنی یا آب عنب الثعلب یا شیره خرفه یا آب آن با هر دو چهل درم بیاشامند و روز
هشتم در آب کاسنی سه یا چهار اوقیه پنج درم مغز خیارشنبر المدبره باندکی زعفران که دران تحلیل مع تفتیح است بنوشند و بعد از روز چهارم ضماد آرد جو و صندل
و غیره کما در قول جرجانی گذشت مع آب بارتنگ عوض زعفران بکار برند و بعد از هفتم تا چهاردهم آب عنب الثعلب و آب کاسنی یک دو جزو و آب کرفس آب بادیان
یک جزو بقدر چهل درم با شکر بدهند و بعد از هفتم ضماد عنب الثعلب و کشنیز خشک که در قول مسطور مذکور شد نافع است و اگر طبیعت قبض باشد در دهم و یا دوازدهم
هفت درم مغز فلوس و اندکی زعفران و یک درم روغن بادام در آبهای مذکور داخل کنند شیخ الرئیس و بعض شراح قانون می نویسند که در اورام اعضای
باطنه و شریفه واجب است که خالی نباشد رادع از مسخن بنابر حفظ مزاج روح که در آلت و محللات آن از قابض بهر حفظ قوت معده کذا قال القرشی
و بقول گیلانی ورم حار معده من جمله امراض قتاله است و اسباب چون خراج و دبیله شود و منفجر گردد پس چون از شدت حرقت و التهاب گمان شود که معده
ورم میکند واجب است که در ابتدا [illegible] و اگر [illegible] دران مثل کافور داخل باشد و خوف از تبرید آن نباید کرد چه مرض بسیار هائل قاتل
است و [illegible] پوست کدو و برگ خرفه و آرد جو و مانند آن بلکه قوی تر از آن نمایند و در یک هفته علاج دو شخص
که ایشان را ورم معده از ماده حار بود باین اشیا مع زیادت تبرید نمودم و در اندک مدت صحت حاصل شد و در علاج کسیکه رعایت مثل این احتیاط
نکرده بود امر او بعد انجامید بهلاکت انجامید و حق اینست که بتبرید شدید بحیث بدون تامل و ضرورت جسارت نمایند و منع غذا و تلطیف تدبیر برای ایشان
نافع تر است و فصد در اکثر اوقات یعنی در اوائل حدوث آن سوای اواخر آن لابد است نه استعمال او در جمیع اوقات مرض و از اسهال عفیف وقتی

اجتناب نمایند و بر ادویه و اغذیهٔ ملینه مثل شیر و ماش و قطلمت و کدو اقتصار ورزند و لیکن ادویهٔ ملینه مثل خیارشنبر را بدرجه دران خوف استفراغ بخیارشنبر نیست که
آن نافع ورم دموی مختلف ماده است و گاهی از ایارج و صبر بوزن یکدانگ تا نیم درم دران می آمیزند و بهتر آنست که خیارشنبر با آب کاسنی بیاشامند و گاهی دران افسنتین
اندک داخل میکنند که آن بجهت تقویت نافع است لیکن جرأت بادخال افسنتین هنگام سکون شدت حرارت ماده کنند و قومی درین مرض هلیله استعمال میکنند و من از ان
کراهت میکنم یعنی باستعمال آن اصلا راضی نیستم و بوجهی از وجوه اسهال بهلیله درین جائز نیست و گاهی ایشان سکنجبین بسقمونیا می آشامند و من آنرا مکروه میدارم
چه سقمونیا اضر الاشیا بمعده و معاند معده است و سکنجبین بسبب قوت تنفیذ آن مضر است و اگر از مثل این چاره نباشد صبر قدری داخل قریب او باشد
بسکنجبین دهند و اگر ترکیب او تا ممکن باشد افضل است زیرا که صبر بنفسه دافع است از جهت جذب مواد بسوی معده و کذلک سکنجبین از جهت تنفیذ صبر بسبب ماده
و از مسهلات نافعه در ابتدا اینست که بگیرند آب عنب الثعلب و آب کاسنی دو دو اوقیه و مغز خیارشنبر سه درم و از کدو و روغن بادام هر واحد دو درم و بیاشامند
و مدام تلیین طبیعت باین دوا نمایند اگر طبع قبض باشد و واجب است که اقدام بر نوشیدن آب سرد بسیار و خالص نکنند بلکه سورت آن بجلاب یا برب فواکه
بشکنند و اگر هیچ شدت کند سه درم تخم خیار با آب سرد یا آب برف بنوشانند و نوشیدن آب شکر طبرزد خیلی سودمند است و ایضا آب کاسنی صحرائی و اضمدهٔ متخذ
از ثلج و قصب و گلنار و لحیة التیس و افسنتین چون ضماد کنند منع ورم کند اگر در جمیع اجزای معده منبسط باشد با وام که حرارت باقی باشد و اگر چه بعد هفتم روز بود و
آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب کاکنج و آب کاسنی صحرائی موقوف نکنند و چون از هفت روز تجاوز کند قرص ورد تا نیم درم و قدری از عصارهٔ افسنتین
و مصطگی با آن آمیزند و ایضا با دیان و کرفس آمیزند و غذا تا هفتم روز ماش و قطلمت و سرخی کدو بروغن بادام یا زیت الانفاق دهند و شراب جلاب و آب آلو بخارا و عصارهٔ
کاسنی بستانی و بری و در آخر ورم مصطگی و عصارهٔ افسنتین بدهند و بعد هفتم آنچه جالی و منضج اندک باشد مثل سلق و اسفاناخ با آن آمیزند و ایضا درین هنگام سکنجبین
بیاشامند و گاهی چند روز قبل ازین آنرا می نوشانند و گاهی با آب خمیرهٔ بنفشه آنرا می آشامند اگر غثیان شدید موذی نباشد و این تدبیر تا روز چهاردهم باشد
و چون لهیب ساکن شود و ورم نرم گردد وقت تحلیل باشد و چون اندک اختلاط باید در ضماد مثل مصطگی و افسنتین داخل کنند و شراب از سکنجبین بقیه خذر
گردانند و گاه نوشیدن خیارشنبر در آب بادیان و کرفس و روغن بادام شیرین تا آخر کفایت میکنند و صواب آنست که چون وقت علاج ارخا و تحلیل برسد
دران ایام بر صرف مرخیات و محللات اقدام ننمایند بلکه ادویهٔ قابضه مخلوط سازند بهر آنکه در اقتصار بر مرخیات خطر عظیم است و در اکثر صاحب او را هلاک
میگرداند خواه ادویهٔ مشروبه باشد یا موضوعه بر معده از خارج و معده درین امر اولی از کبد است و اگرچه کبد اشرف از انست بهر آنکه معده حساس ست پس
رعایت این احتیاط و را استعمال مرخیات واجب است و قوا بعض مصالح برای ایشان آنچه دران عطریت باشد مثل مصطگی و گل سرخ است و ایضا مانند و سکسا
و گلنار و اطراف اشجار و ازاد و مانند روغن مصطگی و ناردین و از زیت الانفاق است بلکه واجب است که در تابستان و در ابتدا در مراهم او روغن گل
و زیت الانفاق و روغن بنفشه و در زمستان یا در زمان تحلیل روغن ناردین و شبت و بابونه و سوسن استعمال نمایند و روغن مصطگی میانه
این و آنست و ضماد اضمدهٔ جیده در ابتدا و تبرید و انتهاض نافع درین وقت و قبل آن بگیرند آرد جو فوفل گل نیلوفر هر واحد اوقیه گل سرخ یک نیم اوقیه
زعفران نیم اوقیه بنفشه پانزده درم کتیرا پنج درم خطمی بابونه هر واحد ده درم صندل پانزده درم مصطگی اقاقیا گلنار هر واحد پنج درم موم روغن گل بقدریکه
جمع کند آنرا و از اضمدهٔ جیده در ابتدای ورم اصل السوس و اکلیل الملک و موم و روغن بنفشه است و واجب نیست که با وجود اسهال شدید ضماد نمایند
با دویهٔ مرخیه بلکه اول تعدیل شکم کنند بعده ضماد استعمال نمایند و اما تضمید بقوابض وقت حاجت بردع عند اسهال و ضعف قوت استعمال باید کرد و از اضمدهٔ
جیده در وقت منتهی تا انحطاط اینست که آنچه گرفته شود از نخنین فقاح اذخر بابونه اکلیل الملک افسنتین رومی سنبل الطیب بیخ خطمی صندل فوفل زعفران حب الغار
و مانند آن و ابعض در ابتدا زیاده کنند محللات در آخر و از اضمدهٔ جیده در انضاج ورم حار و باشد که ارادهٔ تحلیل آن باشد اینست که بگیرند اطراف گل سرخ
و اطراف افسنتین و اطراف حی العالم و پوست ترنج و مصطگی و کندر هر واحد یک نیم جزو و سفرجل و لسبرز زعفران و صبر و مر هر واحد یک جزو و موم و روغن بابونه
و روغن ناردین هر واحد ده جزو و چون سبب حدوث اورام اوجاع کهنه باشد که از حق او معالجه بلطفات بود و بسبب بودنش حادث از مواد غلیظه بارده رطب

پس هرگاه این اوجاع مؤدی بتورم گردد واجب ست که ملطفات ازان قطع کنند بهر آنکه ملطفات اکثر جاذب باشند و استعمال آنها در ابتدای او را بهم [illegible]
واقتصار بر مسکنات اوجاع مثل شحوم بط و ماکیان نمایند و چون ورم کهنه شود قرص سنبل بخورانند و ضماد مقل مع حب البان که در قراباذین مذکور [illegible]
وازانچه نفع میکند این را قیروطی بروغن البسان و صبر و موم سفید ست و واجب ست که قیروطی جالینوس مذکور در علاج [illegible] معده استعمال کنند و ضماد اکلیل الملک
بسیار نافع ست وازین نوع ست بابونه و گلنار و برگ کتان و اکلیل الملک و خطمی که ازان ضماد نمایند و تکمید کنند و آب آن تحلیل سازند و از انچه [illegible]
افسنتین گل سرخ ده درم عود دو درم مصطگی سه درم تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سه درم [illegible] درم ملطف [illegible] با کافور بجوشانند [illegible] رطل آب
بپزند تا یک رطل باقی ماند صاف کرده آب عنب الثعلب و آب کاکنج سکنجبین بران اندازند و بجوشانند و بران نیم درم ایارج فیقرا انداخته [illegible] آن و
ضعیف نصف آن بنوشند و اگر احتیاج بتقویت از ضماد مذکور افتد دران سنبل و برگ کتان و سعد زیاده کنند و اگر ازین هم قوی تر خواهند [illegible] اشق و
مقل و جوز و پیه ماکیان افزایند وگاه احتیاج بضماد فیلغریوس و ضماد اصفر افتد و درین وقت گاه حاجت می آید [illegible] مقل [illegible] را هم نافع [illegible]
مرهم باین صفت ست بگیرند موم و روغن ناردین اوقیه و مصطگی و صبر و سعد و اذخر هر واحد مثقال [illegible] مقل [illegible] درم مقل را در شراب حل کنند و [illegible]
جمع کنند و اگر در بیخا اسهال باشد اکثر احتیاج بادخال عصارهٔ حصرم یا عصارهٔ افسنتین و برین می افتد و یا هر دو جمع کنند و از [illegible]
ورم طول کشد و مداوم معالجه ببردات کنند و وهم در طریق حدوث خراج باشد و انفجر شرح کند چون این [illegible] نمایند و گفته اند که [illegible]
تعلیق نمایند که لمس معده کند عظیم المنفعت در اوجاع و ادرام آن باشد و اما هرگاه ورم دبیله و خراج گردد علاج او چنانچه باید [illegible]
معده آنست که نظر کنند بسن علیل و مزاج او و فصل و سال و بلد پس اگر زمانه تابستان باشد و بلاد او موضع سرد [illegible]
واز غذا ببار الشعیر تنها اقتصار نمایند و هر روز در اوقات عادت غذای او بنوشانند و اگر احتیاج [illegible] آن افتد زیاده کنند و اگر احتمال فصد باشد [illegible]
واخراج خون قدر صالح کنند و تضمید معده او در اول این مرض باین قیروطی سازند بگیرند روغن گل که بسیار [illegible] باشد [illegible]
خالص پنج رطل سرکه آمیخته بآتش ملائم بجوشانند تا سرکه بسوزد [illegible] روغن را صاف کرده با موم مصفی قیروطی سازند و آب برگ اسپغول و [illegible]
و آب عصی الراعی و آب جراده کدو و آب قداح خلاف و آب [illegible] را با هم آمیخته ازان [illegible] قیروطی بر آتش نمایند [illegible] معده قطع کرده [illegible]
گذارند و پارچه دیگر باین آبها آغشته بالای آن نهند و هرگاه خشک شود درین آبها تر کنند و گاهی درین مرض این ضماد می نمایند بگیرند برگ انگور و [illegible]
و عصی الراعی و حی العالم و برگ اسپغول و برگ بارتنگ و همه را باریک بسایند و بران آرد جو و بنفشه و خطمی سفید کوفته بیخته اندازند و خوب [illegible]
خفیف ازان بر معده نمایند و چون هفت روز از ابتدای این مرض بگذرد و ورم کم شود و آثار سکون تزید مرض ظاهر گردد و تغلیل باین تدبیر نمایند که [illegible]
سعوط [illegible] و ماش مقشر مطبوخ با سفاناخ و [illegible] و بقله [illegible] و ماننده آن و این ضماد [illegible] سازند بگیرند بابونه اکلیل الملک هر واحد دو درم [illegible]
سه درم گل سرخ افسنتین یا عصارهٔ آن هر واحد پنج درم مصطگی دو و ثلث درم عصارهٔ حصرم خشک سه درم عصارهٔ زرشک و عصارهٔ لحیة التیس هر واحد چهار
درم همه را سائیده با آب قداح انگور و گلاب و قدر قلیل سرکه آمیخته بر پارچه مالیده بالای معده ضماد نمایند و اگر معده او اثقال غذا [illegible]
خود غذای او بدل ما الشعیر حسو می خندروس سازند و بیارو زیرفعات دهند و این تدبیر هفت روز دیگر باشد پس ببینند اگر مرض نقصان یافت و [illegible]
عطش ساکن شده و تب زائل گردیده و قاروره صلاح پذیرفته نقل باین تدبیر نمایند که سلق مطبوخ با ماش و روغن بادام بخورند و در غذا اندک بیفزایند و نقل [illegible]
با سکنجبین سفرجلی نمایند و قدری سفرجلی شیرین بخورند و بگیرند گل بابونه و اکلیل الملک و مصطگی و صبر همه را کوفته بیخته از موم سفید و روغن گل قیروطی
ساخته بیامیزند و بر معده ضماد نمایند پس اگر اشتمال این نماید و مزاج او متغیر گردد و مریض بزودی صحت یابد و اگر مزاج او متغیر شود و حرارت پذیرد [illegible]
فصد کنند اگر ممکن باشد بسوی تدبیر وسط و تدبیر اول حسب قوت مرض و ضعف آن و صلاح و فساد آن اعاده نمایند و این تدبیر ثالث که ذکر نمودیم
بعد چهارده روز ظهور صلاح جائز ست و تقدیم و تاخیر چیزی ازین تدبیر نکنند و گاهی در آخر این علت تضمید باین ضماد می نمایند بگیرند مغز سفرجل [illegible]

و مغز سیب و مهر و ورا کوبیده با مثل حلوا کرده و بعده چیزی از گل بابونه و اندک از اکلیل الملک و قدری از بیخ خطمی سفید کوفته بیخته آمیزند بعد از آن یک درم زعفران بر آن اندازند و بر معده ضماد نمایند و این ضماد در آخر این علت خیلی نجاح می بخشد و گاهی در آخر این مرض این ضماد که معروف بطبیخ سفرجل و مسمول حرانیان برای این علت است می نمایند و گاه در ورم کبد نیز این ضماد می کنند بگیرند آب سیب رطل و سفرجل خوب کوفته رطل و عصارهٔ غافث بست درم و عصارهٔ افسنتین و عصارهٔ لحیة التیس [illegible] درم و قسب [illegible] درم و گل سرخ مثل آن و سرکه تازه سه رطل در دیگ سنگین انداخته ادویهٔ مذکور کوفته بیخته مع جمله ادویه آمیزند و بجوشانند تا ادویه مهرا شود و مثل حلوا گردد و این ضماد غلیظ از آن بر معده سازند و این دواز ابتدای این علت بالغ است و اگر در وسط این معالجه یا در آخر آن طبیعت مریض منحل گردد غذای او آب [illegible] جو و [illegible] و روغن بادام [illegible] سازند و هرگاه قوار [illegible] طبیعی [illegible] گرد تب او زائل گردد و این نوبه [illegible]
و بعد چهار ده روز از ایام مرض او باید طعام که رقیق [illegible] و مزورات مثل آب نخوده و آب انار سازند و اگر امتلاء در جسم او باقی باشد و قبول غذا کم کند استفراغ بماء الشعیر و آب [illegible] مطبوخ [illegible] و در روغن [illegible] نمایند از ایام او کم کنند و حفظ قوت او با بیخ [illegible] مثل سیب و سفرجل و گل سرخ و کافور و گلاب و مانند آن [illegible] حرّان و داخل این مرض در وسط و آخر او روغن سفرجل استعمال می نمایند و ما گروه اندک ایشان [illegible]
در استعمال این روغن چیزی قابض و چیزی [illegible] الحاد [illegible] معده و کبد [illegible] قابض و [illegible] و در سفرجل تعطیر و قبض و تقویت است و در آن تحلیل با این طریق است که آن [illegible] روغن گل جامع [illegible] و تقویت و تطفیه است [illegible]
خوشبو و قطعه خرد [illegible] و سه روز [illegible] روغن گل [illegible] و بعد از آنکه [illegible] برگ [illegible] الثعلب [illegible]
روز [illegible] از آن روغن صاف [illegible] بر معده [illegible] آنچه اراده [illegible] تحلیل و قبض و تقویت و برای ایشان قائم مقام [illegible]
باشد و آنچه صاحب این علت را می نوشانند و از آن عدول [illegible] آب عنب الثعلب و آب کاسنی و ماء القرع بجلاب و در اول مرض سکنجبین سفرجلی و در آخر
افسنتین و ابو ماهر برای نوشیدن آب عنب الثعلب و آب کاسنی با قرص گل [illegible] و آن بسیار نافع است در وسط و آخر این مرض بگیرند قرص گل [illegible]
درم و آب عنب الثعلب مروق و آب کاسنی مروق [illegible] ده درم و سکنجبین سفرجلی ده درم و این نیز در معالجه این مرض بالغ النفع است بلکه زیادت [illegible]
و جالینوس گفته که آبهای مذکوره اندک آب بادیان مخلوط سازند و این در وسط مرض و آخر اوست و اما در اول آن آب بادیان البته جائز نیست

علاج ورم صفراوی معده

فصد باسلیق نمایند و گویند که فائده فصد درین نوع برای تقلیل اعراض اوست بسبب قلت ماده و گاهی فصد بر [illegible] باشد و [illegible]
که فصد در ورم صفراوی [illegible] واجب [illegible] باشد و بعد فصد تدبیر که در علاج ورم دموی گذشت بکار برند برعایت تبرید زیاده تر بالجمله در ابتدا عند شدت حرارت
شیرهٔ مغز تخم کدو و [illegible] و تخم خرفه [illegible] و آب کاسنی و عنب الثعلب [illegible] است با شربت انار و یا شربت تمر هندی و یا شربت غوره و آب [illegible]
بدهند و غذا ماء الشعیر سازند و تلیین طبیعت بشیرهٔ [illegible] یا آب کاسنی فلوس خیارشنبر با آب تمر هندی و آلو بخارا و شیرخشت با آب و گلاب [illegible]
آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب تازه مروق هر یک پنج توله شیرهٔ مغز تخم [illegible] چهار ماشه فلوس خیارشنبر یک توله روغن بادام چهار ماشه [illegible]
[illegible] در حالت نرمی شکم [illegible] مثل رب به و رب انار و شربت لیمو دهند و ضماد صندل سفید و صندل سرخ با آب [illegible]
سبز و آب عنب الثعلب و گلاب [illegible] در ابتدا نیز معمول است و گاهی شیاف ما میثا و کافور می افزایند و کذا ضماد صندل و آرد جو با آب خیار یا آب بهی نافع و در
بیمار است که علاج [illegible] فصد و اخراج خون اندک و اسهال صفرا [illegible] خفیف است [illegible] که چون ورم صفراوی باشد در ابتدا اسهال واجب است که [illegible]
نمایند [illegible] صندل و کافور و گل سرخ و مانند آن و نوشیدن ماء الشعیر با آب انار [illegible] مطبوخ [illegible] و بعد چند روز آب عنب الثعلب
و آب کاسنی استعمال [illegible] اندک آب بادیان آمیزند و گویند که جالینوس درین دو از آمیختن آب بادیان منع کرده است [illegible] گویند که آن
[illegible] جالینوس [illegible] آن [illegible] و ایلاقی گویند که علاج آن بعلاج ورم دموی نزدیک است الا در علاج این تدبیر [illegible]

زیاده از آن باید و این چنان باشد که در کشکاب آب سرطان پخته با آب انار میخوش آمیخته بنوشند و ماء الشعیر با آب انار آمیخته و ماء الجبن با شیره تخم خرفه و یک درم مغز تخم خیار کوفته با آب کاسنی و اندک شکر بدهند که اینهمه موافق بود و ضماد از تراشه کدو و خطمی و آرد جو و آب خیار کنند و اگر ضماد از برگ بادرنگ و برگ خرفه و خطمی و آرد جو و لعاب سازند نیز نیک باشد و بعد از چهارده روز تدابیر که در علاج ورم دموی گذشت بعمل آرند و این قرص گل درین باب نافع ست گل سرخ شش درم زعفران سنبل الطیب هر یک دو درم اصل السوس مغز تخم خیار ترنجبین هر یک سه درم کتیرا صمغ عربی هر واحد یک درم همه را کوفته بیخته با آب سرد سرشته قرص سازند شربتی یک درم و بعضی ازین حب ها بشکل حب سعال ساخته زیر زبان دارند

علاج ورم باطنی صلب معده

بعد از نضج ماده و تنقیه بلغم از مسهل بلغم تنقیه نمایند پس از آن تریاق اربعه و تریاق مثرودیطوس بخورند و آب عنب الثعلب و آب بادیان سبز مروق با گلقند نافع بود و مالیدن روغن گل با سرکه فایده میکند و گاه روغن یاسمین و روغن ناردین روغن بید انجیر شیر گاو و ماء الاصول مفید و بادیان بیخ بادیان انجدان و چراتیه جوشانیده گلقند داخل کرده نوشیدن سود مند است و گاه اصل السوس عود چراتیه کرده بنوشند و یا عنب الثعلب گل بنفشه اصل السوس هر یک چهار ماشه بیخ بادیان شش ماشه بیخ کبر چهار ماشه تخم کشوث بعد ره بسته سه ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده صاف کرده شربت بنفشه دو توله داخل نموده بنوشند و بوره ارمنی خاکستر چوب انگور اشنه افسنتین رومی سنبل الطیب زعفران مصطکی سوده مغز فلوس در آب عنب الثعلب بالیده صاف کرده آمیخته نیم گرم ضماد نمایند و از سنبل الطیب کوفی گل بابونه هر یک یک توله در آب عنب الثعلب سبز چهار توله سرکه یک توله سائیده ضماد کردن نیز مجرب ست و با برگ سنبهالو امرحل که برنج خشتا روسیه اسگند گل ارمنی در آب سائیده قدری سرکه آمیخته نیم گرم ضماد کنند و یا تخم شبت تا نخواه شونیز بیخ اذخر در سرکه سائیده نیم گرم ضماد نمایند و معجون دبید الورد و دواء الکرکم و ضماد زعفران و صبر که در علاج ورم سوداوی بیاید نیز درین باب معمول ست و اگر ورم با عسر النفس باشد اصل السوس مویز منقی بادیان زوفا خشک انجیر زرد و بیخ سوسن جوشانیده گلقند داخل کرده دهند باز عنب الثعلب گل بنفشه پرسیاوشان افزایند و بعد نضج گل سرخ چهار ماشه سنای مکی نه ماشه زنجبیل یک ماشه ترید مجوف چهار ماشه مغز فلوس پنج توله ترنجبین سه توله روغن بادام چهار ماشه افزوده مسهل دهند و بعد از مسهل و نضج گل سرخ تخم کرفس هر یک چهار ماشه بابونه بهمنی سه ماشه عود گل بنفشه زوفا و انجیر افزایند و با نضج مسهل دهند و بعد مسهل جوارش کمونی کبیر نه ماشه شیره بادیان شش ماشه عرق شاهتره دو توله گلقند سه توله چند روز بدهند و معجون گل چهار ماشه همراه گلقند دو توله عرق بادیان و عرق عنب الثعلب جوشانیده خوردن و کذا قرص سنبل و قرص زرشک کبیر استعمال نمودن نیز در ورم باطنی نافع ست و غذا درین باب آب نخود مناسب بود و اگر تشنگی غلبه کند چند دانه مویز منقی یا اندک تمر هندی بوقت تشنگی باید داد و اگر اول ورم لطیف و نضج بلغم ماء الاصول مثل بیخ کاسنی بیخ بادیان اصل السوس بادیان هر یک هفت ماشه بیخ کرفس چهار ماشه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده بنوشند و تریاق اربعه بخورند و با غذیه لطیفه مثل نخود آب با شیره قرطم و اندک دارچینی و فلفل و کرویا غذا سازند و اگر تپ نباشد شوربای مرغ که در ان چقندر و کرنب پخته باشند بخورند و عوض آب عرق بادیان بنوشند و اول سرکه و روغن گل بمالند و بعد چند روز ضماد خاکستر انگور که در اول چرچائی بیاید استعمال نمایند نیز مفید بود و اگر ورم تحلیل نشود مغز فلوس و تیره اجزای مسهله در ماء الاصول افزوده مسهل دهند برفق اگر ممکن باشد و فلوس خیار شنبر در طبیخ زوفا حل کرده و بالقوه صبر بعمل آرند اقوال حکما صاحب اقتباس العلاج مینویسد که در ورم باطنی بهتر آنست که اگر تپ باشد تا سه روز از غذا و آب باز گیرند تا رطوبت مجتمعه اکثر تحلیل رود و در روز چهارم غذای نخود آب یا بچه مرغ دهند و سرکه و روغن گل بمالند و در روز پنجم اذخر و سعد و بابونه و سنبل الطیب و عنب الثعلب و فلفل هر یک نه ماشه ضماد سازند و جهت نضج او ماء الاصول بدهند پوست بیخ بادیان و بیخ کاسنی هر یک ده درم اکلیل الملک انیسون فطراسالیون و فقاح اذخر هر یک سه درم اذخر مویز اصل السوس پرسیاوشان هر یک دو درم بیخ کرفس پنج درم مویز منقی ده درم انجیر زرد پانزده درم و سه آثار آب جوشانیده تا بنیمه آید و پانزده تولہ با آن دو ماشه با سه درم روغن بادام شیرین و مسهل است تا روز هفتم بنوشند و غذا نخود آب مرغ و در روز هشتم جهت تنقیه مغز خیار شنبر شش توله ترنجبین شش توله گلقند مسهل چهار توله شربت دینار چهار توله روغن بید انجیر مرکب دو درم اضافه کنند و وقت فرو نشستن تپ نخود آب نوشانند و وقت شام نان نرم با شوربای مرغ و شراب انیسون و نیم ماء الاصول مذکور دوا تریاق ده درم

انگبین و حریف نه ناشته و در روز دهم وقت شب حب غاریقون علوی خان خورانند و صبح مسهل بدستور دهند و همین نمط تا دوازده روز بعمل آرند اگر تحلیل رفت فبها
والا اگر ورم بدستور باشد و آثار جمع ظاهر شود دهر چه در دبیله معده گفته آید بکار برند و سویدی از ابن ماسه و مالقی و تمیمی و ابن هبل وغیرهم نقل کرده که شرب
و ضماد مصطکی و جوزبوا و اذخر و شکاعا و غافث و همچنین میعه سائله و عسل و اکلیل الملک و قصب الذریره و ضماد اسقولوقندریون هر واحد نافع ورم معده بارد
شیخ میفرماید که درین ورم نیز قانون اینست که ادویه محلله از قابضه خالی نباشد و محلله که درین احتیاج بدان می افتد آن قوی التحلیل اند و ابتدا در علاج ایشان
باین دوا نمایند که آب کرفس و آب بادیان تر هر واحد دو دانگ و فیم بورق سه درم روغن بادام شیرین بقدر کفایت بنوشند بعد از ان دو درم روغن بید انجیر مع سه درم
روغن بادام شیرین باین مطبوخ اکلیل بنوشند اکلیل الملک ده درم بیخ بادیان ده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده چهار اوقیه از ان
بروغنهای مذکور بنوشند و طبیخ زوفا که دران اکلیل الملک جوشانیده باشند بر شربت آن سه درم روغن بید انجیر و دو درم روغن بادام انداخته نوشیدن نیز ایشان
را نافع ست و از مسوحات و اضمده این دوا مجرب ست بگیرند جعده اکلیل الملک حاما بابونه شبت هر واحد ده درم افسنتین سنبل الطیب هر واحد هفت درم صبر
درم کندر شش درم بیخ خطمی پانزده درم مصطکی اشق جاوشیر میعه سائله هر واحد ده درم پیه بط پیه ماکیان هر واحد دو اوقیه موم سرخ نیم رطل و افضل مسوحات روغن ناردین
و روغن سنبل ست که دران جرمقدمانا آ سیز بند و بالسناد و طعام ماهیون و لبلاب بروغن بادام شیرین پخته و چغندر و کرنب بزیت پخته و از اغذیه که مجفف ورم و ملین
مسهل باشد نیز نافع ست و ارقی مطلقا اجتناب نمایند ایلاقی و جرجانی گویند که در ابتدای ظهور ورم هر صبح آب کرفس وغیره که در قول شیخ گذشت بدون بورق
بدو درم روغن بادام بدهند و بعد هفت روز مطبوخ اکلیل الملک که در قول مسطور مذکور شد باید داد و یا بیخ بادیان انیسون هر یک سه درم فقاح اذخر مصطکی تخم کرفس
هر یک دو درم پرسیاوشان پنج درم بدستور مطبوخ مذکور جوشانیده صاف کرده هر صبح چهار اوقیه بدو درم روغن بید انجیر و سه درم روغن بادام بدهند و شربت زوفا
که دران اکلیل الملک پخته باشند نافع بود و در نسخه ضماد مجرب شیخ سنبل ده درم زعفران یک نیم اوقیه و روغن سوسن و روغن ناردین هر یک نیم رطل افزوده و نوشته
که اشق و جاوشیر را با زعفران سوده در شراب حل کنند و ادویه دیگر کوفته بیخته و پیه و موم در روغن گداخته بدان بسرشند و در بعضی نسخها بیست درم کتیرا داخل ست و
یا خاکستر چوب انگور و سعد و اذخر و سنبل کوفته بسرکه سرشته ضماد نمایند و بجای آب ماء العسل بنوشند خجندی گوید که علاجش نوشیدن ماء الاصول و بعض تریاقات
و سعا سیسن ست و آبیکه دران بیخ کرفس و بادیان و بیخ اذخر و بیخ سرخ جوشانیده باشند بانک روغن بید انجیر بیاشامند و اقتصار بر تقلیل غذا و تلطیف آن نمایند
و این ضماد نافع ست اکلیل الملک مرزنجوش بابونه جعده شبت هر واحد یک جزو سنبل الطیب افسنتین تخم کرفس بادیان کندر مصطکی اشق جاوشیر میعه هر واحد
نیم جزو صبر سقوطری ربع جزو صمغ را بآب کرنب حل کرده و ادویه دیگر سائیده همه را بقیروطی پیه ماکیان و موم جمع کنند و ضماد نمایند صاحب کامل گوید که
هرگاه در فم معده یا قعر او ورم بارد رخو بلغمی عارض شود دواء الکرکم یا مع امروسیا بقدری روغن بید انجیر بدهند و یا سنجرینیا و تریاق اربعه یا تریاق فاروق
یا شهر دیاذوس با آبیکه دران زیره و انیسون و سداب و بیخ اذخر جوشانیده باشند بدهند و روغن بید انجیر با آب کرفس و بادیان و مویز بنوشند و تکمید فم معده با آبیکه دران
زیره و انیسون و بیخ اذخر و فقاح آن جوشانیده باشند بقدری نمک دران سرکه کهنه آمیخته بعمل آرند و تضمید معده و فم آن باین ضماد نمایند صبر سقوطری پنج درم افسنتین رومی
قردمانا هر واحد سه درم مصطکی سنبل الطیب هر واحد دو درم همه را باریک سائیده روغن یاسمین و روغن ناردین هر واحد ده درم موم سرخ پنج درم گداخته آمیزند و
استعمال کنند و باغذیه حار یابس مثل نخود آب بزیت و زیره و دارچینی و شبت و خولنجان و لحوم تیهو و دراج مطجن بزیت و مری و سرکه و کرویا و فلفل و دارچینی تغذیه
نمایند طبری گفته که نظر کنند بسوی قوت مریض پس اگر احتمال استفراغ کند واجب ست که باین دوا استفراغ نمایند مصطکی یک درم توبال مس نیم درم مازریون
مدبر یک دانگ حصص هندی یک نیم دانگ هلیله سیاه دو درم غاریقون نیم درم صبر سقوطری پنج درم همه را باریک سائیده بشراب کهنه سرشته مثل فلفل حب سازند و در سایه
خشک کنند شربتش تمام از ان دو درم بآب گرم ست و اگر قوت او احتمال استفراغ ننماید لزوم تقلیل غذا کنند و اقتصار از ان بر انچه ممکن باشد و از نوشیدن آب سرد
منع نمایند و هر روز پانزده درم ماء الاصول بعد خوردن هفت درم جلنجبین بدهند و دلک امر در معالجه این مرض بتحویع ست و امر بریاضت اندک و تمریخ معده بروغن گل
و سرکه کنند و بدست دلک نمایند و بران رفاده مبلول بسرکه و روغن گل یا صوف منغوس دران یا اسفنج تازه نهند و سایر اعضا که بحسب ظاهر باشند چون دران‌ها این ورم

حادث شود من آنرا بسرکه و روغن گل و لک بلیغ نمایم بعده آنرا از اسفل بسوی فوق برفاند و عصد ائب می بندم پس در شبانه روز زائل میگردد و اگر اندک متعسر باشد
بسرکه و خاکستر انگور ضماد می کنم پس این تحلیل بسیکند و اما در معده از استعمال روغن بسیار خوف کنند تا مسترخی نگردد و تضمید و ضماد مرکب از ادویه محلله و ادویه ملطفه
و ادویه معطره و قابضه نمایند و بهترین ضماد که باین نوع ورم استعمال نمایند انیست گل سرخ و مصطگی و مرو سبز سقوطری و قصب الذریره هر واحد دو ثلث درم کوفته بیخته
قیروطی بروغن ناردین ساخته مخلوط سازند و بر پارچه بشکل معده تراشیده بمالند و بر معده گذارند با دام که معده خالی باشد و چون در آن طعام داخل شود ضماد را جدا کنند و
نزدیک آخر هضم اعاده آن نمایند و اگر در معده ضعف واسترخا اندک ظاهر گردد درین ضماد ده درم قسب و یکدرم و ثلث قشار کندر و نیم درم گلنار و دو دانگ سنبل الطیب زیاده
کنند که این استرخا زائل کند و تقویت آن نماید و آبونا هر در تهیج یعنی ورم بلغمی معده ذکر کرده که ایارج یکدرم باکندر و انخواه سوده مثقال آمیخته و آب برگ ترنج سرشته وقت خواب بخورند

علاج ورم سوداوی معده

بعد نضج ماده از مسهل سودا تنقیه کنند و بعد از آن نوشیدن شیر شتر با نبات یا گلقند بسیار مفید است و استعمال عرق گاوزبان و قرص ورد و سنبل و زرشک کبیر و دار الکرکم
و معجون گل و مرهم مقل نیز معمول و اگر در مزاج حرارت باشد آب کاسنی آب عنب الثعلب آب بادیان سبز مروق با گلقند نافع بود و زعفران صبر زرد هر واحد یکدرم
افسنتین سنبل الطیب هر واحد یکنیم درم سائیده بآب گرم ضماد کردن برای اورام صلبه معده و جگر بی نظیر است و اگر سنبل الطیب و سیر قند و بادیان بخ تخم و مقل حربی یرنج و مغز
ساق گاو و روغن گل و موم سرخ مرهم ساخته بر معده ضماد کنند برای ورم سوداوی بسیار نافع بود و غذا آنچه در ورم بلغمی گذشت بدهند و اگر با تشنگی این تشنگی باشد عنب الثعلب سنبل الطیب
قصب الذریره هر یک چهار ماشه گل سرخ تخم کاسنی کوفته تخم خیارین کوفته هر یک شش ماشه جوشانیده شربت بزوری ده تولہ داخل کرده بدهند و برای رفع حمی با صلابت خاکشی شش ماشه
بعرق عنب الثعلب پاو سیر جوش خفیف داده شربت بنفشه دو تولہ داخل کرده دهند بعده تدابیر معموله بعمل آرند و گاهی در صلابت معده و تهیج اطراف کهنه این مسهل مفید آمده بادیان
پنج دانه اصل السوس بادیان گل سرخ گاوزبان پرسیاوشان افسنتین رومی هر یک چهار ماشه سنای مکی عنب الثعلب تخم کاسنی بیخ کاسنی تربد مجوف هر یک شش ماشه
زنجبیل یک ماشه جوشانیده گلقند چهار تولہ فلوس خیارشنبر شش تولہ روغن بادام شش ماشه داخل کرده دهند بعده هلیله مربی یک عدد بعرق قند شربت بنفشه دو تولہ با لنگ شش ماشه
پاشیده بدهند و گاهی بعد مسهل معجون گل چهار ماشه خورده اصل السوس بادیان تخم خطمی هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده گلقند دو تولہ مالیده میدهند و ایضا
بعد مسهل عنب الثعلب گاوزبان ملوبز منقی اصل السوس گل خطمی بعرق عنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری تخم ریحان داخل کرده باز مصطگی سوده یک ماشه
با طریفل صغیر سرشته بخورند با لایش شیره کاسنی گلاب چهار تولہ عرق عنب الثعلب پاو سیر تودری سفید شش ماشه پاشیده نبات داخل کرده باز هلیله مربی بجای اطریفل
و اگر بعد مسهل از ایارج تپ شود خاکشی بعرق بادیان شیره خیارین گلاب اندک گرم کرده شربت بنفشه داخل کرده بدهند و اگر عوارض ریاح شدت کند مصطگی
ده ماشه کرویا پودینه خشک اذخر مکی هر یک چهار ماشه تخم کاسنی شش ماشه جوشانیده گلقند دو تولہ تودری سفید چهار ماشه دهند بعده اگر قبض زیاده شود شاهتره تخم کاسنی هر یک
شش ماشه گل سرخ گاوزبان هر یک چهار ماشه انجیر زرد سه دانه آلو بخارا هفت دانه سنای مکی نه ماشه مویز منقی یازده دانه جوشانیده گلقند سه تولہ بدهند و جو کراج گوگل تجویز
کنند و اگر با تپ و آروغ بسیار بود گل بنفشه بیخ بادیان بیخ کاسنی عنب الثعلب تخم خربزه تخم خیارین کوفته هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه تخم کشوث سه ماشه
جوشانیده گلقند دو تولہ حل کرده دهند و بر صلابت قیروطی نهند و بدانند که در سوداوی احتراقی مار الجبن با سفوف لاجورد مفید میشود و گاهی در صلابت معده
با مراق و بواسیر و قبض و خروج سده خون آلوده احیانا اول منضج بنفشه عنب الثعلب بیخ بادیان گاوزبان هر یک شش ماشه اصل السوس پنج ماشه پوست
بیخ کاسنی نه ماشه مویز منقی ده دانه در عرق عنب الثعلب عرق کاسنی شب خیسانیده صبح جوشانیده گلقند مالیده نیمگرم دهند سه چهار روز باز تخم خطمی ریشه خطمی هر یک
شش ماشه بر عایت بواسیر افزایند باز برای نفخ و بول کدر غلیظ انیسون سه ماشه بادیان شش ماشه تخم کشوث سه ماشه سپستان ده دانه افزایند و دو روز بعمل
آورده برای تنقیه ماده سنای مکی نه ماشه افزایند و روز دوم مغز فلوس شش تولہ ترنجبین چهار تولہ روغن بادام شش ماشه و در تبرید تخم خرفه کلم یک تولہ افزوده مسهل دهند
غذا نخود آب و شله ملائم و بجای آب عرق گاوزبان عرق کاسنی عرق گاوزبان با تخم لعاب ریشه خطمی شش ماشه عرق قبا بقا ... شیره خیارین شش ماشه
شربت بزوری دو تولہ تخم ریحان شش ماشه و گاهی تبرید عرق بادیان گلاب شربت بزوری تخم ریحان و گاهی گلقند بجای شربت و گاهی هر دو داده

دو سه روز توقف کرده باز در نسخهٔ منضج اول تخم کشوث سه ماشه بادیان شش ماشه انیسون سه ماشه خیارین کوفته شش ماشه انجیر زرد سه دانه عوض اصل السوس
افزوده دو سه روز داده در مسهل دوم بفسفایج فستقی ریوند چینی هر یک شش ماشه غاریقون سه ماشه افزایند باز تبرید بدستور داده در منضج اول تخم خربزه تخم خیارین
هر یک شش ماشه تخم کشوث سه ماشه گل نیلوفر یک توله عوض اصل السوس داخل کرده دو سه روز بدستور بعمل آرند و در مسهل سوم حب ایارج و حب لاجورد همراه
عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب چهار گهڑی شب باقی مانده خورده صبح بدستور همه اجزای مسهل اول مع اجزای منضج بنوشند باز دو سه روز منضج داده مسهل چهارم مع جوب
و هند و تبریدها و تقویات گلقند شربت بزوری معجون دبید الورد بعد ازان ماء الجبن استعمال نمایند و گراد دویه مرکبه یونانیه و هندیه نافع صلابت معده سکنجبین معمول در
در اورام معده و جگر همراه شیر شتر و در جایکه از مسهل خیارشنبر تمر باشد بکار برند عصارهٔ ریوند دو دانگ انیسون نیم درم تربد سفید یک درم غاریقون سفید یک نیم درم
گلقند بیست درم اجزا کوفته بیخته در گلقند خوب آمیخته نگاه دارند و بقدر سه چهار توله همراه شیر شتر بعمل آرند دواء الکرکم صغیر که در اورام صلب معده و جگر و سوء القنیه
و استسقا هوار معمول و مجرب است زعفران سلیخه سنبل الطیب هر یک دو درم مرکی قفاح اذخر قسط دارچینی هر یک یک درم کوفته بیخته مرکی را در سرکه تر کرده حل
نموده همه را بالعسل کف گرفته سه وزن ادویه معجون سازند شربتی از یک مثقال تا دو درم و اکثر وزن همه مساوی گرفته میشود و گاهی ریوند دو درم افزوده میشود و اگر
از همه اجزا هر یک دو درم و دارچینی یک درم بگیرند و گل سرخ و طباشیر و زرشک هر یک دو درم پوست بیخ کاسنی چهار درم افزایند و هنگامیکه در مزاج مریض گرمی
باشد بعمل آرند انسب بود و از تصرفات والد حکیم علوی خان ست دواء اللک صغیر که در صلابت معده و جگر و استسقا معمول ست لک مغسول قسط تلخ قفاح
اذخر ترمس حب الغار جلید فلفل سیاه هر یک ده درم ریوند چینی پانزده درم کوفته بیخته بعسل سه چند بسرشند شربتی یک درم بطبیخ افسنتین یا با آب گرم و بید الورد
معمول در اورام معده و جگر و استسقا و برای صداع بارد و سدد و دوار و ضعف معده و جگر و تفتیح سدد جگر و تحلیل اورام و دبیلات و منع صعود ابخره و دفع بی و تلیین
نیز نافع سنبل الطیب مصطگی زعفران طباشیر دارچینی اذخر اسارون قسط شیرین نانخواه تخم کشوث فوه لک مغسول تخم کاسنی تخم کرفس زراوند طویل
حب بلسان سعد و ضرقی هر یک یک درم گل سرخ برابر همه ادویه با عسل سه وزن ادویه بقوام آورده آمیزند خوراک از یک درم تا دو درم عرق آسو
که جهت صلابت شکم و استسقا مکرر بتجربه رسیده مغز کنوار چهار آثار ادرک دو آثار هلیله زرد زنجبیل فلفل سیاه آمله برادهٔ آهن دار فلفل هر یک نیم پاؤ قند سیاه کهنه
چهار آثار قند را در آب شربت نموده و باقی ادویه کوفتنی جوکوب نموده همه ادویه با شربت در یک سبوچه گلی کهنه که اکثر دران روغن زرد یا تلخ داشته باشند جمع نموده
در جای خشک دفن کنند دیگر و اگر دسبو و زیر آن سرگین اسپ پر کنند و یک هفته بگذارند تا جوش خورده فرو نشیند و باید که هر روز خبر آن سبو گرفته باشند تا از جوش
دوا ضایع نشود و سر او بسته دارند بعد ازان بر آورده صاف کرده یک پیالهٔ قهوه خوری بخورند و غذا برنج و دال موٹھ در آب خوب پخته مانند شوربا کرده
بخورند موافق اشتها و سه ماشه غذا افزوده باشند اگر تشنگی زیاده شود در یک پیالهٔ قهوه خوری عرق بادیان دو قطره سرکه انگوری داخل کرده بنوشند
رفع میشود عرق گهیکوار که جهت صلابت معده و جسامت آن مجرب ست مغز گهیکوار بست و پنج آثار قند سیاه هشت آثار پوست هلیله زرد آمله مقشر
نانخواه زنجبیل فلفل سیاه سنبل الطیب سعد کوفی هر یک نیم سیر سهاگه بریان پاو سیر کوفته در آب از قند شربت کرده همه را در سبو انداخته در سرگین اسپ
دفن سازند هرگاه قابل عرق کشیدن گردد به نیم جوش آمده فرو نشیند عرق کشند و بار دیگر همین را دو آتشه کنند و بقدر دو چهار توله بعمل آرند قرص ورد
معمول برای صلابت معده گل سرخ دو توله اصل السوس مقشر سنبل الطیب هر واحد یک توله مصطگی رومی افسنتین هر یک شش ماشه کوفته بیخته با آب
عنب الثعلب قرصها سازند خوراک از سه ماشه تا نه ماشه سوده با شربت بزوری یکنیم توله سر شسته بلیسند و بالایش عرق بادیان بنوشند و گاهی مصطگی
افسنتین هر یک سه ماشه بیگیرند و دانهٔ الایچی سفید چهار ماشه افزوده حب بسته بدستور بیدهند قرص سنبل که در ورم صلب معده و جگر بکار آید قفاح اذخر
سلیخه گل سرخ ریوند چینی قصب الذریره سنبل الطیب هر کدام سه درم زعفران مرکی انیسون قسط فلفل سیاه هر کدام یک درم مقل ازرق سه درم مصطگی میعه سائله
هر کدام دو درم اشق یک درم کوفته بیخته با قرص ... سازند هر یک ... یک مثقال خوراک یک قرص ... در ورم معده و جگر و تپهای بلغمی و
استسقا نافع عصارهٔ زرشک مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه هر یک سه درم گل سرخ ... هر یک شش درم تخم کشوث رب السوس طباشیر تخم کاسنی مصطگی

سنبل الطیب عصارهٔ غافث فو الک مغسول ریوند چینی هر یک دو درم زعفران نیم درم کوفته بیخته بآب ترنجبین سرشته اقراص سازند معجون گل که ورم معده و جگر و استسقا و فساد جگر و درد معده را نافع ست گل سرخ چهارده درم بیخ سوسن هفت درم ریوند چینی الک مغسول هر یک یک مثقال و نیم سلیخه زعفران هر یک سه درم مرکی نیم مثقال مر و زعفران را در سرکه حل کنند و دیگر دواها کوفته بیخته بآن بیامیزند و بعسل سه چند بسرشند مرهم مثقل تالیف حکیم علوی خان که در تحلیل اورام صلب و صلابت عضلات مجرب ست مثقل ازرق اشق هر یک هشت درم گل سرخ بست درم گل بابونه هشت درم اکلیل الملک عنب الثعلب هر یک نه درم برگ چقندر ده عدد برگ کلم پنج عدد زرنباد زراوند مدحرج مرزنجوش پرسیاوشان هر یک چهار درم حاشا زوفای خشک برگ غار حابه تخم کتان هر یک هشت درم عود هندی چهار درم مجموع را کوفته بآب بپزند در هاون انداخته روغن بیدانجیر بست درم روغن ناردین پیه مرغ گداخته مغز قلم گاو هر یک شانزده درم روغن مصطکی هفت درم اشق و مقل را در سرکه انگوری بخیسانند تا حل شود و پس با مجموع ادویه بپزند در هاون کرده چندان بدسته بمالند که چون مرهم شود و شبها بر موضع صلابت ضماد نمایند اقوال حذاق گیلانی می نویسد که علاج این مرض آنچه در سیما رسیده است آنست که آب بادیان و آب کرفس چهل درم به چهار درم فلوس خیار شنبر و دو درم روغن بادام و نیم دانگ زعفران بنوشانند و اگر طبع نرم باشد عوض خیار شنبر قرص طباشیر ممسک تنها بزعفران کنند و بغیر روغن بنوشانند صاحب اقتباس می نویسد که در تحلیل و تنضیج مواد مناسب مزاج کوشند مثلاً اگر در مزاج حرارتی بود آب برگ بادیان و کرفس و عنب الثعلب هر یک پنج هفت توله خیار شنبر هفت توله گلقند چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده دهند و اگر حرارتی در مزاج نبود این مطبوخ دهند پوست بیخ رازیانه پوست بیخ هندبا ارخیدون برگ شاهتره بادرنجبویه عنب الثعلب هر یک نه ماشه افسنتین بیخ کبر بسفایج صعتر فارسی هر یک چهار ماشه تخم کاسنی تخم قرطم هر یک یک توله گاوزبان چهار توله سکنجبین افتیموتی علوی خان دو توله روغن بیدانجیر نه ماشه و غذا نخود آب بچهٔ مرغ و یا شوربا نان دهند و بعد از حصول نضج تمام تنقیه بایارجات کبار مثل ایارج فیقرا کنند و ایارجات کبار مثل ردفس و ارکاغانیس نمایند بنا بر آنکه قبل از نضج باعث زیادتی مرض میباشد و در ابتدا ضماد بچیزها بکنند ملین و محلل و معدل بود و اندکی قبض داشته باشد مثل سنبل و سعد و اذخر و گل بابونه و تخم کتان و حلبه و افسنتین و زعفران و آب کرنب و مغز ساق گاو و روغن زیت و بادام و موم زرد و پس از تنقیه بار الاصول با روغن بیدانجیر دهند و چون کهنه گردد و حقنه باشلیثا و یا تریاق اربعه باشیر شتر بدهند شیخ میفرماید که قانون درین بیماران ست که ادویه محلله از قابضه خالی نباشد و همه ادویه شدید التحلیل که در آخر اورام حاره بکار آید درینجا نافع بود و واجب ست که مدام شیر شتر بنوشند و از آنچه نفع میکند ایشان را آنست که سه درم روغن بیدانجیر با ماء الاصول که در آن خیار شنبر مالیده باشند بنوشند و اگر حاجت بتقویت از این افتد در ماء الاصول فقاح اذخر و مصطکی و پرسیاوشان بسایر ادویه یک یک جزو داخل کنند و اگر با روغن بیدانجیر روغن سوسن یکدرم و روغن بادام دو درم کنند نافع بود و کذلک چون این روغنها بماء العسل بنوشند و باید که در ضمادات این مغز ساق گوزن و مغز ساق گاو و پیه کوهان شتر استعمال کنند و از ادویهٔ نافعه درین درد دبیلات آنست که اکلیل الملک حلبه بابونه حب النار خطمی افسنتین هر واحد یک جزو اشق مقل الیهود هر واحد و ثلث جزو و صمغ را در طبیخ انجیر که در طلا جوشانیده باشند حل کنند و بعسل بسایند پس ادویه آمیخته ضماد سازند که عجیب ست و این ضماد نیز مفید ست چرک خانهٔ زنبور عسل شش جزو و میعه دو جزو و مصطکی یک جزو و علک البطم نیم جزو و دردی روغن ناردین بقدری که ادویه جمع شود و ایضاً اشق ضماد مرهم صار اکلیل الملک دوازده زعفران مقل الیهود هر واحد هشت درم روغن بلسان یک رطل و آنچه ایشان را بسیار نافع ست روغن عصیر انگور ست و کذلک طبیخ ایرسا با خیار شنبر ست و ضماد دیگر در ضعف معده مع صلابت گذشت و این نسخه ضماد جید ست مصطکی کندر افسنتین هر واحد یک جزو اشق زعفران هر یک ده جزو سعد سه جزو قیروطی بروغن ناردین بقدر کفایت و چون اتفاق چیزی افتد که آن قلیل الاتفاق از انتقال ورم بلغمی بسوی ورم صلب ست اوفق علاج آن ضماد باین صفت ست اشق و مقل و تخم کرنب و بادام تلخ و میعه سائله و مصطکی و سنبل و اذخر و سعد صمغ را حل کرده و سوای آن سائیده جمع نموده ضماد سازند و غذای ایشان مثل ماهیون و لبلاب و روغن بادام شیرین کنند و خصوصاً هر گاه از ورم حار انتقال نموده باشد مسیحی گوید که اگر زمانه ورم امتداد کند و حرارت ساکن گردد و در انجا ورم صلب باقی ماند تضمید موضع باین ضماد نمایند بنفشه خشک بیست درم گل سرخ پنج درم سنبل الطیب شش درم سعد اذخر قصب الذریره هر واحد دو درم مصطکی سه درم آرد حلبه بیست درم گل بابونه خطمی سفید آرد جو هر واحد ده درم همه را بلعاب بزر کتان جمع کنند و بروغن ناردین مسیح موضع نمایند و چهار ساعت قبل طعام و بعد هضم آن ضماد کنند

پس اگر ورم صلب گشته گردد قرص سنبل بدهند و تضمید باین ضماد نمایند مقل ده درم اشق پنج درم حب البان ده درم تخم کرنب ده درم سنبل الطیب پنج درم [illegible]
روغن ناردین پانزده درم صمغ را بشراب حل کرده همه را جمع نموده ضماد کنند [illegible] گویند که [illegible] دادن علاج [illegible] قرص
سنبل دادن سوداوی [illegible] و در نسخه ضماد که بقول شیخ گذشت عجیب است وزن اشق و مقل هر یک چهار جزو نموده [illegible] سنبل [illegible]
نوشته که مقل را بشراب که در آن [illegible] حل کنند [illegible] و این ضماد [illegible] تخم کتان حلبه تخم کرنب هر یک [illegible]
مر و سنبل و سعد هر یک سه درم مقل و مصطکی هر یک [illegible] اشق [illegible] مقل را بشراب حل کنند [illegible] و در نسخه ضماد دیگر [illegible] که در قول
مسیحی گذشت [illegible] ده درم [illegible] سنبل سه درم [illegible] روغن ناردین [illegible] این ضماد [illegible]
[illegible] طعام خورند پیش از آن بچهار ساعت ضماد بردارند و بعد خوردن طعام بچهار ساعت باز بربندند [illegible] از آن نوع که در قسم سابق گذشت بدهند بجای آب
جلاب و ماء العسل با شیر شتر بخورند [illegible] گفته که اگر [illegible] مطلب باشد باید که ایارج لوغاذیا ایارج ارکاغانیس با قدری آب عنب الثعلب آب بادیان بدهند
اگر [illegible] آب بادیان و کرفس [illegible] اوقیه گرفته [illegible] خیار شنبر [illegible] روغن [illegible] بدهند
[illegible] ماء الاصول [illegible] پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان [illegible] تخم کرفس بادیان [illegible] اصل السوس [illegible] اکلیل الملک
[illegible] چهار درم [illegible] مویز منقی پانزده درم [illegible] رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید صاف کنند [illegible] از آن چهار اوقیه
گرفته [illegible] خیار شنبر در آن [illegible] اگر صلابت قوی باشد این مطبوخ [illegible] پوست بیخ کرفس
پوست بیخ بادیان [illegible] اکلیل الملک تخم خطمی اصل السوس [illegible] کمافیطوس [illegible] حلبه
هر واحد [illegible] تخم خطمی و خبازی [illegible] مصطکی [illegible] اشق [illegible] مقل هر واحد [illegible] مویز منقی [illegible]
ده [illegible] رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید صاف کرده هر روز چهار اوقیه [illegible] روغن [illegible] و این ضماد
برای صلابت معده نافع [illegible] سنبل [illegible] مصطکی هر واحد چهار درم حلبه بزر کتان هر واحد [illegible] زعفران [illegible] صبر هر واحد چهار درم
[illegible] موم سرخ [illegible] روغن [illegible] یا روغن قسط یا روغن ناردین پانزده درم [illegible] حاجت [illegible] حل کرده [illegible]
[illegible] ضماد کنند و این ضماد [illegible] بابونه اکلیل الملک افسنتین کرنب شبت حلبه تخم کتان [illegible] تخم قرطم مقل ازرق هر واحد پنج درم مصطکی [illegible] هر واحد
[illegible] تخم خطمی خبازی گل بنفشه اشق [illegible]
را در آب کرنب حل کرده [illegible] روغن سوسن [illegible] ضماد نمایند و اگر [illegible] روغن قسط
یا روغن ناردین حل کرده [illegible] زعفران [illegible] سنبل و غیره [illegible] خوشبوی [illegible] ضماد نمایند ان شاء الله نفع بخشد
صاحب تشریح گوید [illegible] ماء الاصول [illegible] پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک سه درم بادیان
تخم کرفس اصل السوس [illegible] حلبه هر یک چهار درم [illegible] مویز منقی [illegible] سرخ بیست درم [illegible] رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید صاف نموده [illegible]
هر روز ثلث رطل با [illegible] خیار شنبر [illegible] روغن بادام و این ضماد نافع است حلبه تخم کتان [illegible] بابونه اکلیل الملک بیخ خطمی [illegible]
پنج درم اشق مقل هر یک [illegible] سنبل الطیب هر یک [illegible] مرتب ساخته ضماد نمایند و از اغذیه شوربای بچه مرغ و مزورات معمول از
[illegible] روغن خبازی [illegible] بادام شیرین [illegible] اگر زبان [illegible] باشد و احتیاج باسهال [illegible] ماء الاصول [illegible] روغن [illegible]
[illegible] ضماد کنند و این ضماد نافع است اشق [illegible] سنبل مصطکی افسنتین [illegible] اکلیل الملک بابونه تخم خطمی [illegible] بنفشه [illegible]
گل سرخ هر یک [illegible] تخم کتان هر یک [illegible] را با آب کرنب حل کرده ضماد [illegible] از ادهان [illegible] نافع است [illegible]
[illegible] معالجه ورم سوداوی صعب است و اگر [illegible] ورم [illegible] صلب گردد [illegible]

نیز هلاک نزدیک و علاجش اینست که اگر احتمال استفراغ کند بطبیخ افتیمون تنقیه نماید و تقلیل طعام کنند و بر آنچه از آن ممکن باشد اقتصار نماید و تقویه معده بضمادی که مذکور گردید باید کرد و نیز باید که کنند از آن افسنتین یا عصاره او و عصاره غافث و اندکی افتیمون لازم تناول آبکامه مری و بلیله مربی نماید و مدر مهر پنج روز یکبار بر سهار تغذیه معده بروغن گل تحفظ نماید اگر ناقه شود و الا تربیت نماید و اگر زیاده شده است یا در باشد تغییر ترتیب باکنیت و کثرت تمریخ و تقلیل نکنند تا معده سوء مزاج نگردد و الحم بتناول این چیزها مرتبا نماید و آن اطریفل صغیر است که دران افسنتین و افتیمون مصطکی و عود خام از هر واحد مثقال یک هلیله و برگ بادرنجبویه و گاوزبان از هر واحد مثقال اجزای او باشد و مربی منقی بشستن نرم بسرشند و این معجون را از کریم هم النفع است و اگر در رقم تحت شده و طلاش گردید علاجش اصعب است سیما چون جسم معده باطل گردد و آنچه ممکن است در علاج این بیماری است و فصد باسلیق اگر ممکن باشد و از آن با نفع باشد استعمال ضماد مذکور و اوقات و قطول الاضماد او باشد گفته که تضمید آن هم از آن نکلی با بونه و اکلیل الملک و بنفشه سفید و عصاره افسنتین و عصاره غافث و افتیمون از اجزا عجیب است و اگر گرفته باید کرد و گفته که تکمیل معده بایستی با بونه و اکلیل الملک مفید است شنید

دبیله معده

و آن عبارت از ریم کردن ورم باطن معده است و ورم حار که ریم کند آنرا خراج گویند و بیشتر میسر باید که اکثر بسبب جهل اطبا از سر معده ورم بیفتد و انتقال نکرده است و بسیار باشد که خراج در ابتدا اتفاق بغیر انتقال از ورم بسبب آنکه ماده دران متعفن شده حاصل شود پس در نضج شروع کند و خراج گردد و او علامات ابتدای خراج اینست که تپ و درد شدت کند و قشعریره و لرزه مضاعف آن گردد و عطش بسیار افزاید و اشتها ساقط شود و نبض جلدی و اوامر آید باید و چون نضج گردد و ریم نماید و چشم غائر گردد و تپ ساکن شود و صلابت چندان افزاید که از انگشت فرو نشود و بول اندک آید و قی و اسهال عارض گردد و هرگاه با این حال معده در و کند و اطراف سرد شود و صلابت روی باشد علاج در ابتدا اواجب است که باردت بفصد نماید اگر مستلزم از آن که گوشت ظاهر نگردد و تبرید معده بعد از ورم حار گوید طلا و از داخل و خارج گوشت تا از دبیله شدن آنرا باز دارد و چون دبیله گردد در نضج شروع کند الوقت نیز لعاب تخم کتان و تخم خطمی مساوی با رب سبز تند شیر بز چهار او قیه صبح و شام بدهند و ضمادات منضجه استعمال نمایند مثلا حلبه تخم مرو هر یک باشند خشک و اجزا را نرم کوفته بروغن بابونه تر سرشته ضماد کنند و اکلیل الملک بابونه حلبه حب الغار افسنتین هر یک چهار ماشه تخم مرو سه ماشه مغز بادام شیرین و مقل مسحوق کرده سر بطرح ... شراب کنند و صلابه کرده مقل و اشق و صبر زرد هر یک سه ماشه و سرکه حل نموده بروغن بابونه هم تول آنقدر اول معده بدهند ... بروغن گل چرب کرده بالایش ضماد کنند و در روزی سه چهار مرتبه و کماد بشبت برای تنضیج دبیله معده بسیار نافع و سکنجبین با گلقند عسلی گل بابونه اکلیل الملک اشق مقل حلبه کوفته بیخته با سرکه گرم ضماد نمایند و اگر قوی شیر خواهند سکنجبین با بیهی و لعاب بیهی بیارند غذا شیر گاو و بادنجان و شکار و بادیه بامیه العابیه شفتالو ... ازین وقت از فصد و اسهال محترز باشند تا در نضج توقف نشود و هرگاه نضج یابد و نشان نضج آنست که تپ و درد ساکن شود و ثقل زیاده گردد و حکه کند دران هنگام اگر اعراض ضعیف بود توهم نضج قریب باشد شیر تازه و آب گرم هر ساعت بدهند بنوشانند و نوشیدن آب انگور یا وانارها و روغن زرد چهار و نیم توله و شکر سرخ شش توله در شیر گاو سیاه نیم آثار حل کرده بدهند مفید بود و نظر کنند اگر در ریم منفجر شود و ترشح بجانب شکم نمانده که در ماءالعسل گرم و آب انجیر و مویز نقل فرمایند و اگر دیر شود قدری خردل کوفته همراه ماءالعسل یا آب گرم بدهند و این شربت منضج و مفجر است بگیرند آب انجیر دو اوقیه لعاب تخم کتان لعاب حلبه هر یک ده درم ولرم کنند و دو دانگ زعفران بکنند و اگر ... انداز کنند و بدهند و اگر تپ ساکن نباشد یا تشنگی عارض گردد ... و آب گرم گداخته بدهند و اگر ازین غذا حاصل نشود باید که آب نخود خشک بروغن بادام تلخ و اگر حاجت بقویتر ازین افتد و شروع طریق تنضیج بر اول زیادت کرده باشند و دران روغن بیاب انجیر داخل کنند و از آن و آب که در باب ... گفته آن ... لکاختی صحرائی خشک نیم درم تخم مرو حلبه یک ... مرسایه ... شیر بز تازه گرم کرده مثل ... شیر بز بقدر ... اوقیه و شکر سه درم بخورد و ایضا این ضماد ... بگیرند کاسنی بری خشک ... اوقیه حلبه ده و نیم تخم مرو چهار ... و اوقیه کوفته بیخته لشیر بز نپخته و بروغن کنجد سرشته گرم ضماد نمایند. و باید که حمام تا آب بهنگام کنند و باد در آب تنگ گرم نشیند و انجیر خشک و بابونه و حلبه اندک افسنتین برای تقویت داخل کرده با هم ... تا مثل عصیده گردد و بر دبیله گذارند و آخرین علاج از آنست که در ریم تنضیج یابد منفجر گردد و چون

در مرهم شود و تا آثار نضج معلوم گردد و استعمال تجهیز نه کور و ضمادات و اعانت آن بضماد تجویز مذکور کرده باشند برای او بستر ضماعت نهایت نرم که بشود نت موضع و صلابت آن و
سردی موضع از انها نیابد فرش کنند و بفرمایند که بسیار بستر بشکم نخوابد تا معده فشرده گردد و ورم او منفجر شود و انفجار از قروح قشعریره و لرزه و از خروج ریم و خون لقی و
اسهال خون و شست ریم معلوم شود و پس هرگاه منفجر گردد معده و خون با سهال وقتی بر آید آنوقت ماء العسل یا ماء الشکر و یا آنچه تجویز نمایند و اطباء در نیوقت صبر کرده کاسنی و
ایارج فیقرا داروی معده را پاک کند و ریم را با سهال بیرون آرد و در نیوقت از اغذیه مرباد الشعیر و حسو های موافقه قناعت ورزند پس هرگاه شکم از ریم پاک گردد علامات
علامات که در علاج قروح معده بیاید تجویز نمایند یا آنکه هرگاه ریم و خون از معده بلغمی بیرون آید ایشان را امیدی قوی تر از نشان امید داده است یعنی مریض اکثر در حالت زندگی ماند
پس چون بدانند که در معده ریم سخت اخراج آن با سهال نمایند و [illegible] لقمه نکنند و اگر باین تا منفجر نگردد ادویه که در علاج ورم صلب مذکور شد استعمال نمایند و این ضماد
نیز نضج دهد ورم صلب سنت خطمی اکلیل الملک [illegible] مورد اشنه برگ [illegible] صمغ عربی ارزن [illegible] تخم کتان [illegible] برگ کرنب [illegible] سنبل برگ کتان بابونه گل اقحوان
[illegible] مساوی کوفته بیخته [illegible] با آب [illegible] بموضع ورم ضماد نمایند و [illegible] موافق برای ایشان ابتدای مرض [illegible] معمول از [illegible] زرده
بیضه نیمبرشت بود در آخر آن [illegible] شب و جلاب [illegible] باشند [illegible] اگر [illegible] منول گردد تخم [illegible] مساوی کوفته
بیخته سه درهم با ربع رطل آب [illegible] ساییده باشد [illegible] در آب [illegible] آب که [illegible] باشد بمقدار ربع رطل بنوشانند و اگر [illegible]
[illegible] آب [illegible] درهم [illegible] درهم [illegible] اسهال [illegible]
و چون آماس [illegible] گردد علاج [illegible] معده و [illegible] متاخرین [illegible] آورده این ضماد [illegible] تازه [illegible] شود و اکلیل الملک
[illegible] تخم کتان [illegible] بر [illegible] درهم [illegible] کرده [illegible] عدد [illegible] اگر [illegible] شراب
[illegible] کرده [illegible] روزی [illegible] تازه [illegible] گرده و چون آثار [illegible] شود
[illegible] را [illegible] بنوشانند و معده را [illegible] بیاشامند تا [illegible] ریم [illegible] بیرون آید
[illegible] بر آمدگی [illegible] پس [illegible] پاک کردن ریم ماء العسل [illegible] بنوشانند [illegible]
ایارج فیقرا [illegible] پنج [illegible] ریم [illegible] پاک [illegible] استعمال کنند

قروح و بثور معده

[illegible] معده [illegible] آن [illegible]
معده [illegible] و آن [illegible] باشد یا [illegible] که [illegible] حادث [illegible]
[illegible] معده [illegible] معده [illegible] باشد [illegible] علامت [illegible]
[illegible] گرم و تیز [illegible] باشد که [illegible] آید [illegible]
[illegible] قروح در اسافل معده [illegible] شود [illegible] و [illegible] گردد [illegible]
[illegible] دلیل قروح معده [illegible] تقیای [illegible]
[illegible] معده [illegible] سوزش معده و هیجان درد آن از خوردن چیزی ترش یا تیز و خروج ریم و خون [illegible]
و [illegible] فرق میان قروح [illegible] معده [illegible] میان [illegible]
[illegible] دلالت میکند بر موضع الم [illegible] بر آن موضع [illegible]
موضع [illegible] اسفل [illegible] شکم [illegible]
محسوس [illegible] میل کند [illegible] بر آید [illegible] باشد [illegible]

بغیر نضج دا و وجود وجع بعد استقرار طعام در اسفل معده قریب ناف و وجع اندک از قرحه فم معده استدلال کنند و اگر قرحه هم در فم معده باشد و هم در قعر آن نشان هر دو پیدا بود و بالجمله وجع در
هر موضعی که باشد الم در ان موضع محسوس گردد و فرق میان قرحه معده و قرحه امعا بوضع وجع و وقت دخول طعام کنند و وجود وجع وقت انحدار طعام از معده در دو
نزدیک ناف در قرحه امعا بود و خروج قشر در قرحه معدی اکثر در قی و بندرت در براز و در قرحه امعائی اکثر با قشر رقیق از ان در براز باشد و در قرحه معدی وجع در نواحی
امعا نمی باشد بلکه فوق آن بود و خروج قشر در قی نمی باشد اگر در قرحه معدی یا معده و واجب است که چون اراده امتحان معرفت موضع وجع نمایند مریض را چیزی که
در ان تیزی و حرافت باشد بخورانند علاج تنقیه به ماء العسل دهند و اگر حرارت غالب بود ماء الشعیر یا ماء الشعیر نوشانند و بعد ازان ادویه مندمله مثل دم الاخوین کندر
هر یک پنج درم گل ارمنی سه درم گلنار گهربا گل سرخ هر یک دو درم یا همه مساوی سفوف ساخته با رب سیب و رب به دهند و یا کندر دم الاخوین کهربا گل ارمنی
هر یک دو ماشه در شربت خشخاش دو تولهٔ آمیخته بلیسانند با گلاب نه تولهٔ شربت صندل سه تولهٔ و باید که در سحق ادویه مبالغه نکنند تا ادویه زود بگذرند بلکه
موضع زرد تازه و سپیدهٔ بیضه و اقراص باب اقراص عظیم وارد و هر چه در قی الدم بیاید بکار برند و این قرص نیز نافع است خشخاش ده درم صمغ عربی کثیرا هر واحد یک درم گلنار
گل سرخ حب الآس عصارهٔ لحیة التیس اقاقیا زعفران کهربا هر یک نیم درم به آب سماق یا آب بهی سرشته قرص ساخته در سایه خشک کنند شربتی یک مثقال با آب بهی
یا لعاب اسپغول و یا قرص کهربا شش ماشه کندر طین مختوم با شد دم الاخوین دو ماشه ساییده با آب سیب آمیخته بنوشانند و لعوق نیز بدهند و ...
هر یک نیم دانگ مرداسنگ مغسول اسفیداج ارزیز نیم درم روغن گل پنج درم علی الرسم ضماد کرده استعمال نمایند ... گاهی قرطاس محرق با
خاکستر بردی ... قروح معده مجرب انطاکی ... گفته که اگر قروح معده کهنه باشد ...
قدری کبریت و این مجرب است ... شامی سود ... اتفاق ...
شامی و شیر تازه و کاغذ مصری سوخته هر یک ... نافع قروح معده است بالجمله هنگام استعمال ... بلکه گاه گاه ... دهند
و گاه ... و این بهتر است ... و در قرحه ... اجتناب نمایند ...
نگرد و تا که قرحه بسیار ... علاج این است ... فصد باسلیق کنند و ...
ماده ... علاج ورم حار معده گذشت بکار برند ... و تخم خرفه ... هر واحد ده ماشه ... ماده در گلاب و
عرق کاسنی ... هر یک پنج تولهٔ بنوشانند و غذا ... شربت نیلوفر ... تولهٔ در گلاب ... روغن گل هفت ماشه ... صبح
شیرهٔ کاسنی و خیارین و خرفه هر یک ... شربت نیلوفر چهار تولهٔ ... اسپغول ... جهت تعدیل
شربت صندل دو تولهٔ در عرق بید مشک و گلاب هر یک پنج تولهٔ تخم ریحان هفت ماشه دهند و اگر ... شیر خرفه
تازه نوشانند و مسکه بالائی شیر با نبات خورانند و با شیرهٔ خرفه کاسنی و خیارین هر یک نه ماشه تخم کاهو مقشر هفت ماشه لعاب اسپغول ... هر یک
شربت نیلوفر چهار تولهٔ در گلاب و عرق بید ... کاسنی و نیلوفر هر یک پنج تولهٔ دهند و غذا شیر ...
تناول ... اگر ... قرحه معده ... زیاده بود خیار ... تولهٔ
تولهٔ و گلقند عسلی چهار تولهٔ و روغن بادام ... ماء العسل نوشانند ... جلای ... حاصل گردد ...
با صمغ عربی و طباشیر ... گل سرخ مساوی ده درم ... اصلاح آید ...
یا ... و یا گل مختوم و غیره در آب بارتنگ دهند و هر چه در قی الدم گفته آید بکار برند و غذا ...
ماشه ... قرحه تازه معده را باید ...
اقتصار ... معالجه قروح معده ... ماء العسل یا جلاب ...
کرده ... باشد و اگر ... گوشت مرده ... علاج کنند ...

و دوغ گاو و سکنجبین و شربت سیب و انار و مانند آن سودمند است و ایضاً ماء الشعیر با آب انار و اقراص خاصه فواکه نافع است و بسیار است که احتیاج بسوی تغذیه بلبن گوساله
و مانند آن نیز شود خصوصاً اگر تشنگی بسیار باشد بجهت آنکه کثرت استعمال دیگر را امتناع نباشد و نیز استعمال اطلیه مانند حب طباشیر و مانند آن نماید و فصد هم گاهی نافع است
باشد و اینکه بالانتفاع بر آن نماید کثیرا القدر و سایر ادویه قابضه و مسدده و غیره که از قروح عرض مری و فم معده نفع میکند خواه این ادویه مدمله باشد یا غیر آن بجهت آنکه منضجات
الماء و جاذبه سبب سلامتی نماید و بعد مدتی علاج میشود و آنها قوی میگردد و از این جهت استعمال ادویه در قروح فم معده و اعالی آن بعد طعام باید و گاهی نفع میکند
قروح معده افلونیای مصری و ایضاً اقراص کهربا لا سیما اگر انجباق الدم باشد و جمیع رطوبت فواکه قابضه را نافع است و گاهی غلیظ و زیت و زیتین انفاق آن هم نفع میکند
و چون در معده قروح باشد بسبب ضرورت اسهال آوردن افتد واجب است که اسهال بقبل خیارشنبر نمایند و اگر از قروح اسهال عارض شود باید که اقراص طباشیر
قابض و رب فواکه قابضه با آب بهی و مطبوخ معالجه نمایند و اگر ریح اکال باشد علاج آن بدانچه در علاج نفث الدم گذشت باید کرد و بثور معده را بتنقیه چیزی که
برای اسهال در قروح معده گفته شده است انار دانه و مویز و ریشه آهن گرم و داغ کرده نفع میکند و گویند که انار دانه و مویز آنگاه نفع کند که بثور ناکور از جنس جرب باشد و اگر
از جنس ثالیل و مانند آن بود نفع آن در نهایت اندک باشد و جالینوس گوید که اگر قروح و بثور در معده تازه ظاهر گردد اول فصد باید کرد خاصه اگر علامات غلبه خون ظاهر بوده
و دوغ ترش که از شیر گاو سیاه گرفته باشند بقدر ده استار با یکدرم طباشیر و یکدرم گل سرخ و یکدرم تخم حماض سود دارد و این شربت نافع است شیر گاو و ده استار نقیع سماق
و ده استار آب غوره و پنج استار سرکه آمیخته سکنجبین کنند یا آنکه آب با برودت شیر خانه آنرا با شربت انار ترش دهند و آنرا که قرحه کهنه شده باشد و اکله گردد اول معده را بجلاب
و ماء العسل پاک کنند و شاید که قی افتد بجهت آنکه معده را ایذا رساند و مضرت آن بزرگتر از منفعت باشد و اگر کهنه و زیاده شده باشد بحکم صدید خارج شود
باایارج فیقرا آنرا پاک کنند و بعد تنقیه دوغ ترش با رب به ترش و رب انار ترش و ماء الشعیر با آب انار ترش باید داد و آنرا که صفرا غالب بود و لعوقات عطش
ایذا باید ناشتا آب سرد بسیار دهند و بدان قی کنانند و اگر بر ناشتا قی نتوانند کرد ماء الشعیر با آب انار ترش داده بعد آن آب سرد بسیار نوشانیده قی فرمایند
و بعد قی دوغ ترش و طباشیر و گل ارمنی و گل سرخ دهند و اگر حاجت با سهال افتد مغز فلوس با آب کاسنی کنند و بر معده ضماد از جلاب و تراشه کدو و خطمی و سماق
و مازو و گلنار و مامیثا و گل سرخ و آب برگ خرفه و آب غوره و آب سیب ترش و آب بارتنگ و آب برگ مورد استعمال باید کرد و اینهمه انواع قروح و بثور را نافع است
و غذا اسفیدباج گاو و گوشت گوساله بسرکه و بطون بزغاله بسرکه و مصوص جوزه مرغ با آب غوره و آب سماق و آب انار ترش و آب ریباس و آب لیمو و ترشی سیب فرمایند
صاحب جامع و کامل گوید که چون ورم منفجر شده و مده خارج گردد صاحب او را شیر خر یا شیر بز بقدر ربع رطل با شربت خشخاش یا شربت عناب که بران گل ارمنی
و صمغ عربی هر واحد یکدرم سوده انداخته باشند بدهند و این حریره نافع است سپیدی تخم مرغ و نشاسته و بعضی گوید نیم جزو با آب شیرین بپزند تا قوام آید بعده
نشاسته نیم جزو در آب سبوس گندم و سفیداب حل کرده بران انداز ند و بپزند تا حریره گردد و صمغ عربی کتیرا هر واحد یکدرم و نیم سوده بران ریخته نیکو هم نوشند و اگر حریره
از نشاسته و شیر و خشخاش بسازند اندک ساخته باشند نافع بود و مصنف ترویج گوید که شیر گاو و آب چهار درم هر واحد بیست درم با شکر مقشر غذا انجه مرغ با زرده
و اگر با قروح معده قی الدم باشد قرص طباشیر با آب بارتنگ و آب سماق بخورند و اگر قی الدم با آن نباشد و در قرحه چرک و ریم باشد باید که آب بارتنگ با سماق و ماء العسل
و ماء الشعیر و جلاب سکنجبین و آب سوس یا نبات بدهند که این همه منقیات قروح اند و اگر دران تاکل و حکم صدید یا نشا احتیاج باستفراغ افتد و از انچه نفع میکند آنرا خوردن
ایارج فیقرا است و حق آنست که اگر احتیاج باستفراغ بود فلوس خیارشنبر با آب کاسنی دهند که اسهال او بلا اذیت است با وجودیکه آن ملحم است و بعد تنقیه قروح
دوغ گاو و ریب سیب دهند و این حب نیز بجهت بثور قروح نافع است گل ارمنی گلنار نشاسته صمغ عربی هر یک سه درم طباشیر درم الاخوین بسد صندل عصاره غافث افسنتین
هر واحد یک درم گل سرخ سفید درم حب الآس درم همه را سائیده سه درم با رب ریباس یا رب به یا رب سیب بخورند و اگر طبیعت نرم باشد قرص طباشیر بسبب با رب سیب
و بهتر گلنار ...شیاف بکار آید که این قرص نافع قروح معده است گل قبرسی صمغ عربی هر واحد پنجدرم درم الاخوین سه درم با رب ریباس سائیده و با آب بهی سرشته قرص سازند هر قرص
دو درم با آب خرفه بخورند و سپید صندل سفید صندل سرخ گل سرخ گلنار گل ارمنی اقاقیا حضض عصاره لحیة التیس ... خشخاش ... آب دو آب
برگ انگور ... سبحی البالم ... معده ضماد نمایند و غذا ... [illegible]

از بیرون ضماد نمایند مثل آنکه نخود آب از آن برنیم گرم بروغن بادام شیرین و کشنیز تر و خشک سازند و نقل آن خرفه و حب الآس تر و پوست کنار و نعناع و پشاپاو و مرو
و سیب تجویز نمایند و جالینوس گفته که گاهی از قروح معده تجزوا سهال شکم میشود پس معالجه او به مرهم گاو و کوکب نمایند

نفخ معده و قراقر

نفخ در شکم ست و قراقر پیدا شدن آواز سیلان آب در شکم ست بجنبش سه امر ست یکی انکه چون معده بسبب برودت مزاج معده و قلت حرارت غریزی آن از انهضام غذا
پس بدان سبب غذا نضج کامل نیابد و بخار بسیار از آن متولد گردد و بواسطه انفعال حرارت آن بخار بار و غلیظ گشته بریاح نافخه مستحیل گردد و شکم را ورم کند مثل مشک
پر باد و نفس تنگ گردد و ظاهرست که غذا اگر به طبیعت خود غیر نافخ باشد لیکن چون حرارت از نضج ضعیف بود تبخیر نماید پیدا کند بر آنکه باد که در جوهر آن
نفخ کثیر نباشد آن در شکم نفخ پیدا نمیکند الا آنکه حرارت مقصر باشد که تبخیر کم نماید و هضم نکند تحلیل بسبب عدم حرارت اصلا نفخ نمی باشد و اگرچه باد و نافخ باشد
و هر چیز که از آن نفخ پیدا نمیشود و عدم تولد نفخ از آن بسبب یک امر از امور ثلثه خواهد بود یکی آنکه آن چیز در جوهر خود خالی از نفخ باشد و دوم دیگر که در غیر آن چیز
معده باشد یکی استیلای حرارت غریزی بر آن چیز تا آنکه ابخره و فضول را تحلیل کند تا آنکه عنصری از آن باقی نماند که قابل تولد ریاح باشد و دوم برودت که تهیج
حرکت نه پیهم آنکه بر ده جهت با دام که قوی میباشد موجب تبخیر میگردد و چون ضعیف میشود حرارت قاصر از تحلیل بر آن عمل میکند از آن ریاح پیدا میگردد و گاهی
حرارت تحلیل ضعیف میباشد و ماده تجرید بدان لیکن از نوشیدن آب بسیار بر غذا یا حرکت مخصص غذا و از آن قصور حرارت افتد و در این هنگام حرارت مذکور کافی نمی باشد
و وهم از جهت طعام بسبب اشتغال طبیعت بحرارت معده از هضم و نضج تمام آن عاجز آید و چون نضج ناقص گردد نفخ آرد و آن طعام از چهار گونه خالی نشود اول آنکه کثیر المقدار
بود و ظاهر ست که چون غذا بیشتر از مقدار باشد طبیعت از هضم آن عاجز آید و جوف معده گنجایش نکند دوم آنکه کثیر الرطوبت باشد مثل که و خیار و امرود
و سیب و انگور و انجیر و خضرات و انواع بقول هر چند معتدل المقدار خورده شود پس هنگام عمل حرارت ابخره غلیظ از آن جدا گردد و حرارت از تحلیل آن عاجز آید نفخ
آرد سوم آنکه غذا بذاته نفاخ بود و آن است که در آن رطوبت غریبه فضلیه باشد مثل عدس و لوبیا و باقلا و نخود پس حرارت اگرچه معتدل باشد در تحلیل آن عاجز آید بدون
احاله او بسوی ریح و از آن ریاح نافخه متولد گردد مگر آنکه حرارت شدید القوت و ماده شدید القلة باشد که در این صورت اکثر از اغذیه نفاخ اصلا ریاح متولد نمیشود و از
اشربه نفاخ شراب غلیظ و حلو است مگر آنکه حلو رقیق باشد که از آن ریح لطیف پیدا میشود و بسرعت بغیر ایذا تحلیل میشود و شراب حدیث نیز مولد نفخ ست بسبب بقایای
رطوبات فضلیه که غلیان تحلیل آن بالتمام قاصر ست و چون کهنه گردد بسبب طول زمان آن رطوبت تحلیل شود و نفخ نیارد چهارم آنکه طعام زبک یعنی بوی آن مثل بوی
ماهی یا زهم یعنی بوی روغن خراب یا بدبو باشد بهر آنکه طبیعت از آن نفرت کند و در آن بر مجرای طبیعی تصرف نکند و فاسد گردد و از آن ریاح نافخه تولد کند و ظاهر ست
که بر این چنین غذا معده متوحش میشود بهر آنکه معده در ذکاء حس مثل دماغ و رحم ست با شیای خوشبو نفع و تقویت می یابد و از چیزهای بدبو متضرر میگردد پس هرگاه
خوشبو موافق مزاج آن بر آن وارد شود هضم آن قوی گردد و چون بر آن چیزی بدبو یا زبک یا زهم وارد نماید ضعیف گردد و هضم را فاسد گرداند سوم از جهت
اخلاط بسبب اجتماع بلغم یا سودا یا صفرای محیه که بلغم با آن مخلوط میباشد پس از حرارت معده متحلل شوند و ریاح نافخه گردند و بقول شیخ کثرت سودا و امراض طحال
اکثر سبب نفخ میشود و طبری گفته که گاهی در معده اخلاط کثیر مجتمع میشوند و آن گاهی رطوبت لزج و گاهی صفراوی حار و گاهی سوداوی میباشد پس عارض میشود
معده را نفخ از این اخلاط و سبب آن عمل او حرارتی ست که در قوت خود بحدی نرسد که این اخلاط را بسوزد و فانی گرداند پس از این اخلاط بخارات حاره غلیظه نافخه
منحل میگردد و این بخارات را ریاح نافخه نامند و جرم معده متورم و متمدد نمیشود و لیکن بغیر از مشاکسه پیدا میشود و تقلیب آلات او مضرت میرساند و گاهی شهوت طعام
قطع میگردد و این ریاح نافخه گاهی رطوبی میباشد یعنی رطوبت بر سائر اخلاط غالب بود و گاهی صفراوی مع رطوبت میباشد و لیکن علامت صفر ظاهر تر بود و
گاهی ریاح سوداوی بارد میباشد و هر واحد را از این علامت خاص ست و شیخ میفرماید که گاهی سبب نفخ طعام حار بالطبع بود بهر آنکه وی چون ملاقات
کند ماده بارده رطب را که در معده باشد تحلل و تبخیر آن نماید در حالیکه گرم گردد نزد هضم قوت حاره بالقوه بسوی حار بالفعل خارج شود و قبل انعقاد او بسبب
سخونت باطن بدن بر تفرق آن امداد ریاح از آن قوی گردد و همین وجه اکثر ضعیفه کسان را از خوردن عسل و اگرچه مطبوخ بجز سبب دیگر یافت.

قولنج بلغمی بسیار عارض میشود و گاهی بسبب نفخه و قراقر خلو شکم از طعام مع رطوبت خام زجاجی در معده و امعا میباشد بجهت آنکه چون حرارت طبیعی با غذا مشغول باشد ساکن بود و چون از ان فراغت یابد بتحلیل آن بلغم نماید و از ان ریاح متحلل گردد و گاه سبب درین آن باشد که طبیعت چون خلا یابد و قوت ما حرکت کند بهوای مصبوب با فضیه بحرکت آرند و بعیت آن بقایای ابخره و رطوبات که بدن از ان خالی نیست نیز بحرکت آیند و شبیه بریاح گردند و گیلانی نوشته که گاه سبب این بوجه دیگر میباشد و آن اینست که خلو را زیادتی شهوت [illegible] لازم است و در تجاویف رطوبت بخیر منفعل از هضم بود که در خلو منفعل شود و احاله آن بسوی ریاح کند و محی الدین قاضی القضاة دمشق را یکبار قولنج عارض شده اطبا او را از غذا منع کردند و در تغذیه او بشوربای بچه مرغ اقتصار نمودند مدتی که قولنج او زیاده شد و ایشان از سبب او غافل بودند پس هرگاه او را تکثیر غذا کردند فی الحال صحت یافت و ایضاً شیخ مینویسد که بیشتر سبب نفخه و ریاح که از ان بدن ممتلی شود برودت دارد [illegible] از خارج میباشد بسبب آنکه ضعیف میکند حرارت [illegible] عامل در ماده را پس عمل آن از نصف عمل میگرداند و عمل آن انضاج رطوبات ست و نصف عمل تبخیر بود و چون نفخه در شکم تا قبیل کثرت کند منذر نکس باشد و علامت مراقیه اکثر بسبب شدت حرارت معده و انسداد طریق غذا بسوی بدن میباشد پس غذا رجوع میکند و در نواحی معده محتبس میگردد و آروغ ترش میشود و [illegible] در [illegible] حادث میگردد لاسیما اگر طحال مشارک باشد [illegible] از رطوبت میشود و خون غلیظ میگردد و گاهی در مراق ورم میباشد [illegible] سودا و از ان [illegible] مالیخولیا میگردد و قرشی گوید که اکثر حدوث مرض مراق بسبب کثرت حرارت که محرق اخلاط میباشد پس سودا [illegible] بسبب انصباب سودا بسوی [illegible] کثرت می‌پذیرد و این را فسادهضم و کثرت ریاح و نفخ لازم میباشد و ایضاً بقول شیخ جمیع اسباب نفخ بعینه اسباب قراقر اند چون آن اسباب نفخه حادث کنند و طبیعت بدفع آن مقاومت نماید و اطاعت نکند و دفع نشود بسوی فوق و نه بسوی اسفل بلکه در اوعیه امعا حرکت کند قراقر باشد خصوصاً چون در امعای دقاق ضیق المنافذ بود و چون از ان بسوی وسعت امعای غلاظ منفصل گردد و بسکون و قلت نپذیرد لیکن آواز آن درین هنگام ثقیل‌تر باشد با وجود آنکه اندک بود و امادر دقاق با وجود آنکه زیاده‌تر بود آواز تیزتر باشد و چون این ریاح برطوبات مختلط گردد آواز صاف نباشد و چون فضا یابد منفتح و متخلخل باشد نصیحه پیدا کند و صفائی صوت دلالت بر تقای امعا یا جفاف ثقل نماید و صاحب کامل گفته که نفخه و قراقر بهرحال یا بسبب داخل باشد چون معده قوی الحرارة حیوانات نباشد که هضم غذا و تلطیف آن نماید و از ان ریاح متفرق سازد و نه بارد چنانکه غذا را هیچ تغییر ندهد بلکه حرارت آن ضعیف بود که آنرا هضم غذا و تلطیف او نکند و بجوی مکن شود بل احاله غذا بسوی ریاح بخاری گرداند و یا بسبب خارج باشد مثل استعمال طعام مولد ریاح و ریاح متولد ازین قلیل اللبث میباشد بجهت آنکه تحلیل میشود و صاحب هادی صغیر نوشته که قراقر و نفخ شکم یا بسبب برودت معده یا تناول اطعمه نافخه یا فواکه رطبه و یا بسبب نازیت [illegible] باشد که آن نیک منهضم نشود پس بخار ریحی حادث گردد و بقول صاحب ذخیره اگر ریح در امعا باشد در شکم آواز قراقر پیدا آید و اگر در معده باشد معده ایطار نمایند و آنچه آورا ازهم باز کشد منجلی باشد که بار آروغ ترش بر آید طریق تشخیص اسباب نفخ و قراقر اگر کیفیت و کمیت طعام متناول و تدبیر تناول آن بر سند اگر خوردن غذای کثیر المقدار یا کثیر الرطوبة یا مولد ریاح یا دیر یا تناول آن خوردن آب بسیار یا اتفاق حرکت متخضخض طعام باین کیفیت ظاهر باشد و الا علامات سوء مزاج بارد ساذج و بلغمی و سوداوی و صفراوی بجویند که در تشخیص اسباب امراض معده مسطور شد دریافت فرمایند پس هر یکی از اسباب مذکوره که مدرک گردد سبب این حالت باشد و ایضاً نفخه که از کمیت و جوهر طعام و خطای تدبیر باشد نفخه بسیار رود و را اوقات کثیر و در اوقات جودت غذا نباشد و چون آروغ دو سه بار آید از غالب ساکن شود و بتغیر تدبیر زائل شود و فرق میان نفخ سوداوی و آنکه از اخلاط رطبه خام باشد اینست که نفخه سوداوی با یبوست طبع بود و نفخ دیگر با رطوبت و لین و اجابت طبع باشد و طبری گوید که علامت نفخه از بخارات رطوبت که گرم شده و حدت پذیرد اینست که نفخه ترش بود باشد و با آن حرقت و لذع نبود و آنچه ازین بخارات صفراوی باشد با نفخه لذع و حرقت و قلت شهوت طعام و زردی قاروره بود و اگر بخارات سوداوی باشد با نفخه شهوت طعام و افکار ردی و خبث نفس بود و فکر مختلفات که تابع او با ضطرار باشد

تدبیر کلی

بقول ابن تلمیذ غرض در علاج نفخه و قراقر و ریح دو امر ست یکی منع تولد آنها و این چنان باشد که قطع سبب آنها نمایند دوم تحلیل آنچه در بدن از آنها موجود باشد به تدبیر احتیاج بجمع درین هر دو امر افتد یعنی بدفع موجود از آنها در بدن مع ذلک بقطع آنچه سبب تولد آنها باشد بلکه این اکثر بود پس لاجرم احتیاج می افتد بدفع موجود و تحلیل او

لیموی ادویه منفخه و محلله ریح و مدر بول است که آنچه حال [illegible] چون تولد ریح از حرارت مزاج باشد که این ادویه در چنین هنگام در تولد ریاح نفخ زیاده میکند بلکه باید [illegible]
و اگر چه فی الحال تحلیل ریاح بدیان نماید آن استعمال نشاید که چون در سبب اخلاط باشد که از شان آنها آنکه استحاله بحرارت بسوی طبیعت ریح باشد بنا بر آنچه هرگاه در بدن اخلاط
غلیظ باشند چنانچه گفته شد شکم کسیکه ریاح متولد شود باید که استعمال نماید شاید بلکه [illegible] زیاده کند مثل زیت که در آن بابونه و کرفس و اسپند و لیمون جوش داده باشند
در انیسون و جاوشیر [illegible] را باعسل [illegible] مثل لعوق گردد و بعد آن [illegible] و زیره و نیز [illegible] سعده آمیزند و بمقعد بالا روند یا صورت بدان آلوده و در
مقعد نمایند که آن ریح را [illegible] اخراج میکند و بعد ازان [illegible] تعدیل مزاج و تقویت آن نمایند و ایضا صاحب نفخ و قراقر شکم از اطعمه
غلیظه و نفاخه و آب سرد و حموضات احتراز نماید و ریاضت کند و تکمید شکم بجاورس و نمک گرم کرده و صبر [illegible] کنند

علاج نفخ و قراقر از برودت معده

فصد معده ارسطو غریزی آن [illegible] در علاج امراض معده از سوء مزاج بارد ساذج گذشت و هرچه در باب ضعف هضم بارد مسطور شد بدان علاج نمایند و تقویت معده و تسخین
و تنقیه آن بقی و زیره کرمانی باید کرد و آنچه جوارش زیره نفخ شکم که با ضعف هضم باشد مجرب است پودینه بادیان عود انیسون زیره سیاه پوست ترنج دارچینی زرنباد
هر واحد یکدرم نانخواه نیم درم [illegible] گلاب [illegible] هر یک دو درم مربای آمله [illegible] حسب معمول معجون سازند و این معجون دافع ریاح
بشکند و نفخ و قراقر [illegible] کرویا انیسون زیره کرمانی قاقله کبار قرنفل نانخواه تخم کرفس هر یک دو درم قاقله صغار قرنفل هر یک [illegible] زنجبیل دارفلفل هر یک
دو دانگ [illegible] مثقال [illegible] دو درم [illegible] بادیان دو درم تخم سداب [illegible] دارچینی [illegible] ترکی هر یک [illegible]
تمام هر کدام نیم باشد [illegible] کرویا و زیره و قاقلین و قرنفل و دارفلفل و زنجبیل [illegible] و این شربت نانخواه دافع
نفخ و قراقر و سردی معده است و این [illegible] درم در آب [illegible] سعده [illegible] و ایضا تریاق اربعه و جوارش کمونی و جوارش
عود و جوارش [illegible] و روغن [illegible] و روغن [illegible] و سفوف [illegible] کرفس و انیسون و عرق تنبول و عرق بادیان
مرکب و عرق نانخواه و عرق مخلل ریاح و شربت [illegible] و معجون کاسر ریاح [illegible] خوردن [illegible] مثقال در ماء رومی و کذا
دارچینی و کذا جوز بوا و کذا [illegible] و کذا افتیمون شربا و ضمادا و کذا خوردن [illegible] سود و عسل [illegible]
[illegible] تلخ شربا و ضمادا هر واحد محلل ریاح و نفخ معده مجرب [illegible] مثل [illegible] و ابن جزله [illegible]
رازی [illegible] [illegible] که خوردن [illegible] مثل هندی بگلاب و کذا [illegible] سفوف تخم آن [illegible] عسل [illegible]
دافع [illegible] [illegible] خولنجان [illegible] و کذا [illegible] شربا و ضمادا [illegible]
و [illegible] تخم [illegible] و کذا [illegible] شربا و ضمادا و کذا زیره شربا و ضمادا [illegible] ترنج [illegible] نمک هندی [illegible] و کذا
دارفلفل شربا و ضمادا [illegible] شربا و ضمادا [illegible] و تخم [illegible] و کذا [illegible] سنبل هندی [illegible] و کذا [illegible]
[illegible] و کذا [illegible] شربا و ضمادا انیسون [illegible] شربا و ضمادا و کذا [illegible]
[illegible] و کذا [illegible] تخم [illegible] شربا و ضمادا [illegible] محلل ریاح و دافع نفخ معده [illegible] که اگر سبب برودت
معده و ضعف آن باشد [illegible] علاج نمایند [illegible] کاسر ریاح مثل نانخواه و کاشم و زیره [illegible] نمایند و اگر احتیاج
[illegible] باشد [illegible] روغن [illegible] آن باشد و گاهی [illegible] میکند [illegible] عضو
[illegible] مانند آن [illegible] مثل [illegible] و آب [illegible] مانند آن و گاهی حاجت [illegible]
[illegible] و گاهی [illegible] و اگر [illegible] باشد این ادویه [illegible] خورد که آن [illegible] ریاح میگردد بلکه واجب است که اول
[illegible] علاج [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] ادویه [illegible] آن نفخ [illegible]

انیست که حب ده یک نیز در قوت جوشانیده بنوشند یا مطبوخ تخم نوبنج نهری یا عسل آمیخته بیاشامند و مطبوخ خولنجان خیلی سودمند است و خولنجان با تخم سرشته ... ساخته یک مثقال
گرم خوردن سنج بسیار در رطوبت اندک اخراج نماید و از آنچه در تقویم تا صیه عظیم النفع است جند بیدستر است چون با سرکه عنصل ... گلاب مع زیت کهنه بخورند و خصوصاً که
سکنجبین انجدان و عنصل ... گویند که کعب خنزیر سوخته درین باب جید است و گاهی در نفخ خفیف این تدبیر فایده میکند که شراب صرف ... اکثر نوشیده بخواب رود
بسیار شود از اذیت آن نجات یافته باشند و این ... شونیز و حب الغار و سداب را در شراب جوش ... دهند ... با روغن ... وزن آن
شراب بجوشانند تا روغن بماند پس بمالند و همچنین روغن شونیز و بعضی گفته اند که ... نفخ ... نافع است ... گویند که نافع است نفخ معده را
تکمید بجاورس گرم و نمک گرم و نوشیدن شراب که در آن ... جوشانیده باشند ... انیسون ... مصطکی ... جوش داده باشند
کرویا و زیره و نانخواه و صعتر و یا کمون و نانخواه و تخم کرفس مساوی در نبیذ جوشانیده بنوشند و اگر ... طبیعت باشد ... بدون شراب ... زنده یا
شربت حب الآس ... اگر با نرمی طبع نباشد کمونی و فلافلی و ... مثرودیطوس و تریاق کبیر ... زیره ... تخم کرفس ...
و کرویا و انیسون ... و سداب و شونیز و حب الغار و جند بیدستر در آب بجوشانند تا آنکه آب قوت این ادویه اخذ نماید پس صاف کرده با روغن
بجوشانند تا آب فانی گردد بعده روغن ناردین ... تنکیم کنند ... اگر ... شونیز و سداب و حب الغار و
جند بیدستر ساق کنند و اگر ... انیسون و کرویا و شبت ... تخم ... شیرازی ... که حلاب ...
بادیان و نانخواه و زیره و گلقند عسلی ... غذا نخود آب ... اندک دارچینی و زعفران دهند و این دوا ... زنجبیل دو درم کمون ... سنبل الطیب
تخم ... هر واحد سه درم راسن شش درم پودینه خشک برگ سداب هر واحد دو درم صعتر نانخواه هر واحد یکدرم مصطکی ... همه را کوفته بیخته دو درم با آب زیره
... بخورند و اگر قراقر و ریاح با این ... و فلافلی و جوارش ... با حب الرشاد یکدرم و گلقند عسلی دو درم جوشانیده
گرم بنوشانند و اگر طبیعت با نفخ و ریاح نرم باشد حب الرشاد بریان و زیره در سرکه تر کرده بریان هر واحد یکدرم بدهند و غذا کباب ماکیان دهند و یا
جوارش عنبر و یا عود و یا مصطکی بقدر یک مثقال قبل از طعام بخورند و باقی علاج از آنچه در نوع آینده می آید اخذ کنند

علاج نفخ و قراقر از اغذیه کثیر یا رطب یا نفاخ

تقلیل غذا و ترک اغذیه رطبه و نفاخه و تناول اغذیه سریع الانهضام مثل قلایا و مطجنات و زیرباج و دخول حمام بعد ریاضت قبل تناول غذا و شرب شراب ریحانی
علاج آنست و اگر کفایت نکند جوارش کمونی و صعتر از درم تا مثقال بحسب حرارت مزاج و برودت آن و قوت مرض و ضعف آن با آب نیمگرم بدهند و
معده را بدست گرم بمالند و بران آبیکه در آن کمون و بابونه جوشانیده باشند بریزند و اگر قبض طبع باشد با ایارج تعدیل آن نمایند و غذا نخود آب
دهند و سکنجبین و گلقند سرشته همراه عرقیات معمول است و گاهی بادیان مصطکی هر یک دو ماشه سوده گلقند سرشته همراه عرقیات داده میشود و سفوف
... سفید ... یا از بادیان نه ماشه الائچی کلان چهار عدد و انیسون چهار ماشه گلقند چهار توله در گلاب ... شیره بر آورده بنوشانند و یا جوارش
انجدان العرق پودینه و بادیان دهند و یا نمک سلیمانی دو ماشه بدهند و اگر نانخواه زیره سفید زرنباد فلفل سیاه کوفته جوش داده گلقند داخل کرده
بنوشند نیز برای نفخ شکم و بدهضمی مفید بود و در قانون است که اگر سبب نفخه طعام نفاخ باشد آنرا ترک کرده بسوی غیر آن رجوع کنند و ترتیب نیک باید
اختیار نمایند و معارضان هضم نمایند که نفخ آورد و واجب است که صاحب او بر شکم بخوابد بالای تکیه که مثل ... باشد ... گوید باید که از غذای او
کم کنند و از اغذیه غلیظه و مولده ریاح و نفخ اجتناب نمایند و حمام بعد از ریاضت و قبل از غذا استعمال فرمایند و دلک معده و تکمید آن بنمک و زیره و نانخواه
و جاورس گرم کرده باید کرد و جوارشات نیز استعمال کنند و سفوف بزور بدهند و ایضاً صاحب آنرا حب الرشاد و نانخواه و تخم کرفس انیسون هر واحد دو درم زنجبیل
حب بلسان هر واحد یکدرم جند بیدستر نیم درم همه را باریک کوفته یکدرم با شراب ریحانی بدهند و همین عمل کنند چون استعمال کنند هر واحد ازین ادویه مفرد ...
باشد با شراب کهنه یا با شراب عسل و نفع بریاح کند و اگر صاحب آنرا جوارش ... یا جوارش کمونی یک مثقال با آب نیمگرم بدهند

نفخ بخته در ریاح و نفخ را تحلیل کند و تجربه منضم نماید و سفوف بنادر درین باب نفع عجیب دارد و جوارش فلافلی و جوارش عنبر و شرود اطریفل و تریاق کبیر هم از اینها انجدان و جوارش عود و فنجنوش و دواء المسک نافع است و این سفوف نافع نفخ و ریاح است زیره کرمانی و تخم نانخواه و تخم کرفس و بستانی هر واحد سه درم تخم کرفس بیلی حب بلسان عود و سنبل نیز مصطکی هر واحد دو درم تخم خولنجان و زنجبیل و فلفل سیاه و سفید و تخم سداب هر واحد یکنیم درم جنبید بیدستر زنتیه هر واحد یکدرم تمر هندی روغن سرخ یا روغن بلسان بگدازند و با دو به آورده بعسل کف گرفته سرشند شربت یکنیم درم تا یکدرم با آب مطبوخ زیره کرمانی یا شراب ریحانی یا آب کبریا ان تخم سداب تخم کرفس چوشانیده باشند بحسب مقدار قوت باشد و منفعت آن بیابد کز انزار کنند اگر طبیعت مع ذلک یابس باشد شیر یاران داروی تخم بسبل یا مطبوخ افسنتین تخم کرفس بدهند و اگر طبیعت نرم باشد حب الرشاد بریان یا زیره کرمانی منقوع در سرکه و مقلو دهند صاحب اقتباس گوید که اگر قراقر بسبب تناول چیزهای مولد ریاح چون خیار و بادرنگ و کدو یا باقلا و فول و لوبیا و گوشت گاو میش باشد آنرا اصول قوت دارند و تاب سلیمانی و دهنو شیره بادیان نیم ماشه و انیسون و زیره سفید نانخواه هر یک یک ماشه و عرق بادیان و گلاب هر یک نیم توله و نبات سه توله نوشانند و معجون پودینه نسخه قادری با شربت نانخواه دهند و معجون ابدال معین اثر دارد و غذا گنجشک و شنگوار و مرغ بریان بنمک دهند و اگر با قراقر درد شکم بود نیز او دهند مرخ تخم سداب نعناع خشک هر یک یک توله جند بیدستر چهار ماشه نبات برابر همه سفوف ساخته نه ماشه با عرق بادیان و نانخواه هفت توله دهند

علاج نفخ و قراقر از بلغم

هر چه در علاج امراض معده بلغمی مذکور شد بعمل آرند و ایضاً بنابر تحلیل و نضج این مطبوخ دهند انیسون چهار تخم کرفس هر یک هفت ماشه بادیان بادرنجبویه تخم قرطم هر یک نه ماشه جوشانیده گلقند عسلی چهار توله داخل کرده دهند و وقت ظهور نضج بحسب افاده تنقیه کنند و مطبوخ مذکور سنای مکی یکتوله تربد سفید نه ماشه زنجبیل سه ماشه خیار شنبر هفت توله ترنجبین چهار توله شربت دینار چهار توله روغن بادام هفت ماشه افزایند و مسهل تبرید از شیره بادیان نه ماشه شیره زیره سفید سه ماشه و انیسون هفت ماشه الایچی کلان پنج عدد در گلاب یا و آثار برآورده شربت بزوری چهار توله داخل کرده تخم ریحان نه ماشه پاشیده نوشند غذا شوربای مرغ با نان روده و بعد حصول تنقیه بهر تحلیل ماده نفخ جوارش مصطکی با عرق صعتر یا سنبل بدهند و ایضاً علاج این نوع اسهال کنند حب ایارج یا شهریاران یا حب سکبینج و مانند آن وقتی نمایند اگر زمانه تابستان باشد و تقویت معده مثل ترنجبین با انیسون با آب طبیخ کمون کرویا و عود و سداب و نعناع و مصطکی و قرنفل نمایند و غذا زیرباج بچه مرغ یا تیهو یا لحوم مشوی سازند ذکر بعض ادویه نافع لنفخ قلونجی و یا خولنجان کوفته بعسل آمیخته بقدر چوزه صبح و شام خوردن و یا شونیز درست با آب گرم استعمال کردن در رفع نفخ و تحلیل ریاح نافع ست و کذا مصطکی با شهد سرشته و تحلیل نفخ و تسکین درد معده ریحی مجرب ست و کذا نانخواه با سرکه خوردن و یا زیت طلا ساختن بغایت مفید جوارش انجدان نافع برای نفخ شکم و قراقر و هضم طعام و برودت معده و گرده تخم انجدان خوشبو سیزده درم فلفل تخم کرفس هر یک دوازده درم فطر اسالیون پودینه خشک سیسالیوس هر یک سه درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بقدر حاجت بسرشند جوارش کمونی صغیر نافع نفخ و ریاح و تقویت معده و دفع رطوبات آن زیره سیاه در سرکه بیست مثقال زنجبیل بیست مثقال فلفل برگ سداب در سایه خشک کرده بوره ارمنی هر یک دو مثقال کوفته بیخته با عسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند خوراک یک مثقال حب حلتیت که جهت ریاح معده عجیب التاثیر ست زنجبیل دو درم سهاگه بریان پوست هلیله زرد نمک لاهوری حلتیت هر واحد یکدرم کوفته بیخته با آب برگ سبحنه حب بقدر کنار دشتی بندند خوراک یک حب سفوف برای نفخ معده و کبد و طحال و قراقر و درد معده و جگر و سپرز و اسهال از ریح بود مقوی معده رافع فساد هضم و درد گرده و قولنج ریحی و ریح بواسیری را مفید و هاضم مشهی ست زیره سیاه و سفید هر دو در سرکه تر کرده هر واحد پنج درم نانخواه بادیان هر یک شش درم آمله هلیله سیاه سعد کوفی قرنفل دانه هیل کلان پوست هلیله اصغر هر یک دو درم سهاگه بریان انجدان فلفل تخم گندنا شونیز گند هکه هر یک سه درم پودینه چهار درم کبیوره کچری پنجدرم سنبل الطیب یکدرم نوشادر مصفی سه توله تربد سفید چهار توله زنجبیل انار دانه ترش هر یک نه درم کوفته بیخته مقل ازرق حلتیت هر یک سه درم با آب گندنا حل کرده آمیزند و بست پنج آگر

قرابادین قادری ... از ... نانخواه

موصلی جوزبوا هر یک یک مثقال و نیم ... سائیده بقوام آورده سرشته سازند ... معجونی که مرکب از دوائی ... و یک برگ سداب بگیرند ... مستعمل ... اندکی از دست مانند خمیر
سرشته ... قرصها ... سازند و در سایه خشک نمایند و بعد ازان ... در وقت ... از یک مثقال تا دو مثقال باشد سفوف انیسون ریاح معده را دفع نماید و معده
را از اخلاط غلیظه پاک کند انیسون نانخواه تخم کرفس هر یک پنج درم کندر چهار درم قلقل از خرما قسط مصطکی هر یک سه درم سپندان سفید سی درم
کوفته بیخته با قوانینه آمیزند خوراک پنج درم سفوف جوارش تقوی معده دافع ریاح و نفخ شکم و پیش از غذا و بعد توان خورد نعناع خشک ده درم
سماق پنج درم فلفل ده درم نمک هندی درم کوفته بیخته از یک درم تا دو مثقال بخورند عرق محلل ریاح و مقوی باه دارچینی چهار درم قرنفل نانخواه انیسون
بادیان هر واحد دو درم گل بابونه تخم کرفس هر یک ده درم مشک شش دانگ زعفران دو مثقال شب و چهار آثار آب تر کرده صبح عرق کشند بقدر دو آثار
و ... سکنجبین ... ریاح ... فایده مثل کمونی ... زیره سیاه زنجبیل پودینه هر یک سه درم ... مصطکی دار فلفل
نانخواه هر یک یک جزو عسل سه چند ادویه ... بسیار نافع ... گوید که در نفخ و جشا معده را از تنقیه پاک کنند بعده محللات مثل
طبیخ حلبه و ... انیسون ... نمایند و بعد حصول تنقیه تنحیر ملطفات و نفخات مثل عود و عنبر و دوا ... المسک و دواء الکرکم
و زیره و خردل و کرویا دلفد ... سکنجبین بزوری کنند و گوید که در قراقر ملبغمی ... عظیم الانر ست سفوف
نعناع ... با عرق بادیان و نانخواه نافع ... گوید اگر نفخ از رطوبتی که گرم شود و حدت پذیرد عارض گردد و قراقر آورد و نماید اگر
حار باشد تدبیر او بدانچه در قسم نفخ سوداوی بیاید باید کرد و اگر قراقر و مقعد یا سپید باشد علاجش استفراغ ست اگر قوت اطاعت کند
و معده از ضعف بدان حالت نرسد که با آن تخم فاسد شود با طریفل صغیر که با ایارج فیقرا سرشته باشد و بهتر چیزیکه درین حالت برای استفراغ
استعمال نماید این نسخه ست تخم کرفس انیسون بادیان نانخواه زیره کرمانی فطراسالیون دو قوح اسارون هر واحد دو درم برگ پودینه
زوفای خشک ... برگ سداب برگ شبت خشک هر واحد دو درم مویز منقی بیست درم همه را بستور مطبوخ پخته بوزن هفتاد درم آن
صاف نماید و بوزن یک درم ایارج فیقرا و یک درم غاریقون تقویت داده و اندک شکر یا عسل آمیخته گرم بنوشند و از انچه ضماد این نفخ میکنند
انیست مصطکی ده درم صبر ... خالص هر واحد یک درم سنبل ... اسارون تخم کرفس هر واحد یک درم اصابع الصفر یک درم ... تنها اینرا
یا قنا ... نسخه رسیده چون خالص خشب یا لس باشد و آن ... آنرا بلوط الاصفر نامیده همه را بسایند و ... تخم
... سرخ ساخته این ادویه آمیزند تا مستوی گردد و ... بر پارچه بقدر معده مالیده ضماد نمایند و باید که غذای او تیهو
و سینه دراج باشد و اگر احتیاج بحفظ قوت باشد بگوشت حمل و گوشت جدی غذا سازند و شراب کهنه سرخ بنوشند

علاج نفخ و قراقر از سودا

انچه در علاج امراض معده سوداوی گذشت بکار برند و معجون ... نیز مفید ست و حب ... و مثل ... شیخ میفرماید که نفخه لازم سوداوی را علاج
بمثل ... و ... نانخواه نمایند و اگر احتیاج باستفراغ قوی افتد حب ... استعمال کنند و بر معده اسفنج مبلول بسرکه کهنه نهند و بهتر آن
سرکه انجدان ست و مسیحی گوید که اگر ریاح غلیظ سوداوی خام باشد سفوف متخذ از زراوند مدحرج و تخم شبت و نانخواه و تخم سداب و نعناع خشک و
جند بیدستر و ... بسرکه که در ان جعده و نانخواه و شبت و تخم کرفس و سداب و حب الغار و مرزنجوش و دوقو و فطراسالیون جوشانیده باشند تکمید نمایند
طبری نوشته که نفخ اگر از بخارات سوداوی باشد علاجش اینست که اگر قوت احتمال کند و زمانه و سن مقتضی باشد باین مطبوخ استفراغ نمایند زوفای خشک
سعتر فارسی نعناع خشک برگ بادرنجبویه خشک گاوزبان برگ فلنجمشک هر واحد سه درم هلیله سیاه افتیمون اقریطی افسنتین رومی هر واحد ... درم
تخم کرفس انیسون هر واحد یک درم مویز منقی پانزده درم همه را بدستور مطبوخ جوشانیده و با ایارج فیقرا و غاریقون بحسب قوت و وقت مقوی ساخته
نیمگرم بنوشند و باید که بر معده ضماد دیگر در نفخ رطوبی گذشت ضماد نمایند و در ان افسنتین و افتیمون و برگ جعفری افزایند و غذای او

شوربای ماکیان فربه باشد و شراب که معتدل القوة و ریحانی و طعم او میلی از حموضت باشد بیاشامند و آب گرم بسیار بر معده او بریزند و این نسخه سفوف
تالیف ابو ماهر نافع انواع ثلاثه نفخ مادی ست و بسیار مجرب است که با پر سیر بشب از سایر ادویه غنی میسازد صعتر و فانع اساردن فطراسالیون تخم کرفس
زیره کرمانی نانخواه هر واحد دو درم مصطکی عود خام هر واحد سه درم گل سرخ کندر هر واحد چهار درم کرویا نه حب السمنه بوزیدان هر واحد دو درم
زنجبیل لسان العصافیر فلفل سفید دار فلفل هر واحد یکدرم کرویا پنجدرم هلیلهٔ سیاه ده درم همه را بسایند و بران چهار سیب شیرین بیفزایند
شیرین و برگ نعناع و برگ سداب و برگ بادرنجبویه هر واحد ده درم و از تلامذهٔ او زیاده کرده اند درین سفوف جندبیدستر مثل یک جزو او و من آ
میایم که دران سوم الحجوش اصل السوس هر واحد پنجدرم زیاده کنند بعده مثل همه شکر طبرزد آمیزند و در ظرف تنگ دهن نگاه دارند تا بوی او باطل
نگردد و وقت شربت از یکدرم تا هفت درم بقدر قوت نفخ و ضعف آن بخورند و نزد حرارت مزاج عملیل شربت سیب و عند برودت مزاج شربت عسل
و نزد سلامت مزاج شراب صافی با این سفوف اضافه نمایند و ممکن نیست ذکر جمیع اجزای این علت و آنچه بآن حادث میشود و طبیب ماهر
استخراج آن عند حدوث علت نماید و زیاده و کم کند بحسب وجوب مزاج و وقت و قوت مرض و ضعف آن *

علاج نفخ و قراقر از صفرا

تدبیر کلیه در علاج امراض معده صفراوی مسطور گشته استعمال نمایند و طریقی که بعد معالجه این مرض اکثر اطبا غلط میکنند و معالجهٔ آن بعلاج صفرا
ننمایند و معالجهٔ آن سودی بخشد و بلکه معده و استقامت قوت آن میکند و اما علاج نفخ که مع لذع و حرقت عارض شود اینست که طبیب بسوی قاروره
نظر کند اگر قاروره حار باشد یا کثیف است که فصد نمایند بعد از آن استفراغ بدانچه محلل و مفتی و مخرج صفرا باشد و این شربت موافق ترین چیزهاست
که صاحب این نسخه نوشته بنفشه سه درم زوفای خشک دو درم افسنتین پنجدرم صعتر زیره کرمانی نانخواه هر واحد یکدرم تخم کرفس دو درم انجیر
همه را بسقور مطبوخ جوشانیده وزن یکصد درم از ان صاف نمایند و دران پانزده درم فلوس خیار شنبر مالیده بار دیگر صاف کنند و بران
سه طبوخ تقموشیای مشوی بپاشند پنجدرم شکر انداخته بگرم بنوشند و از انچه تضمید معده بدان درین نفخ میکنند آنست که جامع محلل و معدل و
مبرد باشد و موافق ترین آن این ضماد است بگیرند مغز سفرجل مبخوش و مغز سیب مبخوش هر یک بیست درم و بسایند تا مثل مرهم گردد بعده آس
رطب ده درم بسایند پس بنفشهٔ خشک و گل سرخ هر واحد دو درم خوب بسایند و افسنتین رومی ده درم کوفته بیخته آمیزند و مر صافی و سنبل الطیب
هر واحد دو درم و نیم سیب خشک ده درم کوفته بیخته همه را آمیزند و سی درم آرد جو و بیست درم خطمی کوفته بیخته اندازند و با بیکه دران جوشیده باشند
سرشته بر پارچهٔ که بهیئت معده تراشیده باشند مالیده بر معده ضماد کنند و چون طعام خورند ضماد را جدا نمایند و بعد از هضم اعادهٔ آن نمایند
و باید که طعام او زیرباجات شیرین ماکیان و سینهٔ دراج و تذرو باشد اگر حال مقتضی باشد و الا مزورات تنخذ بسرکه و شکر دهند و از خوردن مطلق
شیرینی و حبوب نکنند و شراب ابیض ضعیف القوة بنوشند و از شراب سرخ غلیظ و اصفر مشبع منع کنند که این علت باین طریق زائل میگردد
و گویند که از انچه علاج این نوع بدان میکنند تنقیهٔ معده ست بمطبوخ هلیله یا شربت بنفشه و شربت ورد مکرر یا شربت اجاص یا آب تمر هندی
بجلاب بعد از ان آب انار چاشنی دار و آب به بنوشند و اگر التهاب شدید باشد شیرهٔ خرفه بشربت حصرم دهند و غذا جوزه مرغ بآب غوره یا بآب
سماق یا بآب انار فائده شیخ الرئیس مینویسد که علاج قراقر قوتیر از علاج نفخ ست و کسی که ریاح در شکم مع تپ اندک دارد باید آب زیره تر سکنجبین
جل نمایند نوشته شارح قانون گوید که آن دلالت بر خلط غلیظ و لزج متکاثف در امعا میکند و بهتر طریق دفع آن انضاج پس اسهال ست و باین طبیخ
انضاج مثل این ماده مع تحلیل نفخ حادث از ان حاصل میشود و باین مستعد برای اندفاع میشود و بعد زوال تپ بوثوق تام دفع نمایند و بعد وصول تپ
بحد رو تقیه دیگر بنمایند اگر با قراقر تپ بار بود شیرهٔ بنفشه یکتوله با دیان هفت ماشه و گل سرخ نه ماشه گلقند چهار توله گلاب یکنیم پاو بدهند

علاج جشاء و تثاوب و فواق

جشا که بفارسی آروغ گویند نفخی بود که از راه دهن با آواز مندفع شود و تثاؤب را بفارسی خامیازه و دهن دره نامند و آن حالتی ست که چون حادث گردد انسان بی اختیار دهن باز کشاید و تمطی را خمیازه خوانند و آن کشیدن اعضا و بسط آن بسوی جوانب ست و سبب تثاؤب آنست که بخارات غیر منهضم بسوی عضو کنند و در عضلات فک و شفتین جمع شوند و بواسطه برودت یا کثافت محل و قلت تحلل غلظتی کسب نمایند پس طبیعت اراده دفع آن نماید و از قوت ارادیه بتحریکات جویده یا بالضرورة دهن بکشاید و لهذا اغلب عقیب هضم و بیدار شدن از خواب قبل استیفای آن زیاده میرسد و سبب تمطی نیز همان بخارات است مگر آنکه مخصوص بسر نیست بلکه در سائر عضلات بدن عام میباشد و حدوث جشا بقول صاحب کامل از ریح منفخ معده باشد که بسوی دهن مرتقی گردد و از بخارات که مرتقی شود یا از اخلاط حار بود پس جشای دخانی باشد و یا از اخلاط بارد بلغمی پس جشای ترش بود و جشای حامض ایضا یا از اغذیه بارده غلیظ و یا از اطعمه کثیر که معده قدرت بر هضم آن بسبب ضعف حرارت خود ندارد و در معده ترش گردد عارض شود و گاهی جشا قوی بود و غذا را از معده خارج کند و منع از هضم نماید و ابو منصور گوید که سبب جشا احتباس کیموس ردی در معده و فساد مزاج ست و ایلاقی گوید که آروغ ریاح ست که قوت معده آنرا تحلیل کند و بالا فرستد و این ریح یا از خلط غلیظ متولد شود و یا از ضعف معده و ضعف آن یا از سوء مزاج ساذج بود و یا از ماده و ماده ریح یا خلط بلغمی باشد یا سوداوی بود یا بالجمله آروغ دو نوع ست طبیعی و غیر طبیعی اما طبیعی آنست که با اعتدال باشد و ریح قلیل که در معده جمع شده باشد در آن برآید و بدان سبب تمدد معده زائل شود و هضم نیک گردد و از این قبیل ست آنچه از نوشیدن آب یا بامتصاص و خوردن طعام بتعجیل ظاهر میگردد بهر آنکه درین هر دو صورت همراه آب و طعام هوا نیز جذب میشود و در حلق و فم معده جمع میگردد پس طبیعت آنرا با قرب طریق که دهن ست دفع میکند و تمدد و ریاح معده نیز مندفع میشود و آروغ که از تناول نیشکر افتد مثل لشرب آب ست یا امتصاص اما آروغ غیر طبیعی همان است آنکه در نفخ معده در قول صاحب کامل و ایلاقی گفته شد و مضرت کثرت آروغ آنست که هضم را فاسد کند بسبب طفو طعام بر فم معده و عدم اشتمال قعر معده بر آن بهر آنکه قوت هاضمه طعام در قعر معده ست و چون از قعر معده بالا آید نامنهضم ماند و شیکری نیز گفته که جشا دو نوع ست معتدل و غیر معتدل و معتدل همانست که مذکور شد و جشای غیر معتدل چهار نوع ست اول آنکه از برودت معده باشد و از هضم طعام عاجز آید و بدین جهت ریاح پیدا شود و طبیعت آنرا با آروغ دفع کند دوم آنکه از ضعف معده بود پس بر هضم طعام قادر نباشد و حرارت غریزی از جمیع اغذیه تحلیل در معده بخارات ریحی برانگیزد و طبیعت آنرا با آروغ دفع نماید سوم آنکه از سوء ترتیب طعام یا رداءت کیفیت آن باشد چهارم آنکه در معده ورم بلغمی موجود باشد و از آن ریاح منحل گردد و جشا آید و این شدیدترین انواع ست طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اولا شکم مریض مس کنند اگر در آن ورم یافته شود سببش همان باشد و الا حال کمیت و کیفیت طعام و ترتیب تناول آن بپرسند اگر خوردن طعام بسیار یا مولد ریاح یا سوء ترتیب اکل آن بیان نماید و جشا نزد ابتدای هضم طعام ظاهر شود سببش کثرت یا کیفیت طعام یا رداءت ترتیب تناول آن باشد و الا حال کثرت و قلت اشتها بپرسند اگر اشتها بسیار گوید و با آن هضم ضعیف باشد و براز منقطع خارج شود سببش برودت باشد و اگر اشتها معتدل گوید و سوء هضم و وجع معده بعد طعام پدید آید سببش ضعف معده باشد پس سبب ضعف معده که از سوء مزاج ساذج ست یا مادی بطریقیکه در تشخیص اسباب امراض معده گذشت دریافت نمایند و شیخ میفرماید که اسباب جشا و دلالت او بر احوال معده در باب استدلالات ذکر نمودیم فقط پس نزد راقم اولی آنست که آنچه در وجوه استدلال بر احوال معده از جشا مسطور شد بران هم نظر نمایند که از ان اقسام جشا و اسباب و علامات آن بوجه احسن منکشف میگردد علاج در هر قسم مرض مذکور آنچه در علاج امراض معده از ریاح و وجع معده ریحی مسطور شد استعمال نمایند و اگر سبب تثاؤب و تمطی غلبه خون باشد و سائر علامات غلبه آن مثل ثقل تنگی و کندی حواس و شیرینی دهن و سرخی آن مدرک گردد فصد نمایند و مطفیات خون بنوشانند و بهترین اشیا در دفع این امراض گلقند و بادیان و گلاب و خیره ... ست و ... تقویت معده و تجویز هضم ... مصطکی ... و غیره نمایند و ایضا ... تنقیه جهت تقویت معده و منع ... بادیان ... گلقند آمیخته با گلاب ... مصطکی ... گلقند ... نافع و آگر

از برودت ماده بلغمی و سوداوی و صفراوی باشد پس چون در علاج امراض معده از سوء مزاج بارد و بلغمی و سوداوی و صفراوی و در علاج انواع تخمه مذکور شد حسب سبب بکار برند و خوردن مشک مخرج ریاح از جمیع بدن است و دارفلفل با عسل مادهٔ ریح را قلع کند و قوی بی نظیر است و ناشتا با سرکه خوردن و بارتنگ طلا ساختن بغایت مفید و سویدی از بالنقی و جالینوس غیره نقل کرده که خوردن کشنیز سبز و غاریقون و مصطکی و تخم انجدان و قسطرون و تخم کرفس و نقایه فرنجمشک و جزاء بیخ زوفا و خولنجان و اساک ذهب و دهن و لبیب … قطراسالیون استعمال کرد یا و خوردن کراث قبل از طعام و بادام تنها با شراب و خوردن اندک پیاز و ترمس با سرکه و نوشیدن گلاب همراه نافع آروغ ترش ست و قرنفل و خردل و پودینه با عسل نیز مفید و مصطکی دانه هیل با گلقند خوردن نیز و تخم … قثا و شب سوده مناسبت و نمک سلیمانی در جشای غیر طبیعی بغایت نافع ست وابیدن کرد یا صعتر شبت همراه آب یکجزو و مصطکی نیم جزو و … از امراض … و نفع مجرب ست و این حب مصطکی در آروغ ترش لیموازتی بکار می آید غاریقون نیم مثقال قرنفل … سوخت هر واحد یک مثقال مصطکی … کبابه زیره کرمانی هر یک دو مثقال نبات سفید سه مثقال شربتی دو مثقال و بقول اهل هند نمک سنگ … بهیل مرچ سیاه … زیره کلونجی … بیان جمله مساوی سائیده قبل از طعام و بعد آن خوردن آروغ بسیار بازدارد و اشتها آرد و باد گوله دفع کند شیخ گوید که در کثرت جشا بسبب ریاح متولد در معده قی کنند بطبیخ انیسون و صعتر و برگ سداب و کرویا و پودینه و ناشتا و زیره و نفع و مصطکی و قرنفل استعمال نمایند بمداومت تناول گلقند مصطکی کنند شیخ میفرماید که صاحب جشای حامض منتفع میشود از خوردن فلافلی بشراب گاه اینانی را نفع میکند خوردن کشنیز خشک بقدر مثقال و بعد آن نوشیدن شراب صرف قبل غذا و بعد جشا و گاهی بقول بعضی طلای معده بنوره و زبل ماکیان تسکین آن نماید و در جشای دخانی اگر از ماده باشد بافسنتین و ایارج نفع میابند و اگر بلا ماده بود بچیزی که مبرد و مطفی باشد مثل ربوب فواکه بارده و اغذیه مبرده منتفع میشوند جرجانی و ایلاقی میفرمایند که اگر سبب کثرت آروغ خلط بلغمی یا سوداوی باشد تنقیه معده از آن بایارج فیقرا و حب اقاویه و حب صبر و مصطکی نمایند بعد از آن تقویت معده بمعجون فلافلی و کندری و زنجبیل مربی کنند تا غذا تحلیل … معده … نباید از طعام ردی الکیموس متولد ریاح پرهیز باید کرد و اگر سبب آن ضعف معده باشد و سبب ضعف سوء مزاج ساذج بود تبدیل آن مزاج بضد آن نمایند چنانچه در علاج سوء مزاجات مذکور شد انطاکی گوید که تنقیه بقی واجب بود و خوردن جوارشات و حمام و تکمید معده با جبه گرم یا آتش و استعمال این مطبوخ کرویا انیسون شبت صعتر هر واحد یکجزو مصطکی نیم جزو خوب جوشانیده و صاف کرده گرم بنوشند که مجرب ست و کذا قرنفل کشنیز و انیسون و خردل و جوز و … بعسل مفرد و مجموع و هرگاه آروغ از زلق یا سوء هضم یا تخمه باشد علاجش بعلاج این امراض کنند و اگر آروغ … بسبب طعام طعام کنند مثل مصطکی و خردل جویده و … قثا و شب و روغنهای گرم ساز عضلات یا عضلات شکم را طلا کنند و تکثیر استحمام … نماید طبری گفته که اگر آروغ از برودت معده باشد علاجش اسخان معده ست بانچه در فواق مسطور گردید و اگر از ضعف معده بود تقویت معده نمایند مع رعایت مزاج آن نیز و تقویت اگر ضعف بحرارت باشد مثل شربت سیب و زرشک و هند و تضمید معده بگل سرخ و کعک و آب سیب و آس نمایند و اگر ضعف ببرودت بود و رطوبت در آن باشد پس علاجش بعلاج فواق که از اجتماع رطوبت در معده باشد باید کرد و اگر جشا از رداءت کیفیت طعام یا سوء ترتیب آن باشد اصلاح غذا و شرب شراب موافق مزاج و تقلیل طعام و شراب و ریاضت اندک اگر مزاج او احتمال این نماید و اصلاح غذای او نمایند و اگر از ورم باشد تضمید معده نمایند بانچه محلل این ورم باشد مثل سرکه و روغن گل و اسفنج در آن فرو برده بر ورم نهند … و بر فوائد بربندند اگر ورم منتهی نباشد بلکه صلب بود تضمید معده بما یقوی برمزاج او و بمایلین ورم بافسنتین و گل سرخ و شیاف مامیثا و … و تفریق بروغن … بعده لیفها دیگر در آن ادنی قبض باشد مثل تخم رمان و کاسنی و ترمس و مانند آن تضمید نمایند و ورم … جشاء زائل گردد سعید بن هبة الله گوید که اگر جشاء بحدث مرض بلغمی باشد استفراغ او بحب صبر نمایند و تبدیل مزاج بگلقند عسلی و شرب آبکامه … و مصطکی جوشانیده باشند و غذای لطیف مثل نخوداب … تنقیه معده و اصلاح بدن کرده شود بجوزه مرغ زیرباج یا مقلو … غذا

وسعت نماید و اگر حاجت استفراغ صفراوی باشد استفراغ بدان مطبوخ فواکه یا شربت ورد مکرر ببرف و تعدیل مزاج بشیره تخم خرفه و شربت حصرم نمایند و چون طبع قبض باشد تعدیل او بشربت تمر هندی و جلاب کنند و غذا مزوره سماق دهند اگر طبع نرم باشد یا آب حصرم اگر قبض باشد و اگر مرض حادث از سوء مزاج بارد باشد آب انیسون نوشند یا آبکامه بران نکون و صعتر و نعناع بیده باشند و غذا زیرباج بمویز و انار دانه دهند و چون بدن صلاح یابد غذا اللحم بریان سازند و اگر سوء مزاج حار باشد آب آلو بخارا و سکنجبین یا آب انار مخوش بجلاب یا غناب دهند و غذا چوزه مرغ با آب حصرم سازند و اگر جشاء تابع کثرت انجره باشد مریض را تقلیل غذا امر کنند و اگر جشاء نفخ و قراقر ریاح باشد علاجش در نفخ گذشت حکیم علی گیلانی مینویسد که زنی را جشای مفرط عارض شد چندانکه در مدت یک نفس دو سه آروغ باواز بلند که از بعید مسموع میگردید می آمد و سه چهار ماه بران گذشته بود و سبب آن همانست یک مثقال سوطیرا که آن مخلص اکبر است او را دادم و گفتم که این را سه حصه نموده سه روز بگلاب گرم کرده بباید خورد هر گاه یک شربت آن تناول نمود آروغ آن زائل شد و شفا یافت و احتیاج بخوردن شربت ثانی نیفتاد و سالهای بسیار بران گذشت که مرض او عود ننمود و این از غرائب مشاهدات ست حکیم شریف خان میگویند که من نیز مریضی را مبتلا باین مرض از مدت دیدیم و هیچ دوائی او را فائده نمیکرد و اکثر اطبای این زمان علاج او کردند بلکه هر قدر که چیزی از ادویه محلله میکرد آروغ زیاده میشد بهر آنکه ادویه مستعمله بتحلیل مادهٔ آن قدرت نداشت و سبب تحریک آن میشد و این مریض را در تمام روز و شب آروغ می آمد الا وقت کلام و خواب و مؤلف نیز زنی حامله را بکثرت جشاء مبتلا دید که یکدم آرام نداشت و آواز بلند می آمد چون حمل مانع تنقیه بود با دویه محلله علاج کردم از آن تخفیف بظهور آمد گفتم که تا وضع حمل بر همین ادویه مداومت نماید چنانچه بعد از وضع حمل مرض او زائل شد

احتباس جشاء

هرگاه آروغ محتبس شود و هیچ بر نیاید و ریح در معده بماند خوف تولد استسقای طبلی باشد یا تدبیر تهییج آن باید کرد و صاحب کامل نیز گفته که هرگاه جشاء محتبس گردد نفخ و ریاح موذی از آن تولد کنند و تهییج شیفر باید که چون در معده ریاح حادث شود و نازل نشود و ورم معده محتبس باشند در ایذا دهد و واجبست که با آروغ استفراغ آن نمایند چنانچه استفراغ فضول طافی بقی میکنند و الا هضم فاسد گردد و غذا طافی شود مگر آنکه کثرت رطوبات و بلاغم مستعد باستحالات ریاح معلوم شود که در ینهنگام امن نباشد از نیکه افراط در تهییج جشاء محرک امر صعب گردد علاج از آنچه تحریک جشاء کند خوردن و خائیدن صعتر و برگ سداب و زیره و انیسون و کردیا و نعناع و نانخواه و قرنفل و مصطکی و کندر ست با گلقند بخورند و معجون ایمل و جوارش انگدان و فنداد بقون و معجون حب الغار و تمر هندیا باید داد و دیگر سفوفات نمک نیز آروغ می آرند

قی و تهوع و غثیان و تقلب النفس

قی حرکت معده ست برای دفع چیزیکه در و باشد از راه دهن و مادهٔ آنچیز دفع شود و مادهٔ آن در تجویف معده باشد و تهوع حرکت معده ست بی آنکه چیزی دفع شود و مادهٔ آن داخل جرم معده باشد و غثیان تقاضای معده ست برای دفع بی حرکت و مادهٔ آن ملاصق خمل معده باشد و در حالتیکه مسطور شد رجوعی بوده حادث شود و غثیان را غثی نیز گویند و تقلب النفس غثیان لازم و دائم را گویند که بی قی باشد و گاهی غذا با شهوت طعام را خوانند و بمانند که غثیان مقدمه و مبادی قی و تهوع ست و این احوال مخالف شهوت طعام اند از جمیع جهات و بعض قی حاد با قلق و اضطراب بود چنانچه در سفینه و از خوردن دوای مقی عارض شود و بعضی از آن ساکن بود چنانچه برای ممعودین یعنی صاحبان ضعف معده از ثقل طعام می افتد و این امراض اربعه در اسباب مشترک اند و در اعراض مختلف لیکن اسباب غثیان ضعیف از اسباب قی و تهوع باشد و اسباب تقلب النفس قوی تر از اسباب تهوع بود بالجمله سبب کلی این امراض ایذای معده باشد از گزندی مثل دباغ چون آن ادامه بسیار و اسباب جزئیه آنها هفت نوع ست یکی ماده چون صفرا یا بلغم یا سودا که در معده متولد شود یا از عضو دیگر مثل جگر و زهره و طحال و غیره بریزد و یا از تمام بدن منعصر شده بر معده بریزد چنانچه در بحران حمیات افتد و یا رطوبت ردی متعفن خلطی بود یا غیر خلطی چنانچه حوامل را عارض میشود و مانند آنکه ریم از قروح و اورام معده یا غیر آن

در معده جمع شود و یا رطوبت غیر متعفن که مرئی در معده باشد و یا رطوبت غلیظ چسپنده یا کثیر متقلقل باشد که معده از آن اذیت یابد و لاجرم بسبب دفع تقاضا کند و اگرچه مثل خون و بلغم صالح باشد که در آن امید تغذیه بدن و معده بود لیکن چون کثیر المقدار باشد معده کلال آرد و گاهی سوداء محترق باشد چنانچه مراقیان را بسبب انصباب آن بر فم معده در ابتدای امراض شان عارض شود و بعضی کسان را که نوبتهای قی سوداوی عادت بود و خلط سودا بر آید و در آن صلاح ایشان باشد و گاه سودای محترقه در مری ملتصق باشد که قرحه گردد و الحاصل اقسام سودا و یکه از آن حال بیرون نبود یا در طبقات معده باشد و معده آن را تشرب کند یا بر شکل آن چسپیده باشد یا در فضاهای معده باشد و این یا در فم معده یا در قعر آن بود و هم ضعف معده از انواع سوء مزاج و از غم و خوف و مانند آن و کیفیت ردی سا فرج در ابتدا مثل باده ردی فعل کند و اکثر آن بار بود و گاهی حرارت و یبوست که فم معده را عارض شود تقلب نفس و تحریک غثیان کند پس بکیفیت حاره مثل اخلاط صفراوی بکیفیت حاره فعل کنند و از اسباب بعضی اقسام سوء مزاج آنست که بسوی آن تحلیل روح جمیع شود مثل اسهال کثیر و خصوصاً از خوردن جمیع مستفرغات که بالذات بر رده و یبوست حادث کنند و گاهی بضد آن باعرض حادث شود و این غثیان باشد که مستفرغ بارد یابس مثل سودا باشد و گاهی رطوبت بوجه دیگر حادث گردد و آن آنست که غذا و بلغم بسبب ضعف هضم کثرت پذیرد و از مضعفات معده او جاع شدیده و غموم و هموم و وجع شدید مفاصل پس اینها نیز از اسباب قی و سبیل او خال برمعده اند و ایضاً در وجع معده بسرعت قی طعام و دفع آن میشود و معده ضعیف را چون مدت ضعف طول کشد چنان گردد که هر آنچه خورده شود آن را قی کند و تقلب نفس عارض شود بهر آنکه در مثل این معده کثرت رطوبات و فضول در اکثر امر میباشد و چون طعام استعمال نمایند با آن مختلط شود و بعض از آن طافی گردد و طبیعت از آن نفرت کند و غثیان عارض شود و چون منفعت نرباشد بر اساک آنچه بدان رسد قادر نباشد بلکه آن را بقی یا اسهال دفع کند و بعضی کسان باشند که چون طعام تناول کنند و حرکت نمایند قی کنند و اگر خشم یا کلام یا تحریک بحرکت نفسانی نمایند قی افتد و سبب در این همانست که مذکور شد از اجتماع فضول در معده آن عادت آن لقی بعد این امور و غلبه و ام بر آن هر کسی که معده او ضعیف بود و او را ضعف غثیان عارض شود بسبب انفعال او و از ادفی سببی قی ممکن شود بسبب خلای معده او و قلت اخلاط موذی متشرب باشد یا متغیر بتشرب و چون طعام بخورد قی فذف او ممکن بود و بسبب یکی آنکه گاهی اذیت خلط اندک غیر محرک باشد زیرا که در قعر معده بود و چون طعام بخورد آن را متصاعد کند و حرکت یابد و قی آنکه طلب اعانت کند بحجم طعام بر قذف و قلع او و سوم فساد غذا و آن یا بکمیت باشد چنانچه غذا زیاده از احتمال قوت معده تناول کنند و بر معده ثقل آرد و بر فم معده طافی گردد و آن ایذا یابد و آن را بقی دفع نماید و یا بکیفیت باشد چنانچه طعام تیز یا تلخ یا شور یا ترش بود که بحدت خود معده را بگزد یا بسیار چرب بود که معده از وی نفرت کند و مسترخی گردد یا طعام فاسد متغیر یا خاص بصفت باشد مثل دودناک و سوخته و یا سوء تدبیر در اکل چون تناول غذای لطیف بالای غلیظ کنند و فاسد شوند و باعث اذیت معده گردند و معده در دفع او کوشد و کسیکه تخمه بر آن تواتر کند و طعام بغیر جوع صادق بخورد در ابتدای تناول حرقت شدید یا زیاده از طاقت آرد بعد از آن امر او مؤول بسوی آن گردد که هر چه خورده است قی کند چهارم تناول اشیای مقیئه و مغثیه مثل نگسن یا شبه آن و تخیل و شموم قاذورات بسبب کراهت طبیعت و ارتسام کیفیت ردی که در خیال بهر آنکه تخیلات و شبیه اسباب حوادث بدنیه میشوند پس هرگاه انسان تخیل چیزی مستقذر کند و این در قوت متخیله مستحکم گردد و آن حصول قذارت در معده واجب کند و معده بکراهت از آن ایذا یابد و حرکت بدفع نماید پنجم اورام معده و احشا خصوصاً جگر حادث قی بود بسبب سیلان او بسوی قعر و بسبب نبیت او و از آن اذای مس که از او قی غذا یا دوا یا خلط یا عضو ملاقی او را عارض شود و گاهی عارض میشود صاحب ورم حار کبد را قی صفراوی پس گراتی لیکن بخاری یا فواق و غثیان میباشد و در اورام طحال قی سیاه آید ششم بحران که در آن طبیعت ماده مرض را بر معده دفع کند و این در امراض حاده بیشتر افتد بهر آنکه مواد بارد با لطیف منسفل میباشد طبیعت آن را بطریق اعلی کمتر دفع نماید و قی بحرانی از مرض خلاصی یابد و هر دو این قی نافع حمیات حاده و اورام مقلیه بست و چون تهوع در روز چهارم از شروع امراض که روز اول بحران ست در یابند قی کنانند که آن نافع است ... امراض دیگر مثل ... و سوء هضم و انقلاب معده ... تغیر آن

که بسبب ایذای معده باعث این حالات شوند طریق تشخیص اسباب امراض مذکور باید که اولاً دریافت نمایند که این عوارض تابع مرضی مثل هیضه و سوء هضم و وجع معده و قروح آن و مری و لثه و انقلاب معده و ورم آن و ورم جگر و طحال و گرده و قولنج و دیدان و حمیات و غیر آن هست یا نه اگر باشد بعرض آن مرض بود پس اگر در مرضی حاد در روز بحران افتد و با آن صداع و وجع معده و اختلاج لب و سیلان لعاب دهن و غشیان و سهر و شارت حبس عرق بود قی بحرانی باشد و اگر تابع مرض دیگر نباشد پس نظر کنند که قی لازم و دائم است یا نه اگر باشد اصلی بود در نحالت حال تناول اغذیه و ترتیب اکل آن قبل از حدوث این امراض بپرسند اگر غذای فاسد خورده باشد یا سوء ترتیب در اکل آن شده باشد سببش فساد غذا بود و الا علامات سوء مزاج ساذج و مادی ابطریقیکه در تشخیص امراض معده گذشت دریافت نمایند اگر آثار سوء مزاج ساذج باشد که در معده و اثر شود احتمال آن نمایند بلکه بدفع آن متحرک گردد سببش همان باشد و اگر علامات خلطی از اخلاط ثلاثه معلوم شود قی صفراوی یا بلغمی یا سوداوی باشد و ایضاً از خروج هر خلط در قی و طعم آن بر نوعیت خلط فاعل استدلال توان کرد مثلاً اگر قی مراری آید و با آن تشنگی و تلخی دهن باشد قی صفراوی بود و اگر در قی بلغم بر آید و با قلت تشنگی ترشی یا شوری یا شیرینی دهن و نفخ و قراقر بود و لعاب از دهان سائل شود بلغمی باشد و اگر در قی سودا بر آید و با عدم تشنگی و ترشی دهن و قراقر و نفخ در معده و طحال بود سوداوی باشد پس دریافت نمایند اگر با عطش طعم ردی در دهان و عفونت ظاهر بود سببش خلط حار ردی عفن باشد و اگر در قی صدید بر آید و با آن اذیت معده شدید مع خفقان آن بود سببش خلط حار صدیدی باشد و این هر دو بکیفیت خود موذی باشند نه بکمیت و اگر بخر و عفونت و طعم ردی در قی ردی نباشد سببش خلط غیر عفن بود که بکمیت خود این فعل کند و اگر ادویه مخصص آن را ساکن کنند خلط رقیق باشد و اگر ادویه بلطف تسکین نماید غلیظ بود و بر آن دلالت میکند کثرت رطوبت و کثرت قی بخیر ردی و کثرت براز و کثرت لعاب دهن لاسیما اگر تقدم تخمه باشد و ایضاً نظر کنند اگر قی بسهولت آید ماده در فضای معده مصبوب بود و اگر دوام تهوع و عسر قی باشد ماده متشرب در معده بود و اگر قی وغیره لازم و دائم نشود بلکه بعد از قی تا انصباب ماده دیگر بر معده ساکن شود و آفت در عضوی از اعضا مثل دماغ و جگر و مراره و طحال و رحم و غیر آن و یا در همه بدن باشد شرکی بود پس اگر خلل در عضوی از اعضای مذکوره و غیره مدرک گردد سببش شرکت همان عضو باشد و اگر با تپ بود از مشارکت همه بدن باشد بعده استدلال بر نوعیت ماده بطریقیکه مسطور شد توان کرد و صاحب شفاء الاسقام منقول میکند کسی را که غشیان بعقب اکل عارض شود سبب او رطوبت در معده او یا دیدان باشد و صاحب حده صفراوی کثیر الغشیان و قی میباشد لیکن غشیان و لذع و عطش اگر در حالت گرسنگی غلبه کنند بدانند که ماده سخت رقیق است و اگر این دائم بود و باید دانست که ماده بسیار است و اگر بعد طعام باشد ماده اندک بود و همچنین هرگاه ماده در قعر معده باشد و طبقات معده آن را تشرب نکرده باشد غشیان بعد دو ساعت از طعام ظاهر شود سبب آنکه صفرا یا طعام مختلط شده از قعر معده بسوی فم معده مرتقی شود و سبب غشیان ظاهر میگردد و علامت منذر بقی تهوع و غشیان است و خصوصاً چون با آنها اختلاج لب زیرین و کشیدن شراسیف بسوی فوق مقارن گردد و شیخ الرئیس میفرماید که غشیان گاهی علامت بحران باشد و گاهی علامت ردی و مثل حمیات بلا قی بود و چون غشیان بنا قبض کثرت نماید منذر بنکس باشد و گاهی غشیان باقی بماند و منتقل بقی نگردد و سبب در ین شدت قوت ماسکه یا ضعف کیفیت منقی یا قلت ماده اوست تا آنکه صاحب او هرگاه چیزی بران بخورد قی سهل گردد بلکه قی از خود حرکت کند و بیشتر صاحب حمی را تشنج یا صرع یا شبیه بصرع و فتنه عارض شود و چیزی زنجاری یا بلغمی قی کند و از ان خلاصی یابد و گاهی از سبات و ظلمت امتلائی در حمیات و غیر آن خلاصی بود و بیشتر قی از فواق مبرح خلاص کند و ردی ترین قی آنست که خون قی کند یا بر جهی که در قی الدم مذکور گردد و قریب آنست قی سوداوی که سبب دیرین روا و منشأ آنست که این هر دو در معده متولد نشوند بلکه از مکان بعید از اعضای دیگر بسوی آن مندفع شوند و بر آفت در ان اعضا و بر مشارکت معده و ضعف آن دلالت میکنند و قی صرف که از ماده واحد بغیر مخالطت خلط دیگر باشد ردی است اما صفراوی دلالت میکند بر افراط حرارت و بلغمی بر افراط برودت ساذج صرف دلالت می نماید و قی مختلف الالوان اسود و زنجاری و کراثی ردی ترست بهر آنکه بر اجتماع اخلاط ردی دلالت کند

و سائر انواع قی مخلوط متوسط در غلظت و رقت از اخلاطی است که آن در معده تولد کند و در آن مجتمع گردد یا اندفاع او از آن بقی منصب باشد مثل بلغم و صفرا و اما قی زنگاری در امراض دلیل شر است و اخضر مائل بسواد مثل لاجوردی و نیلنجی در اکثر امر بر خمود حرارت و موت قوت دلالت کنند و آن هر دو غیر کراثی و زنگاری است اند با وجود آنکه گاهی اتفاق می افتد که آن هر دو نیز بسبب احتراق می باشند الا احتراقی از این هر دو قسم که از تسوید برد و تکدیر آن و موت قوت نباشد آن مائل بسواد و صفرا و کراثیت بود با وجود این قی اصفر و کراثی و زنگاری کسی را کثرت نماید که در کبد او سوء مزاج حار بسیار باشد و اما قی اسود جز آنکه در او رائحه طحال و در آخر ترتیب بیع باشد ردی است و قی منتن نیز ردی است خصوصاً هر کدام از این هر دو که در حمیات و بائی باشد و از ترکیب ردی آنست که فم معده منقلب متغثی و طبیعت قبض باشد پس آنچه تسکین قی کند و قبض طبیعت زیاده نماید و آنچه تلیین طبیعت کند در قی افزاید مگر آنکه مغثی خلط رقیق یا صفراوی باشد و علاج با آب آلو و تمر هندی و مانند آن کنند و هر دو امر را نفع بخشد و بعضی کسان باشند که مدام خواهش طعام کنند و چون از آن ممتلی شوند قی کنند یا بسوی اسفل منزلق شود و باز اعاده کنند و این حالت دوام کند و ایشان مثل تندرستان زندگی نمایند گویا که این برای ایشان امر طبیعی است و در اینجا طائریست که صید ملخ میکند و مدام ملخ میخورد و شکم سیر نمیگردد و همچو ایشان دیگر با این صفت می باشد

علاج کلی قی

در قانون و شروح آن مسطور است که آنچه سبب قی مادهٔ ردی یا کثیر باشد استفراغ آن ماده بمشروبات مقیئه یا مسهله و حقنه‌ها نمایند و تقلیل غذا و تلطیف و استعمال صوم و ریاضت لطیف کنند اگر ماده صفراوی نباشد و حقنه‌های مناسبه بحسب علت نافع است بنا بر آنکه ماده را بسوی اسفل مائل میکند و بیشتر حقنه ماده قطع قی میکند و قی نیز قطع قی مینماید اگر از ماده باشد و مسهل او از سر نباشد و نفع قی ظاهر است که در اخراج مواد فاسده هر چه نزدیک باشد بهیچ چیز مادهٔ نمی رسد خصوصا که ماده بفم معده باشد لیکن آنجا که ماده مائل بقعر بود و طبقات آن را تشرب کرده باشد در این وقت مسهل و حقنه سودمند بود و اگر ماده فرو رفته باشد بدون ادویه قوی زائل نگردد و بالجمله چون برای اخراج آن ماده قی کنانند بآب گرم تنها یا سکنجبین یا شبت یا آب ترب بعسل یا مثل آن نوشانند و اگر ماده که اراده استفراغ آن بقی یا بغیر قی بود غلیظ باشد ابتدا به تلطیف و تقطیع آن کنند بعده استفراغ آن نمایند و غایت قصد در تدبیر ایشان دفع خلط مغثی است یا تقلیل آن اگر دفع تمام بسببی از اسباب جائز نبود یا مسهل نباشد یا تقطیع آن اگر غلیظ و لزج باشد یا اصلاح او اگر عفن و صدیدی بود یا بالمره چیزی که بشویند مگر آنکه غلیظ لزج باشد یا الزام معده را است خصوصا چون غذائی باشد و یا از آن فراموش کنانیدن اگر حس بدان مولع باشد و غرض از این آنست که گاهی در خیال کیفیت ردی که بدبو یا چیز بد بود مرتسم میشود و انسان تخیل میکند که در معده خلط موصوف باین صفات است و طبیعت خواهش دفع آن نماید پس واجب است لا محاله مشغول کنانیدن حس و تخیل کردن ذهن از او را که مثل این امور تا آنکه میل قی نکند بعده تقیه او و بعده تنقیه او ادویه حابسه استعمال نمایند و ادویه مانع قی آنها قابض و خوشبو است مثل به و سیب و حماض و حب الآس و دیگر مشهیه نافع این امراض است و آن مثل سیب عطری ساده و شربت انار منعنع است و شربت حصرم منعنع نیز مفید و تضمید بقدر و البقل نافع است و قطع قی که آن از امتلا و کثرت اخلاط جائز نیست مگر آنکه افراط کند و جذب ماده بآنچه بسوی اطراف بسیار نافع است در حبس قی خصوصا چون از اندفاع اخلاط از اعضای محیط معده بسوی معده باشد و این چنان باشد که اطراف بربندند و خصوصا سفلی مثلا ساقین و قدمین نازل از فوق اما اگر اندفاع ماده از مثل راس باشد در آن ربط این اطراف شدید المضرت است و گاهی بربین اعانت کند گرم کردن اطراف و نهادن آنها در آب گرم و گاهی احتیاج افتد بآنکه بر بازو و ساق دوای محمر مقرح نهند و عجیب آنست که تسخین اطراف نافع است در تسکین قی بنا بر جذب ماده و تبرید آنها در تسکین قی سریع حار نافع است بجهت تبرید که از آن تبرید معده و تسکین حدت حرارت است و هم بشرط نزدیک ناف و میان کتفین و بر ساقین نهادن و اطراف بستن و بقوت مالیدن و خواب آوردن و در دفع قی التزام دارد و کرتیه بر رسیده و گوگرد سوده در آب سرد یک گهڑی خیسانیده و نوشیدن عجیب الاثر است و تحقیق لیست جو و کذا لیست ... و اگر عرق کیوڑه و بید مشک و گلاب داخل کنند بهتر باشد و لیسه ... زعفران کرده آنکه بادام تلخ را چون بسایند در آب حل کرده صاف نموده بنوشند برای قی غالب بیخ بزرگ ... علاج است و جالینوس گفته که گرسنگی اصحاب تخمه و اسهال را

نفع بین می نماید و کندر کاسه با قلاع پوسته و سرکه ممزوج جوشانیده ایشان انفع کثیر وارد و مدس جوشانیده آبش بنجمه در سرکه خیسانیده و آب او دوای قی او مجرب ست
بگیرند سائیده عود و قرنفل مساوی و با آب سیب بخورند و علامت قرنفل بهتر از قرنفل و برگ گل او ست و چون هنگام بهم رسیدن علامت قرنفل قرنفل در ان داخل کنند و یا
قرنفل مشک و لعاب اسبغول مثل آن اضافه نمایند نهایت مفید و قائم مقام او باشد و حتی الامکان در خواب آوردن بکوشند که آن اصل علاج ست و از انچه
منع قی می نماید خواه ایشان را خوش آید یا کراهت کنند یا ر اللحم کثیر الابزار ست و در ان کشنیز خشک باشد و شراب ریحانی با آن آمیخته باشند و اگر [illegible]
مخصوص ادویه بنفشه باشد و گاهی در ان کرکس یا نان سیده می آمیزند و این خواص می آرد و چون حیوانی نکاشد عرق بید کنند و چنین ادویه و اغذیه امراض مذکور با غذیه خوشبو [illegible]
او ست که آنکه با این احوال تخمه و امتلای کثیر باشد که درین صورت خلط آن ادویه با غذیه جائز نیست و چون طبع قبض بود حبس قی باد دیه تخفیف
از قوالبض نماید کرد دیگر بقدر غیر هیجان و حقنه لین استعمال کنند و اسهال آورند بعد از ان برای تقویت معده اقدام بر ادویه نماید و [illegible]
نکنند و مستفرغان وقتی می نماید و چنین چیزی گوید اطبا گفته اند که اگر تهیج غلبه غثیان و قی امتلا باشد فصد در ان نافع ست و مراد [illegible]
و داغوی حابس قی استعمال کنند و اشراقی نماید باید که تکرار استعمال او کنند و اگر کراهت از ان بسیار نماید تغیر رنگ یا بوی آن نماید و بدانند که غثیان
چون از ادویه با آن قی نباشد اعانت او بمقیآت لطیفه نمایند تا آنکه طعام یا خلط فاسد را قی کرده پس اگر احتیاج اسهال برفق افتد مسهل آرند بعد از ان
برای تقویت معده روغنهای مقوی مثل روغن گل و روغن آس و روغن مصطکی و خصوصا روغن ناردین صرف یا مخلوط بروغن گل با مشک بر معده بمالند
و تسکین معده کنند و گاهی غثیان عقب طعام نباشد بلکه بر خلای معده واقع شود و با غثیان بسبب قلت ماده قی بهم نرسد و درین صورت واجب ست که صاحب
او طعام بخورانند تا ماده را با اشتمال آن کمیت زیاده حاصل شود تا قی حاصل شود و مرتفع شده نهضم معده و از اذیت نم معده قی بران سهل گردد و با آن اخلاط
بر آید و در غثیان بادی لابد ست از تنقیه بانچه لائق باشد بعد از ان علاج کیفیت باقی برانچه مضاد او بود از ادویه خوشبو ربوب جاریا باز [illegible]
آن نماید. هر که را علاج کنند و او انچه بخورد بمیناید و را اندک بعد اندک بخورانند تا آنکه مرتبه دیگر حرکت در ان نکند و مستعد قی بعد طعام را که طعام در معده
او قرار نگیرد واجب ست که تنقیه معده او باشند و قابضه مذکوره در علاج کلی امراض معده نمایند و اگر حرارت نباشد مثل عاقر قرحا [illegible] کنند
فضلها سازند و با قراص انار میخوش که جالینوس آنرا ستوده بسیار منتفع میشوند اگر با آنجا حرارت و عطش باشد ربوب مثل رب انار خصوصا آنکه در ان نعنا باشد
افشنه بخورانند و عقب آن شراب ممزوج خوشند اگر مزاج رخصت دهد و اگر حرارت نباشد آب بخورند و اقراص ایلاوس آنرا بسیار نافع ست و اگر با غثیان سرد [illegible]
باشد این قرص نفع بخشد زرنباد و قرنفل از هر یک [illegible] دارچینی مصطکی [illegible] یک درم و اگر افیون [illegible] انچه برای کسیکه طعام
قی کند صالح بود و اینست که کثرت کشنیز در طعام کنند و عسل آمیخته و ایضا پوست پسته رطب و یابس بخورند و کنندر یا مصطکی و عود و پوست ترنج
و نعناع بخایند و قی کردن و بعد از ان طعام خوردن آنرا اصلاحیست و ارد و بدانند که چون قبض طبیعت با اسباب قی جمع شود علاج آن مشکل ست و چون
از تواتر قی و کثرت آن بیم کنند که باشد در غشیها شود یا بحرارت خوف سقوط قوت باشد مریض را ماء اللحم معمول از بچه مرغ و اطراف جدی و حملان
مثل هریسه سوده و آب سیب و اندکی شراب بنوشانند و چون مرغ بریان بیش روی مریض نگاه دارند و همچنین نان گرم سوده باشند و ازین قبیل ست که بچه مرغ را
در آب جوشانند و بعد آن آب بریزند پس با آب دیگر پخته جدا کنند بعد از ان در هاون بکوبند و آب بفشرند و مرکز کنند و در ان مغز نان سیده حل کنند و
اندک شراب آمیزند و آب سیب و امرود بخورانند و گوشت که در طبخ جدا کنند پس بکوبند بهتر از آنست که بکوبند پس بفشرند که از ان طلوبیت [illegible]
و بخور [illegible] و در ان حقتین می مانند و همچنین در مسهولین بعمل آرند مگر آنکه سبب قی آن باشد که محتاج بدوای قتال باشد مثل [illegible] قی بس انتها [illegible]
بلکه [illegible] مرتبه اول استعمال نماید و لیکن [illegible] که نفع میکند غثیان [illegible] معمول از کباب بچه مرغ با آب غوره و تنشی ترنج و سماق در آب سیب [illegible]
تر شی کرده بخورند اتفاق [illegible] معده و در خور ایشان است خصوصا چون بنقیه از قی باشد و باید که تکرار این نمایند اگر چه آنرا غذائی کنند
از ان کراهت نماید و تبدیل هیئت او نمایند اگر از ان انکار کند طبری گوید جالینوس گفته که نافع ترین اشیا برای تسکین قی [illegible] غثیان [illegible]

ونسبت او بسوی ارحجانس نموده وگفته که بگیرند انار ترش با پوست وتخم او کوفته آبش برآرند پس بگیرند یک رطل ازین آب واز انار بری که او بدان اراده نار مشک میکند
بوزن یک درهم سنبل الطیب مصطکی هر واحد نیم درهم وگل ارمنی یکدرم وانیسون را بسرد بسته در آب انار بجوشانند تا آنکه غلیظ گردد بعده برابر عسل مصفی انداخته بپزند تا بقوام
شی منعقد آید و یک ملعقه بنوشانند تهوع وغثیان نجور نماید ازین دوای دیگر صفت کرده ونسبت آن نموده واز اختیارات اوست وگفته که بگیرند آب سیب با پوست
کوفته یک رطل وآب حب الآس نیم رطل مصطکی پنج درم وانیسون یک نیم درم وهمه را بجوشانند حتی که غلیظ گردد پس استعمال نمایند وایضاً این دوا ذکر کرده ونسبت او
بسوی خود نموده وگفته که من استعمال این میکنم بگیرند آب انار بخیر تخم و پوست او یک رطل وآب نعناع ربع رطل وکزبرالبیر دو ثلث درم مصطکی رومی ده درم وهمه را بپزند
تا آنکه بقوام سکنجبین آید ودر قی وتهوع وغثیان استعمال کنند بعد از آن این شربت ذکر کرده وگفته بگیرند آب انار یک رطل آب سفرجل یک رطل وهمه جمع
نموده مشک نیم درم عود دو ثلث درم مصطکی یک درم نعناع خشک پنج درم داخل کرده همه را بجوشانند تا آنکه ثلث باقی ماند استعمال نمایند بعد از قی وغثیان
بعده بر این نافع معده وقی وغثیان ذکر نموده وگفته که رب به ورب انار ورب ریباس ورب سیب همه امثال این جمله نافع قوت وغثیان وتهوع اند اگر
بالتهاب وعطش شدید باشد والا باهر این شربت را بموارد استعمال میکرد وچون در اینجا عطش شدید والتهاب بودی گاهی این رب را بربار الشعیر انداخته
وچون عطش شدید والتهاب نمی بود واستفراغ بدن ونقای معده میشد تریاق کبیر با آب تفاح یا شراب کهنه استعمال می نمود ونفع او بسیار ظاهر میشد
وذکر کرده که آب انار تنها چون با نعناع بجوشانند قی وتهوع را نفع کند وگفته که مردی از اهل رای فصد نزد قی میداد چون با عطش شدید والتهاب
بود وی تا غایتکه سفر را اسکند ومن این را در بین زمان تعلیل می آرم انطاکی گوید که اگر غثیان وقی از ماده نازل از سر باشد آماهر بی وشربت خشخاش
وبهدانه وشمیدن پیازه اکثار از خایه … مصطکی وسعد وکندر ونخود بریان وکشنیز دهن وفول وشم … فاغیه نافع وباید که از محرکات غثیان مثل رنجها
وکنجد وحب البان وادمغه وپیاز نرگس احتراز کنند ذکر ادویه مفرده وهرکه یونانیه مفیده قی وتهوع وغثیان سوددی از این ماسویه وتفلیسی وغیره
نقل کرده که شرب پوست قاقله پنج درم ویا یکدرم با آب انار ترش ویا قاقله مع پوست کوفته با آب خوردن یا با مصطکی آمیخته وکذا نعنع بسرکه تنها یا با آب
انار ترش وکذا شرب مرماحوز وکذا تفاح کرم وکذا انجام بسرکه وکذا اناردین با آب سرد خوردن لیمو ترش مع پوست که بالای مغز اوست وکذا ارگ
حماض وتخم آن وکذا ریباس با آب انار ترش وامتصاص آن وکذا لیمو با آب انار ترش وکذا آب انار … تخم آن وکذا لیمون سکنجبین با
سرکه خوردن وکذا شربت حصرم منعنع هر واحد نافع غثیان ست وارمال با آب انار ترش وکذا قاقله خرد تنها وبا آب نعنع بستانی وکذا قاقله بزرگ
تنها وبا آب انار ترش وکذا خوردن نعنع بستانی بسرکه یا آب انار یا عصاره او بسرکه یا ضماد بعصاره نعنع ورد دهن گل بر فم معده وکذا شرب قرنفل وکذا
جرم اشنه یا طبیخ آن وکذا کشنیز خشک بریان تنها یا بوزن دو درم با آب انار ترش وکذا لیمو دهن وکذا احجار نخل وکذا جوزبوا وکذا زعرور سفید وکذا
شاهبلوط وضماد آن وکذا تخم شبت وطبیخ آن وکذا سیب ترش در خمیر پیچیده بریان کرده وکذا تمر هندی وکذا شرب وضماد آمله وکذا ثفل عصیر او خوردن لیمو
آن وکذا انبق وکذا اسماق ومقل ازیره با آب بارد وکذا حصرم وکذا انبرباریس وکذا ضماد اذان الفار وکذا اکل حماض وکذا تخم … وکذا شرب … کذا
اکل وضماد حب الآس کذا … وکذا ضماد سک المسک هر واحد قاطع قی وتهوع ست وگویند که طبیخ کشنیز خشک سماق کرد یا مسکن قی وغثیان
وپوست نارنج با آب گرم مجرب ست ضماد زنجبیل بگلاب سائیده بر معده مجرب ست وچون عود … بریان باشند وکنند قی را ساکن نماید
واگر پوست قاقله … هفت درم در آب یا گلاب جوشانیده صاف نموده بنوشند بالخاصیت قی را ساکن کند ونفوع پوست بیرون پسته … حب الآس
بیانشکه نافع قی ست وخوردن تریاق فاروق بقدر نخوه قطع قی شدید غالب می نماید وبقول شیخ مضغ مصطکی ومضغ کندر … غثیان وقی را نفع
میکند واز جمله الخضر … خوردن مجرب ست وقرنفل چون سحوق شده … عصارات ساخته
بانشسته … فی الحال تسکین … کذا لک چون با آب سرد … جوشانیده بنوشند خصوصاً برای صبیان وبهتر آنست که … مصطکی …
… غثیان … آب … تنها یا با فادیه وقو تیر ازان

آب قداح گرم مفرد یا با ادویه و یا گرو یا سنت و میبه و میسوسن از جمله محتاج الیه ست و این ترکیب مجرب ست و آن اعانت بر هضم نیز کند بزرکتان ایرسا مصطکی کرفس هر واحد یک جزو بسیار العسل بجوشانند و استعمال کنند و چون از علاج عاجز آیند لابد ست از [illegible] انکه در طبیعت آن تحریک قی نیست چنانکه در طبیخ بزر البنج و جوز ماثل ست مگر آنکه با آن ادویه عطریه باشد که حفظ تخدیر آن و اصلاح قی آوردن آن و مقاومت سمیت آن نمایند بلکه اضعف ازان تخم خشخاش و تخم کاهو ست و اقوی ازان پوست خشخاش و خصوصاً سیاه آن و قریب آن پوست بیخ لفاح بری و قوی تر ازان افیون ست و اندک ازان نافع با مطبوخ ست خصوصاً اگر با آن ادویه تریاقیه عطریه باشد که مقاومت سمیت کند و از تراکیب جیده [illegible] پوست [illegible] گل سرخ یک یک جزو و فاذزهر نیم جزو و اگر حاضر نباشد زرنباد یک جزو در ان داخل کنند و افیون ثلث جزو و عود خام نیم جزو و قرص سازند شربت تا یک مثقال و از اشربه جیده برای آن اینست که بگیرند سفرجل [illegible] تخم خشخاش ثلث جزو و پوست خشخاش ثمن جزو و پوست بیخ لفاح سیزده جزو و عود خام چهار جزو و جزو و آب [illegible] بقدر که یک انگشت ازان بالا آید و آنقدر بجوشانند [illegible] صاف نموده [illegible] و ازان بیاشامند و چون [illegible] بخورند [illegible] عطر لزوم نمایند [illegible] و اقراص جالینوس که برآن جالینوس شهادت داده آنرا نافع ست و آن جامع جمیع امور واجب در علاج قی ست و خصوصاً چون اخلاط صدیدی باشد که این قرص تریاق اوست و بر آنچه در قرابادین مکتوب ست جالینوس گفته که در ان افیون و تخم کرفس برای عطریت [illegible] و افسنتین برای جلا و احدار اخلاط و برای تقویت فم معده و شدت و دارچینی بنا بر مضادت بعطریت خود برای صدید و احاله او و سنبل برای صلاح آن و تحلیل او و زعفران عطریت ست که آن ملائم هر عضو عصبی ست و افیون برای تنویم و تخدیر و حب بسیار ستر برای تلافی فساد افیون و مضرت آن و سمیت آنست و اما اقراص کوکب [illegible] البنفع ست و مثل این حال و کسیکه تهوع لازم و در ربیع یابد و معتاد باشد خصوصاً در مثل این فصل باشد باید که نان [illegible] پیاز نرگس بخورند بعد آب گرم سکنجبین بنوشند و قی کنند تا معده آن از فضول مضاد بدفع آن پاک گردد و در پیاز نرگس [illegible] که آن تشنج حادث میکند [illegible] ادویه [illegible] مفید امراض مذکوره گیرد بقدر یک دام گرفته و در آتش انگشت گرم نمایند که سرخ شود و در شش توله گلاب سه بار سرد کرده و سه بار بنوشانند و اگر گلاب نباشد آب هم کافی ست در منع افراط قی و تهوع معمول ست و اگر سفال آب نادیده یا نقره یا آهن را گرم کرده در آب سرد نمایند تا که ربع یا ثمن یا نصف ثمن در داغ کردن تحلیل رود پس آن جرعه جرعه بنوشانند نیز مفید بود ایضاً چراغ کهنه گلی را که بغایت چرب بود در آتش اندازند تا خوب بسوزد و شعله از وی منقطع شود در آب سرد کنند و ازان آب قدری بنوشند که برای رفع قی و تهوع عجیب [illegible] معمول ست و لیمون خشک [illegible] قی کند دیگر [illegible] ساعتی در آب [illegible] آنرا [illegible] قی [illegible] تشنگی و قی که [illegible] شراب [illegible] دیگر [illegible] گلاب [illegible] و اگر کفایت نکند [illegible] دیگر [illegible] خاکستر آن [illegible] انگشت [illegible] و اردو دیگر ریشه های پوست نارجیل از کار روجدا کنند و قدری ازان [illegible] چون [illegible] در آب بسیار بجوشانند چون بنصف [illegible] فرود آورده سرد نمایند و همین آب بنوشانند که در رفع تهوع و قی مجرب نوشته دیگر [illegible] چهار [illegible] گلقری در آب تر سازند تا که نرم شود و اندک اندک ازان بخایند که مانع غثیان ست دیگر [illegible] انگس اندکی با قند سیاه ممزوج نموده بخورند در حبس قی از عجائب ست دیگر شاخهای نیب که برگ نیز دران باشد در خاکستر گرم اندازند تا که گرم شود پس سائیده صاف نموده بنوشند قی و غثیان را مفید بود ایضاً [illegible] که ازان شلیته میسازند بسوزند و خاکستر آن در آب اندازند تا ته نشین گردد و آب صاف او بنوشند دیگر چوب خشک با پوست خشک درخت پیپل آورده بسوزانند و خاکستر او بوزن توله گرفته در آوند گلی با آب تازه حل سازند و یک ساعت نگاه دارند وقتیکه آب صاف شود و خاکستر آن در ته نشیند آن آب صاف بنوشند قی بند شود دیگر [illegible] پیاله [illegible] در روغن زرد گرم اندازند و برآورده سرد کرده یک یک عدد [illegible] نیم [illegible] خورند بالخاصیت لقی خاصه [illegible] نفع میکند دیگر ریشه های درخت [illegible] خاکستر آن قدری خورانند قی بند شود ایضاً [illegible] بر آتش گرم کرده بار بار سائیده بخورند فی الفور قی بند شود

دیگر قدری بیخ آکاس بیل مقطر قدری زردچوب باریک سوده هر دو در آب حل کنند و بگذارند و قتیکه ته نشین شود آب صاف از بالا گرفته بنوشند که در حبس قی مجرب نوشته دیگر کونپل جامن کونپل درخت آم هر دو را با آب بسایند و نوشیدن حابس قی است دیگر مغز خسته جامن و دانه الایچی سفید و پوست ترنج بشربت انار شیرین سرشته خوردن و بالائیش عرق کاسنی و کیوڑه نوشیدن نیز در حبس قی و تهوع معمول است دیگر جهت قی و تهوع که بهیچ دوا نایستد دانه هیل و قرنفل مغز خسته کنار مغز خسته آمله و از فلفل سعد صندل سفید کشنیز خشک طباشیر پوست درخت پیپل بهول بیخ پرگ پنج سا کهی ناگکیسر هر واحد یکماشه مشک دو ماشه انار دانه چهار ماشه و بعضی اوقات بحسب حاجت زیاده هم کرده میشود و در بعض اوقات برعایت گرمی مشک دور کرده میشود کوفته بیخته گاهی با آب سرد گاهی بشربت انارین منعنع و گاهی بربت دیگر مناسب حال داده میشود خوراک از دو ماشه تا سه ماشه دیگر دانه الایچی خرد قرنفل ناگکیسر مغز کنول گٹه موتهه صندل سفید و از فلفل کهیل و دهان جمله برابر کوفته بیخته اندک اندک با شهد آمیخته بلیسند یا شکر آمیخته بخورند برای دفع قی از هر قسم که باشد نافع نوشته سکنجبین انار دانه ترش مویز یا دانه هر یک یکدرم زیره کرمانی و هر یکدرم هر سه را نرم کوفته تا سه مثقال دادن در دفع تهوع و قی هر قسم مجرب است دیگر قرنفل الایچی خرد ناگکیسر مویز با تر نگ سعد کوفی صندل سفید و از فلفل مساوی سوده دو درم بعسل یا آب شبنم دادن نیز جمله انواع قی و غثیان را نافع نوشته ایضاً پودینه الایچی خرد صندل سفید کشنیز خشک تخم ترب زرورد با قند سفید سفوف ساخته دو درم بدهند دیگر قرنفل یک سرخ آرد کنار و از فلفل مغز انسته تمر هندی سعد کوفی کشنیز خشک نیلوفر مغز کنول گٹه انار دانه سه سه هر یک نیم ماشه سائیده بگلاب دادن برای حبس قی معمول است دیگر سماق زیره سیاه برابر کوفته بیخته با آب سرد یا بعضی رُب مناسب بخورند جهت قی بلغمی و صفراوی نزد بعض اطبا مجرب است و اگر آب با طراف انگور بخورند سعید یل است دیگر مغز تخم کنار دشتی برگ تلسی نبات هر واحد یکدرم فلفل گرد نیمدرم کوفته بیخته با آب مقدار کنار دشتی حب سازند و یکی بخورند برای غثیان لازم و دائمی مفید است دیگر فلفل سیاه سه ماشه و از فلفل شش ماشه انار دانه یکتوله چهار اکهاره یکنیم ماشه کوفته بیخته در قند سیاه حب بندند دو دو درم بخورند برای دفع قی و غثیان و هضم طعام و اشتها مجرب است و اهل هند این حب را مرچاد و گنگا نامند

علاج قی و تهوع و غثیان صفراوی

هر چند در علاج امراض معده از سوء مزاج صفراوی مسطور شد اعمال آرند و ایضاً از ادویه که بدان قی در چنین نوع نمایند آب برگ خیار معصور بسکنجبین یا لیشکر سرخ است و تخم مرق سه درم سوده بسکنجبین محلول در آب سرمق یا با آب مطبوخ سرمق و پوست خربزه خشک آمیخته و چون تنقیه حاصل شود مضمضه بسرکه ممزوج با آب نمایند و چهره بگلاب بشویند و گلقند و سکنجبین بخورند و تا چهار ساعت نگذرد طعام نخورند بعد از آن اغذیه خفیفه مثل اطراف جدی و تخم جوزه مرغ بخورند و ساقین و پشت او را برفق غمز نمایند و بعد قی زرورد سماق طباشیر هر واحد یکماشه سوده بشربت لیمون یکنیم توله آمیخته بلیسند و بالائیش شیر خرزه زرشک و تخم خرفه و خیارین هر یک نه ماشه در گلاب یکپاؤ و بیاورده بشربت انارین یا شربت آلو چهار توله داخل کرده بنوشند و افشره لیمو و فالسه و تمر هندی و شربت نارنگی و کوله و راحت جان نیز مفید بود و جائیکه طبع قبض بود آب الو و تمر هندی نوابت مفید خصوصاً چون با خوبانی مربی و رگل سرخ یا در گلاب بخیسانند و شکر یا گلقند افزایند و شربت تمر هندی گلشکری و صندل نیز مسکن غثیان صفراوی است و اگر حاجت افتد بعد نضج مسهل صفرا تنقیه کنند و انچه که بعد از تنقیه قدری از ماده باقی باشد و اخراج وی ممکن نبود در تعدیل و تسکین وی کوشند با دویه و اغذیه مناسبه و شربت انار ترش و شربت انار منعنع و شربت غوره و ریباس با گلاب و در یرقی اهتمام دارد و سفوف طباشیر و زرورد و کشنیز خشک شده حابس با شربه مناسبه و تسکین قی صفراوی و مزاج حار و عطش افزایش سوده مفید است و گاهی سفوف مرکب از سماق و غوره خشک و زرشک و طباشیر و پوست بیرون پسته سپید مفید و گاهی مبرکی یا برده و از مین ادویه بحسب حاجت اقتصار نمایند و از جمله اشربه مناسبه شربت سیب است و شربت به خاصه که عود و صندل و گلاب برده آمیزند و جوارش انارین نه ماشه با گلاب چهار توله شربت فالسه دو توله نیز نافع تهوع است و اگر [illegible]
[illegible]

بالالیش شیرهٔ زرشک چهار ماشه شیرهٔ دانهٔ هیل دو ماشه لعاب ریشهٔ خطمی پنج ماشه عرق عنب الثعلب شربت حب الآس دو تولهٔ داخل کرده بنوشند و اگر انار دانه
دو ماشه سماق و زرشک یک یک ماشه سوده سکنجبین لیمون یک توله سرشته بلیسند و بالالیش آب آلوبخارا دو دانه شیرهٔ تخم کاسنی پنج ماشه شیرهٔ بادیان صندل دو ماشه
در عرق کاسنی برآورده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند بلیسند و مفید تهوع و قی صفراوی ست و کذا کاسنی برهمه طباشیر صندل بگلاب سوده
انار دانهٔ ترش سماق هر یک یک ماشه کوفته در سکنجبین لیمون یک توله سرشته لعوق نمایند بعد آن آب آلوبخارا دو دانه شیرهٔ زرشک سه ماشه در عرق کاسنی چهار توله
برآورده شربت انار ترش دو توله داخل کرده بنوشند و زرشک سیاه انار دانهٔ ترش سماق منقی پوست بیرون پسته هر واحد یکجزو طباشیر سفید گل سرخ
تخم خشخاش هر یک نیم جزو کوفته بیخته دو درم با آب به و انار یا شربت به و مانند آن بدهند دافع قی صفراوی از مجربات مولف ست و سکنجبین سفوف زرد
طباشیر دو ماشه کشنیز مقشر سماق منقی هر یک چهار ماشه معمول ست و کذا اقاقیا گلنار طباشیر با آب انار ترش و شربت [illegible] در قطع قی زرد صفراوی مجرب ست
ایضاً برای قی و تهوع و ضعف معده جوارش عود ترش [illegible] ماشه با گلاب عرق کاسنی عرق عنب الثعلب عرق کیوره شربت انار شیرین هر یک دو توله بدهند و اگر با قبض و سوزش
بول باشد آب تمرهندی چهار توله گلاب دو توله عرق کاسنی عرق بادیان هر یک پنج توله گلقند سه توله مالیده بنوشند و برای تهوع بعد شرب شراب شیرهٔ مغز تخم خربوزه گلاب
سکنجبین لیمون دو ماشه بدهند و آب لیمون نبات شربت لیمون مربای تمرهندی نیز مفید ست و اگر بعد مفارقت و زوال حمی عارض شود لعاب اسپغول شش ماشه شیرهٔ تخم کاسنی پنج ماشه
عرق بادیان هشت توله گلاب چهار توله سکنجبین دو توله بدهند و سنگتره نیز بخورند و اگر [illegible] معده از زیاده [illegible] باشد [illegible] قی نباید [illegible] آب آلوبخارا
دو دانه گلاب چهار توله شربت نیلوفر سکنجبین هر یک دو توله بدهند و نارنگی هم بخورند بعده وقت حبس قی انار دانه پوست بیرون پسته طباشیر پودینه و غیره
بشربت انار سرشته همراه گلاب بدهند و [illegible] در این نوع سماقیه و رمانیه و حصرمیه مقوی معده و سیب و گلاب نافع ست و فواکه حامض و جوزهٔ مرغ بریان
در آب غوره ترکرده نیز برای ایشان صالح ست و این دوا در این علت جامع ست گل سرخ پنج درم سماق سه درم طباشیر دو درم مسک یک درم کافور [illegible]
[illegible] دو درم [illegible] انار [illegible] قی صفراوی ست و [illegible] درم بگلاب سائیده [illegible] طباشیر ترشی ترنج مغز [illegible]
[illegible] طباشیر [illegible] درم [illegible] انار [illegible] آب سیب [illegible] و تمرهندی بآب ترکرده آب زلال [illegible]
و نیز تمرهندی در دهان داشتن هر واحد مفید و سویدی از اطبا نقل کرده که اکل سماق و زهره سفید و خوردن قفاح کرم و شربت سیب ترش و غوره و
ترشی ترنج و لیمون و نعناع و سرکه [illegible] امتصاص [illegible] شرب آب انار [illegible] آن و آب [illegible] عناب [illegible] آرد جو [illegible]
ترش در دوغ ترش حل کرده یک شبانه روز گذاشته [illegible] نوشیدن هر [illegible] قطع قی و تهوع صفراوی ست بالجمله مقویات [illegible]
مثل طباشیر پوست بیرون پسته سماق و آب لیمون و شربت آن و سیب و به و زرشک و حب الآس [illegible] انار دانه گل سرخ و آب آن و برگ [illegible]
و کشنیز خشک نافع و برای قی صفراوی [illegible] طبیخ آلوبخارا و تمرهندی و [illegible] مفید ذکر ادویه مرکبه نافع قی صفراوی جوارش برای دفع قی و تقویت
معده و قلب [illegible] گل سرخ کشنیز مقشر هر یک دو درم مصطکی دانه هیل زرشک طباشیر [illegible] پوست ترنج برگ پودینه
صندل سفید بگلاب سوده هر یک یک درم آب انار [illegible] یک درم آب تمرهندی چهار توله بگلاب خیسانیده آب زلال گرفته با آب انار آمیخته
با قند سفید [illegible] قوام آورده [illegible] جوارش فوائد [illegible] معده و دل [illegible] نافع قی و دافع صفرا [illegible] بیان منع خمار نماید [illegible]
و ترنج آب سیب آب به آب انار و آب غوره و آب زرشک آب سماق آب لیمو [illegible] مساوی [illegible] قند سفید داخل کرده بقوام آرند و بر روی سنگ
بریزند و اگر [illegible] داخل کنند [illegible] که قی صفراوی [illegible] طباشیر دو درم گل نیلوفر [illegible] درم گل سرخ سماق هر یک پنج درم
[illegible] یک درم [illegible] انار ترش یا آب سیب ایضاً [illegible] پسته [illegible] هر یک دو درم گل سرخ طباشیر هر یک
پنج درم زرشک سماق منقی انار دانهٔ ترش هر یک [illegible] درم شربت [illegible] آب انار و شربت [illegible] ایضاً [illegible] قی صفراوی و مقوی معده طباشیر تخم
[illegible] تخم خرفه هر یک [illegible] درم گل سرخ چهار درم سماق گل نیلوفر [illegible] درم [illegible] هر یک [illegible] درم اقاقیا [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] شربت دو مثقال

سکنجبین تمرهندی تالیف حکیم علویخان نافع از برای قی صفراوی و شدت حرارت و حمیات حاده و تشنگی با قبض طبیعت باشد و مقوی معده و جگر حار است بگیرند
تمرهندی صاف کرده نیم رطل در دو رطل آب خالص دو اوقیه گلاب یک شب بخیسانند صبح آب صاف آن بغیر مالیدن جرم آن بدست بگیرند و دو رطل شکر سفید داخل کرده بجوشانند
و قدری سفیدی تخم مرغ مخلوط با آب بزنند و کف آن را بگیرند و چون دیگر کف برسر نیاید صاف نموده باز در دیگ سنگین کرده مقدار نیم رطل سرکه انگوری داخل کرده بجوشانند
تا بقوام آید بکار برند شربت تمرهندی طبع را نرم کند و صفرا بشکند و معده را قوت دهد و قی باز دارد دیگر بگیرند تمرهندی نیم آثار و جوش داده شیره آن بستانند و صاف کنند
و یک آثار قند سفید اضافه نموده بقوام آرند شربت انارین منعنع مانع قی و فواق و مقوی معده حار انار شیرین و ترش باشحم باهم بکوبند و آب آن را دو من بگیرند و یک بیست
قند و یک ربع قند یا نعناع اضافه کرده بقوام آورند نوع دیگر جهت قی و تهوع و غثیان و تقطیع اخلاط و تسکین حرارت جگر و رفع تشنگی و تقویت معده و اعاده اشتهای
معمول آب انار ترش و آب انار شیرین آب لیمو هر واحد یازده مثقال قند سفید یک رطل گلاب نیم رطل باهم مخلوط ساخته بقوام آرند و در آخر قوام آب برگ نعناع
بقدر ده مثقال داخل کنند و اگر الطف خواهند عرق نعناع اضافه نمایند و اگر آب نعناع یا عرق آن اضافه نکنند شربت انارین میشود و اگر شربت انار ترش خواهند
آب انار شیرین ضم نمایند و اگر شیرین خواهند آب انار ترش داخل نکنند شربت انار ترش منعنع قی باز دارد و صفرا دفع کند و معده را قوت دهد آب انار ترش دو من
نعناع سبز پنج شاخ عود خام مصطکی آمله منقی از هر یک دو درم پوست بیرون پسته پنج درم کوفته در آب انار بجوشانند سوای مصطکی تا به نیمه آید صاف کنند و با
یک من قند سفید بقوام آرند بعد از ان مصطکی سوده اضافه نمایند شربت حماض مسکن صفرا و مانع قی و مقوی معده و دل و نافع خفقان حار آب حماض پنجاه مثقال
قند سفید یکمن شربت بپزند چنانچه در سکنجبین است شربت لیمو معده را قوت دهد و اشتها آورد و صفرا بشکند و قی باز دارد و هاضمه قوی گرداند و خمار دفع کند طریق ساختن
آن مانند شربت حماض است شربت فواکه معده و دل را قوت دهد و قی باز دارد آب سیب و به و انار شیرین و ترش و امرود هر یک یک جزو آب زرشک آب سماق
آب غوره و زعرور از هر یک نیم جزو بجوشانند تا ثلث آید پس قند سفید بقدر کفایت اضافه نموده بقوام آرند شربت مسقی غثیان و قی را نافع است پوست
بیرون پسته نعناع هر یک دو درم گل سرخ انار دانه زرشک هر یک چهار درم عود مصطکی هر یک یکدرم شاخهای انگور شش درم آب به یک رطل
آب سیب آب انار هر یک نیم رطل جمله را بپزند تا بنصف رسد پس صاف کنند و قند سفید آمیخته بقوام آرند ضماد که در قی صفراوی بعد از تنقیه بکار آید آب
سیب بریان آب به بریان صندل سفید گل سرخ مورد ترلاون عود کافور بسرشته بر معده ضماد کنند ایضاً جهت منع انصباب صفرا بر معده پوست
ترنج زرد و پوست بیرون پسته سماق دانه هیل مصطکی رومی سنبل الطیب صندل سفید مساوی در گلاب بقدر حاجت سائیده بر فم معده ضماد نمایند
ایضاً که منع قی کند از مجربات استاد مرحوم کافور نیم جزو زعفران یک جزو عود سه جزو صندل سفید و سرخ هر یک چهار جزو گل سرخ سک هر یک پنج جزو
باب به و سماق ضماد کنند طلا که قی و هیضه را نافع است رامک سک گرد سماق برابر با آب برگ مورد بر معده طلا نمایند ایضاً که قی باز دارد و اقاقیا
سعد مرکی جوز السرو مازو گل سرخ آمله گل ارمنی بلوط اقاقیا عدس مقشر گلنار بزر البنج صندل بآب مورد یا آب به سرشته طلا کنند قرص مصطکی قی و فواق
را نفع دارد عود و مصطکی هر یک دو درم پوست بیرون پسته چهار درم گل سرخ سماق هر یک پنجدرم شربتی دو درم قرص سماق مجرب برای کسیکه طعام
قی کند و اشتها باز دهد سماق سه درم زرورد طباشیر زیره بر کشنیز خشک بگلاب تر کرده خشک نموده هر یک دو درم پوست بیرون پسته یکدرم مصطکی
نیم درم کوفته بیخته بگلاب قرص کنند شربتی از یک درم تا دو درم با شربت انار منعنع یا گلقند قرص طباشیر قابض معده را قوت دهد و قی و اسهال
باز دارد گل سرخ طباشیر انار دانه کشنیز بریان هر یک دو مثقال پوست بیرون پسته مصطکی هر یک نیم مثقال سماق سه مثقال زیره سیاه بریان یک مثقال
کوفته بیخته بگلاب قرص سازند شربتی یکمثقال لعوق انار دانه جهت تقویت معده و رفع قی و غثیان مجرب است گل سرخ ارد سفید پوست بیرون پسته انار دانه
زرشک هر یک پانزده مثقال سماق هفت مثقال نعناع حب الآس هر یک سه مثقال جمله را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده همراه
آب لیمو و آب غوره و آب به و آب تمرهندی هر یک بیست و پنج مثقال سرکه شصت و دو مثقال نبات دو صد مثقال بقوام آرند و اندک اندک بلیسند
مطبوخ انار دانه مقوی معده و دافع قی انار دانه ده درم مصطکی پودینه هر یک ... رطل آب بجوشانند چون سوم حصه بماند صاف کرده

و دو تولہ شربت انار داخل کرده بنوشند اقوال حذاق حکیم علی در شرح اسباب می نویسد که این سفوف ساختم و مسمی بسفوف حب الآس نمودم و تجربه کردم هیچگاهی خطا نکرد حب الآس ده درم طباشیر دو درم سماق گلنار انار دانه پودینه پستانی گل سرخ عود خام صندل سفید هر یک یکدرم باریک سائیده با آب شیرین بخورند که آن در اول شربت قی قطع کند انشاء الله تعالی و جالینوس گفته که چون بسبب شدت التهاب قی تواتر کند طلای معده به مبردات کنند و اطراف در آب سرد نهند که آن فی الحال تسکین قی نماید مجوسی گوید که هرگاه قی در غیر وقت بحران باشد و خروج آن کثرت نماید باید که نظر کنند اگر چیزیکه بقی خارج شود مره صفرا باشد شربت انار مع اصول نعناع در آب سرد بدهند و یا شربت سیب ممخوش ساده یا آب تمر هندی مطبوخ نعناع یا رب ریباس یا رب غوره بگلاب بدهند و یا آب به ممخوش و آب انار ممخوش و آب تمر هندی هر واحد یکجزو نعناع بجوشانند و صاف کرده بدان قدری طباشیر اندازند که این همه قطع قی صفراوی نماید و ضماد پیشانی کنند با آب انار و پست جو بسرشته یا بکعک سوده با آب سیب ببندند و اگر آنچه ازین اشیا که بدهند قی کند بدان اعاده مثل او کنند تا آنکه قبول کند و اگر قوت ضعیف گردد بیاز اللحم مستخذ از سینه ماکیان و مجهه آن مع کعک شامی با آب به و سیب غذا دهند و در آب نوشیدنی طباشیر اندازند و ضماد معده با آب به سیب و صندل و گلاب کافور و قدری مشک نمایند و این سفوف بدهند انار دانه حب آبرباریس هر واحد یکدرم سماق سه درم صمغ عربی بریان گل سرخ طباشیر هر واحد دو درم ریوند چینی کهربا عود خام هر واحد نیم درم یکنیم درم باریک سائیده دو درم با شربت غوره یا بنبه ساده یا با سکنجبین بدهند و ایضاً پوست بیرون پسته یکجزو مصطکی عود خام هر واحد نیم جزو باریک سائیده بدهند و این سفوف نیز نشاسته انار دانه هر واحد یکدرم طباشیر سماق هر واحد دو درم عود خام مصطکی پوست بیرون پسته هر واحد یکنیم درم نعناع خشک سه درم باریک سائیده با آب به یا آب سیب یا چاشنی دار بدهند و سفرجل اصفهانی و سیب شامی و امرود بخورند و ادمان شم آن کنند و اگر طبیعت ممسک و خشک باشد باید که تلیین طبیعت بحقنه لینه یا شیاف از خطمی و ابورق و شکر سرخ نمایند و غذا لحوم طیور سهل الانهضام مثل بچه مرغ و تیهو معمول معده ساز بسرکه و سماق و کشنیز و پودینه و فلفل و زیره و دارچینی یا سکنجبین شراب بوران و سبز یکجزو با دارچینی و خولنجان و فلفل و مانند آن سازند و اگر طبع قبض باشد چقندر و اسفاناخ مطبوخ بسرکه و زیت و مری در ان نقوع تخم کرفس و اگر از استعمال این اشیا قی منقطع نگردد و قی مره سودا یا مره صفرا باشد باید که فصد باسلیق از دست چپ کنند یا حجامت بر ساقین نمایند یا محاجم بر اسفل سره نهند و یا بر اسفل فخذین و پاها محکم ببندند و اکثر قوی نمایند و اینهمه برای جذب ماده بسوی اسفل است پس قی قطع گردد و اگر بدین تسکین نیابد محاجم میان کتفین نهند و این همه بغیر شرط و این سفوف نافع قی صفراوی است عود خام گل سرخ طباشیر سماق صندل سفید و پوست بیرون پسته هر واحد سه درم انار دانه دو درم زرشک نعنع خشک هر واحد چهار درم مسکه یکنیم درم کافور یکدرم باریک سائیده شربت یکمثقال با آب تمر هندی و گلاب مالیده صاف کرده و یا با سیب شامی بدهند و این در کوزه خزف رقیق سفید بود که کافور نپرد و این شربت نافع قی صفراوی کند آب انار آب سیب آب به هر واحد یک رطل گلاب نیم رطل تمر هندی نیم رطل نعنع تازه در یک دیگ سنگین انداخته با آتش معتدل بپزند تا ثلث بماند و عود خام مصطکی سنبل هر واحد دو درم جوش کوفته و در پارچه رقیق صره بسته در دیگ انداخته بجوشانند تا نصف بماند از آنچه در اول بود بدان شکر طبرزد یک رطل انداخته بپزند و کف آن بردارند تا بقوام آید و در ظرف برداشته عند الحاجة استعمال نمایند و باید که نظر کنند اگر بدن ممتلی باشد مسهل صفراوی دهند و اگر ماده در معده نابیت حقنه لینه استعمال کنند و بعد استفراغ بدان ادویه مقوی معده مسکن قی استعمال نمایند مسیحی گوید که اگر غثیان از صفرا باشد که در معده تولد کند پست انار دانه و پست جو بریان سوده کرده و طباشیر با آب سیب یا بگلاب بدهند و اگر غثیان و قی صفرا با قبض طبیعت عارض شود این حقنه بعمل آرند بابونه بنفشه اسفناخ خار خسک هر یک کوفته سپستان عناب خطمی روغن کنجد قاتند یا شکر سرخ و مطبوخ آلو و تمر هندی بنوشانند و اگر طبیعت خشک نباشد رب انار ساده و رب حصرم ساده و رب سیب ساده و رب به و ترنج ساده و رب ریباس ساده بدهند یا این مطبوخ بگیرند انار دانه ترش بیست درم مصطکی یکدرم در یک رطل آب بجوشانند تا نصف بماند بدان عود خام سوده یکدرم سک یکدرم انداخته بنوشند و اگر ازین قی منقطع نگردد پوست بیرون پسته بجوشانند و باندکی سکر بنوشند و اگر ازین هم انقطاع نشد سیر و آب شکوفه انگور بدهند و اگر ازین نیز منقطع نشود محجمه بزرگ تحت معده نزد ناف نهند و هذا اگر تپ باشد ضرور است آب سماق و کشنیز خشک فرسته اتفاق بدهند و جبل آن سماق

آب غوره یا ترشی ترنج یا آب انار یا آب سیب هر آنچه حاضر باشد باید کرد و اگر تب نباشد چربی اشیا و داخل بر شدید سینه معده از ضماد فضا و تنقیه از آب سرد و آب آش و آب سیب و گلاب و سیب و صندل سرخ سوده و صندل سفید و مشک و برگ عود خام و زعفران کافور بر سینه چربی یابد و دیلاقی گوید که اگر سبب تنقیه و تنقیه ماده صفراوی بود و التهابات معده آن را تسکین کرده باشد سکنجبین با آب گرم قی کنانند و اگر قی نتوانند کرد تنقیه باید کرد و بعد از آن تسکین کنند و تقویه بالاشیاء و آب انار ترش شیرین و شربت غوره و سکنجبین دهند و طعام و مزاج و تبهید و تدبیر و تجربه و برنج بغوره یا انار و ماش و بعد از صندل و گل سرخ و مشک لادن و کافور و آب سیب و آب امرود و گلاب بند و در کثرت قی اگر طبع خشک نباشد اول با آب گرم و سکنجبین قی فرمایند تا ماده بر آید و بعد آب سیب و آب انار و آب آلو و نعناع اگر این اثر در معده باشد و ... شربت ترنج و شربت لیمون و آب قوت بی طباشیر و گل سرخ و رب ... اندازه دلپسند و آب انار و نان کعک خشک بریان کرده بدهند و اگر ... دو کرت بنهند و اطراف را بستگی بمالند و در خواب ... اگر گرمی ... باشد ... و ... سوء مزاج معده ... اگر ... اطراف ... آب سرد ... قی اگر ... ماده سخت گرم بود اطراف را در آب سرد ... عارض شود با سهال اصلاح باید ... گرم بود ... کم شود ... ابن الیاس ... سکنجبین و آب گرم ... سکنجبین ... ماهی تازه بخورند و بعد از سکنجبین با آب گرم بخورند و بعد بر غ ملوث ... ده درم با شربت انار یا شربت غوره یا شربت سیب هر چه حاضر باشد ده درم گلاب ... سازند و اگر قی ... در قول مجوسی گذشت باید ... هر چه حاضر باشد ده درم در گلاب حل کرده بخورند و این طلا ... صندل و گل سرخ ... بر معده طلا کنند ... جزو ... در ... آب ... شربت آن ده درم ... از شفای این امراض ... انانست و اخراج ... تقیلات نمایند ... با آب انار ... و گلاب ... با شربت ... دیا ... ماده ... و شربت غوره و شربت تمر هندی با اندک طباشیر ... و عرق کاسنی و گلاب ... اگر حاجت ... باشد ... انار ... سیب ... اگر قی ... آب سینه ... بسبب ... و آب ... آب انگور گل سرخ ... ورق گلاب صندل ... ساخته ... ضماد نماید و ... صندل ... سعد ... که ... در سرکه ... انار ... شربت ... آن ... در قول مجوسی گذشت ... آب ... یک رطل و آب ... نیم رطل افزوده ... گفته که ... از آتش ... کافور سوده ... اگر ... اطراف ... آب سرد ... طبع قبض بود ... گذشت ... سکنجبین و اندک ... روغن ...

ابو الحسن نوشته که تهوع و غثیان اگر از خلط صفراوی باشد علاجش شربت انار الشیرین و شربت سکنجبین و شربت آب انار شیرین بدهند و بعد قی به تخریج ماده صفراوی کنند و اسهال آورند و بعد تنقیه غذا از چوزه مرغ با غوره یا آب سماق سازند و ضماد بر معده کنند ... [illegible] ... و معده را [illegible] صندل و کافور ضماد کنند و علاج قی صفراوی بدانچه در تخریج صفرا باشد یا سکنجبین یا شربت آب تمر هندی و آب آلو و سکنجبین نمایند و اگر طبیعت نرم باشد شربت سیب یا ریباس یا به ... [illegible] ... و ریباس یا سیب [illegible] بدهند و مریض را امر بامتصاص اطراف انگور تازه کنند و اگر قوت ضعیف گردد دهان نان [illegible] کرده ... [illegible] ... و اگر ماده بسیار حاد باشد و قوت قوی بود فصد باسلیق نمایند تا از حدت مرض که تابع او است باشد ساکن گردد و لیس [illegible] را از آب خرفه و آب [illegible] بار الشعیر که در طبیخ آن انار دانه داخل کرده باشند باید کرد و چون حدت ساکن شود مزورات تنخمیه با آب سماق یا آب غوره سازند و [illegible] و ضماد کافور مع آب صندل نمایند

علاج قی و تهوع و غثیان بلغمی

آنچه در علاج امراض معده از سوء مزاج بلغمی گذشته بکار برند و ایضاً آنچه در این قسم بیان قی نمایند ماهی شور است چون یا ناهار بخورند و از نوشیدن آب منع کنند تا آنکه تشنگی بشدت کند بعده آب نیم گرم ... [illegible] ... بنوشند و چون تنقیه حاصل شد [illegible] کنند و با آب زعفران ... [illegible] ... بنوشند ... [illegible] ... الشاد یا پنج سته درهم کوفته بیخته با آب نیم گرم بنوشند و چون ماده مائل بسوی اسفل باشد ... [illegible] ... و بعده تقویت معده کنند و تضمید آن به مصطکی و سنبل و امثال آن نافع است و یا پودینه مصطکی عود پوست ترنج ... [illegible] ... هر یک یک ماشه سوده در شربت ... [illegible] ... و پودینه هر یک ... [illegible] ... چهار ماشه الائچی کلان پنج عدد ... [illegible] ... هر یک ... [illegible] ... و گلاب یا آب انار ... [illegible] ... چهار تولد داخل کرده بنوشند و ... [illegible] ... و انیسون نیز در قی بلغمی مجرب است و کذا مصطکی و قاقله و قرنفل و زنجبیل و زیره و سماق ... [illegible] ... اما آنکه ماده در طبقات معده محتبس باشد یا ... [illegible] ... بجهت تنقیه آن ... [illegible] ... اگر ضعف باشد که تنها اخراج آن نمایند بعده این دوا مصطکی و عود ... [illegible] ... هر یک یک ماشه ... [illegible] ... سعد ... [illegible] ... ماشه انیسون هفت ماشه الائچی کلان پنج عدد ... [illegible] ... الائچی خرد ده ماشه قرنفل یک نیم ماشه نبات ... [illegible] ... تولد گلاب ... [illegible] ... در ازاله قی بلغمی ... [illegible] ... و اگر گل سرخ چهار مثقال ... [illegible] ... سه نیم مثقال پودینه پوست بیرون پسته مصطکی عود قرنفه سنبل الطیب ... [illegible] ... زیره کرمانی ... [illegible] ... کوفته بیخته دو مثقال با سکنجبین سفرجلی و امثال آن بخورند قی بلغمی و سوداوی را باز دارد ... [illegible] ... قاقله چهار درهم ... [illegible] ... نبات سیاه ... [illegible] ... کوفته بیخته ... [illegible] ... و اگر ... [illegible] ... زنجبیل ... [illegible] ... قی بلغمی و آنچه از سردی باشد دفع شود و ایضاً عود هندی ... [illegible] ... الائچی ... [illegible] ... زنجبیل ... [illegible] ... کوفته بیخته ... [illegible] ... قی بلغمی را زائل کند و معده را قوت دهد قرنفل ... [illegible] ... الائچی خرد ... [illegible] ... قی بلغمی ... [illegible] ... قرنفل و ... [illegible] ... و الائچی خرد ... [illegible] ... مصطکی با گلقند ... [illegible] ... خوردن ... [illegible] ... برگ تنبول ... [illegible] ... آتش گرم کرده ... [illegible] ... آب و گلاب صاف کرده ... [illegible] ... آتش گرم کرده ... [illegible] ... صاف کرده بنوشند نافع قی بلغمی است و اگر قرنفل ... [illegible] ... نبات ... [illegible] ... هر یک یک درهم کوفته بیخته ... [illegible] ... بخورند ... [illegible] ... بازدارد ... [illegible] ... آن قرنفل ... [illegible] ... غثیان ... [illegible] ... مجرب است ... [illegible] ... قی قابض ... [illegible] ... غثیان ... [illegible] ... و کذا ... [illegible] ... اگر مصطکی گلنار برگ پودینه سنبل الطیب سائیده بر فم معده ضماد نمایند نافع تهوع است و انار دانه ده درهم مصطکی پودینه هر یک ده درهم در یک رطل آب بجوشانند چون سوم حصه باند صاف کرده ... [illegible] ...

شربت انار شیرین داخل کرده بنوشند و سوای این نسخه محمود ترش و شربت انار منعنع و قرص عود و ایارج و حب قرص انور و قرص لینه و قرص مصطکی و قرص یاسمین
و قرص کند نافع قی بلغمی است و از ادویه مفرده خوردن یکدرم سنبل الطیب با آب سرد و کذا اسعد و کذا کندر و داشتن قرنفل در دهان مفید قی بلغمی است و
نانخواه و کذا قاقله و مصطکی شربتاً و عنبر شربتاً و مثقال ضماداً و خوردن بادیان و تخم بادرنجبویه و مری شعیر و پودینه نهری و مصطکی و آمله اشنه هر واحد مانع غثیان
بلغمی است و عود المحوز یکمثقال خوردن و ازاله رطوبت معده و تسکین غثیان مجرب سویدی است و کذا کفری لاسیما اگر صعتر بار یک سوده بیران پاشند و در
قطع غثیان بلغمی مجرب اوست و شراب ریال و کذا مومیائی بقدر حب کرسنه و ربیعی نانخواه و کذا نعنام شربتاً و ضماداً و کذا خوردن مصطکی و قاقله و خار و عود هندی
و شربت انار و کذا عود نیج نهری اکلاً و شربتاً و ضماداً و کذا اکل قرنجمشک و کذا تخم مرو و کذا عنبر و مشک در روغن بان حل کرده هر واحد قاطع قی و تهوع بلغمی است
و کذا زنجبیل و قرنفل و جوز بوا و پودینه هر واحد مفید و اگر پودینه تازه یک رطل در سه رطل آب بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده باز در رطل قند سفید
بقوام آرند و یکدرم مصطکی سوده آمیزند و قدر حاجت استعمال کنند نافع غثیان و تهوع و فواق است بالجمله مقویات قابضه حاره مثل عود و هیل و قاقله و قرنفل
و پودینه و دارچینی و افسنتین و انیسون و زعفران و کندر و مصطکی و سعد و کبابه و حبة الخضراء و سداب و فادزهر معدنی و حیوانی و زرنباد شرباً و قصب الذریره
و اشنه ضماداً نافع بود اقوال شیخ عمره میفرماید کسانی را که قی رطوبی باشد منتفع میشوند به سویق و نان خشک و تنور و طباشیر و عصارات و هر انچه
ملتصق باین رطوبت و نشفت آن باشد از ان نفع یابند و اکثر محتاج میشوند بوضع محاجم بر شکم و بر پشت میان هر دو کتف و احتیاج می افتد بتنقیه بایارج
در ابتدا و اگر رطوبت صدیدی باشد مخدرات خوشبو مقاوم فساد و صدیدیت و نتن آن و قوابض ناشفه خصوصاً خوشبو بلکه غذا استعمال کنند و اگر مثل
این ماده ناقص نشود بود واجب است که دراینجا ملطفات و مقطعات مثل سکنجبین و مثل افاویه معروفه نیز بکار برند و کذلک اگر خلط لزج باشد
بدانچه اندکی قوی تر باشد علاج کنند و ایارج سکنجبین مشترک برای اکثر است و بعد از ان ادویه مسکنه قی با قدری سکنجبین مثل شربت انار منعنع که در ان عود خام
داخل کرده باشند و شربت حماض که در ان افاویه حاره و عود و برگ ترنج داخل کنند و ایضاً دواء المسک هر دو سفرجل هر واحد ازین دو را فادویه پخته و
ایضاً سماک بسیبه مفیده و شربت افسنتین برای ایشان نافع در هر وقت است و این نسخه حب بیست بگیرند انار ترش و پودینه و نعنا هر یک یا قدر دو
رطل آب بپزند تا نصف بماند و در ان مشک ناگی و عود سی درم سوده داخل کنند و ساعت بساعت تجرع کنند و از ادویه مسکنه برای این نوع
قی رب ترنج بود و قرنفل است و شربت نعناع رباتی و خصوصاً چون در ان کندر و سک و پوست بیرون پسته و مشک و عود داخل کنند خیلی مسکن قی
بلغمی است صاحب کامل گوید که هرگاه غثی بسبب خلط لزج باشد صاحب او قی کند بسکنجبین عسلی که در ان ترب تر کرده باشند یا آبیکه در ان شبت جوشانیده و اند
نمک داخل کرده باشند یا قی کند بعسل یا آبیکه در ان شبت و ترب یا تخم آن جوشانیده باشند یا تخم جرجیر مع عسل و آب گرم و یا قی کند بعد خوردن ترب و نمک
و منع از شرب آب تا دو ساعت بعده آب گرم و عسل و روغن زیت نوشیده و معده را خوب پاک نمایند و اگر ازین پاک نشود این دوا استعمال کنند
جوز القی چهار دانگ نیز تخم ترب هر واحد یک جزو نمک و خردل یک نیم جزو کندش ربع جزو همه را بار یک سائیده دو درم تا سه درم از ان بگیرند و در عسل
سرشته با آب شبت حل ساخته نیمگرم بنوشند که این بلغم و رطوبات غلیظه لزجه و سودا برآرد و اگر استعمال کنند از قیع یکدرم نمک هندی دو درم
بعسل سرشته با آب شبت گداخته اخراج اخلاط سوداوی و بلغمی نماید و باید که بعد قی هلیله مربی یا زنجبیل مربی با قدری جوارش عنبر یا دواء المسک
هر چه ازین حاضر باشد بقدر حاجت بخورند و بعد چند روز تنقیه معده از ماده باقی با ایارج فیقرا مع اطریفل و نقوع صبر و حب شبیار و مانند آن کنند
و از اشیای مولد بلغم متل قوا که رطب منع کنند و استعمال ریاضت و تلطیف غذا و تقلیل آن مثل لحوم طیور مثل الاسفیدباج صعل مطحون پسیر که هری نیز و
و کرویا و دارچینی و خولنجان و نعناع و کرفس مخصوص شود و فلفل و سداب و کرنفس و مانند آن نمایند و این شربت قی بلغمی را قطع کند آب سیب آب سیب
شراب ریحانی هر واحد یک رطل و باقه نعناع و نام و فوتنج بران انداخته با تش معتدل بپزند تا نصف بماند صاف نموده عسل مصفی یک رطل داخل کرده بپزند تا بقوام آید
و بران عود هندی و مصطکی و قرنفل و هیل و قاقله و سنبل الطیب هر واحد یکدرم و زنجبیل دو درم بار یک سائیده آمیزند و از آتش فرود آورده در ظرفی کرده استعمال نمایند

و باید که نزله کنند پس اگر بدن ممتلی باشد دوای مسهل بلغم استعمال کنند و اگر مواد در معده ثابت نماند چنانچه حاوی بعمل آرند و چون بدن تنقیه یابد در آن هنگام ادویه مقوی
معده و مسکن قی استعمال نمایند ابوسهل گوید که سبب تهوع و غثیان اگر خلط بلغمی غلیظ باشد که در خمل معده ملتصق گردد سکنجبین عنصلی و ایارج فیقرا و صبر و تقویت دل
و اشیای حریفه استعمال کنند و اگر غثیان از بلغم محتبس در قعر معده باشد باید که بعد شرب آب گرم که در آن شبت و نمک هندی و پودینه جوشانیده باشند سکنجبین
عنصلی آمیخته قی کنند پس اگر ملتصق بخمل معده باشد شربت ایارج فیقرا و حب صبر تنقیه باید کرد و بعد تنقیه تقویت معده نمایند تا مرتبه دیگر در آن ماده جمع نشود و چنانچه اکثر
سبب آن آب سیب یا شراب کهنه و شربت انار میخوش و لعوق العسل مصطکی و نعنع میاشامند و این مطبوخ نیکو نافع است دانه انار ترش سی درم مصطکی کندر هر واحد سه درم نعنع تمام هر واحد یک قبضه
در [illegible] رطل آب بجوشانند تا نصف بماند و صاف نموده در آن عود خام و سک هر واحد نیم درم [illegible] حل کرده و اکثر نوشند و یا این مطبوخ انار ترش تمام برگ ترنج تازه و [illegible]
[illegible] هر واحد دو درم [illegible] چهار درم جوشانیده صاف نموده یک درم [illegible] انداخته صبح و شام بنوشند و ایضاً در این حال دواء المسک [illegible] نافع [illegible]
طبیخ کشنیز خشک [illegible] و نعنع [illegible] قرنفل و دارچینی و جوز بوا و خولنجان استعمال نمایند و عام [illegible] معده شاد و سک و قصب الذریره و سنبل و مصطکی
جوز بوا و زعفران و افسنتین و عود هندی [illegible] قرنفل و هیل کوفته در شراب کهنه ریحانی و شراب سوسن [illegible] سرشته گذارند ابن هبیره [illegible] نوشته که تهوع و غثیان
اگر از خلط لزج [illegible] و علاجش باستعمال اشیای ملطفه مثل سکنجبین [illegible] تنقیه نمایند [illegible] بدن بایارج کنند و تقلیل غذا نمایند و سیب [illegible] انار [illegible]
کهنه [illegible] غذا [illegible] ایارج [illegible] و چون علاج [illegible] سکنجبین [illegible] کنند و در حمام [illegible] معده به روغن ناردین [illegible]
[illegible] و اگر قی بلغمی باشد گلقند عسلی [illegible] العسل یا شراب کهنه [illegible] غذا [illegible] سرکه [illegible] باشد [illegible]
[illegible] مصطکی کنند [illegible] اگر تهوع و غثیان از ماده بلغمی بود قی به سکنجبین عسلی و ترب و طبیخ شبت و ماهی شور فرمایند و
اسهال بایارج فیقرا [illegible] سکنجبین [illegible] سیب و شربت [illegible] افسنتین [illegible] و اگر شراب کهنه [illegible] بلغم را قطع کند [illegible] طعام [illegible]
و کنجشک بریان [illegible] مانند آن [illegible] معده [illegible] و اگر قی بلغمی بود که در معده جمع شده باشد نگاه باید کرد اگر ماده در فضای معده است و میل
بقعر معده دارد قی [illegible] سکنجبین [illegible] کفایت باشد [illegible] قی معده را قوت [illegible] انار ترش [illegible] و سیب و شربت پودینه و دواء المسک
و اگر ماده میل بسوی قعر معده دارد [illegible] صبر و مصطکی و ایارج فیقرا و حب افاویه تنقیه نمایند [illegible] جوارشات قوت دهند و باید دانست که اگر سبب قی خلط ردی در
قعر معده باشد آنرا بقی منع باید کرد یا اسهال [illegible] که اسهال را که از خلط ردی بود [illegible] اسهال باز نتوان داشت یا بقی چنانچه بقراط گفته که اسهال قی منع اسهال
قی میکند و قی منع اسهال و اسهال منع قی [illegible] این [illegible] که هرگاه قی از خلط ردی بود که در معده باشد چون آن خلط را بیرون آرند باسهال یا بقی آن
ناچار باز ایستد و همچنین اگر اسهال از خلط ردی باشد چون آن خلط را خارج کنند باسهال یا بقی آن اسهال باز ایستد و اسباب باید شناخت قی و اسهال را [illegible]
یکی آنکه خلط بیرون آرد [illegible] دیگر آنکه ماده بسوی جانب مخالف [illegible] باید و اسباب باز داشتن اسهال قی را هم دو [illegible] یکی آنکه ماده را خارج کند و دیگر آنکه ماده را از
[illegible] و اگر ماده در طبقات معده [illegible] باشد اول قی باید کرد بماهی شور و خردل و ترب و سکنجبین عنصلی و مانند آن پس باقی اخلاط را بایارج فیقرا [illegible]
و امثال آن تنقیه کنند و بایارج [illegible] طعام و شراب [illegible] قابض [illegible] تا آن وقت که ماده تمام منقطع نگردد و این حب [illegible] معده را از بلغم لزج
پاک کند [illegible] ایارج فیقرا [illegible] هلیله سیاه و کابلی هر یک [illegible] ترمس [illegible] نمک هندی هر یک [illegible] پودینه [illegible] انیسون [illegible] نانخواه [illegible] قرنفل
هر واحد [illegible] مصطکی [illegible] هفت درم [illegible] کوفته با آب پودینه [illegible] ساخته شربتی [illegible] مثقال [illegible] افسنتین [illegible] این شربت معده را قوت دهد
انار ترش [illegible] مصطکی [illegible] کند [illegible] پودینه [illegible] آب [illegible] تا ثلث [illegible] صاف نموده [illegible] عود خام
[illegible] سک [illegible] این سفوف معده را قوت دهد [illegible] مصطکی قرنفل عود هر یک دو درم کوفته بیخته [illegible] با گلقند [illegible]
[illegible] مصطکی [illegible] پودینه [illegible] نانخواه [illegible] هر یک [illegible] شربتی [illegible] مثقال با آب [illegible] اگر علت
قوی تر بود [illegible] بیاطراف [illegible] ضماد [illegible] که در قول ابوسهل گذشت [illegible] گفته که اگر تهوع و غثیان از [illegible] خلط رطبی باشد.

اول بحقنه استفراغ کنند و چون خفت و نقصان در تهوع ظاهر شود مقیئات مثل خربق اندکی و تخم ترب و تخم سرمق و مانند آن دهند بعده این مطبوخ افسنتین [illegible]
بلیله سیاه و کابلی و زرد و هر واحد پنج درم اسطوخودوس حشیش غافث قنطوریون هر واحد سه درم افسنتین رومی هفت درم افتیمون [illegible] هفت درم بادرنجبویه
سقمونیا شش درم درصره بسته مویز منقی بست درم همه را بپزند تا هم اشود و آبیکه موافق کیفیت آن باشد بعده بیشاد و در صبر ازان صاف کنند و دران [illegible]
دو دانگ ایارج فیقرا صبح دو دانگ افسنتین یکنیم دانگ نمک هندی [illegible] باهم سفته [illegible] کنند یکدم نوشند و یا دو شربت یا زیاده ازان اگر احتیاج افتد [illegible]
و اگر تحلیل آنچه در جرم معده باشد متعسر بود تنقیه بابن ضماد کنند صبر و اجزا [illegible] سنبل الطیب هر واحد [illegible] کرفس تخم [illegible] روغن [illegible] یا روغن [illegible]
ساخته آمیزند و بر پارچه بهیئت معده [illegible] طلا کرده بر معده گذارند و اگر [illegible] و میان [illegible] گرد و ایضاً و خلعت [illegible]
و فقره پنجم از فقرات صلب بدان ضماد کنند و اگر تحلیل این متعسر شود بر معده محاجم ناری بزرگ تحت سره یا فوق آن نهند لیکن ازان [illegible] یا [illegible]
اده تنقیه باید و در جمیع این معالجه از خوردن اغذیه غلیظه و لزجه و شوربا منع کنند و اقتصار بر اشیای [illegible] خفیفه [illegible] مانند آن [illegible]
و اگر حال از حد و پیش [illegible] بکند [illegible] دهند و گاهی درین علت اعنی در [illegible] معده یا فم آن اخلاط [illegible] رطوبات [illegible] و آن [illegible]
رباطات معده مبلول شوند و از رطوبت [illegible] تشرب کنند [illegible] گردد و فرق درین علت و میان [illegible] معده یا جرم معده [illegible] آنست که [illegible]
و الم که میان کتفین در باید حالتی در باید که گویا تر قوه او بسوی اسفل کشیده میشود و هرگاه طعام در معده واقع شود [illegible] گردد حتی که طعام [illegible] کند [illegible]
و علاج این علت معده و علاج معده چون خلط رطوبی تشرب کند [illegible] زیاده کنند [illegible] محلل که ذکر کرده شد [illegible]
یا ایارج فیقرا یا ایارج روفس [illegible] و تسخین معده نفع میکند [illegible] و صبر [illegible] چه [illegible] طفل [illegible]
[illegible] جلد و شق یا حب [illegible] و امثال ذکر کرده اند که [illegible] بر معده [illegible] ذکر کرده اند [illegible]
[illegible] مثل [illegible] ظاهر شده [illegible] رطوبت [illegible] در ان باشد غثیان و تهوع پیدا کند
و طعام را فاسد نماید و فرق درین علت و در آنچه مذکور شد آنست که این اطعام را فاسد کند [illegible] قی [illegible] فاسد شده و دران [illegible]
از نوع [illegible] و علاج این نوع [illegible] میان [illegible] ادویه [illegible] مثل ایارج فیقرا یا معجون [illegible]
و ایضاً [illegible] طبیعت باطریفل مقوی یا ایارج نمایند [illegible] تخم کرفس انیسون بادیان [illegible] فارسی [illegible] خشک [illegible]
مویز [illegible] هر واحد [illegible] همه را سائیده [illegible] آمیخته [illegible] وقت خواب [illegible] بخورند [illegible] الطعام [illegible] و بعد از ان [illegible] شراب کهنه اندک
[illegible] بیشتر [illegible] ریاضت [illegible] نافع است اگر [illegible] باشد [illegible] درین علت [illegible] و چون ضرورت [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و شدت [illegible] محاجم بزرگ ناری [illegible] اسفل [illegible] یکروز [illegible] ترب [illegible] شیرین [illegible] بعد ساعت ثانی [illegible] آب [illegible] شراب [illegible]
[illegible] ازان [illegible] اکثر [illegible] حل کرده باشند [illegible] طعام [illegible] اگر قی [illegible] آید [illegible] بکنگر [illegible] محلول [illegible]
کنند [illegible] صبر نمایند که خود بخود قی آید بعد ازان علاج کنند [illegible] آن روز چیزی نخورند [illegible] بخورند [illegible] آب [illegible] طعام ناشت
باید و کسیکه معده او خلط رطوبی تشرب کند [illegible] قعر معده او رطوبت [illegible] آن باشد [illegible] علاجی [illegible] قوت [illegible]
ادویه [illegible] روزه و گرسنگی و کم خوردن طعام نیست [illegible] تشرب جرم معده خلط [illegible] را [illegible] قعر معده
[illegible] آن او را عارض [illegible] اگر [illegible] قوت برای [illegible] او [illegible] معالجه او باین تدبیر که ذکر شد [illegible] و اگر بان
[illegible] قوت [illegible] صنعیت بود [illegible] معالجه او [illegible] و نقصان غذا [illegible] با این طریق [illegible] صحت [illegible]
[illegible] اگر قی از اخلاط بارد بلغمی یا سوداوی باشد [illegible] معده [illegible] ماء العسل [illegible] کنکر [illegible] و خبازی و اصل السوس
[illegible] و تخم ترب [illegible] و آب برگ [illegible] آب بجوشانند و دران روغن [illegible] کرده بعد تناول

اسید لخوخ و سکنجبین بنوشند و قی کنند و اگر با این تدابیر تنقیه نیابد قوی‌تر از آن بگیرند و هرگاه که بلغم و سودا مستفرغ نشوند بگو یا لحاج شاید بسبب برودت و غلظ آن و کثرت بلغم و آنچه
ازان انسب است که بگیرند تخم ترب و آب برگ و بیخ او و خردل و کندر و جوز القی و بجوشانند و در آن عسل و نمک و اخل کرده قی کنند و چون معده از اخلاط بلغمی
و سوداوی تنقیه یابد بهر صبح جلاب از گلقند عسلی ده درم با زنجبیل مربی سه درم بنوشند و ناشپاتی مربی و زنجبیل مربی هر واحد ده درم و جوارش کندر یا عنبر
یا عود و هر چه ازین معاجن باشد یک مثقال یا دواء المسک شیرین یک درم بخورند و از فواکه رطبه و البان و ماهی و مسمنات اغذیه اجتناب کنند و ریاضت معتدل
استعمال نمایند و غذا نخود آب با مزوره قرطم و دارچینی یا نخود آب با ترنج و تیهو و مطجن از لحوم ماکیان بری و سرکه بدهند و نعناع و سرکه مخصوص بشوید و فلفل
و سداب و کرفس الشیا [illegible] نافع است و این سفوف برای قطع قی بلغمی نافع است کندر مصطکی هر واحد پنج درم عود خام صاف [illegible] درم انار دانه پانزده درم قرنفل
چهار درم پوست ترنج [illegible] هر واحد ده درم [illegible] سعد نعناع هر واحد چهار درم گل سرخ [illegible] درم سنبل [illegible] هر واحد پنج درم کوفته بیخته
[illegible] درم تجویز نمایند و این قرص قطع قی بلغم و سودا کند و معده ضعیف را قوت دهد پوست بیرون پسته گل سرخ هر واحد چهار درم عود مصطکی هر واحد سه درم
[illegible] پنج درم کوفته بیخته [illegible] قرص سازند شربت یک مثقال [illegible] می نویسد که نفع میکند آنرا مبالغه در قی با شیای منقطعه و منقیه سوای آنکه
بلغم و [illegible] معده [illegible] مطبوخ [illegible] کرده و با آب مطبوخ شبت یا اصل السوس با اندک نمک و عسل [illegible] و شربت [illegible] گلقند
[illegible] کباب بری [illegible] مصطکی یا زنیان و قرنفل گلقند [illegible] ترنج مربی و کذا
پوست ترنج و نعناع و کشنیز خشک [illegible] کرده علاج کامل قی گذشت و دران [illegible] درم است و با آب [illegible] بخورند و این معجون نافع
[illegible] قرنفل و دارچینی کندر عود مصطکی پوست ترنج نعناع خشک کشنیز خشک خولنجان کبابه فلفل تخم کرفس هر واحد یکدرم پوست بیرون پسته پنج درم
خشک [illegible] درم [illegible] بعسل [illegible] شربت از یک مثقال تا دو مثقال و شربت که در قول صاحب کامل گذشت [illegible] و اول
[illegible] سکنجبین [illegible] پوست بیرون پسته [illegible] درم عوض [illegible] شکر [illegible] عوض مصطکی و بهل
[illegible] زنجبیل [illegible] کرده [illegible] شربت [illegible]

علاج قی و تهوع و غثیان سوداوی

هرگاه در علاج امراض معده از سوء مزاج سوداوی [illegible] استعمال نمایند [illegible] فصول [illegible] هر یک [illegible] صندل [illegible] ترش [illegible] بلیبا
[illegible] صندل ترش چهار تولہ [illegible] تولہ [illegible] باشد [illegible] برای قی سوداوی [illegible] قرص
[illegible] در قی سوداوی [illegible] گذشت که در اول [illegible] قی [illegible] آرند و اگر طحال [illegible] بدن [illegible] باشد فصد باسلیق [illegible] کنند
[illegible] زرشک سازند و اگر قوت ضعیف باشد [illegible] مرغ [illegible] مخصوص کنند [illegible] قی سودا [illegible]
[illegible] اگر صاحب او را امتلا از خون باشد فصد باسلیق نمایند و حجامت میان هر دو شانه نیز کنند تا امتلای [illegible] سودا [illegible]
[illegible] اگر افراط [illegible] کنند [illegible] در آن اندک مدت باشد [illegible] بلغم و [illegible]
[illegible] عسل و [illegible] طحال [illegible] الملک [illegible] شربت [illegible] بنوشانند و اگر [illegible]
[illegible] ساکن [illegible] تنقیه سودا با دویه مثل بلیله سیاه و افتیمون و غاریقون و نمک [illegible] باشد و اگر [illegible]
[illegible] افتیمون [illegible] آرند و اگر طحال [illegible] باشد علاج طحال کنند [illegible] که قی [illegible] سودا اگر کثرت نماید [illegible] قطع نکنند و اگر کثرت [illegible]
[illegible] متوسط [illegible] حدت نمایند و [illegible] معده این [illegible] کنند و نسخه آن [illegible] که در قول شیخ گذشت و شربت [illegible]
[illegible] مثل [illegible] اخلاط [illegible] مثل [illegible] بلیله کابلی و دیگر ادویه که در قول [illegible] مذکور شده استعمال نمایند و اگر طحال [illegible] باشد
[illegible] اصلاح آن نمایند استعمال کنند [illegible] می نویسند که اگر قی از خلط سوداوی بود که در معده جمع شده باشد تا ماده کم نشود [illegible]

وچون قی ساکن تر شود مطبوخ افتیمون دهند تا بدن از باقی سودا پاک شود و اگر سپرز ضعیف باشد یا در وی آفتی بود علاجش چنانکه در مقامش بیاید باید کرد
پس معده را به جوارش المسک و دیگر جوارشات گرم و قوی نمایند

علاج قی و تهوع و غثیان از مشارکت اعضا

مثل دماغ و جگر و طحال و مراره و رحم یا همه بدن حسب ماده تنقیه و تقویت آن عضو یا همه بدن مع رعایت تپ نمایند بدستوری که در محل هر یک مسطور است و تقویت معده نیز کنند به آب فواکه و ربوب مع ادویه مسلیه قابضه و جز آن که در انواع سابق گذشت و فصد باسلیق از دست راست و رگ بهری و از حجب ... طحالی و مراره مفید بود و قبل از تنقیه عضو ماؤف تقویت معده نباید کرد که دران خوف انصراف ماده بعضو رئیس است و آنانکه برای قی شرکی دماغی بسیار مفید است بوعلی نوشته که اگر از انصباب ماده رقیقه لذاعه که با طعام آمیزد عارض شود و غثیان آرد آنرا نفع میکند قرص کوکب در اوقات نوبت و اسهال بایارج در غیر اوقات نوبت و اسهال بسکنجبین ممزوج بصبر و سکنجبین متخذ بسقمونیا برای اسهال و به آب آلو بخارا و تمر هندی که آنها میلان ماده با تسفل نمایند و سکنجبین قی بحموضت خود کنند و واجب است که در مثل این جذب ماده بسوی اسفل حقنه لینه از بنفشه و عناب و جو مقشر و خار خسک و بابونه و سپستان و تمر هندی و شکر بنفشه و شکر سرخ و بورق نمایند و بعد اسهال شربت خشخاش استعمال کنند و این شربت اسکندر سفرجل و سماق و نبق و انار دانه و تمر هندی بجوشانند بعده در آن کنند و اندک عود داخل کنند ابوسهل گفته که اگر بسبب صفرا باشد که از جمیع بدن منصب گردد قصد تنقیه بدن کنند بعد از آن تقویت معده نمایند به ربهای فواکه و سویق آنها و این دوا بخورانند گل سرخ سماق نعناع هر واحد سه جزو طباشیر سنگ هر واحد دو جزو رب سیب و رب به یا رب انار میخوش بدهند و غذا پست گندم و جو با تیهو یا با آب انار میخوش سازند و چون غثیان افراط نماید کعک مسحوق مثل سرمه در آب سیب و اندکی از شراب بدهند و اگر با قبض طبیعت باشد حقنه و جز آن کنند و قرص گل که در قسم قی صفراوی مذکور شد بکار برند سید اسمعیل وایلاقی گوید که اگر ماده ردی از عضوی دیگر یا از همه بدن بمعده آید تن را بمطبوخ هلیله پاک کنند و تقویع صبر و شبهه رگ باسلیق زنند و حقنه که در قی صفراوی گذشته سخت نافع بود و ضماد دیگر از به بریان کرده و سیب و صندل و گل سرخ و آب مورد و ترد و انار آمرود و کعک و ساک و لادن و عود و کافور و میوسن و زعفران مرتب کرده باشند بر معده نهند و این شربت قی صفراوی و دیگر ساکن کند آب آلو سیاه آب تمر هندی هر یک سه وقیه لک مغسول یک درم زعفران دو دانگ لک و زعفران را سائیده در این آب حل کنند این جمله یک شربت است و ایضا آبی ترش و سیب ترش و امرود و انار ترش و غوره همه را کوفته بفشارند و آب بگیرند و سماق و زرشک و نبق و حب الآس و زرشک نیم من در این آب تر کنند و دو روز بنهند پس صاف کرده باتش نرم بجوشانند تا بقوام آید و اگر حاجت بود قدری پوست بیرون پسته در این شربت بجوشانند پس صاف کرده بجوشانند و این سفوف نسخه عیسی بن صهار بخت نیز نافع عود طباشیر هر یک سه درم گل سرخ بوسیده زرشک هر یک پنج درم سماق چهار درم انار دانه ده درم همه را کوفته و با شربت انار یا شربت ریباس یا با آب تمر هندی بدهند و ایضا گل سرخ سماق هر یک پنج درم طباشیر دو درم گل ختا پوری سه درم همه را کوفته نیم دانگ کافور سوده بیامیزند شربت سه درم با آب انار ترش یا آب سیب ترش یا آب به و ایضا طباشیر پنج درم گل سرخ چهار درم تخم حماض تخم خرفه هر یک پنج درم سماق ده درم اقاقیا سنگ هر واحد یک مثقال گل ختا پوری ده درم صمغ عربی سه درم عود خام سه درم شونیز دو مثقال با شربت ترنج و کعک سوده در آب سیب ترش با اندکی شراب چنانکه مره صفرا ظاهر شود و قی صفرا باز دارد و حفظ قوت کند و اطراف را مالیدن و گرم کردن و در آب گرم نهادن قی باز دارد خاصة اگر ماده از همه تن یا از عضوی دیگر بمعده آید بهر آنکه ماده را باطراف کشد حکیم طبری گوید که اگر اخلاط منصب بسوی فم معده صفراوی باشد دار الشیر بنوشند و اندکی حامضه و حمر و زیرباجیه حامضه سرد کرده بکار برند و این سفوف استعمال نمایند گل سرخ طباشیر تخم خرفه مغز تخم خیارین هر واحد پنج درم نشاسته کثیرا صمغ عربی هر واحد دو درم و نیم کافور دو دانگ کوفته بیخته بقدر درم با آب انار میخوش و شیرین بخورند و اگر مانعی از استعمال این باشد ضمادات مطلقه بر فم معده نهند بگیرند گل سرخ ده درم تخم کشوث تخم کاسنی هر واحد یک نیم درم زرشک منقی سه درم کعک ده درم همه را سائیده در آب سیب میخوش و آب آس حل کرده بر آن اسفنج یا پارچه آلوده بر فم معده نهند بناشتا یا بعد انهضام طعام گویند که اگر غلط از جمیع بدن منصب گردد بعد تنقیه بدن بهر تقویت معده این رب انار ترش

ساده بدهند یا بگیرند آب انار ترش یک جزو و شکر نیم جزو و بجوشانند تا بقوام آید و اگر از جهت قی تشنگی شود و ریوان و نعناع خام و مصطکی سرد و کوفته انداز ند و انار دانه و نمک و سماق و در آب یک شبانه روز تر کرده بعده صاف نموده بنوشند و یا طباشیر را یک درم با شکر در آب به جای آب بنوشند و اگر آب انار ترش برهند و اگر عطش را تسکین نباشد قوی و روغن کثرت باشد قرص باسلیق برای تسکین قی تشنگی فراکنند و این در اجابت مسهل ... آن نموده گل سرخ نیم درم سماق دو درم طباشیر دو درم سه کافور ربع درم شربت دو درم با آب انار ترش یک اوقیه یا مثل آن آب سرد ... اگر قوی باشد ... آب گوشت جوزه مرغ و گردن ... و سماق یا کوکب ... علاج مخصوص ... اول از شغل ... نشود و بل اقدام ... اعراض ... معده ... حمل ... تنقیه ... علاج ... اگر ضعیف باشد ... گردد

علاج قی و تهوع و غثیان از مواد غلیظ

تنقیه آن نماید و اصلاح آن بخورانیدن ادویه نضج کنند و استعمال معجون ... در این باب معمول است ... نافع است و بقول شیخ الرئیس علاج قی عارض بسبب اخلاط ... استفراغ او ... و تنقیه معده ... مثل انیسون و تخم کرفس و سیاه ... و کمون و ... نافع است و باید که قبل طعام اغذیه ... مثل ... ماننده آن تناول نمایند تا طعام از فم معده به سوی قعر معده گردد ... به سوی اسفل میل کند نه بسوی فوق ... احتیاج بخورانیدن زیره و سماق افتد گاهی محتاج ... قی ... طعام ... نافع است ... مشک آمیز ... گوید که علاج غثیان عارض از اجتماع مواد ردی ... فاسد ... در معده ... از سکنجبین و آب ... برنج ... اگر ... استفراغ ... قی نماید ... چند روز متواتر ... اگر ... خردل ... و بعد از آن قی کنند و ... صاحب این علت ... معده ... سکنجبین ... ساعت ... بدخول حمام کنند و آب گرم ... معده ریزند ... خردل ... مانند آن باشد باید کرد و اگر فراج ... طعام بخورانند و ... فصل ... اوقات ... آب ... این امراض ... گاهی در ... آب ... که ... قی معده ... استعمال این ادویه ... اگر فراج احتمال استعمال این ادویه ... مثل ... مصطکی و روغن ... روغن ... گل سرخ ... و مانند آن ساییده ... و روغن نار دین ... ساخته ... معده ... استعمال این ادویه ... استعمال آنها ... اگر چه ... معده ... مثل اقسام غذا ...

علاج قی و تهوع و غثیان از ضعف معده

سوء مزاج آن تقویت و تعدیل مزاج معده نمایند پس اگر از سوء مزاج حار یا بارد ساذج یا مادی بود ... در علاج امراض معده از سوء مزاج حار و بارد ساذج گذ ... بعمل آرند و بقول ... کسانی را که غثیان بسبب ... مزاج حار ... باید که ... سرکه و آب ... و گاهی ... بعضی اوقات ... مزاج حار ... استعمال ... نافع ... کسانی را که این ... بعرض ... علاج آن ... روغن مصطکی و ... بدهند و مطبوخ ... انیسون ... تخم کرفس ... معجون ... ثلثه ... تریاق ... ایشان را

نافع است و گیلانی گفته که قی ترشی دلالت میکند بر برودت معده و نافع است آنرا [illegible] و خوردن [illegible] و بقول اطبای هند که اگر
[illegible] پوست [illegible] زده [illegible] خشک [illegible] سردی باشد [illegible] بالیقین قی تقوی
[illegible] و زنجبیل و دارچینی و زرشک [illegible] سنبل الطیب و قرنفل و مصطکی و پوست ترنج و خولنجان [illegible]
نانخواه [illegible] سفید [illegible] شربت [illegible] از [illegible] غثیان و خفقان
[illegible] زرشک [illegible] صندل [illegible] اقاقیا [illegible] گل سرخ [illegible]
[illegible] سنبل الطیب [illegible] مصطکی [illegible] غثیان [illegible]
[illegible] طعام [illegible] مصطکی [illegible] اقاقیا [illegible]
[illegible] سنبل الطیب [illegible] زنجبیل [illegible] آب [illegible]
[illegible] اگر غثیان [illegible] علاج [illegible]
[illegible] که اگر غثیان [illegible] از حرارت [illegible] آب [illegible] گاهی در آن
آب [illegible] خورده [illegible] اسهال [illegible] و ایضاً [illegible] سبب [illegible] و انجبار
[illegible] سماق [illegible] غثیان [illegible]
[illegible] قی [illegible] است [illegible] خفقان [illegible]
و کافور [illegible] قی و غثیان [illegible] معده [illegible] طعام [illegible] قی [illegible] علاج
[illegible] طعام قی [illegible] معده [illegible] علاج [illegible] باشد [illegible] انیسون
[illegible] ایضاً [illegible] غثیان [illegible]
[illegible] طعام از [illegible] قی [illegible] حب الآس [illegible]
[illegible] مصطکی [illegible] استعمال [illegible] معده [illegible]
[illegible] الیشان [illegible] طعام [illegible] اگر قبل طعام [illegible]
[illegible] غثیان [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] قی [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] ایضاً او گفته که اگر غثیان از ضعف معده باشد قی آنرا ساکن [illegible] تکلیف آن نباید کرد بلکه اگر
[illegible] گاهی [illegible] استعمال [illegible] معده [illegible] تناول معجونات مقوی و تخفیف
[illegible] سریع الانهضام قلیل المقدار و استعمال اضمده و اطلیه مقویه از خارج باید کرد [illegible] صاحب معده ضعیف هرگاه
طعام تناول کند غثیان [illegible] قبل الطعام چیزی نرم [illegible] و عقب طعام شیء قابض [illegible] آهستگی [illegible] طعام [illegible] معده [illegible]
[illegible] معده [illegible] حرکت بیشتر کنند [illegible] معده [illegible] قابض [illegible] اقراص [illegible] جلاب [illegible]
[illegible] صاحب حاوی گوید که اگر سبب قی سوء مزاج معده و ضعف آن باشد تقویت معده [illegible]
[illegible] مؤلف خلاصة العلاج نوشته بعضی کسان باشند که معده ایشان ضعیف بود و چون طعام خورند [illegible] معده ایشان پیدا آید
و تا قی نکنند آن [illegible] باشد که [illegible] قی کنند [illegible] که [illegible] معده از ضعف معده [illegible] گفته که این [illegible]

صاحب

سوده منخل ساخته تخم کرفس انیسون هر یک ابهل پانزده درم افسنتین هلیله هر کدام بیست درم مرکی فلفل سیاه جند بیدستر هر کدام ده درم اقراص ساخته از یک مثقال تا دو درم استعمال کنند و این قرص مجرب است تخم کرفس نانخواه شش درم افسنتین چهار درم مرکی فلفل سیاه جند بیدستر افیون هر کدام یک درم دارچینی شش درم مصطکی چهار درم اقراص سازند از نیم مثقال تا یک مثقال با آب سرد بدهند بعد از خوردن این اقراص چند روز ایارج باید داد تا فضول مستاصل گردد و ایارج را برین دارو مقدم نکنند بعضی گفته اند که اگر زیره و دانه هیل یا شیرزیره کرمانی کشنیز مدبر هر واحد دو درم سماق شش درم پوست بیرون پسته یک درم مصطکی نیم درم بگلاب قرص ساخته دو درم با گلقند بخورند مجرب است و کشنیز در طعام زیاده کنند و ایضاً گفته اند که اگر بعد خوردن غذا وجع هیجان کند و بعد ده ساعت قی کند سببش شدت برد فم معده باشد و علاجش بشراب صرف و تسخین معده بضمادات و تغذیه با غذیه حیوانیه از قبیل مطبخات و اندک از عسل نمایند که ازین صحت میشود و مصنف [illegible] که شخصی معتاد آن شد که هرچه میخورد قی میکرد و درین عذاب از مدت هفتده سال محبوس بود پس بمن رجوع نمود و علاج او باین شراب چوبچینی کردم چوبچینی [illegible] یک چهار رطل قاقله چهل درم قرنفل جوز بوا بسباسه هر یک پنج توله سعد کوفی بیست درم سادج عود هندی همچنین زرنباد مصطکی صندلین هر یک ده توله بادرنجبویه درونج خصیة الثعلب شقاقل سنبل الطیب شنه گاوزبان بنفشه هر یک بیست توله جلنجبین چهار آثار عرق منقی چهار رطل شکر طبرزد یکصد و بیست آثار پوست بیخ کنار و شتی سی آثار [illegible] در بلغمی زیاده کرده میشود مشک پنج توله ادویه را جوش بکوبند و در ستوره دفن کنند تا بجوشش آید پس عرق کشند و این عرق یکبار در صفراوی و دو بار در بلغمی و سوداوی دادم و این عرقی ست کثیر الفائده بسی مقوی اعضای رئیسه شریفه و ارواح افزاید و آتشک را مستاصل گرداند و اعانت تناسل بعد یاس نماید و تجربه کردم برای تقویت هاضمه که ماء اللحم تمام حیوان در یک وقت و از مرغ در وقت دیگر هضم میکنند و قبل طعام معتاد آنرا نوشانیدم و ماء اللحم بطور متعارف مستخرج نبود بلکه بطور بات انبیق مقطر از جوهر لحم بغیر استعمال بمائیت غیر بود و ما بجمله این هر دو در ابدان عمل کبریت احمر یا عمل سیماب میکنند و فوائد اینها چندان نیست که در بیان آیند و تعلق بمبتداء استعمال [illegible]

علاج قی و تهوع و غثیان از فساد غذا

و علامتش که فساد آن [illegible] یا سوء تدبیر و [illegible] اکل [illegible] و علاج امراض سوء هضم از فساد غذا که مذکور شد استعمال نمایند و قی فکر کرده تا غذای فاسد تمام از معده برآید [illegible] بعده اگر حاجت بود تنقیه بمسهلات نمایند و وقت شدت گرسنگی آب نخود آب دهند [illegible] و اول خوب قی کنانند [illegible] جوز القی و تخم شبت هر یک سه ماشه [illegible] سکنجبین [illegible] چهار توله [illegible] آب نیم گرم [illegible] پیاله که در آن نمک طعام [illegible] انداخته باشند تا قی بفراغت آید بعده مصطکی سه ماشه سوده در شربت انار [illegible] پنج توله [illegible] آنکه از تناول چیزهای حریف چون حرف و فلفل بود آب سرد [illegible] دو یا سه تخم شکم سیر بنوشند و [illegible] شیر [illegible] یا نبات [illegible] حسب عوارض تدارک فرمایند اگر از اشاعت ادویه مسهله مثل [illegible] و غیره تهوع عارض شود [illegible] سیاه باشند [illegible] شیره [illegible] هر یک شش ماشه سکنجبین [illegible] اگر [illegible] طعام فاسد باشند سکنجبین نمایند [illegible] اگر بعد خوردن [illegible] شربت انار شیرین [illegible] نافع میشود و بقول بوعلی سینا که [illegible] از فساد [illegible] استعمال غذا [illegible] اصلاح غذا [illegible] موافقت کنند [illegible] عارض شود [illegible] کیلانی نوشته که [illegible] از غذای فاسد پس آب نیم گرم نوشانیده و قی [illegible] نمایند [illegible] روغن [illegible] و شکم و پهلوی او [illegible] گرم [illegible] تمام روز چیزی از غذا نخورانند اگر قوی باشد [illegible] کنند [illegible] طعام و شراب [illegible] اگر ضعیف باشد [illegible] غذای موافق کنند [illegible] جوارش [illegible] خورانند صاحب کامل گوید که هرگاه انسان را غثیان بسبب [illegible] عارض شود مبادرت بقی نمایند [illegible] یا سکنجبین یا عسل با آب گرم [illegible]

اگر این از قبیل صفرا باشد سکنجبین با آب گرم یا با آنیسون سکنجبین با نمک یا آب سرد و سکنجبین و تخم خربزه سکنجبین یا آب خیار بادرنگ یا بقلهٔ او و باقی کنند و بعد خوردن ماهی تازه یا لوبیا و باقلا و خربزه و چون عقب آن سکنجبین با نمک و آب گرم بنوشد و تنقیهٔ معده و تقویت آن باستعمال قی نمایند و بعد از آن جلاب و آب انار یا شربت انار منعنع یا شربت غوره یا رب سیب یا به تناول نمایند و بعضی می نویسند که اگر سبب قی طعامهای ناموافق بوده باشد باید که سکنجبین با آب گرم تا آنکه معده از آن طعام پاک شود و اگر طعام چرب بوده بعد قی چیزی سرد بخورند و معده را شربت لیمون نیز قوت دهند و اگر طعام گرم بوده بعد از قی شربت لیمون و شربت انار بخورد و هرچه موافق مزاج و حال بوده بدان علاج کنند و اگر از طعامی که خورده باشد غثیان و قی حادث شود باید که طعام زیاده خورند تا معده بر شدت قی کردن آسان گردد و ماده با طعام برآید چنانچه گویند که از آن کنند اگر تهوع و غثیان عقب طعامی که از کیفیت مخصوصه باشد حادث شود از آنچه مسکن غثیان و مقوی معده بعد بخورند و او آنست که جامع قبض و عطریت باشد مثل به و امرود و سیب و این همه را بروانند و یا مثل مصطکی و قصب الذریره و خشکی و اشنی و امثال آن بیرون اگر غثیان ساکن نشود و شرب آب گرم قی آورند تا آنکه معده تنقیه یابد پس الطباشیر و تخم گشنیز بنویسند که اگر سبب غثیان کثرت تناول غذا باشد قی با آب گرم و عسل و شبت و تخم ترب کنند و بعد قی جوارش مصطکی یا عود یا ساده تناول نمایند و اگر سبب غذای ردی الکیفیت باشد ایضا قی با آب گرم و سکنجبین و دیگر چیزها کنند و بعد تقویت معده با شربت انار منعنع و شربت حصرم و سیب و شربت لیمو و ناشپاتی هر چه از اینها میسر آید با گلاب دو درم و آب برف حل کرده اگر زمانه تابستان باشد بنوشند یا حب مقوی معده قرص سکنجبین سفرجلی دو درم با گلاب و آب برف و یا آب انار پیش هم افشرده سه عدد و قند سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره زرشک یا انار با حصرم مزوره یا مرغ کوبیده که اگر قی از فساد کیفیت طعام یا از کثرت کمیت آن باشد پس در فساد کیفیت اصلاح کیفیت و کمیت و تقویت معده نمایند و در کثرت کمیت اصلاح کمیت و تسهیل با غذای سریع الانحدار کنند و جمیع آن در باب سوء الهضم مذکور شد ایضا اوحدی نوشته که نوعی از قی غریب است که در دیوان فریبرا عارض شود و او آنست که کثرت شرب کنند و شکم پر باشد و آن غرابت بجای بعضی و حجاب بر بسیار و بدان سبب نفس تنگ گردد و در وی امتلا شود و ضیق النفس بسیار گردد و طبیعت اراده راحت کند و در سینه تحت معده پس سر و فع کند چیزی را که در معده و فم معده است با طریق قی و اینها پس انسان بعضی طعام قی کند و بعضی باقی ماند و بدین بدان اختیار اشاره به علاج شوق و تقلیل نفس و استعمال ریاضت و کرده و مسهل خفیف اشیای خفیفه مثل حبی که گشنیز بالا خشک شده طباشیر و جند از صمغ و شیر تفیده باشد و ... از طعام بعد از صمغ و یا جمیع باشد زیره کرمانی و کرویا و انیسون با بلیله سیاه و هر واحد یک درم نمک طبرزد و گل خوردنی و مصطکی یک درم شیر وطری مثل جمیع ادویه همراه ادویه را سائیده باید به برگ ترنج بشوند و بر شربت لیمو دو درم یا گاو زبان ... با سفید بعد از طعام بخورند که آن هر روز باید مجلس حال طبیعت کند از الیاس ... ترتیب هاضمه باشد و تقویت معده نمایند ... تا لیمو نیز بسته

علاج قی و تهوع و غثیان از بحران

وقتی بحرانی گاهی محمود در کیفیت و کمیت آن گاهی نامحمود بود در آن هر دو میان فرق محمود آنست که خروج او است را بنا بر او از نوع بحرانی باشد که از آن تنقیه بدن شده او را بود و امانامحمود کمیت آنست که مفرط باشد و در کیفیت چون سوداوی یا زنجاری یا کراثی بود زیرا که این انواع رنگ شدت احتراق و فساد اخلاط دلالت میکنند با بجمله قی بحرانی را اگر قوت بجای بود هر چه عرض بدان راحت یا تخفیف نکنند بلکه سکنجبین و امثال آن بمعاونت طبیعت بر قی نمایند تا بدن پاک گردد و اگر از افراط آن ضعف قوت آرد پس در آن وقت نگاه کنند که کدام خلط بیرون می آید و حسب آن مادون علاج اند و بعد سکنجبین و تعدیل آن و غیر آن شربت انار و لیمو و بعد از آن قی شود و ... اند

علاج قی و تهوع و غثیان از دیدان

باید که دیدان اگر در معده قبل از اخراج آن نمایند و آنچه در تمریض دیدان معلوم گردید استعمال کنند و این معنی که تهوع قی و غثیان از تهوع و کرم شکم و بسیار پیدا شدن اشتها است و بعد نوشته ابدال السفرجل بعض ... ... سیاه ... زیره سیاه و قرص شیطرج سماق و احتیاج هر واحد یک درم سعد ابیل کشنیز خشک ... ... اسپرو ... ... دو درم ... یا جیزی مناسب بدینسان علیم قی شدید کرم با اسهال عارض شود اگر سبب آن زیادتی اوقات ... شیر ... تقویت معده نمایند و اگر سبب اجتماع بلغم و یا انصباب صفرا و معده بود علامت هر واحد خروج هر یک ... قی باشد و علاج آن مذکور شد سکنجبین ... ... شیرین

بدہند و پوست بیرون پستہ سائیدہ بآب سیب و یا بہ دادن نہایت سودمند است و عود و صندل بگلاب سودہ ہمین اثر دارد و کذا ربوب دینہ و شتی با شربت
نعناع خورانیدن و ضماد گل سرخ و نوفل و عود ہندی و بلیلہ و امثال آن بآب سیب و بہ سرشتہ بر معدہ نمایند و اگر طفل را در اثنای
قی تپ عارض شدہ باشد خاکشی بعرق عنب الثعلب گلاب شربت نیلوفر دہند و اگر کفیل ریحان حب الآس کہ بہلی اصل السوس ہمہ را کوفتہ
بیختہ با عسل سرشتہ قدری بر پستان مرضعہ طلا کنند و اگر طفل کلان باشد بکمایشہ یا زیادہ بلیسانند جہت قی اطفال و تپ آنہا مجرب است
و جہت صفراوی جمیع ضمادات مقویہ مثل رب بہ ترش و رب غورہ و ریباس و شربت زرشک و مانند آن بدہند و شربت انار رین منفع سودمند است
و فادزہر حیوانی بیدانگ گل ارمنی دو دانگ در آب سیب یا بہ یا امرود بیابد و رغن بی مسکہ یا بالشربت نعناع نہایت مفید است و زرشک سماق
پودینہ نمک طعام و کذالک طباشیر و دانہ ہیل در شیر مرضعہ حل کردہ لیسانیدن و فادزہر معدنی دادن نافع و خورانیدن جوارش فواکہ و شربت
فواکہ و سکنجبین تیز سود دارد و ہنگامیکہ جمیع ضمادات باطفال شیر خوار بخورانند باید کہ معدہ ایشان از شیر خالی باشد و بعد ازان نیز تا یکساعت
و زیادہ ازان او را شیر ندہند و اگر بسبب سقوط لہات باشد بعلاجش پردازند و صاحب تکملہ ہندی مینویسد کہ اگر بچہ شیر خوارہ را بسبب افتادن کام
قی بہم آید و انچہ بخورد بیندازد و رنگ زرد و بدن لاغر شود گاہ در بسط شاخ را کہ اکثر بہر جا می روید سائیدہ و شیرہ کشیدہ دو سہ ماشہ آن شیرہ را
با دانہ الایچی خرد و زنگلیسر کہ چون سرمہ سائیدہ باشند ممزوج ساختہ ناس دہند قبل از طلوع آفتاب کام فرو شدہ بالا رود و بچہ روز بروز قوت گیرد

قی الدم

یعنی بر آمدن خون از قی و آن یا از معدہ بود و یا از مری و بدانند کہ خروج خون از دہن گاہ بقی بود و گاہ بنفث و گاہ بتفل و بقی وقتی باشد کہ خروج او
از اعضای غذا بود اولاً یا بعد انفصال او از اعضای دیگر چنانچہ بمجرد سیلان دم از دماغ در حال خواب بسوی معدہ بیاید بعدہ از قی خارج شود و
خروج خون بنفث وقتی باشد کہ از اعضای تنفس خارج شود و بتفل ہنگامیکہ خروج او از اعضای دہن و حلق باشد بالجملہ سبب قی الدم کشادن
دہن رگ یا شگافتن و گسستن او ست و اکثر این عقب قی بسیار و اسہال بمسہل حاد افتد و یا انفجار ورم غیر نختہ و قرحہ و تاکل در اعضای مذکورہ و
یا رعاف کہ سیلان کند بسوی معدہ بنحویکہ شعور بدان نکنند و یا انصباب خون از کبد یا طحال یا کلیہ یا مراق بسوی معدہ و خصوصاً خون کہ استفراغ آن
واجب بود محتبس گردد و یا عروض قطع عضو کہ غذای او فاضل ماند و یا عروض ترک ریاضت معتادہ و یا شرب زلو در آب و تعلق او بمعدہ یا مری
و یا عروض بواسیر در معدہ و سبب شگافتن عروق یا از خارج بود و یا از داخل آنچہ از خارج بود عروض جراحت است یا ضربہ و سقطہ یا آواز قوی یا
جہیدن از جائی یا برداشتن بار گران یا تناول شی حاد و یا چسپیدن زلو و آنچہ از داخل بود کثرت خون است و اجتماع او در رگہا زیادہ از
وسعت آنہا یا صفراوی حاد بود و یا غلیظ شود کہ بر بین اعضا گذرد و قرحہ کند و سبب کشادن دہن رگ در بین اعضا حرکت قوت دافعہ جہت
دفع شدہ یا حدت صفرا بود و اختلاط آن با خون و یا ضعف قوت ماسکہ رگہا و سبب ضعف ماسکہ یا رطوبت مرخیہ باشد کہ سر رگہا را نرم و
سست کند و از ادنی قوت بکشاید و یا کثرت خون و امتلای اخلاط در رگہا کہ احتمال آن نکند و بیشتر قی الدم از صحت قوت باشد پس چون قوت
را دفع کند مطبوعی کہ فی الحال دفع آن بسوی آن طرف اوفق بود و لہذا بیشتر و بہ قی کردن و دو رطل خون مثلاً راحت و منفعت شود و این وقتی
باشد کہ فضول طحال یا کبد بسوی معدہ بریزد پس قی کند و گاہی خون مجتمع در معدہ منجمد شود خواہ منصب از عضو دیگر یا حاصل در آن از انفجار
رگ آن باشد پس ہرگاہ این خون منجمد بقی خارج شود مشابہ علقہ باشد اگر انجماد در آن باعتدال بود و یا سخت تر از ان باشد اگر انجماد شدید تر
از ان بود و بقول ہمذ بکریا گاہی انسان قطعہ لحم قی کند و سببش لحم زائد ثولولی یا باسوری بود کہ در معدہ بروید پس منقطع گردد و از جرم معدہ بسبب
غذا حاد یا عفن و ناکل طبیعت بسوی فوق آنرا دفع نماید و ہر قی الدم کہ با تپ باشد آن ردی بود و نیز بر دلالت او بر کمال غلیان و فرط حرارت
و سلب کردن از بدن غذا او مادہ قوت او بسبب کثرت تحلیل و قلت اغتذا و گاہی در حمیات و موی دال بر قوت طبیعت دفع مادہ مرض بود

و اگر با آن تب نباشد پس اکثر روی نبود اما اگر قی الدم از قدر واجب خارج شود و منذر بهلاکت باشد طریق تشخیص درین مرض آنست که اولاً
دریافت نمایند که خون از کدام عضوی آید و بعد ازان اسباب او معلوم کنند و این چنان باشد که از مریض حال آفت و تغیر حال عضوی از اعضا
بپرسند اگر مریض خلل در دماغ بگوید و گاهی خون از دهن بتنخع و از متخرین برآید باید دانست که خون رعافی ست و از دماغ می آید و اگر آفت
در مری یا معده یا جگر یا طحال بیان کند خون از همان عضو آید پس اگر خون سرخ بد بو بود از جگر باشد و این فروع در اسهال دموی کبدی
اکثر افتد و آن در اکثر مهلک ست و اگر خون سیاه عکر برآید و غلیظ و مزه او ترش بود از طحال باشد و اگر اندک اندک برآید و غیر شدید السواد
باشد از مری بود و اگر دفعةً مقدار کثیر برآید و رنگ او مائل تر بسواد باشد از معده بود و دلالت بر انفجار عروق بسیار نماید و ممکن ست که
این از مری باشد که بسوی معده سیلان نموده دران جمع شده باشد و درین وقت احساس بسیلان او در مدخل مری دلالت
کند و کذا وجع بین الکتفین شاهد آنست بوده اگر مریض وجع در عضوی از اعضای مذکور بگوید و دران عضو از سابق بیماری بوده باشد
و در ابتدا خون اندک اندک آید و بعد ازان کثرت پذیرد و گاهی با ریم و قشور آمیخته برآید باید دانست که دران عضو تاکل و قرحه
ست و اگر در عضوی از اعضای مذکور صرف حرارت و سوزش بیان نماید و خون کفی برآید سخت گرم بود و علامات حرارت ظاهر باشد
و تقدم اسباب تسخین گواهی دهد بدانند که دران عضو سر رگها بسبب حدت و حرارت خون کشاده ست و اگر دران علامات کثرت
خون و امتلای اخلاط دیگر ظاهر گردد و خون بسیار برآید و مریض عقب تقلل خفت دریابد و خون صحیح غیر حاد اکال یا عفن قروحی برآید
و انقطاع استفراغات معتاد اتفاق افتاده باشد بدانند که سر رگها بسبب کثرت خون و بسیاری اخلاط دران کشاده شده ست
و اگر خون سخت گرم نباشد و نه بسیار برآید و مریض پیش ازان تدبیر مرطب و اغذیه مرطب بسیار استعمال کرده باشد باید دانست
که سر رگها بسبب رطوبت و نرمی کشاده ست و اگر خون رقیق صدیدی برآید و با غم و کرب بود و پیش ازان مریض آبیکه دران زلو بود
خورده باشد بسبب زلو باشد و اگر خون گاه گاه برآید و ازان مریض انتفاع یابد و رنگ مریض زرد باشد از بواسیر معده بود
و بسبب بادی تجرح و خروج خون دفعةً عقب سبب موذی استدلال توان کرد و هرگاه سقطه یا ضرب بر سینه رسد و قی الدم پدید آید به
شگافتن عروق مری گواهی دهد علاج تدبیرش مثل نفث الدم نمایند و اول فصد باسلیق مناسب ست اگر آثار غلبه خون ظاهر بود خون
بسیار یکبار برآرند و ایضاً در امتلا فصد بعد فصد نیز ضرورست زیرا که درینجا الت هم تقلیل مطلوب ست و هم اماله و در فصد از بهر آمدن
خون اگر مریض راحت یابد بند نکنند و کثیر المقدار برآرند و اگر غلبه خون نباشد خون اندک اندک بدفعات بیرون آرند که درینصورت
صرف اماله مقصود ست اما رعایت قوت در هر حال ضرورست و بستن اطراف از بغل تا بند رانغ و از بن ران تا پاشنه محکم و بستن
خصیتین در مردان و ثدیین در زنان جهت اماله قوی الاثر ست و ایضاً بهر اماله استعمال حقنه و وضع محاجم با شرط بر ساق نافع ست بعده
نظر کنند اگر آفت در معده باشد دوا یکبارگی بخورانند و بسیار بار یک نسازند و اگر در مری بود اندک اندک بنوشند بلکه قدری ازان در دهان
بگیرند و بتدریج فرو برند و پشت بر تکیه نهاده باشد و ایضاً اگر خون از مری و معده آید قرص کهربا یا کهربا سه ماشه در شربت انجبار یا شربت
با شیره خرفه و خشخاش و بارتنگ و حب الآس هر یک سه ماشه در عرق کیوڑه و گلاب و عرق بارتنگ هر یک هفت توله شربت حب الآس
دو توله تخم شربتی و بارتنگ هر یک پنج ماشه بدهند و اگر خون از مری یا جگر یا طحال آید جانب همان عضو کوشند و ماده را بجانب مخالف بفصد
مستفرغ سازند برعایت قوانین مذکوره و تا امتلا قوی نباشد زنهار خون بسیار نباید گرفت بلکه اندک اندک چند کرت برآرند تا مقصود
بی ضرر حاصل گردد و بیشتر [illegible] رنگ نباید کرد [illegible] فصد بعد ابتدا نفع کثیر ندارد و بعد از فصد حسب مراعات مزاج
باصلاح حال و تقویت معده و اعضای مؤف پرداخته و برانچه در [illegible] ست تا در قی الدم کهربا و طین ارمنی قرص [illegible] را و نه قرص [illegible]

با تقاء بضاعت مذکوره بربندند وادویه مقوی جگر و سپرز چون صندل و گل سرخ و سماق و آرد جو با آب کاسنی بر جگر ضماد کنند و بسیار باشد که هرگاه بر جگر یا
طحال محجمه بلا شرط یا با شرط نهاده بکشند قی الدم که از این اعضا باشد در امتلاء قوی شود فی الحال باز دارد و هرگاه قی الدم بسبب تشقق عروق مری از
وقوع ضربه یا سقطه بر سینه عارض شود تدبیر آن بعد از فصد اینست که ماش و مغاث و اقاقیا و گل ارمنی و صبر و مر با آب مورد سرشته بر موضع
ضربه طلا نمایند و قرص کهربا یک مثقال با شیره تخم خرفه بریان بدهند و باشد که بدون فصد همین تدبیر کفایت کند و هرگاه گشادن رگها از تحرک خلط
بسبب حرارت بوده باشد فلونیا و شیر خشت نیز مخفف ست اگر حاجت آید توان کرد و هرگاه پیوسته رگ بسبب بوده رطوبت گوشت شیر با طلا
و تا ما ال بدون اخراج میسر آید با استفراغ تنقیه از ند مگر در پیوسته مادی و بسیار باشد که در قی الدم خون در معده منجمد شود مانند شیر و علاج آن
… گردد و اگر سبب قی الدم قرحه و ثقب معده بود اول بار العسل یا ماء السکر … بعد آن علاج نفث الدم کنند ذکر او در ثبیه
… قی الدم … گل ارمنی گلنار کهربا هر واحد یک ماشه سوده همراه شیره … انجبار چهار ماشه شیره تخم خرفه پنج ماشه لعاب
بهدانه … ماشه عرق … گاو زبان … شربت نیلوفر دو توله بارتنگ پنج ماشه بدهند و دیگر قرص کهربا … ماشه در شربت انجبار یک توله سرشته
با شیره تخم خرفه خشخاش و بارتنگ و حب الآس هر یک نه ماشه در عرق کیوره و گلاب و عرق بارتنگ برآورده شربت حب الآس دو توله داخل کرده
تخم شربتی یا بارتنگ پنج ماشه پاشیده بنوشند ایضاً بعد فصد باسلیق برگ انار … انجبار در آب سائیده نوشیدن و … برگ … و برگ …
آب سائیده بر معده ضماد کردن و کذا ضماد صندل سفید گل ارمنی در گلاب یا آب … بر معده … دیگر دوای مجرب …
… ست و در قول … مساوی … ساخته نیم مثقال … سیب یا بهی و آب بارتنگ دادن از مجربات ست و اگر گل … شود
عوض او گل ارمنی داخل کنند ایضاً برای قی الدم با فراط و شدت قرص کهربا چهار ماشه سوده با شربت نیلوفر یک توله سرشته بخورند بالایش شیره
اصل السوس شیره خشخاش هر یک چهار ماشه و بارتنگ چهار ماشه … ماشه … و آب … شیره … انجبار چهار ماشه شیره عناب
پنج دانه شیره تخم خرفه شیره خار خسک هر یک شش ماشه … سوده یک ماشه شربت … دو توله … اگر خواهند قرص طباشیر چهار ماشه
عوض قرص کهربا کنند و آب برگ بستان افروز و آب برگ بارتنگ هر یک پنج توله افزایند دیگر قی الدم با تپ خفیف کند … دم الاخوین کهربا
گلنار هر یک … ماشه … گل ارمنی … هر یک … ماشه افیون … هر یک دو ماشه کوفته بیخته … ماشه تناول نمایند بالایش
لعاب بهدانه … ماشه شیره اصل السوس چهار ماشه شیره تخم خرفه شش ماشه شربت … دو توله … بنوشند و بدانند که این
ترکیب … برای قی الدم مخصوص ست … ست بحبس … و تقویت معده و تنقیه آن از خون … و چون بعض ادویه آن
حار اند لعاب بهدانه و شیره خرفه و غیره برای تسکین حرارت همراه آن میدهند دیگر سنگ جراحت سائیده نیم توله همراه حریره نشاسته و روغن بادام
و نبات سفید بکر بخورانند جهت قی الدم مجرب ست دیگر صمغ عربی کهربا گلنار مساوی سائیده در شربت حب الآس آمیخته خورانند
دیگر … که در لسان … اصل السوس صندل سفید مساوی کوفته بیخته … درهم در شهد آمیخته لیسیدن مفید قی الدم گفته اند دیگر
بقول اهل هند آب برگ بانسه با شهد آمیخته خوردن و کذا طبیخ برگ آن با عسل نوشیدن و … گوبهی بقدر یک دام در آب سائیده آشامیدن
در قی الدم مجرب ست و آب برگ بارتنگ و آب برگ خرفه و آب برگ انگور نیز مفید ست دیگر قرص ریوند … ماشه در شربت حب الآس
دو توله خوردن و از ریوند خطائی و مغاث هندی و بغدادی … بزر … چوب … حب الآس و … گل ارمنی و اقاقیا با آب
… سرشته … بر معده ضماد کردن در قی الدم ضربی و سقطی از هر جا که باشد نافع ست دیگر گویند که در اقسام قی الدم که با برودت باشد
… در آب پخته بدهند یا پنیر مایه خرگوش با آب بادروج و آب زوفا و حاشا دهند و بدانند که افیون با وجود … الا فسد …
… کل سیلان خون ست و این بسبب تجمید او مر خون را و منع حرکت او ست و مویز با تخم خوردن …

تسدید افواه عروق معده بنا بر عفوصت نافع ست و سویدی نوشته که چون شقیق را که رنگساو همچون مار اللحم باشد و خالص المحرمت بنود برصاحب قی الدم
از معده تعلیق کنند بالخاصیت خون را باز دارد و مجرب صحیح من ست و کذا اسباط الراعی خشک سائیده دو درهم در سفیده نیم برشت آمیخته خورند
و کذا لوسیا خیوس که آن خوخ المار ست عصاره او نوشیدن و کذا پوست خشخاش یک درم خوردن و کذا شرب دم الاخوین و کذا الا جورد مغسول
یک درم در سفیده نیم برشت خوردن و کذا شرب عصاره شجرة ابی مالک و کذا خستهٔ تمر هندی خوردن بهر دو مجرب من ست و از حکمای دیگر منقول
دیسقوریدوس و بدیغوریس غیره نقل کرده که خطمی و کهربا و لحیة التیس و عصاره نعنع و سراج القطرب و عصاره نمام چهار درم و بروی یکشبانه
روز در شراب تر کرده خشک نموده سوخته و عصاره غرقه تنها و سویق و سویق شعیر به عصاره نعنع و عصاره برگ و شاخ نرم و خیوط انگور
و شادنج و عصاره برگ شجرة البق و مرجان شرباً و تعلیقاً و ربانجبار چهار درم و پوست بیخ انجبار یک مثقال و فقاح اذخر و حشیشة اللسان الحمل
و بقدر یک درهم زردی سفیده نیم برشت و برگ یا عصاره اذناب الخیل و ضماد پوست انار ترش سوخته بعسل آمیخته بر اسفل البطن و اعالی صدر و
تعلیق زمرد و کذا آهن و خرقه صوف سرخ بسته و خشخاش و سندروس و زرورد و اقماع او و بیخ باد آورد و گلنار و طلا اثیث بشیر بر
تازه و خولان و خون سیاوشان بقدری شب آمیخته آب و شراب قابض خوردن و شربه برگ طرفا و امتصاص سفرجل خام یا اکل او و شوی
و حب زرشک شیل او گل ارمنی آمیخته و بسد دو درهم و آب قثا انسس و عدس و عصاره جوز السرو سبز بشراب قابض و ودع محرق و کاغذ مصری
سوخته و کشنیز خشک بریان و بزر البنج سفید با تخم خشخاش سفید هر واحد دو انولوس مار القراطین و بیاض سفیده مخلوط بسویق
و اکل کندر هر واحد قاطع قی الدم ست و ازرازی نقل کرده که شخصی خون قی کرده علاج او و بسیار کرده شده صحت نشد تا آنکه
شعیره مومیائی بشراب قابض دادند صحت یافت **اقوال حذاق** بوعلی سینا می نویسد که اگر قروح احساس کنند علاجش نمایند و اگر
رعاف نائر محسوس شود منع سبب او کنند و اگر امتلا معلوم شود فصد نمایند چه بسیار باشند که بعد استفراغ دو رطل خون بسوی فصد
و ضیق احتیاج می افتد و چون شدت نماید اطراف را محکم ببندند و خصوصاً آنچه سببش خوردن دوای حاد باشد و گاهی در کائن
سبب دوا شراب ممزوج بشیر غالب اندک اندک می نوشانند و بعد آن سکنجبین به برف سرد کرده می آشامند و ابا آزاد و به مجربه
در منع قی الدم این مرکب مجرب در منع قی الدم شده است اقاقیا بزره ورد و گل مختوم گلنار افیون بزر البنج صمغ عربی در عصاره بارتنگ
یا عصاره عصی الراعی سرشته بسر کرده ران آب بسیار آمیخته باشد بخورانند و یا با آب بارتنگ بدهند اگر تحلب بسوی معده بسیار بود
و شربت آن از نیم مثقال تا یک درهم ست و لوستیه به ربوب قابضه در بین نفع میکند و از انجمله رب حوز ست و مرکبات در قراباذین
مذکور ست و از علاج سهل اینست که بگیرند مازو و گلنار هر واحد یک جزو دو مثقال ازان بیک قیراط افیون همراه آب بارتنگ بخورند
مسیحی گفته باید که علاج کنند اول بفصد یا سلیق و اخراج خون اندک اندک بعد ازان کشنیز بدانان قرص کهربا یا بعض اقراص
مذکور در باب نفث الدم با آب بارتنگ یا آب عصی الراعی با گل مختوم و گل ارمنی بخورند و یا این دوا بدهند صمغ عربی یا نزده درم کهربا و بسد و
طباشیر و کشنیز خشک و گل سرخ و سماق و تخم خرفه و گلنار و عصاره لحیة التیس و نشاسته هر واحد دو درم شاخ گوزن سوخته مغسول
اقاقیا مغسول گل ارمنی گل مختوم هر واحد هفت درم شب یمانی سه درم افیون یکدرم کوفته بیخته سه درم با آب خرفه دهند و یا این بخورند
مازو گلنار هر واحد یک جزو گل سرخ سه جزو صمغ و کهربا و گل ارمنی هر واحد دو جزو شربت سه درم بیک قیراط افیون همراه آب بارتنگ یا آب خرفه
و تضمید معده و کبد بصندل و فوفل و آب به و سیب و آب کاسنی و گلاب و کافور و آب عصی الراعی و آب غوره و آب بارتنگ کنند و غذا عدس
مقشر مطبوخ با آب حصرم یا آب سماق سازند اسمعیل و یوسف گویند که هرگاه قی خون برآید و قوت و فصل سال مساعد بود و مانعی نباشد اول فصد
کنند بهر آنکه هر نوع را که از مری یا معده یا کبد باشد ناگزیر از فصد هیچ نیست لیکن خون مقدار اندک بچند کرت بیرون آرند و اگر سبب

قی الدم کثرت خون بود خود لیس یا بر آید و گاه باشد که بقدر ده رطل خون بیرون آید و اگر قی سخت مفرط بود اطراف ببندند و قرص گلنار بدهند و نسخه
آن همان است که در قول [illegible] گذشت در آب باران یا آب بارتنگ قرص سازند و اگر سببش شگافتن رگ بود همین تدبیر کافی است و اگر سببش قرحه بود
این قرص که یاد کرده میشود بدهند [illegible] دم الاخوین گلنار هر یک سه درم کهربا پنج درم شادنج مغسول گل مختوم هر یک ده درم شب یمانی دو درم و نیم افیون [illegible]
هر یک [illegible] درم ازین جمله قرص سازند شربتی یک قرص در آب بارتنگ و آب عصی الراعی و آب بادروج و آب برگ و ساق خرفه و این قرص محلل
انفتاح و انشقاق عروق را نافع است [illegible] شادنه دم الاخوین هر یک سه درم گلنار [illegible] هر یک دو درم شاخ گوزن سوخته و شسته اقاقیا
هر واحد یک درم لادن [illegible] هر واحد [illegible] درم [illegible] بکوبند همه را گرفته بیخته با آب بارتنگ سرشته بوزن دو درم قرص سازند شربتی یک قرص
در یکی از آبهای مذکوره گل ارمنی و گل مختوم و طباشیر با آب بارتنگ و آب باران و رب حوز و مانند آن نافع است [illegible] با آب سماق یا آب
غوره [illegible] معده یا ضماد [illegible] نمایند و اگر انفتاح عروق از سستی و نرمی رگها بود بسبب رطوبت مزاج و تدبیر مرطب [illegible]
[illegible] علاجش فصد باسلیق است و استعمال ربوب قابضه [illegible] مثل رب سماق و رب سفرجل با شیره تخم خرفه
و شیره [illegible] بارتنگ یا عصی الراعی با طباشیر و گل ارمنی [illegible] اگر خروج خون منقطع نشود ادویه مخدره استعمال نمایند مانند قرص کهربا
با آب [illegible] یا قرص طباشیر با آب باران و اگر خروج او اسراف نماید [illegible] افیون با آب بارتنگ یا شیره تخم خرفه بخورانند معده را [illegible]
[illegible] اقاقیا و گل ارمنی [illegible] افیون [illegible] ضماد نمایند [illegible] سماق یا آب انار کنند و [illegible] کاهو و خرفه [illegible] و اگر قوت
ضعیف شود استعمال [illegible] سماق یا آب انار [illegible] نمایند و از کثرت حرکت و امتلای طعام و از استعمال اغذیه حاره [illegible]
[illegible] قی الدم [illegible] اجتماع خون [illegible] قطع آن نکنند مگر آنکه اسراف کند و مقدار او کثیر [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] قطع واجب [illegible] علاج قی الدم علاج نفث الدم است
[illegible] انفجار رگ یا انصداع یا انقطاع او [illegible] علاجش آنست که اگر قوت قوی باشد فصد باسلیق نمایند
[illegible] گل ارمنی بارتنگ [illegible] هر واحد یک مثقال [illegible] گل ارمنی [illegible] بخورند یا قرص
کهربا و قرص طباشیر [illegible] هر واحد یک درم [illegible] صمغ عربی و گل ارمنی و گلنار و سماق و دم الاخوین
هر واحد [illegible] مثقال با آب [illegible] بخورند یا آب بارتنگ و گلاب هر واحد
[illegible] گلنار [illegible] مثقال [illegible] گل ارمنی [illegible] صمغ عربی [illegible] بارتنگ [illegible]
یک مثقال [illegible] نسخه آن همان قرص است که در قول صاحب کامل در نفث الدم [illegible]
ساخته [illegible] مثقال با شیره تخم خرفه [illegible] ضماد [illegible]
[illegible] آب [illegible] انگور و آب آس [illegible] سماق [illegible]
[illegible] اگر قی الدم [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] صمغ عربی [illegible] با شیره تخم خرفه [illegible]
[illegible] استعمال نمایند و اگر با قی الدم [illegible] علاجش [illegible] نفث الدم [illegible]
[illegible] اگر [illegible] فصد باسلیق [illegible]
[illegible] گل ارمنی [illegible] صمغ عربی و گلنار [illegible] دم الاخوین [illegible]
[illegible] انفجار رگ یا انصداع یا انقطاع او [illegible] علاجش [illegible] نفث الدم [illegible]

ممزوج با آب بیحد مجرب است و این هم از اعلاج قرابادین است گلنار گل ارمنی صمغ عربی طباشیر دم الاخوین با زهر اقاقیا هر واحد یکدرهم افیون نیم درهم کوفته بیخته درهم
با آب بهی الاصی و آس سرشته بقدر نخودی حب سازند و هر که ممزوج با آب بهی بخورند و اغذیه سماقیه و ریباسیه و زرشکیه سازند و در ان بارتنگ نیز داخل کنند
و بهی و عفص و صندل و آس و آب بارتنگ غذا دهند و در ربوب قابضه با آب بهی و گل ارمنی و صمغ عربی و کندر و شادنج نیم شقه دو قرص کهربا
بعصاره خرفه یا شیره تخم خرفه نافع است طبری در باب نفث الدم نوشته که هرچ خون نفث شود و تمیز از معده و مری یا از عروق ریه کند پس گفته
بسوی مری یا بسوی معده یا رگی در مری شکافد و این غایت مودی بسل میگردد خواه رگ منفتح شود یا نه بلکه مادهی با امراض دیگر پیش آید و چون
افراط میکند و علاج این همه که قطع آن میکند بالغ النفع نیست که بگیرند عصا تلخ و اگر شیرین باشد زیاده بگیرند و قطع کنند و یک کف
برگ بارتنگ و یک کف لحیة التیس در ان داخل کرده بجوشانند تا بهم درآمده و صاف کرده یا اقاقیه از این آب بگیرند و بدان این سفوف ها را
باقی در نفث الدم مذکور شده و کذا قول صاحب کامل بواسطه گذشته صاحب خلاصه مینویسد که اگر خون بسبب کشادن رگی در معده و مری یا شکافتن
آن لیکن بیرون آید علاجش فصد صافن یا باسلیق است و اگر خون منجمد خون باشد با سکنجبین در آن شسته و پود بنه جوشانیده باشند قی فرموده بعد از ان
بمحللات بجهت طلوع حلبه لیسفانج از جمود خون ایمن شوند و چون مدت طول کشد و قوی راضعیف گردانند از استعمال قوابض مثل اقاقیا و
صمغ عربی و دم الاخوین و گل ارمنی و سماق و کشنیز چاره نباشد و اسفته تمر هندی با شیره خرفه و آب نعناع و کذا مومیائی مجرب است
علی گیلانی در مجربات خود نوشته قی الدم که از معده و مری کند یود اکثر آن بسبب خوردن دارو های گرم مثل جوز بوا و اسباسه و فلفل یا خوردن
غذاهای گرم مثل سیر و خردل و امثال آن باشد و در این باید درابتدا دو مثقال بزر قطونا با آب نیم پخته سرد کرده یا شیره تخم خیارین و یک مثقال و شربت انار
شیرین یا مویز و دو مثقال ممزوج ساخته بدهیم و اگر احتیاج شود اندکی کافور بدهیم و گاهی شیره بادام نیز اضافه بکنیم و گاهی تخم خربزه نیز یا تخم خیارین
ممزوج بنمائیم و غایت نافع می آید و غذا آب جو یا اندک نبات و اگر کافی نباشد فالوده با شیره بادام بدهیم و روغن نیز بر معده و جگر بمالند الیشا
و الیضا او گفته که قرص کهربا و یاقوتی مفتعل و یاقوتی بار غذا لیمو در قی الدم نافع است و گاهی نیز از فاروق و شربت لیمون هم افتد اگر قوی ضعیف شده باشد

جمود دم و لبن

یعنی بسته شدن خون و شیر در معده و اما بدانکه گاهی خون از عضو دیگر مثل دماغ و مری یا معده ریزد و یا از شکافتن رگ در جوف معده جمع شود و بسبب سردی و
ضعف حرارت در آن منجمد گردد و کیفیت ردیه سمیه اختیار کرده باشد و ایضا گاه باشد که شیر منجمد شود و بواسطه ردی بودن یا باستعمال اشیای منجمد و چون شیر مایه باشند
آن منجمد و علامات انجماد این هردو آنست که کثرت اضطرابات و غشی و عرق سرد و سردی دست و پا و ضعف نبض و کرب و وجع و تنگی نفس و نفخ شکم و شیان قوی
و احتباس بول و بادها حادث گردد و گاهی لرزه قوی عارض شود و این ردی است علاج تخم شبت پودینه در آب جوشانیده صاف نموده سکنجبین اندکی
نمک داخل کرده گرم یا گرم بنوشند و بکار قی کنند و اگر تا طبیعت خون منجمد ما را الاصول دهند پس قی کنند نیز مفید بود و بعد از ان پنیر مایه مطلقا
خصوصا پنیر مایه خرگوش بقدر نیم درهم تا یکمثقال با آب گرم یا با آب بادرنجبویه یا با سکنجبین آمیخته بخورند و اگر میسر نشود پنیر مایه بز با سرکه ممزوج یا شیر
کبسه نیز سود مند است و دماغ خرگوش با نمک اندرانی هم مفید بود پس ملین مبارک با فرنقات دهند و یا برای اخراج آن لیکن این مطبوخ دهند تخم شبت تخم
تربه تخم شلجم پوست سیاه اصل السوس تخم اسفاناخ رشتی هر یک نه ماشه نمک طعام یکتوله تخم جوز القی سه ماشه سوده در آب سرد ساخته سکنجبین عسلی یکتوله
و بعد قی جهت اخراج باقی حقنه لینه و یا شیاف فادس یا ترنجبین و شربت دینار و روغن گل دهند بعد منقیات و مسکنات تقویت معده بعمل آرند و اغذیه لطیفه
معتدل بخورند و از اغذیه مغلظه اجتناب نمایند و بقول صاحب کامل سرکه خردل یکدرهم با اندک عسل سرشته با آب پودینه اوان اعانت مونث است و کذا آب
قیصوم یا شیح افشرده با نمک و اوانت بقول شیخ الرئیس برای خون منجمد در معده و امعا حرف سفید یعنی حب الرشاد دو درهم یا سه درهم کوفته با آب
گرم بخورند یا با مطبوخ حاشا بدهند و کذلک پنیر مایه خرگوش و برای جمود شیر در معده پنیر مایه مذکور با آب نعنع مقدار دو دانگ تا یکدرهم نمک جریش بنوشند.

و بقول نجیبی و دوده خود دل سفید بخصیت در بلغم انفحهٔ ارنب در آب گرم نافع جمود خون است و انفحهٔ ارنب با سرکه و اگر با آب خاشا جمود شیر را مفید و آب گرم تنها تجربه
کردن سعوط میشود و یاقوت احمر مسطور است که برای جمود دم و لبن حقنه و ادویه شربت سرکه کهنه و انافح و حلتیت با سکنجبین و سکبینج و مصطکی و ماء العسل
و زراوند طویل با آب گرم و قرطم و حلتیت نافع و قرطم مع پودینه سریع الاثر است و عجب آنست که اکثر ادویه که بغایت حار میکنند مجربه اند
و بهین ادویه علاج جمود دم یا مدر [illegible] کرده میشود و گویند که شیر بز خون را که در [illegible] بسته شود میکشاید و آب پودینه شیر را شکافته
و کذا تخم [illegible] پودینه [illegible] خورد شیر بسته در ساعت بکشاید و کذا خاکستر چوب انجیر قدری در آب آمیخته بگذارند تا آب صاف شود پس آب در ظرفی
دیگر با آهستگی بگیرند و بار دیگر خاکستر [illegible] و صاف نمایند و چند بار یعنی پنج تا هفت مرتبه همچنین کنند و آن آب بنوشند که او بسیار نافع است
و شیرهٔ قرطم باریک سوده [illegible] شیر بسته را بکشاید و [illegible] مروق نعناع و بادرنجبویه و ریحان مجرب بقراط است و مروق انگور
با سکنجبین [illegible] مجرب رازی است و سداب [illegible] در آب جوشانیده بدهند که خون و شیر منجمد را بگدازد و بقول صاحب خلاصة التجارب خاکستر چوب انجیر
خصوصاً با انفحه و مثرودیطوس و تریاق کبیر نافع است و بقول انطاکی سرگین خرگوش با عسل و تخم قرطم را درین باب منفعت عظیم است و ایضا
از اطبا منقول است که شربت مشک [illegible] و برگ آزاد درخت و عفص [illegible] و شیر انجیر و اقحوان و تخم امرود و مقل ازرق و خاکستر سرطان نهری [illegible]
و دوده و خاکستر چوب انگور با سرکه [illegible] ابتدائی و تعلیق یاقوت سرخ بر معده و قی کردن بشراب و زیت انفاق مخلوط بهم واحد درین باب نافع است
و جه آنست که گاهی در معدهٔ طفل شیر [illegible] و بسبب فساد شیر مرضعه یا بسبب رسیدن سردی بمعده یا بسبب استعمال مجمدات شیر مثل انافح و حموضات
که متصل شیر واقع شود شیر بسته گردد و بسبب احداث کیفیت سمیه اعراض مذکوره ظهور نماید و باشد که بسبب عفونت تب نیز بهم رسد و علاج او
آنست که [illegible] و شربت سرکه تنها یا با آب آمیخته و کذا شیرهٔ قرطم و کذا آب خاکستر چوب انجیر که مسطور شد [illegible] تا در شیر نه دهند
و اگر از قی [illegible] تدبیر طبیعت بمسهلات مناسب نمایند که از معده بیرون شود و بعد از آن تا مدتی از غذا باز دارند و اگر تا چند روز
شیر [illegible] تعلیلت او [illegible] هر گاه عارض شود [illegible] بهتر باشد و اگر طفل از شیر مرضعه باز نتواند یا نخورد
را غذای لطیف [illegible] دهند و از [illegible] طعام [illegible] و همه آنچه [illegible] و مخلط خون و شیر باشد باز دارند و شیر اندک اندک بتفاریق دهند
و شکم سیر هرگز نباید داد و گاه گاه [illegible] و شکم او [illegible] دارند و طفل و مرضعه را گاه گاه تریاق فاروق یا اربعه دهند و بدانکه نوعی که
شیر در معدهٔ طفل منجمد میگردد و خون نیز انجمادی یابد و اعراض مسطوره با این نیز میباشد و علاج این نیز مثل علاج آنست

فواق

که بفارسی سکسکه و بهندی ہچکی گویند حرکت اجزای معده است بلفوق مرکب از تشنج انقباضی و تمدد انبساطی و آن یا بسبب اذیت فم معده باشد و یا [illegible]
یبس و یا بسبب مشارکت اما آنچه از اذیت باشد آن پنج نوع است یکی برودت فم معده چنانچه فواق که عارض میشود در لرزه و در هوای بارد و از
اخلاط بارده و از تناول ادویه و اغذیه بارده و آب برف و تکثیف معده و از سبب دیگر مستحکم در مزاج فم معده که تقبیض و تشنج آن نماید و اکثر این نوع
اطفال و مشائخ و اصحاب امراض متطاوله و مسافر در سردی شدید عارض میگردد دوم حرارت چنانچه در حمیات محرقه از تشنج در فم معده [illegible]
مستحات عارض میشود سوم لذع مثل آنکه از خوردن اغذیه و ادویه حریفه مانند خردل و فلافل و شراب کهنه یا از تناول اشیای شدید الحموضت
یا انصباب اخلاط حاده [illegible] عارض گردد و از [illegible] سبب طعام فاسد مستحیل بسوی کیفیت لاذعه و این صبیان را بیشتر افتد و کذا آنچه عارض شود از [illegible]
صفرا بسوی فم معده چنانچه واقع میشود هنگام حرکت صفرا در بحران بسوی فم معده برای دفع طبیعت او را و آنچه از صفرای زنگاری و کراثی یا از سودا
حادث شود چهارم تمدید ریح محتبس در فم معده یا در طبقات معده یا در مری که از حرارت متحلل غیر قوی تحلیل آن متولد گردد و این قسم کودکان را خصوص [illegible]
شیر بسیار دهند [illegible] اکثر عارض شود پنجم ثقل معدی چنانچه از امتلای طعام کثیر و غلیظ و بلغم لزج میباشد و اما آنچه از یبس باشد آن دو نوع است یکی آنکه از

بسبب شدت تشنج بود چنانچه در آخر حمیات محرقه و استفراغات مجففه و جوع طویل عارض میشود و این دلیل خطرناکست و دوم آنکه از سبب بخار متحلل باشد و این یا در قی
مرطب نازل شود و اما آنچه از مشارکت باشد این نیز دو نوع است یکی آنکه از مشارکت یک عضو بود مثل آنکه ورم عظیم جگر و طحال و غیره ما در جانب ... یا ورم
معده و یا در ورم حجاب یا دماغ عارض شود و یا مشرف عروض ورم در حجاب و دماغ بود چنانچه هنگام ضربه مؤلم سر و دوم آنکه از مشارکت همه بدن عارض شود مثل
آنکه در حمیات وقت تصدع آنها و در علامات بحران عارض گردد و ایضاً بقول شیخ گاهی فواق عقب قی عارض میشود و بسبب نکایت قی فم معده را یا
بسبب ترک اخلاط اندک را و آن را که از قی سند فتح نشود چنانچه گاهی فواق بسبب حبس قی و معاسرت بران پیدا شود و اگر انسان را فواق ابتداً
باشد و او را خود بخود عطاس عارض شود فواق او منحل گردد و کذا که اگر قی کند و خلط را اندازد پس اگر از قی فواق او منحل نشود پس ورم در معده یا
در اصل عصب که بسوی آن از دماغ آمده یا در دماغ دلالت کند و تا لیکن این هر دو سرخی چشم پیدا شود و فرق میان هر دو یا امراض اورام دماغ
و امراض اورام معده کرده میشود و فواق که داخل در علامات بحران باشد گاه علامت ردی بود و گاهی علامت جید باشد بوجهی که در باب
بحران ظاهر گردد و در فصول بقراط است که چون فواق ساکن نشود و با آن سرخی چشم باشد آن ردی است و دلالت بر ورم دماغ یا معده کند
و در کتاب علامات موت سریع است که چون صاحب فواق را ورم در جانب راست از ناف برجسته پیدا شود بسبب حرارت عارض شود و فواق شدید باشد
انصرام از فواق قبل طلوع آفتاب خارج گردد و در بیان کتاب است که بر کرار فواق مخصوص قی دلکز باشد و نیز بهول عقل او گردد بمیرد و ایضاً
فواق بعد استفراغات مفرط و سیلان خون از ورم کبد و یا ضیق النفس و مرض حاد و باقی سیار بخاری ردی است و در اسهال نیز بایست و باز حیات ...

طریق تشخیص اقسام فواق باید که نظر کند اگر علامات اورام دماغ یا معده یا جگر که در باب هر یک مذکور است مدرک گردد سببش ورم آن عضو
باشد و الا حال تقدم استفراغات مثل استفراغ خون یا اسهال و باقی یا حجامات بسیار و حمیات محرقه و کذا در یافت نمایند اگر باشد و فواق از قی
ساکن نشود بلکه زیاده گردد سببش یبوست باشد و اگر حالات مذکور یافته نشود و از قی ساکن شود و حال تقدم تناول غذای کثیر یا غلیظ یا خوردن
اشیای حاد و لذیذ بپرسند اگر اقرار خوردن طعام بسیار یا غلیظ نماید و فواق متصل بعد تناول طعام ظاهر شود و در معده گرانی باشد سببش ثقل
طعام موذی بود و اگر اقرار تناول چیزی حریف کند و حرقت فم معده باشد سببش لذع آن چیز بود و اگر اسباب مذکور یافته نشود و علامات سوء مزاج
ساذج و مادی بنوعی که در تشخیص اسباب امراض معده گذشت دریافت نماید پس آثار هر سوء مزاج که ظاهر شود سببش همان باشد و ایضاً کثرت
تشنگی و قوت هضم و میل طبیعت بچیزهای سرد دلیل حرارت است و با وجود تشنگی اگر سوزش فم معده و چیزی و خشکی و تلخی دهن و تقدم قی زرد و سبز و سیاه
باشد سبب اخلاط حاد لذاع گواهی دهد و قلت عطش و میل طبیعت باشیای گرم و ضعف هضم بر برودت معده دلالت کند و با وجود این آثار سیلان لعاب دهن و غثیان
و فساد هضم و آروغ ترش و گرانی معده و قی بلغمی بر رطوبت لزج شاهد بود و وقوع فواق عقب تخمه و بعد تناول طعام باد انگیز و آروغ و نفخ و قراقر بر ریح گواهی دهد

تدبیر کلی

اکثر اقسام فواق بقول شیخ انفع علاج در فواقی که سبب آن امتلای کثیر یا شیء موذی بکیفیت باشد قی کردن است و کذا که سه بتحریک سخت و آواز بلند و
غضب و فزع که دفعة واقع شود و تجرع متعدد و بنوشیدن آب سرد بیرون حتی که قی آرد و اعانت در حرکت ... مباشرت سبب ...
سعال نافع و عطش و جوع و عطاس را در قلع ماده فاعل فواق تاثیر عظیم است و ایضاً از انچه آنرا زائل کند بدل حبس دم است بجهت آنکه حرارت شود
حرارت و محرکات آن بیرون از ظرف مسام بنا بطلب استنشاق است پس تحریک اخلاط لزجه و تحلیل آن مینماید و نواسیر دلیل آنرا اشد الیقین است و تنقیه
اطراف مولم و وضع محاجم بلا شرط بر معده و بر میان کتفین و کذا کشیدن ادویه محمره نافع و ایضاً مریض را یکبارگی ترسانیدن و آواز قوی چیزی
تفنگ و غیره قریب گوش در حالت بیخبری مریض کردن و خبر هولناک دفعة پیش او بیان کردن مانع اکثر اقسام فواق است و در فواق مادی
تضاد و فوق از مسهل است بهر آنکه مسهلات در معده از حرکت فواق توقف میکنند و باید که در فواق تکثیر اشیای خوشبو و مقوی معده نمایند

بالجمله حرکات عنیفه برای تسکین فواق بادی تاثیر عظیم است و تجرع آب نیم گرم نافع و قرشی گوید که اکثر بهی بیهوش فی الحال فواق را جب میکند و صاحب مصطفوی گوید که یک درم شونیز باریک کوفته با چهار مثقال مسکه سرشته لیسیدن بعد زمانی طعام خوردن برای هر نوع فواق مجرب است و حب الاسوس مقشر شده با شکر کوفته بخیه [?] بانات سفید شش ماشه آمیخته ساخته تسکین کنند یکی صبح و یکی شام با آب بخورند و اگر ماده باردی بلغمی باشد با شهد سرشته بدهند که جهت اکثر اقسام فواق معمول است و گویند که نخود قاری سوخته سائیده در عسل سرشته سه مرتبه یا چهار مرتبه لیسیدن عجیب است و طبیخ سه درم قاقله با پوست نوشیدن با بادیان مجرب نوشته اند و شهد بس گوید که خوردن قلب هر حیوان مسکن فواق است و بقول ابن هند خار مغیلان خشک یا تر کوفته در نیم آثار آب بجوشانند و قدری که نیم پاؤ آب بماند صاف نموده قدری عسل انداخته بنوشند و تنها نیز کافی است و آب پودینه با آب انار ترش نیز اکثر اقسام را نافع است و کذا انسرین کوفته با آب دادن مسکن فواق است و همچنین آب انار و بینی استنشاق نمودن و تشمیم عود العطاس یعنی نچهکنی و نشام و مرزنجوش در فواق شدید مجرب است و خاکستر پر طاؤس خاکستر ثالث کهنه سرده آمیخته بقدر چهار ماشه با آب خوردن نیز مفید و ایضا جوتی ناریل بسوزند و در آب اندازند و بعد ساعتی قدری از آب مذکور گرفته برگ قنب یعنی بهنگ اندکی در آن سائیده صاف نموده نوشیدن نافع و برگ قنب بقدر دو ماشه مغز بادام چهار عدد سائیده صاف کرده بنوشانند که مجرب است و کذا چرک نکس در شیر زنان سائیده دو سه قطره در هر دو جانب بینی چکانیدن در تسکین فواق مجرب است و دخان مونگ در قلیان کشیدن معمول است و کذا اثر سیاه یا سبوس نخود یا سبوس ارهر بجای تنباکو مفید و همچنین پوست درخت لرزان و برگ انبه خشک و پوست سلطان الاشجار و ریشه ناریل هر واحد در قلیان کشیدن نافع و بقول صاحب خلاصة التجارب سوختنج [?] بدست مالیده از آب نم کرده و حکیم چقه نهاده کشیدن مفید است و زیره که بر بر کاره [?] چند با جوشانیده بنوشند و حب الاسوس و افیون و پوست خشخاش نیز شرکا النفع

علاج فواق از طعام کثیر

با آب نمک سیر قی کنند و ابریه گاه قند و سکنجبین با گلاب بخورند چند روز تقلیل غذا نمایند و در تجوید هضم کوشند و حرکت و ریاضت و ادویه مسخنه مثل تخم کرفس و زیره و پودینه و سنبل و مانند آن که در اقسام باید خواهد آمد و شربت انیسون استعمال نمایند و بهتر آنست که یک شبانه روز غذا ندهند بعده در حمام داخل کنند و تغذیه ابتدای بغذاء مثل سلقیات معمول از لحوم کبوتر و بچه مرغ و تیهو نمایند و مسیحی گوید که هرگاه فواق عقب طعام غلیظ و شرب شراب کثیر المزاج حادث شود آبیکه در آن زیره و نعناع و فوتنج و اندکی کندر جوشانیده باشند بنوشند و تکمید معده از خارج کنند و جهد بخواب و ترک غذا نمایند بعد از آن در حمام داخل کنند و اغذیه خفیف قلیل المقدار تناول نمایند و مطبوخ آن را با زیره داخل کنند و شراب صرف اندک بنوشند و اگر کفایت نکند این قرص بخورند کند پنج درم راسن خشک سه درم پودینه خشک برگ سداب هر یک دو درم تخم شام [?] سه درم صعتر یک نیم درم نانخواه یک نیم درم هر قرص بوزن یک مثقال سازند و یکی با طبیخ زیره بدهند و ابن الیاس خجندی می نویسد که اگر از تناول طعام کثیر غلیظ باشد تنقیه معده از آن قی و تقلیل غذا نمایند و این سفوف بخورند زیره کرمانی نانخواه انیسون تخم کرفس مساوی کوفته بیخته و سه درم تناول نمایند و خائیدن صعتر و نانخواه نفع کند

علاج فواق از ریح غلیظ

هر چه در علاج امراض معده از ریحی مسطور شد بعمل آرند و هر چه مسخن فم معده و کاسر ریاح و محلل آن باشد بکار آورند مثل مصطکی و زیره و پودینه و زنجبیل و نانخواه و مانند آن بخورند و بخایند و نانخواه و صعتر و سداب و فوتنج کوفته دو درم بر ناشتا خوردن نافع است و به تشنگی صبر کنند و جوارشات گرم چون جوارش کمونی و کبیر هر یک هفت ماشه خورند و شیره بادیان هفت ماشه شیره صعتر شیره انیسون هر یک پنج ماشه شیره زیره سفید سه ماشه شیره الایچی کلان پنج عدد گلاب شش تولہ عرق نانخواه عرق سونف [?] عرق پودینه گلقند هر یک سه تولہ بنوشند و استعمال سداب یا تخم آن با شراب یا بوره [?] بعسل نافع است و دادن ثلث درم جند بیدستر بسکر [?] حل کرده عجیب الاثر است و آشامیدن شربت انیسون از مرکب نیز مفید است و اگر از این تدبیر باقی ماند بنابر تحلیل ریاح و نضج مواد مطبوخ بیخ کرفس پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی انیسون صعتر هر یک هفت ماشه با دو تجویز [?] بادیان

هر یک نه ماشه انجیر زرد پنج عدد سویه سنقی سه توله گلقند عسلی چهار توله هفت و یا نه روز داده تنقیه معده نمایند با سنا و سنا یک نیم توله و خیارشنبر هفت توله
ترنجبین پنج توله شربت دینار چهار توله روغن بادام هفت ماشه ولیکن وقت نفخ ایارج ثابت بن قره دهند و شام غذا شوربای مرغ با نان و وقت صبح
جوارش کمونی نه ماشه شیره بادیان و قرطم و پودینه هر یک شش ماشه و انیسون و زیره سفید و صعتر هر یک چهار ماشه شربت بزوری حار چهار توله هفت نه ماشه
خورانند و غذا بمقوی [illegible] مسهل [illegible] و باقی تدبیر آنچه در نفخ معده گذشت عمل آرند و جوارش انجدان و نمک سلیمانی و خائیدن اجوائن
که بالا ذکر شد و بوئیدن انجدان و شونیز و جندبیدستر [illegible] هر دو این دوا بسیار مفید است جندبیدستر [illegible] هر یک [illegible] ماشه و عسل
یک توله و [illegible] ماشه آمیخته بلیسانند و شیره حب الزلم سفید یک توله و گل [illegible] و انیسون و صعتر هر یک چهار ماشه در عرق [illegible] و بادیان هر یک
ده توله شربت بزوری چهار توله نوشانند و ایضا اگر ریح تحلیل نشود بماء الاصول نضج داده مسهل بلغم دهند [illegible] خورانند و [illegible]
[illegible] بر فم معده استعمال کنند و تلطیف غذا نمایند و شوربای گوشت [illegible] گوشت [illegible]
اشیای [illegible] علاج فواق بارد و بلغمی [illegible] علاج این انفع است و گویند که پوست [illegible] پوست بهیل [illegible]
با تنباکو مخلوط ساخته در قلیان کشیدن فائده دارد و کذا [illegible] زردچوب جوکوب کرده [illegible] مثل تنباکو کشیدن برای فواق ریحی [illegible] کشیدن
دخان [illegible] پوست الائچی خرد یا کلان یا سونگ یا پوست بالای نارجیل یا فلفل گرد تنها و یا نانخواه [illegible] کذا [illegible] مثل تنباکو کشیدن
مجرب [illegible] نوشند و [illegible] سداب با عسل [illegible] مجرب است و یا [illegible] یا فلفل سیاه [illegible] مصطکی و دارچینی [illegible]
بطور قهوه بنوشند و اگر برگ پودینه [illegible] دانه هیل و بادیان [illegible] مصطکی در آب برگ تنبول سائیده [illegible] حب بسته هر روز [illegible] نافع
فواق ریحی است و اگر [illegible] عارض گردد مصطکی یک ماشه [illegible] سوده [illegible] عرق بادیان بنوشند [illegible] مصطکی دو ماشه عود دو ماشه
الائچی خرد [illegible] نعناع خشک [illegible] عرق بادیان جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بنوشند و اگر [illegible] سناء مکی پنج ماشه سوده [illegible]
سه توله [illegible] بخورند و انیسون زیره [illegible] نعناع هر یک مثقالی در سی و شش توله آب بجوشانند تا ربع آید جرعه جرعه بنوشند کذا [illegible] حکیم علی
و یا زیره سیاه برگ پودینه دارچینی زنجبیل مصطکی جوش داده بنوشند و اگر باد در شکم باشد دانه هیل پودینه خشک هر یک [illegible] ماشه نبات سفید
توله در عرق بادیان عرق الائچی جوش داده صاف کرده بطور قهوه بخورند و عود و مصطکی هر یک یک ماشه پوست ترنج دو ماشه در آب [illegible]
[illegible] فم معده ضماد کنند و زیره [illegible] جوش داده نوشیدن دافع عطش و مسکن فواق است و پودینه [illegible] خائیدن مفید است و اگر [illegible]
دو درم [illegible] پودینه نانخواه سعد کوفی دانه هیل بادیان هر واحد یک درم با آب قرص ساخته بدهند دافع فواق ریحی و [illegible] ریحی و نفخ شکم است
شیخ [illegible] که فواق کائن از ریح محتبس در معده با مری [illegible] استعمال حمام و تناول اندک کندر سائیده با آب [illegible] آب گرم اندک اندک
بران [illegible] خشک [illegible] نافع است [illegible] گوید که اگر فواق از ریح غلیظ باشد شرابیکه دران سداب خشک و نانخواه جوشانیده باشند
بنوشند و اگر با ریح رطوبت باشد [illegible] بخورند صاحب حاوی [illegible] گوید که گلقند ده درم با پودینه کوهی یا مصطکی
یا زیره یا زنجبیل یا نانخواه هر کدام که باشد نیم درم آمیخته خائیده بخورند و مصطکی و کندر بخایند و آب آن فرو برند و یا جوارش کمونی یک درم
یا جوارش مصطکی یا عود یا عنبر یک مثقال یا فلفل یا تریاق اربعه بخورند و عطاس را تاثیر عظیم است در قلع ماده فواق [illegible] می نویسد
که علاج فواق حادث از ریح بشرب شراب یا بخوردن اندک سداب خشک سائیده [illegible] نمائید و اگر کفایت نکند اندک [illegible] یا تریاق یا [illegible]
با آب پودینه یا آب گرم دهند و غذا بمزوره زیرباج سازند و بقول [illegible] مثل سداب و نعناع و [illegible] کثیر الافاویه و ابازیر بدهند

علاج فواق از برودت

آنچه در علاج امراض معده از سوء مزاج بارد ساذج گذشت استعمال کنند و تسخین معده با غذیه و ادویه نمایند و تکمید و تدهین فم معده با دهان حاره کنند

واز اشیای سرد پرهیز نمایند واز مرکبات نافعه کمونی وفلافلی سفوف وتریاق اربعه وثمانیه وفاروق ست وگوشت ماکیان با زیره ودارچینی وزنجبیل پخته بخورند
واگر با انیسون تخم کرفس هر واحد ده درم در ده آثار آب بجوشانند تا نصف بماند وبا قند وعسل هر یک نیم رطل بقوام آرند شربت آورده استعمال نمایند
نافع بود وشربت انیسون نیز مفید ست وهرچه در قسم بلغمی بیاید غیر از تنقیه بکار برند بالجمله برای فواق بارد هلیله پرورده ومصطکی وسعوط قرنفل
ودارچینی وناردین محرق وقرفه وانیسون با دیان وکرفس وزیره ودو قه واسارون وعسل وج ونانخواه وشبت وصعتر وسداب وفطراسالیون
وپوست بیرون پسته وقسط وسنبل سعد وزنجبیل وزراوند ودرونج وزعفران با درنجبویه وکلکله واشجان وسیسبان شفا وآملاه کندیا
علاوه نافع ست ابوسهل مسیحی نوشته که اگر برد ساذج باشد ادویه که در قسم فواق رطوبی مذکور گردد نافع ست ولیکن آب بخورند وبدان
گرم نماید وسعوط نمایند ضماد مسیحیه را طلا کنند وبالای آن یک مرتبه گردن تربیت کنند یا بروغن بابونه یا بروغن قثاء الحمار نمایند که آن از حار وسرد با شد
نافع بود وشربت روغن بابونه یا روغنی که در آن جند بیدستر وزیره واشجان جوشانیده باشند ویا بگیرند جند بیدستر وقسط هر واحد نیم درم فطراسالیون یک درم
ونبات شکر یا طبوخ پودینه وانیسون و مصطکی بخورند ویا بگیرند پوست بیرون پسته ریخ اذخر ودر آب جوشانیده بنوشند وبعضی گفته اند که قسط ملیون بلغی گرم
سائیده با نقال آب بادیان وتخم سداب خوردن بسیار نافع ست واگر شدت کند ومزمن گردد از وضع محاجم بلا شرط بر معده وتابع او دوا بهتر
چاره نباشد ابوسهل گفته که هرگاه فواق از برد مزاج معده باشد ادویه سخنه مثل جند بیدستر وتخم کرفس وزنجبیل وزراوند مدحرج بشراب بخورند واز
خارج ضماد نمایند ابوالحسن گوید که علاج فواق حادث از سوء مزاج بارد باستعمال معجون بیرج وشرب آب گرم وسعوط مصطکی نمایند وغذا نخوداب با جوزه
با گوشت بریان بهند شبدی وابن الیاس گوید که جلاب با زنجبیل ده درم با شربت آن با انیسون وبادیان هر واحد یک درم وگلقند
ده درم بدهند وغذا نخوداب بشیر قرطم دهند وتحریک وخجل وغضب وجمیع اعراض نفسانی وحبس نفس وصبر بر گرسنگی وتشنگی نفع میکنند بعد آنکه
هر واحد از این چهار که حرارت غریزی را بشورانند وتمریخ معده بروغن سوسن خیری ونرگس وبابونه وامثال آن نمایند خضر بن علی گوید که علاج آن
استعمال جوارشات سخنه وگلقند ودوا المسک حلو ست وتعدیل مزاج بدانچه در بلغمی مذکور گردد وباید که معدلات مزاج در این مرض بدانچه مخدر
معده باشد مطلوب سازند وکمید معده بکار دارند یا رجند گرم نمایند طبری ما نویسد که علاج فواق حادث از سردی معده اعنی سوء مزاج بارد امتحان معده
از داخل وخارج باغذیه وادویه است اما اغذیه مثل شوربای معده ما قیر وقنابر ونخوداب وزیت است وزیت رکابی نیکوست وزیت الماء وزیت الانفاق
هر دو صلاحیت این مرض ندارند واز شیرینی عسل مناسب داما دو امثال معجون امروسیا واصفر سلیم ومعجون القرد یا بمقادیر مستعمله است از ادویه مفرده
تخم کرفس یا انیسون یا تخم فطراسالیون یا برگ سداب هندی است پس اگر اراده جمیع این همه باشد سفوف سازند واما آنچه تسخین معده از خارج کنند
اگر بر معده استرخا محسوس نشود تمریخ آن بروغن ناردین یا روغن قسط یا روغن بلسان یا روغن اترج نمایند واگر استرخای معده احساس کنند
این ضماد نمایند تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد یک درم سنبل ناردین هر واحد دو ثلث درم برگ گاوزبان تخم بادرنجبویه برگ فرنجمشک هر واحد
یک درم مصطکی دو ثلث درم جند بیدستر سه طسوج ویک نیم دانگ مشک یک دانگ همه را سائیده موم روغن از روغن ناردین ساخته ضماد سازند
اگر سوء مزاج در قعر معده باشد یا در قعر معده یا در جمیع معده بر همان نهج بر اشتا ضماد نمایند وهنگام تناول طعام جدا کنند وطعام موافق برای این
مرض بهتر از ضماد است بهر آنکه طعام ملاقی معده میشود واز ضماد قوت او بدان میرسد

علاج فواق از رطوبت لزج

آنچه در علاج امراض معده از سوء مزاج بلغمی مسطور شد بعمل آرند وبعد تنقیه مطبوخ مصطکی در دفع آن مجرب ست وکندر پودینه ونانخواه وبادیان
ویا بعد تنقیه دارچینی وچای خطائی بادیان خطائی هر یک ماشه مصطکی هفت ماشه جوشانیده با عسل شش توله دهند وجند بیدستر وشونیز هر یک دو ماشه
با عسل یک توله شربت سیب یک توله خورند وعطسه آوردن نافع ست وغذا شوربای مرغ با نان دهند ویا اصل السوس بادیان هر یک چهار ماشه

الایچی خرد دو ماشه زوفای خشک سه ماشه جوشانیده نبات داخل کرده یا سکنجبین برای قطع بلغم فم معده آمیخته بنوشند و یا سنای مکی اصل السوس
بادیان مصطکی گل سرخ جوشانیده گلقند داخل نموده نیم گرم بنوشند و اگر فصل و مزاج گرم باشد و بعد تنقیه عارض شود سکنجبین ساده دو توله بعرق بادیان
یا و سیر و گلاب چهار توله و شیره کاسنی شش ماشه و گلقند دو توله بدهند و آیضاً مصطکی یک ماشه سوده بگلقند آفتابی سرشته همراه عرق بادیان عرق
عنب الثعلب شربت انار شیرین بدهند بازجوارش مصطکی شش ماشه عرق بادیان گلاب بدهند و بعد فصل مسهل و اگر با قبض بسیار بود سنای مکی پنج ماشه
گل بنفشه عنب الثعلب هر یک شش ماشه گل سرخ چهار ماشه مویز منقی ده دانه الایچی خرد سه ماشه جوشانیده فلوس خیار شنبر شش توله ترنجبین
چهار توله گلقند سه توله روغن بادام نه ماشه دهند و اگر بعد تخفیف باز عارض گردد منضج گل سرخ گل بنفشه هر یک چهار ماشه الایچی خرد سه ماشه
تخم کاسنی شش ماشه جوشانیده شربت بنفشه دو توله بدهند باز گل خطمی بادیان مصطکی عنب الثعلب هر یک چهار ماشه نبات داخل کرده پس
در مسهل دوم زنجبیل یک ماشه تربد سفید دو ماشه آلو بخارا گل نیلوفر افزایند و در مسهل سوم حب ایارج افزایند بعده مصطکی یک ماشه سوده با طریفل
یک توله سرشته بخورند با لعاب شیره بادیان چهار ماشه شیره کاسنی شش ماشه عرق شاهتره ده توله شربت انار شیرین دو توله روز دوم اگر قبض باشد
شربت دینار دو توله دهند و آیضاً عود مصطکی هر یک دو ماشه دانه هیل سه ماشه سپستان بازده دانه جوشانیده شربت انار شیرین دو توله داخل نموده
بنوشند روز دوم گل سرخ افزایند روز سوم مسهل سنای مکی نه ماشه بادیان پنج بادیان اصل السوس مویز منقی تخم کاسنی کوفته مصطکی گل سرخ
جوشانیده گلقند دو توله برای اخراج بلغم بدهند و بعد مسهلات جهت تقویت فم معده پودینه دو ماشه اصل السوس چهار ماشه الایچی خرد سه ماشه
سپستان بازده دانه مصطکی دو ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بطور قهوه بدهند روز دوم عود افزایند و آیضاً دارچینی بادیان اسطوخودوس
افسنتین بعرق بادیان و گلاب جوشانیده گلقند نسترن داخل کرده بدهند بعده برعایت نضج و در دانخواه اسپغول افزایند و اگر صرف فواق باشد
و عرق سرد و نفس باواز باشد اول گلاب عرق شاهتره سکنجبین ساده دهند روز دوم دانه هیل سه ماشه نعناع دو ماشه آلو بخارا هفت دانه پوست ترنج
دو ماشه جوشانیده شربت انار منعنع غذا شلغم روز سوم پوست ترنج مصطکی نعناع هر یک دو ماشه بادیان چهار ماشه جوشانیده گلقند نسرین دو توله روز چهارم
سکنجبین منعنع افزایند روز پنجم سکنجبین ساده باز مصطکی نعناع هر یک دو ماشه گاوزبان چهار ماشه پوست ترنج دو ماشه آلو بخارا هفت دانه
جوشانیده شربت انارین منعنع باز اصل السوس چهار ماشه عود دو ماشه افزایند و گویند که هلیله کابلی و آمله هر یک سه درم عود هندی مصطکی هر واحد
یک درم نیکوفته در شراب سه درم ترکرده نوشیدن مجرب است و نیکوترین مسهلات درین انواع ایارج است و بعضی از اطبا نقل کرده که شرب عصاره نعنع
و شبت و تخم آن و جند بیدستر همراه سرکه ممزوج بآب و شکر یا همراه جلاب و کذا تخم جاوشیر و خیری بستانی با آب انار ترش و نعنع بمثل آن نیم جوشانیده
و کندر و گل ارمنی و تخم سداب یک درم بعسل و عصاره آن یک وقیه بعسل دو وقیه و گل نسرین چهار درم بعسل و موميائی یک حبه با طبیخ کرفس و دارچینی مع
بشراب پخته و کمون بسرکه و شونیز با سرکه و زراوند مدحرج و راسن با طبیخ حلبه و اسقولوقندریون بسرکه و طبیخ پوست بیرون پسته و پودینه کوهی یک مثقال
و سرکه تند که در آن جند بیدستر حل کرده باشند و سرکه مع نعنع بستانی و حب القلت دو درم کوفته و زعفران و سورنجان با آب گرم و تخم بادرنجبویه
کوفته و عرق او و عصاره تازه او و بلع بشراب قرمانا بسرکه و زوفای خشک و فلفل سیاه و سرکه عنصل و فطراسالیون و زنجبیل و طبیخ شبت با نمک و ارشیشعان
و کذا شرب فنجا و عصاره نمام و شراب کهنه پخته و عرطنیثا و خیری و نعنع مع بیخ کرفس و عصاره برگ ترنج و بخور صبر و زراوند و حب الغار
و نانخواه و شبت یا مثل و کذا ضماد جند بیدستر بسرکه و کذا نوشادر و صعتر فارسی مساوی بعسل و کذا اکل بقله تر نیم بریان [illegible] و آلوی فرو [illegible] بعسل
هر واحد نافع فواق بلغمی است مسیحی گفته که هر گاه فواق از کیموس در تجویف معده باشد علاج آن قی کنند و هر گاه از کیموس در جرم معده باشد استفراغ
بادویه مستفرغ آن خلط نمایند و هر گاه از کیموس غلیظ لزج ملتصق در معده باشد تحریک بحرکت قوی تحریک عطاس بادویه معطسه نمایند و در اطلیه مثل تخم کرفس
و دوقو و وج و انیسون و پودینه و اسارون و زیره و زنجبیل و راوند مدحرج و جند بیدستر و ناردین با سرکه عنصل بخورند یا بگیرند جند بیدستر نیم درم

قسط تلخ قطراسالیون هر واحد یک درم و با آب نیم گرم و یا با سکنجبین یا آنکه در آن پودینه و انیسون و مصطکی جوش داده باشند بخورند و یا بگیرند قطراسالیون و سعد و زیره کرمانی
هر واحد سه درم کوفته بیخته سه درم از آن با شراب صرف بخورند و چون پوست بیرون پسته سبز و بیخ اذخر مساوی جوشانیده بنوشند نفع کند و گاه گاه
پوست طلع بیخته یا یک مثقال سکبینج میفرماید که از معالجات نافعه برای فواق لحوجی و امتلائی این ست که ابتدا القی کنند بعده ایارج فیقرا و عصاره افسنتین
از هر یک نیم مثقال نمک هندی دو دانگ بدهند بعد از آن اطریفل صغیر استعمال نمایند و واجب ست که در علاج او قصد این امور ثلاثه نمایند اول تحلیل
ماده و تقطیع او بمثل سکنجبین عنصلی دوم تبدیل مزاج او تا آنکه تعدیل یابد اگر بکیفیت خود ایذا دهد سوم اندک تخدیر حس فم معده حتی که تادی او بلذع کم گردد
و این قرص ستوده است قسط زعفران گل سرخ تازه مصطکی سنبل هر واحد چهار مثقال اسارون دو مثقال صبر یک مثقال افیون یک مثقال بعصاره برگ قوطونا
سرشته قرص سازند و نیم مثقال بخورند برگ قوطونا و افیون هر دو مخدراند و سنبل مقوی و محلل و اسارون رطوبات را بسوی مجاری بول مائل میکند و از آن
خارج می نماید و صبر آنرا بسوی مجاری ثفل مائل میگرداند و داروی آنرا اخراج میکند و قسط و زعفران هر دو نضج مقوی مسخن اند و لهذا این قرص بسیار نافع ست
در فواق شدید و تقلب النفس پس اگر کهنه و مزمن گردد روغن کاکلانج آنرا اجرب النفع ست و شربت آن یک ملعقه با آب گرم ست و از آنچه نفع میکند
آنرا طبیخ زنجبیل در آب فانید ست و چون شدت کند و مزمن شود احتیاج بمعاجین و جوارشات افتد مثل کمونی با آب نیم گرم بلکه گاهی بمعاجین کبار
و بتریاق حاجت افتد و فلونیا را درین منفعت عظیم ست بهر آنکه در آن تخدیر مع تقویت و تحلیل و دفع ست و از حبوب مثل حب سکبینج و حب غاریقون نافع آمده
و اقراص کوکب در فواق شدید المنفعت ست و ادویه در علاج فواق کائن از ماده بارد یا قریب از آن خوردن سداب و نطرون بشراب ست
و کذلک آب باکرفس و سرکه و حب الغار و اسارون و فو ناردین و مرزنجوش و انجدان حتی که شم این مسکن فواق ست و زراوند و قوو انیسون
و زنجبیل و راسن خشک [illegible] و عصاره [illegible] و سانج و وج و قیموم سفرد و مرکب از بنها العوقات سازند که آن اوفق بر معده و الزم بآن از تنشیر و بانت
[illegible] سرکه میکرد و جند بید ستر را درین خاصیت عجیب ست و گاهی از آن نیم درم در ثلث سکوره سرکه و دو ثلث سکوره آب می نوشانند
و از آنچه [illegible] شده بوجی نماید این ست که قیموم و پودینه کوهی و مصطکی مساوی گرفته در شراب و آب جوشانیده بنوشند و ایضا مصطکی و دار چینی
و عنصل [illegible] سرکه جوشانیده اندک بنوشند و ایضا برای رطب بارد نطرون بماء العسل ست و ایضا خولنجان بعسل سرشته
صبح و شب [illegible] بخورند و ایضا این قرص ست قسط صبر اذخر تمام خشک فودنج نهری نعناع سداب تخم کرفس کندر اسارون هر واحد دو درم
افیون گل سرخ هر واحد نیم درم و کندر و محلل درین ستوده است و گاهی اعانت میکنند برین ادویه استعمال ادویه معطسه صاحب کامل گوید که اگر فواق از
امتلا باشد استعمال قی با آب نیم گرم و سکنجبین مع عسل و آب شبت و آب ترب افشرده و مانند آن نمایند و این حبوب فواق حادث از امتلا را نافع ست
زیره کرمانی زیره نبطی انیسون تخم کرفس نانخواه هر واحد یک جزو جند بید ستر الوال ابل هر واحد ربع جزو باریک سائیده یک مثقال با آب نیم گرم بدهند و این
قرص فواق امتلائی را نافع ست ادویه آن همانست که در آخر قول شیخ مسطور شد مگر درین قرص قسط ست و شیخ بالیس زیاده نوشته که
باریک سائیده در شراب سرشته قرص سازند و خشک کنند شربتی نیم مثقال با آب نیم گرم یا آب نعناع و اگر جند بید ستر یک نیم دانگ با سرکه ممزوج به آب بخورند
نفع کند و اگر فواق باین ادویه ساکن نشود عطاس با دخال فتیله قرطاس در بینی و شم کندش و مانند آن و حصر نفس استعمال کنند که فواق
امتلائی را حل کند و اگر قرص کوکب نیم درم با آب نیم گرم بخورند البته نفع بخشد جرجانی و ایلاقی می نویسند که در فواق که از ماده سرد و تر در فم معده
باشد قی فرمایند بماهی شور و ترب و سکنجبین و آب شبت و لوبیای سرخ و تخم جرجیر و بر تشنگی صبر کنند و انجدان و جند بید ستر و پایند و کندر و مصطکی و پودینه
و راسن بخایند و بعد قی تنقیه معده با ایارج فیقرا کنند و نانخواه و صعتر و سداب و پودینه در طعام داخل نمایند و از آن دو درم نهار بخورند و عطسه تحریک
ماده غلیظ و قلع آن نماید و حبس نفس مدتی سود دارد و کمونی و سنجرینیا و تریاق اربعه و تریاق کبیر و فلونیا و فقون سخت نافع باشد و مرزنجوش تر
یا سداب در آب بپزند و صاف کرده یک سکره آن آب با یک کفچه عسل بدهند و یک درم بوره بشهد سرشته با آب گرم بدهند و انگشتان دست

و پای بستن و ترس و اندوه فواق را ساکن کند و حمام گرم سود دارد و لعبت نیم درم جند بیدستر با سرکه آمیخته بدهند که فواق بلغمی ریحی را ساکن گرداند و جند بیدستر قسط تلخ هر یک نیم درم قطراسالیون یک درم کوفته با طبیخ انیسون و پودینه و مصطگی و زیره و مانند آن بدهند سعید گوید که تلطیف فضول غلیظه بخوردن جلنجبین و شربت آب گرم کنند و اگر خلط شدید الغلظ باشد مریض اندک شراب صرف نهار بنوشانند و امر بخائیدن پودینه و مصطگی کنند پس هرگاه فضول تلطیف یابد و مستعد بخروج گردد با آب گرم که در آن شبت و نمک جوشانیده باشند سکنجبین آمیخته قی کنانند و اگر خلط متشبث در معده باشد تنقیه با ایارج کنند و بر نهار آبیکه در آن زیره و صعتر جوشانیده باشند بنوشانند و ناشتا در حمام داخل کنند و معده او را آب انیسون مسح نمایند و حبس نفس امر کنند که بیشتر فواق امتلائی از این منحل میگردد و غذای مریض نخوداب و بچه کبوتر بریان و مطبوخ بسرکه سازند قرشی و خجند گویند که علاج فواق حادث از بلغم لزج اول قی بعد از ان باسهال نمایند و اولی ایارج فیقرا بطبیخ افسنتین یا بطبیخ فوتنج و نمک هندی است و بعد تنقیه بتعدیل مزاج مشغول شوند و بادویه مخدرات و مقویات فم معده مثل فلونیا مخلوط سازند و این قرص بدهند و ادویه او همانست که در ابتدای فعل شیخ مسطور شد الا اقسط مطروح است و وزن اسارون یک مثقال و افیون ربع مثقال و نوشته که مقدار افیون بحسب وجوب حال زیاده و کم نمایند یا بلغا بزر قطونا قرص سازند و مطبوخ افسنتین و پوست بیرون پسته و نعنع و فوتنج و پوست خشخاش بدهند پس اگر ماده غلیظ باشد درین مطبوخ سکنجبین داخل کنند و تاثیر این مطبوخ درین باب عجیب است و پوست خشخاش بصورت غلظ ماده ساقط کنند یا مقدار او کم نمایند بنا بر تغلیظ او ماده را و تغذیه از بچه کبوتر و چوزه مرغ و عصافیر همه بزیره کشنیز خشک اندک و مصطگی و فلفل و دارچینی و زعفران نمایند و تضمید معده بروغن سوسن یا قسط یا روغن گل و سنبل و مصطگی و قرنفل کنند و یا ضماد از سنبل و مصطگی و زعفران و بنفشه و سویق با آب قرنفل کنند انطاکی گوید که اگر از امتلا باشد او لا قی واجب بود و بعده شربتها محلل چون طبیخ صعتر و زیره و انیسون و ایضا در بلغمی آب پودینه سبز و تمام آنچنین جند بیدستر با آب و سرکه و شکر و طبیخ شبت بعسل و تضمید معده بجلاجه و شونیز و سفنج و عود و انیسون و زنجبیل مربی مفید بود و اگر فائده نشود عطسه آورند و اگر ازین منحل نگردد آن هیئت باشد گیلانی مینویسد که در بلغمی تنقیه معده بقی کنند بعده گلقند و مصطگی و با انیسل مرکب بنوشانند و این قرص محمد بن زکریا مقوی فم معده و مسخن و ملطف اخلاط و ریاح و مخدر حس است بگیرند سک و سنبل و دارچینی و نانخواه و گلنار و افیون و تخم کرفس و قرص ساخته بخورانند و ایارج فیقرا دفع فضول غلیظ کند و چون امر فواق طول کند باید که روغن کلکلانج بنوشانند و بر شکم جند بیدستر بروغن قثاء الحمار یا زیت کهنه طلا نمایند و این سفوف را ثابت بن قره ستوده تخم کرفس جبلی و سعد و زیره کرمانی مساوی کوفته بیخته یک مثقال با آب نیم گرم بخورانند و یا سداب خشک و یا حب الماء و یا شبت بقدر یک درم با آب یا عسل بدهند و شمیدن انجدان آنرا نافع است طبری نوشته که علاج فواق حادث از اجتماع رطوبات کثیره لذاعه فاسده و غیره لذاعه این است که نظر بمزاج علیل و قوت و سن و عادت او نمایند پس اگر عادت وی با سبب تهیج فواق همان باشد آن حادثه را از ان تقلیع کنند بعد از ان استفراغ باین طریق نمایند که مثل سمک مالح و تربه و حرشف و پیاز در ابتدای طعام خورانیده قی کنانند و اگر احتمال این نکند با آب مطبوخ تربه یا آب مطبوخ شبت با عسل سکنجبین با آب گرم نمایند و قی باستقصا کنند بهر آنکه سبیل استفراغ برای این مرض آنست که ضعیف باشد باین همه دوا چون قوت متحمل باشد و موافق ترین ادویه برای او این حب است که حب بالی باهر است بگیرند شحم حنظل زرد مدور یک درم و افسنتین رومی دو ثلث درم افتیمون اقریطی دو درم هلیله کابلی سه درم عصاره غافث یک نیم درم زعفران یک درم غاریقون یک درم تخم کرفس انیسون هر واحد یک درم ماهیزهره حب الغار هر واحد نیم درم صبر سقوطری چهار درم سقمونیای مشوی یک درم همه را سائیده بعسل بسرشند و سه درم و ثلث از ان وزن کرده بصاحب این علت بدهند و یک شربت یاد و شربت آن استعمال نمایند و بر معده او این ضماد نمایند سنبل و مر و صبر سقوطری هر واحد یک درم مصطگی عود بلسان پوست بلیله هر واحد دو ثلث درم تخم کرفس و انیسون هر واحد یک درم کوفته بیخته بموم روغن بروغن ناردین ساخته این ادویه خوب مخلوط کرده بر پارچه بهیئت معده تراشیده طلا کرده بر معده گذارند و اگر قوت او متحمل استفراغ نباشد و یا زمانه از استعمال این ادویه مانع باشد این حب که معروف بحب ذهبی و از صنعت ثابت بن قره است ترکیب دهند نانخواه زیره کرمانی انیسون تخم کرفس هر واحد یک درم هلیله سیاه سه درم مصطگی یک درم صبر سقوطری مثل جمیع ادویه نمک نفطی یک نیم درم شیره

باب برگ ترنج یا آب گاوزبان یا شراب کهنه سرشته هر حب بوزن نیم درم سازند و یکی از آن هر روز اگر قوت احتمال کند و یا در دو روز بعد طعام بدهند که این حب در هر روز یک مجلس اجابت رطوبت نماید و در قوت او اثر نکند و تنقیه معده از همه رطوبات نماید و روزیکه اراده تناول این حب کنند از خوردن آب غوره و سرکه کهنه منع کنند و اوفق اشیا مع لزوم علاج اصلاح اغذیه است پس اگر معده او ضعیف باشد و اعضای عالیه از آن مثل دماغ و قلب و ریه ضعیف بود و تحریک بد و از فوق نباید کرد و لیکن در آن حقنه محلل رطوبات مثل بابونه و اکلیل الملک و حسک و تخم شبت و تخم حلبه و برگ سداب و انجیر استعمال کنند و تقویت حقنه بروغن خیری و روغن بید انجیر و روغن سداب و اندکی بورق و شیر و سکنجبین نمایند اگر مزاج او احتمال این نماید و اگر مزاج او متحمل نباشد از حقنه منع کنند و اصلاح غذا نمایند و بر ضماد و مذکوره اکتفا کنند

علاج فواق از حرارت

هرچه در علاج امراض معده از سوء مزاج حار گذشت و سوای تنقیه آنچه در قسم آینده بیاید و در فواق یبسی در قول صاحب کامل مسطور گردد بجز آنکه تعدیل مزاج استعمال نمایند و علاج تپ کنند اگر از تپ باشد و اصل السوس مقشر سائیده در شربت لیمون آمیخته خوردن و پس آب نیمگرم نوشیده قی کردن فواق عارض در حمیات حاره را مجرب است و ایضاً بفواق تابع سوء مزاج حار نوشیدن آب ترنج و شیره تخم خرفه و ماء القرع بجلاب و لعاب اسپغول و سکنجبین نافع و آب سرد بر روی زدن خیلی سودمند بالجمله فواق حار را بزرقطونا و بهدانه و روغن بادام و فالوده مقشر نافع و ماء الشعیر نافع است و غذا مزوره اسفاناخ دهند و هنگام صلاح بجهت رفع آن زرشک یا غوره یا آب انار بدهند و مسیحی گفته که هرگاه فواق عقب تپ حادث شود و با آن غشی و قی و کرب و عطش و خشکی دهن باشد آب گرم اندک اندک بجرعات نوشند و اگر ساکن نشود ماء الشعیر بروغن بادام شیرین بنوشند و فقرات گردن و پشت بروغن نیمگرم بمالند و لعاب بزرقطونا بجلاب و روغن بادام بر لب انار بپاشند

علاج فواق از لذع خلط حاد

با تناول اشیای حریفه در خلط حاد آنچه در علاج امراض معده صفراوی و سوداوی گذشت بعمل آرند و بعد قی با آب گرم و سکنجبین باید که لعاب اسپغول بروغن بادام و گلاب بدهند و یا لعاب بهدانه بروغن کدو و تضمید معده با آرد جو و خطمی و بزرقطونا با آب عنب الثعلب و روغن گل آمیخته باید کرد و بماء الشعیر و روغن بادام غذا سازند و اگر هضم قوی باشد اسفاناخ و سرمق و کدو و خیار دهند و دیگر مبردات استعمال نمایند و اگر طبع نرم بود پست جو با شکر بخورند و همچنین در فواق که از تناول چیز حاد حریف حادث شود آب سرد و شکم سیر نوشیدن بنجاح میرساند و همچنین آنچه از خوردن اشیای زمخت و ترش بود نوشیدن شوربای چرب و آب سرد و خوردن سرشیر و گلقند آنرا فائده میکند و در صفراوی که با تلخی دهن و قی صفراوی و زنگاری باشد سکنجبین در گلاب و آب نیمگرم نوشانیده قی کنانند که فی الفور دفع شود و اگر بماند بفاصله سه چهار گهڑی مطبوخ هلیله زرد یا نقوع فواکه استعمال کنند و شام یا لک و کشنیز سبز در بنوباش پخته با برنج دهند و صبح طباشیر سماق یک یک ماشه در شربت انارین دو تولہ سرشته با شیره زرشک و خیارین و خرفه هر یک نه ماشه در گلاب یا و آنار و شربت آلو چهار توله دهند و در فواق سوداوی که با ترشی دهن و قی سیاه متعفن و سوزش معده بود بعد فصد باسلیق از دست چپ بجهت تنقیه حب لاجورد یا مطبوخ بسفایج دهند و انوشدارو لولوی علوی خان با عرق شیر خورانند و بعد از تسکین ماء الجبن دهند و ایضاً در صفراوی و سوداوی بعد قی بنقوعات مسهله تنقیه کنند و تقویات فم معده مثل گل سرخ و کشنیز و مشک داخل کنند و بعد تنقیه بتعدیل مزاج مشغول شوند و با دویه مخدرات و مقویات فم معده آمیزند و فواق صفراوی و حار را ماء الشعیر که اندران پوست خشخاش و زرد پخته باشند با شربت ورد و طباشیر سوده پاشیده بغایت سودمند است و شربت سیب بگلاب و یا شیره تخم خرفه بشربت سیب بدهند و گاهی هنگام شدت حرارت احتیاج می افتد باندک کافور بشیره تخم خرفه و گلاب و شربت سیب و شمه افیون مصلح بجز نوبه زعفران و شیره اصل السوس مقشر با سکنجبین ساده عجیب النفع است و تضمید معده بصندل و گل سرخ و گلاب و یا بجرادهٔ کدو نمایند و روغن بنفشه یا روغن کدو هر کدام مخلوط بروغن گل و یا گلاب و صندل و روغن گل بر فم معده نهند و عند شدت حرارت کافور افزایند و آین مرهم نیکوست موم سفید یغسول و آب کشنیز تر و جرادهٔ کدو و روغن بنفشه و گلاب و بقدر شعیره کافور بدستور مرهم ساخته نیمگرم بر معده استعمال کنند و غذا بچه مرغ یا گوشت بیش دهند و اگر هضم قوی باشد کدو یا آلو بخارای مغز تخم خشخاش مطیب بکشنیز خشک

یا تره یا بجوشانند و کشنیز و مسکه و حسو ساخته باشند و نان پاکیزه با آب سرد و آب انار شیرین بدهند و بقول ابن جزار آب ترشی ترنج و برگ نعنع نافع فواق حادث از صفرا است
ابن سینا گفته که اگر خلط لاذع متولد در معده یا منصب بسوی آن باشد صاحب او را اگر ممکن باشد بمقیئات آن خلط را قی آورند و یا اسهال کنند بمثل ایارج و سکنجبین
و مثل شربت افسنتین و گاهی کفایت میکند شرب سکنجبین و آب و تجرع مسکه یا روغن بادام با آب گرم و حتی الامکان بخواب طویل وا دارند و کذلک ماء الشعیر منفعت
شدید نماید خصوصاً با آب انار شیرین یا مخیش مائل بحلاوت و آب انار بی تخم نیز از آنجمله است که نفع بتنقیه و تقویت هر دو میکند ابن یحیی گوید که هرگاه فواق
از کیموس صفراوی باشد که لذع معده کند باید که با آب گرم و سکنجبین قی کنند و بعد از آن تعهد بماء الشعیر مع آب انار شیرین و ماء القرع نمایند و هرگاه فواق
از تناول اشیای حاره مثل زنجبیل و فلفل و خردل و سداب باشد علاجش تجرع آب گرم و روغن بمرات کثیره و تمریخ معده با شیرج و طلی شحم ها از بیرون و ماکیان
و موم نمایند ابو الفرج جرجانی گوید که اگر سبب فواق چیزی گرم و تیز و انصباب خلط حار لذاع از جگر یا عضو دیگر باشد چند کرت آب گرم با روغن بادام
جرعه جرعه دهند و طعام مسکه فرمایند و اگر ساکن نشود قی کنانند بسکنجبین و آب گرم و آب کشکاب و سکنجبین و طعام حسوهای نرم بروغن بادام دهند و اگر
فائده نشود ایارج فیقرا یک مثقال بسکنجبین سرشته بدهند و اگر یک درم ایارج فیقرا و دو درم هلیله زرد بسکنجبین سرشته بدهند صواب باشد و طعام نان حسید
در آب سرد و آب انار شیرین دهند و بعد این تدابیر ماء الشعیر با آب انار شیرین آمیخته دهند و ماء القرع و کشکاب و روغن بادام بیاشامند ابن هبة الله
نوشته که اگر خلط صفراوی باشد اخراج او بقی نمایند و بعد آن ماء الشعیر و آب انار و آب آلو بخارا و عناب بنوشند و غذا مزوره حصرم یا بچوزه مرغ مصلوق با آب غوره
سازند ابن الیاس خجندی گوید که اگر سببش خلط حار لذاع و یا غذای حار حریف باشد و علامتش حرقت معده و قی همراه آن اسود است علاجش
قی بسکنجبین و آب گرم و عسل و شبت و تخم ترب یا آب معصور برگ ترب و یا آب مطبوخ لوبیا و تخم خربزه و عسل و نمک نمایند و بعد تنقیه معده از
اخلاط ردیه لاذعه جلاب از لعاب اسپغول و بهدانه بروغن بنفشه یا بادام بمقدار پنج درم و گلاب بدهند و غذا ماء الشعیر بروغن بادام یا مزوره ماش
بروغن بادام و کدو یا سویق بشکر سفید سرد کرده خورند و تدبیر مقصود درین گاهی بتوجه ماده بسوی اسفل بود و این گاهی باخراج آن باشد چنانچه
بقی یا اسهال یا ادرار و قی افضل است زیرا که ماده فاعل مرض از اقرب طرق و اسهل آن اخراج می نماید و گاهی بجذب کردن ماده از موضع باشد چنانچه بعطاس
و حرکت و ریختن آب سرد بر روی دفعة ارتعاد بدن نماید و ماده از موضع فرود آید و گاهی باصلاح ماده و کسر حدت آن بود بمثل روغن بادام و ماء الشعیر و گاهی
بتقویت عضو باشد تا بر دفع ماده متمکن گردد و در دوشی دیگر قبول نکند چنانچه تناول پوست پسته و سنبل و قرنفل و گاهی باصلاح مزاج عضو بود چنانچه استعمال
البان و ادهان و لبوب و گاهی بتخدیر باشد تا اذیت موذی درک نکند بمثل پوست خشخاش و افیون و غیر آن طبری گوید که آنچه از اجتماع خلط
لذاع حریف و انصباب او از سائر اعضا بسوی فم معده باشد استفراغ او بابن مطبوخ افسنتین نمایند افسنتین رومی ده درم هلیله زرد منقی
هفت درم افتیمون جعده کمادریوس هر واحد سه درم همه را بدستور مطبوخ جوشانیده یکصد درم از آن صاف کنند و قبل او بدو ساعت یک درم حب ایارج
بخورند بعده این مطبوخ بنوشند و اگر یک شربت او کفایت نکند دو شربت بخورند اگر قوت و مزاج او و وقت احتمال کنند و اگر ضعیف القوت باشد هر روز
نقوع مشمش یک قدح بده درم سکنجبین عنصلی بنوشند و هنگام اشتداد فواق دو جرعه آب گرم بروغن سوسن بیاشامند و اگر ازین تسکین نیابد آب سرد بروغن گل
بنوشند و نسخه نقوع مشمش این است پوست هلیله زرد ده درم تمر هندی منقی از لیف و تخم سی درم آلو سی دانه عناب سی عدد شاهتره کف کبیر افسنتین پنج درم
تخم کاسنی تخم کشوث ترنجبین منقی هر یک کف فلوس خیارشنبر منقی ده درم همه را در ظرف چینی کنند و بالای آن آب که چهار انگشت بالای ادویه باشد بریزند
و یک روز در آفتاب گذارند و چهل درم از آن بنوشند که آن تنقیه بدن از خلط لذاع در چند روز کند و چون این نقوع متغیر گردد تجدید آن نمایند که تازه او
اقوی و احسن فعل بود و باید که غذای او زیرباجات معتدله بغیر زعفران و جدی رضیع مطبوخ با آب بغیر نمک باشد و اگر مزاج او حار بود شرب ماء الشعیر نفع کند
و مردی را دیدم که در بصره نزد ابو ماهر آمده شکایت این فواق نمود و پس هرگاه بر سبب او واقف شد و یقین کرد که آن از خلط حریف لذاع است از صناعت او
سوال نمود گفت که من اکاره ام پس از خوردن خرما و ماء الحار امتناع کرد و امر بخوردن جلاب و ماهی ها با روغن بادام بریان و باقلای مطبوخ بغیر نمک نمود و در چند روز

فواق او زائل شد و ایضاً او فوق اشیا برای این خلط این ست که علاج سکنجبین و آب گرم کرده شود و گیلانی می‌نویسد که بقول بعض افاضل اطبا ماء الشعیر گرم
مسکن فواق حار ست چون هر ساعت جرعه جرعه بنوشند و اگر ساکن نشود با آب گرم و سکنجبین قی کنند بعده تعدیل مزاج بشربت ماء الشعیر سرد کرده
با روغن بادام نمایند و بزرقطونا بروغن بادام یا روغن بنفشه و گلاب بنوشند و آب انار یا آب تمر هندی یا آب آلو بخارا با سکنجبین بیاشامند و سویق با شکر
آنرا نافع ست و کذلک نان در آب سرد و آب انار شیرین تر کرده و اگر ساکن نشود هلیلهٔ زرد یک درم با ایارج فیقرا یک درم مخلوط بدهند و بستن انگشتان پا
و دست نافع فواق ست و غذا کشکبه یا قرعیه و رمانیه و حصرمیه و اسفاناخیه بطریق مزورها معمول بچوزهٔ مرغ یا زردهٔ بیضه نیمبرشت که جوش داده بدهند

علاج فواق از یبوست

بهتر طبیب به هر چه در علاج امراض معده از سوء مزاج یابس و در علاج تشنج یابس مسطور شد بکار برند و لعابات و شیرجات بارد رطب بدهند مثلاً
لعاب بهدانه و اسپغول هر یک شش ماشه شیرهٔ مغز بادام پنج عدد شیرهٔ مغز تخم کدو شیرهٔ خیارین هر یک نه ماشه در گلاب و عرق بید مشک و عرق نیلوفر
و عرق شیر ساده هر یک پنج توله شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده بنوشند و یا ماء القرع و ماء الخیار هر یک نه توله با گلاب شش توله و روغن بادام یک توله نبات
شش توله بدهند که خیلی مفید ست و اگر مقدار یک دو قیمه مسکهٔ تازه با مثل آن نبات سفید متواتر بلیسند در تسکین فواق یابس مجرب ست و اگر خواهند مغز بادام
پنج عدد هم افزایند و مسکه و سفیدی بیضه بر معده طلا کنند و اگر نبات سفید دو توله سپوس اسپغول نه ماشه با آب گرم یا آب انار آمیزند و مدتی بگذارند که فالوده شود
روغن بادام شش درم بالایش ریخته بخورند برای فواق یبسی مجرب است و گویند که تکثیر ادهان در الحسو یا ... کی افیون مفید ست و خشخاش شیرین با نبات
و کذا مغز تخم خربزه و کذا حمام ... همه رطوبات بارده و همچنین شیر گاو و بز نوشیدن و بر تارک و بدن دوشیدن یا کدو در ظرفی کلان پر کرده مریض را
در ان نشانیدن بسیار نافع ست و کذا ماء اللحم با شراب ممزوج فائدهٔ عظیم می‌کند و خشخاش در ادویه و اغذیه بیشتر داخل کنند و باقی تدابیر همچنان که مهزولان را
لازم دارند و غذا از آش جو و یا فرنی مغز تخم کدو و خیار در شیر نرم پخته و یا گوشت بره و بزغاله سازند شیخ می‌فرماید که اگر سببش یبس باشد علاج آن نوشیدن
شیر تازه و آب نیم گرم بروغن بادام و روغن کدو و نشستن در ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و لعابات بارده و کذلک تمریخ آنها از خارج و تمریخ مفاصل
و استعمال آبزن مرطب و مانند آن صاحب کامل گوید که چون فواق از استفراغ یا از حرارت باشد گلاب سرد بلعاب بزرقطونا و روغن گل یا
روغن بنفشه بنوشانند و آب سرد و ماء الخیار یا ماء القرع یا شیرهٔ تخم خرفه و قدری جلاب و روغن بنفشه جید یا روغن مغز تخم کدو یا روغن بادام و مانند
آن بدهند و ماء الشعیر سرد بروغن بادام و شکر طبرزد بیاشامند و ایضاً سیب با برف سرد کرده بروغن بادام دهند و تضمید معده بتبرید و طلی معمول
از آب خیار و آب کدو و آب حی العالم کنند و یا بزرقطونا بجراده کدو و آرد جو مطبوخ روغن بنفشه ضماد کنند. مسیحی گوید که هرگاه فواق از یبوست لاحق معده
باشد آب گرم بروغن بادام و روغن بنفشه بنوشند و بعد از آن ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار بیاشامند و نوشیدن لعاب بزرقطونا و لعاب بهدانه
با روغن بادام یا روغن مغز تخم کدو نافع ست و تضمید معده بارد خطمی و اسپغول با آب عنب الثعلب و روغن بنفشه سرشته باید کرد و سمن مرق
و اسفاناخ و کدو و خیار و بقلهٔ یمانی غذا سازند ایضاً او گوید که هرگاه فواق عقب استفراغ باشد باید که مبادرت بتقویت علیل از اغذیه
سریع الانهضام مقوی مثل زردهٔ بیضه نیمبرشت و ماء اللحم سینهٔ ماکیان و شمیدن روائح خوش از اغذیهٔ طیبه و استنشاق روغن بنفشه و روغن گل
و حسوی متخذ از نشاسته و روغن بادام و شکر و حسوی شیر بشکر بدهند. یوسفی می‌نویسد که اگر از یبوست و استفراغ باشد علاجش رد رطوبات
بسوی اعضا ست و آب انار شیرین بقدری اثر او بدهند و روغن بنفشه یا بادام در بینی بچکانند و مهره‌های پشت و گردن بران چرب کنند و از بنفشه و خطمی
و موم و روغن بنفشه بر فقرات گردن ضماد نمایند و غذا ماء اللحم و زردی بیضهٔ نیمبرشت و ماء الشعیر غلیظ سازند سعید گوید که اگر فواق حادث شد از
استفراغ باشد که کمتر مریض از ان نجات می‌یابد تدبیر او نوشیدن ماء الشعیر بروغن بادام و استعمال لعاب اسپغول بشربت خشخاش و همه تدابیر مزاج
باید کرد ابن الیاس و خجندی گویند که گاهی فواق عقب استفراغ کثیر از قی یا اسهال یا خروج خون یا جماع کثیر یا حمیات حاده ...

تشنج یابس از آن عارض میشود و این بسیار ردی و خطرناک است و از جمله علامات ردیه دال بر هلاک است و از آن خلاصی نیست و شیر و روغن بادام یا شربت بنفشه
یا خمیره آن یا شربت خشخاش هر واحد ده درم و یا آب تربز و شیره تخم خرفه [illegible] سرد کرده بروغن گل یا بنفشه [illegible] مرطب بکار برده
یا اسفاناخ یا کاهو و نان در آب سرد تر کرده و کدو و ترباچه مقشر نخیته دهند و بر فم معده بادهان رطب و تضمید آن [illegible] استعمال [illegible]
آب حی العالم و گل خطمی و کتیرا و روغن بنفشه و روغن کدو و موم صاف نمایند [illegible] که فواق یابسی ردی است [illegible]
ماء الشعیر مدبر بروغن بادام و شربت نیلوفر و لعاب [illegible] قطونا با اندکی افیون [illegible] خشخاش نمایند و در فواق [illegible]
و برای اطالت جبات [illegible] نمایند و اغذیه [illegible] ماء الشعیر [illegible] خشخاش [illegible]
و روغن بنفشه و لعاب اسبغول یا روغن گل [illegible] فواقی که [illegible]
بخوردن خربق و کندش یا از کثرت [illegible]
که بقراط در کتاب فصول گفته که هر که را فواق [illegible]
و شوربای ماکیان و لحم جدی [illegible] بنفشه و گل [illegible]
البان [illegible]
[illegible]

علاج فواق از ورم

در ورم دماغ و معده [illegible]
که در اکثر از آن [illegible] فواق [illegible]
و ورم حار جگر و معده و فصد باسلیق [illegible]
[illegible] ماء الشعیر [illegible] قطونا [illegible]
در فواق از ورم جگر [illegible] باسلیق [illegible]
و شربت ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار [illegible]
شکر [illegible]
که [illegible] فواق [illegible] ورم حار کبد [illegible] جگر [illegible]
[illegible] فواق [illegible] ورم [illegible] معده [illegible]
و [illegible] روغن گل [illegible] شربت نیلوفر [illegible]
شربت نیلوفر [illegible] روغن [illegible] روغن گل [illegible]
و سکون [illegible] اگر فواق [illegible] جگر [illegible]
و قیات شربت انار [illegible]
[illegible]
[illegible] کاسنی [illegible]
[illegible]

وبجای آب عرق بادیان و سنبل و سپستان بگیرد و بهتر غذا اول آنش جو بعده کچری مونگ و آب گوشت پخته لیمو سعل و غیره اگر با نگی قبض بود گل بنفشه و تخم گلقند عنب الثعلب و زرشک هر یک شش ماشه بعرقیات جوشانیده شربت بزوری گلقند هر یک بیست تولد بدهند انتهی و شیخ الرئیس میفرماید که در فواق عقب قی اگر مریض بقیه خلط لاذع دریابد و با آن قدری غثیان باشد علاج استفراغ آن است و بعد از آنکه فواق از خارج باشد مثل سرما آب و تمر هندی وادویه باشند و اگر آن محسوس نشود بلکه تمدد احساس کند فم معده را بهر آنچه اسخن است ضماد کنند و [illegible] در این تغیر بعد از لعاب کمون و کندر مثل روغن بادام و غیره و مثل کشنیز و تقویت مثل آب جوزه مرغ باشد و [illegible] فواق با اطفال شیر [illegible] بیاید و [illegible]
چنان که گران است که برای توسیع معده و رود عارض [illegible] اگر سبب یا باشد [illegible] باشد [illegible]
و [illegible] والانیسون و مصطکی [illegible] گلاب [illegible]
[illegible]
[illegible] بادام [illegible]

انقلاب معده

[illegible] فی الحقیقت از امراض معده است [illegible] ذکر [illegible]
[illegible]
خورده شود [illegible] انقلاب [illegible]
[illegible]
واسباب [illegible] حرارت که
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] باشد
علاج [illegible] داخل کرده
چهار [illegible] علاج [illegible] مزاج مریض نماید مثلا
[illegible] روغن گل [illegible] که
[illegible]
که اگر صفراوی باشد [illegible] زرشک [illegible] الاخوین [illegible] حب الآس
و زرشک با [illegible] الاخوین [illegible] سفوف [illegible] و اگر بلغمی بود تنقیه آن معده [illegible] بروغن بادام [illegible]
[illegible] بهند [illegible] غذای مناسب است و [illegible] خیر [illegible] زرشک [illegible] آب انار [illegible]
با آب انار بدهند و صمغ عربی [illegible] عرق [illegible] کرده مجرب است [illegible] گل سرخ [illegible] تولہ صمغ عربی دو ماشه دم الاخوین یک ماشه
تخم [illegible] ماشه سائیده با شربت حب الآس [illegible] در این مرض [illegible] مناسب [illegible] نماید
[illegible] گل ارمنی گل [illegible] مرض [illegible] بلیسانند و بالائش گلاب

هفت توله نوشانند و یا طباشیر کثیرا و صمغ الاخوین هر یک یک ماشه کهربا دو ماشه و خمیره صندل ساده یک نیم توله آمیخته با عرق گاوزبان و گلاب هر یک پنج توله بنوشانند
و یا دانه هیل و طباشیر نشاسته کثیرا کهربا هر یک یک ماشه در آب نوشادار و ساده یک توله سرشته اسپغول تخم ریحان جرف هر یک سه ماشه در گلاب و عرق کیوڑا و بید مشک و گاوزبان
هر یک چهار توله یک لحظه خیسانیده شربت خشخاش سه توله داخل کرده روغن بادام شیرین چهار ماشه اضافه نموده دهند و یا مصطگی دانه هیل پوست بیرون پسته عود
صمغ عربی هر یک یک ماشه انار دانه ترش بریان در شربت سیب و لیمو و خشخاش هر یک دو توله آمیخته بلیسانند بعده شربت بزوری سه توله در گلاب و کیوڑا هفت توله حل کرده تخم خرفه بخشک
هفت ماشه پاشیده دهند و این از حکیم سید صلاح الدین ... بدریان نه ماشه الائچی کلان پنج عدد بپوست هفت ماشه عود نه ماشه شیره تخم خشخاش مورد هر یک یک نیم توله دهند یا سفوف
و تخم ریحان تخم خرفه بخشک هر یک سه ماشه در گلاب و کیوڑا هر یک چهار توله عرق مکوه پنج توله بچوب بید ساده لت کرده شربت به و سیب هر یک یک نیم توله آمیخته بنوشند و یا حب الرشاد
نه ماشه در دوغ گاو نیم آثار بجوشانند که بنیم آید شربت سیب دو توله روغن هفت ماشه داخل کرده بخورند و یا قوت پین نه ماشه دوغ گاو شیرین یک نیم پاو
شربت به سه توله دهند و یا بالنگو نه ماشه دوغ گاو یک نیم پاو شربت خشخاش سه توله روغن گل نه ماشه بدهند و باقی تدبیر دوا و غذا همه آنچه در تهیج گفته آید
بکار برند و چون هیچ تدبیر موقوف نشود باید که شیشه حجامت گرد اگرد معده و زیر فم معده نهاده دواد هند فی الفور انقلاب را باز دارد و در حالت ضعف امعا
تدبیر شیر نوشیدن مطبوخ فواکه است نه کرانند که بعد از ان استعمال معجون نعناع و رب غوره و نانخواه ... و امثال آن و آنچه در فصل قی گذشته از مقویات معده و اشتها کنند

کرب و قلق معده

هرگاه عارض شود مریض از ان غمگین و بیقرار بود و با انتقال از شکلی بشکل دیگر محتاج گردد و بسوی تبرد شدید الاشتیاق باشد و بتکلیف ...
بعض اجزای او و از بعض خواهش کند و گاهی او را خفقان لازم بود و یا باوی حالتی عارض گردد که صاحب او بمعرفت علت متمکن نباشد و گاه تابع
او سدر و دوار بود و گاهی در ان رنگ متغیر گردد و آن در حقیقت سبب غثیان است لیس اکثر با آن غثیان بود و گاهی انتقال بغثیان گردد و سبب آن ماده
غثیان مع ضعف معده است و خصوصاً ماده متشرب ای غایص در جرم قعر معده لیس مادام که آن متشرب باشد کرب حادث کند و چون در فم معده
مجتمع شود غثیان احداث نماید و در اکثر ماده این مرض حار صفراوی متولد در معده یا منصب بسوی آن از کبد می باشد و گاهی ماده بارد بود لیکن از کیفیتها
ردی چون ملوحت و حموضت و بورقیت و عفونت موذی فم معده محدث قلق و اضطراب خالی نباشد و بقول شیخ الرئیس گاهی بقیه روائح اخلاط
از ادویه مقی و مسهل کرب آرد و رب به و رب غوره و مانند آن او را قطع کند و هر آنچه در معده جوش کند از فواکه و از سیب شیرین کرب پیدا کند
و آب سرد که در غیر وقت آن نوشیده شود و بسبب تجمید خلط کرب موجود در معده کرب حادث نماید و بیشتر در حمیات سبب زیادتی حرارت گردد و جماعت
که در تب آب بنوشند مگر آب سرد و بالجمله تشخیص اسباب این بنحوی باید کرد که در مبحث قی مسطور شد علاج در ماده حار بهر تنقیه معده اگر ممکن بود
با آب نیمگرم و سکنجبین مکرر قی نمایند و قرص طباشیر همراه شیره زرشک شربت انار و سکنجبین خورند و از پوست کدو و تر و صندل و گل سرخ و کافور
در گلاب سائیده بر فم معده ضماد نمایند و بعد از نضج از مسهل صفرا تنقیه کنند و ایضاً بهر تلطیف آن مبردات دیگر مثل آب خیار و شربت سیب
یا به بنوشند و سویق جو و طباشیر و جلاب بخورند و دیگر رب فواکه و اشربه بارد و رطب دهند و باقی تدبیر از مبحث قی بحسب حاجت اخذ کنند
و این شربت که جهت کرب معدی و غثیان و تحریک اشتها و ازاله خفقان مجرب الافاکی ست و فاد زهر سموم و لسع افعی بود استعمال نمایند
آب زرشک آب سیب هر یک سه صد مثقال آب لیمون یک صد و پنجاه مثقال قند سفید ثلث جمله بدستور قوام شربت سازند و اگر در ان
ترشی ترنج و هر دو ارایچ معمول اضافه کنند قائم مقام تریاق کبیر در اکثر امراض باشد و بدانند که ماده مجتمع در جوف معده لقی مستفرغ میگردد
و اگر غایص باشد تلطیف مبردات از داخل و خارج کفایت کند و از قی نباید و اگر تلطیف سود ندهد بطریق دیگر از منقیات طبقات معده
که در باب قی بیان یافته مستفرغ سازند و اگر ماده از جگر ریزد بعد از قی اصلاح جگر نمایند بدستوری که در غثیان مذکور شد و سکنجبین
ریوندی نافع بود و اگر ماده بارد باشد از آب نیمگرم و نمک مکرر قی کنند و بعد از نضج بمسهل بلغم تنقیه نمایند بعد از ان جوارشات حاره

با سکنجبین عسلی بخورند و روغن مصطکی بر معده بمالند و ایضاً بهر تنقیه مقطعات مثل سکنجبین عسلی در طبیخ شبت آمیخته بنوشند و قی کنند و بهر تحلیل مواد ملطفات چون آب بادیان و شربت افسنتین بکار برند و چون کرب معده با غثیان و قی در اسباب بتحقیق پیوست باقی تدبیر این از آنجا گیرند شیخ می‌نویسد که اگر مرض اندک و بارد بود و شراب ممزوج با آب المتاصفه آنرا زائل کند مگر آنکه تقویت و غسل و تبدیل حال طرد روی نماید و اگر بسیار باشد محتاج با دویه غثیان بود و اگر از حرارت و خلط حار بود و آن اکثر پیدا باشد آنرا مبردات رطبه و اطلیه مبتوه از انها السکنجین و بهر و از انجا از این تجربه کرده شده ضماد پوست کدو و برگ خرفه و پوست خیر بسبر که در آب است بر معده و جگر بدان ضماد نمایند و چون کثرت پذیرد صندل و گل سرخ و کافور و مانند آن ضماد کنند و آب انار زرد و مقشر سیب جلاب نبات و اندک جلاب شیر آنرا ستوده اند و از آنچه کرب معدی را شفا دهد سویق شعیر چه لیثی مقشر مشسول خصوصاً با انار دانه است و فقاع از انار دانه و الابا نیز بر بسفرجل و اگر غثیان نباشد از شراب پرهیز کنند اصلاً و آب او ممزوج تمر هندی و شراب سیب است که فضول او تحلیل شود و باید کرد و فاضل تمر هندی در شرح خود به اسباب و علامات نوشته که در دستی از العضی جمال برای تقویت با نان از آن در کند و من ترنجابین بر نیخته داد در دست شب خواب نکرد و کرب معدی عارض شده قریب بود که مرا غشی افتد چون نزد او رسیدم سجون خفقان او را دادم فی الحال تسکین یافت

اختلاج معده

و آن حرکتی است شبیه بخفقان که در معده عارض شود لیس وقتیکه حرکت مذکور در فم معده یا در جزو اعلای معده باشد خفقان و گاه غشی نیز بسبب مشارکت قلب حادث گردد و گاهی با آن غثیان و تهوع باشد و گاهی روی بود و آفت او بدماغ متودی گردد و از آن مالیخولیا حادث شود بالجمله بیشتر اذیت است که بمعده لاحق شود و آن اکثر از خلط بارد متولد در معده یا منصب از عضو دیگر مثل جگر باشد و گاهی بسبب خلط لذاع محتبس میان دو طبقه معده و منتشر پیدا در آن یا از تصاعد کرم اسعاد البسوی معده عند انصباب صفرا البسوی امعا و در حالت قبض طبع پیدا شود و آثار خلط حار و بارد از تشخیص امراض معده ظاهر گردد و در وجود کرم شکم قبض طبیعت و دود واسعاد انفصار و غذیه معده و تقلب نفس و سیلان لعاب دهن و احیاناً خروج کرم در قی دلالت کند علاج حسب ماده آنچه در کرب معده گذشته عمل آرند و در علاج امراض معده از سوء مزاج مادی و در بحث قی تنقیه بقی و اسهال و تعدیل هر ماده بتفصیل ذکر یافته بدان رجوع نمایند و بتقویت معده پردازند و در دیدان بهر تلیین استعمال حقنه لین یا مسهل مثل مطبوخ افتیمون تربدی علوی خان و بعد از انفتاح طریق قتل و اخراج آن بدانچه در باب دیدان بیاید باید کرد و بقول ابو منصور اخراج خلط با ایارج یا بمطبوخ ملین یا افسنتین کنند و اغذیه مقوی فم معده خورانند و چون این ادویه در سالی بمرات بخورند و صفرا از ایشان کم شود این اختلاج بهم نرسد الا چون تاخیر در وقت طعام الیشان بسیار کنند و گاهی این اختلاج بسبب کثرت جماع حادث شود و علاج او امساک از جماع و اغتسال بآب و خوشبوی مناسب و استعمال حمام معتدل و تناول اغذیه جیدالجوهر و خائیدن مغز بادام و جوز و پسته و حب السمنه بنبات و مالش بروغن جوز خیری مساوی بیگرم نماید و صاحب شفاء الاسقام گوید که این نقوع مقوی معده و نافع اختلاج آن از اطلای استاد من است پوست هلیله کابلی یک مثقال آمله سه درم بهمین و روغن عقرقی برگ بادرنجبویه گاوزبان هر واحد یک مثقال در آب خیسانیده صبح نصف آن صاف کنند و شکر یک اوقیه داخل نموده اول تخم مرو یک درم خورده بنوشند و باقی آن بدستور وقت شام بخورند و تدهین معده نمایند بروغن سفرجل که در آن مصطکی حل کنند حکیم شریف خان می‌نویسند که اگر از خلط بلغمی باشد استفراغ بقی از آب ترب و سکنجبین عسلی یا عنصلی و با سهال از ایارج و حب قوقایا نمایند و تقویت معده بجوارش جالینوس نمایند و اگر از خلط سوداوی باشد ماء الاصول بنوشند و چون نضج ظاهر شود استفراغ بمطبوخ افتیمون و حب آن و ماء الجبن مع حبوب و اشربه مناسبه نمایند و اگر از خلط لذاع باشد قی بآب گرم و سکنجبین تنقیه معده و بمطبوخ هلیله و فلوس خیار شنبر و ماء الجبن کنند و تقویت بمفرحات و معاجین نمایند و بدانکه این مرض شدید الرداءت است کمتر از آن خلاص حاصل میشود مگر آنکه تدبیر بما ینبغی و مرض قوی باشد و گاهی ماده حار محترق میان طبقات معده و شرایین حوالی آن پیدا شود و از آن ماده ابخره حار بسوی اعالی در طریق شرایین منتشر گردد و پس شرایین گردن حرکات شدید مستکره پیدا نماید

و آمیری را این مرض عارض شد و مرض بعد سه یا چهار روز حرکت میکرد و بد حال میشد و اضطراب بسیار می نمود و در صحن خانه مثل حباری میگردید و اکثر شب خواب نمیکرد و من علاج او بتنقیه نمودم لیکن تنقیه کامل بسبب عروض اضطراب حال در اثنای مسهل نشد بهر آنکه دوائی مسهل جذب باطل میکرد و آن بنابر لودنش در عروق بسبب غلظ آن خارج نمیشد پس او را مقویات و مفرحات دادم بعده آب کاسنی و عرق نوشانیدم و تخفیف صالح حاصل شد لیکن اطبا که پیش او می آمدند نزد آنها مرض تحقیق نشد و بعضی از آنها چیزی میگفتند و بعض دیگر از ایشان چیزی دیگر پس مریض مشوش گردید و علاج از طبیب دیگر نمود و آن تخفیف را غنیمت نشمرد و طبیب بادویه مسهله قویه علاج نمود و از آن نفث الدم و ذات الجنب و استسقا حادث گردید و بمرد و از مجربات و رقتل و اخراج دیدان اغتذا بخود و مقشر با سرکه تا سه روز بعده نوشیدن مطبوخ بیخ توت سیاه است که آن در چند مجلس استفراغ او میکند بعد از آن بهر تقویت معده جوارش جالینوس دهند طبری نوشته که این نوع از خفقان سریع الزوال است بحسن تدبیر و علاجش این است که اگر کثرت لسبوی خلط رد پس اگر خلط بارد غلیظ باشد و آن را معده تشرب کرده باشد و قوت و سن و مزاج و فصل اطاعت کنند استفراغ باین حب نمایند ایارج فیقرا یک درم ربالسوس دو دانگ شحم حنظل ما و تربد یک و نیم دانگ غاریقون نیم دانگ حب النیل شیطرج هندی نمک نفطی مقل الجوس هر واحد یک نیم دانگ با شیرج و حب الغار هر واحد یک دانگ سقمونیای مشوی یک نیم دانگ کوفته بیخته در آب برگ ترنج یا برگ بادر نجبویه سرشته مثل فلفل حبها سازند و در سایه خشک کرده دو مثقال و نیم از آن بخورند و یا سه یا حسب قوت استعمال کنند و اگر قوت ضعیف باشد این حب برای او ترکیب دهند زیره کرمانی یا نانخواه انیسون بادیان هر واحد یک درم و یک دانگ هلیله سیاه سه درم مصطکی یک نیم درم صبر سقوطری مثل جمیع ادویه همه را کوفته بیخته با آب برگ ترنج سرشته حب سازند و نیم درم بعد طعام بخورند که استفراغ رطوبت از معده بدون تحلیل قوت میکند و در هر روز یک مجلس اجابت می نماید و تضمید معده باین ضماد نمایند قسط سه درم صبر سقوطری هر واحد یک درم سنبل مصطکی هر واحد دو ثلث درم همه را سائیده بموم و روغن ناردین گداخته آمیزند و حل کنند و بر پارچه مالیده بر معده گذارند و چون معده نقا ابتدا کند و علامت آن نقصان خفقان و خفقان است این حب ترکیب دهند سعد اشنه دارشیشعان قصب الذریره مصطکی عود خام گل سرخ مقل الجوس اصل السوس نانخواه زیره کرمانی صعتر فارسی زوفای خشک برگ نمام برگ مرزنجوش هر واحد یک جزو زعفران نصف جزو سائیده بشراب ریحانی مثل ترمس حب بندند بعد طعام دو عدد دهند که آن بعد استفراغ خفقان عارض فم معده را زائل کند و شلیثا و اصفر سلیم و امروسیا دهند و اگر خفقان و اختلاج از خلط حاد لذاع منتشر به معده یا منصب بسوی آن از عضو دیگر باشد علاجش فصد است بعد از آن استفراغ باین حب افسنتین رومی یک درم افتیمون یک نیم درم هلیله سیاه دو درم غاریقون یک درم تربد سه درم سقمونیای مشوی دو دانگ سائیده بجلاب سرشته حبها خرد بندند و در سایه خشک نما شربت دو درم و ثلث یا یک شربت یا دو شربت از آن بخورند و بعد استفراغ تضمید معده باین ضماد کنند افسنتین دو درم قصب الذریره یک درم گل سرخ دو درم و نیم صبر سقوطری نیم درم عسالیج کرم و اطراف او یک باقه متوسط سائیده در گلاب و اندک سرکه کهنه حل کرده بر معده ضماد کنند و گاهی در مثل این معده ضماد با آب سیب و آب برگ آس و گل سرخ و مانند آن اشیای قابضه مبرده مینمایند و اگر از شرب دوا ضعف قوت مانع باشد هر روز یک قدح ازین نقوع بنوشند که استفراغ بدن او بغیر تحلیل قوت میکند افسنتین رومی جعده هر واحد دو درم مویز منقی از تخم بست درم گل حنا سه درم بسپایه و شان دو درم پوست هلیله زرد پنج درم تربد کوفته یک درم آلو بخارا عناب تمر هندی هر واحد بست درم ترنجبین سی درم مقل الجوس اصل السوس هر واحد دو درم همه را در ظرف چینی کرده یک روز در آفتاب دارند و هر روز یک قدح با ده درم شربت بنفشه بنوشند و اگر خلط منتشر باشد و ازین تدبیر منحل نگردد ضماد دیگر مذکور شد لازم گیرند و از غذا بر مزورات حصرمیه و ناریاج و زیرباج و مانند آن اقتصار نمایند که این تدبیر تلطیف و ترقیق این اخلاط و جذب آن میکند و ایضاً این هر دو سبب اعلاج بسیار نافع این است که در خلط بارد رطوبی باید که قی از نمک و ترب و خردل و شبت و مانند آن و نبیذ غلیظ و آب گرم کنند و در خلط حار لذاع بماء الشعیر که دران اندک تخم سرمق پخته باشند و سکنجبین و آب گرم نمایند و بر ناشتا قی کنند و برای جمیع هر دو سبب ریاضت معتدل نافع ست و آلو ما هر اصحاب این مرض را استفراغ از شرب و اما سیفنو د بعد و در انجا که سبب خلط لذاع حار می بود

ابعد استفراغ بشربت سکنجبین سفرجلی نیز امر میکرد و بااین تدبیر مرض بسرعت زائل میشد و در اینجا قسمی دیگر ست که از ان خفقان و حرکت اختلاجی بمشارکت فم معده میباشد و آن این ست که اخلاط لذاع بسوی امعاء ریزند و با آن قبض طبع باشد پس دیدان که در امعا باشند بسوی معده رجوع کنند و بعد از ان مضطرب گردد و قوت دافعه بدفع اذیت حرکت کند و خفقان و اختلاج حادث گردد و علامتش همان ست که سابق مسطور شد و علاجش حقنهٔ لین ست بعده دو سه روز برنهار شیر تازه بشکر دهند و روز سوم این حب بدهند شیح برنج کابلی ترمس قنبیل مر هر واحد یک درم سائیده حب بندند و با شیر و شکر بخورند و روز دیگر از تناول آن این دوا بدهند خردل دو درم مغز جوز ده درم مغز پنبه دانه پنج درم برنگ کابلی شیح ارمنی ترمس تلخ هر واحد یک درم سائیده بشکر محلول آمیزند و هر روز مقدار جوز بعد شرب دوای مذکور بدهند بعد آن در تقویت معده و تعطیر آن بضماد و آشامیدن دوا شروع کنند و امر بخائیدن اندک اندک پوست ترنج نمایند که معده بحال خود رجوع کند تا انوا هر بار رجوع دیدان بسوی معده امر بتناول اهلیله مربی چند روز هی نمود و طعام او بچیزی که در ان سرکه و شکر می بود مثل مدینه صفراو زیرباج و مانند آن میکرد و این قسم نادر افتد و گاهی دلالت برذات الجنب کند و مودی بزلق آن و فساد آنچه بران وارد شود میگردد

وجع الفؤاد

عبارتست از درد شدید که بر فم معده عارض شود و با آن غشی شدید مهلک و سردی اطراف و کرب و قلق بود و این مرض بسیار صعب ست و راکثر زودی هلاک گرداند و گاهی مزمن گردد و بسبب قرب فم معده از قلب و سرعت انفعال این از اذیت آن مسمی باین اسم شده و سببش عروض حرارت فم معده است یا انصباب اخلاط صفراوی بسوی آن چنانچه وقت گرسنگی و دردهای شدید و غم شدید و هنگام انسداد مجری واقع میان کبد و مراره و عند کثرت تولد آن در کبد اتفاق می افتد و گاهی از انصباب بلغم عفن بر فم معده نیز افتد و یا اجتماع ریح بارد غلیظ دران بود و طریق تشخیص این اسباب همان ست که در تشخیص امراض معده گذشت و ایضا نظر کنند اگر خشکی دهن و تشنگی باشد و جشای دخانی آید و از وضع اشیای بارد بالفعل بر موضع فم معده و تناول چیزهای بارد بالقوه وجع تسکین یابد از حرارت باشد و اگر با وجود این علامات زردی زبان و تلخی دهن بود از صفرا باشد و اگر این آثار یافته نشود و همه آثار بلغم موجود باشد مع تهیج عینین و جهره و قی بلغمی از بلغم باشد و اگر از آروغ و خروج ریح با سفل تسکین یابد و گاه در شدت کند و گاهی ساکن گردد از ریح باشد

علاج وجع الفؤاد حار و صفراوی

اگر از حرارت بود تعدیل مزاج و تقویت فم معده نمایند بنوعی که در علاج امراض معده از سوء مزاج حار سادج گذشت و ایضا شیرهٔ زرشک در گلاب و عرق گاوزبان برآورده سکنجبین و شربت لیمون داخل کرده بنوشند و دوغ بر برف سرد کرده نوشیدن مفید بود و اسپغول بگلاب شسته خوردن نافع و تخم اسفاناخ سوده سودمند ست و اگر از صفرا باشد فصد باسلیق کنند و تبرید مذکور دهند و تمر هندی و انار دانه و غوره بخورند و صندل سفید گل سرخ و طباشیر و سماق در گلاب و آب اسپغول سائیده بر فم معده ضماد کنند و روغن گل بالیدن نیز مفید بود و ایضا اگر در غشی باشند بزودی عرق بهار کرنه و گلاب و آب دریا بیخ باشوره پرورده برروو سینه زنند پس اگر مرگ مهلت دهد و از غشی بهوش آید سکنجبین و آب نیم گرم و یا سکنجبین در گلاب و آب یخ بالمناصفه آمیخته نوشانیده قی کنند و بعد آن شربت سیب میخوش و شربت انار میخوش بنوشند و از مسهل صفرا تنقیه نمایند و بعد قی استعمال شربت ورد مکرر اهلیلجی چهار توله با سکنجبین چهار توله و آب کاسنی و آب عنب الثعلب نیز سودمند بود و اگر آبهای مذکور بهم نرسند در آب سرد یک پیاله و گلاب هفت توله بدهند و هنگام تشنگی آب سرد نوشانیده باشند وقت شام غذا اسفاناخ که گشنیز سبز دران داخل بود بنان تنک دهند و صبح طباشیر دو ماشه در شربت بهی یک توله بلیسانند و شربت سیب و انارین هر دو توله در عرق کاسنی و بید ساده و نیلوفر هر یک هفت توله تخم نیلوفر هفت ماشه بدهند و باقی تدبیر آنچه در علاج امراض معده از سوء مزاج حار مادی مذکور شد بعمل آرند و رازی فرموده که اول رگ باسلیق زنند که فی الفور بهوش می آرد و الا طبع راحقنه بارده کشایند پس شربت ورد استعمال نمایند و بالجمله اول باشو یه و استعمال شاخها و فصد و مسهل و تقویت قلب و معده بعطریات بارده چنانچه تمر هندی و گلقند در گلاب مالیده و قرص طباشیر کافوری و شربت ترنج مناسب باشد بقراط در ابیذیمیا ذکر کرده که عورتی شکایت وجع الفؤاد کرد و بتناول سویق جو و آب انار تسکین یافت پس هر که بسبب

سنا شده صفرا از فم معده است و آب انار ملفی حرارت حادث از صفرا و مقوی فم معده است و باید که تضمید معده به برگ علیق بار یک سوده باندک روغن آس و یا بلیست گرم بار یک سائیده با قدری روغن مذکور و بمغز خیار کنند و ایضاً آب به و آب بارتنگ و آب حی العالم بروغن گل ضماد نمایند و استعمال حقنہا بالشعیر و روغن گل و آب خرفه موافق این مرض ست سعید نوشته که اگر حدوث این علت از خلط مراری باشد علاجش به تنقیه خلط و استفراغ او بقی از سکنجبین و آب نیمگرم کنند و اگر عادت مریض بقی نباشد تحریک طبع او بشربت اجاص یا بآب تمر هندی بشربت نیلوفر نمایند و بعد قی و تنقیه تقویت معده بشربت سیب و رب به ساده و آب انار میخوش و استعمال ترشی ترنج باید کرد و ماء الشعیر بآب انار میخوش بنوشند و اگر طبیعت قبض باشد بحقنه لینه تلیین کنند و تبرید فم معده بآب حی العالم یا آب بارتنگ و گلاب نمایند و از اغذیه حاره و اشربه حاره منع کنند و بضرورات تشنه از آبهای قابض سرد مثل آب سماق و آب انار دانه و آب زرشک غذا سازند و چون صلاح باستعمال بچه مرغ تشنه سیاه مذکوره توسیع نمایند و اندک اندک در اغذیه و اشربه تدریج کنند و تفقد حال بدن در فصول خارج از اعتدال و بتعدیل مزاج نمایند و در فصول معتدله باستفراغ صفرا پردازند تا باین تدبیر از عود مرض امان یابد.

علاج وجع الفؤاد بارد بلغمی و ریحی

در بلغمی اول دست و پا را بنواحی محکم ببندند و حجامت بر ساقین و میان کتفین بی شرط کنند تا بهوش آید و الا حقنه حاده علوی خان بعمل آرند تا بهوش آید بعده مقیئات بلغم نوشانیده قی کنانند و این دوا دهند عاقرقرحا سه ماشه در پیاله چینی یک عدد بجوشانند و مصطکی یک تولہ و نبات سه تولہ در گلاب سه پاو بجوشانند که بلغم آید صاف نموده نیمگرم بنوشند و بفاصله سه چهار گهری مطبوخ ترید و شربت دینار دهند تا دو سه نوبت اجابت طبع بشود و الا حب سنتین علوی خان بدهند و غذا شوربای مرغ با نان بسازند و معجون ابن سهل و زنیق باب اقتصار بالخاصیت و صمغ هندی سوخته بالخاصیت نافع این درد ست و بعد تنقیه تقویت فم معده نمایند بدانچه موافق ماده بلغمی باشد چنانچه در علاج امراض معده بلغمی مفصل مسطور شده و در ریحی آنچه جهت رفع غشی سابق مذکور شد بعمل آرند بعده جهت کسر و اخراج آن نمک سلیمانی چهار ماشه بدهند و دیگر دوا چهار آروغ آرنده کرده نفخ معده و کثرت اشتها نوشته شده بدهند تا تحلیل شود و دوا الا این دوا دهند عاقرقرحا سه ماشه مصطکی دو ماشه گلقند دو تولہ خورده شیره قرطم یک نیم تولہ صعتر هفت ماشه گلاب یک نیم پاو گلقند چهار تولہ شربت دینار سه تولہ و بعد آمدن دو سه اسهال غذا شوربای مرغ و کباب بنان دهند و بجای آب عرق بادیان و گلاب برابر آمیخته دهند و بنا بر تنقیه معده ایارج ارکاغانیس وقت شب بخورند و صبح مویز منقی سه تولہ پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی و اذخر و کرفس و انیسون هر یک هفت ماشه انجیر زرد پنج عدد سنا دو تولہ پخته گلقند شربت دینار هر یک چهار تولہ آمیخته و ترید سفید نه ماشه زنجبیل سه ماشه ریوند خطائی چهار ماشه سوده سرد او ساخته بنوشند و غذا وقت شام گوشت مرغ بنان دهند و صبح مصطکی دو ماشه سنبل یک ماشه در پیاله چینی یک عدد آمیخته با شیره بادیان خطائی و رومی هر یک چهار ماشه صعتر هفت ماشه زیره سفید سه ماشه شربت بزوری حار چهار تولہ داخل کرده صرف نه ماشه گلاب با و آثار ساده شد چهار روز تکرار نموده معجون ابن سهل دهند و این کما فی الحال درد را ساکن کند مغز کرم بر کلا از یک جانب پوست آن دور کرده باشند سهاگه و زرد چوب هر دو برابر سائیده بر آن پاشیده بر تابه گرم نموده تکمید کنند صفت معجون ابن سهل که جهت وجع الفؤاد و تقلب النفس از برودت نافع ست و بسیار مقوی معده گل سرخ فلفل زنجبیل دارفلفل زراوند طویل دارچینی اسارون هر یک دو جزو مصطکی زرنباد و بهمن هر یک یک جزو حب بلسان نیم جزو کوفته بیخته با یک وزن عسل و یک وزن شیره گلقند بسرشند شربتی دو مثقال و ایضاً جوارش ات گرم و کاسر ریاح بخورند و اگر آروغ آوری کنند مصطکی و زیره و پودینه بخایند و بعد از نضج بمسهل بلغم تنقیه کنند و بالیدن عطر گلاب شدید المنفعت ست و بادیان عنب الثعلب گل بابونه قنطوریون جوشانیده نوشیدن نیز مفید درد فؤاد ریحی ست بادیان هفت ماشه انیسون تخم کرفس هر واحد سه ماشه الائچی خرد اصل السوس مقشر هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده صاف نموده گلقند نسترن دو تولہ داخل کرده نوشیدن نافع وجع الفؤاد بارد ست و کذلک ضماد دارچینی عود و ج ترکی زرنباد مصطکی بگلاب سائیده

نیم گرم بر فم معده و معجون فلفلی بنهایت مفید و عنبر بقدر یک دانگ نیم دانگ خوردن برای وجع الفواد مزمن مجرب ست و حلتیت در آب محلول نموده شیدن بار بار نیز مجربست و صعتر و موميائی نیز نافع و شراب سیب و سرکه بحری چوب و سکنجبين و ستوریست که در وجع الفواد لعیدتی سکنجبين در آب نیم گرم و اسهال بتقوع حامض مع جلنجبین و گلاب و شربت دینار این سفوف مجربست الیسون و شقاقل و ریشه سیل دار چینی زنجبیل تخم کاسنی گاجر هر واحد یک مثقال نبات دو درم شکر برابر همه و در کتاب الرحمه مسطورست که وجع الفواد التشنت که دران چنان محسوس میگردد که گویا مرسی خورده میشود و علاجش این ست که قرنفل کوفته با شکر آمیخته اندک با شیر صبح و شام بخورند وانچه مخالف مزاج او باشد اجتناب کنند که در دفع آن مجرب صحیح ست و از ارسطو گفته که غسالهٔ خصیهٔ انسان علاج نافع ست اتقیاء هنگام غشی درین مرض جدوار ختائی دوده نهم جوهر خطائی مشو در گلاب حل کرده بحلق بریزند و نخلخه از ادویهٔ ملکی سازند و روغن گل یا نرگس و سرکه با الصل و آب انار رب آب سیب ولایتی مجموع را در شیشی انداخته حرکت داده ببویانند و اگر از غشی افاقه نشود درین حالت رگ باسلیق زنند که فی الفور هوش می آرد و باقی تدبیر این مرض تا که قابل علاج بود از باب وجع معده و علاج امراض معده برگیرند

حرقت معده

که عوام آنرا سوزش سینه گویند سببش تحلیل طعام و تناول غذای غلیظ خام چون گوشت گاو میش و عدس و نان فطیر و هریسه و فواکه خام و غیر آن نشست یا احتباس رطوبت خام در فم معده یا کثرت انصباب سودا از طحال بر فم معده و علامتش تشخیص این هر سه سبب باید که از مریض بپرسند که سوزش وقت ابتدای هضم طعام میشود یا هنگام خلو معده اگر نزد هضم غذا گوید و هنگام گرسنگی خفت پیدا شود پس از حال تقدم تناول غذا سوال کنند اگر پیش از آن طعام غلیظ ذی رطوبت خورده باشد سببش همان باشد والا از رطوبت خام باشد و کثرت آب دهان و غثیان و دیگر علامات بلغم بران گواهی دهد و اگر سوزش در خلو معده و بر نهار بیان کند و از خوردن طعام و لقمه چرب ساکن گردد سببش انصباب سودا بود و علاج در غذای تخم ترب و عسل و نمک در آب جوشانیده نوشیده قی کنند پس در حار مزاج شربت انار چار توله بگلاب یا لعاب اسپغول و تخم مرو با گلاب شکر طبرزد و یا خرفه بدهند و در بارد مزاج زنجبیل مربی با عرق بادیان و جوارش بادیان دهند و جوارشات هاضم خورانند و بادیان خائیدن مجربست و غذای زود هضم سریع الانحدار مثل قلیه یا دو مغز خسته بره و لحوم خفیفه مثل لحم طیور و غیره بخورند و در رطوبتی قی مقیئات بلغم بکرات و مرات کنند و بعد از نضج مسهل بلغم و ایارج بکار برند و تنقیه نمایند و مقویات معده که بهضم کنند مثل جوارش کمونی و سفرجلی و عود و نبات و مقوی قرص معد و آمله مربی و زنجبیل مربی و مانند آن و سفوف بادیان و سفوف حب الیسون و زیره نمک سنگ سفید بوده که از خوردن نمک سلیمانی سه ماشه بعد از طعام و بفاصله سه گهڑی مصطگی دو ماشه والایچی کلان سه ماشه بجای فوفل در دهان نهاده و در تمام روز و شب تا وقت خواب تا پانزده روز بتدریج رسانیدن و صبح بسبب دو ماشه و جوارش جالینوس نه ماشه سرشته و شربت بزوری چهار توله و عرق گاوزبان حل کرده تخم بادرنجبویه چهار ماشه تخم شربتی پنج ماشه پاشیده دادن و غذا قورمه تیهو و بلبل و بره و کبک و بعد تناول غذا تا سه ساعت از خوردن آب منع کردن درین باب مجرب راقم ست و در سوداوی فصد اسیلم یا باسلیق از دست چپ کنند و هلیله مربی و آمله مربی و اطریفل و دیگر مقویات معده بخورند و سکنجبين بزوری یا عنصلی بنوشند و از ادویه مقوی معده ضماد کنند یا طلا با شیر و انه معمول الجبن و مسهول هر یک یک ماشه آمله مربی یک عدد سرشته و ورق نقره پیچیده بخورند و شیره تخم خربزه و زرشک و قرطم هر یک نه ماشه و الایچی کلان پنج عدد و سکنجبین لیموئی علوی خان و سکنجبين بزوری معتدل هر یک دو توله و گلاب نه توله و عرق گاوزبان هفت توله و تخم خرفه و کشنیز خشک هفت ماشه پاشیده بنوشند و نقوع صبر بصباح بخورند و غذا شوربای بچه مرغ بنان دهند و از اشیای مولد سودا ترک نمایند و اگر زائل نشود ماء الجبن دهند و سفوف آمله با شیر بزیک شبانه روز تر کرده در سایه خشک ساخته باز بسرکه تر کرده خشک نموده و اصل السوس مقشر مساوی با نبات سفید از چهار تا نه ماشه خوردن مفید بود و گویند که گل ورد و تخم خبازی و نمک طبرزد مساوی کوفته بقدر دو درم چند روز مداومت نمودن سوزش معده را بالکل زائل سازد و اگر کشنیز مقشر را در آب شیر گرم کرده قدری نبات داخل کرده بنوشند تسکین حرقت معده و حرقتی حادث از اخلاط سودا و یه و محرقه ولذاعه نماید و اگر زیره سبز بیرون پوست سیاه و صندل سفید هر یک سه ماشه عود و کندر و مصطگی طبا شیر هر واحد

یک ماشه کوفته بیخته بروغن گل یک توله گلاب قدری حاجت سرشته برفم معده طلا نمایند برای حرقت فم معده و جگر که در مرض مراق بهم رسد و در معده
حار را نافع ست و اگر حرارت باشد قدری کافور و آب بهی و سیب شیرین یا انار اضافه کنند و باقی همه تدبیر از بحث مالیخولیا اخذ کنند سویدی نوشته
که از اسپغول پنج درم در آب لعاب برآورده و شکر سفید داخل کرده نوشیدن و کذا دوست و یا در آب سرد نهادن و کذا دوغ گاو آشامیدن در حرقت
معده مجرب من ست و شرب آب غلیظ برنج پخته و کذا عصارهٔ خرفه پنج درم و کذا عصارهٔ گل سرخ تازه یا طبیخ یابس او و کذا شیر بز و کذا آب انارین
مشمکر و کذا سنبل هندی و کذا طبیخ سویق منقی و اکل لحم ابیض تریخ و کذا ابرة الراعی و کذا اشنفتالو پخته و کذا کاهو بستانی با سرکه و شکر و کذا خوردن
ماهی تازه بروغن کنجد بریان کرده و کذا عصارهٔ مایشاء دو درم و ضماد گل کرم بری یا عصارهٔ برگها و شاخ انگور بستانی با سویق و شراب بر معده و کذا برگ
یا بیخ اذن القسیس و کذا کاهو بری و شرب و ضماد عصارهٔ بستان افروز و کذا شیر زنان هر واحد مسکن حرقت معده است و روفس و غیره گویند که
نوشیدن شوربای چوزهٔ مرغ و شوربای جریب مطفی لهیب معده و حرقت حادث بعد قی ست و غافقی گوید کنجد با شکر خوردن و کذا نوشیدن شیره
روغن کنجد مسکن حرقت حادث بعد شرب شراب ست طبری گفته سرقتی که در فم معده حادث شود بر دو نوع ست یکی متولد میشود از اخلاط خام غلیظه که
از معده بسرعت منحدر نگردد و در فم معده طافی بماند مثل نان فطیر و اشیای غیر پخته یا خوراک خام که این همه چون برطوبت بیامیزند و حرارت معده آنرا لاحق شود
حموضت متجاوز از حالت طبیعی یابند حتی که بخار اشیای مفرس گردند و بسبب شدت حموضت خود در فم معده اثر کنند و از ان انسان قلق و شکایت یابد و گاهی
این نوع از احتقان رطوبت خام در فم معده باشد و قلق آرد و نیز در معده از حرارت مثل سرکه ترش گردد و علاج این نوع قی با آب مطبوخ ترب و آب شبت
و عسل ست و صاحب این علت بطعام قی نکند و اگر امتلا در بدن او یا بدار استفراغ بمطبوخی که دران افسنتین و افتیمون و هلیله سیاه افتد با کی نیست و تضمید
معده باین ضماد نمایند گل سرخ و مصطکی هر واحد یک درم مر و صبر سقوطری هر واحد دو ثلث درم قصب الذریره دو درم همه را سائیده دو حصه کنند و یک
حصه بموم روغن از روغن ناردین ساخته مخلوط نمایند و بر پارچه مالیده بر معده گذارند و حصه دوم در آب آس رطب و آب سیب میخوش خوشبو و آب بهی
آمیخته بپارچه آلوده بر معده نهند و از اغذیه بر اشیای قابضه و لحوم خشکیده مشوی مثل تیهو و چوزهٔ مرغ اقتصار نمایند و تقویت معده و تعدیل آن این
سفوف بدهند خشخاش سفید و تودری هر واحد سه درم کنجد مقشر پنجاه درم شکر طبرزد مثل همه شربتی سه درم تا پنج درم صبح قبل از طعام و این
معجون نیز بدهند افسنتین افتیمون هلیله سیاه هر یک ده درم زوفای خشک صعتر مصطکی عود خام هر یک چهار درم تودری بوزیدان سافج هر یک
سه درم دار فلفل دو درم برگ بادرنجبویهٔ خشک پنج ماشه زعفران یک و نیم درم کوفته بیخته بر ان پنجاه سوناکنجد غیر کوفته انداخته
و بشکر بقوام یا بمویز منقی بسرشته بدهند و این معجون بهترین اشیا به پنج انواع حرقت ست و نوع دوم نوع غریب ست بعض اطبا غافل میکنند
دران بلکه بعلاج او هدایت نمی یابند و او این ست که از طحال خلط سوداوی شدید الحموضه و حرافت انزاع میریزد و این آن خلط ست که
بقول جالینوس بران مگس نمی نشیند و فرق میان این نوع و نوع اول آنست که اول عقب طعام و عند ابتدای هضم حادث میشود و این
نوع بر نهار هنگام تحریک شهوت طعام ظاهر میگردد و نوع اول نزد گرسنگی تسکین یابد و علاجش فصد اسیلم یا باسلیق ست و اخراج خون بحسب
حال بعد از ان بسکنجبین بزوری حسب احتمال سن و مزاج و بلد مداومت نمایند پس هلیله مربی و آمله مربی استعمال کنند و بعض اوقات
گلاب خوشبو بعلی بدهند و تضمید معده باین ضماد نمایند قسب پنج درم گل سرخ سه درم سعد دو درم افسنتین یک درم کندر و کرد و ثلث درم
فوفل نیم درم سائیده با آب برگ ترنج سرشته قرص بسازند بعده سائیده اگر حرارت شدید باشد در شراب کهنه حل کرده بر معده و طحال
ضماد نمایند پس اگر امر او متعسر گردد تکمید طحال او باید به سبب طحال تر آشیده و در سرکه اندران پوست کبر و اسقولوقندریون و پرسیاوشان
و انجیر سیاه و تخم کرفس خوب جوشانیده باشند آلوده باید کرد و چون باین مبدا ایام متوالی هر روز یکبار بر نهار تا چهار روز تکمید کردند پس تضمید
طحال بعد ایام قلیل باین ضماد کنند اشق در سرکه تر کنند تا بگدازد و پس بر پارچه طلا کرده ابدا زانکه بر طحال اندک روغن خیری یا قسط

معجون

طحال بالکسر نزد و غیره زبون ۱۲ منتهی الارب

طحال

یا نار دین طلا کرده باشند بخیسانند و بعصابه بربندند تا از ان جدا نگردد و اگر کفایت نکند باستفراغ بمطبوخ افتیمون نمایند و از غذا بر زیرباجات و چلو و بچه مرغ اقتصار کنند اگر ممکن باشد و ال مزورات مناسبه دهند و هرگاهیکه صاحب این مرض حرقت دریافت کند سبیل او آنست که از اوفق اغذیه بر نهار مثل حسای متخذ از آب سبوس گندم و پیه ماکیان و پیه بط بخورانند و این سفوف نافع ست مغز بادام مقشر خشخاش سفید هر یک ده ساموناً مغز چلغوزه پنج ساموناً سائیده مثل او شکر آمیزند و بر نهار صبح بخورند و اندکی شراب ابیض بران تجرع کنند و فصد باسلیق ابطی نیز او را نافع ست و اگر از مغز الیسر علیل عاجز آید نیز قی سعد بلکه بر سبیل دفع طبیعت و بحران آنرا نفع کند و اگر خون بواسیر آید و خروج او زیاده نباشد نیز نافع بود و آبو ماهر در هر دو نوع بشرب آب سرد پس آب گرم جرعه جرعه بعد جرعه امر میکرد و اگر حرقت ساکن نمیشد ماء الشعیر بشکر طبرزد نوشانیده قی میکنانید بتناول اصابع الصفر یک یا دو شعیره امر میکرد و میگفت در نوع سوداوی و تجاویز علاج حرقت بمضغ کندر و علک الانباط می کنند و موثر میشود و گاهی حرقت ساکن میکند

حکهٔ معده

خارش و دغدغه که در معده محسوس شود و سببش یا خلط حریف لذاع شبیه بخلط محدث جرب ست که در معده حاصل شود خواه از عضوی بر معده ریزد چنانچه در ریش نزله تیز از سر بر معده و حدوث حکه از ان و یا بثور خرد مانند خراز مبرب که بر سطح داخلی معده حادث شود و طریق تشخیص این هر دو سبب باید کرد از مریض بپرسند که غذا منهضم از معده بر می آید یا غیر منهضم و بعد خوردن غذا حکه تسکین می یابد یا سوزش می افزاید اگر غذا منهضم و بعد اکل خفت حکه بیان نماید حکه خلطی باشد و اگر خروج غذای غیر منهضم و ظهور سوزش بعد تناول طعام بگوید حکه بثوری باشد

علاج حکهٔ خلطی

اول تنقیهٔ ماده بمسهل صفرا یا بمطبوخ هلیلهٔ زرد و شاهتره یا شربت ورد المیعلی و یا نقوع صبر نمایند و تبرید بشربت بنفشه و عناب کنند بعده تقویات معده تناول نمایند و خجندی می نویسد که علاج مجمل آن ترک اشیای حریفهٔ حاده و تناول اغذیهٔ معتدله و تنقیهٔ آن خلط ست و مفصل نوشیدن ماء الجبن بترنجبین یا بشربت نیلوفر یا بسکنجبین یا بشربت دینار ست و از اغذیه ماهی خرد و رضراضی بروغن بادام بریان کرده و مسکه بشکر یا شیره جو یا گندم بلحوم خفیفه فاضله و اسفاناخیه و قرعیه و ملوخیه و امثال آن و از فواکه میوه های رطب و آب تربز و شفتالو و انار شیرین و طبری گوید که فصد استفراغ آن خلط کنند اگر مانعی از ان نباشد و اوفق چیزی که بدان استفراغ کنند این مطبوخ ست هلیله سیاه و کابلی و زرد و بلیله و آمله هر واحد پنج درم افسنتین رومی ده درم افتیمون پنج درم جعده ده ساموناً اسافیطوس و کمادریوس هر واحد سه درم شاهتره ده ساموناً اسقولوقندریون سه درم بدستور مطبوخ جوشانیده صاف نموده صد درم از ان بگیرند و باین حب تقویت دهند غاریقون یک درم تربد نیم درم ایارج فیقرا دو دانگ سقمونیای مشوی یک دانگ سائیده بآب مطبوخ مذکور سرشته حب سازند و با مطبوخ نیمگرم بخورند و اگر یک شربت این کفایت نکند تکرار آن نمایند اگر قوت قوی باشد و اگر ضعیف بود هلیلهٔ مربی استعمال کنند که آن بهر روز ایام نفع کند و تنقیه نماید و از غذا بر بچه مرغ رطب و پاچه جدی و دماغ آن و اسفاناخ مطبوخ و بریان اقتصار کنند و بر خوردن مالح و نمکسود و لحم صید اقدام ننمایند و همه شیرینی بگذارند و نبید کهنه قطعاً ترک نمایند و اگر عادت شراب باشد از ان اقتصار بر ابیض اللون سلس الطعم کنند

علاج حکهٔ بثوری

لعاب بهدانه و روغن بادام و قرص طباشیر بی زعفران بدهند و سفوف حب الرمان و سفوف زلق الامعا مفید بود و باقی تدابیر از باب بثور معده و اسهال معدی بثوری بجویند و بقول انطاکی شربت طبایان باندک کبریت و روغن بادام و لعاب بهدانه یا حب عشرت مجرب ست و بقول طبری فصد باسلیق کنند اگر قوت اطاعت کند و شربت ماء الشعیر که بران روغن گل چکانیده باشند لازم گیرند و در اول این علت اشیای حامضه و حریفه و مرة نباید خورد و تضمید معده باین ضماد کنند آب برگ اسپغول آب برگ بارتنگ آب عصی الراعی آب جراده کدو همه را جمع کرده ضماد کنند

و سرخ و اندک شیاف مامیثا دران حل کنند و ساعتی از روز قبل از طعام ضماد نمایند و ازین ضماد کثرت نکنند و از غذا بر مرققات معموله از سینهٔ تیهو و جوزهٔ مرغ اقتصار کنند و اگر ممکن باشد اندک روغن گل خالص بران چکانند و گاهی صباح بر نهار آب سرد بروغن گل داده شود و تفریق معدهٔ او یکبار بروغن گل که دران اندک آس جوشانیده باشند باید کرد پس هرگاه صلاح در هضم ظاهر گردد اشربه و ربوب آنرا انفع دهد مثل شربت انار و رب غوره و رب سیب و رب به سیما اگر در قاروره او حدت باشد و مثل این علیل که مزاج او حدت پذیرد کمتر سالم باشد سیما

استرخای معده و تهلهل تشنج آن

یعنی سستی معده و سخافت بافت او و سبب استرخا ابتلال و تر شدن معده از فضول رطوبی ست و سبب تهلهل تشنج مقاسات امراض و اوجاع شدیده و سوء تدبیر سفر طویل و کثرت تعب و محنت همچون قی شدید و اسهال مزید ست و در استرخا بالنفس معده مسترخی شود و بدان سبب بافت لیفهای او سست گردد و یا رباطات معده که بدان مربوط بدیگر اعضاست مسترخی گردند و بدان سبب بعض اجزای معده بر بعض دیگر فراهم افتد و فرق بینهما این ست که در استرخای نفس معده سینهٔ مریض بلندتر میشود و پشت فرو میرود و فساد هضم ظاهر میگردد و در استرخای رباطات اگر استرخا در رباط رابط مابین ترقوه و معده بود معده میل باسفل کند و بواسطهٔ آن اعضای علیا نیز فرو سو کشیده شوند و بجای ناف گرانی محسوس گردد و اگر استرخا در رباط رابط میان پشت و معده افتد معده میل بقدام نماید و ثقل در معده بهم رسد و اگر استرخا در رباطات جانب راست بود معده بجانب چپ میل کند و بتبع وی در اعضای متصلهٔ آن از جانب یمین نیز کشیدگی پدید آید و اگر استرخا در روابط جانب چپ بود ضد آن ظاهر شود بهر آنکه معده مانند خیمه از چهار سو بوساطت رباطات قائم شده سیما پس هرگاه رابطهٔ یک جهت سست شود بجانب مخالف او مائل گردد و در تهلهل تشنج معده جمیع افعال معده از جذب و امساک و هضم و دفع ضعیف شود و هیچ مرض از امراض معده بدتر ازین نیست و متعذر العلاج ست و نوع خفیف آن که علاج پذیرد محتاج بکلفت و مشقت عظیم بود و از علامات نوع قوی لاعلاج آنست که طعام اصلا هضم نشود و غذا سبک و ترتیب ستوده سود ندهد و غذا غیر منهضم بصعوبت برآید و باشد که قبض بحدی رسد که بدون استعمال حقنه و شرب مسهل رفع نگردد و از آثار سوء مزاجات و اورام هیچ ظاهر نبود و بدن نحیف و ضعیف همیگردد و پوست شکم لاغر و اشتها ضعیف شود و هرچه خورده شود بر معده گرانی آرد علاج در استرخای معده هرچه در باب استرخا و فالج مذکور شد بعمل آرند بادویهٔ خوشبو و قابض و اغذیهٔ سریع الهضم مائل بتجفیف و قبض علاج کنند و هرچه برای تهلهل مفید بود بکار برند و طبری گفته که گاهی معده مسترخی میشود از شرب دهنها و استعمال سوداهای کثیر و شیرینیهای لزج غیر آنکه لین بود مقدار یکه از ان تنقل کرده شود و علاجش اطعمهٔ مقویهٔ قابضهٔ عطره مثل به و سیب و شراب خوشبو قابض و قسب و سعد و از اغذیه قلایای محرق و کباب و مانند آن دهند و اگر با استرخا حاجت به تلطیف افتد سماقیه و رمانیه و زرشکیه و امثال آن بدهند و در تهلهل تشنج معده شربت حب الآس و اطریفل کبیر و صغیر و جوارش عود و دارچینی و بسباسه و امثال آن هرچه قابض و خوشبو باشد استعمال نمایند و جوارش قمونی و جوارش قانصه و معجون آن معمول ست و روغن مصطکی و ناردین و مانند آن بر معده بمالند و طعام لطیف و سریع الهضم اندک اندک بخورند و گوشت دراج و تیهو جمله امراض معده را موافق تر ست خصوصا در مرض استرخا و تهلهل و پوست سنگدانهٔ مرغ خانگی درین مرض مجرب ست باید که بشویند نیم مثقال از ان با اطریفل یا شربت سیب یا حب الآس سرشته بدهند و سنگ یشب بر معده آویختن بالخاصیه مفید ست و اگر آنرا بسایند نیم درم با جوارش مناسب آمیخته بخورند نافع آید و ابن ماسویه گفته که علاج با اطریفل صغیر مع خبث الحدید نمایند بهر آنکه تقویت الیات کنند و آقایی گوید که این دوا از ترکیب ماست و درین باب مجرب ست جو یک جزو مغز پسته مغز چلغوزه هر واحد نیم جزو مغز بادام ربع جزو سائیده گاه با سماق و گاهی تمر هندی و گاهی با سفرجل بپزند و بدهند و بجوز السرو و مازو و طفل و ترس ضماد کنند که بغایت نافع ست جوارش قمونی جهت استرخای معده و ریاح و اسهال و فساد مزاج و لون و ازدیاد باه معمول الد مرحوم بلیله بلیله آمله فلفل دار فلفل زنجبیل سعد شیطرج هندی سنبل الطیب هر یک ده درم تخم شبت تخم گندنا هر یک چهار درم خبث الحدید مدبر چهار درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته و روغن گاو بقدر حاجت بسرشند و بعد شش ماه بعمل آرند شربتی دو درم و اگر شکر دو درم داخل کنند بهتر

تشنج معده

بدانکه گاه عارض شود در اجزای عصبیه معده یا در رباطات آن تشنج امتلائی یا استفراغی بنحویکه در دیگر اعضا می افتد و بر غذا اصلا محتوی نشود و یا محتوی با احتوای غیر طبیعی گردد بحسب شدت و خفت تشنج پس اگر تشنج در نفس معده بود علامتش آنست که در صورت عدم احتوای معده بر غذا تمام غذا بغیر منهضم بیرون آید و در حالت احتوای غیر طبیعی آن بر غذا بعض غذا منهضم و بعضی نامنهضم بر آید و اگر در رباطات آن باشد علامتش آنکه آثار مخصوص تشنج رباط هر جانب ظاهر باشد مثلاً آنچه در رباط متصل بفقرات پشت بود طعام در معده قرار نگیرد و بعد خوردن از معده بسوی بالا عود کند و مریض مائل بود بجانب پس و اگر تشنج در رباط متصل بایمن فقار پشت باشد و بطرف یسار اگر در رباط متصل بایسر آن باشد و آنچه در رباط مشارک ترقوه باشد مریض منحنی مائل بجانب شکم بود و پشت راست نتواند کرد علاج آنچه در اقسام تشنج مطلق در امراض عصب مذکور شد مناسب بکار برند و قول طبری تشنج یبسی معده از کثرت استفراغ طویل الایام حتی که قوت ساقط گردد و جمیع اخلاط تا آنکه رطوبات اصلیه استفراغ شود در فم معده حادث شود و جائز نیست که معده متشنج شود مگر فم آن اما در جرم و کلی معده تشنج نیفتد مگر در اجزای عصبی و بدین سبب است که لاغر خشک گردد و تشنج لعقاد عضو بسوی اصل او دست این معنی یافته نمیشود الا در اجزای عصبیه و این نوع از تشنج لاعلاج است مگر بندرت و او آنست که ابو بکر در تقاسیم المعرفه ذکر کرده که هر که او فواق عقب استفراغ طویل بهم رسد نزد سبا اگر باشد غیر آنکه او علاج برای آن ذکر کرده و لا بد است از ذکر آن پس علاج تشنج حادث عقب استفراغ طویل عند ظهور او و حدوث او عند ظهور فواق واجب است که حفظ قوت مریض نمایند باین طور که حوالی او انواع حجر و لخالخ و اطیاب سفرجل و تفاح نهند و تدریج یا فیح یا دراج یا تیهو بریان کنند و بر آن شراب خوشبو و گلاب پاشیده قریب روی او بنشگافند و یا شندد و بگیرند دراج یا کبک و پاک کنند پس بر خشت نهاده در تنور یک شب بگذارند تا بسوزد و جمیع بر آورده سبع استخوان و گوشت سائیده با هم و دهاران گرد در اندک شربت آس آمیخته در جگر نمایند بعده تضمید معده بابن ضماد کنند بگیرند سیم روغن گل بروغن ... و بر آن اندک گل سرخ و کعک ... قسب کوفته بیخته اندازند بر پارچه بهیئت معده تراشیده مالیده بر معده بنهند و چون اندک فواق او ساکن شود تضریق معده بروغن سفرجل نمایند پس ضماد مذکور بکار برند و اگر خواهش غذا باشد تغذیه بسینه تیهو بریان نمایند و امر کنند که تا نخورد پس بسیار اندک از شراب که در آن قدری فستق و مغز بادام سوده داخل کرده باشند باید کرد و مدام خیار شیم او با آب به و آب سیب و آب آس ملوث سازند و همه بدن او بشیر بز منجمد از پنیر مایه ضماد کنند و هر گاه بگدازد و از آن سائل گردد تجدید ضماد نمایند پس اگر بعد ظهور فواق هفت روز بگذرد و قیام او و فواق منقطع گردد و خواب کنند بلا شک صحت یابد و از آنچه معالجه بدان میکنند کسی را که حال او چنین باشد حقنه های قابض خوشبو اند و آن این است که طبخ نمایند با آب طبخ اجزای حقنه های ممسکه مثل عدس مقشر و آس بریان و برنج فارسی و گلنار و گل سرخ و مانند آن از سفرجل و سیب و در آب آن و لادن اندک و نبات سفرجل بنور و قشر نخل و از کعک بریان کوفته بیخته در کوزه لوله دار کرده بر آن آب بریزند و حرکت دهند بعده ازین آب جرعه جرعه بنوشانند که گاهی مریض باین تدبیر سالم می ماند و اما تشنج که از قی بحریق بهم رسد و علامتش تشنج اصابع نیز با آنست علاجش نوشیدن شیر تازه است و سعوط بشیر دختر بروغن بنفشه و آشامیدن آب سرد بروغن بنفشه و تغذیه به سطح المتخذ بشیر بز جوان و هریسه متخذ از سینه ماکیان و تقویت او بخوشبوها و این نوع سریع الزوال است مگر آنکه فواق ظاهر شود و غشیان و قذف هنوز ثابت باشد که این مخوف و شدید الخطر است و درین حال واجب است که در قطع قی بتعطیر معده و بستن بازو و ساق و مالیدن پاها جهد کنند و چون قی منقطع شود علاج سهل گردد و اما نوع سوم آن که از وضع آتش بر معده عند مصادرات یا وقوع در آتش تا آنکه معده رسد و فم معده متشنج شود بهم رسد و آن بر دو وجه است یا آنکه خفیف بود پس سالم گردد بتضمید و تمریخ و تسکین و یا شدید باشد که آتش رطوبت آن خالی کرده باشد و آن لاعلاج است و اما چون تشنج در رباطی باشد که مشارک فقارست و یا در رباطی که مشارک ترقوه است علاجش همانست که مذکور شد و تمریخ ترقوتین بقیروطی از روغن بنفشه و تضمید بمرطبات

مثل شیر مغز و جو مقشر مطبوخ با روغن بنفشه و تغذیه به مرطبات و گاهی در رباط معده تشنج امتلائی حادث میشود چنانچه در سائر عضلات می افتد
و علامتش آنست که دفعةً حادث شود مع علامات امتلاء در بدن و علاجش علاج تشنج امتلائی ست از فصد اگر رای آنرا واجب کند و استفراغ اگر
اگر قوت اطاعت نماید و مانعی نباشد و در بیان معالجه او طول نمیکنم که در تشنج کلام طویل گذشت و گاهی معده از خوردن بیش منتشنج میشود
و علامتش این ست که چون از شکایت بیش سالم ماند در معده او چیزی ثابت نماند و فواق شدید آنرا حادث شود و معده او بر طعام البته مستوی
نگردد و اکثر صاحب او را رعاف حادث گردد و بعض اوائل از افاضل ذکر کرده اند که چون مرا از خوردن بیش تشنج معده و رعاف آمل گردد بذوبان
ہلاک شود و گاهی بندرت سالم ماند بنوشیدن شیر تازه و مرطبات نهری و جمع کنند میان این هردو و بهترین شیرها برای او شیر زنان ست پس شیر خر
پس شیر بز و اگر ممکن باشد غذای او بشیر تازه یا مرطبات نهری سازند فقط اوفق باشد و استعمال آبزن و تمریخ بروغن بنفشه موافق ست
و ابو ماهر رای سید او که تریاق در هر روز وزن طسوج بشیر تازه داده شود و بسیار اندک از آن بشیر دختر سعوط کرده آید و باید دانست که
مداومت بر دواء المسک علاج بهترین علاج کسی ست که بیش خورده باشد و گاهی متشنج میشود معده از خوردن لحوم افاعی و از تریاق ردی علاج
علاج سم خورده است و بدل تریاق اثاناسیا و مثرودیطوس خورند و گاهی از نوشیدن آب دریای شور بسیار معده متشنج میگردد و چون آب با شیر
روکنند زائل میشود و بعض اوائل ذکر کرده اند که خوردن شجرهٔ قرنفل صورت تشنج در معده است مگر آن قلیل اللبث سریع الزوال ست و
علاجش ترطیب و تبرید ست مؤلف جامع گوید شخصی را دیدم که از خوردن ایارج لوغاذیای دوی الصنعت تشنج حادث شد و بعد چند ماه مزد
و شخصی دیگر را از تناول آن سرفه و ضیق نفس حادث گردید و علاجش بنوشانیدن لعابات و صموغ بارده نمودم و در چند روز مرض زائل شد

جساوت معده و عضلات موضوع بران

گاه در فم معده یا دیگر اجزای آن از انصباب خلط غلیظ سوداوی در اوردهٔ آن یا دخول او در جرم آن بلا تورم یا از وقوع چیزی بران سختی و صلابت
شبیه به ورم حادث شود و گاه در جانب معده که متصل طحال ست هنگام صلابت طحال بواسطهٔ سردی مزاج او جساوت با سبب بر دکشف عارض
گردد و گاه در عضلات ثمانیه موضوع بر شکم از انصباب خلط غلیظ مداخل آنها یا از بقایای ورم حادث با آنها سختی پیدا شود و علامات جساوت معده قلق
تهیج و برباق چشم ست و کثرت آب دهان و بیشتر ظهور جساوت در معده هنگام مس و عدم قدرت بیمار بر رکوع و الم یافتن او هنگام سجود و نزد فرو بردن لقمه
سیما چون کلان و سخت باشد و گاهی غثیان و سوء هضم و سقوط اشتها و هزال و سوء تنفس با خفقان نیز عارض گردد و عدم تشنگی
و سرفهٔ خشک و کثرت سوء تنفس و سرفه هنگام استلقا و اضطجاع مریض و در آخر ظهور ورم بر پشت یا شکل استسقا ای لحمی بود و منجر باستسقای
گشته بهلاک انجامد و فرق در جساوت معده و عضلات بشکل مستدیر صلابت و موضع معده و آفت افعال معده در جساوت
و صلابت مستطیل از یک طرف غلیظ و از جانب دیگر دقیق مثل دم موش و سلامت افعال معده در صلابت عضلاتی توان کرد

علاج جساوت معده

باید که بسوی مزاج مریض و قاروره او نظر کنند اگر مزاج حار و قاروره رنگین باشد پس اولی تدبیر او آنست که مزاج باعتدال آید پس نظر کنند
بسوی عطش او و لهیب و کرب و حرارت و خشکی دهن اگر این اعراض با جساوت فم معده یافته شود علاج او باشیای سرده مرکب مع ملینه مثل ضمادات
معمول از آرد جو و خطمی و بنفشه خشک نمایند و بعضی در ین عنب الثعلب بابونه اکلیل الملک اصل السوس موم روغن گل روغن بنفشه می افزایند
و مثل قیروطی روغن بنفشه که تسقیهٔ آن بر آتش با آب عصی الراعی و آب کشنیز تر و آب حی العالم کرده باشند استعمال کنند پس هرگاه لهیب و
دهن ساکن گردد شکم او مس کنند اگر جساوت باقی باشد شیاف مامیثا و لوش و صندل سفید و سرخ هر واحد یک درم بار یک سائیده بموم روغن
که از روغن خیری ساخته باشند خوب مخلوط ساخته به پارچه مالیده بر فم معده ضماد کنند و غذا حریره آب سبوس گندم سازند و از خوردن لحوم با کلّی

اجتناب نمایند و مطبوخ شاهتره و تمر هندی و ترنجبین و خیارشنبر و شربت آلو مسهل تنقیه نمایند و غذا اسفاناخ با برنج سازند و اگر مزاج او احتمال فصد کند
و قوت او اطاعت نماید اول فصد باسلیق کنند و مداوم این تدبیر بعمل آرند و تعقد مزاج علیل و سائر اعضای او نمایند حتی که اگر چیزی از مزاج متغیر گردد
تعدیل کنند و ازاله اعراض حادث کنند و اگر با جشاوات فم معده سفیدی و رقاوه و سردی در مزاج باشد مسهل یا حقنه مخرج اخلاط غلیظه استعمال
نمایند مثل طبیخ افتیمون و بسفایج و اصل السوس و بیخ خطمی و عصارهٔ قرطم بخیارشنبر و ماء العسل و روغن کنجد حقنه کنند یا حقنه که دران
قنطوریون از جمیع جاوشیر و سکبینج داخل کرده باشند بعمل آرند و ضمادهٔ ملینه محلله مثل بنفشه و بابونه و سنبل الطیب و اذخر و آرد حلبه و حب البان
و مقل و مغز بادام تلخ بلعاب تخم کتان و روغن بان و موم و پیه ماکیان استعمال کنند و یا اصل السوس و عنب الثعلب و بزر کتان افزایند و وزن هر یک
دو درم گیرند و مقل زعفران هر یک سه درم پیه بط و مرغابی هر یک چهار درم اشق دو نیم درم مغز بادام تلخ ده درم روغن بید انجیر نه درم و یا روغن بیست
و ناردین هر یک هفت درم جند دو درم حب بنفشه و حب البان و لعاب کتان و روغن بان و پیه ماکیان داخل کرده بدستور مرهم مرتب ساخته
بکار برند و استعمال مطبوخ افتیمون تبرید و ایارج فیقرا فی حلوی خانی دهند و غذا شوربای مرغ بنان تنک بدهند و اگر تحلیل نشود روغن بیدانجیر
مرکب دو مثقال هر روز با ماء الاصول و هندبا پوست بیخ بادیان و بیخ کاسنی و بیخ کبر و بیخ کرفس مصطکی بادیان انیسون حب النیل سفید
تخم خربزه هر یک دو درم منقی پنج درم عسلی چهار توله و چون صاحب این علت را فواق پدید آید در یک دو روز بمیرد و گویند که
شراب ماقوی باید داد که دهند و این ضماد بر معده نهند بابونه اکلیل الملک هر واحد سه درم مر و صبر و مصطکی هر واحد یک درم کوفته بیخته بقیر و شمع
روغن ناردین ضماد کرده در اوقات خلو معده ضماد نمایند و اگر تحلیل او متعسر گردد بر فم معده او بچه مرغ ذبح کنند و بعض افاضل ذکر کرده اند که
ضماد گرم آنرا تحلیل کند و مثل این معالجه استعمال میکنند و از آنچه بسرعت تحلیل آن نماید این است که اسفنج در روغن ناردین
یا در روغن شبت تر کرده بر فم معده نهند و بعض متاخرین از افاضل تجربه کرده اند بر کسی که در معده او جشاوات مع برد مزاج باشد شستن
در آب چشمهٔ کبریتی را از انفع اشیا یافته اند و این بعید نیست بهر آنکه آب کبریتی مستفرغ مسخن محلل است و اگر چه سائر اعضا را بوجه دیگر
مضر باشد و اگر جشاوات از وقوع ضربه یا سقطه باشد تضمید و تنقیه آن بادهان نمایند و چون یک روز تنقیه بادهان گذشت روز دیگر با شیای
معالجه ضماد نمایند و اگر با جشاوات وجع باشد این ضماد بکار برند تخم کتان کوفته بروغن گل گرم آمیخته بر فم معده ضماد کنند و اما جشاوات که از سردی طحال باشد
علاجش علاج طحال است از فصد اسیلم و نوشیدن مطبوخ افتیمون و تکمید موضع بصوف که در سرکه که دران کبر و انجیر و اسقولوقندریون و تخم کرفس
و انیسون مطبوخ باشد تر کرده باشند و تضمید آن بضماد اشق منقوع در سرکه و همه آنچه در علاج طحال مذکور گردد و تمریخ آن بروغن قسط و روغن ناردین
از انفع اشیاست و از غذا بر زیرباجات و سکباج لحم حمل که دران کبر و دارچینی داخل کرده باشند اقتصار نمایند پس هرگاه مرض طحال زائل شود
این نیز زوال پذیرد شیخ میفرماید که در جشای معده ضماد با کلیل الملک و زعفران و مصطکی و بلسان و کندر و مقل و سنبل و قردمانا و سفات
و موم و روغن گل استعمال نمایند و کذلک جمیع معالجات مذکوره در اورام صلبه و خصوصاً آنچه در باب ضعف معده بهر صلابت ذکر کرده شده و این
ضماد برای این غرض خوب است بگیرند موم شصت درم علک الانباط و صبر و قنه هر یک سی درم زنجبیل و جاوشیر هر یک بیست درم
روغن سوسن درهم بدستور مرهم ضماد مرتب سازند گیلانی گوید که همچنین مرهم منسوب قوی التحلیل است
و آن مرهم اشق است و ضماد برگ خطمی مطبوخ با آب و گلاب با اولی است و ایضاً بر معده برگ خطمی سبز تازه بر بندند و هر آنچه معالجه بدان از زیر ابیور نماید
باید که بران مواظبت یک دو ماه کنند بهر آنکه این جشاوات کم علاج قبول کند چنانچه نوشته که غذا با غذیه لطیفه سازند و در ریاضات افزایند و تضمید
بضمادات لینه نمایند مثل ضماد متخذ از بابونه و اکلیل الملک و مقل و شبت و حلبه و کندر و مصطکی و روغن کنجد و روغن سوسن یا خیری و کذلک
نفع میکنند مثل اشق و جاوشیر مع صبر و زعفران و شحوم مثل شحم اوز و دجاج و مغز ساق بقر و این طلا نافع است سنبل الطیب گل سرخ مصطکی

افسنتین بغاثت هر واحد یک جزو مقل چهار و شیر زعفران مرحب بلسان صبر زنجبیل هر واحد ثلث جزو صمغ عربی [illegible] شراب حل کرده دواد و ادویه دیگر ساییده به روغن [illegible] ذکور و آمیزند و بر معده طلا کنند و حق آنست که در علاج این مرض اول نظر کنند بسوی مزاج معده مداوات [illegible] و تقویت [illegible] بحسب [illegible]

علاج جساوت عضلات

اول بسوی سبب او نظر کنند اگر قائم باشد قطع آن نمایند و اگر سبب قائم نباشد بسوی مزاج [illegible] نظر کنند پس اگر حال مریض [illegible] و اجب با فصد یا سلیق نمایند بعد از آن بضمادات که مذکور شد حسب مزاج علاج کنند اگر با حرارت مزاج باشد بدانچه در جساوت معده با حرارت گذشت و اگر با برودت باشد بدانچه در جساوت معده مع برودت گذشت بعمل آرند و ایضاً [illegible] حرارت مزاج [illegible] و تبرید [illegible] نمایند و تضمید بمثل بنفشه خشک و گل سرخ خشک و بابونه و اکلیل و بیخ خطمی [illegible] و روغن گل [illegible] و در حالت برودت مزاج تضمید بمثل طبیخ افتیمون و غاریقون مانند آن که مسهل اخلاط غلیظه باشد [illegible] بمثل اشق و مقل و خاکستر بیخ کرنب و جند بیدستر و زعفران [illegible] و روغن [illegible] و غیر آن نمایند و کذلک در تدهین و تحلیل [illegible] و سایر تدابیر رعایت حرارت و برودت [illegible] از مراعات امزاج غافل نشوند چه تمام معالجه بر آنست و هر چه در علاج ورم صلب معده گذشته [illegible] نیز در صلابت عضلات مجرب است و بقول گیلانی [illegible] سوداوی باشد [illegible]
در ضمادات افسنتین و افتیمون و مقل و اشق و امثال آن زیاده کنند [illegible]

تقصیر معده

یعنی خرد شدن معده از آنچه باید پس اگر صغر خلقی بود علاج [illegible] المقدار اگر [illegible] و طعام قلیل اگرچه غلیظ بود هیچ ضرر [illegible] و نیک منهضم شود [illegible] این حالت [illegible] علاج [illegible] پس تدبیر او [illegible] کنند از آنچه قلیل الکمیت کثیر الغذا [illegible] و فاکنند و آنچه از اغذیه سریع الهضم و سریع التغذیه و خوش ذائقه [illegible] باشد و آنچه در آن [illegible] حرارت بود [illegible]
و اگر تقصیر معده عارضی باشد بسبب تشنج یا تورم معده و اعضای مجاوره آن در این حالت حسب [illegible] علاج آن [illegible]

ضربه و سقطه معده

در صدمه که بر معده واقع شود اول فصد اکحل نمایند اگر مریض متحمل آن باشد و این طلا انفع کنند گل سرخ صندل اقاقیا فوفل [illegible] هر واحد جزو [illegible] سنبل الطیب ساییده با آب بهی و شراب و آب بارتنگ آمیخته طلا نمایند و این ضماد نیز صحیح است [illegible] گل سرخ هر واحد جزو برگ مورد نیم جزو لادن ربع جزو با آب سیب میخوش و آب بارتنگ و اندک روغن سوسن آمیخته ضماد کنند [illegible] و هر عضو که بمثل این آفات [illegible] تقویت او نمایند و تحلیل آنچه در جرم او از مواد محتبس گردد و این ضماد در معده همین عمل کند و بسیار نافع است [illegible] تا [illegible] شود [illegible] ساییده پنجاه درم از آن بگیرند و به درم لادن و هشت درم گل سرخ و شش درم صبر آمیزند و همه را بعصاره برگ بارتنگ و عصاره برگ مورد جمع کنند و روغن سوسن بدان مخلوط کرده نیمگرم شده بر معده چند روز ببندند و اگر قی الدم عارض گردد علاج آن نمایند و باقی علاج از ضربه و سقطه مطلق [illegible] که در آخر کتاب بیاید اخذ کنند ابو منصور گوید که چون بمعده ضربه رسد بگیرند اکلیل الملک گل ارمنی هر یک ده درم گل سرخ پنج درم اقاقیا [illegible] سنبل الطیب جوز السرو هر یک سه درم [illegible] هر یک چهار درم زعفران دو درم با آب بارتنگ بسرشند و بجلا [illegible] نیم گرم [illegible] و اگر حرارت دو درم باشد آب کاسنی و عنب الثعلب و آب بارتنگ دهند و تضمید معده بگل سرخ و فقاح و لادن [illegible] و اقاقیا و جوز السرو و شراب قابض نمایند مؤلف اقتباس گوید که در ضربه و سقطه معده ورم در ظاهر و باطن [illegible] اشتهای طعام

و درد شدید پدید آید و باشد که بسبب شدت درد قی و تهوع عارض شود پس اول فصد باسلیق کنند و معده را بپارچه صوف گلاب یا آب گرم تر نموده تکمید کنند و ضماد سیب شامی که مذکور شد سیب را در سرکه پخته و مغاث بغدادی و تمام هر یک پنج درم براجزای آن افزوده بکار برند و اگر مغاث بغدادی بهم نرسد عوض آن دو وزن مغاث هندی کنند و غذا تا سه روز بنوشانش مسطلم فقط دهند و روز چهارم شوربای ماچوزه بنان تنک دهند و بجای آب عرق مکوه نوشانند

خرق معده

حکم او آنست که هرگاه معده او بشکافد خلاصی نیابد مگر بندرت از خرق اندک لیکن عمر او طول نکشد بهر آنکه اگر جراحت نافذ از یک سطح تا دیگر باشد موت او را لازم ست و خصوصاً اگر خرق عظیم باشد و اگر جراحت باین حد نرسد اگرچه موت او را لازم ست لیکن نه دائم بلکه در اکثر و سببش آنست که جراحت اعضای عصبیه عسر الالتیام ست و چون عضو عصبی رقیق الجرم باشد بلا شک جراحت او عسر الالتیام بیشتر باشد و معده باین اولی ست بهر آنکه غذا که شدید الاثر الابدست خرق آن نماید و در تفرق اتصال افزاید و مع ذلک جراحت را مستولی بر چیزی گرداند و خصوصاً که آن قوی الحس ست پس تالم او بتفرق شدید باشد و فرط الم جذاب مواد و مورم ست و آن لا محاله محدث تکیم بود و این همه اسباب مانع از التیام و معسر آنست و از ینجاست که امام بقراط گفته که چون در مثانه یا در حجاب یا در دماغ یا در قلب یا در معده یا در کبد خرق حادث شود قتل کند و ملتحم نشود و بالجمله علاجش بعلاج جراحات نمایند

خاتمه بدانکه بعض امراض معده مثل ذرب و خلفه و دور البطن که از انواع اسهال اند و بعضی آنرا درینجا نوشته اند هر واحد از آن باتباع شیخ الرئیس در باب امراض امعاء در بحث اسهال مذکور شود و ملاست معده و زلق آن و ذهاب خمل معده که از اسباب اسهال ست نیز در ضمن بحث اسهالات مسطور گردد ان شاء الله رب العالمین و هو نعم الموفق و المعین آمین

خاتمة الطبع

شکر بدرگاه حکیم مطلق که بتائید بی منتهایش جلد دوم اکسیر اعظم از افادات زبدة الاطبای متقدمین و متاخرین حکیم محمد اعظم خان المخاطب بناظم جهان در مطبع منشی نولکشور واقع لکهنؤ باه دسمبر سنه ۱۸۸۴ع طبع شد

فقط

غلطنامهٔ اکسیر اعظم فارسی جلد دوم

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
٢	٨	سوای سرد	هوای سرد	٢٢	١٠	کیفیتی	کیفیتی	٨٣	٢٩	واکثر ازین ادویه	و اکثر
〃	١٠	جبرگ بارتنگ	برگ بارتنگ	〃	٢٣	عزقت اللسان	حرقت اللسان	٨٥	٢٤	متیبه دلفوخ	مفید ولفوخ
٣	٦	سهریک	هریک	٣٥	٧	کنند	کننده	٩٧	٧	تهلیل	تحلیل
〃	٨	گل خیرو و	گل خیرو	٣٦	٥	چار تونه	چہار توله	١٠٣	١٩	وانچه	وآنچه
〃	١٧	نشاشته	نشاسته	〃	٩	چهارگس	چهاررگ	١٠٥	٧	خشخاس	خشخاش
〃	١٩	مصطکی	مصطکی	〃	٣	تهلیل	تحلیل	〃	٨	گل منغزه	گل مغزه
〃	٢٦	سرآورده	برآورده	٣٠	٢٥	اگر	واگر	١١٧	٣	میبجی	مسیحی
٤	١٩	دبنه فرنگ	دهنه فرنگ	〃	〃	وشرائط	وشرائط	١٢٣	١٠	وگاهے	گاهی
〃	٢٣	شیطرج	شیطرج	〃	٢٩	تاثیر دوغ اشوربا	تاثیر و دوغ اشوربا	〃	١٤	انفس صنغیر	نفس صغیر
〃	٢٦	باوجه	باد و جه	٤٢	٣	بارد تهار	بارد تر	١٢٣	٨	لسامر برهش	نفس مرتهش
〃	٢٩	حراست	خراست	٤٥	١٣	[illegible]	[illegible]	١٢٦	١٢	[illegible]	وتمدد
٥	٩	استادای	استادای	٤٥	٦	[illegible]	[illegible]	١٣٣	١	وگیر	ودیگر
٦	١٧	غلیظ	غلیظ	〃	٩	[illegible]	[illegible]	١٢٧	٦	انگشته	انگشت
١٠	٣	قاورن خیار شنبر	[illegible]	٦٠	١٨	[illegible]	[illegible]	〃	٢١	تونه	توله
〃	٨	کشنیز کننده	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	〃	٢٩	[illegible]	بخور ساز نند
١٢	٣	بنفرجیل	بنفرجل	٥٢	٣	پیاپا	پیاپا	١٤٣	١٦	تخیر تمانید	تبخیر نمایند
〃	٧	بقدی	بقدری	〃	١٢	سابیتج	بطبیخ	١٤٥	٣	الطیبه الرائحه	طیبة الرائحه
١٣	١	ازدهن	بسیار از دهن	〃	١٨	تپیچیده	بپیچید	〃	٧	مطبوخ	مطبوخ
〃	٥	طبیعت	طبیعت	〃	٢٠	وصاحبا	صاحبا	〃	〃	درحسبه افتیمون	درحسب افتیمون
١٧	٣	وکهرتنج	وکهرتنج	٦٥	٢٣	کشنیز اگر	[illegible]	〃	٣٧	تعلیم	عظیم
〃	٢٢	کندر تالاع	کندر تالاع	٦٣	٨	ابن ابی صادق	ابن ابی صادق	١٥١	٩	درخاپشت	وخارپشت
〃	٢٩	جابجینن	جابجیبین	٦٤	١٠	برطعام	درطعام				
				٦٥	٣	انفرا	انفرا	〃	١٢	بشوره	بشود
١٩	١	سائیده	سائیده	٦٦	١١	وتلطار	وتقطار	〃	١٧	خیار شنبره	خیار شنبر
〃	٧	قصب الزبیره	قصب الذریره	〃	١٣	دوا المخلا الطیبت	دواء المخلا الطیبه	〃	١٣	ره واند	درواند
٢٢	٢٠	باباجاسته	باباربجاست	٨١	١٣	کیسانیسکه	کیسه اسیله	〃	٢٥	سگون	سکون
〃	٢١	وافتیولن و	وافتیمون	〃	٧	تا پنید	[illegible]	١٥٢	١٠	[illegible]	بست درهم
٢٥	٢٣	کیابر	کیباب	〃	١٦	حقنه ها	برحقنه ها	〃	٢٣	کرده اند	کرده اند
١٣٣	١٥	ومرادرات	[illegible]	٨١٣	١٠	یلاق	ایلاق	١٦٥	٢٣	[illegible]	جلنجبین

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۷۴	۲۰	سمه باسمه	باسمه	۲۷۴	۱۵	بنماید	بنمایند	۴۳۱	۷	وکیوڑا	وکیوڑه
۱۸۰	۱۶	اکل	واکل	۲۷۷	۱۹	وتا انکه	وتا قسمه	۴۳۲	۲۹	ودریا	ودشوریا
۱۸۳	۳۲	دخرفه	خرفه	۲۸۲	۶	نماینداازین بفزاید	نماید ازین بفزاید	۴۳۳	۱۲	بشربت عوره	بشربت حوره
۱۸۵	۲	واندکی	وپااندکی	۲۸۳	۱	تخم فرنجمشک	تخم فرنجمشک	۴۴۳	۱	انقطرع	انقطاع
۱۸۷	۱۰	وقیروطی از	وقیروطی	″	۵	نبید زبیبی	نبیذ زبیبی	۴۴۵	۲۷	نعم	نعم مرهم
۱۹۰	۵	سنجرنیا	سنجرنیا	″	۲۲	وانغدیه	واغذیه	۴۷۱	۶	رالیشان	والیشان
″	۷	وچون	چون	۲۸۵	۱	تخم داسنی	تخم کاسنی	″	۲۰	کروه	کرده شد
۱۹۲	۱۴	لتاخمه	لتا لضمه	″	۱۸	حمیره صندل	خمیره صندل	۴۷۷	۱۰	همه تن باشد	همه تن باشد چنان باشد
۱۹۳	۱۵	سمغ عربی	صمغ عربی	۲۹۲	۷	وتنقل	وتنقل	″	۱۲	دررذل	درذیل
۱۹۵	۲۴	ذبحه ذات الجنب	ذبحه یا ذات الجنب	۲۹۴	۶	ومارالخیار	وماءالخیار	۴۸۵	۲۴	تدابیر	تدبیر
۲۰۵	۱۰	والیضا	ایضاً	″	۱۹	مغز تخم هندوانه	مغز تخم هندوانه	۴۹۵	۲۹	وسرد	وسرد
۲۱۱	۲	لعابا ست	لعاب است	۲۹۹	۱۰	لبشربت	لبشربت	۴۹۷	۲	وآ ردجو دد	وآردجود
″	۵	شیره جات	شیرجات	″	۱۴	مطبخن بهر برا چینی وقه	مطبخن بهر برا چینی تو قه	۴۹۸	۱۲	قصب الزریره	قصب الذریره
″	۱۳	بنداند	بهداند	۳۰۰	۲۱	اصطمخیقون	اصطمخیقون	۵۰۳	۱۲	ابونه	بابونه
۲۱۴	۳۰	جداشود	جداگردد	″	۲۶	واگر توارسودا	واگر تولد سودا	″	۱۵	بپخته نماید	بکهنه نماید
۲۱۸	۱۹	نبنفشه	بنفشه	″	۲۸	حب شیار	حب شبیار	۵۱۱	۱۲	نفع سفرادی	نفع سوداوی
″	۲۷	آسبه ترص	آب به ترص	۳۰۵	۲۰	دواو قسمه	دواو قسم	۵۱۹	۱۴	ازتنقیه	ازتنقیه
۲۲۱	۱۹	دضرباقی	دضربانی	۳۱۳	۱۵	وانزین	وانزین	۵۳۶	۱۸	وودوداتگاه	دوداتگاه
″	۲۵	تنقع	تنقیع	۳۳۵	۱۱	جمودلین	جمودلبن	۵۴۱	۱۹	سرواحد	بهر واحد
۲۵۴	۱۸	دراخراج	دراخراج خون	۳۳۸	۱۹	وریاح را	وریاح	۵۴۶	۱۵	بنج باشه	پنج باشه
″	۴	انداردو	اندازدو	۴۰۸	۲۲	نجفدی	نجعندی	۵۴۹	۵	کم گردد	کم گردد
۲۶	۹	پس دقیق	لیکن دقیق	۴۱۲	۱۴	جماع کند	جماع نکند	۵۵۳	۷	بهترطیب	بهتر طبیب
۲۶۰	۱	ارجیحاالنس	ارجیحاانس	۴۱۷	۱	وسنجرنیا	وسنجرنیا	۵۵۵	۲۳	شجاور	تجاوز
″	۱۰	یالیسب	یالبیسب	″	۲۷	مطبخات	مطبخات	″	۲۸	بنقلیات	بنقلیات
۲۶	۱۱	بیفزایدو	بیفزاید	″	۲۹	ولفرست	ولفرست	۵۶۱	۲۴	کیوڑا	کیوڑه
۲۶	۲۶	داکرچه	واگرچه	۴۲۸	۱۹	لیس لذع	لیس لذع	۵۶۸	۱۵	غلیط	غلیظ

صحت نامہ جلد دوم اکسیر اعظم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۹	جرگ بارتنگ	برگ بارتنگ
۳	۱۹	روی	آدمی
〃	۲۱	باتیر وطی	یاقیر وطی
۴	۲۰	تنغلسی	تفلسی
۵	۱	ببابید	بیابید
〃	۹	استلائی	امتلائی
〃	۲۰	دودی	دروی
〃	۲۳	سبز رُو	سر رہ وکنند
۶	۷	ببابید	بیابید
۸	۳	حادثہ	حادہ
〃	۲۴	بوہ شش	بعد شش
۹	۱۹	فلافیون	فلیفیون
〃	۲۳	تقریج	تفریح
〃	۲۵	نومی	قوی
۱۰	۴	دبان	دہان
〃	۸	کنندہ باعدسہا	کنندہ باعدس
〃	۲۴	کنول گز	کنول گشتہ
۱۲	۷	لقدی	بقدری
〃	۸	نحو سبح	نحو سبع
۱۵	۲۰	دوو ازدہ	دہ دوازدہ
۱۶	۶	اصل السوس	اصل السوسن
〃	〃	وقلطار	وقلقطار
۱۷	۲۳	کہ در قلاع بلحیہ	کہ قلاع سیلیوے
۱۸	۱۱	قلطار	قاقلطار
〃	۲۴	زوانیدہ	زدانیدہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۶	۱۷	مغفنہ	عفنہ
〃	۲۵	زہرہ طخ	زہرہ طلخ
۲۱	۹	برفوف	برنفوف
۲۶	۱۹	درسعدہ	و درسعدہا شد
۲۸	۲۳	دو سیر رطل	در سہ رطل
۳۰	۱	از نوشادر	نوشادر
۳۲	۶	اشتر غار	اشتر غاز
〃	〃	پلنہ	پیاز
۳۷	۱	غروبت	عزوبیت
۳۸	۸	دہ ماشہ	دو ماشہ
۳۹	۲۱	کنار	اکثار
۴۰	۲۹	اتّفاق	اتفاق.
۴۱	۱۶	نفذ کنند	اخذ کنند
〃	۲۵	مشل	مسل
۴۲	۲۹	بکبیر	بکثر
۴۴	۵	نغذای	بر غذائی
〃	۹	خشک	خنک
۴۵	۱۶	ضمع	صمغ
۴۹	۱	و ضرس	در ضرس
۵۱	۲۱	دردنازان	درد دندان
۵۲	۲۵	وانشربہ شربہ	واشربہ
۵۳	۲	بخواب بروند	[illegible]
۵۸	۱۲	سبح	شبح
۵۹	۲۵	قیح	قیح
۶۲	۷	ہ آیہ	دایہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶۲	۲۲	شمش	شمس
۶۳	۲۶	عاس	عدس
۶۵	۲۴	کثیر الکر رطوبت	کثیر الرطوبت
۶۶	۳	دباشاہ	دیاشاہ
〃	۱۴	چین	جبین
〃	۲۳	سہ ماشہ	نہ ماشہ
〃	۲۶	بسبب	وسبب
۶۸	۱۴	محرک	وتحرک
۶۹	۱	پوست اناتر	پوست انار
〃	۸	بروغن	بروغن گل
۷۱	۶	التغتغیاتن	الغنغیاتن
۷۲	۱۵	منافذ چار	منافذ جار
۷۴	۱۰	طعام	طعم
۸۱	۷	نمانید	نامند
〃	۱۱	حجامت نمانید	حجامت نمایند
〃	۱۶	حقنہ ہاے	ہر حقنہ ہاے
〃	۱۹	تفط	تنفط
〃	۲۵	اکتفاف	اکتاف
〃	۲۶	شرب	شربت
۸۲	۱	لفصد لسبیب	لسبیب
〃	۲۹	فاکدا	غائدا
۸۳	۲۱	بیختہ	پختہ
۸۴	۵	باید	یابد
۸۵	۱۹	ثبورات	بثورات
〃	۲۴	مثید	مفید

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۸۵	۲۵	گرم	کرم
۸۸	۱۸	سوا	سودا
۹۰	۲۰	بکانماید	بکار آید
۹۱	۴	بیچاشدہ	بیجا شدہ
۹۳	۴	مخل	منجل
۹۷	۲۳	چیدہ دہ	جیدہ دہ
۱۰۰	۱۲	گزن	گردن
۱۰۱	۱۶	شبلم	سیلم
۱۰۴	۸	لغند	کنند
۱۰۶	۲	دخان	ودخان
〃	۱۷	خراحات	جراحات
۱۰۷	۱	ومریض	مریض
۱۰۸	۱	بیشود	شود
〃	۱۲	شربت تبہندی	تمرہندی
۱۱۰	۱۷	ترشش	بہ ترشش
۱۱۵	۲	سوداوی	مزاج سوداوی
〃	۴	یاقوتی	ماقوتی
〃	۱۱	مفاشش	درمفاشش
〃	۱۳	کحالہ	از عشر کحالہ
〃	۱۷	صنجرہ	حنجرہ
〃	۲۰	صخرہ	حنجرہ

علاج الامراض - مولفہ حکیم محمد شریف خان مع
رسائل ستہ ضروریہ وغیرہ -
رسالہ اراءۃ اسرار الطرائق لاولی الالباب منہاج التحقیق
تحقیقات طب کی بابت مباحثہ ڈاکٹری و یونانی
لکھی ہے
رسالہ دافع المنیہ و نافع البریہ فی احکام التغذیہ
لاصحاب التجربۃ والبینۃ تنقیحات تخمہ و بدہضمی مفیدہ کا
بیان ہے اور اسکا علاج ہے -

کتب طب اردو

تشریح الاسباب - معروف بہ منظر العلوم مع
نقشہ بروج فلکی مصنفہ حکیم قاضی الٰہی بخش -
رسالہ زبدۃ المفردات - ونظم بارق مولفہ
حکیم سید علی حسین متخلص بہ ملیح -
زبدۃ الکاملات فصول اربعہ میں روزمرہ چیزوں کے
استعمال کا بیان ہے مولفہ سید حکیم قمر علی رئیس متھرا -
مفید الاجسام - مع فوائد عجیبہ ہر قسم امراض کے
نسخے مولفہ سید فضل علی ہیڈ ڈاکٹر -
علاج الغربا - اسکی کوڑیوں کی دوا اچھی کام
کرتی ہے مترجمہ حکیم غلام امام -
قانون حضرت - عموماً ہر قسم تپ کا علاج خصوصاً
تپ دق و تپ مزمن کا مصنفہ حکیم عترت حسین
تحفۃ الاطبا - اسم با مسمی ہے مولفہ حکیم سید
مشرف حسین خیرآبادی -
قرابادین شفائی - اردو مترجمہ حکیم
محمد ہادی حسین خان مرادآبادی -
قرابادین ذکائی - فارسی مصنفہ حکیم ذکاء اللہ خان
دو مترجمہ حکیم محمد ہادی حسین خان مرادآبادی

انیس الاطبا - تالیف حکیم مولوی محمد صادق علی -
مجربات اکبری - اردو ہر مرض کے نسخے آزمودہ مجربہ
حکیم واحد علی سوہانی -
طب نبوی - جسکا ہر نسخہ مریضوں کے لیے اکسیر اعظم
ہے انتخاب احادیث نبوی سے مولفہ حافظ اکرام الدین
رموز الحکمت - ان علامتوں کا بیان جس سے
ابتداے مرض سے فال نیک یا بد معلوم ہوتا ہے اور
اسکے دفع کی تدبیر مولفہ حکیم رجب علی -
معالجات احسانی - دلائل تشخیص امراض اور
اسکا علاج مولفہ حکیم احسان علی -
علاج الامراض - اردو طب کی مستند کتاب
مترجمہ حکیم محمد ہادی حسین خان -
رسالہ قارورہ - شناخت رنگ و قوام و رایحہ
بول میں عمدہ رسالہ مولفہ حکیم غلام نبی -
مرکبات احسانی - بطور قرابادین ہر مرض کی
تشخیص بہ ترتیب حروف تہجی از حکیم احسان علی -
اکسیر القلوب - ترجمہ اردو مفرح القلوب جو شرح
حکیم محمد اکبر ہے مترجمہ حکیم محمد نور کریم -
عجالہ مسیحی - معالجہ امراض باہی و سوء ہضمی و نقرس
حکیم سید ولی -
کیمیاے عنادہی - ترجمہ قرابادین قادری
مترجمہ حکیم محمد نور کریم -
تشریح الاجسام - علاج اقسام پھوڑا پھنسی
مولفہ سید افضل علی ڈاکٹر -
مجمع البحرین - یہ کتاب طب یونانی اور ڈاکٹری
میں منقالب ہے اس عنوان کی کتاب اب تک تالیف
نہیں ہوئی مجمع جامع کمالات حکیم محمد حیدر خان رئیس

جالندھر ملازم سرکار ریاست کپورتھلہ نے یادگار بنائی ہے
ترجمہ ذخیرہ خوارزم شاہی - کلیات معالجات طب
اعلیٰ درجہ کی کتاب ہے جو زبان فارسی میں تصنیف حکیم
اسمعیل بن الحسن محمد احمد الحسینی جرجانی تھی اسکا ترجمہ
اردو میں منجانب مطبع حکیم محمد ہادی حسین خان مرادآبادی
نے بہت سلیس اردو عام فہم میں فرمایا تین جلد میں
۱- جلد اول و دوم و سوم و چہارم یکجائی -
۲- جلد پنجم و ششم یکجائی -
۳- جلد ہفتم و ہشتم و نہم و دہم یکجائی -
ضروری المطلب - اردو اسمین تاثیر و خواص ادویہ
مع نقشہ جدول میں لکھے ہیں مولفہ حکیم مہتاب رائے
رئیس میرٹھ -
ترجمہ اردو شیخ الرئیس - بوعلی سینا کا جلد
اول کلیات فن طب میں مترجمہ مولوی غلام حسنین
زینۃ الخیل - فن معالجہ گھوڑوں میں
مع تصاویر -
ایضاً مع رنگ -
فرس نامہ رنگین - گھوڑوں کے علاج میں بہت
نایاب کتاب ہے مولفہ سعادت یار خان رنگین دہلوی
مجموعہ میزان الطب - اردو رسالہ بحران
وغیرہ مفصلہ ذیل -
۱- میزان الطب اردو ۲- رسالہ بحران اردو
۳- طب عزیزی ۴- رسالہ دلائل النبض
۵- رسالہ دلائل البول - مترجمہ حکیم مولوی
صادق علی -
تریاق مسموم - یہ بڑا نادر رسالہ ہے شناخت
اقسام سانپوں میں اور انکی شکلوں کی تصویریں

اور جس جس مرض میں پیدا ہوتے ہیں اسکا پہچاننا و
نشان اور جس جس نسخے سے انکے زہر کا اصلاح
اور دفع ہو یا منتر اور افسون کہ جیسا چاہیئے
چاہیئے لکھا ہے یہ رسالہ کمال خوبی کے سبب سے
عام پسند ہے اور مفید خلائق -

امرت ساگر اردو ترجمہ - یہ کتاب علم بید میں جامع
کلیات و جزئیات فن ہے اور معالجات میں حاوی
نسخہ جات آزمودہ و مجرب ہیں مزید برآن اسمیں اکثر
کتب بید کی مستند سے مشکل مشکل مضامین بہ تشریح
[illegible] - گھوترفی - وغیرہ بید کی کتابون سے
ترجمہ ہو کر اپنے اپنے محل و موقع پر ثبت کیا
ایک وغیرہ [illegible] بید کا کتاب فی الحال [illegible]
اصطلاح [illegible] زبان کیا گیا ہے
بعبارت اردو سلیس عام فہم ہر حرف بحرف
بکمال خوبی اور نہایت صحیح و سلیس سے ترجمہ ہوا
کہ کوئی مطلب بید کا اور کوئی دقیقہ فرو گذاشت
نہیں ہوا اور جس جگہ توافق مضمون بید کا و طب
یونانی کا پایا اسکا ترجمہ اسی موافق کیا اول
یہ پشتک زبان مارواڑی میں چھپی تھی پھر بھاکا
بولی میں عبارت درست ہو کر چھپی مگر
[illegible] ہزارہا جلدین چھپکر دست بدست
شائقین اور تاجرون نے خرید لین جو کہ علم
بید [illegible] عام اور اشاعت علم [illegible]
عام کی ہر زبان میں انسب ہے سوائے فائدہ
عام کے [illegible] یونانی طبیبون کو [illegible]
[illegible]
[illegible]

مخزن سلیمانی - ترجمہ اکسیر اعظم فن طب میں کتاب
اکسیر اعظم اعلی درجہ کی کتاب ہے جسکا آج تک نظیر نہیں ہے
عربی زبان میں اسی کا ترجمہ اردو زبان میں کیا
خوبی و حسن سے ہوا ہے اسمیں تمام امراض اور
انکے معالجات بہت شرح و بسط سے لکھے گئے ہیں
کہ جسکے دیکھنے سے ماہیت اور حقیقت تشخیص امراض
اور انکے معالجات کی کما حقہ تحقیق
ہوتی ہے یہ کتاب قابل ملاحظہ قدردانان
فن طب ہے -

شفاء الامراض - اردو زبان کی عجیب نادر
کتاب ہے کہ اسکا ترجمہ طبیب حاذق حکیم [illegible] نے
نہ بطور سوال و جواب کے مسائل طبیہ کو لکھا ہے
اور اسمیں چھ باب ہیں پہلے باب میں [illegible]
اور اقسام علم طب اور امور طبیہ تو تفصیلون میں
مرقوم ہے اور دوسرا باب احوال بدن
انسان میں اور تیسرا باب بیان اسباب
ستہ ضروریہ میں چوتھا باب بیان علامات
و شناخت نبض و قارورہ و براز میں پانچوان
باب فصد میں اور شناخت رگون کی چھٹا
باب بیان غذا اور دوا میں ساتوان
باب امراض خاص مختص اعضا از سر تا پا اور
انکے علاج آٹھوان باب بیان تپ اور انکے
اقسام اور معالجات میں نوان باب بیان
اورام اور پھوڑے میں اور انکا علاج دسوان باب
بیان امراض [illegible] میں اور انکا علاج گیارھوان
باب بیان امراض بالون میں اور انکا علاج
بارھوان باب امراض ناخون میں اور انکا علاج

اور تیرھوان [illegible] عنوان باب بیان میں آگ یا پانی
[illegible] یا بارود [illegible] کا علاج چودھوان
باب علاج [illegible] زہر خوردہ کی اور
اقسام زہر کی [illegible]
یا جو [illegible] اور جانورون زہریلے
مثل سانپ اور بچھو کے [illegible]
کتب طبیہ سے ہے -

کتب لغات مفردات ادویہ

مخزن الادویہ [illegible]
کی ماہیت طبیعت [illegible]
افعال و خواص [illegible]
تحفۃ المومنین [illegible]
[illegible]
ناصر المعالجین [illegible] مخزن الادویہ کا
[illegible] فارسی اردو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
یونانی و بید [illegible] دوائون کا نام عربی
فارسی میں [illegible] زبان میں لکھا
یہ کتاب [illegible] حکیم [illegible] نے تالیف
کی [illegible]
قابل ملاحظہ شائقان ہے -